بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الواحد الاحد الفرد الصمد العلیم القدیر الذی لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر و الصلوة علی اشرف العارفین و فخر النبیین محمد و عترته الذین فازوا بالقدح المعلی من الفضل و العلم و الیقین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین **اما بعد** خامهٔ شکسته زبان و بیان ابکم لسان تراب اقدام ارباب یقین و خادم اخبار ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین محمد باقر بن محمد تقی حشرهما الله مع موالیهما الاکرمین بر صفایح قلوب و صحایف الواح طالبان مناهج حق یقین تصویر و تحریر می نماید که چون بدلایل عقلیه و نقلیه ظاهر و هویدا گردیده که حق تعالی این جهان فانی را بعبث نیافریده و انسان را که چشم و چراغ این جهان و علت غائی آفریدن آنست برای معرفت و عبادت خلق کرده است که باین دو قدم رو بجانب عروج بر معارج بهشت جاودانی نماید و بلذات فانیه این دار غرور مغرور نگردیده و بوسیلهٔ این حبل متین خود را بسعادات باقیه آخرت رسانند و از آیات و اخبار بسیار معلوم است که عبادت بدون معرفت و ایمان عبارت از آنست صحیح و مقبول نیست پس اول چیزی که مکلف در ابتدای تکلیف واجب است تحصیل ایمانست و اکثر خلق از این معنی غافلند و ارکان دین را نمیدانند و قلیلی را از ناقصان چند امثال خود فرا گرفته اند بنظر تحقیق در آن نظر نکرده اند و بمحض تقلید اکتفا کرده قدم از درکهٔ سافلهٔ گمان بدرجهٔ عالیهٔ یقین نگذاشته اند و اگر چه این حقیر در کتب مبسوطهٔ عربی و فارسی این مطالب عالیه را بتبیانات وافیه و دلایل کافیه ایراد نموده ام اما اکثر خلق یا باعتبار عدم اعتنا و اهتمام در امور دین یا قلت بضاعت یا وفور اشتغال باطله یا عدم قابلیت ادراک آنها در آنها انتفاع بسیاری

نمی یابند لهذا فقیر اراده نمود که درین رساله مختصر کافیه عمده از مطالب عالیه را به بیانی واضح و قریب بافهام ایراد نماید و بتوفیق الله سبحانه فی الحال بوفق مراد باتمام رسید و مسمی بحق الیقین گردید چون از برکات عهد داوران و ثمرات امن و امان ایام سعادت فرجام دولت عظمی و سلطنت کبرای اعلا حضرت شاهنشاه ملایک سپاه ظل الله سید و سرور سلاطین جهان باسط مهاد امن و امان مظهر الطاف ربانی مهبط فیوض سبحانی وارث ملک سلیمانی ملجاء سلاطین کامکار ملاذ خواقین جم اقتدار جواهر دمای مصطفوی نونهال گلستان مرتضوی انجمن افروز محفل عدل و داد و شعلهٔ جانسوز نهال جور و بیداد ممهد اساس عدل و تمکین مشید بنای شرع مبین سلطان ستاره سپاه گردون بارگاه مصداق السلطان العادل ظل الله فایز بدرجهٔ عالیهٔ ترفع درجات من نشاء و مصداق کریمهٔ تختص برحمته من یشاء اعز السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان سمی اجداده الاکرمین الشاه سلطان حسین بهادر خان مد الله ظلال جلاله علی رؤس العالمین و متع المؤمنین ببقائه الی ظهور دولت خاتم الوصیین صلوات الله علیه و علی آبائه الطاهرین الطیبین بود بنظر الهام منظر اشرف رسانید امید که مقبول طبع اقدس گردد و مثوبات این همه کار فرخنده آثار عاید گردد و [illegible] ایمان عبارتست از تصدیق بوجود حق تعالی و صفات کمالیه و تنزیهیه او و اقرار بحقیت انبیاء علیهم السلام که از جانب حق تعالی برای تکمیل خلایق برایشان مبعوث گردیده اند خصوصا پیغمبر آخر الزمان محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم و اقرار بآنچه آنحضرت از جانب خدا آورده است از ضروریات دین را بتفصیل آنچه ضروری مذهب باشد و اقرار بحقیت جمیع اوصیای پیغمبران خصوصا دوازده امام که اوصیای پیغمبر آخر الزمانند و اقرار بعدالت حق تعالی و منزه بودن او از افعال قبیحه و اقرار بحشر و معاد و توابع آن پس تحقیق این مطالب عالیه در ضمن چند باب میشود

باب اول در اقرار بوجود حق تعالی و صفات کمالیهٔ اوست و آن چند فصل است

اول در اقرار بوجود صانع عالم است و آن از همه چیز هویدا ترست زیرا که هر که فکر میکند در خلق آسمان و زمین و آفتاب و ماه و ستارگان و بادها و ابرها و بارانها و کوهها و دریاها و حیوانات و خلقت بدن خود و روح خود و غرایب صنعتها که در هر یک از اینها بکار برده و یقین میداند که اینها خود بخود نشده

بهم رسیده اند و کسی که اینها را آفریده مثل اینها نیست و کامل بالذات است و هیچگونه نقص در ذات
صفات او نیست و این دلیل اجمالیست که برای اکثر خلق کافیست و از دلایل تفصیلیه بچند دلیل
قریب بفهم اکتفا می نماید دلیل اول آنکه هر مفهوم که آدمی تعقل آن مینماید یا آنست که بنظر بذات بدون
ملاحظه امر خارجی و علتی بیرون او در خارج واجب است و او را واجب الوجود گویند یا آنکه بنظر بذات
او بودن او محال است او را ممتنع الوجود گویند یا بنظر بذاتش او نه واجبست بودن او و نه ممتنع است
بودن او و او را ممکن الوجود گویند که بودن و نبودن هر دو نظر بذاتش او رواست پس اگر علتی بهم رساند
موجود میشود و الا معدوم خواهد بود پس گوییم که شک نیست که در عالم موجودات هستند و اگر مجموع موجودات
منحصر باشند در ممکنات و واجب الوجودی در میان آنها نباشد پس همه را با هم ملاحظه کنیم منزله یک شخص کنند
و عدم بر مجموع آنها رواست و همچنانکه زید بی علت محالست که موجود شود زیرا که ترجیح بلا مرجح لازم
می آید و آن بدیهه عقل محالست همچنین موجود شدن این مجموع بدون علتی که خارج از اینها باشد محالست
و آن علت باید موجود باشد زیرا که بدیهیست که چیزی که خود موجود نباشد علت وجود دیگری نتواند شد و موجودی
خارج از جمیع ممکنات باشد واجب الوجود است پس ثابت شد که واجب الوجود باشد البته
موجود است و اگر گویند که هر یک از اجزا علت دیگری است الی غیر النهایه و علت مجموع مجموع علل
اجزاست گوییم که هر یک بشرط وجود علت او ممکن است وجودش اما عدم و با عدم جمیع عللش
ممکنست هرگاه واجب الوجودی نباشد پس ترجیح بلا مرجح لازم آید دلیل دوم بعضی از محققین گفته اند
که همچنانکه تواتر در محسوسات افاده علم میکند از برای آنکه محالست عادت که این عدد کثیر اتفاق کنند
بر کذب یا همه غلط کنند پس هرگاه جمیع انبیا و اولیا و عقلا اتفاق کنند بر وجود صانع عالم
و وحدت او و اینکه او کامل است من جمیع الجهات و نقص بر او روا نیست البته اینکس اعلم بهم رسد
که این حقست و اجماعت بسیاری اتفاق بر کذب نکرده اند و با این معقول که اینها اتفاق بر غلط
نکرده اند و ایضا اتفاق ایشان دلیل بر اینست که با این مقدمات بدیهی اند یا اگر نظری اند
دلایل آنها واضح است بحیثیتی که راه خطا در آنها نیست و این دلیل در نهایت متانت است

دلیل سوم معجزاتیست که از پیغمبران و اوصیای ایشان صلوات الله علیهم اجمعین ظاهر گردیده
مانند عصا را اژدها کردن و دریا را شکافتن و مرده را زنده کردن و کور را روشن کردن و ماه
را دو نیم کردن و آب بسیار از میان انگشتان یا از سنگ کوچک جاری نمودن و امثال اینها چه بر
عاقل ظاهر است که اینها فوق طاقت بشر است پس باید خدایی باشد که اینها را از برای اظهار حقیت
بر دست ایشان جاری گرداند و عوام بلکه اکثر خواص را دلیل اجمالی که از تفکر در غرایب صنع آلهی
در آفاق و انفس ظاهر میگردد و حق تعالی در اکثر قرآن مجید اشاره بآن فرموده کافیست بلکه علم بوجود
صانع عالم بدیهیست و همه عقول بر آن مفطورست چنانکه حق تعالی فرموده است که اگر از کافران سؤال
کنی که کی آفریده است آسمان و زمین را هر آینه گویند خدا آفریده است و باز فرموده است که افی الله
شک فاطر السموات والارض آیا در خدا شکی است آفریننده آسمانها و زمین و ایضا فرموده است
که دین حق فطرت خداست که مردم را بر آن مفطور و مخلوق گردانیده است و لهذا پیغمبران که مبعوث
گردیدند مردم را امر بتوحید و یگانه پرستی و گفتن کلمه لا اله الا الله نمودند نه اقرار بصانع و بعثت برای
منع آنست که همه خلق در وقت الجا و اضطرار که دست ایشان از وسایل ظاهره کوتاه میگردد البته
پناه بصانع خود میبرند و اقرار مینمایند که خدا و نه یگانه دارند چنانکه این مضمون در احادیث معتبره وارد
شده است یکی از عارفان گفته است که اکثر کفار و جهال اگرچه در ظاهر حال منکر وجود مبدا اند باطنا
بتحقیق حقیقت ثبوت وجودش مقر و معترف اند و لهذا از اختلاف در وجود مبدا از هیچ عاقل
معتدبه مروی نیست و توضیح این کلام در مرام آنکه باتفاق شرع و عقل و تعاضد برهان و نقل حضرت
حق تعالی و تقدس از آن برتر و بزرگوارتر است که بکنه ذات کمالاتش عقل غیر کرده ادراک احاطه را بنا فی
هرمیان مالک و عبید متحقق است و بجهت علاقه افاضت رحمت بی غایت که از زلال نوالش از ینابیع
علم و قدرت بمجاری حکمت و ارادت پیوسته جاری و روانست جبلت و طبیعت مخلوقات مجبول
و مفطور است بر اذعان و قبول صانع و از جهت در هنگام حدوث وقوع وقایع و وقت اضطراب
و اسباب رؤیت در وی استعانت و فزع بر کفایه از ذره جوهری آورد و توجه طبیعی که تمسک و تکفل قرآن

وانیز جمعی از نجات مظهر استجابت دعا میباشند چنانچه آیه کریمه امّن یجیب المضطر اذا دعاه
بآن ناطق است و از عجایب حیوانات عجم در گاه عروض خوف و گریز ایشان در حال استیلای
وهم و هراس بحقیقت ازین قبیل است و لهذا طوایف مختلفه و امم متخالفه که در هر عهد و اوان و در
هر دینی از ادیان بوده اند خلاف در وجود مبدا از هیچ عاقلی مروی نیست بلکه مجال خلاف احوال و ادیان
اوست و فخر رازی از شخصی نقل کرده است که در بعضی از ازمنه خشکسالی عظیم و قحط شدید بهم رسید
و مردم برای استسقا بصحرا رفتند و دعا کردند و دعای ایشان استجابت نشد آن شخص گفت که در آن وقت
بسوی بعضی از کوهسار رفتم آهوی مشاهده کردم که از شدت عطش بسوی غدیر آبی میدوید چون بغدیر رسید
آن را خشک دید حیران شد و چند مرتبه بسوی آسمان نظر کرد و سر را حرکت داد ناگاه ابری پیدا آمد
و بلند شد و آنقدر بارید که غدیر مملو گردید و آب خورد و سیراب شد و برگردید و صاحب رسایل
اخوان الصفا نقل کرده است که مکرر دیده اند که حیوانات در سالهای خشک سر بسوی آسمان بلند
میکنند و طلب باران میکنند و از صیادی نقل کرده اند که گفت که آهوی را دیدم که بچه خود را شیر
میداد چون متوجه او شدم بچه را گذاشت و گریخت من بچه او را گرفتم چون نظر کرد و بچه را در دست
من دید مضطرب شد و رو بآسمان کرد چنانکه گویا استغاثه بحق تعالی میکند ناگاه کودالی پیش آمد و من در آن
کودال افتادم و بچه از دست من رها شد و مادرش آمد و او را برد و آنچه از احادیث شریفه
درین باب وارد شده ذکر آنها درین مقام مناسب نیست پس معلوم شد که وجود مبدا در
وضوح و ظهور بمرتبه ایست که بر حیوانات مخفی نیست دویم آنکه حق تعالی قدیم و ازلی و ابدیست
و عدم بر او محال است و همیشه بوده است و همیشه خواهد بود زیرا که اگر حادث باشد و عدم و فنا
بر او روا باشد هر آینه محتاج بخالقی دیگر خواهد بود و واجب الوجود و صانع عالم نخواهد بود و باید دانست
که وجود او واجب است و لازم ذات اوست و محال است که از و منفک شود و جمیع عقول ارباب
ملل مختلفه اتفاق کرده اند بر آنکه او کامل من جمیع الجهات است و عجز و نقص و فنا بر او محال است
سیوم آنکه خداوند قادر و مختار است و هیچ ممکنی از تحت قدرت او بیرون نیست و چنان نیست که اراده

اراده او ست

برانچه آفریده است نتواند آفرید بلکه مصلحت در خلق اینها بود و اگر خواهد اضعاف آنچه آفریده است
از آسمان و غیر آنها ایجاد میتواند کرد و اگر خواهد جمیع اشیا را معدوم میتواند کرد و فاعل مختار است
و آنچه کند باراده و اختیار میکند و مجبور نیست در کار او و چنان نیست که تاثیر او در اشیا بدون
اراده باشد مانند سوختن آتش و هر ممکنی را که اراده حق تعالی بایجاد او تعلق گیرد البته موجود میشود
چنانکه خود فرموده است انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون و این منافات ندارد با آنکه
اراده حق تعالی تعلق بامور قبیحه نگیرد و یک دلیل براین مطالب آنست که مذکور شد که اتفاق کرده اند
ارباب عقول با اهوای مختلفه بر آنکه عجز و نقص بر صانع عالم روا نیست چهارم آنکه خداوند عالم عالم است
بهر معلوم و تغیر در علم او نیست و علم او باشیا پیش از وجود آنها تفاوت ندارد با علم او بعد از وجود
آنها و در ازل میدانسته آنچه در ابد آباد بهم رسد و جمیع اشیا مانند ذرات هوا و قطرات دریا و عدد
مثقال کوهها و برگ درختان و ریگ بیابان و نفسهای جانوران نزد علم او هویداست زیرا که خالق
همه چیز اوست یا بواسطه یا بی واسطه و هر که باراده و اختیار و از روی حکمت چیزی را آفریند البته بآن چیز
و صفات و آثار آن علم دارد و باندک تاملی این مقدمه نهایت ظهور دارد و دیگر آنکه مجرد است
و نسبت مجرد بهمه چیز مساویست دیگر آنکه همین که همه ممکنات اثر وجود او بند علم آنها و جمیع کمالات
آنها باو منتهی میشود و کسی که همه علمها از و باشد جاهل بچیزی نمی باشد و جناب مقدس او اشاره بهمه این دلایل
در یک کلمه قرآن مجید فرموده الا یعلم من خلق و هو اللطیف الخبیر یعنی آیا نمیداند همه اشیا را آنکسی که
همه چیز را آفریده است و اوست لطیف یعنی مجرد یا صاحب لطف کامل و رحمت شامل نسبت بجمیع
موجودات و دانا و خبردار و مرتبه همه اوست و همه را منتهای مراتب کمال او میرساند و دانا است
بخفایای امور و کسی که اندک تاملی کند در غرایب صنع خالق عالم در آفتاب و ماه و ستارگان و حرکات
مختلفه آنها بر قانون حکمت و در ترتیب جمادات و نباتات و رسانیدن هر یک بکمال
آن و در تشریح بدنهای انسان و حیوانات و ترکیب اعضای آنها بیکدیگر و آلات و ادوات
تغذیه و تنمیه و ادراکات حواس خمس ظاهره و باطنه که چندین هزار سال حکما در آنها فکر کرده اند و

وکتابها قدر هر باب نوشته اند و بعضی از عشار آنها پی نبرده اند بعضی الیقین میدانند که چنین
خداوند بجمیع امور بر وی مخفی نیست واز هیچ امر عاجز نیست و بر همه چیز قادر است و آیه کریمه اشاره
بانست مراتب هر دو و باید دانست که علم او ازلی و ابدی است و غافل نمیشود و سهو و نسیان و فراموشی
در او نمی باشد و خواب و پینکی مقدمه خواب در او محال است زیرا که اینها همه عجز و نقص است
او کامل در جمیع الجهات است چنانکه دانستی و هرگاه عموم علم و قدرت و تنزه او از ارتکاب امور
قبیحه ثابت شد بمعجزه حقیت پیغمبران علیهم السلام و اوصیا ثابت میشود چنانکه مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی
پس سایر صفات کمالیه باخبار ایشان ثابت میشود و احتیاج بدانستن دلایل عقلیه نیست و لهذا در این
مقام کلام را بسط داده ایم پنجم آنکه حق تعالی سمیع و بصیر است یعنی عالم است بانچه شنیدنیست از آوازها
و آنچه دیدنیست بی آنکه او را آلت شنیدن و گوش بوده باشد و بی آنکه او را آلت دیدن و چشم بوده باشد
زیرا اگر محتاج باینها باشد جسم مرکب خواهد بود و محتاج و ممکن خواهد بود و در کمال خود محتاج بغیر خواهد بود
و او کامل بذات خود است و علم او باینها موقوف بر وجود آنها نیست بلکه پیش از وجود آنها و بعد از
برطرف شدن آنها میداند چنانکه در وقت وجود آنها میداند و این دو صفت بعلم برمیگردد و چون حق تعالی
خود این دو صفت ستوده جدا ذکر کرده اند و شاید حکمتش آن باشد که در ضمن اظهار در حکم میشود که اعمال
عالم بر کاینات شنیده اند یا چون اکثر اعمال عباد که مورد تکلیف الهی است از قبیل مسموعات و مبصرات
این دو صفت از مطلق علم تخصیص بذکر فرموده که داخل در زجر ایشان از معاصی و ترغیب ایشان بطاعت
بوده باشد و بعضی این دو صفت را علم میدانند و ذکر آن ثمره ندارد ششم آنکه حق تعالی حی است یعنی
زنده است و مراد از حیات صفتی است که از آن توانائی و دانائی آید چون معلوم شد که حق تعالی عالم و
قادر است پس صفت حیات نیز او را خواهد بود اما حیات در ممکنات بعارض شدن صفتی می باشد و در جناب
مقدس الهی بذات خود زنده است بدون آنکه صفت موجودی عارض او گردد و در حقیقت این صفت
بعلم و قدرت بر میگردد هفتم آنکه حق تعالی مرید است یعنی کارها از او باراده و اختیار صادر میشود نه
افعال اضطراریه که بدون اراده و اختیار صادر میشود مثل سوختن آتش و فرود آمدن سنگ از هوا

واز ما فعل

ص اراده [illegible]

واز ما فعلها باختیار صادر میشود اول تصور آن فعل میکنیم بعد از آن فایده مطلب آن تخیل میکنیم و آنگاه شوق با
میشود تا بحد عزم و جزم میرسد پس آن فعل از ما صادر میشود و در جناب مقدس الهی چون اختلاف احوال و عوارض
نمیباشد پس همان علم حق تعالی که وجود فلان امر در فلان وقت بمطلب نظام عالم اصلح است سبب
وجود او میشود در آن وقت لهذا متکلمین امامیه گفته اند که اراده است و در احادیث وارد شده است
که اراده همان ایجاد است و از صفات فعلیه حادث است و در این باب سخن بسیار است و از برای
مکلف همین بس است که بداند که افعال از حق تعالی باراده و اختیار و موافق حکمت و مصلحت صادر میشود
و در آن افعال مجبور نیست هشتم آنکه حق تعالی متکلم است یعنی ایجاد حروف و اصوات می نماید در جسمی بی آنکه
او را عضوی و دهان و زبانی بوده باشد چنانکه بقدرت کامله ایجاد سخن در درخت کرد و حضرت موسی
علیه السلم شنید و ایجاد کلام در آسمان میکند و ملائکه می شنوند و وحی می آورند یا ایجاد نقوش میکند در
الواح سماویه و ملائکه میخوانند و وحی می آورند یا ایجاد آنها در قلوب ملائکه و انبیا علیهم السلم می نماید
و تکلم از صفات ذات الهی نیست که قدیم باشد بلکه از صفات فعل است و حادث است زیرا که انچه
کمال حق تعالی است علم بان معانی و حروف است و قدرت بر ایجاد حروف و اصوات در هر چه خواهد و
و این دو صفت قدیم اند و عین ذات اند و این صفت را جدا ذکر کرده اند بعلت آنکه مبنای بعثت انبیا و
تکالیف حق تعالی و انزال کتب و حجتهای الهی بر این است و کلامهای خدا که قرآن مجید و سایر کتب
آسمانیست همه حادث شده و علم حق تعالی بانها قدیم است و آن غیر کلام است و کلام نفسی که اشاعره قایلند
باطل است نهم باید دانست که حق تعالی صادق است و کذب و دروغ مطلقا بر او جایز نیست زیرا که
عقل حکم میکند که کذب قبیح است و او از قبایح منزه و دروغ مطلق که ما را روست باعتبار ارتکاب
اهل قبیحان است و این از عجز یا سفاهت است که قادر نیستیم که صفت کلام راست را ادا کنیم و خدا از عجز
موصوف نمیشود و ایضا اجماع جمیع ملیین و ارباب عقول منعقد است بر آنکه حق تعالی صادق است
در جمیع اقوال و کتب الهیه مشحون است بآن و از جمله ضروریات دین است دهم آنکه صفات
کمالیه الهی عین ذات مقدس اوست یعنی که او را صفت موجودی نیست که قایم بذات مقدس او باشد

بلکه ذات او قایم مقام جمیع صفاتست چنانکه در ماده اثبات است و صفت قدرت موجودات
عارض آن ذات شده است ارحی تعالی ذات مقدس قایم مقام آن صفت است و همچنین در سایر صفات
کمالیه ذات قایم مقام همه است و بغیر ذات مقدس بسیط مطلق چیزی نیست زیرا که اگر صفتی زاید بر ذات
باشد یا قدیم خواهد بود یا حادث و هر دو حال محال است زیرا که اگر قدیم باشد تعدد قدما لازم آید و قدیمی
بغیر از خدا نمی باشد پس آن نیز خدای دیگر خواهد بود و اگر حادث باشد لازم آید هم واجب الوجود محل حوادث
باشد و آن محالست چنانکه انشاء الله مذکور خواهد شد و ایضا لازم آید هم حق تعالی در کمال خود محتاج بغیر او باشد
و آن مستلزم نقص و عجز است چنانکه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده است من وصفه
فقد قرنه ومن قرنه فقد ثناه ومن ثناه فقد جزاه ومن جزاه فقد جهله یعنی هر که وصف کند خدا را به
صفات زاید پس مقارن گردانید او را با صفات و هر که او را مقارن ساخت بصفات زاید
پس اعتقاد بدو خدا کرد یا بدوئی در ذات خدا قایل باشد و هر که این اعتقاد کند خدا را صاحب
جزو دانسته و هر که این اعتقاد دارد خدا را نشناخته است و ایضا فرموده است هم اول دین
شناخت خداست و کمال شناخت خدا آنست هم او را یگانه دانند و کمال یگانه دانستن او
آنست هم صفات زایده را از و نفی کند و در عدد صفات کمالیه آلهی خلاف کرده اند بعضی گفته اند
علم است و قدرت و اختیار و حیات و اراده و کراهت و سمع و بصر و کلام و صدق و ازلیت و
ابدیت و بعضی از این دو صفت تعبیر بسرمد کرده اند پس باید دانست هم حق تعالی عالم است و قادر
و مختار و حی و مرید و کاره و سمیع و بصیر و متکلم و صادق و ازلی و ابدی و چنین بعضی از این صفات
بر بعضی دیگر بر میگردد و بعضی داخل صفات تنزیه است در عدد آنها خلاف کرده اند و همه بر میگردد بآنچه
مذکور شد **باب دوم** در بیان صفاتیست هم از حق تعالی نفی باید کرد و در آن چند مبحث است **مبحث اول**
آنست هم او یگانه است و شریک ندارد نه در خداوندی و خلق اشیا چنانکه مجوس به یزدان و اهرمن
و نور و ظلمت قایل شده اند و نه در استحقاق عبادت و پرستیدن چنانکه کفار مکه بتها را با خدا
شریک کرده بودند در پرستیدن و سجده کردن و این مطلب باخبار جمیع انبیا و ضرورت جمیع ادیان

حق ثابت شده است بعد بدیهه عقل معلوم است هم نظام عالم و انتظام احوال آن بدون وحدت آله
میسر نمیشود و هر گاه تعدد کدخدا در خانه و دو حاکم در شهری و دو پادشاه در مملکتی بهم رسد باعث اختلال
اوضاع آنها گردد چگونه تواند بود هم احوال آسمانها و زمین و کارخانه ایجاد با این وسعت بدو آله
منتظم تواند شد بلکه باندک تاملی معلوم میشود هم جمیع عالم باعتبار ارتباط اجزای آن بیکدیگر بمنزله
یک شخص است و بهمان نحو که عقل تجویز نمیکند هم دو نفس متعلق بیک بدن باشند تجویز نمیکند هم دو آله مدبر
عالم باشند محقق دوانی گفته است هم اگر کسی دیده بصیرت و اعتبار بگشاید و نگر در سراپای عالم بر آرد از مفتح
آن هم عالم روحانیاتست تا منتهی عالم جسمانیاتست همه را یک سلسله مشتبک منتظم بیند بعضی در بعضی
فرو رفته و هر یک بما بالای خود مرتبط چنانکه پندارد همه یک خانه است بر اصحاب بصیرت ناقده مخفی نیست که
مثل این ارتباط و التیام جز بوحدت صانع صورت انتظام نپذیرد چنانکه از ملاحظه صنایع صانع متعدده
مبصر تیز هوش بدان معنی منکشف گردد هم با وجود آنکه بحقیقت موجد همه یکیست چه نزد محققان اهل اشراق
و پیش مقررست هم موثر حقیقی در همه اشیا جز واحد احد نیست بواسطه آنکه مصدر صور مختلف است
پس تفاوت و مغایرت میان مصنوعات ایشان ظاهر میگردد و از ملاحظه این معنی و افتراق آن
متفطن میشوند را معلوم گردد هم این معنی وحدت و انتظام هم در اجزای عالم واقعست جز بوحدت
صانع او نمی تواند بود چنانکه مضمون آیه کریمه لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا مبین از آنست اهل
اعتبار را دانا تنبیهی کافیست هم ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار لآیات
لاولی الالباب تمام نزد محقق و از تحقیقات سابقه معلوم شده هم چنانکه وجود صانع بدیهی فطریست
وحدت آن نیز بدیهی و فطریست و همگی رو بیک آله دارند و منقسم بیک درگاه هستند و اتفاق عقول
مستقیم بر این معنی واقعست و اکثر ثنویه مبدأ اعلی را یکی میدانند و میگویند هم نور و یزدان قدیم است
و ظلمت و اهرمن از و بهم رسیده است و حادث است قلیلی از ایشان بظاهر اظهار قدم هر دو
میکنند و در باطن اگر اندک تاملی کنند اذعان بوحدت مینمایند و ترهات واهیه ایشان را هر
جاهلی هم میشنود بطلان آنها را بالبدیهه میداند و ذکر آنها موجب تطویل بلا طایل است و حضرت امیر المؤمنین

صلوات الله وسلامه علیه فرموده است که اگر خدای دیگری می‌بود بایست که کتابها و رسولان او نیز بنزد ما بیایند
و این برهانیست قاطع زیرا که واجب الوجود باید قادر بر کمال و فیاض مطلق باشد هرگاه صد و بیست و
چهار هزار پیغمبر برای معرفت و عبادت خود بفرستد و خلق را هدایت کند و اگر العیاذ بالله خدای دیگر
می‌بود او را نیز میبایست پیغمبری برای شناسانیدن خود و عبادت خود بفرستد پس یا قادر نیست و عاجز است
یا حکیم نیست و بخیل و جاهل است و هیچیک ازین صفات بر واجب الوجود روا نیست و درین مطلب دلایل
بسیارست و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد اما آنکه بتها و جمادی چند که نفع و ضرری از ایشان متصور نیست
یا مخلوقی چند که مقهور و مغلوب قادر مطلق اند مستحق عبادت نیستند از آن واضح ترست که احتیاج
به بیان داشته باشند و نفی او ضروری دین اسلام است دویم آنکه حق تعالی مرکب نیست و جسم و جوهر و عرض
نیست و او را مکان و جهتی نیست باید دانست که موجود یا مرکبست یا بسیط و مرکب آنست که اجزا
داشته باشد یا در خارج مانند آدمی که مرکبست از اعضا و اخلاط اربعه و عناصر اربعه یا در ذهن مانند جنس
و فصل و بسیط آنست که جزوی نداشته باشد و حق تعالی بسیط مطلق است و او را جزوی نیست زیرا که اگر جزو
داشته باشد محتاج بآن جزو خواهد بود در وجود و ممکن خواهد بود و جوهر نیست زیرا که جوهر از اقسام ممکنست
و او واجب الوجود بالذات است و عرض نیست مانند سیاهی و سفیدی زیرا که عرض محتاج است
بمحل و هر محتاجی ممکنست و جسم نیست زیرا که جسم مرکبست از اجزا و مرکب محتاج است باجزا
و در مکان و جهت نیست زیرا که هر چه در مکان و جهت است یا جسم است یا در جسم حلول کرده است
و خدا منزه است از هر حرکت و انتقال از مکانی بمکانی یا از محلی بمحلی بر او محالست زیرا که اینها
از لوازم جسم و جسمانیاتست سیوم آنکه صانع عالم مثل ندارد چنانکه فرموده است لیس کمثله شیء و شبیه و
نظیر ندارد و هم در حقیقت ذات و کنه صفات با او شریک نباشد و ضدی ندارد که با او معارضه
تواند کرد و در آفریدن اشیا معین و یاوری نداشته و اعتقادی که بعضی از غلاة دارند که حق تعالی رسول
خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین را آفریده و خلق عالم را بایشان گذاشته کفرست و خالق
همه چیز بغیر افعال بندگان اوست چهارم آنست که صانع عالم دیده نمیشود و بدیده سر ادراک او

نتوان کرد

6

نتوان کرد نه در دنیا و نه در آخرت و این ضروری دین شیعه است و آیات و احادیث بسیار
بر همین وارد شده است و آنچه توهم میکنند که برخلاف این وارد شده است مأوّل است مراد
بادراک بدیده دل چنانکه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده ندیدند او را دیده‌ها بعیان
دیدن ولیکن دیده است او را دلها بحقیقتهای ایمان و باید دانست که کنه ذات و صفات
کمالیه خداوند عالم را بغیر او کسی نمیداند و پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله که اشرف مکونات و
افضل عارفانست اقرار بعجز نموده و فرموده است که ما عرفناک حق معرفتک یعنی نشناخته‌ایم ترا
چنانکه سزاوار شناختن است و حق تعالی فرموده است و ما قدروا الله حق قدره یعنی اندازه نکرده‌اند
خدا را و تعظیم او نکرده‌اند چنانکه سزاوار اوست و فرموده است لا تدرکه الابصار و هو یدرک
الابصار یعنی ادراک نمیکنند او را دیده‌ها و او ادراک میکند دیده‌ها را و در احادیث وارد شده است
که همین دیده‌های دلها ادراک کنه او نمیکنند چه جای دیده سر و ایضا بسایر حواس ظاهر ادراک او
نتوان کرد یعنی شنیدن و بوییدن و لمس کردن و چشیدن و بحواس باطنه نیز ادراک او نتوان کرد
مانند وهم و خیال پنجم آنست که جناب مقدس الهی محل حوادث نیست که احوال مختلف بر او وارد
شود مانند سهو و نسیان و خواب و تعب و ماندگی و لذت و الم و درد و بیماری و جوانی و پیری و
لذت خوردن و آشامیدن و جماع کردن و مثل اینها از مقالات ممکنات عارض نیست زیرا که
اتصاف باین عوارض همه دلیل عجز و نقص و احتیاج است و حق تعالی از عجز و نقص و احتیاج بریست
و محل بحث درین باب آنست که آنچه از صفات کمالیه الهیست حادث نتواند بود و از و منفک نتواند
شد مانند علم و قدرت زیرا که اگر اینها حادث باشند حق تعالی پیش از عروض آنها صفات ناقص و
جاهل و عاجز خواهد بود و اگر از و منفک شوند بعد از آن ناقص خواهد بود و از جمیع حالات نقص بر او روا
نیست و اگر آنچه حادث میشود صفت نقص باشد عروض آن محال خواهد بود و آنچه از صفات ذات نیست
و صفت فعل است حادث میتواند بود مانند خالق و رازق و محیی و ممیت زیرا که حق تعالی در ازل
خالق نبوده و الا بایستی که عالم قدیم باشد و خلق آن حادث است بلکه این صفات کمال حق تعالی نیست از

از عدم آن نقص او لازم آید بلکه آنچه صفت کمال است قادر بودن بر ایجاد است که در هر وقت که مصلحت
داند ایجاد نماید و آن قدیم است و هرگز از حق تعالی منفک نمیشود و گاه هست که دوام صفت فعل نقص حق تعالی
باشد مثل آنکه هرگاه مصلحت ایجاد زید در این روز باشد اگر پیش از این روز ایجاد کند خلاف مصلحت است و موجب
نقص است و همچنین زید را نتوان نکرده کردن هرگاه خلاف مصلحت باشد بفعل آورد نقص او خواهد بود و کلام او
چنانکه گفته اند هم صفت ذات آنست که حق تعالی بآن موصوف گردد و بضد آن موصوف نتواند بود و صفت
فعل آنست که بآن صفت و بضد آن موصوف تواند بود اما اول مثل علم که علم الهی بهمه چیز تعلق گرفته است
و بجهل مطلقا موصوف نتواند بود و همچنین قدرت جناب حق تعالی قادر بر همه ممکنات است و عجز را بهیچ وجه با
نسبت نتوان داد و دوم مثل خلق که توان گفت که خدا هفت آسمان آفریده و زیاده از هفت آسمان
چون مصلحت نبوده خلق نکرده و زید را خلق کرده و پسر او را خلق نکرده و بزنده کردن موصوف گردیده
و بمیرانیدن نیز موصوف گردید یکی را غنی و دیگری را فقیر گردانیده و همچنین از اینها موجب تغیر در ذات
مقدس او و نقص او نیست زیرا که کمال ذات مقدس او قدرت کامل و علم سابق و خیریت محض او
و اختلاف در قابلیت مواد ممکنات است و هر چیز را در خور قابلیت ماده و مصلحت نظام کل بهره
از فیض شامل خود داده است و اگر زیاده از آن عطا فرماید مخالف علم شامل او خواهد بود بکل مصالح
و مصالح کل بلا تشبیه از بابت باران رحمت که می بارد و همه یک نحو میبارد اما باعتبار اختلاف
مواد قابلیات در یک زمین گل و سنبل میرویانند و در یک زمین خار بمقدار ظاهر میگردانند و در یک
زمین اشجار و اثمار و در دیگری ابار و انهار بعمل می آورد و یک خانه را آباد و ان میگرداند و دیگری را ویران
و همه یک باران است **نظم** هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست
و در این رساله زیاده از این بیان نمی باید **ششم** آنست که جناب حق تعالی را نامهای مقدس بسیار
هست چنانکه فرموده و لله الاسماء الحسنی فادعوه بها یعنی خدا را نامهای بسیار نیکو هست پس بخوانید
او را بآن نامها و اسمای بسیار در آیات و اخبار صحیحه وارد شده است و احوط آنست که خدا را بغیر
نامهائی که در آیات و اخبار وارد شده نخوانند و حق آنست که نامهای خدا اعراض چنداند و مخلوقند

وحادثند

و حادثند و بعضی از سنیان قایل شده اند که نامهای خدا عین او است و این سخن بهذیان شبیه است
و در اخبار وارد شده است که هر که باین قول قایل شود کافر است و هر که عبادت نام کند بدون
معنی کافر است و هر که عبادت نام و معنی هر دو کند با خدا شریک قرار داده خواهد بود و هر که عبادت
کند ذاتی را که این نامها بر او اطلاق میکنند خدا را بیگانگی پرستیده است **هفتم** آنکه حق تعالی با چیزی
متحد نشود زیرا که اتحاد اثنین محال است و او را زن و فرزند نمیباشد و در چیزی حلول نمیکند چنانکه
نصاری میگویند که حضرت عیسی علیه السلام فرزند خدا است یا خدا در او حلول کرده است یا با او
متحد شده است و اینها همه مستلزم عجز و نقص حق تعالی است و کفر است و آنچه بعضی از صوفیه میگویند
که حق تعالی عین اشیا است یا آنکه ماهیات ممکنه امور اعتباریه اند و عارض ذات حق شده اند
یا آنکه خدا در عارف حلول میکند و با او متحد میشود همه این اقوال عین کفر و زندقه است و همچنین آنچه
بعضی از غالیان شیعه گفته اند که حق تعالی در رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام حلول کرده است یا با
ایشان متحد شده است و یا بصورت ایشان ظاهر شده است همه کفر است و ائمه صلوات الله
علیهم اجمعین از ایشان تبری کرده اند و ایشان را لعنت کرده اند و امر بقتل بعضی از ایشان نموده اند
و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه جمعی از ایشان را زنده هلاک کرد **هشتم** آنکه حق تعالی در قدیم بودن
شریک ندارد و هر چیز غیر جناب مقدس او است حادث است و جمیع ارباب ملل بر این معنی اتفاق
کرده اند و اگر چه حدوث و قدم را در عرف حکما بچند معنی اطلاق میکنند اما آنچه اتفاقی ارباب
ملل است آنست که آنچه غیر حق تعالی است وجودش ابتدائی دارد و از منه وجودش از طرف ازل
منتهی است و بغیر حق تعالی وجودش ازلی نیست و این معنی اجماعی مسلمانان بلکه جمیع ادیان است
و آیات و اخبار که دلالت صریح بر این معنی دارد بسیار است و فقیر در کتاب بحار قریب بدویست
حدیث از کتب معتبره خاصه و عامه در این باب ایراد نموده ام با ادله عقلیه و جواب شبهه
فلاسفه و در احادیث معتبره وارد شده است که هر که قایل شود بقدیمی غیر از حق تعالی کافر است
باب سیوم در بیان صفاتی که متعلق است بافعال حق تعالی و در آن چند بحث است **بحث اول**

آنکه مذهب امامیه آنست که حسن و قبح افعال عقلیست و مراد از حسن آنست که فاعل قادر اگر آن فعل را
بکند مستحق مدح و ثواب باشد و قبیح آنست که فاعل قادر اگر آنرا بکند مستحق مذمت و عقاب باشد
و فعل را فی نفسه قطع نظر از وارد شدن شرع جهت حسن و قبح میباشد که مستحق مدح یا ثواب و مذمت
یا عقاب میگردد و آن جهت گاه هست که ببدیهه عقل همه کس میفهمد مانند نیکو است گفتن که نفع رساند
و قباحت دروغ گفتن که ضرر رساند و گاه است که بفکر معلوم میشود مانند راستی که ضرر بکسی رساند یا آنکه
دروغی که نفع رساند که علم بحسن و قبح آنها محتاج بنظر و فکر است و گاه هست که عقول اکثر عاجزند
از فهم آنها و لیکن بعد از ورود شرع حسن و قبح آنها را میدانند مثل حسن روزه روز آخر ماه رمضان
المبارک و قبح روزه روز اول ماه شوال و اشاعره از اهل سنت میگویند که حسن و قبح افعال بامر و
نهی شارعست هر چه را شارع امر کرد حسن میشود و هر چه را نهی از آن کرد قبیح میشود پس اگر مردم را
امر بزنا میکرد حسن میشد و اگر نهی از نماز میکرد قبیح میشد و بطلان این مذهب قطع نظر از حکم عقل
بآن از آیات و اخبار بسیار ظاهر است دویم آنکه صانع عالم فعل قبیح نمیکند و محالست که از او
صادر شود زیرا اگر فاعل قبیح یا عالم بقبح آن فعل نیست یا است اما قادر بر ترک آن نیست یا آنکه
محتاجست بآن فعل قبیح یا قادر بر ترک هست و احتیاج بآن ندارد اما بعبث آن فعل را میکند
بنا بر اول جهل خدا لازم می آید و بنا بر دویم عجز و بنا بر سیم احتیاج و بنا بر چهارم سفاهت و
هر چهار بر حق تعالی محالست پس قبیح از او صادر نمیتواند شد سیوم آنکه حق تعالی بندگان را بر افعال
هر اختیاری ایشان نیست تکلیف بآن نمیکند نه بر فعل آنها و نه بر ترک آنها و بندگان در فعل
خود مختارند و خود فاعل فعل خودند خواه طاعت باشد و خواه معصیت و اکثر امامیه و معتزله باین
قول قایلند و اشاعره که از اهل سنت اند میگویند که فاعل همه افعال بنده خداست و بندگان
مطلقا در آنها اختیار ندارند بلکه خدا بر دست ایشان افعال را جاری میکند و در آن فعل
مجبورند اما بعضی از ایشان میگویند که اراده از بنده مقارن آن فعل میباشد اما آن
اراده مطلقا دخل در وجود آن فعل ندارد و این مذهب باطلست بچند وجه اول آنکه ما

ببدیهه

ببدیهه عقل و وجدان خود می یابیم که فرقست در افعال ما میان حرکت رعشه که بی اختیار ماست
و حرکت کتابت که باختیار خود میکنیم و همچنین فرق می یابیم میان آنکه کسی از بام بزیر افتد یا
کسی از بام بزیر آید و اگر همه فعل باختیار ما نباشد باید که هیچ فرقی نباشد میان این افعال ما
دویم آنکه حق تعالی امر کرده است بطاعت و وعده ثواب بران کرده است و نهی کرده است از
معصیت و وعید عقاب بران نموده است پس اگر افعال عباد باختیار ایشان نبوده باشد
تکلیف کردن ایشان و عذاب کردن بر عصیان ظلم و قبیح باشد مثل آنکه کسی دست و پای غلام
خود را ببندد و بگوید برو و فلان چیز را بیاور و او را بزند که چرا نیاوردی یا بگوید با آسمان
برو و بزند که چرا نرفتی و دانستی که فعل قبیح بر خدا روا نیست و کیست ظالم تر از کسی که کفر و معصیت را
بر دست و بر دل و زبان کسی بی اختیار او جاری کند و او را ابد الآباد بسبب این در جهنم بسوزاند
و خود در بسیار جای از قرآن مجید میفرماید که خدا ظلم کننده نیست بر بندگان سیوم آنکه حق تعالی در
مواضع بسیار از قرآن مدح مقربان بارگاه احدیت کرده است بر طاعت و ذم مردودان
درگاه عزت نموده بر کفر و معصیت اگر ایشان فاعل فعل خود نباشند مدح و ذم ایشان سفاهت
و بیجا خواهد بود بر خدا محالست و بدانکه در احادیث بسیار وارد شده است که نه جبرست
که ایشان را بر افعال جبر کرده باشند و نه تفویض است که ایشان را بخود گذاشته باشند بلکه امر بین
میان این دو امر و اکثر گفته اند که مراد آنست که خدا جبر نکرده است بنده را و بنده باراده
خود کرده است اما اسبابش همه از خداست مانند اعضا و جوارح و قوا و بنا و ورود جانی و آلات
و ادوات که در فعل در کارست از جانب خداست و امر بین الامرین همینست و حق آنست
که مدخلیت حق تعالی در اعمال عبد زیاده ازین است زیرا که هدایات خاصه و توفیقات
خدا بکسی که مستحق آنها باشد بر نیات و اعمال حسنه او دخیل است در فعل طاعات و خذلان
خدا او و اگذاشتن او را بخود دخیل است در فعل معاصی اما نه چنین که بحدی رسیده که سلب
اختیار از او بشود و او مضطر باشد در فعل یا ترک مانند آنکه ما بالضروره علم داریم که [illegible] و هر دو را

بیک فعلی مامور سازد مثل آنکه بهر دو بگوید که فردا بروید و فلان متاع را از بازار بخرید
و بهر کدام که این کار را بکنید صد دینار باو میدهم و هر کدام که نکنید ده تازیانه باو میزنم اگر یکی
اکتفا کند در باب هر دو و یکی بکند و یکی نکند آنکه کرده است مستحق صد دینار است و آنکه نکرده است
مستحق ده تازیانه است و اگر یک غلام فرمان بردارتر است و خدمات بیشتر کرده است و او را
دوستتر میدارد هر چند از آنکه بهر دو آن تکلیف را کرد و حجت را تمام کرد و او را بر تنهائی طلبید و ملاطفتها
و مهربانیها میکند و تاکید میکند که البته فردا آن خدمت را بکن و بعد از آن با او طعامهای خوب میفرستد
و الطاف زیاده نسبت باین غلام میکند و فردا این غلام این خدمت را میکند و آن دیگر نمیکند
اگر این را صد دینار بدهد و او را ده تازیانه بزند همه اهل مجلس او را مذمت میکنند زیرا که نه این غلام
در کردن مجبور شده است و نه او در نکردن و هر دو باختیار خود کرده اند و حجت آقا بر هر دو تمام است
اینقدر مدخلیت حق تعالی در اعمال عباد از آیات و اخبار معلوم میشود و بهمین اکتفا باید کرد و خوض
بسیار در این مسئله نباید کرد که در غایت اشکال است و محل لغزش اقدام است و نهی بسیار در اخبار
از تفکر در این مسئله وارد شده است چهارم آنست که لطف بر حق تعالی واجب است بحکم عقل و لطف
آن چیزیست که مکلف را نزدیک گرداند بطاعت و دور گرداند از معصیت مانند فرستادن پیغمبران
و نصب کردن امامان و وعده و وعید و ثواب و عقاب و امثال اینها پنجم آنکه حق تعالی حکیم است
و کارهای او منوط بحکمت و مصلحت است و فعل عبث و بیفایده از او صادر نمیشود و او را در افعال
اغراض صحیحه و حکمتهای عظیمه ملحوظ میباشد و لیکن غرض در افعال حق تعالی عاید به بندگان میگردد و غرض او تحصیل
نفع از برای خود نیست و در این قول اتفاق کرده اند امامیه و معتزله و حکما و اشاعره گفته اند افعال
خدا معلل باغراض نیست و آیات و احادیث بسیار بر بطلان این قول دلالت میکند و اکثر امامیه را
اعتقاد آنست که آنچه اصلح است از برای خلق و نظام عالم فعلش بر حق تعالی واجب است و بعضی از متکلمین را
اعتقاد آنست که بر او بمعنی فعل آنکه متضمن مصلحت باشد و اصلح بودن ضرور نیست و ظاهر آنست که تفکر در این مسئله
نیز ضرور نیست باب چهارم در مباحث نبوت است و در این چند مقصد است مقصد اول آنکه امامیه را

اعتقاد

اعتقاد آنست که بعثت پیغمبران بر حق تعالی واجب است عقلا زیرا که لطف است و لطف واجب است و باجماع
شیعه و نصوص متواتره جمیع انبیا از اول عمر تا آخر عمر معصومند از گناهان کبیره و صغیره و عمدا و
سهوا و در این باب ادله عقلیه و نقلیه قایم است و سهو و نسیان در تبلیغ رسالت و وحی البته جایز بر ایشان را
نیست و الا بر قول ایشان اعتماد نمیتوان کرد و اما در غیر آن از امور عادیه و عبادات باز مشهور
میان علمای امامیه آنست که جایز است و بعضی دعوای اجماع بر این کرده اند و ابن بابویه و بعضی
از محدثین گفته اند که سهو شیطانی بر ایشان جایز نیست اما جایز است که حق تعالی ایشان را بسهو
بدارد از برای مصلحتی چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در نماز ظهر یا عصر سهو کرد و در تشهد
اول سلام گفت و چنین کاطراً الحضرت آورده اند بر خواست و دو رکعت دیگر کرد و گفته اند
که حق تعالی برای شفقت بر امت چنین کرد که اگر کسی در نماز سهو کند مردم او را سرزنش نکنند
و دیگر آنکه در ایشان گمان خدائی نکنند و اکثر علما این سهو را واقع نمیدانند و احادیثی که در این
باب وارد شده است حمل بر تقیه کرده اند و باید دانست که معصوم در ترک گناه مجبور نیست
و لیکن حق تعالی لطف چند نسبت باو میکند که او باختیار خود ترک معصیت کند یا آنکه بسبب قوت
عقل و فطانت و ذکا و کمال اهتمام در طاعت حق تعالی و تصفیه باطن از اخلاق ذمیمه و تحلیه
آن باخلاق حسنه بمرتبه رسد که محبت جناب مقدس الهی در دل او مستقر گردد و از قید
شهوات نفسانیه و خیالات نفسانیه رها یابد و پیوسته مشغول مطالعه جناب جمال و جلال
عظمت الهی بر دل او جلوه کند پس بسبب کمال معرفت پیوسته خود را منظور نظر پروردگار خود
داند و غیر آنچه رضای محبوب او در آنست بر گرد خاطرش نگردد و اگر نادراً خیال معصیتی در خاطر
او در آید بملاحظه جلال الهی نگذارد که پیرامون آن بگردد و اینها نیز تسلیم کند که در حضور رجلی خداوند
جلیلی که پیوسته مراقب او است مرتکب معصیت او گردد و با این اسباب معصیت از ایشان
معصیت از او صادر نتواند شد و اگر چنان باشد که جبری گمان کرده اند که حق تعالی او را مجبور میساخت
بر ترک معصیت هر آینه عصمت برای او کمالی نخواهد بود و بر ترک آن ثوابی نخواهد داشت و مراتب

آیات و اخبار هم موهم صدور معصیت است از انبیا علیهم السلام ما و لست بارتکاب
مکروه و ترک اولی و چنین نسبت بجلالت مرتبه ایشان این نیز عظیم است تعبیر از ان به
معصیت نموده اند و وجوه دیگر دارد که در حیات القلوب ذکر کرده ام و آنچه در تفاسیر و
تواریخ ذکر کرده اند از قصص انبیا علیهم السلام متضمن خطای ایشان است اکثر از موضوعات
و مفتریات سنیان است که از کتب یهود برداشته اند و برای آنکه خطای خلفای جور
خود را هموار کنند در کتب خود ایراد نموده اند و بعضی از ناقصان شیعه نیز آنها را در کتب
خود ذکر کرده اند و احادیث برد آنها از طرق اهل بیت علیهم السلام بسیار است که در کتب
عربی و فارسی ایراد نموده ام و در این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و پس بانها اعتقاد و بر آنها اعتماد
نباید کرد دویم طریق دانستن حقیقت پیغمبران معجزه است زیرا که هر که دعوای مرتبه بلندی کند
بمحض دعوای او باور نتوان کرد چنانچه گفته اند نظم ای بسا ابلیس آدم روی هست پس بهر
دستی نباید داد دست مثل آنکه شخصی دعوی کند که من از جانب پادشاه بر شما حاکمم باید اطاعت
من کنید بمحض گفته او کسی از او قبول نمیکند تا حکمی از جانب پادشاه مانند رقم یا نشانی که مهر
پادشاه بان نگاشته باشد و معجزه مثل آنست زیرا که معجزه فعلی است که بشر از آن مثل او
عاجز باشند و بر خلاف مجرای عادت باشد و مقارن دعوای پیغمبری ظاهر شود پس اگر فعلی باشد
که از بشر صادر شود آن معجزه نیست مانند صنایع غریبه و حیل ارباب شعبده و اگر فعل خدا باشد
و موافق عادت باشد آن معجزه نیست مثل آنکه گوید در وقت طلوع آفتاب معجزه من است
که آفتاب الحال طلوع میکند و اگر مقارن دعوای پیغمبری نباشد آن از کرامات میگویند
نه معجزه مثل مائده حضرت مریم و هرگاه شخصی دعوای پیغمبری کند و گوید خدا مرا برای ریاست
دین و دنیای خلق فرستاده و دلیل من آنست که حق تعالی بانگشت من ماه را دو نیم میکند
یا این مرده را زنده میکند و در همان ساعت آن امر واقع شود ما یقین میدانیم که او راست
میگوید زیرا که خدا بر همه چیز قادر است و علمش بهمه چیز احاطه کرده است چنانچه بیان

[illegible]

کردیم پس اگر این گوید کاذب باشد دعوای او فسخ ظاهر بود و این قبیح است و قبیح بر خدا
محال است چنانکه معلوم شده و باید که معجزه بر طبق مدعا باشد تا دلالت کند بر صدق پیغمبر
و اگر موافق نباشد دلالت بر کذب صاحبش کند چنانکه نقل کرده اند که مسیلمه کذاب که
دعوای پیغمبری میکرد باو گفتند که محمد صلی الله علیه و آله برای کوری دعا کرد چشمش روشن شد او کسی را
طلبید که یک چشمش کور بود دعا کرد چشم صحیحش نیز کور شد و گفتند که محمد صلی الله علیه و آله آب
دهان در چاهی که خشک شده بود انداخت آن چاه پر آب شد آن ملعون در چاه کم آبی
آب دهن انداخت خشک شد و این را معجزه بکذب خوانند سیوم آنکه باید که پیغمبر افضل
از جمیع امت خود باشد و اعلم از همه باشد زیرا که تفضیل مفضول عقلا قبیح است و باید که عالم
باشد بجمیع علومی که امت او بانها محتاج اند و باید که بصفات کمال موصوف باشد مانند کمال
عقل و زیرکی و فطانت و قوت رای و عفت و شجاعت و کرم و سخاوت و ایثار و کرم
بر خود و غیرت در دین و رأفت و رحم و مروت و تواضع و نرمی و مدارا و ترک دنیا و ورع
حلم و علم و اهل دین و منزه باشد از صفات ذمیمه مانند کینه و بخل و حرص و حسد و محبت
دنیا و حب مال و جاه و کج خلقی و جبن و از امراضی که موجب نفرت خلق باشد مانند خوره
و پیسی و کوری و کری و گنگی و امثال اینها و از قدح در نسب که ولد زنا و شبهه نباشد و
پدرانش دنی نباشند بلکه صنعتهای دنی نداشته باشند مثل جولاهی و حجامی و حمالی و بیطاری و
کارهائی که منافی مروت باشد از او صادر نشود مانند چیزی خوردن در میان بازار و در حال
راه رفتن و امثال اینها و این امور را بعضی علما ذکر کرده اند و در بعضی سخن است و پدران
پیغمبران که از اجداد حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده اند همه مسلمان بوده اند چنانچه
بعد از این مذکور خواهد شد اما پدران سایر پیغمبران اگرچه از کلام بعضی ظاهر میشود که باید
مسلمان باشند اما نزد بنده ثابت نیست و دلیل عقلی و نقلی بر آن قایم نشده و بعضی از
اخبار هم در باب احوال حضرت خضر علیه السلام و غیر او وارد شده که دلالت بر خلافش

دارد و توقف درین باب اولی است چهارم علمای امامیه اتفاق کرده اند بر آنکه انبیا و ائمه
صلوات الله علیهم افضل اند از جمیع ملائکه و بر این مضمون احادیث بسیارست و ادله
عقلیه بسیار نیز گفته اند و میان مخالفان خلاف بسیار درین مسئله است و عدد انبیا علی
نبینا و علیهم السلام ثابت نیست و مشهور صد و بیست و چهار هزار است باید مجملا اعتقاد
کرد که جمیع انبیا و اوصیای ایشان برحقند و بآنچه از قرآن مجید وارد شده نبوت
ایشان ضروری دین اسلام است ذکر شده مانند حضرت آدم و شیث و ادریس و نوح
و هود و صالح و شعیب و ابراهیم و لوط و موسی و عیسی و اسمعیل و اسحق و یعقوب
و یوسف و داود و سلیمان و ایوب و یونس و الیاس اقرار بنبوت و حقیت
ایشان واجب است و هرگاه که انکار یکی از ایشان کند کافر است و تفاوت در مراتب فضل
ایشان بسیار است و افضل از همه پنج نفرند نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و
آله و سلم و علیهم و اینها نزد اولو العزم می نامند و شریعت اینها ناسخ شریعت پیش است
و افضل از همه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله است و بعد از آن حضرت ائمه علیهم السلام
از سایر انبیا افضلست و فرق میان نبی و رسول بوجوه مختلف گفته اند بعضی گفته اند رسول
آنست که ملک در بیداری براو نازل شود و نبی شامل آنهم است که در خواب براو نازل
شود و بعضی گفته اند که رسول آنست که مبعوث شود بر جماعتی و نبی شامل آنهم است که
بر کسی مبعوث نباشد و بعضی گفته اند که رسول آنست که کتابی یا شرعی داشته باشد و نبی
شامل آنهم است که حافظ شریعت دیگری باشد و در احادیث معتبره وارد شده است
که پیغمبران چهار قسم اند پیغمبری بوده که بخود مبعوث بوده است و بر دیگری مبعوث نبوده
و پیغمبری بوده که در خواب میدیده و صدای ملک را میشنیده و در بیداری ملک را نمیدیده
و مبعوث بر احدی نبوده است و براو امامی بوده است یعنی تابع پیغمبر دیگر بوده است مثل
لوط که تابع ابراهیم علیه السلام بود و پیغمبری بوده که در خواب میدیده و صدای شنیده

شریعت
وملک را نمیدیده است و بر گروهی مبعوث بوده است اما تابع پیغمبر دیگر بوده است مثل یونس
علیه السلام و آنکه در خواب می بیند و صدا میشنود و ملک را در بیداری می بیند و خود صاحب
شریعت باشد او امامست و در احادیث معتبره وارد شده است که نبی آنست که در خواب
می بیند و صدای ملک را میشنود اما ملک را در بیداری نمی بیند و رسول آنست که صدا را
میشنود و در خواب ملک را می بیند و در بیداری ملک را می بیند و امام صدای ملک را میشنود
و او را نمی بیند و در آنکه خلاف کرده اند در آنکه آیا از جن پیغمبری مبعوث گردیده یا نه و اکثر
انکار کرده اند و بعضی گفته اند پیغمبری یوسف نام بر ایشان مبعوث گردیده و آنچه ثابت نیست و
توقف درین مقام اولی است پنجم در بیان حقیت پیغمبری محمد بن عبد الله بن عبد
المطلب بن هاشم بن عبد مناف است و دلیل پیغمبری او آنست که دعوای نبوت نمود
و معجزات باهره بسیار بر طبق دعوای خود ظاهر ساخته و همه متواترست اما دعوای پیغمبری
پس همه ارباب ملل و نحل قایلند که او دعوای پیغمبری کرد و اما معجزه پس معجزات آنحضرت
زیاده از حد و احصاست بلکه جمیع اقوال و افعال و اخلاق آنحضرت معجزه بود و متواتر ترین
معجزات آنحضرت قرآن مجید است که تا روز قیامت باقیست و در هر زمانی که پیغمبری
مبعوث میشد غالب معجزات او از جنس آنچیزی بود که در آن زمان شایع تر بود و اهل آن زمان
در آن ماهرتر بودند تا آنکه حجت بر ایشان تمام تر باشد چنانچه در زمان حضرت موسی علیه السلام
چون سحر بسیار شایع بود حق تعالی باو عصا و ید بیضا و امثال آنها داد که قوم او از اتیان بمثل
آنها عاجز شدند بلکه در آن جنس ماهر بودند و در زمان حضرت عیسی علیه السلام مبعوث
شد چون امراض مزمنه بسیار بود و طبیبان حاذق مانند جالینوس و امثال آنها بودند
پس حضرت عیسی علیه السلام معجزه مرده زنده کردن و کور را روشن کردن و خوره و پیس را شفا
دادن و امثال اینها را آورد که شبیه بفعل ایشان بود اما از نوع فعل بشر نبود و در
زمانی که حضرت رسالت پناه محمد صلی الله علیه و آله و سلم مبعوث گردید در میان عرب جمیع

و معجزات آنحضرت از دو نوع است اول قرآن مجید است که ...

مدار بر فن فصاحت و بلاغت بود و اشعار و سخنان فصیح و بلیغ می‌آوردند و بر کعبه می‌آویختند
و بآن فخر میکردند حضرت ختمی قرآن مجید را آورد و تحدی نمود و فرمود که اگر در پیغمبری من شک دارید
مثل این قرآن را بیاورید ایشان عاجز شدند و نتوانستند آورد پس فرمود که ده
سوره از مثل این قرآن را بیاورید و نتوانستند پس فرمود که یک سوره از مثل این قرآن
بیاورید و ایشان متوجه شدند و اتفاق کردند مثل سوره کوچکی بیاورند با آنکه حریص بودند در
تکذیب آنحضرت داشتند و ارتکاب جنگهای عظیم و کشته شدن و اسیر شدن کردند
و آنچه از ایشان خواسته بود بیاورند و اگر قادر می‌بودند البته می‌آوردند با وفور فصحا
در میان عرب و علما و دانایان در میان اهل کتاب و در زمانهای بعد از آن تا حال
با آنکه در همه اعصار دشمنان آنحضرت اضعاف دوستان آنحضرت بوده‌اند و بیاورند
و نتوانستند آورد پس معلوم شد که از جنس فعل بشریت و فعل خالق عالم است اگر
آنحضرت پیغمبر نبود حق تعالی چنین امری را بر زبان او جاری نمیکرد و الا اغرای بر کذب و دروغ
و اضلال خلق و انواع قبایح لازم می‌آید و آن قبیح است و بر حق تعالی ایشان بقبیح محال است
و در وجه اعجاز قرآن مجید خلافست که آیا از غایت فصاحت و بلاغت است یا آنکه
هرگاه اراده معارضه میکردند حق تعالی صرف قلوب و بستن اذهان ایشان مینمود که ایشان
نمیتوانستند نمود و اگرچه اعجاز به هر دو وجه حاصل میشود و لیکن حق آنست که اعجاز از چند
وجه بود اول از جهت فصاحت و بلاغت و تلاوت که هر اعجمی که قرآن را میشنود امتیاز
آنرا از سخنان دیگر می‌فهمد و هر فقره از آن که در میان کلام فصیحی واقع شود مانند یاقوت
رمانی و لعل بدخشانی درخشید و جمیع فصحای عدنان و بلغای قحطان اذعان بفصاحت و
بلاغت آن نموده‌اند و روایت کرده‌اند که مردی بسیار بلیغ با شعر فصیح میگفت از برای
معارضت بر کعبه مشرفه می‌آویخت چون این آیه و قیل یا ارض ابلعی ماءک نازل شد
هم از بیم رسوائی در شب آمدند و نوشتهای خود را بر گرفتند و پنهان کردند دوم از جهت

حیران

غرایب اسلوبست هرچند که تتبع کلام فصحا و اشعار و خطبهای ایشان نماید قریب باین نظم عجیب
و شبیه باین اسلوب غریب سخنی نیابد و جمیع بلغای آن زمان از غرابت آن متعجب بودند سیم علوم
اختلاف چنانکه حق تعالی فرموده است و لو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا
یعنی اگر قرآن از نزد غیر خدا بوده هر آینه مییافتند در آن اختلاف بسیار زیرا که از بشر هرگاه کلامی با
این طول صادر شود البته مشتمل بر تناقض و اختلاف بسیار خواهد بود از جهتی که از جهت اختلاف
حکم و مضمون خصوصا وقتیکه کننده آن سخن صاحب خطا و سهو و نسیان و دیگر آیه آیه و سوره سوره
نویسند و اکثر نویسندگان منافقان و دشمنان او باشند دیگر اختلاف در فصاحت زیرا که
قصاید و خطب افصح فصحا اگر یک فقره اش فصیح است فقره دیگر فصیح نیست و اگر یک بیت عالیست
بیت دیگر واهیست و اگر یک جزوش در تحقیق است جزو دیگر لهو و باطل و تزویق است و کلامی
را از اول تا آخر همه در اعلای درجات بلاغت باشد و همه بحقایق و معارف مشتمل باشد حق را
میکرد و مکرر ذکر میکند اختلاف در ذات و صفات و افعال و احوال نیست چهارم از جهت
اشتمال بر معارف ربانی زیرا که در آن وقت در میان عرب خصوصا اهل مکه علم بر طرف شده بود
و آنحضرت پیش از بعثت با هیچ یک از علمای اهل کتاب و غیر ایشان معاشرت نفرموده بود
و مسافرت ببلاد دیگر بسیار نموده که طلب علم کند و آنچه حکما در چندین هزار سال در معارف
الهی فکر کرده‌اند در هر سوره و آیه با حسن وجوه بیان فرموده و امری که مخالف عقول سلیمه و
افهام مستقیمه باشد مطلقا در آن نیست و ببرکت آنحضرت طایفه عرب که بعدم فهم علم
و ادب مشهور آفاق بودند از نور علم و محاسن آداب و مکارم اخلاق مضبوط سلاله
ساکنان سبع طباق گردیدند و علمای جهان در اکتساب علم و ایمان محتاج بایشان
شدند پنجم از جهت اشتمال بر آداب کریمه و شرایع قویمه زیرا که در مکارم اخلاق
آنچه حکما و علما در رسالها فکر کرده بودند در هر سوره اضعاف آن بیان شده و در
شریعت قانونی چند که بآن انتظام احوال عباد و رفع نزاع و فساد در معاملات و

ومناکحات و معاشرات و حدود و احکام و حلال و حرام مقرر گردانیده و در هر باب
هرچند علمای زمان و عقلای جهان تفکر نمایند خدشه در آن نمی‌توانند یافت و در هیچ
امر قاعده بهتر از آنچه در کلام معجز نظام و شریعت سید انام علیه و علی آله السلام مقرر
گردیده نمیتوانند ساخت و اگر کسی بعقل خود رجوع نماید میداند که ازین معجز عظیم تر
نمی‌باشد ششم از جهت اشتمال بر قصص انبیای سالفه و قرون ماضیه که در آن زمان
مخصوص اهل کتاب بود و دیگران خصوصا اهل مکه را بر آنها اطلاعی نبود و مجموع بیان
فرموده با وجود معاندان بسیار خصوصا اهل کتاب نتوانستند که تکذیب آنحضرت
نمایند و در هیچ جزوی از اجزای آن قصه‌ها و آنچه مخالف مشهور میان ایشان بود حقیقت
آن را بر ایشان ظاهر گردانید مانند کشتن و بر دار کشیدن حضرت عیسی علی نبینا و علیه
السلام و آنچه در کتب ایشان بود و بعضی مصلحت مخفی میداشتند بر ایشان ثابت گردانید
مانند قصه سنگسار و حلال بودن گوشت شتر بر ایشان و غیر اینها که تفصیل در کتاب
حیات القلوب ایراد نموده‌ام هفتم از جهت خواص سور و آیات کریمه آنست که از شفای
جمیع امراض جسمانی و روحانی و دفع تسویلات نفس و وسواس شیطانی و امن از مخاوف
ظاهری و باطنی و دشمنان اندرونی و بیرونی در آیات و سور قرآنی هست و بتجارب
صادقه معلوم گردیده و تاثیرات قرآن مجید را در جلای قلوب و شفای صدور و ربط
بجناب مقدس الهی و نجات از صورت مشتهیات نفسانی زیاده از آنست که
صاحب دلی انکار آن نماید یا عاقلی را در آن مجال تاملی باشد هشتم از جهت اشتمال
قرآن مجید است بر اخبار مغیبه که غیر حق تعالی را بر آنها اطلاعی نیست و آنها زیاده
از آنست که احصا توان نمود و آن بر چند قسم است اول آنست که در بسیاری از آیات
کریمه خبر داده است بآنچه کافران و منافقان در خانه‌های خود میگفتند یا با یکدیگر راز
و پنهان مذکور میساختند یا در خاطرهای خود میگذرانیدند و بعد از خبر دادن تکذیب آنحضرت
۲
بعضی خود اظهار

۱۵
میکردند و اظهار ندامت و انابت میکردند و چنین سخنی میگفتند خایف میشدند و میگفتند این سخن را
جبرئیل بآنحضرت خبر خواهد داد و ازین نوع بسیار است و اکثر را در حیات القلوب ذکر کرده‌ام
دویم آنست که در بسیاری از آیات کریمه خبر داده است بامور آینده که غیر خدا را بر آنها
اطلاعی نیست پیش از وقوع آنها مگر بوحی و الهام مانند خبر دادن از عدم ایمان ابولهب و جمیع
دیگر و خبر دادن از مذلت یهودان تا روز قیامت و چنان شد و تا حال پادشاهی در میان
ایشان بهم نرسیده و در هر شهر و دیار ذلیل ترین اهل روزگارند و به مذلت ایشان مثل
میزنند و خبر دادن از فتح بلاد بر اهل اسلام و خبر دادن از دخول مکه معظمه برای عمره و بر گشتن آنحضرت
آن بلده طیبه و خبر دادن از عصمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله از شر مردم و خبر دادن از
غلبه رومیان بر گبران عجم و خبر دادن در سوره کوثر از کثرت اتباع و اولاد آنحضرت
و بر افتادن بنی امیه و نسل آنها که حضرت را ابتر گفتند و خبر دادن از عدم آرزوی یهودان
مرگ را و چنان شد و اکثر در حیات القلوب مذکور شده سیوم در مجمل بیان از سایر معجزات
آنحضرت بدانکه حق تعالی هیچ پیغمبری را معجزه عطا نکرده است مگر آنکه مثل آن را و زیاده بر آن
بآنحضرت عطا کرده است و معجزات آنحضرت را احصا نمیتوان کرد و زیاده از هزار معجزه
در سایر کتب ایراد کرده‌ام و سایر معجزات آنحضرت چند قسم است قسم اول معجزات بدن
شریف آنحضرت است و آن بیست و چهار معجزه است اول آنکه پیوسته نور از جبین نورانیش
ساطع بود و چنین ماه شعاع جبین مبین آن معدن انوار بر در و دیوار میتابید و گاه دست
مبارک را بلند میکرد انگشتان منورش مانند ده شمع روشنی میداد دویم بوی خوش آنحضرت
بود چنانچه هر وقت آنحضرت از راهی میگذشت تا دو روز زیاده هر که از آن راه میگذشت
میدانست که حضرت از آن راه رفته است از عطر و از عرق آنحضرت جمع میکردند و بهترین
عطرها بود و داخل عطرهای دیگر میکردند و دلو آبی نزد آنحضرت آوردند و کف آبی از دهان
مبارک کرد و مضمضه کرد و در دلو ریخت آن آب از مشک خوشبوتر شد سیوم آنکه چون
۱۶
و از فتح مکه خبر فرمود

در آفتاب می ایستاد یا راه میرفت او را سایه نبود چهارم آنکه با هر که آنحضرت راه میرفت
هر چند او بلندتر بود حضرت یکسر و گردن از او بلندتر می‌نمود پنجم آنکه پیوسته در آفتاب ابر
بر سرش سایه می‌افکند و سایه با او حرکت میکرد ششم آنکه مرغی از بالای سر مبارکش پرواز نمیکرد و
جانوری مانند مگس و پشه و غیر آنها بر آنحضرت نمی‌نشست هفتم آنکه از عقب میدید چنانکه
از پیش رو میدید هشتم خواب و بیداری او یکسان بود و خواب قوای او را از ادراک عقلی
باز نداشت و سخن ملائکه را میشنید و دیگران نمیشنیدند و ملائکه را میدید و دیگران نمیدیدند
و هر چه در خاطرها میگذشت میدانست نهم آنکه هرگز بوی بد بمشام مبارکش نمی‌رسید دهم آنکه
آب دهان بهر چاهی که می‌افکند در آن برکت بهم میرسید و پر آب میشد و بهر جا که دردی
می‌مالید شفا می‌یافت و دست مبارکش را بهر طعامی که میرسانید در آن برکت بهم میرسید
و از طعام قلیل جماعت کثیر را سیر میکرد چنانچه از بزغاله و یکصاع جو جابر هفتصد نفر را سیر کرد
یازدهم آنکه جمیع لغتها را می‌فهمید و بجمیع لغات سخن میگفت دوازدهم در محاسن شریفش هفده
موی سفید بهم رسیده بود که مانند آفتاب میدرخشید سیزدهم آنکه مهر نبوت بر پشت
مبارکش نقش گرفته بود و نور آن بر نور آفتاب زیادتی میکرد چهاردهم آنکه آب از میان
انگشتان مبارکش جاری شد بقدری که جماعت کثیر سیراب شدند پانزدهم آنکه باشارهٔ
انگشت ماه را دو نیم کرد شانزدهم آنکه سنگ ریزه در دست حق پرستش تسبیح میگفت و
مردم میشنیدند هفدهم آنکه ختنه کرده و ناف بریده و پاک از آلایش خون و غیر آن
متولد شد و در وقت ولادت از پا بزیر آمد نه از سر و چون بزیر آمد بوی بهتر از بوی
مشک از او لایح و فایح گردید و جهان را معطر کرد پس رو بکعبه بسجده افتاد و چون سر از سجده
برداشت دست بسوی آسمان بلند کرد و اقرار بوحدانیت خدای تعالی و رسالت خود
پس نوری از او ساطع گردید که مشرق و مغرب عالم را روشن کرد هجدهم آنکه هرگز محتلم نشد
و خواب شیطانی ندید نوزدهم آنکه فضلهٔ که از آنحضرت جدا میشد بوی مشک از آن می آمد

و کس آنرا

و کس آنرا نمی‌دید بلکه زمین مأمور بود که آنرا فرو برد بیستم آنکه بر هر چهارپایی که آنحضرت سوار میشد
رهوار میشد و پیر نمیشد بیست و یکم آنکه در قوت کسی با آنحضرت مقاومت نمیتوانست کرد
بیست و دوم آنکه جمیع مخلوقات رعایت حرمت آنحضرت میکردند و بر هر سنگ و درختی که
میگذشت خم میشدند از برای تعظیم و بر آنحضرت سلام میکردند و در طفولیت ماه گهوارهٔ او را
می‌جنبانید بیست و سوم آنکه اگر بر زمین نرم راه میرفت جای پایش نمی‌ماند و گاه بر سنگ سخت
راه میرفت و اثر پای مبارکش میماند بیست و چهارم آنکه حق تعالی از آنحضرت مهابتی در دلها افکنده
بود با آنکه تواضع و شکستگی و شفقت و رحمت داشت کسی بروی مبارکش درست نظر نمیتوانست
نمود و هر کافر و منافقی که آنحضرت را میدید از بیم بر خود میلرزید و از یکماه راه رعب او در
دلهای کافران اثر میکرد قسم دوم معجزات ولادت باسعادت آنحضرت است خاصه و
عامه بطرق متکاثره روایت کرده اند که در شب میلاد کثیر الاسعاد آنجناب شیاطین را
از صعود بآسمانها منع کردند و باین سبب شهب از آسمان ظاهر شد حتی آنکه مردم ترسیدند
که قیامت برپا خواهد شد و علم کاهنان برطرف شد و سحر ساحران ضعیف شد و هر بتی که در عالم
بود برو در افتاد و ایوان کسری که پادشاه عجم بود که ایوان او با نهایت استحکام بنا کرده بودند و هنوز ثابت
بلرزید و چهارده کنگره از آن ریخت و از میانش شکست و تا حال شکستگی
بغیر از آنها مانده و دو قصر که در دجله بنا کرده بود خراب شد و آب در آن جاری گردید و دریاچهٔ ساوه
که آنرا می‌پرستیدند خشک شد و وادی آتش که نزدیک کاشان است آب افتاد و آتشکدهٔ
فارس که هزار سال بود که میپرستیدند در آن شب خاموش شد و رود خانهٔ ساوه که سالها بود
خشک بود آب در آن جاری شد و نوری در آن شب از طرف حجاز ساطع شد و در تمام عالم
منتشر گردید و تخت هر پادشاهی سرنگون شد و جمیع پادشاهان در آن روز لال بودند و
سخن نمی‌توانستند گفت و ملائکهٔ مقربان و ارواح اصفیای پیغمبران در هنگام ولادت با
السعاده آنحضرت منبع سعادات حاضر شدند و رضوان خازن بهشت با حوریان نازل شدند

وابریقها و طشتها از طلا و نقره و زمرد بهشت حاضر کردند و بلی حضرت آمنه شربتها از بهشت
آوردند که او آن را آشامید و آنحضرت را بعد از ولادت با آبهای بهشت غسل دادند و از عطرهای
فردوس معطر گردانیدند و مهر نبوت را بر پشت آنحضرت زدند که نقش گرفت و در حریر سفیدی
که از بهشت آورده بودند پیچیدند و او را بر جمیع روحانیان عرض کردند و جمیع ملائکه سموات
بخدمت آنحضرت رسیدند و بر او سلام کردند و در ساعت ولادت چهار رکن کعبه معظمه
از زمین جدا شد و بجانب حجر مقدس بسجده افتاد و غرایب ولادت و معجزات که در آن
حالت و بعد از آن در ایام نشو و نما ظاهر شد زیاده از حد و حصر است و برخی در حیات
القلوب مذکور است قسم سیوم آنچه متعلق بامور سماویه و آثار علویه است و آن بسیار است
اول شق القمر حق تعالی فرموده است اقتربت الساعة وانشق القمر یعنی نزدیک شد قیامت و
و شکافته شد ماه و اکثر مفسران گفته اند که این آیه وقتی نازل شد که قریش از آنحضرت معجزه
طلب کردند حضرت بانگشت مبارک اشاره بماه کرد و بقدرت الهی دو نیم شد و جمعی از اهل
بلاد دیگر رسیدند ایشان خبر دادند که ماه را در آن شب چنین دیدیم که دو نیم شد و باز بهم
پیوست و بعضی روایت کرده اند که نیمی بر پشت کعبه افتاد و نیم دیگر بر کوه ابوقبیس دویم برگردانیدن
آفتاب است خاصه و عامه بسندهای بسیار از اسماء بنت عمیس و غیر او روایت کرده اند
که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه را بکاری
فرستاده بود و بعد از آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله از نماز عصر فارغ شد حضرت امیرالمؤمنین
صلوات الله علیه مراجعت نمود و حضرت رسول سر مبارک خود را در دامن آنحضرت گذاشت
و خوابید و در آن حال وحی بر آنحضرت نازل شد تا آنکه نزدیک شد که آفتاب غروب کند چون وحی
منقطع شد حضرت فرمود یا علی نماز کردی گفت نه یا رسول الله نتوانستم سر مبارک ترا از زانوی
دور کنم پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله دعا کرد که خداوندا علی در طاعت تو و طاعت
رسول تو بود آفتاب را برو برگردان اسماء گفت والله دیدم که آفتاب برگشت و

بلند شد و بجای

بلند شد و بجای رسید که بر زمینها تابید و وقت فضیلت عصر برگشت و حضرت نماز کرد پس باز
آفتاب بکبد فرو رفت و مثل این معجزه از برای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از
وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله واقع شد سیوم ریختن ستارگان و بسیاری شهب
در هنگام ولادت باسعادت آنحضرت چنانچه مذکور شد چهارم نازل شدن مائده برای
اهل بیت علیهم السلام از آسمان پنجم صواعق و عقوباتی که بر بعضی از دشمنان آنحضرت
نازل شد ششم اطاعت جمادات و نباتات آنحضرت را و سایر آنچه در اینها ظاهر شد
از معجزات مانند ناله کردن چوب حنانه که حضرت بر آن تکیه میداد چون منبر را ساختند
از مفارقت آنحضرت و طلبیدن آنحضرت درخت را و اجابت کردن و آمدن بسوی آنحضرت
و بر رو افتادن بتها باشاره آنحضرت و سبز شدن و میوه دادن درخت خشکی در یک ساعت
و سلام کردن درخت و سنگ بر آنحضرت و رستن درختان خرما برای سلمان فارسی و در ساعت
بلند شدن و میوه دادن و فرو بردن زمین پاهای اسب سراقه را و این قسم معجزات زیاده
از حد و حصر است قسم پنجم سخن گفتن حیوانات با آنحضرت مانند سخن گفتن آهو و شیر و گرگ
و سوسمار و بزغاله بریان و ناقه آنحضرت در شب عقبه و دلالت کردن شیر سفینه مولای
آنحضرت را بر راه و گواهی دادن انواع حیوانات بر رسالت آنحضرت و از این نوع بسیار است
قسم ششم مستجاب شدن دعای آنحضرت در زنده شدن مردگان و بینا شدن کوران و
شفا یافتن بیماران و این نوع زیاده از آن است که حصر توان کرد قسم هفتم استیلای آنحضرت است
بر دشمنان و دفع شر ایشان و نازل شدن ملائکه از آسمان برای یاری آنحضرت چنانکه
در جنگ بدر و احد و غیر اینها شد و آثارش بر مردم ظاهر گردید قسم هشتم استیلای آنحضرت است
بر شیاطین و جنیان و ایمان آوردن جن با آنحضرت چنانکه قرآن مجید بآن ناطق است
و در احادیث بسیار وارد شده است منع شیاطین از آسمان و رفع ایشان به شهب
در کلام مجید مذکور است قسم نهم خبر دادن از امور پنهان و امور آینده است مانند خبر دادن

از دولت بنی امیه و اینکه ایشان هزار ماه پادشاهی خواهند کرد و از دولت بنی عباس و مظلوم
شدن اهل بیت رسالت صلوات الله علیهم و شهید شدن حضرت امیر المؤمنین و حسنین
علیهم السلام و کیفیت شهادت هر یک و انقراض ملک پادشاهان عجم و بقای دولت
نصاری و خبر دادن از شهادت حضرت امام رضا علیه السلام و مدفون شدن آنحضرت
در خراسان و خبر دادن از شهادت حضرت امیر و عمار و دیگران و کیفیت تنها و جنگ
آنحضرت با عایشه و طلحه و زبیر و با معاویه و با خوارج و خبر دادن از مظلوم شدن ابوذر
رضی الله عنه و بیرون کردن او را از مدینه بلکه آنچه بر اکثر اهل بیت و صحابه واقع شد
آنحضرت خبر داد و خبر دادن از وفات نجاشی پادشاه حبشه در ساعت فوت او و از
شهادت جعفر طیار رضی الله عنه و زید و عبد الله بن رواحه در ساعت شهادت
ایشان در جنگ تبوک و از شهادت خبیب بن عدی در مکه و از مالی که عباس در مکه پنهان
کرده بود و خبر دادن آنحضرت از آنچه منافقان در خانهای خود میگفتند و آنچه صحابه در خانهای
خود میکردند و اکثر مردمی که نزد آنحضرت می آمدند پیش از آنکه سخن بگویند حاجت ایشانرا میفرمود
و کم کسی از آنحضرت صادر میشد که از معجزه خالی باشد و کسی که تفاصیل این معجزات را خواهد که بخواند
بکتاب حیات القلوب رجوع نماید **ششم** در بیان معراج حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و
آله است بدانکه نص صریح قرآن مجید بر آن دلالت کرده است و از جمله ضروریات دین اسلام
و منکر آن کافر است و خلافی که بعضی از قاصران در خصوص آن کرده اند ناشی از عدم تتبع آ
یا قلت تدبر است زیرا که بعضی از عامه خلاف کرده اند که در خواب بوده یا در بیداری و بروح تنها بود
یا بدن و روح هر دو و تا مسجد اقصی بود یا تا آسمان و بعضی از متاخرین متکلمین شیعه در ذکر بعضی
ازین خلافها متابعت ایشان کرده اند بنابر یکی از دو جهت که مذکور شد و آنچه از آیات کریمه
و احادیث متواتره خاصه و عامه ظاهر میشود آنست که حق تعالی حضرت رسول صلی الله علیه و آله را
یک شب از مکه معظمه بسوی مسجد اقصی که در شام است برد و از آنجا بآسمانها تا سدرة المنتهی

و عرش علا سیر فرمود و عجایب خلق سموات را بآنحضرت نمود و از رازهای پنهان و معارف نامتناهی
بآنحضرت القا فرمود و آنحضرت در بیت المعمور و تحت عرش الهی بعبادت حق تعالی قیام نمود و با ارواح
انبیا علیهم السلام با اجساد ایشان ملاقات کرد و داخل بهشت شد و منازل اهل بهشت را
مشاهده نمود و احادیث متواتره خاصه و عامه دلالت میکند بر آنکه عروج آنحضرت
ببدن بوده نه بروح تنها بدن و در بیداری بوده نه در خواب و در میان قدمای علمای شیعه در این معنی
خلاف نبوده چنانکه ابن بابویه و شیخ طوسی رحمة الله علیهما و غیر ایشان تصریح باین مراتب کرده اند
و اتفاقیست که معراج مشهور پیش از هجرت واقع شد و محتمل است که بعد از هجرت بمدینه
طیبه نیز واقع شده چنانکه جمعی قایل شده اند که معراج مکرر واقع شده و ابن بابویه و صفار و
دیگران بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که حق تعالی حضرت رسول صلی الله
علیه و آله را صد و بیست مرتبه بآسمان برد و در هر مرتبه آنحضرت را در باب ولایت و امامت
امیر المؤمنین و سایر ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین زیاده از سایر فرایض تاکید و
مبالغه نمود و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که از ما نیست کسی که یکی از چهار چیز را انکار
کند معراج و سؤال قبر و مخلوق شدن بهشت و دوزخ و شفاعت و از حضرت امام رضا
علیه السلام منقولست که هر که ایمان نیاورد بمعراج تکذیب کرده است حضرت رسول
صلی الله علیه و آله را **هفتم** در بیان قلیلی از فضایل و مناقب آنحضرت است باید دانست که
آنحضرت مبعوث بود بر کافه بشر از عرب و عجم و جمیع آدمیان و ایضا مبعوث بود بر
جنیان بنص قرآن و دین او ناسخ ادیان جمیع پیغمبران است و آخر پیغمبرانست و بعد از او
پیغمبری نخواهد بود و آنحضرت اشرف از جمیع مخلوقات از ملائکه و جن و انس و از حضرت
امیر المؤمنین و سایر ائمه علیهم السلام افضل بود و آنچه بعضی از غلاة میگویند که حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام افضل از آن حضرت بود کفر است و آنحضرت متتبع جمیع صفات کمالیه
بشری بود که معجزه اعظم از معجزات آنحضرت این بود که در میان گروهی نشو و نما کرد که

از جمیع اخلاق حسنه عاری بودند و مدار ایشان بر عصبیت و عناد و فساد و نزاع و تغایر و تحاسد
بود و در حج مانند حیوانات عریان میشدند و بر دور کعبه دست بر هم میزدند و صفیر میکشیدند
و بت میپرستیدند عبادت ایشان چنین بود از این معلوم است که سایر اطوار ایشان چه خواهد بود و الحال
که زیاده از هزار سال از بعثت آنحضرت گذشته است و شریعت مقدسه اش تا اطراف عالم
را کرفته با صلاح آورده است هنوز در صحرای مکه ایشان را مشاهده میکنید میدانید که بمراتب پستی از
انعام بدترند در میان چنین گروهی آنجناب بهم رسید با جمیع اخلاق حسنه و اطوار حمیده از علم
و حلم و حیا و کرم و عفت و سخاوت و شجاعت و مروت و سایر صفات کمال که علمای خاصه و
عامه کتابها در این باب نوشته اند و عشری از اعشار آنها را ذکر نکرده اند و بعجز اعتراف نموده اند
و قلیلی از آنها را در کتاب حیوة القلوب ایراد نموده ام و ایضا اجماع امامیه منعقد است بر آنکه
پدران بزرگوار رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین همه مسلمان بوده اند تا آدم علیه
السلام بلکه همه انبیا یا اوصیا بوده اند و هیچیک کافر نبوده اند و آزر که کافر بود پدر حضرت
ابراهیم علیه السلام نبود بلکه عموی او بود چون او را تربیت کرده بود او را پدر میگفت بلکه پدرش
تارخ بود و مسلمان بود و احادیثی که دلالت بر خلاف این میکند محمول بر تقیه است و عبد الله
و آمنه هر دو مسلمان بودند و عبد المطلب از اوصیای حضرت ابراهیم بود و همچنین پدرانش تا
حضرت اسمعیل علیه السلام همه اوصیا بودند و حضرت ابو طالب پدر حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام بعد از عبد المطلب وصی بود هرگز بت نپرستید و کافر نبود ولیکن ایمان خود را
از برای مصلحت از قوم خود مخفی میداشت که رعایت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بهتر او
بکند و اعانت آنحضرت بیشتر تواند کرد و وصایا و ودایع و کتب ابراهیم و اسمعیل و سایر
انبیا و اصفیا نزد او بود و بحضرت رسول در وقت مردن تسلیم کرد و در آن وقت اظهار اسلام
نمود لهذا در احادیث وارد شده است که مثل او مثل اصحاب کهف بود که ایمان را
پنهان داشتند و کفر را ظاهر کردند برای تقیه پس حق تعالی ثواب ایشان را مضاعف کردانید

و در این معنی احادیث بسیار وارد شده است و اسلام ابو طالب و آبا و اجداد حضرت
رسالت از ضروریات این شیعه است و در احادیث معتبر وارد شده است که شیعه
باید که باسلام ابو طالب قائل باشند و باید اعتقاد کنند که جدات آنحضرت و مادران
ائمه علیهم السلام همه عفایف و نجیبات و کریمات بوده اند و آلوده بتهمتی نبوده اند
و در هنگامی که نطفه ایشان با آبای ایشان در رحم آنها قرار گرفته مسلمان بوده اند اما
لازم نیست که همیشه مسلمان بوده باشند مانند شهربانو مادر حضرت علی بن الحسین علیهما السلام
و مادران اکثر ائمه علیهم السلام که کنیزان بوده اند زیرا که در وقت کفر نطفه ایشان در رحم
آنها نبوده بخلاف پدران و اجداد ایشان چون پیوسته نطفه های کریمه در صلب ایشان بوده
باید هرگز کافر نبوده باشند و این معناها از ادله عقلیه و نقلیه ظاهر و مبرهن است اما اکثر
متفطن و متعرض نشده اند والله الموفق هشتم خلافست که آیا آنحضرت بر ملائکه مبعوث بود
یا نه و توقف اولی است اما از احادیث بسیار ظاهر میشود که میثاق ولایت آنحضرت و
اوصیای او را از جمیع ملائکه گرفتند و جمیع ملائکه مطیع و منقاد ایشانند و ملائکه از انوار مقدسه
ایشان الله تنزیه و تقدیس و تسبیح حق تعالی را آموختند و هیچ ملکی بکاری از امور ربانی نمی آمد مگر اول
بخدمت امام علیه السلام می آمد و بعد از آن از پی کار میرفتند و جبرئیل علیه السلام بی رخصت داخل
خانه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نمیشد و چون داخل میشد مانند بندگان با ادب در
خدمت آنحضرت می نشست نهم خلافست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله پیش از
بعثت آیا بشریعتی عمل میکرد یا نه بعضی برآنند که بشریعتی متعبد نبود و بعضی گفته اند بود و بعضی
توقف کرده اند و فرقه دوم نیز خلاف کرده اند بعضی گفته اند بشرع حضرت نوح علیه السلام
عمل میکرد و بعضی گفته اند بشریعت ابراهیم علیه السلام و بعضی بشریعت موسی و بعضی بشرع عیسی
و بعضی بهمه شرایع و حق نزد فقیر آنست که بعد از بعثت آنحضرت متعبد بهیچ شرعی غیر شرع
خود نمی بود و شریعت آنحضرت ناسخ جمیع شرایع بود لهذا آنچه از آنحضرت سؤال میکردند

متواتره از اهل بیت علیهم السلام

تا وحی بر او نازل نشد جواب نمی فرمود و هرگز در هیچ امری متمسک بکتب سابقه نمیکرد و نمیدید و در حکم سنگسار
زناکار رجوع از توریه داد بلکه اتمام حجت بر یهود و تکذیب قول ایشان و اظهار علم خود بر کتب
ایشان و آیاتی که اشعار بمتابعت انبیا دارد محمول بر اصول دین است که متفق علیه ادیان است — جمیع
و بر موافقت ایشان در تبلیغ رسالت و صبر بر تحمل مشاق و اما پیش از بعثت مدلول اخبار
و ادله عقلیه بسیار آنست که آنحضرت اهتمام داشت در عبادات و تتبع مکارم اخلاق و
اجتناب از محرمات و مساوی آداب زیاده از همه کس معمول و چنین تواند بود که سایر خلق
در حداثت سن مکلف بشرایع باشند و عبادت حق تعالی کنند و اشرف مخلوقات تا
چهل سال مکلف بعبادت مطلقا نبوده باشد و راه دین خود ندانسته با آنکه منقول است که آنحضرت
انواع عبادات میکرد و مدتی پیش از بعثت پنهان بجا آورد و آداب حسنه از تسمیه
و تحمید و تسلیم و ترک محرمات و مکروهات و روزه و انواع عبادات از آنحضرت صادر میشد
و نمی تواند بود که اینها بمتابعت شریعت دیگران باشد بچندین وجه اول آنکه اگر عمل بشریعت
پیغمبر دیگر نماید رعیت او خواهد بود و باید که آن پیغمبر افضل از او باشد و این خلاف ضرورت دین است
دوم آنکه شریعت آن پیغمبر را بایست بداند تا بشرع او عمل نماید اگر بوحی دانست پس پیغمبر خواهد بود
و عمل بشرع خود کرده خواهد بود که موافق شرع پیغمبر دیگر باشد و اگر بغیر وحی دانست پس بایست که
از علمای آن ملت اخذ کرده باشد و از جمله معجزات آنحضرت آنست که امی بود خط و سواد نداشت و با علمای
اهل کتاب معاشرت نکرد و قصص انبیا را بنحوی که در کتب ایشان بود بیان کرد پس چگونه از
ایشان فرا گرفت و ایضا اکثر علمای اهل کتاب در آن عصر فاسق و فاجر بودند چگونه اعتماد بر گفته
ایشان میتوانست کرد سیم آنکه در احادیث بسیار وارد است که هیچ زمان از حجت
خدا خالی نمی باشد اگر حضرت رسالت در ابتدای تکلیف پیغمبر نبود بایست یا وصی حضرت
ابراهیم یا وصی حضرت عیسی علیهما السلام را متابعت نماید و با او ایمان بیاورد و تابع او گردد و
بایست آن معنی را اکثر اهل مکه بدانند و نقل کنند قطع نظر از آنکه لازم می آید که آنحضرت مرتبه اش

پست تر از آن

پست تر از آن وصی باشد و فضیلت آنحضرت از سایر خلق ضروری دین اسلام است پس
گوییم که پیغمبری آنحضرت ثابت بود و پیوسته بوحی و الهام الهی بشریعت خود عمل مینمود و بعد از
چهل سال رسول شد و مامور گردید که مردم را بسوی خدا دعوت نماید بچندین وجه اول آنکه عامه
و خاصه از آنحضرت روایت کرده اند که فرمود که من پیغمبر بودم در وقتی که آدم در میان آب
و گل بود و احادیث بسیار وارد شده است که روح آنحضرت را در عالم ارواح انبیا
بر ارواح انبیا مبعوث گردانیدند و همه بآنحضرت ایمان آوردند و ملائکه تسبیح و تقدیس
الهی را از ارواح مقدسه او و اهل بیتش آموختند دوم آنکه حضرت امیرالمومنین علیه السلام
در خطبه قاصعه فرموده که حق تعالی مقرون گردانید به پیغمبر خود صلی الله علیه و آله از هنگامی که او را
از شیر باز گرفتند یا نزدیک آن بزرگترین ملکی از ملائکه خود را که دلالت میکرد او را
براه مکارم افعال و محاسن اخلاق اهل عالم در شب و روز و این است معنی پیغمبری
و معلوم است که شرایع دین خود را از ملک فرا میگرفت سیوم آنکه در احادیث صحیحه وارد
شده است که حق تعالی حضرت ابراهیم علیه السلام را بنده خاص خود گردانید پیش از آنکه او را پیغمبر گرداند
و پیغمبر گردانید پیش از آنکه رسول گرداند و رسول گردانید او را پیش از آنکه خلیل گرداند و
خلیل گردانید او را پیش از آنکه امام گرداند و در حدیث صحیح وارد شده است که نبی آنست
که در خواب می بیند مانند خواب ابراهیم علیه السلام و مانند آنچه میدید رسول خدا صلی الله علیه و آله
از اسباب پیغمبری پیش از آنکه جبرئیل وحی بیاورد و از برای او برسالت پس معلوم شد که
پیغمبری قبل از رسالت لازم است چهارم در احادیث صحیحه بسیار وارد شده است
که رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین از اول سن تا آخر موید بودند بروح
القدس که ایشان را تعلیم و تسدید مینماید و از سهو و خطا و نسیان نگاه میدارد پنجم
بنص قرآن و احادیث متواتره معلوم شده است که حضرت رسول افضل انبیاست
و هر فضیلت و کرامتی که بهر پیغمبری داده اند بآنحضرت زیاده از آن عطا کرده اند پس چون

چون توانا بود و حضرت عیسی علیه السلام در گهواره پیغمبر باشد و حضرت یحیی علیه السلام در سن
صبا به شرف نبوت فایض گردد و حضرت رسالت با آن جلالت صلی الله علیه و آله تا چهل سال خلعت نبوت
نپوشد و ایضا در احادیث بسیار وارد شده است که ائمه صلوات الله علیهم در وقت
طفولیت بلکه در هنگام ولادت آثار علم و کمال ظاهر میشده و حضرت قائم علیه السلام
در کودکی در دامان پدر از مسائل مشکله غامضه جواب فرمود و حضرت جواد علیه السلام
در سن نه سالگی در یک روز سی هزار مسئله غریبه کلامیه را بیان شافی نمود چگونه تواند بود
که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از ایشان کمتر باشد دهم خلافست که حق تعالی آنحضرت را چرا امّی
نامیده اکثر گفته اند از برای آن بود که آنحضرت خط و سواد نداشت و در خبر وارد شده که
منسوب بام القری که مکه معظمه است داده شده و در این خلافی نیست که آنحضرت پیش از بعثت تعلم
خط و سواد از کسی ننموده بود چنانکه نص قرآن بر آن دلالت میکند خلاف در اینست که آیا
بعد از بعثت میتوانست خواند و نوشت یا نه و حق آنست که قادر بود بر خواندن و نوشتن
چنانکه بوحی الهی همه چیز را میدانست بقدرت الهی کارها که دیگران از آن عاجز بودند میتوانست
اما بعلت مصلحتی خود نمی نوشت و وحی را دیگران می نوشتند و غالب اوقات دیگران را
امر کردن نامه ها می فرمود و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه
و آله نامه را میخواند و نمی نوشت و بسند معتبر منقولست که شخصی از امام محمد تقی علیه السلام
پرسید که چرا حضرت رسول صلی الله علیه و آله را امّی نامیدند حضرت فرمود که سنیان چه میگویند
گفت میگویند زیرا که چیزی نمی توانست نوشت فرمود دروغ میگویند لعنت خدا بر ایشان
باد والله که آنحضرت میخواند و می نوشت بهفتاد و سه زبان بلکه خدا او را امّی نامید برای آنکه اهل مکه است
و یکی نام مکه ام القری است یازدهم آنحضرت را خصایص بسیار بود که دیگران در آنها با آنحضرت
شریک نبودند اول آنکه نماز شب و نماز شب (؟) بر آنحضرت واجب بود دویم قربانی کردن
بر آنحضرت واجب بود سیوم بعضی گفته اند که مسواک بر آنحضرت واجب بود چهارم

هر بدی را میدید بایست ابتدا انکار کند پنجم مشورت کردن با اصحاب بعضی گفته اند
بر آنحضرت واجب بود ششم مخیر گردانیدن زنان که در کتاب طلاق مذکور است
هفتم حرام بودن زکوة واجب بر او و بر اهل بیت و ذریات او و در حرمت زکوة
سنت و تصدقات سنت خلافست هشتم واجب بودن بر آنحضرت ادای دین کسی
که میرد و فقیر باشد نهم آنکه گفته اند که آنحضرت سیر و پیاز میل نمیفرمود و بعضی گفته اند که
حرام بود بر آنحضرت دهم آنکه بر پهلو تکیه کرده طعام میل نمی فرمود و بعضی گفته اند که بر آنحضرت
حرام بود یازدهم بعضی گفته اند خط نوشتن و شعر گفتن بر آنحضرت حرام بود و بنابر اینست
دوازدهم وصال در روزه بلکه آنحضرت جایز بود و بر دیگران حرامست و وصال آنست که دو روز
روزه دارد و در میان افطار نکند یا افطار را تا سحر تاخیر نماید با قصد سیزدهم بر آنحضرت زیاده
از چهار زن بعقد دایم جایز بود و بر دیگران حرام است چهاردهم بر آنحضرت حلال میشد
زنی که خود را بآنحضرت ببخشد بدون عقد پانزدهم آنکه نکاح زنان آنحضرت خواه دخول
کرده باشد و خواه نکرده باشد در حال حیات آنحضرت و بعد از وفات بر دیگران حرام بود شانزدهم
حرام بود که آنحضرت را بنام ندا کنند که یا محمد و یا احمد بگویند و حق تعالی در قرآن در هیچ موضع
آنحضرت را بنام ندا نفرموده است بلکه یا ایها النبی و یا ایها الرسول و یا ایها المزمل و یا
ایها المدثر فرموده هفدهم حرام بود مردم را که در سخن گفتن بلندتر از صدای آنحضرت صدا کنند
هجدهم حرام بود که از پشت حجره ها آنحضرت را ندا کنند و خصایص بسیار دیگر گفته اند
که اکثر آنها نزد فقیر ثابت نیست و ذکر آنها مناسب این رساله نبود لهذا احواله بر کتاب
حیوة القلوب نمود باب پنجم در امامت است و مراد از امام کسی است که مقتدا و
پیشوای امت باشد در جمیع امور دنیا و دین بنحوی که پیغمبر میکرد و بنیابت و جانشینی
پیغمبر نه بر سبیل استقلال و در آن چند مقصد است مقصد اول در وجوب نصب امام است
بدانکه امت اختلاف کرده اند در آنکه امام بمعنی که مذکور شد نصب کردن او ضروری

و واجبست بانه و بر تقدیر وجوب بر حق تعالی واجبست یا بر امت و ایضا خلافست که عقل حکم
میکند بوجوبش یا بشرع معلوم شده است و ذکر خلافهای ایشان ثمره ندارد و آنچه فرقه
ناجیه امامیه بر آن اتفاق کرده اند آنست که واجبست بر پروردگار عالم عقلا و سمعا
نصب کردن امام اما عقلا بچندین وجه اول آنکه هر دلیلی که دلالت بر وجوب فرستادن
پیغمبر میکند دلالت بر نصب امام میکند چه معلومست که مردم را در انتظام امور دین
و دنیای ایشان ناچارست از رئیسی و سرکرده که در امور مختلفه ایشان را براه راست هدایت
نماید و رفع مخاصمه و مجادله و منازعه و مغالبه ایشان که بالضروره در معاملات و معاشرات
ایشان رو میدهد بر وجه حق و صواب از ایشان بکند و همه عقول بر این معنی مفطورند و چنین
کسی یا نبی است یا امام که جانشین پیغمبر است خصوصا بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله که خاتم و بعد از آن امید بعثت پیغمبر دیگر نیست دوم آنکه نصب امام لطفست و لطف
بر خدا عقلا واجبست و ایضا اصلح بر عالمیان واجبست و شکی نیست در آنکه اصلح بحال عباد
در جمیع احوال و ازمان وجود رئیس و حاکمیست علی الاطلاق که اختیار دین و دنیای ایشان
بدست او باشد و چنین رئیسی یا پیغمبر است یا امام و در زمانی که پیغمبر نباشد منحصرست
در امام سیوم آنکه چون بعثت حضرت رسول صلی الله علیه و آله مخصوص زمان آنحضرت
نبود بلکه مبعوث است بر کافه خلق تا روز قیامت و از برای ایشان کتابی آورده
و شرعی از جانب خدا مقرر شده و آداب و سنتی در هر امری حتی خوردن و آشامیدن
و جماع کردن و بیت الخلا رفتن از برای ایشان مقرر کرده و فرایض و مواریث و قضایا
و معاملات احکام واقعیه حقه بوحی الهی مقرر نمود و مدت بعثت آنحضرت قلیل بود و در آن
مدت جمع قلیلی ظاهرا اذعان کرده بودند که اکثر آنها نیز در باطن منافق بودند پس هیچ عاقلی
تجویز این نمیکند که خدا و رسول امر عظیمی چنین را ناتمام بگذارد و حافظی از برای ملت و شریعت
و کتاب و سنت که معصوم و مامون از کذب و سهو و تغیر و تبدیل باشد مقرر نکند و کتاب

پیغمبران است

مجمل غامض

مجمل غامض ذو وجوه و محتملی در میان ایشان بگذارند که هنوز آنکه کتاب جمع و ترتیب
نیافته باشد و آنچه از میان بوده در غایت اجمال باشد و هر کسی بنحوی فهمد و مفسری از برای آن
تعیین ننماید با آنکه هزار یک احکام ضروریه در ظاهر آن نباشد و احادیث سنت در نهایت
اختلاف و تشویش باشد و نو مسلمان چند ساله که هر یک انواع اغراض فاسده داشته باشند و
صاحب اختیار امت گردانند که هر باطلی که خواهند بگویند تعیین نمایند و کسی با جاهل که
امری که رو دهد صحابه را جمع کند و خود مانند خر در گل مانده باشد و از این و از آن پرسد تا
بمقتضای اغراض باطله خود یکی را ترجیح دهد هر که بهره قلیلی از عقل داشته باشد چنین امر شنیعی را
بر خدا و رسول روا نمیدارد خداوندی با آنکه لطف و رحمت نسبت بعباد خصوصا این امت و
پیغمبری با آنکه مهربانی و شفقت در حق امت بکونه که راضی نباشد حیرت و ضلالت نسبت بایشان
بشنوند و پیغمبر بزرگواری که آنقدر آزار بر بدن شریف و نفس لطیف خود برای هدایت امت قرار
داده چنین شده که یکمرتبه دست از ایشان بردارد رئیسی و دهقانی که اراده سفری نماید برای
شفقت بر رعیت خود و مزارع خود یکی را تعیین مینماید و وصیت برای ایشان میکند و در حالی
برای فرزندان خود مقرر مینماید و پیغمبر آخر الزمان از دنیا برود و برای دین و ملت و کتاب
و سنت و رعیت امت خود کسی تعیین نکند اگر در این باب عقل حکم نکند در هیچ باب
حکم نخواهد کرد چهارم آنکه مخالفان نیز معترفند که عادت مقرره الهی در جمیع انبیا علیهم السلام
از آدم تا خاتم آن بوده که خلیفه برای ایشان تعیین میفرمودند و از دنیا رحلت میفرمودند
و سنت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در جمیع غزوات و سفرهای جزئی که از مدینه
بسفر میرفتند آنحضرت میفرمود آن بوده که تعیین رئیس و خلیفه میفرمود و در جمیع بلاد و قرای اسلام
نیز البته حاکمی نصب میفرمود و امر ایشان را نافذ میکرد پس چگونه در این مفارقت کبری و سفر
بی انتها احوال ایشان را مهمل و امور ایشان را معطل میگذارد پنجم آنکه رتبه امامت چنانچه
دانستی نظیر منصب جلیل نبوت است اگر امام را مردم اختیار توانند کرد باید که نبی را نیز

آنحضرت

مردم باختیار توانند کرد و این مطلب باتفاق و ایضا بر مصالح عباد و عقول عامه قاصر است کی حکم
میتوانند کرد و عقلا را حاجت بتدبیر بسیار است که از برای نسق قریه با حکومتی بقیای منسیمانند
و در اندک وقتی ظاهر میشود که خطا کرده اند و تغییر میدهند پس ریاست دین و دنیای عامه خلق
چگونه بعقول مردم وفا کنند و ایضا عصمت دران شرط است چنانچه معلوم خواهد شد و کسی بغیر حق تعالی
بران مطلع نمیتواند شد و ادله عقلیه درین باب بسیار است و این رساله گنجایش ذکر آنها
ندارد و اما آیاتی که دلالت میکند بر آنکه امام از جانب حق تعالی منصوب است بسیار است و درین
رساله بچند آیه اکتفا مینمایم اول آیه وافی هدایه الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم
نعمتی یعنی امروز کامل گردانیدم از برای شما دین شما را و تمام کردم بر شما نعمت خود را و شک
نیست که امام از معظم ارکان دین است و هیچ نعمتی برای صلاح دین و دنیای امت اعظم از امام
نیست پس باید که حق تعالی نصب امام برای امت کرده باشد با آنکه احادیث مستفیضه از طرق مستفیضه ۱۲
خاصه و عامه وارد شده است که این آیه شریفه بعد از نصب امیر المؤمنین صلوات الله
علیه در غدیر خم نازل شد دوم در آیه کریمه و قالوا لولا نزل هذا القرآن علی رجل من
القریتین عظیم اهم یقسمون رحمة ربک نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوة الدنیا و رفعنا
بعضهم فوق بعض درجات لیتخذ بعضهم بعضا سخریا و رحمة ربک خیر مما یجمعون
مفسران خاصه و عامه گفته اند که یعنی کفار قریش میگفتند که چرا فرستاده نشد این قرآن
بر مرد عظیمی از اهل مکه و طایف مانند ولید بن مغیره که در مکه بود و عروة بن مسعود که در طایف
بود که ایشان اموال و بساطین بسیار داشتند حق تعالی در رد قول باطل ایشان فرموده که آیا
ایشان قسمت میکنند رحمت پروردگار ترا یعنی پیغمبری را و بهر کس که خواهند میدهند ما قسمت
کرده ایم معیشت ایشان را در زندگانی دنیا و بعضی را بلندتر کرده ایم از بعضی بحسب دنیا بدرجات میان النبی ۹۵
بسیار تا آنکه بیکدیگر محتاج باشند و بعضی از ایشان بعضی را بکار بخدمت دارند و باین سبب
احوال عالم منتظم گردد و حال آنکه رحمت پروردگار تو بهتر است از آنچه ایشان جمع میکنند

از اموال فانیه

از اموال فانیه دنیا میسر نیست که ما قسمت اموال و زخارف دنیا را که نزد ما قدری و اعتباری
ندارد با ایشان نگذاریم بلکه خود تقسیم کنیم پس چگونه قسمت نبوت را با این رفعت شان
باختیار ایشان گذاریم و هرگاه دانستی که مرتبه امامت نظیر درجه نبوت است و بعد از
نبوت بهیچ رحمت و نعمتی بامامت نمیرسد پس باید که آنرا نیز باختیار مردم نگذارند و
خود نصب و تعیین نماید و این معنی نهایت وضوح دارد از این آیات کریمه اگر بیده تعصب و
عناد دیده بصیرت کسی را نپوشانیده سیوم حق تعالی میفرماید و ربک یخلق ما یشاء و یختار
ما کان لهم الخیرة سبحان الله عما یشرکون یعنی پروردگار تو می آفریند هر چه را میخواهد و
برمیگزیند هر که را میخواهد نبوده است ایشان را اختیاری منزه است خدا از آنچه ایشان شریک
او میگردانند و دلالت این آیه نیز ظاهر است بر آنکه برگزیننده برای امور دین و دنیا خدا است
نه خلق و مفسران عامه روایت کرده اند که این آیه در رد آنها نازل شده که گفتند که چرا خدا
پیغمبری بدیگران نداد چهارم آیات بسیار است که دلالت میکند که خدا همه چیز را بیان در قرآن
مجید فرموده است مثل ما فرطنا فی الکتاب من شیء یعنی تقصیر نکرده ایم در کتاب از هیچ چیز
و کل شیء فصلناه تفصیلا و هر چیز را تفصیل داده ایم تفصیل دادنی و لا رطب و لا یابس الا
فی کتاب مبین و هیچ تر و خشکی نیست مگر آنکه در کتاب ظاهر کننده است پس هرگاه حق تعالی
همه چیز را در قرآن مجید بیان فرموده باشد چگونه تواند بود که تعیین امام نکند که اهم امور است
بیان نفرموده باشد پنجم حق تعالی فرموده است اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم
یعنی اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول را و آنها که صاحبان امرند از شما و
چنانکه اطاعت خدا و رسول عام است باید که اطاعت اولی الامر نیز عام باشد و معلومست که
حق تعالی امر نمیکند که مردم در همه امور اطاعت هر امری و حاکمی بکنند پس باید که اولی الامر
نیز مثل رسول باشد در آنکه خطا و غلط و دروغ و گناه و سهو از و صادر نشود و الا لازم آید که
حق تعالی مردم را امر کند بچیزی چند که از آنها نهی کرده است و چنین کسی امامیست که حق تعالی نصب

کرده است معصوم است از خطا و باتفاق غیر ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم صاحب
این نیستند مقصد دویم در بیان شرایط امامت بر قول متکلمین و مشهور آنست که در آن
سه شرط معتبر است اول آنکه باید افضل باشد از همه امت در جمیع جهات خصوصا در علم
والا تفضیل مفضول و ترجیح مرجوح لازم آید و آن بحسب عقل قبیح است و ایضا حق تعالی میفرماید
افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون
یعنی آیا کسی که هدایت میکند بسوی حق سزاوارتر است باینکه مردم پیروی او کنند یا کسیکه
خود هم نمیتواند هدایت یافت مگر آنکه دیگری او را هدایت کند پس چه میشود شما را که نمی
فهمید و چگونه حکم میکنید بتجویز عدم افضلیت امام و باز فرموده است هل یستوی الذین یعلمون
والذین لا یعلمون انما یتذکر اولوا الالباب یعنی آیا مساوی میباشند با هم آنها که صاحب
علم و دانائی اند و آنها که صاحب علم و دانائی نیستند متذکر نمیشود این را مگر صاحبان عقلها و ایضا فرموده است
فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون یعنی سؤال کنید از اهل علم یا اهل قرآن اگر نمیدانید
و چنین حق تعالی بملائکه وحی کرد که انی جاعل فی الارض خلیفة یعنی من میخواهم در زمین خلیفه و جانشینی
قرار دهم ملائکه گفتند آیا قرار میدهی در زمین کسی را که بریزد خونهای مردم را و ما تسبیح و تقدیس
میکنیم ترا حق تعالی فرمود که من میدانم چیزی را که شما نمیدانید پس حق تعالی اسما را تعلیم آدم کرد و بآن
حجت بر ملائکه تمام کرد که چون او از شما اعلم است بخلافت سزاوارتر است پس معلوم شد
که علم بقول موجب استحقاق خلافت است و ایضا چنین بنی اسرائیل قبول پادشاهی طالوت
نکردند حق تعالی فرمود که او را تفضیل دادیم بزیادتی علم و جسم پس معلوم شد که مناط ریاست
و پادشاهی زیادتی علم و شجاعت است چه ظاهر است که از زیادتی جسم قوت و شجاعت
باشد بزرگی بدن دویم از شرایط امامت عصمت است و اجماع علمای امامیه منعقد است
بر آنکه امام نیز مثل پیغمبر معصوم است از اول عمر تا آخر عمر از جمیع گناهان کبیره و صغیره و احادیث
متواتره برین مضمون وارد شده است و ایضا امام ایشان حق تعالی است بر دین و دنیای خلق

مرتبه

کسی را که فساد کنند

هرگاه خود

هرگاه خود در احکام الهی خیانت کند کی قابل امامت خواهد بود بقول حق تعالی اتامرون
الناس بالبر و تنسون انفسکم و انتم تتلون الکتاب افلا تعقلون یعنی آیا امر میکنید
مردم را بنیکی و فراموش میکنید نفسهای خود را با آنکه کتاب خدا را میخوانید آیا عقل
ندارید و قباحت این امر را نمی فهمید و باز فرموده است که ای گروه مؤمنان چرا میگوئید
چیزی را که نمیکنید و معلوم است که مستحق این ملامتها باشد قابل پیغمبری و امامت نیست و
ایضا حق تعالی خطاب کرد بحضرت ابراهیم علیه السلام که من گردانیده ام ترا امام از برای
مردم حضرت خلیل از این عطای جلیل بسیار شاد شد و از برای فرزندان خود طلب کرد و گفت
از ذریت من نیز امامان قرار ده حق تعالی فرمود لا ینال عهدی الظالمین یعنی نمیرسد عهد
امامت من بظالمان و هر صاحب معصیتی ستمکار است بر نفس خود و هر وقت از اوقات
عمر خود معصیت کند بر او صادق ظالم بود که عهد امامت باو نمیرسد و ایضا عمده فایده
در نصب امام آنست که حفظ ناموس شریعت بکند و حافظ شریعت باشد هرگاه معصیت
و خطا بر او روا باشد امام دیگر باید که او را از معصیت منع نماید و خطائی که از او صادر گردد او
ظاهر سازد پس آنکه امام کل خلق بود نزد اول و ایضا برامت واجبست که اطاعت او بکنند
در قول و فعل چنانچه در آیه اولی الامر معلوم شد پس اگر اطاعت بکنند بمجرد باید که او واجب شود
و هم حکم و ایضا نهی از منکر بر ایشان واجبست و اگر بکنند مخالفت با اطاعت در رعایت
امام داده و اگر نکنند ترک واجب کرده خواهد بود و اگر وجوب اطاعت در غیر حرام باشد
پس باید که نزد امام دیگر باشد که حلال و حکم را از او اخذ کنند پس محتاج بود امام
خواهند بود و اگر او هم معصوم نباشد محتاج بامام دیگر خواهند بود پس تسلسل لازم آید تا منتهی
شود بامام معصوم و این دلیل بچند وجه بر میگردد و بعد از تامل معلوم میشود سیوم از شرایط
امامت نزد امامیه منصوص بودن امام است و آن بنصوص که بر خصوص هر یک از ائمه
صلوات الله علیهم وارد شده است معلوم خواهد شد ان شاء الله تعالی و سنیان ببیچ

بلکه محل ملامت خلق بود

خدا بسیار دشمن میدارد که بگوئید چیزی را که نمیکنید

از این شروط قایل نیستند و این صفت را متکلمین ذکر کرده اند و گفته اند باید صفات تمامی که در پیغمبر
مذکور شد در و باشد یا آنکه شبهه در نسبش نباشد و پدران ایشان و فی و مادران ایشان غیر عفیفه نباشند
و از عیوبی که موجب تنفر خلق است مبرا باشند مانند خوره و پیسی و کوری و کنگی و درشتخوئی
و کج خلقی و بخل و دنائت نفس و دنائت صنعت مانند جولاهی و حجامی و امثال اینها و دلالت بر ضعف
عقل کند و امثال اینها و سلطان المحققین نصیر الملة والدین قدس سره در بعضی از رسائل خود گفته است که
در امام هشت شرط معتبر است اول معصوم بودن او از گناهان کبیره و صغیره چنانچه مذکور شد
دویم آنکه عالم باشد بهر چه در امامت آن محتاج باشد از علوم دینی و دنیوی مثل احکام شرعیه و سیاسات
مدینه و آداب حسنه و دفع دشمنان دین و رفع شبهات ایشان زیرا که غرض از امامت
بدون اینها حاصل نمیشود سیوم شجاعت تا بتواند دفع فتنهها و براندازی اهل باطل و غالب گردانیدن
دین حق نماید زیرا که اگر او ترسنده باشد بکریزد ضرر عظیم بدین میرسد بخلاف رعیت که بعضی از رعایا
چهارم آنکه در جمیع صفات کمال مانند شجاعت و سخاوت و مروت و کرم و علم و هر چه از صفات
کمال باشد از همه رعیت خود کاملتر باشد والا تفضیل مفضول لازم آید و آن قبیح است عقلا
پنجم آنکه پاک باشد از عیوبی که باعث نفرت مردم میگردد خواه در خلقت مانند کوری و خوره
و پیسی و خواه در خلق مانند بخل و حرص و کج خلقی و خواه در اصل مانند دنائت نسب و ولد الزنا
بودن و تهمت در نسب او و پدران او و خواه در فرع مثل صنعتهای پست و امثال آن که
زیرا که اینها منافات با لطف دارند ششم آنکه قرب منزلت او نزد حق تعالی از همه کس بیشتر
باشد هفتم آنکه معجزها از او ظاهر شود که دیگران از آن عاجز باشند تا آنکه در وقت ضرورت
دلیل حقیت او باشد هشتم آنکه امامت او عام باشد و امامت منحصر در او باشد والا موجب
فساد میان رعیت گردد و اثبات این مدعا باجماع و احادیث متواتره اولی است
مقصد سیوم در بیان صفات و خصایص امام است از احادیث معتبره ظاهر میشود و آنها
در احادیث بسیار است و در حیوة القلوب مذکور است و در این رساله بعضی را ایراد

و زهد و عبادت و طاعت او
از همه بیشتر باشد

میفرماید کلینی

۳۳

میفرماید کلینی بسند معتبر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که امام را ده علامت
است پاکیزه و ناف بریده و ختنه کرده متولد میشود و چون از شکم مادر بزیر می آید دستها را بر زمین میگذارد
و صدا بشهادتین بلند میکند و محتلم نمیشود یا جنابت و جنابت در او بهم نمیرسد و دیده اش
بخواب میرود و دلش بخواب نمیرود و بعضی آنچه واقع میشود در آن حال میداند و خمیازه و کمان کشی
نمیکند و از پشت سر می بیند چنانکه از پیش رو می بیند و فضله او از و چه آید بوی مشک از و
می آید و زمین ماخذ او موکل گشته است آنرا از او میپوشاند و فرو میبرد و چون زره حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله را می پوشد بر قامتش درست می آید و هر کس دیگر بپوشد خواه دراز و خواه
کوتاه یک شبر از قامتش زیادتی می آید و ملک با او سخن میگوید تا آخر ایام عمرش و ابن بابویه
رحمه الله علیه از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که حضرت امام زین العابدین
علیه السلام دانا ترین مردم است در حکمت و علم بحقایق امور از همه بیش است و پرهیزکارتر
و بردبارتر و سخی تر و شجاعتر از همه کس است و عبادتش از همه بیشتر است و سایه ندارد و شام
مراد آنست که همچنانکه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله دائمی بود و بول و غایط او
کس نمی بیند و زمین موکل است بآنکه آنچه از او بیرون آید فرو برد و هرگاه ظاهر نشود و بوی خوش از
مشک خوشتر است و اولی است بمردم از جان ایشان و باید مردم او را مقدم دارند بر خود
در هر باب و جان خود را فدای او کنند یا آنکه مردم بی اختیار او این حالت را نسبت باو بهم
میرسانند و مشفقتر و مهربانتر است بر مردم از پدران و مادران ایشان و تواضع و فروتنی او
نزد خدا از همه کس بیشتر است و آنچه مردم را بآن امر میکند خود زیاده از دیگران بآن عمل مینماید
و آنچه مردم را از آن نهی میکند خود پیش از دیگران اهتمام در ترک آن مینماید و دعای او مستجاب
است حتی آنکه اگر بر که سنگی دعا کند هر آینه دو نیم شود و سلاح حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
نزد او است خصوصا شمشیر ذو الفقار که از آسمان آمده است و نزد او نامه است که نامهای
جمیع شیعیان اهل بیت علیهم السلام تا روز قیامت در آن نوشته است و نامه دیگر نزد او

اوست که نامهای دشمنان ایشان تا روز قیامت در آن نوشته است و نزد امام علیه السلام
جفر جامعه و آن نامه ایست که طول آن هفتاد ذراع است در عرض پوست گوسفند و چنین پیچیده
میشود بکنده که ران شتر میشود و در آن نوشته است هر حکمی که فرزند آدم بآن محتاج است
نزد او میباشد و جفر بزرگتر و جفر کوچکتر یکی از پوست بز است و دیگری از پوست گوسفند
و در آنها احکام حدود و غیر آنها است حتی ارش خراشی که از بدن کسی بکنند و حتی کناهی
تعزیر آنکه یک تازیانه است یا نیم تازیانه است یا ثلث تازیانه است و از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله املا فرموده و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله بخط خود نوشته است و
مصحف حضرت فاطمه علیها السلام نزد امامست و در آن نامها و احوال پادشاهان تا روز قیامت
و از برای آنحضرت نوشته میشده است که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از دنیا مفارقت کرد
حضرت فاطمه علیها السلام را اندوه عظیم از مفارقت آنحضرت و جفای منافقان امت عارض شد
حق تعالی جبرئیل را برای تسلی آنحضرت فرستاد که خبرهای آینده را برای آنحضرت ذکر میکرد و حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام می نوشتند و در آن کتاب اخبار آینده هست تا روز قیامت و در
حدیث دیگر فرموده که میان امام و حق تعالی عمودی از نور هست که در آن عمود اعمال بندگان را و آنچه را او
مشتبه شود در آن نظر میکند و میداند و بسند معتبر از حضرت امام موسی علیه السلام منقولست که امام را
بچند خصلت میتوان شناخت اول آنکه امام پیش از او نص بر امامت او میکند چنانکه حضرت رسول
صلی الله علیه و آله نص بر خلافت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام کرد دویم آنکه هر چه از او پرسند
جواب شافی میفرماید و اگر نپرسند خود ابتدا مینماید سیوم آنکه خبر میدهد مردم را به آینده چهارم
آنکه جمیع لغتها و زبانها را میداند و هر کس به لغت او جواب میفرماید پنجم آنکه کلام هیچ
مرغی و حیوانی برو مخفی نیست و همه سخنان را میفهمد و از احادیث مستفیضه بل متواتره ظاهر میشود
که ایشان از برای اظهار معجزه در وقتی که مصلحت بوده است مرده را زنده میکرده اند و ایضا چنانکه
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مکرر مرده را زنده کرد و حضرت باقر و حضرت صادق علیهم السلام

ابو بصیر را بینا

ابو بصیر را بینا کردند و صاحب جذام و پیس را شفا دادند و در احادیث بسیار وارد شده است
که هر معجزه که حق تعالی به پیغمبری داده است همه را برسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم
اجمعین عطا کرده است و قادر فرموده اند بر طی ارض که مسافت بسیار بعید را در زمان قلیل
طی نمایند بلکه در یکروز چندین مرتبه بر دور دنیا بگردند و کتابهای جمیع پیغمبران مانند توریة و
انجیل و زبور و صحف آدم و صحف شیث و ادریس و ابراهیم و الواح موسی همه نزد ایشان
بود و آثار جمیع پیغمبران مانند عصای موسی و پیراهن ابراهیم و یوسف و سنگ موسی که دوازده
چشمه از آن جاری میشد و انگشتر سلیمان و بساط او و سایر آثار انبیا علیهم السلام نزد
ایشان بود و اکنون همه نزد حضرت صاحب الامر علیه السلام است و حق تعالی ابر را مسخر ایشان
کرده که برو سوار توانند شد که ملکوت آسمان و زمین را سیر کنند و هفتاد و دو اسم اعظم
حق تعالی را میدانستند که بآن هر چه میخواهند از خدا مستجاب میشد و یکی از آن اسمها را آصف
میدانست که بآن اسم تخت بلقیس را از دو ماه راه بیک چشم زدن نزد حضرت سلیمان
علیه السلام حاضر کرد و علوم ایشان چندین نوع بود گاه صدای ملک را میشنیدند و گاهی
روح القدس که خلقی است بزرگتر از جبرئیل و میکائیل مشافهه بایشان القا میکرد و گاهی
بالهام حق تعالی در دل ایشان نقش میشد و گاهی صدای ملک بگوش ایشان میرسید مانند
صدای زنجیری که بر طشتی فرود آید و در احادیث بسیار وارد شده است که علت علم ما
علمیست که در هر آن و در هر ساعت از دریای نامتناهی علم الهی بر ما فایض میشود و ملائکه
و روح القدس که اعظم از ملائکه است در شب قدر بر امام زمان نازل میشوند و بر آن
حضرت سلام میکنند و آنچه از امور آن سال که در آن شب مقدر شده است بر او عرض میکنند
و علوم گذشته و آینده همه نزد ایشان است و هر علمی از آسمان بزمین آمده است نزد
ایشان هست و وارث علم جمیع پیغمبرانند و ایشان متوسمون اند که بهر کس نظر میکنند
از جبین او ایمان و کفر و نفاق او را میدانند و در هر درختی و برگی و ریگی و سنگی که امام

امام نظر میکند از ان عمل بر او ظاهر میگردد و تمام قرآن و علم ظاهر و باطن آن باعتقاد ما مخصوص
امام است و جامها و حربها و زرهها و مرکبها و انگشترها و جمیع اسباب ظاهره و باطنه
حضرت رسول صلی الله علیه و آله بحضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه رسید و نزد سایر
ائمه علیهم السلام مضبوط است و از اجفر ابیض میگویند و صندوق دیگر نزد ایشان است
که جمیع اسلحه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در آن مضبوط است و از اجفر احمر میگویند
و حضرت صاحب الامر علیه السلام آن را خواهد گشود و در احادیث معتبره بسیار منقول است
که در هر شب جمعه روح مقدس حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ارواح مطهره امامان گذشته
و روح پر فتوح امام زمان صلوات الله علیه و علیهم رخصت میدهند که بآسمانها عروج
می نمایند تا بعرش اعظم الهی میرسند و بر دور آن هفت شوط طواف میکنند و نزد هر پایه از
قوائم عرش دو رکعت نماز میکنند پس بسوی بدنهای شریف خود بر میگردند با سرور و فرح و
و علوم بی پایان و اعمال هر یک از این امت از نیکان و بدان در هر صبح و شام و هر
هفته و هر ماه عرض میکنند بر روح حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ارواح ائمه گذشته و بر
امام زمان صلوات الله و پردهها و دیوارها و کوهها و دریاها مانع علم ایشان نمیشود و آنچه در مشرق
و مغرب عالم واقع میشود بر آن مطلع میگردند از جانب حق تعالی و حضرت رسول صلی الله علیه و آله
در هنگام وفات جمیع علوم خود را بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام تسلیم کرد و حضرت امیر
فرمود در آنوقت هزار باب از علم تعلیم من کرد که از هر بابی هزار باب مفتوح میشد و فرمود
که چون مرا غسل دهی و کفن و حنوط کنی مرا بنشان و از هر چه خواهی سؤال کن من جان کردم و
در آنوقت نیز هزار باب از علم مرا تعلیم کرد که از هر بابی هزار باب گشوده میشود و همچنین هر امامی
در وقت وفات جمیع علوم خود را با امام بعد از خود تسلیم و تعلیم مینماید و امام را بغیر از امام
غسل و کفن و دفن و نماز نمیکند و اگر امامی در مشرق از دنیا برود و امام بعد از او در مغرب
باشد البته در آنوقت باعجاز امامت بطی الارض نزد او حاضر میشود و علوم او را

بمعجزه امام

و صندوقها از برای نگاه داشتن آنست
از علم پیغمبران و اوصیا و علمای گذشته
همه از ان مضبوط است

یا رپچ

و حضرت امام محمد تقی در خرد سالی ...

کسب میکند و بجهت او بیان مینماید و بخود او اکثر مطلع نشوند چنانچه امام رضا علیه السلام در بغداد حاضر شد
و بتفصیل در جلاء العیون ایراد نموده ام و در احادیث متکاثره وارد شده است که ارواح
ایشان از انوار مقدسه حق تعالی خلق شده است و بدنهای ایشان از طینت
عرش آفریده شده است و چون حق تعالی میخواهد که امام را خلق کند ملکی را امر میکند که شربت
آبی از زیر عرش بر میدارد و نزد پدر امام می آورد که او می آشامد و گفته اند از آب رقیق تر
و از مسکه نرم تر است و از عسل شیرین تر است و از شیر سفید تر است و از برف سرد تر است
پس امر میکند او را بجماع و نطفه امام از آن آب منعقد میشود و چون چهل روز بر آن میگذرد
در رحم روح بر او دمیده میشود و بروایت دیگر بعد از چهار ماه پس سخن مردم را میشنود و
میفهمد پس ملکی بر بازوی او می نویسد این آیه را و تمت کلمة ربک صدقا و عدلا لا مبدل
لکلماته و هو السمیع العلیم و در شکم مادر ذکر حق تعالی میکند و تلاوت سوره انا انزلناه و
سایر آیات مینماید و چون متولد میشود مربع نشسته از جانب بر می آید و رو بقبله میکند و
دستها را بر زمین میگذارد و سر بجانب آسمان بلند میکند پس ملکی ندا از میان عرش
باو میرسد که ثابت باش که بر حقی که برای امر عظیمی ترا خلق کرده ام تو برگزیده منی از خلق من
و محل راز منی و صندوق علم منی و امین منی بر وحی من و خلیفه منی در زمین من از برای تو و هر که
ترا دوست دارد واجب گردانیده ام رحمت خود را برای او و بخشیده ام بهشت خود را
بدوستی تو و بعزت و جلال خود سوگند یاد میکنم که هر که با تو دشمنی میکند او را در بدترین عذاب
خود بسوزانم هر چند در دنیا روزی او را فراخ گردانم چون ندای منادی تمام شود آیه شهد الله را
تا آخر بخواند پس در آنوقت حق تعالی علوم اولین و آخرین را باو عطا کند و مستحق آن شود
که روح القدس در شب قدر و غیر آن او را زیارت کند پس چون بمرتبه جلیل امامت فائز
گردد حق تعالی در هر شهری مناری و علمی از نور برای او بلند کند که اعمال بندگان خدا را در آن ببیند
و بروایت دیگر در آنشب که متولد شود نوری در آن خانه ساطع شود که بر رو و مادرش [illegible]

و چنین رویای می آید و
باز نالی میکند و صدا بگلو نه نهارت

نمایند و چنین بر پای آید رو بقبله کنند و سه مرتبه عطسه کند و انگشت به تحمید بلند کند و ناف
بریده و ختنه کرده بیاید و دندانهایش همه روییده باشد و در یک شبانروز نوری مانند طلا
از دستهای مبارک او ساطع باشد و در احادیث بسیار وارد شده است که خانهای ایشان
محل نزول ملایکه است و در خانهای ایشان مکرر ملایکه نازل میشوند و حضرت صادق علیه
السلام فرموده که ملایکه با اطفال ما مهربان ترند از ما و دست زد حضرت به بالش از بالا
بالشهای خانه خود و فرموده که بسیار تکیه کرده اند بر اینها ملایکه و بسیار ریخته شده پرهای
ایشان از این جهت جمع میکنیم و تعویذ اطفال خود میسازیم و ایشان حجت خدااند بر جمیع
جن و انواع جنیان بخدمت ایشان می آیند و حلال و حرام و احکام دین خود را از
ایشان میپرسیدند و ائمه ایشان را خدمات میفرمودند و برسالتها میفرستادند و یکی
از جن بصورت اژدهای عظیم در مسجد کوفه بخدمت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
آمد در وقتی که آنحضرت بر منبر بود و بلند شد و حضرت اشاره فرموده که صبر کن چون از خطبه
فارغ شد پرسید که کیستی گفت منم عمرو پسر عثمان که پدرم را بر جن خلیفه کرده بودی و او درین
وقت فوت شده چه میفرمایی حضرت او را بجای پدر خلیفه خود گردانید اینها مجملیست از
احوال ظاهر ایشان که عقل اکثر خلق بآن میتواند رسید و غرایب احوال و خفایای
اسرار ایشان را نمیدانند و تاب شنیدن آنها ندارد مگر ملک مقربی یا پیغمبر مرسلی یا مؤمن
کاملی که حق تعالی دل او را امتحان کرده باشد و بنور ایمان منور گردانیده باشد و در اخبار وارد
شده است که ما را شریک خدا مگردانید و بر پروردگاری ما قایل مشوید و غیر اینها که
از فضایل و کمالات برای ما اثبات کنید کم گفته خواهید بود حق تعالی فرموده است قل لو کان
البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی و لو جئنا بمثله مددا
یعنی بگو یا محمد اگر بوده باشد دریا مداد برای نوشتن کلمات پروردگار من هر آینه آخر شود
دریا پیش از آنکه تمام شود کلمات پروردگار من هر چند بیاوریم بمثل دریا مداد آن را

و در احادیث وارد

و در احادیث وارد شده است که مایم کلمات پروردگار که فضایل ما را احصا نمیتوان کرد
چنانچه گفته اند نظم کتاب فضل ترا آب بحر کافی نیست که تر کنی سر انگشت و صفحه بشماری

مقصد چهارم در طریق شناختن امام است و آن بر چند وجه میتواند شد وجه اول آنکه از
همه ظاهرتر و آسان تر است و مناسب لطف و حکمت الهی است چنانچه دانستی نص حضرت
رسول است صلی الله علیه و آله بر امامت احدی از امت و نص امام سابق بر امام لاحق چنانچه
معلوم خواهی شد که ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم همه منصوصند بامامت از جانب خدا و رسول
و ائمه سابق وجه دویم افضل بودن امام است از جمیع امت یا از جمیع که مدعی امامت بوده اند و باجماع
است امامت از ایشان بیرون نیست وجه سیوم معجزه که مقارن دعوای امامت باشد و آنچه
سنیان دعوی میکنند که امامت به بیعت معدودی قلیلی حاصل میشود اگر چه یک کس باشد چنانچه عمر در شوری
با جماعه پنج نفر اکتفا کرد و زیاده از پنج نگفته اند و الی امر لیست که هیچ عاقل منصف تجویز آن نمیکند که با
وجود اغراض باطله و خیالات فاسده خلق همینکه پنج نفر یا یکنفر با جاهلی بیعت کنند بایدکه جمیع
خلق در امور دین و دنیا اطاعت او بکنند و اگر نکنند قتل ایشان حلال بلکه واجب باشد اگر چه
آن مخالف کننده علی بن ابی طالب یا امام حسن یا امام حسین صلوات الله علیهم باشند
و بر مردم اطاعت یزید پلید واجب باشد و قتل حسین بن علی جگر گوشه رسول خدا و سید
جوانان بهشت برای مخالفت آن ظالم جابر ولد الزنا شارب الخمر بانواع عیوب آراسته جایز
بلکه واجب باشد و چنین منصبی که خفیه در سقیفه بنی ساعده باتفاق چند منافق دشمن امیر
المؤمنین علیه السلام واقع شود بدون حضور حضرت امیر المؤمنین و حسنین صلوات الله علیهم
و احدی از بنی هاشم و بدون خبر سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و زبیر و اسامه و سایر اکابر
صحابه واقع شود آنرا اجماع نام کنند و بجبر امیر المؤمنین و سایر صحابه را بکشند و به بیعت
آورند آنرا اتفاق اهل حل و عقد نام کنند و در کتابهای خود نویسند آیا عقل عاقل تجویز
میکند که حق تعالی ریاست عامه دین و دنیا را که ثانی رتبه نبوتست بر چنین بازیچه بنا گذارد

[illegible]

واگر کسی از ایشان خواهند تعیین نمایند آنرا عقلا نمی پسندند و تفصیل این امور انشاء الله تعالی
بعد از این مذکور میشود پس معلوم شد که تعیین امام منوط بیکی از آن سه امر است که مذکور شد
و هر یکی از آن سه امر در باب هر یکی از ائمه ما صلوات الله علیهم باخبار متواتره و از ثقات
و معتمدین روات شیعه امامیه که علم بصدق و صلاح و فضل و زهد و دیانت ایشان داریم
بر ما ثابت شده و بعین الیقین حقیت آنها را میدانیم و اما اگر خواهیم بر مخالفان حجت تمام
کنیم باید احادیث کتب معتبره ایشان را بر ایشان حجت گردانیم لهذا علمای ما رضوان الله
علیهم پیوسته از احادیث کتب معتبره ایشان حجت آورده اند بر ایشان پس اگر ما از
اخبار کتب خود بر ایشان حجت گردانیم ایشان انکار خواهند کرد که اگر ایشان احادیث
موضوعه کتب خود را در زمان استیلای خلفای جور منافقان صحابه بجهت طمع منصب و مال از
برای ایشان وضع کرده اند بر ما حجت گردانند قبول آنها لازم نخواهد بود پس باید که ما از
احادیثی که متواتره و مقبول الطرفین است یا در کتب معتبره ایشان مذکور است بر حقیت
مذهب خود استدلال کنیم و ایشان نیز باید که از احادیثی که متواتر است یا در کتب معتبره ما
ایشان است و بلکه جمعی از علمای ایشان نیز حکم کرده اند که موضوعست استدلال کنند و چون
از شدت تعصب ایشان در این زمانها اکثر کتبی که در اعصار سالفه میان ایشان متداول
بوده و بر فضایل اهل بیت و مثالب خلفای ایشان مشتمل بوده است در میان ایشان متروکست
فقیر در این رساله از کتب معتبره متداوله میان ایشان ایراد مینمایم که انکار نتوانند نمود مانند
صحیح بخاری و مسلم که تالی قرآن مجید میدانند و جامع الاصول ابن اثیر که از اعاظم علمای ایشانست
و جمیع احادیث صحاح سته ایشان که عبارتست از صحیح بخاری و صحیح مسلم و موطای مالک
و سنن نسائی و جامع ترمذی و سنن ابی داود سجستانی است در آن کتاب جمع کرده است
و مثل مشکوة که مؤلفش از مشاهیر علمای ایشانست و طیبی و دیگران بر آن شرحها نوشته اند
و الحال در جمیع بلاد ایشان متداول است و میخوانند و در اول کتابش میگوید که من این احادیث را

از کتاب چند

[Margin:] تا اگر اهل [illegible] اتفاق [illegible]

[Margin:] مذکور است استدلال کنند نیز از آن احادیث موضوعه که مخصوص کتب ما است

از کتاب چند نقل کرده ام که هر جا حدیثی را بایشان نسبت دهم چنان است که بحضرت
رسول صلی الله علیه و آله نسبت داده ام و کتاب استیعاب ابن عبد البر که از مشاهیر
علمای ایشان است و کتابش میان ایشان متداول است و کتاب شرح ابن ابی الحدید
بر نهج البلاغه که از اعاظم علمای ایشان است و تفسیر ثعلبی که مدار تفاسیر ایشان بر نقل از
آنست و تفسیر کشاف و نیشابوری و بیضاوی و تفسیر واحدی و امثال اینها از کتبی که نزد ما موجود
و نزد ایشان متداول است و معتمد است و احادیث اهل بیت علیهم السلام را در کتاب
حق الیقین ایراد کرده ام و بدانکه فرقه ناجیه امامیه آنست که خلیفه بلا واسطه بعد از
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بنص خدا و رسول علی بن ابی طالبست و سنیان
میگویند که مردم ابو بکر را بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نصب کردند و خلیفه اول
اوست و ابو بکر عمر را بعد از خود خلیفه کرد و خلیفه دویم اوست و عمر در وقت مردن
در شوری میان شش کس قرار داد و امیر المؤمنین علیه السلام را داخل آن شش نفر کرد و تدبیری
کرد که یا امیر المؤمنین علیه السلام کشته شود یا بناچار با عثمان بیعت کند زیرا که حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه را با عثمان و زبیر و طلحه و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن
ابی وقاص ضم کرد و گفت اگر پنج کس اتفاق کنند اگر یک طرف بیشتر باشند کمتر را
بکشند و اگر مساوی باشند و دو نفر یک کس را اختیار کنند و دو نفر دیگر را آن سه نفری که
عبد الرحمن در میان ایشان است اختیار کنند و سه نفر دیگر که اتفاق نکنند آنها را بکشند
چون بیرون آمدند حضرت امیر فرمودند که تدبیر خود را برای محروم کردن من تمام کرد زیرا که
عبد الرحمن پسر عم سعد است و عثمان داماد عبد الرحمن است و دانستم که این سه نفر
از هم جدا نمیشوند نهایتش آنست که طلحه و زبیر با من باشند چون عبد الرحمن در آن طرفست
باید که یا کشته شوم یا با یکی از آنها بیعت کنم و آخر چنان شد در روز شوری بعد از آنکه
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام جمیع مناقب خود را شمرد با ایشان و همه تصدیق او کردند باز

[Margin:] و کتاب [illegible] از مشاهیر [illegible]

[Margin:] و تفسیر فخر رازی که امام ایشانست

[Margin:] و خلیفه باشند و اگر خلاف کنند

آن عبد الرحمن بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت با تو بیعت میکنم بشرط آنکه عمل کنی بکتاب
و سنت و سیرت ابوبکر و عمر حضرت فرمود که من بکتاب خدا و سنت رسول عمل میکنم و بگو آن
و بسیرت شیخین عمل میکنم چو
این سخن که گفت که میدانست که حضرت سیرت آنها که مبتدع فاسق را قبول نخواهد کرد پس
همان سخن را با عثمان لعین گفت او قبول کرد پس عبد الرحمن و سعد و غیرهم با عثمان بیعت
کردند پس خلیفه سیوم او را میدانند بمحض تدبیر عمر ملعون و چون فسوق و ظلمها و بدعتهای
و مردم نیز بجبر بیعت کردند چو
عثمان از حد گذشت صحابه اتفاق کردند و او را کشتند و با خلیفه برحق امیر المؤمنین
علیه السلام بیعت کردند لهذا آنحضرت را خلیفه چهارم میدانند و قول دیگر بعضی از مخالفان
بخوش آمد خلفای عباسی اختراع کرده اند که بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله عباس عم
حضرت دعوای خلافت کرد و او خلیفه است و بطلان این قول بسی ظاهر است و اصحاب
این بظهور الله منقرض شده اند و کسی نمانده است و باثبات خلافت حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام بطلان این قول ظاهر میشود **مقصد پنجم** در بیان بعضی از آیاتست که دلالت بر امامت و خلافت
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میکند **اول** آیه وافی هدایه انما ولیکم الله و رسوله
والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون یعنی نیست صاحب
اختیار و اولی بامور شما مگر خدا و رسول او و آنها که ایمان آورده اند آنها که برپا میدارند
نماز را و میدهند زکوة را در حالتی که در رکوع اند خاصه و عامه اتفاق کرده اند بر اینکه این آیه
در شان آنحضرت نازل شده است حتی در جامع الاصول از صحیح نسائی روایت کرده است
از عبد الله بن سلام که آمدم بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و گفتم چون ما تصدیق
خدا و رسول کرده ایم قوم ما از ما کناره میکنند و با ما دشمنی میکنند و سوگند یاد کرده اند که با ما
سخن نگویند پس حق تعالی این آیه را فرستاد پس بلال بانگ نماز ظهر و اذان گفت و مردم
برخواستند و مشغول نماز شدند پس بعضی که در رکوع بودند و بعضی سوال میکردند ناگاه سائلی
و بعضی در سجود
سوال کرد پس علی علیه السلام در رکوع انگشتر خود را باو داد و سائل برسول خدا خبر داد که علی

در رکوع

در رکوع این انگشتر را بمن داد پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله این آیه را با آیه بعد بر ما خواند
و ثعلبی در تفسیرش روایت کرده است که روزی ابن عباس بر کنار چاه زمزم نشسته بود و حدیث نقل
میکرد ناگاه ابوذر رضی الله عنه حاضر شد و گفت ایها الناس منم ابوذر غفاری شنیدم از رسول خدا
صلی الله علیه و آله باین دو گوش و الا کر شود هر دو و دیدم باین دو چشم و الا کور شود هر دو که
گفت علی قاید و پیشوای نیکوکاران است و کشنده کافران است یاری کرده شده است هر که
او را یاری کند مخذول است هر که او را یاری نکند بدرستی که نماز کردم من در روزی از روزها
نماز ظهر را
با رسول خدا پس سائلی در مسجد سوال کرد کسی باو چیزی نداد سائل دست بسوی آسمان بلند
کرد و گفت خداوندا گواه باش که من سوال کردم در مسجد رسول خدا و کسی بمن چیزی نداد و
در الحال علی علیه السلام در رکوع بود پس اشاره کرد بسوی سائل بانگشت کوچک دست
راستش و پیوسته انگشتر را در آن انگشت میکرد سائل آمد و انگشتر را از انگشت آن
حضرت گرفت و حضرت رسول نیز در نماز بود و از این مشاهده نمود چون از نماز فارغ شد
سر بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا برادرم موسی از تو سوال کرد و گفت پروردگارا
سینه مرا گشاده گردان و آسان گردان برای من کار مرا و بگشا گره را از زبان من
که بفهمند سخن مرا و بگردان از برای من وزیری از اهل من که آن هارون است محکم گردان بر آن
بازوی مرا و شریک گردان او را در کار من پس تو دعای او را مستجاب گردانیدی و باو
خطاب کردی که زود محکم گردانم بازوی ترا ببرادر تو و برای شما هر دو سلطنت و استیلائی دهم خدایا
منم محمد پیغمبر تو و برگزیده تو خداوندا پس بگشا برای من سینه مرا و آسان گردان برای من کار مرا
و بگردان از برای من وزیری از اهل من که او علی است و محکم گردان باو پشت مرا ابوذر گفت
هنوز سخن آنحضرت تمام نشده بود که جبرئیل علیه السلام نازل شد از خداوند جناب جلیل و گفت یا محمد
بخوان پس این آیه را بر آنحضرت خواند و سیوطی بسندهای بسیار و فخر رازی و مردویه و
زمخشری و بیضاوی و نیشابوری و ابن البیع و واحدی و سمعانی و بیهقی و صاحب مشکوة و مؤلف

و همدانان و
مصابیح و سایر مفسران خاصه و عامه از سدی و مجاهد و حسن بصری و اعمش عتبه بن ابی حکیم و غالب
بن عبدالله و قیس بن الربیع و عبایه بن ربعی و ابن عباس و ابوذر و جابر و غیر ایشان روایت
کرده اند و حسان شاعر و غیر آن بنظم آورده اند و وجه الاستدلال بر امامت آنحضرت آنست
که انما کلمه حصر است و ولی در لغت بچند معنی آمده است یاور و دوست و صاحب اختیار و اولی
بتصرف و دو معنی آخر نزدیکند بیکدیگر و در معنی اول معلوم است که درین آیه مراد نیست زیرا که
یاور و دوست مؤمنان که مخصوص خدا و رسول و بعضی از مؤمنان که موصوف باین صفات
باشند نیست بلکه مؤمنان یاور و دوست یکدیگرند چنانچه حق تعالی فرموده است والمؤمنون
والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض و ملائکه نیز محب و یاور مؤمنانند چنانچه فرموده اند نحن
اولیاؤکم فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة بلکه بعضی از کفار محب و یاور بعضی از مؤمنان
میباشند و اگر گویند که آیه بلفظ جمع وارد شده چگونه مخصوص آنحضرت باشد جواب گوییم
که در عرف عرب و عجم اطلاق جمع بر واحد شایع است باعتبار تعظیم یا نکات دیگر
و در آیات کریمه نیز بسیار است با آنکه ما دعوی اختصاص نمیکنیم زیرا که در احادیث ما
وارد شده است که سایر ائمه در اینجا داخلند و هر امامی در وقت امامت البته
باین فضیلت فایز گردد و صاحب کشاف گفته است که مراد ازین آیه هرچند آن
حضرت است اما بلفظ جمع آورده که دیگران نیز متابعت آنحضرت بکنند موید اینکه آیه
در شان آنحضرتست و مراد بولایت امامت است آنکه در صحیح مسلم و صحیح ترمذی از عمران
بن حصین روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله لشکری فرستاد و حضرت
امیرالمؤمنین صلوات الله علیه را امیر آن لشکر گردانید چون حضرت فتح کرد کنیزکی را
دید از غنیمت از برای خود برداشت لشکر را این معنی خوش نیامد و چهار نفر از صحابه اتفاق
کردند که چون بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله برسند این را بآنحضرت عرض کنند
و قاعده چنان بود که چون مسلمانان از جنگ بر میگشتند اول بخدمت آنحضرت می آمدند

وتسلیم میکردند

وتسلیم میکردند و بعد از آن بخانهای خود میرفتند چون بخدمت آنحضرت رسیدند و تسلیم کردند
یکی از آن چهار نفر برخاست و گفت که علی چنین کرد حضرت رو ازو گردانید پس دویم برخاست
و همان سخن گفت باز حضرت رو ازو گردانید سیوم نیز گفت و حضرت رو گردانید چون چهارم
نیز گفت رو بایشان کرد و غضب از روی مبارکش ظاهر بود و سه مرتبه فرمود چه میخواهید از علی
بدرستی که علی از منست و من از ویم و او ولی هر مؤمن است بعد از من و ابن عبدالبر که در
استیعاب روایت کرده است از ابن عباس که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعلی
بن ابی طالب علیه السلام گفت تو ولی هر مؤمنی بعد از من پس معلوم شد که ولایت امریست که
مخصوص اوست و ولی که در آیه است در شان اوست و از فقره اولی در حدیث اول معلوم است
که اختصاصی که حضرت را با آن جناب بود با دیگری نبود و ایضا تخصیص به بعد از خود در هر دو
حدیث دلیل بر خلافتست زیرا که محبت و نصرت در حالت حیات نیز بود و هر عاقلی میداند
که چنین کسی رعیت ابوبکر و عمر و عثمان و محکوم حکم ایشان نمی تواند بود دویم آیه کریمه یا ایها الذین
آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین یعنی ای گروهی که ایمان آورده اید بترسید از خدا
و باشید با صادقان و راست گویان در همه چیز خصوصا در دعوای ایمان بگفتار و کردار
ظاهر است که مراد از بودن با ایشان متابعت ایشان است در گفتار و کردار نه آنکه ببدن
و جسد با ایشان باشند زیرا که این محال است و بیفایده و معنی امامت همین است و چون
خطابهای قرآن عام است و شامل جمیع است که با او باشند و معلوم است که صادق فی
الجمله مراد نیست والا لازم آید که هر که یک راست بگوید متابعت او واجب باشد و این
باتفاق باطلست پس باید صادق در جمیع افعال و اقوال مراد باشد و آن معصوم است پس ثابت
شد وجود معصوم در هر زمان و وجوب متابعت ایشان و باتفاق غیر حضرت رسول صلی الله علیه
و آله و دوازده امام صلوات الله علیهم معصوم نیستند پس حقیت مذهب ایشان و امامت ائمه
ایشان ثابت شد با آنکه سیوطی در تفسیر در منثور و ثعلبی در تفسیر مشهور از ابن عباس و حضرت

امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند که مراد از صادقین علی بن ابی طالب علیه السلام
واز ابراهیم محمد ثقفی و خرکوشی در کتاب شرف النبی از اصمعی بسند او از حضرت باقر علیه السلام
روایت کرده اند که مراد از صادقین محمد و علی است و از حضرت امام المتقین امیر المؤمنین علیه السلام
روایت کرده اند که فرموده صادقون مائیم که عترت آنحضرتیم و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
منقولست که صادقون آل محمد اند و در بعضی از روایات وارد شده است که مراد بصادقین
آنهایند که خدا فرموده است در شان ایشان من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه
فمنهم من قضی نحبه ومنهم من ینتظر وما بدلوا تبدیلا یعنی از جملهٔ مؤمنان مردانی چند هستند که
راست گفته اند آنها که با خدا عهد و پیمان بران بسته اند که با رسول او در ثبات قدم بورزند
و با دشمنان دین قتال بکنند و نگریزند تا کشته شوند و متابعت آنحضرت بدل و جان بکنند
پس بعضی از ایشان وفا بعهد خود کردند تا شهید شدند و بعضی انتظار شهادت میکشند و تبدیل
نکردند عهد خود را و دین خود را هیچ بدل کردنی و در احادیث خاصه و عامه وارد شده است
که این آیه در شان اهل بیت علیهم السلام نازل شده است و مراد حمزه و جعفر و امیر المؤمنین
علیهم السلام اند که عهد کرده بودند که تا کشته نشوند دست از یاری حضرت رسول صلی الله علیه وآله
برندارند و وفا باین عهد کردند و آنها که کشته شدند حمزه و جعفر بودند و آنکه انتظار شهادت میکشید
امیر المؤمنین علیه السلام بود و از جنگ نگریختند مانند ابوبکر و عمر و عثمان لعنهم الله و امثال
ایشان و تغییر و تبدیل در دین خدا نکردند مثل ایشان و در اسباب نزول از طرق عامه روایت
کرده اند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که منم آنکه انتظار شهادت میکشم و تبدیل ذکر
نکردم تبدیل کردنی و وجه استدلال در این آیه نقل میکنیم بطریقی که شیخ ابن بدریا که یکی از مشاهیر علمای عامه
و یکی از اعاظم علمای خاصه اول است که فخر رازی که امام سنیان است در تفسیرش گفته است
که حق تعالی درین آیه امر کرده است مؤمنان را که با صادقان باشند پس باید که صادقان
موجود باشند زیرا که بودن با چیزی مشروطست بوجود آن چیز پس ناچارست که در هر زمان

صادقان باشند

صادقان باشند پس باید که جمیع امت اجماع بر باطل نکنند و این دلیل است بر آنکه اجماع
حجت است و این مخصوص زمان حضرت رسول نیست زیرا که بتواتر ثابت شده است که
خطابهای قرآن متوجه جمیع مکلفین هست تا روز قیامت و ایضا لفظ آیه شامل جمیع اوقات
است و تخصیص بعضی از ازمنه که از آیه معلوم نیست موجب تعطیل حکم آیه است و ایضا حق تعالی
اول امر کرده است ایشان را بتقوی و این امر شامل هر کسیست که تواند بود که متقی نباشد و خطا
برو جایز باشد پس آیه کریمه دلالت میکند بر آنکه هر که جایز الخطاست واجبست که پیروی کند کسی را که
معصوم است و از خطا واجب است و اینها یند که حکم کرده است خدا بآنکه صادقند و ترتیب حکم درین باب دلالت
کند که از برای این واجبست بر جایز الخطا که اقتدا او پیروی کند صادق را که مانع باشد از خطای او و این معنی
در همه زمانها هست باید که معصوم نیز در هر زمان بوده باشد و ما این را قبول داریم اما ما میگوییم که معصوم جمیع
امت است و شیعه میگویند که یک شخص از امت است و ما میگوییم آخر قول باطلست زیرا که اگر چنین بود
بایست که ما بشناسیم که این شخص کیست تا متابعت او کنیم و ما که نمی شناسیم چنین کسی را در میان امت تا
اینجا ترجمه کلام مشهور اهل ضلالت است و حق تعالی حق را بر دست و زبان او جاری کرده و بعد از اتمام
دلیل بانهایت افاده با چنین جواب سستی گفته که عصبیت و عناد خود را بر عالمیان ظاهر کرده
و اگر چه بر هیچ عاقلی ضعف این جواب پوشیده نخواهد بود اما از برای توضیح بچند وجه جواب او را
میگوییم اول آنکه هر که تصریح کرده که در هر زمان احتیاج بمعصوم هست از برای تحفظ از خطای عاقلی
تجویز کرده که در بعضی اعصار ملت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله متفرق و منسوب عالم را که همه است
احدی را ممکن نبوده که علم باقوال جمیع علمای امت بهم رسانند که هیچکس درین مسئله مخالفت
نکرده است خصوصا با این تشتت آرا و اهوا که در میان امت بهم رسیده است مثلا فاضل
که دعوی میکنند که تبحر او از علمای مشهورست معلوم نیست که در ده مسئله مذهب امامیه را از وجه
جاری برفرق و اگر بر فرض خیالات بهم ابر بیند و از همه بشنود از کجا معلوم میشود که اعتقاد واقعی
خود را باو گفته اند که تقیه کرده باشند چنانچه در مذهب امامیه جایز است و ایضا

از کجا معلوم میشود اند شده تا مردان برین مذهب باقی مانده اند و همین نیز بنا بر قول اکثر است
در تحقق اجماع دویم بر تقدیر تسلیم حجیت اجماع ممکنست و علم بتحقیق آن بهم می تواند رسید در قلیلی
از مسائل حاصله میشود پس رفع خطا بالکلیه کم میشود سیوم آنکه ظاهر آیه بلکه صریح آنست که مامورین
بکون با صادقان غیر صادقان باشند و ازین وجه ظاهر میشود که عیسی یکدیگر ند چهارم آنکه انچه در نفی
مذهب شیعه گفته است که اگر حق میبایست ما باید دانیم که کیست مثل آنست که اهل کتاب
گویند که نبوت حضرت رسول باطلست زیرا که اگر حق بود بایست ما او را بشناسیم و حقیت
او را بدانیم یا یهود گویند که اگر حضرت عیسی علیه السلام پیغمبر بود بایست ما حقیت او را بدانیم و علتش
آنست که راجع بتقصیر ایشان است باید تعصب را بر کنار گذارند و رجوع بدلایل و اخبار
و آثار بکنند از روی انصاف بمقتضای و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا حق بر ایشان
ظاهر شود اگر راست گویند که حق بر ایشان ظاهر نگردیده و مظنون بظن صادق آنست که حق
بر ایشان ظاهر گردیده و از بابت حب دنیا و متابعت اهوای نفس اظهار نمیکنند و اگر گویند که
وجوهی که در عدم تحقق اجماع گفتی بر علمای شما نیز وارد می آید جواب میگوییم که ایشان اجماع را
باعتبار دخول معصوم حجت میدانند و اگر چه نفر اتفاق کنند که دانند یکی از انها معصوم است
حجت میدانند و اگر چه صد هزار کس اتفاق کنند که معصوم در میان آنها داخل نباشد حجت نمیدانند
زیرا که جاییکه بر هر یک خطا و غلط جایزست بر مجموع نیز جایزست و علم بدخول معصوم در اقوال
علمای شیعه در اعصار ائمه علیهم السلام و قریب بآن ممکنست که از قول ایشان حاصل شده باشد
و همین رساله محل تحقیق این سخن نیست پنجم از شیخ سدید مفید رحمة الله علیه سؤال کردند
از تفسیر این آیه کریمه و اینکه در شان که نازل شده است شیخ قدس الله روحه در جواب فرمود
که این آیه جلیل الدلاله در شان حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه نازل شده است
و حکمش در اولاد امجاد او که پیشوایان دین و ائمه صادقین اند جاری شده و درین باب
احادیث بسیار وارد شده است و از سیاق آیه نیز ظاهر میشود زیرا که جناب مقدس الهی

درین آیه کریمه

درین آیه کریمه را امر کرده است بمتابعت نمایند صادقان و از ایشان جدا نشوند و باید که
انها را ائمه اند که امر فرموده غیر انها باشند که انها را مامور ساخته که با انها باشند زیرا که محالست
که کسی را امر کند که با خود باش و متابعت خود کنند پس گوییم که مراد از صادقان یا جمیع است
گویانند یا بعضی از ایشانند و اول باطلست زیرا که هر مومنی باعتبار ایمان صادقست و
در ان دعوی راستگوست پس لازم آید که همه مومنان مامور باشند بمتابعت خود و این
محالست و اگر بعضی از ایشان مراد است یا بعضی معهود و معلوم مراد است که الف و لام از برای
عهد خارجی باشد یا بعض غیر معهود مراد است بنا بر اول باید که الجماعت معلوم و معروف باشند
و مخاطبان ایشان را شناسند و روایات باسم و نسب ایشان وارد شده باشد و ایشان را
شنیده باشند و هر که دعوی کند احدی را بغیر الجماعت که ما دعوی میکنیم باطلست زیرا که محکوم
که در حق دیگری این مراتب متحقق نشده و معهود نبوده اند و خود معترفند که در زمان حضرت رسول
صلی الله علیه و آله تعیین ایشان بخلاف نشده بود و بنا بر دویم که آیه مبین و تخصیص آن ببعض
نشود و الا تکلیف آن ببعض نشود و الا تکلیف بامر مجهول خواهد بود که ایشان بآن نتوانند نمود
و آن محالست و معلومست که در غیر ائمه ما علیهم السلام کسی ادعای تخصیص و تعیین نکرده و کسی از
که پس ثابت شد که مراد ایشانند و ایضا دلیل عقلی و نقلی داریم که مراد ایشانند اما دلیل
عقلی زیرا که درین آیه کریمه امر شده است که متابعت ایشان نمایند علی الاطلاق و تخصیص
بامری دون امری نشده است پس باید که ایشان معصوم باشند و الا لازم آید که امر شده مامور باشند که در خطا
و معصیت متابعت ایشان کنند و آن محالست و چون عصمت امریست باطنی که کسی غیر حق تعالی بر آن
اطلاع ندارد پس باید که نص بامامت و عصمت ایشان شده باشد و باتفاق نص بر غیر ایشان نشده است
پس ثابت شد که ایشان مراد اند و اما دلیل نقلی آنست که حق تعالی در قرآن صادقان را بمعانی چند ستوده
که در غیر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آن اوصاف مجتمع نگردیده زیرا که فرموده لیس البر ان تولوا وجوهکم حکم
قبل المشرق و المغرب یعنی نیست نیکی آنکه بگردانید رویهای خود را بجانب مشرق و مغرب و لکن البر من آمن

بعض غیر معهود مراد باشد پس باید که مراد ایشان

بالله والیوم الاخر والملائکة والکتاب والنبیین ولیکن نیکوکار کسیست که ایمان بیاورد
بخدا و روز قیامت و به ملائکه و کتابهای خدا و پیغمبران وآتی المال علی حبه ذوی القربی
والیتامی والمساکین وابن السبیل والسائلین وفی الرقاب و عطا کند مال را با محبت مال
یعنی احتیاج بآن یا محبت عطا یا محبت خدا بخویشان خود یا خویشان حضرت رسول صلی الله
علیه وآله و یتیمان بی پدر و مسکینان محتاج و مسافرانی که از خانهٔ خود مانده‌اند برگشت و بگدایان
سؤال کننده و آزاد کردن بندگان واقام الصلوة وآتی الزکوة والموفون بعهدهم اذا عاهدوا
والصابرین فی البأساء والضراء وحین البأس اولئک الذین صدقوا واولئک هم
المتقون و برپا دارد نماز را در اوقات فضیلت با آداب و شرایط و ادا کنند زکوة را
و آنها که وفا میکنند بعهد خود که با خدا و با مردم کرده‌اند و آنها که صبر میکنند بر فقر و بدحالی و در
مرض و درد و آزار و در وقت جهاد دشمنان دین ایشانند آنها که راست گفته‌اند و صادق‌اند
در دعوای ایمان و وفای بعهد و ایشان پرهیزکارانند پس شیخ مفید رضی الله عنه فرموده است که
حق تعالی درین آیه شریفه جمع کرده است این خصلتها را پس شهادت داده است بکسی که
اینها در آن کامل باشد بصدق و تقوی علی الاطلاق بلکه حصر کرده است صدق و تقوی را در ایشان
بجهات شتی که در علم معانی بیان مقرر است پس آیه اولی اینست که حکم کنید معادن آن این میشود
که متابعت کنید صادقان را که این خصلتها در ایشان مجتمع و کامل گردیده است و در میان صحابه
حضرت رسول صلی الله علیه وآله بغیر حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه کسی را نمی‌یابیم که این
خصلتها در او مجتمع شده باشد پس باید که مراد از صادقین در آیه اولی او باشد و جمیع امت مامور
باشند بمتابعت او در جمیع امور زیرا که در آیه تخصیص بامری دون امری نشده است و اما بیان اجتماع
و کمال این اوصاف در آنحضرت آنست که در اول آیه ایمان بخدا و روز قیامت و ملائکه و کتابها
و پیغمبران مذکور شده است و شکی نیست در آنکه آنحضرت پیش از همه کس ایمان باینها آورد
و باخبار متواتره میان خاصه و عامه او اول کسی بود از مردان که اجابت دعوت آنحضرت کرد

بجا فرمود

چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه وآله به حضرت فاطمه علیها السلام گفت که ترا تزویج کردم بکسی که
از همه صحابه بقدیم تر است باسلام و انقیاد او و از همه بیشتر است علم او و متواتر است که حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که منم بندهٔ خالص خدا و برادر پیغمبر او و نگفته است این
سخن را احدی پیش از من و نخواهد گفت احدی بعد از من مگر بسیار دروغگوی افترا کننده نماز کردم
پیش از دیگران هفت سال و میفرموده که خداوندا من اقرار نمیکنم که احدی از این امت ترا عبادت
کرده باشد پیش از من و گفت در وقتی که شخصی از خوارج با آنحضرت رسید آیا میگوئی بنده ما علی دروغ
میگوید من برکه دروغ بندم بر خدا دروغ میگویم و حال آنکه من پیش از همه کس باو ایمان آوردم و تصدیق
او کردم و یاری او نمودم و حضرت امام حسن علیه السلام فرمود در صبح آن شبی که حضرت از دنیا رفت
درین شب کسی از دنیا رفته است که پیشینیان بر وی پیشی نگرفته‌اند و آیندگان در کمالات باو نمی
توانند رسید و دلایل برین بسیار است که ذکر آنها موجب تطویل کلام میگردد پس حق تعالی بعد از
ایمان دادن اموال و تصدقات را فرموده به نصوص قرآنی و احادیث متواتره آنحضرت درین صفت
از همه پیش است حق تعالی در سوره هل اتی میفرماید و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و
اسیرا یعنی و میخورانند طعام را با گرسنگی و محبت آن یا از برای محبت خدا بمسکین و یتیم و اسیر و اتفاق
کرده‌اند مفسران و راویان خاصه و عامه بر آنکه این آیه بلکه مجموع این سوره در شان علی و فاطمه و
حسن و حسین صلوات الله علیهم نازل شده است و باز فرموده است الذین ینفقون اموالهم
باللیل والنهار سرا و علانیة فلهم اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون یعنی
آنها که انفاق میکنند مالهای خود را در شب و روز پنهان و آشکار پس از برای ایشان است اجر
ایشان نزد پروردگار ایشان و نیست خوفی بر ایشان و نه ایشان اندوهناک میشوند بعضی در آخرت
شیخ گفته است روایات مستفیضه وارد شده است که این آیه در شان حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه نازل شده و خلافی نیست در آنکه آنحضرت بکد یمین خود جمیع کثیری از غلامان را
آزاد کرده و چاهها و قنوات کند و وقف نمود مزارع و بساتین و باغهای بسیار را که بدستکاری خود

تحصیل کنند پس حق تعالی بعد از آن بر پا داشتن نماز و دادن زکوة را فرموده و آن نیز در شان
آنحضرت است بدلالت آیه انما ولیکم الله که باتفاق که اند اهل نقل بر آنکه چون آنحضرت در حال
رکوع زکوة داد این آیه نازل شد مؤلف گوید که تواند بود که شیخ این آیه را حمل بر آن معنی کرده باشد
با آنکه واو و اتی الزکوة را واو حالی گرفته باشد و بقرینه این آیه و قرینه این آیه که ایتاء مال سابقا
درین آیه مذکور شده و تاسیس اولی است از تاکید پس شیخ گفته است که بعد از ین حق تعالی فرموده
وفا بعهد را و هیچیک از صحابه نیست که نقض عهد ظاهر نکرده باشد یا نسبت این باو نداده باشند
مگر آنحضرت که احتمال این نمیدهد که نقض کرده باشد عهدی که با حضرت رسول صلی الله علیه و آله کرده باشد
در یاری و جانفشانی و حمایت آنحضرت پس این صفت نیز مخصوص او است پس حق تعالی صبر بر بلاها
و شداید و جنگها را فرموده و معلوم است که بغیر آنحضرت در جنگها و شداید تنها صبر نکرد و او است که
باتفاق دوست و دشمن در هیچ جنگی پشت نکرده و نگریخت و از هیچ خصمی نترسید پس بعد از آنکه
حق تعالی جمیع این خصلتها را ذکر کرده فرموده که ایشانند صادق و راست گویند و پرهیزکارانند نه غیر ایشان و ایشانند هم
یعنی آن صادقی که ما امر بمتابعت او کرده‌ایم آنست که این صفات همه در و جمع باشد و او امیر
المؤمنین است علیه السلام و تعبیر از و بلفظ جمع از برای تعظیم و تشریف او است زیرا که عرب
لفظ جمع را بر واحد اطلاق میکنند در وقتی که خواهند اشاره برفعت و علو منزلت او کنند و ممکن
است که بلفظ جمع آورده‌اند از برای اشاره با آنکه جمع دیگر نیز با او درین امر شریکند و در اینجا ائمه
نیز مراد میتواند بود زیرا که سایر ائمه صلوات الله علیهم درین مرتبه و درین صفات جلیله
با آنحضرت شریکند مؤلف گوید که ثعلبی در تفسیرش از مجاهد از ابن عباس روایت کرده است که حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه چهار درهم داشت و مالک چیزی بغیر آن نبود پس یک درهم را
علانیه و یک درهم را خفیه و یک درهم را در روز و یک درهم را در شب تصدق کرد پس این آیه در شان
او نازل شد الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار تا آخر آیه که در کلام شیخ مفید رحمه الله علیه
گذشت و از زید بن رومان روایت کرده است که در شان هیچکس آیات قرآن آنقدر نازل نشد

که در شان حضرت

که در شان حضرت امیر علیه السلام نازل شد سیم در احادیث بسیار از طریق موالف و مخالف
تفسیر آیات صدق و تصدیق بآنحضرت شده است چنانچه ابن مردویه و حافظ ابو نعیم در حلیه و سیوطی
در در منثور و دیگران از ابن عباس و مجاهد روایت کرده اند در تفسیر قول حق تعالی والذی جاء
بالصدق وصدق به اولئک هم المتقون یعنی آنکسی که راستی را آورد و تصدیق با او کرد ایشانند
پرهیزکاران گفته اند آنکسی که صدق آورد حضرت رسول است و آنکه تصدیق با آن کرد علی بن ابی
طالب است صلوات الله علیهما و بنا برین قول صدق در او مقدر است و کوفیان از اهل عربیت
تجویز خلاف موصول کرده اند و باز حق تعالی فرموده است والذین آمنوا بالله و رسله اولئک
هم الصدیقون والشهداء عند ربهم لهم اجرهم و نورهم احمد بن حنبل و جمیع دیگر روایت کرده اند — از ابن عباس و دیگران و
که این آیه در شان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده است و بروایت دیگر ابن
عباس گفت یعنی آنها که ایمان آورده اند بخدا و رسول او ایشانند بسیار راستگویان و تصدیق کنندگان — که در شان علی و جعفر و حمزه علیهم السلام نازل شد ابن عباس گفت صح
و گواهان پیغمبران بر آنکه ایشان تبلیغ رسالت کرده اند و انکار ایشان است نزد ایشان بر تصدیق
رسالت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و نور ایشان بر صراط و باز حق تعالی فرموده است و من
یطع الله والرسول فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء و
الصالحین وحسن اولئک رفیقا یعنی آنها که اطاعت کنند خدا و رسول را پس ایشان
در قیامت با آنهایند که خدا انعام کرده است بر ایشان از پیغمبران و صدیقان و نیکو رفیقانند — و شهیدان و صالحان و
ایشان پس معلوم شد که صدیقان بعد از پیغمبران درجه ایشان از شهیدان و صالحان بلندتر است
و این مصداق امامت و خلافت است و عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند که علی بن
ابی طالب علیه السلام صدیق این امت است و فخر رازی و ثعلبی و احمد بن حنبل در مسند و ابن شیرویه
در فردوس و ابن مغازلی و دیگران از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که صدیقون
سه نفرند حبیب نجار مؤمن آل یاسین است و حزبیل که مؤمن آل فرعون است و علی بن ابی
طالب و او افضل ایشان است و ثعلبی بسند دیگر روایت کرده است که سبقت گیرندگان امتها

سه نفرند که کافر نبوده اند بخدا یک چشم زدن علی بن ابی طالب علیه السلام و او افضل ایشان است
و ایضا حافظ ابو نعیم روایت کرده است که از عباد بن عبد الله که شنیدم که حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام میگفت منم صدیق اکبر بعد از من نمیگوید این سخن مگر دروغگوی و هفت سال پیش از دیگران
نماز کردم و صدیق در لغت و عرف مرادف صدوق است یا نزدیک باین صاحب صحاح گفته است
که صدیق دایم التصدیق است و کسی است که تصدیق کند گفتار خود را بکردار خود و حق تعالی پیغمبران از انبیا
وصف کرده است در شان حضرت ادریس علیه السلام گفته است انه کان صدیقا نبیا و در حق یوسف
علیه السلام گفته است ایها الصدیق و کسی که مصداق این آیات باشد صاحب این صفات باشد بالتمام
و خلافت احق است از کسی که بهره از نهان داشته باشد و او را به افترا صدیق گویند چنانکه برعکس نهند
نام زنگی کافور چهارم حدیثی که مفسران ... افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه یعنی آیا پس
هر که حجتی و برهانی از جانب پروردگار خود باشد و از پی او باشد گواهی از و مثل کسی است که چنین نباشد اکثر
بر بینه است حضرت رسول صلی الله علیه و آله و در شاهد خلافست و در احادیث معتبر وارد شده است
که مراد از شاهد حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه است که گواه حقیقت آنحضرت است و ابن ابی
الحدید و ابن مغازلی و سیوطی در در منثور و طبری و اکثر عامه بطرق متعدده روایت کرده اند از عباد بن
عبد الله و عبد الله بن الحرث که او از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بر منبر فرمود
که کسی از قریش نیست مگر آنکه یک آیه یا دو آیه در مدح او یا مذمت او نازل شده است حضرت
در غضب شد فرمود در سوره هود نخوانده ای آیه را که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بینه است از جانب
پروردگار خود و من گواه اویم فخر رازی چنین این روایت را ذکر کرده است که صحابه از برای
شرافت این گواه فرموده است از وست یعنی مخصوص اوست و بمنزله پاره تن اوست
و بنا بر قول این تفسیر باید که حضرت امیر تالی حضرت رسول باشد و بعد از و بلا فاصله خلیفه باشد
و اگر تالی در فضل مراد باشد باز دلالت بر امامت دارد زیرا که تفضیل مفضول قبیح است
و ایضا دلالت بر عصمت آنحضرت میکند زیرا که بگواهی یک کس هرگاه معصوم نباشد مدعی ا

علی بن ابی طالب و صاحب آل یس و مؤمن آل
فرعون پس ایشانند صدیقان ع

اکبر

نشده باشد پس مردی پرسید که در شان
تو کدام آیه نازل شده

ثابت میشود پنجم انما انت منذر و لکل قوم هاد یعنی نیستی تو یا محمد مگر ترسانندهٔ این گروه
از عذاب الهی و از برای هر قومی هدایت کننده هست و بعضی گفته اند یعنی تو هدایت کننده هر گروهی
هستی و کسی که در سیاق آیه تفکر کند میباید که معنی اول ظاهر تر است و بر آن احادیث مستفیضه از
طریق شیعه وارد شده است و عامه نیز بطرق متعدده روایت کرده اند چنانکه در شواهد التنزیل
از ابی برده اسلمی روایت کرده است که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله آب وضو طلبید و چون
از وضو فارغ شد دست علی علیه السلام را گرفت و بر سینه حقایق دفینه خود چسبانید و گفت
انما انت منذر پس دست بر سینه با سکینه حضرت علی علیه السلام گذاشت و گفت و لکل قوم
هاد پس گفت توئی نور بخش خلایق و علامت راه هدایت و امیر قاریان قرآن گواهی میدهم که تو
چنینی و حافظ ابو نعیم اصفهانی که از مشاهیر محدثان عامه است در کتاب ما نزل من القرآن
فی علی به چندین سند از ابن عباس روایت کرده است که چون این آیه نازل شد دست مبارک خود را
بر دوش حضرت امیر گذاشت و گفت توئی یا علی هادی و بتو هدایت می یابند هدایت یافتگان
بعد از من و ثعلبی نیز در تفسیر از ابن عباس روایت کرده است منم منذر و علی هادی و بروایت دیگر از
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که منذر حضرت رسول است و هادی مردیست از
بنی هاشم و معلوم است که خود را اراده فرموده چنانکه ثعلبی بعد از آنکه این روایت را بدو سند از
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده گفته یعنی نفسه یعنی حضرت مرادش از بنی هاشم خود را
اراده فرموده و عبد الله بن احمد حنبل نیز در مسند خود روایت کرده است این حدیث را و این آیه
کریمه بنا بر تفسیری که در روایات مستفیضه خاصه و عامه وارد شده است دلالت میکند
بر آنچه فرقه ناجیه امامیه رضوان الله علیهم قایلند که هیچ عصری خالی نمیباشد از حجتی از جانب
حق تعالی بر بندگان یا پیغمبری یا امامی که هدایت نماید مردم را بدین حق و طریق بندگی و نگاه
دارد مردم را از ضلالت و گمراهی چنانکه عقل نیز برین شاهد عدل است ششم و من الناس
من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله و الله رؤف بالعباد یعنی و از جمله مردم کسی است

و ابو نعیم بسند دیگر از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله روایت کرده است ع

یا هادی یا پیغمبری ع

همه مغرور شده جان خود را بجهة طلب خشنودی خدا و خدا مهربانست به بندگان خود و احادیث
مستفیضه بلکه متواتره از طریق خاصه و عامه وارد شده است که این آیه در شأن مولای
مؤمنان نازل شده و در شبی که کفار قریش اتفاق کردند بر قتل حضرت رسول صلی الله علیه و آله
و آنحضرت از جانب خدا مامور شد که از ایشان پنهان شود و بغار برود و کفار قریش در آن
شب بر گرد خانه آنحضرت آمده بودند و انتظار صبح میکشیدند و مرحبا مامور شد که حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه را در جای خود بخواباند که کفار گمان کنند که آنحضرت رسول است و حضرت بیرون
رود و چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله این بشارت بآنحضرت امیر داد شاد شد و گفت این نعمت
که جان شیرین خود را فدای جان عالمیان میکنم سجده شکر بجا آورد و بر فراش آنحضرت خوابید
و قبضه شمشیر برهنه مشرکان از هر جانب هجوم میکردند و در آن وقت این آیه کریمه نازل شد و نزول این آیه را
در شأن آنحضرت اکثر مخالفان در کتب تفسیر و حدیث بطرق متعدده روایت کرده اند مانند فخر رازی در
تفسیر کبیر و نیشابوری در تفسیر و ثعلبی در تفسیر و حافظ ابو نعیم در نزول آیات و احمد در مسند و سمعانی
در فضایل و غزالی در احیا و سایر مورخان و محدثان و شعرا و ما درین رساله بر چند روایت ثعلبی
و ابو نعیم اکتفا مینمائیم ثعلبی در تفسیر مشهور خود از سدی از ابن عباس روایت کرده است که این آیه در شأن
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه نازل شد در شبی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بغار رفت و
علی بن ابی طالب در فراش آنحضرت خوابید و ایضا روایت کرده است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله
اراده هجرت بسوی مدینه نمود حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را در مکه گذاشت که قرضهای
آنحضرت را ادا کند و امانتهای مردم را که نزد آنحضرت بود بایشان رد کند و در شبی که خواست بغار رود و
مشرکان بخانه آنحضرت احاطه کرده بودند امر کرد علی را که بر فراش آنحضرت بخوابد و فرمود که برد حضرمی
سبز مرا بر خود بپوشم در شبها بر خود بپوش و در میان رخت خواب من بخواب اگر خدا خواهد مکروهی
بتو نخواهد رسید پس حضرت امیر چنین کرد و حق تعالی وحی کرد بسوی جبرئیل و میکائیل که من میان شما برادری
قرار داده ام و عمر یکی از شما را درازتر از دیگری گردانیده ام کدام یک از شما دیگری را بر خود

اختیار میکنید

اختیار میکنید بطول زندگانی پس هیچیک دست از طول زندگانی خود بر نداشتند و اختیار طول حیات
دیگری بر خود نکردند حق تعالی وحی نمود بایشان که چرا شما مثل علی بن ابی طالب نبودید که من او را
با محمد برادر کردم و بر فراش او خوابید و جان خود را فدای او کرد و زندگانی محمد را بر زندگانی
خود اختیار کرد اکنون بروید بسوی زمین و او را از شر دشمنان محافظت نمایید پس هر دو بر زمین
آمدند و جبرئیل نزد سر حق پرور حضرت امیر نشست و میکائیل نزدیک پای او و جبرئیل ندا میکرد
که به به کیست مثل تو ای پسر ابو طالب خدا بتو مباهات میکند با ملایکه پس حق تعالی این آیه را
بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرستاد در وقتی که متوجه مدینه طیبه بود در شأن والا شأن
علی و حافظ ابو نعیم نیز نزول این آیه را در شأن آنحضرت از ابن عباس روایت کرده است
هفتم آیه کریمه تطهیرست انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم
تطهیرا یعنی اراده نکرده است حق تعالی مگر آنکه برطرف کند از شما شرک و گناه و شک و هر بدی را
ای اهل بیت پیغمبر و پاک گرداند شما را پاک گردانیدنی و باتفاق احادیث متواتره از طریق عامه
و خاصه وارد شده است که این آیه در شأن امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله
علیهم نازل شده است و در جمیع صحاح عامه و تفاسیر معتبره ایشان مذکور است چنانکه ثعلبی
از ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که این آیه در شأن من و
علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل شد و ایضا ثعلبی و غیر او از ام سلمه رضی الله عنها
روایت کرده اند که گفت حضرت رسول صلی الله علیه و آله در خانه من بود و حضرت فاطمه علیها السلام
حریره از برای آنحضرت آورد و حضرت در صفه نشسته بود که خوابگاه آنحضرت بود و در زیرش
عبای خیبری گسترده بود و من در حجره نماز میکردم پس حضرت رسول بفاطمه علیها السلام گفت بطلب
شوهر خود و پسران خود را پس علی و حسن و حسین علیهم السلام آمدند و همه نشستند و مشغول خوردن آن
حریره شدند در این وقت حق تعالی این آیه را فرستاد پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله
زیادتی عبا را گرفت و بر ایشان پوشانید و دست مبارک بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا

اینها اهل بیت و مخصوصان من اند پس از ایشان دور کن رجس را و پاک کن ایشان را پاک گردانیدنی
ام سلمه گفت پس من سر خود را داخل خانه کردم و گفتم من نیز با شمایم یا رسول الله دو مرتبه فرمود که عاقبت
تو بخیر است و مرا داخل ایشان نکرد و ایضا ثعلبی از مجمع روایت کرده است که گفت با مادرم رفتیم نزد
عایشه مادرم سبب خروج او را بجنگ جمل پرسید گفت امری بود از قضا و قدر خدا مادرم گفت از باب
علی چه میگویی گفت سوال میکنی از کسی که محبوب ترین مردان بود نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله
و شوهر محبوب ترین زنان بود نزد آنحضرت بتحقیق که دیدم علی و فاطمه و حسن و حسین را که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله ایشان را در زیر جامه جمع کرد و گفت خداوندا ایشان اهل بیت و مخصوصان و دوستان
من اند پس از ایشان رجس را دور گردان و پاک گردان ایشان را پاک گردانیدنی من خواستم
داخل شوم گفت دور شو و ایضا نزول این آیه در شان ایشان از عبدالله بن جعفر طیار روایت
کرده است و انکه زینب زوجه آنحضرت خواست داخل شود راضی نشد و از واثله بن الاسقع روایت
کرده است و انکه حضرت فرمود که اهل بیت من احق اند یعنی سزاوار ترند بخلافت و هر چیزی و از ابن
عباس نیز روایت کرده است و صاحب جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که ام سلمه گفت
که این آیه در خانه من نازل شد و من در پیش در نشسته بودم گفتم من از اهل بیت نیستم فرمود عاقبت تو
بخیر است و تو از ازواج رسول خدائی و در آنخانه در وقت نزول آیه حضرت رسول و فاطمه و حضرت
علی و حسن و حسین علیهم السلام بودند و عبا بر ایشان پوشانید و گفت خداوندا اینها اهل بیت
من اند دور گردان از ایشان رجس را و پاک گردان ایشان را پاک گردانیدنی و در جامع الاصول
گفته است بروایت دیگر حضرت فرمود که اینها اهل بیت و مخصوصان من اند پس ام سلمه استدعا کرد
که داخل شوم در ایشان حضرت قبول ننمود و فرمود عاقبت تو بخیر است و باز از صحیح ترمذی از عمر بن
ابی سلمه همین مضمون را روایت کرده است و صاحب مشکوة از صحیح مسلم روایت کرده اند از عایشه
که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله بیرون آمد و عبای منقش سیاهی پوشیده بود و علی و فاطمه و حسن
و حسین علیهم السلام را داخل عبا کرد و این آیه را خواند و ثعلبی نیز این حدیث را از عایشه روایت کرده

و صاحب جامع الاصول هم

و ابن حجر متعصب

و ابن حجر که متعصب ترین علمای ایشان است در کتاب صواعق محرقه گفته است که اکثر مفسران را اعتقاد
آنست که این آیه در شان علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل شده باعتبار اینکه ضمیر عنکم جمع
مذکر است و در صحیح مسلم و جامع الاصول روایت شده که حصین بن سبره از زید بن ارقم پرسید که آیا
زنان آنحضرت از اهل بیت او نیند زید گفت نه بخدا سوگند که زن مدتی با شوهر می باشد و چون طلاق
گفت بخانه پدرش میرود و بقوم خود ملحق میشود بلکه اهل بیت او خویشان او یند که صدقه بر ایشان
حرام است و در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که انس بن مالک گفت که چون
آیه تطهیر در شان اهل بیت علیهم السلام نازل شد تا قریب شش ماه چون بنماز صبح بیرون می آمد بر در خانه
حضرت فاطمه علیها السلام می ایستاد و میگفت الصلوة اهل البیت یعنی بنماز حاضر شوید ای اهل بیت
پس آیه تطهیر را تلاوت مینمود تا آخر آیه و عامه و خاصه بطرق بسیار از ابو سعید خدری و انس
بن مالک و عایشه و ام سلمه و واثله بن الاسقع و غیر ایشان روایت کرده اند که این آیه در شان
آل عبا نازل شد پس باخبار متواتره عامه و خاصه ظاهر شد که این آیه مخصوص این پنج نفر است
و زنان حضرت رسول و سایر خویشان آنحضرت داخل نیستند پس این آیه دلالت میکند بر انکه
ایشان از کفر و نفاق و شرک و شک و هر گناهی معصوم اند زیرا که اراده را بچند معنی اطلاق میکنند
اول اراده که بعد از آن بلا فاصله مراد حاصل شود چنانکه حق تعالی فرموده انما امره اذا اراد شیئا
ان یقول له کن فیکون یعنی نیست امر خدا مگر آنکه هرگاه اراده کند چیزی را آنکه بگوید مر او را باش
پس آن چیز پیدا شود و بهم میرسد دوم اراده بمعنی عزم و آن در حق حق تعالی محال است مگر بتاویل و آنهم سابق
نیز صحیح نیست در انکه اراده آلهی تخلف از مراد نماید سوم اراده بمعنی التکلیف و همین معنی در آیه احتمال
دارد به چند وجه اول انکه کلمه انما باتفاق اهل عربیت دلالت بر حصر میکند و تکلیف ذهاب رجس
خصوصیتی باهل بیت ندارد بلکه جمیع مکلفین حتی کفار مکلف اند باین امر که حق تعالی فرموده است
تا فرموده ام جن و انس را مگر برای آنکه مرا عبادت کنند دوم از سیاق اخبار متواتره معلوم است
که نزول این آیه برای مدح و تشریف بود لهذا حضرت رسول ایشان را مخصوص گردانید و عبا بر ایشان

بوشانیده و فرمود مرا ایشان اهل بیت مخصوصان منند پس آیه موکد بتاکیدات عظیمه نازل شد
چنانچه مخبر از آن باب نقل است که گفته است انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس یعنی جمیع گناهان را از شما زایل گرداند
و یطهرکم تطهیرا یعنی خلعتهای کرامت خود را بر شما بپوشاند و اگر مراد تکلیف بترک گناهان باشد
همه کفار و فساق همه در آن شریکند چه مدح و چه تشریف و چه کرامت در آن خواهد بود سیم آنکه در اکثر روایات
مذکور است که این آیه بعد از دعا و التماس حضرت نازل شد و آنچه حضرت التماس نمود همان
رجس بود و اراده مستتبع حصول نباشد اگر این معنی مراد باشد آیه متضمن رد دعای آنحضرت خواهد بود
نه اجابت آن چهارم آنکه اگر این معنی مراد بود ام سلمه چرا اینقدر مبالغه میکرد که حضرت او را داخل کند و حضرت
چرا مضایقه میفرمود در دخول او در میان ایشان همه کس در آن داخلند و آنکه بعضی از مخالفان گفته اند که
این آیه در میان آیاتیست که در آن آیات خطاب بزنان آنحضرت شده است پس باید که ایشان نیز در این
آیه نیز ایشان مخاطب باشند و این باطلست بچند وجه اول آنکه تغییر ضمیر مؤنث بضمیر مذکر دلیل است
بر آنکه خطاب بایشان نیست دوم آنکه کسی که تتبع آیات کریمه قرآنی نموده میداند که در آیات از این قبیل
بسیار است که در میان قصه قصه دیگر مذکور میشود و تغییر خطاب بسیار میشود چنانچه در این سوره مثل این
واقع شده که در میان خطاب بازواج است عدول بخطاب مؤمنان شده است و باز بعد از آن امر
بمخاطبه ایشان شده است با آنکه در اینجا مناسبت تام هست اگر کسی تدبر کند زیرا که در این کلام
تغییر نسبت بزنان هست که شما و اهل بیت همه با آنحضرت محشور شوید بلکه معاشرت نمایید شرافت چرا اهل
ایشان نمی باشید در طهارت و نزاهت و در رعایت آداب معاشرت یا آنکه مبادا کسی توهم کند که زنان با
این اختصاص همرکابند که ایشان نیز در شمار ایشانند و شریکند همانند اهل بیت علیهم السلام مثل اینها و العیاذ
بالله چنانچه از کلام بعضی ظاهر است از طهارت ذیل عصمت ایشان این آیه را در میان داخل کرده باشند و این هم وجه
بخاطر فقیر رسیده و نسبت بوجوه دیگر که در ربط و نظم آیات میگویند واضح تر و آسان تر است
سیم آنکه اگر سخن صورت داشته باشد وقتی حجت میشود که از مصحف چیزی ساقط نشده باشد و معلوم است
زیرا که صاحب جامع الاصول از زید بن ثابت نقل کرده است که بعد از آنکه مصاحف را نوشتیم آیه رجال

تیرا

رجال صدقوا ما

رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه را با خزیمة بن ثابت یافتیم و ملحق کردیم پس ممکن است که آیات
بسیار دیگر افتاده باشد در سابق و لاحق این آیه که ملحق بآن بوده باشند و از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که در سوره احزاب فضایح مردان و زنان بسیار از قریش بود و بزرگتر
از سوره بقره بود و ایشان کم کردند و تحریف دادند سیم آنکه معلوم نیست که نظم قرآن مجید موافق
نزول باشد زیرا که در بسیار از سورهای مکی تصریح کرده اند که بعضی از آیاتش مدنیست و بالعکس پس ممکن است که در وقت
دیگر نازل شده باشد و در این موضع داخل کرده باشند چهارم هرگاه با احادیث صحیحه متواتره عامه و خاصه
معلوم شده باشد که این آیه مخصوص اهل بیت است اگر جهت ربط آیات بما معلوم نباشد ضرر ندارد و جواب
اعتراضات دیگر ایشان را در کتب مبسوطه ایراد نموده ام و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و هرگاه حق تعالی
حقیقت جنس رجس را از ایشان زایل گردانیده باشد باید که جمیع افرادش منتفی گردد خصوصا هرگاه
مبالغه در تطهیر وارد شده باشد که قرینه و صحت آن معلومست پس باید از جمیع گناهان مطهر باشند پس ثابت شد
که معصوم بودند و اگر گویند که دلالت بر عصمت آینده میکند گوییم که ایشان که عصمت فی الجمله رسید کافیست زیرا که
کسی از امت قایل نیست که در عصمت بعضی از اوقات معصوم بوده اند و در بعضی نبوده اند و این خرق اجماع مرکبست
و ایشان جایز نمیدانند با آنکه هرجا که در قرآن مجید اراده باین صیغه وارد شده است مراد از آن حصول
بالفعل و دوام است مثل یرید الله بکم الیسر یرید الله ان یخفف عنکم یریدون ان یبدلوا کلام الله
یرید الشیطان ان یفتنکم و مثل این بسیار است و هرگاه عصمت ثابت شد امامت نیز ثابت میشود از برای
ایشان بدلایلی که در عصمت امام مذکور شد زیرا که باتفاق امت غیر ایشان معصوم نیستند هشتم آیه
مباهله است فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم
و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین یعنی پس کسی
که مجادله کند با تو در امر حضرت عیسی علیه السلام بعد از آنچه آمده است بسوی تو از علم پس بگو بیایید
تا بخوانیم پسران ما را و پسران شما را و زنان ما را و زنان شما را پس مباهله کنیم و تضرع کنیم نزد خدا — و جانهای ما را و جانهای شما را
پس بگردانیم لعنت خدا را بر دروغگویان و در احادیث متواتره از طریق عامه و خاصه واقع شده است

و این آیه در شان آل عبا علیهم السلام نازل شده است چنانکه صاحب مشکوة و جامع الاصول و دیگران از صحیح مسلم روایت
کرده‌اند از سعد بن ابی وقاص که چون آیه مباهله نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله علی و فاطمه و حسن و
حسین صلوات الله علیهم را طلبید و گفت اللهم هولاء اهل بیتی و ایضا در مشکوة و صحیح مسلم و جامع
الاصول از عایشه روایت کرده‌اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بامدادی آمد و بر او عبائی بود پس
پس حسن آمد او را داخل کرد پس علی علیه السلام آمد او را داخل کرد پس این آیه را خواند و ابونعیم و دیگران
از ابن عباس روایت کرده‌اند که چون اهل نجران آمدند و حق تعالی این آیه را فرستاد رسول خدا آمد
با علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم پس با ایشان گفت هرگاه من دعا بکنم شما آمین بگوئید پس
ایشان ابا کردند از ملاعنه و صلح کردند بر جزیه و صاحب کشاف روایت کرده است که چون نصاری را
دعوت کرد به مباهله گفتند ما را مهلت ده تا فکری بکنیم و فردا بیائیم چون بایکدیگر خلوت کردند گفتند به صاحب
رای خود عبد المسیح میگفت چه مصلحت می‌بینی گفت بخدا سوگند ای گروه نصاری دانستید که محمد پیغمبر مرسل است
و در باب عیسی علیه السلام حجت قاطع برای شما آورد بخدا سوگند که مباهله نکرده‌اند هیچ گروهی با پیغمبر خود مگر که بزرگ
ایشان زنده ماند و کودکان ایشان بزرگ شود و اگر مباهله کنید البته همه هلاک میشوید و اگر البته الفت با
دین خود دارید و میخواهید از آن جدا نشوید پس با او صلح کنید و به بلاد خود برگردید پس آمدند نزد رسول
خدا صلی الله علیه و آله و آنحضرت بامداد بیرون آمده بود و در دست حضرت امام حسین علیه السلام را برداشت
و دست امام حسن علیه السلام گرفته بود و حضرت فاطمه علیها السلام در پشت سر آنحضرت میرفت و
حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه از پشت سر او میرفت و حضرت رسول صلی الله علیه و آله
با ایشان میفرمود هرگاه من دعا بکنم شما آمین بگوئید پس اسقف نجران گفت ای گروه نصاری من
می‌بینم روی چند را که اگر خدا خواهد کوهی را از جای خود بکند بدعای ایشان روا میکند پس مباهله مکنید که هلاک
میشوید و بر روی زمین نصرانی نمی‌ماند تا روز قیامت پس ایشان گفتند ای ابا القاسم رای ما بر آن قرار
گرفته است که با تو مباهله نکنیم و ترا بر دین خود بگذاریم و ما بر دین خود ثابت باشیم حضرت فرمود
که هرگاه ابا میکنید از مباهله کردن پس مسلمان شوید که بهره یابید از برای شما آنچه از برای مسلمانان است

پس حسین آمد او را داخل عبا کرد
پس فاطمه آمد او را داخل کرد

و ابا نمودند

رب قبیر

و بر شما آنچه بر مسلمانانست پس ابا کردند حضرت فرمود پس ما با شما جنگ میکنیم گفتند ما را طاقت جنگ
عرب نیست ولیکن صلح میکنیم با تو که با ما جنگ نکنی و ما را نترسانی و ما را از دین خود بگردانی که هر
آنکه در هر سالی دو هزار حله بدهیم به جزیه هزار حله را در ماه صفر و هزار حله را در ماه رجب و سی زره عادی
قدیم پس حضرت با ایشان باین شرط صلح نمود و فرمود که بحق خداوندی که جانم در دست قدرت اوست
هلاک شدن آویخته شده بود بر اهل نجران و اگر مباهله میکردند هر آینه مسخ میشدند و بصورت بوزینه و
خوک و این وادی بر ایشان آتش میشد و هر آینه خداوند عالمیان مستاصل میکرد نجران را و اهل
آنرا حتی مرغان را بر سر درختان و پیش از آنکه سال بگردد تمام شوند جمیع نصاری هلاک میشدند و
ثعلبی در تفسیر نیز همین روایت را بعینها نقل کرده است و در آخر نقل گفته است که چون حضرت
اینها را داخل عبا کرد گفت انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس تا آخر آیه و مضمون قصه مباهله
متواترست میان خاصه و عامه از مفسرین و محدثین و مورخین و غیر ایشان هر چند در بعض خصوصیات
آن اختلاف کرده‌اند و خلافی در این نیست که مباهله با آل عبا علیهم السلام شد و غیر ایشان کسی را داخل ننمود
و علمای اسلام دلالت میکند بر حقیت رسول خدا و امامت علی مرتضی و فضیلت مجموع آل عبا علیهم السلام
و الف الف التحیة والسلام بوجوه شتی اول آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله وثوق تمام بر حقیت خود
اگر نمیداشت این جرات اقدام بر مباهله نمی‌نمود و عزیزترین اهل بیت خود را بدم شمشیر دعای سوم
القا نمیکرد پس یا علم بر حقیت ایشان داشت یا احتمال حقیت ایشان میداد بدیر نمی‌آورد دویم
آنکه خبر داد که اگر با من مباهله کنید عذاب حق تعالی بر شما نازل میشود و مبالغه در تحقیق مباهله نمود اگر جازم
جزم بر حقیت خود نمیداشت این مبالغه که متضمن سعی در اظهار کذب خود بود هیچ عاقلی
چنین کاری نمیکند با آنکه باتفاق جمیع ارباب ملل آنحضرت اعقل عقلای هر زمان بود سیم آنکه
نصاری امتناع از مباهله نمودند اگر علم بحقیت آنحضرت نداشتند بایست پروا از نفرین
آنحضرت و معدودی از اهل بیت او نکنند و حفظ مرتبه خود بکنند چنانچه بالاتر از این معنی اقدام
بر حروب مهلکه مینمودند و زنان و فرزندان و اموال خود را در معرض اسر و قتل و نهب

پس صاحب کشاف در این آیه را ذکر کرده است

در میان قوم خود

بدر می آورد و نبود باست مذمت و خواری جز به سلا اختیار بکنند چهارم آنکه در اکثر اخبار مذکورست
که ایشان بلکه یکی را منع از اقدام بر مباهله مینمود و مذکور میساختند که حجت او بر شما ظاهر گردید
برشما
و معلوم شد که آن پیغمبر موعود است و باین سبب از مباهله امتناع مینمودند پنجم آنکه از این قصه ترجیح
ظاهر میشود که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم بعد از
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله اشرف خلق خدا و عزیزترین مردم نزد آنحضرت بوده اند چنانچه
جمیع مخالفان و متعصبان ایشان مانند زمخشری و بیضاوی و فخر رازی و غیر ایشان باین اعتراف نموده اند
و زمخشری که از همه متعصب ترست در کشاف گفته است اگر گویی دعوت کردن خصم بسوی
مباهله بجهت آن میبود که ظاهر شود که او کاذبست یا خصم او و همین امر مخصوص او و خصم او بود پس چه فایده
داشت ضم کردن پسران و زنان در مباهله جواب گوییم که ضم کردن ایشان در مباهله دلالت میکند بر
وثوق و اعتماد بر حقیت او زیاده بود از آنکه خود به تنهایی مباهله نماید زیرا که با ضم کردن ایشان جرأت
نمود بر آنکه اعزه خود و پاره های جگر خود را و محبوب ترین مردم را نزد خود در معرض نفرین و هلاک در آورد
و اکتفا ننمود بر خود به تنهایی و دلالت میکند بر آنکه اعتماد تمام بر دروغگو بودن خصم خود داشت تا آنکه
خصم او با اعزه و احبه اش هلاک شوند و مستاصل گردند اگر مباهله واقع شود و مخصوص گردانید برای
مباهله پسران و زنان را زیرا که ایشان عزیزترین اهلند و دل پیش از دیگران می چسپند و بسا باشد که آدمی
خود را در معرض هلاک در آورد بجهت اینکه آسیبی بایشان نرسد و باین سبب در جنگها زنان و
فرزندان را با خود میبرده اند که نگریزند و باین جهت حق تعالی در آیه مباهله ایشان را بر انفس مقدم
داشت تا اعلام نماید که ایشان بر جان مقدم اند پس بعد از این گفته است که همین دلیلی است که
از این قوی تر دلیلی نمی باشد بر فضیلت اصحاب عبا تمام شد کلام زمخشری پس گوییم هرگاه معلوم شد که ایشان
احب و اعز خلق بوده اند نزد آنحضرت پس باید بهترین خلق باشند در آن زمان بعد از آنحضرت چه بر
عاقلی مخفی نیست و ظاهرست که محبت آنحضرت بایشان زیاده از دیگران از جهت روابط بشریت نبود بلکه هر که
نزد خدا محبوب تر بود آنحضرت او را دوست تر میداشت و همچنین جانی نیست و عمل آنکه در آیات

واخبار

٣٩

و آبا
بسبب آنحضرت خدا نموده دوری از او
رعایت میکردند

و اخبار بسیار مذمت محبت اولاد و عشایر بدون جهت دینی وارد شده و ایضا از سیرت آن
حضرت معلوم بود که خویشان نزدیک را از خود دور میکرد بجهت آنکه خدا ایشان را دوست نمیداشت
مانند سلمان و مقداد و ابوذر ایشان را چنانکه حضرت سید الساجدین علیه السلام در وصف آنحضرت
فرموده است و والی فیک الابعدین و عادی فیک الاقربین و هرگاه ایشان محبوب ترین خلق
باشند نزد خدا و بهترین امت باشند تقدیم دیگران بر ایشان در امامت عقلا قبیح خواهد بود ششم
فخر رازی که از اعاظم علمای اهل سنت است و بتعصب مشهورست گفته است که شیعه از این آیه
استدلال میکنند بر آنکه علی بن ابی طالب از جمیع پیغمبران بغیر پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله
افضل است و از جمیع صحابه افضل است زیرا که حق تعالی فرموده است که بخوانیم نفسهای خود و نفسهای
شما را و مراد از نفس خود نفس مقدس محمد صلی الله علیه و آله نیست زیرا که دعوت اقتضای مغایرت
میکند و آدمی خود را نمیخواند پس باید مراد دیگری باشد و باتفاق مخالف و موالف غیر از زنان و پسران
کسی را که بنفس از آن تعبیر کرده باشند بغیر علی بن ابی طالب علیه السلام کسی نبوده پس معلوم شد که حق تعالی نفس علی
علی
محمد خوانده است و اتحاد حقیقی میان دو نفس محال است پس باید مجاز باشد و در اصول مقرر است که
حمل لفظ بر اقرب مجازات بحقیقت اولی است از حمل بر ابعد مجازات و [illegible] استوا در جمیع امور ترک
در جمیع کمالات است الا آنچه بدلیل بدر رود و آنچه باجماع بیرون رفته است پیغمبریست که علی با او در آن
شریک نیست پس در کمالات دیگر شریک باشند و از جمله کمالات حضرت رسول آنست که آنحضرت افضل ا
ز سایر پیغمبران و از جمیع صحابه پس حضرت امیر نیز باید که افضل ایشان باشد و بعد از آنکه دلیل را بتفصیل تمام
نقل کرده است جواب گفته است که چنانچه اجماع منعقد شده است بر آنکه محمد صلی الله علیه و آله افضل
از علی است اجماع منعقدست بر آنکه پیغمبران افضل اند از غیر پیغمبران و در باب افضلیت بر صحابه جوابی
نگفته است زیرا که در اینجا جوابی نداشته است و جوابی که در باب پیغمبران گفته است نیز بطلانش
ظاهرست زیرا که شیعه این اجماع را قبول ندارند و میگویند اگر میگویند که اهل سنت اجماع کرده اند
ایشان به تنهایی حجیت ندارد و اگر میگویند که جمیع امت اجماع کرده اند مسلم نیست بلکه بطلانش ظاهرست

زیراکه اکثر علمای شیعه را اعتقاد آنست که حضرت امیر و سایر ائمه علیهم السلام افضلند از سایر پیغمبران و احادیث مستفیضه بلکه متواتره از ائمه خود درین باب روایت کرده اند و سایر مقدمات از بسکه وضوح داشته است این فاضل که امام المشککین میگویند او را التفرقی بینه آنست است کردن پس حضرت امیر علیه السلام نیز بآن دلیل ثابت شد زیراکه از جمله کمالات حضرت رسول صلی الله علیه و آله امامت و وجوب اطاعت و آن غیر پیغمبر است پس باید آنحضرت امام باشد و ایضا افضل بودن از سایر انبیا لازم دارد عدم مراتب امامت قطع نظر از آنکه ترجیح مرجوح قبیح است و اگر معاند متعصبی مناقشه کند و گوید مملکت دعوت نفس مراد دادن مجاز او مجازی از مجاز دیگر اولی نیست بچند وجه جواب میتوان گفت و ما درین رساله به دو جواب اکتفا مینمائیم اول آنکه مجاز در اطلاق نفس شایع تر از آن مجاز دیگر است و در میان عرب و عجم شایع است که میگویند تو بمنزله جان منی و در خصوص حضرت امیر علیه السلام این معنی در روایات بسیار از خاصه و عامه وارد شده است چنانچه در صحاح عامه منقول است که حضرت رسول بحضرت امیر علیهما السلام گفت انت منّی و انا منک یعنی یا علی تو از منی و من از توام و در فردوس الاخبار روایت کرده است که گفت علی از من بمنزله سر است از بدن من و بروایت دیگر بمنزله روح است از بدن من و بکر و هر از مخالفان خطاب کرده که غار کنند و زکواة بدهید یا آنکه میفرستم بسوی شما مردی را که بمنزله نفس منست یعنی علی علیه السلام و ازین باب احادیث بسیارست و این اظهر قرینه است بر این مجازست دویم آنکه این آیه کریمه بر هر احتمالی دلالت میکند بر فضیلت و امامت آنحضرت زیراکه خروج او حضرت بصیغه متکلم مع الغیر فرموده یا باعتبار دخول المخاطبات یا از باب تعظیم است که درین مقامات شایع است یا از باب داخل بودن امت است و بنابر دو احتمال آخر تقدیر کلام این خواهد بود که ندع ابنائنا و تدعوا ابنائکم و شک نیست در آنکه احتمال اول ظاهر احتمالاتست و آنهم نیز دو احتمال دارد اول آنکه مراد آن باشد که بخوانیم هر یک از ما و شما فرزندان و زنان و نفس خود را دویم آنکه هر یک از ما و شما ابناونا و انفسنا جانبین را بخوانیم و اول اظهر است چنانچه بیضاوی و اکثر مفسران تصریح بآن نموده اند و اگر چه اکثر این وجوه دخلی

در مانحن فیه مزاود

در مانحن فیه مزاود و اما از باب استیفای احتمالات مذکور شد و اما جمعیت ابناونا و نساونا و انفسنا محتمل است که از باب تعظیم باشد یا از باب دخول امت یا از باب دخول مخاطبین که تقدیر کلام آن باشد که ندع ابنائنا و ابنائکم و اعاده انفسنا از باب رعایت لفظ باشد چون عطف بر ضمیر مجرور بدون اعاده جار مجرور میان اهل عربیت باعتبار آنکه باشد که آنهم ابتدا انظر بظاهر حال محتمل بوده که انها صلاحیت داشته که در مباهله داخل باشند از هر صنف جماعتی باشند و چون نیافتند کسی را که صلاحیت این امر داشته باشد بغیر ایشان این جماعت را آوردند و تعیین خصوص الجماعة قبل از تحقق مباهله ضرور نبوده و همچنین جمعیت ضمیر ابناونا و نساونا و انفسنا هم احتمالات را دارد و بغیر احتمال سیم و آن در اول نیز در نهایت بعدست زیرا که معلوم است که دعوت هر یک مخصوص جماعت خود بوده پس میگوئیم اگر جمعیت از باب تعظیم باشد و مراد النفس الشخص باشد که مقصود مباهله شکل است معلوم است که تعدی مباهله از بیچاره حضرت رسول صلی الله علیه و آله نبوده و باتفاق روایات و اقوال حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در مباهله داخل بوده پس دخول آنحضرت بی صورت خواهد بود و نصاری میتوانستند گفت که چرا آورده و حال آنکه در شرط ما داخل نبوده مگر آنکه گویند که آنحضرت از باب شدت اختصاص و تناسب بمنزله نفس او بوده گویا او هم بمنزله یک شخص بوده لهذا او را آورد و همین وجه با آنکه درین مقام نهایت بعد دارد در مطلب ما دخل خواهد بود و ضرر با ایشان بیشتر خواهد داشت اما دویم میگوئیم که اگر امت یا صحابه داخل در مباهله بودند چرا اقلا هر که حاضر بود از ایشان در مباهله حاضر نساخت و اگر گویم که حاضر گردانیدن جمیع موجب غوغای عام و اختلاط امر است میگردید و موهم آن بود که اعتماد بر حقیت خود ندارد که این گروه انبوه را با خود آورده است که بکثرت ایشان و شوکت خود بترساند یا درین باب اعتقاد بر دعاهای مردم کرده است پس خود حاضر شده که قایم مقام همه بود و اولی بود نفس همه خود نسبت بهمه و امیر المؤمنین را آورد از باب آنکه امام و پیشوا و مقتدای ایشان بود و ایضا ابناء او بودند و فاطمه علیها السلام چنانچه دختر پیغمبر بود زوجه او هم بود پس با این اسباب آن حضرت از میان سایر امت و صحابه اختصاص باین امر داد و اختصاص همه از جانب خود و

جمعیت

پیغمبر ابناء او

و سایر امت بمباهله حاضر شدند چنانکه ابحاث نیز ذکر کرده جمیع نصاری قبول نمودند و از جانبین هم حاضر
شده بودند پس این وجه نیز اصح وجوه خواهد بود در مقصود ما و اقوی خواهد بود در اثبات مطلوب ما و همچنین
وجه رابع نیز دلالت بر نهایت فضل آنحضرت میکند بسبب آنکه هرگاه در جمیع امت و صحابه کسی
اهلیت دخول در مباهله داشته باشد بغیر آنحضرت و زوجه و اولاد او نمیباشد بالاجماع دلیل خواهد بود
بر آنکه غیر ایشان صلاحیت امامت ندارند بوجوهی که مذکور شد پس منع ایشان آنچه معنی اول را افاده
بایشان نمیرسانید با آنکه آنچه میگویند با خبار معتبره جا بنیای است چنانکه دانستی و اگر گویند که حمل بر اقرب
مجازاست و قرینه میان است که معنی دیگر شایع نباشد و این مخالف است همچنین را در مقام اظهار نهایت محبت
و اختصاص بسیار استعمال میفرمایند جواب گوییم که هرچند آن احادیث که سابقا بآن اشاره کردیم که اکثر
دلالت میکند برآنکه بحضرت اینجا معنی مراد اولویت است اما ما را مناقشه در این نیست فرق در ثبت و از آن اثبات
امامت و احق بودن بخلافت که مطلب اصلی ماست درین مقام حصول این معنی کافیست بتقریری
که مکرر مذکور شد نهم و تعیها اذن واعیة یعنی و ضبط میکند و حفظ مینماید آیات قرآنی و
حقایق ربانی را گوش که حفظ کننده و نگاهدارنده است عامه و خاصه بطرق مستفیضه روایت
کرده‌اند که این آیه در شأن حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه نازل شده است
چنانکه ثعلبی در تفسیر و حافظ ابونعیم در حلیه و واحدی در اسباب نزول آیات و نطنزی در خصایص
و راغب اصفهانی در محاضرات و ابن مغازلی در مناقب و ابن مردویه در مناقب و اکثر
محدثان و مفسران خاصه و عامه از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و ابن عباس و بریده
اسلمی و ضحاک و جماعت بسیار روایت کرده‌اند و بعضی باین لفظ است که حضرت امیر گفت که
رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا در بر گرفت و گفت امر کرده است مرا پروردگار من که ترا بخود
نزدیک گردانم و دور نگردانم و علم خود را بتو تعلیم نمایم و بر من لازم است که اطاعت پروردگار خود
بکنم و بر تو سزاوار است که حفظ نمایی و فراموش نکنی پس این آیه نازل شد و بروایت دیگر
فرمود که چون این آیه نازل شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که از خدا سؤال کردم که این را

که نهان نکرده

که نهان تو کرداند و خدا مستجاب کرد دعای مرا پس حضرت امیر فرمود که بعد از آن آنچه از آنحضرت شنیدم
هرگز فراموش نکردم و چگونه تواند بود که فراموش کنم بعد از دعای آنحضرت و زمخشری و فخر رازی با نهایت
تعصب ایشان این روایت را نقل کرده‌اند و زمخشری در کشاف گفته است که مراد باذن واعیه
گوشی است که در شأن آن آن باشد که هرچه را بشنود حفظ کند و ضایع نگرداند بترک عمل آنها پس این
روایت اخبار را روایت کرده است و بعد از آن گفته است که اگر گویی چرا اذن را بلفظ مفرد و
نکره ادا کرده است جواب گوییم که از برای اشعار بآنست که حفظ کننده بسیار کم است و این
سرزنش است مردم را برین و از برای دلالت بر آنست که یک گوش که حفظ کند بس است
و نزد خدا بمنزله گروه بسیارست و بروایت بجماعت دیگر هرچند تمام عالم را پر کنند تمام شد کلام
زمخشری و حال آنکه قبلش او جاری کرده اعتراف کرده است که فایده بعثت و نزول آیات در خصوص
حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بعمل آمده و اوست حافظ علوم الهی پس چگونه تواند بود که او محکوم
حکم جاهل چند باشد که در همه احکام محتاج او بوده‌اند و استفسار مینمودند و حق تعالی فرموده است هل
یستوی الذین یعلمون والذین لایعلمون تا بسیار آیات دیگر که سابقا مذکور شد و موید
آنکه آنحضرت اعلم ناس بوده بلفظ و معنی قرآن آنکه ابن حجر ناصبی در صواعق محرقه از ابن سعد روایت
کرده است که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود بخدا سوگند که هیچ آیه نازل نشده
مگر آنکه میدانم در چه نازل شده و در کجا نازل شده و بر کی نازل شده بدرستی که عطا کرده است
مرا پروردگار من دلی فهمنده و زبانی گویا و ایضا گفته است که ابن سعد و دیگران روایت کرده‌اند
از ابی الطفیل که علی علیه السلام فرمود که سؤال کنید مرا از کتاب خدا بدرستی که هیچ آیه نیست مگر
آنکه میدانم در شب نازل شده یا در روز و در صحرا نازل شده یا در دریا و کوه و گفته است
ابن ابی داود از محمد بن سیرین روایت کرده است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعالم
قدس ارتحال فرمود علی علیه السلام به بیعت ابوبکر حاضر نشد و فرمود سوگند یاد کرده‌ام که ردا
بر دوش نیندازم مگر برای نماز تا قرآن را جمع کنم پس میگویند جمع قرآن را بترتیب نازل شده نموده

جمع کرده‌ام پس این سیر چگونه چه بود اگر قرآن را بیافتم هر علم در آنجاست و روایت کرده است
از طبرانی از ام سلمه رضی الله عنها که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که علی با قرآن است
و قرآن با علی است از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند و ایضا روایت کرده است
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مرض موت خود فرمود ایها الناس نزدیک است که روح مرا زود
قبض نمایند و مرا از میان شما ببرند و پیشتر با شما سخن میگویم و عذر خود را بر شما تمام میکنم مرا بترسید که در میان
شما میگذارم کتاب پروردگار خود را و عترت خود را که اهل بیت منند پس دست علی را گرفت و بلند
کرد و گفت این علی با قرآن است و قرآن با علی است از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند
پس از ایشان سوال کنم که چگونه خلافت من در حق آنها کرده اید **مؤلف گوید** هر گاه چنین متعصبی که این اکثر
احادیث متواتره قدح کرده است از نهایت تعصب و این احادیث را نقل کرده است و رد
نکرده است همین بس است از برای علم بامامت و خلافت آنحضرت هرگاه در استحکام خلافت
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرماید که من میروم و عوض خود چیز در میان شما میگذارم پس دست
حضرت امیر علیه السلام را گیرد و فرماید که این با قرآن است و قرآن با اوست و از یکدیگر جدا
نمیشوند صریح است در آنکه لفظ و معنی قرآن با اوست و مفسر قرآن اوست و قرآن شهادت بر حقیت
او میدهد و متابعت قرآن بدون متابعت او روا نیست و بعد از آن بر سبیل تاکید فرماید که در
قیامت از ایشان سوال خواهم کرد که شما چگونه رعایت کرده اید هر عاقلی که درین احادیث ایشان را
تامل نماید و تعصب نورزد میداند که این نص صریح است بر خلافت قطع نظر از آنکه اعلمیت
ثابت میشود و آن کفایت است از برای اولویت بامامت **دهم** ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات
سیجعل لهم الرحمن ودا یعنی آنان که ایمان آورده اند و عملهای شایسته را کرده اند زود باشد
قرار میدهد از برای ایشان خداوند مهربان دوستی یعنی گفته است یعنی ایشان را دوست
میدارد و دوستی ایشان را در دل بندگان مؤمن می اندازد از اهل آسمانها و زمینها پس سند
خود روایت کرده است از براء بن عازب که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب کرد با علی

علیه السلام

علیه السلام که بگو خداوندا بگردان از برای من نزد خود عهدی و بگردان از برای من در سینه‌های مؤمنان مودت و
محبتی پس حق تعالی این آیه را فرستاد و حافظ ابونعیم اصفهانی روایت کرده در کتاب ما نزل
من القرآن فی علی به سندهای خود از براء بن عازب روایت کرده است که رسول خدا با علی علیهما السلام
گفت سر بلند کن و از پروردگار خود سوال کن پس علی علیه السلام دستهای خود را بلند کرد و گفت
خداوندا بگردان از برای من نزد خود عهدی پس جبرئیل علیه السلام این آیه را آورد و ایضا از ابی
آیه که یعنی محبت علی در دل هر مومنی هست و از محمد بن حنفیه روایت کرده است که نیست هیچ مومنی
مگر آنکه در دل او محبت علی است و ایضا از ابن عباس روایت کرده است که ما در مکه بودیم
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت پس چهار رکعت نماز کرد و بر بالای
کوه بتیر پس سر مبارک خود را بسوی آسمان بلند کرد و علی علیه السلام را گفت که دستها بسوی آسمان
بلند کن و بگو خداوندا بگردان از برای من نزد خود عهدی و بگردان از برای من نزد خود مودتی پس
حق تعالی این آیه را فرستاد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله آیه را بر اصحاب خود خواند ایشان
ازین و [illegible] تعجب بسیار کردند حضرت فرمود از چه چیز تعجب میکنید قرآن چهار ربع است ربعی
در شان ما اهل بیت نازل شده است و ربعی در مذمت دشمنان ما و ربعی حلال و حرام است
و ربعی فرایض و احکام است و بدرستی که حق تعالی بهترین آیات قرآن را در شان علی و مدح او فرستاده
و نزول این آیه را در شان آنحضرت اکثر مفسرین و محدثین عامه روایت کرده اند مانند ثعلبی
در تفسیر مشهور خود و ابن مردویه در مناقب و سجستانی در غریب القرآن و نطنزی در خصایص
و ابن حجر در صواعق و غیر ایشان در کتاب خود روایت کرده و قطع نظر از احادیث مستفیضه
که در این باب وارد شده است و ما درین رساله ایراد نمی‌نماییم و معلوم است که این مودتی
که بعد از دعای آنحضرت نازل شده باشد مخصوص او باشد و غیر آن مودتی است که ایمان مؤمنان
با یکدیگر دارند بلکه محبتی است که جزو ایمان است و ترک آن کفر و نفاق حاصل میشود و آن
از لوازم امامت است و ایضا صالحات جمع معرف بلام است و افاده عموم میکند پس

[illegible] و ایضا [illegible] ابن عباس روایت کرده است که [illegible] نازل شده [illegible] در تفسیر [illegible]

و دعا کن [illegible] سوال کن [illegible] پس علی علیه السلام دستهای خود را بسوی آسمان بلند کرد

دلالت بر عصمت آنحضرت میکند و عصمت ملزوم امامت است و ایضا اگر والعیاذ بالله از و فسق
صادر میشد مبغض او لازم بود از آن جهت که آن منافی وجوب مودتست و مؤید آنکه مراد
مودت عامه مؤمنان نیست و محبتی است که از ارکان ایمان است بلکه مراد آنست که او را
منزلتی عظمی که از آنجهت محبت او بر همه مؤمنان واجب باشد و محبت او دلیل ایمان ایشان
باشد آنست که در مشکوة از صحیح ترمذی و مسند احمد بن حنبل روایت کرده است که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرموده که دوست نمیدارد علی را منافقی و دشمن نمیدارد او را مؤمنی و
ایضا از مسند روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله با حضرت امیر علیه السلام گفت که دوست
نمیدارد ترا مگر مؤمن و دشمن نمیدارد ترا مگر منافق و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه میگفت که بخدا
سوگند که عهد کرده پیغمبر امی بسوی من که دوست نمیدارد مرا مگر مؤمنی و دشمن نمیدارد مرا مگر منافقی و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرموده که هر که علی را دوست دارد بتحقیق مرا دوست داشته است و هر که
علی را آزار کند بتحقیق که مرا آزار کرده است و هر که مرا آزار کند بتحقیق که خدا را آزار کرده است
و از جابر روایت کرده است که ما نمی شناختیم منافقان را در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله
مگر به بغض علی بن ابی طالب علیه السلام تا اینجا احادیث ابن عبد البر بود و در جامع الاصول از صحیح
ترمذی روایت کرده است از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که حضرت رسول صلی الله علیه
و آله دست حسن و حسین علیهما السلام را گرفت و فرمود که هر که مرا دوست دارد و این دو را
دوست دارد با من در درجه من خواهد بود در روز قیامت و ایضا از صحیح ترمذی از ابی سعید روایت کرده
که گفت ما گروه انصار منافقان را میشناختیم به بغض علی بن ابی طالب و از صحیح ترمذی حدیث
ام سلمه را نقل کرده است و ایضا از صحیح مسلم و ترمذی و نسائی روایت کرده است که حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام گفت سوگند یاد میکنم بآن خداوندی که دانه را شکافته و گیاه را
رویانیده و خلایق را آفریده عهد کرده نبی امی بسوی من که دوست نمیدارد مرا مگر مؤمن و دشمن
نمیدارد مرا مگر منافق و ابن حجر در صواعق محرقه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت

و هر که علی را دشمن دارد بتحقیق مرا دشمن داشته است

کرده است که جبیر بن عمرو اسلمی شکایت حضرت امیر علیه السلام کرد حضرت فرمود مرا آزار کردی عمرو
گفت پناه می برم بخدا از آنکه ترا آزار کنم حضرت فرمود هر که علی را آزار کند مرا آزار کرده است و ایضا
ابن حجر روایت کرده است که بریده با حضرت امیر علیه السلام به یمن رفته بود چون برگشت با صحابه
گفت که حضرت جاریه را از خمس تصرف کرد منافقان صحابه با او گفتند این را بحضرت رسول
صلی الله علیه و آله بگو تا علی از چشم او بیفتد حضرت رسول صلی الله علیه و آله این سخنان را از پس
در شنید پس غضبناک شد و بیرون آمد و فرمود چه باک شد گروهی را که با علی دشمنی
میکنند یا عیب او میکنند هر که علی را دشمن دارد بتحقیق مرا دشمن داشته است و هر که از علی
مفارقت کند از من مفارقت کرده است علی از منست و من از اویم و او از طینت من خلق شده است
و من از طینت ابراهیم خلق شده ام و من بهترم از ابراهیم پس این آیه را خواند ذریة بعضها
من بعض والله سمیع علیم ای بریده مگر نمیدانی که علی را در خمس زیاده از این جاریه است او
بر دا داشته است و این مضمون را در جامع الاصول از صحیح ترمذی و بخاری روایت کرده است و ایضا
ابن حجر و ابن اثیر و ترمذی و صاحب مشکوة و دیگران بطرق بسیار از حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله روایت کرده اند که حضرت فرمود بدرستی که خدا امر کرده است بمحبت چهار کس علی و
سلمان و ابوذر و مقداد و محبت این سه تن بلکه آن بود که در هیچ حال از حضرت
امیر علیه السلام جدا نشدند و ایضا ابن حجر بچندین سند از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت
کرده است که هر که علی را سب کند مرا سب کرده است و ایضا از ام سلمه روایت کرده است
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که علی را دوست دارد مرا دوست داشته است
و هر که مرا دشمن دارد خدا را دشمن داشته است و ایضا از انس روایت کرده است که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود عنوان صحیفه اعمال مؤمن محبت علی بن ابی طالب است علیه
صلوات الله الرحمن و ایضا از مناقب احمد بن حنبل روایت کرده است که حضرت علی علیه السلام
فرمود که در باغی از باغهای مدینه در خواب بودم حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرا بیدار کرد

مرا دوست دارد خدا را دوست داشته است و هر که علی را دشمن دارد مرا دشمن داشته است و هر که

وگفت تو برادر منی و پدر فرزندان منی و بمنزلهٔ من هستی بر سنت من جنگ خواهی کرد و هر که بر عهد من بمیرد او در
گنج بهشت است و هر که بر عهد تو بمیرد وفا بعهد خود کرده است و هر که بعد از مرگ تو بر محبت تو بمیرد
حق تعالی ختم او را بامن و ایمان بکند مادام که آفتاب طلوع و غروب بکند و احادیث بسیار وارد شده
که اگر مردم جمع میشدند بر محبت علی بن ابی طالب حق تعالی جهنم را خلق نمیکرد و در فردوس الاخبار دیلمی و
کتب دیگر از روایات مخالفین روایت کرده اند از ابن عمر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که محبت
علی بن ابی طالب حسنه ایست که با آن ضرر نمیرساند سیئه و بغض آنحضرت سیئه ایست که نفع نمیکند
با آن حسنه و ایضا از آنحضرت روایت کرده اند که محبت علی بن ابی طالب گناهان را میخورد چنانچه
آتش هیزم را میخورد و هروی در غریبین روایت کرده است از عباده بن الصامت که گفت ما امتحان
میکردیم اولاد خود را بمحبت علی بن ابی طالب پس هر گاه میدیدیم که آنحضرت را دوست نمیداشتند
میدانستیم که حلال زاده نیستند و اخبار در این باب نیز از طریق مخالف و موالف فوق حد و
احصاست و از سیاق این اخبار بر کافهٔ بصیر و عالم خبیر معلوم است که مراد از این اخبار یا امامت است
یا مرتبه که فوق امامت است و لازم دارد امامت را زیرا که ممتاز نبودن شخص در میان
جمیع امت باینکه محبتش علامت ایمان و حلال زادگی و سعادت ابدی و دخول بهشت جاودانی
و محبت خدا او نزد حق تعالی باشد و دشمنی او نشانهٔ نفاق و حرامزادگی و شقاوت ابدی و عذاب
جاودانی و دشمنی خدا و رسول باشد نمیشود و ابوبکر با اینکه نمیشود خلیفهٔ خدا و جانشین رسول خدا
باشند و ولایت او جزو ایمان و اسلام باشد بلکه مستلزم اسلام سایر ارکان اسلام و ایمان
باشد و ممیز بودن مرتبهٔ جلیلهٔ امامت که تالی مرتبهٔ نبوت است متصور نیست و سایر
مؤمنان هر چند محبت ایشان از جهت ایمان موجب ثوابست و ترک محبت ایمان ایشان مکروه
اما چنان نیست که محبت ایشان فی نفسه واجب و مستلزم حصول ایمان باشد و بغض ایشان
نه از جهت معصیت است اگر چه بد است اما نهایتش آنست که اگر اظهار کنند گناه کبیره
باشد اما موجب نفاق و خروج از ایمان و استحقاق عقاب ابدی نیست پس معلوم شد که ولایت

آنحضرت ثانی

آنحضرت ثانی شهادتین است و همچنانکه بانکار توحید و رسالت از ایمان و اسلام بدر میرود
بانکار ولایت بلکه ترک محبت آنحضرت از ایمان کامل و اسلام بدر میرود نه اگر کسی گوید بنابر آنچه گفتی
لازم آید که رتبهٔ آنحضرت بالاتر از مرتبهٔ نبوت باشد زیرا که اگر چه انکار نبوت مستلزم
دخول نار میشود اما اقرار بآن مستلزم حصول ایمان و دخول بهشت نیست جواب گوییم
که هر چند اقرار بنبوت افضل است و اکمل است اما چون اقرار بنبوت لازم دارد اقرار
بامامت را و اقرار بامامت از جملهٔ اجزای ایمان است و از این جهت اقرار بامامت
موجب نجات است و اقرار بنبوت تنهایی موجب نجات نیست زیرا که تحقق خاص
مستلزم تحقق عام است و تحقق عام مستلزم تحقق خاص نیست مثل آنکه هر جا که حیوان است
لازم نیست که انسان متحقق باشد و هر جا که انسان است البته حیوان هست چنانچه اقرار بکلمهٔ
توحید اشرف است از اقرار برسالت اما لازم دارد اعتقاد بوجود صانع و توحید او را و اقرار
بهر دو تنهایی موجب نجات نیست تا اقرار بامامت با آنها ضم نشود و اقرار بامامت امیر المؤمنین
علیه السلام و ولایت او و متابعت او لازم دارد اقرار بشهادتین و اقرار بائمه سلام الله و اقرار بمعاد
و سایر ضروریات دین را زیرا که او مکمل ایمان عالمیان است و بیان او هم اجزای ایمان
بر خلق ظاهر گردیده و از این جهت ولایت آنحضرت موجب نجات است و رفع درجات و خلاص
از عقوبات است یازدهم لیس البر بان تاتوا البیوت من ظهورها ولکن البر من
اتقی وأتوا البیوت من ابوابها واتقوا الله لعلکم تفلحون یعنی نیست نیکی آنکه بروید خانهها
و داخل آنها شوید از پشت آنها ولیکن نیکوکار کسی است که پرهیزکاری نماید و داخل شوید خانهها
از درهای آنها و بپرهیزید از خدا و عذاب او شاید رستگار گردید و محققان مفسران گفته اند
که مراد آنست که امور دنیا و عقبا را از راهش طلب باید کرد و علم و حکمت را از معدنش اخذ
باید نمود و راه علم و درگاه آن ائمهٔ اهل بیت علیهم السلام اند چنانکه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
منقول است که آل محمد ابواب خدایند و وسیلهٔ اویند و دعوت کنندگان و کشندگانند

بامامت لازم دارد اقرار بنبوت را و انکار هم

ندارد اقرار برسالت را و اقرار برسالت لازم هم

بسوی بهشت و دلالت کنند کانند بر راه بهشت تا روز قیامت و مؤید این معنی است آنکه در جامع
الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که انا مدینة العلم
و علیٌ بابها و در مشکوة از ترمذی روایت کرده است که انا دار الحکمة و علی بابها و در استیعاب
روایت کرده است که انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیأته من بابها و در مناقب
خوارزمی نقل این را روایت کرده است و مضمون همه آنست که منم شهر علم یا حکمت و علی درگاه آنست
پس هر که علم باید بسوی درگاه بیاید و این حدیث از متواتر است و شک در این حدیث راهی
بغیر تعصب و شقاوت ندارد و مقتضای آیهٔ کریمه باید که طالب علم و آنچه موقوف بر علم است
بسوی آنحضرت بیایند و علت احتیاج بامام از جهت تحصیل علم است و موقوف یا امری چند
از قضایا و احکام که اجرای آنها موقوف بر علم است پس معلوم شد که با وجود بودن آنحضرت
در میان قوم امامت دیگری خطاست و بدانکه این حدیث یک دلیل است از دلایل اعلم
بودن آنحضرت و اعلمیت آنحضرت از آفتاب روشن تر است و ابن عبد البر که از افاخم
علمای مخالفین است و در کتاب استیعاب گفته است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در
حق صحابه گفت اقضاکم علی بن ابی طالب یعنی داناترین صحابه در علم قضا و حکم در میان شما
آنحضرت است و کسی تا در جمیع علوم ماهر نباشد مهارت درین امر نمی باشد و او ایضا
از ابن عباس روایت کرده است که عمر گفت اعلم بالقضا علیست و گفته است که از عطا
پرسیدند که آیا در صحابه محمد صلی الله علیه و آله کسی از علی داناتر بود گفت نه والله کسی را از او
داناتر نمیدانم و عطا از اکابر علما و محدثین ایشان است و ایضا از ابن عباس روایت کرده است
که گفت بخدا سوگند که داده شده بود علی نه عشر علم که مخصوص او بود و بخدا سوگند که در یک
عشر باقی با سایر مردم شریک بود و از سعید بن مسیب روایت کرده است که عمر پناه می برد بخدا
از مسئله مشکلی که او را حاضر شود و علی علیه السلام حاضر نباشد و مکرر میگفت که اگر علی نمیبود
عمر هلاک میشد و فخر رازی که از اعاظم مخالفان است در کتاب اربعین گفته است از جانب

شیعه علی

شیعه که علی بن ابی طالب صلوات الله علیه اعلم صحابه است اما اجمالا بجهت آنکه همه کس بالاتفاق معترفند
در آنکه او در اصل خلقت در غایت ذکا و فطنت و استعداد علم و غایت حرص در طلب علم بود و از کودکی
در خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله افضل فضلا و اعلم علما بود و در حرص در تربیت و ارشاد او بود و علی علیه السلام
در طفولیت در حجر تربیت او بود و در بزرگی داماد او بود و در همه اوقات پیش او میرفت و او را
هرگز از خدمت او مانع نبود و معلومست که چنین شاگردی در خدمت چنین استادی با چنین خصوصیات
احوال بنهایت معارج فضل و کمال میرسد و اما ابوبکر در بزرگی بخدمت آنحضرت رسیده و در آنوقت
هم شبانه روزی یکمرتبه میرسید و آنهم اندک زمانی بیشتر در خدمت آنحضرت نمی بود و مشهورست که
العلم فی الصغر کالنقش فی الحجر والعلم فی الکبر کالنقش فی المدر یعنی علم در کودکی مانند نقش بر سنگست
که بر طرف نمیشود و علم در بزرگی مانند نقش بر کلوخ است که باندک سببی زایل میگردد و پس از این مجمل ثابت
شد که علی اعلم است مؤلف گوید که مؤید این مطلب که او از جانب شیعه تقریر کرده است آنست که در
جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه گفت که بودم در
خدمت رسول صلی الله علیه و آله که هرگاه سؤال میکردم از حضرت رسول صلی الله علیه و آله عطا میکرد یعنی
جواب میفرمود و اگر ساکت میشدم ابتدا میفرمود و از صحیح نسائی ایضا روایت کرده است که علی علیه السلام
گفت که مرا نسبت بحضرت رسول صلی الله علیه و آله منزلتی بود که احدی از خلایق را آن منزلت نبود
میرفتم در سحر بلندی صبح نزد در خانه آنحضرت و میگفتم السلام علیک یا نبی الله اگر تنحنح میکرد برمیگشتم و
الا داخل میشدم و در مشکوة روایت کرده است از صحیح ترمذی از ام عطیه که گفت حضرت رسول صلی
الله علیه و آله حضرت امیر المؤمنین را بجنگی فرستاد و دیدم که دستهای مبارک خود را بسوی آسمان
بلند کرده بود و دعا میکرد که خداوندا مرا از دنیا مبر تا علی را بمن بنمائی و ازین نوع احادیث که دلالت
بر کثرت ملاقات و شدت اختصاص آنهم بزرگوار با یکدیگر و شدت اهتمام حضرت رسول صلی
الله علیه و آله در تربیت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه میکند بسیارست پس فخر گفته است
و اما تفصیلا بچند دلیل اول و تعیها اذن واعیه که در شان علی نازل شده است و هرگاه او

مخصوص باشد بزیادتی فهم مخصوص بجهله بود بزیادتی علم دوم انکه حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرموده که
اقضاکم علی چه محتاج است بجمیع علوم پس هر که او در قضا بر همه کس راجح باشد او در همه علوم بر همه
فایق خواهد بود سیم انکه عمر چندین مرتبه در حکم غلط نموده انحضرت او را هدایت نموده و درین باب چند
قضیه ایراد نموده ذکر انها موجب تطویل است پس گفته و امثال این قضایا و خطاها غیر علی را بسیار
واز انحضرت هرگز مثل انها اتفاق نیفتاده چهارم انکه حضرت فرموده بخدا سوگند که هرگاه از منصب خلافت
بالمن مهیا شود و مسند حکومت بالمن آماده گردد هر آینه حکم کنم میان اهل تورات بتورات ایشان
و میان اهل انجیل بانجیل ایشان والله هیچ آیه نازل نشده در صحرا و دریا و دشت و کوه و
صحرا و آسمان و زمین و شب و روز مگر انکه همه را میدانم که در شان که آمده و بالمن چه آمده پنجم
انکه افضل علوم علم اصول دین و معرفت خداست و خطب کمالات انحضرت مشتملست بر اسرار
توحید و عدل و نبوت و قضا و قدر و احوال معاد الی القدر که در کلام هیچیک از صحابه شمه از ان یافت
نمیشود و اینها همه فرق متکلمین منسوب بند باو در این علم و اما شیعه انتساب ایشان بانحضرت ظاهرست
و اما خوارج با کمال عداوتی که از و دارند همه پیروی اکابر خود و ایشان شاگردان او بوده‌اند و اما علم تفسیر
ابن عباس که رئیس مفسران است شاگرد انحضرت است و اما علم فقه در این علم بدرجه رسیده بود
که حضرت رسول صلی الله علیه وآله در شان او فرموده که اقضاکم علی و از انجمله علم فصاحت است و
معلوم است که هیچیک از فصحای که بعد از و بوده‌اند که از درجه او ترسیده اند و از انجمله علم
نحو است و معلوم است که ابو الاسود مدون این علم بارشاد او تدوین این علم نموده و از انجمله
علم تصفیه باطن و معلوم است که نسبت این علم باو منتهی است پس ثابت شد که بعد از حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وآله او استاد همه عالم بود در همه صفات رضیه و مقامات شرعیه و چون ثابت
شد که او اعلم است از همه عالم پس واجبست که او افضل باشد از همه عالم چنانکه حق تعالی
فرموده است هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون و ایضا فرموده است یرفع الله
الذین آمنوا والذین اوتوا العلم درجات مولف گوید پس از این هر آیه کریمه با سایر آیات

قضا

و میان اهل زبور بزبور ایشان و میان اهل فرقان بفرقان ایشان

منکم

که گذشت معلوم شد که مانت شرف و کمال و رفع درجات ایمان علم است و زیادتی انحضرت
درین دو صفت معلوم شد و مجدا از این بوضوح نیز خواهد پیوست دوازدهم فان تظاهرا علیه فان
الله هو مولاه و جبرئیل و صالح المؤمنین یعنی اگر عایشه و حفصه معاونت یکدیگر کنند
در ایذا و آزار رسول خدا پس خدا یاور او است و جبرئیل و صالح مؤمنین یعنی شایسته ایشان
و عامه و خاصه بطرق بسیار روایت کرده‌اند که صالح مؤمنین حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه است
و در شواهد التنزیل از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که چون این آیه نازل شد حضرت
رسول دست علی را گرفت و گفت ایها الناس اینست صالح مؤمنین و حافظ ابو نعیم در کتاب
ما نزل من القرآن فی علی و ثعلبی در تفسیر و ابن مردویه در مناقب از اسماء بنت عمیس و غیر او
روایت کرده‌اند که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرموده که صالح مؤمنان علی ابن ابی طالب و معنی
مولی اینجا یاور است زیرا معنی که مشترک باشد میان خدا و جبرئیل و صالح مؤمنین بغیر این
نمی تواند بود پس این آیه دلالت میکند بر فضیلت انحضرت از دو وجه اول انکه لفظ مولی دلالت
بر حصر میکند پس معنی آن این خواهد بود که محمد صلی الله علیه وآله را یاوری نیست بغیر خدا و جبرئیل و
علی و معلوم است که نصرت محمد صلی الله علیه وآله اعظم مراتب طاعاتست دوم انکه ابتدا کرد خدا
بذکر خود و بعد از ان جبرئیل را ذکر کرد و بعد از ان علی را ذکر کرد و این منصب است بسیار بلند
تمام شد کلام فخر رازی و گوییم از جهت دیگر نیز دلالت بر فضیلت انحضرت میکند زیرا که سیاق
کلام دلالت میکند بر انکه صالح مؤمنان در ان زمان منحصر در ان حضرت بود و این نحو که صلاحیت
که صلحای دیگر در میان صحابه بوده پس مراد از صلاح یا عصمت خواهد بود یا صلاحیت امری
از امور خیر که از جمله انها امامت است و این معنی نهایت وضوح دارد و اگر از جمیع این مراتب
تنزل کنیم در اثبات فضل انحضرت بر سایر صحابه شکی نیست سیزدهم اجعلتم سقایة الحاج
وعمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله والیوم الاخر وجاهد فی سبیل الله لا یستوون
عند الله والله لا یهدی القوم الظالمین والذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا فی سبیل

امامت یا صلاحیت

الله

باموالهم وانفسهم اعظم درجة عند الله واولئک هم الفایزون یعنی آیا میگردانید آب
دادن حاجیان را از چاه زمزم و عمارت کردن مسجد الحرام را مثل اعمال کسی که ایمان آورده است
بخدا و روز قیامت و جهاد در راه خدا کرده است مساوی نیستند ایشان در فضل و ثواب و خدا
هدایت نمیکند براه بهشت گروه ستمکاران را آنها که ایمان آورده اند و هجرت کرده اند بدار
اسلام و جهاد کرده اند در راه خدا بمالهای خود و جانهای خود بزرگترند از جهت درجات ایشان نزد خدا و ایشانند
رستگاران و رسیده اند بمقصود خود و بدانکه مفسران و محدثان خاصه و عامه همه این آیه را در شان
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده حتی صاحب کشاف و فخر رازی و بیضاوی با نهایت
تعصب انکار نکرده اند و ثعلبی روایت کرده است از حسن بصری و شعبی و محمد بن کعب قرظی که این
آیات نازل شد در باب علی بن ابی طالب و عباس و طلحه بن شیبه در هنگامی که ایشان
مفاخره میکردند طلحه گفت من صاحب خانه کعبه ام و کلیدش در دست منست و اگر خواهم شب
در مسجد میخوابم حضرت امیر علیه السلام فرمود نمیدانم شما چه میگویید من شش ماه پیش از همه کس رو بقبله
نماز کردم و در راه خدا جهاد کردم پس این آیه نازل شد و در جامع الاصول مالکی روایت از
از سنن نسائی روایت کرده است از محمد بن کعب قرظی و سیوطی در در منثور بسندهای بسیار
روایت کرده است از محمد بن جریر و ابن مردویه و جماعت بسیار دیگر از شعبی و ابن عباس که
میان عباس و آنحضرت منازعه شد عباس گفت من عم پیغمبرم و تو پسر عم اوئی و سقایت حاج
و عمارت مسجد الحرام با منست پس حق تعالی این آیه را فرستاد و ایضا روایت کرده است از
حافظ ابونعیم در کتاب فضایل الصحابه و ابن عساکر روایت کرده اند از انس بن مالک
که عباس و شیبه با یکدیگر مفاخره میکردند عباس گفت من از تو اشرفم که من امین خدایم بر خانه او
و خزینه دار خدایم چنانچه مرا امین کرده است ترا امین نکرده است پس حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام حاضر شد و ایشان این سخنان را نقل کردند حضرت فرمود که من اشرفم از
شما هر دو فرادلی کسی ام که ایمان آورده ام و هجرت کرده و جهاد کرده پس هر سه رفتند نزد

حضرت رسالت

اتفاق کرده اند

در بیان ... شیبه ... و عباس ... [illegible]

در جامع الاصول ... [illegible]

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و این سخنان را ذکر کردند حضرت جوابی نفرمود و برگشتند پس بعد از
این چند روز این آیات تا ده آیه نازل شده و حضرت بر ایشان خوانده و حافظ ابونعیم در کتاب
ما نزل من القرآن فی علی بر چند طریق از ابن عباس و دیگران روایت کرده است که در مفاخرت علی
علیه السلام و عباس نازل شد و از شعبی روایت کرده است که در مفاخره علی و عباس و شیبه نازل
شد تا حتی یاتی الله بامره و ابوالقاسم حسکانی از بریده روایت کرده است که ابو برزه و شیبه و
عباس با یکدیگر تفاخر میکردند پس علی علیه السلام بر ایشان گذشت و گفت بچه چیز فخر میکنید عباس
گفت خدا فضیلتی بمن داده است که بدیگری نداده است و آن آب دادن حاجیان است شیبه
گفت که عمارت مسجد الحرام بمن داده شده است امیر المؤمنین علیه السلام گفت خدا بمن داد در طفولیت
آنچه بشما نداده گفتند کدام است که بتو داده است فرمود زدم شمشیر بر بینی شما تا ایمان آوردید
بخدا و رسول او پس عباس غضبناک برخواست و دامن خود را بر زمین میکشید و شکایت آنحضرت را برسول
خدا صلی الله علیه و آله و گفت نمیبینی علی چه سخن بر روی من گفت حضرت فرمود بطلبید [illegible] حاضر شد
سخن بر روی عم خود گفتی گفت یا رسول الله حرف حقی را بر تلخی گفتم هر که خواهد بغضب آید و هر که خواهد
راضی شود پس جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت یا محمد پروردگارت ترا سلام میرساند و میگوید این
آیات را بر ایشان بخوان چون بر ایشان خوانده شد عباس سه مرتبه گفت ما راضی شدیم
و مؤید آنکه این آیات در شان آنحضرت است آنست که حق تعالی فرموده است که ایشانند
فایزون و سمعانی از علمای عامه در کتاب فضایل الصحابه از حضرت امام محمد باقر صلوات الله
علیه روایت کرده است که از ام سلمه زوجه حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند از حال
علی علیه السلام گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میگفت براستی که علی و شیعیان
او ایشانند فایزون در روز قیامت نه غیر ایشان مؤلف گوید که چنین بقول مؤالف و
مخالف معلوم شد که این آیات در شان حضرت امیر علیه السلام نازل شده است پس معلوم شد
که او اولی و احق است بامامت زیرا که از این آیات بوضوح پیوسته که مناط فخر و فضل و فوز

به سعادت داریں ایمان بهجرت و جهاد است و باتفاق کل آنحضرت دریں صفات بر همه
صحابه بحسب زمان و رتبه سبقت داشت چنانکه ابن عبدالبر نیز در استیعاب روایت کرده
از سلمان و ابوذر و مقداد و جابر و ابوسعید خدری و زید بن ارقم که علی بن ابی طالب اول
کسی بود که ایمان آورد و همه این جماعت تفضیل میدهند او را بر سایر صحابه و از محمد بن اسحاق
نقل کرده است که اول کسی که ایمان بخدا و رسول آورد از مردان علی بن ابی طالب بود و ابن
شهاب نیز چنین گفته است از مردان علی بود و بعد از آنحضرت از زنان خدیجه و ایضا کرده
که روایت شده است بسندهای معتبر از سلمان رضی الله عنه که رسول خدا صلی الله علیه و آله
گفت که اول شما در وارد شدن بر من در حوض کوثر کسی است که پیش از همه اسلام آورده است
و او علی بن ابی طالب است و گفته است که این در آیات بسیار مذکور است و ایضا از
ابن عباس روایت کرده است که علی بن ابی طالب را چهار خصلت بود که احدی غیر او را نبود
و اول عرب و عجم بود که با رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز کرد و در هر جنگی علم حضرت رسول
صلی الله علیه و آله با او بود و در روز احد هر که غیر او بود گریخت و او ثابت قدم بود و او حضرت
رسول صلی الله علیه و آله را غسل داد و داخل قبر کرد و ابو المظفر سمعانی در فضایل الصحابه و دیلمی در فردوس
و دیگران از ابوذر و ابو ایوب انصاری رضی الله عنهما روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود که صلوات فرستادند ملایکه بر علی هفت سال زیرا که غیر او کسی با من نماز نمیکرد و در روایت
دیگر پیش از آنکه بشری مسلمان شود و در فردوس روایت کرده است که اول کسی که با من نماز کرد علی بن
ابی طالب بود و سبق ایمان آنحضرت متواتر است و عبدالله بن احمد بن حنبل در مسند خود
بسندهای بسیار سبق ایمان آنحضرت را ذکر کرده و ذکر آنها موجب تطویل است و احادیث
بعد از این نیز خواهد بود و کمال ایمان آنحضرت بر هر که بهره از ایمان دارد ظاهر است چنانکه حافظ
ابونعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی علی از ابن عباس روایت کرده است که خدا نفرستاده
سوره از قرآن مگر آنکه علی علیه السلام امیر و شریف آن سوره است و بتحقیق که حق تعالی عتاب

کرده اصحاب

کرده است اصحاب محمد صلی الله علیه و آله را در موضع بسیار و نگفته از برای علی صلوات الله علیه مگر
خیر و نیکی و ایضا روایت کرده است که جمعی از مردم میگفتند که یا ایها الذین آمنوا خطاب باصحاب
محمد است صلی الله علیه و آله حذیفه گفت که هر جا که این خطاب در قرآن وارد شده است لب و
لبابش از برای علی بن ابی طالب است و ایضا از مجاهد از ابن عباس روایت کرده است که رسول
خدا صلی الله علیه و آله فرمود که نازل نشده است یا ایها الذین آمنوا در هیچ آیه مگر آنکه علی
علیه السلام سر کرده آن آیه است و امیر آنست و بروایت دیگر مگر آنکه علی علیه السلام رئیس و
قاید آن آیه است و بروایت دیگر سید و شریف آن آیه است و این مضامین را دیگران بسندهای
بسیار از اعمش و مجاهد و ابن عباس و غیر ایشان روایت کرده اند و معلوم است که مراد آنست
که کسی ولایت او را نداشته باشد داخل مومنان نیست و آنکه عمل آیه با آن بیش از همه کرده است و آنکه
کمال ایمان و سبقت باسلام مخصوص اوست چنانکه حافظ و دیگران از مجاهد روایت کرده اند
که در هیچ موضع از قرآن یا ایها الذین آمنوا نیست مگر آنکه سابقه آن از برای علی است علیه السلام
زیرا که او سبقت گرفت بر همه بسوی اسلام و موید اینست آنکه اکثر مفسرین و محدثین خاصه و عامه
مانند ثعلبی و واحدی و ابن مردویه و حافظ ابونعیم و غیر ایشان بسندهای معتبر روایت کرده اند که
میان علی علیه السلام و ولید بن عقبه برادر مادری عثمان نزاع شد ولید بحضرت امیر گفت
که ساکت شو بدرستی که تو کودکی و من والله زبانم از تو گشاده تر و نیزه ام تندتر و در جنگ
شجاع ترم حضرت فرمود ساکت ای فاسق پس حق تعالی تصدیق گفتار آنحضرت را فرستاد
افمن کان مومنا کمن کان فاسقا لا یستوون یعنی آیا کسی که مومن باشد مساوی نیستند پس
فرمود اما آنها که ایمان آورده اند و اعمال صالحه کرده اند پس از برای ایشان است بهشتهای
که ماوای دایمی مومنانست مهمانی ایشان است بسبب آنچه کرده اند از ایمان و اعمال
صالحه و اما آنها که فاسق بوده اند پس ماوای ایشان آتش جهنم است و بسندهای بسیار حافظ
ابونعیم و دیگران از ابن عباس و مجاهد و غیر ایشان روایت کرده اند که مومن علی بن ابی طالب است

حافظ ابونعیم

مانند کسی است که فاسق باشد

وخاسق ولید بن عقبه است و در دلالت این آیه بر کمال ایمان آنحضرت شکی نیست بلکه
دلالت بر عصمت آنحضرت میکند چه چیزی در برابر فاسق واقع شده و جزم بدخول جنت او شده
واگر درین خبر زده دلالت بر فضل ایمان آنحضرت دارا در این مقام کافیست چهاردهم ان
الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه یعنی آنها که ایمان آورده اند و اعمال
شایسته کرده اند ایشانند بهترین خلایق پس بعد از آن فرموده است جزاؤهم عند ربهم
جنات عدن تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابدا رضی الله عنهم و رضوا عنه ذلک
لمن خشی ربه یعنی جزای ایشان نزد پروردگار ایشان باغستانهای اقامت است که جاری
میشود در زیر آنها نهرها که همیشه ابد الآباد در آنها خواهند بود خدا راضی است از ایشان و ایشان
راضی اند از خدا این از برای کسی است که ترسد از پروردگار خود و آنکه در احادیث معتبره بسیار
از طریق خاصه و عامه وارد شده است که این آیات در شان حضرت امیر المؤمنین صلوات
الله علیه و شیعیان آنحضرت نازل شده است چنانچه حافظ ابونعیم بسند خود از ابن عباس
و حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که چون این آیه نازل شد حضرت رسول
صلی الله علیه و آله به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت که مصداق این آیه توئی و شیعیان
تو راضی و پسندیده و خدا از شما راضی و خواهند آمد دشمنان تو غضبناک و غل در گردن

در روز قیامت خواهید آمد تو و شیعیان تو

و ایضا بسند خود از احادیث اعور روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
فرمود که ما اهل بیتیم که کسی را با ما قیاس نمیتوان نمود ابن عباس گفت که علی مثل پیغمبر نیست دراکم
او را به دیگری قیاس نمیتوان نمود پس گفت این آیه در شان علی علیه السلام نازل شد ان الذین

مردی نزد ابن عباس رفت و این سخن را
بر سبیل استغراب با او نقل کرد

آمنوا و عملوا الصالحات تا آخر آیه و ابوالقاسم حسکانی در شواهد التنزیل روایت کرده است
از یزید بن شراحیل کاتب حضرت امیر المؤمنین که گفت که شنیدم از آنحضرت که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله در وقت قبض روح مقدس او شد در حالتی که بر سینه من تکیه کرده بود پس در آن حالت
گفت یا علی آیا نشنیده قول الله تعالی را ان الذین آمنوا تا خیر البریه پس فرمود که ایشان

شیعیان تو اند

شیعیان تواند و موعد من و شما در نزد حوض کوثر است هرگاه جمع شوند امتها از برای حساب خوانده
خواند شما را با روهای دست و پاهای سفید نورانی و ایضا از ابن عباس روایت کرده است که این
آیه در شان علی و اهل بیتش علیهم السلام نازل شده است و ابن مردویه و بسیاری از محدثین
عامه بطرق متعدده این مضمون را روایت کرده اند و مؤید این آنست که فخر رازی و غیر او
از ابن مسعود روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که علی خیر البشر من ابی
فقد کفر یعنی علی بهترین بشر است هر که ابا کند کافر است و ایضا فخر رازی و غیر او از مخالفین
روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در باب ذو الثدیه گفت میکشد او را بهترین
خلق و در روایت دیگر میکشد او را بهترین این امت و ابن مردویه از ابی الیسر انصاری
از پدرش روایت کرده است که گفت رفتم به نزد عایشه گفتم که کشتند ایشان را یعنی خوارج را
گفت که کشت ایشان را گفتم علی گفت ایشان را که کشت مانع علی نشد مرا آن عداوتی که در نفس من است
بر علی که حق را بگویم شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میگفت میکشند ایشان را بهترین
امت من بعد از من و شنیدم که میگفت که علی با حق است و حق با علی است و ایضا از مسروق
روایت کرده است که گفت که عایشه را سوگند دادم که آنچه در این باب شنیده بگو گفت که
شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که ایشان شر خلق و خلیقه اند میکشد ایشان را بهترین
خلق و خلیقه و بزرگترین ایشان نزد خدا از جهت قرب و وسیله و ایضا بچندین سند دیگر از
مسروق روایت کرده است و در بعضی چنین است که میکشد ایشان را بهترین خلق و کسی که در
قیامت وسیله او نزد خدا از همه نزدیکتر است و در بعضی میکشد ایشان را نیکان امت من
و در مسند ابن حنبل نیز مثل حدیث دوم را روایت کرده است پس از این احادیث که متفق علیه
خاصه و عامه است ظاهر شد که آنحضرت و شیعیانش بهترین خلایق اند پس اولی و احق اند
به امامت اما سبقت آنحضرت در جهاد احتیاج به بیان ندارد و برق شمشیر آتش بار
حیدر کرار تا قیامت روشنی بخش دلهای مؤمنان و لهب جانسوز منافقانست و بعد از ی

نیز مجملی بیان خواهیم کرد **یازدهم** قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ
یعنی بگو یا محمد بس است خدا گواه میان ما و میان شما و آنکه نزد اوست علم کتاب یعنی علم
قرآن یا علم لوح محفوظ و احادیث مستفیضه از طریق خاصه و عامه وارد شده است که مراد
بآنکسی که نزد اوست علم کتاب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه از فرزندان اوست
علیهم السلام چنانکه عامه روایت کرده اند از ثعلبی که گفت هیچکس اعلم نبود بکتاب خدا بعد از رسول
خدا صلی الله علیه و آله از علی بن ابی طالب علیه السلام و عاصم از ابو عبدالرحمن سلمی روایت کرده است
از ابن مسعود که گفت اگر کسی را داناتر بکتاب خدا از خود میدانستم البته بنزد او میرفتم گفتم علی
از تو اعلم نبود گفت بلکه بنزد او رفتم یعنی چون اعلم بود بنزد او رفتم و ثعلبی بسند خود از عبدالله
بن عطا روایت کرده است که گفت در خدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام در مسجد نشسته
بودم پسر عبدالله بن سلام را دیدم در ناحیه از مسجد نشسته بود پس بحضرت باقر علیه السلام
گفتم که ایشان گمان میکنند آنکسی که علم کتاب نزد اوست عبدالله بن سلام است حضرت
فرمود که علی بن ابی طالب علیه السلام بود که علم کتاب نزد او بود و ایضا ثعلبی و ابو نعیم بسندهای
خود از محمد بن حنفیه رضی الله عنه روایت کرده اند که مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ علی علیه السلام بود
و سیوطی روایت کرده است از ابن جبیر پرسیدند که من عنده علم الکتاب آیا عبدالله
بن سلام است گفت چگونه او باشد و حال آنکه این سوره در مکه نازل شد و ابن سلام در
مدینه مسلمان شد پس معلوم شد که آنحضرت بعلم قرآن مجید اعلم است از دیگران و حق تعالی
میفرماید هیچ تر و خشکی نیست مگر آنکه علم او در قرآن هست پس آنحضرت اعلم از جمیع امت
بلکه از سایر انبیا نیز خواهد بود و این آیه از سه جهت دلالت بر فضیلت و امامت آنحضرت
میکند یکی از جهت اعلم بودن چنانچه مکرر مذکور شد دویم از جهت آنکه آنحضرت را در شهادت بر حقیت
رسول قرین خود گردانید و از این مرتبه بالاتر نمیباشد سیوم اکتفا به شهادت آنحضرت بتنهائی
دلالت میکند بر عصمت آنحضرت زیرا که بشهادت غیر معصوم بیک گواه مدعا ثابت نمیشود

و عصمت و دلیل امامت چنانچه گذشت **شانزدهم** آیه نجوی است که مفسران و محدثان خاصه
و عامه روایت کرده اند که چون اصحاب بسیار از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله سؤال بسیار مینمودند
و سبب ملال آنحضرت میگردید حق تعالی باین سبب و از برای امتحان صحابه که ظاهر گردد که کدام یک
در مقام اخلاص و بذل جان و مال ثابت قدم اند این آیه را فرستاد یا ایها الذین آمنوا
اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجویکم صدقة یعنی ای مؤمنان هرگاه با رسول پنهان سخن
گویید پس پیش از آن راز گفتن تصدق بکنید پس کسی از صحابه تا ده روز که بیضاوی و سایر
مفسران گفته اند راز نگفت و مطلب عرض نکرد بغیر امیرالمؤمنین علیه السلام باتفاق موالف
و مخالف تا آنکه حکم آیه منسوخ شد حق تعالی فرمود ءاشفقتم ان تقدموا بین یدی نجویکم
صدقات فاذ لم تفعلوا و تاب الله علیکم فاقیموا الصلوة و آتوا الزکوة و اطیعوا الله
و رسوله والله خبیر بما تعملون یعنی آیا ترسیدید از آنکه پیش از حرف گفتن با رسول صدقها
بدهید پس چون نکردید و خدا از شما بخشید پس نماز را برپا دارید و بدهید زکوة را و اطاعت
کنید خدا و رسول او را و خدا اعلم است بآنچه شما میکنید پس معلوم شد که معاتبات این
آیات متوجه همه صحابه شد بغیر آنحضرت که عمل باین امر نمود باتفاق مفسران و از مجاهد
روایت کرده اند حافظ ابو نعیم و سایر مفسران که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه
فرمود که آیه در قرآن هست که عمل بآن نکرده است کسی پیش از من و عمل بآن نخواهد کرد احدی
بعد از من و آن آیه نجوی است من یک دینار داشتم و بده درهم فروختم و هرگاه میخواستم راز بگویم
یک درهم تصدق کردم تا آنکه آن آیه منسوخ شد و در روایت دیگر فرمود به برکت من خدا تخفیف
داد و این حکم را از این امت و سدی روایت کرده است از ابن عباس که مردم در خلوت
با حضرت رسول صلی الله علیه و آله راز میگفتند هرگاه حاجتی داشتند و این امر بر حضرت
دشوار شد پس حق تعالی واجب گردانید بر هر کس که خواهد در پنهان رازی بگوید آنکه تصدق
کند بصدقه پس مردم دست از راز گفتن برداشتند و بر ایشان دشوار شد و حافظ ابو نعیم

در کتاب ما نزل من القرآن فی علی علیه السلام بچندین سند از ابن عباس روایت کرده است که چون
آیهٔ کریمه نازل شد کسی قدرت نداشت که با حضرت راز گوید تا آنکه پیشتر تصدق بکند پس اول
کسی که تصدق کرد علی بن ابی طالب علیه السلام بود دیناری به ده درهم فروخت و ده راز با حضرت
رسول صلی الله علیه و آله گفت و در هر رازی یکدرهم تصدق کرد و بروایت دیگر از ابن عباس روایت
کرده است که چون این آیه نازل شد مردم ترک کردند راز گفتن با آنحضرت را و بخل ورزیدند از
تصدق کردن و حضرت امیر تصدق کرد و راز گفت و کسی غیر او از مسلمانان تصدق نکرد پس
منافقان گفتند علی این کار را نکرد مگر برای آنکه پسر عمش را رواج دهد و برای آنکه اختصاص آنحضرت
با این فضیلت منقبت عظمی است از مناقب آنحضرت و از اینجا معلوم میشود که آنچه مخالفان وضع
کرده اند از احادیث باطله که خلفای جور ایشان بذل اموال عظیمه در راه دین کرده اند محض افترا
و معلوم است که اگر اعتنائی بامر دین میداشتند در عرض ده روز عاجز نبودند از آنکه یکدرهم بلکه
یکدانه خرما تصدق کنند تا مورد این معاتبات نگردند آیه ششم وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا
وَلَا تَفَرَّقُوا یعنی چنگ زنید بریسمان خدا همگی و پراکنده مشوید حبل خدا کنایه است از چیزی
که چنگ زدن با آن سبب نجات از هلکت گردانیده و در احادیث بسیار وارد شده است که
مراد اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله است چنانکه ثعلبی در تفسیر خود روایت کرده است از
ابان بن تغلب از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرموده که مائیم حبل الله که حق تعالی
در این آیه فرموده است و حافظ ابونعیم نیز این مضمون را از ابوحفص صباغ از آنحضرت روایت
کرده است و ایضا عامه از ابوسعید خدری روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
یا ایها الناس من در میان شما دو حبل گذاشته ام اگر متمسک شوید بانها هرگز گمراه نمیشوید
بعد از من یکی بزرگتر است از دیگری کتاب خدا ریسمانیست کشیده از آسمان بسوی زمین
و عترت من و اهل بیت من بدرستی که این دو تا از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من
وارد شوند آیه هفتم قُلْ هَٰذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي یعنی بگو یا

یا محمد این است

یا محمد اینست راه من میخوانم مردم را بسوی خدا بر بصیرت و بینائی من و کسی که متابعت من کرده است
احادیث بسیار از اهل بیت علیهم السلام منقولست که مراد آنکسی است که بیش از همه کس (و بیش از هر کس که)
متابعت آنحضرت کرده است که او علی بن ابی طالب است و ابن مردویه از محدثان عامه از
حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است و بروایت دیگر از حضرت باقر صلوات الله
علیه منقولست که مراد آل محمد است و ایضا حق تعالی فرموده است هُوَ الَّذِي أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ
وَبِالْمُؤْمِنِينَ یعنی خدا آنکسی است که تقویت کرده است ترا بیاری خود و بمؤمنین در اخبار
معتبر جانبین وارد شده است که مراد بمؤمنین علی بن ابی طالب است علیه السلام یا مراد بنصرت
خدا نصرتیست که خدا بر دست امیرالمؤمنین جاری کرده است و بنابر اول مراد آنست که
عمده و سرکرده انها علی بن ابی طالبست علیه السلام یا مراد بمؤمنان انهایند که ایمان بعلی آورده اند
چنانکه سیوطی در در منثور بسند خود از ابوهریره روایت کرده است که بر عرش نوشته شده است
لا اله الا الله انا وحدی لا شریک لی محمد عبدی و رسولی ایدته بعلی و اینست آنچه حق تعالی فرموده
هو الذی ایدک بنصره و بالمؤمنین و حافظ ابونعیم در حلیه و غیر آن از کلبی از ابوصالح از ابوهریره
همین مضمون را روایت کرده است و ثعلبی در تفسیر از ابن جبیر از ابوالحمراء خادم رسول خدا
صلی الله علیه و آله روایت کرده است که از آنحضرت شنیدم که گفت در شب معراج دیدم
که بر ساق راست عرش نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی و نصرته یعنی تقویت
کردم محمد را بعلی و یاری کردم او را باو و حافظ ابونعیم بدو سند از امام محمد باقر علیه السلام روایت
کرده است که این آیه در شان علی علیه السلام نازل شده است یا ایها النبی حسبک الله
و من اتبعک من المؤمنین یعنی ای پیغمبر بزرگوار بس است ترا خدا و آنکه متابعت تو کرده است
از مؤمنان و او علی بن ابی طالب علیه السلام است که بیش از همه کس و بیش از همه اوصیا
متابعت کرده است و عز محدث حنبلی گفته است که او علی بن ابی طالب است علیه السلام
که سرکرده مؤمنان است مؤلف گوید که از این آیات و اخبار معقول الطرفین مبرهن گردید که

بر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مخصوص است بمتابعت حقیقی و یاری کامل و اتباع حضرت رسول
صلی الله علیه و آله و همین بس است از برای استحقاق و تقدیم آنحضرت و ایضا ظاهر شد که دعوت
براه خدا بعد از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله مخصوص آنحضرت است پس امامت مخصوص
اوست **نوزدهم** وقفوهم انهم مسئولون یعنی باز دارید کافران را که ایشان سؤال کرده
میشوند حافظ ابونعیم در حلیه و چند کتاب دیگر و ابو القاسم حسکانی در شواهد التنزیل و ابن شیرویه
در فردوس الاخبار و ابن مردویه در مناقب و غیر ایشان بسندهای بسیار از ابن عباس و ابو
سعید خدری روایت کرده اند که سؤال کرده میشوند ایشان از محبت علی بن ابی طالب علیه السلام
و حافظ ابونعیم در کتاب منقبة المطهرین بچندین سند از بریده و غیر او روایت کرده است که
روزی در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بودیم فرمود که بحق خداوندی که جانم در قبضه قدرت
اوست که از جای خود حرکت نمیکند پای بنده در روز قیامت تا آنکه سؤال میکنند از او از
چهار چیز از عمرش که در چه چیز فانی کرده است و از بدنش که در چه عمل کهنه کرده است و از مالش
که از کجا کسب کرده و در چه مصرف صرف نموده است و از محبت ما اهل بیت پس عمر گفت ای
پیغمبر خدا علامت محبت شما بعد از تو چیست پس دست خود را بر سر آن سرور عالمیان علی علیه السلام
گذاشت و گفت علامت محبت ما اهل بیت محبت اینست هر که او را دوست دارد ما را دوست
داشته است و هر که او را دشمن دارد ما را دشمن داشته است و وجه استدلال از این احادیث گذشت
بیستم قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا
موافق احادیث معتبر عامه و خاصه معنی آیه آنست که بگو یا محمد من سؤال نمیکنم از شما بر تبلیغ
رسالت مزدی مگر مودت خویشان من و هر که کسب حسنه کند در مودت ما زیاده میکردانیم
از برای آن در آن نیکی و ثواب خود را و در جای دیگر فرموده است قل ما سألتکم من اجر فهو
لکم یعنی بگو آنچه من سؤال میکنم از مزد پس آن از برای شماست و نفعش بشما عاید میگردد
و در صحیح مسلم از ابن جبیر روایت کرده است که قربی درین آیه قرابت آل محمد است و ابوحمزه

ثمالی در تفسیر

ثمالی در تفسیر از ابن عباس روایت کرده است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله بمدینه طیبه
هجرت فرمود انصار بخدمت آنحضرت آمدند و عرض کردند که بر شما خرجها واقع شده است از
اموال ما هر حکم که میفرمائی روا است پس این آیه نازل شد و ایضا ابوحمزه ثمالی از سندی
ثعلبی از ابن عباس روایت کرده است که اقتراف حسنه مودت آل محمد است و بروایت
عامه و خاصه از حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام منقول است که در خطبه خود فرموده که ما
آن اهل بیتیم که خدا مودت ایشان را بر هر مسلمان واجب کرده است درین آیه که قل لا
اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و اقتراف حسنه مودت ما اهل بیت است و
ابو القاسم حسکانی در شواهد التنزیل از ابن جبیر از ابن عباس روایت کرده است که چون
این آیه نازل شد صحابه گفتند یا رسول الله کیستند اینها که ما مأمور شده ایم بمودت ایشان
فرمود که علی و فاطمه و فرزندان ایشانند و بروایت ابونعیم و دو پسر ایشان و ثعلبی نیز در تفسیر
از ابن عباس این مضمون را روایت کرده است و ایضا در شواهد التنزیل از ابو امامه باهلی
روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی پیغمبران را از درختهای
متفرق خلق کرده است و من و علی از یک درخت خلق شده ایم من اصل آن درختم و علی فرع
آنست و حسن و حسین میوهای آنند و شیعیان ما برگهای آنند و هر که در یک شاخ از شاخهای
آن چنگ زند نجات یابد و هر که از آن میل بجانب دیگر کند در جهنم افتد و اگر بنده عبادت
کند خدا را در میان صفا و مروه هزار سال پس هزار سال پس هزار سال تا آنکه مانند
مشک پوسیده شود و محبت ما را در نیابد خدا او را برو در جهنم اندازد پس این آیه را خواند
و حافظ ابونعیم بسندهای بسیار از زید بن ارقم روایت کرده است که رسول خدا صلی الله
علیه و آله بسوی خانه فاطمه علیها السلام آمد و فاطمه و علی و حسن و حسین علیهم السلام در آن
خانه بودند پس دو عضاده در را گرفت و گفت من جنگم با هر که با شما جنگ کند و صلحم
با هر که با شما صلح کند و ایضا این مضمون را از ام سلمه و ابو سعید خدری روایت کرده است

تو و ولایت که

سؤال نماییم که شما بر چه امر مبعوث گشتید گفتند بولایت علی بن ابی طالب و احادیث
این مطلب زیاده از آنست که احصا توان نمود و فخر رازی در تفسیرش گفته است که آل
محمد آنهایند که امر ایشان بآنحضرت راجع میشود و هر که آیل شدن امرش باو بیشتر باشد ایشان
آل اند حصر شده و شک نیست که علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام تعلق میان ایشان و
آنحضرت اشد تعلقات بوده این باشد معلوم متواتر است پس واجبست که ایشان آل باشند
و ایضا خلاف کرده اند در آل بعضی گفته اند اقارب آنحضرت و بعضی گفته اند امت او اگر

حمل کنیم بر قرابت ایشان آل اند و اکرم

حمل کنیم بر امت که قبول دعوت آنحضرت کرده اند ایشان آل اند پس ثابت شد که بر هر تقدیر ایشان
آل اند و اما دخول غیر ایشان پس مختلف فیه است پس از صاحب کشاف روایت کرده است
که چون این آیه نازل شد گفتند یا رسول الله [صلی الله علیه و آله] کیستند این قرابت تو که واجبست بر ما مودت
ایشان گفت علی و فاطمه و دو پسر ایشان پس ثابت شد که این چهار نفر اقارب پیغمبر اند
پس واجبست که مخصوص باشند بمزید تعظیم و دلیل بر این چند چیز است اول نزول این
آیه در شان ایشان دویم آنکه چنین ثابت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه را
دوست میداشت و گفت فاطمه پاره تن من است ایذا میکند مرا آنچه او را ایذا میکند
و ثابت شده است بنقل متواتر از محمد صلی الله علیه و آله که دوست میداشت علی و حسن و حسین
علیهم السلام را پس واجبست بر همه امت که اینها را دوست دارند زیرا که فرموده است حق تعالی
فاتبعوه لعلکم تهتدون فلیحذر الذین یخالفون عن امره قل ان کنتم تحبون الله
فاتبعونی یحببکم الله لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة و این آیات دلالت

عظیم است

میکنند بر وجوب تاسی و متابعت سیوم دعا کردن از برای آل منصب عظیم است و از این جهت خاتمه
تشهد گردانیده اند در نماز و این تعظیم در حق غیر آل [وارد] نشده است پس اینها همه دلالت که
بر آنکه محبت آل محمد واجبست و ایضا صاحب کشاف از سدی روایت کرده است که اقتراف
حسنه مودت آل محمد است صلی الله علیهم و آله و ثعلبی در تفسیر خود از ام سلمه روایت کرده است

و ایضا ابوهریره روایت کرده است که آنحضرت نظر کرد بسوی علی و حسن و حسین علیهم السلام و این سخن را
گفت و از جابر روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در عرفات بود و علی علیه السلام
در برابر او بود پس گفت یا علی نزدیک من بیا پس گفت یا علی نزدیک بیا پس دست او را گرفت
و گفت یا علی من و تو از یک درخت خلق شده ایم من اصل آن درختم و تو فرع آنی و حسن و حسین
شاخهای آنند هر که بیک شاخ آن چسبید خدا او را داخل بهشت گرداند و ثعلبی در تفسیر و علمنا
منطق الطیر روایت کرده است که قبره در فریادی که میکند میگوید خداوندا لعنت کن
دشمنان آل محمد را و ثعلبی و صاحب کشاف و فخر رازی از جریر بن عبد الله روایت کرده است
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که هر که بر محبت آل محمد بمیرد شهید مرده است هر که بر محبت
آل محمد بمیرد آمرزیده است هر که بر محبت آل محمد بمیرد توبه کرده مرده است و هر که بر محبت
آل محمد بمیرد با ایمان کامل مرده است هر که بر محبت آل محمد بمیرد بشارت دهند او را ملک الموت
و منکر و نکیر ببهشت هر که بر محبت آل محمد بمیرد او را بسوی بهشت زینت دهند عروسی که بخانه داماد برند
هر که بر محبت آل محمد بمیرد از قبرش بسوی بهشت دو در بگشایند هر که بر محبت آل محمد بمیرد حق تعالی
ملائکه رحمت را بزیارت قبر او بفرستد هر که بر محبت آل محمد بمیرد بر سنت و جماعت
مرده است هر که بر دشمنی آل محمد بمیرد چنین در قیامت حاضر شود در میان دو دیده اش نوشته
شده باشد که ناامید است از رحمت حق تعالی و هر که بر دشمنی آل محمد بمیرد کافر مرده است و
هر که بر بغض آل محمد بمیرد بوی بهشت را نشنود و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از احمد
بن حنبل روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطبه خواند و فرمود ایها الناس
وصیت میکنم شما را بمحبت برادرم و ابن عمم علی بن ابی طالب [علیه السلام] دوست او نیست مگر
مؤمن و دشمن او نیست مگر منافق دوست او دوست منست و دشمن او دشمن منست و
هر که دشمن من باشد جزای او عذاب جهنم است و در تفسیر ثعلبی روایت کرده است که در شب
معراج ملکی از جانب حق تعالی آمد و بحضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت که از پیغمبران

سؤال کن از انبیا

که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بفاطمه گفت بیاور شوهرت را و پسرانت را چون ایشان را
آورد عبائی بر روی ایشان انداخت پس دست را بر دوش بر روی ایشان و گفت خداوندا
اینها آل محمد اند پس بگردان صلوات و برکات خود را بر آل محمد بدرستی که تو حمید و مجیدی ام سلمه
گفت من عبا را برداشتم که داخل شوم با ایشان از دست من کشید و گفت عاقبت تو بخیر است
بیست و یکم الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ یعنی آنها که ایمان آوردهاند
و اعمال شایسته کردهاند طوبی از برای ایشان است و نیکی بازگشت آنحضرت ثعلبی از ابن
عباس روایت کرده است که طوبی درختیست که اصلش در خانه علی است علیه السلام و در بهشت
و در خانه هر مؤمنی شاخی از آن درخت هست و ایضا از جابر روایت کرده است از حضرت امام
محمد باقر صلوات الله علیه که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله سؤال کردند از طوبی فرمود که درختیست
که اصلش در خانه منست و فرعش بر اهل بهشت مرتبه دیگر از آنحضرت پرسیدند فرمود درختیست
در بهشت که اصلش در خانه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است و فرعش بر اهل بهشت پرسیدند
که شما یکمرتبه فرمودید اصلش در خانه منست و بار دیگر فرمودید اصلش در خانه علی است علیه السلام فرمود که
خانه من و خانه علی در بهشت یکی است و در یک مکان است و آیات بسیار که در امامیه
مخالفان روایت کرده اند که در شان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و سایر اهل بیت علیهم السلام
نازل شده است بسیار است و در کتاب حیوة القلوب ایراد نموده ام و در این رساله به این
اکتفا مینمایم مقصد ششم در بیان احادیث متواتره است از جانبین که دلالت بر امامت
و خلافت و فضیلت و جلالت آنحضرت میکند و در آن چند فصل است فصل اول در حدیث
غدیر است و نص صریح امامت که در آن روز حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام و امامت آنحضرت نمود بدانکه قصه غدیر از متواترات است و کسی که انکار تواتر آن
نماید انکار تواتر مکه می تواند نمود زیرا که چنانکه وجود مکه و مدینه متواتر است وجود مسجد غدیر
در میان مکه و مدینه متواتر است و تا حال آن مسجد باقیست و اهل آن محل و اطراف و نواحی

و مطاعن و مثالب اعدای آنحضرت هم

هم آنقصه را نقل

هم آن قصه را نقل میکنند از پدران خود و محل قیام حضرت رسول صلی الله علیه و آله را نشان میدهند
و ایضا بجمیع آنکه حجة الوداع و سایر غزوات حضرت رسول صلی الله علیه و آله متواتر است نزول
آنحضرت در غدیر از برای بیان منزلت جلیله از منازل حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و اصحاب خود را
جمع کردن و خطبه خواندن متواتر است و کسی در این امور خلاف نکرده است و خلافی که کرده اند
در بعضی از خصوصیات واقعه و خطبه و دلالت بر خلافت است و جمیع احادیث این مطلب زیاده
از آن است که در این مختصرات جمع توان نمود بلی از آن قصه را با احادیثی که در صحاح مشهوره عامه
و خاصه مذکور است ایراد مینمایم سید بن طاوس رضی الله عنه در کتاب اقبال گفته است که نص حضرت
رسول صلی الله علیه و آله بر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در روز غدیر با امامت از آن واضح
تر است که احتیاج به بیان داشته باشد و لیکن ذکر میکنیم اسماء جماعتی را که در این باب تصانیف
و احادیث کرده اند و این مطلب را ایراد نموده اند که معقده جزوست حدیث غدیر را از صد و بیست نفر از صحابه
روایت کرده اند و محمد بن جریر طبری صاحب تاریخ در کتاب الرد علی الحرقوصیه بهفتاد و پنج طریق
روایت کرده است و ابن عقده حافظ در کتاب الولایه بصد و پنج طریق روایت کرده است پس
تفصیل این قصه را از مؤلف کتاب النشر و الطی نقل کرده است و او از کتب معتبره مخالفان
روایت کرده است از حذیفة الیمان که گفت حق تعالی فرستاد بر پیغمبر پیش این آیه را النَّبِیُّ أَوْلَىٰ
بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِی كِتَابِ اللَّهِ
مِنَ الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُهَاجِرِینَ یعنی پیغمبر اولی است بمؤمنان از جانهای ایشان و زنهای او مادران
ایشان است و خویشان رحمی بعضی از ایشان اولایند ببعضی در کتاب خدا از مؤمنان و مهاجران
پس صحابه گفتند چیست این ولایتی که شما بآن احقید از ما بجانهای ما فرمود شنیدن و اطاعت
کردن است در آنچه خواهید و نخواهید ما گفتیم شنیدیم و اطاعت کردیم پس حق تعالی این آیه را
فرستاد وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَیْكُمْ وَمِیثَاقَهُ الَّذِی وَاثَقَكُم بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا یعنی
یاد کنید نعمت خدا را بر شما و پیمانی که محکم کردیم بر شما در وقتی که گفتید شنیدیم و اطاعت کردیم

از آنجمله مسعود بن ناصر سجستانی است که از
ثقات علمای مخالفین است که در کتاب
ولایت هم
و ابو القاسم حسکانی بطرق بسیار روایت کرده

پیمانها

واینها از مدینه فلو پس بیرون رفتیم بسوی مکه در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله برای حجة
الوداع پس جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت پروردگار سلام میرساند ترا که علی را نصب کن که
هادی مردم و پیشوای ایشان باشد حضرت انقدر گریستند که ریش مبارکش تر شد و گفت یا جبرئیل
قوم من عهد ایشان بجاهلیت و کفر نزدیکست و بضرب شمشیر خواهی نخواهی ایشان را بدین در آوردم
تا اطاعت من کردند پس حال ایشان چگونه خواهد بود اگر دیگری را بر ایشان مسلط گردانم پس جبرئیل
علیه السلام بالا رفت و پیش از حج وداع حضرت رسول صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را بیمن فرستاده
بود و در مکه بانحضرت ملحق گردید روزی علی علیه السلام در نزدیک کعبه نماز میکرد چون برکوع رفت
سائلی سوال کرد حضرت در رکوع انگشتر خود را باو داد پس آیه انما ولیکم الله نازل شد
چنانچه در سیاق آیات گذشت پس حضرت رسول الله اکبر گفت و آیه را بر ما خواند
و گفت برخیزید تا ببینیم این صفاتی که خدا فرموده در که ظاهر شده است چون حضرت رسول
صلی الله علیه و آله داخل مسجد شد سائلی از مسجد بیرون میرفت پرسید از کجا می آئی گفت از
نزد این مردی که نماز میکند این انگشتر را در رکوع نماز بمن داد پس حضرت الله اکبر گفت و
بجانب حضرت امیر روانه شد و باو گفت که امروز چه کار خیر کرده علی علیه السلام تصدق
انگشتر را ذکر کرد حضرت سه مرتبه الله اکبر گفت پس منافقان بیکدیگر نظر کردند و گفتند
دلهای ما تاب این نمی آورد که او بر ما مسلط باشد میرویم و سوال میکنیم که او را بدیگری بدل کند چون
این سخن را بحضرت اظهار کردند حق تعالی این آیه را فرستاد قل ما یکون لی ان ابدله من
تلقاء نفسی و مضمون آیه بنا بر تفسیر آنست که چنین برایشان خوانده شود آیات واضحات
ما گویند انهائیکه اعتقاد بقیامت ندارند بیاور قرآنی غیر این قرآن یا بدل کن ذکر علی را
از آن بگو یا محمد نمی‌تواند بود از برای من انکه بدل کنم از پیش خود متابعت نمیکنم مگر
انچه را وحی آمده است بسوی من بدرستی که من میترسم اگر معصیت کنم پروردگار خود را
از عذاب روزی بزرگ پس جبرئیل گفت یا رسول الله تمام کن امر خلافت علی را حضرت

فرمود ای

فرمود ای حبیب من جبرئیل شنیدی تدبیرهای منافقان را درین باب پس جبرئیل بالا رفت و روز
غدیر حذیفه حضرت رسول در منی بر منبر بر آمد و گفت ایها الناس من بعد از خود دو چیز در میان
شما میگذارم که اگر متابعت آنها کنید هرگز گمراه نمیشوید کتاب خدا و عترت من که اهل بیت
منند بدرستی که خداوند لطیف خبیر مرا خبر داده که اینها از هم جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد
شوند مانند این دو انگشت من و دو سبابه خود را بیکدیگر چسبانید هر که در اینها چنگ زند نجات
می یابد و هر که مخالفت اینها کند هلاک میشود ایها الناس من آیا تبلیغ رسالت خدا کردم گفتند
بلی حضرت گفت خداوندا گواه باش پس چون آخر ایام تشریق شد که سیزدهم ماه ذی الحجه باشد
حق تعالی سوره اذا جاء نصر الله را فرستاد حضرت فرمود این خبر مرگ من است که بمن داده چون
دلالت میکند بر آنکه کار دین را تمام کردم باید متوجه عالم قدس گردم پس در منی داخل مسجد خیف
شد و فرمود که ندا کنند که مردم حاضر شوند چون جمع شدند خطبه خواند و بعد از حمد و ثنای الهی فرمود
ایها الناس من در میان شما دو چیز بزرگ سنگین میگذارم یکی بزرگتر است که آن کتاب خدا است
یکطرف آن بدست خدا است و طرف دیگر بدست شما است پس چنگ زنید در آن و کوچکتر
عترت منست که اهل بیت منند بدرستی و تحقیق که خبر داده مرا خداوند صاحب لطف دانا که
اینها از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر نزد من آیند مانند این دو انگشت من و جمع کرد
میان دو انگشت شهادت خود و نمیگویم مانند این دو تا و جمع کرد میان انگشت میان و انگشت
شهادت که یکی بر دیگری زیاده باشد پس گروهی از منافقان جمع شدند و گفتند محمد میخواهد که امامت را
در اهل بیت خود قرار دهد پس چهار نفر ایشان از میان مردم بیرون رفتند و داخل کعبه شدند
و نامه در میان خود نوشتند و با یکدیگر عهد کردند که اگر محمد صلی الله علیه و آله بمیرد یا کشته شود نگذارند
که خلافت باهل بیت او برسد پس حق تعالی این آیات را فرستاد ام ابرموا امرا فانا مبرمون
ام یحسبون انا لا نسمع سرهم ونجویهم بلی ورسلنا لدیهم یکتبون یعنی آیا محکم کرده اند امری را پس ما
نیز کار خود را محکم میکنیم بلکه گمان میکنند که ما نمیشنویم سر و راز ایشان را بلکه می شنویم و رسولان از ملائکه

نزد ایشان شد وحی نویسند کفته‌ها و کردارهای ایشان از حذیفه در حدیث خود کفت پس رحمت داد رسول خدا
صلی الله علیه وآله مردم را که بار کنند و متوجه مدینه شوند چون بجحفان رسیدند حق تعالی امر کرد حضرت
رسول صلی الله علیه وآله را که امامت علی را علانیه بمردم بکوید پس در جحفه فرود آمدند و جمیع مردم
بجای خود قرار کرفتند جبرئیل علیه السلام نازل شد و کفت امامت علی را اظهار کردان حضرت
کفت پروردکارا اندیشه دارم که قوم من نو مسلمانند اکر این امر را اظهار کردانم خواهند کفت
رعایت پسر عمش کرد و مسعود بن ناصر سیستانی در کتاب درایت روایت کرده است از
ابن عباس که چون در جحفه جبرئیل نازل شد حضرت بمردم کفت آیا من اولی نیستم بمومنان
از جانهای ایشان کفتند بلی یا رسول الله حضرت فرمود پس هر که من مولای اویم علی مولای
اوست خداوندا دوست دار هر که او را دوست دارد و دشمن دار هر که او را دشمن دارد
و یاری کن هر که او را یاری کند و اعانت کن هر که او را اعانت کند ابن عباس کفت بخدا
سوکند که اطاعت او دران روز بر کردن مردم واجب شد پس در روایت اول کفت
که چون بار کردند جبرئیل علیه السلام نازل شد و این آیه را آورد یا ایها الرسول بلغ ما انزل
الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس یعنی
ای رسول خدا برسان بمردم آنچه فرستاده شده است بسوی تو از جانب پروردکار تو و اکر نکنی
پس نرسانیده رسالت او را و خدا نکاه میدارد ترا از شر مردم حذیفه کفت این آیه
وقتی نازل شد که بغدیر خم رسیده بودیم و هوا بمرتبه کرم بود که اکر کوشت را بر زمین می افکندند
بریان میشد پس فرمود ندا کنند که مردم جمع شوند و مقداد و سلمان و ابوذر و عمار را امر کرد
که زیر درختان خار را برو بند و سنکها بر روی یکدیکر بکذارند بشکل منبر بقدر قامت رسول
خدا پس ساختند منبر را و جامه بر رویش افکندند و حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم
بر منبر بالا رفت و خطبه طولانی در نهایت فصاحت و بلاغت ادا نمود تا آنکه کفت اقرار
میکنم از برای خدا بر نفس خود به بندکی و کواهی میدهم از برای او بخداوندی و ادا میکنم آنچه وحی

کرده است

کرده است بسوی من از ترس آنکه اکر نکنم بلای عظیم بر من نازل کردد وحی کرده است خدا بسوی من
یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک تا آخر آیه پس کفت ای کروه مردم من تقصیر نکردم در
رسانیدن آنچه خدا بسوی من فرستاده است و من بیان میکنم از برای شما سبب نزول این آیه را
بدرستی که جبرئیل علیه السلام مکرر بمن نازل شد و امر کرد مرا از جانب خداوند جلیل که بکویم در حضور
مردم و اعلام کنم هر سفید و سیاه را که علی بن ابی طالب برادر منست و خلیفه منست
و امام است بعد از من ایها الناس علم من احاطه کرده است بمنافقان که میکویند بزبانهای خود
آنچه نیست در دلهای ایشان و این را سهل و آسان می انکارند و نزد خدا عظیم است و مرا
آزار کردند در باب علی آزار بسیار یکمرتبه کفتند او کوش است یعنی هر چه میکویند قبول میکند
بسبب آنکه میدیدند که علی ملازمت با من بهم پیوسته متوجه اویم تا آنکه حق تعالی فرستاد و منهم
الذین یؤذون النبی ویقولون هو اذن یعنی از جمله منافقان جمعی هستند که آزار پیغمبر میکنند
و میکویند که او کوش بحرف مردم است بکو یا محمد او کوش نیکی است از برای شما ایمان می آورد
از برای خدا و ایمان می آورد از برای مومنان پس حضرت فرمود اکر خواهم که کویندکان را نام برم
میتوانم کفت و بدانید که حق تعالی نصب کرده است علی را از برای شما ولی و صاحب اختیار و امامی
که واجب کردانیده است اطاعت او را بر مهاجران و انصار و تابعان و بر صحرا نشینان و
شهریان و بر عجمی و عربی و بر آزاد و بنده و بر بزرک و کوچک و بر سفید و سیاه و بر هر که اقرار به
یکانکی خدا دارد پس او حکمش بر همه رواست و کفتارش نافذ است و امرش جاریست
ملعونست هر که مخالفت او کند مرحوم است هر که تصدیق او کند ای کروه مردم تدبر کنید در
قرآن و بفهمید آیات محکمات آن را و عمل کنید بانها و تتبع مکنید متشابهات آنرا پس بخدا
سوکند که واضح نمیکرداند تفسیر قرآن را مکر علی بن ابی طالب ای کروه مردم بدرستی که علی و طیبین
از فرزندان من که از صلب اویند بهم پیوسته ثقل کوچکتر است و قرآن ثقل بزرکتر است
از هم جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بنزد من آیند و حلال نیست امارت و پادشاهی مومنان

از برای ابدی بعد از من پیغمبر او پس دست زد و بازوی علی علیه السلام را گرفت و بالا برد و یک درجه
پایین تر از خود باز داشت مایل بدست راست خود پس دست او را بلند کرد و گفت ایها الناس
کیست اولی بشما از جانهای شما گفتند صحابه بخدا و رسول او پس گفت هر که من مولای اویم اینک
علی مولای اوست خداوندا دوستی کن با هر که با او دوستی کند و دشمنی کن با هر که با او دشمنی کند و
یاری کن هر که او را یاری کند و واگذار هر که او را واگذارد و بدرستی که کامل کرد خدا از برای شما دین
شما را بولایت و امامت او و هیچ آیه نازل نشده است که خطاب با مؤمنان کرده باشد مگر آنکه
ابتدا باو کرده است و شهادت نداده است در سوره هل اتی مگر از برای او و نفرستاده است
سوره هل اتی را مگر برای او و ذریت هر پیغمبری از صلب خود اوست و ذریت من از صلب علیست
و دشمن نمیدارد علی را مگر شقی و بدبخت و دوست نمیدارد علی را مگر متقی و پرهیزکار و سوره و العصر در شان
علی نازل شده است و تفسیرش آنست که سوگند یاد میکنم بعصر قیامت که انسان یعنی دشمنان
آل محمد صلی الله علیه و آله در زیان کاری اند مگر آنها که ایمان آورده اند بولایت علی و اعمال صالحه
کرده اند باعانت و رعایت برادران خود و وصیت کرده اند یکدیگر را بحفظ دین حق و ولایت علی و
اولاد او و وصیت کرده اند یکدیگر را بصبر از فتنه ها و شدتها در غیبت قائم آل محمد ای گروه
مردم ایمان بیاورید بخدا و رسولان او و بنوری که خدا فرستاده است و در قرآن یاد کرده است
و آن نور امامت که در علی است و در امامان فرزندان او تا مهدی که حق خود را از مردم
خواهد گرفت ای معاشر ناس منم رسول خدا بسوی شما و پیش از من پیغمبران گذشته اند و من
برسنت و طریقه ایشانم بدرستی که علی موصوفست بصبر و شکر و بعد از او امامان از صلب او
بهم میرسند ای معاشر ناس گمراه شدند پیش از شما اکثر گذشتگان منم صراط مستقیم و راه راست خدا
که امر کرده است شما را در سوره حمد سوال کنید از خدا هدایت بسوی آن و آنگاه بعد از من علی و بعد از او
از فرزندان من از صلب او امامانند که هدایت میکنند مردم را بحق و براستی بدرستی که بیان
کردم از برای شما و فهمانیدم حق را بشما و علی بعد از من بشما می فهماند و من بعد از این خطبه دعوت

میکنم شما را که مصافحه کنید با من بر بیعت علی و اقرار از برای او بامامت و بعد از او امامان من بیعت میکنم
از برای خدا و علی بیعت میکرد از برای من و من بیعت میگیرم از برای او از جانب خدا
فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللَّهَ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا پس هر که بشکند
این بیعت را پس بر خود شکسته است و ضررش باو عاید میگردد و هر که وفا کند بانچه با خدا عهد کرده است
بر آن پس بهشتی رود که خدا با او و مزد بزرگ عطا میکند ای گروه مردم شما زیاده از آنید که همه
بکف خود با من مصافحه کنید بتحقیق که خدا مرا امر کرده است که از زبانهای شما اقرار بگیرم باعتقاد
کرده اید بامارت علی بن ابی طالب و امامان علیهم السلام بعد از من که می آیند که از نسل منند و از
نسل او چنانچه گفتم که ذریت من از صلب او بهم میرسند پس حاضران بغایبان برسانید پس
بگویید که ما شنیدیم و اطاعت کردیم و راضی ایم بانچه رسانیدی بما از جانب خدا و بیعت میکنیم با
تو بر این امر دلهای ما و زبانهای ما و دستهای ما و برین عقیده زندگانی میکنیم و برین اعتقاد می میریم
و برین حال در قیامت مبعوث میشویم و تغییر و تبدیل نمیکنیم و شک و ریبی نداریم و داریم بخدا و بتو و علی
و حسن و حسین و امامانی که یاد کردی بر هر عهد و پیمانی که گرفتی از دلهای خود و زبانهای خود و بدل این
پیمان و اعتقاد امر دیگر طلب نمیکنیم و آنچه فرمودی خواهیم رسانیدن بهر که ببینیم پس مردم از هر طرف
صدا بلند کردند که بلی بلی شنیدیم و اطاعت کردیم امر خدا و امر رسول او را و ایمان آوردیم با آن
بدلهای خود پس هجوم آوردند بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله و سلامه علیه و دست گشودند به بیعت کردن تا آنکه حضرت نماز ظهر و عصر را
در یک وقت بجا آورد و باقی روز مشغول به بیعت بودند تا آنکه نماز شام و خفتن را نیز در یک
وقت ادا فرمودند از کثرت شغل بیعت و تنگی وقت و این خطبه مختصریست از آنچه علما
امامیه و مخالفان از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه و غیر او روایت کرده اند و در بحار الانوار
ایراد نموده ام و آن خطبه مشتملست بر اکثر آیاتی که در شان آنحضرت نازل شده است و در آن
روایت مذکور است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله جمیع شرایع دین را بمردم رسانید

بیرون حج و ولایت در سال دهم هجرت جبرئیل آمد نزد آنحضرت و گفت خداوند عالم ترا سلام
میرساند و میگوید من هیچ پیغمبری و رسولی را از دنیا نبرده ام مگر بعد از آنکه دین او را تمام کرده ام و حجت
او را بر خلق لازم کرده ام و از دین تو دو امر عظیم مانده است که بمردم برسانند یکی فریضه حج
دیگری فریضه ولایت و خلافت بعد از تو زیرا که هرگز زمین را از حجت خود خالی نگردانیده ام
و بعد از این خالی نخواهم گذاشت و خدا ترا امر میکند که جمیع قوم را خبر کنی از اهل شهرها و
اطراف و بادیه نشینان که با تو بحج بیایند و شرایع و فرایض حج را از تو فرا گیرند و مقصود
اصل آن بود که از برای حج حاضر شوند از هر طرف و حجت ولایت و امامت را همه بشنوند
پس همه با آنحضرت متوجه حج شدند و عدد ایشان زیاد از هفتاد هزار کس بود مثل عدد اصحاب
موسی که بیعت هارون را از ایشان گرفت هفتاد هزار کس بودند پس بیعت را شکستند و متابعت
گوساله و سامری کردند و همچنین حضرت رسول صلی الله علیه و آله از مثل این عدد بیعت خلافت حضرت
امیرالمؤمنین صلوات الله علیه را گرفت و ایشان بیعت را بعد از آنحضرت شکستند و متابعت
ابوبکر گوساله و عمر سامری کردند پس متصل شد صدای تلبیه از ما بین مکه و مدینه و چون رسیدند
بعرفات جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت یا محمد خداوند عزیز جلیل ترا سلام میرساند
و میگوید اجل تو نزدیک شده است و عمرت بآخر رسیده است و من ترا تکلیف مینمایم
بامری که چاره از آن نیست و البته ضرورت مقدم دار وصیت خود را و آنچه نزد تست
از علم الهی و میراث علوم پیغمبران پیش از تو و سلاح و تابوت و جمیع آنچه نزد تست از
علامات و معجزات پیغمبران همه را تسلیم کن بوصی خود و خلیفه تو بعد از تو که حجت کامله
منست بر خلق من علی بن ابی طالب علیه السلام پس او را بر پا دار از برای خلق که نشانه
راه هدایت باشند و تازه کن عهد و پیمان و بیعت او را و بیاد ایشان بیاور پیمانی را
که در روز الست از ارواح خلایق گرفته بودم که ولایت ولی من و مولای ایشان و مولای
هر مرد مؤمن و زن مؤمنه است یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام زیرا که هیچ پیغمبری را از دنیا

نبرده ام مگر بعد

نبرده ام مگر بعد از کامل کردن دین خود و تمام کردن نعمت خود بر دوستان خود و دشمنی دشمنان خود
این کمال یگانه پرستی منست و تمام نعمت منست بر خلق من که متابعت کنند و اطاعت نمایند ولی
مرا پس امروز کامل میگردانم از برای شما دین شما را و تمام میکنم بر شما نعمت خود را و پسندیدم
از برای شما دین اسلام را بولی خود و مولی هر مؤمن و مؤمنه که او علی است بنده خالص من
و وصی پیغمبر من و خلیفه بعد از او و حجت بالغه من بر خلق من و مقرون است طاعت او بطاعت
محمد پیغمبر من و مقرونست طاعت هر دو بطاعت من هر که اطاعت کند علی را مرا اطاعت کرده است
و هر که معصیت کند او را مرا معصیت کرده است او را نشانه قرار داده ام میان من و میان خلق خود
هر که او را با امامت بشناسد مؤمنست و هر که امامت او را انکار کند کافر است و هر که در
امامت دیگری را با او شریک گرداند مشرک است و هر که مرا ملاقات کند با ولایت او داخل بهشت
شود و هر که با عداوت او مرا ملاقات کند داخل جهنم شود پس یا محمد علی را بمردم بشناسان
و عهد و پیمان مرا بر ایشان تازه گردان که ترا در این زودی می برم بسوی خود پس حضرت رسول
صلی الله علیه و آله ترسید از منافقان که کفر خود را اظهار کنند و پراکنده شوند زیرا که کینه های
ایشان را نسبت بامیرالمؤمنین علیه السلام میدانست و سؤال کرد از جبرئیل علیه السلام که خدا او را
از شر ایشان نگاه دارد پس تاخیر کرد اظهار امامت آنحضرت را تا مسجد خیف باز جبرئیل
علیه السلام آمد و تاکید کرد اما خبر نگاهداشتن از شر ایشان را نیاورد پس چون در ما بین مکه و
مدینه بکراع الغمیم رسید باز جبرئیل آمد و مبالغه کرد حضرت فرمود ای جبرئیل من میترسم که تکذیب
من کنند و سخن مرا در حق علی قبول نکنند چون بار کرد و بغدیر خم رسید که یک فرسخ پیش از
جحفه است جبرئیل نازل شد در هنگامی که پنج ساعت از روز گذشته بود با شدت و
تندی و خطاب مقرون بعتاب و ضامن شدن عصمت از شر دشمنان و منافقان اصحاب و
گفت یا محمد خدا ترا سلام میرساند و میگوید یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من
ربک فی علی وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس

و از احادیث عامه و خاصه ظاهر میشود که فی علی در آیه فرموده است و در آن وقت اول قافله برد
جحفه رسیده بودند پس حضرت فرمود که پیش قافله را برگردانید پیش قافله را برگردانید و عقب
قافله را انتظار کشیدند و بجانب راه راست میل کرد و بر سر غدیر فرود آمد و خطبه طولانی
که در سایر کتب مذکور است خواند پس مردم هجوم آوردند بر رسول خدا صلی الله علیه و آله
و علی بن ابی طالب صلوات الله علیه از برای بیعت او اول کسی که بیعت کرد ابو بکر و عمر و
عثمان و طلحه و زبیر بود و تا سه روز متوالی بیعت میکردند و اکثر مخالفان اعتراف این قصه و
خطبه را ذکر کرده اند و متعصبان ایشان چنین دیدند که انکار این قصه بالکلیه نهایت بیحیائی
دارد مجملی از این واقعه را با چند کلمه از خطبه که باعتقاد باطل ایشان صریح در امامت نیست
نقل کرده اند و هر عاقلی میداند که در قضیه که اینقدر آیات در تاکید است در آن نازل شده باشد
و مردم را در چنین وقتی و در چنین جائی فرود آورند اکتفا باین مطلب که ایشان فهمیده اند
و باین دو سه کلمه نمی گذشتند و اکنون قلیلی از آنچه در صحاح ایشان و کتب مشهوره معتبر ایشان
در این باب مذکور شده ایراد مینمائیم زیرا که این رساله گنجایش ذکر همه ندارد و در جامع
الاصول از صحیح مسلم روایت کرده است از زید بن حیان از زید بن ارقم که گفت روزی
رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان ما ایستاد و خطبه خواند بر سر آبی که آنرا خم میگفتند در میان
مکه و مدینه پس حمد و ثنای الهی کرد و موعظه کرد و خدا را بیاد ما آورد و پس گفت ایها الناس
من نیستم مگر بشری و نزدیک است که بیاید بسوی من رسول پروردگار من و مرا بخواند و من او را
اجابت کنم و بروم بعالم قدس و من دو چیز بزرگ در میان شما میگذارم اول آنها کتاب
خدا است که در آن هدایت و نور است پس بگیرید کتاب خدا را و متمسک شوید بر آن
پس ترغیب و تحریص نمود در باب کتاب خدا پس گفت و اهل بیت من خدا را بیاد شما
می آورم در حق اهل بیت من و سه مرتبه این را فرمود پس حصین بن سبره از زید پرسید که
کیستند اهل بیت او آیا زنان او از اهل بیت او نیستند گفت زنان او از اهل

خانه او

خانه او هستند و لیکن اهل بیت در اینجا آنهایند که بعد از حضرت تصدق بر ایشان حرام است
مانند آل علی و آل عقیل و آل جعفر و آل عباس گفت بر اینها همه صدقه حرام است گفت بلی و در
جامع الاصول گفته است که در روایت دیگر زیاده کرده است این را که کتاب خدا در آن هدایت
و نور است هر که چنگ زند در آن و عمل کند با آن بر هدایت است و هر که از آن تجاوز کند
گمراه است و در روایت دیگر گفته است که من در میان شما دو چیز بزرگ میگذارم کتاب خدا
که آن ریسمان خدا است هر که متابعت آن کند بر هدایت است و هر که ترک کند آنرا بر ضلالت است
گفتند کیستند اهل بیت او زنان اویند گفت نه بخدا سوگند زن چندگاهی با شوهر میباشد
و طلاقش میگوید و بخانه پدرش و قومش میرود و اهل بیت او خویشان و عصبه اویند که تصدق
بر ایشان حرام است مؤلف گوید که ذکر اهل بیت سابقا کردیم که مخصوص آل عبا است و آنچه زید
گفته است از پیش خود گفته است و اعتباری ندارد و با آنکه متضمن مطلب ما است زیرا که خلفای
ثلثه البته خارج اند و خویشان آنحضرت کسی در آن زمان دعوی امامت نکرد و همه اتفاق
بر خلافت آنحضرت داشتند و اگر کسی دعوا کرده باشد قایلان با آن منقرض شده اند و باتفاق
مذهب حق میباید در میان امت باشند تا روز قیامت و ثعلبی در تفسیر و اعتصموا بحبل الله
جمیعا و لا تفرقوا روایت کرده است از ابو سعید خدری که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله
علیه و آله که گفت ایها الناس من در میان شما دو ثقل میگذارم یعنی دو امر سنگین بزرگ که
خلیفه منند اگر اخذ کنید بآنها گمراه نشوید بعد از من و هر یکی از آنها بزرگ تر است
از دیگری که آن کتاب خدا است و آن ریسمانیست کشیده از آسمان بسوی زمین و عترت
من که اهل بیت من اند و بدرستی که از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بنزد من آیند
و ابن مغازلی و دیگران نیز این مضمون را باسنادهای بسیار روایت کرده اند و در آخرش ذکر
کرده اند که نظر کنید که چگونه خلافت من در حق ایشان میکنید و همین مضمون را در صحیح ابی
داود و سجستانی و صحیح ترمذی از زید بن ارقم روایت کرده اند و عبدالله بن احمد بن حنبل

در مسند خود روایت کرده است از براء بن عازب که گفت با رسول خدا صلی الله علیه وآله
بودیم در سفری پس در غدیر خم فرود آمدیم و ندا کردند در میان مردم که الصلوة جامعة و میان
دو درخت را از برای آنحضرت رفتند پس نماز ظهر را ادا کرد پس دست علی را گرفت
و گفت آیا نمیدانید که من اولایم بمؤمنان از جانهای ایشان گفتند بلی پس گفت آیا
نمیدانید که من اولایم بهر مؤمنی از نفس او گفتند بلی پس دست علی را گرفت و گفت هر که
من مولای اویم علی مولای اوست پس گفت خداوندا دوست کن با هر که با او دوستی کند
و دشمن کن با هر که با او دشمنی کند پس عمر گفت یا علی گوارا باد ترا ای پسر ابوطالب
که گردیدی مولای هر مؤمن و مؤمنه و ایضا از زید بن ارقم روایت کرده است که فرود آمدیم
با رسول خدا صلی الله علیه وآله در وادی که آنرا وادی خم میگفتند پس نماز کرد و خطبه خواند
از برای ما و جامه را بر روی درخت انداختند که آفتاب اذیت بر آنحضرت نرساند
پس گفت آیا گواهی نمیدهید که من اولایم بهر مؤمنی از جان او گفتند بلی گفت فمن کنت
مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و ایضا در مسند ابن حنبل
و کتاب حافظ ابونعیم روایت کرده اند از ابو الطفیل که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
مردم را جمع کرد در رحبه کوفه و سوگند داد ایشانرا بخدا که هر که در غدیر خم از حضرت رسول
صلی الله علیه وآله شنیده باشید که در حق من چه گفته است بگوید سی نفر از صحابه در آن
مجمع شهادت بر مضمون این حدیث تا و عاد من عاداه دادند و در مسندهای بسیار
از جماعت کثیری از صحابه این مضمون را روایت کرده است و ثعلبی و ابن مغازلی روایت
کرده اند که در روز غدیر مردم متفرق شدند و دوری از آنحضرت اختیار کردند حضرت رسول
صلی الله علیه وآله امیر المؤمنین علیه السلام را امر کرد که ایشانرا جمع کند چون جمع شدند
ایستاد و تکیه داد بر دست علی علیه السلام و گفت ایها الناس مکروه کردید تخلف از
من کردید تا آنکه گمان کردم که هیچ شجره را دشمن نمیدارید مانند خویشان من و لیکن علی را

[illegible]

خدا اگر دادینه

خدا اگر دادینه است نسبت بمن بمنزله من نسبت بخدا دارم و خدا از او راضی است
چنانکه من از او راضی ام زیرا که او بر قرب من و محبت من هیچ چیز را اختیار نمیکند پس
دستهارا بلند کرد و گفت هر که من مولای اویم علی مولای اوست اللهم وال من والاه
و عاد من عاداه پس مردم گریه و تضرع کردند و گفتند یا رسول الله ما از تو دور شدیم برای
آنکه مبادا بر خاطر تو گران باشیم و پناه میبریم بخدا از غضب رسول خدا پس حضرت از
ایشان راضی شد و ابن عبد البر در کتاب استیعاب گفته است که بریده و ابو هریره
و جابر و براء بن عازب و زید بن ارقم همه از حضرت رسول صلی الله علیه وآله حدیث غدیر را
روایت کرده اند و در مشکوة از صحیح ترمذی از براء بن عازب و زید بن ارقم روایت کرده است
حدیث غدیر را بنحوی که سابقا گذشت پس گفته است بعد از آن عمر علی را ملاقات کرد و گفت
گوارا باد ترا ای پسر ابی طالب صبح کردی و شام کردی مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه و حافظ ابونعیم در
کتاب ما نزل من القرآن فی علی علیه السلام از اعمش از عطیه روایت کرده است که نازل شد
بر رسول خدا صلی الله علیه وآله در شأن علی علیه السلام یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک تا آخر
آیه و واحدی در کتاب اسباب نزول همین حدیث را از ابو سعید خدری روایت کرده است
و ابو بکر شیرازی و مرزبانی از ابن عباس روایت کرده اند و ثعلبی نیز در تفسیر روایت کرده است
و در مناقب خوارزمی از عبد الرحمن بن ابی لیلی روایت کرده است از پدرش که گفت رسول خدا
صلی الله علیه وآله علم را در روز خیبر بعلی بن ابی طالب داد و بر دست او خدا فتح را روزی
کرد و در روز غدیر او را باز داشت و اعلام کرد مردم را که او مولای هر مؤمن و مؤمنه است و
با او گفت تو از منی و من از توام و با او گفت که تو بر تأویل قرآن جنگ خواهی کرد چنانکه من بر
تنزیل قرآن جنگ کردم و گفت با او که تو از من بمنزله هارونی از موسی و من صلحم با هر که با
تو صلح است و جنگم با هر که با تو جنگ است و گفت با او که تو بیان میکنی از برای مردم آنچه مشتبه شود
بر ایشان بعد از من و گفت توئی عروة الوثقی و گفت با او که توئی امام هر مؤمن و مؤمنه و ولی هر مرد

مؤمن و زن مؤمنه بعد از من و گفت با او تویی انکه در شان او نازل شده است واذان
من الله و رسوله الی الناس یوم الحج الاکبر و تو این آیات را بر مردم خواندی و گفت با او
که تویی انکه سنت من اخذ خواهی کرد و دفع ضرر از ملت من خواهی کرد و گفت با او که من اول کسی ام
که در قیامت محشور خواهم شد و تو با من خواهی بود و گفت با او من نزد حوض کوثر خواهم بود و تو
با من خواهی بود و من اول کسی ام که داخل بهشت میشوم و تو با من خواهی بود و بعد از من حسن و
حسین و فاطمه علیهم السلام داخل خواهند شد و گفت با او که خدا وحی فرستاد بسوی من که بایستم
در میان مردم و فضل ترا بیان کنم و کردم و انچه خدا در شان تو گفته بیان کنم بیان کردم و فرمود
که بترس و بپرهیز از کینهها که در سینه جماعتی است از تو و ظاهر نخواهند کرد مگر بعد از مرگ من
لعنت میکند ایشان را خدا و لعنت میکنند ایشان را لعنت کنندگان پس حضرت رسول صلی الله
علیه و آله گریست و گفتند چرا میگریی یا رسول الله گفت خبر داد مرا جبرئیل که اصحاب من بر او
ظلم خواهند کرد و مانع حق او خواهند شد و با او جنگ خواهند کرد و فرزندان ایشان را خواهند
کشت و ستم بر ایشان خواهند کرد بعد از او و خبر داد مرا جبرئیل که ظلم از فرزندان این
و فرزندان زایل میشود که قایم ایشان ظاهر گردد و کلمه ایشان بلند شود و امت بر محبت ایشان
اتفاق کنند و دشمن ایشان کم باشد و کسی که ایشان را نخواهد ذلیل باشد و مدح کننده ایشان بسیار باشد
و این امور در وقتی ظاهر میشود که بعضی از آن شهرها متغیر شده باشد و بندگان خدا ضعیف شده باشند
و از فرج محروم شده باشند پس در آن وقت قایم ظاهر میشود در میان ایشان و حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرمود نام او نام منست و از فرزندان فاطمه دختر من است خدا حق را بر ایشان ظاهر
خواهد گردانید و به شمشیرهای ایشان آتش باطل خاموش خواهد شد و مردم متابعت ایشان خواهند کرد
بعضی از روی رغبت و بعضی از روی ترس پس گریه حضرت ساکن شد و فرمود بشارت باد شما را
بفرج زیرا که وعده خدا خلف نمیشود و قضای خدا رد نمیشود و اوست حکیم دانا و بدرستی که فتح خدا
نزدیک است پس گفت خداوندا ایشان اهل بیت منند پس زایل گردان از ایشان

رجس و بدی را و پاک گردان ایشان را پاک گردانیدنی خداوندا ایشان را محافظت کن و رعایت
کن و یاری کن و عزیز گردان ایشان را و ذلیل مکن ایشان را و خلیفه من باش در میان ایشان بدرستی
که تو بر انچه خواهی قادری و در تفسیر ثعلبی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آیه یا
ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک یعنی در فضل علی علیه السلام و از حضرت صادق صلوات
الله علیه روایت کرده است که آیه چنین نازل شده است بلغ ما انزل الیک من ربک فی علی
و چون آیه نازل شد دست علی علیه السلام را گرفت و گفت من کنت مولاه فعلی مولاه و ایضا
ثعلبی روایت کرده است از سفیان بن عیینه پرسیدند از تفسیر قول خداوند عزیز جلیل سال
سائل بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع من الله ذی المعارج یعنی سوال کرد سوال
کننده عذابی را که واقعست از برای کافران و آن را دفع کننده نیست از جانب خداوندی که
صاحب معارج است این آیه در باب که نازل شد گفت از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام شنیدم که از پدران خود صلوات الله علیهم روایت کرد که چون حضرت رسول صلی الله علیه
و آله و سلم بغدیر خم وارد شد ندا کرد مردم را و چون جمع شدند دست علی علیه السلام را گرفت
و گفت من کنت مولاه فعلی مولاه و این امر شایع شد و خبر بشهرها رسید حارث بن نعمان
فهری آمد بنزد رسول صلی الله علیه و آله در وقتی که آنحضرت در میان صحابه بود و از ناقه فرود آمد
و ناقه را خوابانید و پایش را بست و بخدمت حضرت آمد و گفت یا محمد امر کردی ما را از جانب
خدا که شهادت دهیم بوحدانیت خدا و رسالت تو قبول کردیم آنرا از تو و امر کردی ما را
به پنج وقت نماز که بکنیم پس قبول کردیم و امر کردی که روزه ماه رمضان را بداریم قبول کردیم و
امر کردی که حج خانه کعبه بکنیم قبول کردیم پس باینها راضی نشدی تا دست پسر عم خود را گرفتی
و بر ما زیادتی دادی او را و گفتی هر که من مولای اویم پس علی مولای اوست بگو این از جانب
تست یا از جانب خداست حضرت فرمود سوگند یاد میکنم بحق الخدائی که بجز او خدائی
نیست که تفضیل او بر شما از جانب خداست پس روانه شد حارث رو براحله خود و گفت

خداوندا اگر آنچه او میگوید حق است پس سنگی از آسمان بر ما بباران یا بیاور بسوی ما عذابی درد
آورنده را پس هنوز بجای خود نرسیده بود که سنگی از آسمان بر سرش فرود آمد و از دبرش بیرون
رفت و او را کشت پس حق تعالی این آیه را فرستاد و حسکانی نیز که از مشاهیر مخالفین است این
حدیث را در کتاب خود از حذیفة الیمان روایت کرده است و در اکثر کتب مخالفین از ابو القاسم
حسکانی و غیر او از ابو سعید خدری روایت کرده اند که از جمیع روز غدیر برگشته بودیم که این آیه
نازل شد الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا
یعنی امروز کامل کردم از برای شما دین شما را و تمام کردم بر شما نعمت خود را و راضی شدم و پسندیدم
از برای شما اسلام را که دین شما باشد پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حمد میکنم خدا را
بر کامل گردانیدن دین و تمام کردن نعمت و راضی شدن پروردگار برسالت من و ولایت
علی بن ابی طالب علیه السلام و بروایت دیگر گفت الله اکبر الله اکبر بر کامل گردانیدن دین
تا آخر و این آیه نیز نازل شد الیوم یئس الذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم و اخشونی
یعنی امروز ناامید شدند کافران از باطل کردن دین شما پس مترسید از ایشان و از من
بترسید و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که کافران ناامید شدند و ظالمان یعنی
منافقان بطمع افتادند و صاحب جامع الاصول از صحیح مسلم روایت کرده است از طارق بن شهاب
که جمعی از یهود بعمر گفتند که اگر بر ما گروه یهود چنین آیه نازل میشد الیوم اکملت لکم
دینکم تا آخر و میدانستیم که در چه روز نازل شده است هر آینه آن روز را عید خود قرار
میدادیم و سیوطی در کتاب در منثور از ابن مردویه و ابن عساکر روایت کرده است
از ابو سعید خدری که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام را نصب کرد
در روز غدیر خم و صدا بلند کرد از برای او بولایت جبرئیل علیه السلام بر آنحضرت نازل شد
و این آیه را آورد الیوم اکملت لکم دینکم و ایضا روایت کرده است از ابن
مردویه و خطیب و ابن عساکر بسندهای ایشان از ابو هریره که چون روز غدیر خم شد

هجدهم ماه

هجدهم ماه ذی الحجة الحرام است رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت من کنت مولاه
فعلی مولاه پس این آیه نازل شد و روایت کرده است از ابن جریر بسند او از ابن عباس
در آیه بلغ ما انزل الیک من ربک یعنی آنچه نازل شد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
در روز غدیر خم در ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام فان لم تفعل فما بلغت رسالته
یعنی اگر کتمان کنی این آیه را او ایضا روایت کرده است از ابن مردویه باسناد او از
ابن مسعود که گفت در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را چنین میخواندیم یا ایها
الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ان علیا مولی المؤمنین و ان لم تفعل تا آخر
آیه و ابن حجر در کتاب فتح الباری شرح البخاری خود گفته است من کنت مولاه فعلی
مولاه روایت کرده است ترمذی و نسائی و سندهای این حدیث بسیار است و همه را ذکر کرده
ابن عقده حافظ در کتاب جدائی و بسیاری از سندهای آن صحیح است و حسن و صاحب جمهره
که از کتب مشهوره لغت است گفته است خم اسم موضع است که در آن موضع نص کرد رسول خدا
صلی الله علیه و آله بر علی بن ابی طالب علیه السلام و اکثر ارباب مناقب نقل کرده اند که ابن عقده
در کتاب ولایت حدیث غدیر را به صد و بیست و پنج طریق از صد و پنج نفر از صحابه نقل کرده است
و محمد بن جریر طبری از هفتاد و پنج طریق روایت کرده است و ابیات حسان بن ثابت که
با حضرت رسول صلی الله علیه و آله در قصه غدیر گفته متواتر است و در جمیع کتب مذکور است
و از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیه روایت کرده اند که فرمود عجب
از آنچه رسید بعلی بن ابی طالب صلوات و سلامه علیه هر کس حق خود را به دو گواه میگیرد و از
برای علی علیه السلام دوازده هزار گواه در مدینه حاضر بودند که همه در غدیر نص بر آنحضرت را شنیده بودند
و حق خود را نتوانست گرفت و از ابو سعید سمان روایت کرده است که شیطان بصورت
مرد پیری در روز غدیر به نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت چه بسیار کمند کسی
که متابعت تو کنند در آنچه گفتی در حق پسر عمت پس حق تعالی این آیه را فرستاد و لقد صدق

عَلَیْهِمْ اِبْلِیسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ اِلَّا فَرِیقًا مِنَ الْمُؤْمِنِینَ یعنی بتحقیق که راست کرد بر مردم
شیطان گمان خود را پس متابعت کردند او را مگر گروهی از مؤمنان پس جمع شدند جماعتی
از منافقان که عهد آنحضرت را شکستند و گفتند دیروز محمد صلی الله علیه و آله در مسجد خیف گفت آنچه
گفت و در اینجا گفت آنچه گفت و اگر بمدینه برگردد تا کید این بیعت خواهد کرد مصلحت در آن است
که او را هلاک کنیم پیش از آنکه داخل مدینه شود چون شب شد چهارده نفر از منافقان در عقبه در
کمین آنحضرت نشستند که آنحضرت را هلاک کنند و آن عقبه بود در میان جحفه و ابوا پس
هفت نفر از جانب راست عقبه و هفت نفر از جانب چپ عقبه نشستند که چون حضرت باینجا
رسد ناقه را رم دهند چون شام شد و حضرت نماز کرد بار کرد و حضرت پیش رفتند و حضرت
بر ناقه تندروی سوار بود چون نزدیک بعقبه بالا رفت جبرئیل ندا کرد آنحضرت را که یا محمد این جماعت
در کمین تو نشسته اند در عقبه که ترا ای محمد هلاک کنند پس حضرت بعقب نگاه کرد و گفت
کیست این که در عقب منست حذیفه گفت منم یا رسول الله فرمود شنیدی آنچه من شنیدم گفتم
بلی فرمود پنهان کن چون نزدیک ایشان رسیدند ندا کرد ایشان را بنامهای ایشان و نامهای
پدران ایشان چون ندای حضرت را شنیدند بزیر رفتند و داخل قافله شدند و شترهای
خود را عقال کرده بودند در عقبه گذاشتند و مردم بحضرت ملحق شدند و حضرت بشتران
ایشان رسید و شناخت که شتران کدام جماعت اند چون حضرت از عقبه بزیر آمد فرمود
که چه جهت دارد که جماعتی در کعبه هم سوگند شده اند که اگر محمد بمیرد یا کشته شود نگذارند که امر
خلافت باهل بیت او برسد پس بعد از آن چنین قصدی نسبت بمن میکنند چون این را
شنیدند بخدمت حضرت آمدند و سوگند یاد کردند که این اراده نکرده اند پس حق تعالی
این آیه را فرستاد یَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا کَلِمَةَ الْکُفْرِ وَکَفَرُوا بَعْدَ اِسْلَامِهِمْ
وَهَمُّوا بِمَا لَمْ یَنَالُوا وَمَا نَقَمُوا اِلَّا اَنْ اَغْنَاهُمُ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ فَاِنْ یَتُوبُوا یَکُ
خَیْرًا لَهُمْ وَاِنْ یَتَوَلَّوْا یُعَذِّبْهُمُ اللّٰهُ عَذَابًا اَلِیمًا فِی الدُّنْیَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ فِی الْاَرْضِ

اصحاب

من ولی ولا نصیر

مِنْ وَلِیٍّ وَلَا نَصِیرٍ یعنی سوگند یاد میکنند بخدا که نگفتند آنچه بایشان نسبت داده شد و البته
گفتند کلمهٔ کفر را و کافر شدند بعد از اظهار اسلام خود و قصد کردند امری را که بآن نرسیدند
کلبی و مجاهد از مفسران عامه گفته اند که مراد آنست که قصد کردند که شتر را رم دهند و حضرت را
هلاک کنند و عیب نتوانستند کرد دین اسلام را مگر آنکه غنی کردند ایشان را خدا و رسول او از
فضل خود پس اگر توبه کنند بهتر خواهد بود از برای ایشان و اگر پشت بگردانند بر حق عذاب خواهد
کرد ایشان را خدا عذابی دردآورنده در دنیا و آخرت و نخواهد بود ایشان را در زمین دوستی
و نه یاوری و در حدیث طولانی حذیفه مذکور است که آن عقبه مشهور بود بهرشی و حضرت مرا و
عمار را طلبید و مرا امر کرد که مهار ناقه را بکشم و عمار را امر کرد که ناقه را از عقب براند چون
بسر گردنگاه رسیدیم آن چهارده منافق دبه‌ها را مملو از ریگ کرده بودند از عقب ناقه آمدند
و دبه‌ها را از زیر پای ناقه انداختند و نزدیک بود که شتر رم کند حضرت صدا زد باو که ساکن
باش بر تو باکی نیست پس خدا ناقه را بسخن آورد و بزبان عربی ظاهر کننده فصیح گفت بخدا
سوگند یا رسول الله که حرکت نمیدهم دست را از جای و پای را از جای تا تو در پشت
منی چون دیدند که ناقه رم نکرد و نزدیک آمدند که ناقه را بیندازند پس من و عمار شمشیر کشیدیم
و رو بایشان رفتیم و شب تاری بود پس ایشان ناامید شدند از آنچه اراده کرده بودند پس برقی
ساطع شد و حذیفه همه را شناخت حذیفه گفت که ایشان نه نفر از قریش بودند ابو بکر و عمر و
عثمان و طلحه و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و ابو عبیدة بن الجراح و معاویة
بن ابی سفیان و عمرو بن العاص و پنج نفر دیگر ابو موسی اشعری و مغیرة بن شعبه و اوس بن الحدثان
و ابو هریره و ابو طلحه انصاری بودند مؤلف گوید که حدیث حذیفه اگرچه فواید بسیار دارد اما بسیار
طولانی است و مناسب این رساله نیست و ما بر احادیث این باب بسیار است و آنچه
ایراد نمودیم از برای تنبیه کافیست و ابن کثیر شافعی در احوال طبری گفته است که من کتابی
از او دیدم که احادیث غدیر را در آن جمع کرده بود و جلد بزرگ بود و کتاب دیگر هم در آن طرق

حدیث طیر را جمیع گفته است و از ابو المعالی جوینی نقل کرده اند که او تعجب میکرده و میگفته در بغداد
در دکان صحاف کتابی دیدم که روایات حدیث غدیر را در آن ذکر کرده بودند و بر پشتش نوشته
بود که جلد بیست و هشتم از طرق حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه و بعد ازین جلد بیست و
نهم است و بسیاری از علمای مخالفین اقرار بتواتر این حدیث نموده اند و سید مرتضی رضی الله
عنه در کتاب شافی گفته است که ما هیچ فرقه از فرق اسلام را ندیده ایم که انکار اصل حدیث
غدیر کرده باشند بلکه اختلاف در دلالت بر خلافت کرده اند پس اکنون بعون الله تعالی
اثبات دلالت آن بر امامت میکنیم بدو وجه اول آنکه مولی بمعنی اولی بامر و اولی بتصرف که
مطاع باشد در هر چه امر کند آمده است دویم آنکه مراد درین مقام این مراد است اما اول
آنکه ما معانی الفاظ را باطلاق اکابر اهل عربیت و بیان ایشان میدانیم و هم این معنی را
در نظم و نثر نحو بیان کرده اند ابو عبیده که در لغت مدار بر سخن اوست در تفسیر قول حق تعالی
که و ماواکم النار هی مولاکم گفته است که معنی مولاکم آنست که آتش جهنم اولی است
بشما و بیضاوی و زمخشری و سایر مفسران درین آیه این معنی را گفته اند و اتفاق کرده اند
مفسران در قول حق تعالی و لکل جعلنا موالی مما ترک الوالدان و الاقربون که مراد
آنست که ایشان اولی و احق اند بمیراث و فرا و سایر اهل عربیت تصریح کرده اند بآنکه
مولی و اولی بیک معنی مستعمل میشود و اکابر بلغا و شعرا در اشعار بسیار باین معنی استعمال کرده اند
و ذکر آنها موجب تطویل کلام است و ابو القاسم انباری از آنکه مولی هشت معنی گفته است و از
جمله آنها اولی بشیء است و ابن اثیر در نهایه گفته است که اسم مولی در حدیث مکرر وارد
شده است و آن اسمیست که بر جماعت بسیار اطلاق میکنند بر رب و مالک و منعم
و آزاد کننده و یاور و دوست و تابع و پسر عم و هم سوگند و کسی که پیمان با او بسته باشند
و بنده و آزاد شده و کسی که انعام بر او شده باشد و هر که متولی امری شود و قیام بر آن
نماید آن مولی و ولی آن امر است و از جمله این است حدیث من کنت مولاه فعلی

مولاه بر اکثر

مولاه بر اکثر این معانی محمول میشود و از جمله اینست حدیث که هر زنی که نکاح کند بغیر رخصت
مولای خود نکاح او باطل است و بروایت دیگر ولیها وارد شده است یعنی کسی که متولی امر او است
و صاحب کشاف گفته است در آیه انت مولانا یعنی آقای مائی و ما بندگان توایم یا یاور و
ولی مائی یا متولی امور مائی و اما دویم که مراد از مولی که درین مقام صاحب اختیار کل و اولی
بتصرف و تدبیر امت مراد است بچند وجه اثبات میتوانیم اول آنکه گوئیم آزاد شده
و هم سوگند معلوم است که مراد نیست زیرا که این دو صفت در آنحضرت نبود و اول ظاهر است
و ثانی از آنکه آنحضرت هم سوگند احدی نبوده که یاری و عزت بیابد و بعضی از معانی است
که همه کس را معلوم است که مراد نیست زیرا که نفی آن باطل است مانند آزاد کننده و مالک و
همسایه و داماد و پشت سر و پیش رو و بعضی است که معلوم است بآنکه بیفایده است مانند
که مراد نیست
پسر عم و قسم دیگر آنست که بدلیل معلوم میشود که مراد نیست مانند ولایت و محبت دینی و یاری
در دین و ولای عتق زیرا که بر همه کس معلوم است وجوب ولایت و نصرت و محبت دینی و یاری
در دین و ولای عتق زیرا که بر همه کس معلوم است وجوب ولایت و نصرت مؤمنان و قرآن
مجید ناطق است بآن پس بآنکه چنین امر واضحی گنجایش نداشت که مردم را در چنین وقتی بازای
استماع جمیع کنند و تصیحی اگر مراد ولاء عتق بود تعلق آن بپسر عم امر معلومی بود در جاهلیت و در
اسلام و احتیاج باین اهتمام نداشت و ایضا گفتن عمر لعنه الله اصبحت مولای و مولا کل مؤمن
و مؤمنه منافی این احتمال است پس ماند که مراد اولی بودن بر امور امت و امر و نهی ایشان باشد
و آن معنی امامت است این وجهی است که سید مرتضی رضی الله عنه ذکر کرده است و فقیر را چند تقریر
دیگر بخاطر فاتر میرسد اول آنکه اکثر مخالفان مانند قوشجی و غیر او احتمالی داده اند از وجوه اظهار
آنست که مراد ناصر و محب باشد و بر جمیع عاقلی پوشیده نیست که بیان این معانی موقوف
نبود بر جمع کردن مردم در چنین وقتی و در میان راه فرود آمدن و بسیاری از احکام از این
ضروری تر بود که حضرت این اهتمام در بیان آنها نفرموده و ایضا این حکم را بمردم گفتن ضرور نبود بلکه

بالیست حضرت امیر علیه السلام را وصیت کند که یاری کن هر که من او را یاری میکردم و دوست بدار
هر که من او را دوست میداشتم و در خبر دادن مردم باین امر فایده معتد بهی نبود مگر انکه مراد بر آن
نوعی از محبت و نصرت باشد که امرا را نسبت برعایا میباشد یا مراد جلب محبت ایشان باین نسبت
بآنحضرت و واجب دادن متابعت ایشان او را چون یاری میکند ایشان را در جمیع مواطن و دوست
میدارد ایشان را بجهت ایمان پس باز مدعای ما ثابت است دوم انکه بر تقدیری که محب و ناصر مراد باشد
بغیر این خصوصیات این واقعه هر عاقلی که باشد علم بهم میرساند که مقصود اعلام امامت و خلافت است
چنانکه اگر فرض کنیم یکی از پادشاهان نزدیک بوفاتش جمیع لشکر خود را جمع کند و دست یکنفر را بگیرد
که اقرب اقارب او و مخصوص ترین خلق باشد باو و بگوید که هر که من دوست و یاور او بودم این
کس دوست و یاور اوست بعد از آن دعا کند یاور او را و لعن کند خاذل او را و این سخن را
نسبت بدیگری نگوید و جانشین دیگر از برای خود تعیین ننماید گمان ندارم احدی از رعایای او شک کند
در انکه مراد خلافت اوست و تطمیع مردم در نصرت و محبت او و ترغیب ایشان در اطاعت او
سیوم انکه هرگاه پادشاه نافذ الحکم در حق مرد ضعیفی بی معاونی بگوید هر که من یاور اویم فلان
یاور اوست قبیح مینماید چه ظاهر است که از پادشاه یاری همه کس می آید و از آن مرد ضعیف اگر
اعانتی بیاید باعانت جماعت قلیلی خواهد بود پس این سخن بحسب عرف و عادت دلالت میکند
بر انکه باید آن شخص که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم این سخن را در حق او گوید در مرتبه آنحضرت
حسب دین و دنیا نزدیک بمرتبه آنحضرت باشد و اقلا ولایتی و نفاذ حکمی داشته باشد و در محبت تنزیل این
سخن را میتوان گفت پس بر هر تقدیر این عبارت دلالت بر امامت دارد وجه دوم از دو وجهی که
دلالت میکند بر انکه مراد بمولی اولی بتصرف و امامت آنست که در اکثر احادیث گذشته قرینه
است بر انکه مراد امامت است زیرا که در اول کلام فرمود آیا نیستم اولی بشما از جانهای شما و بعد از آن
فرمود که پس هر که من مولای اویم علی مولای اوست و هر که عارف باسالیب کلام است میداند که
آن سؤال اول قرینه واضحه است بر انکه مراد بمولی اولی است که پیش گذشت و بعضی اولی در کلام

بلغ قوبل

سابق مقید نخبری و بجایی از احوال میت پس افاده عموم میکند زیرا که اهل عربیت گفته اند که در
حذف متعلق افاده عموم میکند اگر قرینه بر خصوص وقت و حال و فردی نبوده باشد و الا الغاز در کلام
لازم می آید خصوصا انکه در اینجا من انفسکم مذکور شده و آدمی را میرسد که هر تصرف مشروعی در
نفس خود بکند و متولی هر امر مشروعی که خواهد بشود پس هرگاه او اولی از نفس باشد پس سزاوار است که هر
چه خواهد نسبت بایشان بکند و هر تدبیری که مصلحت داند در امور دین و دنیای ایشان بعمل آورد و ایشان را
با او اختیاری نباشد و معنی امامت همین است و ایضا معلوم است که انچه آنحضرت اول از ایشان سؤال
نمود و طلب اقرار ایشان فرمود آن معنی است که حق تعالی در قرآن مجید برای آنحضرت اثبات فرموده است
که النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم و مفسران اجماع کرده اند که بر انکه مراد از آیه آنست که
بیان کردیم چنانکه زمخشری در کشاف گفته است که نبی اولی است بمؤمنان در هر چیزی از امور دین
و دنیا از انفس ایشان و لهذا اطلاق فرمود و مقید بقیدی نکرد پس واجب بر ایشان که آنحضرت
احب باشد بسوی ایشان از جانهای ایشان و حکم او نافذتر باشد بر ایشان از حکم ایشان و حق او لازمتر باشد
بر ایشان از حق جانهای ایشان و شفقت ایشان بر آنحضرت مقدم باشد بر شفقت ایشان بر نفسهای خود و آنکه
جانهای خود را بذل کنند نزد او و فدای او گردانند هرگاه امر عظیمی رو دهد و جانهای خود را وقایه او
گردانند در جنگها و انکه متابعت نکنند امری را که نفسهای ایشان دعوت میکند بسوی آن یا منع
میکند از آن و متابعت کنند هر امری را که حضرت ایشان را بآن بخوانند و ترک کنند انچه ایشان را
از آن منع فرماید و سایر مفسران نیز چنین گفته اند پس از سیاق کلام معلوم است که مراد اثبات آن
اولویتی است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله داشت از برای حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
و انچه بعضی از متعصبان عامه مثل ملا علی قوشجی و غیر او گفته اند که اللهم وال من والاه قرینه است که
مراد از مولی محب و یا ناصر است باطل است بلکه قرینه معنی اولویت است بچندین وجه اول انکه چون
از برای آنحضرت اثبات ریاست عامه و امامت کبری فرمود و تثبیت آن محتاج بود بعساکر
و اعوان ناصح خیرخواه و اثبات چنین مرتبه از برای یککس در میان جماعت بسیار موجب هیجان حسد

وعداوت بوده مظنهٔ ترک نصرت و اعانت است خصوصاً با وجود آنچه مبدء است از کینه‌ها که در سینه
ها در سینهٔ منافقان حاضر بود تاکید آنرا نمود به دعا کردن از برای اعوان او و لعن کردن بر کسی که تقصیر در
شان او نماید و ایضاً معلومست که این قسم دعا مخصوص در امرا و اصحاب ولایات است و مناسب
آحاد رعیت نیست **دویم** آنکه این دعا دلالت میکند بر عصمت که لازم امامت است زیرا که اگر
معصیت از او صادر شود واجب خواهد بود بر کسی که علم بهم رساند که منعش کند و ترک موالات
بلکه اظهار معادات او نماید پس چنین دعائی از آنحضرت برای کسی بدون قیدی دلالت میکند برآنکه
آنشخص هرگز بر جائی نخواهد بود که مستحق ترک موالات و نصرت گردد **سیم** آنکه اگر مراد بمولی اولی باشد
چنانکه ما میگوئیم مقصود ازین کلام طلب موالات و متابعت و نصرت خواهد بود از قوم و اگر مراد ناصر
و محب باشد چنانکه ایشان میگویند مقصود بیان آن خواهد بود که آنحضرت ناصر و محب ایشان است پس دعا
از برای کسی که موالات و نصرت او کند با اول انسب خواهد بود از ثانی چنانکه بر متامل ظاهر است
وجه سیوم آنست که از اخبار عامه و خاصه معلوم شده که آیهٔ الیوم اکملت لکم دینکم در روز غدیر
نازل شد و سیوطی که از اکابر متاخرین مخالفین است در کتاب اتقان از ابو سعید خدری
و ابوهریره روایت کرده است که این آیه در روز غدیر نازل شد و این دلیلست برآنکه مراد
بمولی معنی است که بامامت کبری برمیگردد زیرا که امری که سبب کمال دین و تمام شدن نعمت
بر مسلمین باشد باید که از اصول دین باشد بلکه اعظم و متمم آنها باشد و آن امامتست که بآن تمام میشود
نظام دنیا و دین و به اعتقاد بآن قبول میشود اعمال مسلمین **وجه چهارم** آنست که در اخبار مستفیضه
عامه و خاصه وارد شده است که آیهٔ یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک تا آخر
در این واقعه نازل شد چنانکه بعضی گذشت و فخر رازی در تفسیر کبیر از جملهٔ محتملات نزول این
آیهٔ کریمه گفته است که این آیه نازل شد در فضل علی علیه السلام و چون نازل شد دست علی
علیه السلام را گرفت و گفت من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من
عاداه پس عمر او را ملاقات کرد و گفت گوارا باد ترا ای پسر ابو طالب صبح کردی مولای من

و مولای هر

و مولای هر مومن و مومنه پس گفته است این قول ابن عباس است و براء بن عازب و محمد بن علی
و ثعلبی در تفسیر و حسکانی در شواهد التنزیل و جماعت بسیار روایت کرده‌اند که این آیه در امر غدیر نازل
و این صریحست در آنکه مراد بمولا امام و خلیفه است زیرا که تهدید کردن بآنکه اگر تبلیغ نکند
هیچ رسالت او را تبلیغ نکرده است و خوف حضرت از تبلیغ آن بوده که مبادا موجب آثار فتنه
شود تا آنکه حق تعالی ضامن شد که او را از شر منافقان نگاه دارد و اینها همه دلیل است برآنکه آن
امری که مامور بتبلیغ آن گردیده بود بایست امری باشد که ابلاغ آن موجب اصلاح امور دین و دنیای
مردم گردد و بآن از برای مردم تا روز قیامت حلال و حرام ظاهر گردد و شرایع دین بآن محفوظ ماند
از ضیاع و تغییر و تبدیل و قبول آن بر طبع مردم دشوار باشد و احتمالاتی که ایشان در لفظ مولی گفته‌اند
هیچ یک مظنهٔ این قسم امور نیست مگر خلافت و امامت آنحضرت که بآن باقی میماند آنچه حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و سلم تبلیغ آن نموده بود از احکام دین و ایمان و بآن منتظم میگردید امور مسلمانان
و از جهت کینه‌ها که از آنحضرت در سینه‌ها داشتند مظنهٔ ثوران فتنه‌ها بود از منافقان لهذا حق تعالی
ضامن شد نگاه داشتن آنحضرت را از شر ایشان **وجه پنجم** آنست که اخبار خاصه و عامه مشتملست
بر نص صریح درین واقعه نزد کسی که اندک انصافی داشته باشد متواتر بالمعنی است و اگر ازین
تنزل کنیم لا اقل قرینه میتوانند شد برآنکه مراد بمولا معنی است که متضمن امامتست خصوصاً هرگاه
ضم شود بآنکه جاری شده است عادت پیغمبران و پادشاهان و امرا برآنکه نزدیک بوفات خود
خلیفه تعیین میکرده‌اند و در اکثر اخبار مذکور است که نزدیکست که از میان شما بروم
و بآن قراین دیگر که سابقاً مذکور شد **وجه ششم** آنست که از نظم و نثر جماعتی که در آن مجمع حاضر بودند
ظاهر میشود که همه معنی خلافت را فهمیده‌اند ازین کلام مانند حسان بن ثابت که در حضور حضرت شعر
و غیر آن مذکور است که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرخص شد و در این باب قصیده گفت
و حضرت او را تحسین کرد و سایر شعرای صحابه و تابعین و مثل حارث بن النعمان فهری که این معنی را
فهمیده بود و حضرت تصدیق او کرد چنانکه گذشت و امثال این بسیار است و این اقوال دلایل است

برآنکه مراد آنحضرت این بود و عجب دارم از بیشرمی علمای مخالفین که در مقامات دیگر بنقل
یک راوی یا دو راوی اکتفا مینمایند و باندک ایما و اشاره در کلام بر مطالب عظیمه استدلال
میکنند و چون بمسئلهٔ امامت رسیدند قناع حیا را از سر میکشند و در حصار میگریزند عصمنا الله
و ایاهم من العصبیة والعناد وهدانا الی سبیل الرشاد **فصل دوم** در حدیث منزلت است
و آن از طرق عامه و خاصه متواتر است و مابه الاشتراک همه آنست که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله در مواطن بسیار با امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که انت منی بمنزلة هارون من
موسی و در اکثر روایات این تتمه را دارد الا انه لا نبی بعدی یعنی تو از من بمنزلهٔ هرونی از
موسی مگر آنکه پیغمبری نیست بعد از من و ما در این مقام اکتفا مینمائیم بچند حدیث که در صحاح ایشان
مذکور است چنانچه صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری و صحیح مسلم و صحیح ترمذی روایت کرده است از
سعد بن ابی وقاص که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در غزوهٔ تبوک علی بن ابی طالب علیه السلام
در مدینه گذاشت علی علیه السلام گفت یا رسول الله مرا در میان زنان و اطفال میگذاری حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که آیا راضی نیستی که از من بمنزلهٔ هرون باشی از موسی و در
روایت ترمذی گفت غیر آنکه نیست پیغمبری بعد از من و در صحیح مسلم باز روایت کرده است مجموع این
عبارت را و از ابن مسیب روایت کرده است که روایت این حدیث از سعد بمن رسید
خواستم مشافهه این حدیث را از سعد بشنوم رفتم بنزد سعد گفتم تو این حدیث را از رسول خدا
صلی الله علیه و آله شنیدی پس انگشتهای خود را بگوشهای خود گذاشت و گفت بلی و اگر نشنیده باشم
هر دو گوش من کر شود و ایضا در جامع الاصول از ترمذی روایت کرده است از جابر انصاری مجموع
این حدیث را و ایضا از صحیح مسلم و صحیح ترمذی هر دو روایت کرده است که معویة بن ابی سفیان سعد
بن ابی وقاص را امیر کرد و با او گفت چه مانع است ترا از آنکه سب نکنی و دشنام دهی
ابو تراب را سعد گفت تا در خاطر من است آن سه چیز که در حق علی علیه السلام شنیده ام هرگز
او را سب نخواهم کرد و اگر یکی از آنها از برای من بود بهتر میداشتم از آنکه شتران سرخ موی عالم

ازمن باشد

ازمن باشد شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که با او میگفت در وقتی که او را در بعضی از غزوات
در مدینه گذاشت و علی علیه السلام گفت مرا با زنان گذاشتی و ذکر کرد همان را که در حدیث سابق
مذکور شد اما در اینجا گفت الا انه لا نبوة بعدی یعنی مگر آنکه نبوت و پیغمبری بعد از من نیست پس
سعد گفت شنیدم که در روز خیبر میگفت البته خواهم داد علم را فردا بمردی که دوست میدارد
خدا و رسول او را و او دوست میدارد خدا و رسول را و همه ما گردن کشیدیم که شاید بما دهد
پس گفت علی را طلبید چون علی حاضر شد دیده اش رمد داشت و درد میکرد آب دهان
مبارک خود را بر دیدهٔ او مالید و علم را با او داد پس خدا بر دست او فتح کرد و چون
آیهٔ مباهله نازل شد علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را طلبید و گفت خداوندا اینها
اهل بیت منند و ابن عبد البر در کتاب استیعاب که معتبرترین کتب ایشان است گفته است
که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در هیچ غزوه از غزوات که حضرت رسول خدا
صلی الله علیه و آله در آن حاضر بود تخلف ننمود تا بمدینه هجرت فرمود مگر در جنگ تبوک که
حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را از برای حراست مدینه و محافظت عیال خود در مدینه
گذاشت و با او گفت انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی و گفته است که
این حدیث را جماعت بسیار از صحابه روایت کرده اند و از ثابت ترین روایات و صحیح
ترین آنهاست روایت کرده است آنرا از رسول خدا صلی الله علیه و آله سعد بن ابی وقاص
و طریقها بسعد بسیار است و روایت کرده است حدیث را از ابن عباس و ابی سعید خدری
و ام سلمه و اسماء بنت عمیس و جابر بن عبد الله و جماعت بسیاری که ذکر آنها بتطویل می انجامد
و فاطمه دختر علی علیه السلام روایت کرده است از اسماء بنت عمیس که گفت شنیدم رسول
خدا صلی الله علیه و آله با علی میگفت انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لیس بعدی نبی
و بروایت ابن عباس بعد از آن گفت تو برادر منی و صاحب منی یعنی مصاحب منی و ابن عقده
حافظ که جمیع طوایف او را ثقه میدانند کتاب بزرگی تصنیف کرده است از برای خصوص سندهای

اینحدیث و ابن حنبل در مسند خود که بزرگ صحاح ایشان است اینحدیث را بسندهای بسیار از
جمع کثیری از صحابه روایت کرده است و ابن اثیر در تاریخ کامل از محمد بن اسحق و دیلمی در فردوس
الاخبار از عمر بن الخطاب روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت یا علی
تو اول مسلمانانی در اسلام و اول مومنانی در ایمان و تو از من بمنزله هرونی از موسی و قاضی علی
بن محسن تنوخی که از علمای عامه است اینحدیث را از امیر المومنین علیه السلام و عمر و سعد بن
ابی وقاص و ابن مسعود و ابن عباس و جابر انصاری و ابو هریره و ابو سعید خدری و جابر بن سمره
و مالک بن الحویرث و برا بن عازب و زید بن ارقم و ابو رافع و عبد الله بن ابی اوفی
و برادرش زید و ابو شریحه و حذیفه بن اسید و انس بن مالک و ابو بریده اسلمی و ابو ایوب
انصاری و عقیل بن ابی طالب و جبیش بن جناده و معویه بن ابی سفیان و ام سلمه و اسما
بنت عمیس و سعید بن المسیب و امام محمد باقر علیه السلام و حبیب بن ابی ثابت و فاطمه
بنت علی علیه السلام و شرحبیل بن سعد روایت کرده است و گفته است که از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله روایت کرده اند و ابن حجر در کتاب فتح الباری شرح صحیح بخاری گفته است در
شرح اینحدیث که در روایت ابن مسیب این زیادتی هست که بعد از آنکه حضرت رسول
صلی الله علیه و آله این سخن را با حضرت امیر المومنین علیه السلام گفت حضرت امیر دو مرتبه
گفت راضی شدم و گفته است که در اول روایت برا بن عازب و زید بن ارقم این زیادتی
هست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت یا علی بباید یا من در مدینه بمانم یا تو بمانی چون
حضرت امیر این را شنید در مدینه ماند پس شنید که جمعی از منافقان میگویند که علی را از برای
این در مدینه گذاشت که از او آزرده بود حضرت امیر از پی آنحضرت رفت و گفت مردم
چنین میگویند حضرت فرمود که آیا راضی نیستی که از من بمنزله هارون باشی از موسی مگر آنکه بعد از
من پیغمبری نیست پس ابن حجر گفته است اصل حدیث غیر از سعد از علی و عمر و ابو هریره و ابن
عباس و جابر بن عبد الله و برا بن عازب و زید بن ارقم و ابو سعید خدری و انس بن مالک و

جابر بن

جابر بن سمره و جبیش بن جناده و معویه و اسما بنت عمیس و غیر ایشان روایت کرده اند و
جمیع طرق از ابن عساکر در ترجمه علی ذکر کرده است تمام شد سخن ابن حجر و سید رضی رضی الله
عنه در نهج البلاغه که مقبول الطرفین است روایت کرده است از حضرت امیر المومنین صلوات
الله علیه که حضرت رسول صلی الله علیه و آله با او گفت تو میشنوی آنچه من میشنوم و تو می‌بینی آنچه من می‌بینم
مگر آنکه تو پیغمبر نیستی بلکه وزیر منی و امور تو بخیر و خوبی راجع است و ابن ابی الحدید که از مشاهیر علما
و محدثان عامه است در شرح این سخن بعد از آنکه اخبار بسیار مؤید این کلام نقل کرده است گفته است
و دلیل بر آنکه آنحضرت وزیر حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده است از نص کتاب و سنت
آنست که حق تعالی از حضرت موسی علیه السلام نقل کرده است که گفت و اجعل لی وزیرا من
اهلی هرون اخی اشدد به ازری و اشرکه فی امری و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
در حدیثی که اجماع بر روایت آن کرده اند جمیع فرقهای اسلام که تو از من بمنزله هرونی از موسی مگر آنکه
بعد از من پیغمبری نیست پس ثابت گردانید از برای آنحضرت جمیع مراتب هرون و منازل او را
از موسی پس باید وزیر حضرت رسول صلی الله علیه و آله باشد و محکم کننده پشت او باشد و تقویت
کننده امر او باشد و اگر نه آن بود که او خاتم پیغمبران بود هر آینه شریک در پیغمبری او هم می‌بود
و باز ابن ابی الحدید در موضع دیگر از شرح نهج البلاغه گفته است که حضرت امیر المومنین علیه
السلام در روز شوری گفت با آن پنج نفر که عمر با او شریک کرده بود آنها را آیا در میان شما
کسی هست بغیر من که حضرت رسول صلی الله علیه و آله با او گفته باشد که تو از من بمنزله هرونی از موسی
مگر آنکه پیغمبری نیست بعد از من همه گفتند نه و صاحب صواعق محرقه با آن تعصب و عنادش که با اعدا
عدو امیر المومنین صلوات الله علیه است و از همه خوارج بدتر است تصحیح اینحدیث کرده است
و ادعای تواترش کرده است و کدام است متواتر از این و واضح تر و قطعی تر زیرا که هر یک از محدثان ایشان
از جماعت بسیار از صحابه روایت کرده است که ایشان قول هر یک از ایشان را در هر امری از اصول
و فروع دیگر حجت میدانند چنانچه از تتبع کتب ایشان ظاهر است و در کتب عقاید در بسیاری از

اصول دین هر چند که در یکی از صحاح ایشان مذکور است استدلال کرده قطع نظر از احادیث
متواتره که در طرق شیعه از هر یک از ائمه علیهم السلام روایت کرده اند و اما وجه استدلال به
این حدیث متواتر بر امامت آنحضرت بچند وجه تقریر میتوان کرد اول آنکه ظاهر منزلت عموم است
بحسب عرف خصوصا هرگاه بعضی از منازل را استثنا کنند که در این صورت صریح میشود در عموم
در بقیه افراد مستثنی منه مثل آنکه اگر کسی گوید فلان مرد بمنزله من است مگر آنکه بخیل است همه خصالی کس را
می فهمند که در غیر جود در صفات کمال دیگر مثل او است پس این کلام دلالت کرد بر آنکه جمیع نسبتها
که میان موسی و هرون علیهما السلام بود باید که در آنحضرت باشد بغیر پیغمبری و این معلوم است
که از جمله نسبتها خلافت بر امامت بود چنانچه گفت اخلفنی فی قومی پس هرگاه موسی علیه السلام غایب شد
هرون علیه السلام خلیفه او بود پس باید که این حالت نیز برای حضرت امیر ثابت باشد و همین غیر پیغمبری که آنجا
که استثنا شده است اگر گویند که هرگاه باشد خلافت در حال حیات مراد باشد جواب گوییم که
استثنای پیغمبری بعد از وفات صریح است در آنکه مراد اعم است و الا احتیاج باستثنا نبود با آنکه
خلاف ظاهر لفظ است دویم آنکه از جمله منازل هرون آن بود که او افضل بود از جمیع امت موسی
علیه السلام پس باید حضرت امیر علیه السلام نیز افضل باشد از جمیع امت آنحضرت و تفضیل مفضول
قبیح است عقلا چنانچه دانستی سیوم آنکه از احادیث متواتره معلوم است که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله این سخن را در مقامات متعدده فرموده اگر مطلب منزلت خصوصی بود از مواقع متباینه
مثل آنکه در مسدود کردن درها از مسجد و مفتوح کردن در خانه آنحضرت این را فرمود و تسمیه حسن
و حسین و محسن بنامهای اولاد هرون شبر و شبیر و مشبر این را فرمود و در استخلاف مدینه این
فرمود و در نصب غدیر همین را فرمود پس معلوم شد که همه منازل مراد است خصوصا منزلت خلافت
چهارم آنکه مشهور بلکه متواتر است که آنچه در بنی اسرائیل واقع شده است در این امت مثل
آن واقع میشود چنانچه صاحب نهایه و دیگران گفته اند که در احادیث بسیار وارد شده است
لترکبن سنن من کان قبلکم حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة یعنی شما مرتکب خواهید شد

طریقه انهار را

با امیر المومنین او رکه

طریقه انهار را که پیش از شما بوده اند مانند هر تا کفش که با هم موافقند و مانند پرهای تیر که با هم
برابرند و در بعضی از روایات وارد شده است که اگر ایشان داخل سوراخ سوسمار شده باشند
شما هم خواهید شد و در میان بنی اسرائیل امری عظیم تر از قضیه عجل و سامری حادث نشد پس
باید در این امت نیز مثل آن واقع شود و در این امر که شبیه آن باشد بغیر آن نبود که دست از متابعت
خلیفه او برداشتند و او را ضعیف گردانیدند و منافقان بر او غالب شدند و موید این آنست
که عامه و خاصه روایت کرده اند که چون حضرت امیر المومنین علیه السلام را از برای بیعت ابو بکر بمسجد آوردند
رو بقبر حضرت رسول صلی الله علیه و آله کرد و آیه را خواند که مشتمل بود بر تظلم هرون نزد موسی علیهما السلام
و شکایت از قوم خود گفت یا ابن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی یعنی ای فرزند
مادر من بدرستیکه قوم مرا ضعیف گردانیدند و نزدیک بود مرا بکشند پنجم آنکه جماعتی از محققان
نقل کرده اند که وصایت و خلافت موسی علیه السلام منتقل شد باولاد هرون علیه السلام پس از جمله
منازل هرون از موسی آنست که اولاد او خلیفه و وصی او بودند پس بمقتضای منزلت باید
که حسن و حسین علیهما السلام که باتفاق عامه و خاصه مسمی بنامهای پسرهای هرون شدند خلیفه های
حضرت رسول صلی الله علیه و آله باشند پس پدر ایشان نیز باید خلیفه آنحضرت باشد بمقتضای
اجماع مرکب و از جمله آنها که از علمای مخالفین این را ذکر کرده اند محمد شهرستانیست که در کتاب
ملل و نحل در اثنای بیان احوال یهود گفته است که امر پیغمبری مشترک بود میان موسی و برادرش هرون
علیهما السلام چون موسی گفت اشرکه فی امری پس هارون وصی موسی بود و چون در حیات موسی
فوت شد منتقل شد وصایت بیوشع علیه السلام بامانت که برساند بشبر و شبیر اولاد هرون علیه السلام
بر سبیل استقرار زیرا که وصیت و امامت گاه مستقر می باشد و گاه مستودع ششم آنکه در خصوص
غزوه تبوک حضرت امیر را خلیفه کرد بمدینه و عزلش معلوم نشد پس باید که بعد از وفات
نیز خلیفه باشد و اگر از این منازل و مراتب همه تنزل کنیم در این شکی نیست که دلالت
بر نهایت قرب و محبت و اختصاص میکند پس بر صاحب منزلت هرونی و اخوت و اتحاد و اختصاص

جسمانی و قرابت نسبی با مناقب جلیله بر عالمیان ظاهر است کسی را که هیچ جهتی از جهات نداشته باشد
و بغیر از نسبت در کفو هم عین نقص است و سابقه کمال در او نیست مقدم داشتن عین خطاست
و نزد همه عقلا روا نیست والله الهادی الی سواء السبیل فصل سیم در بیان اختصاص آنحضرت است
بمحبت خدا و رسول و اظهار آن جمعی در مواطن متعدده شده است اول آنکه در جامع الاصول از صحیح ترمذی
روایت کرده است از انس بن مالک که نزد رسول صلی الله علیه و آله مرغی آورده بودند فرمود اللهم ائتنی
باحب خلقک الیک یاکل معی هذا الطیر یعنی خداوندا بیاور بسوی من محبوب ترین خلق خود را
بسوی تو تا بخورد با من از این مرغ پس علی علیه السلام آمد و با آنحضرت خورد و بعد از آن گفته است که رزین
گفته که در این حدیث قصه ای هست و در آخرش آنست که انس با علی علیه السلام گفت که طلب آمرزش
کن از برای من و ترا نزد من بشارتی است پس این حدیث را نقل کرد و در مسند ابن حنبل از سفینه
مولای رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که زنی از انصار دو مرغ بریان که در میان دو گرده
نان گذاشته بود برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله بهدیه آورد چون نزد آنحضرت گذاشت گفت
خداوندا بیاور بسوی من دوست ترین خلق را بسوی تو و بسوی پیغمبر تو پس علی علیه السلام آمد و صدای
خود را بلند کرد حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسید کیست گفتم علی است فرمود در را بگشا چون در را
گشودم داخل شد و آن مرغها را با یکدیگر تناول نمودند و ابن مغازلی شافعی در کتاب مناقب به سی
طریق این حدیث را روایت کرده است و از جمله آنها آنست که انس بن مالک روایت کرده است که
از برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرغ بریانی بهدیه آوردند چون بنزدیک آنحضرت گذاشتند
فرمود خداوندا بفرست بسوی من احب خلق خود را بسوی خود تا بخورد با من از این مرغ من در خاطر خود
گفتم خداوندا بگردان او را از انصار پس علی علیه السلام آمد و در را آهسته کوبید گفتم کیست
گفت علی گفتم حضرت رسول صلی الله علیه و آله مشغول حاجتی است حضرت برگشت چون بخدمت
حضرت رسول صلی الله علیه و آله رفتم بار دیگر فرمود خداوندا بیاور بسوی من محبوب ترین خلق را بسوی تو تا بخورد
با من از این مرغ باز در خاطر گذرانیدم که خداوندا بگردان او را مردی از انصار پس باز علی علیه السلام

آمد در را کوبید

آمد و در را کوبید گفتم من نگفتم که حضرت مشغول حاجتی است برگشت چون نزد حضرت رسول صلی الله
علیه و آله برگشتم باز آن سخن را گفت پس علی آمد و در را سخت کوبید حضرت رسول صلی الله علیه و آله
سه مرتبه فرمود در را بگشا چون در را گشودم و نظر حضرت بر او افتاد سه مرتبه فرمود بسوی من بیا پس
نشست و آن مرغ را با هم تناول نمودند و بروایت دیگر از او و از ابن حنبل و دیگران چون حضرت
امیر داخل شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود چرا دیر کردی من سه مرتبه از خدا طلبیدم که محبوب ترین خلق را
بسوی خود و بسوی من بیاورد که از این مرغ با من بخورد و اگر در مرتبه سیوم نمی آمدی خدا را بنام تو میخواندم
که ترا بیاورد حضرت امیر گفت یا رسول الله من سه مرتبه آمدم و هر مرتبه انس برگردانید حضرت
با انس گفت چرا چنین کردی گفت میخواستم از قوم من باشد حضرت فرمود هر کسی قوم خود را دوست
میدارد و بروایت دیگر فرمود که مگر در میان انصار بهتر از علی و فاضلتر از او هست و عامه و خاصه بطرق
مستفیضه روایت کرده اند که از جمله مناقب که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر اصحاب شوری
احتجاج نمود این منقبت بود و همه اعتراف بحقیقت آن کردند و حضرت امیر از انس گواهی طلبید گفت
در خاطرم نمانده است حضرت فرمود که اگر دروغ گوئی مبتلا شوی به برصی که نتوانی پنهان کرد آنرا
از مردم بعمامه بستی و بعد از آنکه آن پیسی در او بهم رسید مکرر میگفت که این به نفرین علی علیه السلام است
و ابن مردویه در مناقب از ابو رافع آزاد کرده عایشه [illegible] روایت کرده است که چون مرغ را
نزد آنحضرت گذاشتند حضرت فرمود کاش که امیر مؤمنان و سید و آقای مسلمانان و امام و
پیشوای متقیان نزد من بود و با من از این مرغ میخورد پس حضرت امیر آمد و با او از آن مرغ خورد
و خطیب خوارزمی نیز این حدیث را بنحو سابق از ابن عباس روایت کرده است و کسی که اندک
انصافی داشته باشد و تتبع کتب مخالفان بکند میداند که فوق حد تواتر روایت شده است
زیرا که ترمذی در صحیح خود و حافظ ابو نعیم در حلیة الاولیا و بلاذری در تاریخ و خرکوشی در شرف
المصطفی و سمعانی در فضایل الصحابه و طبری در کتاب الولایه و ابن البیع در صحیح و ابو یعلی در مسند
و احمد بن حنبل در فضایل و نطنزی در خصایص روایت کرده اند و روایت کرده است از زیاده از [illegible]

محمد بن اسحق و محمد بن یحیی ازدی و مازنی و ابن شاهین و سدی و ابو بکر بیهقی و مالک و اسحق بن عبد الله
بن ابی طلحه و عبد الملک بن عمیر و سعد بن کدام و داود بن علی بن عبد الله بن عباس و ابو حاتم رازی
بسندهای بسیار از انس و ابن عباس و ام ایمن و ابن بطه در ابانه بیست طریق روایت کرده است و
خطیب ابو بکر در تاریخ بغداد از هفت طریق و ابن عقده حافظ کتابی در طرق این حدیث به تنهائی
تصنیف کرده است و سی و پنج نفر از صحابه این حدیث را از انس روایت کرده اند و ده نفر از رسول
خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند با آن عداوتی که اکثر ایشان با امیر المؤمنین علیه السلام
داشتند و سعی در اخفای فضایل او مینمودند و چنین سند این حدیث ثابت شد دلیل است بر امامت
آنحضرت زیرا که محبت خدا و رسول معنی ندارد بغیر آنکه او را استحقاق ثواب و وفور طاعت و اتصاف
بصفات حسنه از همه بیشتر است و ثابت شده است که حق تعالی منزه است از آنکه محل حوادث
باشد و تغیر و انفعال در ذات مقدس او نمی باشد و ایضا معلوم است که ثواب دادن حق تعالی
و اکرام او بدون کمال عقاید و اتصاف بصفات حسنه و نیات صحیحه و اعمال صالحه نمی باشد زیرا
که تفضیل ناقص بر کامل و عاصی بر مطیع و جاهل بر عالم قبیح است و حق تعالی در بسیاری از قرآن مجید
بیان همین فرموده است چنانکه فرموده است قوله تعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله یعنی بگو یا محمد
اگر هستید آنکه خدا را دوست دارید پس متابعت و پیروی کنید مرا تا خدا شما را دوست دارد
و قوله تعالی ان اکرمکم عند الله اتقاکم یعنی بدرستی که گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شما است
و فرموده است که خدا تفضیل داده است آنها را که جهاد میکنند بمالهای خود و جانهای خود بر آنها
که نشسته اند و جهاد نمی کنند درجه بزرگ و فرموده است که مساوی نیستند آنها که انفاق کرده اند
و قتال کرده اند پیش از فتح مکه با آنها که بعد از فتح مکه کرده اند و فرموده است فمن یعمل مثقال ذرة
خیرا یره یعنی هر که عمل کند بقدر سنگینی ذره از خیر ثواب آن را می بیند و فرموده است که و ما
یستوی الاعمی و البصیر و الذین آمنوا و عملوا الصالحات و لا المسیء قلیلا ما تتذکرون
یعنی مساوی نیستند کور و بینا و آنها که ایمان آورده اند و عملهای شایسته کرده اند با بدکردار

بیان ...

بسیار کم متذکر میشوید حق را و معلوم است که کوری و بینائی دل مراد است و اکثر قرآن مجید مشحون است
باین مضمون و ایضا معلوم است که محبت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از قبیل محبت
قرابت و بشریت نیست پس کسی که احب خلق باشد بسوی خدا و رسول افضل از همه خلق خواهد بود و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله از این حکم بیرون است باجماع و بقرینه آنکه حضرت گفته قایل این قول است
و با ثبوت افضلیت احق بودن بخلافت معلوم است چنانچه مکرر مذکور شد و متعصبان و مخالفان
در اعتراض بر این دلیل گفته اند اول آنکه گاه باشد مراد احب خلق الله باشد در خوردن آن مرغ
و هر زبان فهمی میداند که بطلی سخن داشته باشد میداند که این خلاف ظاهر و متبادر از لفظ است
و میان اهل عربیت مقرر است که حذف متعلقات و اطلاق از قیود دلیل عموم است و
اکمل در کلام چون ابهام است و قید احبیت نیست و در بسیاری از روایات قید اکمل مطلقا
مذکور نیست با آنکه احبیت در اکل یا باعتبار فضیلت و کرامت باشد یا از مطلب ما ثابت میشود
یا باعتبار فقر و استحقاق است و این باطل است زیرا که معلوم است که از میان صحابه بر ایشان تر
از آنحضرت بسیار بودند و شیخ مفید علیه الرحمه از این اعتراض جواب متینی فرموده است که
اگر همین مراد باشد متضمن فضیلتی نخواهد بود پس انس چرا اینقدر سعی میکرد و حضرت را بر میگردانید
و خود را مستحق سخط حضرت رسول میکرد که این فضیلت از برای انصار حاصل شود و حضرت رسول
صلی الله علیه و آله تقریر آن بر این فهم کرد و فرموده که هر کس قوم خود را دوست میدارد و یا آنکه مکرر در
میان انصار از و بهتری بود و اگر آن مراد بود بایست حضرت بفرماید که چه فضیلتی از این مرغ
بود که تو میخواستی بجهت انصار باشد و ایضا اگر این احتمال مراد بود چگونه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
این را حجت بر فضیلت و احقیت خلافت خود میکرد در شوری و آنها چرا قبول این میکردند
بایست در جواب بگویند که این دلالت بر فضیلتی نمیکند که موجب امامت و خلافت باشد
تمام شد کلام شیخ مفید رحمه الله و ایضا گوییم که اگر این دلیل فضیلت نبود انس چرا از برای رعایت
آن منافقان کتمان شهادت میکرد تا مستحق نفرین حضرت شود و پیس گردد دوم آنکه ممکنست

همه حضرت درانوقت احب وافضل خلق بوده باشند و بعد از آن بعضی از صحابه از و افضل شده باشند
و جواب همان است که این مخالف اطلاق و عموم لفظ است زیرا که ظاهر لفظ آنست که احب
جمیع خلق است بغیر حضرت رسول صلی الله علیه و آله در جمیع احوال و ازمنه حتی بر سایر انبیا و
اوصیا علیهم السلام و دلیلی بر تخصیص نه در کلام است و نه در خارج کلام و جواب سابق اکثر در اینجا
جاریست خصوصا قصه شوری و بعضی از فضلا جواب گفته اند که این فرع اجماع مرکب است
زیرا که مجموع امت مردد نه میان دو قول اول تفضیل آنحضرت بر همه در جمیع احوال و اوقات
دویم تفضیل دیگری بر او در جمیع احوال و اوقات پس این احتمال که تو گفتی هیچکس از امت آن قایل
نیستند و بدانکه از بعضی از احادیث شیعه ظاهر میشود که آن مرغ بریان را جبرئیل از بهشت آورده
بود و قرینه بران آنست که حضرت با آن سخاوت و فتوت انس و غیر او از حاضران را شریک
نکرد و حصه بایشان نداد باعتبار اینکه طعام بهشت در دنیا بغیر معصومان را روا نیست خوردن و
بنا برین فضیلت آنحضرت در این واقعه مذکوره مضاعف میگردد و دلیل بر عصمت و امامت هم میتواند
شد سیوم منقبتیست که در غزوه خیبر ظاهر شد چنانچه صاحب جامع الاصول از صحیح مسلم روایت کرده
از ابو هریره که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز خیبر گفت البته میدهم این علم را بمردی که دوست
دارد خدا او را و رسول او و خدا بر دست او فتح خواهد کرد عمر گفته که هرگز دوست نداشتم امارت را
مگر در آنروز و خود را بنظر آنحضرت در آوردم بامید آنکه مرا از برای این امر بطلبد پس حضرت رسول
صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را طلبید و علم را باو داد و گفت برو و در عقب مکن تا حق تعالی فتح را
بر دست تو جاری کند چون حضرت امیر اندکی راه رفت ایستاد و نظر بعقب نکرد و بآواز بلند
با حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطاب کرد که بر چه چیز با مردم قتال کنم حضرت فرمود که با ایشان
قتال کن تا گواهی بدهند بر وحدانیت خدا و رسالت من هرگاه این را بکنند خون و مال خود را
از تو حفظ کرده اند مگر بحق و حساب ایشان بر خداست و ایضا صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری
و مسلم هر دو روایت کرده اند از سلمة بن اکوع که علی علیه السلام با حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم

بجنگ خیبر نرفت از برای آنکه دیده های مبارکش رمد داشت و درد میکرد چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله
با سایر لشکر روانه شدند حضرت امیر با خود گفت که حضرت رسول بجنگ برود و من با او نروم پس
از مدینه بیرون آمد و بحضرت ملحق شد چون آن شبی شد که صباحش فتح خیبر شد حضرت رسول صلی الله
علیه و آله گفت فردا خواهم داد علم را یا خواهد گرفت علم را مردی که دوست میدارد او را خدا و
رسول او و یا گفت که دوست میدارد خدا و رسول خدا او را و خدا بر دست او فتح خواهد کرد تا گاه
دیدیم که علی علیه السلام پیدا شد و امید نداشتیم که او بیاید پس مردم گفتند علی آمد پس علم را برد
او داد و خدا بر دست او فتح کرد و ایضا در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم هر دو روایت کرده است
از سهل بن سعد که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز خیبر گفت البته میدهم فردا علم را بمردی که
خدا فتح میکند بر دستهای او و دوست دارد خدا و رسول او را و او دوست دارد او خدا و رسول را
پس مردم در تمام شب در این اندیشه بودند که آیا بکه خواهد داد علم را چون صبح شد همه صحابه
بامداد بخدمت آنحضرت آمدند و هر یک امید آنرا داشتند که باو بدهد پس حضرت فرمود که کجاست
علی بن ابی طالب علیه السلام همه صدا بلند کردند که یا رسول الله چشمهای او درد میکند پس علی را طلبید و در
دیدهای او رمدی بود پس آب دهان مبارک را در دیدهای او انداخت و دعا کرد و در ساعت شفا
یافت چنانچه گویا هرگز درد نداشت و علم را بدست او داد پس علی علیه السلام گفت با ایشان قتال
کنم تا مثل ما شوند حضرت رسول فرمود به تانی روانه شو تا نزول کنی بساحت ایشان پس بخوان ایشانرا
بسوی اسلام و خبر ده ایشانرا با آنچه واجبست بر ایشان از حق خدا در اسلام پس بخدا سوگند که اگر هدایت
کند خدا بسبب تو یک مرد را بهتر است از برای تو از جمیع شتران سرخ موی که در میان عرب بسیار
معتبر است و روایت سعد بن ابی وقاص که مشتمل برین منقبت بود در حدیث منزلت مذکور شد
و ثعلبی در تفسیر قول حق تعالی و یهدیک صراطا مستقیما روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله اهل خیبر را محاصره نمود تا آنکه بصحابه گرسنگی شدید رسید پس علم را بعمر داد و با جمعی
از صحابه او را بجنگ اهل خیبر فرستاد و چون مقابل ایشان شدند عمر و اصحابش گریختند و بسوی حضرت

برگشتند و او نسبت میداد اصحابش را بر جبن و بد دلی و اصحابش او را نسبت میدادند بر ترس و نامردی و حضرت را در آن روز درد شقیقه عارض شد و بیرون نیامد و ابوبکر علم را گرفت و رفت و با اصحابش گریخت پس باز عمر علم را برداشت و رفت و شکست یافت و برگشت و چون این خبر بحضرت رسول صلی الله علیه و آله رسید فرمود بخدا سوگند که فردا علم را میدهم بمردی که او دوست میدارد خدا و رسول او را و او دوست میدارد خدا و رسول را او و بقهر و غلبه میگیرد قلعه را و علی علیه السلام در آن وقت در میان لشکر نبود چون روز دیگر شد گردن کشیدند بسوی آن ابوبکر و عمر و تعمها و مردانی چند از قریش و هر یک امیدوار بود که آنحضرت علم باو داده شود پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله سلمة بن اکوع را فرستاد و علی را طلبید و بزودی حاضر شد بر شتری سوار و نزدیک حضرت رسید شتر را خوابانید و دیدهای خود را از شدت درد بقطعه از برد یمنی بسته بود سلمه گفت من دست علی را گرفته میکشیدم تا بنزدیک حضرت رسول صلی الله علیه و آله آوردم حضرت فرمود چه میشود ترا گفت درد دیدهایم بهم رسیده فرمود نزدیک من بیا چون نزدیک آمد آب دهان مبارکش را در دیدهای او انداخت در ساعت شفا یافت و بعد از آن تا زنده بود درد چشم ندید پس علم را بدست آنحضرت داد و روایت کرده ابن مغازلی از ابوهریره روایت کرده است که چون علی علیه السلام علم را بدست معجزنمای خود گرفت بسرعت روان شد و من از عقب او میرفتم و در هیچ موضع توقف نکرد تا علم را در پای قلعه خیبر نصب کرد پس یکی از علمای یهود از بالای قلعه مشرف شد و گفت تو کیستی گفت منم علی بن ابی طالب پس رو باصحاب خود کرد و گفت بحق خدائی که توریه را بموسی علیه السلام فرستاده است او بر شما غالب خواهد شد و بروایت ثعلبی و دیگران حضرت خلافت پناه علم نصرت شیم را گرفت و حلۀ ارغوانی پوشیده بود چون بپای قلعه آمد مرحب بعادت روزهای گذشته از قلعه بیرون آمد و خود مطلائی بر سر گذاشته بود و سنگ بزرگی را سوراخ کرده بود و بر بالای خود بر سر گذاشته بود و رجز میخواند حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه شروع به رجز کرد و پیش رفت

دوم بر بالای

یا مستسب

و در حضرت در میان ایشان رد شد پس حضرت ضربتی بر سر او فرود آورد که سنگ و خود و سر آن مرد را بدو نیم کرد و شمشیر بر دندانهای او رسید چون یهود اینحالت مشاهده کردند بقلعه گریختند و در قلعه را بستند و آن دروازه بود از یک قطعه سنگ که در آن حرکت داد تمام قلعه بلرزید و در را کند و مانند سپر آن را بر سر دست گرفت و تا صد گام راه رفت پس آن را از عقب انداخت چهل گام دور افتاد و چهل نفر از صحابه خواستند آن را حرکت دهند نتوانستند حرکت داد و آنکه در عظمت و سنگینی بمرتبه بود که آن را چهل نفر می‌بستند و چهل نفر دیگر میگشودند و غرایب معجزات آن ولی خدا در آن غزوه بسیار است که محدثان و مورخان عامه و خاصه بطرق متعدده روایت کرده اند و فقیر بعضی را در حیوة القلوب ایراد نموده ام و آنچه مشتمل است بر مقصود ما در این مقام اثبات محبت و محبوبیت خدا و رسول است نسبت بآنحضرت و اینکه جمیع آنها غایب خلاف آنحضرت بوده اند در این جنگ گریختند و با این منقبت از روی دشمنی با آنحضرت منکر این منزلت عظمی و منقبت کبری بوده اند و جمیع این مراتب را بخاری و مسلم و ترمذی بچندین طریق و ابن مغازلی به دوازده طریق و احمد بن حنبل در مسند بطرق بسیار و ثعلبی بچندین طریق و محمد بن یحیی ازدی و محمد بن جریر طبری و واقدی و محمد بن اسحق و بیهقی در دلایل النبوة و حافظ ابونعیم در حلیه و اشتهی در کتاب اعتقاد و دیلمی در فردوس الاخبار بطرق متعدده روایت کرده اند از علی علیه السلام و عمر و عبد الله بن عمر و سهل بن سعد و سلمة بن اکوع و ابوسعید خدری و جابر انصاری و غیر ایشان از صحابه و اکثر ایشان ذکر کرده اند که سابقا علم را ابوبکر و عمر داد و ایشان گریختند و بعضی عثمان را نیز ذکر کرده اند و سابقا اشعار حسان بن ثابت که در این واقعه بامر حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مدح آنحضرت گفته مشهور است و همچنانکه اصل غزوه خیبر متواتر است این خصوصیات نیز متواتر است و اما استدلال باین قصه بر امامت و خلافت آنحضرت پس بر دو وجه میتوان نمود که هیچ عاقل منصف انکار نتواند کرد اول آنکه بر هر عاقلی معلوم شده که مراد از محبت بآنحضرت نه آنست که ایشان از همه مسلمانان زیاده از دیگران نزدیک میدانند بآنحضرت زیرا که صحابه با آن جنبه که اکثر ایشان داشتند و جان خود را عزیز

میداشتند القدر آرزو میکردند و حضرت امیر در مفاخرات علم باز بایشان داده شو و آنقدر
حسد بر آنحضرت درین باب بسیار بردند و شعرا در مدایح خود ذکر میکردند و حضرت امیر در مفاخرات خود
ذکر میکرد پس معلوم شد که مراد از محبت آنحضرت خدا و رسول را محبتی است که هر که مخالفت
ایشان را اختیار نماید و جان و مال خود را بطیب خاطر در راه ایشان بذل نماید و مراد از محبت خدا و
رسول آنحضرت را آنست که در همه امور و در جمیع احوال و از جمیع جهات محبوب ایشان باشد
و این معنی ملزوم مرتبه عصمت است و عصمت ملزوم امامت است چنانچه مکرر مذکور شد و بوجه دیگر تقریر
کنیم و گوئیم که یا مراد محبت من جمیع الجهات است یا محبت فی الجمله نسبت بهر مومن من حیث الایمان
هست و اختصاص بوجه است و محبت من جمیع الجهات لازم دارد عصمت را بلکه بالاتر از مرتبه
عصمت را زیرا که هر صفت مرجوحی اتصاف بآن مستلزم آنست که از جهت او دوست ندارد
و اگر از این مراتب هم تنزل کنیم در آن شک نیست که البته متضمن فضیلت و منقبت عظیم است از برای
آنحضرت پس تقدیم غیر بر آنحضرت ترجیح مرجوح است بر حکیم علیم محال است [illegible] اگر مخبر از
اندک تاملی بر عاقل مخفی نمی ماند که هرگاه اول علم ابابکر و بعد از آن بعمر داده باشد و ایشان گریخته
باشند و از گریختن ایشان آزرده باشد بعد از آن بغیر ما دیده که فردا علم را بشخصی میدهم که صاحب
این صفات باشد و بر دست او فتح بشود البته باید آن شخص مخصوص بهمه آن صفات باشد
و آن صفات از آنها که منهزم شده نباشد پس اگر آنحضرت بجای این صفات میفرمود که فردا
علم را بکسی میدهم که از اهل مکه نبوده باشد و قریشی نباشد با آنکه هر دو صفت در آنها که علم را پیشتر
گرفته بودند خلاف قانون بلاغت بود پس از اینجا معلوم شد که ابو بکر و عمر دوست خدا و
رسول نبوده اند و خدا و رسول ایشان را دوست نداشته اند و شک نیست که اگر اینها منافی
رتبه خلافت و امامت نباشد بلکه منافی ایمان است و چگونه تواند بود که کسی مومن باشد و خدا و
رسول را دوست ندارد و حال آنکه حق تعالی فرموده است وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ یعنی و
آنهائی که ایمان آورده اند محبت ایشان نسبت بخدا بیشتر است از محبت مشرکان به بتها و ایضا

فرموده است که خدا را دوست میدارید پس پیروی کنید مرا تا خدا شما را دوست دارد و ایضا
لازم دارد هر که حق تعالی بجنگ از طاعات ایشان را قبول نکرده باشد زیرا که حق تعالی فرموده است
بدرستی که حق تعالی دوست میدارد آنها را که قتال میکنند در راه او و فرموده است میدارد توبه کنندگان را
و دوست میدارد متطهران را پس معلوم شد خواه بود جهاد ایشان و توبه ایشان از شرک و
تطهیر ایشان بهر معنی که باشد دیگر می باید ایشان نه از صابران باشند و نه از پرهیزکاران و نه از
توکل کنندگان و نه از محسنین و نه از مقسطین زیرا که حق تعالی در بسیاری از آیات کریمه محبت خود را
نسبت باینجماعت داده است اگر ایشان یکی ازین جماعت میبودند بایست خدا ایشان را دوست
دارد و باید که از جماعتی باشند که خدا عدم محبت خود را بایشان نسبت داده است مثل خائنین
و ظالمین و کافرین و فرح کنندگان بدنیا و مستکبرین و مسرفین و از حد تجاوز کنندگان و افساد
کنندگان در زمین و کفار اثیم و مختال فخور و امثال ایشان از جماعتی که حق تعالی سلب محبت خود را
از ایشان نموده کسی که باین مثابه باشد چگونه استحقاق خلافت رسول و امامت امت دارد
و هرگاه اینها استحقاق خلافت نداشته باشند خلافت منحصر میشود در آنحضرت باجماع مرکب
چنانکه مذکور شد و ملخص این دو دلیل را بیک دلیل تمام برگردانیم بآنکه گوئیم که اگر مراد به محبت
محبت کامل است و در جمیع احوال و از جمیع جهات پس دلالت میکند بامامت آنحضرت چنانکه
دانستی و اگر مراد مطلق محبت است پس دلالت میکند بر عدم مرتبه معارضان آنحضرت از جهات
شتی چنانکه معلوم شد و بدانکه حق تعالی فرموده است یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ
دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ
يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ
وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ یعنی ای گروهی که ایمان آورده اید هر که مرتد شود و برگردد از شما از دین خود
پس بعد از این بیاورد خدا گروهی را که دوست دارد ایشان را و دوست دارند ایشان خدا را
و ذلیل و متواضع باشند از برای مومنان و شدید و غالب باشند بر کافران جهاد کنند در راه خدا

ونترسند از ملامت ملامت کنندهٔ این فضل خداست میدهد بهر که خواهد و خدا واسع العطا
و دانا است و از این احادیث گذشته ظاهر میشود این گروه که حق تعالی اوصاف ایشان را
درین آیه مذکور ساخته حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و اصحاب او بوده اند با طلحه و زبیر و
معویه و خوارج جنگ کرده اند زیرا که اوصاف را حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه را با آنها وصف کرده موافق است با اکثر آیه خصوصا یحبهم و
یحبونه قطع نظر از آنکه معلوم است این اوصاف در غیر آنحضرت مجتمع نبوده و هر یک از اینها
بمرتبه در آنحضرت کامل نبوده که قدرت بر انکار نتوان نمود و در طرق عامه از عمار و حذیفه
و ابن عباس روایت کرده اند که این آیه در شان آنحضرت نازل شد و مؤید اینست آنکه
صاحب جامع الاصول از سنن ابن داود و صحیح ترمذی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
روایت کرده است که در جنگ حدیبیه بیرون آمدند بسوی ما جماعتی از رؤسا و سرکردهای مشرکان
و گفتند بیرون آمده اند بسوی شما جمعی از پسران ما و غلامان ما و از خدمت گریخته اند پس ده آنها را
بسوی ما حضرت رسول غضبناک شد و گفت ای گروه قریش البته ترک کنید مخالفت امر خدا را
یا خدا خواهد فرستاد بسوی شما کسی را که گردن شما را به شمشیر بزند و آنها کسی اند که خدا امتحان
کرده است دل ایشان را از برای پرهیزکاری بعضی از اصحاب گفتند یا رسول الله کیستند این جماعت
فرمود از جملهٔ ایشانست خاصف النعل یعنی پینه کنندهٔ نعل من و چون نگاه کردند متعلق بر جسد
مبارک آنحضرت بود در سفر ما حضرت امیر متوجه آنها شدند در آن وقت حضرت نعل خود را داده
بود که حضرت امیر علیه السلام پینه کند و حضرت امیر مشغول آن کار بود و عبدالله بن احمد حنبل
در مسند بطرق بسیار این حدیث را روایت کرده است و در بعضی از روایات چنین است
که ای گروه قریش ترک این سخنان بکنید والا میفرستم بسوی شما مردی از شما که خدا امتحان
کرده باشد دل او را از برای ایمان که بزند گردنهای شما را از برای دین گفتند یا رسول الله صلی الله علیه و آله
ابو بکر است گفت نه گفتند عمر است گفت نه و لیکن آنست که در حجره نعل مرا پینه میکند و

بروایت دیکر

بروایت دیگر از ابو سعید خدری روایت کرده است حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده در میان
شما کسی هست که بر تاویل قرآن قتال خواهد کرد مثل من که بر تنزیل قرآن قتال کردم ابو بکر گفت
منم یا رسول الله فرمود نه عمر گفت منم فرمود نه و لیکن آنست که نعل مرا پینه میکند صلوات الله
و سلامه علیه سیوم احادیث متفرقه است که در کتب معتبرهٔ عامه درین باب وارد شده است
در جامع الاصول روایت کرده است از صحیح ترمذی از براء بن عازب که حضرت رسول صلی الله علیه و
و آله دو لشکر فرستاد بسوی یمن و بر یکی حضرت علی علیه السلام را امیر کرد و بر دیگری خالد بن ولید را
و فرمود که اگر کارزار منتهی شود علی بر همه امیر باشد پس حضرت یک قلعه را فتح کرد و از غنایم آن
قلعه جاریه را از برای خود برداشت خالد شکایت علی را او بر داشتن جاریه را در نامه نوشت
و بمن داد که از برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله آوردم چون حضرت نامه را خواندند رنگ مبارکش
متغیر شد و فرمود چه میبینی در باب مردی که دوست میدارد خدا و رسول را و دوست میدارند او را
خدا و رسول او من گفتم پناه میبرم بخدا از غضب خدا و غضب رسول او و من تقصیری ندارم بغیر از آنکه
نامه را آورده ام و در صحیح بخاری نیز روایت شده و در آنجا این زیادتی است که حصهٔ او در خمس
زیاده ازین است که برداشته است و ابن ابی الحدید این قصه را روایت کرده است و
گفته است که خالد چهار نفر از صحابه را گفت بروید و مذمت علی بکنید پس سه نفر از ایشان
گفتند و حضرت رو از ایشان گردانیدند تا آنکه بریدهٔ اسلمی چهارم ایشان نیز بود شکایت
علی کرد و گفت جاریه از غنیمت را از برای خود برداشت پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بحدی غضبناک شدند که رنگ مبارکش سرخ شد مکرر گفت علی را از برای من بگذارید بدرستی که علی
از منست و من از علی ام و او ولی هر مؤمن است بعد از من و حصهٔ او از خمس زیاده از آنست
که برداشته است پس ابن ابی الحدید گفته است که این حدیث را احمد در مسند بچندین سند
روایت کرده است و اکثر محدثین این حدیث را روایت کرده اند و ایضا در جامع الاصول
از صحیح ترمذی روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که علی از من است و

ومن از علی ام و علی برساند از جانب من رسالت مرا اگر من یا علی و این حدیث صریحست در خلافت
تو کسی را اندک بصیرتی داشته باشد و در کتاب معرفت ابراهیم بن سعید ثقفی از جابر انصاری
روایت کرده است که چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام قلعهٔ خیبر را فتح کرد حضرت رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود که اگر نه آن بودی که خواهند گفت در حق تو آنچه نصاری در شأن حضرت
عیسی علیه السلام گفتند هر آینه امروز سخنی در باب تو میگفتم که بهیچ گروهی نگذری مگر آنکه خاک
کف پای ترا بردارند و بقیهٔ آب دست شستن ترا بگیرند و بآنها طلب شفا کنند ولیکن بس است
ترا آنکه تو از منی و من از توام و تو وارث منی و من وارث توام و تو از من بمنزلهٔ هرونی از
موسی مگر آنکه پیغمبری نیست بعد از من و تو بری میکنی ذمت مرا و قتال خواهی کرد بر سنت من و تو
در آخرت نزدیکترین خلق خواهی بود بسوی من و تو بر حوض کوثر جانشین من خواهی بود و تو پیش از
همه کس در حوض کوثر بر من وارد خواهی شد و اول کسی که حلهٔ بهشت بپوشد با من تو خواهی
بود و اول کسی که داخل بهشت میشود از امت من تویی و شیعیان تو بر منبرهای نور خواهند بود و
باروهای سفید در دور من و شفاعت خواهم کرد از برای ایشان و در بهشت همسایگان من خواهند
بود هر که با تو جنگ کند با من جنگ کرده و هر که با تو صلح کند با من صلح کرده و راز تو راز من است و آشکار
تو آشکار منست و پنهان سینهٔ تو پنهان سینهٔ منست و فرزندان تو فرزندان منند و تو وعدهای
مرا عمل خواهی آورد و حق با تست و حق بر زبان تو و در دل تو و در میان دو دیدهٔ تو است و ایمان
مخلوطست با گوشت و خون تو چنانچه مخلوط است با گوشت و خون من و در حوض کوثر بر من وارد نمیشود
دشمن تو و غایب نخواهد بود از حوض کوثر دوست تو و با تو بر حوض کوثر وارد خواهند شد پس حضرت
امیر علیه السلام سر بسجده گذاشت و گفت حمد میکنم خدا را که منت گذاشت بر من باسلام و تعلیم کرد
بمن قرآن را و مرا محبوب بهترین خلایق و خاتم پیغمبران و سرور مرسلان گردانید بمحض احسان
و فضل خود بر من پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت یا علی اگر تو نمی بودی مؤمنان بعد از تو
شناخته نمیشدند فصل چهارم در بیان اختصاص حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بحضرت

رسول صلی الله علیه و آله وسلم در اخوت و غیر از آن بود و بسیار امور و در آن چند مطلبست اول
اخوتست در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است از انس که چون حضرت رسول صلی الله
علیه و آله برادری قرار داد میان صحابه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه گریان بنزد آنحضرت
آمد و گفت یا رسول الله برادری قرار دادی میان اصحاب خود و مرا با کسی برادر نکردی حضرت رسول
صلی الله علیه و آله گفت تو برادر منی در دنیا و آخرت و ابن عبد البر در استیعاب از ابن عباس
روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله با علی علیه السلام گفت تو از من بمنزلهٔ هرونی از
موسی برادر منی و مصاحب منی و از ابی الطفیل روایت کرده است که چون عمر گفت خلافت را
شوری قرار داد میان علی علیه السلام و عثمان و طلحه و زبیر و عبد الرحمن و سعد پس حضرت امیر علیه السلام
بایشان گفت شما را بخدا سوگند میدهم که آیا در میان شما بغیر از من کسی هست که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله وسلم برادری در میان خود و او قرار داده باشد در وقتی که مسلمانان را با یکدیگر برادر کرد
گفتند نه پس ابن عبد البر گفته است که از وجوه بسیار روایت کرده اند که علی علیه السلام میگفت
که من بندهٔ خدا و برادر رسول اویم و این سخن را بغیر من کسی نمیگوید مگر بسیار دروغگوئی و قصهٔ
مواخات از متواترات است ابن حنبل در مسند به شش سند روایت کرده است از جمعی از صحابه و ابن
مغازلی به هشت سند روایت کرده است و ابن صباغ مالکی در فصول مهمه از ابن عباس روایت
کرده است و حاصل همه آنست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله برادر گردانید هر یک از مهاجر
و انصار را با کسی که در سعادت یا شقاوت نظیر او بود چنانچه ابو بکر را با عمر و عثمان را با عبد
الرحمن بن عوف و طلحه را با زبیر و سلمان را با ابوذر و همچنین سایر صحابه را برادر گردانید
و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را با کسی برادر نکرد حضرت امیر گریان شد حضرت رسول صلی
الله علیه و آله فرمود که ترا از برای خود نگاه داشته ام پس دست او را گرفت و بلند کرد و گفت علی
از منست و من از اویم و او از من بمنزلهٔ هرون است از موسی علیه السلام و مضامین این
اخبار صریحند در آنکه آنحضرت ممتاز بود از میان سایر صحابه و بغیر حضرت رسول صلی الله علیه و آله

نظیری و شبیهی نداشته که شایسته برادری او باشد پس باید در امامت و ریاست نیز شبیه
آنحضرت بوده باشد و در مسند احمد حنبل بچند سند از جابر انصاری روایت کرده است که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله گفت که دیدم بر در بهشت نوشته بود دو هزار سال پیش از آنکه حق تعالی
آسمانها را خلق کند محمد رسول خدا است علی برادر رسول خدا است دوم آنکه آنحضرت صاحب
اسرار خدا و رسول بود و ابن شیرویه در فردوس روایت کرده است از ابن عباس که رسول
خدا صلی الله علیه و آله گفت صاحب سر من علی بن ابی طالب است و در صحیح ترمذی و مسند ابو
یعلی و مناقب ابن مردویه و فضایل سمعانی و سایر کتب از جابر روایت کرده اند که در روز
فتح طایف حضرت رسول صلی الله علیه و آله با علی علیه السلام راز گفت و بسیار طول داد عمر
با ابوبکر گفت چه بسیار طول داد راز خود را با پسر عم خود و بروایت ترمذی صاحب جامع الاصول
و صاحب مشکوة روایت کرده اند که مردم گفتند که رازش بدراز رو در از شد چون این سخن بحضرت رسول
رسید گفت من با او راز نمیگفتم خدا با او راز میگفت و ابن اثیر در نهایه نیز این حدیث را
روایت کرده و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه روایت کرده است از مسند احمد و در مسند
ابن حنبل و مناقب ابن مردویه و سایر کتب خاصه و عامه روایت کرده اند که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله در حال احتضار فرمود بخوانید از برای من حبیب مرا و بروایت دیگر خلیل مرا
ابوبکر را طلبیدند چون نظرش بر او افتاد رو را از او پوشانید و باز گفت دوست مرا
بطلبید عمر را طلبیدند رو گردانید و باز گفت یار مرا بطلبید عایشه گفت علی را میخواهد
چون علی علیه السلام آمد او را در میان جامه داخل کرد و او را در بر گرفت و با او راز میگفت
تا بعالم اعلی ارتحال فرمود **سیوم** آنکه خاصه و عامه بطرق متواتر روایت کرده اند که چون مهاجران
بمدینه آمدند در دور مسجد خانها بنا کردند و درهای آنها را بسوی مسجد گشودند و بعضی در مسجد
میخوابیدند رسول خدا معاذ بن جبل را فرستاد و ندا کرد که رسول خدا امر میکند شما را
که همه درها را مسدود کنید بجز در خانه علی پس در این باب مردم سخنان گفتند چون آن سخنان

بحضرت رسید

بحضرت رسید خطبه خواند و گفت بخدا سوگند که من این درها را نبستم و در خانه علی را نگشودم بلکه خدا
امر کرد مرا که چنین کنم اطاعت کردم و همین مضمون را احمد بن حنبل و ابو یعلی در مسند و صاحب خصایص
علویه و سمعانی در فضایل و ابو نعیم در حلیه و دیگران از سی نفر از اکابر صحابه روایت کرده اند و
ابن ابی الحدید گفته است که احمد بن حنبل در مسند این مضمون را بسند بسیار روایت کرده است
و ابن حجر نیز از احمد روایت کرده است و ابن اثیر در نهایه در لغت قلاع روایت کرده است
که در حدیث روایت شده است که چنین ندا کردند که بیرون روید از مسجد همه کس بغیر آل
رسول و آل علی بیرون رفتیم از مسجد و رختهای خود را میکشیدیم و بیرون میبردیم و در این زمان
نیز علامت در خانه امیر المؤمنین علیه السلام که در مسجد مفتوح بود موجود است و صاحب جامع
الاصول از صحیح ترمذی و صاحب مشکوة از مسند احمد روایت کرده اند از ابن عباس که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله امر کرد که درها را از مسجد ببندند مگر در خانه علی علیه السلام و صاحب جامع
الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله بحضرت امیر المؤمنین
علیه السلام گفت حلال نیست احدی را که جنب شود در این مسجد بغیر من و بغیر تو و این فضیلت و
اختصاص منقبتی است که فوق آن متصور نیست **چهارم** آنکه عامه و خاصه بطرق متواتره روایت
کرده اند که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله خواست که بتهای قریش را از بام کعبه بزیر آورد
و بشکند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را بر دوش خود برداشت تا آن بتها را بزیر آورد چنانچه
احمد در مسند و ابو یعلی موصلی و صاحب تاریخ بغداد و زعفرانی در فضایل و خطیب خوارزمی در اربعین
و نطنزی در خصایص و جماعت بسیار دیگر از جابر روایت کرده اند که گفت با رسول خدا صلی الله
علیه و آله داخل مکه شدیم کفار قریش سیصد و شصت بت بر دور کعبه گذاشته بودند حضرت
رسول امر کرد که همه را برو انداختند و بر بالای خانه بت بزرگی گذاشته بودند که او را هبل
میگفتند چون نظر حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر آن افتاد فرمود که یا علی بیا یا که تو بر
دوش من بالا روی یا من بر دوش تو بالا روم که هبل را از بام کعبه بیندازیم علی علیه السلام گفت

بلکه تو بر دوش من بالا رو و حضرت امیر گفت چون حضرت رسول بر دوش من نشست از ثقل رسالت
و جلالت نبوت نتوانستم آنحضرت را حرکت داد پس حضرت تبسم کرد و بزیر آمد و مرا بر دوش
خود سوار کرد و چنین بر خواست بحق الخدائی که دانه را شکافته و خلایق را آفریده است چنان بلند شدم
که اگر میخواستم آسمان را میتوانستم گرفت پس هبل را گرفتم و بزیر افکندم و بعد از آن خود را از بام کعبه
بزیر افکندم و المی بمن نرسید و این کرامت از همه بیشتر است تا کسی در جلالت عهد و شان پیغمبر
نباشد بار دوش او نمی تواند گذاشت و در کتب مخالفان مذکور است که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله هر گاه اراده برخواستن میکرد دست علی را میگرفت و هر گاه می نشست تکیه بر آنحضرت
میکرد و در خصایص نطنزی روایت کرده است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله عطسه میکرد حضرت
امیر میگفت رفع الله ذکرک یعنی خدا ذکر ترا بلند گرداند پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم
در جواب میگفت یا علی الله کعبک یعنی خدا پایه ترا بر سر دشمنان بلند گرداند و چنین حضرت رسول
صلی الله علیه و آله غضبناک نمیشد بغیر علی کسی جرات نمیکرد که با آنحضرت سخن بگوید و از عایشه نقل
کرده اند که گفت دیدم حضرت رسول صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را در بر گرفت و بوسید و گفت
دو مرتبه پدرم فدای تو ای یگانه شهید و چنین علی حاضر شود پیغمبر محبوب کجاست محبوب خدا و محبوب
رسول او و ابن حجر جزو اول این حدیث را از عایشه روایت کرده است و بسندهای بسیار در
صحاح عامه و سایر کتب ایشان روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که علی از
منست و من از علی ام و ادا نمیکند از جانب من مگر علی علیه السلام و ابن عبد البر در استیعاب روایت
کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در سال دویم هجرت دختر خود فاطمه سیده زنان
اهل جنت را نظیر مریم دختر عمران تزویج نمود بعلی علیه السلام و با او گفت ترا تزویج کردم بکسی که
سید و بزرگ خلق است در دنیا و آخرت و بدرستیکه او علیه السلام اولین از همه صحابه بود و علمش از
همه بیشتر است و حلمش از همه عظیم تر است اسماء بنت عمیس گفت دیدم در روز فتح که رسول خدا
آن برگزیده خدا را بیک دیگر داد و دعای بسیار از برای هر دو کرد و دیگری را در دعا با ایشان شریک

نکرد و از برا

نکرد و از برای علی علیه السلام دعا میکرد بنحوی که از برای فاطمه دعا میکرد و ایضا روایت کرده است از
مطلب بن عبد الله که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب کرد بگروه ثقیف در وقتی که بنزد
آنحضرت آمدند و گفت یا مسلمان شوید یا میفرستم بسوی شما مردی را که از منست یا گفت مثل
جان منست پس گردن شما را خواهد زد و فرزندان شما را اسیر خواهد کرد و مالهای شما را خواهد
گرفت عمر گفت بخدا سوگند که من آرزوی امارت نکردم مگر در آن روز و سینه خود را پیش
میکردم که شاید بگوید این است پس رو کرد بعلی علیه السلام و دستش را گرفت و دو مرتبه گفت
او این است مؤلف گوید که آنکه بی ایمان چون اعتقاد بخدا نداشته است از قسم دروغ پروا
نداشته است زیرا که این سخن را هنگامی گفت که در جنگ خیبر و مواطن دیگر گفته و البته یکی یا
زیاده دروغ خواهد بود و چنین شرم نداشته است پروا از این نداشته که مردم از فحوای حال او
دانستند که او دروغ میگوید و او از همه کس حریص تر بود بخلافت و اگر گویند که مرادش این بود
که اهلیت این امر را در خود میدیده است این راست است اما بایست در این مواطن نیز آرزو
نکند و در جامع الاصول از صحیح نسائی و در مشکوة از صحیح ترمذی روایت کرده اند که ابوبکر و عمر
فاطمه علیها السلام را از حضرت رسول صلی الله علیه و آله خواستگاری کردند و حضرت نداد
و عذر فرمود که او کوچک است و علی علیه السلام خواستگاری کرد و با او داد و احادیث در باب
اختصاص حضرت امیر علیه السلام بحضرت رسول صلی الله علیه و آله زیاده از آن است که در این
رساله احصا توان کرد و هر عاقلی که اندک بهره از انصاف داشته باشد میداند که هرگاه
پادشاهی یا امیری یک شخص از اقارب خود را پیوسته مورد عنایت خود گرداند و در امور کلیه
و جزئیه با او توسل جوید و پیوسته او را محرم اسرار خود گرداند و در همه احوال در مجامع خلق مبالغه
در مدح او کند البته او را از برای خلافت خود مهیا کرده و این ادل است بر امامت و نیابت او
از آنکه صریح بگوید که او جانشین منست خصوصا هر گاه این امور از کسی صادر شود که معلوم است
که محبت او تابع محبت خدا است و بغیر امور دنیویه و روابط بشریت نیست پس اینها

اول دلایلند بر امامت و خلافت آنحضرت **فصل پنجم** در بیان آنکه بروایات مستفیضه
و اخبار صحیحه که عامه تلقی بقبول نموده اند ثابت شده است که حق همیشه با امیر المؤمنین علیه السلام
بود و او از حق جدا نمیشود و در مناقب خوارزمی از ابولیلی روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه
و آله گفت بعد از من فتنه خواهد شد چون آن فتنه ظاهر شود بر شما باد بملازمت علی بن ابی طالب
علیه السلام که او جدا کننده حق و باطلست و ابن عمر روایت کرده است که حضرت رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود که هر که از علی مفارقت کند از من مفارقت کرده است و هر که از من مفارقت
کند از خدا مفارقت کرده است و از ابو ایوب انصاری روایت کرده است که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله بعمار گفت که اگر ببینی که علی بوادی میرود و مردم بوادی دیگر میروند تو با علی
برو و مردم را بگذار که او ترا در ضلالت داخل نمیکند و از هدایت بیرون نمیبرد و از ابوذر روایت
کرده است از ام سلمه که حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت که علی با حق است و حق با او
از هم جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بنزد من آیند و ایضا از عایشه روایت کرده است و ثعلبی مثل آنرا
و ابن ابی الحدید گفته است این حدیث نزد من ثابت است که حضرت رسول صلی الله علیه و
آله فرمود که علی با حق است و حق با او میگردد هر جا که او میگردد و محمد شهرستانی در جواب علامه
حلی رضی الله عنه که در کشف الحق استدلال باین حدیث کرده گفته است که جدا نبودن آنحضرت با حق
و جدا نشدن او از حق امریست که احدی را در آن شکی نیست که احتیاج باستدلال
داشته باشد و ابن حجر ناصبی در صواعق روایت کرده است از طبرانی از ام سلمه گفت شنیدم
از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میگفت علی با قرآنست و قرآن با علی است از هم جدا
نمیشوند تا در حوض بنزد من آیند و ابن مردویه نیز این مضمون را بطرق متعدده از ام سلمه
و عایشه روایت کرده است و مؤلف کتاب فضایل الصحابه نیز از عایشه روایت کرده است
و در فردوس الاخبار از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که گفت خدا
رحمت کند علی را خداوندا حق را با او بگردان هر جا که او بگردد و کسی از منافقان قدرت

بر انکار این مضمون

بر انکار این مضمون ندارد و هرگاه مضامین این احادیث ثابت شد امامت آنحضرت
ثابت میشود بچندین وجه **اول** آنکه دلالت بر عصمت آنحضرت میکنند و در الفین عصمت دلیل
امامتست **دویم** آنکه دلالت بر افضلیت آنحضرت میکنند و تفضیل مفضول قبیح است عقلا
سیوم آنکه از احادیث متواتره و خطب مشهوره حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که
عامه و خاصه روایت کرده اند معلومست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام تصدیق خلافت خلفای
ثلثه هرگز نکرد و همیشه ایشانرا نسبت بجور و ظلم میداد و از ستم ایشان شکایت میکرد و
هرگاه ایشان برخلاف آنحضرت باشند مخالف حق خواهند بود و ظالم و جایر و کافر خواهند
بود و شکایت آنحضرت از ایشان اگرچه احتیاج باثبات ندارد اما چند حدیث از صحاح
ایشان ایراد مینمائیم صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی و سنن ابی داود
روایت کرده است از مالک بن اوس که علی علیه السلام و عباس آمدند بنزد عمر و طلب
میراث رسول خدا صلی الله علیه و آله میکردند پس عمر با ایشان گفت که حضرت از دنیا رفت
ابوبکر گفت من ولی رسول خدایم پس آمدید و تو طلب میراث پسر برادرت میکردی و این طلب
میراث زنش از پدرش میکرد پس ابوبکر گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته است که ما پیغمبران
میراث نمیگذاریم آنچه از ما میماند صدقه است پس شما او را دروغگو و گناهکار و مکار و
خیانت کننده دانستید و خدا میداند که او راستگو و نیکوکار و تابع حق بود پس چون ابوبکر
مرد گفتم من ولی رسول خدا و ولی ابوبکرم شما مرا دروغگو و گناهکار و مکار و خاین دانستید
و خدا میداند که من راستگو و نیکوکار و تابع حقم پس من خلافت را متصرف شدم الحال هر دو
متفق شده اید و میگوئید میراث را با ما ده پس از این حدیث که در پنج موضع از صحاح ایشان
وارد شده است باعتراف امام ایشان معلوم میشود که حضرت امیر علیه السلام این دو نفر
منافق را کاذب و غدار و مکار و گناهکار میدانسته است پس چگونه راضی بامامت و
بیعت ایشان شده باشد و ایضا شبهه ایشان که در باب خلافت ابوبکر در نظر مردم جلوه

داده اند اجماع بر امامت او و هرگاه امیر المؤمنین علی علیه السلام و عباس در آن داخل نباشند
کی اجماع محقق شده است چنانکه صاحب جامع الاصول روایت کرده است از صحیح مسلم و بخاری
از عایشه که گفت فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و عباس آمدند بنزد ابو بکر و طلب میراث
خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله میکردند و طلب فدک میکردند و حصه خود را از خیبر ابو بکر
گفت من از رسول خدا [صلی الله علیه و آله] شنیدم که گفت از ما میراث نمیبرند آنچه میگذاریم صدقه است
و آل محمد از این مال میخورند و کاری را که پیغمبر میکرده است من غیر آن نمیکنم پس چنین حاصل صدقه
مدینه آمد عمر از آن به علی و عباس داد و علی متصرف شد و حاصل خیبر و فدک را عمر ضبط کرد
و بایشان نداد و گفته اند که در روایت دیگر وارد شده است که فاطمه علیها السلام آزرده شد
و هجرت کرد از ابو بکر و با او سخن نگفت تا از دنیا رفت و حضرت او را در شب دفن کرد
و ابو بکر را از نماز او خبر نکرد پس عایشه گفت که علی روی در میان مردم داشت تا فاطمه
در حیات بود چون حضرت فاطمه صلوات الله علیها از دنیا رحلت فرمود روی مردم از او گردید
و رعایت او میکردند و فاطمه علیها السلام بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شش ماه زنده بود
پس زهری از راوی پرسید که پس علی علیه السلام شش ماه با ابو بکر بیعت نکرد گفت نه او
نه او و نه احدی از بنی هاشم تا شش ماه با ابو بکر بیعت نکردند تا علی علیه السلام بیعت کرد و چون
حضرت دید که روی مردم از او گردید بضرورت میل کرد بصلح با ابو بکر پس پیغام کرد ابو بکر را
که بیا بسوی ما و کسی را با خود میاور از برای آنکه عمر را با خود نیاورد و چنین شدت عمر را میدانست
پس عمر با ابو بکر گفت تنها بنزد ایشان مرو ابو بکر گفت بخدا سوگند که تنها میروم با من
چه میتوانند کرد پس آمد بخانه علی علیه السلام و جمیع بنی هاشم در آنجا مجتمع بودند پس حضرت
امیر صلوات الله علیه برخواست خطبه خواند و فضایل خود را ذکر کرد و حقوق خود را بیان
کرد تا آنکه ابو بکر شکستگی در دل بگریه افتاد و حضرت ساکت شد و ابو بکر برخواست و
خطبه خواند و عذر نامه حق خود را در باب فدک ذکر کرد و بعد از نماز ظهر حضرت

بضرورت بیعت کرد

بضرورت بیعت کرد پس هر عاقل که در این حدیث تأمل کند میداند که باعتراف خود در مدت شش ماه
اجماع بر خلافت ابو بکر نه طوعا و نه جبرا منعقد نشد و تصرف ایشان در این مدت در فروج و
اموال و ادیان مسلمانان محض جبر و غصب و خطا بود اگر در آخر مصالحه شده باشد بعد خراب البصره
از محض خوف و قلت اعوان و کثرت اعادی بود و اجماع و بیعت چنین در حق پادشاه جابر
و ظالم قاهری متحقق میشود و تتمه این حدیث انشاء الله تعالی در مطاعن مذکور خواهد شد و احمد بن اعثم
کوفی که از معتبرترین مورخان و محدثان عامه است در تاریخ خود نقل کرده است که معویه به علی علیه
السلام نامه نوشت که مضمونش اینست اما بعد حسد ده جزو است نه جزو آن در تو است و
یک جزو در سایر مردم زیرا که امور این امت برگشت با جدی بعد از رسول صلی الله علیه و آله مگر آنکه
حسد بردی بر او و تعدی کردی بر او و ما دانستیم این را از تو از نظر خشم آلود تو و سخنان ناهموار تو
و آههای بلند تو و امتناع کردن از بیعت خلفا ترا میکشیدند بسوی بیعت مانند شتری که مهارش را
کشند تا آنکه بیعت کردی از روی کراهت تا آخر نامه میشوم او پس حضرت امیر علیه السلام در جواب او
نوشت که آمد بنزد من نامه تو و در آنجا نوشته بودی حسد مرا بر خلفا و امتناع مرا از بیعت ایشان
و انکار کردن من خلافت ایشان را من عذر نمیخواهم از این امور نه بسوی تو و نه بسوی غیر تو زیرا
که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله از دنیا رفت و مرتد شد و اختلاف کردند قریش گفتند
میباید امیر از ما باشد و انصار گفتند می باید امیر از ما باشد پس قریش گفتند محمد از ما است و
ما سزاوارتریم بخلافت از شما پس انصار ولایت و خلافت و سلطنت را بقریش گذاشتند
بسبب قرابت محمد پس ما که اهل بیت آنحضرت بودیم احقیم باین امر از غیر ما و چنین مردم با ابو بکر
بیعت کردند پدر تو ابو سفیان بنزد من آمد و گفت تو احقی باین امر از غیر تو و من یاری
میکنم ترا بر هر که مخالفت تو کند و اگر خواهی پر میکنم مدینه را از سواران و پیادگان بر ابن
ابو قحافه و من قبول نکردم از ترس آنکه افتراق در میان اهل اسلام بهم رسد و ابن ابی الحدید
از کلبی روایت کرده است که چون علی علیه السلام خواست بجانب بصره رود خطبه خواند و بعد از حمد و

و ثنا و صلوات گفت بدرستیکه حجتها تمام بمحمد و العالمین بغا برد و قریش امر خلافت را از ما گرفته
متصرف شدند و ما را منع کردند از حقی که ما سزاوارتر بودیم بآن از همه مردم پس دانستم که صبر کردن
بر این ظلم بهتر است از آنکه مسلمانان را پراکنده کنیم و خونهای مسلمانان را بریزیم و مردم نو مسلمان بودند
و دین در حرکت و اضطراب بود و هنوز قرار نگرفته بود و باندک ضعفی فاسد میشد و باندک تاملی
متغیر میشد پس گروهی ترتیبا امر خلافت شدند که نهایت اهتمام در استحکام امر خود کردند و بوادی جرا
رفتند و ایضا بطرق متعدده روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میگفت خداوندا
تو جزا ده قریش را که حق مرا از من منع کردند و غصب کردند حق مرا و بروایت دیگر فرموده که طلب
یاری میکنم از تو بر قریش بدرستیکه ایشان قطع کردند رحم مرا و غصب کردند حق مرا و اجماع
کردند بر منازعه من امری را که من اولی بودم بآن از ایشان و هرگاه امیر المؤمنین علیه السلام شکایتها
از ایشان کند معلوم شد که ایشان او را دشمن میداشتند و ایشان او را دشمن داشته اند
و از ایشان متاذی شده بود و صاحب مشکوة از صحاح ایشان نقل کرده است که دوست میدارد
آنحضرت را مگر مؤمنی و دشمن نمیدارد او را مگر منافقی و در صحیح ترمذی از ابو سلمه روایت کرده است
که ما منافقان را نمیشناختیم مگر به بغض علی بن ابی طالب صلوات الله علیه و در استیعاب نقل
کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت که هر که علی را دوست دارد مرا دوست داشته است
و هر که علی را دشمن دارد مرا دشمن داشته است و هر که ایذا کند علی را مرا ایذا کرده است
و هر که مرا ایذا کند خدا را ایذا کرده است و حق تعالی میفرماید وَالَّذِینَ یُؤْذُونَ اللَّهَ وَ
رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِی الدُّنْیَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِیمٌ و کسی که خدا او را در دنیا
و آخرت لعنت کرده باشد و در عذاب عظیم خدا باشد مستحق امامت و خلافت نیست

فصل ششم در بیان افضلیت آنحضرت است بر سایر صحابه زیاده بر آنکه سابقا مذکور شد
باقرار مخالفان ابن ابی الحدید که از اعاظم علمای مخالفان است گفته است قول بتفضیل
امیر المؤمنین صلوات الله علیه قولیست قدیم بسیاری از صحابه و تابعین قایل بآن بوده اند

واز جمله صحابه عمار

و از جمله صحابه عمار و مقداد و ابوذر و سلمان و جابر بن عبد الله و ابی بن کعب و حذیفه و بریده
و ابو ایوب و سهل بن حنیف و ابو الهیثم بن التیهان و خزیمة بن ثابت و ابو الطفیل و عباس
بن عبد المطلب و بنی العباس و بنی هاشم و بنی عبد المطلب کافه و زبیر نیز اول قایل بود و
بعد از آن برگشت و بنی امیه جمعی قایل بوده اند از انجمله خالد بن سعید بن العاص و عمر بن عبد
العزیز و ثعلبی که از اعاظم مفسران ایشان است نقل کرده که این آیه در مصحف ابن مسعود
که از صحابه کبار است چنین بوده ان الله اصطفی ادم و نوحا و آل ابرهیم و آل محمد علی
العالمین و ابن حجر ناصبی در صواعق محرقه از فخر رازی روایت کرده است که اهل بیت رسول
صلی الله علیه و آله در پنج چیز با آنحضرت مساویند در سلام که حق تعالی فرموده است که السلام علیک
ایها النبی و فرموده است سلام علی آل یس و در صلوات بر ایشان در تشهد و طهارت که
فرموده طه یعنی یا طاهر و فرموده و یطهرکم تطهیرا و در تحریم صدقه و در محبت که فرموده فاتبعونی
یحببکم الله و فرموده قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و ابن ابی الحدید
گفته است اما فضایل آنحضرت از کثرت و شهرت بجائی رسیده که با وجود آن متعرض
ذکر و بیان شدن سماجت است بعد از آن گفته چگویم در شان مردی که اعدایش اقرار و اذعان
بفضیلتش کرده و خصمانش انکار و کتمان فضایلش نتوانستند کرد و معلوم است که بنی امیه با آنکه
مالک شرق و غرب شدند و نهایت سعی و حیله در اطفای نور او نمودند و احادیث بسیار در
مثالب و معایب او و اقارب او وضع کردند و بر منابر و منایر سب و لعن او کردند و مادحان
و شیعیانش را حبس کردند و قتل و نهب نمودند و مردم را از روایت حدیثی که دلالت بر فضل
و منقبت او کند منع بلیغ کردند تا حدی که بر مردم حکم کردند که نام او را بر زبان جاری نگردانند و
هر چند ایشان در این امر اهتمام و سعی بیشتر کردند نام او بلندتر و قدرش رفیعتر شد مانند
مشک که هر چند او را پنهان کنند بویش مخفی نماند و مثل آفتاب که بکف دست پوشیده
نشود و بر مثال روز روشن که اگر یک چشم او را نه بیند چندین چشم دیگر او را ببینند و چگویم

در شان کسی که همه فضایل باو منسوب و سلسلهٔ جمیع کمالات باو منتهی میگردد و سر کردهٔ همه فضیلتها
در حقیقت تمام مکرمتها و معدن جمیع فضایل او بوده و گوی سبقت از میدان همه مکارم او ربوده
و بعد از و هرکس نصیبی از فضیلت داشته از و داشته و هرکه بهره از کمال یافته از و یافته پوشیده
نیست که اشرف علوم معرفت الهی و علم خداشناسی است و هرکه خدارا شناخته از و شناخته معارف
و لوای معرفت در ساحت هدایت از بیان او افراخته و در راه خدا اشجع کلهم او روش گشته و
دست تعلیم او نور علم در دلهای علما سرشته معتزله که اهل توحید و عدل و ارباب نظر و عقل و در این
فن استاد مردم اند شاگردان او یند و اشاعره نیز غاشیه بر دوش این تمکین بوده همواره
این سر کو بیند زیرا که استاد ایشان ابو الحسن اشعری است و او شاگرد ابو علی جبائیست که یکی
از مشایخ معتزله است و استاد معتزله واصل بن عطاست و او شاگرد ابو هاشم عبد الله بن محمد
حنفیه است و او شاگرد پدرش امیر المؤمنین علیه السلام و اما امامیه و زیدیه انتسابشان بآنحضرت
ظاهر است و از جمله علوم علم تفسیر قرآن است که تمامی از و ماخوذ است و ابن عباس که استاد تمام
مفسرین است و اکثر این علم از و ماخوذ است شاگرد او است و از و پرسیدند که علم تو با علم ابن
عم تو چون است گفت مثل قطرهٔ باران بدریای محیط و از جملهٔ علوم علم طریقت و حقیقت احوال
تصوف است و معلومست که ارباب این فن در همه بلاد اسلام منتهی باو میشوند و شبلی و جنید
و سری و بایزید بسطامی و معروف کرخی و غیر ایشان همه باین نسبت در دنیا فخر میکنند و خرقه که شعار
ایشان است بسند متصل باعتقاد خود بآنحضرت میرسانند و از جملهٔ علوم علم نحو و صرف است
و همه کس میدانند که اختراع این علم او کرده و ابو الاسود دئلی استاد این علم بتعلیم او تدوین این
علم کرده است و اصول و قواعد از آن بیان فرموده از انجمله آنست که اقسام کلام اسم و فعل
و حرف است و کلمه منقسم میشود بمعرفه و نکره و اعراب منحصر است در رفع و نصب و جر و جزم
و فاعل مرفوع است و مفعول منصوبست و مضاف الیه مجرور است و همین قواعد نزدیک
که معجزه باشد و اگر بملاحظه فضایل نفسانی و خصایص انسانی نمائی میدانی که رایت جلالتش

در رفعت بکمال رسیده

در رفعت بکمال رسیده و مشارق همتش از کدام مشرق دمیده اما شجاعتش شجاعت که شکار را
از یاد مردم برده و نام آینده گان را بر زبانها افسرده مقاماتش در حروب مشهور و حروبش تا
قیامت معروف و مذکور است او است شجاعی که هرگز نگریخته و از هیچ لشکری نترسیده و
هرگز خصمی برابرش نیامده که از و نجات یافته باشد و هرگز ضربتی نزده که محتاج بضرب دیگر باشد
شجاعی را که میکشت قومش افتخار میکردند باینکه کشتهٔ او است چنانکه بعد از آنکه عمرو بن عبد ود
را کشت خواهر عمرو در مرثیهٔ او شعری چند گفته که مضمون شان اینست اگر کشندهٔ عمرو
دیگری میبود تا زنده بودم براو میگریستم اما چون قاتلش یگانه ایست در شجاعت
ممتاز و بکرامت سر افراز کشتن او را عاری و کشتهٔ او را ننگی نیست و پدرش پادشاه
مکه بود و شجاعی که لحظهٔ در برابرش ایستاده همیشه افتخار بآن می نمود روزی معویه بر تخت
بر تخت خوابیده بود بیدار شد دید عبد الله پسر زبیر در زیر پایش ایستاده عبد الله از
روی مزاح با و گفت ای امیر اگر میخواستم میتوانستم بتیغ ترا کشت معویه گفت دعوای
شجاعت میکنی عبد الله گفت مگر انکار شجاعت من میتوانی کرد من در صف قتال برابر
علی بن ابی طالب علیه السلام ایستاده ام معویه گفت اگر راست میگفتی ترا و پدرت را
بدست چپ میکشت و دست راستش بیکار میماند و طلب دیگری مینمود مجملاً اینکه هر شجاع در شرق
و مغرب است او را مسلم میدارند و بنام او مثل میزنند و اما قوت و زورش ضرب المثل است
در همه آفاق و همه کس بقوت او نبوده است باتفاق در خیبر را بیکدست از جا کند
و چندین کس نتوانستند حرکتش دهند و سنگ عظیم را از سر چاه برگرفت که تمام لشکر
از تحریکش عاجز بودند و اما سخاوت و جودش از آن مشهور تر است که باید گفت روزها
روزه میگرفت و شبها بگرسنگی میگذرانید و قوت خود را بدیگران میداد و سورهٔ هل اتی
باین سبب نازل شد و آیهٔ کریمهٔ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَ
عَلَانِيَةً در شان او آمده مرویست که از برای نخلستانی از یهود بدست خود آب میکشید القدر

جهاد نیست و در این باب اطناب بیفایده است زیرا که جهاد آنحضرت از امور ضروریه دین
متواتره است و اما فصاحت آنحضرت امام فصحا و سید بلغا و استاد خطبای بلغا
کلام او را گفته اند که دون کلام خالق و فوق کلام مخلوق است کسی از خدمت آنحضرت
بپیش معاویه رفت و گفت از پیش عاجزترین مردم در کلام آمده ام گفت وای بر تو او را
عاجز میگوئی والله که راه فصاحت و بلاغت را بر قریش کسی غیر او نگشوده و قانون سخنوری
سوای او کسی تعلیم ننموده و اما حسن خلق و شکفته روئی او ضرب المثل است تا حدی که اعدایش
او را باین عیب میکردند عمرو بن العاص میگفت او بسیار دعابه و خوش طبعی میکند و عمرو این را
از قول عمر بر داشته که او از برای عذر این که خلافت را بآنحضرت نداد گفت بازی گرست و
صعصعة بن صوحان و دیگر شیعیان در وصف او گفتند در میان ما که بود مثل یکی از ما بود
بهر جانب که میخواندیم می آمد و هر چه میگفتیم میشنید و هر جا میگفتیم می نشست و با این حال از او
بیشتر میترسیدیم مانند اسیر دست بسته که کسی با شمشیر برهنه بر سرش ایستاده باشد و خواهد
گردنش را بزند روزی معاویه به قیس بن سعد میگفت خدا رحمت کند ابوالحسن را که بسیار
خندان و شکفته و خوش طبع بود قیس گفت بلی چنین بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله هم با
صحابه خندان و خوش طبع بود اما تو معاویه بظاهر چنین نمودی که مدح او میکنی اما قصد ذمش
کردی والله که او با آن شکفتگی و خندانی هیبتش از همه کس بیشتر بود و آن هیبت تقوی بود
که داشت نه مثل هیبتی که ارازل و لئام شام از تو دارند و او تا امروز در میان دوستان
و اولیای او مانده است و سمجی در درشتی و ناخوشی و بدخوئی در میان مخالفان او مانده است
و اما زهد در دنیا او سید زهاد بود و همه زهاد در روش خلاص با او دارند و هرگز طعامی سیر
نخورد و ماکول و ملبوس او از همه کس درشت تر بود نان ریزهای خشک را میخورد و سر
انبان نانرا مهر میکرد که مبادا فرزندان از روی مهربانی زیت یا روغن بآن بیالایند
و جامه را پینه میکرد گاه بپاره پوستی و گاه بلیف خرمائی و پیراهنش کرباس بسیار درشت

که دست حق برشتش مجروح میشد و اجرتش را تصدق میکرد و خود از گرسنگی سنگ بر شکم می بست
و گفته اند که آنحضرت اسخای ناس بود و در سخاوت و جود بجائی بود که خدا خواسته و پسندیده
و هرگز سائلی نه نگفته حتی آنکه منافقی از خدمت آنحضرت روگردان شده بنزد معویه رفت
که دشمن ترین مردم بود نسبت بآنحضرت و نهایت سعی در تهمت عیب و منقصت باو می نمود
و گفت از پیش بخیل ترین مردم آمده ام معاویه گفت وای بر تو او را بخیل میگوئی و حال آنکه اگر خانه
از طلا و خانه از کاه باشد طلا را پیشتر بصدقه میدهد تا هیچ از آن نماند و دست هم خانهای اموال را
تصدق میکند تا آنکه جاروب میفرمود بر جایش نماز میگذارد و دست هم بالهای دنیا خطاب میکرد
و میگفت دیگری را فریب دهید که من شمارا طلاق گفته ام که هرگز رجوع ندارد و با اینکه تمام
دنیا در تصرفش بود چون از دنیا رفت هیچ میراث نگذاشت و اما عفو و حلم حلیم ترین و عفو
کننده ترین مردم بود از کسی که باو بدی میشنود و صحت این قول معلومست از آنچه کرد با اعدا
عدو خود مروان بن الحکم و عبدالله بن الزبیر و سعید بن العاص که در جنگ جمل بر ایشان مسلط شد
و بعد از آنکه همه اسیر او شدند همه را رها کرد و متعرض ایشان نشد و تلافی ننمود و با آنکه عبدالله بن
زبیر در میان مردم او را دشنام میداد و به لفظ لئیم و احمق نام میبرد و بر او ظفر یافت نهایت
مهربانی و شفقت باو فرمود و اهل بصره شمشیر را او و بر اولادش کشیدند و ناسزا و لعن کردند
چون بر ایشان ظفر یافت شمشیر از ایشان برداشت و امان داد و اموال و اولادشان را
نگذاشت غارت کنند و آنچه در جنگ صفین با معاویه کرد که اول لشکر معاویه سر آب را گرفته
ملازمان آنحضرت را از آب منع کردند بعد از آن حضرت آب را از تصرف ایشان گرفت و
ایشان را بصحرای بی آبی راند اصحاب گفتند تو هم ایشان را از آب منع نما تا از تشنگی هلاک
شوند و حاجت بجنگ نباشد فرمود نه والله آنچه ایشان کردند من نمیکنم و شمشیر تیز مغنی است
از این و فرمود طرفی از آب را گشودند که آنجا آب بردارند و اما جهاد در راه خدا معلوم است
که دست و دشمن را که او سید مجاهدین است بلکه جهاد مخصوص اوست و هیچکس دیگر را سوای او

[illegible]

جهادی نیز در این

برسر دستش بود و اگر آستینش دراز بودی برید و میلیده و رشته رشته بر سر دستش میریخت
تا وقتی که تمام شود و کم بود که نان خورش با نان ضم کند و اگر گاهی میکرد سرکه یا نمک بود و اگر ترقی
میکرد سبزی بود و اگر ازین هم ترقی میکرد اندکی شیر شتر بود و گوشت نمیخورد مگر گاهی و میگفت
شکم خود را مقبره حیوانات مکنید و با این حال قوت و زورش از همه کس بیشتر بود و از همه بلاد اسلام
سوای شام که در دست معویه بود اموال پیش او می آمد و همه را بر مردم قسمت میکرد اما عبادت
اعبد ناس بود نمازش از همه کس بیشتر بود و روزه اش از همه فزون تر مردم از او نماز شب و
مداومت او را و اقامت نوافل را آموختند و شیعیان در راه دین از مشعل او افروختند
چه توان گفت در عبادت کسی که یک شب از آن حضرت که در لیلة الهریر در صفین بین الصفین
نطعی برایش گسترده بودند و بران نماز میکرد و تیر از راست و چپ او میگذشت و در پیش
او بر زمین می آمد و هیچ پروا نمیکرد تا از ورد خود فارغ شد و پیشانی نورانیش از طول سجود
مانند پای شتر پینه بسته بود و اگر مناجات و دعاهایش را تأمل کنی و از آن تعظیم و اجلال الهی
که در آنها فرموده و تواضع و تذلل و خضوعی که نموده ملاحظه نمائی توانی دانست که چه مقدار اخلاص
داشته و از کدام دل بیرون آمده و بر کدام زبان جاری گردیده و از علی بن الحسین علیه السلام
که عبادتش بنهایت رسیده بود پرسیدند که عبادت تو با عبادت جدت چون است گفت
چنانکه عبادت جدم با عبادت حضرت رسالت بود اما قراءت قرآن او در این باب
مرجع همه بود و همه متفقند بر اینکه در زمان آنحضرت تمام قرآن را غیر او کسی نمیدانست و در
حفظ نداشت و بعد از آنحضرت اول کسی که قرآن را جمع کرد و نوشت او بود و اگر رجوع
بکتاب قراءت کنی دانی که استادان قراءت همه شاگردان او بینند و قراءت همه
منتهی باوست و همه پناه باو میجویند و اما رای و تدبیر رایش از همه صواب تر و تدبیرش از همه
صحیح تر بود و در همه امور هر یک از خلفا و امرا رجوع باو مینمودند عمر را او از هلاکت نگاه داشت
و عثمان از مخالفت امر او در بلیه گذاشت و اگر اطاعت رای او میکرد جان خود را از آن ورطه

بدر می برد و انکه دشمنانش گفتند که او صاحب رای نبود سببش آن بود که موافق شرع عمل مینمود
و خلاف حکم دین نمی فرمود چنانچه خود گفت که اگر نه از رعایت تقوی بودی من از همه زیرک تر
بودمی و خلفای دیگر بآنچه خود هر چه را اصلاح میدانستند عمل میکردند خواه موافق شرع بود و خواه نبود
و ظاهر است که کسی که در اکثر امور رعایت حکم دین کند دنیاش بنظام تر از کسی است که
پروای دین نداشته باشد اما سیاست و حکومت در حکم آنحضرت سیاستش بنهایت بود و رعایت
خویشان خود نمی نمود تا بدیگران چه رسد و این معلوم است از آنچه با برادر خود عقیل و امثال
او کرد و در اینجا بیان نمودیم خصایص بشریت و واضح شد که در همه اینها او بر همه مقدم و امام
همه عالمست و چنین توان گفت از وصف کسی که کفار و دشمنان با تکذیب نبوت و عناد
علت او را دوست میداشتند و پادشاهان بلاد کفر صورتش را در معبد خود نقش میکردند و جمعی از
ملوک ترک و آل بویه بآن تیمن و تبرک صورت آنحضرت را بر شمشیرهای خود از جهت ظفر
و نصرت نگاشته و با خود میداشته اند و حکیمی در شان او گفته که همه میخواهند از او و منسوب باو
باشند حتی مردانگی و جوانمردی که مردان عالم او را سید و بزرگ خود میدانند و خود را منسوب
باو میدانند تا حدی که در روز احد از آسمان در شان او در حضور حضرت رسول صلی الله علیه
و آله شنیدند که ملایکه ملاء اعلی میگفتند لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی و حکیمی در
شان کسی بدارش ابوطالب سید بطحا و شیخ قریش و رئیس مکه گفته اند کم است فقیری که
با این نی بزرگ باشد و ابوطالب با کمال فقر بزرگ بود و او متکفل حفظ و تربیت حضرت
رسول صلی الله علیه و آله بود و از اوان صغر تا ایام کبر و آنحضرت را از مشرکان و کفار محافظت
و حمایت مینمود تا او در حیات بود آنحضرت از وطن خود محتاج بهجرت و اختیار غربت نشد
و بعد از رفتن او از دنیا حق تعالی امر فرمود که از مکه بیرون رود که دیگر ترا در اینجا ناصر و یاوری
نمانده و آنحضرت با پدری باین رفعت شان پسر عم خاتم النبیین و سید المرسلین الاولین
و الاخرین است و برادرش جعفر طیار با ملائکه اخیار و زوجه اش سیده نساء عالمیان و

پسران اش سید الشباب اهل الجنان و پدر انش پدران رسول الله و مادر انش مادران خیر
خلق الله کوشت و خون اش بکوشت و خون او ممزوج و نور روحش با نور او متصل و مضمون نبش از خلق
آدم تا صلب عبد المطلب و بعد از عبد المطلب در صلب عبد الله و ابو طالب از هم جدا شدند و دو
سید عالم بهر سید منذر و ثانی هادی و چکونه در شان کسی که بر همه مقدم در هدایت
سبقت نمود و بخدا ایمان آورده وقتی که همه کس مشغول عبادت احجار بودند و کسی برای
توحید آلهی سبقت نداشته مکر رسول خدا صلی الله علیه و آله که رایت سبقت در عالم افراشته
اکثر اهل حدیث بر اینند که او از همه کس بیشتر متابعت پیغمبر کرد و باو ایمان آورده و خلاف
این نکفته مکر اندکی و شک در این نموده مکر هر کس با یکی و آنحضرت خود فرمود انا الصدیق الاکبر
و انا الفاروق الاول اسلمت قبل اسلام الناس و صلیت قبل صلوتهم و هر کس تتبع
احادیث نماید آنچه کفته شد یقین داند که آنچه ما در این مقام ذکر نمودیم اندکیست از فضایل
آنجناب و اکر شرح مناقب او و تفصیل کنیم محتاج شویم بکتاب بزرک غیر این کتاب تا اینجا
ترجمه مجملی از کلام ابن ابی الحدید بود و اکرچه علمای ما اضعاف اینها را ذکر کرده اند ما از کلام
او ایراد نمودیم که بر مخالفان حجت تواند شد و ثابت ترین مناقب آنست که دشمنان
بآن شهادت دهند زیرا که آن کمراه با این استماع که در ذکر مناقب آن ولی خدا مینماید باز
آن منافق جاهل جند را براو در خلافت مقدم میدارند و عداوتی ازین بالاتر نمی باشد و از همه
غریب تر آنکه هر که با آنکه خود اقرار میکند که او احق و اولی بود بخلافت میکوید خود متوجه
خلافت نشد و مردم را در جهالت و ضلالت کذاشت و ترک دنیا کرد و با آنکه خود نقل
کرده است شکایتها را که حضرت امیر علیه السلام از ایشان میکرد و مکرر میفرمود که غصب حق
من کردند و بر من ستم کردند و قطع رحم من کردند اکر خود باختیار کذاشته بود خلاف ایشان
بحق بود چرا چنین بزرکواری عاق برائت خود میشد و این افتراها در حق ایشان میکفت و
ایضا خلافت خدا و امامت کبری که تالی مرتبه نبوتست کی منصب دنیوی است یا حطام

دنیای فانیست

دنیای فانیست که کسی دست از آن بردارد و بدیکری که اهلیت آن نداشته باشد بکذارد و پس
بر عاقل مانند آفتاب روشن و واضحست که هر کاه کسی با این جهات و مناقب و کمالات
در میان امت باشد و دیکری که بهره ازین جهات نداشته باشد خلافت را منصرف شود اکر
خدا و رسول او را خلیفه کرده اند نهایت قباحت دارد که خلاف بر جای کسی تفویض نماید
و مرد با آن کمالات را رعیت او کردانند که باید اطاعت او بکند و اکر مردم کرده اند خود
معلومست که بنا بر کار را بر بیعت جاهلیت کذاشته اند و از روی تعصب و عناد دست از
خلیفه حق برداشته اند و اعانت امام جور را در اخذ حق خود نکرده اند تا مخالفان و منافقان
بر او غالب شدند چنانکه قوم موسی هارون علیهما السلام را ضعیف کردند و اطاعت عجل سامری
نمودند و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون فصل هفتم در بیان قلیلی از اخبار که
مخالفان در کتب معتبر ایراد نموده اند و اکثر نص صریحست در امامت ایشان تعامی و
تجاهل از آنها نموده اند و چون ذکر همه مناقب این رساله نیست از بسیار باندکی اکتفا مینمایم
ثعلبی که از مشاهیر مفسران عامه است روایت کرده است از ابو الحمرا خادم حضرت رسول صلی
الله علیه و آله که حضرت فرمود در شب معراج دیدم که بر ساق راست عرش نوشته بود لا اله
الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی و نصرته به و ایضا از جابر روایت کرده است که حضرت
رسول بعلی علیه السلام کفت که مردم از درختهای مختلفند و من و تو از یک درختیم و صاحب مشکوة
از مسند احمد بن حنبل روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله با علی علیه السلام
کفت در تو مثلی و شباهتی از عیسی علیه السلام هست یهود او را دشمن داشتند بحدی
که مادرش را بهتان زدند و نصاری او را دوست داشتند تا آنکه منزلتی برای او اثبات
کردند که او را اهلی بآن نبود با آنکه او را خدا یا پسر خدا خواندند پس حضرت امیر فرمود که دو مرد
در حق من هلاک میشوند دوستی که افراط میکند در دوستی من و دشمنی که بر من بهتان میزند و ایضا
از مسند از ام سلمه روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که علی را

دشنام دهد مرا و دشنام داده است ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گفته است که
اگر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در مقام مفاخره در آید و خواهد فضایل و مناقب خود را
بشمارد با آن مرتبه فصاحت که خدا باو عطا کرده و او را مخصوص بآن گردانیده و جمیع
فصحای عرب او را مساعدت و معاونت کنند نتوانند رسید بعشری از آنچه رسول صادق
القول در شان او گفته است و مراد من اخبار مشهوره نیست که امامیه بر امامت او
استدلال میکنند مانند خبر غدیر و منزلت و قصه برائت و خبر راز گفتن و قصه خیبر و خبر
تبلیغ رسالت در هنگامی که عشیره خود را در مکه جمع کرد و گفت هر که اول بمن ایمان آورد وصی
و خلیفه من است و اول علی علیه السلام ایمان آورد و امثال اینها از اخبار مشهوره
بلکه مراد من اخبار خاصه چند است که ائمه و پیشوایان حدیث در شان او روایت کرده اند
و اندکی بسیار قلیلی از آنها را در حق دیگری روایت نکرده اند و من اندکی از آنها را نقل میکنم
که روایت کرده اند آنها را علمای حدیث در حق آنحضرت متهم نیستند که شیعه باشند و اکثر
ایشان بعضی از صحابه را بر او تفضیل میدهند زیرا که روایتی که ایشان کنند نفس بآن
مطمئن میگردد و مثل روایت دیگران نیست پس بیست و چهار حدیث روایت کرده و ما در این
رساله بعضی را ایراد مینماییم اول آنست که حافظ ابو نعیم در حلیة الاولیا و احمد بن حنبل
در مسند روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله با علی بن ابی طالب صلوات الله
علیه گفت یا علی بدرستی که خدا ترا امر زینت ساخته است بزینتی که زینت نکرده است
بندگانرا بزینتی که محبوب تر باشد بسوی او از آن و آن زینت ابرار و نیکوکاران است
نزد خدا و آن زهد در دنیاست گردانیده است ترا که چیزی از دنیا کم نمیکنی و دنیا چیزی از تو
کم نمیکند و بخشیده است بتو محبت مساکین را پس گردانیده است ترا که راضی هستی که ایشان
اتباع تو باشند و آنها راضی اند که تو امام ایشان باشی و ابن حنبل این را زیاده کرده که
پس خوشحال کسی که ترا دوست دارد و تصدیق تو کند و وای بر کسی که ترا دشمن دارد

وتکذیب تو

وتکذیب تو کند دویم از مسند احمد حدیث ثقیف را که سابقا مذکور شد نقل کرده است
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بگروه ثقیف گفت که مسلمان میشوید یا میفرستم بر در ایشان مردی را
از من است یا گفت عدیل نفس منست و آرزوی عمر را نقل کرده است چنانچه گذشت و گفته است
باز احمد در کتاب فضایل علی علیه السلام نقل کرده است که گویا میفرستم که بمنزله جان من است
ابوذر گفت در آنحالت من در عجب خود بودم دیدم که عمر آمد و دست بر پشت من گذاشت گفت
گفت او را یافتم و از من پرسید که را گمان داری که اراده کرد گفتم ترا نمیخواهد آنرا میخواهد
که نعل آنرا پینه میکند یعنی علی بن ابی طالب علیه الصلوة والسلام سیوم حافظ ابو نعیم در حلیه
از ابو هریره روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت بدرستی که خدا
عهد کرد در باب علی علیه السلام بسوی من عهدی من گفتم پروردگارا بیان کن آنرا از برای
من گفت بشنو بدرستی که علی علامت راه هدایت است و امام اولیای من است و نور
کسی است که اطاعت من کند و اوست کلمه که لازم گردانیده ام بر متقیان اشاره است
بآیه کریمه والزمهم کلمة التقوی هر که او را دوست دارد بتحقیق مرا دوست داشته است
و هر که او را اطاعت کند مرا اطاعت کرده پس بشارت ده او را باین پس گفتم پروردگارا
من او را بشارت دادم گفت من بنده خدایم و در قبضه قدرت اویم اگر مرا عذاب کند
بگناهان منست و هیچ ستم نکرده است بر من و اگر تمام کند آنچه مرا بآن وعده داده است
پس او سزاوارتر است باینکه بکند پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت من دعا کردم
از برای او و گفتم خداوندا دلش را جلا بده و بهار دلش را ایمان بخدا گردان خدا فرمود کردم
اما او را مخصوص گردانیدم ببلیه و امتحانی که احدی از دوستان خود را بآن امتحان نکرده ام
گفتم پروردگارا او برادر من و صاحب منست فرمود که در علم من گذشته است که او مبتلا و
ممتحن است و مردم را بآن امتحان خواهم کرد و ایضا حافظ بسند دیگر از انس روایت کرده است
که حضرت فرمود بدرستی که پروردگار عالمیان عهد کرده است بسوی من در حق علی علیه السلام

که او رایت و علامات هدایت است و امام و پیشوای دوستان منست و نور چشم مطیعان
منست علی امین منست در قیامت و علمدار منست و بدست علی خواهد بود کلید خزینهای رحمت
پروردگار من **چهارم** روایت کرده است احمد بن حنبل در مسند و احمد بیهقی در صحیح خود از رسول خدا
صلی الله علیه و آله که هر که خواهد نظر کند بسوی نوح در عزم او و بسوی ابراهیم در حلم او و بسوی موسی
در زیرکی او و بسوی عیسی در زهد او پس نظر کند بسوی علی بن ابی طالب صلوات الله علیه
مؤلف گوید فخر رازی این حدیث را در اربعین از احمد بیهقی در فضایل الصحابه بایین طور ادا
کرده است که هر که خواهد نظر کند بسوی آدم در علم او و بسوی نوح در تقوی او و بسوی ابراهیم
در خلت او و بسوی موسی در هیبت او و بسوی عیسی در عبادت او و نظر کند بسوی علی بن ابی
طالب علیه السلام پس از جانب شیعه گفته است که ظاهر حدیث دلالت میکند بر آنکه علی
مساوی تمام پیغمبران است در آن صفات و شک نیست که ایشان افضل از ابوبکر و عمر اند و از سایر
صحابه و مساوی افضل افضل است پس باید علی علیه السلام افضل از ایشان باشد **پنجم** ابونعیم در حلیه
و ابن حنبل در مسند از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که هر که دوست دارد
که زندگانی کند بر روش زندگانی من و بمیرد بر روش مردن من و چنگ زند در شاخی که از یاقوت
سرخ است و خدا آن را بدست قدرت خود خلق کرده است با آنکه گفت باش و بهم رسید پس باید
متمسک شود بولایت علی بن ابی طالب علیه السلام **ششم** از مسند احمد روایت کرده است که
حضرت رسول صلی الله علیه و آله در پسین روز عرفه بیرون آمد و فرمود که بدرستی که حق تعالی
مباهات کرد با ملایکه بهمه شما عموما و گناهان همه را آمرزید و مباهات کرد بعلی بخصوص و گناهان
او را آمرزید من سخن نمیگویم در رعایت خویشی خود من که بدرستی که سعادتمند و کامل سعادتمند
و حق سعادتمند کسی است که علی را دوست دارد در حیات او و بعد از موت او **هفتم**
احمد بن حنبل در کتاب فضایل و مسند روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
گفت که اول کسی که او را در قیامت میطلبند منم پس می ایستم در جانب راست عرش

در سایه عرش

در سایه عرش پس حله بمن می پوشانند پس پیغمبران را یکی بعد از دیگری میطلبند و از جانب راست
عرش باز میدارند و حله ها بایشان می پوشانند پس علی بن ابی طالب علیه السلام را میطلبند
بسبب قرابتی که با من دارد و منزلتی که نزد من دارد و میدهند بدست او علم مرا که آن لوای حمد است
و آدم و هر که بعد از وست همه در زیر علم اند بعد از آن با علی علیه السلام خطاب کرده که پس تو
با علم میآیی تا میایستی میان من و میان ابراهیم خلیل پس حله بر تو می پوشانند و منادی از عرش
ندا میکند که نیکو پدریست پدر تو ابراهیم و نیکو برادریست برادر تو علی بشارت باد ترا که ترا
میخوانند هرگاه مرا میخوانند و ترا خلعت میپوشانند هرگاه مرا خلعت میپوشانند و بتو
عطا میکنند هرگاه بمن عطا میکنند **هشتم** ابونعیم حافظ در حلیه روایت کرده است از انس
بن مالک که حضرت رسول صلی الله علیه و آله روزی بمن گفت آبی بیاور و ضوی من حاضر کن
پس برخواست و وضو ساخت و دو رکعت نماز بجا آورد پس گفت اول کسی که بر تو
داخل میشود از این در امام متقیان است و سید و سرور مسلمانان و یعسوب مؤمنان یعنی
پادشاه ایشان است و خاتم اوصیاء و کشاننده رو سفیدان و دست و پا سفیدان است
بسوی بهشت انس گفت من گفتم خداوندا او را مردی از انصار گردان و دعای خود را پنهان
کردم پس علی علیه السلام آمد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت کی آمد گفتم علی آمد پس آنحضرت
بسوی او شاد و خندان و دست در گردن او کرد و عرق رویش را پاک میکرد و علی گفت یا
رسول الله امروز می بینم که نسبت بمن کاری میکنی که پیشتر نمیکردی حضرت فرمود چرا نکنم و حال
آنکه تو از جانب من رسالت مرا بخلق خواهی رسانید و صدای مرا بایشان خواهی شنوانید
و بیان خواهی کرد از برای ایشان آنچه را در آن اختلاف کنند بعد از من **نهم** ابونعیم حافظ
روایت کرده است در حلیه از عایشه که حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت بطلبید از
برای من سید عرب را که او علی است من گفتم مگر تو سید عرب نیستی گفت من سید جمیع فرزندان
آدمم و علی سید عرب است چون علی علیه السلام آمد انصار را طلبید و گفت ای گروه انصار

میخواهید دلالت کنم شما را بر چیزی که اگر بآن متمسک شوید هرگز گمراه نگردید گفتند بلی یا رسول الله
گفت او علی است پس او را دوست دارید بدوستی من و او را گرامی دارید بگرامی من بدرستی
که جبرئیل امر کرد از جانب خدا بآنچه گفتم شما را **دهم** ایضا حافظ در حلیه روایت کرده است ۱۲
که روزی علی علیه السلام آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت مرحبا بسید مؤمنان و امام
متقیان گفتند بعلی که چگونه است شکر تو بر این نعمت گفت حمد میکنم خدا را بر آنچه بمن
داده است و سؤال میکنم از او که توفیق دهد مرا که شکر کنم او را بر آنچه بمن عطا کرده است و زیاده
کند بر آنچه بمن انعام کرده است **یازدهم** ایضا در حلیه روایت کرده است که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله گفت هر که خواهد که زندگانی کند بروش زندگانی من و بمیرد بروش مردن من و ساکن
شود در جنت عدن که پروردگار من آن را کشته است پس باید موالات کند با علی بعد از من
و دوستی کند با دوست او و پیروی کند امامان بعد از مرا بدرستی که ایشان عترت من اند و
و از طینت من آفریده شده اند و فهم و علم مرا بایشان داده اند پس وای بر آنها که
تکذیب ایشان کنند بعد از من از امت من و قطع کنند در حق ایشان صله مرا خدا شفاعت
مرا بایشان نرساند **دوازدهم** از احمد در مسند و کتاب فضایل و صاحب فردوس الاخبار روایت
کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود بودم من و علی نوری نزد حق تعالی پیش از آنکه
آدم را خلق کند بچهارده هزار سال پس چون آدم را خلق کرد قسمت کرد آن نور را
بدو جزو پس یک جزو من بودم و یک جزو علی بود و در فردوس زیاده کرده است که پس ما
منتقل شدیم در صلبها تا بصلب عبد المطلب رسیدیم پس از برای من نبوت شد و از برای
علی علیه السلام وصایت **سیزدهم** احمد در مسند روایت کرده است که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله خطاب کرد با علی علیه السلام که نظر کردن بروی تو عبادت است تو سید
و سروری در دنیا و آخرت هر که ترا دوست دارد مرا دوست داشته است و دوست
من دوست خدا است و دشمن تو دشمن منست و دشمن من دشمن خدا است وای بر کسی که ترا

دشمن دارد و چهاردهم

دشمن دارد **چهاردهم** ایضا احمد در کتاب فضایل روایت کرده است که در شب بدر رسول خدا
صلی الله علیه و آله گفت که کیست که آبی از برای من بیاورد و مردم همه امتناع کردند علی
علیه السلام مشکی برداشت و شب بسیار تاریک بود و آمد بر سر چاه بسیار عمیق و فرو رفت
بقعر چاه پس حق تعالی وحی کرد بسوی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل علیهم السلام که مهیا شوید برای
نصرت و یاری محمد و برادرش علی و لشکرش پس از آسمان بزیر آمدند و با غلغله و صدائی که
هر که میشنید میترسید چون بنزد چاه رسیدند همه آن ملائکه بر حضرت امیر علیه السلام سلام
کردند بطریق اکرام و اجلال او و ایضا این حدیث را احمد بسند دیگر روایت کرده است از
انس و در آخرش زیاده کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت یا علی در روز قیامت ناقه
از ناقهای بهشت برای تو خواهند آورد و بر آن سوار خواهی شد و زانوی تو با زانوی من
و ران تو با ران من خواهد بود تا داخل بهشت شویم **پانزدهم** باز احمد در کتاب فضایل روایت
کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطبه خواند و در آن خطبه گفت ایها الناس
وصیت میکنم شما را بمحبت خویش من و برادر من و پسر عم من علی بن ابی طالب علیه السلام
دوست نمیدارد او را مگر مؤمنی و دشمن نمیدارد او را مگر منافقی هر که او را دوست دارد
بتحقیق مرا دوست داشته و هر که او را دشمن دارد بتحقیق مرا دشمن داشته و هر که مرا
دشمن دارد عذاب کند او را خدا بآتش **شانزدهم** باز از کتاب فضایل احمد حنبل
روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که خدا در حق علی پنج چیز
بمن عطا کرده است که محبوب تر است بسوی من از دنیا و هر چه در دنیاست اما **اول**
آنکه او متکای منست در پیش خدا تا آنکه خدا فارغ شود از حساب خلایق **دوم** آنکه لوای
حمد در دست او خواهد بود و آدم و جمیع فرزندانش در زیر آن علم خواهند بود **سیوم** آنکه
در کنار حوض من خواهد ایستاد و هر که را شناسد که از دوستان اوست آب خواهد داد
از امت من **چهارم** آنکه او عورت مرا خواهد پوشید و مرا دفن خواهد کرد **پنجم** آنکه من

بروی تو رسم که کافر شوند بعد از ایمان یا زانی شوند بعد از احصان **هفدهم** ۱۷ از حلیه حافظ ابونعیم
روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت یا علی من بر تو زیادتی دارم به پیغمبری
زیرا که پیغمبری بعد از من نیست و تو بر سایر مردم مخاصمه میکنی و بر ایشان زیادتی داری بهفت چیز
واحدی از قریش در آنها با تو منازعه نمی تواند نمود تو پیش از همه ایمان آورده و بعد او بیش از همه
وفا کننده بعهد خدا او زیاده از همه قیام نماینده بامر خدا و قسمت کننده تری میان مردم بسویت
و عدالت کننده تری از همه در میان رعیت و دانا تری از همه بقضا و حکم در میان خلق و مزیت
و فضیلت تو نزد خدا از همه بیشتر است **هجدهم** از مسند احمد روایت کرده است که حضرت فاطمه
صلوات الله علیها گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله مرا تزویج کردی بفقیری که مالی ندارد حضرت
فرمود ترا تزویج کردم بکسی که اسلامش از همه مقدم است و حلمش از همه بزرگتر است و علمش از
همه بیشتر است مگر نمیدانی که خدا مطلع شد بر اهل زمین و از میان همه شوهر ترا برگزید **نوزدهم**
ابن ابی الحدید از تفسیر ثعلبی روایت کرده است و در تفسیر مذکور بالفعل موجود است که چون سوره
اذا جاء نصر الله و الفتح نازل شد بعد از برگشتن از جنگ حنین بسیار مداومت مینمود حضرت
بر گفتن سبحان الله و استغفر الله پس گفت یا علی آمد آنچه خدا مرا وعده داده بود و فتح مکه شد
و مردم در دین خدا فوج فوج داخل شدند و بدرستی که هیچکس از تو سزاوارتر نیست بمقام من برای
تقدمی که در اسلام بر همه داری و قرابتی که با من داری و داماد منی و نزد تست بهترین زنان عالمیان
و پیش از این از من ثابت است نعمتهای ابوطالب و حقوق او در وقتی که قرآن نازل شد و من
حریصم و بسیار میخواهم که رعایت حقوق او در حق فرزندش بکنم پس ابن ابی الحدید بعد از آنکه این احادیث را
نقل کرده است گفته است من این اخبار را در این موضع از برای این نقل کردم که بسیاری از جماعت
که منحرفند از آنحضرت چنین می بینند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه از برای تحدث
بنعمتهای خدا بر خود در خطبه ها فضایل و کمالات خود را ذکر میکند آنحضرت را نسبت بتکبر و فخر میدهند
و بعضی از صحابه نیز پیشتر این را میگفتند چنانچه بعمر گفتند که امارت لشکر و جنگ را بعلی بگذار

گفت او تکبرش

گفت او تکبرش زیاده از آن است که این را قبول کند و زید بن ثابت میگفت که ما متکبرتر از
علی علیه السلام و اسامه ندیده ایم لهذا ما این احادیث را ایراد کردیم تا بدانند که کسی که این مرتبه
صلی الله علیه و آله
نزد حضرت رسالت پناه داشته باشد و آنحضرت در شان او اینها را گفته باشد اگر با آسمان بالا
رود و با ملائکه و انبیا مفاخرت کند سزاوار است و ملامتش نباید کرد با آنکه آنحضرت هرگز در گفتار
و کردارش اظهار تکبر نمود و لطف و کرم و خلق و تواضعش از همه کس بیشتر بود تا آنکه دشمنانش او را
بدعابه و بمزاح مذمت میکردند و گاهی که این نوع سخنان از آنحضرت صادر میشد از بابت جوشی بود
که سینه پر دردش از تلاطم امواج هموم میزد بضرورت اظهار مینمود و آه سردی بود که از دل پر درد
میکشید و شکایتی بود که از عدم مساعدت روزگار مینمود یا شکر نعمتهای الهی بود که باو عطا فرموده بود
و تنبیهی بود غافلان را که اقرار بفضل او نداشتند و از باب امر بمعروف و نهی از منکر بر او واجب بود
که قدری از فضایل خود را اظهار کرده تا مردم اعتقاد باطل در حق او نکنند و دیگران را در فضیلت
بر او تقدیم ندهند و حق تعالی نهی کرده است از این و گفته است افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع ام
من لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون تا اینجا ترجمه کلام ابن ابی الحدید بود **مؤلف**
گوید که حق تعالی چشم و گوش و دل مخالفان را می بندد و حق را بر زبان ایشان جاری میکند تا حجت
تمام باشد بر ایشان و بسیار غریب است که این گروه با آن فضیلت این احادیث را نقل
میکنند و تصدیق صحت آنها میکنند و قبول میکنند که حدیث این فضایل در حق دیگران وارد نشده
و اقرار بر فضیلت آنحضرت از همه جهات میکنند و اعتراف باعلمیت آنحضرت میکنند و بر آن
حضرت واجب میدانند که بسبیل نهی از منکر اظهار فضل خود و نقص آنها بکند و استشهاد میکنند
باین آیه که صریحست در آنکه با وجود اعلم امامت غیر اعلم جایز نیست و مع ذلک آنها را
خلیفه میدانند و در مرتبه بجای آنحضرت رعیت آنها میدانند و آنها را نسبت باو امام
و واجب الاطاعه میدانند ان هذا لشیء عجاب و بدانکه احادیثی که در این فصل و فصول
سابقه ایراد نمودیم مخالفان نمی توانند انکار صحت اینها کرد زیرا که اکثر از کتب صحیح

ایشان نقل کرده ایم متفق علیه است و انکار صحت آنها نمی توانند کرد و آنچه از سایر کتب ایشان
نقل نموده از کتب مشهوره اکابر علمای ایشان نقل کرده ایم مانند مسند احمد بن حنبل که مؤلف
آن از ائمه اربعه ایشان است که یکی از چهار مذهب ایشان باو منتهی میشود و کتب حافظ ابو
نعیم است که همه توثیق او کرده اند و کتب او را معتبر میدانند و تفسیر ثعلبی که از مفسرین مشهوره
ایشان است و در همه تفاسیر از و نقل میکنند و سایر کتب که از آنها نقل کرده ایم از کتب
مشهوره ایشان است و اکثر فضل و اعتبار ایشان نزد عامه زیاده از مؤلفین صحاح ایشانست
و چون آن شش نفر تعصب ایشان زیاده از دیگران است آنها را معتبر شمرده اند و احادیثی که ما
بر ایشان حجت میکنیم که متفق علیه است که علمای ما و ایشان همه روایت کرده اند و آنچه آنها
در برابر می آورند حدیث موضوعی چند است که مطلقا در کتب ما از آن اثری نیست و آثار
وضع بر آنها ظاهر است و کسی که استشمام رایحه از انصاف کرده باشد میداند که اکثر احادیث که
در این مقام نقل شد و اکابر علمای ایشان حکم بصحت آنها کرده اند صریحست در امامت زیرا که
امامت در عرف حدیث و قرآن صریح است در خلافت و ریاست کبری و کسی که عدیل نفس
رسول صلی الله علیه و آله و سلم باشد رعیت غیر نبی نباشد و حدیث ابتلا صریحست در امامت
و غصب خلافت در چندین موضع و کسی که متصف بصفات مشهوره انبیا باشد و همه در تحت
لوای او و در جوارش میان رسول خدا و ابراهیم باشد رعیت هر شقی لئیم که چند منافق با او بیعت
کرده باشند نمیباشد و حدیث منزلت نزد منصف عارف بلغات و مصطلحات اکثر فقرات
آن دلالت بر امامت میکند خصوصا امام المتقین و سید المسلمین و یعسوب المؤمنین و خاتم
الوصیین زیرا که معلوم است که مراد از وصایت نیابت پیغمبر است در ریاست امور
امت و هدایت ایشان چنانکه وصایت انبیای دیگر همین معنی داشته و الا آنحضرت طفل نداشت
که وصی از برای او تعیین کند و مالی نداشته که در آن وصیت کند خصوصا بنا بر طریقه عامه که
میگویند که آنحضرت میراث نمیدارد و احادیث وصایت آنحضرت متواتر است و ابن

ابی الحدید از اکثر

ابی الحدید از اکثر صحابه اشعار بسیار نقل کرده اند که متضمن وصایت است و ایضا آخر حدیث
صریحست در امامت زیرا که ادا کردن رسالت از جانب حضرت رسول صلی الله علیه و
آله و صوت آنحضرت را با ایشان شنوانیدن باین معنی که آنچه از او بشنوند باعتبار عصمت یقینی دانند
که فرموده آنحضرتست و گویا صدای او را شنیده اند و ایضا چون بمنزله نفس او و جان اوست پس
صدای او بمنزله صوت اوست و ایضا بیان حق در اختلاف امت همه کار امام و ثمره امامت
و در حدیث نهم سید و سرور جمیع عرب بودن و محبت او باعث هدایت یابی گردیدن بالاتر از
مرتبه امامتست و دهم صریحست در امامت بجهاتی که مذکور شد و یازدهم صریحست در
امامت او و امامت اولاد امجاد او و دوازدهم باعتبار وصیت و نهایت اختصاص
و کرامت ظاهر است در امامت و هجدهم که دلالت میکند بر آنکه افضل است از سایر
خلق بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم حجت کامل است بر امامت بتقریری
که مکرر مذکور شد و حدیث آخر صریحست در آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله خلافت برای
او تعیین کرده بود و آنحضرت بدون امر خدا کاری نمیکرد و حق تعالی ترک خواهش رسولش
نمیکرد تا آنکه آنحضرت مکرر این امر را از خدا شنیده بود و بمردم اظهار نمینمود و سایر اخبار
صریحست در جلالت و امتیاز آنحضرت و ترجیح غیر او و تفضیل مفضول است و عقلا
قبیح است و اگر متعسفی در هر یک از اینها مناقشه کند شک نیست که اجتماع همه باهم
مورث علم یقینی است باستحقاق آنحضرت امامت و خلافت را و کسی که تعصب
و عناد دیده بصیرت او را کور کرده باشد و هدایت نیابد بهیچ حقی در دنیا و عقبی نخواهد گروید
و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور **فصل هشتم** در بیان مطاعن آنجماعتی که غصب
حق آنحضرت کردند و آنکه آنها قابل امامت نبودند پس حق منحصر در آنحضرت بود زیرا که
باجماع حق منحصر بود در ایشان و آنحضرت و هرگاه خلافت آنها باطل شد خلافت
آنحضرت ثابت میشود و در آن چند مطلب است **مطلب اول** در مطاعن ابوبکر است و عمده آن

وان بسیار است بر قلیلی درین رساله اکتفا مینمایم **طعن اول** آنکه حضرت رسول صلی الله
علیه وآله وسلم امور عظیمه را رو میداد به عظمای صحابه تفویض میفرمود و هیچ امری را بابوبکر
تفویض نمود مگر خواندن آیات سوره برائت که بر اهل مکه و چون روانه شد جبرئیل
علیه السلام نازل شد و گفت حق تعالی میفرماید که ادا نمیکند رسالت ترا مگر تو یا کسی
از تو باشد پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام رفت و آیات را از ابوبکر گرفت و ابوبکر را
برگردانید و آیات را در موسم بر اهل مکه خواند و معلوم است که حضرت رسول صلی الله علیه
وآله امری را بدون وحی الهی نمیکرد پس آنکه حق تعالی اول امر کرد که بابوبکر بدهد و بعد از و از او
بگیرد حکمتی در آن ظاهر نیست بغیر آنکه معلوم شود که او اهلیت امارت و خلافت ندارد حکمتی در
و آنکه بعضی از متعصبان مخالفین نقل کرده اند که ابوبکر از امارت حاج معزول نشد
و همراه بود نمد در اکثر روایات معتبره ایشان نیست و خلافش در روایات ایشان است
اگر چه فایده از بلال ایشان ندارد و آنکه جمع دیگر گفته اند که عادت عرب آن بود که اگر
ایشان عهدی میکردند می بایست که آن عهد را بزرگان قبیله او بشکنند حرفیست بی اصل
و در کتابی از کتب معتبره قدمای ایشان موجود نیست و ابن ابی الحدید نیز اعتراف
کرده است که این از عادات عرب معروف نیست و این تاویلی است که متعصبان
ابوبکر اختراع کرده اند و ایضا اگر عادت معروف مقرری بود بایست که بر حضرت رسول
صلی الله علیه وآله مخفی نباشد و در اول ابوبکر را نفرستد و اگر بر آنحضرت مخفی بود بایست
بر ابوبکر و عمر و سایر صحابه که عادات جاهلیت را میدانستند مخفی نباشد و ایشان آنحضرت
را متنبه سازند که مخالف قاعده است و ایضا اگر سبب این بود بایست فرستادن ابوبکر
وقتی که ابوبکر خایف و محزون برگشت حضرت این عذر را بفرماید و در هیچ روایتی مذکور
نیست که حضرت این عذر را فرموده باشد بلکه عذری که در روایات مذکور است
که فرمود جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت ادا نمیکند از جانب تو مگر کسی که از تو باشد
واز همه غریب

واز همه غریب تر آنست که نیابت پیشنمازی را که ثابت نیست که بگفته رسول باشد بلکه خلافش
معلوم است و باعتقاد ایشان از هر جابر و فاجری امامت نماز میتوانند کرد دلیل خلافت ابوبکر
میکنند و عزل ابوبکر و دادن آیات را بامیر المؤمنین صلوات الله علیه بامر خدا منشاء
فضیلت او نمیدانند **طعن دویم** آنکه حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم اسامة بن زید را
سردار لشکر کرد و جمعی از صحابه را در تحت حکم او داخل کرد و تاکید کرد که متوجه جنگ روم
شوند و ابوبکر و عمر لعنهما الله از جمله مامورین بودند و حضرت لعنت کرد بر کسی که تخلف
نماید از لشکر اسامه و ایشان تخلف کردند بلکه غصب خلافت و مستحق لعن شدند و تقرر این
احوال معلوم بود که غرض آنحضرت از نفوذ جیش اسامه و تاکید در سرعت خروج ایشان
آن بود که مدینه از مخالفان خالی کرده و خلافت بر وصی او قرار گیرد و این مضامین بطرق
متعدده در تواریخ و سیر و کتب معتبره ایشان مذکور است چنانکه ابن ابی الحدید از
کتاب احمد بن عبد العزیز جوهری روایت کرده است از عبد الله بن عبد الرحمن که رسول
خدا صلی الله علیه وآله در مرض موت خود امیر کرد اسامه را بر لشکری که در آن اکثر مهاجرین
و انصار داخل بودند و از جمله ایشان ابوبکر و عمر و ابو عبیدة بن جراح و عبد الرحمن بن
عوف و طلحه و زبیر و امر کرد او را که غارت برد بر موته بهمان موضع که پدرش در آنجا
شهید شده است و جنگ کند در وادی فلسطین و تثاقل می نمود اسامه و لشکرش و
حضرت که مرضش شدید میشد و گاه سبک میشد و در همه حال تاکید میفرمود در روان
شدن لشکر اسامه تا آنکه اسامه گفت پدرم و مادرم فدای تو باد رخصت میدهی که چند
روز بمانم تا خدا ترا شفا بدهد فرمود که بیرون رو و برو با برکت خدا گفت یا رسول الله
اگر بیرون روم و ترا باین حال بگذارم دلم از جهت تو مجروح خواهد بود فرمود برو با نصرت
و عافیت گفت یا رسول الله کراهت دارم از آنکه بروم و احوال ترا از مترددین
بپرسم حضرت فرمود که بیرون رو و اطاعت امر من بکن پس مرض بر حضرت غالب شد

و اسامه برخواست و متوجه بیرون رفتن شد چون حضرت بهوش آمد خبر لشکر اسامه را
پرسید گفتند تهیه رفتن میکنند باز مکرر فرمود که لشکر اسامه را بیرون کنید خدا لعنت
کند کسی را که از و تخلف کند و با او بیرون نرود و مکرر این را مبالغه نمود پس اسامه علم را
بر سر خود بلند کرد و روانه شد و صحابه در پیش او میرفتند تا آنکه در جرف که بیرون مدینه است
فرود آمد و با او بودند ابوبکر و عمر و اکثر مهاجرین و رؤسا و سرکردهای انصار تا آنکه
ام ایمن کسی فرستاد بنزد اسامه که بیا بمدینه که حضرت رسول در کار رفتن است
اسامه چون این خبر را شنید همان ساعت برخواست و علم را برداشت و داخل مدینه شد
و علم را بدر خانه حضرت نصب کرد و حضرت در همان ساعت بعالم قدس ارتحال فرمود
و ابوبکر و عمر تا مردند پیوسته اسامه را بعنوان امیر خطاب میکردند و واقدی و بلاذری و
محمد بن اسحق و زهری و هلال ابن عامر و اکثر مورخان و محدثان عامه گفته اند که ابوبکر و عمر
داخل لشکر اسامه بودند و نقل کرده اند که چون ابوبکر خبر خلافت خود را بطلب اسامه فرستاد
اسامه گفت من و لشکری که با منند ترا والی نکرده ایم و حضرت رسول الله مرا بر شما
امیر کرد و عزل نکرد تا از دنیا رفت و تو و مصاحبت عمر بر خلاف من برگشتید و امری
بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله مخفی نبود و مرا و شما را امتحان نمود و مرا بر شما امیر کرد و شما را
بر من امیر نکرد ابوبکر خواست خود را خلع کند از خلافت عمر نگذاشت پس اسامه برگشت
و بر در مسجد ایستاد و فریاد زد که عجب دارم از مردی که حضرت رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم مرا بر او امیر کرد و او مرا عزل کرد و دعوای امارت بر من میکند و محمد شهرستانی
در ملل و نحل گفته است در بیان اختلافهائی که در میان صحابه شد در مرض آنحضرت دویم
آنکه بود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود کارسازی کنید لشکر اسامه را خدا لعنت کند
کسی را که پس ماند از لشکر اسامه پس گروهی گفتند واجب است بر ما که امتثال امر آنحضرت
بکنیم و اسامه بامر آنحضرت از مدینه بیرون رفته است و بعضی گفتند مرض حضرت صعب

شده است

شده است و دل ما تاب نمی آورد که آنحضرت را در این حال بگذاریم پس صبر میکنیم تا
ببینیم که امر حضرت بکجا منتهی میشود و در هر یک از این ابواب احادیث بسیار از کتب
مخالفان در بحار الانوار ایراد نموده ام پس این واقعه از سه جهت دلیل است بر بطلان
خلافت آن سه غاصب خلافت اول آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله اسامه را بر ایشان
امیر گردانید و معزول نگردانید و ایشان در تحت حکومت و امارت او بودند تا آنحضرت
از دنیا رحلت فرمود پس هرگاه ایشان رعیت و مامور باطاعت اسامه باشند و او باتفاق
خلیفه نبود بلکه واجب بود که هر که خلیفه باشد او اطاعت او بکند پس ایشان نیز خلیفه نباشند
بلکه واجب بود که اطاعت خلیفه دیگر بکنند دویم آنکه از جیش اسامه تخلف نمودند و هر که
از جیش اسامه تخلف نمود بقول حضرت رسول صلی الله علیه و آله ملعون است و ملعون
بودن با خلافت جمع نمیشود سیم آنکه ایشان تولی و اعراض از امر حضرت کردند و هر که
چنین کند مؤمن نیست بگفته حق تعالی و یقولون آمنا بالله و بالرسول و اطعنا ثم یتولی
فریق منهم من بعد ذلک وما اولئک بالمؤمنین یعنی میگویند ایمان آورده ایم
بخدا و برسول و اطاعت ایشان کرده ایم و با وجود این فرقه از ایشان رو میگردانند
و اطاعت نمیکنند و ایشان مؤمن نیستند **طعن سیوم** در بیان جورهای او با عمر و
سایر مخالفان (منافقان) بر اهل بیت عصمت و طهارت نمودند در غصب خلافت اول مختصری
از روایات شیعه را که از اهل بیت رسالت و ثقات و متدینین صحابه منقول است
نقل مینمائیم و بعد از آن بر هر جزوی از اجزای آن روایاتی که در کتب معتبره مخالفان مذکور
و مشهور است بر طبق آن ایراد مینمائیم تا معلوم شود که اجماع و بیعتی که مخالفان بآن متمسک
شده اند در خلافت آن منافقین دلیل کفر ایشان است نه خلافت ایشان شیخ
طبرسی رحمه الله در احتجاج باسانید صحیحه روایت کرده موافق روایات متواتره
که در سایر کتب شیعه مذکور است که چون مرض حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم

شدید شد انصار را طلبید و تکیه کرد بر علی علیه السلام و عباس و از خانه بیرون آمد و تکیه داد
بر ستونی از ستونهای مسجد و خطبه خواند و وصیت کرد در باب اهل بیت خود و فرمود که
پیغمبری از دنیا نرفته است مگر آنکه خلیفه در میان امت گذاشته است و من در میان شما
دو امر بزرگ میگذارم کتاب خدا و اهل بیت من هر که ایشانرا ضایع کند خدا او را
ضایع کند پس در حق انصار وصیت فرمود که رعایت ایشان بکنید بعد از آن اسامه را طلبید
و مبالغه کرد در باب بیرون بردن لشکر چنانکه سابقا مذکور شد پس حضرت داخل خانه
شد و اسامه لشکر خود را برد و در یک فرسخی مدینه نزول کرد و اول کسی که مسارعت
کرد برفاقت ابو بکر و عمر و ابو عبیده بن الجراح و رفتند در میان لشکر فرود آمدند و مرض
حضرت شدید شد و سعد بن عباده نیز بیمار شد و چون چاشت روز دوشنبه شد
حضرت سید انبیا بعالم بقا رحلت نمود و همان روز از بیرون رفقای لشکر گذشته بود
چون این خبر وحشت اثر بعسکر رسید اکثر بمدینه برگشتند و مدینه بهم بر آمد پس ابو بکر
بر ناقه سوار شد بدر مسجد آمد و فریاد کرد که ایها الناس چرا چنین مضطرب شده اید اگر
محمد مرد پروردگار محمد نمرده است پس این آیه را خواند و ما محمد الا رسول یعنی نیست محمد
مگر رسولی که گذشته اند پیش از او رسولان پس اگر او بمیرد یا کشته شود شما از دین
برخواهید گشت و کسی که از دین برگردد بخدا ضرری نمیرساند پس انصار جمعیت
کردند بر سعد بن عباده و او را به سقیفه بنی ساعده بردند که با او بیعت کنند
چون این خبر بعمر رسید ابو بکر را خبر کرد و هر دو بسرعت متوجه سقیفه شدند و ابو عبیده را
که هم سوگند ایشان بود با خود برداشتند و در سقیفه جماعت بسیار از انصار جمع شده
بودند و سعد بیمار در میان ایشان خوابیده بود و منازعه بسیار در میان این چند نفر
و انصار شد تا آنکه ابو بکر با انصار گفت من شما را میخوانم به بیعت یکی از دو نفر
یا ابو عبیده یا عمر هر دو را پسندیده ام بهر خلافت عمر و ابو عبیده با ابو بکر گفتند

سزاوار نیست ما

سزاوار نیست که ما بر تو تقدم نماییم تو پیش از ما مسلمان شده و تو مصاحب غار
بوده و تو احق باین امر از ما انصار گفتند بیم داریم غالب شود بر این امر کسی که نه از ما باشد
و نه از شما پس ما از اهل خود امیری میگیریم و شما از اهل خود امیری قرار دهید ابو بکر فضیلت
مهاجران و انصار را ذکر کرد و گفت مهاجران امرا باشند و شما وزرا باشید حباب بن
منذر انصاری برخواست و گفت ای گروه انصار دست نگاه دارید که مهاجران در خانه
شما و در زیر سایه شمایند و کسی جرات بر مخالفت شما نمیکند اگر اینها با امارت شما راضی
نباشند از ما امیری باشد و از ایشان امیری عمر گفت هیهات که دو شمشیر در یک غلاف
نمیتوانند بود و عرب راضی نمیشوند که شما امیر باشید و پیغمبر از غیر شما باشد و راضیند بآنکه
خلافت با جماعتی باشد که پیغمبر از ایشان است کی میتوانند که منازعه کنند با ما و حال
آنکه ما خویشان و عشیره اوییم مگر کسی که خواهد خود را بمهلکه اندازد و فتنه برپا کند باز
حباب از آن قسم سخنان گفت و گفت بشنوید شما اینها اطاعت مکنید و هر که
رد قول من میکند شمشیر بر بینی او میزنم پس ابو عبیده برخواست و سخن بسیار گفت و
بشیر بن سعد که از بزرگان انصار بود و از قبیله اوس بود و ایشان خلافت را از اهل سعد
میخواستند و او از قبیله خزرج بود حسد او را برین داشت که میل کرد بجانب
قریش و مردم را ترغیب کرد که راضی شوند به بیعت مهاجران و باین سبب اختلاف
بهم رسید در میان انصار و مهاجران قوی شدند پس ابو بکر گفت اینک عمر و ابو عبیده
دو شیخ قریشند با هر یک که میخواهید بیعت کنید عمر و ابو عبیده باعتبار توطئه که با هم
کرده بودند گفتند ما با وجود تو اختیار خلافت نمیکنیم دست خود را دراز کن تا با تو
بیعت کنیم بشیر گفت من هم با شما شریکم چون قبیله اوس سخن بشیر را شنیدند شروع
کردند به بیعت کردن با ابو بکر و هجوم آوردند و سعد نزدیک شد که در زیر پای مردم هلاک
شود گفت مرا کشتید عمر گفت بکشید سعد را خدا او را بکشد قیس پسر سعد برجست و

و برنشست عمر جهید و گفت ای پسر صهاک حبشیه ترسان و گریزان در جنگها شیر غران
در مجلس ایمنی اگر بگویم از بیزارم کم کنی یک دندان در دهانت نمیگذارم ابو بکر گفت آهسته
باش ای عمر رفق و مدارا نافع تر و بهتر است سعد گفت ای پسر صهاک والله هرگاه اگر قوت
برخواستن میداشتم هر آینه میشنیدید در کوچهای مدینه صدائی که شما را و اصحاب شما را
از مدینه بیرون کند و ملحق شوید بگروهی که در میان ایشان ذلیل بودید و تابع دیگران
بودید الحال بمن جرأت بهم رسانیده اید ای آل خزرج مرا از محل فتنه بیرون برید
او را برداشتند و بخانه بردند پس ابو بکر فرستاد که مردم بیعت کردند تو هم بیا و بیعت کن
گفت نه والله بیعت نکنم تا هر تیری که در کمان دارم بسوی شما بیندازم و سر نیزه خود را از
خون شما رنگین کنم و شمشیر بکار برم تا دستم قوت گرفتن آن داشته باشد پس من با شما
مقاتله میکنم با هر که متابعت من کند از اهل بیت من و عشیره من و بخدا سوگند که اگر جن و انس
جمع شوند من با شما دو عاصی بیعت نکنم تا بنزد پروردگار خود بروم چون این جواب را بایشان
گفتند عمر گفت البته از و بیعت باید گرفت بشیر پسر سعد گفت او ابا کرده است از بیعت
و بر لجاجت افتاده است و بیعت نمیکند تا کشته شود و کشته نمیشود تا اوس و خزرج
کشته شوند او را بگذارید و بیعت نکردن او بشما ضرری ندارد پس قبول کردند قول او را
و دست از سعد برداشتند و او بنماز ایشان حاضر نمیشد و بحکم ایشان قایل نبود و اگر
یاوری می‌یافت البته با ایشان جنگ میکرد و پیوسته برین حالت می‌بود تا ابو بکر مرد و بعد از آن
و خلافت را عمر متصرف شد و چون از ضرر عمر ایمن نبود رفت بشام و در آنجا مرد و با
هیچیک بیعت نکرد و سبب موتش آن بود که در شب تیری باو زدند و او را کشتند و تهمت
بر جن بستند که جن او را کشتند و بعضی گفته اند که جماعة بابل محمد بن مسلم انصاری قرار
کردند و او سعد را کشت و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده اند که
هر مغیره بن شعبه او را کشت و سایر انصار و جمعی که در مدینه حاضر بودند بیعت کردند و حضرت

امیر المؤمنین علیه السلام

امیر المؤمنین صلوات الله علیه درین احوال مشغول بتجهیز و تغسیل و تکفین حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم بود و سلیم بن قیس هلالی گفت از سلمان رضی الله عنه شنیدم
که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله بملاء اعلی رحلت فرمود و مردم کردند آنچه کردند ابو بکر و
عمر و ابو عبیده آمدند و مخاصمه کردند با انصار و حجتی که علی بایست بگوید ایشان گفتند
حجت ایشان این بود که ای گروه انصار قریش احق اند بامر خلافت از شما زیرا که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله از قریش است و مهاجران بهتر اند از شما زیرا که خدا ایشان را
در قرآن پیش از انصار ذکر کرده است و ایشان را تفضیل داده است و حضرت رسول
فرموده که امامان از قریش اند سلمان گفت من رفتم بخدمت حضرت امیر علیه السلم و او
مشغول غسل دادن حضرت رسول بود زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و آله وصیت کرده بود که کسی غیر او یعنی
حضرت امیر متکفل غسل او نشود پس گفت یا رسول الله که اعانت میکند مرا بر غسل تو گفت
جبرئیل علیه السلم پس هر عضوی را که حضرت میخواست بشوید جبرئیل میگردانید و آن عضو را
ظاهر میکرد و چون از غسل و کفن و حنوط فارغ شد مرا طلبید با ابو ذر و مقداد و فاطمه
و حسن و حسین علیهم السلم و ما در عقب او صف بستیم و بر او نماز کردیم و عایشه در آن حجره
بود جبرئیل چشم او را گرفت که آن نماز را ندید پس رخصت داد صحابه را که ده نفر ده نفر
داخل میشدند و بر دور حضرت می‌ایستادند و علی علیه السلم آیه ان الله و ملائکته یصلون
علی النبی تا آخر آیه میخواند و ایشان صلوات میفرستادند و میرفتند تا آنکه همه مهاجران
و انصار داخل شدند و صلوات فرستادند و رفتند و نماز حقیقی همان نماز بود که اول
کرده شد و اکثر ایشان خبر نمیشدند طلب میکردند که امامت نماز را ابو بکر بکند پس سلمان
گفت من خبر دادم امیر المؤمنین علیه السلم را با آنچه آن منافقان کردند در وقتی که مشغول
غسل بود و گفتم الحال ابو بکر بر منبر نشسته است و مردم راضی نمیشوند که بیک دست با او
بیعت کنند و با هر دو دست او بیعت میکنند حضرت فرمود یا سلمان دانستی که اول

کسی هم با او بیعت کرد در وقتی هم بر منبر حضرت رسول بالا رفت که بود گفتم نه ولیکن
در سقیفه اول کسی هم با او بیعت کرد بشیر بن سعد بود پس ابو عبیده پس عمر پس سالم مولای
حذیفه پس معاذ بن جبل حضرت فرمود او را نمیگویم اول کسی را میگویم هم بر منبر با او بیعت
کرد سلمان گفت نمیدانم اما دیدم مرد پیری را که تکیه بر عصای خود کرده بود و در میان
دو چشمش علامت سجده بود و بسیار متعبد مینمود چون ابو بکر بر منبر نشست اول او بالا
رفت و گریست و گفت الحمد لله نمردم تا ترا در این مکان دیدم دست را بگشا او
دست دراز کرد با او بیعت کرد پس گفت این روزیست مثل روز آدم پس از منبر
فرود آمد و از مسجد بیرون رفت حضرت فرمود یا سلمان دانستی که بود گفتم نه ولیکن
سخن او مرا بد آمد و چنان می نمود هم شماتت میکرد بوفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود هم او شیطان بود لعنة الله خبر داد مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله هم ابلیس و
سرکردهای اصحابش حاضر شدند در روز غدیر هم حضرت رسول مرا بخلافت نصب کرد بامر
خدا و خبر داد مردم را که من اولی‌ام بایشان از جانهای ایشان و امر کرد ایشان را که حاضران
بغایبان برسانند پس اتباع آن لعین و متمردان اصحاب او با او گفتند هم این امت
مرحوم و معصوم شدند و ترا و ما را بر ایشان دستی نخواهد بود ایشان پناه خود را و امام خود را
بعد از پیغمبر دانستند پس شیطان غمگین و محزون برگشت حضرت امیر علیه السلم فرمود هم
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هم چون من از دنیا بروم و مردم در ظله بنی ساعده با
ابو بکر بیعت خواهند کرد پس بمسجد خواهند آمد و اول کسی هم بر منبر من با او بیعت خواهد
کرد شیطان خواهد بود بصورت مرد پیر متعبدی و چنین خواهد گفت پس بیرون خواهد رفت
و شیاطین و اتباع خود را جمع خواهد کرد پس ایشان او را سجده خواهند کرد و خواهند گفت
ای سید ما و بزرگ ما تو آنی هم آدم را از بهشت بدر کردی پس او در جواب خواهد
گفت هم کدام امت اند که بعد از پیغمبر خود گمراه نشدند شما گفتید هم من را ایشان

راهم دوم

راهی نداریم دیده بودید چگونه ایشان را بر مخالفت پیغمبر خود داشتم این است هم حق تعالی فرموده است
و لقد صدّق علیهم ابلیس ظنه فاتبعوه الا فریقا من المؤمنین یعنی تحقیق هم راست کرد
بر ایشان شیطان گمان خود را مگر گروهی از مؤمنان سلمان گفت چون شب شد علی علیه السلم فاطمه علیها السلم
را بر دراز گوشی سوار کرد و دست حسن و حسین علیهما السلم را گرفت و بخانه هر یک از اهل
بدر از مهاجر و انصار رفت و حق امامت و خلافت خود را بیاد ایشان آورد و طلب
یاری از ایشان کرد اجابت او نکردند مگر چهل و چهار کس و بروایت دیگر بیست و چهار نفر
پس فرمود هم اگر راست میگوئید سرهای خود را بتراشید و اسلحه خود را بردارید و بامداد او
بیائید نزد من که با من بیعت کنید بر موت یعنی تا کشته نشوید دست از یاری من بر ندارید
چون صبح شد بغیر چهار نفر نیامدند سلمان و ابو ذر و مقداد و عمار و بروایت دیگر بجای عمار
زبیر است پس شب دیگر حضرت چنین کرد و در روز بغیر این چهار نفر حاضر نشدند چون حضرت
دانست هم ایشان در مقام غدر و مکر اند و یاری او نمیکنند رفت و در خانه نشست و
مشغول جمع قرآن شد و از خانه بیرون نیامد تا همه را جمع کرد و قرآن متفرق بود در پوستها
و چوبها و رقعها و استخوانها پس ابو بکر فرستاد بیا و بیعت کن حضرت گفت من سوگند یاد
کرده ام هم ردا بر دوش نگیرم مگر از برای نماز تا قرآن را جمع کنم پس چندی روز صبر کردند
و حضرت مجموع قرآن را جمع کرد و در میان جامه گذاشت و بر سرش را مهر کرد پس آن را بمسجد
آورد در وقتی که ابو بکر با صحابه در مسجد بودند و ندا کرد با آواز بلند هم ایها الناس
چون حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت مشغول تغسیل و تجهیز او گردیدم و
بعد از آن مجموع قرآن را هم در این جامه است جمع کردم و هیچ آیه نازل نشده است مگر
حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر من خوانده است و تاویلش را بمن گفته است در قیامت
نگوئید هم ما از این غافل بودیم و نگوئید هم من شما را بیاری خود نخواندم و حق خود را بیاد شما
نیاوردم و شما را بکتاب خدا دعوت نکردم عمر گفت آنچه از قرآن با ما است ما را

ما را بس است و احتیاج بقرآن تو نداریم حضرت فرمود دیگر این قرآن را نخواهید دید
تا مهدی از فرزندان من این را ظاهر گرداند و بخانهٔ خود برگشت پس عمر با ابو بکر گفت
علی را طلب تا بیعت کند چه تا او بیعت نکند ما ایمن نیستیم ابو بکر فرستاد که اجابت
کن خلیفهٔ رسول خدا را حضرت گفت سبحان الله چه زود دروغ بر حضرت رسول بستند
ابو بکر و جمعی که بر دور او یند همه میدانند که خدا و رسول خدا غیر مرا کسی را خلیفه نکرده اند
بار دیگر فرستاد که اجابت کن امیر المؤمنین ابو بکر را حضرت تعجب نمود گفت سبحان الله
اندک وقتی است که پیغمبر از میان ایشان رفته است او خود میداند که این نام از
برای غیر من صلاحیت ندارد و او هفتم آن جماعتی بود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
ایشان را امر کرد که بر من سلام کنند و مرا امیر المؤمنین بنامند پس او و رفیقش عمر بن
الخطاب پرسیدند که خدا این را امر کرده است حضرت فرمود که بلی بحق و راستی از جانب
خدا و رسول است و او امیر مؤمنان است و سید مسلمین است و صاحب علم غر محجلین است
خدا او را در قیامت بر صراط خواهد نشانید که دوستان خود را بسوی بهشت فرستد و دشمنان
خود را بسوی جهنم چون این خبر را بردند در آن روز ساکت شدند پس در آن شب باز حضرت
حضرت فاطمه و حسنین علیهم السلام را از برای اتمام حجت بخانهٔ جمیع اصحاب رسول برد و از ایشان
یاری طلبید و بغیر آن چهار نفر اجابت نکردند پس عمر با ابو بکر گفت چرا نمیفرستی که علی و
این چند نفر را برای بیعت بیاورند همه بیعت کردند بغیر اینها ابو بکر گفت که را بفرستیم
عمر گفت قنفذ را میفرستیم که او مرد درشت غلیظ بیشرمی است و از قبیلهٔ بنی
عدی است پس او را با جمعی از اعوان فرستادند چون رفتند حضرت امیر رخصت نداد
که داخل شوند اصحاب قنفذ برگشتند و گفتند رخصت نمیدهد که داخل شویم عمر گفت
بی رخصت داخل شوید چون رفتند حضرت فاطمه علیها السلام ندا کرد که ایشان را امر بی رخصت
داخل خانهٔ من میشوید قنفذ آنجا ماند و اصحابش برگشتند و خبر آوردند عمر در غضب شد

و گفت ما را

و گفت ما را با گفتهٔ زنان چه کار است امر کرد که هیزم را که بر دور او بود همه هیزم برداشتند
و خود نیز هیزم برداشت و بر در خانهٔ اهل بیت گذاشتند و حضرت امیر المؤمنین
و فاطمه و امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهم اجمعین با سایر اهل بیت در آن خانه
بودند فریاد زد عمر که یا علی بیرون بیا و بیعت کن با خلیفهٔ رسول خدا و الا آتش در
خانه ات می افکنم پس حضرت فاطمه علیها السلام برخواست و گفت چه میخواهی از ما ای
عمر گفت در را بگشا و اگر نه خانه را با شما میسوزانم فاطمه گفت ای عمر از خدا نمی ترسی
و بخانهٔ من میخواهی در آیی آن ملعون از اراده برنگشت و آتش طلبید و بر در خانه
انداخت فاطمه فریاد زد یا ابتاه یا رسول الله بلند کرد عمر سر غلاف شمشیر را بر پهلوی
آنحضرت زد و تازیانه را بلند کرد و بر ذراع شریفش زد فاطمه خطاب کرد پدر بزرگوارش
پدر بزرگوارش را که یا رسول الله بد خلافتی کردند ابو بکر و عمر در حق اهل بیت تو پس حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه بیتاب شد و برجست و گریبان آن حرامزادهٔ ملعون را
گرفت و بر زمین زد و بینیش را شکست و گردنش را پیچید و خواست آن ملعون را
بکشد بخاطر آورد وصیت حضرت رسول صلی الله علیه و آله که او را امر بصبر کرده و نهی
از مقاتلهٔ ایشان فرموده بود دست برداشت و گفت بحق آن خدائی که محمد را گرامی
داشت به پیغمبری ای پسر صهاک اگر نه تقدیری بود از حق تعالی که پیش گذشته و
عهدی که حضرت رسول در این باب با من کرده هر آینه میدانستی که بی رخصت من داخل
خانهٔ من نمی توانی شد پس عمر فرستاد و لشکر بمدد خود طلبید و آن منافقان هجوم آوردند
و داخل خانه شدند و حضرت امیر شمشیر خود را برداشت چون قنفذ دید که شمشیر خدا
شمشیر برداشت ترسید که شمشیر را بکشد و بیرون آید و یکی را زنده نگذارد دوید نزد
ابو بکر و قصه را نقل کرد ابو بکر گفت اگر علی اراده بیرون آمدن کند بخانه اش بریزید
و او را بگیرید و اگر مانع شود آتش در خانه اش بزنید قنفذ ملعون و اصحابش بدون

رخصت

هجوم آوردند و شمشیر را از دست حضرت گرفتند و ریسمان در گلوی حق جوی آن مطیع امر
الله انداختند و کشیده از خانه بیرون آوردند و بروایت ابن عباس خالد شمشیر خود را
حوالهٔ آنحضرت کرد حضرت همان شمشیر را از دست او گرفت و خواست بر او بزند او حضرت را
قسم داد حضرت شمشیر را انداخت عمر ملعون فرستاد بنزد قنفذ که اگر حضرت فاطمه
مانع بیرون آوردن حضرت شود بروا مکن و او را بزن و دور کن چون حضرت را بدر خانه رسانیدند
حضرت فاطمه نزدیک در آمد و مانع شد قنفذ ملعون در را بعنف گشود و بر پهلوی
فاطمه زد که یک دنده از دندهای پهلوی مبارکش شکست و فرزندی که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله و سلم او را در شکم محسن نام کرده بود سقط شد و باز ممانعت میفرمود
تازیانه بر بازوی مبارکش زدند که استخوان شکست و بهمین ضربتها شهید شد و چون از دنیا
رفت در بازویش گره بزرگ از آن ضربت مانده بود پس حضرت امیر مؤمنان را با آن
حال بیرون کشیدند تا بنزد ابو بکر لعین آوردند عمر با شمشیر برهنه بر بالای سر حضرت
ایستاد و خالد بن ولید و ابو عبیده و سالم و معاذ بن جبل و مغیره بن شعبه و اسید بن
حضیر و بشیر بن سعد و سایر منافقان مکمل و مسلح بر دور ابو بکر ایستاده بودند سلیم بن قیس
گفت من از سلمان گفتم آیا این جماعت بیرخصت داخل خانهٔ فاطمه شدند گفت آری والله
مقنعه نیز بر سر نداشت و استغاثه میکرد یا ابتاه یا رسول الله تو دیروز از میان ما رفته
و ابو بکر و عمر با اهل بیت تو چنین میکنند و من دیدم که ابو بکر لعین و آنها که بدور او
بودند همه میگریستند بغیر عمر و خالد و مغیره و عمر میگفت ما را کاری نیست با زنان و رایهای
ایشان زنان در هیچ امری چنین علی علیه السلم را بنزدیک ابو بکر آوردند فرمود که بخدا سوگند
که اگر شمشیر من در دست من بود شما بمن دست نمی یافتید و الله که من ملامت خود
نمیکنم در آنکه با شما جهاد نکردم اگر آن چهل نفر که با من بیعت کردند بیعت را نمی شکستند
من جماعت شما را پراکنده میکردم و لیکن خدا لعنت کند ایشان را که با من بیعت کردند

بیعت نکنند

و بیعت را شکستند و چون نظر ابو بکر بر جبیل العین بر حضرت افتاد فریاد زد که دست از او بدارید
حضرت فرمود ای ابو بکر چه زود بر جستید بر مخالفت رسول خدا و اذیت اهل بیت او و بکدام
حق و بکدام منزلت مردم را به بیعت خود میخوانی تو دیروز بامر خدا و رسول او با من بیعت
نکردی عمر گفت این سخنان را بگذار دست از تو بر نمیداریم تا بیعت کنی فرمود اگر نکنم چه خواهید کرد
گفت خواهیم کشت ترا بمذلت و خواری حضرت فرمود پس کشته خواهید بود بندهٔ خالص خدا
و برادر رسول او را ابو بکر گفت و بروایت عباس عمر گفت که بندهٔ خالص خدا را قبول
داریم اما برادر رسول را قبول نداریم حضرت فرمود انکار میکنید که رسول خدا مرا برادر خود
گردانید گفتند بلی پس حضرت خطاب کرد بصحابه که ای گروه مهاجران و انصار شما را
بخدا قسم میدهم که شنیدید از رسول خدا در روز غدیر خم در حق من چه گفت و در غزوه
تبوک چه گفت پس آنچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله علانیه در حق او گفته بود همه را
ذکر کرد ایشان همه گفتند که همه اینها را شنیدیم چون ابو بکر ترسید که مردم او را یاری
کنند خود مبادرت کرد و گفت آنچه گفتی همه حق است و ما همه را شنیده ایم بگوشهای
خود و در خاطر داریم اما شنیدیم از رسول خدا که بعد از اینها گفت که ما اهل بیت را
خدا برگزیده است و گرامی داشته است و از برای ما اختیار کرده است آخرت را
بر دنیا و خلافت و پیغمبری را بهر دو در ما جمع نکرده است علی علیه السلم گفت آیا کسی
هست که با تو این گواهی را بدهد عمر گفت راست گفت خلیفهٔ رسول الله من نیز شنیدم
پس ابو عبیده و سالم مولای حذیفه و معاذ بن جبل نیز شهادت دادند حضرت فرمود
که وفا کردید شما پنج نفر بآن صحیفهٔ ملعونه که در میان کعبه نوشتید که اگر محمد کشته شود یا بمیرد
نگذارید که خلافت با اهل بیت او برسد و این حدیث شما را از نزد وضع کردید ابو بکر
گفت تو چه دانستی که ما چنین کردیم حضرت فرمود ای زبیر و ای سلمان و ای ابوذر و
ای مقداد سؤال میکنم از شما بحق خدا و بحق اسلام که شما شنیدید از حضرت رسول خدا

صلی الله علیه و آله این پنج نفر را نام برد و گفت چنین نامه نوشته اند و چنین پیمانی
با یکدیگر بسته اند همه گفتند بلی شنیدیم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت که ایشان
چنین نامه نوشته اند و عهد کرده اند که خلافت را از اهل بیت بگردانند پس تو
گفتی پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله اگر چنین کنند من چه کنم حضرت فرمود که اگر
یاوری بیابی با ایشان جهاد کن و قتال کن و اگر نیابی خون خود را حفظ کن و خود را بکشتن
مده پس حضرت امیر علیه السلام گفت که اگر آن چهل نفر که با من بیعت کردند وفا میکردند جهاد
میکردم با ایشان از برای خدا و بخدا سوگند که این خلافت که ابو بکر و عمر از من غصب کردند
باحدی از فرزندان ایشان نخواهد رسید تا روز قیامت و آنچه تکذیب قول شما میکند
در افترای که بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله بستید این آیه است أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ
عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا
عَظِيمًا یعنی آیا حسد میبرند بر مردم در آنچه خدا عطا کرده است ایشان را از فضل خود پس بتحقیق
که دادیم آل ابراهیم را کتاب و حکمت و عطا کردیم بایشان ملک و پادشاهی عظیم را حضرت
فرمود کتاب پیغمبریست و حکمت سنت است و ملک عظیم خلافت است و مائیم آل ابراهیم
پس مقداد برخواست و گفت یا علی چه میفرمائی بخدا سوگند که اگر مرا امر کنی ایشان را بهپای
شمشیر بزنم و اگر فرمائی دست بدارم باز دارم حضرت فرمود که ای مقداد دست باز دار
و عهد حضرت رسالت را و آنچه ترا بآن وصیت کرده است بخاطر بیاور سلمان گفت پس
من برخواستم و گفتم بحق آن خداوندی که جانم بدست قدرت اوست که اگر دانم که دفع ظلمی
میتوانم کرد و دین خدا را عزیز میتوانم کرد هر آینه شمشیر خود را میکشم و میزنم تا حق غالب
شود آیا برادر رسول خدا و وصی او و خلیفه او را در امتش و پدر فرزندانش را بایشان
مذلت میکشید و می آورید پس بشارت باد شما را ببلای خدا و ناامید باشید از نعمت
و رخا پس ابو ذر برخواست و گفت ای امتی که بعد از پیغمبر خود حیران شده اید و بعصیان خود

مخذول کرده اید

مخذول کرده اید حق تعالی میفرماید إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ
عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ و آل محمد اخلاف نوح و آدم
و آل ابراهیم اند و برگزیده سلاله اسمعیل اند و عترت پیغمبر آخر الزمان اند و اهل بیت
نبوت اند و موضع رسالت اند و محل آمد شد ملائکه اند و ایشان مانند آسمان بلند محل رحمت
الله اند و مانند کوههای زمین موجب استقرار زمین اند و مانند کعبه محترمه قبله عالمیانند
و مانند چشمه صافیه منبع علوم حق اند و مانند ستارهای درخشنده هدایت کننده خلق اند
و شجره مبارکه اند که خدا نور خود را بنور ایشان مثل زده است محمد صلی الله علیه و آله و سلم
خاتم انبیا و سید ولد آدم است و علی صلوات الله علیه وصی اوصیا امام متقیان و قائد
غر محجلین است و اوست صدیق اکبر و فاروق اعظم و وصی محمد و وارث علم او و اولی
ناس بمؤمنین از انفس ایشان چنانکه حق تعالی فرموده است النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ
وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ یعنی پیغمبر اولی است
بمؤمنان از جانهای ایشان و زنان ایشان مادران ایشانند و خویشان او بعضی اولی
و احق اند ببعضی در کتاب خدا پس ابو ذر گفت مقدم دارید هر کرا خدا مقدم داشته است
و مؤخر دارید هر کرا خدا مؤخر داشته است و ولایت و وزارت پیغمبر را بکسی دهید
که خدا داده است پس درین وقت عمر برخواست و گفت چه عبث در بالای این منبر
نشسته علی با تو در مقام محاربه است و در زیر منبر تو نشسته است و برنمیخیزد که با تو بیعت
کند یا از منبر بزیر آی یا بفرما که گردنش را بزنیم و امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما
بر بالای سر پدر بزرگوار خود ایستاده بودند چون حرف کشتن را شنیدند گریستند و صدا
بلند کردند که یا جداه یا رسول الله حضرت امیر ایشانرا بسینه خود چسبانید و گفت
گریه مکنید بخدا سوگند که ایشان قادر بر قتل پدر شما نیستند و از آن ذلیل تر و بی مقدار
ترند که این جرات توانند کرد پس ام ایمن مربیه رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و

وگفت ای ابوبکر چه زود ظاهر کردید حسد و نفاق خود را عمر گفت عمار را با سخن زنان
چه کار است و گفت او را از مسجد بیرون کردند پس بریده اسلمی برخواست و گفت
تو با برادر رسول خدا و پدر فرزندانش چنین سلوک میکنی و ترا در میان قریش میشناسیم
بآن صفاتی که همه کس میدانند آیا رسول خدا نگفت بتو و ابوبکر که بروید بسوی علی و سلام
کنید بر او بامارت مؤمنان شما پرسیدید که بامر خدا و رسول است گفت بلی ابوبکر
گفت بلی چنین فرمود اما پیغمبر مکرر از آن گفت از برای اهل بیت من پیغمبری و خلافت جمع
نمیشود بریده گفت بخدا سوگند که این را رسول خدا نگفته است والله در شهری که تو در آن
شهر امیر باشی من نمی مانم عمر امر کرد که او را زدند و از مدینه بیرون کردند پس عمر گفت ای پسر
ابی طالب برخیز و بیعت کن حضرت گفت اگر نکنم عمر گفت گردنت را میزنم حضرت
سه مرتبه این سخن را گفت و این جواب را شنید تا حجت را بر ایشان تمام کرد پس عمر [illegible]
دست حضرت را بلند کرد و پیش از آنکه حضرت دست بگشاید ابوبکر دست خود را دراز کرد و بر روی
دست حضرت گذاشت و بروایت عیاشی چنین عمر گفت گردنت را میزنم حضرت فرمود
بخدا سوگند ای پسر صهاک تو قادر بر آن نیستی و تو لئیم تر و ضعیف تر از آنی که این کار توانی
کرد پس خالد ملعون برجست و شمشیر کشید و گفت والله که اگر بیعت نکنی میکشم ترا
حضرت برخواست و گریبان خالد را گرفت و او را تکانی داد که بر پشت افتاد
و شمشیر از دستش پرید و سلمان گفت چون حضرت را بمسجد آوردند و ریسمان در گردنش
بود و میکشیدند رو بجانب قبر حضرت رسول صلی الله علیه و آله کرد و گفت یا ابن ام
ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی یعنی ای برادر بدرستی که قوم مرا
ضعیف گردانیدند و نزدیک شد که مرا بکشند و این خطابیست که هارون بموسی
گفت از برای پرستیدن قوم او گوساله را پس زبیر را گفتند بیعت کن او ابا
کرد و عمر و خالد و مغیره با جمع دیگر شمشیر را از دست او گرفتند و شکستند و او را

کشیدند

کشیدند تا بجبر بیعت کرد سلمان گفت پس مرا گرفتند و گردن مرا فشردند تا مثل دملی
در گردن من بهم رسید و بجبر بیعت کردم پس ابوذر و مقداد را بجبر و اکراه بیعت فرمودند
و بغیر امیرالمؤمنین و ما چهار نفر بجبر بیعت کردیم و شدت و امتناع زبیر از ما همه بیشتر بود
چون بیعت کرد گفت ای پسر صهاک بخدا سوگند که اگر این طاغیان نبودند که ترا اعانت
کردند تو نمی توانستی مرا جبر کنی در وقتی که شمشیر در دست بامن جبن تو و نامردی ترا
خوب میدانم و لیکن طاغیان چند ترا اعانت کردند که بقوت ایشان حمله میکنی پس عمر در غضب شد
و گفت تو صهاک را نام میبری زبیر گفت صهاک کیست که من نام او را نتوانم برد صهاک کنیز
حبشی بود از جدم عبدالمطلب و او زناکار بود و زنا کرد با او جد تو نفیل پس خطاب پدر تو
از و بهم رسید و بعد از آنکه آن ولد الزنا از و بهم رسید عبدالمطلب صهاک را بجد تو بخشید
و پدر تو غلام جد ماست پس ابوبکر میان ایشان اصلاح کرد و دست از یکدیگر برداشتند سلیم
گفت من بسلمان گفتم تو با ابوبکر بیعت کردی و هیچ نگفتی سلمان گفت بعد از بیعت گفتم هلاک
و ملعون شدید تا قیامت آیا میدانید که چه کردید با خود سنت کافران پیش از خود را
اختیار کردید و افتراق و اختلاف در میان این امت انداختید و دست از اهل بیت
پیغمبر خود برداشتید تا آنکه خلافت را از معدنش بیرون کردید عمر گفت حالا که تو و اصحابت
بیعت کردید هرچه خواهید بگوئید من گفتم شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میگفت
بر تو و صاحبت ابوبکر که با او بیعت کردی مثل گناهان جمیع امت تا روز قیامت و مثل
عذاب همه ایشان خواهد بود عمر گفت هرچه خواهی بگو امام تو بیعت کرد و دیده ات
روشن نشد بآنکه خلافت باو برسد من گفتم گواهی میدهم که در بعضی از کتابهای خدا خوانده ام
که یکدر از درهای جهنم بنام تو و نسب تو و صفت تست گفت آنچه خواهی بگو خدا دور
کرد خلافت را از اهل بیتی که شما ایشان را خدایان گرفته بودید بغیر از خدا من گفتم گواهی
میدهم که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیدم در تفسیر این آیه فیومئذ لایعذب

عذاب احد و لا یوثق وثاقه احد این آیه در شان تست یعنی عذاب و بند او از
همه کفار شدیدتر است پس عمر گفت ساکت شو خدا هدایت را بگیرد ای غلام فرزند
زن کنده پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلم گفت قسم میدهم ترا ای سلمان که ساکت
شوی سلمان گفت بخدا سوگند که اگر حضرت مرا امر بسکوت نمیکرد هر آیه که در شان او
نازل شده بود و هر حدیثی که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حق او و ابوبکر شنیده
بودم میگفتم چون عمر دید که ساکت شدم گفت ازو تهدید که تو مطیع و منقاد اوئی
پس چون ابوذر و مقداد بیعت کردند و سخن نگفتند عمر گفت ای سلمان چرا ساکت نمیشوی
چنانکه دو مصاحبت بیعت کردند و هیچ نگفتند محبت تو نسبت باهل بیت و تعظیم تو ایشانرا
زیاده از انها نیست ابوذر گفت ای عمر آیا سرزنش میکنی ما را بمحبت آل محمد صلی الله علیه
و آله اجمعین و تعظیم ایشان خدا لعنت کرده است کسی را که ایشانرا دشمن دارد و افترا کنند
کند برایشان و حق ایشانرا بظلم از ایشان بگیرد و مردم را بر ایشان مسلط گرداند و این
امت را از پس پشت از دین برگرداند عمر گفت آمین خدا لعنت کند کسی را که ستم
در حق ایشان کند و ایشانرا در خلافت حقی نبود و ایشان و سایر مردم درین امر مساوی
بودند ابوذر گفت پس چرا شما حجت کردید بر انصار بقرابت رسول پس حضرت امیر
المؤمنین علیه السلم فرمود ای پسر صهاک پس ما را در ان حقی نیست و حق خلافت
مخصوص تو و ابوبکر دنی زاده پس زن خورنده مگس است عمر گفت الحال که بیعت کردی
دست ازین سخنان بردار عامه مردم بمصاحب من راضی شدند و بتو راضی نشدند
گناه من چیست حضرت فرمود ولیکن خدا و رسول راضی نیستند بکار من پس بشارت باد
ترا و مصاحبت را و آنها را که متابعت و معاونت شما کردند بغضب خدا و عذاب
او و خوار او و وای بر تو ای پسر خطاب میدانی که چه کرده و چه عذاب از برای خود
و مصاحب خود مهیا کرده ابوبکر گفت ای عمر الحال که او بیعت کرد ما را از شر و فتنه او ایمن

شنیدم بگذار

شنیدم بگذار هرچه خواهد بگوید حضرت فرمود بغیر سخن میگویم خدا را بیاد شما می آورم ای چهار نفر
یعنی سلمان و ابوذر و زبیر و مقداد آیا شنیدید از رسول خدا صلی الله علیه و آله که گفت
در جهنم تابوتی از آتش هست که در ان دوازده نفر هستند شش نفر از امم سابقه
و شش نفر ازین امت و آن تابوت در چاهیست در قعر جهنم و بر سر آن چاه سنگیست
که هر گاه حق تعالی خواهد جهنم را مشتعل گرداند میفرماید آن سنگ را از سر آن چاه برمیدارند
جمیع جهنم از شدت حرارت آن چاه مشتعل میگردد پس علی علیه السلم فرمود که در حضور شما ها
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله سؤال کردم که آنها کیستند فرمود اما پیشینیان پس
پسر آدم که برادر خود را کشت و فرعون و نمرود و دو نفر از بنی اسرائیل که ایشانرا یهود کرده
کردند و دیگری نصارا را و ابلیس و ششم ایشان است و ازین امت دجال است و پنج نفر که اتفاق
بر نوشتن آن صحیفه ملعونه کنند و با یکدیگر عهد و اتفاق کنند بر عداوت تو ای برادر من و معاونت
یکدیگر کنند بر غصب حق تو تا انکه پنج نفر را نام برد و یک یک ایشانرا شمرد پس ما چهار نفر
گواهی دادیم که ما درین واقعه حاضر بودیم و همه را شنیدیم درینوقت عثمان گفت که آیا نزد
تو و این اصحاب تو حدیثی هست که در حق من شنیده باشید علی علیه السلم گفت بلی شنیدم از
رسول خدا صلی الله علیه و آله که ترا لعنت کرد و بعد از لعنت نشنیدم که استغفار کرده باشد عثمان
در غضب شد و گفت مرا با تو چه کار است در هیچ حال دست از من برنمیداری نه در حیات
رسول و نه بعد از وفات او زبیر گفت بلی بینی ترا خدا بر خاک بمالد عثمان گفت بخدا
سوگند که من از رسول خدا شنیدم که میگفت که زبیر کشته خواهد شد مرتد از اسلام سلمان
گفت که درینوقت حضرت امیر المؤمنین علیه السلم آهسته بمن گفت راست میگوید
زبیر بعد از قتل عثمان با من بیعت خواهد کرد و بیعت مرا خواهد شکست و مرتد کشته خواهد
شد سلیم گفت پس سلمان گفت مردم همه مرتد شدند بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله
بغیر چهار نفر مردم بعد از رسول خدا بمنزله هرون و اتباع او شدند و بمنزله گوساله و اتباع

واجماع آن پس علی علیه السلم بمنزلهٔ هرون بود و ابوبکر بمنزلهٔ گوساله و عمر بمنزلهٔ سامری و شنیدم
از رسول خدا صلی الله علیه و آله که گفت که از اصحاب من بیایند از آنها که در ظاهر نزد من
منزلت و قرب داشتها باشند که بر صراط بگذرند من چون ایشان را ببینم و ایشان مرا
ببینند و من ایشان را بشناسم و ایشان مرا بشناسند ایشان را از جانب من بربایند
پس من گویم پروردگارا اینها اصحاب منند گویند نمی‌دانی که اینها بعد از تو
چه کردند چون تو از ایشان مفارقت کردی مرتد شدند و از دین برگشتند پس من گویم
دور باد ایشان را و شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که مرتکب خواهند شد
سنت و طریقه بنی اسرائیل را مانند موافقت همه تا نعل با یکدیگر و پرهای تیر با یکدیگر شبر
بشبر و ذراع بذراع و باع بباع زیرا که توریة و قرآن مجید بیک دست و یک علم و یک
قلم نوشته شده است و مثلها و سنتهای این امت مساوی‌اند و از حضرت صادق صلوات
الله علیه منقول است که چون حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را از خانه بیرون آوردند
از برای بیعت حضرت فاطمه صلوات الله علیها بیرون آمد و جمیع زنان بنی هاشم با آنحضرت
بیرون آمدند و چون حضرت فاطمه علیها السلم نزدیک قبر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
رسید گفت دست از پسر عمم بدارید بحق خداوندی که محمد را بحق فرستاده است که اگر
دست از او برندارید موی سر خود را پریشان کنم و پیراهن رسول خدا را بر سر گذارم
و ناله بدرگاه خدا بلند کنم تا قهٔ صالح نزد خدا گرامی‌تر از من نیست و بچهٔ او گرامی‌تر
از فرزندم نیست سلمان گفت من نزدیک آنحضرت بودم بخدا سوگند که دیدم که دیوارهای
مسجد از بیخ کنده شد و آنقدر بلند شد که اگر کسی میخواست از زیرش می‌توانست
بیرون رود پس نزدیک آنحضرت رفتم و گفتم ای سیدهٔ من و خاتون من خدا پدرت را
رحمت عالمیان گردانیده بود تو سبب نزول عذاب بر ایشان مشو پس حضرت از
مسجد بیرون رفت و دیوارها بجای خود فرود آمدند تا آنکه غبار از زیر آنها بلند گردید

و داخل بیتها ماند

و داخل بیتها ماند و بروایت دیگر حضرت فاطمه علیها السلم دست حسنین علیهما السلم را
گرفت و متوجه مرقد مطهر حضرت رسول صلی الله علیه و آله شد که نفرین کند پس حضرت امیر
المؤمنین علیه السلم سلمان را گفت برو و دختر محمد را دریاب که من می‌بینم پهلوهای مدینه را
که بحرکت آمده است و اگر او موی سر را بگشاید و گریبان چاک کند و نزد قبر پدرش برود
و فریاد بدرگاه خدا برآورد این جماعت مهلت نمی‌یابند و مدینه با ایشان فرو میرود
پس سلمان خود را بحضرت فاطمه علیها السلم رسانید و گفت حضرت امیر میفرماید که برگرد و
صبر کن و باعث عذاب این امت مشو فاطمه فرمود که هرگاه او فرموده است برمیگردم
و صبر میکنم و باسانید معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه روایت کرده‌اند که در وقتی
که گریبان حضرت امیر المؤمنین علیه السلم را میکشیدند و بنزد ابوبکر می‌آوردند چون
بنزدیک مرقد مطهر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله رسانیدند حضرت امیر این آیه را خواندند یا ابن
ام ان القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی پس دستی از قبر بیرون آمد که جانب
ابوبکر که همه شناختند که دست حضرت رسول است و صدائی ظاهر شد که شناختند
که صدای آنحضرت است که اکفرت بالذی خلقک من تراب ثم من نطفة ثم سواک
رجلا یعنی آیا کافر شدی بآن خدائی که ترا آفرید از خاکی پس از نطفه پس ترا درست
مردی کرد و ایضا از طرق خاصه از حضرت صادق صلوات الله علیه و از طرق عامه از
زید بن وهب روایت کرده‌اند که دوازده نفر از اکابر صحابه و انصار انکار کردند
بر ابوبکر خلافت او را و حجتهای شافی بر او تمام کردند از صحابه او ان خالد بن سعید بن العاص
که از بنی امیه بود و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و بریده اسلمی و از انصار ابو الهیثم
بن التیهان و سهل بن حنیف و عثمان بن حنیف و ذو الشهادتین خزیمه بن ثابت
و ابی بن کعب و ابو ایوب انصاری چون ابوبکر بر منبر رفت با یکدیگر مشورت کردند
بعضی گفتند میرویم و او را از منبر بزیر می‌آوریم و بعضی دیگر گفتند اگر چنین کنید گشته

خواهید شد و حق تعالی فرموده است خود را بدست خود به تهلکه میفکنید پس رای ایشان
بران قرار گرفت که بخدمت حضرت امیر علیه السلام روند و با او مصلحت کنند پس رفتند
و گفتند یا امیر المؤمنین ترک گوی حقی را که تو اولی و احق بودی بان از ابوبکر زیرا که ما
شنیدیم از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که میفرمود که علی با حق است و حق با علیست
بهر سو که او میرود حق با او میرود و ما میخواهیم برویم و او را از منبر بزیر آوریم و آمده ایم
رای ترا درین باب بدانیم حضرت فرمود بخدا سوگند که اگر چنین کنید باید که با ایشان
محاربه کنید و شما نسبت بایشان از بابت نمکید در میان طعام و از باب سرمه اند در
چشم کشند و خواهید آمد بسوی من با شمشیرهای برهنه مستعد قتال و ایشان بنزد من خواهند
آمد که بیعت کن و الا ترا میکشیم پس باید من با ایشان قتال کنم و دفع ایشان از خود بکنم
و این خلاف فرمودهٔ رسول خداست زیرا که آنحضرت پیش از وفات خود بمن گفت که زود
امت با تو غدر و مکر خواهند کرد و عهد مرا در باب تو خواهند شکست و تو از من بمنزلهٔ هرونی
از موسی و امت بعد از من از بابت هرون و اتباع او و سامری و اتباع او خواهند بود
من گفتم یا رسول الله هرگاه چنین شود چکنم فرمود اگر یاوران بیابی مبادرت کن و جهاد کن
و اگر یاوری نیابی دست باز دار و خون خود را حفظ کن تا مظلوم بنزد من آیی و چون حضرت
رسول صلی الله علیه و آله بملاء اعلی ملحق شد مشغول تغسیل و تکفین او شدم پس سوگند یاد
کردم که ردا بر دوش نگیرم مگر برای نماز تا قرآن را جمع کنم و کردم پس دست فاطمه و حسنین
علیهم السلام را گرفتم و گردیدم بخانهای اهل بدر و آنها که در راه دین کارها کرده بودند
و سوگند دادم ایشان را که رعایت حق من بکنند و خواندم ایشان را بسیار چون اجابت
من نکردند از ایشان مگر چهار نفر سلمان و ابوذر و مقداد و عمار پس از خدا بترسید و ساکت
باشید بلی آنچه میدانید از کینهای که در سینهای ایشان جا گرفته است و بغض و عداوتی که ایشان
دارند نسبت بخدا و رسول و اهل بیت او اما همه با هم بروید بنزد این مرد و ظاهر کنید

برو انجه از

برو انچه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیده اید در حق من و ایشان تا حجت بر او
تمام شود و او را عذری نماند و حال ایشان نزد حضرت رسالت در وقتی که او را ملاقات
میکنند بدتر باشد پس در روز جمعه آمدند تا که بر منبر بنی بالا رفت همه بر دور منبر او جمع
شدند و اول کسی که از مهاجران سخن گفت خالد بن سعید بود که چنین اعتقاد بر اعانت بنی
امیه داشت و گفت از خدا بترس ای ابوبکر میدانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز
قریظه گفت ای گروه مهاجران و انصار من شما را وصیتی میکنم حفظ نمایید بدرستی که علی بن
ابی طالب علیه السلام امیر شماست بعد از من و خلیفه من است در میان شما باین وصیت کرده است
مرا پروردگار من و اگر حفظ نکنید در حق او وصیت مرا و معاونت و یاری او ننمایید مختلف
خواهید شد در احکام خود و مضطرب میشود بر شما امر دین شما و بدان شما والی شما خواهند شد
بدرستی که اهل بیت من وارثان من اند و عمل کنند کار امر امت من اند بعد از من خداوندا
هر که اطاعت ایشان بکند از امت من و حفظ کند در حق ایشان وصیت مرا پس ایشان را
محشور گردان در زمرهٔ من و از برای ایشان بهره کاملی از مرافقت من قرار ده که بان دریابند
فوز و رستگاری آخرت را خداوندا هر که بد خلافتی کند در اهل بیت من پس محروم
گردان او را از بهشتی که عرض آن مانند عرض آسمانها و زمینهاست پس عمر با او معارض شد
و خالد در نسب و حسب و قبایح اعمال او سخنان بسیار گفت و در آخر گفت مثل تو درین امر
بمنزلهٔ شیطان است که حق تعالی در قرآن فرموده است که مثل او مانند مثل شیطانست
در وقتی که بانسان گفت که کافر شو پس چون کافر شد گفت من بیزارم از تو پس عاقبت
هر دو آن خواهد بود که در جهنم خواهند بود همیشه و اینست جزای ستمکاران پس سلمان
برخواست و اول بفارسی گفت کردید و نکردید و ندانید که چه کردید پس بعربی گفت
ای ابوبکر هرگاه مسئله رو دهد که ندانی از که خواهی پرسید و هرگاه که منکسر را از تو سؤال
کنند بکه پناه میبری و چه عذر داری در آنکه تقدم نمائی بر کسی که از تو داناتر است و قرابتش

برسول خدا بیشتر است و بتاویل کتاب خدا و سنت پیغمبر دانا تر است در رسول خدا او را
مقدم داشت در حیات خود و وصیت کرد باو نزد وفات خود پس گفته او را طرح کردید
و وصیت او را فراموش کرده انگاشتید و وعده او را خلف کردید و عهد او را شکستید
و عقد امارت اسامه را که رسول خدا او را بر شما امیر کرده که شما را از مدینه بیرون برد
که این فتنه را نکنید و بر استظهار شوید که شما در هیچ امر متابعت او نکردید بر هم زدید
و در این زودی عمرت بآخر خواهد رسید و با این وزر عظیم بقبر خواهی رفت تا زود است
توبه کن و این وبال عظیم را بآخرت مبر بتحقیق که آنچه ما در حق علی شنیدیم تو هم شنیدی و آنچه
ما دیدیم تو هم دیدی و اینها مانع نشد ترا از آنکه چنین امر عظیم را بگردن گرفتی پس ابوذر برخاست
و گفت ای گروه قریش عجب قباحتی کردید و دست از قرابت رسول خدا برداشتید و
جماعت بسیاری از عرب باین سبب مرتد خواهند شد و در این دین شک خواهند کرد
و اگر با اهل بیت پیغمبر خود میگذاشتید اختلاف در میان شما بهم نمی رسید و اکنون که چنین
کردید هر که زوری بهم رساند خلافت را متصرف خواهد شد و خونهای بسیار در طلب خلافت
ریخته خواهد شد و میدانید و بهترین شما میدانند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که خلافت بعد از
من از علی است پس از آن از دو پسرم حسن و حسین پس از ایشان طاهران از ذریت من پس
طرح کردید گفته پیغمبر خود را و آخرت باقی را بدنیای فانی فروختید و سنت امتهای گذشته
متابعت کردید که بعد از پیغمبران خود کافر شدند و بزودی وبال کار خود را خواهید چشید
و جزای اعمال خود را خواهید دید و خدا ستم کننده نیست بر بندگان خود پس مقداد برخاست
و او را نصیحت بسیار کرد و گفت میدانی که بیعت علی علیه السلام در گردن تست و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله ترا و عمر را در زیر علم اسامه که آزاد کرده رسول بود و امیر المؤمنین صلوات الله
علیهما بود داخل کرد و او را بر شما امیر کرد تا این خیال بخاطر شما نرسد و بار دیگر شما را
در زیر علم معدن شقاق و نفاق عمرو بن العاص داخل کرد و در غزوه ذات السلاسل

وآن منافق قوم در شان او ان شانئك هو الابتر نازل شد و چنین منافقی را
بر شما امیر کرد و بر سایر منافقان و عمر و شما را جاسوس آن لشکر کرد از جاسوسی یکبار ترقی
کردی بخلافت و بیقین میدانی که خلافت بعد از رسول حق علی بن ابی طالب است
حق را باو تسلیم کن پس بریده اسلمی برخاست و گفت انا لله و انا الیه راجعون چه محنت
کشید حق از باطل ای ابوبکر آیا از خاطرت رفته است آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله
و سلم امر کرد ما را که علی صلوات الله علیه را امیر المؤمنین بگوییم و سلام کنیم باو بامارت
مؤمنان و در بسیاری از مواطن گفته که این امیر مؤمنان و کشنده قاسطان است از خدا
بترس و حق را بکسی که احق است باو برگردان پس عمار برخاست و گفت ای گروه قریش
ای گروه مسلمانان بدانید که اهل بیت پیغمبر شما اولایند بخلافت و احق اند بمیراث او و
قیام بامور دین بیش از همه کس میتوانند نمود و حفظ ملت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بهتر
میتوانند کرد و خیر خواه ترند لامت بامت از همه کس پس بگویید بصاحب خود که حق را رد
کند باهلش پیش از آنکه امر شما شکسته شود و فتنه عظیم شود و دشمنان در شما طمع کنند و
میدانید که علی ولی شماست بعهد خدا و رسول و میدانید که فرق گذاشت حضرت رسول
صلی الله علیه و آله میان شما و او در مواطن بسیار درها را از مسجد سد کرد بغیر از در او
و کریمه خود فاطمه علیها السلام را باو داد و بسیار طلبکاران نداد و گفت من شهرستان
حکمتم و علی دروازه آنست هر که حکمت خواهد از درگاهش بیاید و همه شما در امور دین
باو محتاج هستید و او در هیچ امر بشما محتاج نیست با آنکه سوابق عظیمه که او دارد و هیچکس از
شما ندارید پس چرا از او میل بدیگری میکنید و حق او را بغارت میبرید بئس للظالمین
بدلا پس ابی بن کعب برخاست و گفت ای ابوبکر انکار مکن حقی را که برای دیگری خدا
قرار داده است و حق را باهلش رد کن و نصایح بسیار کرد او را پس خزیمه برخاست و گفت
ایها الناس آیا میدانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شهادت مرا بتنهایی

قبول کنید گفتند بلی گفت پس من شهادت میدهم که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله
که میگفت که اهل بیت من جدا میکنند حق را از باطل و ایشانند امامان که بیرون از ایشان
باید که گفتم آنچه میدانستم و ما علی الرسول الا البلاغ المبین پس ابو الهیثم برخواست
و گفت که من شهادت میدهم بر پیغمبر ما که علی را باز داشت در روز غدیر خم پس انصار
گفتند او را باز نداشت مگر برای خلافت و بعضی گفتند او را برای آن باز داشت که مردم
بدانند که او مولای هر کسی است که پیغمبر مولای اوست تا جمعی را فرستادیم که از آن حضرت
سؤال کردند حضرت فرمود که بگویید که علی ولی مؤمنان است بعد از من و خیرخواه ترین
مردم است برای امت من من شهادت دادم بآنچه میدانستم پس هر که خواهد ایمان بیاورد
و هر که خواهد کافر شود روز قیامت وعده گاه همه است پس سهل بن حنیف برخواست
و بعد از حمد و صلوات گفت ای گروه قریش گواه باشید بر من که من گواهی میدهم بر رسول
خدا صلی الله علیه و آله و سلم که دیدم او را درین مکان یعنی در مابین قبر و منبر و داد دست
علی بن ابی طالب را گرفته بلند کرد و میگفت ایها الناس این علی امام شماست بعد از من
و وصی منست در حیات من و بعد از وفات من و قضا کنندهٔ دین منست و وفا کننده
بوعدهٔ منست و اول کسی است که با من مصافحه خواهد کرد بر حوض من پس خوشا حال کسی
که متابعت او و یاری او کند و وای بر کسی که تخلف نماید از او و او را یاری نکند پس برادرش
عثمان با او ایستاد و گفت شنیدم از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که اهل بیت من
ستارهای اهل زمین اند پس بر ایشان تقدم منمایید و ایشان را مقدم دارید که ایشانند
والیان بعد از من پس مردی برخواست و گفت یا رسول الله کدام اهل بیت تو گفت
علی و طاهران از فرزندان او پس مباش ای ابوبکر اول کسی که کافر شوی باین سخن و
خیانت منمایید با خدا و رسول و خیانت منمایید امانتهای خود را و حال آنکه دانید
حق را پس ابو ایوب برخواست و گفت بترسید از خدا ای بندگان خدا در حق

اهل بیت پیغمبر

اهل بیت پیغمبر خود و رد نمایید بایشان حقی را که خدا برای ایشان قرار داده است بتحقیق
که شما شنیده اید مثل آنچه برادران ما شنیده اند که در مقامات متعدده میگفت که اهل
بیت من امامان شمایند بعد از من و اشاره بعلی میکرد و میگفت این امیر نیکوکاران است
و کشندهٔ کافران است هر که او را واگذارد خدا او را واگذارد و هر که او را یاری کند
خدا او را یاری میکند پس توبه کنید بسوی خدا از ظلم خود بدرستی که خدا تواب رحیم است پس حضرت
صادق صلوات الله علیه فرمود که پس ابوبکر ساکت شد بر منبر و نتوانست جواب بگوید پس گفت
من والی شما شدم و بهتر شما نیستم شما اقاله کنید بیعت مرا و دست از من بردارید پس عمر
گفت بزیر بیا از منبر ای احمق هرگاه تو جواب حجتهای قریش را نمی توانستی گفت چرا خود را
درین مقام باز داشتی والله که من میخواهم که ترا خلع کنم و خلافت را بسالم مولای حذیفه بدهم
پس ابوبکر از منبر زیر آمد و دست عمر را گرفت و بخانهٔ خود رفتند و تا سه روز داخل
مسجد نشدند چون روز چهارم شد خالد بن ولید پلید با هزار کس آمد و گفت چه نشسته اید
بخدا سوگند که بنی هاشم بر طمع افتاده اند که خلافت را متصرف شوند و سالم با هزار نفر
آمد و معاذ بن جبل با هزار کس آمد و پیاپی لشکر می آمدند تا چهار هزار منافق جمع شدند و
بیرون آمدند با شمشیرهای برهنه و عمر در پیش ایشان می آمد تا داخل مسجد حضرت رسول
صلی الله علیه و آله شدند پس عمر گفت بخدا سوگند ای اصحاب علی اگر یکی از شما سخنی بگوید
مثل آنچه در روز گذشته میگفتید سرش را از بدن جدا میکنم پس خالد بن سعید برخواست
و گفت ای پسر صهاک حبشیه بشمشیرهای خود ما را می ترسانید یا بجمعیت خود ما را میخواهید
پراکنده کنید بخدا سوگند که شمشیرهای ما تیزتر است از شمشیرهای شما و ما با وجود قلت
عدد از شما بیشتریم زیرا که حجت خدا در میان ماست بخدا سوگند که اگر نه این بود که
امام ما ما را منع میکند از قتال و اطاعت او بر ما واجب است هر آینه شمشیر میکشیدیم
و جهاد میکردیم تا عذر خود را ظاهر کنیم پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلم فرمود بنشین

ای خالد خدا دانست سعی ترا در راه دین و ترا جزای نیکو خواهد داد پس او نشست و
سلمان برخواست و گفت الله اکبر الله اکبر شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله
و اگر نشنیده باشم گوشهایم کر شود که میگفت روزی خواهد بود که برادر من و پسر عم من در
مسجد من نشسته باشد با چند نفر از اصحاب خود که ناگاه جماعتی از سگان اهل جهنم او را
در میان خواهند گرفت و اراده کشتن او و اصحاب او خواهند نمود و من شک ندارم
که شما آنهایید پس عمر خواست که بر او حمله کند حضرت امیر المؤمنین علیه السلم برجست و
گریبان او را گرفت و او را بر زمین زد و گفت ای فرزند صهاک حبشیه اگر نه نامه باشد
که پیش نوشته شده و عهدی که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پیشتر شده هر آینه بتو
می نمودم که کدام یاورش ضعیف تر است و عددش کمتر است پس با اصحاب خود
خطاب نمود و فرمود برگردید خدا شما را رحمت کند پس بخدا سوگند که بعد از این داخل این
مسجد نخواهم شد مگر بروشی که برادرم موسی و هرون داخل شدند در وقتی که اصحاب
موسی باو گفتند برو تو و خدای تو جنگ کنید ما اینجا نشسته ایم و با شما بجنگ نمیآییم
و الله که داخل نخواهم شد مگر برای زیارت حضرت رسول صلی الله علیه و آله یا از برای قضیه
که بر مردم مشتبه خواهد شد و بحکم نمی در آن بکنم زیرا که جایز نیست از برای حجتی که رسول شود
خدا در میان مردم نصب کرده باشد که مردم را در حیرت بگذارد و دو مکرم این مجمل دلیلی است
از آنکه از طرق معتبره شیعه در این قضیه ایلو وارد شده است و اکثر این مضامین
در کتب سیر و احادیث معتبره مخالفین متفرق وارد شده است و بعضی از آنها را
در کتاب بحار الانوار ایراد نموده ام از انجمله ابن ابی الحدید گفته است که روایات
در قصه سقیفه مختلف است و آنچه شیعه میگویند و جمعی کثیر از محدثین روایت کرده اند
آنست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلم امتناع نمود از بیعت تا آنکه او را بکره
در آوردند و زبیر امتناع نمود از بیعت و گفت من بیعت نمیکنم مگر با علی و همچنین ابو

سفیان و خالد بن

سفیان و خالد بن سعید و عباس عم رسول و پسرهای او و ابو سفیان بن الحارث و جمع بنی هاشم
و گفته اند که زبیر شمشیر کشید چون عمر آمد و گروهی از انصار و غیر ایشان با او بودند گفت
شمشیر زبیر را بگیرید و بر سنگ بزنید شمشیر را گرفتند و بر سنگ زدند و شکستند و
همه را بجبر آوردند بنزد ابو بکر تا بیعت کردند و کسی بغیر از علی علیه السلم نماند و از
بلکه روایت حضرت فاطمه صلوات الله علیها او را بیرون نیاوردند و بعضی گفته اند
بیرون آوردند و با ابو بکر بیعت کرد و محمد بن جریر طبری بسیاری از اینها را روایت کرده
و گفته است که جمعی انصار دیدند که خلافت بایشان نمیرسد گفتند همه ایشان یا بعضی
از ایشان که ما با غیر علی بیعت نمی کنیم و مثل این ذکر کرده است علی بن عبد الکریم
معروف بابن اثیر موصلی در تاریخش و ایضا ابن ابی الحدید نقل کرده است که علی علیه السلم
بعد از وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم میگفت که اگر چهل نفر از حاجیان عزم
بیافتم جهاد میکردم و این را نصر بن مزاحم در کتاب صفین و بسیاری از ارباب سیر نقل کرده اند
و اما آنچه اکثر محدثین عامه و اعیان و معتبرین ایشان میگویند آنست که حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه امتناع نمود از بیعت ابو بکر تا شش ماه و ملازمت خانه خود را اختیار کرد و بیعت
نکرد تا حضرت فاطمه صلوات الله علیها از دار فنا و عنا بعالم راحت و بقا رحلت نمود چون آن
حضرت رحلت نمود بیعت کرد و در صحیح بخاری و مسلم مذکور است که تا حضرت فاطمه علیها السلام
در حیات بود روی مردم بسوی آنحضرت بود چون فاطمه علیها السلم وفات یافت روی مردم از او گردید
و از خانه او بیرون رفتند پس بیعت کرد و مدت حیات فاطمه بعد از پدرش شش ماه بود مؤلف
گوید که از جمله غرایب آنست که با آنکه این مرد فاضل از صحاح خود نقل کرده است در اول
گفته است که بعد از فاطمه طوعا بیعت کرد و حال آنکه عبارت صحیحین صریحست در آنکه تا
اعوان نیافت و ممکن نبود او را امتناع قبول بیعت نکرد و چون روی مردم از او گردید و مضطر شد
بیعت کرد و ایضا ابن ابی الحدید از کتاب سقیفه احمد بن عبد العزیز جوهری که موسّع است او را

توثیق و مدح میکنند نقل کرده است که چون با ابو بکر بیعت کردند زبیر و مقداد با جمعی از صحابه نزد
علی علیه السلام تردد میکردند و او در خانه فاطمه علیها السلام بود و مشورت میکردند در امور خود
بیکدیگر مصلحت میکردند پس عمر آمد و داخل خانه فاطمه علیها السلام شد و گفت ای دختر رسول الله
احدی از خلق محبوب تر نیست نزد ما از پدر تو و بعد از پدر تو احدی نزد ما محبوب تر نیست
از تو و بخدا قسم این مانع نیست از آنکه اگر این جماعت در خانه تو جمعیت کنند آتش
بزنم و خانه را بر ایشان بسوزانم عمر چون بیرون رفت آنها آمدند فاطمه گفت عمر چنین
گفت و میدانم این کار را خواهد کرد شما دیگر باین خانه میایید ایشان رفتند و با ابو بکر
بیعت کردند و باز ابن ابی الحدید گفته است که از سخنان مشهور معاویه است که بعلی
علیه السلام نوشت که در روز بود زنت را بر دراز گوشی سوار کردی و دستهای دو پسرت
حسن و حسین را گرفتی در روزی که با ابو بکر بیعت کردند و نگذاشتی احدی از اهل بدر و اهل
سوابق را مگر آنکه با زن و پسرانت بدر خانه ایشان رفتی و خواستی که ایشان را جمع کنی
از برای قتال با صحابه رسول خدا و اجابت تو نکردند از ایشان مگر چهار نفر یا پنج نفر
و اگر محق میبودی اجابت تو میکردند و اگر من همه چیز را فراموش کنم این را فراموش
نمیکنم که با پدرم گفتی در وقتی که میخواست ترا از خانه بیرون آورد که اگر چهل نفر می یافتم
که صاحب عزم بودند قتال میکردم با ابو بکر و ایضا از کتاب جوهری روایت کرده است که
سلمان و زبیر و انصار میخواستند بعد از رسول خدا با علی بیعت کنند و سلمان گفت
اختیار را درست کردید که بانصار رسانیدید اما خطا کردید که بمعدنش که علی باشد ندادید
و در روایت دیگر گفت که خطا کردید که با اهل بیت پیغمبر نزاع کردید و اگر بایشان میدادید هر
دو کس بر شما اختلاف نمیکردند و برفاهیت زندگانی میکردید و ایضا از جوهری روایت
کرده است از ابی الاسود که غضب کردند مردانی چند از مهاجران در بیعت ابو بکر
و بغضب آمدند علی و زبیر و داخل خانه فاطمه شدند با سلاح پس عمر آمد با گروهی که یکی

از انجا اسید بن

از انجا اسید بن حضیر بود و سلمة بن سلامه پس حضرت فریاد زد و ایشان را بخدا سوگند داد فائده
نکرد و هجوم آوردند و شمشیرهای علی و زبیر را گرفتند و بر دیوار زدند و شکستند پس عمر ایشان را
بعنف بیرون آورد و کشید تا بیعت کردند پس ابو بکر ایستاد و خطبه خواند و عذر خواست
از مردم که بیعت من امری بود فلتة واقع شد و بی تامل و خدا از شر آن نگاه داشت و
ترسیدم که فتنه شود و بخدا سوگند که من هیچ روز حرص بر خلافت نداشتم و امری را بگردن
من انداختند که من طاقت آن ندارم و از دست من بر نمی آید و میخواستم که قوی ترین مردم
بجای من میبودند و از این مقوله عذرها خواست و مهاجران قبول کردند و در روایت دیگر گفته است
که ثابت بن قیس نیز با آنها بود که با عمر داخل خانه حضرت فاطمه علیها السلام شدند و بروایت دیگر عبد الرحمن
بن عوف نیز با آنها بود و محمد بن مسلمه نیز همراه بود و او شمشیر زبیر را شکست و باز از کتاب جوهری
از سلمة بن عبد الرحمن روایت کرده است که چون ابو بکر بر منبر نشست علی علیه السلام و زبیر با گروهی از
بنی هاشم در خانه فاطمه صلوات الله علیها بودند پس عمر آمد بسوی ایشان و گفت بحق خدائی که جانم در دست
اوست بیرون می آیید بسوی بیعت یا خانه را بر شما میسوزانم پس زبیر با شمشیر برهنه بیرون آمد مردی
از انصار او را در بر گرفت با زیاد بن لبید و شمشیر از دست زبیر افتاد و ابو بکر بر منبر صدا زد
که شمشیر را بر سنگ بزنید بر سنگ زدند و شکستند پس ابو بکر گفت بگذارید خدا ما را آورد
ایشان نزد و جوهری گفته است که در روایت دیگر آنست که سعد بن ابی وقاص با ایشان
بود در خانه فاطمه و مقداد نیز بود و ایشان جمع شده بودند که با علی علیه السلام بیعت کنند
و عمر آمد که آتش در خانه بزند پس زبیر با شمشیر بیرون آمد و حضرت فاطمه علیها السلام
بیرون آمد و میگریست و فریاد میکرد و باز جوهری روایت کرده است که از عبد الله بن موسی
حسنی پرسیدند از حال ابو بکر و عمر گفت جواب میدهم بشعار اجدادی که عبد الله بن
الحسن گفت او وقتی که از حال این دو کس از او سوال کردند گفت فاطمه صدیقه و معصومه بود
و دختر پیغمبر مرسل بود و مرد و غضبناک بود بر جماعتی که این دو نفر از آنها بودند ما نیز غضبناکیم

از بیم غضب او و ایضا جوهری از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده است
که ابن عباس گفت من از عمر شنیدم که گفت صاحب تو اولای ناس بود بخلافت بعد از وفات
رسول خدا صلی الله علیه و آله مگر آنکه ترسیدیم بر او از دو چیز گفتم کدام است گفت ترسیدیم بر کمی سال
او و محبت او با اولاد عبد المطلب پس ابن ابی الحدید گفته است اما امتناع علی علیه السلم از
بیعت ابو بکر تا آنکه او را بعنف بیرون آوردند بآن نحوی که مذکور شد محدثان و راویان سیر
و تواریخ روایت کرده اند و شنیدی آنچه جوهری درین باب از رجال حدیث نقل کرده است
و همه ثقات اند و مامون اند و غیر او نیز آن قدر ذکر کرده اند که احصا نتوان کرد و ایضا روایت
کرده است از جوهری از ابو بکر باهلی و اسمعیل بن مجالد از شعبی که ابو بکر بعمر گفت کجاست
خالد بن ولید گفت حاضر است ابو بکر گفت هر دو بروید و علی و زبیر را بیاورید تا بیعت
کنند پس عمر داخل خانه شد و خالد بر در خانه ایستاد و عمر بزبیر گفت این شمشیر چیست گفت
این را مهیا کرده ام که بیعت علی کنم و در خانه جماعت بسیار بودند مانند مقداد و جمیع بنی هاشم
پس عمر شمشیر زبیر را کشید و زد بر سنگی که در آن خانه بود و شمشیر را شکست و دست زبیر را
گرفت و برخیزانید و بیرون آورد و بدست خالد داد و با خالد جماعت بسیار بودند که ابو بکر بمدد
فرستاده بود پس عمر داخل شد و با حضرت امیر المؤمنین علیه السلم گفت برخیز و بیعت کن
حضرت امتناع کرد دست حضرت را گرفت و کشید و آورد و بدست خالد داد و سایر منافقان
هجوم آوردند و میکشیدند آنحضرت را بعنف شدید و مردم جمع شده در کوچهای مدینه و نظر
میکردند و حضرت فاطمه با زنان بسیار از هاشمیان و غیر ایشان بیرون آمدند و صدای
ولوله و شیون بلند شد و حضرت فاطمه علیها السلم ندا کرد ابو بکر را گفت چه زود غارت
آوردید بر خانه اهل بیت رسول خدا و بخدا سوگند که با او حرف نخواهم زد تا خدا را ملاقات
کنم چون علی و زبیر بیعت کردند و این فتنه فرونشست ابو بکر آمد و شفاعت کرد از برای
عمر و فاطمه از و راضی شد و ابن ابی الحدید بعد از آنکه این روایت را نقل کرده است

گفته است صحیح نزد

گفته است صحیح نزد من آنست که فاطمه علیها السلم از دنیا رفت غضبناک بود بر ابو بکر
و عمر و وصیت کرد که آنها بر او نماز نکنند و اینها نزد اصحاب ما از جمله گناهان صغیره بود
که آمرزیده شده اند و لیکن اولی آن بود که او را گرامی دارند و رعایت حرمت او بکنند و ایضا
ابن ابی الحدید گفته است که من نزد ابو جعفر نقیب استاد خود میخواندم این حدیث را که
هبار بن اسود نیزه حواله هودج زینب دختر رسول الله کرد و او ترسید و فرزندی از شکمش
سقط شد و بان سبب حضرت رسول صلی الله علیه و آله در روز فتح مکه خون او را هدر کرد چون
این حدیث را خواندم نقیب گفت هرگاه رسول خدا خون هبار را مباح کرد که از برای ترسانیدن
زینب و سقط او ظاهر حال آنست که اگر در حیات میبود مباح میکرد خون کسی را که فاطمه را
ترسانیدند و فرزند او را هلاک کرد ابن ابی الحدید گفت من بنقیب گفتم من این را از تو روایت بکنم
که فاطمه را ترسانیدند و فرزند محسن نام از او سقط شد او تقیه کرد و گفت صحت و بطلانش را
هیچیک از من روایت مکن که درین باب توقف دارم و باز ابن ابی الحدید روایت بیعت
سقیفه را بهمان نحوی که سابقا ذکر کردیم از محمد بن جریر طبری که معتمدترین مورخان ایشانست
روایت کرده است و واقدی نیز روایت کرده است که عمر آمد با اسید بن حضیر و سلمة بن اسلم
و جماعتی بدر خانه علی علیه السلم و گفت بیرون آیید والا خانه را بر شما میسوزانم و ابن جزانه در کتاب
غرر از زید بن اسلم روایت کرده است که گفت من از آنها بودم که با عمر هیزم برداشتیم و بدر خانه
فاطمه بردیم در وقتی که علی و اصحابش امتناع کردند از بیعت و عمر بفاطمه گفت که بیرون
کن هر که درین خانه است والا میسوزانم خانه را با هر که در آن خانه است و در آنوقت علی
و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم و جماعتی از صحابه در آن خانه بودند و فاطمه گفت آیا
خانه را بر من و فرزندان من میسوزانی گفت بلی والله تا بیرون آیند و بیعت کنند و ابن
عبد ربه که از مشاهیر ایشانست گفته است که علی علیه السلم و عباس در خانه حضرت فاطمه
نشستند و ابو بکر بعمر گفت که اگر ابا کنند از آمدن با ایشان قتال کن پس عمر آتشی

برداشت و آمدند خانه را بسوزانند فاطمه گفت ای پسر خطاب آمده خانه ما را بسوزانی گفت
بلی و باز ابن ابی الحدید قصه سقیفه را از کتاب جوهری مبسوط تر از آنچه سابقا مذکور شد بهمان
نحو روایت کرده است تا آنجا که گفته است بنو هاشم در خانه علی علیه السلم جمع شدند و زبیر با ایشان
بود زیرا که خود را از بنی هاشم می شمرد و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه میفرمود که زبیر
همیشه با ما اهل بیت بود تا آنکه پسرانش بزرگ شدند و او را از ما گردانیدند پس عمر رفت
با گروهی بسوی خانه فاطمه علیها السلم با اسید و سلمه و گفت بیائید و بیعت کنید و ایشان امتناع
کردند و زبیر شمشیر کشید و بیرون آمد عمر گفت سگ را بگیرید سلمه بن اسلم شمشیر را گرفت
و بر دیوار زد و او و علی را کشیدند و بسوی ابوبکر بردند و بنو هاشم همراه بودند و علی علیه
السلم میگفت من بنده خدا و برادر رسول اویم چنین گفتند تا بنزد ابوبکر بردند گفتند بیعت
کن حضرت فرمود من احقم باین امر از شما و با شما بیعت نمیکنم و شما اولائید با آنکه با من بیعت
کنید شما این امر را از انصار گرفتید بسبب قرابت رسول خدا و من نیز بهمان حجت بر شما
احتجاج میکنم پس انصاف بدهید اگر از خدا میترسید و بحق ما اعتراف کنید چنانچه انصار بحق شما
اعتراف کردند و الا معترف شوید که دانسته بر من ستم میکنید عمر گفت دست از تو برنمیداریم
تا بیعت کنی علی علیه السلم گفت نیک با یکدیگر ساخته اید امروز از برای او میگیری که فردا او بتو
برگرداند بخدا سوگند که قبول نمیکنم سخن ترا و با او بیعت نمیکنم ابوبکر گفت اگر با من بیعت نکنی
ترا اکراه نمیکنم ابوعبیده گفت ای ابوالحسن تو کم سالی و ایشان پیران قوم تواند و تو
تجربه ایشان را نداری و ابوبکر قوت بر این امر بیش از تو دارد و تاب برداشتن این امر بیش از
تو دارد پس با او راضی شو و اگر زنده بمانی و عمر تو دراز شود باین امر سزاوار خواهی بود باعتبار
فضیلت و قرابتی که تو داری و سوابق و جهادها که تو کرده علی علیه السلم گفت ای گروه مهاجران
از خدا بترسید و سلطنت محمد را از خانه بیرون مبرید بسوی خانهای خود و دفع مکنید اهل
او را از مقام او و حق او بخدا سوگند ای گروه مهاجران ما اهل بیت احقیم باین امر از شما

تا در میان کسی

تا در میان کسی باشد که کتاب خدا را خوانده و دانا و فقیه باشد در دین خدا و عالم باشد
بسنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و امر رعیت را براه تواند برد بخدا سوگند که اینها هم
در ما است پس متابعت خواهش نفس خود مکنید که از حق دور میشوید پس بشیر بن سعد گفت یا علی
اگر انصار این سخن را از تو پیش از بیعت ابوبکر میشنیدند دو کس بر تو اختلاف نمیکردند و لیکن
ایشان با ابوبکر بیعت کرده اند پس علی علیه السلم بخانه خود برگشت و ملازم خانه خود شد تا حضرت
فاطمه علیها السلم از دنیا رفت بعد از آن بیعت کرد و باز از کتاب سقیفه نقل کرده است
از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که علی علیه السلم حضرت فاطمه علیها السلم را سوار کرده
شبها بخانهای انصار رفت و از ایشان طلب یاری کرد و ایشان قبول نکردند و گفتند ای
دختر رسول خدا ما با این مرد بیعت کرده ایم اگر پسر عم تو پیشتر این سخن را میگفت ما از او
بدیگری عدول نمیکردیم علی علیه السلم گفت من رسول خدا را مرده در خانه میگذاشتم و پیش از
تجهیز او بطلب خلافت می آمدم فاطمه گفت علی آنچه کرد خوب کرد و ایشان کردند کاری
که خدا جزای ایشان را خواهد داد و محمد بن مسلم بن قتیبه که از اعاظم علما و مورخان عامه است
قصه سقیفه را در تاریخ خود بنحوی که گذشت و مبسوط تر از آن روایت کرده است تا آنکه
گفته است چنین خبر بابوبکر رسید که جمعی تخلف از بیعت او کرده اند و در خانه علی جمع شده اند
عمر را بسوی ایشان فرستاد و آنها را طلبید چون ابا کردند از آمدن عمر هیزم طلبید و گفت
بحق خدائی که جان عمر در دست اوست یا بیرون می آئید یا خانه را با هر که در آن است البته
میسوزانم مردم گفتند فاطمه درین خانه است گفت هر چند او باشد میسوزانم پس همه بیرون
آمدند و بیعت کردند مگر علی علیه السلم گفت سوگند یاد کرده ام که تا قرآن را جمع نکنم از خانه
بیرون نیایم پس فاطمه بر در خانه ایستاد و گفت من قومی بیحیاتر و بدکردارتر از شما ندیده ام
جنازه رسول خدا را در پیش ما گذاشتید و بدون مصلحت با متوجه غارت خلافت شدید
پس عمر بنزد ابوبکر آمد و گفت که علی را که تخلف از بیعت کرده است چنین در خانه

میکند ابوبکر قنفذ را گفت برو و علی را بیاور قنفذ رفت و گفت خلیفه رسول الله
ترا میطلبد حضرت گفت چه زود دروغ بر رسول خدا بستید چون این خبر را آورد ابوبکر گفت
برو و بگو امیر المؤمنین ترا میطلبد چون این را گفت حضرت فرمود سبحان الله امری را
دعوی میکند که از او نیست چون قنفذ این رسالت را آورد باز ابوبکر بگریست پس عمر برخواست
و جمعی را با خود برداشت و بدر خانه فاطمه آمد و در را کوفت چون حضرت فاطمه علیها السلم صدای
ایشانرا شنید گریان شد و صدا بلند کرد که یا رسول الله ما چه کشیدیم بعد از تو از پسر خطاب
و پسر ابو قحافه چون مردم صدای گریه آنحضرت را شنیدند گریان برگشتند و نزدیک بود که
دلهای ایشان شکافته و جگرهای ایشان پاره پاره شود و عمر با جمعی ماندند تا علی را بدر آوردند
و به نزد ابوبکر رسانیدند پس باو گفتند بیعت کن گفت اگر نکنم چه خواهید کرد گفتند بخدا سوگند
که گردنت را میزنیم علی گفت پس بنده خدا و برادر پیغمبر را خواهید کشت عمر گفت بنده
خدا بلی اما برادر رسول نه و ابوبکر ساکت بود و سخن نمیگفت عمر گفت با ابوبکر که در باب
او چه امر میکنی ابوبکر گفت من او را اکراه نمیکنم بر امری تا فاطمه در پهلوی اوست پس علی علیه السلم
بنزد مرقد مطهر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رفت و گریان شد و فریاد کرد
که یا ابن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی پس عمر با ابوبکر گفت که
بیا برویم بخانه فاطمه علیها السلم که او را بغضب آوردیم چون آمدند رخصت طلبیدند فاطمه
ایشانرا رخصت نداد پس بخدمت حضرت امیر آمدند و استدعا نمودند که او رخصت
بطلبد حضرت امیر از فاطمه التماس کرد که ایشانرا رخصت بدهد و جامه بر روی حضرت
فاطمه انداختند و چون داخل شدند حضرت فاطمه صلوات الله علیها رو را از ایشان
گردانید بجانب دیوار پس سلام کردند و فاطمه جواب نفرمود ابوبکر گفت ای حبیبه رسول خدا
من صله قرابت رسول را دوست میدارم از صله قرابت خود و من آرزو میکنم که کاشکی
که روزی که پدر تو مرد من میمردم و بعد از او نمیماندم آیا گمان داری که من ترا میشناسم

وحق ترا دانم

وحق ترا دانم و میراث ترا از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله بتو نرسید هم من شنیدم از
رسول خدا صلی الله علیه و آله که ما گروه انبیا میراث نمیگذاریم آنچه از ما میماند صدقه است
فاطمه علیها السلم گفت اگر من حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کنم آیا اقرار
بآن میکنید گفتند بلی فرمود قسم میدهم شما را اگر شنیدید از آنحضرت که گفت رضای فاطمه
رضای منست و سخط فاطمه سخط منست و هر که فاطمه دختر مرا دوست دارد پس بتحقیق مرا
دوست داشته و هر که راضی کند فاطمه را بتحقیق مرا راضی گردانیده و هر که بخشم آورد فاطمه را
بتحقیق مرا بخشم آورده گفتند بلی شنیدیم این را از رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه گفت پس من
خدا را و ملائکه را گواه میگیرم که شما مرا بخشم آوردید و مرا خشنود نگردانیدید و اگر رسول خدا را
ملاقات کنم شکایت شما را خواهم کرد با او ابوبکر گفت پناه میبرم بخدا از سخط او و سخط تو ای
فاطمه پس ابوبکر آنقدر گریست که نزدیک بود که هلاک شود فاطمه گفت بخدا سوگند که
نفرین خواهم کرد ترا در هر نمازی ابوبکر گفت من دعا خواهم کرد از برای تو در هر نمازی پس گریان بیرون
آمد ابوبکر و با مردم گفت شماها هر یک میروید و با حلیله خود خوشحال میخوابید و مرا با این حال میگذارید
مرا احتیاجی نیست به بیعت شما اقاله کنید بیعت مرا گفتند ای خلیفه رسول الله این امر مستقیم
نمیشود بدون تو و اگر اقاله کنی دین خدا بر پا نمیشود ابوبکر گفت اگر نه ترس این بود که
عروه اسلام سست شود هر آینه یک شب با بیعت شما نمیخوابیدم بعد از آنچه شنیدم و دیدم
از فاطمه پس علی علیه السلم بیعت نکرد تا فاطمه وفات یافت و بعد از پدر هفتاد و پنج شب
زنده بود و بلاذری که محدثی و مورخی مشهور مخالفین و در نهایت تعصب است روایت کرده است
که چون ابوبکر علی را از برای بیعت طلبید و قبول نکرد عمر آمد و آتش آورد که خانه را بسوزاند
حضرت فاطمه در در خانه با او ملاقات کرد و گفت ای پسر خطاب خانه مرا بر من میسوزانی
گفت آری و این قوی تر است در آنچه پدر تو آورده است پس علی علیه السلم آمد و بیعت کرد
و ابراهیم بن سعید ثقفی که مقبول الطرفین است از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است

که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بیعت با ابوبکر نکرد تا آنکه دید دود از خانه اش بلند شد
و ایضا بلاذری از ابن عباس روایت کرده است که چون علی علیه السلام امتناع نمود از بیعت ابوبکر
عمر را فرستاد و گفت بیاور او را به نهایت عنف و شدت پس چون آورد او را گذشت
میان ایشان سخنی پس علی علیه السلام بعمر گفت بدوش شیری را که نصفش از تو باشد بخدا سوگند
که ترا حریص نکرده است بر امارت او مگر آنکه فردا ترا بر دیگران اختیار کند و ابراهیم
ثقفی از زهری روایت کرده است که بیعت نکرد علی علیه السلام مگر بعد از شش ماه و جرات بهم
نرسانیدند بر او مگر بعد از وفات حضرت فاطمه علیها السلام و ایضا ابراهیم روایت کرده است
که قبیله اسلم ابا کردند از بیعت ابوبکر و گفتند تا بریده بیعت نکند ما بیعت نمیکنیم زیرا که
حضرت رسول با بریده گفته است که علی ولی شماست بعد از من پس حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام فرمود که ایشان مرا مخیر کرده اند میان آنکه ظلم کنند بر من و حق مرا بگیرند و من با
ایشان بیعت کنم یا کار بجنگ منتهی شود و مردم مرتد شوند و از دین برگردند و من اختیار
این کردم که بر من ستم کنند و مردم از دین برنگردند و ایضا از عدی بن حاتم روایت کرده است
که بر هیچ کس آن قدر رحم نکردم که بر علی کردم در وقتی که ریسمانش را کشیدند و بنزد ابوبکر آوردند
و ابوبکر با او گفت بیعت کن علی گفت اگر نکنم چه خواهی کرد گفت سرت را بر میدارم پس علی علیه
السلام سر بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا گواه باش پس دستش را گشودند و بلند
کرد و ایشان باین بیعت راضی شدند مؤلف گوید ای طالب حق و یقین بدانکه دلیل عمده
مخالفان بر خلافت ابوبکر آنست که جمیع صحابه اجماع کردند بر خلافت او و اجماع حجت است
پس باید خلافت او حق باشد و چون تعریف کرده اند اجماع را که آنست که اجماع و اتفاق
کنند جمیع مجتهدان عصر بر امری از امور در یک وقت و در این اجماع سخن بسیار است بحث اول
آنکه آنکه در کتب اصول جمعی خلاف در این مسئله کرده اند اول آنکه تحقق چنین امری
ممکن است یا محال دویم بر تقدیر امکان آیا متحقق شده است در امری یا نه سیوم

انکه بر تقدیر تحقق

آنکه بر تقدیر تحقق آیا دلیل بر حقیت امری میشود یا نه چهارم بر تقدیر حجت بودن آیا شرط است که
بحد تواتر برسد یا نه و در هر یک از اینها تشاجر و منازعه بسیار کرده اند پس اثبات امامت
ابوبکر باجماع موقوف بر اثبات جمیع این مراتب خواهد بود و آنها که باین امور قایل نیستند از علمای
ایشان چگونه باین دلیل استدلال میتوانند کرد و باز خلاف کرده اند در آنکه آیا شرط است در حجت
اجماع آنکه آنها که اتفاق بر این رای کرده اند بر این رای باقی بمانند تا مردن یا نه و باز خلاف
کرده اند در آنکه اجماع بتنهایی حجت است یا مستندی میباید داشته باشد و این مستند
حجت است و مستندی که ذکر کرده اند قیاس فقهی است که قیاس کرده اند ریاست دین و دنیا را
بنماز و آن بوجوه شتی باطل است اول آنکه علمای امامیه باحادیث بسیار از طرق عامه و
خاصه اثبات کرده اند که نماز او بفرموده حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله نبود بلکه بامر
عایشه بود و چون حضرت مطلع شد با آن ضعف تکیه بر حضرت امیر و فضل بن عباس یا عباس
کرد و بمسجد آمد و او را از محراب دور کرد و خود نشسته با ایشان نماز کرد چنانکه در صحیح بخاری
از عروه روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در خود خفتی یافت پس بیرون
آمد بسوی محراب پس ابوبکر نماز میکرد بنماز حضرت رسول صلی الله علیه و آله و مردم نماز میکردند بنماز
ابوبکر یعنی بتکبیر او دویم آنکه حجت بودن قیاس ممنوع است و علمای اهل بیت علیهم السلام
و ظاهریه اهل سنت و جمهور معتزله قیاس را حجت نمیدانند و دلایل شافیه بر بطلان آن
اقامت نموده اند سیوم آنکه بر تقدیر حجت در جایی حجت است که علت در اصل معلوم باشد و
فرع مساوی اصل باشد در آن علت و در اینجا این مفقود است بلکه فرق ظاهر است زیرا که
ایشان امامت نماز را از بلکه هر نیکوکار و بدکرداری جایز میدانند و در خلافت عدالت
و شجاعت و قرشی بودن و شرایط دیگر را شرط میدانند و ایضا امامت جماعت یک
امر است و در آن علم بسیار در کار نیست و شجاعت و امور رعیت در آن معتبر نیست
و چون خلافت سلطنت و ریاست جمیع امور دین و دنیاست در آن علم بسیار و شرایط بسیار

معتبر است که هیچیک در ابو بکر و عمر و عثمان نبود و در هر امری مانند خود در کلی میماندند و استعانت
از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و سایر صحابه مینمودند و آنکه بعضی از ان علمای
گفته‌اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را بکار دین ما اختیار کرد چرا ما او را از برای
امور دنیای خود اختیار نکنیم محض کذب و خطا بود و محققان ایشان مانند شارح تجرید و
غیر او تعریف کرده اند امامت را بحکومت عامه در دین و دنیا و ایضا اگر این دلیل تمام
بود چرا این دلیل را در برابر انصار نگفتند و دست بقرابت زدند **چهارم** آنکه اگر قیاس
حجت باشد در مسائل فروع حجت است نه در مسائل اصول و بر تقدیر تسلیم حسن این امور معارضه
میکنیم بخلیفه کردانیدن حضرت رسول صلی الله علیه و آله حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را
در غزوه تبوک در مدینه و او را بعد از ان عزل نکرد و هر کاه خلیفه در مدینه باشد خلیفه در جمیع
بلاد خواهد بود زیرا که کسی قایل بفصل نیست و این اقوی است از دلیل ایشان زیرا که خلافت مدینه
خلافت دین و دنیا بود بخلاف خلافت نماز **بحث دویم** آنکه از اخبار سالفه معلوم شد که اجماع
ایشان بهیچ وجه اجماعی نبود که سعد بن عباده و اصحابش همه خارج بودند و مطلقا با ابو بکر بیعت نکردند
و اهل بیت رسالت و سایر بنی هاشم تا ششماه بیعت نکردند و آنها که ظاهرا بیعت کردند
تا آتش در خانه اهل بیت رسالت نیفروختند و شمشیرها برهنه نکردند بیعت نکردند پس
هر ظالمی که تسلط یابد و جمعی از فسقه بطمع مال و جاه با او موافقت کنند باید خلیفه خدا باشد
و اطاعت او بر جمیع اهل علم و فضل و صلاح لازم باشد و معلوم نیست بیعت بخت نصر و نمرود و
شداد و مسیلمه کذاب باین رسوائی شده باشد و اگر گویند اجماع در اول امر متحقق نشد
اما بعد از ششماه که امیر المؤمنین علیه السلم بیعت کرد اجماع محقق شد جواب گوئیم که آن
نیز ممنوع است بلکه معلوم است که سعد بن عباده و اولادش در این بیعت هرگز داخل نشدند
چنانکه ابن عبد البر در استیعاب گفته است در ترجمه ابو بکر که بیعت بخلافت کردند با ابو بکر
در روزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت نمود در سقیفه بنی ساعده و روز دیگر

که روز سه شنبه

که روز سه شنبه بود بیعت عامه نمودند و تخلف کرد از بیعت او سعد بن عباده و طایفه از قبیله
خزرج و فرقه از قریش و ایضا ابن عبد البر در کتاب مذکور و ابن حجر عسقلانی در کتاب اصابه
گفته اند که سعد با هیچیک از ابو بکر و عمر بیعت نکرد و نتوانستند او را جبر کنند بر بیعت چنانچه
دیگران را جبر کردند بلکه بکثرت اقوام او از قبیله خزرج بسیار ربود نمودند و احتراز کردند از فتنه او و چون
خلافت بعمر رسید روزی نظر عمر بر او افتاد و گفت یا در بیعت ما داخل شو یا از این شهر بیرون رو
سعد گفت حرام است بر من بودن در شهری که تو امیرش باشی پس از مدینه بجانب شام رفت
و قبیله بسیاری در نواحی دمشق داشت که هفته نزد جماعتی بود روزی از قریه بقریه دیگر میرفت
از یکی از باغستانها تیری بر او انداختند و او را کشتند و صاحب روضة الصفا گفته است که
سعد بیعت نکرد با ابو بکر و بیرون رفت بسوی شام و بعد از مدتی بتحریک یکی از عظما کشته شد
و معلوم است که مراد او کیست و بلاذری در تاریخش روایت کرده است که عمر اشاره کرد بخالد بن
ولید و محمد بن مسلمه انصاری بکشتن سعد هر یک بر او تیری انداختند و او کشته شد پس بوهم مردم انداختند
که جن او را کشتند و آن شعر مشهور را بر زبان جن وضع کردند و تظلم حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
از ایشان تا آخر حیاتش متواتر است و آنچه آنحضرت در جواب معاویه نوشته صریح است در آنکه
باختیار خود بیعت نکرده **بحث سیوم** آنکه بر تقدیر تسلیم تحقق بیعت بعد از ششماه پس پیش از تحقق آن
چرا در این مدت مدید بدون حجتی تصرف در نفوس و فروج و دماء و اموال مسلمانان میکردند و
لشکرها باطراف زمین میفرستادند و ایضا دانستی که ایشان در تعریف اجماع اخذ کرده اند که
اتفاق کنند اهل آن بر یک امر در یک وقت زیرا که اگر در یک وقت نباشد مخالفت متقدم
پیش از موافقت متأخر از آن رای برگردد پس اجماع تدریجی ابو بکر چه فایده میکند و از
جمله غرایب آنست که اکثر متأخرین ایشان مانند ملا سعد الدین در مقاصد و صاحب مواقف
و سید شریف و دیگران چون دیده اند که متمسک باجماع حقیقی شدن موجب فضیحت است
دست از اجماع برداشته اند و گفته اند هر گاه ثابت شد حصول امامت باختیار و بیعت پس

محتاج نیست باجماع جمیع اهل حل و عقد زیرا که دلیل بر آن قایم نشده است از عقل و نقل بلکه بیعت
یکی و دو تا از حل و عقد کافیست در ثبوت امامت و وجوب متابعت امام بر اهل اسلام
زیرا که ما میدانیم که صحابه با صلابتی که در دین داشتند اکتفا کردند در امامت بهمین مثل عقد
عمر از برای ابوبکر و عقد عبدالرحمن از برای عثمان و شرط نکردند در عقدش اجماع هر که در مدینه باشد
چه جای اجماع امت از علمای شهرها و کسی بر ایشان انکار نکرد و براین امر اتفاق کرده اند اعصار
بعد از آن تا این زمان و ملا سعدالدین در شرح مقاصد گفته است که دلیل خلافت ابوبکر چند
چیز است اول اجماع اهل حل و عقد هر چند از بعضی بعد از تردد و توقفی بود چنانکه روایت کرده اند
که انصار گفتند منا امیر و منکم امیر و ابوسفیان گفت ای فرزندان عبد مناف راضی شدید که تیم
والی شما باشد بر میکنم مدینه را از سواره و پیاده و در صحیح بخاری و غیر آن از کتب اصحاب روایات
که بیعت علی علیه السلم بعد از توقف بسیار بود و در باب فرستادن ابوبکر عمر و ابوعبیده را بسوی
علی رسالت لطیفی هست که ثقات بسندهای صحیح روایت کرده اند و مشتمل بر سخن بسیار از
جانبین و اندک غلظتی از عمر روایت کرده اند که چون علی علیه السلم آمد و بیعت کرد چنین بر جماعت
گفت خدا برکت دهد شمارا در این امر که مارا آزرده کردید و شما را شاد گردانید و در نسخه
روایت میکنند که با ابوبکر بیعت کردند علی و زبیر و مقداد و سلمان و ابوذر تخلف کردند
پس ابوبکر روز دیگر با اصحابش آمدند و بیعت گرفته محل نظر است پس بعد از آن در باب بیعت
مثل بحثی صاحب مواقف گفته است و فخر رازی در نهایت العقول گفته است که اجماع
منعقد نشد بر خلافت ابوبکر در زمان خودش بلکه بعد از فوت او و در زمان خلافت عمر
که سعد بن عباده مرد اجماع منعقد گردید ای عاقل متدین نظر کن که شیطان چگونه فضلای
ایشان را مسخر کرده اند که از فضیحت اجماع گریخته اند و خود را ببلای بدتر گرفتار کرده اند
بآن میمانند که کسی از باران بگریزد و خود را بگنیز بیندازد هرگاه اجماع محقق نشد پس
حجت بودن این بیعت که از اخبار فقیه معلوم شده بنا لیس بر تعصب و معانده

قبیله اوس و خزرج بود و توطیه که میان ابوبکر و عمر شده بود که ابوبکر را او خلیفه کند و
و ابوبکر بعد از خود او را خلیفه کند از کجا معلوم شد و هرگاه باعتبار عدم بیعت آن جماعت
اجماع محقق نشود و عدم انکار چنین معلوم میشود و هرگاه ایشان بیعت یک شخص را کافی
میدانستند در تحقق امامت چو اعتبار رفته با ابوبکر میکردند با بیعت چندین هزار کس بلکه میتوانم
گفت که اجماع بر خلافت امامت ابوبکر و عدم اکتفا به بیعت آحاد امت محقق بود زیرا
که در صحاح ایشان مذکور است که تا شش ماه احدی از بنی هاشم بیعت نکردند و اهل بیت هم
در میان ایشان داخل بودند و اجماع اهل بیت حجت است باعتبار حدیث متواتر
انی تارک فیکم الثقلین و حدیث مشهور مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح و صاحب کشاف
با شدت تعصب روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که فاطمه
روح دل منست و دو پسرش میوه دل منند و شوهرش نور دیده من است و امامان از
فرزندان او امینان پروردگار منند و ریسمانی اند کشیده میان او و میان خلق او هر که
چنگ زند در ایشان نجات یابد و هر که تخلف کند از ایشان هلاک شود و در جهنم فرو رود
و اعجب از آنکه جمعی از فضلا با دعوای علم و فطانت و انصاف و دیانت اکتفا نمایند در تحقق
ریاست دین و دنیا و وجوب اطاعت عامه خلق با آنکه یک شخص با کسی بیعت کند که چند
عام اهل فضل و علم و صلاح در طرف دیگر باشند و اگر این شخص شهادت دهد که درهمی زید
از عمرو طلب دارد شهادتش را قبول نمیکنند و در تحقق امامت به بیعت او اکتفا میکنند
و بنا بر این سبب یزید پلید و ولید عنید را که قرآن مجید را تیرباران کرد خلیفه خدا و واجب
الاطاعه خلق میدانستند اگر میخواهی در قیامت یوم ندعوا کل اناس بامامهم با چنین امامی
محشور شوی و در وزر و وبال او شریک باشی اختیار داری بحث چهارم آنکه هرگاه باحادیث
سابقه و اقرار مشاهیر علمای عامه معلوم شد که در مدت متمادی که اقلش شش ماه است نزاع
بود میان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم و ابوبکر و عمر در خلافت و آنحضرت تقدح در ایشان

و در خلافت ایشان میکرد و ایشان را نسبت بجور و ظلم و ستم میداد پس یا باید قایل شوند بانکه
بنای خلافت ایشان بر باطل و جور و ستم بود یا قایل شوند بانکه آنحضرت در این مدت بر باطل بود
و عاق امام خود بود و از روی تعصب انکار امامت امام بحق میکرد پس یکی از ایشان باید که
اهلیت خلافت نداشته باشد و اکثر اعاظم علمای ایشان تصریح کرده اند بصحت این حدیث که
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که حق با علیست و علی با حق است و حق با او بر میگردد
هر جا که بر گردد و غزالی با آن تعصب در کتاب احیاء علوم گفته است که هر که صاحب بصیرتی
علی را نسبت بخطا نداده است و در جمع حمیدی و در جمیع صحاح و اصول خود روایت کرده اند که علی
بعد از پیغمبر دیان این امت است یعنی قاضی و حاکم این امت است چنانچه زمخشری گفته است
و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از یحیی بن سعید حنبلی نقل کرده است که گفت حاضر بودم نزد اسمعیل
بن علی حنبلی که پیشوای حنابله بغداد بود و مردی از حنابله قرضی از مردی از اهل کوفه طلب داشت
او بنزد اسمعیل آمد اسمعیل از او پرسید که با غریم خود چکردی طلب خود را از او گرفتی گفت بیزار شدم
از طلب خود در روز غدیر رفتم بنزد قبر امیر المؤمنین علیه السلم که شاید طلب خود را از او بگیرم
حالتی مشاهده کردم از فضیحتها و اقوال شنیعه و سب صحابه علانیه بی خوفی و بیمی که طلب
خود را فراموش کردم اسمعیل گفت آنها چه گناه دارند و الله که این راه را گشود و جرات
داد ایشان را بر این فضیحتها مگر صاحب آن قبر آنمرد گفت صاحب قبر کیست گفت علی بن ابی
طالب آنمرد از روی استبعاد گفت او ایشان را جرات برین امر داده است گفت بلی والله
آنمرد گفت اگر علی بحق می بود در این امر پس ما چرا اعتقاد بامامت ابو بکر و عمر داشته باشیم
و اگر او مبطل بود چرا او را امام دانیم راوی گفت که چون اسمعیل این سخن را شنید برجست و
کفش پوشید و گفت خدا لعنت کند اسمعیل ولد الزنا را اگر جواب این مسئله داند و داخل
خانه خود شد **بحث پنجم** آنست که هر که دانستی که اجماع عمده دلایل ایشان است بر خلافت
خلفای خود ما بهمین احادیث که مستند اجماع ایشان است اثبات میکنیم عدم استحقاق امامت

آنها را بلکه کفر و نفاق ایشان را زیرا که معلوم شد باخبار ما و ایشان که عمر قصد سوختن خانهٔ
اهل بیت رسالت صلوات الله علیهم اجمعین نمود بامر ابو بکر یا بر خانهٔ او و آن خانه مهبط وحی
و محل نزول ملائکه مقربین بود و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و فاطمه و حسن و حسین
صلوات الله علیهم در آن خانه بودند و استخفاف و تهدید و ایذای ایشان نمود و ایشان را بجبر
و غضب آورد بلکه از روایات مستفیضه محفوفه بقراین جلیه معلوم شد که حضرت فاطمه را
ترسانیدند بلکه تازیانه و در و سر شمشیر را او زدند تا او را مجروح کردند و فرزند او سقط شد
و از ایشان آزرده از دنیا رفت و صاحب جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است
از انس که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود بس است ترا از زنان عالمیان مریم
دختر عمران و خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد و آسیه زن فرعون و باز از صحیح ترمذی از
جمیع بن عمیر روایت کرده است که گفت با عمه ام بنزد عایشه رفتیم پس عمه ام از او پرسید
که از زنان که محبوب تر بود بسوی رسول خدا گفت فاطمه گفت از مردان که محبوب تر بود
بسوی آنحضرت گفت شوهرش و از بریده نیز این مضمون را روایت کرده است و از جمیع صحاح
ایشان از حذیفة بن شهاب روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که فاطمه پاره تن
منست هر چه او را آزرده میکند مرا آزرده میکند و هر که او را آزار میکند مرا آزار میکند و
هر چه او را بتعب می اندازد مرا بتعب می اندازد و از ترمذی روایت کرده است که فرمود
فاطمه بهترین زنان بهشت است و بروایت عایشه بهترین زنان مؤمنان است یا زنان
این امت و ایضا بروایت ترمذی از عایشه روایت کرده است که گفت ندیدم کسی را
که شبیه تر باشد برسول خدا صلی الله علیه و آله از فاطمه به سیرت و رفتار و نشستن و برخاستن
و چون بنزد آنحضرت می آمد حضرت برمیخاست و او را میبوسید و بجای خود می نشانید و چون
حضرت بنزد او میرفت برمیخاست و او را می بوسید و بجای خود می نشانید و ایضا از صحیح
ترمذی از زید بن ارقم روایت کرده است که رسول خدا بعلی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله

علیهم اجمعین گفت من جنگم با هر که شما با او جنگید و صلحم با هر که شما با او صلح کنید و باز از ترمذی
روایت کرده است از حذیفه که گفت به مادرم گفتم مرا رخصت ده که بروم بخدمت رسول خدا
صلی الله علیه و آله و نماز مغرب را با آنحضرت بکنم و از او سؤال کنم که استغفار کند برای من و از
برای تو پس بخدمت آنحضرت رفتم و نماز شام و خفتن را با آنحضرت ادا کردم و چون فارغ
شد از پی آنحضرت روان شدم چون صدای مرا شنید و گفت تو حذیفه گفتم بلی گفت چه حاجت
داری خدا ترا و مادرت را بیامرزد ملکی امشب نازل شده که پیش از این بزمین نیامده بود
و از پروردگار خود رخصت طلبیده بود که بیاید و بر من سلام کند و مرا بشارت دهد که
فاطمه بهترین زنان اهل بهشت است و حسن و حسین بهترین جوانان اهل بهشت اند
و ایضا روایت کرده است که حضرت فرمود که حدیثی که حذیفه بشما نقل کند تصدیق او بکنید و
و ثعلبی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که حسن و حسین دو گوشواره عرش
الهی اند و در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ترمذی روایت کرده است از براء که گفت دیدم
رسول خدا صلی الله علیه و آله حسن بن علی علیهما السلم را بر دوش خود سوار کرده بود و میگفت خداوندا
من این را دوست میدارم پس تو او را دوست دار و از جمع صحاح روایت کرده است از براء
که حضرت رسول حسن و حسین صلوات الله علیهم را دید گفت خداوندا من اینها را دوست میدارم
تو اینها را دوست دار و از ترمذی روایت کرده است از انس که پرسیدند از رسول خدا صلی الله
علیه و آله که کدام یک از اهل بیت تو نزد تو محبوب ترند گفت حسن و حسین و میگفت بفاطمه
که طلب کن از برای من دو پسر را پس ایشانرا میبوسید و در بر میگرفت و ایضا از ترمذی از ابو هریره
روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله دست در گردن حضرت امام حسن
علیه السلم کرد و گفت خداوندا من این را دوست میدارم پس دوست دار او را و دوست دار
هر که او را دوست دارد و از صحیح بخاری و مسلم نیز این مضمون را روایت کرده است و ایضا از
ترمذی از اسامه روایت کرده است که حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) حسن و حسین (علیهما السلم) را بر ران های خود

نشانیده بود

نشانیده بود و میگفت اینها دو پسر منند و دو پسر دختر منند خداوندا من اینها را دوست میدارم
تو اینها را و هر که اینها را دوست دارد دوست دار و ایضا ترمذی از یعلی بن مره روایت
کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود حسین از منست و من از حسینم خداوندا
دوست دار کسی را که حسین را دوست دارد و حسین سبطی است از اسباط و ایضا ترمذی از
ابو سعید خدری روایت کرده است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که حسن و حسین دو سید و بهتر
جوانان اهل بهشتند و بخاری و مسلم و ترمذی از ابن عمر روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه
و آله فرمود حسن و حسین (علیهما السلم) دو ریحان منند از دنیا و احادیث فضایل ایشان زیاده از آن است
که درین رساله جمع توان کرد و احادیث متواتره وارد شده است که ایذای حضرت امیر
ایذای حضرت رسول است و ایذای رسول ایذای خداست و خدا فرموده است که آنها که ایذا میکنند
خدا و رسول او را لعنت کرده است ایشانرا خدا در دنیا و در آخرت و مهیا کرده است
از برای ایشان عذابی را خوار کننده پس معلوم شد که آنها که این اذیتها بایشان رسانیده اند
ملعون اند در دنیا و آخرت و محارب خدا و رسول اند و از اهل کفر و شقاق و نفاق اند پس
چگونه صلاحیت امامت داشته باشند (طعن چهارم) مصیبت عظمی و داهیه کبری اینست که در غصب
فدک از ابو بکر و عمر و اهل بیت رسالت واقع شد (اول) از طریق شیعه مجمل آنرا روایت میکنیم
و بعد از آن از کتب معتبره مخالفان مؤید آنرا ایراد مینماییم تا معلوم شود که فضایح این قضیه
متفق علیه هر دو فرقه است و مجمل این قضیه اینست که چون ابو بکر غصب خلافت
حضرت امیر المؤمنین علیه السلم نمود و از مهاجران و انصار بجبر بیعت گرفت و کار خود را
محکم کرد طمع کرد در فدک که از اهل بیت بگیرد که مبادا بعضی از مردم بطمع مال بجانب ایشان
میل کنند زیرا که هرگاه قرابت و فضیلت و نص خدا و رسول با ایشان باشد چون ملکی است
هرگاه باعث میل منافقان از ایشان بجانب ظالمان شود آن خواهد بود که دست ایشانرا از مال
تهی سازند تا آنکه دنیا پرستان از ناحیه ایشان منحرف گردند و هرگاه قلیلی از مال نیز با ایشان باشد

مملکت جمعی از مردم بسوی ایشان مایل کردند و خلافت باطل ایشان بر هم خورد و باین سبب
در اول حال در وقتی که صحیفه ملعونه را مینوشتند این حدیث مفترای خبیث را وضع کردند که ما گروه
انبیا میراث نمیگذاریم آنچه از ما میماند صدقه است و فدک از جمله بلادی بود که بی جنگ بتصرف
حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمده بود زیرا که چون فتح خیبر بدست حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
جاری شد اهل فدک و سایر قرای نواحی آن دانستند که تاب مقاومت آنحضرت ندارند
آنها بدون جنگ تسلیم کردند و آیات کریمه نازل شده که چیزی که بی جنگ گرفته اند مال حضرت
رسول است بعد از آن این آیه نازل شد وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ یعنی بده بخویشان خود حق او را
حضرت رسول صلی الله علیه و آله از جبرئیل علیه السلم پرسید که ذا القربی کیست و حق او چیست
گفت ذا القربی فاطمه است و حق او فدک است پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فدک را
بامر خدا بفاطمه داد که از تو و از ذریت تو باشد و فرمود که اینها بی جنگ گرفته شده است
و مخصوص منست و بامر خدا بتو دادم بگیر اینها را از تو و از فرزندان تو است تا روز قیامت
پس ابو بکر چون خلافت غصبی بر او قرار گرفت فرستاد و وکلای حضرت فاطمه را از فدک بیرون
کرد و ابن بابویه و شیخ طبرسی و دیگران بسندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده اند
که چون ابو بکر کار خود را محکم کرد و بیعت از اکثر مهاجران و انصار گرفت کسی فرستاد که وکیل
حضرت فاطمه را از فدک بیرون کرد حضرت فاطمه بسوی ابو بکر آمد و گفت بچه سبب منع میکنی
میراث مرا از پدرم رسول خدا و بچه جهت وکیل مرا از فدک بیرون کردی و حال آنکه رسول
خدا بامر حق تعالی آنرا بمن داده بود ابو بکر گفت بر آنچه میگوئی گواه بیاور حضرت فاطمه
ام ایمن را آورد ام ایمن گفت ای ابو بکر گواهی میدهم تا حجت را بر تو تمام کنم بآنچه رسول
خدا در حق من گفته است ترا بخدا قسم میدهم که میدانی که حضرت رسول گفت ام ایمن زنیست
از اهل بهشت ابو بکر گفت بلی میدانم ام ایمن گفت پس من گواهی میدهم که حق تعالی وحی کرد
برسول خود که بده بذی القربی حق او را پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فدک را بطعمه حضرت
فاطمه علیها السلم داد

فاطمه علیها السلم داد بامر خدا و حضرت امیر المؤمنین علیه السلم نیز آمد و بهمین نحو گواهی داد
و بروایت دیگر امام حسن و امام حسین علیهما السلم نیز شهادت دادند پس ابو بکر نامه در باب
فدک نوشت و بحضرت فاطمه علیها السلم داد و عمر حاضر شد و گفت این چه نامه است ابو بکر
گفت فاطمه دعوای فدک کرد و ام ایمن و علی بر او گواهی دادند من این نامه را نوشتم عمر نامه را
از دست فاطمه گرفت و پاره کرد فاطمه گریان شد و بیرون رفت روز دیگر حضرت امیر
المؤمنین علیه السلم بنزد ابو بکر آمد در وقتی که مهاجران و انصار بر دور او مجتمع بودند و گفت
ای ابو بکر چرا منع کردی فاطمه را از میراثی که از رسول خدا باو رسیده بود و حال آنکه در حیات
حضرت رسول صلی الله علیه و آله آنرا مالک بود و متصرف شده بود ابو بکر گفت این فیء همه مسلمانانست
اگر اقامت شهود بکنند بر آنکه رسول خدا آنرا باو داده و مخصوص او گردانیده است باو
میدهم و الا او را در آن حقی نیست حضرت امیر فرمود ای ابو بکر آیا در حق ما حکم میکنی بخلاف
حکم خدا در میان مسلمانان ابو بکر گفت نه حضرت فرمود پس بگو اگر در دست مسلمانان چیزی
باشد که مالک و متصرف باشند بعد از آن من بیایم و دعوی کنم که از منست از که گواه خواهی
طلبید گفت از تو حضرت فرمود پس چرا در فدک از فاطمه گواه طلبیدی بر آنچه در دست او
بود و در حیات رسول خدا و بعد از آن مالک و متصرف بود و از مسلمانان گواه نطلبیدی
چنانکه از من طلبیدی در آن فرضی که کردم ابو بکر ساکت شد عمر گفت این سخنان را بگذار
ما قوت احتجاج با تو نداریم اگر گواهان عدول می آوری بتو میدهم و الا ترا و فاطمه را در آن
حقی نیست حضرت فرمود ای ابو بکر قرآن خوانده گفت بلی فرمود خبر ده مرا از قول حق تعالی
انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا در حق ما نازل شده است
یا غیر ما ابو بکر گفت بلکه در حق شما نازل شده است حضرت گفت پس اگر گواهان نزد تو
گواهی دهند که والعیاذ بالله فاطمه زنا کرده است چه خواهی کرد ابو بکر گفت بر او
اقامت حد میکنم چنانکه بر سایر مردم میکنم حضرت فرمود که اگر چنین کنی از جمله کافران
بنزد خدا

خواهی بود گفت چرا فرمود از برای آنکه رد کرده شهادت خدا را از برای او بطهارت و قبول
کرده شهادت مردم را همچنانکه رد کردی حکم خدا و حکم رسول را که فدک را بفاطمه داده‌اند و در
تصرف او بود و قبول کردی شهادت اعرابی را که بر پاشنه پای خود بول میکند که گواهی داده
که از پیغمبر میراث نمیباشد و فدک را از او گرفتی که غنیمت مسلمانانست و حقیقت که رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرموده گواه بر مدعی است و قسم بر مدعی علیه تو رد کردی قول رسول خدا را
و بر عکس کردی چون این سخن را بیان فرمود مردم گریستند و صداها بلند شد و اکثر تصدیق سخن حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام کردند و حضرت بخانه برگشت و فاطمه صلوات الله علیها بمسجد آمد
و طواف کرد بقبر پدر بزرگوار خود و شعری چند خواند که شکایت روزگار و جفای منافقان
غدار که در و دیوار را بگریه آورد پس ابوبکر و عمر بخانه برگشتند و ابوبکر عمر را طلبید و گفت
دیدی علی امروز با ما چه کرد اگر یک مجلس دیگر چنین معارضه با ما بکند کار ما را برهم میزند در این
باب چه تدبیر بخاطر تو میرسد عمر لعین گفت که رای این است که امر کنیم بقتل او ابوبکر گفت
این کار از که می‌آید عمر گفت خالد بن ولید پس خالد را طلبیدند و گفتند میخواهیم ترا بر امر
عظیمی بداریم گفت بر هر چه میخواهید بدارید اگر چه بر قتل علی بن ابی طالب باشد گفتند
ما نیز همین را میخواهیم خالد گفت در چه وقت او را بکشم ابوبکر گفت در وقت نماز
در مسجد حاضر شو و در پهلوی او بایست چون من سلام نماز را بگویم برخیز و گردنش را
بزن گفت چنین باشد اسماء بنت عمیس که در آن وقت زن ابوبکر بود این سخنان را شنید
و نتوانست علانیه این خبر را بحضرت برساند بجاریه خود گفت برو بخانه علی و فاطمه
علیهما السلام و سلام مرا بر ایشان برسان و در گذر این آیه را بخوان که مومن آل فرعون
بموسی علیه السلام پیغام کرد ان الملا یاتمرون بک لیقتلوک فاخرج انی لک
من الناصحین یعنی اشراف قوم فرعون مشورت میکنند در باب تو که ترا بکشند
پس بیرون رو بدرستی که من از برای تو از خیرخواهانم و اسما گفت اگر متفطن نشوند مکرر

[illegible]

بخوان پس جاریه

بخوان پس جاریه آمد و سلام رسانید و برگشت و این آیه را خواند حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام فرمود که خاتونت را سلام برسان و بگو که خدا میگذارد که اراده ایشان بعمل
آید و بروایت دیگر فرمود که اگر ایشان مرا بکشند که با ناکثان و قاسطان و مارقان جنگ
خواهد کرد پس حضرت امیر برخاست و مهیای نماز شد و بمسجد آمد و پشت سر ابوبکر ایستاد
از برای تقیه و نماز خود را به تنهائی بعمل آورد و خالد ملعون ازلی و ابدی شمشیر بسته در پهلوی
آنحضرت ایستاد و چون ابابکر بتشهد نشست از آن اراده پشیمان شد و از فتنه ترسید
و سطوت و شجاعت آنحضرت را میدانست و پیوسته فکر میکرد و تشهد را مکرر میخواند و از ترس
سلام نمیگفت تا آنکه مردم گمان کردند که در نماز سهوی کرده است پس ملتفت شد بجانب
خالد و گفت ای خالد مکن آنچه من ترا گفتم و امر کرده بودم بآن و بروایتی سه مرتبه این سخن را
گفت و بعد از آن سلام نماز را گفت حضرت فرمود ای خالد چه بود آنچه ترا بآن امر کرده بود
گفت مرا امر کرده بود که گردنت را بزنم حضرت فرمود که خواهی کرد گفت آری بخدا اگر
اگر پیش از تسلیم مرا نهی نمیکرد هر آینه ترا میکشتم حضرت او را گرفت و بلند کرد و بر زمین زد
عمر گفت بخدای کعبه که میکشد او را پس مردم جمع شدند و او را بصاحب قبر قسم دادند حضرت
دست از آن لعین برداشت و گریبان عمر را گرفت و کشید و گفت ای پسر صهاک اگر نه وصیت
رسول خدا صلی الله علیه و آله و تقدیر الهی بود هر آینه میدانستی که کدام یک از ما و تو کم یاور
و کم عددتریم و داخل خانه خود شد و بروایت دیگر در نماز صبح بود آنقدر تشهد را طول داد
و فکر میکرد که نزدیک شد که آفتاب طالع شود و بروایت ابوذر حضرت خالد را بانگشت
سبابه و میانی گرفت و فشاری داد و او نعره زد که نزدیک بود جان پلیدش برآید و جامه‌اش
نجس کرد و دست و پا میزد و قدرت بر سخن گفتن نداشت پس ابوبکر با عمر گفت این از مشورت
شوم است که من میدانستم این حالات را و خدا را شکر کن که متوجه ما نشد و هر که نزدیک میرفت
که خالد را خلاص کند حضرت نگاهی باو میکرد که او از ترس برمیگشت پس ابوبکر عباس را

طلبید که شفاعت کند عباس نزد آنحضرت رفت و قسم داد او را بقبر صاحب قبر و حسنین و
مادر ایشان صلوات الله علیهم حضرت دست برداشت پس عباس پیشانی نورانی آنحضرت را بوسید و
در کتب معتبره مذکور است که بعد از غصب فدک حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بابوبکر نامه
نوشت در نهایت شدت و حدت و تهدید و وعید بسیار در آن درج نمود چون ابوبکر نامه را خواند
بسیار ترسید و خواست فدک را و خلافت را هر دو رد کند عمر گفت من از بخل تو آب زلال خلافت را
صاف گردانیده ام که بیاشامی و تو میخواهی تشنه باشی چنانچه اهلیه بود و گردنهای گردنکشان
عرب را بخل تو ذلیل کردم و قدر آن نمیدانی این علی بن ابی طالب است که بزرگان قریش را کشته است
و سلسلها را برانداخته است و من بتدبیر او را رام میکنم تو از تهدیدات او بترس اگر من ابوبکر گفت
ای عمر ترا بخدا سوگند میدهم که دست از من بردار بخدا سوگند که اگر او اراده کشتن من
و تو بکند بدست چپ هر دو را میکشد یا انگشت دست راست را حرکت دهد و ما را از و نجات
نداده است مگر سه خصلت اول آنکه تنها است و یاوری ندارد دوم آنکه رعایت وصیت رسول
خدا میکند که او را امر کرده است که شمشیر نکشد سیوم آنکه جمیع قبایل عرب از و کینها در دل دارند
اگر اینها نبود در الحال خلافت با و برگشته بود آیا فراموش کردی روز احد را که ما همه گریختیم و
بتنهائی شمشیر کشید و علمداران و شجاعان ایشان را بر خاک هلاک افکند تو فریب خالد را مخور
و ما را متعرض او نشو مؤلف گوید اگرچه اکثر سنیان خواسته اند که امر ابوبکر
و عمر را بقتل امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلم اخفا کنند و هر یک در اکثر کتب خود روایت نکرده اند
اما حرف زدن ابوبکر را در نماز پیش از سلام و خطاب بخالد را نقل کرده اند و آن قرینه
واضحه است بر صدق روایات شیعه درین باب چنانچه ابن ابی الحدید نقل کرده است که
از استاد خود ابوجعفر نقیب پرسیدم که آیا حق است قصه خالد و امر ابوبکر و عمر او را بقتل
علی ابوجعفر گفت که جمعی از سادات علوی این را روایت کرده اند و ایضا روایت کرده اند
که مردی آمد نزد زفر بن هذیل شاگرد ابوحنیفه و از و سؤال کرد از آنچه ابوحنیفه میگوید که جایز است

از بیرون آمدن از نماز

از بیرون آمدن از نماز بغیر سلام مانند سخن گفتن و فعل کثیر و حدث زفر گفت بلی جایز است
چنانچه ابوبکر در تشهد گفت آنچه گفت آن مرد گفت چه گفت و چه بود آنچه ابوبکر گفت زفر گفت که بر تو
نیست که این را سؤال کنی او مکرر پرسید زفر گفت بیرون کنید این مرد را که این از اصحاب
ابوالخطاب خواهد بود ابن ابی الحدید از نقیب پرسیدم که تو چه میگوئی او تقیه کرد و گفت من
بعید میدانم اما امامیه روایت کرده اند و فضل بن شاذان رحمه الله در کتاب ایضاح
این قصه را بجوهر که مذکور شد از سفیان بن عیینه و حسن بن صالح بن حی و ابوبکر بن عیاش و شریک
بن عبدالله و جمع دیگر از فقهای عامه روایت کرده است و گفته است از سفیان و ابن حی و
وکیع پرسیدند که چه میگویند درین که ابوبکر گفت همه گفتند که بدعتی بود اما تمام نکردند و جمعی دیگر از اهل
مدینه گفته اند قصوری ندارد و اگر از برای اصلاح امت است متفرق نشوند مردی را بکشد چنین علی
مردم را از بیعت ابوبکر منع می نمود او هم امر بقتل او نمود و بعضی هم از ترس شناعت علت این
عمل را روایت نکرده اند اما اصل تمهید ابوبکر را با خالد که چنین سلام گفتم فلان کار بکنی و پشیمان
شدن و پیش از سلام گفتن که یا خالد مکن آنچه را گفته بودم حکایت نموده اند و بجای فعل
او را دلیل جواز حرف زدن پیش از سلام کرده اند بعد از آن نقل کرده است که کسی از
ابو یوسف قاضی بغداد شاگرد ابوحنیفه پرسید که چه بود آنچه ابوبکر بخالد گفته بود ابو یوسف
جواب نگفت و گفت خموش باش ترا با این چه کار است والله اگر علی رافضی بر بیعت
ابوبکر و مطیع او بود و او و اصحابش همه شهادت میدهند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده
که علی علیه السلم از اهل جنت است پس چرا در روی زمین از من بیشتر بدبا شده که بایستی
حال امر بقتل او کنند و اگر علی بر بیعت او راضی نبود این علی بر مذهب شیعه است که ابوبکر جبر
بر علی تقدم کرد تا اینجا کلام فضل بود و از وجوه باطله که آن اشقیا برای عذر او گفته اند و از
اخفای سبب رجاعت علت سخن گفتن را علم قطعی بهم میرسد که سبب آن چیزی امر شنیع بوده است
که از خوف فضیحت اظهار آن نمیتوانستند نمود و کدام یک از مسلمانان تجویز این میتوانند کرد

کسی که اراده قتل چنین بزرگواری نماید قابلیت امامت و خلافت دارد الا لعنة الله
علی الظالمین واما احادیثی که از طرق عامه بر غصب فدک وارد شده است از انجمله خطبه
مشهوره حضرت فاطمه صلوات الله علیها است که اصل خطبه شهادت بر حقیت آن میدهد
واینقسم سخن از غیر ائمه انام که منبع وحی والهامند از دیگری صادر نمیتواند شد وابن ابی الحدید
که از اعظم علمای عامه است گفته است در شرح نهج البلاغه در شرح نامه که حضرت امیر المؤمنین
علیه السلم بعثمان بن حنیف نوشته است **فصل اول** در انچه وارد شده است از اخبار و سیر
که از دانایان اهل حدیث و کتب ایشان نقل میکنیم نه از کتب شیعه و راویان ایشان و جمیع
انچه ایراد میکنیم درین فصل از کتاب سقیفه ابو بکر احمد بن عبد العزیز جوهری است وابن ابو بکر
جوهری مرد عالم محدث کثیر الادب ثقه صاحب ورع است که ثنا گفته اند بر و محدثان و
روایت کرده اند از و تصانیف او و غیر تصانیف او را پس بسند این خطبه را روایت
کرده است از زینب دختر امیر المؤمنین و از امام محمد باقر علیه السلم و از عبد الله بن حسن
و صاحب کشف الغمه نیز از کتاب جوهری روایت کرده است و مسعودی در کتاب مروج الذهب
که معتبرترین تواریخ است اشاره باین خطبه کرده است و سید مرتضی رضی الله عنه در شافی
بسند عامه از عایشه روایت کرده است و سید بن طاوس رحمه الله از طرق عامه روایت
کرده است و سید احمد بن ابی طاهر در کتاب بلاغات النساء بچندین سند روایت
کرده است وابن اثیر در نهایه اکثر الفاظش را روایت کرده است و خطبه باین شهرت را
کسی انکار نمیتواند کرد و خطبه بسیار طولانی است و قریب به دو جزو است و درین رساله
گنجایش ذکر همه ندارد و قدری از آن که متعلق باحتجاج فدک است ایراد مینمایم روایت کرده اند
که چون ابو بکر عزم کرد بر انکه منع کند فدک را از فاطمه علیها السلم و این خبر بحضرت فاطمه رسید
مقنعه مطهره را بر سر بست و چادر عصمت را در بر کرد و روانه شد با گروهی از خدمتکاران
و زنان خویشان خود و چادرش در پایش می پیچید از حیا و رفتارش را از رفتار حضرت

رسالت صلی الله علیه و آله هیچ فرق نمیتوان کرد تا در مسجد نزد ابو بکر اعیان آمده و او در میان گروهی
از مهاجران و انصار نشسته بود پس پرده سفیدی در پیش روی مبارکش کشیدند و در پس پرده نشست
و ناله جانسوزی کشید که خروش از مردم برخواست و صدای گریه و زاری بلند شد پس لحظه صبر فرمود
که صداها فرو نشست و شروع کرد بخطبه اغرا و حمد و ثنای آلهی کرد بنحوی که همگی حیران شدند پس درود
بر حضرت رسالت پناهی فرستاد و حقوق نعمتهای آنحضرت را بر مردم شمرد تا انکه گفت پس حق تعالی
روح مقدس او را قبض کرد از روی رافت و رحمت و رغبت که دار راحت و آخرت برای
پسندید و از تعب دنیا او را راحت بخشید و او را محفوف گردانید بملائکه ابرار و خشنودی
پروردگار غفار و مجاورت خداوند جبار صلوات فرستد خدا بر پدرم که پیغمبر او و امین او است
بر وحی او و برگزیده او است از جمیع خلق و سلام و رحمت و برکات آلهی بر او باد پس خطاب نمود باهل
مجلس و فرمود که شما ای بندگان خدا محل اوامر و نواهی خداوندید و حاملان دین و وحی او نیدم بر شما
خوانده شده و شما را خدا امین گردانیده است که حفظ دین خدا عمل کنید و بدیگران برسانید
و خود را حیفی میدانید خدا را عهدی در میان شما است که قرآن مجید است و بقیه از پیغمبر خود
در میان شما گذاشته است که اهل بیت او یند پس فضایل قرآن را بابلغ وجوه ذکر کرد و علل
اوامر و نواهی خدا را بیان فرمود پس گفت از خدا بترسید و اطاعت کنید خدا را در انچه شما را
بان امر کرده است و نهی از ان فرموده است بدرستی که میترسید از خدا انکه علما پس گفت ایها
الناس بدانید که منم فاطمه و پدرم محمد است انچه میگویم غلط نمیگویم و انچه میکنم تجاوز از حد و عدل
از حق نمینمایم پس این آیه را خواند لقد جاءکم رسول من انفسکم یعنی محقق که رسولی مبعوث شد
بر شما از قوم شما که دشوار بود بر او غوایت شما حریص بود بر هدایت شما بمؤمنان مهربان و رحیم بود
اگر نسب او را یاد آورید پدر منست نه پدر شما و من دختر اویم نه از زنان شما و برادر او پسر عم
من است نه مردان شما و چه نیکو بزرگواریست که من نسبت دارم باو و دادم پس رسالت خدا را بشما
رسانید و نبوت خود را اظهار کرد و انید و با مشرکان طریق معارضه مسلوک داشت و شمشیر در میان

قبایل ایشان گذاشته و بتهای ایشان را در هم شکست و سرهای سرکردهای ایشان را به تیغ بیدریغ شکافت
و راه حجت را بر ایشان ثابت بحکمت و موعظه نیکو و جمعیتهای ایشان را پریشان و شجاعان
ایشان را گریزان گردانید تا صبح صادق دین از ظلمت شب کفر و ضلالت ساطع گردید و چهره
زیبای حق از پرده جهالت رخ نمود و اهل دین بر مسند هدایت نشستند و اعوان شیاطین و
راه زنان دین لال گشتند و اراذل اهل نفاق هلاک شدند و عقدهای کفر و شقاق گشوده شد
و کلمه اخلاص تمام و دین اسلام عام گردید و شما بسبب کفر و شرک بر کنار گودال جهنم بودید و
خوار و ذلیل اهل عالم بودید هر کس بر شما طمع استیلا داشت و پای ترفع بر سر تکبر شما میگذاشت و
هلاک و استیصال شما را آسان تر از آب خوردن و آتش ربودن میپنداشت آب متعفن
ممزوج به بول و سرگین شتر را میخوردید و پوست بز را با برگ درخت را قوت خود میکردید و با نهایت
مذلت و خواری بسر میبردید و پیوسته میترسیدید که دشمنان از دور شما بربایند شما را پس حق تعالی شما را
ازین مهالک و مذلتها ببرکت محمد صلی الله علیه و آله نجات داد و بعد از آنکه آزارها کشیدید و
بلاهای کوچک و بزرگ مبتلا گردید و بعد از آنکه گرفتار شجاعان و گرگان و دزدان اعراب
و سرکشان اهل کتاب شد و هر بار که آتش حربی افروختند حق تعالی آتش ایشان را به آب
لطف خود فرونشانید و هر مرتبه که شاخی از شیطان ظاهر شد یا فتنه عظیم از مشرکان دهن گشود
برادرش علی را در کام ایشان انداخت و از جنگ رو بگردانید تا فرق جرات ایشان را پامال
قدم شجاعت خود گردانید و سرهای ایشان را در زیر پای خود دید و آتش فتنه ایشان را با آب تیغ بیدریغ
خود فرونشانید خود را به تعب می افکند در اعلای دین حق تعالی و استحکام مینمود در اوامر خدا و نزدیک
بود برسول خدا و از او جدا نمیشد در هیچ حال و سید اولیای خدا بود و دامن بر زده بود در اطاعت خدا
و خیرخواه خلق بود خود را در مشقت می افکند در تحصیل رضای خدا و درین احوال شما در رفاهیت
عیش ایمن بودید و در مهد ایمنی متنعم بودید و از برای ما منتظر بلاها و فتنه ها بودید و توقع اخبار
موحشه مینمودید و در جنگ رو میدادید و پشت میکردید و در هنگام قتال پشت بدشمن داده میگریختید

بلغ [illegible]

پس چون حق تعالی از برای پیغمبرش خانه پیغمبران خود را در آخرت اختیار کرد و او را به آرامگاه برگزیدگان نقل
برد ظاهر شد در سینههای شما خار کفر و شقاق و هویدا گردید در شما آثار عصبیت و نفاق و کهنه شد
جامه دین و بسخن درآمد گمراهان که از ترس شمشیر دهان بسته بودند پیدا شدند گمنامی چند که
از همه کس ذلیلتر بودند و شتران اهل باطل بصدا درآمد و بجولان آمد در عرصههای شما و شیطان سر
خود را از آنجا که فرو برده بود بلند کرد و شما را صدا زد و دید که همه استجابت او کردید و چشم برغبت
دنیا دوختید و گفت برخیزید سبکبار برخاستید و شما را بغضب آورد بر اهل حق دید که
غضبناک گردید پس بر شتر دیگری داغ ملکیت گذاشتید یعنی خلافت که حق دیگری بود بنام خود کردید
و حق دیگری را بخانه خود بردید و هنوز از عهد پیغمبر شما قدری نرفته بود و جراحت مصیبت او مندمل
نشده بود و هنوز جسد مطهر او را بقبر نسپرده بودند و بهانه کردید که از فتنه ترسیدیم و در عین
فتنه افتادید و جهنم محیط است بکافران هیهات چه دور است از شما و چه امر است و
چگونه بشما دروغ میشود امر ملت و شیطان شما را بکدام جانب میبرد و حال آنکه کتاب خدا
در میان شماست و امور آن ظاهر است و احکام آن روشن است و نشانهای آن هویداست و اوامر
و نواهی آن لایح و هویداست انداختید آن را پشت سر خود آیا رغبت بقرآن ندارید یا
حاکمی بغیر آن میخواهید بد بدلیست ظالمان را حکمی که مخالف آن باشد و حق تعالی میفرماید که هر که
طلب کند غیر اسلام دینی را پس از او قبول کرده نمیشود و او در آخرت از زیانکاران است
پس آنقدر صبر کردید که خلافت باطل خود را برقرار محکم کردید آنگاه شروع کردید در افروختن
آتش فتنهها و بدا کردن بدعتها و هر صدائی که از شیطان گمراه کننده در میان شما بلند شد
اجابت کردید و انوار دین جلی را فرونشانیدید و سنتهای پیغمبر برگزیده را محو کردید و در پرده
بمکر و حیله میخواهید که آثار دین را محو کنید و آهسته آهسته میخواهید در لباس دینداری
انوار شریعت را پنهان کنید و بدعتهای جاهلیت را شایع گردانید و کینههای رسول را در اهل
بیت او تدارک کنید و ما صبر میکنیم بر ضررهای شما مانند کسی که کارد و نیزه او را پاره کنند

و چاره نداشته باشد و از جمله آنها آنست که گمان میکنید که من از پدر خود میراث نمی برم پس آیه را
خوانده که مضمونش اینست آیا حکم جاهلیت را طلب میکنید و کیست نیکوتر از خدا در حکم کردن از برای
گروهی که صاحب یقینند آیا نمیدانید حقیقت مرا بلکه دانسته پنهان میکنید و بر شما ظاهر است حق
من مانند آفتاب تابان ای گروه مهاجران آیا بر من غلبه کرده میشود در میراث پدر خود و شما معاونت
کنید ای پسر ابو قحافه آیا در کتاب خداست که تو از پدر خود میراث ببری و من از پدرم میراث
نبرم لقد جئت شیئا فریا عجب افترائی بر خدا بستهٔ آیا عمداً ترک میکنید عمل کردن بکتاب خدا را
و پس پشت خود می اندازید زیرا که خدا میفرماید و ورث سلیمان داود یعنی میراث برد سلیمان
از داود و در قصه یحیی بن زکریا گفته رب هب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل
یعقوب یعنی پروردگارا ببخش مرا ولیی که میراث برد از من و از آل یعقوب و فرموده است
و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله یعنی خویشان رحم بعضی اولایند ببعضی در
کتاب خدا از بیگانها پس حضرت آیات میراث را که حق تعالی از برای جمیع مسلمانان بیان فرموده
خواند پس میگویند مرا بهره و میراثی از پدرم نیست و میان من و پدرم رحم و خویشی نیست آیا مخصوص
کرده است خدا شما را بآیات میراث و من و پدرم را از آنها بیرون کرده است یا میگویید که من و پدرم
از اهل یک ملت نیستیم و باین سبب من از او میراث نبرم یا شما داناترید بعام و خاص قرآن از پدرم
و پسر عمم پس چون حضرت فاطمه علیها السلم دید که از آن منافقان صدائی بر نیامد خطاب کرد با ابوبکر که بگیر
فدک را امروز بی معارضی و منازعی تا در روز حشر ترا ملاقات کند و در مقام حساب از تو سوال کند
پس نیکو حکم کننده است خدا و طلب کننده حق محمد است و وعده گاه قیامت است و در قیامت
زیانکار خواهید شد و ندامت فایده نخواهد بخشید و هر چیزی را قرارگاهی هست و بعد از این خواهید
دانستن که کیست که می آید بسوی او عذابی که خوار کند و حلول میکند بر او عذابی پاینده پس خطاب
بانصار نمود و فرمود که ای گروه نجیبان که بحفظ دین یاوران ملت بودید این چه سستی است که در حق
حق من میکنید و این چه تغافل است که در ستمی که بر من میرود مینمایید آیا رسول خدا که پدر من است

نگفت که باید

نگفت که باید حرمت هر کسی را در فرزندانش رعایت کنند چه زود راضی ببدعتها شده‌اید و دست از
حمایت ملت و پیغمبر خود برداشتید و حال آنکه طاقت آنچه من از شما طلب میکنم دارید و قوت بر
یاری حق در شما هست و اگر میگویید محمد فوت شده این مصیبتی بود که از آن در آسمان و زمین و کوه و
دشت و صحرا ظاهر شد و ستارها بسبب آن تیره گردید و حرمتها ضایع شد و داهیه عظیم مصیبتی نباشد
اما این سبب آن نمیشود که شما از دین برگردید حق تعالی میفرماید و نیست محمد مگر رسولی که گذشته است پیش از او
رسولان آیا اگر او بمیرد یا کشته شود شما از دین بر خواهید گشت و هر که از دین برگردد بخدا ضرری
نمیرساند و زود باشد خدا جزا خواهد داد شکر کنندگان را ای فرزندان قبیله آیا بستم میراث پدر را
از من بگیرند و شما ببینید و بشنوید و مجتمع باشید و عدد بسیار و اسلحه‌ها و زره‌ها و قوت و شوکت
داشته باشید و شما را بنصرت خود دعوت کنم و اجابت ننمایید و ناله مرا بشنوید و فریادرسی
نکنید و حال آنکه شما موصوف بودید بشجاعت و مردانگی و معروف بودید بصلاح و فرزانگی
با قبایل عرب مقاتلها کردید و در معرکه‌ها تعبها کشیدید هر امری که میکردیم اطاعت میکردید و قدم از
قدم ما بر نمیداشتید تا آنکه حق تعالی ببرکت ما آسیای اسلام را بگردش آورد و خیرات ایام جاری
شد و آتش کفر فرو نشست و نظام دین محکم شد پس اکنون چرا حیران شده‌اید بعد از بیان و
مشرک شده‌اید بعد از ایمان پس آیه خواند که مضمونش اینست آیا مقاتله نمیکنید با گروهی که
شکستند عهد که کردند و از دین برگشتند و خواستند که رسول را بیرون کنند و ایشان در اول
حال ابتدای قتال با شما کردند آیا میترسید از ایشان پس خدا سزاوارتر است بآنکه
از او بترسید اگر ایمان دارید چون دید این سخنان در آن منافقان اثری نکرد فرمود که می بینم
که بجانب تنعم و راحت میل کرده‌اید و کسی را که احق است بخلافت از خود دور کرده‌اید
و از شدت در فاهمیت مایل گردیده‌اید و آنچه از علم دین در گلوی شما که فرو برده بودید از دهان
بیرون افکندید پس اگر کافر شوید شما و هر که در زمین است خدا بی نیاز است از عالمیان
و میدانستم که غدر و مکر خواهید نمود و مرا یاری نخواهید کرد و لیکن دردها و المها در سینه جمع شده بود

وخواستم حجت را بر شما تمام کنم که در قیامت عذری نداشته باشید پس بگیرید و ببرید حق مرا با عار
ابدی و غضب خدا و عقاب روز جزا حذر نمی‌کنید و میدانید آنچه میکنید و بزودی خواهند دانست
آنها که ستم کردند که بازگشت ایشان بکجا خواهد بود من دختر آنکسم که انذار مینمود شما را از عذاب
شدید پس بکنید آنچه خواهید ما میکنیم آنچه حق میدانیم شما منتظر باشید ما انتظار میکشیم روزی را که
حق و باطل ظاهر شود پس ابو بکر گفت ای دختر رسول خدا پدر تو نسبت بمومنان مشفق و کریم
و مهربان و رحیم بود و بر کافران عذاب الیم و عقاب عظیم بود و او را اگر نسبت میدهیم پدر
تست نه زنان دیگر و برادر او شوهر تست نه دوستان دیگر او را اختیار کرد بر هر خویش و
او یاری او نمود در هر امر عظیم دوست نمیدارد شما را مگر هر سعادتمندی و دشمن نمیدارد شما را مگر
هر بدبختی پس شما عترت پاکیزه رسولید و نیکان و برگزیدگانید راه نمایان مائید بسوی خیر و
سعادت و جنت و توئی برگزیده زنان و دختر بهترین پیغمبران راست گوئی در گفتار خود و
سبقت داری بر همه بسبب وفور عقل خود و کسی ترا از حق خود بر نمیگرداند و بخدا سوگند که من از
رای رسول خدا تجاوز نکرده ام و آنچه کرده ام باذن او کرده ام و خدا را گواه میگیرم که شنیدم
از رسول خدا که گفت که ما گروه انبیا میراث نمیگذاریم نه طلا و نه نقره و نه خانه و نه عقاری
و نیست میراث ما انبیا مگر کتابها و حکمت و علم و پیغمبری و آنچه طعمه ماست ولی امر خلافت بعد از
ما در آن حکم میکند بحکم خود و من چنان حکم کردم که آنچه تو از ما طلب میکنی صرف اسباب و اسلحه
شود که مسلمانان با کفار قتال کنند و این را باتفاق مسلمانان کرده ام و در این امر متفرد
و تنها نبوده ام و اموال و احوال خود را از تو مضایقه نمیکنم آنچه خواهی بگیر تو سیده امت
پدر خودی و شجره طیبه از برای فرزندان خود و انکار فضل تو کسی نمیتواند کرد و حکم تو نافذ است
در مال من اما در اموال مسلمانان مخالفت گفته پدر تو نمیتوانم کرد حضرت فاطمه علیها السلام
فرمود سبحان الله هرگز پدر من مخالفت احکام کتاب خدا نمیکرد و پیوسته پیروی آیات و
سور قرآنی مینمود آیا با مکر میکنید افترا بر پدر من می‌بندید و این حیله بعد از وفات او

تشبیه است بآن مکرها که در هلاک او کردید در ایام حیاتش اینک کتاب خدا حاکم عادلیست
میان ما و شما میراث یحیی و سلیمان در قرآن مذکور است و قسمت مواریث در میان ذکور و
اناث در کتاب الهی صریحست بلکه نفسهای شما زینت داده است بلی شما امری را پس صبر میکنم
صبر نیکو و از خدا یاری میطلبم بر آنچه وصف میکنید پس ابو بکر گفت خدا راست گفته و رسول خدا
راست گفته است و تو که دختر رسول خدائی راست میگوئی تو معدن حکمت و موطن هدایت و رحمتی
و رکن دینی و عین حجتی بعید نمیدانم صدق گفتار ترا و انکار نمیکنم خطاب ترا و این مسلمانان
در میان من و تو حاضرند ایشان بگردن من انداخته اند خلافت را و باتفاق ایشان گرفتم
آنچه را گرفتم و از پیش خود نگرفتم و ایشان گواهند پس حضرت فاطمه صلوات الله علیها بار دیگر
بمردم خطاب کرد و فرمود ای گروه مردم که بسوی قول باطل بسرعت میروید و از کردار قبیح
چشم میپوشید یا تدبر نمیکنید در قرآن یا بر دلهای شما قفلها زده شده است نه چنین است
بلکه بدیهای اعمال شما راه حق را از دلهای شما بسته است و گوشها و چشمهای شما را گرفته است
و بد تاویلی کرده اید و بدترین امور را اختیار نموده اید و ضلالت را بعوض هدایت اختیار
نموده اید و بزودی بارش را گران و عاقبتش را قرین خسران خواهید یافت در وقتی که پرده
از پیش دیدها گشوده شود و عذابها که در مکمن غیب است نزد شما هویدا گردد و ظاهر شود از برای
شما از پروردگار شما آنچه گمان نداشته باشید و در آن وقت زیانکار میشوند اهل بطالت و
ضلالت پس بجانب مرقد مطهر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله رو کرد این شعرها چند
از روی درد خواند که مضمون آنها اینست بعد از رفتن تو فتنه و آشوب بسیار رو نمود که اگر
تو میبودی آنها نمی‌بود ما بی تو گلستانیم بی آب سرو برگ هم پژمرده از سموم جفای بدکاران گواه
حال ما باش و دل ما را بگذار تغافل مفرمااش و اهل هر پیغمبری را نزد امت قربی و منزلتی بود بغیر از ما
ظاهر کردند مردانی چند کینهای سینهای خود را چون رفتی و در خاک پنهان شدی رو با ترش کردند
بر ما و همه سبک شمردند حق ما را چون ترا ندیدند و زمین را بر ما تنگ کردند و بود ماه تابان

و خواستم حجت را بر شما تمام کنم ما در قیامت عذری نداشته باشید پس بگیرید و ببرید حق مرا باعث
ابدی و غضب خدا و عقاب روز جزا جزای خود ببینید و میدانید انچه میکنید و زود خواهید دانست
انها که ستم کرده‌اند که بازگشت ایشان بکجا خواهد بود من دختر انکسم ما انذار مینمود شما را از عذاب
شدید پس بکنید انچه خواهید ما میکنیم انچه حق میدانیم شما منتظر باشید ما انتظار میکشیم روزی را که
حق و باطل و ظاهر شود پس ابوبکر گفت ای دختر رسول خدا پدر تو نسبت بمومنان مشفق و کریم
و مهربان و رحیم بود و بر کافران عذاب الیم و عقاب عظیم بود و او را اگر نسبت میدهیم پدر
تست نه زنان دیگر و برادر او شوهر تست نه دوستان دیگر او را اختیار کرد بر خویشان و
او یاری او نمود در هر امر عظیم دوست نمیدارد شما را مگر هر سعادتمندی و دشمن نمیدارد شما را مگر
هر بدبختی پس شما عترت پاکیزه رسول بید و نیکان و برگزیدگانید راه نمایان ما یند بسوی خیر و
سعادت و جنت و تو ای برگزیده زنان و دختر بهترین پیغمبران راست گوئی در گفتار خود و
سبقت داری بر همه بسبب وفور عقل خود و کسی ترا از حق خود بازنمیدارد و بخدا سوگند که من از
رای رسول خدا تجاوز نکرده ام و انچه کرده ام باذن او کرده ام و خدا را گواه میگیرم که شنیدم
از رسول خدا که گفت ما گروه انبیا میراث نمیگذاریم نه طلا و نه نقره و نه خانه و نه عقاری
و میراث ما انبیا مگر کتابها و حکمت و علم و پیغمبری و انچه طعمه ما است ولی امر خلافت بعد از
ما در ان حکم میکند بحکم خود و من چنان حکم کرده ام انچه تو از ما طلب میکنی صرف اسباب و اسلحه
شود که مسلمانان با کفار قتال کنند و این را باتفاق مسلمانان کرده ام و درین امر متفرد
و تنها نبوده ام و اموال و احوال خود را از تو مضایقه نمیکنم انچه خواهی بگیر تو سیده امت
پدر خودی و شجره طیبه از برای فرزندان خود و انکار فضل تو کسی نمیتواند کرد و حکم تو نافذ است
در مال من اما در اموال مسلمانان مخالفت گفته پدر تو نمیتوانم کرد حضرت فاطمه علیها السلام
فرمود سبحان الله هرگز پدر من مخالفت احکام کتاب خدا نمیکرد و پیوسته پیروی آیات و
سور قرآنی می نمود آیا با مکرها میکنید افترا بر پدر من می بندید و این حیله بعد از وفات او

بشنیم [illegible]

شبیه است بآن مکرها که در هلاک او کردید در ایام حیات اینک کتاب خدا حاکم عادلیست
میان ما و شما میراث یحیی و سلیمان در قرآن مذکور است و قسمت مواریث در میان ذکور و
اناث در کتاب الهی صریحست بلکه [illegible]
صبر نیکو و از خدا یاری میطلبم بر انچه [illegible]
راست گفته است و تو که دختر رسول [illegible]
و رکن دینی و عیان حجتی بعید نمیدانم [illegible]
در میان من و تو حاضرند ایشان بگردن [illegible]
انچه را گرفتم و از پیش خود نگرفتم و ایشان [illegible]
برادم خطاب کرد و فرمود ای گروه [illegible]
چشم بپوشید یا تدبر نمیکنید در قرآن [illegible]
بلکه بدیهای اعمال شما راه حق را از [illegible]
و بد تاویلی کرده اید و بد بدترین [illegible]
نموده اید و بزودی بار آن را گران [illegible]
از پیش دیدها گشوده شود و عذابها [illegible]
شما از پروردگار شما انچه گمان نمیکر[illegible]
ضلالت پس بگذارید [illegible]
از روی درد خوانده ام مضمون آنها [illegible]
تو میبودی آنها نمی بود ما بی تو گلستان [illegible]
حال ما باش و دل ما را بگذار تغافل [illegible]
ظاهر کردند مردانی چند کینهای سینه [illegible]
بر ما کردند و سبک شمردند حق ما [illegible]

و خواستم حجت را بر شما تمام کنم مرا در قیامت عذری نداشته باشید پس بگیرید و ببرید حق مرا با عار
ابدی و غضب خدا و عقاب روز جزا هنوز جزا می بینید و میدانید آنچه میکنید و بزودی خواهند دانست
آنها که ستم کردند مرا باز گشت ایشان بکجا خواهد بود من دختر آنکسم مرا انذار میفرمود شما را از عذاب
شدید پس بکنید آنچه خواهید ما میکنیم آنچه حق میدانیم شما منتظر باشید ما انتظار میکشیم روزی را که
حق و باطل و ظاهر شود پس ابوبکر گفت ای دختر رسول خدا پدر تو نسبت بمومنان مشفق و کریم
و مهربان و رحیم بود و بر کافران عذاب الیم و عقاب عظیم بود و او را اگر نسبت میدهیم پدر
تست نه زنان دیگر و برادر شوهر تست نه دوستان دیگر او را اختیار کرد بر هر خویش و
او یاری او نمود در هر امر عظیمی دوست نمیدارد شما را مگر هر سعادتمندی و دشمن نمیدارد شما را مگر
هر بدبختی پس شما عترت پاکیزه رسول اید و نیکان و برگزیدگانید راه نمایان ما یید بسوی خیر و
سعادت و جنت و توئی برگزیده زنان و دختر بهترین پیغمبران راست گوئی در گفتار خود و
سبقت داری بر همه بسبب وفور عقل خود و کسی ترا از حق خود باز نمیگرداند و بخدا سوگند من از
رای رسول خدا تجاوز نکرده ام و آنچه کرده ام باذن او کرده ام و خدا را گواه میگیرم من شنیدم
از رسول خدا که گفت ما گروه انبیا میراث نمیگذاریم نه طلا و نه نقره و نه خانه و نه عقاری
و نیست میراث ما انبیا مگر کتابها و حکمت و علم و پیغمبری و آنچه طعمه ماست ولی امر خلافت بعد از
ما در ان حکم میکند بحکم خود و من چنان حکم کردم مرا آنچه تو از ما طلب میکنی صرف اسباب و اسلحه
شود مرا مسلمانان با کفار قتال کنند و این را باتفاق مسلمانان کرده ام و در این امر متفرد
و تنها نبوده ام و اموال و احوال خود را از تو مضایقه نمیکنم آنچه خواهی بگیر تو سیده امت
پدر خودی و شجره طیبه از برای فرزندان خود و انکار فضل تو کسی نمیتواند کرد و حکم تو نافذ است
در مال من اما در اموال مسلمانان مخالفت گفته پدر تو نمیتوانم کرد حضرت فاطمه علیها السلام
فرمود سبحان الله هرگز پدر من مخالف احکام کتاب خدا نمیکرد و پیوسته پیروی آیات و
سور قرآنی میفرمود آیا با مکر مرا میکنید افترا بر پدر من می بندید و این حیله بعد از وفات او

بعینها

... از کتاب خدا ... عادت لیلیت
شبیه است بآن مکرها که در [illegible] ذکور و
میان ما و شما میراث بکسی [illegible] البس حکم
امانت در کتاب آلهی صریح [illegible] و رسول خدا
خبر نیکو و از خدا یاری مطلبیم [illegible] هدایت و رحمتی
راست گفته است و تو کرده [illegible] و این مسلمانان
و رکس دینی و عیاس جمیع [illegible] ان گرفتم
در میان من و تو حاضر بودند [illegible] بهابار دیگر
آنچه را گرفتم و از برای خود نگرفتم [illegible] کرد و قبیح
بر مردم خطاب کرد و فرمود [illegible] بانی بیت
چشم بپوشید یا تدبر نمیکنید [illegible] سر الرفته است
بلکه بر دلهای اعمال شما راه [illegible] اختیار
و بد تاویلی کرده اید و بد [illegible] برده
نموده اید و بزودی بارش را [illegible] نمود لذا
از پیش اید آشکار و گشوده شود [illegible] ت و
شما از پروردگار شما آنچه [illegible] چند
ضلالت پس بجانب قبر [illegible] نمود اگر
از روی درد خواندم مضمون [illegible] کواه
تو بعد بودی آنجا بمی بود [illegible] بغیر از ما
حال ما باش و دل ما را انکار [illegible] کرد
ظاهر کردند مردانی چند کینهای [illegible] تا پایان
بر ما کردند و سبک شمردند حق ما

سراد
حریده محمد کاظم از حساب محمد
حلوادی | حب مظفر و
۵ ارح | ۲ ارح
اشم | ادهم
۳ | ۲

حریده محمد کاظم از حساب محمد
حلوادی | حب مظفر و
۵ ارح | ۲ ارح
اشم | ادم
۳ | ۲

حریده محمد کاظم از حساب محمد
حلوادی | حب مظفر و
۵ ارح | ۲ ارح
اشم | ادهم
۳ | ۲

سراد
حریده محمد کاظم از حساب
حلوادی | حب مظفر و
۵ ارح | ۲ ارح
اشم | ادهم

حریده محمد کاظم از حساب

و نور درخشان که باو روشنی بینا فتیم و پرتو انوار الطاف خدا از جانب پروردگار عزت کتابها
و جبرئیل علیه السلم بآیات قرآن مونس ما بود پس تو ناپدید شدی و جمیع خیرات پنهان شد کاش
پیش از تو مرا مرگ در یافت چون رفتی و جمال خود را از ما پوشیدی ما مبتلا شدیم ببلای
چندی که هیچ اندوهناکی از خلایق بمثل آن مبتلا نشده بود نه از عرب و نه از عجم پس حضرت
فاطمه علیها السلم بجانب خانه برگردید و حضرت امیر المومنین علیه السلم انتظار معاودت او
میکشید چون بمنزل شریف قرار گرفت از روی مصلحت خطابهای درشت با سید اوصیا نمود مانند
جنین رحم پرده نشین شده و مثل خاینان در خانه گریخته بعد از آنکه شجاعان دهر را بر خاک
هلاک افکندی مغلوب این نامردان گردیده اینک پسر ابو قحافه بظلم و جبر بخشیده پدرم را و معیشت
فرزندانم را از من میگیرد و بآواز بلند با من مخاصمه و لجاج میکند و انصار مرا یاری نمی کنند و مهاجران
خود را بکنار کشیده اند و سایر مردم دیدها پوشیده اند نه دافعی دارم و نه مانعی و نه یاوری و شافعی
خشمناک بیرون رفتم و غمناک برگشتم خود را ذلیل کردی در روزی که دست از سطوت خود برداشتی
گرگان میدرند و میبرند و تو از جای خود حرکت نمیکنی کاش پیش از این مذلت و خواری مرده بودم
وای بر من در هر صبحی و شامی محل اعتماد من مرد و بازوی من شکست شد شکایت من بسوی پدر من است
و مخاصمه من بسوی پروردگار منست خداوندا تو احول و قوه تو از همه بیشتر است و عذاب و نکال تو
از همه شدید تر است پس حضرت امیر المومنین علیه السلم فرمود ویل و عذاب بر تو نیست بر دشمن
تست صبر کن ای آتش غضب خود را فرو نشان ای دختر برگزیده عالمیان و ای باقی مانده ذریت
پیغمبر من سستی در امر دین خود نکردم و آنچه از جانب خدا مامور بودم بعمل آوردم و آنچه مقدورم
بود از طلب حق خود در آن تقصیر نکردم روزی تو و اولاد ترا خدا ضامن است و آنکه کفیل امور
تست با مونت و آنچه حق تعالی از برای تو در آخرت مهیا کرده است بهتر است از آنچه این
اشقیا از تو قطع کردند پس اجر از خدا طلب نما و صبر کن حضرت فاطمه علیها السلم فرمود خدا
بس است مرا و نیکو وکیلی است از برای من و ساکت شد مؤلف گوید که در بیمقام بتحقیق بعضی از امور

ضرورت است اول دفع

ضرورت است اول دفع شبهه چند که ملکت در خاطرها خطور کند اگر کسی گوید اعتراض حضرت فاطمه
علیها السلم با حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه با وجود عصمت او چه صورت دارد جواب گوییم که این
معارضه محمول بر مصلحت است از برای آنکه مردم بدانند که حضرت امیر المومنین علیه السلم ترک خلافت
باختیار خود نکرده و بغصب فدک راضی نبوده و در قرآن بسیاری از معاتبات با حضرت رسول صلی الله
علیه و آله شده و غرض تهدید و تادیب دیگران است و از این قبیل است آنچه از حضرت
موسی علیه السلم صادر شد در وقتی که بسوی قوم خود برگشت و ایشان عبادت گوساله کرده بودند از
انداختن الواح و سر و ریش هارون را گرفتن و بسوی خود کشیدن با آنکه میدانست که هارون تقصیری
ندارد تا آنکه بر قوم ظاهر شود شناعت عمل ایشان و مانند عتابی که حق تعالی با حضرت عیسی علیه
السلم خواهد کرد که آیا تو گفتی با مردم که مرا و مادرم را دو خدا بدانید با آنکه میداند که او نگفته است
و مثل این بسیار است و اگر گویند که این مبالغه حضرت فاطمه علیها السلم در دعوی فدک و در مجامع
حاضر شدن و خطبه خواندن منافات با تقدس و تنزه و زهد دنیا و کمال معرفت آنحضرت
دارد چه جواب میتوان گفت اول آنکه این حق مخصوص آنحضرت نبود که از سر آن
بگذرد و بایشان بگذارد بلکه ائمه اعلام و اولاد کرام آنحضرت تا روز قیامت در آن شریک
بودند و مساهله درین که موجب تضییع حقوق ایشان میشد و بر آنحضرت واجب بود که حتی المقدور
در عدم تضییع حقوق ایشان سعی نماید دویم آنکه غرض آنحضرت محض استرداد فدک نبود بلکه غرضش
عمده اظهار کفر و نفاق آن اعدای دین مبین بود که مردم ایشان را بشناسند و بر تسویلات ایشان
فریب نخورند و بر حاضران حجت تمام شود و بر غایبان تا روز قیامت بلکه شیعیان حجت
بوده باشند چنانچه آنحضرت در آخر خطبه اشعار باین فرموده که با آنکه میدانستم که شما یاری نخواهید کرد
گفتم آنچه گفتم برای آنکه حجت را تمام کنم و همچنین منازعه حضرت امیر المومنین علیه السلم با آن متغلبان
در باب خلافت و در مدت عمر شریف خود تظلم و اظهار شکایت چنانچه گذشت از جهت
محبت دنیا و حب جاه و ریاست نبود بلکه اظهار ظلم و ارتداد آن جماعت بود تا حجت بر عالمیان

تمام شود سیم بیان کفر ابو بکر و عمر از اخباری که درین واقعه بلکه وارد شده است به چندین
وجه اول آنکه از اخبار عامه و خاصه معلوم شد که حضرت فاطمه صلوات الله علیها و حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه آنها را منافق و ظالم و غاصب و عاصی میدانسته اند درین واقعه
و آنها نیز این هر دو بزرگوار را کاذب و مدعی خلاف حق و عاق امام میدانسته اند و یکی
ازین دو فرقه باید محق باشند با آنکه مخالفان در صحاح خود روایت کرده اند بطرق بسیار
که هر که از طاعت امام بیرون رود و مفارقت از جماعت نماید و بمیرد بمرگ جاهلیت
مرده است و ایضا روایت کرده اند که هر که بقدر شبری از طاعت سلطان بدر رود بمرگ
جاهلیت میمیرد و هر که بمیرد و بر گردنش بیعت امامی نباشد بمرگ جاهلیت مرده است
و معلوم است که حضرت فاطمه علیها السلم از ابو بکر راضی نشد و او را بر بطلان و ضلالت میدانست
تا از دنیا رفت پس هر که بامامت ابو بکر قایل باشد باید که قایل شود که سیده نساء عالمیان
و کسی که خدا او را از هر رجسی پاک گردانیده بمرگ جاهلیت و کفر و ضلالت از دنیا رفته است
و جمیع علمای ایشان روز تدقیق باین قول قایل نمیتوانند شد و در جامع الاصول از صحیح مسلم و صحیح ابو داود
روایت کرده است که حضرت فاطمه علیها السلم سؤال کرد از ابو بکر که قسمت کند بکار او میراثش را
از آنچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله مانده است و از آنچه خدا ابرا او برگردانیده است از انفال
پس ابو بکر گفت رسول خدا گفت ما میراث نمیداریم آنچه از ما میماند صدقه است پس فاطمه
صلوات الله علیها در غضب شد و از و هجرت کرد و پیوسته چنین بود تا از دنیا رفت و بعد از
رسول خدا صلی الله علیه و آله شش ماه زندگانی کرد الا چند شب و فاطمه صلوات الله علیها سؤال
میکرد نصیب حصه خود را از آنچه خدا بحضرت رسول صلی الله علیه و آله داده بود از خیبر و فدک و از
صدقه رسول در مدینه ابو بکر قبول نکرد و نداد و عمر نیز چنین کرد اما عمر صدقه مدینه را بعلی و عباس
داد و خیبر و فدک را نگاه داشت و نداد بایشان و در صحیح بخاری بعضی ازین را روایت کرده است
و ابن ابی الحدید از کتاب سقیفه روایت کرده است که چون ابو بکر فدک را از فاطمه گرفت

و او را اجابت نه

و او را اجاب ساخت فاطمه گفت بخدا سوگند که هرگز با تو سخن نخواهم گفت ابو بکر گفت که والله
که هرگز از تو دوری نخواهم کرد فاطمه گفت والله که نزد خدا بر تو نفرین خواهم کرد ابو بکر گفت بخدا
سوگند که برای تو دعا خواهم کرد چون هنگام وفات حضرت فاطمه علیها السلم شد وصیت کرد که ابو بکر
بر او نماز نکند و در شب او را دفن کردند و عباس بر او نماز کرد و میان وفات او و وفات
پدرش هفتاد و دو شب بود و در صحاح ایشان مذکور است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
و احدی از بنی هاشم در حیات فاطمه علیها السلم با ابو بکر بیعت نکردند پس باید یا خلافت ابو بکر
باطل و در اخذ فدک غاصب و در روایت حدیث از حضرت رسول صلی الله علیه و آله کاذب
باشد یا امیر المؤمنین علیه السلم با وجود عصمت و طهارت جدا بودن از حق عاصی و ظالم
و عاق امام خود باشد و ایضا عداوت امیر المؤمنین علیه السلم علامت کفر و نفاق است و
کدام عداوت شدید تر میباشد از آنچه درین واقعه و غیر آن نسبت بآنجناب کردند حتی آنکه
ابن ابی الحدید در کتاب سقیفه جوهری روایت کرده است که چون ابو بکر خطبه حضرت فاطمه
علیها السلم را در باب فدک شنید بر منبر رفت و گفت ایها الناس این چه گوش دادنست
بهر سخنی این آرزو با چرا در عهد رسول خدا نبود این قصه از بابت روباهیست که گواهش
دم او بود او ملازم جمیع فتنههاست میخواهد فتنه بر شده را جوان کند استعانت میجوید
بضعیفان و یاری میجوید از زنان مانند ام طحال که دوست ترین اهل او بسوی او زن زناکار بود
اگر خواهم میتوانم گفت و اگر بگویم ظاهر خواهم کرد تا مرا بحال خود بگذارد ساکتم پس گفت
ای گروه انصار بمن رسیده است سخن سفیهان شما و من دست و زبان نگاه داشته ام تا کسی مستحق
آن نشود و چون حضرت فاطمه این سخنان را شنید بازگشت ابن ابی الحدید گفته است که من
بنقیب استاد جعفر گفتم که ابو بکر این کنایه را با که داشت نقیب گفت کنایه نیست صریح است
و مرادش علی بن ابی طالب است من تعجب کردم و گفتم آیا نقیب سخنان را با او داشت گفت بلی
پادشاه بود هر چه میخواست میگفت و میکرد و چون دیدم انصار از جا بر آمدند ترسید از ایشان

موجب نجات و مخالفت ایشان سبب هلاک باشند پس باید گفتار ایشان حق و کردار ایشان
متبع باشد و از جمیع گناهان قولاً و فعلاً معصوم خواهند باشند و مخالف ایشان هالک و ضال و گمراه
و ملعون خواهند باشند سیم آنکه آنچه ابوبکر دعوی کرده که پیغمبر از امیراث نیست باشد محض کذب و
افترا خواهد بود بچندین جهت اول آنکه مخالف آیات کریمه است در میراث بردن حضرت یحیی از زکریا
و اگر گویند مراد از میراث علم و پیغمبری است جواب گوییم که این باطلست بچندین وجه اول آنکه
لغت و عرف و شرع میراث مطلق را گویند منصرف میشود بمیراث مال خصوصاً آنکه در آیه قرآن
است که مراد میراث مالیست زیرا که شرط کرده است که او را راضی و پسندیده و صالح گرداند
و معلوم است که پیغمبر چنین میباشد پس این شرط بیفایده است و ایضاً خوف از موالی و خویشان
با مال مناسبت دارد نه به پیغمبری و علم چرا از که باز رسد و مضایقه داشته باشد از آنکه از اقارب
او پیغمبران و علما مقرر دارد و در مال گمگشتند که دانند که مقوی فسق و فساد ایشان است
از این جهت مضایقه داشته باشد و سیم آنکه مخالف آیه میراث بردن سلیمانست از حضرت
داود علیهما السلم بوجوهی که مذکور شد و ایضاً مخالف آیات میراث است و جمیع توانند بود که بعموم
موجب حرمان اقارب او کرد از میراث و در کتب مشهوره ایشان در کتاب فرایض این را
ذکر کرده اند دویم آنکه ابوبکر شهادتی که بر روایت داده است متضمن جر نفع است متهم است
در این باب از چند جهت یکی آنکه میخواست این اموال در تصرف او باشد و هر که خواهد بدهد تا
هر که خواهد منع کند چنانچه در جامع الاصول روایت کرده است از ابو الطفیل که فاطمه آمد بسوی
ابوبکر و طلب میراث پدر خود کرد ابوبکر لعین گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله
که میگفت هر گاه خدا به پیغمبری طعمه دهد آن از کسی است که قیام بامر خلافت بنماید بعد از او
دیگر آنکه از قراین مظنون بلکه معلوم بود که میخواست اهل بیت را ضعیف کند که مردم میل بجانب
ایشان نکنند و ایشان منازعه در خلافت با او نتوانند نمود یعنی از بلیه تهمت کافیست و
این اقوی است از جهتی که ابوبکر در شهادت امیرالمؤمنین علیه السلم بسبب تهمت جر نفع نمود

اعانت امیرالمؤمنین علیه السلم بکنند بتهدید ایشان را ساکت و ساکن کرد و نقیب گفت که
ام طحال زن زناکاری بود در جاهلیت بزنان او مثل میزدند مؤلف گوید ای طالب حق درین خبر
تأمل کن و انصاف بده که کسی را که نسبت بسیده او صیا و پسر عم و برادر رسول خدا و صاحب آن
مناقب و فضایل که دوست و دشمن روایت کرده اند و نسبت بدختر رسول خدا و سیده زنان
عالمیان این قسم سخنان گوید اهلیت خلافت دارد یا از اسلام بهره میدارد دویم آنکه تکذیب
حضرت فاطمه نمودن با ثبوت عصمت آن حضرت متضمن رد قول خدا و رسول است چنانچه در
تحقیق آیه تطهیر دانستی و ایضاً از طریق عامه و خاصه متواتر است که رسول خدا صلی الله علیه و
آله فرموده که فاطمه پاره تن منست پس هر که او را بغضب آورد مرا بغضب آورده است و هر که آزار دهد
هر چه او را آزار دهد چنانچه گذشت و این دلیل عصمت آنحضرت است زیرا که اگر معصیت از و صادر
تواند شد ایذای او بلکه اقامت حد و تعزیر بر او لازم خواهد بود و رضای او در آن معصیت موجب
رضای خدا و رسول نخواهد بود و اگر گویند مراد آنست که آزار او کردن از روی ستم و ظلم ایذای
حضرت رسول صلی الله علیه و آله است و خوشحال کردن او در طاعت مستلزم خوشحالی حضرت
رسول است جواب گوییم که تخصیص خلاف اصل است و حدیث عام است و ایضاً اگر این مراد
باشد فرقی میان آنحضرت و سایر مسلمانان نخواهد بود و این کلام مدحی و تشریفی برای آنحضرت
نخواهد بود و باتفاق این کلام در مقام مدح و اختصاص وارد شده است و ایضاً تفریع آن
بر پاره تن آنحضرت بودن بیفایده خواهد بود زیرا که دیگران نیز درین امر با او شریکند و ایضاً
احادیثی که در صحاح ایشان وارد شده است که من در میان شما دو چیز بزرگ میگذارم کتاب خدا
و اهل بیت اگر متابعت کنید ایشان را گمراه نمیشوید و در مشکوة و غیر آن از ابوذر روایت کرده اند
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است که هر که در او سوار
شد نجات یافت و هر که تخلف نمود از آن هلاک شد و گذشت احادیث بسیار از صحاح
ایشان که علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلم از اهل بیت آنحضرت اند هر گاه متابعت ایشان

ابوبکر

وچند نفر دیگر که میگویند تصدیق او کرده‌اند همه شریک دران صدقه بوده‌اند و بعد او اهل بیت
علیهم السلام معروف بوده‌اند و تهمت در ایشان نیز ظاهر بود سیم آنکه از اخبار مستفیضه معلوم است
که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام این خبر را موضوع و باطل میدانست چنانچه مسلم در صحیح خود از مالک
بن اوس روایت کرده است که عمر بعلی و عباس گفت که ابوبکر گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله
گفت ما میراث نمیگذاریم آنچه از ما میماند صدقه است پس شما او را دروغگو و گناهکار و مکار و
خاین دانستید و خدا میداند که او راستگو و نیکوکار و تابع حق بود پس ابوبکر مرد و من گفتم ولی
رسول خدا و ابوبکرم پس مرا دروغگو و مکار و خاین دانستید و خدا میداند که من راستگو و نیکوکار
و تابع حقم و در صحیح بخاری نیز مثل این روایت کرده است و ابن ابی الحدید نیز این مضمون را بچندین سند
از کتاب سقیفه روایت کرده است و احادیث صحیحه مستفیضه گذشت که حق از علی علیه السلام جدا نمیشود
با آیه تطهیر و اخبار ثقلین و سفینه و غیر آنها که درین زودی گذشت و همچنین انکار حضرت فاطمه
علیها السلام صحت این حدیث را حجت قاطعه است بر بطلان او چهارم آنکه اگر این حدیث حق بود باید
حضرت رسول صلی الله علیه و آله این حکم را بحضرت فاطمه تعلیم نماید تا دعوای ناحق نکند و بحضرت امیر
که وصی و معدن علوم او بود این حکم را بفهماند تا نگذارد که او دعوای ناحق بکند و هیچ عاقلی تجویز این
نمیکند که سیده نساء عالمیان این حکم را از پدر خود نشنیده باشد و معهذا که اینقدر مبالغه و تظلم
درین باب بکند و بر جمیع مهاجر و انصار برآید و آن عتابها با امام مسلمانان بزعم فاسد شما بکند
و نسبت جور و ظلم باو بدهد و مردم را تحریک و تحریص بر قتال او بکند و این باعث آن شود که جمع
کثیر از مسلمانان ابوبکر را غاصب و ظالم دانند و تا روز قیامت او را و اعوانش را لعنت
کنند و اگر امیر المؤمنین علیه السلام میدانست که فاطمه علیها السلام حقی ندارد و حق با ابوبکر است
کی تجویز این امور میکرد و بعد از وفات حضرت فاطمه علیها السلام کی منازعه با عباس در میراث میکرد
و جمیع اینها متفرع بر عدم بیان این حکم خواهد بود بطلان اهل بیت آیا هیچ مسلمی نسبت بحضرت رسول
صلی الله علیه و آله تجویز چنین مساهله و مسامحه در امور دین و تبلیغ احکام الهی خصوصاً نسبت باهل بیت خود

و برادر خود و باره

و برادر خود و پاره تن خود بیان نماید پس این برهان قاطع است بر آنکه این حدیث محض کذب و افترا بود
پنجم از شواهد کذب این حدیث آنست که عادت الناس جاری شده است بر آنکه امری که خلاف
معهود و متعارف بین الناس باشد بسیار روایت کنند و این نیز معلوم است که
در جمیع اعصار از زمان آدم تا خاتم جاری بوده است در هر عصری جمعی از انبیا بوده‌اند و این نیز معلوم
که مردم اهتمام بسیار دارند بضبط احوال انبیا علیهم السلام و سیر ایشان و احوال اولاد ایشان
خصوصاً امری چند که مخصوص ایشان است پس چگونه شده است که چنین امری عظیم خلاف معتاد
در هیچ کتابی از کتب انبیا و تاریخی از تواریخ ایشان مذکور نشده و بغیر ابوبکر بتنهایی یا با دو
سه منافق دیگر برین امر غریب مطلع نشده و یکبار درین هر دو عصر از اعصار سابقه نزاعی
نشده که بآن تقریب در تواریخ امم سالفه نقل کنند و یک کس نقل نکرده که عصای موسی را علیه السلام
یا خاتم سلیمان را یا اسلحه فلان پیغمبر را بصدقه بفلان شخص دادند که بآن فخر کنند که ثیاب فلان
پیغمبر بمن رسیده است پس کسی که اندک شعوری دارد میداند که این حدیث را وضع کرده‌اند و بی
تدبیرانه افترا کرده‌اند و فکر در عاقبتش نکرده‌اند و آنچه از صحاح ایشان ظاهر میشود و ابن ابی
الحدید نیز اعتراف کرده است آن است که بغیر ابوبکر کسی این حدیث را نقل نکرده است
و بعضی گفته‌اند که مالک بن اوس نیز تصدیق او کرده و این قول را نادر میدانند و در کتب
اصول استدلال کرده‌اند بر آنکه بروایت یک صحابی عمل میتوان کرد باینکه بروایت ابوبکر بتنهایی
باین حدیث عمل کردند اما روایت کرده‌اند که در زمان عمر که علی و عباس مخاصمه کردند نزد او در میراث
او شهادت طلبید از طلحه و زبیر و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص ایشان از ترس
باتفاق شهادت دادند ششم از جمله اموری که ابوبکر برخلاف حکم خدا و رسول کرد در حق حضرت
فاطمه علیها السلام و اهل بیت علیهم السلام آن بود که منع کرد حق ذوی القربی را از ایشان که
بنص قرآن از ایشان بود چنانچه ابن ابی الحدید گفته است که مردم گمان میکنند که
نزاع فاطمه صلوات الله و سلامه علیها با ابوبکر علیه ما علیه در دو امر بود در میراث و

بخشش و در حدیث وارد شده است که در امر فدک نیز با او نزاع کرد ابو بکر باو نداد و آنرا سهم ذی
القربی بود چنانکه در کتاب سقیفه از انس روایت کرده است که فاطمه نزد ابو بکر آمد و گفت که میدانی
خدا حرام کرده است بر ما اهل بیت صدقات را و از برای ما در غنایم سهم ذی القربی را قرار داده است
در آیه خمس ابو بکر گفت این را خوانده ام اما نمیدانم که تمام این سهم از شماست فاطمه گفت آیا
ملک تو و اقربای تست گفت نه بلکه بعضی را بر شما انفاق میکنم و باقی را در مصالح مسلمانان صرف میکنم
فاطمه گفت اینحکم خدا نیست ابو بکر گفت اینحکم خداست اگر حضرت رسول صلی الله علیه و آله در اینباب
بتو عهدی کرده است بگو تا تصدیق میکنم و تمام را باهل تو میگذارم فاطمه گفت در اینباب بخصوص خبری نگفته است
اما شنیدم از آنحضرت در وقتیکه این آیه نازل شد گفت بشارت باد شما را آل محمد که توانگری آمد
بسوی شما ابو بکر گفت من از این آیه نمی فهمم که همه را بشما بدهم ولیکن آنقدر که شما را بس باشد بشما میدهم
و عمر نیز در اینباب تصدیق او کرد و احادیث دیگر باین مضمون روایت کرده است و در جامع الاصول
بچندین سند از ابن عباس و دیگران روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله سهم ذی
القربی را بر خویشان خود قسمت میکرد و ابو بکر و عمر کم کردند و همه را بایشان ندادند و از حضرت
صادق علیه السلم منقولست که حق تعالی نصیبی از خمس از برای آل محمد فرض کرده و ابا کرد ابو بکر از آنکه نصیب
ایشانرا بدهد بسبب حسد و عداوت و حق تعالی فرموده است که هر که حکم نکند بآنچه فرستاده است
خدا پس ایشان فاسقانند و احادیث از طریق اهل بیت علیهم السلم در اینباب بسیار است و ظاهر
آیه کریمه آنست که همه اصناف مساوی باشند در حصه چنانچه فقهای عامه و خاصه میگویند در باب
اقارب و وصایا و حق تعالی در ذی القربی فقر و مسکنت را شرط نکرده پس آنچه ابو بکر کرد مخالف آیه کریمه است
و هر که مخالف حکم قرآن حکم کند بنص قرآن فاسق و کافر و ظالم است **هفتم** از جمله طعنهای ابو بکر
آنکه او در این واقعه آنست که زوجات رسول صلی الله علیه و آله را متمکن ساخت از تصرف کردن
در حجرها بحکم باتفاق و نگفت که آنها صدقه است و این نقیض آن حکمست که در باب فدک و
میراث رسول در حق فاطمه علیها السلم کرد زیرا که انتقال حجرها بآنها یا از جهت میراث بود یا از جهت

بخشش اول منافی

بخشش اول منافی حدیث موضوع است که او روایت کرده ثانی محتاج به ثبوت بود و از ایشان
گواهی نطلبید چنانچه از فاطمه طلبید پس معلوم شد که او در این امور غرضی بغیر از آزار اهل بیت علیهم السلم
نداشت بحسن طریقی از ابن ابی الحدید در اینمقام نقل کرده است از علی فارقی که مدرس مدرسه
غربیه بغداد بود که از او پرسیدم که آیا فاطمه در دعوای خود صادق بود گفت بلی گفتم پس چرا ابو بکر فدک را
باو نداد و تبسم کرد و گفت اگر امروز فدک را بمحض دعوای او باو میداد فردا می آمد و ادعای خلافت
بجهت شوهرش میکرد و بعد از آن ابو بکر را امکان نبود عذر گفتن و مدافعه کردن چون پیش از این خودش
بی بینه و شهود حکم بصدق او کرده بود و بعد از آن ابن ابی الحدید گفته که اگر چه این کلام را بر سبیل شوخی
و خوشطبعی گفت اما راست و بحث در اینمقام بسیار است اما این رساله گنجایش زیاده از این ندارد و در کتاب بحار
الانوار بسط تمام داده ام **طعن ششم** آنکه در جمیع کتب کلامی و احادیث عامه و کتب لغت ایشان روایت
کرده اند که عمر در ایام خلافت خود بر منبر گفت کانت بیعة ابی بکر فلتة وقی الله المسلمین شرها فمن
عاد الی مثلها فاقتلوه یعنی بیعت ابو بکر امری بود که بی تدبیر و مشورت واقع شد خدا نگاه داشت
مسلمانانرا از شر آن پس هر که عود کند بمثل آن او را بکشید و کسیکه اندک شعوری و انصافی داشته باشد
میداند که کلامی واضح تر از این نمیتوان گفت در مذمت ابو بکر و بطلان خلافت او پس اگر راست
گفته است پس ابو بکر اینقدر دور است از اهلیت خلافت که متضمن شر مسلمین است تا حدی
که موجب قتل است و اگر دروغ گفته است پس او قابل خلافت نیست و اگر گویند که خلافت
عمر مبتنی بر خلافت ابو بکر بود چگونه تواند بود که قدح کند در آن با آن حیله و مکری که او داشت
جواب گوییم که چون امر خلافت و سلطنت او مستقر شده بود و هیبت و رعب او در دلها
جا کرده بود میدانست که باین سخنان خلافت او بر هم نمیخورد و کسی جرأت اعتراض بر او ندارد
و میترسید که بعد از او خلافت بامیر المؤمنین علیه السلم رسد اینسخن را گفت که این راه را
ببندد و تدبیر شورای شوم او جاری شود چنانچه ابن ابی الحدید از جاحظ روایت کرده است که
چون عمر شنید که عمار میگفته است اگر عمر بمیرد من با علی علیه السلم بیعت خواهم کرد لهذا این سخن را

گفت و بخاری و غیر او روایت کرده اند که عمر در خطبه اش گفت شنیده ام که قایلی از شما میگوید
که اگر امیر المؤمنین بمیرد من بیعت خواهم کرد با فلان پس مغرور مشوید با آنکه بیعت ابو بکر
فلتة و بیخبر شد و تمام شد آن چنین نبود و لیکن خدا شر آن را دفع کرد پس معلوم شد که عداوت
امیر المؤمنین علیه السلام او را بعتاب کرد و این بر زبانش جاری شد و مطلبش تهیهٔ قتل
الحضرت بود چنانکه در شوری نیز کرد طعن ششم آنست که چون خلافت مغصوبه بر ابو بکر مستقر شد
خالد بن ولید پلید را فرستاد بسوی قبیلهٔ بنی یربوع که زکوات اموال ایشان را بگیرد و سبب آنکه
حضرت رسول صلی الله علیه و آله مالک بن نویره را فرستاده بود که زکوة ایشان را جمع کند
و چون خبر وفات حضرت باو رسید دست از گرفتن زکوة کشید و گفت دست نگاه داریم
تا معلوم شود که امر خلافت بر که قرار خواهد گرفت و موافق روایات شیعه سببش آن بود که
مالک از حضرت رسول صلی الله علیه و آله سؤال کرد از حقیقت ایمان حضرت در ضمن بیان
اصول دین فرموده که این وصی منست و اشاره کرد بعلی بن ابی طالب علیه السلام چون حضرت
از دنیا رفت مالک با قبیلهٔ بنی تمیم آمد بسوی مدینه و ابو بکر را بر منبر رسول صلی الله علیه و آله
دید پیش آمد و گفت که ترا برین منبر بالا برده و حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله علی را
وصی خود گردانیده و امر کرد بموالات او و ابو بکر امر کرد که او را از مسجد بیرون کنند قنفذ
و خالد او را بیرون کردند پس ابو بکر خالد را فرستاد و گفت دانستی چه گفت من ایمن
نیستم از آنکه در کار ما رخنه بیندازد و هیچ اصلاح نتوان کرد او را مگر بکشتن پس رفت خالد و
مالک را کشت و در همان شب با زوجه اش جماع کرد و از ارباب سیر و عامه مانند ابن
اثیر در کامل و غیر او روایت کرده اند که چون خالد وارد قبیلهٔ مالک شد ایشان اذان
گفتند و نماز کردند و اظهار اطاعت و انقیاد نمودند چون شب شد آثار غدر از خالد ظاهر
شد ایشان احتیاط نموده اسلحه برخود بستند اصحاب خالد گفتند ما مسلمانیم چرا اسلحه برداشته اید
ایشان گفتند ما نیز مسلمانیم چرا شما اسلحه برداشته اید ایشان گفتند شما اسلحه را بیندازید تا ما هم

بیندازیم

بیندازیم چون ایشان اسلحه را دور کردند لشکر خالد ایشان را اسیر کردند و دستهای ایشان را بستند و نزد
خالد آوردند ابو قتاده که با آن لشکر بود بخالد گفت که این جماعت اظهار اسلام کردند و شما ایشان را
امان داده اید خالد التفاتی بگفتهٔ او نکرد باعتبار عداوتی که در جاهلیت با ایشان داشت
امر کرد بقتل مردان ایشان و زنان و اطفال ایشان را اسیر کرد و در میان لشکر خود قسمت کرد
و زن مالک را بجهة خود برداشت و در همان شب با او جماع کرد پس ابو قتاده سوگند یاد کرد که در لشکری
که خالد امیر باشد هرگز نرود و بر اسب خود سوار شد و بسوی ابو بکر برگشت و قصه را باو نقل کرد عمر چون
این واقعه را شنید انکار بلیغ کرد و سخن بسیار گفت با ابو بکر و گفت قصاص بر خالد واجب شده است
چون خالد برگشت و داخل مسجد شد با هیئات اهل حرب و تیرها بر عمامه اش بند کرده بود عمر رفت
و تیرها را از سرش کشید و شکست و گفت ای دشمن خدا مرد مسلمانی را کشتی و با زنش زنا
کردی والله ترا سنگسار خواهم کرد خالد ساکت شد و هیچ سخن نگفت و گمان داشت که ابو بکر
نیز در حکم بخیال او با عمر شریک است چون خالد بنزد ابو بکر رفت و عذرهای ناموجه گفت ابو بکر
از برای اغراض باطله قبول کرد و خوشحال بیرون آمد و کنایهٔ چند بعمر گفت و رفت و جمعی از عامه
روایت کرده اند که لشکر خالد شهادت میدادند که آن قوم اذان میگفتند و نماز میکردند
و برادر مالک عمر را شفیع کرد نزد ابو بکر رفت و از خالد شکوه کرد و عمر گفت او را قصاص باید
کرد ابو بکر گفت با صاحب خود از برای اعرابی نمیکشیم و بروایت دیگر که [illegible] روایت
کرده است گفت خالد شمشیر خداست من در غلاف نمیکنم شمشیری را که خدا بر مشرکان کشیده است
عمر سوگند یاد کرد که اگر من قدرت بهم رسانم خالد را بقصاص مالک بکشم و حصه که از
غنایم از برای او جدا کرده بود تصرف نکرد و ضبط کرد تا وقتی که خود خلیفه شد پس حصهٔ خود را
و هر چه از زنان و دختران و پسران و اموال ایشان در پیش مردم باقی مانده بود همه را گرفت
و بمردان و صاحبان ایشان داد و ایشان را مرخص نمود و اکثر زنان و دختران حامله بودند
و چون خالد از وعدهٔ کشتن او ترسان و هیئت از گریزان بود پیش عمر آمد و گفت معوض

کشتن مالک میردم و سعد بن عباده را میکشیم و رفت و سعد را کشت چنانچه گذشت پس عمر
ازو راضی شد و پیش خود طلبید و پیشانیش را بوسید چون برادر مالک آمد و گفت بوعده وفا کن و
خالد را بکش گفت من خلاف آنچه جانشین رسول الله کرده نمیکنم و در روایات شیعه وارد شده است
که چون اسیران را بمدینه ابوبکر آوردند مادر محمد بن حنفیه در میان آنها بود چون چشمش بر ضریح منور
حضرت رسول صلی الله علیه و آله افتاد صدا بگریه و فغان بلند کرد و گفت السلام علیک یا
رسول الله صلوات فرستد خدا بر تو و بر اهل بیت تو اینها امت تو اند و ما را اسیر کرده اند مانند
کافران نوبه و دیلم و بخدا سوگند که ما هیچ گناهی نداشتیم بغیر آنکه تخم محبت اهل بیت ترا در سینه
خود کاشتیم و اقرار بفضل ایشان نمودیم پس نیکی را بدی انگاشتند و بدی را نیکی پنداشتند
تو انتقام ما را از ایشان بکش پس با مردم خطاب کرد و گفت چرا ما را اسیر کرده اید ما اقرار
داریم بوحدانیت خدا و برسالت رسول او گفتند گناه شما آنست که زکوة نداده اید گفت
اگر راست گویید مردان ما نداده اند گناه زنان و اطفال چیست پس طلحه و خالد خواستند که او را
بحصه خود بگیرند گفت نه والله مرا مالک نمیتواند شد کسی و زن نمیشوم مگر کسی که مرا
خبر دهد که در هنگام ولادت من چه بر من گذشته است در این وقت حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه حاضر شد و فرمود من خبر میدهم چون مادرت را وضع حمل نزدیک شد گفت
خدایا این حمل را بر من آسان گردان بعد از آنکه خواهی نگاهدار و اگر خواهی بردار چون متولد
شدی همان ساعت زبان گشودی و ادای شهادتین نمودی و بمادر خود گفتی چرا بهلاک من راضی
بودی زود باشد که سید اولاد آدم مرا نکاح کند و سیدی از من بوجود آید چون مادرت این
سخنان را شنید فرمود اینها را بر پاره مسی نقش کردند و در آن زمانی که دفن کرد و در وقتی که ترا
اسیر میکردند تمام اهتمام تو آن بود که آن نوشته را ضبط نمائی تا آنکه او را برداشته بر بازوی
خود بستی بعد از آن بمبالغه عثمان و دیگران آن لوح را گشودند بهمان عبارتی که شاه
ولایت پناه فرموده بود منقوش دیدند پس حضرت او را گرفت و بخانه اسماء بنت عمیس فرستاد

تا ارادنش آمد

تا ارادنش آمد و او را با آنحضرت تزویج نمود و از احادیث عامه ظاهر میشود که یکی از اسباب
کشتن خالد مالک را آن بود که عاشق زن او شده بود چنانچه مؤلف روضة الاحباب
نقل کرده است که چون مالک را آوردند بکشتند زنش که ام تمیم دختر منهال بود مقبولترین اهل
زمان خود بود آمد و خود را بر روی او افکند مالک گفت مرا شوم من کشته نشده ام مگر
بسبب تو و زمخشری در اساس البلاغه و ابن اثیر در نهایه در لغت اقتلته این مضمون روایت
کرده است چنین بعضی از اخبار مخالف و موالف را در این واقعه شنیدی و دانستی که ابوبکر در این واقعه
از چندین جهت خطا کرد و در بعضی عمر نیز با او شریک است اول آنکه بیگناه و تقصیر شرعی
لشکر بسر قبیله از مسلمین فرستاد و بقتل و غارت این عدد کثیر از مسلمانان رضا داد و عذری
که برای این عمل شنیع میگویند آنست که بسبب منع زکوة مرتد شدند و جواب این آنست که همه
لشکر خالد شهادت دادند که ایشان اقامت شهادت نمودند و اذان گفتند و نماز کردند
و حال آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده هر کس شهادتین بگوید و نماز بکند مسلمانست
و منع زکوة نکردند بلکه گفتند زکوة را بابوبکر نمیدهیم بلکه بوصی پیغمبر میدهیم و یا خود بفقرا میدهیم
بلکه طبری در تاریخ روایت کرده است که خالد منع کرد جنود را از اجتماع بر منع زکوة و ایشان را
متفرق کرد و نصیحت کرد ایشان را که با ولاة اسلام منازعه نباید کرد و چون پراکنده شدند خالد
آمد و ایشان را گرفت بغدر و مکری که مذکور شد با آنکه صاحب منهاج از خطابی نقل کرده است که مانعان
زکوة هر گاه با جهل دین قایل باشند کافر نیستند و بعضی لغوی اطلاق رده بر ایشان کرده اند بسبب
حکم کفار بر ایشان و اولاد و زنان ایشان جاری نیست و ایضا شارح وجیز در بحث باغیان
گفته است که ابتدا بقتال ایشان نباید کرد تا ایشان ابتدا کنند و باید که امام ایشان کسی را
فرستد که از ایشان سؤال کند علت مخالفت ایشان را اگر علت آن ظلمی باشد که بر ایشان واقع شده باشد
ازاله آن از ایشان بکند و اگر شبهه داشته باشند دفع شبهه ایشان بکند و اگر هیچیک از اینها
نباشد ایشان را موعظه و نصیحت بکند و اگر اصرار کنند اعلام کند ایشان را که ما با شما قتال خواهیم کرد

و در هیچ روایتی وارد نشده است که خالد یکی از ایشان را در باب ایشان بعمل آورده باشد و
از انجماعت بغیر اظهار انقیاد و اطاعت چیزی ظاهر نشد و اگر نه محض عصبیت باشد چرا ابوبکر و دیگران
که باخبار متواتره نقض عهود خدا و مخالفت نصوص سید انبیا و غصب حق امیر المؤمنین و سیدة نسا
صلوات الله علیهم و رد شهادت الهی و گواهی حضرت رسالت پناهی بر طهارت و عصمت اهل بیت
نبوت و بنای ظلم و جور بر ایشان کردند و عایشه و معاویه و اعوان ایشان که با حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه مقاتله و محاربه نمودند و آنقدر از اهل بیت طاهرین و ذریت طیبین و سایر مسلمین را
شهید کردند با احادیث متواتره که سِلمُکَ سِلمی و حَربُکَ حَربی و امثال این که بعضی گذشت مرتد
نیستند بلکه خلفای خدا و رسول و ائمه مسلمین اند و اطاعتشان فرض و مخالفتشان کفر است
و مالک بن نویره محض آنکه گفته که ابوبکر خلیفه نیست یا چون رسول الله نگفته که زکات باو دهیم
نمیدهیم مرتد و مستحق قتل است و خالد با آن اعمال قبیحه مستحق یک زجر و ملامت نبود بلکه بایست
او را مدح کنند و سیف الله بگویند و بعضی از ایشان که دیده اند که این عذر بیصورت است عذر دیگر
بهر او پیدا کرده اند و گفته اند در اثنای گفتگو خالد نام حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را برد
مالک گفت صاحب شما چنین گفته خالد گفت حضرت صاحب ما است و صاحب شما نیست و باین سبب
حکم بارتداد او کرد و او را کشت و بطلان این وجه از وجه اول ظاهرتر است زیرا که در هیچ روایتی
این مذکور نیست و ایضا اگر این واقع بود بایست خالد در برابر عمر این عذر را بگوید و ابوبکر نیز در
وقتی که عمر مبالغه در قصاص او میکرد بایست این را بگوید با آنکه بر تقدیر وقوع این عبارت
دال بر ارتداد نیست و بلکه دفع حدود بشبهه کافیست و بر تقدیری که مالک مرتد شده باشد سایر
قبیله چه گناه داشتند و زنان و فرزندان و اطفال ایشان که هنوز بحد بلوغ نرسیده بودند
و پدران ایشان کافر اصلی نبودند که اولادشان در حکم ایشان باشند چه تقصیر داشتند
که همه را مثل کفار اسیر کردند و به بندگی بمردم دادند تا بدون تزویج و نکاح با زنان و دختران
مباشرت کردند و اولاد از ایشان بهم رسید دوم آنکه حال از دو شق بیرون نیست یا این

جماعت در واقع همه ایشان مرتد و مستوجب قتل و اسیر و غارت بودند یا نبودند پس ابوبکر این
جماعت کثیر از مسلمین را بیگناه کشت و اسیر کرد و به بندگی مبتلا گردانید و باعث این زناهای
بسیار شد و هتک حرمت اهل اسلام و سبب وجود چندین اولاد زنا شد ظالم و فاسق بلکه
کافر باشد که بخلاف حکم الهی حکم کرد و اگر آن جماعت همه مرتد و مستحق این انواع عقوبتها بودند پس عمر
که این عدد کثیر از زنان و دختران و مردان و پسران را که بنده مسلمین شده بودند و اولاد
مسلمانان که از ایشان بهم رسیده بودند و اموال ایشان را پس گرفت و پس داد بر مسلمین ظلم
نمود و مخالفت امام خود کرد و نسبت خطا باو داده فاسق و کافر خواهد بود پس این ظلم و کفر
و فسق بر یکی از این دو امام البته لازم آید و خلافتش باطل شود و چون خلافت یکی باطل شود خلافت
هر سه باطل شود باجماع مرکب سیم آنکه ابوبکر چند حد از حدود الهی را تضییع نمود یکی آنکه خالد را
بعوض مالک قصاص نکرد دیگر آنکه حد زنا که خالد با زن مالک کرد اقامت ننمود دیگر آنکه سایر
مقتولین را خونشان را باطل کرد و قصاص و دیتشان را اصلا ننمود و درین کار با عمر هم با او شرکت
و در تضییع قصاص خالد عمر شریک غالب است از دو جهت یکی آنکه قسم خورده بود که خالد را بکشد
و خلف قسم کرد دویم آنکه بقتل سعد بن عباده بیگناه راضی شد و قتل او را بعوض دیت قتل
مالک قبول کرد و از این معلوم میشود که انکاری که عمر درین باب نمود از راه دینداری نبود بلکه
بعلت آن بود که با او در جاهلیت آشنا و هم سوگند بود و الا بایست عشر این تهدید را در باب
ظلم حضرت فاطمه و سایر اهل بیت علیهم السلام بکار برد و از جمله غرایب آنست که ملا علی قوشچی
در رفع تشنیع زنای خالد گفته است که زن مالک مطلقه بود و عده اش منقضی شده بود و این هرزه
و افترا را هیچکس بغیر او نگفته و در هیچ روایتی مذکور نیست و اگر چنین بود بایست که در وقتی که عمر
او را تهدید بسنگسار میکرد این عذر را بگوید طعن چهارم آنست که در اخبار مستفیضه بلکه متواتره
از طرق عامه وارد شده است که ابوبکر مکرر اقاله و استعفا از خلافت میکرد چنانچه طبری در
تاریخ و بلاذری در انساب و سمعانی در فضایل و ابو عبیده و غیر ایشان روایت کرده اند که ابوبکر

بعد از آنکه با او بیعت کردند بر منبر میگفت اقیلونی فلست بخیرکم و علی فیکم یعنی دست از خلافت
و بیعت من بردارید من بهترین شما نیستم و حال آنکه علی در میان شماست و حضرت امیر علیه السلم
در خطبهٔ شقشقیه که عامه و خاصه روایت کرده اند فرموده که بسیار عجب بود از ابو بکر که در حال حیات
طلب اقاله از بیعت میکرد و اظهار پشیمانی مینمود و در وقت مردن برای دیگری خلافت را عقد کرد و
در روایت دیگر گفت من والی شما شدم و بهترین شما نیستم اگر راست بروم مرا متابعت کنید و اگر کج
بروم مرا براه راست بدارید بدرستی که مرا شیطانی هست که عارض من میشود در هنگام غضب من
در وقتی که مرا غضبناک بیابید از من اجتناب کنید تا تاثیر نکنم در موهای شما و در پوستهای شما
و اینها دلالت میکند بر آنکه خود را قابل امامت نمیدانسته و حضرت امیر را از خود افضل میدانسته
و امامت مفضول قبیح است و ایضا اتفاقیست که عقل و عدالت هر دو در امامت شرطست
اگر این شیطانی که عارض او میشد او را از عقل و تکلیف بیرون می برد و معروف میشد پس شرط
اول که عقل است مفقود بود و اگر بیرون نمی برده و ضبط خود می توانسته است کرد پس فاسق بوده
و شرط ثانی مفقود بود و ایضا اقالهٔ امام یا جایز است یا جایز نیست اگر جایز نیست پس ابو بکر
چرا کرد و اگر جایز است چرا عثمان با وجود اضطرار نکرد تا کشته شد و گفت نمی کنم پیراهنی را که خدا
بمن پوشانیده است و حال آنکه در خلاف اظهار کلمهٔ شرک و اکل میته و لحم خنزیر با ضرورت
جایز است پس معلوم شد که یکی عثمان از اینها بدتر بود پس قدح در یکی از این دو خلیفه البته
لازم می آید و هر که اندک شعوری دارد میداند از شواهد احوال آنها مکار محیل و رفیقش که اینها همه
محض مکر و حیله و مواطئه با یکدیگر بود تا مردم را در دین باطل محکم کنند چنانچه آخر فقرهٔ خطبهٔ شقشقیه
شاهد حق است بر این **طعن ششم** آنست که جاهل بود باکثر احکام دین و تفاسیر الفاظ قرآن که
اکثر صحابه میدانستند در بسیاری از مواضع پس این طعن مشتملست بر چندین طعن و ما درین رساله
چند موضع را ذکر میکنیم اول معنی کلاله را که اولاد اب و ام اند که برادران پدری و مادری یا پدری تنها
یا مادری تنها باشد موافق روایات اهل بیت علیهم السلم چنانچه از آیات سورهٔ نسا نیز معلوم میشود

و بعض از مفسران

و بعضی از مفسران گفته اند که ماورای والد و والد است و از ابو بکر پرسیدند معنی آنست چنانکه
عامه و خاصه روایت کرده اند که از او پرسیدند معنی آنرا پس بعد از آن چنانکه صاحب کشاف
روایت کرده است گفت برای خود میگویم اگر صواب باشد از خداست و اگر خطا باشد از من و
شیطانست و خدا از آن بریست کلاله ماسوای والد و ولد است و بسیار خوب کرده
که خود را قرین شیطان کرده چنانچه در جهنم قرین او خواهد بود و ممکنست که مرادش از شیطان عمر
باشد و خطای دیگر آنکه بعد از اعتراف بجهل تفسیر قرآن برای خود کرد و بغوی در مصابیح و غیر او
از عامه بطرق بسیار روایت کرده اند که هر که در قرآن برای خود سخن گوید جای خود را در آتش
مهیا داند و بروایت دیگر اگر صواب گوید خطا کرده و بروایت دیگر حضرت رسول صلی الله
علیه و آله جمعی را دید که برای خود تفسیر قرآن میکردند فرمود که جمعی که پیش از شما بودند بهمین هلاک
شدند که کتاب خدا را برهم زدند هرگاه برای خود گویند در کتاب الهی اختلاف بهم میرسد چه
رایها مختلف است و حکم خدا اختلاف ندارد و همه با هم موافق است هر چه میدانید بگوئید و
هر چه نمیدانید بکسی که میداند واگذارید و دانستن آن برسیدن است این هم از روایات
ایشان است و فخر رازی گفته است که عمر میگفت که کلاله ماسوای ولد است و روایت کرده اند که
چون او را خنجر زدند گفت من چنان میدانستم که کلاله کسی است که فرزند نداشته باشد و من شرم
دارم که از آنکه مخالفت ابو بکر کنم **مؤلف گوید** که عجبست از کسی که شرم از حضرت رسول نکند و
سخن او را بر هذیان نسبت دهد و از ابو بکر شرم کند و از برای رعایت او از رای خود برگردد و اگر
قول او بی مستند بود وای بر او که بی مستند تغییر کلام خدا کند و اگر مستند داشته وای بر او که
از برای رعایت ابو بکر در وقت مردن از آن برگردد و ایضا روایت کرده اند که در وقت مردن
میگفت که سه چیز است که اگر حضرت رسول از برای ما بیان کرده بود بهتر بود نزد من از دنیا و هر چه
در آنست کلاله و خلافت و ربا پس معلوم شد که آنچه در باب کلاله میگفته اند همه برای خود
برای خواهش نفس خود میگفته اند بی مستندی و همچنین در باب خلافت ابو بکر شک داشته است

وظاهر میشود بنا بر جمیع امور ایشان بر اهواء باطله و مصالح دنیویه بوده و مستند بر لیلی و مجنون بوده
و دلیل جهل ابوبکر همین بس است با وجود آنکه او را اسبق اسلام میدانند و از جمله خواص
و مصاحب غار آنحضرت میدانند در مدت بعثت آنحضرت زیاده از صد و چهل و دو حدیث
روایت نکرده است با آنکه بسیاری از آنها معلوم است موضوع است مثل حدیث میراث
انبیا و اشباه آن و ابوهریره در مدت قلیلی چندین هزار حدیث روایت کرده است
دوم آنکه اب که بمعنی گیاه و مرعای حیوانات است و هر طفل میداند و او ندانست چنانکه صاحب
کشاف روایت کرده است که اب را از او پرسیدند گفت کدام زمین مرا بر میدارد
و کدام آسمان بر سر من سایه می افکند اگر ندانسته در کتاب خدا سخن گویم سوم آنکه دزدی را
گفته بعوض دست راست او دست چپش را ببرند و فخر رازی گفته است بریدن دست
چپ در مرتبه اول خلاف اجماع مسلمانانست چهارم آنکه زنی میراث جده را از فرزندزاده
خود خواست گفت در کلام خدا و رسول او برای جده نصیبی نیافتم پس مغیره و محمد بن مسلمه شهادت
دادند که رسول خدا صلی الله علیه و آله بجده سدس داد و او بسدس حکم کرد پنجم آنکه فجاة سلمی که
اطاعت او نکرد با آتش سوزانید با آنکه او توبه کرد و بعضی گفته اند در میان آتش تنها دیتی
باواز بلند میگفت تا سوخت و قبول توبه نکردن و با آتش عذاب کردن هر دو بدعت
بود در دین خدا و صاحب مواقف نیز نقل کرده است او دعوای اسلام کرد و عذر آورد بعضی
گفته اند که او زندیق بود و بعضی از علما گفته اند توبه زندیق مقبول است بی وجه است زیرا که
در روایات از او بغیر این نقل کرده اند که او غارت کرد جمعی از مسلمانان را و همین باعث زندقه
نمیشود و روایت نهی از تعذیب بنار نزد عامه از روایات صحیحه است و در صحیح بخاری
از ابوهریره و ابن عباس روایت کرده است و ابن ابی الحدید نیز روایت کرده است ششم
آنکه چنین آثار موت در خود مشاهده کرد و حالی که در ایام خلافت تحصیل کرده و از برای
خود عذاب توقع داشت ناقص دانست خواست وبال شناعت اعمال عمر را نیز با آن ضم کند

وایضا خواست وفا کند بآن عهدی که با عمر کرده بود و باز میدانست که بغیر عمر کسی مانع عود حق به
امیرالمؤمنین علیه السلام نمیتواند شد عزم کرد که بعد از خود عمر را بخلافت تعیین کند ابن ابی
الحدید روایت کرده است که در وقت جان کندن ابوبکر عثمان را طلبید و گفت وصیت را بنویس
بسم الله الرحمن الرحیم این عهدیست که عبدالله بن عثمان بسوی مسلمانان میکند اما بعد این را گفت و بیهوش شد
عثمان نوشته است تحقیق خلیفه کردم بر شما پسر خطاب را چون ابوبکر بهوش باز آمد گفت بخوان چون خواند ابوبکر
گفت الله اکبر ترسیدی که اگر من در این غشی بمیرم مردم خلاف کنند در باب خلافت عثمان گفت
بلی ابوبکر گفت خدا ترا جزای خیر دهد از اسلام و اهل اسلام پس عهد را تمام کرد و امر کرد او را که بر مردم
بخوانند پس وصیتها کرد عمر را پس طلحه داخل شد و گفت از خدا بترس و عمر را بر مردم مسلط مکن ابوبکر
گفت مرا بخدا میترسانی اگر خدا بپرسد خواهم گفت بهترین ایشان را بر ایشان خلیفه کردم و این
تعیین خلیفه چندین خطا کرد اول آنکه او را هم نسبتی نبوده امام و خلیفه از پیش خود تعیین کند بلکه
مخالفت رسول خدا صلی الله علیه و آله کرده باعتقاد ایشان خلیفه تعیین نکرد و تاسی بحضرت
رسول بنص قرآن واجبست دویم آنکه گفت عمر بهترین امت است با آنکه علی علیه السلام در میان
امت بود و باحادیث متواتره او بهترین امت بود چنانکه گذشت و خود گفت لست بخیرکم
و علی فیکم سیوم آنکه عثمان را هم نسبت نبود که بر خفت خلیفه ناحق تعیین چنین امر عظیم برای چنین
فظ غلیظ جاهل فتاک بیباکی بکند بایست او را منع و زجر کند که چرا چنین کاری چرا جاری کرد اگر
او را تحسین کند و جزای خیر از جانب اسلام و اهل اسلام باو بدهد و رسول خدا صلی الله علیه و آله
در امور جزئیه چندین روز انتظار وحی آسمانی میکشید و برای کامل خود سخن نمیگفت این جاهلان
بیباک آیا از آنحضرت افضل و اکمل بودند که چنین امر عظیم را برای خود تعیین میکردند و مستحق تحسین
بودند و از اینجا لازم می آید که شفقت این جماعت منافق نسبت بامت زیاده از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله باشد که رحمة للعالمین بود و او تعیین خلیفه نکرد و ایشان کردند و هر عاقل
ازین اطوار متناقضه و اقوال متباینه میباید که در همه احوال غرض ایشان اجرای صحیفه معهوده

و محروم گردانیدن اهل بیت رسالت از خلافت بود و اقوال و افعالی که عامه و خاصه نقل
کرده اند که درینجا از او ظاهر شد و دلالت بر ضلالت و بطلان خلافت او میکند بسیار است
و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد **مطلب دویم** در بیان قلیلی از بدع و قبایح اعمال و شنایع افعال
عمر است که خلیفه دویم سنیان است بدانکه مطاعن و مثالب آن منبع فتن و معدن آن زیاده از آن است
که در کتب مبسوط توان جمع کرد فکیف این رساله و او در جمیع مطاعن ابوبکر شریک بود بلکه خلافت
ابوبکر یک شعبه از فتنهای او بود لهذا از مطاعن مخصوصه او اندکی درین رساله ایراد مینمایم
طعن اول در بیان حدیث دوات و قلم است و اشباه آن و این طعن مشتمل بر چندین طعن
غزالی و محمد شهرستانی و غیر ایشان از علمای عامه تصریح کرده اند که اول فتنه و خلافی که در اسلام
بهم رسید و سببش عمر بود شهرستانی در کتاب ملل و نحل گفته که اول مخالفتی که در عالم شد مخالفت
شیطان از امر الهی بسجود آدم بود و اول خلافی که در اسلام شد منع عمر بود از کاغذ و قلم و این
قضیه از جمله متواترات است که عامه و خاصه روایت کرده اند و کسی انکار آن نکرده است بخاری
با آن تعصب در هفت موضع از صحیحش باندک تفاوتی و مسلم و سایر محدثان بطرق بسیار روایت
کرده اند و مضمون مشترک میان همه آنست که ابن عباس گفت روز پنجشنبه و چه روز پنجشنبه و
آنقدر گریست که آب دیده اش سنگریزه ها را تر کرد و بروایت دیگر مانند مروارید قطرات عبرات
بر گونه های رویش جاری بود گفتند کدام است روز پنجشنبه گفت شدید شد وجع و آزار رسول خدا صلی الله
علیه و آله پس گفت کتفی بیاورید و بروایت دیگر گفت کتف و دواتی یا لوح و دواتی بیاورید که
نامه برای شما بنویسم که هرگز بعد از آن گمراه نشوید پس عمر گفت ان الرجل لیهجر یعنی این مرد هذیان
میگوید و بروایت دیگر گفت رسول خدا هذیان میگوید و بروایت دیگر گفت چه میشود او را آیا
هذیان میگوید استفهام کنید که چه میگوید و بروایت دیگر درد و بیماری بر او غالب شده است
و نزد ما کتاب خدا است بس است ما را ابن عباس گفت پس اختلاف کردند و نزاع کردند و جدال
انکه سزاوار نیست نزد پیغمبر نزاع کردن و صداها بلند شد بعضی گفتند گفت گفته رسول خدا است

و حاضر کنید دوات قلم

و حاضر کنید دوات و قلم را و بعضی گفتند گفته عمر است و دوات قلم نباید آورد و نزاع
بسیار شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود برخیزید از نزد من بیرون روید سزاوار نیست
نزد من نزاع کردن پس ابن عباس گفت مصیبت و تمام مصیبت در وقتی بود که حایل و مانع شدند
میان رسول خدا صلی الله علیه و آله و نوشتن آن نامه که میخواست بنویسد بلا اختلاف و صداهای
که بلند کردند و در جامع الاصول نیز این حدیث را بهمان نحو و زیاده از جمیع بخاری و جمیع مسلم روایت کرده
و قاضی عیاض که از فضلای مشهور ایشان است در کتاب شفا ازین مبسوطتر و شنیع تر روایت
کرده است و بر ناقد بصیر مخفی نیست که امری که حضرت خواهد درین مجال تنگ و وقت قلیل بر کتفی بنویسد
جمیع شرایع دین نخواهد بود پس باید امر مجملی باشد که مشتمل بر مصالح جمیع امت باشد تا روز قیامت
و آن نیست مگر آنکه خلیفه و جانشینی عالم عادل معصومی تعیین کند که عالم باشد بجمیع مصالح امت
و عموم مسایل دین و خطا بر او روا نباشد و همه امت را بر یک طریقه بدارد و قرآن را چنانکه نازل شده
لفظا و معنی برای ایشان بیان نماید تا طریق ضلالت و جهالت بالکلیه از ایشان مسدود گردد
و چنانکه در حدیث ثقلین فرموده که کتاب خدا و اهل بیت را در میان شما میگذارم و هرگز از
یکدیگر جدا نخواهند شد و در روز غدیر تعیین خلیفه نمود و چون حضرت دید که است که آنها را با وجود اعلام
بجهت نشنیده خواهند انگاشت خواست که تاکید حجت را درینوقت بفرماید و نوشته در میان
ایشان بگذارد که انکار نتوانند کرد و عمر این معنی را یافت و منافقی که تمهید بود که او با منافقان
دیگر کرده بود در غیاب این شهر را در میان انداخته که مرض بر آنحضرت غالب شده و هذیان
میگوید و حضرت دید که آن بیحیا در حیات آنحضرت انکار قول او میکند و منافقان با او موافقت
میکنند دانست که اگر درین استحکام بفرماید و چیزی نوشته شود آن ملعون خواهد گفت هذیان گفته
و اعتبار ندارد و اکتفا به نصوص سابقه که اتمام حجت بر ایشان کرده بود و ایشان را از حجره
طاهره بیرون کرد و ایضا چون مشاجره آن منافقان را در حضور خود مشاهده نمود ترسید از آنکه
مبادا بعد از نوشتن نامه منازعه شدید شود و کار بکارزار منتهی شود و منافقان راهی بیابند

و اسلام بالکلیه از میان برود چنانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلم را با این سبب نیز از مقاتله
و امر مباهله با عدم اعوان منع و ایضا معلوم است و وصیت و عهد هم مناسب آن وقت
و الحالت است تعیین وصی و وصیت باحوال باز ماندگان است و چه جای است باز ماندگان
آنحضرت بوده چون تواند بود که احوال ایشان را مهمل بگذارد و وصی از برای ایشان تعیین نکند
و حال آنکه همه امت را امر بوصیت نموده باشد چنانچه در صحیح ترمذی و ابی داود از رسول خدا
صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که گاه هست زنی یا مردی شصت سال طاعت خدا
میکند و در وقت مرگ تقصیر در وصیت میکند آتش از برای ایشان واجب میشود و در جمیع
صحاح نیز روایت کرده اند که آدمی نباید یکشب و دو شب برو بگذرد مگر آنکه وصیت نامه
او در زیر سرش باشد و مؤید آنچه مذکور شد آنست که ابن ابی الحدید از ابن عباس روایت
کرده است که گفت من در راه شام با عمر بودم روزی دیدم که بر شتر خود سوار است و تنها میرود
من از پی او رفتم گفت ای پسر عباس من شکایت میکنم بتو از پسر عمت یعنی علی علیه السلم سؤال
کردم از او که با من بیاید قبول نکرد همیشه او را با خود غضبناک میبینم توچه گمان داری غضب
و خشم او از چه سبب است گفتم تو هم سببش را میدانی گفت گمان میکنم که غضب او برای فوت
خلافت است از و گفتم سببش همین است او چنین میداند که رسول خدا صلی الله علیه و آله
خلافت را از برای او میخواست گفت هر گاه خدا نخواسته است که باو برسد خواست پیغمبر چه فایده
کرد رسول خدا امری خواسته خدا غیر آن را خواست مگر هر چه پیغمبر میخواست میشد رسول خدا
خواسته که عم او ابوطالب مسلمان شود و چون خدا نخواست نشد پس ابن ابی الحدید گفته است
که در روایت دیگر چنین است که عمر گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله خواست که در مرض
موت خود از برای خلافت او را ذکر کند پس من مانع شدم او را از ترس فتنه و از خوف آنکه امر
اسلام پراکنده شود پس رسول خدا دانست آنچه در نفس من بود و نگفت و خدا آنچه مقدر کرده بود
شد و ایضا روایت کرده است از ابن عباس که گفت من داخل شدم بر عمر در اول خلافتش

و از بعد او بیکصاع خرما

ما رسول الله

همه را
و از بعد او بیکصاع خرما بر روی حصیری ریخته بودند و میخورد و مرا تکلیف کرد یکدانه برداشتم و همه را
خورد و سبوی آبی در پیش او گذاشته بود برداشت و بیاشامید و تکیه داد بر بالش و حمد خدا
بجا آورد پس گفت از کجا می آیی ای عبد الله گفتم از مسجد گفت پسر عمت را بر چه حال گذاشتی
گمان کردم عبد الله بن جعفر را میگوید گفتم با هم سنان خود بازی میکرد گفت او را نمیگویم بزرگ
شما اهل بیت را میگویم گفتم در نخلستان مشغول آب کشیدن بود و تلاوت قرآن مینمود گفت ای
عبد الله ترا سوگند میدهم که خونهای شتران بر تو لازم باشد اگر کتمان کنی که آیا در نفس او از
ادعای خلافت چیزی مانده است گفتم بلی گفت آیا گمان میکند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
نص بر خلافت او کرده است گفتم بلی و زیاده بر این هم بگویم از پدرم پرسیدم از آنچه او دعوی
میکند پدرم گفت راست میگوید عمر گفت از رسول خدا در امر او گاهی سخنی چند صادر میشد
که اثبات حجتی نمیکرد و قطع عذری نمینمود بعضی صریح نبود و گاهی از جهت محبتی که با او داشت میخواست
میل از حق بسوی باطل در باب او بکند و در مرض موت خواست که تصریح باسم او بکند و من منع کردم
او را از این از برای شفقت بر امت و محافظت اسلام نه بحق خانه کعبه سوگند که قریش هرگز
بر او اتفاق نخواهند کرد و اگر او خلافت را بگیرد قریش بر او در اطراف دنیا شورش خواهند
کرد پس رسول خدا دانست که من یافتم که او چه در خاطر دارد ساکت شد و تصریح باسم او نکرد و خدا
جاری کرد آنچه مقدر شده بود تا اینجا روایات ابن ابی الحدید بود از این روایات معلوم شد که از
اول تا آخر حضرت رسول صلی الله علیه و آله تعیین حضرت امیر علیه السلم را مینموده است و منع مینموده
و این منافق مانع و ساعی در ابطال آن بوده معلوم شد که او خود را از خدا و رسول اعلم میدانسته
بمصالح امت و آنکه گفته است که عرب بر او خواهند شورید و در میان او و این را از کرامات
او حساب کرده اند بخصوص تدبیرات او بود که بعد از فوت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
نگذاشت که حق با امیر المؤمنین علیه السلم برگردد و موافق طریق رسول خدا در میان ایشان
سلوک کند و عادت داد مردم را در عرض بیست و پنج سال با مکر و نفاق و سرکردها را امال

اموال بسیار بدهند و ضعفا و زیردستان را ذلیل کردانند و هرچه مصلحت دنیا را در آن
دانند بکنند و دست از حکم خدا بردارند لهذا چنین حق بحضرت امیر برگشت و خواست که موافق
فرموده خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل کند و قسمت بالسویه بکند و با شریف
و وضیع بیک نحو سلوک کند مردم تاب نیاوردند و طلحه و زبیر مرتد شدند و فتنه بصره برپا شد
و معاویه را داشته در شام تعیین کرده با او تمهید کرده که اگر حق با امیر المؤمنین علیه السلم
برگردد او اطاعت نکند و میدانست که او کافر و منافق و دشمن اهل بیت است و فتنه
صفین و خوارج و شهادت آنحضرت برین مترتب شد و از غلط تدبیر خدا و رسول نبود
خون شهیدان تمام در گردن اوست چنین بر کیفیت این قضیه مطلع شدی و اخبار متفق علیه
بین الفریقین را شنیدی اکنون بیان کنیم که ازین مقدمه کفر و نفاق و خطای او بچند جهت
لازم می آید اول آنکه نسبت هجو و هذیان بحضرت رسول صلی الله علیه و آله داد و حال آنکه باتفاق
عامه و خاصه آنحضرت معصوم است از آنکه کلامش مخالف و مضطرب و خلاف واقع صادر
شود نه بعمد و نه بسهو و نه در صحت و نه در مرض و نه بعنوان جد و نه مزاح و نه در حال رضا و نه در
حال غضب چنانچه قاضی عیاض در کتاب شفا و کرمانی در شرح صحیح بخاری و نووی در شرح صحیح مسلم
تصریح باین نموده اند و حق تعالی در قرآن مجید میفرماید وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ
يُوحَىٰ یعنی حضرت رسول سخنی نمیگوید از روی خواهش نفس خود و نیست سخن او مگر وحی که از جانب خدا
باو رسیده است دویم آنکه سخن را باین نحو ادا کردن متضمن نهایت بی ادبی و بیحیایی است
که دلیل کفر و نفاق است زیرا که این مرد هذیان میگوید یا او اکراه دارد و اگر هذیان میگوید
یا جن شده است او را و اگر هذیان میگوید هر کس که اندک حیا و ادبی داشته باشد نسبت بادنی
کسی چنین سخنی نمیگوید چه جای جناب خاتم الانبیا که حق تعالی در قرآن مجید همه جا بالقاب شریف
نام مبارک آنحضرت را برده مثل یا ایها الرسول و یا ایها النبی و ایضا فرموده لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ
الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُم بَعْضًا یعنی مگردانید خواندن آنحضرت را در میان خود مثل خواندن

و ندا کردن بعضی

و ندا کردن بعضی از شما بعضی را و فرموده صدای خود را بلند تر از صدای او مکنید و ایضا بر هر عاقلی
ظاهر است که اینگونه سخن دلالت بر نهایت بی ادبی و بی پروائی و عدم محبت او نسبت
بآنحضرت میکند که در چنین حالی محزون و متأثر نباشد و از برای اغراض باطله خود چنین نزاعی
و فضیحتی در میان خانه آنحضرت که محل نزول ملائکه مقربان است برپا کند بلکه دلالت بر شعف
و شادی و شماتت او میکند که در چنین حال فرصت بدست او افتاده آنچه خواهد میکند سیم آنکه حکم الهی
کرده که در چندین موضع فرموده أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ یعنی اطاعت کنید خدا را و اطاعت
کنید رسول را و فرموده مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا یعنی آنچه بیاورد رسول
از برای شما پس بگیرید آنرا و قبول کنید و آنچه نهی کند شما را از آن پس ترک کنید و باز فرموده است
وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ
مِنْ أَمْرِهِمْ یعنی هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنه را نمیرسد که هرگاه خدا و رسول او حکم کنند در امری
اینکه بوده باشد ایشان را اختیاری در کار خود و هیچ جا نفرموده که فرقی در میان صحت و بیماری آنحضرت
هست یا آنکه در بیماری از رسالت معزول است و نگفته که در هنگام مرض اطاعت او مکنید
و حرف او را مشنوید و در جای دیگر فرموده و کسی که حکم نکند بآنچه خدا فرستاده است پس ایشان
فاسقانند و ظالمانند و کافرانند چهارم آنکه در روایت ابن ابی الحدید که گذشت عمر خود اعتراف
مشاقه را
کرده که حضرت در آنوقت خواسته تصریح بنام علی کند من مانع شدم و این عین مناقشه و
معارضه با آنحضرت است و حق تعالی میفرماید وَمَن يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ
تا آخر آیه یعنی هر که مشاقه و معارضه کند با رسول خدا بعد از آنکه حق برا او ظاهر شده باشد و متابعت
کند غیر راه مؤمنان را که طاعت رسول خداست او را بگذاریم و آخر بجهنم فرستیم و بد
جاییست جهنم از برای ایشان پنجم آنکه آنحضرت را آزار کرد و بغضب آورد بحدی که با آنکه وسعت خلق
که حق تعالی او را بخلق عظیم وصف کرده و او را رحمت عالمیان گفته رو از ایشان گردانید
و اعراض فرموده ایشان را راندند و از پیش خود دور کرد و در احادیث متواتره وارد شده است که آزار

الحضرت آزار خداست و حق تعالی فرموده است وَالَّذِینَ یُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ
أَلِیمٌ یعنی آنهاکه آزار میکنند رسول خدا را از برای ایشان است عذاب دردناک و باز فرموده است
إِنَّ الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِی الدُّنْیَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا
مُهِینًا یعنی بدرستی که آنهاکه ایذا میکنند خدا و رسول او را لعنت کرده است خدا ایشان را در دنیا
و آخرت و مهیا کرده است از برای ایشان عذابی خوار کننده را ششم آنکه در قول او حسبنا کتاب
الله چندین خطا کرد اول آنکه اظهار جهل حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله یا خطای او کرد زیرا که
اگر حضرت نمیدانسته که کتاب خدا بس است پس اظهار جهل آنحضرت کرده و اگر میدانست و باز خواست که
وصیت کند خطا و فعل لغو کرده دوم آنکه آیاتی که استنباط احکام از آن کرده اند پانصد آیه است
تقریبا و معلوم است که اکثر احکام از قرآن مستنبط نمیشود و آنچه مستنبط میشود در غایت اجمال و احتمال
و تشابه است و اختلاف عظیم در فهم احکام از آنها شده و بعضی گفته اند محکمترین آیات کریمه
آیه وضوست و قریب بصد تشابه در آن هست و در قرآن مجید ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و
ظاهر و مأول و عام و خاص و مطلق و مقید و غیر اینها هست پس چگونه کتاب خدا از برای رفع
اختلاف کافی باشد و ایضا اگر کافی بود چرا عمر در مسائل حیران میشد و رجوع بدیگران میکرد
و میگفت لولا علی لهلک عمر و مکرر اقرار بجهل میکرد و میگفت همه کس از عمر اعلم است حتی زنها
در حجلهها و در پس پردهها سیم آنکه اگر کتاب خدا کافی بود حضرت رسول صلی الله علیه و آله کتاب
خدا را مقرون باهل بیت نمیکرد چنانچه گذشت در حدیث ثقلین و نمیفرمود که از یکدیگر جدا نمیشوند
تا در حوض کوثر بر من وارد شوند پس کتاب با امامی که مفسر کتابست کافیست نه کتاب
بتنهائی و لهذا امیر المؤمنین علیه السلم فرموده منم کلام الله ناطق قطب محیی شیرازی که از علمای
مشهور شافعیه و اهل حال صوفیه است گفته است در مکاتیب که راه بی راهنما نمیتوان رفت
و گفتن که حسبنا کتاب الله و سنت رسول الله در میان هست بس است چه حاجت است بآن
ماند که مریضی گوید که حسبنا کتب طب هست که اطبا نوشته اند ما را با طبا احتیاج نباید گفت وجه

ای کحی الحد

این سخن خطاست بلکه اینکه هر کس را فهم کتب طب میسر است و استنباط از آن میتواند کرد مراجعت
باهل استنباط باید کرد وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَىٰ أُولِی الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِینَ یَسْتَنْبِطُونَهُ
مِنْهُمْ کتاب حقیقی صدور اهل علم است بَلْ هُوَ آیَاتٌ بَیِّنَاتٌ فِی صُدُورِ الَّذِینَ أُوتُوا
الْعِلْمَ نه بطون دفاتر چنانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلم فرموده انا کلام الله الناطق و هذا
کلام الله الصامت تا اینجا کلام قطب بود که حق تعالی بر قلمش جاری کرده است و اقبح ردی
بر امام جاهل باطل نحو گوه است چهارم آنکه خود مخالف این سخن کرده است در چند موضع
اول در روز سقیفه که پیش از آنکه از تجهیز و تغسیل و دفن و صلوه بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فارغ شوند او و برادرش و چند منافق دیگر دویدند بسوی سقیفه و مشغول غصب خلافت شدند
و هر گاه ایشان عذر که میگویند از برای ایشان آنست که از حدوث فتنه ترسیدند اگر کتاب خدا
از برای رفع اختلاف کافی بود فتنه نخواهد شد و چون است که در وقتی که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله و سلم میخواهد که نصب خلیفه کند او را نسبت بهذیان میدهند و چنین خود تعیین خلیفه
ناحق میکنند صلاح امت است ضرورت است ایضا وقتیکه ابوبکر در سکرات مرگ عثمان را
طلبید که نص بر خلافت عمر بکند و پیش از آنکه نام نوشتن او را ابوبکر غش کرد و بی شعور شد و عثمان
از پیش خود نام عمر را نوشت و بعد از آنکه بشعور آمد او را دعا کرد چرا او را نسبت بهذیان نداد
با آنکه هذیان از جهات شتی باو اقرب بود چرا حسبنا کتاب الله را در آنجا نگفت و در
وقتی که شوری قرار داد چرا این را نگفت پس عاقل خبیر از این احوال و اقوال مختلفه علم
بهم میرساند که از اول تا آخر ایشان را از این اقوال متناقضه مطلبی بغیر محروم کردن اهل بیت
رسالت از خلافت نبوده و این اول قاروره بود که در اسلام شکستند آن شقی و پیوسته
در مواطن متعدده معارضات میکرد و راضی بگفته و کرده آنحضرت نبود چنانچه بخاری و مسلم و
ابن ابی الحدید و سایر مورخان و محدثین ایشان روایت کرده اند چون در نامه صلح حدیبیه
نوشتند که هر که از مسلمانان بسوی مشرکان رود پس نخواهند داد و هر که از مشرکان بنزد مسلمانان

بیایند با ایشان پس دهند عمر در غضب شد و بنزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت
تو رسول خدائی حضرت گفت بلی عمر گفت ما مسلمانیم و آنها کافرند حضرت گفت بلی گفت چرا
این مذلت را در دین خود قرار دهیم حضرت فرمود آنچه خدا مرا با آن امر کرده است میکنم و خدا مرا
ضایع نخواهد کرد و یاری خواهد نمود عمر گفت تو نگفتی که ما داخل مکه خواهیم شد و طواف خواهیم کرد
چرا نشدیم حضرت فرمود من نگفتم امسال خواهد شد بعد از این خواهد شد پس غضبناک برگشت
و گفت اگر یاوری می‌یافتم با اینها جنگ میکردم و بنزد ابوبکر آمد و شکایت و مذمت آنحضرت
کرد ابوبکر او را منع کرد چون روز فتح مکه شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله کلید کعبه را گرفت
حضرت فرمود عمر را بطلبید چون آمد حضرت فرمود اینست آنچه خدا مرا وعده داده بود و از تو دریغ
نگفتم و در بعضی از روایات نقل کرده اند که عمر گفت از روزی که مسلمان شدم شک در پیغمبری
او نکردم مگر در روز حدیبیه و این اخبار صریحست در آنکه عمر بگفته حضرت رسول راضی نشد
و دلتنگ بود از حکم آنحضرت و حق تعالی میفرماید فَلا وَرَبِّكَ لا یُؤْمِنُونَ حَتّى یُحَكِّمُوكَ
فِیما شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لا یَجِدُوا فِی أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمّا قَضَیْتَ وَیُسَلِّمُوا تَسْلِیماً یعنی
پس نه بحق پروردگارت قسم که ایمان نمی آورند تا ترا حکم کنند در منازعتی که در میان ایشان
شود پس نیابند در نفسهای خود هیچ حرج و تنگی در آنچه تو حکم کنی و منقاد گردند انقیاد کردن
کاملی پس معلوم شد که او مؤمن نبود با آنکه شک در گفتار آنحضرت کرد و اعتراض کرد که چرا
وعده تو بعمل نیامد و ظاهر میشود که حضرت از او دلتنگ شده بود و او را شک کننده میدانست
و آنقدر خاطر خطیر آنجناب را رنجانیده بود که در خاطر داشت و در صدد اثبات صدق خود
بر آن منافق بود که در روز فتح مکه او را طلبید و فرمود که آنچه من میگفتم این بود و تو نسبت دروغ
بمن دادی و از جمله آنها آنست که در صحیح مسلم روایت کرده است و ابن ابی الحدید نیز در
شرح نهج البلاغه ایراد نموده است که ابوهریره گفت که روزی من بخدمت رسول خدا
صلی الله علیه و آله رفتم تا آنکه در باغی از باغهای انصار آنحضرت را یافتم حضرت نعلین خود را

بمن داد

بمن داد و فرمود این دو نعل را ببر و هر کرا در بیرون این باغ ببینی که شهادت دهد به
لا اله الا الله و در دل خود یقین بآن داشته باشد پس بشارت ده او را به بهشت ابوهریره
گفت اول کسی را که ملاقات کردم عمر بود گفت این نعلها چیست گفتم نعلهای
حضرت رسول است مرا با اینها فرستاده که هر کرا ببینم که بشارت باو بدهم پس دستی
بر سینه من زد که بر پشت افتادم و گفت برگرد ای ابوهریره پس برگشتم بخدمت حضرت
و میل بگریه و میگریستم و عمر از پی من آمد پس رسول خدا گفت چه میشود ترا ای ابوهریره پس
قصه را نقل کردم حضرت بعمر گفت چرا چنین کردی عمر گفت پدر و مادرم فدای تو باد آیا تو نعلهای
خود را با ابوهریره داده که آن بشارت دهد گفت بلی عمر گفت مکن این کار را
که مردم اعتماد بر این خواهند کرد بگذار مردم اعمال خیر بکنند حضرت فرمود پس بگذار اعمال
خیر بکنند اگرچه آثار وضع از اول تا آخر این حدیث ظاهر است چنانچه بر عاقل مخفی نیست
ولیکن از احادیث صحاح ایشان است و دلالت بر بیشرمی و بیحیائی و بی ادبی عمر میکند
و رد قول حضرت رسول صلی الله علیه و آله کرد و کتک عبثی بشکست ابوهریره بیگناه را
آزار و خفت رسانید و آخر حدیث اگر راست باشد حضرت از برای مصلحتی در این وقت
ترک اظهار این سخن فرمود و شاید مصلحت ذکر معارضه و بیحیائی آن ملعون باشد و ایضاً بخاری
و مسلم هر دو در صحیح خود روایت کرده اند که چون عبدالله بن اُبَی منافق مرد پسر او آمد بنزد
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سوال کرد که حضرت پیراهن خود را شفقت فرماید که پدر خود را
در آن کفن نماید حضرت باو عطا کرد باز التماس کرد که حضرت بر پدر او نماز کند حضرت
بر او نماز کند عمر برخاست و جامه آنحضرت را گرفت و پس کشید و گفت نماز میکنی بر او و حال
آنکه نهی کرده است پروردگار تو از آنکه بر او نماز کنی پس رسول خدا گفت دور شو از من ای عمر
چون بسیار مبالغه کرد حضرت فرمود خدا مرا مخیر کرده و فرموده اِسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ
إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِینَ مَرَّةً و اگر دانم زیاده از هفتاد مرتبه استغفار کنم خدا او را

می آمرزد زیاده خواهم کرد باز عمر گفت که او منافق است پس حضرت بر وی نماز کرد و بعد از آن
آیه نهی از صلوة نازل شد پس عمر گفت من تعجب کردم از جرأتی که بر حضرت رسول کردم و بروایت
ابن ابی الحدید مردم تعجب کردند از جرأت عمر بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و در روایات
شیعه از حضرت صادق علیه السلم منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از برای تألیف
قلب پسر عبدالله بجنازه او حاضر شد عمر گفت خدا ترا امر بنهی نکرده است از آنکه بر قبر او
بایستی حضرت جواب نگفت عمر بار دیگر این سخن را اعاده کرد حضرت فرمود وای بر تو چه
میدانی که من چه گفتم من گفتم خداوندا پر کن شکمش را از آتش و پر کن قبرش را از آتش
و او را بسوزان باتش جهنم حضرت فرمود که آن ملعون مطلق حضرت را برهم زد و از حضرت
ظاهر شد امری که منظور استظهار نبود و دل پسر عبدالله بشکستند و بر هر تقدیر نهایت بی
ادبی و بیحیائی درین مقدمه از او بظهور آمده و نسبت بادنی کسی چنین حرکتی از ادب
که جامه اش یا گریبانش را از عقب بگیرند و بکشند و ننگ نیست که این متضمن ایذا و
اهانت و استخفاف بانحضرت که احترامش بر عالمیان واجب است و جزو اسلام است
و ایضا انکار فعل و قول انحضرت کرد و حضرت را نسبت بغلط و خطا داد و ایضا در صحیح بخاری
در دو موضع نقل کرده است که چون حاطب بن ابی بلتعه خبر رفتن حضرت رسول را بسوی مکه
بمشرکان نوشت و جبرئیل علیه السلم خبر داد که او نامه را بزنی داده و در فلان باغ است
حضرت رسول صلی الله علیه و آله حضرت امیر و زبیر و ابو مرثد را فرستاد و نامه را گرفتند
و آوردند عمر گفت یا رسول الله این خیانت با خدا و رسول و مومنان کرده بگذار
من گردنش را بزنم حضرت بحاطب خطاب کرد که چرا چنین کردی گفت یا رسول الله من
این را از جهت بی ایمانی نکردم چون عیال من در مکه بودند و کسی در آنجا نداشتم که حمایت
ایشان کند خواستم نعمتی بر ایشان اثبات کنم که رعایت عیال من بکنند حضرت فرمود
راست میگوید مگوئید نسبت باو مگر خیر باز عمر گفت بگذار گردنش را بزنم او خیانت

کرده است حضرت فرمود

کرده است حضرت فرمود که او از اهل بدر است و شاید خدا خطاب کرده باشد اهل بدر را که
هر چه خواهید بکنید من بهشت را برای شما واجب گردانیدم و این حدیث اگر چه مخالف روایات
شیعه است اما الزام مخالفان میتوان کرد که بعد از آنکه حضرت تصدیق حاطب کرده باشد و عذر
او را قبول کرده باشد و گفته باشد که مگوئید از برای او مگر خیر بار دیگر نسبت خیانت باو دادن
و اراده گردن زدن او کردن رد قول حضرت رسول است و مخالفت صریح آنحضرت
و ایضا ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و ابن حجر در فتح الباری روایت کرده اند از مسند
احمد بن حنبل و تصحیح سندش کرده اند از ابو سعید خدری که گفت ابوبکر آمد بنزد حضرت رسول خدا
صلی الله علیه و آله و گفت یا رسول الله من بفلان وادی گذشتم مردی خوش هیئت با خشوعی
دیدم که نماز میکرد حضرت فرمود که برو و او را بکش ابوبکر چون رفت او را در نماز دید نخواست او را بکشد
و برگشت پس حضرت بعمر گفت برو و او را بکش آن هم رفت و چون او را در نماز دید برگشت و
برگشت پس علی علیه السلم را گفت تو برو و او را بکش چون حضرت رفت او را ندید و رفته بود پس
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که این مرد و اصحابش قرآن میخوانند و از حنجره ایشان
نمیگذرد و از دین بیرون خواهند رفت مانند تیری که از نشانه بدر رود و بعد از آن هرگز بدین
برنخواهند گشت و ابن حجر گفته است که اسناد صحیح است این حدیث است حدیث جابر و
رجال آن ثقه اند و در روایات ابن ابی الحدید چنین است که بعد از آن حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرمود که اگر این کشته میشد اول فتنه بود و آخر فتنه یعنی دیگر فتنه نمیشد پس فرمود
که از نسل این گروه بیرون خواهند آمد که از دین بدر روند مانند تیری که از نشانه بجهد و
این مضمون را باز حافظ ابو نعیم در حلیه و موصلی در مسند و ابن عبد ربه در عقد و دیگران بسندهای
بسیار روایت کرده اند باین نحو که صحابه مدح کردند مردی را به بسیاری عبادت حضرت شمشیر
خود را بابوبکر داد و امر کرد او را بقتل او بهمان روش روایت کرده اند و در آخرش حضرت
فرمود که اگر او کشته میشد میان امت من هرگز اختلاف بهم نمیرسید پس معلوم شد که نکشتن

ابوبکر او را مخالفت صریح بود بلکه امر رسول خدا و فاز کردن او عذر نبود زیرا که هم بعد از آنکه
صحابه او وصف بکثرت عبادت کرده بودند حضرت امر بقتل او کرد و در حدیث سابق بعد از آنکه
ابوبکر او را وصف بصلوة با خشوع کرده بود امر بکشتن او فرمود و مخالفت عمر از آن رسواتر بود
زیرا که بعد از آنکه ابوبکر عذر خاز را گفت و حضرت نپسندید و باز امر بقتل او کرد او مخالفت
کرد و سخنی عذر نا موجه را گفت و معلوم شد که مخالفت ایشان در این امر باعث حدوث
فتنها شد تا روز قیامت همچنانکه منع دوات و قلم باعث ضلالت امت شد تا روز قیامت
و از این اخبار مختلفه و وقایع متعدده ظاهر شد که اینقسم امور باعتبار نفاق ایشان بکرات واقع
میشد و مخالفت خدا و رسول طریقه و عادت ایشان بود و از برای نفاق دلیلی از این ظاهرتر نمیباشد
چنانکه گفته اند یک خطا یا دو خطا یا سه خطا ارباب در بخطا اینقدر خطا **طعن دوم** آنکه انکار کردن
امیر را که هیچ عاقلی وقوع آن مخفی نبوده اند بود چنانکه عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند
که چون وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله معلوم شد ابوبکر حاضر نبود عمر ندا کرد در میان
مردم که بخدا سوگند که رسول خدا نمرده است و بر خواهد گشت و دستها و پاهای مردانی چند را
خواهد برید که نسبت مرگ باو داده اند تا آنکه ابوبکر حاضر شد و گفت آیا نشنیده این آیه را
إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُم مَّيِّتُونَ و این آیه را که وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ
الرُّسُلُ أَفَإِن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ انقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ یعنی تو خواهی مرد و ایشان خواهند مرد
و نیست محمد مگر رسولی که پیش از او رسولان گذشته اند آیا پس اگر او بمیرد یا کشته شود مرتد خواهید شد
و از پس پشت بر خواهید گشت عمر چون این آیات را شنید گفت گویا هرگز این آیات را
از کتاب خدا نشنیده بودیم و این واقعه را ابن اثیر در نهایه و صاحب کامل و زمخشری در اساس
اللغة روایت کرده اند و کسی انکار این واقعه نکرده است و این خالی از دو صورت نیست
یا آنکه اینقدر جاهل بود بآیات قرآنی و آثار نبوی که چنین امری را از ضروریات دین بود و حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله مکرر میفرمود که بعد از من چنین خواهد شد و فرمود که علی ولی هر مؤمن

بعد از فوت

بعد از من و فرموده که یا علی بعد از من مقاتله خواهی کرد با ناکثان و قاسطان و مارقان و در حجة
الوداع مکرر گفت رفتن من نزدیک شده در میان شما دو چیز بزرگ میگذارم و در وقت مرگ دوات
و قلم طلبید اشعار باین فرموده و القا از کجا برای او معلوم شده که دست و پای مردم را خواهد برید و
شناعت این واقعه زیاده از آن است که بیان باید کرد یا غرضش حیله و مکر بود که مبادا تا
آمدن ابوبکر با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت کنند و تمهید ایشان باطل شود این سخن را
در میان انداخت تا ابوبکر حاضر شد چنانچه ابن ابی الحدید اشاره باین کرده و جواب اعتراف
مخالفان را بتفصیل در بحار ایراد نموده ام **طعن سیوم** آنکه حرام کرد حج تمتع و متعه زنان را با آنکه حضرت
رسول صلی الله علیه و آله آنها را مقرر فرموده بود و تفصیلش آنست که خلافی نیست در میان امت در آنکه
اصل متعه در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله مقرر شد و خلافی که کرده اند در آنست که آیا
نسخ شد یا حکمش باقیست و اهل بیت علیهم السلام اجماع کرده اند بر آنکه حکمش باقیست و منسوخ نشده
و در حکم متعه نازل شد این آیه فَمَا اسْتَمْتَعْتُم بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً بنا بر اکثر
و اصح تفاسیر و فخر رازی در تفسیرش گفته است که روایت کرده اند و اتفاق کرده اند بر آنکه متعه
مباح بود در صدر اسلام و گفته است روایت کرده اند از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که چون
حضرت در عمره بمکه آمد زینت کردند زنان مکه پس شکایت کردند اصحاب حضرت از طول
عزوبت حضرت فرمود متعه کنید از این زنان و در صحیح بخاری و مسلم و جامع الاصول روایات بسیار
از قیس و جابر و غیر ایشان روایت کرده اند که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله رخصت
متعه داد و در صحیح مسلم از قتاده از ابی نضره روایت کرده است که ابن عباس امر میکرد مردم را بمتعه
و عبدالله بن زبیر نهی میکرد مردم را از آن من این را بجابر نقل کردم گفت این حدیث بر دست من جاری شد
ما متعه کردیم در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون عمر خلیفه شد گفت بدرستی
که خدا حلال میکرد از برای رسولش آنچه را میخواست بهر چه میخواست و بدرستیکه قرآن در منازل خود
نازل شده است پس تمام کنید حج و عمره را چنانکه خدا شما را امر کرده است و نکاح زنان را دایم قرار

قرار دهید اگر بیاورند بنزد من مردی را که زنی را تا اجلی نکاح کرده است البته او را سنگسار خواهم کرد
و عامه بطرق متعدده از ابن عباس و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده اند که اگر نه آن بود
که پسر خطاب نهی کرد از متعه زنا نمیکرد مگر اندکی از مردم و فخر رازی نیز در تفسیر این را روایت کرده است
و ایضا در تفسیر از عمران بن حصین روایت کرده است که آیه متعه در کتاب خدا نازل شد و بعد از آن آیه
نازل نشد که آن را نسخ کند و امر کرد ما را رسول خدا صلی الله علیه و آله و متعه کردیم و مرد و ما را از آن نهی
نکرد و بعد از آن گفت مردی برای خود آنچه خواست که و حج تمتع اجماع مسلمانانست که مشروع است و حکمش
باقیست و فقهای عامه خلافی که کرده اند در این است که آیا آن بهترین انواع حج است یا نه و آیه فمن تمتع
بالعمرة الی الحج دلیل مشروعیت آنست و در صحیح بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی و غیر آنها احادیث
بسیار روایت کرده اند از جابر انصاری و ابن عباس و حضرت امام محمد باقر علیه السلام و دیگران روایت
کرده اند که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله متوجه حج وداع شد هدی با خود برد و در میان ایشان بغیر
رسول خدا صلی الله علیه و آله و طلحه دیگری شتر با خود نیاورده بود و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
چون در یمن بود حضرت باو نوشته که از آن راه بحج بیاید و چون بمیقات رسید نیت کرد که احرام
من مانند احرام رسول خدا صلی الله علیه و آله و حضرت صد شتر با خود آورده بود پس حضرت امیر را
شریک در هدی خود گردانید و این یکی از مناقب مختصه آنحضرت است که در مقامات متعدده
بیان فرموده و چون حضرت مردم را تعلیم طواف و سعی نمود و از سعی فارغ شدند حضرت
بر مروه ایستاد و فرمود که اگر پیشتر میدانستم که حق تعالی امر بعدول بحج تمتع خواهد فرمود هدی
با خود نمی آوردم پس هر که هدی با خود نیاورده است باید که عدول نیت بعمره کند و محل شود
پس سراقة بن مالک پرسید که یا رسول الله این حکم مخصوص همین سال است یا همیشه خواهد بود
حضرت انگشتهای یکدست مبارک خود را در انگشتهای دست دیگر داخل کرد و فرمود که داخل
شد عمره در حج باین روش و همیشه چنین خواهد بود و چون حضرت امیر علیه السلام احرام خود را
تابع احرام حضرت رسول صلی الله علیه و آله کرده بود فرمود که تو نیز بر احرام خود باقی باش و حضرت

رسول صلی الله علیه و آله

رسول صلی الله علیه و آله شصت و سه شتر را بدست مبارک خود نحر کرد و حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه باقی را نحر کرد و بخاری و مسلم از مروان بن الحکم روایت کرده اند که در عسفان
نزاع شد میان علی علیه السلام و عثمان ملعون زیرا که عثمان منع میکرد مردم را از حج تمتع چون حضرت
امیر علیه السلام این را شنید صدا بلند کرد بتلبیه عمره و حج تمتع و گفت لبیک بعمرة و حجة عثمان
گفت من مردم را منع میکنم از حج تمتع و تو تصریح بخلاف من میکنی حضرت فرمود من دست از سنت
حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر نمیدارم از برای گفته احدی و در صحیح مسلم از مطرف روایت است که عمران
بن حصین بمن گفت که امروز حدیثی بتو نقل میکنم شاید خدا ترا بآن منتفع گرداند بعد از امروز
بدانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله امر بعمره کرد طایفه از اهل خود را در عشر ذی الحجه و آیه
نازل نشد که این حکم را نسخ کند و نهی از آن نکرد تا از دنیا رفت بعد از آن مردی برای خود
آنچه خواست گفت و درین معنی روایات بسیار از صحیح مسلم روایت کرده است و در
جامع الاصول همه را ایراد نموده و در بحار الانوار همه را با جواب شبههای ایشان ذکر کرده‌ام
عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند که عمر بر منبر بآواز بلند میگفت متعتان کانتا
علی عهد رسول الله وانا احرمهما و اعاقب علیهما متعة النساء و متعة الحج یعنی دو متعه
بودند در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و من حرام میکنم هر دو را و عقاب میکنم بر هر دو یکی متعه زنان و دیگری
حج تمتع و هر که اندک بهره از شعور دارد میداند که این عبارت صریحست در منافات و معانده
با خدا و رسول و رد حکم ایشان نمودن پس داخل است در تحت این آیه و من یشاقق الرسول
تا آخر آیه که ترجمه اش گذشت و ایضا حکم نکرد بآنچه خدا فرستاده است و حق تعالی فرموده است
که هر که حکم نکند بآنچه خدا فرستاده است پس ایشانند کافران بعضی از عامه نقل کرده اند که مردی
متعه کرد از زنی پرسیدند که حلال بودن متعه را از کجا دانستی و از که فرا گرفتی گفت از عمر گفتند
که عمر نهی کرد از آن و عقاب میکرد بر آن گفت از برای آنکه خود بر منبر میگفت که متعه در عهد
رسول خدا بود و من این روایت او را قبول کردم که گفت در عهد آنحضرت بود و قبول نکردم

روایتی را که از پیش خود اختیار کرده **طعن چهارم** آنست که چون مغیرة بن شعبه از جمله روسا منافقان
و دشمنان حضرت امیر المؤمنین علیه السلم بود چنانچه در روایات متعدده وارد شده است که پنج نفر
بودند که اتفاق کردند بر نوشتن صحیفه ملعونه و انکه با یکدیگر متفق باشند در انکه نگذارند که خلافت
با اهل بیت رسالت برگردد و یکی از انها مغیره بود و سالها بر منابر سب انحضرت کرد چنانکه ابن
ابی الحدید گفته است که اصحاب بغدادیون ما گفته اند که کسی که اصل اسلامش چنان باشد
که در کتب مذکور است که از ترس و بر سبیل مصلحت بود و خاتمه امرش آن بوده که در اخبار متواتره
وارد شده است پیوسته بر منبرها لعن علی علیه السلم میکرد تا بجهنم واصل شد و میان عمرش عمل
زنا بود و انکه از خواهش شکم و فرج نمیگذشت و معاونت فاسقان میکرد و پیوسته عمرش را در
غیر طاعت خدا صرف میکرد چنین کسی را ما چه احتیاج است داریم و چرا فسقش را بر مردم ظاهر
بکنیم بعد از ان اخبار بسیار روایت کرده است در انکه آن ملعون سب حضرت امیر علیه الصلوة و السلم میکرد
میکرد و مردم را امر باین می نمود و سیجی اعتراف کرده است ابن ابی الحدید که مغیره در جاهلیت و
اسلام مشهور بزنا بود پس دوست داشتن عمر چنین مردی را معلوم است که از برای چه غرض بود و اصل قصه طولی
دارد مجملی از ان را در اینجا ذکر میکنیم و آن چنان است که چون عمر مغیره را با آن فضایل والی بصره کرد در
بصره زنی بود که او را ام جمیل میگفتند از قبیله بنی هلال و مغیره پنهان بخانه او تردد میکرد و چون اهل
بصره بر این مطلع شدند بسیار عظیم شمردند این را و طبری روایت کرده است که خانه ابوبکره و خانه
مغیره نزدیک یکدیگر بود و همین شارع در میان فاصله بود و مسکنشان در دو غرفه مقابل یکدیگر
بود و هر یک از غرفه‌ها روزنه داشت بسوی دیگری مفتوح میشد روزی ابوبکره در غرفه خود نشسته بود
با جمعی صحبت میداشت ناگاه بادی وزید و در روزنه را گشود و ابوبکره برخاست که در
ببندد نظرش بر غرفه مغیره افتاد دید که باد آن روزنه را نیز مفتوح نموده و او در میان پای زنی نشسته است
پس ابوبکره با جماعت گفت برخیزید و نظر کنید چون نظر کردند گفت گواه باشید گفتند این
زن کیست گفت ام جمیل دختر افقم ایشان گفتند ما رانهای چند دیدیم اما روها را ندیده ایم

ایشان جبر کردند و مشت بجهت حرکات مینمودند تا فارغ شد چون برخواست شناختند که ام جمیل است
در انوقت مغیره متوجه مسجد شد که با منافقان مثل خودش نماز جماعت بکند ابوبکره آمد و مانع
نماز او شد و این واقعه را بعمر نوشتند و مغیره نیز دروغ چند در ین باب بعمر نوشت چون نوشتها
بعمر رسید ابوموسی اشعری را که دشمن حضرت امیر المؤمنین علیه السلم بود والی بصره کرد و فرستاد و
مغیره را با گواهان بمدینه طلبید ابن ابی الحدید از کتاب اغانی ابو الفرج اصفهانی که معتبرترین
کتابهای مخالفانست روایت کرده است از عمر بن شبه که عمر نشست و مغیره را با گواهان طلبید
پس اول ابوبکره را طلبید و پرسید آیا دیدی مغیره را در میان رانهای ام جمیل گفت بلی والله و
گویا می بینم که اثر آبله در رانهای او بود مغیره گفت نظر لطیف و دقیقی کرده ابوبکره گفت تقصیر نمیکنیم
در امری که خدا خوار کند ترا بسبب آن عمر گفت نه والله تا شهادت ندهی که مانند میل در سرمه دان
دیدی که داخل میکرده و بیرون میکشیده قبول نمیکنم گفت بلی والله چنین شهادت میدهم در حق او
رنگ عمر متغیر شد و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود ای مغیره ربع تو رفت و بعضی گفته اند
که عمر این را گفت پس نافع را طلبید و از او پرسید گفت گواهی میدهم بمثل گواهی ابوبکره عمر گفت نه
والله تا گواهی ندهی مانند میل در سرمه دان فایده ندارد و نافع گفت چنین گواهی میدهم که دیدم
تا بر سوفار رفت پس شبل بن معبد را طلبید که گواه سیم بود و او هم چنین شهادت داد پس
حضرت علی علیه السلم گفت یا عمر گفت که سه ربع مغیره رفت و رنگ عمر چنان متغیر شد که گویا خاکستر
بر رویش ریختند و زیاد که گواه چهارم بود هنوز داخل مدینه نشده بود مغیره میگریست و بنزد مهاجران
میرفت و استغاثه میکرد که ایشان در باب او شفاعت کنند و نزد زوجات حضرت رسول
صلی الله علیه و آله میرفت و میگریست پس عمر منع کرد که شهود را منع کنند که با احدی از اهل مدینه
سخن نگویند تا زیاد حاضر شود چون زیاد حاضر شد عمر نشست و ایشان را طلبید و روسای
مهاجران و انصار حاضر شدند چون زیاد دید ایشان گفت من مردی را می بینم که امر خدا خوار
نخواهد کرد بر زبان او مردی از مهاجران اما این عبارت تعلیم او کرد که نباید شهادت را تمام گفت

چون نزدیک رسید و دید جوان منور و ریش و ستبار او حرکت میدید و می آید بخاطر بخشش رسید
که او را تهدید هم باید کرد و مهابت عمر با وجود نامردی میان عرب و عجم معروف است بصدای بلند
درشت گفت چه کار میزند تو هستی ای کهلوله عقاب و گویا ملوع و دم هر دو در این عبارت
هست و عبد الکریم راوی حدیث گفته که چنین ابو عثمان نقل روایت عمر میکرد خواست صدای
مهیب را شنیده بصدای ناهموار عمر بکند چنان نعره زد که نزدیک شد من غش کنم پس از فحوای
این اخبار معلوم شد که باعتبار جنسیتی که میان عمر و آن فاسق منافق بود سعی بسیار کرد که زنای مغیره
ثابت نشود و آن سه نفر بیگناه را حد فحش بزنند و تعطیل حدود الهی و سعی در ان کردن مطلقا
بد است و اگر متضمن حد زدن چندین بیگناه باشد قبیح تر و شنیع تر است و از سیاق اکثر اخبار
ظاهر است که ایشان بیشتر شهادت خود را بیک سو نوشته بودند و این اختلاف بحیله و تهدید
عمر بهم رسید و ابو الفرج گفته است که بسیاری از راویان روایت کرده اند که زیاد گفت دیدم
مغیره را که پاهای ام جمیل را برداشته بود و خصیه های او را دیدم که تردد میکرد در میان رانهای او
و صدای بلند و نفس تندی شنیدم و ابو الفرج گفته است که عمر را گفته زیاد و تغییر شهادت دادن
و دفع حد از مغیره بسیار خوش آمد و گفته است که بعد از آنکه ابو بکره را حد زدند گفت گواهی میدهم
که مغیره زنا کرد و عمر اراده کرد که باز دیگر او را حد بزند حضرت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه
او را نهی فرمود از این و فرمود که اگر او را حد بزنی من مغیره را سنگسار میکنم و از اینجا معلوم میشود که نزد حضرت
ثابت شده بود زنای مغیره و از روی تقیه او را حد نزد و بعضی از سنیان توجیه دیگر کرده اند این سخن را
و ابو الفرج گفته است که عمر ابو بکره را امر بتوبه کرد ابو بکره گفت مرا توبه میدهی که گواهی مرا قبول
نکنی عمر گفت بلی گفت من عهد کردم که گواه نشوم میان دو کس تا تو در دنیا باشی یا من در دنیا باشم و گفته است
که چون آن گواهان را حد زدند مغیره گفت الحمد لله که خدا شما را خوار کرد عمر گفت ساکت شو خدا جای آن را
بکیر و در روایت دیگر گفت ساکت شو خدا خوار کند آن مکانی را که اینها ترا در آن دیدند و ابو الفرج گفته است
که عمر بعد از این بحج رفت و ام جمیل و مغیره هر دو بحج آمده بودند عمر بمغیره گفت وای بر تو آیا تجاهل میکنی

[illegible]

بر من بجد اسو کند هرگز گمان ندارم که ابو بکره بر تو دروغ گفته باشد و هیچ وقت ترا نمی بینم
مگر آنکه میترسم که از آسمان مرا سنگباران کنند بسبب تو و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میفرمود
که اگر بر مغیره ظفر یابم او را سنگباران خواهم کرد و هر که تامل کند در این اخبار داوری را سخن نمیماند در آنکه
زنای مغیره نزد حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و نزد عمر نیز ثابت بود و عمر دانسته از برای
رعایت مغیره تعطیل حد الهی در حق او و اقامت حد بجور و ظلم بر بیگناهی چند کرد طعن بیستم آنست که فخر
رازی و ابن ابی الحدید و سایر محدثان عامه و خاصه روایت کرده اند که روزی عمر در خطبه خود گفت
که اگر بشنوم که زنی در صداق خود زیاده از مهر زنان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله گرفته است البته از او خواهم
گرفت و بر روایت دیگر در بیت المال مسلمانان خواهم گذاشت پس زنی برخاست و گفت خدا
ترا رخصت نداده است که اینکار بکنی میفرماید که اگر قنطاری بیکی از زنان خود داده باشید از
ایشان هیچ چیز را مگیرید عمر گفت همه مردم داناتر و فقیه‌ترند از عمر حتی زنان پرده نشین در خانه‌ها
و بروایت ابن ابی الحدید عمر گفت تعجب نمیکنید از امامی که خطا کرد و زنی که حق را یافت و با
امام شما معارضه کرد و بر او غالب شد و در روایت دیگر آن زن گفت ای پسر خطاب خدا چیزی را عطا کرده
تو از ما منع میکنی پس عمر با خود خطاب کرد که همه مردم داناترند از تو ای عمر و از گفته خود برگشت و از این آیات
نهایت جهل بکتاب و سنت ظاهر میشود و چنانکس که باعتراف خودش زنان مخدره از او افقه باشند قابلیت
ریاست عامه مسلمانان ندارد خصوصا و قتیکه عالم بجمیع علوم در میان است باشد طعن بیست و یکم که از اعظم طعنهاست
و معصیت در معانده خدا و رسول و اکثر علمای امامیه نیز متفطن نشده اند و از جمله مطاعن او
ذکر نکرده اند و آن انکار حکم تیمم است چنانچه در صحیح بخاری و مسلم و ابی داود و نسائی روایت
کرده اند و صاحب جامع الاصول نیز روایت کرده است همه از شقیق روایت کرده اند که گفت
من نشسته بودم با عبد الله بن مسعود و ابو موسی اشعری پس ابو موسی گفت اگر مردی جنب شود
و یکماه آب نیابد تیمم نخواهد کرد و نماز کند پس چه میکنند با آیه سوره مائده فلم تجدوا
ماء فتیمموا صعیدا طیبا پس ابن مسعود گفت اگر رخصت دهند ایشان را هر وقت

هر آب بر ایشان سرد خواهد بود تیمم بخاک خواهند کرد من گفتم از این بهانه معنی کراهت دارید
تیمم را گفت بلی پس ابوموسی گفت آیا نشنیدی سخن عمار را که بعمر گفت که رسول خدا صلی الله
علیه و آله مرا بکاری حاجتی فرستاد پس من جنب شدم و آب نیافتم در میان خاک غلطیدم چنانکه دابه میغلطد
چون بخدمت حضرت آمدم این را ذکر کردم حضرت فرمود که بس بود ترا که چنین کنی پس دستهای خود را
بر زمین زد و بر هم مالید و دستها و رو را مسح کرد و عبدالله گفت که ندیدی که عمر قانع نشد بقول عمار و
بخاری بروایت دیگر همین مضمون را روایت کرده است و ایضا بسند دیگر روایت کرده است از شقیق
بن سلمه که گفت من نزد ابومسعود و ابوموسی بودم ابوموسی گفت اگر کسی جنب شود و آب نیابد
چه کند ابن مسعود گفت نماز نکند تا آب بیابد ابوموسی گفت چه میکنی قول عمار را ابن مسعود گفت
ندیدی که عمر باین قانع نشد ابوموسی گفت قول عمار را بگذار آیه را چه میکنی عبدالله نتوانست جواب گفت
آنرا عذری ناموجه ساقی را گفت و ایضا بخاری از سعید بن عبدالرحمن از پدرش روایت کرده است که مردی
نزد عمر آمد و گفت من جنب شدم و آب نیافتم عمر گفت نماز مکن عمار بن یاسر بعمر گفت که بخاطر نداری
که من و تو در سفری بودیم و جنب شدیم و تو نماز نکردی و من در خاک غلطیدم و نماز کردم پس از برای حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و اینرا ذکر کردیم حضرت فرمود که کافی بود که چنین کنی و دستها را بر زمین زد و
نفخ کرد و رو و دستها را مسح کرد و بروایت مسلم چون عمار این را گفت عمر گفت از خدا بترس ای
عمار پس عمار گفت اگر میخواهی من این حدیث را نقل نکنم و بروایت دیگر عمار گفت اگر میخواهی بسبب حقی
که بر من داری من این حدیث را باحدی نقل نکنم و صاحب جامع الاصول بعد از آنکه روایات بخاری و مسلم را
روایت کرده است گفته است که در روایت ابو داود چنین است که عبدالرحمن گفت من نزد
عمر بودم مردی آمد و گفت ما در مکانی یکماه و دو ماه میباشیم و آب نمییابیم عمر گفت اما من پس نماز نمیکنم
تا آب بیابم عمار گفت آیا بخاطر نداری که من و تو در میان شتران بودیم و جنب شدیم و من در خاک
غلطیدم پس آمدم بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و عرض کردم و حضرت کیفیت تیمم را تعلیم نمود
پس عمر گفت ای عمار از خدا بترس عمار گفت اگر خواهی والله که این حدیث را هرگز ذکر نخواهم کرد عمر گفت

ما ترا بگذاشته خودت میگذاریم مؤلف گوید که این احادیث از صحاح سنیان نقل شده و آنها انکار صحت
اینها نمیتوانند نمود پس میگوئیم خالی از دو صورت نیست یا آنکه عمر در وقتی که این امر کرد که مسائل را در هنگام
نیافتن آب ترک نماز نکنند و از عمار قول عمار نکرد و گفت اگر من باشم نماز نمیکنم تا آب بهم رسد عالم بود
باآنکه خدا تیمم را بر فاقد آب واجب گردانیده و متذکر آیه بوده که حق تعالی بر رد او در دو آیه تصریح با
نموده و در خاطر داشته امر حضرت رسول را بر تیمم و بیان کیفیت آنرا کردن یا جاهل بود و نمیدانست فرموده
خدا و رسول خدا را اگر شق اول باشد چنانکه ظاهر اکثر احادیث است انکار او حکم تیمم را رد صریح خواهد
بود بخدا و رسول بگمان آنکه اینحکم مستلزم مفسده است و نسبت جهل و امر بقبیح بخدا و رسول خواهد بود و
کفری ازین قبیح تر و ظاهر تر نمیباشد اگر چه از دو عیب نجوه مدارا و برای بود چنانکه حی علی خیر العمل را
از اذان انداخت و منع دوات و قلم نمود و بسیار امور که متواتر است و بعضی گذشت و تعیین
خواهد آمد و اگر شق دوم باشد که جاهل باینحکم باشد و برآیه و حدیث مطلع نشده باشد پس دلیل خواهد بود
بر نهایت جهالت و حماقت و بیدینی او که در مدت زیاده از بیست سال که در خدمت آنحضرت
بوده چنین امر عام البلوائی را که متعلق است باعظم اعمال دینیه که نماز باشد که عوام دانند و
احتیاج بآن بسیار واقع شود او نداند پس چنین کسی چگونه صلاحیت ریاست عامه دین و دنیای
جمیع مسلمانان داشته باشد و از غرایب آنست که در وقت مرگش گفتند چرا عبدالله پسر خود را
خلیفه نمیکنی چون میدانست که او معارضه با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نمیتواند کرد و امامت از او
بحضرت امیرالمؤمنین بر خواهد گشت قبول نکرد و عذری که گفت آن بود که کسی که نداند چگونه
طلاق زن خود بگوید قابل امامت نیست و اتباعش جهل بحیثیتی عمر را که چنان آن و طلاق از جهات
شتی فوق هست مانع امامت او نگردانیده اند با آنکه پسرش بعد از تنبیه متذکر شد و برگشت
و عمر مصر بر انکار ماند و نکرد که بعد از قول عمار رجوع بسیار صحابه بکنند و اگر جاهل باشد این حکم را
معلوم کند و از اینجا معلوم میشود که آنچه عامه در اکثر مواضع بآن متمسک میشوند که چون کسی انکار نکرد
فعل خلفای جور را باید که حق باشد باطل است زیرا که چنین امر واقع بسیار شد که خلاف کتاب و سنت

و اجماع امت بود حکم کرده و نقل نکرده اند که احدی از صحابه با او معارضه کرده باشد مگر عمار که بعد از
اظهار حق باز ترسید و گفت اگر میگوئی که این حدیث را دیگر روایت نکنم هر که در این امور چیزی
هر چند آن غرض دنیویه آن متعلق میشد ایشان قدرت بر انکار نمیداشته باشند در امور خلافت
و سلطنت کی میتوانستند انکار کردن **طعن هفتم** آنست که او در وقایع بسیار حکمهای خطا میکرد و
سایر صحابه او را تنبیه میکردند و بر میگشت چنانکه حکم کرد که زن حامله را سنگسار کنند معاذ گفت
ترا بر زن حکم است بر فرزندی که در شکم اوست حکمی نیست او از حکم خود برگشت و در مناقب
خوارزمی روایت کرده است که در ایام خلافت عمر زن حامله را آوردند عمر از او سؤال کرد او
اعتراف کرد بزنا پس عمر امر کرد که او را سنگسار کنند در راه حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
ایشان را ملاقات کرد و از واقعه سؤال فرمود چون مطلع شد فرمود برگردانید او را و آمد بنزد عمر
و فرمود که امر کرده که این را سنگسار کنند گفت بلی اعتراف کرد نزد من بزنا حضرت فرمود
تو بر او سلطنت داری بر بچه که در شکم اوست سلطنتی نداری پس فرمود شاید او را تهدید کرده باشی
یا ترسانیده باشی پیش از اقرار گفت بلی چنین بود حضرت فرمود مگر نشنیده از رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرموده که حد نیست بر کسی که اعتراف کند بعد از حبس کردن یا قید کردن یا تهدید
کردن پس عمر آن زن را رها کرد و گفت عاجز شدند زنان از آنکه مثل علی بن ابی طالب علیه السلم
از ایشان متولد شود اگر علی نمی بود هلاک میشد عمر و ایضا از مناقب خوارزمی و مسند احمد حنبل
روایت کرده اند که زن دیوانه را آوردند بسوی عمر که زنا کرده بود عمر خواست او را سنگسار کند
حضرت امیر المؤمنین علیه السلم فرمود مگر نشنیدی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که میفرمود که
قلم تکلیف برداشته شده است از سه کس از دیوانه تا عاقل شود و از طفل تا بالغ شود و از کسیکه
در خواب باشد تا بیدار شود پس عمر دست از او برداشت و این قضیه را قاضی القضاة و ابن
ابی الحدید تلقی بقبول کرده اند و از این باب اخبار و وقایع بسیار است و این رساله گنجایش ذکر
آنها ندارد **طعن هشتم** بدعتهایست که او در دین خدا کرد بعقل خود بی مستندی بایراد قلیلی از آنها

اکتفا مینمایم اول

اکتفا مینمایم **اول** نماز تراویح که در شبهای ماه مبارک رمضان نوافل بسیار بجماعت بجا آورند و دلیل
بر بدعت بودن آن آنست که خود اعتراف بآن کرده چنانچه صاحب نهایه و اکثر محدثین ایشان
روایت کرده اند که چون بمسجد آمد در شب ماه رمضان المبارک و دید که باغواء شیطان مسجد پر شده است
گفت نعمت البدعة خوب بدعتی بود که ما کردیم و در صحیح بخاری و صحیح مسلم و جامع الاصول روایت کرده اند
که ابو سلمه از عایشه سؤال کرد که نماز رسول خدا صلی الله علیه و آله در ماه رمضان چگونه بود عایشه گفت در
ماه رمضان و غیر آن زیاده بر یازده رکعت نمیکرد اول چهار رکعت میکرد مپرس که چه مقدار نیکو و طولانی
میکرد پس چهار رکعت دیگر میکرد در نهایت نیکوئی و طول پس سه رکعت دیگر میکرد من گفتم یا رسول الله
پیش از وتر بخواب میروی حضرت فرمود ای عایشه دیدهای من بخواب میرود و دلم بخواب نمیرود و در روایت
دیگر مسلم روایت کرده است از عایشه که گفت که نماز آنحضرت در ماه رمضان و غیر آن سیزده رکعت بود که نافله
صبح در آنها داخل بود و در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ابو داود روایت کرده است که رسول خدا
صلی الله علیه و آله حجره در مسجد از حصیر در ماه رمضان ساخت و بیرون آمد که در آن حجره نماز کند
پس بعضی از مردم آمدند که بآنحضرت اقتدا کنند حضرت برگشت و بخانه رفت و شب دیگر
بیرون نیامد ایشان گمان کردند که حضرت را خواب برده است پس بعضی تنحنح میکردند و بعضی
سنگریزه بر در میزدند حضرت غضبناک بیرون آمد و فرمود پیوسته در این امور مبالغه میکنید تا آنکه
ترسیدم که بر شما واجب شود و از عهده بر نیایید ای ایها الناس در خانهای خود نماز کنید بدرستیکه بهترین
نماز آنست که آدمی در خانه خود بکند مگر نماز واجب که بجماعت کردن بهتر است و ایضا از
انس روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله نماز میکرد در ماه مبارک رمضان من
آمدم و در پهلوی حضرت ایستادم و دیگری هم آمد تا آنکه جماعتی شدیم چون حضرت یافت که ما در عقب او
ایستاده ایم نماز را سبک کرد و داخل خانه شد و مشغول نماز شد و بعد از آن فرمود که چنین نمودم تا شما
کردید من ترک نماز در مسجد کردم و از این باب احادیث بسیار در صحاح خود روایت کرده اند و از این
اخبار بسیار ظاهر میشود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در ماه رمضان مطلقا نافله را اضافه نمیکرده اند

یا اگر میکردند رافضی بوده اند هر جماعت واقع شود پس این عدد مخصوص را در شریعت مقرر کردن و
بجماعت مستحب گردانیدن و سنت مؤکد قرار دادن معلوم است که بدعتست و در احادیث متواتر
از طرق عامه و خاصه وارد شده است که هر بدعتی ضلالتست و هر ضلالتی راه مشی بسوی جهنم است و
در صحیح مسلم از جابر روایت کرده است که حضرت رسول در خطبه جمعه میفرمود که بهترین سخنها کتاب خدا
و بهترین هدایتها هدایت محمد است صلی الله علیه و آله و بدترین امور آنهاست که تازه بهم میرسند و
هر بدعتی ضلالتست و بخاری و مسلم روایت کرده اند که حضرت فرمود هر که سنت مرا نخواهد از من
نیست و فرموده که عجب دارم از جماعتی که کراهت دارند از کاری که من میکنم بخدا سوگند که من داناترم
از همه بخدا و خوف و خشیت من از خدا از همه بیشتر است و در جامع الاصول از صحیح ترمذی و ابو داود
روایت کرده است که زنهار زنهار احتراز کنید از اموری که تازه بهم میرسد زیرا که هر تازه بدعتست
و هر بدعتی ضلالتست و آنچه جمعی از علمای عامه از برای اصلاح کار عمر گفته اند که بدعت بر پنج قسم منقسم میشود
مخالف احادیث عامه و خاصه است و از نصوص هر که مستفاد میشود که هر امری را که در دین احداث کنند
که در شریعت خصوصا یا عموما وارد نشده باشد بدعتست و حرام است و هر فعلی را اگر بر وجه عبادت
واقع سازند و از دلیل شرعی عامی یا خاصی مستفاد نشده باشد بدعتست و تشریع است خواه
فعل مستقلی باشد یا صفت عبادتی باشد که اصلش از شارع متلقی شده باشد مثل آنکه واجب را
بقصد سنت کنند یا سنت را بنیت واجب بعمل آورند یا وصف خاصی را در عبادتی
اختراع کنند مثل آنکه طواف را بجماعت بکنند یا عدد خاصی از عبادت را در وقت مخصوص
سنت قرار دهند مثل نماز جماعت که بدعت دیگر است از بدعتهای عمر هم حرام است و اگر
کسی بدعت را اصطلاح کند و بر پنج قسم منقسم گرداند شک نیست که بدعتهای عمر داخل بدعتهای
حرام است دویم آنکه عسس را بدعت کرده شبها گرد و تجسس احوال مردم کند با آنکه
حق تعالی نهی از آن فرموده و گفته است وَلا تَجَسَّسُوا و ابن ابی الحدید و دیگران روایت کرده اند
که عمر شبی از برای عسس میگشت از خانه صدائی شنید از دیوار بالا رفت مردی را با زنی دید

الکرانی

که مشک شرابی نزد خود گذاشته اند گفت ای دشمن خدا گمان میکنی که خدا بر تو خواهد پوشید و تو مشغول
معصیت او باشی آن مرد گفت تعجیل مکن اگر من یک خطا کرده ام تو سه خطا کرده خدا فرموده است که
تجسس مکنید و تو تجسس کردی و فرموده است وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا یعنی داخل خانه‌ها از در
آنها بشوید و تو از دیوار بالا آمدی و فرموده است اِذا دَخَلْتُم بُيُوتاً فَسَلِّمُوا یعنی هرگاه داخل خانه‌ها
شوید پس سلام کنید و تو سلام نکردی عمر گفت اگر از تو عفو کنم اختیار امر خیری خواهی کرد گفت بلی
والله دیگر این کار را نخواهم کرد عمر گفت برو و عفو کردم از تو سیوم آنکه سه طلاق متوالی را بدون رجوع
یک حساب میکردند در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ابو بکر و بعد از آنکه سه سال از خلافت
او گذشت سه طلاق حساب کرد چنانچه در جامع الاصول از صحیح ابو داود و نسائی روایت کرده است
از ابن عباس بچندین طریق و عذری که گفته است آنست که مردم جرئت بر طلاق نکنند اگر این علت
اجرای سه طلاق میشد بایست خدا که علمش بهمه چیز احاطه کرده است بکند و رسول خدا صلی الله علیه و آله
در جمیع امور منتظر وحی الهی میشد و بعقل کامل خود حکم نمیکرد و عمر را چه نسبت است که احکام الهی را
بعقل شوم خود تغییر دهد چهارم آنست که از ائمه اهل بیت علیهم السلام بطرق معتبر منقول است که
مقام ابراهیم علیه السلام در زمان ابراهیم و بعد از او متصل بود بدیوار کعبه تا آنکه کفار قریش در جاهلیت
از آنجا برداشتند و در موضعی که الحال در آنجاست گذاشتند چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله
مکه را فتح کرد مقام ابراهیم را بر گردانید بجائی که در زمان حضرت ابراهیم علیه السلام در آنجا بود و پیوسته
در آنجا بود تا عمر غصب خلافت کرد و بحج رفت و پرسید که کیست که بداند که مقام در زمان جاهلیت
در کجا بوده است منافقی دیگر گفت من اندازه آن را به تسمه برداشته ام و نگاه داشته ام عمر از او طلبید
و مقام جاهلیت را اعلام کرد و مقام را برداشت و در همان موضع گذاشت که در جاهلیت بود تا حال در آن
موضع است و حضرت صاحب الامر علیه السلام بمکان اول برخواهد گردانید و این قصه از جمله مشهورات بلکه
متواترات است و الحال جای مقام را که در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله در آنجا بود کرد گذاشته اند
و مقام جبرئیل علیه السلام میگویند و صاحب کشاف نیز اشاره بتحویل مقام نموده است و گفته است عمر از مطلب

بن وداعه پرسید آیا میدانی موضع مقام در جاهلیت کجا بود گفت بلی و نشان او داد همان موضع را که
ابن ابی الحدید گفته است که مورخان گفته اند عمر اول کسی بود که اقرار کرد که نافله ماه رمضان را
بجماعت بکنند و شبها او گذاشت که حیلی کنند و خانه زنی که شد نفقی را سوزانید و نبید میخورد و حت
و اول کسی بود که عسس و شبگرد را اختراع کرد و اول کسی بود که تازیانه از ابل تا دیب مردم مقرر کرد
و میگفت که تازیانه عمر مهابتش بیشتر از شمشیر حجاج بود و اول کسی بود که عمال خود را جریمه کرد و نصف
اموال ایشان را گرفت و او مسجد حضرت رسول صلی الله علیه و آله را خراب کرد و زیاد کرد و از جمله
آنچه داخل کرد خانه عباس بود و او از آن مقام نقل کرد که موضع آن حال در آنجاست و پیشتر متصل بخانه
کعبه بود و معارضه با حضرت رسول صلی الله علیه و آله ازین و امثال و مرتکب بسیار شده است آنحضرت را
دانسته برطرف کند و بدعت کفر و جاهلیت را احیا کند پنجم آنکه چیزی از حضرت رسول و حضرت
امیر علیهما السلام شنیده بود که موالی و انصار ما از عجم خواهند بود با عجم عداوت میکرد و احکام مسلمانان
بر ایشان جاری نمیکرد و مقرر کرد که قریش دختر از عرب و عجم بخواهند و عرب دختر از عجم بگیرند و قریش
دختر بایشان ندهند و عرب دختر بعجم ندهند پس عرب را نسبت بقریش و عجم را نسبت بعرب
بمنزله یهود و نصاری قرار داد و حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که مسلمانان همه کفو یکدیگرند
و در جامع الاصول از موطای مالک روایت کرده است که منع کرد از آنکه میراث عرب را بعجم بدهند
مگر عجمی که در میان عرب متولد شده باشد و این مخالف صریح است با احکام میراث که در جای در قرآن
مجید نازل ساخته ششم آنکه در میراث عول و تعصیب را قرار داد و آن مخالف کتاب و سنت است
و بیانش طولی دارد که مناسب این رساله نیست هفتم الصلوة خیر من النوم را در اذان نماز صبح
زیاده کرد چنانچه در جامع الاصول از موطای مالک روایت کرده است طعن نهم آنست که بیت المال
و غنایم و فیء را در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و در زمان ابوبکر لعنة الله علیه بالسویه قسمت میکردند
و عمر آنرا برهم زد و زوجات حضرت رسول صلی الله علیه و آله را زیاده داد و عایشه را سالی دوازده هزار درهم
میداد و سایر زوجات را شش هزار درهم و قسمت اهل بدر را از مهاجران پنجهزار درهم و از انصار چهار

هزار درهم قرار داد

هزار درهم قرار داد و سنجیان سایر مردم را بتفاوت میداد و بخاری و مسلم و دیگران روایت کرده اند که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله با انصار گفت در مقام تسلی که بعد از من دیگران را بر شما زیادتی خواهند داد پس صبر کنید
تا در حوض کوثر بر نزد من آئید و ابن ابی الحدید و دیگران اعتراف کرده اند که او اول کسی است که این بدعت را
جاری کرد و قسمت بالسویه را تغییر داد عمر بود و این معلوم است که متضمن جور بر جماعتی است که حق ایشان را
کم کرد و اکثر فتنهای زمان خلافت حضرت امیر علیه السلام متفرع برین بدعت شد زیرا که حضرت
امیر خواست که سنت حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در میان ایشان جاری کند اکابر اصحاب آنحضرت بآن راضی
نشدند مانند طلحه و زبیر و فتنه بصره برپا شد و فتنهای دیگر برو متفرع گردید و اگر جایز بود تفضیل در
قسمت البته حضرت امیر علیه السلام بایراه آن فتنهای عظیم را با آن منطقی میساخت که آن القدر وهن در
ارکان خلافتش بهم رسد و باعث قوت معاویه و دیگران نشود و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه
گفته است اگر گوئی که ابوبکر نیز قسمت بالسویه کرد چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام کرد و کسی انکار او
نکرد چنانچه انکار بر امیر المؤمنین علیه السلام کردند جواب گوئیم که زمان ابوبکر متصل بود بزمان حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و بسیرت او عمل کرد کسی بر او اعتراض نتوانست کرد و چون عمر خلیفه شد بنای
کار را بر تفضیل گذاشت و مردم بآن الفت کردند و قسمت اول را فراموش کردند و ایام عمر بطول
انجامید و در دل ایشان محبت مال و کثرت عطا قرار گرفت و آنها که مظلوم شدند عادت بآن کردند
و قناعت نمودند و چون عثمان خلیفه شد او هم بطریقه عمر سلوک کرد و عادت مردم باین طریقه محکم شد
و چون خلافت بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام رسید خواست برگرداند مردم را بعادت زمان حضرت
رسول صلی الله علیه و آله بعد از آنکه بیست و دو سال با امر دیگر عادت کرده بودند و آن سنت را فراموش
کرده بودند لهذا قبول آن بر ایشان گران بود بحدی که بیعت لازمه را شکستند و بر آنحضرت خروج کردند
و جمع دیگر را که عمر ایشان را تفضیل میداد اکراه کردند و با خود شریک کردند و سیرت آنحضرت را مذمت
میکردند و بدعت عمر را مدح میکردند تا آنکه اکثر دلها را از آنحضرت منحرف گردانیدند مؤلف گوید که اگر
نیک تامل کنی میدانی که فتنهای که در اسلام بهم رسید و ظلمها که بر اهل بیت رسالت واقع شد همه از

بدعتهای

بوعبها و تدبیرهای این منافق بود که اصل شجره فتنه را در روز سقیفه غرس نمود و به تفضیل در عطا آثار آن ببیت
کرد و بشوری آثار ابار آورد تا ظهور قایم آل محمد علیهم السلم هر ظلم و جوری که بر اهل بیت رسالت
و شیعیان ایشان واقع میشود از ثمرات آن شجره ملعونه است فلعنه الله علی من غرسها و سقاها و
اثمرها و رباها طعن دهم قضیه شوری است که از اعظم قبایح و اشنع فضایحات و مجمل آن قصه باطلم
ایلم چنانکه ابن ابی الحدید و دیگران اکثر مخالفان ایراد نموده اند آنست که چون ابولؤلؤ عمر را زخم
زد و جزم کرد که بجهنم واصل خواهد شد قانع نشد بآنچه در باب حرمان اهل بیت علیهم السلم از خلافت
و نقص مرتبه ایشان در حال حیات خود کرده بود شروع کرد بتدبیر امری چند که متمم آن باشند که بعد از
او نیز هرگز امر خلافت بر ایشان مستقر نگردد و نزد عوام محجوب بعد باشد و کسی گمان حیله با و نبرد
و او را بعوض شناسند اول مشوره کرد با اصحاب در این باب کسی نبالش خوش آمد او گفت عبد الله
پسر خود را خلیفه کن از بالای آنکه او را صاحب غرض نخوانند و این امید است که اگر او بشود براه نیکو نخواهد
برد و بصاحبش بر میکرد و قبول نکرد و گفت نه والله از اولاد خطاب لعنه الله هر کسی مرتکب
این امر نمیشود بس است عمر را آنچه که خلافت را بالای اولاد خود ذخیره میکنم و در حیات و ممات
هر دو متحمل این امر نمیشوم بعد از آن گفت بتحقیق که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت از
شش نفر راضی بود علی و عثمان و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص و عبد الرحمن بن عوف که لازم
بر سد که خلافت را میان ایشان بشوره قرار دهم تا بالای خود هر یک را که خواهند اختیار کنند بعد از
اینان را طلبید چون حاضر شدند نگاه کرد بسوی ایشان و گفت هر یک از ایشان بامید خلافت آمده اند
و بروایت ابن ابی الحدید گفت آیا همه شما طمع خلافت دارید بعد از من چون دو مرتبه اعاده این
سخن نمود زبیر گفت چه مانع است ما را از طلب خلافت تو خلافت کردی و ما در میان قریش کمتر از تو
نیستیم نه در فضل و نه در قرابت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بعد از آن گفت میخواهید بگویم
شما بگو زهر دمیده گفتند بگو اگر بگویم نگو دست از ما برنخواهی داشت گفت اما تو ای زبیر بد خو
مضطرب اگر راضی باشی مومنی و اگر راضی نباشی کافری گاهی انسانی گاهی شیطانی گمان است که

اگر خلافت

اگر خلافت بتو رسد همه روز بالای یکپاره کیسه خود را بر در بازار میفیدانم اگر خلیفه شوی روزی که
شیطان باشی امام مردم که خواهد بود یا آنکه تو بآن صفت باشی بکجا رود این امت نمی‌آیی و اما تو ای طلحه
بتحقیق که رسول خدا صلی الله علیه و آله آزرده بود از تو تا از دنیا رفت بسبب کلمه که در روز نزول آیه
حجاب گفتی ابن ابی الحدید گفته است که شیخ ما ابو عثمان جاحظ گفته است که آن کلمه آن بود که چون آیه
حجاب نازل شد طلحه در حضور جماعتی گفت چه فایده دارد که پیغمبر امروز چادر بر سر زنان خود میکند زود
خواهد مرد و ما زنانش را نکاح خواهیم کرد بعد از آن از برای تو نازل شد و ما کان لکم ان تؤذوا
رسول الله و لا ان تنکحوا ازواجه من بعده ابدا یعنی نمیرسد شما را و جایز نیست که
رسول خدا را برنجانید و نه آنکه زنان او را بعد از او هرگز نکاح کنید و اما تو ای سعد متعصب و متکبری
و بکار خلافت نمی‌آیی و اگر ریاست دهی با تو باشد از عهده آن بر نمی‌آیی و چه نسبت است
بیان بنی زهره و خلافت تو و اما تو ای عبد الرحمن ضعیف و عاجزی و قوم خود را دوست
میداری و بنی زهره را با این کار نسبتی نیست و اما تو ای عثمان والله که سرگینی بهتر است از تو
اگر خلیفه شوی خویشان خود را بر مردم مسلط گردانی و همه اموال بیت المال را بایشان دهی میبینم
که قریش ترا امام کنند و تو قوم خود را بر مردم سوار کنی و ایشان را بر اعناق مسلمانان اختصاص دهی
بعد از آن گرگان عرب بر تو بشورند و ترا بکشند بعد از آن رو بحضرت علی علیه السلم کرد و گفت
اگر تو مزاح و شوخی نمیداشتی بالای این کار خوب بودی والله اگر ایمان ترا با ایمان اهل زمین بسنجند بر همه
زیادتی کند بعد از آن آنحضرت برخواست و بیرون رفت عمر گفت والله قدر این مرد را میدانم
و مرتبه اش را میشناسم اگر کار خود را باو گذارید شما را براه حق واضح و راه روشن میدارد بر سیند
که کیست آن گفت یکی از میان شما برخواست و رفت اگر او را صاحب اختیار کنید شما را
براه خدا میبرد گفتند پس چه مانع است ترا باو و نمیدهی گفت نمیخواهم که بار این کار در زندگی و
مرده که بر دوشم باشد و بروایت دیگر در غیر امر شوری گفت نبوت و خلافت را بالای بنی هاشم
جمع میکنم و بروایت دیگر گفت که او کم سن است بعد از آن عمر گفت آه اگر ابو عبیده جراح یا سالم

سوال چند نفر زنده میبودند امر را بی تشویش و تردد نبود و ایشان بالکل اینکار مناسب و بی عیب بودند
بعد از آن عمر ابو طلحه انصاری را طلبید و گفت پنجاه کس از انصار را بردار و این شش نفر را در
خانه جمع کن و شما همه با شمشیرها بر در خانه بایستید و تعجیل کن و بیش از سه روز مهلت مده تا ایشان
با هم مشورت کنند و یکی از جمله خود را برای اینکار اختیار نمایند و اگر پنج کس متفق شوند و یکی مخالفت
نماید گردن او را بزن و اگر چهار کس اتفاق نمایند و دو کس مخالفت ورزند گردن هر دو را بزن و اگر
سه کس اتفاق کنند آن سه که عبد الرحمن میان ایشان باشد بقول او عمل کنید و اگر آن سه کس دیگر بر مخالفت
مصر باشند گردن ایشانرا بزن و اگر سه روز بگذرد و اتفاق بر امری نکنند گردن همه را بزن
و مسلمانانرا بگذار تا هر کرا خواهند برای خود اختیار کنند چون عمر را دفن کردند ابو طلحه با پنجاه کس
همه با شمشیرها بر در خانه ایستادند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلم بروایات مستفیضه از مخالف
و موافق قریب بصد منقبت از مناقب غیر متناهیه خود را بر ایشان شمرد و همه تصدیق کردند
و با یکدیگر مشوره کردند و گفتند اگر خلافت باو داده شود هیچکس را بر دیگری زیادتی نخواهد داد و
همه مسلمانانرا مساوی خواهد کرد و باین سبب بخلافت او راضی نشدند و چون طلحه از خلافت
خود مایوس شد و دانست که خلافت از حضرت علی علیه السلم و عثمان ملعون بیرون نمیرود و با
بنی هاشم عداوت داشت گفت من حصه خود را بعثمان بخشیدم زبیر چون عمه زاده حضرت
امیر المؤمنین علیه السلم بود بملاحظه قرابت گفت من حصه خود را بعلی بخشیدم بعد از آن سعد بن
ابی وقاص نیز چون دانست که خلافت باو نمیرسد گفت من حصه خود را بابن عم خود عبد الرحمن دادم
چون هر دو از بنی زهره بودند بعد از آن عبد الرحمن گفت منهم از حصه خود گذشتم و میان علی و
عثمان گذاشتم و بعلی علیه السلم گفت با تو بیعت میکنم بر کتاب خدا و سنت رسول خدا و طریقه
شیخین ابو بکر و عمر حضرت فرمود که قبول میکنم بر کتاب خدا و سنت رسول و آنچه خود دانم و رای
بآن تعلق گیرد بعد از آن بهمان نحو بعثمان گفت عثمان گفت باین شرط قبول کردم باز دیگر بحضرت
علی علیه السلم و عثمان ملعون بهمان شرط گفت تا سه مرتبه و هر مرتبه عثمان قبول میکرد و علی علیه السلم

قبول نمیکرد چون

قبول نمیکرد و چون دید که علی شرط طریقه شیخین را قبول نمیکند دست بدست عثمان داد و گفت
السلام علیک یا امیر المؤمنین پس علی علیه السلم فرمود که والله که تو باو بیعت نکردی مگر بهمان امید
که عمر با ابو بکر کرد خدا میان شما جدائی اندازد و چنانکه اکثر نقل کرده اند دعای آنحضرت مستجاب شد و
میان ایشان فساد و عناد بمرتبه بهم رسید که هیچیک با دیگری سخن نمیگفتند تا آنکه مرگ میان ایشان
جدائی افکند این بود کیفیت این قضیه بنحوی که اکثر محدثین و مورخان عامه روایت کرده اند و در مقام
احتجاج مسلم داشته اند و بر هر عاقلی مخفی نمیتواند بود اشتمال این قضیه از جهات شتی بر طعن و کفر و ضلالت
و خطای ابو بکر و عمر و عثمان و رفقا و اعوان ایشان اول آنکه گفت بس است عمر را آنچه کرد در حیات
و ممات متحمل اینکار نمیشوم و اگر این کار حق و موافق امر الهی و حضرت رسالت پناهی در خلافت
ایشان بود چرا از آن احتراز و استنکاف میکرد و از تحمل آن میگریخت و بار آنرا از دوش خود میریخت و
اگر خطا و باطل و خلاف رضا و اطاعت ایشان بود چرا در حیات خود متحمل میشد و بکدام حجت خدا و
رسول او متمسک شد و حق را از صاحب حق گرفت اول برای ابو بکر و بعد از آن برای خود دویم آنکه اول گفت
که رسول خدا صلی الله علیه و آله از همه این شش نفر راضی بود و از جهت همه لایق خلافتند بعد از آن
برای هر کسی عیبی گفت که باعتقاد او منافی آنست و اکثر آنها اگر کفر نباشند بیشک معصیت هستند
پس با این عیوب چگونه تجویز خلافت ایشان کرد و چگونه آنحضرت از ایشان راضی بود ابن ابی
الحدید از جاحظ نقل کرده است که اگر کسی بعمر میگفت که تو اول گفتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله
از این شش نفر راضی بود پس چون حالا میگوئی که از تو آزرده از دنیا رفت و اینها نقیض یکدیگرند اما
بکه جرات میکرد که کمتر ازین سخن را باو بگوید چه جای این سیوم آنکه عیب که حضرت امیر المؤمنین
علیه السلم را بمزاح کرد از جمله صفات حمیده و اخلاق حسنه انبیا و اولیاست و حق تعالی رسول خود را
بآن مدح فرموده و خلاف آنرا مذمت کرده و فرموده است فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللّٰهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ
کُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ و اگر مراد او بدعابه و مزاح امری باشد
که منافی تمکین و وقار و نفاذ حکم و مقتضی لهو و لعب باشد بر همه عالم ظاهر است که آنحضرت بخلاف

این اوصاف موصوف بود و عیبش در دلهای کافران و منافقان بمقتضای اَذِلَّةٍ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ
اَعِزَّةٍ عَلَی الْکَافِرِینَ مرتبه متمکن بود هر نامش را که میشنیدند بر ایشان میلرزیدند و باین سبب اکثر
قبول خلافت او نمیکردند و عمر خود او را نسبت بغض و بکبر میداد و از ابن عباس روایت کرده اند چون
آنحضرت ساکت بود ما جرات میکردیم ابتدا بسخن بکنیم و ابن ابی الحدید از زبیر بن بکار روایت
کرده است که عمر با ابن عباس گفت اگر صاحب شما علی متولی خلافت بشود میترسم عُجبی که او دارد او را
از راه ببرد و باز از ابن الانباری روایت کرده است که علی علیه السلام آمد بمسجد و نزد عمر نشست و نزد او
جماعتی بودند چیزی خواست یکی از حاضران او را بتکبر و عجب نسبت داد عمر گفت سزاوار است
مثل او را اگر تکبر کند اگر شمشیر او نبود ستون اسلام راست نمیشد و او در قضا از همه اعلم است و از او
سوابق شرف این امت است پس کسی گفت هرگاه چنین است چرا او را خلیفه نمیکنید گفت ما از خلافت
او کراهت داریم از جهت آنکه کم سن است و فرزندان عبد المطلب او را دوست میدارد و ایضا
روایت کرده است که عمر با ابن عباس گفت که شما اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و پسران
عم او بیند چرا قوم شما خلافت را بشما نگذاشتند ابن عباس گفت نمیدانم هرگز بغیر نیکی چیزی برای
ایشان در خاطر نداشتیم عمر گفت نخواستند قوم شما که از برای شما خلافت و پیغمبری جمع شود پس شما با شما
بالا روید از نخوت و تکبر و شاید شما گوئید که اول کسی که شما را از خلافت دور کرد ابو بکر بود او
مطلبش این نبود و لیکن امری روداد که علاجی بغیر این نداشت و اگر نه رای ابو بکر بود از حق هر آینه
از برای شما از خلافت نصیبی قرار میداد و اگر میکرد بر شما گوارا نمیشد زیرا که قوم شما نظر میکنند بسوی شما
مانند نظر که او میکند بقصابی که او را امیکشد و باز ابن ابی الحدید از عبد الله بن عمر روایت کرده
که روزی عمر پیش با عبد الله بن عباس گفت که میدانی چه چیز مانع شد مردم را از آنکه خلافت را بشما بدهند
گفت نه عمر گفت و لیکن من میدانم گفت آن چیست عمر گفت کراهت داشتند قریش از آنکه
جمع شود از برای شما پیغمبری و خلافت و یکباره مردم را پایمال کنید پس قریش از برای خود تدبیری کردند و
اختیار نمودند و توفیق یافتند و رای درستی اختیار کردند ابن عباس گفت آیا خلیفه غضب خود را

از قول رسول خدا

از مردم پنهان میکرده اند هر جواب این سخن را بشنود عمر گفت بگو آنچه میخواهی ابن عباس گفت ای امیر المؤمنین
از برای خود اختیار کردند حق تعالی میفرماید وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ
یعنی پروردگار تو خلق میکند هر چه را میخواهد و اختیار میکند از برای ایشان آنچه خیر ایشان در آنست و تو میدانی
که خدا اختیار کرد از خلقش از برای خلافت آن کسی را که اختیار کرد اگر قریش از برای خود اختیار کردند که خدا
اختیار کرده از حق است و الا باطلست و آنچه گفتی که نخواستند از برای ما جمع شود پیغمبری و خلافت پس
حق تعالی حال اینجماعت را ذکر کرده است و گفته است ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ
أَعْمَالَهُمْ یعنی این بسبب آنست که ایشان نخواستند آنچه را خدا فرستاده است پس خدا حبط کرد عملهای
ایشان را و ثواب آنها را بر طرف کرد و اما آنچه گفتی که اگر چنین میشد ما مردم را پایمال میکردیم اگر ما بخلافت
بر مردم تعدی میکردیم بقرابت و خویشی نزدیکتر بودیم که و لیکن خلقهای ما مشتق است از خلق رسول خدا
صلی الله علیه و آله که خدا در حق او گفته است که هر آینه تو بر خلق عظیمی و الفاباو خطاب کرده که بکش
و بستر بال رحمت خود را از برای آنها که متابعت تو کرده اند از مؤمنان عمر گفت هموار باش ای
پسر عباس دلهای شما پر از غش و مکر است در امر قریش غشی که هرگز زایل نمیگردد و کینه که هرگز متغیر نمیشود
ابن عباس گفت بتانی براه رو ای پادشاه مؤمنان و دلهای بنی هاشم را نسبت بغش و فریب مده
بدرستی که دلهای ایشان از دل رسول خدا است که خدا پاک و پاکیزه گردانیده است آنرا و ایشانند اهل بیتی
که بر ایشان آیه تطهیر را در شأن ایشان فرستاده است و اما آنکه
گفتی که عداوت و کینه شما در دل ما است پس چگونه کینه نداشته باشد کسی که حقش را غصب کرده باشند
و در دست دیگران ببیند پس عمر گفت اما تو ای عبد الله از تو سخنی بمن رسیده است که میخواهم تو
بگویم و منزلت تو نزد من زایل شود ابن عباس گفت کدام است مرا خبر ده اگر باطل باشد خلاصش
ظاهر کردم و اگر حق باشد بنابر از حق را کجید عمر گفت که میشنوم که میگوئی که این خلافت را
از روی حسد و ظلم از ما گرفتند ابن عباس گفت اما حسد پس شیطان حسد برد بر آدم و او را
از بهشت بیرون کرد و ما فرزندان آدمیم و حسد ما بسیار میبرند و تو میدانی که صاحب این حق

کیست پس گفت ای خلیفه آیا حجت میگیری تو عرب و عجم را برسول خدا صلی الله علیه و آله از جهت
و ما بهتریم از شما و قریش دعوای فضیلت میکنند بر سایر عرب بسبب رسول خدا از جهت پس ما نیز بر سایر
قریش این حجت را داریم عمر گفت الحال برخیز و بخانه خود برو و چنین برخواست و روانه شد عمر از عقب
او صدا زد که ای انکه میروی براستی که من با هر چه از تو جاهل شود دست از رعایت حق تو بر نمیدارم ابن
عباس رو بعقب گردانید و گفت مرا بر تو و بر همه مسلمانان حق عظیم است بسبب رسول خدا صلی الله
علیه و آله هر که آنحق را رعایت کند بهره خود را حفظ کرده است و هر که ضایع کند آن بهره خود نفس را
باطل کرده است این را گفت و رفت پس عمر با حاضران گفت مرحبا ابن عباس هرگز ندیده ام احدا
که با کسی مباحثه و معارضه کند مگر آنکه برو غالب می آید مؤلف گوید که این اخبار متناقضه بر عاقل خبیر
مخفی نمیماند که آنکه منافی میدانسته است که خلافت حق امیر المؤمنین علیه السلم است و با این وسایل
و حیل سعی در ابطال حق او میکرده است و هر یک ازان گفتها دلیل واضحی است بر کفر و نفاق او مثل
انکه گفت میخواهم در حیات و ممات متحمل این امر شوم هرگاه میدانی که امیر المؤمنین علیه السلم
صاحب امر حق است و اگر خلیفه شود مردم را براه خدا میبرد و همیشه میگفتی لولا علی لهلک عمر پس چرا
بعد از موت باو نمیدهی تا کفاره بعضی از گناهان تو بشود و اگر نمیخواستی که در حیات متحمل شوی چرا
باقبح وجوه متحمل شدی و تبریات گوی که از کسی که باعتراف تو احق و اولی است منحرف کردی و بکسی
منتقل شوی که باعتراف تو و بحسب واقع سرگین از او بهتر است و از غایت ضعف گفته خواهد شد
و انکه گفت که نبوت و خلافت را بنی هاشم جمع میکنیم ابن عباس جواب شافی درینباب گفت
و حق تعالی میفرماید إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ یعنی براستی که امر همه از خداست و فرموده است که لَا
تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ و آیات و اخبار بسیار درین باب گذشت و بنی هاشم
چه تقصیر دارند که قابل امامت و خلافت نیستند سوای آنکه معدن نبوت و ابواب علم و حکمت
و اعلام هدی و منار تقوی و راه نمایان راه خدا اند و جواب رسالت انبیا مانند نوح و ابراهیم
و اسمعیل و اسحق و یعقوب و داود و غیر ایشان بعضی ایشان مانع خلافت اهل بیت نشان

شده در پیغمبر آخر الزمان

شده در پیغمبر آخر الزمان که اشرف پیغمبران است مانع است و انکه اگر نبوت و خلافت هر دو با تمام
باشد بالکل جامی نماند محض حسد و عداوت و حب جاه و ریاست است هرگاه خدا آنها را اهل خلافت
پسندیده و شما را قابل آن ندانسته باشد کسی را تقصیری نخواهد بود و اما عذر کم سالی که گاه کم سن بودن
مانع پیغمبری نباشد در حضرت یوسف و عیسی و یحیی و سلیمان و امثال ایشان مانع خلافت چرا باشد و در حق
آنحضرت و از بالای نبوت و رسالت و خاتم الانبیا بودن هرگاه چهل سال که نام باشد زیاده از چهل
سال در خلافت آنحضرت چرا کافی نباشد و چرا آنحضرت بالکل از حمل سوره برائت و در غزوه تبوک
بالمرات هارونی و خلافت که چند سال بیش از این نبوکم نبود و بعد از وفات حضرت رسول صلی الله
علیه و آله چند سال بعد از آن نبوکم بود و عذر دیگر که بخونیان حجت دارد هرگاه حجت ان
از الکل خدا باشد و مزد رسالت رسول خدا صلی الله علیه و آله باشند چرا باید باشد پس معلوم شد که این خطا
مشتمل است بر خطاهای بسیار چهارم انکه خود روایت کرده در روز سقیفه که الائمه میباید از قریش
باشند و انصار بهمین روایت مطیع و منقاد شدند و در روز شوری گفت که اگر سالم مولای حذیفه
زنده میبود من در خلافت او شک نمیکردم و حال انکه او بیشک از قریش نبود و این مناقضه صریحست
با مخالفت نص و باتفاق اما مقدمه اولی پس سابقا مذکور شد و ابن اثیر در کامل از عمرو بن میمون
روایت کرده است که چون عمر را زخم زدند باو گفتند که اگر کسی را خلیفه میکردی رفع نزاع میشد گفت اگر
ابو عبیده زنده میبود او را خلیفه میکردم و اگر خدا از من سؤال میکرد میگفتم از پیغمبرت شنیدم که میگفت
که او امین این امت است و اگر سالم زنده بود او را خلیفه میکردم و اگر خدا از من سؤال میکرد میگفتم
از پیغمبرت شنیدم که میگفت که سالم محبتش نسبت بخدا شدید است و سید مرتضی رحمه الله علیه
از بلاذری روایت کرده است که بعمر گفتند که کسی را تعیین کن گفت از اصحاب خود حریص بدی در خلافت
نمی بینم و من باین شش نفر میگذارم که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت از ایشان راضی بود
بعد از ان گفت که اگر یکی از دو نفر را مییافتم سالم یا ابو عبیده خلافت را باو میگذاشتم و اعتماد
براو میکردم و قاضی القضاة نیز این روایت را نقل کرده است و طعن دران نکرده است اما مقدمه

دویم در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم روایت کرده است از ابو هریره که رسول خدا صلی الله علیه و آله
گفت که مردم تابع قریش‌اند در این امر مسلمانان ایشان تابع مسلمانان ایشان‌اند و کافران تابع کافران
ایشان‌اند و ایضا هم او از ابن عمر روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که پیوسته
این امر در قریش است مادام که دو نفر از ایشان باقی باشند و بخاری از معویه روایت کرده است که
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که این امر در قریش است و دشمنی نمیکند با ایشان احدی مگر آنکه خدا
او را برو بجهنم می‌افکند مادام که دین را برپا دارند و ترمذی از عمرو بن العاص روایت کرده است که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله گفت که قریش والیان مردم‌اند در خیر و در شر تا روز قیامت و قاضی القضاة
در مغنی این روایت را نقل کرده است و گفته است که در روز سقیفه این روایت را کسی رد نکرده و همه
شهادت بر صحت آن داده‌اند و بحد استفاضه رسیده پس معلوم شد که در دین متینی و حکم باستحقاق سالم از
بطلان خلافت هم نقیض گفته خود کرده و هم مخالفت نصوص قاطعه نموده و ایضا عذری که از بطلان خلافت سالم
پیدا کرده بود با آنکه مجعولست معلول هم هست زیرا اگر شدت محبت او مر او را مستلزم استجماع
جمیع شرایط امامت و قدرت بر تحمل بار گران خلافت باشد و اگر احادیث در باب سالم موجب
قطع عذر باشد چرا وصف حضرت امیر المومنین علیه السلم در حدیث طیر متواتر با آنکه او احب خلقت
بسوی خدا است حجت تامه امامت نباشد با آنکه محبوب‌تر بسوی خدا بودن بالاتر است از محبوب خدا بودن و شدت
محبت مستلزم فضیلت بر جمیع خلق نیست و محبوب‌تر بودن هست پس چرا تعیین آنحضرت نکرد قطع نظر
از آیات متکاثره و نصوص متواتره دیگر و بعضی از اکابر گفته‌اند که این قرینه واضحست بر آنکه
شیعه روایت کرده‌اند که عهد کرده بودند ابو بکر و عمر و ابو عبیده و سالم بر آنکه امامت را نگذارند
که به بنی هاشم برسد و اگر این نبود چه معنی داشت آرزوی وجود این چهار نفر کردن که بهیچ فضل موصوف
و معروف نبودند با وجود اکابر صحابه که بانواع فضایل و سوابق ممتاز و معروف بودند پنجم آنکه اول
قسم خورد که بعد از فوت متحمل نشوم و بعد از آن متحمل شد و رجوع بشوری کرد و چه دلیل بود بر صحت
شوری که بمبنای خلافت کبری تواند شد نهایتش آنست که بهتر بر مشروعیت اجتهاد باشد

الجواب ان

بر تقدیر تسلیم ترجیح اجتهاد بعضی بر بعضی از چه راه بود و ایضا چرا خود را خلیفه میدانست اجتهاد نکرد
که یکی را تعیین کند در رجوع باجتهاد دیگران کرد که محتاج باشد بقتل و اینهمه تقسیم و تهدید و توعید شود
و اگر باجتهاد و امر خود اکتفا مینمود چنانکه ابو بکر در خلافت او کرد البته از فتنه و آشوب اسلم بود
و فی الحقیقه منشا معارک جمل و صفین و نهروان و جمیع امور بغیر شوری نبود چنانچه ابن ابی الحدید از معویه
نقل کرده است که در اسلام ما را هیچ چیز پراکنده نکرد و خواهشهای ایشان را متفرق نگردانید مگر شوری که
عمر در میان شش نفر قرار داد زیرا که آن باعث این شد که هر یک از آنها داعیه خلافت بهم رسانیدند
و قوم ایشان هم این خواهش بهم رسانیدند و اگر عمر یکی را خلیفه میکرد چنانچه ابو بکر کرد این اختلافها
بهم نمیرسید و تمام کرد بر انگیختن این فتنه را با آنکه بطمع انداخت معویه و عمرو بن العاص را در خلافت
زیرا که او معویه را عامل شام و عمرو بن العاص را حاکم مصر کرده بود با آنکه عداوت ایشان را نسبت
با امیر المومنین علیه السلم میدانست پس ایشان را دو بال داد که اگر روزی خلافت بآنحضرت برگردد تا شاید
انها اطاعت نکنند و چنین مجروح شد و از حیات مایوس گردید گفت ای اصحاب محمد خیرخواه یکدیگر
باشید اگر نکنید در خلافت غالب میشوند بر شما عمرو و معویه و چنین این سخن بایشان رسید داعیه خلافت
بهم رسانیدند و در زمان حضرت امیر سر بر آوردند و ایضا ابن ابی الحدید از جعفر بن مکی حاجب روایت
کرده است که محمد بن سلیمان حاجب الحجاب مرد عاقل ظریف ادیبی بود و تتبع علوم فلسفه نیز
کرده بود و تعصب مذهب مخصوصی نمیکشید من از و سوال کردم از احوال علی علیه السلم و عثمان گفت
گفت این عداوت قدیم بود میان بنی هاشم و بنی عبد شمس و بعد از سخن بسیار درین باب گفت
سبب دویم در اختلاف در امر امامت آن بود که عمر خلافت را بشوری قرار داد و نص بر یک شخص نکرد
پس در نفس هر یک از ایشان قرار گرفت که اهلیت خلافت و پادشاهی دارند و پیوسته این امر
در خاطر ایشان مرکوز بود و چشم بر ان دوخته بودند و انتظار این امر میکشیدند تا آنکه نزاع میان علی
علیه السلم و عثمان قوی شد و کار منتهی شد بقتل او و اعظم اسباب قتل او طلحه بود و شک نداشت
که خلافت بعد از عثمان باو خواهد رسید باعتبار سابقه او و آنکه پسر عم ابو بکر بود و ابو بکر در نفوس

اهل آن عصر منزلت عظیمی داشت و سماحت و جود هم داشت و با عمر نیز در خلافت منازعه کرده و
پیوسته پایی سبب سعی میکرد و در تضییع عثمان و شورانیدن مردم بر او و دلهای اهل مدینه و اعراب
و اهل شهرها را از او منحرف کرد و زبیر نیز در این باب معاونت او میکرد و خلافت را از برای خود میخواست
و امید این دو نفر بخلافت بیشتر از امید علی علیه السلم نبود بلکه طمع ایشان قوی تر بود زیرا که علی علیه السلم را
خانه گیر کرده بودند و ابوبکر و عمر او را در نظر مردم بیقدر کرده بودند بلکه او را فراموش کرده بودند از خاطرها
و اکثر خصایص و فضایل و بزرگیهای او را در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله دیده و شنیده
بودند اکثر آنها مرده بودند و جماعت دیگر بهم رسیده آمده بودند که او را نمیشناختند و او را مانند
سایر مسلمانان میدانستند و از فضایل او چیزی در میان مردم ظاهر نبود مگر اینکه پسر عم رسول و زوج
بتول و پدر سبطین است و سایر مناقب و فضایل را فراموش کرده بودند و از برای آنحضرت
اتفاق افتاده بود از بغض قریش و انحراف ایشان از آنحضرت آنقدر که از برای هیچیک از دیگران
اتفاق نیفتاده و قریش طلحه و زبیر را دوست میداشتند زیرا که اسباب بغض علی علیه السلم در ایشان
نبود و در اواخر ایام عثمان تألیف قلب قریش میکردند و ایشان را وعده عطا و افضال میدادند
و هر دو نفر را در میان مردم خلیفه بالقوه بلکه بالفعل میدانستند زیرا که عمر نص بر ایشان کرده بود
و از برای خلافت پسندیده بود و عمر در حالت حیات و بعد از وفات نافذ الحکم بود و مردم
اقوال و افعال او را می پسندیدند و چون عثمان کشته شد طلحه اراده اخذ خلافت کرد و بسیار
حریص بود بر آن و اکثر شتر و شجاعان عرب هم با او بودند خلافت را در علی علیه السلم قرار
میدادند با آنحضرت [illegible] رسید و چون خلافت از طلحه و زبیر در رفت رخنه عظیم در خلافت آنحضرت
کردند و عایشه را بعراق بردند و فتنه جنگ جمل بر پا شد و جنگ جمل مقدمه و تمهیدی بود از برای
جنگ صفین زیرا که اگر جنگ بصره نبود معاویه جرات بر مخالفت نمیکرد و [illegible] اهل شام آنحضرت
را علی علیه السلم فاسق شد بمحاربه عایشه و مسلمانان و اینکه طلحه و زبیر برگشتند و ایشان از اهل
بهشت بودند و هر که مؤمنی از اهل بهشت را بکشد او از اهل جهنم است پس معلوم شد که فساد

صفین از فس

صفین از فساد جمل متولد شد و فرع آن بود و از فساد صفین از گمراه شدن معویه ناشی شد و هر
فساد و قبیحی که جاری شد در ایام بنی امیه و فتنه عبدالله بن الزبیر نیز فرعی از فروع قتل عثمان بود
زیرا که عبدالله دعوی که کرد در جنگ عثمان یعنی بر قتل خون پدر میدانست خلافت را از برای من کرد و مروان
بن الحکم و جمع دیگر را این گواهند پس نمی بینی که سلسله این امور چگونه بیکدیگر پیوسته است و هر فرعی
متفرع بر اصلی است و هر شاخی بر درختی پیوسته است و هر شعله از آتشی افروخته است و همه منتهی
میشود بشجره خبیثه شورای عمر در زمان فتنه و ضلالت غرس نمود و گفت عجیب تر از این آنست که
بعمر گفتند که سعید بن عاص و معویه و اکثر منافقان که داخل مؤلفة قلوبهم بودند و اسیر شدهای
جنگ و فرزندان ایشان که بکبر اعاظم اظهار میکردند حاکم و والی کردی و علی و عباس و زبیر و طلحه را
ولایتی و حکومتی ندادی در جواب گفته که اما علی تکبرش زیاده از آن است که از جانب من قبول حکومت
بکند و اما اینجماعت دیگر از قریش میترسم که منتشر شوند در شهرها و فساد بسیار بکنند پس کسی که از حکومت
ایشان خایف باشد که فساد بکنند و هر یک دعوای خلافت از برای خود بکنند چگونه نترسید در وقتی که شش نفر را
در مرتبه خلافت قرار داد از اینکه فساد بکنند پس معلوم شد که جمیع فتنهای اسلام متفرع بشورای و سقیفه
و سایر بدعتهای ابوبکر و عمر شد علیهما و علی اعوانهما لعنة الله و لعنة اللاعنین الی یوم الدین
ششم اینکه مثل سلمان و ابوذر و مقداد و عمار را که باتفاق و اخبار صحیحه متفق علیها از اجلای
اهل بیت در است گزین اهل زمان و ملازم حق و با امر آلهی محبوب حضرت رسول صلی الله علیه و آله
و شیعیان حضرت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه بودند و جناب عصمت مآب حضرت رسالت را
در شوری داخل نکرد و جمعی را که باقرار خودش معیوب به همه گونه عیوب بودند و معدن نفاق و شقاق بودند صاحب
اختیار و مرجع این کار کرد **هفتم** اینکه در قضیه فدک که امر جزئی بود متعلق بر دعوی و شهادت چهار معصوم
را که جناب احدیت و حضرت رسالت شهادت بعصمت و طهارت و صدق و حقیت ایشان داده اند
بتهمت جر نفع رد کرد و در باب امامت که ریاست تمام است در جمیع امور و احکام دین و دنیا
و آخرت است رجوع بجمعی نمود که همه را [illegible] در آن امر که بود و تهمت جر نفع جهلا مانع نشد **هشتم** اینکه

اگر چه بحسب ظاهر حضرت امیر المؤمنین علیه السلم را داخل شوری کرد اما تقسیم آن را بوجهی نمود و حیله کرد
که البته خلافت از جانب آنحضرت بگردد و بغض او ظاهر شود و دلیل و حجت بر کفر او چه در نهایت
ظهور بود که با وجود آن بغض نسبت بحضرت رسالت باعتراف عمر و عداوت با امیر المؤمنین علیه السلم
باعتبار ربط او با ابوبکر و معارضه حضرت با او در خلافت و همچنین عبد الرحمن با خویشی عثمان و سایر
نسبتها میان ایشان جانب عثمان را میگذاشت و همچنین سعد که از جمله بنی زهره و بنی امیه بود جانب
عبد الرحمن و عثمان را میگذاشت و ایشان با وجود او بخلافت آنحضرت راضی نمیشدند و زبیر که با مراد
عمر کامی نبود و کاهی شیطان بود اگر با ایشان می بود آنحضرت تنها میماند و اگر در خدمت آنحضرت اقامت
مینمود هر کس که می بود بر تقدیری که سعد هم با ایشان موافقت میکرد سه نفر میشدند عبد الرحمن و طلحه موافقت
میکردند پس از هیچ یک از این سه صورت خلافت بآنحضرت نمیرسید و ابن ابی الحدید گفته است که
شعبی در کتاب شوری و جوهری در کتاب سقیفه روایت کرده اند از سهل بن سعد انصاری که گفت چون
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و عباس از مجلس عمر برخواستند در روزی که بنای شوری گذاشت
من از عقب ایشان میرفتم شنیدم که حضرت بعباس گفت که باز خلافت از دست ما بدر رفت
عباس گفت چگونه دانستی حضرت فرمود نشنیدی که میگفت که در جانبی باشید که عبد الرحمن در آن جانب است
و سعد مخالفت عبد الرحمن نمیکند زیرا که پسر عم اوست و عبد الرحمن نظیر عثمان و داماد اوست و هر گاه
اینها در یک طرف جمع شوند اگر آن دو نفر دیگر با من باشند فائده نخواهد کرد چه جای آنکه من امید بهر دو ندارم بلکه بیکی از آنها
نیز ندارم و با این حال مطلب عمر این بود که بفهماند بمردم که عبد الرحمن افضل است از ما و بخدا سوگند
که اول ایشان که ابوبکر بود بر ما فضیلت نداشت چه جای عبد الرحمن و بخدا سوگند که اگر عمر درین مرض نمیرد
من خاطر نشان او خواهم کرد بدی عاقبت آنچه را از اول تا آخر با ما کرده و اگر بمیرد البته خواهد مردمان
اتفاق خواهند کرد که خلافت را از ما بگردانند و اگر بکنند جزای خود را از من خواهند یافت والله که
رغبت بپادشاهی ندارم و دنیا را نمیخواهم ولیکن میخواهم عدالت را در میان مردم ظاهر گردانم و
قیام نمایم باحکام کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله اگر کسی گوید که هر گاه حضرت میدانست

که خلافت باو نمیرسد چرا داخل شوری میشد جواب آن است که چون ابوبکر و عمر در روز اول آنحضرت را
وضع کردند که نبوت و خلافت در یک سلسله جمع نمیشود و عمر نیز مکرر این را میگفت و در خاطرهای مردم مرکوز
شده بود اگر حضرت داخل شوری نمیشد هرگز احتمال خلافت بنی هاشم نمیدادند و حق باو برطرف گشت
چون حضرت بامر او داخل شوری شد دانستند که آن روایت موضوع بوده و آنحضرت قابل اهل بیت است چنانکه ابن
بابویه رحمه الله از حضرت صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که چون عمر نامه شوری را نوشت
در اول صحیفه نام عثمان را نوشت و علی علیه السلم را در آخر همه نوشت عباس بحضرت گفت که ترا بعد از
همه نوشته است ترا بیرون خواهد کرد از من بشنو و داخل شوری مشو حضرت جواب او نگفت چون
با عثمان بیعت کردند عباس گفت نگفتم چنین خواهند کرد حضرت فرمود که از عمه داخل شدن من سببی
داشتم که بر تو مخفی بود نشنیدی که عمر بر منبر میگفت که خدا برای اهل بیت نبوت و خلافت را جمع نخواهد کرد
من خواستم که او بزبان خود تکذیب حرف خود بکند و مردم بدانند که آنچه پیشتر میگفت باطل و دروغ بود و ما
صلاحیت خلافت داریم پس عباس ساکت شد و ایضا در امور و افعال ایشان مصالح بسیار است که عقول
ناقصه ما بآنها نمیرسد و این نیز معلوم بود که اگر آنحضرت داخل شوری نمیشد جبر میکردند او را بر بیعت یکی
از اینها و ممکن بود که مردم توهم کنند که حضرت برضا و رغبت ترک خلافت کرده و با اینها بیعت کرده است
بخلاف آنکه داخل شود در شوری و طلب حق خود بکند و حجتها بر ایشان تمام کند که توهم رضا و اختیار در طرف
نشود چنانکه طبری درین قصه روایت کرده است که عبد الرحمن بآنحضرت گفت یا علی بر جان خود راه مگشا که
کشته میشوی من نظر کردم و با مردم مشوره کردم ایشان کسی را معادل عثمان نمیدانند پس علی علیه السلم
بیرون آمد و فرمود آنچه مقدر شده است خواهد شد و در روایت طبری چنان است که چون مردم
با عثمان بیعت کردند علی علیه السلم مضایقه کرد در بیعت عثمان و عثمان این آیه را خواند که در
شان خود و امثال او که بیعت رسول خدا صلی الله علیه و آله را شکستند نازل شده و من نکث
فانما ینکث علی نفسه تا آخر آیه چون حضرت تهدید را شنید برگشت و بیعت کرد و
میفرمود مکر کردند و عجب مکری کردند و سید مرتضی رحمه الله از بلاذری که از معتبرین راویان عامه است

روایت کرده است که چون عبد الرحمن با عثمان بیعت کرد حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه ایستاده بود
نشست عبد الرحمن گفت بیعت کن و اگر نکنی گردنت را میزنم و کسی در آن روز بغیر او شمشیر نداشت پس علی
علیه السلام غضبناک بیرون رفت اصحاب شوری از پی او رفتند و گفتند بیعت کن و الا جهاد میکنیم
پس برگردانیدند حضرت را تا بیعت کرد پس با این احوال و خصوصیات بر همه ظاهر شد که بیعت از روی
رضا نبود و اجماع متحقق نشد و چگونه شایبه اختیار میباشد با تهدید بقتل و جهاد دو سید الرحمن که کفرات (?)
که اول مکری که عبد الرحمن کرد آن بود که اول خود را از میان بدر کرد که مردم او را بی غرض بدانند و هر چه گوید
قبول کنند و مکر دیگر آنکه چون حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه عرض کرد خلافت را با شرطی که علم
داشت که حضرت آن شرط قبول نخواهد کرد با آنکه گفت بشرط آنکه بسیرت ابوبکر و عمر عمل کنی و میدانست که
حضرت سیرت ایشان را بدعت و باطل میداند و قبول این شرط نخواهد کرد و نمیتوانست حضرت اظهار
این کند که سیرت ایشان باطل بود زیرا که ایشان را بسبب فتنه در او میکردند و ایضا محال بود عمل بسیرت
هر دو کردن زیرا که سیرت آنها نیز با هم موافق نبود و باین مکر واضح چنین امر باطلی را از پیش برد نهم
آنکه در چهار صورت امر بقتل اجماع نمود مخالف عمر با عبد الرحمن بایست و اولیای عثمان یا بر جبری
قرار نگرفتن رای ایشان و اینها چه گناه معصیت بود که آنها مستحق قتل شوند و امراد و رای عبد الرحمن
و دیگران چه دلیل حجت بود و کدام امر خدا و رسول صلی الله علیه و آله دلالت بر وجوب اطاعت
ایشان نمود که مخالف ایشان موجب قتل جمعی از مسلمین که بنص قرآن قتلشان ظلم و از اکبر
کبایر است شود دهم آنکه در میان ایشان امر بقتل حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه نمود بلکه
امر بقتل نمود مگر آنکه حضرت دست اتباع او چنانچه از جمله تقسیم ظاهر شد با آنکه باسانید صحیحه از طرق
مخالف و موالف ثابت شده که حب او ایمان و بغض او کفر است و حرب او حرب رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم و سلم او سلم آنحضرت است یازدهم آنکه بر تقدیر وجوب اطاعت اهل اجماعات و ایجاب
مخالفت ایشان قتل مسلمین را خصوصا آن معصوم بزرگوار را کدام دلیل دلالت بر خصوص تعیین این مدت
کرده که اگر از سه روز بگذرد واجب القتل شوند دوازدهم آنکه حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوة و السلام را

بان مناقب و مفاخر

برجع (?)

بان مناقب و مفاخر که بروایات صحاح ایشان ثابت شده و آنکه گذشت که از حق و قرآن جدا نمیشود
و باب مدینه علم و حکمت است و امام حق و حجت خلق است با سایر مناقب که مذکور شد امر کرد که
اطاعت عبد الرحمن بکنند که از همه مناقب عاری بود و میدانست که جانب عثمان که عمزاده و داماد اوست بود
نمیگذارد و باعتراف خودش ضعیف الرای و محب قوم خود بود و باین علت قابل خلافت نیست
و رای او را برای آنحضرت ترجیح داد و اطاعتش را بر او واجب نمود تا حدی که اگر خلاف رای او کند او را
بکشند از این عناد و نفاق و کفر و ضلالت بالاتر نمیباشد سیزدهم هر گاه باتفاق مخالف و مؤالف
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام قرین کتاب الله است و هرگز از حق جدا نیست و سفینه نجات و
اعلم امت است و بطریقه شیخین راضی نشد و بهمین سبب از خلافت که حق مخصوص او بود گذشت
این دو مختصر دلیلی نمی باشد بر ضلالت ایشان و بطلان طریقه ایشان زیرا که اگر طریقه ایشان موافق کتاب
خدا و سنت رسول صلی الله علیه و آله بود چرا آنحضرت آن را قبول نکرد و این را قبول نکرد و چون آنکه او را
قبول کرده بود عبد الرحمن بسبب قبول نکردن این بخلافت آنحضرت راضی نشد و اگر مخالف آنها بود
مخالف خدا و رسول صلی الله علیه و آله علی کفر است چهاردهم آنکه عثمان چون باین شرط راضی شد
بطلان خلافت و ضلالت او هم مثل ایشان ظاهر شد و ایضا بر تقدیر صحت اجتهاد علی علیه السلام و عثمان
اگر مجتهد نبودند پس بمذهب سنیان قابل خلافت نبودند زیرا که شرط اعظم خلافت بمذهب ایشان
اجتهاد است پس چرا عمر ایشان را داخل شورای خلافت و عبد الرحمن تکلیف بیعت کرد و اگر مجتهد
بودند چرا عبد الرحمن شرط میکرد که با اجتهاد خود عمل نکنند و از اجتهاد ابوبکر و عمر تجاوز ننمایند و چرا
عثمان قبول این شرط کرد و اگر این شرط جایز است پس فایده شرط اجتهاد در خلافت چیست و
ایضا هر گاه با اجتهاد مخالفت حضرت رسول صلی الله علیه و آله که واجبست متابعت او بنصوص
قرآنی جایز باشد چنانکه سنیان تجویز میکنند و خطاهای ابوبکر و عمر را بآن توجیه میکنند چرا مخالفت
آن هر جاهل باطل جایز نباشد و وجوه دیگر از خطا در این قضیه هست که استیفای آنها موجب تطویل
کلام است و آنچه مذکور شد برای عاقل متدبر کافیست پانزدهم آنکه ابوبکر را در خانه حضرت رسول

روایت کرده است که چون عبدالرحمن با عثمان بیعت کرد حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه ایستاده بود
نشست عبدالرحمن گفت بیعت کن و اگر نکنی گردنت را میزنم و کسی در آن روز بغیر از او شمشیر نداشت پس علی
علیه السلم غضبناک بیرون رفت اصحاب شوری از پی او رفتند و گفتند بیعت کن والا جهاد میکنیم
پس برگردانیدند آن حضرت را تا بیعت کرد پس با این احوال و خصوصیات بر همه ظاهر شد که بیعت از روی
رضا نبود و اجماع متحقق نشد و چگونه شایسته اختیار میباشد با تهدید بقتل و جهاد و سید اوصیا را کفر آیات
که اول مکر که عبدالرحمن کرد آن بود که اول خود را از میان بدر کرد که مردم او را بیغرض بدانند و هرچه گوید
قبول کنند و مکر دیگر آنکه بر حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه عرض کرد خلافت را اما میدانست که علم
داشت که حضرت آن شرط قبول نخواهد کرد با آنکه گفت بشرط آنکه بسیرت ابوبکر و عمر عمل کنی و میدانست که
حضرت سیرت ایشان را بدعت و باطل میداند و قبول این شرط نخواهد کرد و نمیتوانست حضرت اظهار
این کرد که سیرت ایشان باطل بود زیرا که اهل مدینه را سبب فتنه در او میکرد تا در ایفا محال بود عمل بسیرت
هر دو کردن زیرا که سیرت آنها نیز با هم موافق نبود و با این مکر واضح جهانی امر باطل را آرایش کرد نهم
آنکه در اجرای صورت امر بقتل اجماعت مخالف عمر با عبدالرحمن باشند یا در اولیای عثمان یا بر چیزی
قرار نگرفتن رای ایشان و اینها چه گونه معصیت بودند که با آنها مستحق قتل شوند و امراء و رای عبدالرحمن
و دیگران بچه دلیل حجت بود و کدام امر خدا و رسول صلی الله علیه و آله دلالت بر وجوب اطاعت
ایشان نموده که مخالف ایشان موجب قتل جمعی از مسلمین که بنص قرآن قتل ایشان ظلم و از اکبر
کبایر است شود دهم آنکه در میان ایشان امر بقتل حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه نمود بلکه
امر بقتل نمود بکر اگر آنحضرت از اتباع او چنانچه از جمله تقسیم ظاهر شد با آنکه باسانید صحیحه از طرق
مخالف و موالف ثابت شده که حب او ایمان و بغض او کفر است و حرب او حرب رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم او سلم آنحضرت است یازدهم آنکه بر تقدیر وجوب اطاعت این جماعت و ایجاب
مخالف ایشان قتل مسلمین را خصوصا آنکه معصوم بزرگوار را کدام دلیل دلالت بر خصوص تعیین این مدت
که اگر از سه روز بگذرد واجب القتل شوند دوازدهم آنکه حضرت امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلم را

بالاتفاق [illegible]

برجع

بآن مناقب و مفاخر هم بروایات صحاح ایشان ثابت شده و اکثر گذشت که از حق و قرآن جدا نمیشود
و باب مدینه علم و حکمت است و امام حق و حجت خلق است با سایر مناقب که مذکور شد امر کرد که
اطاعت عبدالرحمن بکنند که از همه مناقب عاری بود و میدانست که جانب عثمان که عمزاده و داماد او بود
نگاه دارد و باعتراف خودش ضعیف الرای و محبت قوم خود بود و با این علت قابل خلافت نیست
و رای او را بر رای آنحضرت ترجیح داد و اطاعتش را بر او واجب نمود تا مدعی که اگر خلاف رای او کند او را
بکشند از این عناد و نفاق و کفر و ضلالت بالاتر نمیباشد سیزدهم هرگاه باتفاق مخالف و موالف
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم قرین کتاب الله است و هرگز از حق جدا نیست و سفینه نجات و
اعلم امت است بطریقه ... ت ... رافی کتا
ازین دو حضرت دلیلی نمی باشد بر خلاف ... بر او را
خدا و سنت رسول صلی الله علیه و آ... آنکه بود
قبول کرده بود عبدالرحمن بسبب ق... راضی شد
مخالف خدا و رسول صلی الله علیه و... سلم و عثمان
بطلان خلافت و ضلالت او هم ... ایشان
اگر مجتهد نبودند پس بمذهب سنیا... گر مجتهد
اجتهاد است پس چرا عمر این ... یند و چرا
بودند چرا عبدالرحمن شرط میکرد ... بت و
عثمان قبول این شرط کرد و اگر ... بر خصوص
ایضا هرگاه با اجتهاد مخالف ... چرا مخالفت
قرآنی جایز باشد چنانچه سنیان ... تعطیل
آن هم جاهل باطل جایز نباشد و ... رسول
کلام است و آنچه مذکور شد بطلان ...

روایت کرده است که چون عبد الرحمن با عثمان بیعت کرد حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه ایستاده بود
نشست عبد الرحمن گفت بیعت کن و اگر نکنی گردنت را میزنم و کسی در آن روز بغیر او شمشیر نداشت پس علی
علیه السلام غضبناک بیرون رفت اصحاب شوری از پی او رفتند و گفتند بیعت کن والا جهاد میکنیم
پس برگردانیدند آن حضرت را تا بیعت کرد پس با این احوال و خصوصیات بر همه ظاهر شد که بیعت از روی
رضا نبود و اجماع محقق نشد و مکرہ را شایسته اختیار نمیباشد با تهدید بقتل و جهاد و سید الحکما کفر است
که اول مکر که عبد الرحمن کرد آن بود که اول خود را از میان بدر کرد که مردم او را بعوض بدانند و هر چه کوید
قبول کنند و مکر دیگر آنکه بحضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه عرض کرد خلافت را با آنکه علم
داشت که حضرت آن شرط قبول نخواهد کرد با آنکه گفت بشرط آنکه بسیرت ابو بکر و عمر عمل کنی و میدانست که
حضرت سیرت ایشان را بدعت و باطل میداند و قبول این شرط نخواهد کرد و نمیتوانست حضرت اطهار
این کرد که سیرت ایشان باطل بود زیرا که همین را سبب قدح در او میکردند و ایفا محال بود عمل بسیرت
هر دو کردن زیرا که سیرت آنها نیز با هم موافق نبود و با این مکر واضح چنین امر باطلی را آرایش داد نهم
آنکه در چهار صورت امر بقتل اجماعت نمود مخالف عمر با عبد الرحمن یا با سایر اولیاء عثمان یا بر چیزی
قرار نگرفتن در ایشان و اینها چه کردند معصیتی بود که آنها مستحق قتل شوند و امرا و وزرا و عبد الرحمن
و دیگران بچه دلیل حجت بود و کدام امر خدا و رسول صلی الله علیه و آله دلالت بر وجوب اطاعت
ایشان نمود که مخالفت ایشان موجب قتل جمعی از مسلمین که بنص قرآن قتل ایشان ظلم داد اگر او
کبایر است شود دهم آنکه در میان ایشان امر بقتل حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه نمود بلکه
امر بقتل نمود بلکه آن حضرت و اتباع او چنانچه از جمله تقسیم ظاهر شد با آنکه با سانید صحیحه از طرق
مخالف و موالف ثابت شده که حب او ایمان و بغض او کفر است و حرب او حرب رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم و سلم آنحضرت است یازدهم آنکه بر تقدیر وجوب اطاعت اهل اجماعت و ایجاب
مخالفت ایشان قتل مسلمین را خصوصا آنکه معصوم بزرگوار را کدام دلیل دلالت بر خصوص تعیین این مدت
کرده که اگر از سه روز بگذرد واجب القتل شوند دوازدهم آنکه حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام را

بالآن مناقب و مفاخر

بان مناقب و مفاخر که بروایات صحاح ایشان ثابت شده و آنکه گذشت که از حق و قرآن جدا نمیشود — برحجه
و باب مدینه علم و حکمت است و امام حق و حجت خلق است با سایر مناقب که مذکور شد امر کرد که
اطاعت عبد الرحمن بکنند که از همه مناقب عاری بود و میدانست که جانب عثمان که عمرزاده و داماد بود
نگذارد و باعتراف خود بس ضعیف الرای و محب قوم خود بود و با این علت قابل خلافت نیست
و رای او را برای آن حضرت ترجیح داد و اطاعتش را بر او واجب نمود تا معلوم کرد که اگر خلاف رای او کند او را
بکشند از این عناد و نفاق و کفر و ضلالت بالاتر نمیباشد سیزدهم هرگاه باتفاق مخالف و موالف
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام قرین کتاب الله است و هرگز از حق جدا نیست و سفینه نجات و
اعلم امت است و بطریقه شیخین راضی [illegible]
ازین دو حصر دلیلی نمی باشد بر ضلالت [illegible]
خدا و سنت رسول صلی الله علیه و آله بود چه [illegible]
قبول کرده بود عبد الرحمن بسبب قبول نکرد [illegible]
مخالف خدا و رسول صلی الله علیه و آله علی [illegible]
بطلان خلافت و ضلالت او هم مثل ایشان [illegible]
اگر مجتهد نبود ند پس بمذهب سنیان قابل خلا[فت] [illegible]
اجتهاد است پس چرا عمر ایشان را داخل شور[ی] [illegible]
بودند چرا عبد الرحمن شرط میکرد که با جتهاد خود [illegible]
عثمان قبول این شرط کرد و اگر این شرط جایز است [illegible]
ایضا هرگاه با جتهاد مخالفت حضرت رسول صلی الله [illegible]
قرآنی جایز باشد چنانچه سنیان تجویز میکنند و خطا [illegible]
آنچه جاهل باطل جایز نباشد و وجوه دیگر از خطا د[ر] [illegible]
کلام است و آنچه مذکور شد برای عاقل متدبر کافیست

صلی الله علیه وآله دفن کرد و وصیت کرد که او را نیز در آن خانهٔ مقدسه دفن کردند و آن جایز
نبود بچندین وجه اول آنکه تصرف در ملک غیر بغیر حجت شرعی جایز نیست دوم آنکه نهی کرد حق تعالی از
داخل شدن در خانهٔ آنحضرت بی اذن سیم آنکه کلنگ در نزدیک قبر شریف آنحضرت را می
زدند و حق تعالی نهی کرده از آنکه صدا نزد آنحضرت بلند کنند و حرمت مؤمن خصوصاً آنحضرت در حیات
و ممات یکیست و در هر حال رعایت آن واجبست و تفصیل سخن درین باب آنست که موضع
قبر رسول صلی الله علیه وآله خانهٔ ازان حضرت بود یا تا وقت وفات بر ملکیت آنحضرت باقی
بود یا در حال حیات آنحضرت بعایشه منتقل شده بود چنانکه بعضی از سنیان ادعا کرده اند و بنابر
اول خالی ازان نیست که بمیراث بدیگران رسید یا صدقه بود اگر میراث بود پس جایز نبود ابوبکر و
عمر را که امر کنند بدفن ایشان در آنجا مگر بعد از طلب رضا از ورثه و در هیچ روایتی و خبری نقل
نشده است که از ورثه رخصت طلبیده باشند یا بر خریده و انتقال آن از ایشان گرفته باشند و اگر صدقه
بود بایست از مسلمانان خریده باشند یا رضا و تحلیل کرده باشند و اگر انتقال در حال حیات بود
بایست درین باب حجتی باشد پس از عایشه بطلبند چنانکه از حضرت فاطمه علیها السلام طلبیدند
و از برای آنکه در نظر عوام تسویلی کنند فرستادند نزد عایشه و ازو رخصت طلبیدند و بر عاقل خبیر بصیر
ظاهر است که رخصت عایشه فایده نداشت و اگر میراث بود تصرف در آن بیش از قسمت
بدون رخصت سایر ورثه حرام بود و اذن عایشه بتنهائی نفع نداشت روایت کرده اند که فضال
بن حسن روزی گذشت که ابوحنیفه با جماعت بسیار از شاگردان نشسته بود مشغول افاده بود
با رفیق خود گفت والله تا ابوحنیفه را خجل و ملزم نکنم ازین موضع نروم پس نزدیک رفت و بر
ایشان سلام کرد و گفت ای ابوحنیفه من برادری دارم میگوید بهترین مردم بعد از حضرت رسول
صلی الله علیه وآله علی بن ابی طالب است و من میگویم بهترین مردم بعد از آنحضرت ابوبکر است
و بعد ازان عمر با من دلیلی بگو که برو حجت کنم ابوحنیفه ساعتی سر بزیر انداخت پس سر برداشت
و گفت بس است از برای کرامت و فخر ایشان آنکه ایشان همخوابهٔ آنحضرت اند در قبر او کدام حجت ازین

زیرا که از مسجد ... مستحقان ورثه آن حضرت بوده اند
در فضیلت ... فضال ...

و آنحضرت بحیات فضال

و آنحضرت بحیات شد فضال گفت من گفتم این را با برادرم او گفت آن موضع از حضرت رسول صلی الله علیه
وآله بود پس ایشان ظلم کردند بدفن کردن ایشان در موضعی که حقی در ان نداشتند و اگر از ایشان بود و
بحضرت بخشیده بودند بد کردند که رجوع ببخشیدهٔ خود کردند و عهد را شکستند ساعتی سر بزیر افکند پس
گفت ایشان بازای مهر دخترهای خود در آنجا مدفون شدند گفت من گفتم برادرم گفت تا حضرت مهر
زنان نمیداد براو حلال نیست چنانچه حق سبحانه و تعالی فرموده إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي
آتَيْتَ أُجُورَهُنَّ ابوحنیفه گفت بگو بمیراث دخترهای خود در آنجا مدفون شدند فضال گفت
من گفتم برادرم گفت که حضرت رسول صلی الله علیه وآله که از دنیا رفت نه زن داشت و مجموع
زنها هشت یک آن خانه میرسید بهر زنی یکحصه از نه حصه از هشت یک میرسید و آن بقدر شبری
نمیشد چگونه جنازه با آن بزرگی را دفن کردند و ایضاً ایشان فاطمه صلوات الله علیها را میراث ندادند
و گفتند آنحضرت را میراث نمیباشد چون شد که عایشه و حفصه میراث بردند چون سخن باینجا رسید
ابوحنیفه گفت بدر کنید این را که خود رافضی است و برادرش بدتر و آنچه در کتب مبسوط در مطاعن او و
نسب و حسب عمر و ولد الزنا بودن او مذکور است این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد مطلب سیم در
بیان قلیلی از مطاعن عثمان است و قبایح اعمال او مشهورتر است از آنکه احتیاج بذکر داشته باشد
و اندکی از آنها را درین رساله بیان مینمائیم اول آنست که اقارب خود را که منافق فاسق بودند
که اهلیت هیچ نداشتند حاکم و والی مسلمانان کرد و بر نفوس و فروج و اموال ایشان مسلط گردانید
چنانچه ولید برادر مادری خود را والی کوفه گردانید و انواع فسوق و معاصی ازو صادر شد و مدام او
شرب خمر بود و ابن عبدالبر در کتاب استیعاب و اکثر محدثان و مورخان روایت کرده اند که روزی
مست بمسجد آمد و نماز صبح را با مردم چهار رکعت کرد پس در اثنای نماز با ایشان گفت اگر میخواهید
زیاده از چهار رکعت نیز میکنم و صاحب استیعاب بعد ازان گفته است که این قصه از مشهورات است
و ثقات روایت کرده اند از اهل حدیث و اهل اخبار پس گفته است که خلافی نیست میان اهل علم
بتأویل قرآن که آیهٔ کریمهٔ إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا در شان ولید نازل شده است و

و حتی قفا او را فاسق نامیده است و صاحب مروج الذهب و دیگران روایت کرده اند که از فسق او
بحدی شایع شد که بر منبر او را سنگباران کردند و او را بمدینه آوردند حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
او را حد شرب خمر زد اگر چه عثمان لعنه الله راضی نبود و مروان منافق را در خلافت خود دخیل کرد و هم جور
و عدوان ایشان خواست کرد و عبد الله بن ابی سرح را امیر مصر کرد چنین مصریان از او شکوه کردند بفریاد
آمدند محمد بن ابی بکر را امیر کرد و فرستاد و پنهان بعبد الله نوشت که چون او بآنجا رسد بیاید سر و
ریش بعضی از ایشان را بتراشد و حبس کند و بعضی را بردار بکشد اهل مصر نامه او را در راه گرفتند
و بمدینه برگشتند و باین سبب کشته شد **طعن دویم** آنکه حکم بن ابی العاص را که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله او را از مدینه بیرون کرده بود بسبب کفر و نفاق او و ایذای بسیار که از او بآنحضرت
میرسید و تا حضرت در حیات بود او را رخصت دخول مدینه نداد و چون حضرت از دنیا رحلت کرد
باعتبار قرابتی که با عثمان داشت و اتفاقی که در نفاق بایکدیگر داشتند عثمان بنزد ابوبکر
آمد و شفاعت کرد که او را رخصت دخول مدینه بدهد ابوبکر راضی نشد و چون عمر خلیفه شد باز
التماس کرد و عمر راضی نشد و چون خود خلیفه شد او را و امثال او را با عزاز و اکرام بمدینه آورد
و هر چند حضرت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه و زبیر و طلحه و سعد و عبد الرحمن و عمار و
سایر صحابه در این باب با او سخن گفتند و این عمل را بر او انکار کردند فایده نکرد و این عمل هم
مخالف حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود و مخالف سنت شیخین که شرط کرده بود که بطریقه ایشان
عمل کند و این امور را واقدی و ابن عبد البر و دیگران بطرق بسیار روایت کرده اند **طعن سیم** آنکه
ابوذر رضی الله عنه که احدی از عامه و خاصه در فضیلت و سبق اسلام و بزرگواری او شک ندارند
و در صحاح ایشان احادیث بسیار در فضیلت او روایت کرده اند چون مکرر عثمان را بسبب ظلمها و بدعتها
که میکرد سرزنش و طعن میکرد و در کوچهای مدینه میگشت و میگفت بشر الکافرین بعذاب
الیم عثمان او را از مدینه بیرون کرد و بشام فرستاد و در آنجا نیز چون از معاویه بدعتها و
ستمها میدید و بر او انکار میکرد و فضایل و مناقب حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را روایت

میکرد و معاویه

میکرد و معاویه هر چند میخواست او را بمال راضی کند قبول نمیکرد و نزدیک شد که اهل شام را
بر او بشوراند معاویه بعثمان نوشت که اگر ترا احتیاجی بشام هست ابوذر را از اینجا بیرون کن عثمان
باو نوشت که او را بنزد من بفرست بر مرکبی در نهایت درشتی و ناهمواری پس معاویه آن بزرگوار را
بر شتری درشت رو و برهنه سوار کرد و شخصی غلیظ عنیف را بر او موکل نمود و مقرر کرد که شب و روز او را
نگذارد که خواب کند و آرام بگیرد و چنین آمد و بر ضعیف ایام عنف آورد تا رسیدن بمدینه بتمام
رانهایش مجروح شد و گوشتهایش ریخت و چون او را بنزد عثمان آوردند و دست از نهی منکر برنداشت
و احادیثی که در لعن و مذمت او و خویشان او از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده بود
نقل کرد عثمان تکذیب او کرد حضرت امیر علیه السلام فرمود که ابوذر دروغ نمیگوید زیرا که من از رسول
خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که گفت آسمان سبز سایه نیفکنده و زمین گرد آلود بر نداشته بسخن گوی
راستگوتر از ابوذر باشد پس صحابه که حاضر بودند همه شهادت دادند که ما این حدیث را
از رسول خدا صلی الله علیه و آله در شان ابوذر شنیده ایم عثمان گفت با صحابه که بگویید من چکنم با این
شیخ دروغگو بزنم او را یا حبس کنم یا بکشم یا او را از بلاد بیرون کنم میخواهد جماعت مسلمانان را
پراکنده کند حضرت امیر گفت من میگویم در حق او آنچه مؤمن آل فرعون در حق موسی علیه السلام گفت
پس آن آیه را خواند که مضمونش اینست اگر دروغ میگوید گناه دروغش بر او است و اگر راست میگوید
خواهد رسید بشما بعضی آنچه که شما را وعده میدهد بدرستی که خدا هدایت نمیکند کسی را که عاصی و
دروغگو باشد پس عثمان لعین گفت خاک در دهانت باد حضرت فرمود بلکه در دهان تو خواهد
بود خاک و نقل کرده اند که بعد از آنحضرت چون آن ملعون کشته شد دهانش را پر از خاک یافتند پس
عثمان تاکید کرد که کسی با ابوذر ننشیند و سخن نگوید بعد از چند روز باز او را طلبید و گفت
از بلاد ما بیرون رو گفت مرا بشام فرست تا با کافران جهاد کنم گفت ترا از شام طلبیدم
که آن ناحیه را فاسد کردی گفت پس بعراق بفرست گفت میخواهی بروی در جماعتی که اهل شبهه اند
و طعن بر امامان میکنند گفت مرا بمصر بفرست آنهم راضی نشد پس او را بربذه فرستاد که در

دشمن ترین جاها بود و زد او مردم را نهی که از مصاحبت او در آن غربت با محنت و مشقت
بعبادت حق تعالی مشغول بود تا برحمت الهی واصل شد و همهٔ این ظلمها را ابوذر در وقتی که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله او را خبر داده بود و فرموده بود که تنها زندگانی خواهی کرد و تنها خواهی مرد
و تنها محشور خواهی شد و تنها داخل بهشت خواهی شد و گروهی از اهل عراق متولی غسل و نماز تو
خواهند شد چنین هنگام وفات او شد کسی بغیر دختر او بر سر او نبود دختر گفت من چگونه تنها بامر
تو قیام نمایم ابوذر گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا خبر داده است جمعی از حاج عراق تجهیز
من خواهند نمود چون من فوت شوم جامه بر روی من بپوشان و برو بر سر راه حاج و چون ایشان بیایند
خبر فوت مرا بایشان برسان چنین دختر بر سر راه آمد قافلهٔ عراق رسیدند و عبدالله بن مسعود و مالک
اشتر و جمعی همراه بودند چون دختر خبر فوت ابوذر را بایشان گفت همه محزون و گریان شدند و متوجه
تجهیز و تغسیل و نماز و دفن او شدند و بعد از دفن همه گریستند و لعنت کردند بر کسی که بر او ظلم کرده
و او را از مدینه بیرون کرده و این یک سبب عمده ابتدای اهانت ابن مسعود بود چنانچه بعد از این مذکور خواهد
شد و در وقت بیرون کردن ابوذر اهانت بسیار از عثمان و اصحاب او نسبت بحضرت امیر
المؤمنین علیه السلام واقع شد بمشایعت او رفت و کسی که با مثل ابوذر کسی از کبار صحابه و
اهل سوابق و زهد در شان او روایت کرده است که در زیر آسمان و بر روی زمین از او راستگوتر
نیست و او شبیه عیسی بن مریم است با فضایل بسیار دیگر که در صحاح خود روایت کرده‌اند چنین
ستمها روا دارد و نسبت بزبدهٔ اهل بیت رسالت صلی الله علیه و آله آن اهانتها و بی ادبیها
بعمل آورد از اهل اسلام نمیتوان شمرد و او را چه جای آنکه مستحق امامت باشد طعن چهارم آنکه عبدالله
بن مسعود را که از اکابر صحابه میدانند و زیاده از عثمان احادیث در فضایل او نقل کرده‌اند و
وظیفه‌اش را قطع کرد و دو مرتبه او را زد یکبار آنکه ابوذر را نماز کرد و چهل تازیانه بر او زد و دیگری
بار آنکه مصحفش را طلبید که با مصحف خود که تحریفات در کم و زیاد کرده بود موافق کرداند و نداد
او را آنقدر زد که دو استخوان پهلویش را شکست و سه روز بعد از آن رحلت کرد و ابی بن

روایت کرده است که در وقت رحلت او عثمان بعیادتش رفت و از او پرسید که از چه شکوه داری
گفت از گناهان خود گفت چه میخواهی گفت رحمت خدا را گفت طبیب برایت بیاورم گفت طبیب
بیمارم کرده است گفت وظیفه‌ات را قطع کرده بودم باز برایت مقرر کنم گفت تا محتاج بودم قطع
کردی اکنون که مستغنی شدم میدهی گفت بگذار فرزندانت باشد گفت خدا ایشان را روزی میدهد گفت
بگو از خدا طلب مغفرت کن گفت از خدا میخواهم که حق مرا از تو بگیرد و وصیت کرد که عثمان
بر او نماز نکند و اصل زدن عثمان ابن مسعود را شهرستانی در کتاب ملل و نحل و صاحب روضة الاحباب
و صاحب کتاب لطایف المعارف روایت کرده‌اند و شارح مقاصد و دیگران نیز تصدیق و تسلیم
نموده‌اند طعن پنجم زدن عمار است که از صحابهٔ کبار است و کتب حدیث خاصه و عامه مشحون از
ذکر فضایل و مناقب او چنانچه ابن عبدالبر در کتاب استیعاب روایت کرده است که عایشه گفت
احدی از اصحاب حضرت رسول صلی الله علیه و آله نیست مگر آنکه اگر خواهم در حق او سخنی میتوانم گفت
مگر عمار بن یاسر که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که گفت مملو است عمار از ایمان حتی
کف پای او و در روایت دیگر آن است از کف پای او تا فرق سر او از ایمان و از خالد
بن ولید روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده است هرکه عمار را دشمن دارد خدا
او را دشمن دارد خالد گفت از روزی که این را از آنحضرت شنیدم پیوسته او را دوست داشتم
و از انس روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود مشتاق است بهشت بسوی
علی و عمار و سلمان و بلال و در صحیح ترمذی از انس روایت کرده است که آنحضرت فرمود که بهشت
مشتاق است بسوی سه نفر علی و عمار و سلمان و از عایشه روایت کرده‌اند که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرمود که هرگز مخیر نشد میان دو امر عمار مگر آنکه اختیار کرد آنچه ارشد بود بر او و در
مشکوة از مسند احمد بن حنبل از خالد بن ولید روایت کرده است که گفت میان من و عمار نزاعی
بود من سخن درشتی بروی او گفتم عمار بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله رفت و از من
شکایت کرد و من نیز بخدمت آنحضرت رفتم و شکایت او کردم و با او غلظت و درشتی کردم و حضرت

ساکت بود عمار گریان شد و حضرت سر برداشت و فرمود هر که با عمار عداوت کند خدا با او
عداوت کند و هر که با عمار دشمنی کند خدا با او دشمنی کند خالد گفت پس بیرون آمدم و سعی بسیار نمودم
در خشنودی عمار و او را از خود راضی گردانیدم و در جامع الاصول از صحیح بخاری روایت کرده است از ابی
سعید خدری که چون مسجد حضرت رسول صلی الله علیه و آله را بنا میکردند ما یک خشت یک خشت بر میداشتیم
و عمار دو خشت دو خشت بر میداشت حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را بر آن حال مشاهده کرد
بدست مبارک خود خاک را از روی بر گرفت و فرمود بیچاره عمار خواهد خواند ایشان را بسوی بهشت و خواهند
خواند او را بسوی جهنم عمار گفت پناه میبرم بسوی خدا از فتنه‌ها و اما کیفیت قصه عمار چنانچه اعثم کوفی
در تاریخ و در کتاب فتوح و صاحب کتاب روضة الاحباب و غیر ایشان روایت کرده اند آنست که
جمعی از صحابه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله اتفاق نمودند فسوق و ظلمهای عثمان را نوشتند و تهدیدش
کردند که اگر ترک این افعال نکند بر او شورش نمایند و بعمار دادند که باو برساند چون باو داد
یک سطر را خواند انداخت عمار گفت ای امیر این نامه اصحاب رسول خدا است بینداز بخوان و
تامل کن و یقین بدان که من خیر ترا میگویم پس غلامان خود را فرمود که دستها و پاهای او را بر زمین
کشیدند و آنقدر زدند او را که از حرکت انداختند پس خود پیش آمد و لگد چند با کفش بر شکم و
اسافل اعضایش زد آنقدر که علت فتق بهم رسانید و بیهوش شد و تا نصف شب بیهوش بود
و نماز ظهر و عصر و شام و خفتن از او فوت شد و چون بعد از نصف شب بهوش آمد وضو ساخته
نمازها را قضا کرد و ایضا اعثم کوفی در تاریخ روایت کرده است که چون خبر فوت ابوذر بعثمان
رسید گفت خدا رحمت کند ابوذر را عمار حاضر بود گفت خدا رحمت کند ابوذر را اما از دل بگویم
عثمان گفت ترا گمان اینست که من از اخراج ابوذر پشیمان شده ام گفت نه والله گمان ندارم
عثمان از این سخن آزرده شد و گفت بر گردنش بزنید و از مدینه اخراجش کنید بهمان جا که
ابوذر بود تا من زنده ام بمدینه نیاید عمار گفت بخدا سوگند که همسایگی سگان و گرگان مرا
خوشتر است از همسایگی تو و برخاست بیرون رفت و عثمان عزم اخراج او کرد بنی مخزوم که

اقارب عمار بوده اتفاق

یا حق

اقارب عمار بودند اتفاق نمودند بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام رفتند و گفتند عثمان
عمار را زده و آزار کرده و ما تحمل کردیم اکنون امر باخراج او نموده اگر انکار کند بترسیم که از ما کاری
سر زند که او و ما هر دو پشیمان شویم حضرت ایشان را تسلی داد و فرمود شما صبر کنید تا من بروم و اصلاح
کنم پس بنزد عثمان رفت و گفت در بعضی از کارها بی‌تابی میکنی و بسخن خیرخواهان از اینها نمی‌شنوی بیش
از این ابوذر را که از صلحای مسلمانان و اخیار مهاجران بود از مدینه اخراج کرده بربذه نمودی تا در غربت
مرد و مسلمانان آن را از تو نپسندیدند و حالا میشنوم که اراده اخراج عمار داری از خدا بترس و دست
از عمار و دیگران بدار عثمان از این سخن در غضب آمد و گفت اول ترا بیرون باید کرد که همه را تو
ضایع کرده حضرت فرمود از خدا آنچه هست با من این سخن گوئی و هر کار که توانی بکن و اگر خواهی والله
هر چه توانی و اگر شک داری امتحان کن تا بدانی و بخدا سوگند که هر فساد و عمار و غیر او همه از تست و
ایشان کارهای بد نمیکنند مگر آنکه کارهای بد میکنی تا بسخن آیند و بزبان می آورند و ترا خوش نمی آید پس برخاست
و بیرون رفت و کسی که درین روایات تامل نماید میداند که کسی که او اذیت و اهانت و دشنام
و ضرب واقع سازد نسبت بکسی که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در حق او آنها را گفته باشد
و دشمنی او را دشمنی خدا شمرده باشد و نسبت بجناب مرتضوی صلوات الله و سلامه علیه که حب او ایمان
و بغض او کفر و نفاق است آن سخنان گوید از ایمان و اسلام بهره ندارد و آنچه از اخبار معتبره خاصه
و عامه ظاهر میشود آنست که علت اسباب عداوت عثمان با عمار ولایت حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام بود چنانکه ابن ابی الحدید روایت کرده از ابن عباس که عثمان بمن گفت پسر عم تو و پسر
خال من چه کار دارد و از من چه میخواهد گفتم کرا میگوئی عمزاده من و خالوزاده تو بسیار است گفت
علی را میگویم گفتم والله من از او بغیر خیر و خوبی چیزی نمیدانم گفت والله که او از تو پنهان میدارد آنچه را
که بدیگران میگوید درین اثنا عمار رسید پرسید که چه میگفتید که بعضی را شنیدم گفتم همان است
که شنیدی گفت با مظلومی که خبر ندارد و ظالمی که خود را بناداری میگذارد عثمان گفت تو از دشمنان
ما و اتباع ایشانی بعظمت خدا که اگر رعایت بعضی امور نباشد ترا ادب کنم که تلافی گذشته و مابقی

آینده باشد عمار گفت اما دوستی علی علیه السلم مرا از آن عذر نمیخواهم و اما ادب کردن مرا زمین
تحمل داری مرا بر تو حجت دارم و من تابع سنتم عثمان گفت والله که تو از اعوان و انصار شری و مانعان
خیری عمار گفت من خلاف این را از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله شنیدم روزی که از نماز جمعه
مراجعت کرده بود تو آمدی و دیگری نبود من سینه و گردن و روی مبارک او را بوسیدم فرمود بتحقیق که تو ما را
دوست میداری و ما ترا دوست میداریم و بتحقیق که تو از اعوان خیر و مانعان شری عثمان گفت چنین بود
اما بعد از آن تغیر کردی عمار دست بدعا برداشت و گفت یا ابن عباس آمین بگو و سه مرتبه گفت خدایا
تغیر ده هر که تغیر داد و این حکایت از چند جهت دلیل است بر فسق و ظلم عثمان و ایذای عمار چند بار
و نفرین عمار بر او و بار دوم نسبت شر بافعال حضرت امیر المومنین علیه السلم دادن و اهل شر گفتن
آنحضرت و بغض و عداوت آنحضرت را خود دعوی کرده اگر دروغ گفته فسق بلکه کفر و اگر راست گفته
بیقین کفر زیرا که معلوم است که آنحضرت با مومن و مسلم البته بغض و عداوت نمیدارد و بغض آنحضرت
هم از کلام خود دانستن مستفاد است یعنی نفاق و کفر است طعن ششم آنکه خمس که مخصوص اهل بیت است
صلوات الله علیهم اجمعین و اموال بیت المال و سایر اموال مسلمانان را باولاد و اقارب خود
زیاده از حد و اندازه داد از جمله بچهار کس که چهار دختر خود را بایشان داد چهارصد هزار دینار داد
که تقریبا بحساب این زمان هشت هزار تومان است و از مال افریقیه بمروان صد هزار
دینار داد و بروایت کلبی و شهرستانی دویست هزار دینار که سی هزار تومان تبریزی باشد باو داد
و بروایت واقدی همه آن مال را باو داد و گفته که عثمان میگفت ابوبکر و عمر ازین مال بخویشان خود
میدادند منهم بخویشان خود میدهم و ایضا روایت نموده که مال عظیم از بصره آوردند همه را بکاسه میان
اهل و اولاد خود قسمت کرد و هم او روایت کرده که شتر بسیار از زکوة آوردند همه را بالحارث بن
حکم داد و حکم بن العاص را والی زکوة قضاعه کرد و بر سیصد هزار رسید همه را باو داد و صد هزار
دینار بسعید بن العاص داد و مردم طعن و ملامتش نمودند و روایت کرده اند که سعد بن ابی وقاص
کلیدهای بیت المال را در مسجد انداخت و گفت من دیگر خازن بیت المال نمیتوانم بود باین سلوک

الاطهار لولهم

که بعد رسول الله صلی الله علیه و آله سیصد هزار دینار رسید بود و ابو مخنف روایت کرده است که عثمان
نوشت بعبدالله بن ارقم خازن بیت المال که بعبدالله بن خالد که خویش عثمان بود سیصد هزار و
بهر یک از جمعی که رفیق او بودند صد هزار بده و نوشته را رد کرد و آن مبلغها را نداد و عثمان گفت تو
خازن مالی هر چه میگویم بکن عبدالله گفت من خود را خازن مسلمانان میدانستم خازن تو غلام تست
کلیدهای اموال را آورد و بر منبر آویخت و بروایت دیگر پیش او انداخت و قسم یاد کرد که هرگز
متوجه این کار نشود و عثمان کلیدها را بنابل غلام خود داد و واقدی روایت کرده است که بعد از
واقعه زید بن ثابت را فرمود که سیصد هزار درهم از بیت المال بطلب عبدالله بن ارقم برد و گفت
امیر فرستاده که صرف عیال و اقربای خود کنی عبدالله گفت مرا باین مال حاجت نیست و من از برای مزد که
عثمان مزد بمن دهد خدمت بیت المال نکردم و بخدا سوگند که اگر این از مال مسلمانان است کار
من اینقدر نیست که مزد من سیصد هزار درهم باشد و اگر از مال عثمان است نمیخواهم که نقصان باو
برسانم که او بیت المال را بهر که خواهد بغیر حق بدهد و ابن ابی الحدید روایت کرده است که از جمله
جوهری از خزانه پادشاه عجم نزد عمر آوردند که چنین براق میتابید مثل مشعل آتش شعاعش بلند میشد
بخازن بیت المال گفت این جوهر را میان مسلمانان قسمت کن که گمان دارم بر سر این بلا و فتنه عظیمی
میان مسلمانان حادث شود خازن گفت این یک جوهر را بهمه مسلمانان نمیتوان قسمت نمود و کسی نیست
که تواند از عهده قیمتش بر آید که این را بخرد شاید سال دیگر جاهای دیگر فتح مسلمانان روزی کند که کسی را
اینقدر قدرت بهم رسد که تواند این را خرید گفت پس در بیت المال ضبط کن و آنچه هر قبول تا
عمر کشته شد و عثمان آن را بدختر خود داد و ایضا ابن ابی الحدید روایت کرده است که چون بگذشت
حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه آمدند از عثمان طلب اموال چیزی بکرد فرمود او حال خطابات
نزد والله هرگز بشفاعت نزد او نروم و صاحب استیعاب و دیگران گفته اند که بعد از کشتن عثمان
سه زن از او ماند و بعضی چهار زن گفته اند که از ثمن ترکه او بهر یک هشتاد و سه هزار دینار رسید که
مجموع ترکه دویست و چهل و نه هزار یا سیصد و سی و دو هزار دینار باشد مبلغ اخیر تقریبا نزدیک به پنجاه

ابراز تو مان باشد و درین باب اخبار و روایات بسیار است که این رسالہ گنجایش ذکر آنها ندارد

و کسی که در اموال مسلمانان حضوصا خمس ذوی القربی اینقدر از بلی خود اقارب تغلب نماید که صرف

فسق و فجور و اسراف و تبذیر و زینت کنند و فقرا و مساکین در مشقت و عسرت بوده باشند کی او

اہلیت خلافت عامه مسلمانان دارد با آنکه خلاف آن شرطیست که در اول براو اقرار کرده بود که بطریقه

ابوبکر و عمر عمل کند و عمر اگرچه تفضیل در عطا را او بدعت کرد اما نحوی میکرد که در نظر عوام مشتبه نشد و

جهات واقعه در اینجا را عایت میکرد و حضوکم تصرف میمنود و عثمان رسوائی را بجدی رسانید که

خیانت و شقاوت او بر عالمیان ظاهر شد تا آنکه بقتل او منتهی گردید طعن هفتم آنکه جمع کرده مردم را

بر قرائت زید بن ثابت و بس بلکه آنکه عثمانی بوده و دشمن حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله وسلامه علیه

و چنین خواست مناقب اهل بیت و مثالب اعدای ایشان را از قرآن بیندازد و او را بالکل جمع قرآن

اختیار کرد و باین سبب قرآنی که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بعد از وفات حضرت

رسول صلی الله علیه و آله جمع کرد با آنکه اعلم خلق بود بکتاب و سنت قبول نکردند و چنین عمر بنای خلیفه شد

از حضرت امیر علیه السلام آن قرآن را طلبید که آنچه را خواهد از آن قرآن بردارد و آنچه را خواهد باطل کند

حضرت نداد و فرمود که مس میکند آن قرآن را مگر مطهران از فرزندان من و ظاهر نمیشود دیگر تا قائم از

از اهل بیت من ظاهر شود و مردم را بر خواندن و عمل نمودن بآن بدارد و عثمان چنین خواست قرآن را

جمع کند زید بن ثابت را امر کرد بجمع نمودن قرآن و مصحفهای دیگر را که عبدالله بن مسعود و دیگران

داشتند بجبر گرفت و سوزانید و بعضی گفته اند جوشانید در دیگ و بعد از آن سوخت که کسی را

بر آنها اطلاع بهم نرسد و یک سبب زدن ابن مسعود را همان شد و همین بود که راضی نشد که مصحف

حضور ایشان به عثمان بدهد و از آن گرفتند و سوزانیدند و مصحف که الحال در میان است و مشهور

بمصحف عثمان است نسخه ایست که از آن برداشته اند و چنین که این خبر بعایشه رسید گفت اقتلوا

حراق المصاحف یعنی بکشید بسیار سوزاننده مصحفها را و این عمل از چندین جهت متضمن طعن و

استحقاق لعن اوست اول آنکه رد کلام حق تعالی کرد و آن کفر است چنانکه فرموده است در آیه کریمه

افتؤمنون ببعض

اَفَتُؤمِنُونَ بِبَعضِ الکِتابِ وَتَکفُرُونَ بِبَعضٍ فَما جَزاءُ مَن یَفعَلُ ذٰلِکَ مِنکُم اِلّا خِزیٌ

فِی الحَیوٰةِ الدُّنیا وَیَومَ القِیٰمَةِ یُرَدُّونَ اِلیٰ اَشَدِّ العَذابِ یعنی آیا ببعضی از کتاب

ایمان می آورید و ببعضی کافر میشوید پس نیست جزای کسی از شما که این کار کند مگر خواری عظیم در دنیا

و در روز قیامت برگردانیده بسوی بدترین عذاب و این مصداق حال آن بدمآل است که در دنیا بخواری

کشته شد و بعذاب الیم عقبا رسید و ایضا کراهت و انکار از نزول بعضی از آیات که محو کرد این

موجب حبط اعمال است چنانکه حق تعالی فرموده است ذٰلِکَ بِاَنَّهُم کَرِهُوا ما اَنزَلَ اللّٰهُ فَاَحبَطَ

اَعمالَهُم یعنی این بسبب آنست که نخواستند آنچه را خدا فرستاده است پس حبط کرد خدا عملهای ایشان را

دوم آنکه نهایت استخفاف کلام الهی و مصاحف بسیار نمود و استخفاف بمصحف یعنی کفر است و

استخفافی عظیمتر از جوشانیدن و سوزانیدن نمیباشد سیم ترجیح قرائت قرائت زید بن ثابت

از جمله قراء قرآن ترجیح مرجوح و متضمن رد قول حضرت رسول صلی الله علیه و آله است اما آنکه متضمن رد

قول حضرت رسول است زیرا که احادیث بسیار در صحاح خود روایت کرده اند که قرآن بر هفت

حرف نازل شده و حضرت رسول صلی الله علیه و آله منع نمیکرد مردم را از قرائات مختلفه چنانچه بخاری از ابن

عباس روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که جبرئیل علیه السلام قرآن را بر من بیک حرف

خواند من پیوسته از او طلب زیادتی میکردم و او زیاده میکرد تا بهفت حرف رسید و در جامع الاصول از

صحیح بخاری و مسلم و مالک و ابوداود و نسائی بسندهای ایشان از عمر بن الخطاب روایت کرده است که

گفت شنیدم از هشام بن حکیم در حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله او سوره فرقان را میخواند

پس گوش دادم قرائت او را او حروف بسیار خواند که من از حضرت رسول نشنیده بودم نزدیک شد

که در اثنای نماز بر او معارضه کنم پس صبر کردم تا سلام گفت پس ردای او را در گردن او پیچیدم

و گفتم این قرائت که خواندی از کی شنیدی گفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتم دروغ میگوئی من

از رسول خدا بنحو دیگر شنیدم پس او را کشیدم و بخدمت آن حضرت بردم و گفتم من سوره فرقان را از این

شنیدم که میخواند بغیر آن نحوی که از تو شنیده بودم حضرت فرمود رها کن او را پس با هشام گفت بخوان

هشام خواند بخواندم چنانچه از او شنیده بودم حضرت فرمود چنین نازل شده است پس گفت بخوان ای
عمر من خواندم بخوانیکه میدانستم فرمود چنین نازل شده است بدرستی که این قرآن بر هفت حرف
نازل شده است پس بخوانید آنچه میسر باشد از آن و ترمذی گفته است این حدیث صحیح است و
ایضا در جامع الاصول از مجموع صحاح خمسه مذکوره از ابی بن کعب مثل این حدیث را روایت کرده ۱۵۱
و احادیث بسیار دیگر موافق این مضامین روایت کرده است و ذکر آنها موجب تطویل کلام است
پس جمع کردن همه بر یک قرآن و یک قراءت و منع از قراءت دیگر مخالف حکم رسول است باعتقاد
ایشان و بدعت در دین است و اگر گویند مراد قراءت سبعه مشهوره است آن باطل است زیرا که باتفاق
قراء این اختلافات در خواندن مصحف عثمان بوده هفت مصحف نوشت و یکی را در مدینه گذاشت
و شش مصحف دیگر را باطراف بلاد فرستاد و چنین برسم الخط نوشته بود و بکلماتی که مشتمل الف بود
الف را انداخته بود باین جهات اختلاف قراءت در مصحف عثمان بهم رسید و اختلافی که در روایات
ایشان وارد شده تنزیل بر این نمیتوان نمود و صاحب کتاب شرح امام قراء و قدوه ایشان است
تصریح نموده است بآنکه این سبعه آن سبعه احرف نیست که در روایات وارد شده است و از اشتراک
لفظ سبعه بعضی از جهال این توهم نموده اند و بدانکه این را ما بر ایشان الزام مینمائیم باعتبار احادیثی
که در صحاح ایشان وارد شده است و در دفع توانستند که والا از احادیث ائمه ما علیهم السلام ظاهر میشود
که قرآن یک حرف است و از نزد خداوند واحد نازل شده است و آن مصحفی است که حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه آورد و ایشان قبول نکردند و احادیث ایشان یا موضوع است
و آنها را وضع کرده اند از برای آنکه نباید قرآن آنحضرت را قبول کنند و اختیار زیاده و نقصان [illegible]
باشند یا آنکه مراد از آنها آنست که چون قرآن جمع نشده بود و متفرق بود تجویز فرموده باشند که آنچه
میدانند از آیات و سور در نماز و غیر آن بخوانند و اما ترجیح مرجوح زیرا که احادیث صحاح ایشان دلالت
میکند بر آنکه ابن مسعود و متابعت قراءت او ارجح است از زید بلکه دلالت میکند بر آنکه متابعت
قراءت او واجب است و ترک قراءت او جایز نیست چنانچه صاحب استیعاب روایت کرده که حضرت

رسول صلی الله

رسول صلی الله علیه و آله فرموده که قرآن را از چهار کس یاد گیرید و ابتدا بابن مسعود کرد و بعد از آن معاذ بن
جبل و ابی بن کعب و سالم مولای ابی حذیفه را فرمود و فرموده هر که خواهد قرآن را نیکو و تازه بخواند چنانچه
نازل شده است بقراءت ابن ام عبد بخواند یعنی ابن مسعود و از ابو وایل روایت کرده است که گفت
شنیدم از ابن مسعود که میگفت من داناترین اصحابم بکتاب خدا و بهترین ایشان نیستم و در کتاب
خدا هیچ سوره و آیه نیست مگر آنکه میدانم در چه چیز نازل شده است و کی نازل شده است و ابو وایل
گفت نشنیدم کسی این سخن را بر او انکار کند و از ابو ظبیان روایت کرده است که گفت ابن
عباس از من پرسید که بکدام یک از دو قراءت قرآن میخوانی گفتم بقراءت اول که قراءت ابن
مسعود است گفت بلکه آن قراءت آخر است جبرئیل علیه السلام هر سال قرآن را یک مرتبه بر رسول خدا
صلی الله علیه و آله عرض میکرد و در سالی که از دنیا رفت دو مرتبه بر او عرض کرد و در آن وقت ابن
مسعود حاضر بود پس دانست آنچه تغییر یافته و آنچه نسخ شد از قرآن و ایضا روایت کرده است که از
حضرت علی علیه السلام سؤال کردند از حال ابن مسعود فرمود قرآن را خواند و سنت را دانست و بس
بس است از برای او و از شقیق روایت کرده است از ابو وایل که چون امر کرد عثمان در مصاحف
بآنچه امر کرد عبد الله بن مسعود برخاست و خطبه خواند و گفت امر میکنید مرا که قرآن را بقراءت زید
بن ثابت بخوانم بحق خدائی که جانم بدست اوست من از دهان حضرت رسول صلی الله علیه و آله هفتاد
سوره یاد گرفتم و زید در آن وقت کاکلی در سر داشت و با کودکان بازی میکرد بخدا سوگند که از
قرآن نازل نشده چیزی مگر آنکه میدانم در چه چیز نازل شده است و هیچکس داناتر نیست از من بکتاب
خدا و اگر میدانستم کسی را که از من داناتر است بکتاب خدا و شتر من باو میتوانست رسانید
البته بنزد او میرفتم پس شقیق گوید که از گفتار خود که گفت من بهترین ایشان نیستم شقیق گفت من در حلقها
که اصحاب رسول صلی الله علیه و آله در میان آنها داخل بودند شدم و نشنیدم کسی رد این قول را بر او
بکند و در جامع الاصول اکثر این احادیث را از صحاح ایشان روایت کرده است پس مصحف ابن
مسعود را که این روایات صحیحه ایشان در فضل او و امر باخذ قرآن از او وارد شده است

ترک کردن و سوزانیدن و رجم کردن مردم بر قرائت زید هر چند عشر این فضایل را در حق او روایت
نکرده اند و مذمت او را روایت کرده اند تفضیل مفضول و مخالفت قول رسول است و چنین در استیعاب
گفته است که زید عثمانی بود و در هیچیک از جنگهای حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه با انصار
حاضر نشد معلوم میشود که باعث بر ترجیح مصحف او عداوت آنحضرت بوده است تا مناقب اهل
بیت علیهم السلم و مثالب اعدای ایشان را اسقاط نمایند بیرون کرد و از جمله مصحفها که اعتبار نکردند و
سوزانیدند مصحف ابی بن کعب و معاذ بن جبل بود با آنکه در صحاح ایشان امر بأخذ قرآن از ایشان
وارد شده است بطرق متعدده چنانچه بعضی گذشت طعن هشتم آنکه اعظم طعنها است آنکه کبار
صحابه را باجماع و اتفاق جمیع علمای مخالفان عدول بوده اند و اقوال و افعال ایشان را حجت میدانند:
تفسیق و تکفیر عثمان کردند و شهادت بر ظلم و کفرش دادند مثل عمار که بطرق بسیار روایت
کرده اند که او مکرر میگفت که سه آیه در قرآن گواهی بر کفر عثمان میدهند و من چهارم آنهایم و
آیات اینها است وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ یعنی هر که حکم نکند
بآنچه خدا فرستاده است پس ایشان کافرانند و در آیه دیگر فرموده است که ایشان فاسقانند
و در جای دیگر فرموده است که ایشان ظالمانند و من گواهی میدهم که او حکم کرد بغیر آنچه خدا فرستاده است
و ابو وایل روایت کرده است که عمار گفت عثمان نامی در میان مردم نداشت سوای کافر تا اینکه
معاویه والی شد و اعثم در فتوح روایت کرده است که عمرو بن العاص از عمار پرسید که عثمان را
کی کشت گفت خدا کشت و ابن ابی الحدید روایت کرده است که عمرو از عمار پرسید که عثمان را
کی کشت گفت خدا و علی کشت و علی با او بود گفت تو با قاتلان او بودی گفت بودم و امروز
هم با ایشان قتال میکنم گفت چرا او را کشتید گفت خواست دین ما را تغییر دهد او را کشتیم و مثل
ابو ذر و ابن مسعود چنانچه گذشت و حذیفه گفت الحمد لله در عثمان شک ندارم اما شکی که دارم این است
که آیا قاتل او کافر بوده که کافری را کشته یا مؤمن بود ایمانش افضل از همه مؤمنان که به نیت خالص
مرتکب قتل او گشت و ایضا حذیفه میگفت که هر که اعتقاد دارد که عثمان مظلوم کشته شد در روز

قیامت گناهش

و حرات

قیامت گناهش بیشتر است از گناه کسی که گوساله را پرستید و از زید بن ارقم پرسیدند که چرا عثمان را
کافر میدانید گفت به سه وجه مال خدا را اسباب زینت اغنیا کرد و مهاجران اصحاب رسول خدا صلی
الله علیه و آله را بمنزله محاربان خدا و رسول کرد و بغیر کتاب خدا عمل کرد و عایشه پیراهن حضرت رسالت را
بیرون آورد و گفت هنوز این پیراهن کهنه نشده و تو دین پیغمبر را کهنه کردی و ایضا جمیع صحابه که در
مدینه ساکن بودند از مهاجران و انصار و مردم سایر بلاد که بمدینه آمده بودند اجماع کردند بر قتل او
و بعضی مرتکب آن شدند و بعضی اعانت کردند و بعضی راضی بودند و انکار نمودند و یاری او نمودند مگر
چند نفر قلیلی که در آن ظلمها و بدعتها با او شریک بودند پس سنیان خلافت ابو بکر را باجماع اثبات
میکنند باید قایل شوند بوجوب قتل عثمان که کاشف است از کفر او یا فسق و کبیره که موجب قتل
باشد و معلوم است که هر دو منافی استحقاق خلافتند و خلیفه واجب القتل معزول باشد یا اعتراف
نمایند ببطلان اجماع خلافت ابو بکر زیرا که اکثر الجماعت در این اجماع داخل بودند و کثرت اینها علی
اختلاف الاقوال ده هزار یا پانزده هزار یا بیست و چهار هزار کس بودند که بر هر قول اضعاف آنها بودند
بلکه تمام اهل اسلام زیرا که همه ایشان از دو حال خالی نبودند یا اتفاق بر قتلش نمودند یا ترک اعانت
و نصرتش کردند حتی عایشه و معاویه چنانکه در تاریخ اعثم و سایر کتب ایشان مسطور است با آنکه سبب
بغض و عداوت با حضرت امیر المؤمنین علیه السلم خون عثمان را بهانه کردند و عالم را بر هم زدند وقتی
که اهل اسلام عزم قتل عثمان کردند عایشه اراده حج کرد و هر چند مروان التماس کرد که حج را تاخیر کن
و مردم را از این کار باز دار قبول نکرد و گفت دوست میدارم که عثمان در میان جوالی باشد و او را
در دریا افکنند تا هلاک شود و او را نعثل میگفت بر سبیل مذمت یعنی ریش دراز احمق یا کفتار نر
تشبیه میکرد او را به مرد یهودی و صاحب نهایه و سایر مورخان و لغویان روایت کرده اند که عایشه مکرر میگفت
اُقْتُلُوا نَعْثَلًا قَتَلَ اللّهُ نَعْثَلًا یعنی بکشید این پیر احمق را یا این یهودی مانند را خدا او را بکشد و ابن
ابی الحدید از استاد خود ابو یعقوب معتزلی نقل کرده است که گفت حریص ترین مردم بر قتل عثمان
و ایشان را تحریص و ترغیب مینمود عایشه بود و چنین مشهور است پیراهن را بلند کرد گفت تا او اطاعت خدا نمود

خدا هم اعانت او میفرمود و بعد از آنکه او تغییر داد و حرمت دین خدا را نگاه نداشت خدا هم او را
واگذاشت و کسی را که حق تعالی رعایت نکند من اعانت نکنم و اینجا مورد همان مثل است و کل
لمن کفی نمرد و مثل ابوذر و عمار و سایر صحابه کبار در این اجماع بودند که با او مخالفت نمودند
حتی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چنانچه سابقاً دانستی او را بیعت نکرد مگر بعد از شش ماه و آن هم بجبر
و اکراه و اینجا بقول بسیاری از سنیان حضرت بقتل او داد و بقول دیگران کراهت از آن نداشت
بلکه راضی بآن بود و گفت قتله الله و انا معه یعنی خدا او را کشت و من با او بودم یعنی با خدا او را
جمعی که اتفاق بر قتل عثمان نمودند و مباشر قتل او بودند همه جماعت بعینه بعد از فراغ از آن اجماع بر خلافت
امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه کردند و با او بیعت نمودند و سنیان آنحضرت را باین اجماع خلیفه
واجب الاطاعه میدانند چرا اجماعشان در اینجا معتبر است و در آنجا معتبر نیست و این طعن مشتمل بر چند
طعن است و بالجمله اختصار را بیکی از آن منضم کردیم طعن نهم شهادت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
که ملازم حق و قرین قرآن و باب مدینه علم است و متفق علیه بین الفریقین است بظلم و فسق او
چنانکه خطبه شقشقیه و سایر خطب و کلمات آنحضرت که اکثر متواتر و مسلم است دلالت بر آن دارد و
ذکر آنها موجب تطویل است و ایضا شهادت آنحضرت باباحت قتلش و مضایقه نداشتن از کشتنش کشتنش د
بلکه کفر و شقاوتش کافیست و احتیاج بادعای اجماع نیست چنانکه ابن ابی الحدید روایت کرده
که بعد از کشتن عثمان حضرت فرمود خوشم نیامد و بدم هم نیامد و ایضا پرسیدند که راضی بقتل او بودی
فرمود نگفتند آزرده شدی فرمود و ابن ابی الحدید بعد از نقل بسیاری از این اخبار گفته است که از اینها
ظاهر میشود که آنحضرت امر بقتل او و نهی از آن هیچیک ننمود پس خون او در پیش او مباح بود و مباح بودن خون
او نزد آنحضرت دلیل است بر کفر او یا ظلم و فسق عظیم که موجب قتل او باشد و راضی نبودن بر قتلش دلالت
بر اسلام و خوبی او نمیکند بلکه از جهت آن بود که حضرت میدانست که قتل او سبب حدوث فتنهای
بسیار و سبب ارتداد و کفر و ضلالت و کشته شدن چندین هزار کس خواهد شد در جمل و صفین و
نهروان و ظاهر است که هرگاه قتل یک کافر مستلزم این همه فتنه و کفر و قتل چندین هزار مسلمان باشد

راضی بآن نبودن بو

راضی بآن نبودن بود پس با وجود این مضایقه نداشتن آنحضرت از قتل او برهان قاطع است بر اینکه کفر
و ظلم و عدوان او بمرتبه از کثرت و شدت و طغیان رسیده بود که با این همه فتنه و آشوب بر آن راضی میشود بلکه
زیاده از مضایقه نداشتن اظهار سرور از قتل او میفرمود و انتظار آن داشت چنانکه عامه و خاصه روایت کرده اند
که آنحضرت بعد از قتل عثمان و استقرار آنحضرت بر سریر خلافت روزی خطبه خواندند مشتمل بود بر این
فقرات قد طلع طالع و لمع لامع و لاح لائح و اعتدل مائل و استبدل الله بقوم قوما
و بیوم یوما و انتظرنا الغیر انتظار المجدب المطر و انما الائمة قوام الله علی خلقه
و عرفاؤه علی عباده لا یدخل الجنة الا من عرفهم و عرفوه و لا یدخل النار الا من انکرهم
و انکروه یعنی آفتاب خلافت از افق ولایت طالع گردید و قمر امامت از برج حق ساطع شد و کوکب
امارت در فلک هدایت درخشید و امور که از منهاج حق میل بباطل کرده بود معتدل و راست گردید و حق تعالی
قومی را بقومی تبدیل نمود و روز حق را بدل روزگار باطل آورد و ما منتظر تغییر در تمهای باطل بودیم چنانچه مردم
در سالهای قحط منتظر باران رحمت میباشند و ائمه و پیشوایان دین از اهل بیت رسالت قیام
نمایندگانند از جانب خدا بامور خلق او و شناسندگانند موکل بر بندگان او و داخل بهشت نمیشود مگر کسی
که ایشان را شناسد و ایشان او را شناسند و داخل جهنم نمیشود مگر کسی که منکر ایشان باشد
و ایشان منکر او باشند و ابن ابی الحدید در شرح این خطبه گفته است که مراد از سه فقره اول انتقال خلافت
بآنحضرت و از فقره چهارم امور جابجا بود که در اواخر زمان عثمان بود و فقره پنجم اشاره است به تبدیل حجاب
عثمان و شیعه او را بعلی و شیعه او و بعد از آن گفته است اگر گویند با وجود آنکه آنحضرت دنیا را طلاق
گفته بود این قدر سرور و خوشحالی از خلافت چه بود جواب گوئیم که طلاق از جهت جاه و اعتبارات
دنیوی بود و سرور از جهت امامت دین و خلافت حق و احیای شریعت و ملت بود بعد از آن گفته است
آیا جایز است بمذهب معتزله که علی علیه السلام منتظر قتل عثمان باشد مانند انتظار باران در قحط سال
و این عین مذهب شیعه است جواب گوئیم که انتظار تغییر گفت نه انتظار قتل پس تواند بود منتظر عزل
و خلعش باشد بسبب اختراعاتی که بود و این موافق مذهب ماست پس از این کلمات شریفه حضرت

امیر المؤمنین صلوات الله علیه موافق انچه ابن ابی الحدید اعتراف نموده ظاهر شده که آنحضرت شاد و خوشحال
بوده اند از قتل او و همین بس است از برای شقاوت او نقل کرده اند که در زمان امیر تیمور گورکان علمای
ماوراء النهر اتفاق نموده محضری نوشتند که هر کسی و هر جهت بغض علی بن ابی طالب علیه السلم اگر چه جواز باشد
بسبب انکه فتوی بقتل عثمان داده و امیر تیمور را برین داشتند که بان حکم کنند در ممالک محروسه رواج دهد
امیر فرموده محضر را نزد شیخ زین الدین ابو بکر بردند تا رای او درین باب معلوم شود و شیخ در پشت آن محضر نوشت
هر دو ار عثمانی که علی مرتضی فتوی بخون او ده امیر تیمور را نوشته او خوش آمد و محضر را باطل دانسته گرد

طعن دهم انکه طغیان و عصیان عثمان بحدی رسیده بود که اهل مدینه بعد از قتل او تجویز غسل و دفن و نماز
برا او نکردند چنانچه بلاذری در مقتل عثمان و واقدی و اعثم کوفی و طبری و ابن عبد البر و سایر علمای ایشان در تواریخ
و کتب خود ذکر کرده اند که بعد از کشتن عثمان سه روز اهل مدینه و اکابر صحابه او را در مزبله انداخته بودند
و مردم را از نماز بر او و غسل و دفن او منع مینمودند حتی انکه مروان و کسی دیگر از غلامانش او را ببرد و خواستند دفن
کنند مردم مطلع شدند و نعشش را سنگباران کردند و بعد از سه روز حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه مردم را از ممانعت دفن او منع کردند پس او را شب برداشتند و در مقبره یهودان دفن کردند
و اکثر گفته اند او را بی غسل و کفن دفن کردند و حضرت امیر و احدی از صحابه کبار و مسلمانان در نماز او
حاضر نشدند مگر چند نفر از موالی او و بعد از انکه معاویه والی شد فرموده دیوار که در میان آن مقبره و مقبره
مسلمانان بود برداشتند و بامرا و مسلمانان اموات خود را در حوالی قبر او دفن کردند تا متصل بمقابر
مسلمانان شد و در تاریخ اعثم که درین زمان موجود است مذکور است که امیر المؤمنین علیه السلم
فرموده که عثمان را دفن کردند و حال انکه سه روز بود تا او را در مزابل انداخته بودند و سگان یکپای
او را برده بودند پس او را برداشته بروی تخته در کوچک گذاشتند که پاهایش از آن گذشته بود
و سرش بر روی آن می جنبید و بروایت دیگر بران تخته میخورد و طق طق میکرد و حکیم بن حزام با
جبیر ابن مطعم بر او نماز کرد و معلوم است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلم و سایر صحابه او را
داخل مسلمانان نمیدانستند از نماز او تخلف میکردند و سه روز جسد او را مانند کلاب در مزبله

بگذاشتند که

نمیگذاشتند که کسی او را دفن کند و هر گاه اندک انصافی دارد و میداند که جمع علما ان گو میان اعتقاد
بخلافت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و خلافت عثمان ملعون و این دو قول اینه متناقض متنوع در یکی
از ایشان است و خلافت و جلالت حضرت امیر المؤمنین علیه السلم متفق علیه است پس اعتقاد
بخلافت عثمان و خلافت آنهام که خلافت عثمان متفرع بر خلافت آنهاست روا نیست و چرا
حضرت امیر المؤمنین علیه السلم در ایذای عمار و اخراج ابوذر انقدر معارضه و اصرار و انکار مینمود در قتل و
ترک نماز و دفن عثمان که باعتقاد ایشان حضرت عبادت بود مداهنه و مساهله مینمود و در کتاب صراط
المستقیم نقل کرده است که ابن جوزی که از اکابر علمای عامه است روزی بتقلید حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
گفت سلونی قبل ان تفقدونی بعضی برسید از من هر چه میخواهید بپرسید از انکه مرا نیابید پس زنی برخاست
و سؤال کرد که میگویند سلمان در مداین فوت شد و علی علیه السلم از مدینه که یکماه راه است در یک شب آمد
و او را تجهیز کرد و باز گشت چنین روایت است گفت عثمان در مدینه کشته شد و سه روز در مزابل
افتاده بود و علی علیه السلم در مدینه حاضر بود و بر او نماز نکرد گفت راست است زن گفت پس بر یکی
از ایشان خطا لازم آید ابن جوزی گفت اگر بی اذن شوهر از خانه بیرون آمده لعنت بر تو
و اگر باذن او بیرون آمده لعنت بر او زن گفت عایشه باذن حضرت رسول بجنگ علی از خانه
بیرون رفت یا بی اذن آنحضرت ابن جوزی ملزم و ساکت شد و انکه جرایم و قبایح اعمال و اقوال
عثمان زیاده از آنست که این رساله گنجایش ذکر انها داشته باشد و در کتب مبسوطه مذکور شده
اکثر انها را در کتاب بحار ایراد نموده ام و انچه ایراد شد از کتب معتبره کفایت است و ابن ابی الحدید
بعد از انکه مطاعن عثمان را ذکر کرده است جواب اجمالی از همه گفته است که ما انکار نمیکنیم که عثمان
بدعتهای بسیار کرده بسیاری از مسلمانان بر او انکار کردند و لیکن ما ادعا میکنیم که انها بمرتبه فسق
نرسید و باعث حبط ثواب او نشد و از جمله گناهان صغیره مکفره بودند زیرا که ما میدانیم که او
آمرزیده است و از اهل بهشت است به سه وجه **اول** انکه او از اهل بدر است و رسول خدا صلی
الله علیه و آله و سلم فرموده که خدا مطلع شد بر اهل بدر پس گفت هر چه خواهید بکنید گناهان شما را

آمرزیدم و عثمان اگرچه در بدر حاضر نبود اما از برای بیماری رقیه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله در مدینه
ماند و حضرت رسول خدا سهم حصه غنیمت او و اجر او داد شد هر که او اهل بیعت رضوان بود خدا
از ایشان راضی شد زیرا که فرمود لَقَدْ رَضِیَ اللّٰهُ عَنِ الْمُؤْمِنِینَ إِذْ یُبَایِعُونَکَ تَحْتَ
الشَّجَرَةِ و او اگرچه در آن بیعت حاضر نبود و لیکن حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را برسالت
بسوی کفار مکه فرستاده بود و این بیعت از برای آن بود که از جهة قتل او که مذکور شده بود او را کشته اند پس
حضرت در زیر درخت نشست و از مردم بیعت بر مرگ گرفت پس حضرت فرمود که اگر عثمان
زنده است من از جانب او بیعت میکنم پس دست چپ خود را بر دست راست خود گذاشت و فرمود
که دست چپ من بهتر است از دست راست عثمان سیوم آنکه او از جمله آن ده نفر است که در اخبار
وارد شده است که ایشان از اهل بهشت اند پس این وجوه دلالت میکند بر آنکه او آمرزیده است
و خدا از او راضی است و او اهل بهشت است پس اینها دلالت میکند بر آنکه او کافر و فاسق و
صاحب کبیره نیست اینها سخنان واهی ابن ابی الحدید است و ما جواب میگوییم بعون الله تعالی از همه این
وجوه اجمالا و تفصیلا با آنکه بنای این وجوه همه بر اخبار چند است که وضع کرده اند و خود متفرد شده اند بروایت آنها
و مکرر مذکور شده که احتجاج بروایتی چند باید کرد که نزد هر دو جانب مسلم باشند و هر دو روایت کرده باشند
چنانچه ما کردیم نه بروایتی که مخصوص ایشان باشد و ما قبول نداشته باشیم و علاوه روایات ایشان بخاری
روایت کرده است که ناصبی چند از عبد الله بن عمر روایت کرده اند و ابن عمر آن است که با امیر المؤمنین
صلوات الله علیه بیعت نکرد و بیاری او عمل ننمود و دشمن آنحضرت بود و با حجاج کافر فاسق بیعت کرد و علاوه
عشره مبشره را امیر المؤمنین علیه السلام در روز جمل رد و تکذیب نمود چنانچه شیخ طبرسی در کتاب احتجاج روایت
کرده است که چون حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه با اهل بصره ملاقات کرد در جنگ جمل زبیر را
طلبید او با طلحه در برابر حضرت آمدند حضرت فرمود بخدا سوگند که شما هر دو با جمع اهل علم از اصحاب
محمد صلی الله علیه و آله و سلم و عایشه میدانید که اصحاب جمل را لعن کرد رسول الله صلی الله علیه و آله
و خایب شد آنکه افترا کند بر آنحضرت زبیر گفت چگونه ما ملعونیم و حال آنکه ما از

اهل بهشتیم

اهل بهشتیم حضرت فرمود اگر شما را از اهل بهشت میدانستم قتال شما را حلال نمیدانستم زبیر گفت مگر نشنیده
حدیث سعید بن عمرو بن نفیل را که روایت کرده از رسول خدا صلی الله علیه و آله که ده نفر از قریش در
بهشتند حضرت فرمود از او شنیدم که این حدیث را بعثمان نقل کرد در ایام خلافت او زبیر گفت
گمان داری که این حدیث را دروغ بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله بست حضرت فرمود که جواب ترا
نمیگویم تا بگویی که این ده نفر کیستند زبیر گفت ابو بکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف
و سعد بن ابی وقاص و ابو عبیده بن جراح و سعید بن عمرو بن نفیل حضرت فرمود نه نفر را شمردی دهم
کیست گفت تویی حضرت فرمود که اقرار کردی از برای من به بهشت و انکار از برای خود و یاران خود
دعوی میکنی من منکرم و قبول ندارم زبیر گفت آیا گمان داری که این دروغ بر حضرت رسول بسته است
حضرت فرمود که گمان ندارم والله که یقین میدانم که افترا کرده است بر آنحضرت و بخدا سوگند
که بعضی از آنها که نام بردی در تابوتی اند در دره در چاهی در اسفل درک جهنم و بر سر آن چاه سنگی
است که هرگاه خدا خواهد که جهنم را برافروزد و مشتعل گرداند آن سنگ را از سر آن چاه
برمیدارد و شنیدم این را از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و اگر نشنیده باشم خدا ترا ازین
ظفر بدهد و خون مرا بر دست تو بریزد و اگر شنیده باشم خدا مرا ظفر دهد بر تو و بر اصحاب تو و ارواح
شما را زود بسوی جهنم برد پس زبیر برگشت بسوی اصحاب خود و میگریست و ایضا ایشان در
صحاح خود از سعید بن زید و عبد الرحمن بن عوف روایت کرده اند و هر دو داخل عشره اند و در این
روایت متهم اند با آنکه اکثر متکلمین امامیه بر این عقیده اند و اثبات نموده اند که جایز نیست
عقلا که حق تعالی غیر معصوم را خبر دهد که البته بهشتی است زیرا که موجب اغرای او است بر
قبیح و خلافی نیست در اینکه اکثر عشره معصوم نبوده اند و باتفاق از بعضی از ایشان کبایر صادر شد
و ایضا اگر این خبر واقع بود چرا ابو بکر در روز سقیفه و غیر آن در مناقب خود این را نشمرد و همچنین
عمر در شب مقام این را ذکر نکرد و عثمان در وقتی که او را محصور کرده بودند و اراده قتل او داشتند
و مناقب خود را بر مردم میشمرد چرا متمسک باین خبر نشد و اگر این اصل میدانستند از برای او انفع بود

عاقبت او

از خبرهای دیگر هم مذکور ساخت و ایضا اگر این خبر واقع بود چه احتمال داشت هم اکابر مهاجرین جرأت
بر قتل او کنند و چنین از ایشان خصوصا سید اوصیا راضی نمی شدند مردی را که یقین داشتند هم از اهل بشارت است
بآن نمودند در مزبله بیندازند و بر و نماز نکنند و جوابا اعوان و انصار او همین را بر ایشان حجت میکردند
و ایضا اگر چنین باشد لازم می آید کفر طلحه و زبیر هم باتفاق حلال میدانستند قتل او را و ایضا لازم می آید هم
اگر عسکر طرفین در روز جمل کافر باشند زیرا که بعضی از عشره درین طرف بودند و بعضی در آن طرف و
هر یک قتل دیگری را حلال میدانستند و اگر این خبر ثابت میبود دیگر بایست عمر هم از اینها منافق نیست
پس چرا از حذیفه می پرسید هم آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا از منافقان شمرده یا نه و ایضا میگوییم
هم روایت اهل بدر یا محمول است بر ظاهرش چنانچه ابن ابی الحدید فهمیده است هم رخصت عام بایشان
داده اند و مغفرت شامل گناهان گذشته و آینده همه است یا تجویز و تخصیص ازان مراد و
بنابر اول لازم می آید هم تکلیف از اهل بدر ساقط باشد و رخصت داده باشند ایشان را در ارتکاب
جمیع محرمات از صغیر و کبیر هر چند آن فعل مؤدی بکفر هم باشد مانند استخفاف بمصحف مجید و این
مخالف اجماع و ضرورت دین است و کسی دعوای عصمت در اهل بدر نکرده است مگر در امیر المؤمنین
صلوات الله و سلامه علیه و شکی نیست هم غیر آنحضرت مرتکب گناهان میشدند پس اعلام ایشان
نمودن مغفرت عام را اغرا بر قبیح است و آن قبیح است و صدورش از حق تعالی محال است و بنا
بر ثانی هم تجویز و تخصیص دران روز یا تخصیص میکنند رخصت را بصغایر و تعمیم میکنند مغفرت را در گناهان
آینده و گذشته و این با آنکه مخالف اجماع است فایده بایشان نمی بخشد و دلالت نمیکند بر آنکه
آنچه از ایشان صادر شده است از صغایر مکفره بوده است یا تخصیص میدهند مغفرت را بگناهان
گذشته و مراد با عملوا ما شئتم مبالغه در حسن عمل ایشان است در بدر و اظهار رضا از ایشان بسبب
آن عمل شایسته پس فایده از برای ایشان نمیکند و اینها همه بر تقدیریست هم تسلیم کنیم هم عثمان
در بدر با اهل بدر شریک است و آن مبتنی بر روایت ضعیف ابن عمر است هم حالش سابقا مذکور
شد اما تمسک به بیعت رضوان بر تقدیر تسلیم صحت روایت بیعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله

از جانب استدلال

از جانب استدلال بآن مدخول است از چند وجه اول آنکه حق تعالی معلق گردانیده رضا را در آیه
بر ایمان و بیعت هم از بیعت تنها و ایمان عثمان و امثال او ممنوع است و احادیث بسیار
از اهل بیت علیهم السلام دلالت بر نفاق خلفا ثلثه میکند دوم آنکه قبول نداریم هم الف و لام
المؤمنین برای استغراق است خصوصا آنکه درین آیه بعد ازین وصفی چند مذکور شده است هم دلالت بر
اختصاص بجماعت خاصی میکند زیرا که فرموده است بعد ازین هم پس خدا دانست آنچه در دلهای ایشان است
پس سکینه و اطمینان بر ایشان نازل گردانید و ثواب داد ایشان را فتحی نزدیک و فتحی هم بعد از بیعت
رضوان بی فاصله فتح خیبر بود و رسول خدا ابوبکر و عمر را دران جنگ فرستاد و گریختند و بعد آن
رسول خدا صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را فرستاد و فتح نمود چنانچه گذشت
پس آنحضرت مخصوص است بحکم آیه و آنها هم با او بودند و بودن عثمان با آنحضرت معلوم نیست پس
دخولش در حکم آیه معلوم نیست این جواب را بعضی از متکلمان محققان شیعه گفته سوم آنکه بر تقدیر تسلیم
عموم آیه و شمول آن عثمان و امثال او را مفادش آنست هم بتحقیق هم راضی شد خدا از مؤمنان
در وقتی هم بیعت میکردند با تو در زیر درخت یا بسبب آنکه بیعت کردند با تو در زیر درخت و این کی
دلالت میکند بر آنکه رضای او از ایشان مستمر خواهد بود تا وقت موت ایشان و از ایشان فعلی هم
موجب عدم رضا باشد صادر نخواهد شد و مرتکب کبیره نخواهند شد و ایشان موافق مشهور هزار و پانصد
یا هزار و ششصد نفر بودند و معلوم است هم بسیاری از ایشان مرتکب محرمات و کبایر شدند و اگر آقایی غلامی
داشته باشد و بکار خوبی بکند و آقا بگوید هم من از تو راضی شدم در وقتی هم فلان کار کردی یا بسبب آنکه
فلان کار کردی و در روز دیگر نافرمانی عظیم کند و از و در غضب شود و او را تأدیب و تعذیب بکند
هیچ کس او را ملامت نمیکند و او را نسبت به تناقض نمیدهد خصوصا آنکه آیه در اوایل سوره قبل ازین
آیه بدون فاصله واقع شده است هم تحقیق آنکه قبول این بیعت مشروط بموافات است و نکث
هر این بیعت را بر هم زند زیرا که فرموده است إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ
يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللَّهَ

فسیؤتیه اجرا عظیما یعنی بدرستی آنها که بیعت میکنند با تو بیعت میکنند مگر با خدا دست خدا بالای دستهای ایشان است پس هر که بشکند این بیعت را پس شکسته است مگر بر نفس خود یعنی ضرر آن بخود عاید میشود و هر که وفا کند بانچه عهد کرده است با خدا بر آن پس بزودی خدا عطا خواهد کرد او را مزدی بزرگ پس معلوم شد که فایده این بیعت وقتی بایشان میرسد و رضای خدا شامل حال ایشان میشود که امر آنحضرت را بجا آرند و از ایشان صادر نگردد و اول در جنگ خیبر گریختند و بعد از آن معاند اهل بیت او گردیدند و دین او را باطل کردند و شرایع او را بر هم زدند و وصی و خلیفه او را معزول کردند و یاری آن او را شهید کردند با این اعمال قبیحه حکم آن بیعت و خشنودی خدا کی بایشان ماند و ما این مطلب را اندک بسطی دادیم بجهت آنکه بعضی از مخالفان این آیه و اخبار را بر عوام شیعه شبهه میکنند و گاه هست ایشان از جواب عاجز میشوند و اما مطاعن عثمان پس آنها زیاده از آنست که در این رساله احصا توان نمود لهذا در این رساله بهمین قلیل اکتفا نمودیم و هر که خواهد بر جمیع آنها مطلع گردد رجوع کند بکتاب بحار الانوار و همچنین مطاعن معاویه ملعون و طلحه و زبیر و عایشه و حفصه و خلفای بنی امیه و بنی عباس و سایر اشقیا و ارباب بدع را احوال ایشان را کتاب وسیع در کتب اصحاب مذکور است

مقصد هفتم

در بیان امامت سایر ائمه است صلوات الله علیهم اجمعین بدانکه لفظ شیعه را بکسی اطلاق میکنند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم خلیفه داند و امامیه و اثنی عشریه بر کسی اطلاق میکنند که همه دوازده امام را علیهم السلام تا مهدی علیه السلام امام و خلیفه خدا و رسول خدا دانند و ایشان عصمت را در امام شرط میدانند و بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله علی بن ابی طالب را علیه السلام و بعد از او امام حسن را و بعد از او امام حسین را و بعد از او علی بن الحسین زین العابدین را و بعد از او محمد بن علی باقر را و بعد از او جعفر بن محمد صادق را و بعد از او موسی بن جعفر کاظم را و بعد از او علی بن موسی الرضا را و بعد از او محمد بن علی التقی را و بعد از او علی بن محمد النقی را و بعد از او حسن بن علی عسکری را و بعد از او حجة بن الحسن مهدی را صلوات الله علیهم اجمعین الی یوم القیامه امام میدانند و حضرت مهدی علیه السلام را

زنده و غایب از اکثر خلق میدانند و البته ظاهر خواهد شد و رفع جمیع بدعتها خواهد کرد و عالم را پر از عدالت خواهد نمود و مذهب حق در میان مذاهب فرق شیعه این است پس اکثر زیدیه و اسماعیلیه و فطحیه و واقفیه و کیسانیه داخل شیعه هستند اما داخل امامیه و اثنی عشریه نیستند و شیعه با این معنی فرقهای بسیار دارند چنانکه فخر رازی و محمد شهرستانی و صاحب مواقف و دیگران نقل کرده اند و از هفتاد بلکه هشتاد متجاوز زند مثل کیسانیه بعد از حضرت امام حسین صلوات الله علیه محمد حنفیه را پسر حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را خلیفه میدانند و بعضی گفته اند او نمرده است و مهدی اوست و غایب شده است و ظاهر خواهد شد و بعد از او امامی نیست و بعضی گفته اند او مرد و امامت باولاد او رسید و مذاهب باطله میان ایشان بسیار بوده است و الحمد لله همه منقرض شده اند و مثل زیدیه که بعد از حضرت امام حسین یا امام زین العابدین صلوات الله علیهما قایل بامامت زید پسر امام زین العابدین علیه السلام شده اند و بعضی از ایشان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بلا فاصله خلیفه میدانند و بعضی با آن سه خلیفه باطل نیز قایلند و مانند اسماعیلیه که اسمعیل پسر امام جعفر صادق علیه السلام را امام میدانند و اسمعیل در زمان حضرت صادق علیه السلام فوت شد و علانیه جنازه او را برداشتند و بر او نماز کردند و ایشان چند فرقه اند و بعضی گفته اند که اسمعیل فوت نشد و حضرت امام صادق علیه السلام از برای تقیه از منصور دوانقی او را پنهان کرد و اظهار موت او نمود و بعد از حضرت امام قلیلی زنده بود و امامت باولاد او رسید و بعضی گفته اند که او در حیات حضرت فوت شد و نص امامت برطرف شد و بعد از حضرت باولاد اسمعیل منتقل شد و اکثر این فرقها بعد از مرور ایام ملحد شدند و همه عبادات را برطرف کردند و جمیع معاصی را مباح نمودند و این فرقه قلیلی در این ایام پنهان هستند و مثل ناووسیه که میگفتند حضرت صادق علیه السلام نمرده است و پنهان شده است و او ظاهر خواهد شد و او مهدی است و مثل فطحیه که بعد از حضرت صادق علیه السلام عبد الله افطح پسر بزرگ آنحضرت را که در ظاهر و باطن هر دو معیوب بود و باین سبب امامت باو منتقل شد امام میدانسته اند و بعد از او امام موسی علیه السلام را امام میدانسته اند و عبد الله چند روزی

بعد از حضرت صادق علیه السلم زنده بود و فوت شده و مثل واقفیه که میگفتند که حضرت امام
موسی صلوات الله علیه زنده است و پنهان شده است و او مهدیست و با امامان بعد از او قایل نبوده اند
و چند فرقه دیگر نیز نقل کرده اند و از جمله فرقها تا حال که هزار و صد و نه است از هجرت بیش از سه فرقه
نمانده اند امامیه و اسمعیلیه و زیدیه و سایر فرق همه منقرض و مستاصل گشته اند و از ایشان بغیر نامی
نمانده است مانند قایلان بامامت محمد پسر حضرت صادق علیه السلم و قایلان بامامت موسی مبرقع
و جعفر کذاب و امثال ایشان اما باطل بودن مذهب آنها که منقرض شده اند احتیاج به بیان ندارد
زیرا که مدعی امامت از ایشان ظاهر نیست و باجماع امت معلوم است که تکلیف ساقط نشده است
و تکلیف بدون آنکه کسی باشد که بیان تکلیف آنها از جانب ایشان بکند و مکلف بعلوم ایشان رفته باشد
تکلیف بمالایطاق است و آن عقلا قبیح است و ایضا جمیع امت اتفاق دارند بر آنکه مذهب حق در
میان امت میباید باشد تا روز قیامت و ایضا باجماع مرکب جمیع امت متفقند بر نفی ما عدای
مذاهب موجوده و اما اثبات امامت ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم اجمعین الی یوم الدین
و ابطال سایر مذاهب خواه موجود باشند و خواه منقرض شده باشند به پنج طریق میتوان کرد طریق
اول طریق نص است و آن دو نحو است یکی مجمل و دیگری مفصل اما مجمل چند قسم است قسم اول آنکه صاحب
جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم از جابر بن سمره روایت کرده است که گفت شنیدم از رسول خدا
صلی الله علیه و آله که گفت بعد از من دوازده امیر خواهند بود پس کلمه گفت که نشنیدم آنرا از پدرم
پرسیدم که چه گفت گفت فرمود که همه از قریشند و بروایت دیگر فرمود که پیوسته امر مردم ماضی و
جاریست مادام که دوازده مرد والی ایشان باشند و مسلم بسند دیگر روایت کرده است از جابر که
گفت با پدرم رفتم بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله پس شنیدم که میگفت که پیوسته این دین عزیز
و غالب و منیع و بلند مرتبه است تا دوازده خلیفه پس پدرم گفت که فرمود که همه از قریش اند و باز
بسند دیگر همین مضمون را روایت کرده است و بخاری و بن سلام گفته است و باز در جامع الاصول
همین مضامین را از صحیح ترمذی و نسائی روایت کرده است و در بعضی از روایات آنست که

که از آنحضرت پرسید

و در بعضی روایات چنین است
که از آنحضرت پرسیدند که پس بعد از آن چه خواهد بود فرمود که هرج
که پیوسته این دین قایم و برپاست تا والی ایشان باشند دوازده امیر و ایضا در صحیح مسلم از عامر
بن سعد بن ابی وقاص روایت کرده است که نوشتم بسوی جابر بن سمره که خبر ده مرا بچیزی که شنیده
از رسول خدا صلی الله علیه و آله پس بمن نوشت که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز جمعه
در شبی که اسلمی را سنگسار کرد که گفت پیوسته دین برپاست تا قیامت برپا شود و بر ایشان دوازده
خلیفه خواهند بود از قریش و در روایت دیگر تتمه این حدیث اینست که پس بیرون می آیند ازو
کذابی چند نزدیک قیامت و در کتب معتبره ایشان بچندین سند از شعبی از مسروق روایت کرده اند
که گفت نماز شام نزد ابن مسعود بودیم و قرآن را بما میخواند پس مردی پرسید که آیا از رسول خدا
صلی الله علیه و آله پرسیده که چند نفر خلیفه بعد از او خواهند بود عبدالله گفت تا من بعراق آمده ام کسی
این را از من نپرسیده بلی سوال کردیم حضرت فرمود دوازده نفر خواهند بود بعدد نقبای بنی اسرائیل
و همه از قریش خواهند بود و از ابو جحیفه روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که پیوسته
امر امت من شایسته است تا بگذرد دوازده خلیفه که همه از قریشند و از انس روایت کرده که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که پیوسته این دین برپاست تا دوازده خلیفه از قریش پس هرگاه ایشان
بروند زمین با اهلش موج خواهد آمد و ایضا از عبدالله بن عمر روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرمود که بعد از من دوازده خلیفه خواهند بود و ایضا روایت کرده اند که ابن عمر گفت با ابی الطفیل
که دوازده خلیفه شمار بعد از آن هرج و مرج و قتل و قتال خواهد بود و ایضا مرویست که از عایشه
پرسیدند که چند خلیفه از اهل حضرت رسول صلی الله علیه و آله خواهد بود گفت حضرت مرا خبر داده که دوازده
خلیفه خواهند بود گفتند کیستند گفت نامهای ایشان نزد من نوشته است باملای رسول خدا صلی الله
علیه و آله گفتند بگو آنها کیستند و نگفت و برای این مضامین بالفاظ بسیار دیگر روایت کرده اند و در صحیح
بخاری و مسلم از عبدالله بن عمر روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که پیوسته
این امر در قریش خواهد بود مادام که از مردم دو کس باقی باشد و از اسحق بن سلیمان عباسی روایت

که ابو کریب گفت هارون الرشید مرا خبر داد از پدرانش از عباس که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
ای عم از فرزندان من دوازده خلیفه خواهند بود پس امور کریهه و شدت عظیم رو خواهد داد پس مهدی از
فرزندان من بیرون خواهد آمد و خدا امر او را در یک شب اصلاح خواهد آورد پس زمین را پر از عدالت خواهد کرد
بعد از آنکه پر از جور شده باشد و در زمین خواهد ماند آنقدر که خدا خواهد پس دجال بیرون خواهد آمد و دو
دلالت این احادیث بر خلافت ائمه اثنی عشر علیهم السلام آن است که از جمیع فرق اسلام هیچ فرقه
قائل بوجوب این عدد از خلفا و دوازده امام خصوصا که همه از قریش باشند و وجوب استمرار خلافت
تا خلق باقی باشند نیستند مگر فرقه اثنی عشریه از فرق شیعه پس بهمین احادیث که در جمیع صحاح ایشان
مکرر وارد شده است مذهب ما ثابت شد و همه مذاهب دیگر باطل شد و از غرایب تعصبات
مخالفان آن است که بعضی از ایشان خواسته اند که این احادیث را موافق مذهب خود کنند
گفته اند که خلفای اثنی عشریه خلیفه اول امیرالمؤمنین و امام حسن علیهما السلام و هفت دیگر از بنی
امیه اند و دیگری گفته است که مراد صلحای خلفا اند و ایشان بعد از امام حسن علیه السلام عبدالله بن زبیر
و عمر بن عبدالعزیز و پنج دیگر از بنی عباس اند و این دو توجیه در غایت سخافت است زیرا که همه
خلفای بنی امیه و بنی عباس در شقاوت و ضلالت و جهالت شبیه یکدیگر بودند مگر عمر عبدالعزیز
که بعضی از اطوار حسنه داشت پس در میان اینها بعضی را انتخاب کردن و بعضی را ترک کردن بی وجه است
و ایضا ظاهر همه احادیث اتصال و استمرار خلافت ایشان است و بعضی صریح است که تا روز قیامت
مستمر خواهند بود و در بعضی مذکور است فَاِذا مَضَوا ساخَتِ الاَرضُ بِاَهلِها یعنی چون امامان
بروند زمین با اهلش موج آید و نظام عالم برطرف شود و در بعضی صریح است که خلافت قریش تا روز
قیامت باقیست پس معلوم شد که این تاویلها فائده بکار ایشان نمیکند و این احادیث در اثبات
مدعای ما وافی و کافی اند **دوم** آنکه احادیث ثقلین و مثل آنها است که دلالت میکند بر آنکه حضرت
رسول صلی الله علیه و آله امر بمتابعت قرآن و اهل بیت نمود و فرمود که اینها از یکدیگر جدا نخواهند شد تا روز
قیامت و مخالفان ایشان منقرض شده اند و بخلافت احدی از اهل بیت قائل نیستند و ائمه اسماعیلیه

اگر باشند فاسق ظالم

اگر باشند فاسق ملحد چنانکه در ظاهر تابع سلاطین شیعه اند و بفسق و فجور و انواع معاصی معروفند و هیچ
عاقلی تجویز امامت ایشان نمیکند و زیدیه نیز در اصول دین متمسک بحجتی نیستند و باعتقاد ایشان هر فاطمی
نسبی که خروج بسیف کند امام است و ائمه که ابطال ایشان دعوای امامت آنها میکنند اگر نسب ایشان
ثابت باشد باید که عارف باحکام آلهی و معانی قرآن مجید عالم باشند تا آنکه صادق باشد مقارنت ایشان
با کتاب و حال آنکه اکثر ایشان جاهلند بکتاب و سنت و در فروع دین خود در اکثر مسائل مقلد ابوحنیفه اند
و در خصوص امامت خود حجتی و برهانی ندارند و نه نصی بر امامت خود دارند و نه اجماعی منعقد شده است بر آن
بلکه مانند سایر سلاطین جور بغلبه و استیلا پادشاه میشوند و این را امامت نام کرده اند و افاضل اهل
بیت را مانند حضرت باقر و صادق صلوات الله علیهما سب میکنند و ناسزا میگویند با آنکه جمیع امت
بغیر ایشان و خوارج اقرار بفضل و عدالت و جلالت ایشان دارند و از این جهت ایشان مانند
خوارج اند لهذا در احادیث اهل بیت علیهم السلام وارد شده است که زیدیه بدترند از مخالفان
زیرا که مخالفان با شیعیان ما عداوت دارند و با ما عداوت نمیکنند و زیدیه با ما عداوت
میکنند **سیوم** ابن ابی الحدید از حلیة الاولیا روایت کرده است و در فضایل احمد بن حنبل و
خصایص نطنزی نیز مذکور است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که خواهد زندگانی او مثل زندگانی
من و مردن او مثل مردن من باشد و در جنت عدن که خدا بدست قدرت خود او را غرس نموده منزل من است
ساکن شود باید بعد از من ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام را اختیار کند و پیروی کند امامان و اوصیای
از فرزندان او را بدرستی که ایشان عترت من اند و از طینت من خلق شده اند و فهم و علم مرا حق تعالی
روزی ایشان کرده است پس وای بر جمعی از امت من که تکذیب ایشان کنند و میان من و ایشان قطع کنند
و رعایت من در حق ایشان نکنند خدا شفاعت مرا بایشان نرساند **چهارم** زمخشری روایت کرده است
که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که فاطمه بهجت و سرور دل من است و دو پسرش میوه دل من اند
و شوهرش نور دیده من است و امامان از اولاد او امینان پروردگار منند و ریسمانی اند کشیده
میان او و میان خلق او هر که چنگ زند در متابعت ایشان نجات یابد و هر که از ایشان تخلف نماید

و بعد از شیعه و بزرگ اسفل و اجهل شود و از این باب احادیث در کتب معتبره ایشان بسیار است و چون
در صحاح ایشان نمود ایراد نموده اند و اما نص مفصل بر خلافت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ثابت شد
نص آنحضرت بر حضرت امام حسن علیه السلم و نص حضرت امام حسن بر امام حسین علیهما السلم و همچنین نص
هر یک بر دیگری تا حضرت مهدی صلوات الله علیهم اجمعین در میان فرق علما و محدثان امامیه که در هر عصر
چندین هزار نفر از ایشان در هر بلدی و ناحیه بوده اند متواتر است و در تصانیف و کتب خود ثبت
کرده اند معلوم است که ایشان ادعی این بغیر دیانت و حقانیت ننموده زیرا که هیچ ملک و پادشاهی
با مخالفان بوده و ایشان قاهر و غالب بوده اند و با نهایت خوف از ایشان ضبط این اخبار و آثار
مینموده اند اگر غرض ایشان دنیا بود بایستی که بخلفای جور و مخالفان متوسل شوند و از بیم و خوف
نجات یابند و عزیز و مکرم باشند با آنکه میدانیم که اکثر ایشان از اهل سداد و صلاح بوده اند و نهایت
احتراز از کذب مینموده اند و هر که با این قرائن و جهات ملاحظه این روایات نماید البته او را
علم حاصل میشود بحقیقت آنها و در طرق معتبره شیعه احادیث دوازده امام و نامهای مقدس ایشان
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و از هر یک از حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم متواتر است
و همه مقرون باعجاز است زیرا که اسماء و صفات و آباء و امهات هر یک را قبل از وجود ایشان
خبر داده اند تا غیبت امام دوازدهم و احوال او و خفای میلاد او و کتب که مشتمل است بر این احادیث
از زمان حضرت امام زین العابدین تا زمان حضرت قایم علیهما السلم میان شیعه و سنی معروف و متداول
و مضبوط بوده پس در این احادیث راه شک و شبهه نیست طریق دویم فضیلت است و شک نیست در آنکه
هر یک از ائمه ما علیهم السلم افضل بوده اند از جمیع اهل عصر خود خصوصا خلفائی که غصب حق ایشان کرده
بودند در علم و صلاح و ورع و زهد و فضایل و مناقب و مخالف و موالف همه اتفاق دارند بر این
و در مشکلات مسائل و دقایق همه علما و فقها بایشان رجوع مینموده اند و هیچکس ایشانرا حجت و
منبع میدانسته اند در جمیع کافه امرا و رعایا بوده اند و همه خلفای بنی امیه و بنی عباس ایشانرا مستحق مقام
خلافت میدانسته اند و از ایشان در حساب بوده اند و کتب تواریخ و احادیث عامه و خاصه مشحون است

باین مراتب و فضایل و

باین مراتب و فضایل و مناقب خصوص حسنین صلوات الله علیهما زیاده از آنست که احصا توان نمود در
جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ترمذی از براء بن عازب روایت کرده است که گفت دیدم رسول خدا
صلی الله علیه و آله حضرت امام حسن علیه السلم را بر دوش خود سوار کرده بود و میگفت خداوندا من این را
دوست میدارم پس تو او را دوست دار و ایضا هم از براء روایت کرده اند که آنحضرت در حسن و حسین
دید پس گفت خداوندا من این دو را دوست میدارم پس تو ایشانرا دوست دار و ایضا در جامع الاصول
از صحیح ترمذی از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله امام حسن علیه السلام را بر
دوش خود سوار کرده بود مردی با امام حسن گفت بنیکو مرکبی سوار شده ای کودک حضرت فرمود او نیز نیکو
سواره ایست و ایضا از صحیح ترمذی از انس بن مالک روایت کرده است که آنحضرت رسول صلی الله علیه
و آله پرسیدند که کدام یک از اهل بیت تو نزد تو محبوب ترند فرمود که حسن و حسین و میگفت بفاطمه
بطلب از برای من دو پسر مرا و چون می آمدند ایشانرا می بوئید و در بر میگرفت و بخود می چسبانید و ایضا از
صحیح مذکور از ابو هریره روایت کرده است که بار رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم بسیاری از روز و با من
سخن نگفت و من با آنحضرت سخن نگفتم تا رفت به بازار بنی قینقاع پس برگشت تا آمد بمنزل فاطمه
علیها السلم و گفت آیا کودک من اینجاست یعنی امام حسن علیه السلم پس دیدم که بیرون آمد و بسوی آنحضرت
دوید و دست در گردن یکدیگر آوردند پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که خداوندا من این را
دوست میدارم پس دوست دار تو او را و دوست دار هر که دوست دارد او را و از صحیح بخاری و صحیح مسلم نیز این
مضمون از ابو هریره روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بخانه فاطمه آمد و سه مرتبه حسن را
طلبید پس آمد و در گردن مبارکش تعویذی بسته بودند چون حضرت او را دید دستهارا گشود و او را در بر
گرفت و گفت خداوندا من او را دوست میدارم پس او را دوست دار و هر که او را دوست میدارد دوست دار
پس ابو هریره گفت بعد از آنکه من این سخن را از آنحضرت شنیدم هیچکس نزد من دوست تر نبود از حسن
بن علی علیهما السلم و ایضا از صحیح ترمذی از اسامه روایت کرده است که شبی بالای حاجتی بخدمت حضرت
رسول صلی الله علیه و آله رفتم دیدم که حضرت چیزی بر روی رانهای خود گذاشته و جامه بر روی آن پوشانیده است

چون از حاجت خود فارغ شدم پرسیدم که چیست اینکه در بر گرفته پس جامه را برداشت دیدم حسن
و حسین علیهما السلام بر روی رانهای او خوابیده اند پس گفت اینها هر دو پسر منند و هر دو پسر دختر منند خداوندا
من اینها را دوست میدارم پس دوست دار اینها را و دوست دار هر که اینها را دوست دارد و ایضا از صحیح
ترمذی از یعلی بن مره روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حسین از منست
و من از حسینم خداوند دوست دارد هر که حسین را دوست دارد و حسین سبطی است از اسباط و ابن اثیر
در جامع الاصول در شرح این حدیث گفته است که سبط فرزند فرزند است یعنی از جمله اسباط است که
فرزندان یعقوب بوده اند یعنی گویا که یکی از پیغمبران است و در نهایه لغت باز همین حدیث را
نقل کرده است و در تفسیرش گفته است یعنی بمنزله امتیست از امتها در خیر و خوبی و گفته است که
در حدیث دیگر وارد شده است که حسین و حسن دو سبط رسول الله صلی الله علیه و آله اند پس
گفته است یعنی دو طایفه و دو قطعه اند از آنحضرت و ایضا از صحیح ترمذی روایت کرده است از
ابو سعید خدری که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت که حسن و حسین بهترین جوانان اهل بهشت اند
و ایضا از صحاح بخاری و مسلم و ترمذی روایت کرده است که مردی از عبد الله بن عمر پرسید از خون پشه
و کشتن آن در حال احرام ابن عمر گفت از مردم کجائی گفت از مردم عراقم ابن عمر گفت نظر کنید
باین مرد که سوال میکند از من از خون پشه و ایشان فرزند پیغمبر را کشتند و شنیدم از رسول خدا صلی الله
علیه و آله که گفت در حق او و برادرش که ایشان دو گل بوستان منند در دنیا و گفت ایشان سید و
مهتر و بهتر جوانان اهل بهشت اند و ایضا از صحیح نسائی روایت کرده است از عبد الله بن شداد
از پدرش که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون آمد از برای نماز شام یا خفتن و حسن یا حسین را
بر دوش داشت پس پیش ایستاد و او را بر زمین گذاشت و تکبیر نماز گفت و در اثنای نماز یک سجده را
بسیار طول داد من سر برداشتم دیدم که آن کودک بر پشت آنحضرت سوار شده است و حضرت
در سجود است پس باز بسجود برگشتم چون حضرت از نماز فارغ شد مردم گفتند یا رسول الله
یک سجده را بسیار طول دادی تا آنکه گمان کردیم که امری حادث شد یا وحی بر تو نازل شد فرمود

که اینها نبود ولیکن پسرم بر پشت من سوار شده بود خوش نداشتم تعجیل کنم او را تا بحاجت خود رسد و لذت
خود را بیابد و از بخاری و سنن ابو داود و ترمذی و نسائی از حسن بصری روایت کرده است که ابوبکر
گفت من دیدم حضرت رسول را صلی الله علیه و آله بر منبر و حضرت امام حسن در پهلویش بود و گاهی نگاه
بمردم میکرد و گاهی نگاه باو میکرد و میگفت این فرزند من سید و بزرگوار است و شاید خدا بسبب او
اصلاح کند میان دو گروه عظیم از امت من و از صحیح بخاری و ترمذی از انس روایت کرده است که احدی
شبیه تر نبود برسول خدا صلی الله علیه و آله از حسن و حسین صلوات الله علیهما و احادیث در فضایل
ایشان زیاده از حد و حصر است و آنچه گذشته از نزول آیه تطهیر و مباهله و غیر آنها در فضیلت ایشان
کافیست و اکثر اینها متضمن محبت و امامت ایشان خصوصا احادیث محبوب بودن نزد خدا و رسول بودن
چه معلوم است که محبت رسول صلی الله علیه و آله تابع محبت خداست و محبت آنحضرت از راه قرابت
و بشریت نبوده چنانچه مکرر بیان شده و هر گاه ایشان محبوب خدا و احب اهل بیت بسوی آنحضرت
بوده باشند پس باید که در قرب نزد حق تعالی و در کمالات از همه امت زیاده باشند مگر امیر المؤمنین
علیه السلام که بدلایل خارجه فضیلت او معلوم شد و در تتمه این احادیث در بسیاری از روایات مذکور است
که ابوهما خیر منهما یعنی پدر ایشان بهتر است از ایشان پس حق خواهند بود بخلافت امت از جمیع خلق
خصوصا از آن منافقان که در زمان ایشان بجبر متصدی خلافت شدند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله
ایشان را در مواطن متعدده لعنت کرده بود و ایضا کسی که دوستی او مستلزم محبت خدا باشد باید که
محبت و معرفت او از ارکان دین باشد و هرگز آلوده بگناهی نگردیده باشد و الا عداوت او را
ارتکاب آن معصیت واجب خواهد بود و ایضا کسی که آن اختصاص بحضرت رسول صلی الله علیه و آله داشته باشد
که فرماید که او از منست و من از اویم و تشبیه کرده باشد او را باسباط بنی اسرائیل که انبیا و اوصیای انبیا
بوده اند احق است بامامت از دیگران و مسیحی بهترین جوانان اهل بهشت بودن دلیل است
بر فضل ایشان بر همه عالمیان الا آنچه الدلیل زیرا که باتفاق اهل بهشت همه جوانان باشند و پیر در بهشت
نمیباشد و اگر مراد جمعی باشند که جوانان از دنیا رفته باشند آن خطاست زیرا که ایشان در

درسن کهولت و شیخوخیت شهید شدند با آنکه باز مدعا ثابت میشود زیرا که بسیاری از پیغمبران مانند
حضرت یحیی علیه السلم جوان از دنیا رفته اند هرگاه افضل باشند از ایشان امام معصوم و مقتدا و پیشوای
خلق خواهند بود واگر گویند حسنین ایشان درسن جوانی بودند فرمودم ایشان بهترند از جوانان اهل بهشت که
درسن جوانند باشند این نیز موجه است زیرا که ایشان در آن وقت در سن طفولیت بودند نه در سن
شباب و بر تقدیر تسلیم باز مطلب ما ثابت است زیرا که هرگاه ایشان در سن شباب بهتر باشند از
همه اهل بهشت در وقت شباب باز فضیلت ایشان بر وجه اتم ثابت میشود واز غرایب آنست
که عامه خواسته اند که در برابر این حدیث فضیلتی از برای ابوبکر و عمر اثبات کنند حدیثی وضع کرده اند که
ابوبکر و عمر سید پیران اهل بهشتند غافل از اینکه در بهشت پیر نمیباشد و کم احتمالات دیگر باطلست
چنانکه دانستی با آنکه این حدیث ضعیف که خود متفرد شده اند بنقل آن و از پسر عمر نقل کرده اند که متهم است
در این باب بجهت نفع و عداوت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه معروفست منافات
دارد با حدیث سید الشباب اهل الجنة که عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند و ایضا
منافات دارد با روایتی که در کتب معتبره خود روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم
فرموده که فرزندان عبد المطلب سادات پیغمبران و بزرگواران اهل بهشت من و علی و جعفر دو
پسر ابو طالب و حمزه و حسن و حسین و مهدی علیهم السلم واگر گویند مراد اینست که ایشان بهتر اند
از جماعتی از اهل بهشت که در آن وقت در سن کهولت بوده اند با آنکه بسیار بعید است نفعی با ایشان
نمی بخشد زیرا که دلالت میکند بر تفضیل ایشان بر جمعی که در آن وقت در سن شباب یا طفولیت بوده اند
مانند حضرت امیر و حسنین علیهم السلم و مثل اینست آن حدیث که در برابر انا مدینة العلم و علی بابها
وضع کرده اند والحاق کرده اند که عمر سقفها غافل از اینکه شهر سقف نمیدارد و ایضا حدیث طول
دادن سجود بلال آن بزرگوار دلالت بر نهایت قرب و منزلت او میکند نزد پروردگار که آنحضرت
ترک آداب و سنن جماعت که در آن تخفیف مطلوبست نماید از برای آنکه خواهش او بعمل آید و
مبادا خاطر مبارکش برنجد واگر هر یک از اینها از برای اثبات امامت کافی نباشد شکی نیست که

از مجموع آنها معلوم

از مجموع آنها معلوم میشود مرتبه از فضیلت که مخصوص ایشان بوده و اهل عصر ایشان با ایشان در آن شریک
نبوده اند پس احق و اولی خواهند بود بامامت زیرا که ترجیح مرجوح و تفضیل مفضول عقلا قبیح است
طریق سیوم عصمت است و بیانش آنست که ببراهین عقلیه و نقلیه وجوب عصمت امام را اثبات
کردیم و جمیع فرق سوای اثنی عشریه قایل بوجوب عصمت امام و عصمت ائمه که خود دعوی میکنند
نیستند پس همه آن مذاهب باطل و مذهب اثنی عشریه حق است طریق چهارم معجزات است واز
هر یک از ائمه ما صلوات الله علیهم اجمعین معجزات بیحد و احصا صادر شده و در میان شیعه ایشان
متواتر گردیده بلکه میان عامه نیز متواتر است چنانچه ابن طلحه شافعی در مطالب السئوال و ابن صباغ
مالکی در فصول مهمه و ملا جامی در شواهد النبوة و دیگران از علماء عامه در کتب خود ایراد نموده اند
و آنها را کرامات نام کرده اند حتی بروایت نواب و سفراء حضرت صاحب الامر صلوات الله
علیه معجزات عظیمه جاری میشد که با آن سفارت و نیابت ایشان را میدانستند طریق پنجم اجماعست
و بیانش آنست که همه امت متفق اند در اینکه مذهب حق بیرون نیست از مذاهب که در میان
و اکثر مذاهب دیگر را باطل کردیم بدلیل عدم نص و عدم عصمت و عدم معجزه و عدم افضلیت باتفاق
زیرا که اکثر این طوایف قایل باین امور مذکوره در همه ائمه که خود دعوای امامت ایشان میکنند
نیستند و طوایفی که قایل باین امور هستند مثل ناووسیه و واقفیه در اصل امامت با اثنا عشریه
شریکند پس اصل امامتشان باجماع همه ثابت است و دعوای وقف و غیبت و حیات که مخصوص
ایشان است بنصوص متواتره ثابت که در وجوب عدد اثنا عشر و در خصوص ایشان و بر ثبوت موت
ایشان باطلست و طریقی دیگر از برای اثبات امامت ایشان هست که هر کس اندک انصافی داشته
باشد و خود را از تعصب خالی کند و طالب حق باشد و در آنها تأمل کند البته هدایت می یابد
اول علومی که از ایشان در جمیع فرق عالم منتشر گردیده و علوم هر یک از مشاهیر علما بیک علم
از آنها ممتاز نند جمیع آنها در ائمه ما صلوات الله علیهم جمع شده است چنانکه بسیار مذکور شد
که جمیع علما مرجعیت حضرت امیر المؤمنین علیه السلم اند و همه از آنحضرت اخذ کرده اند و خود را

منسوب باو میگردانند در جمیع علوم از اصول دین و احکام شریعت متین و تفسیر قرآن و علم عربیت و
طب و حکم و وصایا و آداب و علم اخلاق و معاشرت و سیاست و نجوم و غیر آنها و همه از آنحضرت
نقل کرده اند و کلام او را متتبع دانسته اند و راه اعتراض بر آنها نگشوده اند با آن عداوتی که اکثر
فرق از جهت اغراض باطله با او داشتند و سنیان تمامی جمیع این علوم را از ائمه ذریت او اخذ نموده اند
و کسی از اهل علم در فضل و جلالت و علو درجه ایشان شک نکرده است و در زمان حضرت امام
زین العابدین صلوات الله علیه چون ظالمان بنی امیه مستولی شده بودند و کار بر عالم تنگ گرفته بودند و تقیه
شدید بود و مردم را بخود راه نمیداد از سایر علوم کمتر از آنحضرت منقول گردیده ادعیه که از آنحضرت
منقول شده مانند صحیفه کامله که بکتب سماویه شبیه است و معلوم است که بالهام الهی بر زبان
معجز بیان او جاری گردیده و باین سبب او را بانجیل اهل بیت و زبور آل محمد صلوات الله علیهم ملقب
ساخته اند و بسیار ادعیه که این شکسته چندین برابر صحیفه از ادعیه آنحضرت جمع کرده ام و حقا که اگر
آنها نمی بود مردم طریق مناجات با قاضی الحاجات را نمیدانستند و آداب حسنه و کلمات جلیله و اطوار
پسندیده آنحضرت که کتب خاصه و عامه بآنها زینت یافته بلکه ارباب حال و اصحاب زهد و ریاضت
و کمال سرمشقی است که بآن اکتفا میتوانستند نمود و چون در زمان حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق
صلوات الله علیهما که اواخر زمان بنی امیه و اوایل دولت بنی عباس بود از آن دو بزرگوار آنقدر
مسائل حلال و حرام و علم تفسیر و کلام و قصص انبیا و سیر و تواریخ ملوک عرب و عجم و غیر آنها از غرایب
علوم منتشر گردید که عالم را فرو گرفت و محدثان شیعه در اطراف عالم منتشر گردیدند و پیوسته در
مناظرات و مباحثات بر علمای جمیع فرق غالب بودند و چهار هزار کس از علمای مشهور از حضرت
صادق علیه السلم روایت کرده اند و اکثر ایشان صاحب تصانیف بودند و چهار صد اصل در میان
شیعه بهم رسید که اصحاب باقر و صادق و کاظم صلوات الله علیهم روایت کرده بودند و ایشان را
در هیچ حکم احتیاج برجوع بعلمای مخالفان نبود بلکه همه محتاج بایشان بودند و ابو حنیفه و سایر علما
و قضاة ایشان هرگاه در مسئله عاجز و حیران میشدند رجوع بمحمد بن مسلم و امثال او از اصحاب آنحضرت

مینمودند و محمد بن نعمان که از اصحاب آنحضرت بود و در طاق المحامل کوفه دکانی داشت آنقدر
علمای ایشان را در مناظرات و مباحثات عاجز میکرد که آن ملاعین او را شیطان الطاق میگفتند و شیعیان
او را مؤمن الطاق مینامیدند و هشام بن الحکم و هشام بن سالم و محمد بن مسلم و زراره و امثال ایشان
در فنون علم و خصوص هشامین در علم کلام چندان ماهر گردیده بودند که در مجالس خلفا و امرا با علمای مشهور
مخالفان مباحثات میکردند و بر همه غالب بودند و حضرت امام موسی علیه السلم نیز در نشر علوم دین تا
بود تا آنکه هارون ملعون او را حبس کرد و حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا در مدت قلیلی که در
خراسان بود آنقدر علوم و آثار از آنحضرت منتشر شده که کتابهای مفرطه در این باب جمع کرده اند و مأمون
علمای جمیع ملل را جمع کرد که با آنحضرت مناظره کنند شاید عجز آنحضرت ظاهر شود و بر همه غالب آمد و همه اقرار
بامامت آنحضرت کردند و بدین حق درآمدند و حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه در سن نه سالگی
امام شد و در سال اول امامتش بحج رفت و اکثر شیعیان از اطراف بحج آمدند که بخدمت آنحضرت برسند
و اکثر ایشان فضلای مشهور بودند در سه روز ایام منی سی هزار مسئله کلامی و غیر آن از آنحضرت جواب
فرمود که همه حیران شدند و در مجلس مأمون با یحیی بن اکثم و سایر علمای مشهور مناظره کرد و همه ملزم
شدند و اقرار بفضل و امامت آنحضرت نمودند و حضرت امام علی نقی و امام حسن عسکری صلوات الله
علیهما بسبب محبوس بودن ایشان در سر من رای اگرچه مردم کم بخدمت ایشان میتوانستند رسید
و احادیث از ایشان کمتر روایت شده است اما هر سال عرایض بسیار از شیعیان بایشان میرسید
و جواب آنها را مینوشتند و مسائلی که بر خلفا مشتبه میشد بر ایشان عرض میکردند و قول ایشان را
بر اقوال سایر فقهای خود ترجیح میدادند و کسی دعوی نمینموده اند که ایشان این علوم را از علمای مخالفان
یا راویان ایشان اخذ کرده اند زیرا که هرگز کسی احدی از ایشان را ندیده بود که نزد احدی از علما تردد
کرده باشند و ایضا علوم ایشان مباین علوم دیگران و مخصوص ایشان است و همه عالم محتاج بایشان
بوده اند در علم و ایشان محتاج باحدی نبوده اند پس معلوم میشود که این علم لدنی است و از جانب خدا
و رسول خدا صلی الله علیه و آله بایشان رسیده و حق تعالی ایشان را بخصوص بآن گردانیده که مفخر دینا

امت باشند و این را معجزهٔ ایشان گردانیده چنانچه معجزهٔ جد ایشان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
این بود همهٔ علوم اولین و آخرین و قصص انبیا و مرسلین را بدون آنکه در کتابی بخوانند یا از احدی بشنوند
آورده دوم آنکه جمیع مسلمانان اجماع کرده اند بر طهارت و عدالت ایشان و هیچکس قدرت نکرده هرگز قدحی در احدی
از ایشان بکند یا فسقی و عیبی بایشان نسبت دهد با آنکه بسیاری دشمنان ایشان از خلفا و امرا و حاسدان
ایشان در حط مرتبهٔ ایشان سعی مینمودند و هر که اظهار عداوت ایشان میکرد مقرب خود میگردانیدند و کسی را
که از اهل ولایت و محبت ایشان بود میبردند و زجر میکردند و محروم میگردانیدند بلکه در مقام قتل و استیصال
او بر می آمدند و کسی را که میدیدند اکثر خلق اعتقاد بامامت او دارند تا بمرتبهٔ نبوت نسبت بایشان
دارند و شیعیان ایشان در اطراف بلاد منتشر گردیده اند و دعوای صدور معجزات و عصمت از
معاصی و زلات از ایشان میکنند حتی آنکه غالیان باعتبار غرایب احوال و مکارم صفات و اخبار
از مغیبات و سایر معجزات که از ایشان میدیدند بعضی اعتقاد پیغمبری و بعضی اعتقاد خدائی در حق ایشان
کردند و با این مراتب باز اعدا و حساد نتوانستند افترائی در حق ایشان بکنند یا نسبت معصیتی
و خطائی بایشان بدهند با آنکه میبینیم که عادت چنین جاری شده است که هر که اندک منزلتی و
رتبهٔ در میان مردم بهم رساند در علم یا صلاح از زبان دشمنان سالم نمی ماند البته عیبی چند از برای
او اثبات میکنند و امری چند در حق او افترا میکنند که قدر او را پست کنند و او را از مرتبهٔ خود
بیندازند پس این از جملهٔ معجزات ایشان است که حق تعالی دست و زبان دشمنان را بسته است
و رتبهٔ ایشان نزد دوست و دشمن بمرتبهٔ ظاهر گردانیده است که کسی یارای تهمت و افترائی
در حق ایشان ندارد سیم آنکه جمیع فرق اسلام خواه آنها که ایشان را امام میدانند و خواه آنها که امام
نمیدانند همه اتفاق نموده اند بر فضیلت و عدالت و طهارت و علو قدر ایشان مگر قلیلی از خوارج و
اشباه ایشان که از فرق اسلام خارجند و همه قول ایشان را حجت میدانند و روایات از ایشان
نقل میکنند و در کتب خود آنها را با نهایت تعظیم و تکریم نقل میکنند و در ان نیز شکی نیست که جمع
کثیر از فضلای اصحاب حضرت باقر و صادق و سایر ائمه علیهم السلام شیعه اند از اهل عراق و حجاز

و خراسان و فارس و غیر ذلک مانند زراره و محمد بن مسلم و ابو بصیر و برید و هشامان و حمران و بکیر
و مؤمن الطاق و ابان بن تغلب و معاویة بن عمار و جماعت بسیاری که احصا نمیتوان نمود و در کتب
رجال و فهرستهای علمای شیعه مسطور است و ایشان رؤسای شیعه بودند در فقه و حدیث و کلام و کتابها
تصنیف کرده و مسائل را جمع نموده و هر یک از ایشان اتباع و شاگردان بسیار داشته اند و پیوسته
بخدمت ائمه علیهم السلام می آمده اند و احادیث میشنیده اند و بعراق و سایر بلاد میگشته اند
و در کتب خود ثبت میکرده اند و از ایشان روایت مینموده اند و معجزات از ایشان منتشر میکرده اند
و اختصاص ایشان بائمه علیهم الصلوة والسلام معلوم است چنانکه اختصاص ابو یوسف و شاگردان ابو
حنیفه باو و اختصاص شاگردان شافعی باو بر همه کس ظاهر است و شک نیست که ائمه صلوات الله علیهم
بر اقوال و افعال ایشان مطلع بوده اند پس خالی از دو شق نیست یا اجماعی که در آنچه نسبت بآنحضرت میدهند
از مذاهب شیعه راست میگویند و محققند یا دروغ میگویند و مبطلند اگر اعتقاد ایشان در آنچه نسبت بائمه
خود میدهند از دعوای امامت و نص بر ایشان و صدور معجزات از ایشان و فسق و کفر مخالفان ایشان
پس همه این مراتب حق و ثابت است و اگر دروغ میگویند چرا ائمه ایشان با علم باحوال و اقوال
ایشان تبری از ایشان ننمودند و کذب و بطلان ایشان را ظاهر نکردند چنانکه تبری از مذاهب باطل
ابو الخطاب و مغیرة بن شعبه و سایر غلات و اهل ضلال نموده اند و اگر دانسته اغماض کرده اند و تصویب
اقوال و افعال و مذاهب باطل ایشان نمودند پس والعیاذ بالله خود نیز از اهل ضلال خواهند بود
که راضی باینها بوده و زکوة و اخماس ایشان را قبول مینموده اند و هیچ مسلمانی این امر را بایشان نسبت
نمیدهد و ایشان را چنین نمیدانند چهارم آنکه حق تعالی دوست و دشمن را مجبور و مجبول بر تعظیم
و تجلیل ایشان ساخته حتی خلفای جور و امرای ایشان با نهایت عداوت که با ایشان داشتند تعظیم و
توقیر ایشان مینمودند و انکار فضل ایشان نمی نمودند چنانکه خلفای ثلثه که غصب حق امیر المؤمنین علیه
السلام نموده بودند در ایام امامت خود ظاهرا او را اعزاز و اکرام میکردند و حضرت حسنین علیهما السلام نهایت مبالغه
مینمودند و سعی میکردند آنها که ترک بیعت کنند با آنحضرت با آنکه در مقام معاندت و مجادله در آمدند باز انکار

فضیلت آنحضرت میکردند و مسجدی معویه با آنکه بنای همه کارش بر فساد و عناد بود باز انکار فضیلت و مناقب
آنجناب نمینمود و یزید بعد از شرکت در قتل عثمان فسقی نسبت بآنحضرت نمیداد و بهانه قاتل بودن حضرت
امارت ساورا بالکل از او باقی میدارد و او اقرار کند بخلافت آنحضرت و بیعت کند و ذکر مناقب و فضایل
آنحضرت را در حضور او مذکور میساختند و انکار نمیکرد و یزید پلید با آن قبایح اعمال باز انکار فضل حضرت
سید الشهدا نمیکرد و حضرت امام زین العابدین علیه السلام را تعظیم مینمود و در واقعه حره مسلم بن عقبه
لعین را سفارش کرد که حرمت آنحضرت و اهل بیت او را مرعی دارد و بنی مروان نیز آنحضرت را نهایت
اکرام و اعظام مینمودند و همچنین سایر خلفای بنی امیه و بنی العباس هر یک از ائمه را که در زمان
ایشان بودند زیاده از همه کس اظهار رعایت میکردند حتی متوکل با آنکه علاوت و عناد و عصبیت
حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه را نهایت تعظیم مینمود و با آنکه ائمه محبوس ایشان و در زیر دست
ایشان بودند و نهایت عداوت داشتند حق تعالی چنان تسخیر قلب ایشان نموده بود که در هنگام ملاقات
نهایت تعظیم و تجلیل مینمودند و قدرت بر تحقیر و اهانت نداشتند و مؤید اینست آنچه حق تعالی تسخیر
کرده است دلهای طوایف مختلفه خلق را بر زیارت قبور مقدسه و تعظیم مشاهد منوره ایشان حتی آنکه از
بلاد بعیده با وجود خطرهای شدیده متوجه زیارت ایشان میشوند و حوایج عظیم نزد ضرایح مطهره ایشان
طلب مینمایند و امید اجابت میدارند و بر آورده میشود و در شداید خطیر پناه بروضات مقدسه
ایشان میبرند و امان می یابند و مخالفان این اعمال را نزد قبور خلفا و ائمه اعتقاد دارند بعمل
نمی آورند و پناه باین ضرایح نمی آورند و اینها خلفای بنی امیه و بنی عباس با آنکه اکثر عالم از ایشان بود
و اکثر پادشاهان مشرق و مغرب مطیع ایشان بودند و اتباع ایشان اضعاف شیعیان ائمه ما بودند
قبور ایشان مندرس و متروک و اکثر ایشان معلوم نیست که در کجا مدفون شده اند و نادری که معلوم است
کسی رغبت بزیارت ایشان نمیکند و بعضی از سادات که در نسب ایشان بحضرت رسول در مرتبه
ایشان یا نزدیک ترند و ظاهرا نیز علم و زهد و ورع و عبادت بسیار داشته اند در حیات و موت
ایشان اعشری از عشر تعظیم ایشان و قبور ایشان از برای آنها نمیکرده اند و اگر قبور بعضی از ایشان را

فی البلاد تعظیم

فی البلاد تعظیم و رعایتی کنند باعتبار انتساب بایشان است مثل حضرت معصومه و عبد العظیم پس این از جمله
معجزات ایشان است که حق تعالی تسخیر قلوب اصناف عباد بر تعظیم ایشان در حال حیات و بعد از
وفات نموده با آنکه دواعی و جهات تنفیر بایشان نمیبود و مردم از خلفای جور بسبب احترام و اکرام
ایشان متضرر میشدند باز ترک تعظیم و اکرام ایشان نمینمودند و خلفای جور سعیهای بسیار کردند که مردم
ترک زیارت ایشان بکنند خصوصاً حضرت امام حسین علیه السلام را که متوکل خواست که جای قبور
آنحضرت و سایر شهدا را تخم زراعت کنند که موضع قبر مقدس منطمس شود و نتوانست و گاوها که تخم بسته بودند
چون بحایر میرسیدند داخل نمیشدند و گاو بسیاری را کشتند و داخل نشدند پس جمعی را فرستاد که بیل و
کلنگ قبر را خراب کنند جمعی از نزدیک قبر ظاهر شدند که نیشها خوردند ایشان را و مانع شدند
سر کرده ایشان گفت که ایشان را تیرباران کنید هر که تیری بانجانب انداخت برگشت و حاجتی را
گشت پس فرمود که آب بر آن صحرا ببندند چون آب بحایر رسید از چهار طرف بلند شد و داخل حایر
نشد و بعضی گفته اند سبب تسمیه بحایر اینست پس جمعی را مقرر کرد که راهها را نگهدارند و هر که بزیارت
رود او را بکشند و خانه اش را غارت کنند باز مردم ترک زیارت نکردند و با این مخاوف بزیارت
میرفتند و این بغیر آن نیست که حق تعالی خواسته که قدر ایشان را عظیم کرده اند و رفعت درجه ایشان را ظاهر
سازد قطع نظر از معجزاتی که در مشاهد مطهره ایشان ظاهر میکرده و در اکثر سنوات خصوصاً نزد ضریح سید الشهدا از
کور روشن شدن و از بلاهای مطلق شفا یافتن که مخالف و موافق همه اقرار بآنها دارند و فقیر در بحار الانوار
و حیات القلوب و جلاء العیون بعضی از آنها ذکر کرده ام و بطریق معتبر بسیار منقول است که قتاده بصری
که از مفسرین مشهور عامه است بخدمت حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه آمد حضرت فرمودند تویی
فقیه اهل بصره گفت بلی حضرت فرمودند وای بر تو ای قتاده حق تعالی خلقی آفریده است که ایشان را حجتهای
خود گردانیده است بر خلق خود پس ایشان میخهای زمین اند و خازنان علم الهی اند برگزیده است ایشان را پیش از آنکه
خلایق را بیافریند نوری چند بودند از جانب راست عرش او پس قتاده مدتی ساکت ماند که یارای سخن
گفتن نداشت پس گفت بخدا سوگند که پیش فقها و خلفا و پادشاهان و ابن عباس نشسته ام و دل من [illegible]

مضطرب نشد چنانکه نزد تو مضطرب شده است حضرت فرمود میدانی در کجائی در پیش خانهٔ آباده نشسته
که حق تعالی در شان ایشان فرموده است که فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه تا آخر آیه یعنی
مشکوة نور آنکه خدا فرموده است مثل زده در خانه چند افروخته شده که حق تعالی رخصت داده و مقدر
فرموده که بلند رفیع و بلند آوازه باشند و مذکور شود در آنها نام خدا و تسبیح و تنزیه کنند خدا را در آن
خانها در بامداد و پسین مردانی چند که غافل نمیکرداند ایشان را تجارتی و نه فروختنی از یاد خدا و از بازداشتن
نماز و دادن زکوة پس حضرت فرمود که تو اکنون نزد آن خانها نشسته و ما نیز آن خانهٔ آباده افتاده گفت والله
خدا مرا فدای تو گرداند که بخدا سوگند که آن خانها خانهٔ سنگ و گل نیست بلکه خانهٔ آباده نبوت و امامت و علم و حکمت
و ایضا در روایت معتبر دیگر وارد شده است که در سالی که هشام بن عبد الملک بحج رفته بود در مسجد الحرام
دید که مردم نزد حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه هجوم آورده اند و از امور دین سوال میکنند
عکرمه شاگرد ابن عباس از هشام پرسید که کیست اینکه نور علم از جبین او ساطع است میروم که او را
خجل کنم چون به نزدیک حضرت آمد و ایستاد لرزه بر اندام او افتاد و مضطرب شد و گفت یا ابن رسول الله
صلی الله علیه و آله من در مجالس بسیار نزد ابن عباس و دیگران نشسته ام و اینحالت مرا عارض نشده حضرت
همان جواب را فرمود پس معلوم شد که از معجزات امام و شواهد امامت آنست که حق تعالی محبت ایشان را
در دل دوستان و مهابت ایشان را در دلهای دشمنان ایشان می افکند که طوعا و کرها در حیات و ممات
تعظیم ایشان مینمایند و در حوایج دین و دنیا پناه بایشان می برند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله
ذو الفضل العظیم **مقصد ششم** در اثبات وجود امام دوازدهم و غیبت آنحضرت صلوات الله علیه
بدانکه احادیث خروج مهدی هادی علیه السلم را عامه بطرق متواتره روایت کرده اند چنانکه در جامع الاصول
از صحیح بخاری و مسلم و ابوداود و ترمذی از ابوهریره روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود که بحق خداوندی که جانم در دست قدرت اوست که نزدیک است که نازل شود فرزند مریم علیهما السلم
که حاکم عادل باشند پس چلیپای نصاری را بشکند و خوکها را بکشد و جزیه را برطرف کند یعنی از ایشان
بغیر اسلام قبول نکند و چندان مالها فراوان گرداند که مال را دهند و کسی قبول نکند پس گفت که رسول خدا

صلی الله علیه و آله فرمود که چگونه خواهید بود در وقتی که نازل شود در میان شما فرزند مریم و امام شما از شما باشد
یعنی مهدی علیه السلم و از صحیح مسلم از جابر روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که پیوسته
طایفه از امت من مقاتله بر حق خواهند کرد و غالب خواهند بود تا روز قیامت پس فرود خواهد آمد عیسی
بن مریم علیهما السلم پس امیر ایشان خواهد گفت بیا تا با تو نماز کنیم او خواهد گفت نه شما بر یکدیگر
امیرید بلکه خدا این امت را اکرامی داشته است و از مسند ابوداود و ترمذی از ابن مسعود روایت
کرده است حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که اگر از دنیا نمانده باشد مگر یکروز البته حق تعالی
آن روز را طولانی میگرداند تا آنکه برانگیزد در آن روز مردی از من یا از اهل بیت مرا که نام او موافق
نام من باشد و پر کند زمین را از عدالت چنانکه پر از ظلم و جور شده باشد و بروایت دیگر فرمود منقضی
نشود دنیا تا پادشاه عرب شود مردی از اهل بیت من که نامش موافق نام من باشد و از ابوهریره روایت
کرده اند که اگر باقی نماند از دنیا مگر یکروز خدا طول دهد آن روز را تا پادشاه شود مردی از اهل بیت من
که موافق باشد نام او با نام من و از سنن ابوداود روایت کرده است از علی علیه السلم که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله گفت که اگر از دهر و روزگار باقی نماند مگر یکروز برانگیزد هر آینه حق تعالی از اهل بیت من
که پر کند زمین را از عدالت چنانکه پر شده باشد از جور و ایضا از سنن ابوداود از ام سلمه روایت
کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که مهدی از عترت من از فرزندان فاطمه است و از
ابوداود و ترمذی روایت کرده است از ابوسعید خدری که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که مهدی
از فرزندان من گشاده پیشانی و کشیده بینی باشد و زمین را مملو کند از قسط و عدالت چنانکه مملو شده
باشد از جور و ظلم و هفت سال پادشاهی کند و باز روایت کرده اند که ابوسعید گفت ما ترسیدیم
که بعد از پیغمبر بما حادثه بهم رسد پس سوال کردیم از آنحضرت حضرت فرمود در امت مهدی خواهد بود بیرون
خواهد آمد و پنج سال یا هفت سال یا نه سال پادشاهی خواهد کرد پس مردی بر نزد او خواهد آمد و خواهد گفت
ای مهدی عطا کن بمن حضرت آنقدر زر در دامنش بریزد که دامنش برنشود و از سنن ترمذی از ابواسحق
روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بسوی نظر کرد بسر خود حسن علیه السلم

پس گفت این پسر من سید و بهتر قوم است چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را سید نام کرد و از
صلب او مردی بیرون خواهد آمد هم نام پیغمبر شما را دارد و شبیه است با او در خلقت و شبیه است با
او در خلق و زمین را پر از عدالت خواهد کرد و حافظ ابو نعیم که از محدثان مشهور عامه است چهل حدیث
از صحاح ایشان روایت کرده است که مشتملند بر صفات و احوال و اسم و نسب آنحضرت و از جمله
آنها علی بن هلال از پدرش روایت کرده است که گفت رفتم بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله
در حالتی که آنحضرت از دنیا مفارقت میکرد حضرت فاطمه علیها السلام نزد سر آنحضرت نشسته بود و میگریست
چون صدای گریه آنحضرت بلند شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله سر مبارک بجانب او برداشت
و گفت ای حبیبه من فاطمه چه چیز باعث گریه تو شده است فاطمه گفت که میترسم که بعد از تو امت
ترا ضایع گذارند و رعایت حرمت من نکنند حضرت فرمود ای حبیبه من مگر نمیدانی که خدا مطلع شد
بر زمین مطلع شدنی پس اختیار کرد از آن پدر ترا پس او را مبعوث گردانید برسالت خود پس بار
دیگر مطلع گردید و برگزید شوهر ترا و وحی کرد بسوی من که ترا با او نکاح کنم ای فاطمه ما اهل بیتی که خدا عطا کرده است
هفت خصلت را که با احدی پیش از ما نداده است و با احدی بعد از ما نخواهد داد منم خاتم پیغمبران و گرامی
ترین ایشان بر خدا و محبوب ترین خلق بسوی حق تعالی و من پدر توام و وصی من بهترین اوصیاست و محبوب ترین
ایشان است بسوی خدا و او شوهر تست و شهید ما بهترین شهیدانست و محبوب ترین ایشانست بسوی حق تعالی
و آن حمزه عم پدر تو و شوهر تست و از ماست آنکه دو بال خدا باو داده است که پرواز میکند در
بهشت با ملائکه هر جا که خواهد و او پسر عم تو و برادر شوهر تست و از ماست دو سبط این امت
و آنها دو پسر تواند حسن و حسین و ایشان بهترین جوانان بهشتند و پدر ایشان بحق خدائی که
مرا بحق فرستاده است بهتر است از ایشان علیهما السلام ای فاطمه بحق خدائی که مرا بحق و راستی به پیغمبری
فرستاده است که از حسن و حسین بهم خواهد رسید مهدی این امت و ظاهر خواهد شد در وقتی که
پر از هرج و مرج شود و فتنه ها ظاهر گردد و راهها بسته شود و غارت آورند مردم بعضی بر بعضی نه
بزرگی رحم کند بر کوچک و نه کوچک تعظیم کند بزرگ را پس خدا برانگیزد در آن وقت از فرزندان ایشان

کسی را که فتح کند قلعهای ضلالت را و دلهای که غافل از حق باشند و قیام نماید بدین خدا در آخر الزمان
چنانکه من قیام نمودم و پر کند زمین را از عدالت چنانکه پر از جور شده باشد ای فاطمه اندوهناک مباش
و گریه مکن که خدای عز و جل رحیم تر و مهربان تر است بر تو از من بسبب منزلتی که نزد من داری و محبتی که از
تو در دل منست و خدا ترا تزویج کرده است بکسی که حسبش از همه بزرگتر است و نسبش از همه گرامی تر
و رحیم ترین مردم است برعیت و عادل ترین مردم است در قسمت بالسویه و بیناترین مردم است باحکام
الهی و من از خدا سؤال کرده ام که تو اول کسی باشی از اهل بیت من که بمن ملحق شوی و علی علیه السلام فرمود که فاطمه
نماند بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مگر هفتاد و پنج روز تا بپدر خود ملحق گردید مؤلف گوید که رسول خدا
صلی الله علیه و آله حضرت مهدی را بحسن و حسین علیهم السلام هر دو نسبت داده بعلت آنکه از جهت مادر از
نسل حضرت امام حسن علیه السلام است زیرا که مادر حضرت امام محمد باقر علیه السلام دختر حضرت امام حسن
علیه السلام بود و چند حدیث دیگر روایت کرده است که از نسل امام حسین علیه السلام است و دار قطنی که
از محدثان مشهور عامه است حدیث طولانی را از ابو سعید خدری روایت کرده است و در آخرش
گفته است که حضرت فرمود که از ماست مهدی این امت که عیسی علیه السلام در عقب او نماز خواهد کرد
پس دست زد بر دوش حسین علیه السلام و فرمود که از این بهم خواهد رسید مهدی این امت و ایضا ابو نعیم از
حذیفه و ابو امامه باهلی روایت کرده است که مهدی روی نیکش مانند ستاره درخشان است و بر جانب
راست روی مبارکش خال سیاهی هست و بروایت عبد الرحمن بن عوف دندانهایش گشاده است و بروایت
عبد الله بن عمر بر سرش ابری سایه خواهد کرد و بر بالای سرش ملکی ندا خواهد کرد که این مهدی است و خلیفه خداست
پس او را متابعت کنید و بروایت جابر بن عبد الله و ابو سعید عیسی علیه السلام پشت سر مهدی نماز خواهد
کرد و صاحب کفایة الطالب محمد بن یوسف شافعی که از علمای عامه است کتابی نوشته است در باب
ظهور حضرت مهدی علیه السلام و صفات و علامات او و مشتمل است بر بیست و پنج باب و گفته است که همه را
از غیر طرق شیعه روایت کرده ام و کتاب شرح السنه حسین بن مسعود بغوی که از کتب مشهوره
معتبر عامه است نسخه قدیمی از آن نزد فقیر هست که اجازات علمای ایشان بر آن نوشته است

و این پنج حدیث از اوصاف مهدی از صحاح ایشان روایت کرده است و حسین بن مسعود فرا
در مصابیح که الحال در میان عامه متداول است پنج حدیث در خروج مهدی روایت کرده است
و بعضی از علمای شیعه از کتب معتبره عامه صد و پنجاه و شش حدیث در این باب نقل کرده است و در کتب
معتبره شیعه زیاده از هزار حدیث روایت شده است و در ولادت حضرت مهدی و غیبت او و آنکه امام
دوازدهم است و نسل امام حسن عسکری است علیه السلام و اکثر این احادیث مقرون باعجاز است زیرا که خبر
داده اند بر ترتیب ائمه علیهم السلام تا امام دوازدهم و خفای ولادت آنحضرت و آنکه آنحضرت را دو
غیبت خواهد بود ثانی درازتر از اول و آنکه آنحضرت مخفی متولد خواهد شد با سایر خصوصیات
و جمیع اینها چنانچه واقع شد و کتبی که مشتملند بر این اخبار معلوم است که سالها پیش از ظهور اینها
مصنف شده است پس این اخبار قطع نظر از تواتر از چندین جهت دیگر افاده علم یقین مینماید و از خفای
ولادت آنحضرت و اطلاع جمع کثیر بر آن ولادت باسعادت شد و دیدن جماعت بسیار آنحضرت را
از ثقات اصحاب از وقت ولادت شریف تا غیبت کبری و بعد از آن نیز معلوم و در کتب معتبره
خاصه و عامه مذکور است چنانکه بعد از این مذکور خواهد شد ان شاء الله و صاحب فصول مهمه و مطالب
السئول و شواهد النبوة و ابن خلکان و بسیاری از مخالفان در کتب خود ولادت آنحضرت را با اکثر
خصوصیاتی که شیعه روایت کرده اند نقل کرده اند پس چنانکه ولادت آبای اطهار آنحضرت معلوم است
ولادت آنحضرت نیز معلوم است و استبعادی که مخالفان میکنند از طول غیبت و خفای ولادت
و طول عمر شریف آنحضرت فایده نمیکند و اموری که ببراهین قاطعه ثابت شده باشد بمحض
استبعاد نفی آنها نمیتوان نمود چنانچه کفار قریش انکار معاد مینمودند بمحض استبعاد که استخوانهای
پوسیده و خاک شده چگونه زنده میتواند شد با آنکه امثال آن در امم سابقه بسیار واقع شده و در
احادیث عامه و خاصه وارد شده است که آنچه در امم سابقه واقع شده مثل آن در این امت
واقع میشود از جمله حضرت ابراهیم علیه السلام چون منجمان نمرود را خبر داده بودند که شخصی در این زمان
بهم خواهد رسید که دین و ملک شما را بر هم زند و نمرود امر کرد که مردان و زنان را از یکدیگر جدا کنند

بدر حضرت

و پدر حضرت ابراهیم علیه السلام در پنهان با مادر او مقاربت کرد و حضرت مخفی در غاری متولد شد و مدتی
پنهان بود و حضرت موسی علیه السلام نیز چون منجمان خبر داده بودند که از بنی اسرائیل کسی بهم خواهد رسید
که سبب هلاک فرعون باشد فرعون حکم کرد بکشتن پسران بنی اسرائیل و حمل و ولادت حضرت موسی
علیه السلام مخفی واقع شد چنانکه مشهور است و بعد از آنکه از فرعون گریخت سالها در حوالی مصر بود و فرعون
با آن سلطنت و استیلا بر مکان او مطلع نشد و میان حضرت یعقوب و یوسف علیهما السلام نه روز فاصله
بود و یوسف پادشاه بود و یعقوب پیغمبر و چندین گاه محجوب است ثواب او را عظیم کند سالها بر
وجود فرزند خود و احوال او مطلع نشد پس چه استبعاد دارد که چنین خلفای جور شنیده بودند که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و ائمه صلوات الله علیهم خبر داده اند که امام دوازدهم ظاهر خواهد شد
و عالم را پر از عدالت خواهد کرد و خلفای جور و سلاطین ظلمه را برطرف خواهد کرد و شیعه پیوسته
انتظار ظهور و وجود او میکشیدند و ایشان سعی در اطفای این نور میکردند و لهذا امام علی نقی و امام
حسن عسکری صلوات الله علیهما را در سر من رای محبوس گردانیده بودند و پیوسته از حمل و ولادت
آن سرور خبر میگرفتند و در مقام تفحص آن گوهر بودند حق تعالی اظهار قدرت کامله خود نمود حمل مادر
آنحضرت را مستور گردانیده و ولادت باسعادت او را از ظلمه و خلفای جور مخفی گردانیده او را بحفظ
و حمایت خود از شر ظالمان دور کرده باشند چنانچه ولایت آن بزرگوار را مستور ساخته بود و بر
شیعیان و موالیان و مخالفان بآثار و اخبار کالشمس فی رابعة النهار ظاهر و هویدا گردیده باشد تا
حجت بر عالمیان تمام شود و جمع کثیر که اسمای ایشان معروف است بر ولادت باسعادت آنحضرت
مطلع شدند مانند حکیمه خاتون و قابله او در سر من رای همسایه ایشان بود و بعد از ولادت تا
وفات حضرت امام حسن عسکری علیه السلام جماعت بسیار بخدمت آنحضرت رسیدند و معجزات او را
وقت ولادت آنحضرت و در زمان حمل نرجس خاتون مادر آنحضرت ظاهر شد زیاده از حد عد و احصاست
و در کتاب بحار الانوار و جلاء العیون و رسایل دیگر ایراد نموده ام و اشهر در تاریخ ولادت شریف
آنحضرت آن است که در سال دویست و پنجاه و پنجم هجرت واقع شد و بعضی دویست و پنجاه و شش

گفته‌اند و بعضی روایت پنجاه و هشت نیز گفته‌اند و بنابر مشهور میان عامه و خاصه وفات حضرت
امام حسن عسکری علیه السلم در سال دویست و شصت بود پس سن شریف آنحضرت در وقت امامت بنا
بر قول اول تقریبا پنج سال بود و بنابر قول دویم چهار سال و بنابر قول سیوم دو سال و هشت ماه لکن آنقدر معجزات
و غرایب حالات از آنحضرت بظهور می‌آمد و آنحضرت را دو غیبت بود یکی صغری و دیگری کبری و
در غیبت صغری آنحضرت جمعی از سفرا و نواب داشت که مردم عرایض بایشان میدادند و مسایل بآنحضرت
میرسیدند و جواب بخط شریف آنحضرت بیرون می‌آمد و خمس و نذرها که میبردند ایشان میگرفتند و بخدمت
آنحضرت عرض میکردند و حضرت میفرمودند باستانید و فقرای شیعیان رسانند و جمعی کثیر از سالها موظف بودند
و بر دست و زبان سفرا معجزات عظیم ظاهر میشد که مردم بیقین میدانستند که ایشان از جانب
آنحضرت منصوبند چنانچه مقدار مالها را میگفتند و نام کسی که مالها فرستاده میبردند و اخبار ایشان در راه
گذشته خبر میدادند و موت و بیماری و بسیاری از احوال آینده ایشان را میفرمودند و بهمان نحو واقع میشد و
انواع معجزات از ایشان بظهور می‌آمد و در این غیبت صغری جماعت بسیار از غیر سفرا بخدمت آنحضرت
رسیدند و مدت این غیبت تقریبا هفتاد و چهار سال بود و سفرا بسیار بودند اما سفرای معروف که همه
شیعیان ایشانرا میشناختند و بایشان رجوع میکردند چهار نفر بودند اول ایشان عثمان بن سعید اسدی
بود که حضرت امام علی نقی و امام حسن عسکری علیهما السلم نص بر عدالت و امانت او فرموده بودند و بشیعیان
گفته بودند که آنچه او میگوید حق است و از جانب ما میگوید و بعد از آنکه او برحمت خدا رفت ابو جعفر
محمد بن عثمان قایم مقام او گردید بنص حضرت امام حسن عسکری و بنص پدرش از جانب حضرت صاحب
الامر صلوات الله علیه و حضرت صاحب علیه السلم بعد از وفات عثمان بمحمد نامه نوشتند که انا
لله و انا الیه راجعون تسلیم میکنیم امر خدا را و راضی شده ایم بقضای او پدر تو با سعادت زندگانی
کرد و مرد حمیده و پسندیده پس خدا رحمت کند او را و ملحق گرداند او را باولیا و موالی او زیرا که
پیوسته اهتمام کننده بود در امر ایشان و سعی کننده بود در آنچه موجب قرب او بود بسوی خدا و بسوی
ائمه هدی حق تعالی روی او را منور گرداند و لغزشهای او را بیامرزد و حق تعالی ثواب ترا عظیم گرداند

و احسن الله عزاک

و جزای نیکو ترا کرامت فرماید مصیبت او بتو و بما هر دو رسیده است و مفارقت او ترا و ما را نیز وحشت
افکنده است پس خدا او را شاد گرداند در بازگشت او بآخرت و از جمله کمال سعادت او آنست
که حق تعالی او را فرزندی مثل تو روزی کرده است که جانشینی او باشی بعد از او و قایم مقام او باشی در امر او
و ترحم کنی بر او و میگویم الحمد لله که نفوس ما خوشحال است بمکان تو و بآنچه خدا در تو و نزد تو مقرر گردانیده است خدا
ترا یاری کند و تقویت کند و اعانت نماید و توفیق دهد و حافظ و ناصر و معین تو باشد و چندین توقیع
و قبض از ناحیه مقدسه مشتمل بر سفارت او بسوی شیعیان بیرون آمد و اجماع شیعه بر عدالت و نیابت
او منعقد شد و پیوسته در امور باو رجوع میکردند و معجزات از او ظاهر میشد و کتابها در فقه تصنیف
کرده مشتمل بر آنچه از حضرت امام حسن عسکری علیه السلم و حضرت صاحب الامر علیه السلم و از پدر خود شنیده
بود و ابن بابویه قمی از او روایت کرده است که گفت بخدا سوگند که صاحب الامر علیه السلم هر سال
موسم حج در مکه حاضر میشود و مردم را می‌بیند و میشناسد و مردم او را می‌بینند و نمیشناسند
و از او پرسیدند که تو صاحب این امر را دیده‌ای گفت بلی در این نزدیکی دیدم که بر پرده‌های کعبه چسبیده بود
و میگفت خداوندا انتقام بکش از دشمنان خود و ابن بابویه و شیخ طوسی و دیگران بسندهای معتبر
روایت کرده‌اند از علی بن احمد دلال قمی که گفت روزی بخدمت محمد بن عثمان رفتم که بر او سلام کنم دیدم
تخته در پیش خود گذاشته و نقاشی را نشانیده که آیات قرآنی بر آن نقش میکند و اسمای ائمه
علیهم السلم را بر حواشی آن نقش میکند گفتم ای سید من این تخته چیست گفت این را بلحد قبر خود میسازم
که بر روی آن مرا دفن کنند یا بر پشت من در قبر بگذارند و گفت مرا با آن تکیه میدهند و قبر خود را کنده‌ام
و هر روز داخل قبر خود میشوم و یک جزو قرآن در آنجا میخوانم و بیرون می‌آیم چنین فلان روز از فلان ماه
از فلان سال بسوی خدا از دنیا رحلت خواهم کرد و با این تخته در آن قبر مدفون خواهم شد و چون
از خدمت او بیرون آمدم آن روز مخصوص را نوشتم و پیوسته منتظر آن روز بودم تا آنکه در همان روز
از آن ماه در سالی که گفته بود برحمت خدا واصل شد و در همان قبر مدفون شد و این خبر را ام کلثوم
دختر او و دیگران نیز بهمین نحو روایت کرده‌اند و روایت کرده‌اند که او در سال سیصد و پنج از هجرت

بزودی واصل شد و چون نزدیک وفات او شد حضرت صاحب الامر علیه السلم او را امر کرد که
ابو القاسم حسین بن روح را قائم مقام خود کند و جعفر بن احمد متیل نهایت اختصاص بمحمد بن عثمان
داشت و اکثر کارهای حضرت را باو میفرمود و اکثر مردم را گمان آن بود که او را نایب خود خواهد کرد
جعفر گفت که در وقت احتضار محمد بن عثمان بر بالین او نشسته بودم و با او سخن میگفتم و سؤالها میکردم
و حسین بن روح نزد پایهای او نشسته بود پس محمد متوجه من شد و گفت حضرت بمن فرموده است که حسین
را وصی خود کنم و او را نایب کردانم پس من برخواستم و دست حسین بن روح را گرفتم و او را بجای
خود نشاندم و خود رفتم نزد پایهای او نشستم و بعد از آن جعفر در خدمت حسین میبود و بخدمات او
قیام مینمود و جماعت بسیار از محدثان شیعه روایت کرده اند که چون نزدیک وفات محمد بن
عثمان شد اکابر شیعه را طلبید و بهمه گفت که اگر مرا مرگ دریابد امر نیابت و سفارت به
ابو القاسم حسین بن روح نوبختی است از جانب حضرت صاحب الامر علیه السلم مامور شده ام که
او را نایب کنم بعد از من در امور خود باو رجوع کنید پس کل جمیع شیعه باو رجوع میکردند و زیاده از بیست و
یکسال او مشغول سفارت بود و مرجع جمیع شیعه بود بخوبی تقیه میکرد که مخالفان اکثر او را از خود میدانستند
و نهایت محبت باو داشتند تا آنکه در ماه شعبان سال سیصد و بیست و شش بریاض جنت ارتحال
نمود و بامر حضرت صاحب الامر علیه الصلوة و السلم شیخ جلیل علی بن محمد سمری را وصی و قائم مقام خود
کردانید و سفارت و نیابت باو متعلق شد و سه سال امر نیابت باو بود و در نیمه ماه شعبان
سال سیصد و بیست و نه برحمت حق واصل شد و در این سال تناثر نجوم بود که اکثر علما و محدثین
شیعه در این سال بعالم بقا ارتحال نمودند و ابتدای غیبت کبری شد و آثار امامت ظاهر منقطع کردید
و ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی و رئیس المحدثین علی بن بابویه رضی الله عنهما در این سال
بعالم بقا ارتحال نمودند و احمد بن ابراهیم گفته است که ما با مشایخ شیعه رفتیم بخدمت علی بن محمد
سمری چون حاضر شدیم او ابتدا کرد گفت خدا رحمت کند علی بن حسین بن بابویه قمی را که در این ساعت
برحمت الهی واصل شد پس مشایخ آن روز را نوشتند بعد از آن بهفده روز یا هجده روز خبر رسید

که علی بن حسین بقم در

که علی بن حسین رحمه الله در همان روز و همان ساعت برحمت خدا رفته بود و حسین پسر علی بن بابویه این
خبر را بهمین نحو روایت کرده است و ابن بابویه و شیخ طوسی و دیگران روایت کرده اند از حسن بن
احمد مکتب که گفت که در بغداد بودیم در سالی که سمری برحمت الهی واصل شد چند روز قبل از فوتش بخدمت
او رفتیم پس فرمانی از حضرت صاحب الامر علیه السلم بیرون آورد که مضمونش این بود بسم الله
الرحمن الرحیم ای علی بن محمد سمری خدا عظیم کرداند اجر برادران ترا در مصیبت تو که تا شش روز دیگر تو از
دنیا مفارقت خواهی کرد پس جمع کن کارهای خود را و کسی را وصی و قائم مقام خود مکردان بعد از وفات
خود که غیبت تامه واقع شد و بعد از این ظاهر نمیشوم از برای احدی مگر بعد از اذن حق تعالی و این ظاهر شدن
بعد از آن خواهد بود که مدت غیبت بطول انجامد و دلها سنگین شود و زمین مملو شود از ستم و جور و
بعد از این جمعی از شیعیان دعوای مشاهده خواهند کرد هر که دعوی کند که مرا دیده است پیش از خروج
سفیانی و صدای آسمانی او دروغگو و افترا کننده است و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
حسن گفت ما همه نسخه این فرمان را نوشتیم و از نزد او بیرون آمدیم چون روز ششم شد بخدمت او رفتیم
او را در حال احتضار یافتیم کسی باو گفت که وصی تو بعد از تو کی خواهد بود گفت خدا را امری و حکمی هست
که آنرا بعمل خواهد آورد یعنی غیبت کبری این را گفت و بعالم بقا ارتحال نمود **مؤلف گوید** که جماعت بسیار از
ثقات روایت کرده اند که در غیبت کبری آنحضرت را دیده اند و در آنوقت نشناخته اند و بعد از
مفارقت شناخته اند پس ممکن است که در حدیث مراد آن باشد که او دعوی کند که در آنوقت دیده و
شناخته اند دروغ میگویند یا اگر با دعوی مشاهده دعوی نیابت و سفارت کنند دروغ میگویند اما معجزاتی
که از نواب و سفرا جاری شده زیاده از آن است که در این رساله گنجایش ذکر آنها داشته باشد و شیخ
ابن بابویه گفته است که خبر داد مرا ابو علی بغدادی که من در بخارا بودم ابن جاوشیر ده شمش طلا بمن داد
که در بغداد بحسین بن روح برسانم در راه یک شمش گم شد و من یک شمش بوزن آن خریدم و با نه شمش
دیگر بنزد حسین بردم چون آنها را گشودم از میان آنها اشاره کرد بآن شمش که خریده بودم و
گفت بردار این شمش را که عوض کم شده خریده زیرا که کم شده بما رسید و دست دراز کرد و شمش

گمشده را ببین فروش ساختم و ابو علی گفت من زنی را در بغداد دیدم که بعیر رسیده بود و وکیل حضرت
صاحب گفت یکی از شیعیان او را که حسین بن روح نشان داد آن زن آمد بنزد حسین و گفت
بگو که چه چیز آورده ام تا تسلیم کنم حسین گفت آنچه آورده ببینداز میان دجله تا بگویم که چه چیز آورده
پس آن زن رفت و آنچه آورده بود در دجله انداخت و برگشت بنزد حسین چون داخل شد حسین
بخادم گفت حقه را بیاور چون خادم حقه را آورد حسین گفت که این حقه است که آورده بودی
و در دجله انداختی و درین حقه یک جفت دستبرنج طلاست و حلقه بزرگی که در آن دانه منصوب است و دو حلقه
کوچک که در آن دانه ها دارد و دو انگشتر که یکی نگینش عقیق است و دیگری فیروزه پس حقه را گشود و آنچه گفته بود در آن
حقه بود چون زن آن حالت را مشاهده کرد بیهوش شد وجه دیگر از سفرا بودند غیر این چهار نفر که بعضی از
شیعیان با ایشان رجوع میکردند مانند حکیمه خاتون عمه حضرت که سابقا مذکور شد و محمد بن جعفر اسدی
و حاجز وشا و محمد بن ابراهیم بن مهزیار و قاسم بن العلا که مدتها نایب ناشناس بود و حضرت
خبر وفات او را باو نوشت و کفنی از برای او فرستاد در آذربایجان وجه دیگر بودند که بعضی خود
نادر که بخدمت آنحضرت میرسیدند و بعضی بتوسط سفرای اربعه نایب بودند و کلینی و شیخ طوسی و
شیخ طبرسی رحمه الله علیهم روایت کرده اند از زهری که گفت حضرت صاحب علیه السلم را طلب بسیار
کردم و مال جزیل صرف کردم و باین سعادت فایز نگردیدم تا آنکه بخدمت محمد بن عثمان عمروی
که از نواب آنحضرت بود رفتم مدتی خدمت او کردم تا آنکه روزی التماس کردم که مرا بخدمت
آنحضرت برساند ابا کرد چون تضرع بسیار کردم گفت فردا اول روز بیا چون بنزد او رفتم
دیدم که او میآید و جوانی خوش روی خوش بوئی با او همراه است بهیأت تجار و متاعی در
آستین خود دارد پس عمروی اشاره کرد بسوی آن جوان که او است آنکه میخواهی بخدمت او رفتم
و آنچه خواستم سؤال کردم و جواب فرمود پس بدر خانه رسیدیم معروف نبود و اعتنائی باو
نداشتیم خواست داخل خانه شود عمروی گفت اگر سؤالی داری بکن که دیگر او را نخواهی دید چون
رفتم سؤال کنم گوش نداد و داخل خانه شد و فرمود ملعونست ملعونست کسی که نماز مغرب را

تاخیر کند

تاخیر کند تا آنکه ستاره در آسمان بسیار شود و ملعونست ملعونست کسی که نماز بامداد را تاخیر کند
تا ستاره ها برطرف شود و بعضی از اهل طلب فضیلت تاخیر کند و قطب راوندی و کلینی و دیگران روایت کرده اند
از مردی از اهل مداین که گفت با رفیقی بحج رفتم و در موقف عرفات نشسته بودیم جوانی نزدیک ما نشسته
بود ازاری و ردائی پوشیده بود که قیمت کردیم آنها را صد و پنجاه دینار می ارزید و نعلی زردی در پا
داشت و اثر سفر در او ظاهر نبود پس سائلی از ما سؤال کرد او را رد کردیم نزدیک آن جوان رفت و از او
سؤال کرد جوان از زمین چیزی برداشت و باو داد سائل او را دعای بسیار کرد جوان برخاست و از ما
غایب شد نزد سائل رفتیم و از او پرسیدیم که آن جوان چه چیز بتو داد که اینقدر او را دعا کردی گفت
سنگریزه طلائی که مانند ریگ دندانه داشت چون وزن کردیم بیست مثقال بود برفیق خود گفتم
که امام و مولای ما نزد ما بود و ما ندانستیم زیرا که باعجاز او سنگریزه طلا شد پس رفتیم و در جمیع عرفات
گردیدیم او را نیافتیم پرسیدیم از جماعتی که در دور او بودند از اهل مکه و مدینه که این مرد که بود گفتند
جوانیست علوی که هر سال پیاده بحج میآید و قطب راوندی در خرایج از حسن مسترق روایت کرده است
که گفت روزی در مجلس حسن بن عبدالله بن حمدان ناصر الدوله بودم در آنجا سخن ناحیه حضرت
صاحب علیه السلم و غیبت آنحضرت علیه السلم مذکور شد و من استهزا میکردم بآن سخنان در آنحال عموی من
حسین داخل مجلس شد و من باز همان سخنان میگفتم گفت ای فرزند من نیز اعتقاد ترا داشتم در این
باب تا آنکه حکومت قم را بمن دادند در وقتی که اهل قم بر خلیفه عاصی شده بودند و هر حاکمی که میرفت
او را میکشتند و اطاعت نمیکردند پس لشکری بمن دادند و بسوی قم فرستادند چون بناحیه طرز رسیدم
بشکار رفتم شکاری از پیش من بدر رفت از پی او رفتم تا بنهری رسیدم در میان نهر روان شدم
هر چند میرفتم وسعت نهر بیشتر میشد در آنحال سواری پیدا شد بر اسب اشهبی سوار و عمامه خز سبزی
بر سر داشت و بغیر چشمهایش از زیر آن نمی نمود و دو موزه سرخ در پا داشت پس گفت ای حسین و
مرا امیر نگفت و بکنیت نیز یاد نکرد بلکه از روی تحقیر نام مرا برد گفتم چه میخواهی گفت عیب میکنی
و سبک میشماری ناحیه ما را و چرا خمس مالت را باصحاب و نواب ما نمیدهی و من مردی صاحب وقار شجاعی

بعد از چند روز رسیدم از سخن او باز ایستادیم و ترسیدیم و گفتم ای سید من میکنیم آنچه فرمودی گفت هرگاه
برسی با آن موضع متوجه آن گردیده با آسانی بدون مشقت قتال و جدال داخل شهر شوی و کسب کنی
آنچه کسب کنی خمس آن را به مستحقین برسان گفتم شنیدم و اطاعت میکنم پس گفت برو بارشد و صلاح
و عنان اسب خود را گردانید و روانه شد و از نظر من غایب گردید و ندانستم بکجا رفت و از جانب
راست و چپ او را طلب بسیار کردم نیافتم ترس و رعب من زیاده شد و برگشتم بسوی عسکر خود و این حکایت را
نقل نکردم و فراموش کردم از خاطر خود و چون بشهر قم رسیدم و گمان داشتم که با ایشان محاربه خواهم کرد
اهل قم بسوی من بیرون آمدند و گفتند که مخالف با ما در مذهب بسوی ما می آمد ما با او محاربه میکردیم
و چون تو از مائی و بسوی ما آمده میان ما و تو مخالفتی نیست داخل شهر شو و تدبیر شهر بهر نحو که میخواهی بکن
مدتی در قم ماندم و اموال بسیار زیاده بر آنچه توقع داشتم جمع کردم پس امرای خلیفه بر من و کثرت
اموال من حسد بردند و مذمت من نزد خلیفه کردند تا آنکه مرا عزل کرد و برگشتم بسوی بغداد و اول
بخانه خلیفه رفتم و بر او سلام کردم و بخانه خود برگشتم و مردم بدیدن من می آمدند در میان ایشان محمد بن عثمان
عمروی آمد و از همه مردم گذشت و بر روی مسند من نشست و بر پشتی من تکیه کرد و از این حرکت او
بسیار بخشم آمدم و پیوسته مردم می آمدند و میرفتند و او نشسته بود و حرکت نمیکرد و ساعت
بساعت خشم من بر او زیاده میشد چون مجلس منقضی شد نزدیک من آمد و گفت میان من و تو سری
هست بشنو گفتم بگو گفت صاحب اسب اشهب و نهر میگوید ما وفا بوعده خود کردیم پس آن
قصه بیادم آمد و لرزیدم و گفتم میشنوم و اطاعت میکنم و بجان منت دارم پس برخاستم و دستش را
گرفتم و باندرون بردم و در خزینهای خود را گشودم و خمس همه را تسلیم او کردم و بعضی از اموال را که
من فراموش کرده بودم او را بیاد من آورد و خمس را گرفت و بعد از آن من در امر حضرت صاحب الامر
صلوات الله علیه شک نکردم پس حسن ناصر الدوله گفت من نیز تا این قصه را از عم خود شنیدم شک
از دل من زایل شد و یقین کردم امر آنحضرت را و شیخ طوسی رحمه الله و دیگران روایت کرده اند که علی بن
بابویه عریضه بخدمت حضرت صاحب الامر علیه السلام نوشت بحسین بن روح داد و سوال کرده بود

در آن عریضه که دعا کند

در آن عریضه از حضرت که دعا کند از برای او که خدا فرزندی باو عطا کند حضرت در جواب نوشت که ما دعا کردیم
از برای تو حق تعالی ترا در این زودی دو فرزند ذکر نیکوکار روزی خواهد کرد پس در آن زودی از کنیزی خدا او را
دو فرزند داد یکی محمد و دیگری حسین و از محمد تصانیف بسیار ماند که از جمله آنها کتاب من لا یحضره الفقیه است
و از حسین نسل بسیار از محدثان و فضلا بهم رسیدند و محمد فخر میکرد که من بدعای حضرت قائم علیه السلام بهم رسیده ام
و استادان او را تحسین و مدح میکردند و میگفتند که سزاوار است کسی که بدعای حضرت صاحب الامر بهم رسیده
چنین باشد و شیخ صدوق محمد بن بابویه بسند صحیح از احمد بن اسحق روایت کرده است که گفت رفتم
بخدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و میخواستم از آنحضرت سوال کنم که امام بعد از او کی خواهد بود
حضرت پیش از آنکه من سوال کنم فرمود که ای احمد خدای عز و جل از روزی که آدم علیه السلام را خلق کرده تا
حال زمین را از حجت خالی نگردانیده و تا روز قیامت خالی نخواهد گذاشت از کسی که حجت خدا
باشد از خلق و ببرکت او دفع کند بلاها را از اهل زمین و بسبب او باران از آسمان بفرستد و
برکتهای زمین را برویاند گفتم یا ابن رسول الله پس کی خواهد بود امام و خلیفه بعد از تو حضرت بشتاب
و داخل خانه شد و بیرون آمد و کودکی بر دوش او بود مانند ماه شب چهارده و سه ساله مینمود گفت
ای احمد این است امام بعد از من و اگر نه این بود که تو گرامی هستی نزد خدا و حجتهای او این را بتو نمی نمودم این
فرزند نام و کنیت او موافق نام حضرت رسول الله است و زمین را پر از عدالت خواهد کرد بعد از آنکه
پر از ظلم و جور شده باشد ای احمد مثل او در این امت مثل خضر و مثل ذو القرنین است بخدا سوگند که
غایب خواهد شد غایب شدنی که نجات نیابد در غیبت او از هلاک شدن و گمراه گردیدن مگر
کسی که خدا او را ثابت بدارد بر قول بامامت او و توفیق دهد خدا او را که دعا کند برای تعجیل فرج او
و گفتم آیا معجزاتی و علامتی هست که خاطرم مطمئن گردد پس آن کودک بسخن آمد و بلغت عربی
فصیح گفت منم بقیة الله در زمین و انتقام کشنده از دشمنان او و بعد از دیدن دیگر طلب خبر مکن ای احمد گفت
پس شاد و خوشحال از خدمت آنحضرت بیرون آمدم و روز دیگر بخدمت حضرت رفتم و گفتم یا ابن رسول الله
صلی الله علیه و آله عظیم شد سرور من بآنچه انعام کردی بر من بیان کن مرا آن سنت خضر و ذو القرنین را که در او

بحث خدا خواهد بود و صحبت حضرت فرموده آنست که طول غیبت ایشان احمد گفتم یا ابن رسول الله
غیبت او بطول خواهد انجامید فرمود بلی بحق پروردگار من که آنقدر بطول خواهد انجامید که برگردند از دین
اکثر آنها که قایل بامامت او باشند و باقی نماند در دین حق مگر کسی که حق تعالی عهد ولایت ما را در
روز میثاق از او گرفته باشد و در دل او بقلم صنع ایمان را نوشته باشد و او را مؤید بروح ایمان گردانیده
باشد ای احمد این از امور غریبه خداست و رازیست از رازهای پنهان او و غیبیست از غیبهای او
پس بگیر آنچه بتو عطا کردم و پنهان دار و از جمله شکر کنندگان باش تا در قیامت در علیین با ما
باشی و ایضا از یعقوب بن منقوش روایتست که گفت روزی بخدمت حضرت امام حسن
عسکری علیه السلم رفتم بر روی تخته گاهی نشسته بودند و از جانب راست آن حجره بود که پرده بر درگاه
آن آویخته بود گفتم ای سید من کیست صاحب امر امامت بعد از تو فرمود پرده را بردار چون برداشتم
کودکی بیرون آمد که قامتش پنج شبر و تقریبا بعبارت هشت ساله باشد یا ده ساله با جبین گشاده
و روی سفید و دیدهای درخشان و دستهای قوی و زانوهای پیچیده و بر خد راست او نیش خالی بود و کاکل
بر سر داشت آمد و بر ران پدر بزرگوار خود نشست حضرت فرمود اینست امام شما پس آن کودک با آن
حضرت فرمود ای فرزند گرامی برو تا وقت معلوم که بلکه ظهور تو مقرر شده است پس باو نظر میکردم
تا داخل حجره شد پس حضرت فرمود ای یعقوب نظر کن که در آن حجره است داخل شدم و گردیدم هیچکس را
در حجره ندیدم و ایضا بسند صحیح از محمد بن معویه و محمد بن ایوب و محمد بن عثمان عمروی روایتست
که همه گفتند که حضرت امام حسن عسکری علیه السلم پسر خود حضرت صاحب علیه السلم را بما نمود و ما در منزل
آنحضرت بودیم و چهل نفر بودیم و گفت اینست امام شما بعد از من و خلیفه من بر شما و اطاعت او
بکنید و پراکنده مشوید بعد از من که هلاک خواهید شد در دین خود و بعد از این روز او را نخواهید دید
پس از خدمت آنحضرت بیرون آمدیم و بعد از اندک روزی حضرت امام حسن عسکری علیه السلم از دنیا
مفارقت نمود و ایضا روایتست از محمد بن صالح قنبری که چون جعفر کذاب منازعه کرد در باب
میراث برادر خود امام حسن عسکری علیه السلم حضرت صاحب علیه السلم از کنار خانه ظاهر شد و گفت ای

جعفر چرا متعرض حقوق من میشوی جعفر متحیر و ساکت شد پس حضرت غایب گردید بعد از آن جعفر تفحص
بسیار کرد و اثری از حضرت نیافت تا آنکه جده مادر حضرت امام حسن عسکری علیه السلم برحمت خدا واصل شد
و وصیت کرده بود او را در آنخانه دفن کنند چون خواستند دفن کنند جعفر آمد و مانع شد و گفت خانه
منست در اینجا دفن مکنید حضرت ظاهر شد و فرمود ای جعفر این خانه تست و غایب شد دیگر او را
ندیدند و شیخ طوسی علیه الرحمه از اسمعیل بن علی نوبختی روایت کرده است که ولادت حضرت صاحب
علیه السلم در سامره واقع شد در سال دویست و پنجاه و شش و کنیت او ابو القاسم بود و وصیت
کرد حضرت رسول صلی الله علیه و آله که اسم او اسم منست و کنیت او کنیت منست و القاب او مهدیست
و حجت و منتظر و صاحب الزمان اسمعیل گفت که رفتم بخدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلم
در مرضی که از آن مرض بعالم قدس ارتحال نمود نزد او نشستم در آن حال عقید خادم خود را گفت که آب
مصطکی از برای من بجوشان پس مادر حضرت صاحب الامر علیه السلم قدح را آورد و بدست آنحضرت داد
چون خواست بیاشامد دست مبارکش لرزید و قدح بدندانهای مبارکش خورد پس قدح را از دست گذاشت
و عقید را گفت داخل اینخانه شو و کودکی را که در سجده است بنزد من بیاور عقید گفت چون داخل خانه شدم
کودکی را دیدم در سجده است و انگشتهای سبابه را بسوی آسمان بلند کرده است چون سلام کردم نماز را
سبک کرد و سلام گفت از نماز فارغ شد گفتم سید من شما را امر میکند که بنزد او بیایید پس مادر
آنحضرت آمد و دستش را گرفت و بسوی حضرت آمد چون داخل شد بر پدر خود سلام کرد و آن طفل بزرگوار
رنگش درخشان بود و موهایش پیچیده بود و دندانهای مبارکش گشاده بود چون نظر حضرت بر او افتاد
گریست و گفت ای سید اهل بیت خود آب را بمن بده که من بسوی پروردگار خود میروم و آن طفل قدح آب
مصطکی را برداشت و لبهای خود را بر هم حرکت داد و آب را به پدر بزرگوار خود داد و چون آب را بیاشامید
فرمود که مرا برای نماز مهیا کردانید پس دستمالی در دامن حضرت انداختند و حضرت صاحب آنحضرت را وضو داد
پس بسر و پاهای آنحضرت را مسح کرد پس حضرت صاحب گفت ای فرزند گرامی توئی صاحب الزمان و توئی
مهدی و توئی حجت خدا در زمین و تو فرزند منی و وصی منی و از من متولد شده و توئی م ح م د بن حسن و تو

فرزند حضرت رسولی و تو خانم امامان طاهر و پاکیزه‌ای و رسول خدا صلی الله علیه و آله بشارت داد
ترا بهتر را و نام و کنیت او را بیان کرد و این عهدیست از پدر و پدران من که بمن رسیده است
و در آن عصا حضرت بر امانی جهت انتقال نمود و محمد بن عثمان عمروی روایت کرده است که
چون آقای ما حضرت صاحب علیه السلام متولد شد حضرت امام حسن عسکری علیه السلام پدرم را طلبید و فرمود
که ده هزار رطل نان قریب بهزار من یا پنج نان و ده هزار رطل گوشت تصدق کند بر بنی هاشم و غیر ایشان
و گوسفند بسیار برای عقیقه بکشید و نسیم دماریه کنیز آن حضرت عسکری علیه السلام روایت کرده است که
چون حضرت قائم علیه السلام متولد شد بر دو زانو نشست و انگشتان شهادت را بسوی آسمان بلند کرد و
عطسه کرد و گفت الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله پس گفت گمان کردند ظالمان
که حجت خدا برطرف خواهد شد اگر ما را رخصت سخن گفتن بود هر آینه شک نخواهد ماند و ایضا نسیم روایت
کرده که یک شب بعد از ولادت آن حضرت بخدمتش رفتم و عطسه کردم فرمود یرحمک الله من بسیار
خوشحال شدم پس فرمود میخواهی ترا بشارتی دهم در عطسه گفتم بلی فرمود امانست از مرگ تا سه روز
و ابو علی خیزرانی از جاریه عسکری روایت کرده است که چون حضرت قائم متولد شد نوری دیدم از
آن حضرت ساطع گردید و اطراف آسمان را روشن کرد و مرغان سفید دیدم از آسمان بزیر می‌آمدند
و بالهای خود را بر سر و رو و سایر بدن مبارک آن حضرت میمالیدند و پرواز میکردند بسوی آسمان چون
این واقعه را بحضرت عسکری علیه السلام نقل کردم حضرت خندید و فرمود اینها ملائکه آسمانند فرود آمدند
که تبرک بجویند بآن حضرت و اینها یاوران او خواهند بود در وقتی که خروج کند و دو شیخ بزرگوار
شیخ محمد بابویه قمی و شیخ طوسی رحمة الله علیهما در کتابهای غیبت بسند معتبر روایت کرده‌اند از بشر بن
سلیمان برده فروش که از فرزندان ابو ایوب انصاری بود و از شیعیان خاص امام علی نقی
و امام حسن عسکری علیهما الصلوة و السلام و همسایه ایشان بود در شهر سر من رای گفت روزی کافور
خادم حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه نزد من آمد و مرا طلب نمود چون بخدمت آن حضرت رفتم
و نشستم فرمود تو از فرزندان انصاری و ولایت و محبت ما اهل بیت همیشه در میان شما بوده است

از زمان حضرت

که
جمع آقا

از زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله تا حال پیوسته محل اعتماد ما بوده‌اید و من ترا اختیار میکنم
و مشرف میگردانم بفضیلتی که بسبب آن بر شیعیان سبقت گیری در ولایت ما و ترا برازی پنهان
مطلع میگردانم و بخریدن کنیزی میفرستم پس نامه پاکیزه‌ای نوشتند بخط فرنگی و لغت فرنگی و مهر شریف
خود را بر آن زدند و کیسه زردی بیرون آوردند که در آن دویست و بیست اشرفی بود و فرمود
که بگیر این نامه را و زر را و متوجه بغداد شو و در چاشت فلان روز بر سر جسر حاضر شو پس چون
کشتیهای اسیران بساحل رسد جمعی از کنیزان را در آن کشتیها خواهی دید و جمعی از مشتریان از وکلای
امرای بنی عباس و قلیلی از جوانان عرب خواهی دید که بر سر اسیران جمع خواهند شد پس از دور
نظر کن به برده فروشی که عمرو بن یزید نام دارد در تمام روز تا هنگامی که از برای مشتریان ظاهر سازد
کنیزکی را که فلان و فلان صفت دارد و تمام اوصاف او را بیان فرمود و دو جامه حریر کنده
پوشیده است و ابا و امتناع خواهد نمود آن کنیز از نظر کردن مشتریان و دست گذاشتن ایشان
باو و خواهی شنید که از پس پرده صدای رومی از او ظاهر میشود پس بدانکه بزبان رومی میگوید که
وای که پرده عفتم دریده شد پس یکی از مشتریان خواهد گفت که من بسیصد اشرفی میدهم بقیمت این
کنیز و عفت او مرا در خریدن او راغب‌تر گردانید پس آن کنیز بلغت عربی بآن شخص خواهد گفت که
اگر بزی حضرت سلیمان بن داود علیهما السلام ظاهر شوی و پادشاهی او را بیابی من بتو رغبت و
نخواهم کرد مال خود را ضایع مکن و در قیمت من مده پس آن برده فروش گوید که من برای تو چه چاره کنم
که هیچ مشتری راضی نمیشوی و آخر از فروختن تو چاره نیست پس آن کنیزک گوید که چه تعجیل میکنی و البته
باید مشتری بهم رسد که دل من باو میل کند و اعتماد بر وفا و دیانت او داشته باشم پس در این وقت
تو برو بنزد صاحب کنیز و بگو نامه با من هست که از اشراف بزرگان از روی ملاطفت نوشته است
بلغت فرنگی و خط فرنگی و در آن نامه کرم و سخاوت و وفاداری و بزرگی خود را وصف کرده است این
نامه را بآن کنیز بده که بخواند اگر بصاحب این نامه راضی شود من وکیلم از جانب آن بزرگ که این
کنیز را از برای او خریداری نمایم بشر بن سلیمان گفت که آنچه حضرت خبر داده بود همه واقع شد

و آنچه فرموده بود بعمل آوردم پس چون کنیز در نامه نظر کرد بسیار گریست و گفت بعمرو بن یزید مرا بصاحب
این نامه بفروش و سوگندهای عظیم یاد کرد که اگر مرا باو نفروشی خود را هلاک میکنم پس با او در باب
قیمت گفتگوی بسیار کردم تا آنکه بهمان قیمت راضی شد که حضرت امام علی نقی علیه السلم بمن داده بود
پس زر را دادم و کنیز را گرفتم و کنیز خندان و شاد شد و با من آمد بحجره که در بغداد گرفته بودم و تا
بحجره رسید نامه امام علیه السلم را بیرون آورد و میبوسید و بر دیدها میچسبانید و بر رو میگذاشت و
بر بدن میمالید پس من از روی تعجب گفتم آیا میبوسی نامه را که صاحبش را نمیشناسی گفت ای عاجز
کم معرفت به بزرگی فرزندان و اوصیای پیغمبران گوش خود بمن بسپار و دل برای شنیدن سخن من
فارغ بدار تا احوال خود را برای تو شرح کنم من ملیکه دختر یشوعا فرزند قیصر پادشاه رومم و مادرم
از فرزندان شمعون بن حمون الصفا وصی حضرت عیسی علیه السلم است ترا خبر دهم بامری
عجیب بدانکه جدم قیصر خواست مرا بعقد فرزند برادر خود درآورد در هنگامی که من سیزده ساله
بودم پس جمع کرد در قصر خود از نسل حواریان عیسی علیه السلم از علمای نصاری و عباد ایشان
سیصد نفر و از صاحبان قدر و منزلت هفتصد کس و از امرای لشکر و سرداران عسکر و بزرگان سپاه
و سرکردهای قبایل چهار هزار نفر و تختی فرمود حاضر ساختند که در ایام پادشاهی خود بانواع جواهر
مرصع گردانیده بود و آن تخت را بر روی چهل پایه تعبیه کرده و بتها و چلیپاهای خود را بر بلندیها قرار
داده و پسر برادر خود را بر بالای تخت فرستاد پس چون کشیشان انجیلها بر دست گرفتند که بخوانند
چلیپاها همگی سرنگون بر زمین افتادند و پایهای تخت خراب شد و تخت بر زمین افتاد و پسر برادر
ملک از تخت درافتاد و بیهوش شد پس در آن حال رنگهای کشیشان متغیر شد و اعضای ایشان بلرزید
پس بزرگ ایشان بجدم گفت ای پادشاه ما را معاف دار از چنین امری که بسبب آن
نحوستها روی نموده که دلالت میکند بر اینکه دین مسیح بزودی زایل گردد پس جدم این امر را بفال
بد دانست و گفت بعلما و کشیشان که این تخت را بار دیگر بر پا کنید و چلیپاها را بجای خود قرار
دهید و حاضر گردانید برادر این برگشته روزگار بدبخت را که این دختر را باو تزویج نمایم تا کم

[illegible]

یا رب الارباب

سعادت آن برادر رفع نحوست این برادر بکند پس چون چنین کردند و آن برادر دیگر را بر بالای تخت بردند
و شروع بخواندن انجیل کردند همان حالت اول روی نمود و نحوست این برادر مثل نحوست آن برادر بود
و سر این کار را ندانستند که این از سعادت سروریست نه از نحوست آن دو برادر پس مردم متفرق شدند
و جدم غمناک بحرم سرا بازگشت و پردهای خجالت درآویخت پس چون شب شد و بخواب رفتم در خواب
دیدم که حضرت مسیح علیه السلم و شمعون و جمعی از حواریان در قصر جدم جمع شدند و منبری از نور نصب
کردند که از رفعت بر آسمان سر بلندی مینمود و در همان موضع تعبیه کردند که جدم تخت را گذاشته بود
پس حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله با وصی و داماد خود علی بن ابی طالب صلوات الله
علیه و جمعی از امامان فرزندان بزرگوار ایشان قصر را بنور قدوم خویش منور ساختند پس حضرت مسیح
بقدم ادب از روی تعظیم و اجلال باستقبال حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله شتافت و
دست در گردن مبارک آنحضرت (صلی الله علیه و آله) درآورد پس حضرت رسالت پناه فرمود یا روح الله آمده‌ام که ملیکه
فرزند وصی تو شمعون را برای این فرزند سعادتمند خود خواستگاری نمایم و اشاره فرمود بماه برج امامت
و خلافت امام حسن عسکری علیه السلم فرزند آنکسی که تو نامه‌اش را بمن دادی پس حضرت عیسی علیه السلم نظر
افکند بسوی حضرت شمعون و گفت شرف دو جهانی بتو روی آورده پیوند کن رحم خود را برحم آل محمد صلی الله
علیه و آله شمعون گفت کردم پس همگی بر آن منبر برآمدند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
خطبه انشا فرمود و با حضرت مسیح مرا با امام حسن عسکری علیه السلم عقد بستند و فرزندان حضرت رسالت
با حواریان گواه شدند پس چون از آن خواب سعادت مآب بیدار شدم از بیم کشتن آن خواب را برای
پدر و جد خود نقل نکردم و این گنج رایگان را در سینه پنهان داشتم و آتش محبت آن خورشید فلک
امامت روز بروز در کانون سینه‌ام مشتعل میشد و سرمایه صبر و قرار مرا بباد فنا میداد تا بحدی
که خوردن و آشامیدن بر من حرام شد و هر روز چهره کاهی میشد و بدن میکاهید و آثار عشق پنهانی
در بیرون ظاهر میگردید پس در شهرهای روم طبیبی نماند مگر آنکه جدم برای معالجه من حاضر کرد و از دوای درد
من از او سؤال نمود و هیچ سود نمیداد پس چون از علاج درد من مایوس گردید روزی بمن گفت ای نور چشم من

آیا در خاطرت هیچ آرزوی در دنیا هست که بعمل آورم گفتم ای جد من درهای فرج را بر روی خود بسته
می‌بینم اگر شکنجه و آزار را از اسیران مسلمانان که در زندان تواند رفع نمائی و بندها و زنجیرها را
از ایشان بگشائی و ایشان را آزاد کنی امید دارم که حضرت مسیح و مادرش عافیتی بمن بخشند پس
چون چنین کرد اندک صحتی از خود ظاهر ساختم و اندک طعامی تناول نمودم پس خوشحال و شاد شد
و دیگر اسیران مسلمانان را عزیز و گرامی داشت پس بعد از چهارده شب در خواب دیدم که بهترین
زنان عالمیان فاطمه زهرا علیها السلام بدیدن من آمده و حضرت مریم علیها السلام با هزار کنیزک از
حوریان بهشت در خدمت آنحضرت‌اند پس مریم بمن گفت که این خاتون بهترین زنان و مادر شوهر
تست امام حسن عسکری علیه السلام پس بدامن مبارکش در آویختم و گریستم و شکایت کردم که حضرت
امام حسن علیه السلام بمن جفا میکند و از دیدن من ابا مینماید پس آنحضرت فرمود که فرزندم چگونه بدیدن
تو آید و حال آنکه بخدا شرک می‌آوری و بر مذهب ترسایانی و اینک خواهرم مریم دختر عمران بیزاری
میجوید بسوی خدا از دین تو اگر میل داری که حق تعالی و حضرت مسیح و مریم علیهما السلام از تو خشنود گردند
و حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بدیدن تو بیاید پس بگو اَشهَدُ اَن لا اِلٰهَ اِلّا اللّٰه وَ اَنَّ مُحَمَّداً رسولُ
اللّٰه پس چون باین دو کلمه طیبه تلفظ نمودم حضرت سیدة النساء مرا بسینه خود چسبانید و دلداری
فرمود که اکنون منتظر آمدن فرزندم باش که من او را بسوی تو میفرستم پس بیدار شدم و آن دو کلمه
طیبه را بر زبان میراندم و انتظار ملاقات گرامی آنحضرت میبردم چون شب آینده در آمد و بخواب
رفتم خورشید جمال آنحضرت طالع گردید گفتم ای دوست من بعد از آنکه دلم را اسیر محبت خود گردانیدی
چرا از مفارقت جمال خود مرا چنین جفا دادی فرمود که دیر آمدن من بنزد تو نبود مگر از برای آنکه تو مشرک
بودی اکنون که مسلمان شدی هر شب نزد تو خواهم بود تا آنکه حق تعالی ما و ترا در ظاهر بیکدیگر برساند
و این هجران را بوصال مبدل گرداند پس از آن شب تا حال یک شب نگذشته است که درد هجران مرا
بشربت وصال دوا ننموده باشد پس بشر بن سلیمان گفت که چگونه در میان اسیران افتادی گفت مرا
خبر داد حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در شبی از شبها که در فلان روز جدت لشکری بجنگ مسلمانان خواهد

فرستاد پس خود از عقب ایشان خواهد رفت تو خود را در میان کنیزان و خدمتکاران بینداز بهیأتی
که ترا نشناسد و از پی جد خود روانه شو و از فلان راه برو چنان کردم طلیعه لشکر مسلمانان بما برخوردند
و ما را اسیر کردند و آخر کار من آن بود که دیدی و تا حال کسی بغیر تو ندانسته است که من دختر پادشاه رومم
و مرد پیری که در غنیمت من بحصه او افتاده بودم از نام من سؤال کرد گفتم نرجس نام دارم گفت این نام
کنیزان است بشر گفت این عجب است که تو از اهل فرنگی و زبان عربی را نیک میدانی گفت بلی
از بسیاری محبتی که جدم نسبت بمن داشت و میخواست که مرا بر یاد گرفتن آداب حسنه بدارد زنی
مترجم که زبان فرنگی و عربی هر دو میدانست مقرر کرده بود که صبح و شام می‌آمد و لغت عربی بمن می‌آموخت
تا آنکه زبانم باین لغت جاری شد بشر گفت که چون او را بسر من رأی بردم و بخدمت حضرت امام
علی نقی علیه السلام رسانیدم حضرت بآن کنیزک خطاب فرمود که چگونه حق سبحانه و تعالی بتو نمود عزت دین
اسلام و مذلت دین نصاری را و شرف و بزرگواری محمد و اهل بیت او صلوات الله علیهم را او گفت
چگونه وصف کنم برای تو ای فرزند رسول خدا چیزی را که تو بهتر میدانی از من پس حضرت فرمود که میخواهم
ترا گرامی دارم کدام یک بهتر است نزد تو اینکه ده هزار اشرفی بتو دهم یا ترا بشارتی دهم بشرف
ابدی گفت بلکه بشارت بشرف را میخواهم و مال نمیخواهم حضرت فرمود که بشارت باد ترا بفرزندی که پادشاه
مشرق و مغرب عالم شود و زمین را پر از عدل و داد کند بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد گفت که
این فرزند از که بهم خواهد آمد فرمود از آنکس که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله ترا برای او
خواستگاری کرد پس از او پرسید که حضرت مسیح و وصی او ترا بعقد که در آوردند گفت بعقد فرزند تو
امام حسن علیه السلام حضرت فرمود آیا او را میشناسی گفت مگر از آن شبی که بدست بهترین زنان عالمیان
مسلمان شده‌ام شبی گذشته است که او بدیدن من نیامده باشد پس حضرت کافور خادم را طلبید و فرمود
که برو خواهرم حکیمه خاتون را طلب کن چون حکیمه داخل شد حضرت فرمود که این آن کنیز است که میگفتم
حکیمه خاتون او را در بر گرفت و بسیار نوازش کرد و شاد شد پس حضرت فرمود که ای دختر رسول خدا
صلی الله علیه و آله ببر او را بخانه خود و واجبات و سنتها را باو بیاموز که او زن حضرت امام حسن

عسکری و مادر حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیهما است و مشایخ عظام ذوی الاحترام محمد بن
یعقوب کلینی و محمد بن بابویه قمی و شیخ ابو جعفر طوسی و سید مرتضی و غیر ایشان از محدثان عالی شان
بسندهای معتبر روایت کرده اند از حکیمه خاتون رضی الله عنها که روزی حضرت امام حسن عسکری صلوات الله
علیه بخانه من تشریف آوردند و نگاه تندی بنرجس خاتون کردند پس عرض کردم که اگر شما را احتیاجی
او هست بخدمت شما بفرستم فرمود که ای عمه این نگاه از روی تعجب بود زیرا که در این زودی حق سبحانه
از او فرزندی بزرگوار بیرون آورد که عالم را از عدالت کند بعد از آنکه پر از جور و ستم شده باشد
گفتم پس بفرستم او را بنزد شما فرمود که از پدر بزرگوارم رخصت طلب در این باب حکیمه گوید که جامه های
خود را پوشیدم و بخانه برادرم امام علی نقی علیه السلام رفتم و چون سلام کردم و نشستم پیش از آنکه من سخن گویم
حضرت از باب اعجاز ابتدا فرمود و گفت ای حکیمه نرجس را بفرزندم بفرست گفتم ای سیدی من از برای
همین مطلب بخدمت تو آمده بودم که در این امر رخصت بگیرم فرمود که ای بزرگوار صاحب برکت خدا میخواهد
که ترا در چنین ثوابی شریک گرداند و بهره عظیم از خیر و سعادت بتو کرامت فرماید که ترا واسطه چنین امری
گرداند حکیمه گوید که از نزد برادر بخانه خود برگشتم و زفاف آن معدن فتوت و عفاف را در خانه خود واقع ساختم
و بعد از چند روز آن سعد اکبر را با آن زهره منظر بخانه خورشید انور یعنی والد مطهر او بردم و بعد از چندی از
آن آفتاب مطلع امامت در مغرب عالم بقا غروب نمود و ماه برج خلافت امام حسن عسکری علیه السلام
در امامت جانشین او گردید و من پیوسته بعادت مقرر زمان پدر بخدمت آن امام البشر میرسیدم
پس روزی نرجس خاتون آمد و گفت ای خاتون و صاحب من پا دراز کن که کفش از پایت بیرون کنم
گفتم توئی خاتون و صاحب من و هرگز نگذارم که تو کفش از پای من بکنی و مرا خدمت کنی بلکه من ترا خدمت
میکنم و منت بر دیده خود مینهم چون حضرت امام حسن علیه السلام این سخن از من شنید گفت خدا ترا جزای نیکو دهد
ای عمه پس در خدمت آنحضرت نشستم تا وقت غروب آفتاب پس صدا زدم بکنیز خود که بیاور جامه های
مرا بروم حضرت فرمود که ای عمه امشب نزد ما باش که در این شب متولد میشود فرزند گرامی نزد خدا که حق تعالی
باو زنده میگرداند زمین را بعلم و ایمان و هدایت بعد از آنکه مرده باشد بشیوع کفر و ضلالت گفتم از کی

بهم رسد ای سیدی من آن فرزند و من در نرجس هیچ اثر حملی نمی یابم فرمود که از نرجس بهم میرسد نه از دیگری
پس برجستم و شکم و پشت نرجس را ملاحظه کردم هیچگونه اثری نیافتم پس برگشتم و عرض کردم حضرت
تبسم فرمود و گفت چون صبح میشود اثر حمل بر او ظاهر خواهد شد و مثل او مثل مادر موسی است که تا هنگام ولادت
هیچ تغییری در او ظاهر نشد و احدی بر حال او مطلع نگردید زیرا که فرعون شکم زنان حامله را میشکافت بطلب حضرت
موسی علیه السلام و حال این فرزند نیز در این امر شبیه است بحال موسی علیه السلام و در روایت این است
حضرت فرمود که حمل ما اوصیای پیغمبران در شکم نمیباشد در پهلو میباشد و از رحم بیرون نمی آییم بلکه از ران
مادران فرود می آییم زیرا که ما نورهای حق تعالی ایم و چرک و کثافت و نجاست را از ما دور گردانیده است
حکیمه گفت که بنزد نرجس رفتم و این احوال را باو گفتم گفت ای خاتون هیچ اثری در خود مشاهده نمیکنم
پس شب در آنجا ماندم و افطار کردم و نزدیک نرجس خوابیدم و در هر ساعت او را خبر میگرفتم و او بحال
خود خوابیده بود و هر ساعت حیرتم زیاده میشد و در این شب بیشتر از شبهای دیگر بنماز تهجد برخاستم
و نماز شب ادا کردم و چون بنماز وتر رسیدم نرجس از خواب جست و وضو ساخت و نماز شب بجا
آورد و چون نظر کردم صبح کاذب طلوع کرده بود پس نزدیک شد که در دلم شکی بهم رسد از وعده که حضرت
فرموده بود ناگاه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام از حجره خود صدا زد که شک مکن که وقتش رسیده است
در این حال در نرجس اضطرابی مشاهده کردم پس او را در بر گرفتم و نام الهی را بر او خواندم حضرت آواز داد که
سوره انا انزلناه فی لیلة القدر را بر او بخوان پس از او پرسیدم که چه حال داری گفت ظاهر شد اثر
آنچه مولایم فرمود پس چنانچه فرموده بود شروع کردم بخواندن سوره انا انزلناه فی لیلة القدر شنیدم که آن طفل در
شکم با من همراهی میکرد در خواندن و بر من سلام کرد من ترسیدم پس حضرت صدا زد که تعجب مکن از
قدرت الهی که حق تعالی اطفال ما را بحکمت گویا میگرداند و ما را در بزرگی حجت خود ساخته است
در این بین چون کلام حضرت امام حسن علیه السلام تمام شد نرجس از دیده من غایب شد گویا پرده میان
من و او حایل گردید پس دویدم بسوی حضرت امام حسن علیه السلام فریاد کنان حضرت فرمود که برگرد ای
عمه که او را در جای خود خواهی دید چون برگشتم پرده گشوده شد و در نرجس نوری مشاهده کردم که دیده ام

خیره کردید و حضرت صاحب الامر علیه السلم را دیدم که رو بقبله بسجده افتاده است بر زانوها و انگشتان
سبابه بسوی آسمان بلند کرده میگوید اَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَ اَنَّ جَدّی رَسُولُ اللّٰهِ وَ اَنَّ
اَبی اَمیرُ الْمُؤْمِنینَ پس یک یک امامان را شمرد تا بخودش رسید پس فرمود که اَللّٰهُمَّ اَنْجِزْ لی وَعْدی
وَ اَتْمِمْ لی اَمْری وَ ثَبِّتْ وَطْاَتی وَ امْلَاْ الْاَرْضَ بی عَدْلاً وَ قِسْطاً یعنی خداوندا وعدهٔ نصرت
که بمن فرموده وفا کن و امر خلافت و امامت مرا اتمام کن و استیلا و انتقام مرا از دشمنان ثابت گردان
و پر کن زمین را بسبب من از عدل و داد پس حضرت امام حسن علیه السلم مرا آواز داد که ای عمه فرزند مرا
در بر گیر و بسوی من بیاور چون برگرفتم او را ختنه کرده و ناف بریده و پاک و پاکیزه یافتم و بر ذراع راستش
نوشته بود که جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ اِنَّ الْباطِلَ کانَ زَهُوقاً یعنی حق آمد و باطل مضمحل شد
و محو گردید بدرستی که باطل مضمحل شدنیست و ثبات و بقا ندارد پس حکیمه گفت که چون آن فرزند سعادتمند
را نزدیک پدر بزرگوارش بردم و نظرش افتاد سلام کرد پس حضرت او را گرفت و زبان مبارک بر هر دو
دیده اش مالید و بر دهان و هر دو گوشش زبان گردانید و بر کف دست چپ او را نشانید و دست
مطهر بر سر آن سرور مالید و گفت ای فرزند سخن بگو بقدرت الهی پس حضرت صاحب علیه السلم استعاذه
فرمود و گفت بسم الله الرحمن الرحیم وَ نُریدُ اَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْاَرْضِ وَ
نَجْعَلَهُمْ اَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثینَ وَ نُمَکِّنَ لَهُمْ فِی الْاَرْضِ وَ نُرِیَ فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ جُنُودَهُما
مِنْهُمْ ما کانُوا یَحْذَرُونَ و این آیهٔ کریمه موافق احادیث معتبره در شان آنحضرت و آبای بزرگوار او
نازل شده است و ترجمهٔ ظاهر لفظش اینست که میخواهیم منت گذاریم بر جماعتی که ایشان را ستمکاران
در زمین ضعیف گردانیده اند و بگردانیم ایشان را پیشوایان دین و بگردانیم ایشان را وارثان زمین و
تمکین و استیلا بخشیم ایشان را در زمین و بنماییم بفرعون و هامان یعنی ابوبکر و عمر علیهما اللعنة و لشکرهای
ایشان از آن امامان آنچه را حذر میکردند برگشتیم بترجمهٔ حدیث پس حضرت صاحب الامر علیه السلم
صلوات بر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین و جمیع امامان علیهم الصلوة
و السلم فرستاد تا بپدر بزرگوار خود پس در آن حال مرغان بسیار نزد سر مبارک آنحضرت پیدا شدند

دیگر از آن مرغان

و یکی از آن مرغان صدا زد که این طفل را بردار و نیکو محافظت نما و در چهل روز یکمرتبه بنزد ما بیاور
مرغ آنحضرت را گرفت و بسوی آسمان پرواز کرد و سایر مرغان نیز از عقب او پرواز کردند حضرت امام
حسن علیه السلم فرمود که سپردم ترا بآنکسی که مادر موسی باو سپرد موسی را پس نرجس خاتون گریان
شد حضرت فرمود که ساکت شو که شیر از غیر پستان تو نخواهد خورد و بزودی او را بنزد تو برمیگردانند چنانکه
حضرت موسی را بمادرش برگردانیدند چنانچه حق تعالی فرموده است که پس برگردانیدیم موسی را بسوی
مادرش تا دیده مادرش باو روشن گردد پس حکیمه خاتون پرسید که این چه مرغ بود که صاحب را با خود برد
فرمود که این روح القدس است که موکل است بامامان علیهم السلم ایشانرا موافق میگرداند از جانب خدا
و از خطا نگاه میدارد و ایشانرا بعلم زینت میدهد حکیمه گفت که چون چهل روز گذشت بخدمت آنحضرت
رفتم چون داخل خانه شدم دیدم که طفلی در میان خانه راه میرود گفتم ای سید من این طفل دو ساله است
حضرت تبسم نمود و فرمود که اولاد پیغمبران و اوصیای ایشان هرگاه امام باشند بر خلاف اطفال دیگر
نشو و نما میکنند و یکماهه ایشان مانند یکساله دیگران است و ایشان در شکم مادر سخن میگویند
و قرآن میخوانند و عبادت پروردگار میکنند و در هنگام شیر خوردن ملائکه فرمان ایشانرا میبرند
و هر صبح و شام بر ایشان نازل میشوند پس حکیمه فرمود که هر چهل روز یکمرتبه بخدمت او میرسیدم و در زمان
امام حسن علیه السلم تا آنکه چند روز قبل از وفات آنحضرت او را ملاقات کردم بصورت مردی کامل
و او را نشناختم بفرزند برادر خود گفتم این مرد کیست که مرا میفرمایی که نزد او بنشینم فرمود این
فرزند نرجس است و خلیفه منست بعد از من و عنقریب من از میان شما میروم باید که سخن او را
قبول کنی و امر او را اطاعت نمایی پس بعد از چند روز امام حسن عسکری علیه السلم بعالم قدس ارتحال نمود
و اکنون من حضرت صاحب الامر علیه السلم را هر صبح و شام ملازمت مینمایم و از هر چه سؤال مینمایم مرا
خبر میدهد و گاه هست که میخواهم سؤالی بکنم هنوز سؤال نکرده جواب میفرماید و محمد بن عبدالله مطهری
روایت کرده است که بعد از وفات حضرت امام حسن عسکری علیه السلم رفتم بخدمت حکیمه خاتون و سؤال
کردم از حجت و امام زمان و خبر دادم او را از حیرتی که مردم را عارض شده است گفت بنشین

جمعی نشستیم گفت ای محمد خدا زمین را خالی نمیگذارد از حجتی یا ناطق است و علانیه دعوای امامت میکند یا خاموش است و تقیه میکند و بعد از امام حسن و امام حسین علیهما السلم امامت در دو برادر نمیباشد و این فضیلتی است که حق تعالی حسینی علیهما السلم را بر سایر ائمه داده است و خدا فرزندان حسین را زیادتی داد بر فرزندان حسن و ایشان را مخصوص گردانید بامامت چنانکه فرزندان هارون را زیادتی داد بر فرزندان موسی علیهما السلم و مخصوص گردانید ایشان را به پیغمبری و وصایت هر چند موسی بهتر بود از هرون و حجت بود بر او و فرزندان هارون را حق تعالی فضیلت داد بر فرزندان موسی تا روز قیامت و ناچار است این امت را از حیرتی که در آن شک افکنند اهل بطلان و خالص گردند شیعیان کامل تا آنکه مردم را بر خدا حجتی نماند بعد از فرستادن پیغمبران و این حیرت بعد از وفات حضرت عسکری علیه السلم البته خواهد بود گفتم ای خاتون آیا از حسن عسکری علیه السلم فرزندی مانده که تبسم کرد و گفت هرگاه فرزندی نمانده باشد پس که حجت خدا خواهد بود بعد از آن من گفتم ای سیده من مرا خبر ده که ولادت آنحضرت و غیبت او چگونه بود پس حکیمه خاتون قصه ولادت را بنحوی که در حدیث گذشته مذکور شد بیان نمود و در روایت دیگر چنین وارد شده است که حکیمه گفت که بعد از سه روز از ولادت حضرت صاحب علیه السلم مشتاق لقای آنحضرت شدم و رفتم بخدمت حضرت امام حسن علیه السلم و پرسیدم که مولای من کجاست فرمود که سپردیم او را به آنکسی که از ما و تو با او اولی و احق بود چون روز هفتم شود بیا نزد ما چون روز هفتم رفتم گهواره دیدم بر سر گهواره دویدم مولای خود را دیدم چون ماه شب چهارده و بر روی من میخندید و تبسم مینمود پس حضرت آواز داد ندا که فرزند مرا بیاور چون بخدمت آنحضرت بردم زبان در دهانش گردانید و فرمود که سخن بگو ای فرزند حضرت صاحب علیه السلم شهادتین فرمود و صلوات بر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سایر ائمه علیهم السلم فرستاد و بسم الله گفت و آیه که گذشت تلاوت نمود پس حضرت امام حسن علیه السلم فرمود که بخوان ای فرزند از آنچه حق سبحانه و تعالی بپیغمبرانش فرستاده است پس ابتدا کرد و صحف آدم را بزبان سریانی خواند و کتاب

ادریس و کتاب نوح

ادریس و کتاب نوح و کتاب هود و کتاب صالح و صحف ابراهیم و توریة موسی و زبور داود و انجیل عیسی و قرآن جدم محمد مصطفی صلوات الله علیه و علیهم اجمعین همه را خواند پس قصههای پیغمبران را یاد کرد پس حضرت امام حسن عسکری علیه السلم فرمود که چون حق تعالی مهدی این امت را عطا فرمود دو ملک فرستاد که او را بسراپردهای عرش رحمانی بردند پس حق تعالی باو خطاب نمود که مرحبا بتو ای بنده من که ترا خلق کردم برای یاری دین خود و اظهار امر شریعت خود و توئی هدایت یافته بندگان من قسم بذات مقدس خود میخورم که باطاعت تو ثواب میدهم و بنافرمانی تو عقاب میکنم مردم را و بسبب شفاعت و هدایت تو بندگان را میآمرزم و بمخالفت تو ایشان را عقاب میکنم ای دو ملک برگردانید او را بسوی پدرش و از جانب من او را سلام برسانید و بگوئید که او در پناه حفظ و حمایت منست و او را از شر دشمنان حراست و محافظت مینمایم تا هنگامی که او را ظاهر گردانم و حق را باو بر پا دارم و باطل را باو سرگردان سازم و دین حق برای من خالص باشد و بسیاری از شیعیان در حال حیات حضرت عسکری علیه السلم و بعد از وفات آنحضرت علیه السلم آنحضرت را دیده اند و معجزات از آنحضرت مشاهده نموده اند از آنجمله شیخ جلیل محمد بن بابویه قمی رحمه الله علیه روایت کرده است از ابو الادیان که گفت من خدمت حضرت عسکری علیه السلم میکردم و نامهای آنحضرت را بشهرها میبردم پس روزی در بیماری که در آن مرض بعالم بقا ارتحال نمود مرا طلبید و نامه چند نوشتند بمداین و فرمودند که بعد از پانزده روز باز داخل سامره خواهی شد و صدای شیون از خانه من خواهی شنید و مرا در آنوقت غسل دهند ابو الادیان گفت که ای سید هرگاه این واقعه روی دهد امر امامت با کیست فرمود که هر که جواب نامهای مرا از تو طلب کند او امام است بعد از من گفتم دیگر علامتی بفرما گفت هر که بر من نماز کند او جانشین منست گفتم دیگر بفرما فرمود که هر که بگوید که در همیان چه چیز است او امام شماست مهابت حضرت مانع شد که دیگر بپرسم که کدام همیان پس بیرون آمدم و نامهها را باهل مداین رسانیدم و جوابها گرفته برگشتم و چنانکه فرموده بود در روز پانزدهم داخل سامره شدم و صدای نوحه و شیون از منزل منور آن

آن امام ظهور بلند شده بود و چون بدر خانه آمدم جعفر کذاب را دیدم که بر در خانه نشسته است
و شیعیان بر گرد او برآمده‌اند و او را تعزیت بوفات برادر و تهنیت بامامت خود میگویند پس
من در خاطر خود گفتم که اگر این امام است پس امامت نوعی دیگر شده است این فاسق کی اهلیت
امامت دارد زیرا که بیشتر او را میشناختم که شراب میخورد و قمار میباخت و طنبور مینواخت پس
پیش رفتم و تعزیت و تهنیت گفتم و هیچ سوال از من نکرد در این حال عقید خادم بیرون آمد و بجعفر
خطاب کرد که ای سید برادرت را کفن کرده‌اند بیا و بر او نماز کن جعفر برخاست و شیعیان با او
همراه شدند و چون بصحن خانه رسیدیم دیدم که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را کفن کرده بر
روی نعش گذاشته‌اند پس جعفر پیش ایستاد که بر برادر اطهر خود نماز کند و چون خواست که تکبیر
بگوید طفلی گندم‌گون پیچیده موی گشاده دندان مانند پاره ماه بیرون آمد و ردای جعفر را کشید و
گفت ای عمو پس بایست که من سزاوارترم بنماز بر پدر خود از تو پس جعفر عقب ایستاد و رنگش
متغیر شد و آن طفل پیش ایستاد و بر پدر بزرگوار خود نماز کرد و آنحضرت را در پهلوی حضرت امام علی
نقی علیه السلام دفن کرد و متوجه من شد و فرمود ای بصری بده جواب نامها را که با تست من تسلیم کردم
و در خاطر خود گفتم که دو نشان از آنها که حضرت امام حسن علیه السلام فرموده بود ظاهر شد و یک علامت
مانده است و بیرون آمدم پس حاجز وشا بجعفر گفت برای آنکه حجت بر او تمام کند که او امام نیست
که بود آن طفل جعفر گفت والله من هرگز او را ندیده‌ام و نمی‌شناختم پس در این حال جماعتی از اهل قم
آمدند و سوال کردند از احوال حضرت امام حسن علیه السلام چون دانستند که وفات یافته است
پرسیدند که امامت با کیست مردم اشاره کردند بسوی جعفر پس نزدیک رفتند و تعزیت و
تهنیت دادند و گفتند با ما نامه و مالی چند هست بگو که نامها از چه جماعت است و مالها چه مقدار است
تا تسلیم نمائیم جعفر برخاست و گفت مردم از ما علم غیب میخواهند در این حال خادم بیرون آمد و
از جانب حضرت صاحب علیه السلام و گفت با شما نامه فلان شخص و فلان و فلان هست و همیانی
هست که در آن هزار اشرفی است و در آن میان ده اشرفی هست که طلا را روکش کرده ا

ایکاف نامها و مالها را تسلیم

ایکاف نامها و مالها را تسلیم خادم کردند و گفتند هر که ترا فرستاده است امام است این نامها و مالها را بکی
او امام زمان است و مراد حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه همان همیان بود پس جعفر کذاب
رفت بنزد معتمد که خلیفه ناحق آن زمان بود و این وقایع را نقل کرد معتمد خدمتکاران خود را
فرستاد که صیقل کنیز حضرت امام حسن علیه السلام را گرفتند که آن طفل را بایشان دهد او انکار کرد
و از برای رفع مظنه ایشان گفت حملی دارم من از آنحضرت پس صیقل را به ابن ابی الشوارب
قاضی سپردند که چون فرزند متولد شود بکشند ناگاه عبیدالله بن یحیی وزیر خلیفه مرد و صاحب الزنج
در بصره خروج کرد و ایشان بحال خود درماندند و کنیز که از خانه قاضی بجای خود برگشت و شیخ طوسی
علیه الرحمه بروایت دیگر از رشیق روایت کرده است که معتضد خلیفه فرستاد مرا با دو نفر دیگر
طلب نمود و امر کرد که هر یکی اسبی با خود برداریم یکی را سوار شویم و دیگری را جنیبت بکشیم و
سبکبار بتعجیل برویم بسامره و خانه حضرت امام حسن علیه السلام را بما نشان داد و گفت چون
بدر خانه میرسید غلام سیاهی بر آن در نشسته است پس داخل خانه شوید و هر کرا در آن خانه
بیابید سرش را برای من بیاورید پس چون بخانه حضرت رسیدیم در دهلیز خانه غلام سیاهی نشسته بود
و بند زیرجامه در دست داشت و میبافت پرسیدیم که کی در این خانه است گفت صاحبش
و هیچگونه ملتفت نشد بجانب ما و از ما پروائی نکرد پس چون داخل خانه شدیم خانه بسیار پاکیزه
دیدیم و در مقابل پرده مشاهده کردیم که هرگز از آن بهتر ندیده بودیم که گویا الحال از دست کارگر
بدر آمده است و در خانه هیچکس نبود چون پرده را برداشتیم حجره بزرگی بنظر آمد که گویا دریائی از آب
در میان آن حجره ایستاده است و در منتهای حجره حصیری بر روی آب گسترده است و بر بالای آن حصیر
مردی ایستاده است نیکوترین مردم بحسب هیئت و مشغول نماز است و هیچگونه بجانب ما التفات
نمود احمد بن عبدالله پا در حجره گذاشت که داخل شود در میان آب غرق شد و اضطراب بسیار کرد
تا من دست او را گرفتم و او را بیرون آوردم و بیهوش شد و بعد از ساعتی باز بهوش آمد پس رفیق
دیگر اراده کرد که داخل شود و حال او نیز بهمین منوال گذشت پس من متحیر ماندم و زبان بعذرخواهی

گشوده‌ام و گفتیم معذرت میطلبیم از خدا و از تو ای مقرب درگاه خدا و الله ما ندانستیم که نزد که می‌آئیم
و از حقیقت حال مطلع نبودیم و اکنون توبه میکنیم بسوی خدا از این کردار پس بهیچوجه متوجه گفتار ما نشد
و مشغول نماز بود ما را هیبتی عظیم در دل بهم رسید و برگشتیم و معتضد انتظار ما میکشید و بدربانان
سفارش کرده بود که در هر وقت که ما برگردیم ما را به نزد او ببرند پس در میان شب رسیدیم و داخل
شدیم و تمام قصه را حکایت کردیم پرسید که پیش از من با دیگری ملاقات کرده‌اید و با کسی حرفی گفتید
گفتیم نه پس سوگندهای عظیم یاد کرد که اگر بشنوم که یک کلمه از این واقعه را با دیگری نقل کرده‌اید هر آینه
همه را گردن میزنم و ما این حکایت را نقل نتوانستیم کرد مگر بعد از مردن او و محمد بن یعقوب کلینی
رحمه الله روایت کرده است از یکی از لشکریان خلیفه عباسی که گفت من همراه بودم با سیمای
غلام خلیفه که بسترمن لای آمد و در خانه حضرت امام حسن عسکری علیه السلم را شکست بعد از فوت
آنحضرت پس حضرت صاحب الامر علیه السلم از خانه بیرون آمد و تبرزینی در دست مبارک داشت
و بسیما گفت که چه میکنی در خانه من سیما بر خود بلرزید و گفت جعفر کذاب میگفت که از برادرت
فرزندی نمانده است اگر خانه از تست باز میگردیم پس از خانه بیرون آمدیم علی بن قیس راوی
حدیث گوید که یکی از خادمان خانه حضرت بیرون آمد من از او پرسیدم از حکایتی که آن شخص نقل
کرد آیا راست است گفت که ترا خبر داد گفتم یکی از لشکریان خلیفه گفت هیچ خبر در عالم مخفی
نمیماند و شیخ ابن بابویه و دیگران روایت کرده‌اند که احمد بن اسحق که از وکلای حضرت امام
حسن عسکری علیه السلم بود سعد بن عبدالله را که از ثقات اصحابست با خود برد بخدمت آنحضرت
که از مسائل چند میخواست سؤال کند رخصت دخول از برای خود و من طلبید و داخل شدیم احمد با خود
همیانی داشت که در میان عبا پنهان کرده بود و در آن همیان صد و شصت کیسه از طلا و نقره
بود که هر یک را یکی از شیعیان مهر زده بخدمت حضرت فرستاده بودند چون بسعادت ملازمت
رسیدیم در دامن آنحضرت طفلی نشسته بود مانند مشتری در کمال حسن و جمال و در سرش دو کاکل بود
و نزد آنحضرت گوئی از طلا بود بشکل انار که بنگینهای زیبا و جواهر گرانبها مرصع کرده بودند و یکی از

اکابر بصره

اکابر بصره بهدیه برای آنحضرت فرستاده بود و در دست حضرت نامه بود و کتابت میفرمود چون احمد
همیان را گشود و نزد آنحضرت گذاشت حضرت با آن طفل فرمود که اینها هدایا و تحفهای شیعیان تست
بگشا و متصرف شو آن طفل یعنی حضرت صاحب علیه السلم گفت ای مولای من آیا جایز است که من دست
طاهر خود را دراز کنم بسوی مالهای حرام پس حضرت عسکری علیه السلم فرمود که ای پسر اسحق بیرون آور آنچه در
همیان است تا حضرت صاحب علیه السلم حلال و حرام را از یکدیگر جدا کند پس احمد یک کیسه را بیرون آورد
حضرت فرمود که این از فلان است که در فلان محله قم میباشد و شصت و دو اشرفی در این کیسه است
و چهل و پنج اشرفی از قیمت ملکیست که از پدر باو میراث رسیده بود فروخته است و چهارده اشرفی
قیمت نه جامه است که فروخته است و از کرایه دکان سه دینار است حضرت امام حسن علیه السلم
فرمود که راست گفتی ای فرزند بگو که چه چیز در میان اینها حرام است تا بیرون کند فرمود که در این میان
یک اشرفی هست بسکه ری که بتاریخ فلان زده‌اند و تاریخش بر آن نقش است و نصف نقشش
محو شده است و یک دینار مقراضی شده ناقص است که یک دانگ و نیم است و حرام در این کیسه همین
دو دینار است و وجه حرمتش آنست که صاحب این کیسه در فلان سال در فلان ماه او را از نزد جولاهی
که از همسایگانش بود بمقدار یک من و نیم ریسمان بود مدتی برین گذشت و دزد آن را از او دزدید و آن مرد جولا
گفت که این را دزد برد و تصدیقش نکرد و تاوان از او گرفت ریسمانی باریکتر از آن که دزد برده بود
بهمان وزن داد که آن را بافتند و فروخت و این دو دینار از قیمت آن جامه است و حرام است
و چون کیسه را احمد گشود دو دینار بهمان علامتها که صاحب الامر علیه السلم فرموده بود پیدا شد برداشت
و باقی را تسلیم نمود پس صره دیگر بیرون آورد حضرت صاحب علیه السلم فرمود که این مال فلان است
که در فلان محله قم میباشد و پنجاه اشرفی در این صره است و ما دست بر این دراز نمیکنیم پرسید که چرا
فرمود که این اشرفیها قیمت گندمیست که میان او و برزگرش مشترک بود و حصه خود را زیاده کیل
کرد و گرفت و مال آنها در آن میان است حضرت امام حسن علیه السلم فرمود که راست گفتی ای فرزند
پس با احمد گفت که این کیسه‌ها را بردار و وصیت کن که بصاحبانش برسانند که ما نمیخواهیم و اینها

حرام است تا اگر همه را باین نحو تمیز فرمود و چنین سعد بن عبد الله خواست مسائل مشکل خود را ببرد بحضرت
عسکری علیه السلم فرمود از نور چشمم بپرس آنچه میخواهی و اشاره بحضرت صاحب علیه السلم فرمود پس
جمیع مسائل مشکل را پرسید و جوابهای شافی شنید و بعضی از سؤالها که از خاطرش محو شده بود حضرت
از باب اعجاز بیادش آورد و جواب فرمود و حدیثی طولانی است و در سایر کتب ایراد نموده ام
و کلینی و ابن بابویه و دیگران رحمه الله علیهم روایت کرده اند بسندهای معتبر از غانم هندی که گفت
من با جماعتی از اصحاب خود در شهر کشمیر بودیم از بلاد هند و چهل نفر بودیم و در دست راست پادشاه
آن ملک بر کرسیها می نشستیم و همه توریه و انجیل و زبور و صحف ابراهیم را خوانده بودیم و حکم میکردیم
میان مردم و ایشان را دانا میکردانیدیم در دین خود و فتوی میدادیم ایشان را در حلال و حرام ایشان
و همه مردم رجوع بما میکردند پادشاه و غیر او روزی نام حضرت رسول صلی الله علیه و آله را مذکور
ساختیم و گفتیم آن پیغمبر در کتابها نام او مذکور است امر او بر ما مخفی است و واجبست بر ما
تفحص کنیم احوال او را و از پی آثار او برویم پس رای همه برین قرار گرفت که من بیرون آیم و
از برای ایشان احوال آنحضرت را تجسس نمایم پس بیرون آمدم و مال بسیار با خود داشتم پس دوازده
ماه گردیدم تا نزدیک بکابل رسیدم جماعتی از ترکان برخوردند و زخم بسیار بر من زدند و اموال مرا
گرفتند حاکم کابل چون بر احوال من مطلع شد مرا بشهر بلخ فرستاد و در آن وقت داود بن عباس والی
بلخ بود چون خبر من باو رسید که از برای طلب دین حق از هند بیرون آمده ام و لغت فارسی آموخته ام
و مناظره و مباحثه با فقها و متکلمان کرده ام مرا بمجلس خود طلبید و فقها و علما را جمع کرد که با من گفتگو کنند
من گفتم از شهر خود بیرون آمده ام طلب نمایم و تفحص کنم پیغمبری را که نام او و نام او و صفات
او را در کتب خود خوانده ام گفتند نام او چیست گفتم محمد گفتند آن پیغمبر ماست تو او را
طلب میکنی من شرایع دین آنحضرت را از ایشان پرسیدم بیان کردند با ایشان گفتم میدانم که محمد
پیغمبر است اما نمیدانم که آنکه شما میگوئید آنست یا نه من او را طلب میکنم بایشان بگوئید مرا او در
کجا میباشد تا بروم بنزد او و سؤال کنم از او علامتها و دلالتها که نزد من است و در کتب خوانده ام

اگر آنچه یافته ام طلب میکنم ایمان بیاورم باو گفتند او از دنیا رفته است گفتم وصی و خلیفه
او کیست گفتند ابوبکر گفتم نامش را بگوئید این کنیت اوست گفتند نامش عبد الله پسر عثمان است
و نسب او را بقریش ذکر کردند گفتم نسب پیغمبر خود را بیان کنید گفتند گفتم این آن پیغمبر نیست که
من او را طلب میکنم آنکه من او را طلب میکنم خلیفه او برادر اوست در دین و پسر عم اوست در
نسب و شوهر دختر او و پدر فرزندان اوست و آن پیغمبر را فرزندی نیست بغیر از اولاد آن
فرزندان این مردی که خلیفه اوست پس چون فقهای ایشان این سخنان را از من شنیدند برجستند و گفتند
ای امیر این مرد از شرک بدر آمده است و داخل کفر شده است و خونش حلال است من گفتم ای
قوم من دینی دارم و بدین خود متمسکم و از دین خود مفارقت نمیکنم تا دینی قوی تر از آنکه دارم بیابم
من صفات این پیغمبر را خوانده ام در کتابها که خدا بر پیغمبران خود فرستاده است و من از بلاد هند
بیرون آمده ام و دست بر داشته ام از آن عزتی که در آنجا داشتم از برای طلب او و چون تفحص کردم
امر پیغمبر شما را آنچه شما بیان کردید موافق نبود با آنچه من در کتب آسمانی خوانده ام دست از من بردارید
پس والی بلخ فرستاد و حسین بن اشکیب را که از اصحاب حضرت امام حسن عسکری علیه السلم بود طلبید
و گفت با این مرد هندی مباحثه کن حسین گفت اصلحک الله نزد تو فقها و علما هستند و ایشان
ابصر و اعلم اند بمناظره او والی گفت چنانکه میگویم با او مناظره کن و او را بخلوت ببر و با او مدارا
کن و خوب خاطرشان او کن پس حسین مرا بخلوت برد و بعد از آنکه احوال خود را باو گفتم در
مطلب من مطلع شد گفت آن پیغمبر که طلب میکنی همان است که ایشان گفته اند اما خلیفه او را
غلط گفته اند آن پیغمبر محمد پسر عبد الله پسر عبد المطلب است و وصی او علی پسر ابوطالب پسر
عبد المطلب است و او شوهر فاطمه دختر محمد است و پدر حسن و حسین است که هر دو دختر زاده
محمد اند غانم گفت من گفتم همین است آنکه من میخواستم و طلب میکردم پس رفتم بخانه داود والی
بلخ و گفتم ای امیر یافتم آنچه طلب میکردم و انا اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله
پس والی نیکی و احسان بسیار بمن کرد و با حسین گفت تفقد احوال او بکن و از او با خبر باش

پس رفتم بنزد او و با او انس گرفتم و مسائلی را که بآن محتاج بودم موافق مذهب شیعه از نماز
و روزه و سایر فرایض از او اخذ کردم روزی با او گفتم ما در کتب خود خوانده ایم که محمد خاتم پیغمبران است
و پیغمبری بعد از او نیست و امر امامت بعد از او با وصی و وارث و خلیفه اوست و بعد از او با وصی و خلیفه
اوست و پیوسته امر خلافت چنین جاریست در اعقاب و اولاد ایشان تا منقضی شود دنیا پس کیست
وصی وصی محمد صلی الله علیه و آله گفت امام حسن و بعد از او امام حسین دو پسر محمد صلی الله علیه و آله و جماعتی
و همه را شمرد تا حضرت صاحب الامر علیه السلم و بیان کرد آنچه حادث شد از غایب شدن آنحضرت
پس همت من مقصور شد بر آنکه طلب ناحیه مقدسه آنحضرت بکنم شاید بخدمت او توانم رسید راوی
گفت پس غانم آمد بقم و با اصحاب ما صحبت داشت در سال دویست و شصت و چهار و با اصحاب
ما رفت بسوی بغداد و با او رفیقی بود از اهل سند که با او رفیق شده بود در تحقیق مذهب حق
غانم گفت خوشم نیامد از بعضی اخلاق آن رفیق از و جدا شدم و از بغداد بیرون رفتم تا داخل سامره
شدم و رفتم بمسجد بنی عباس تا وارد قریه عباسیه شدم و نماز کردم و متفکر بودم در آن امری که در طلب آن
سعی میکنم ناگاه مردی بنزد من آمد و گفت تو فلانی و مرا بنامی خواند که در هند داشتم و کسی بر آن
اطلاع نداشت گفتم بلی گفت اجابت کن مولای خود را که ترا میطلبد من با او روان شدم و مرا از
راههای غیر مانوس برد تا داخل خانه و بستانی شدم دیدم مولای من نشسته است و بلغت هندی
گفت خوش آمدی ای فلان چه حال داری و چگونه گذاشتی فلان و فلان را تا آنکه جمیع آن چهل نفر که
رفیقان من بودند نام برد و احوال هر یک را پرسید و آنچه بر من گذشته بود همه را خبر داد و جمیع
این سخنان را بکلام هندی میفرمود و گفت میخواهی بحج روی با اهل قم گفتم بلی ای سید من فرمود با ایشان
بحج مرو و درین سال برگرد و در سال آینده برو پس بسوی من انداخت صره زری که نزد او بود
و فرمود این را خرج خود کن و در بغداد بخانه فلان شخص مرو و او را بر هیچ امر مطلع مگردان راوی
گفت بعد از آن غانم برگشت و بحج نرفت و بعد از آن قاصدها آمدند و خبر دادند که حاجیان
در آن سال از عقبه برگشتند و معلوم شد که حضرت او را بآن جهت منع فرموده بودند از رفتن

بسوی حج درین سال

بسوی حج درین سال پس کاتب بخراسان رفت و سال دیگر بحج رفت و بخراسان برگشت و هدیه
بلخ را از خراسان فرستاد و مدتی در خراسان ماند تا برحمت خدا واصل شد و قطب راوندی از جعفر
بن محمد بن قولویه از استاد شیخ مفید رحمة الله علیهم روایت کرده است که چون قرامطه اعنی اسماعیلیه
ملاحده کعبه را خراب کردند و حجر الاسود را بکوفه آوردند در مسجد کوفه نصب کردند در سال سیصد و
سی و هفت که اول غیبت کبری بود خواستند که حجر را بکعبه برگردانند و در جای خود نصب کنند
من بامید ملاقات حضرت صاحب صلوات الله علیه در آن سال اراده حج کردم زیرا که در احادیث
صحیحه وارد شده است که حجر را کسی بغیر معصوم و امام زمان نصب نمیکند چنانچه قبل از بعثت
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که سیلاب کعبه را خراب کرد حضرت رسول آن را نصب کرد و
در زمان حجاج که کعبه را از سر عبد الله بن زبیر خراب کرد چون خواستند باز بنا کنند هر که حجر را گذاشت
لرزید و قرار نگرفت تا آنکه حضرت امام زین العابدین علیه السلم آن را بجای خود گذاشت و قرار گرفت
لهذا در آن سال متوجه حج شدم و چون ببغداد رسیدم علت صعبی مرا عارض شد که بر جان خود خوف
رسیدم و نتوانستم بحج رفت پس نایب خود گردانیدم مردی از شیعه را که او را ابن هشام میگفتند
و عریضه بخدمت حضرت نوشتم و سرش را مهر کردم و در آن عریضه سؤال کرده بودم که مدت عمر من
چند سال خواهد بود و از این مرض عافیت خواهم یافت یا نه و ابن هشام را گفتم مقصود من آنست
که این رقعه را بدهی بدست کسی که حجر را بجای خود بگذارد و جوابش را بگیری و ترا از برای همین کار
میفرستم ابن هشام گفت که چون داخل مکه مشرفه شدم مبلغی بخدمه کعبه دادم که از وقت گذاشتن
حجر مرا حمایت کنند که درست توانم دید که کی حجر را بجای خود میگذارد و از دحام مردم مانع دیدن
من نشود چون خواستند که حجر را بجای خود بگذارند خدمه مرا در میان گرفتند و حمایت من مینمودند
و من نظر میکردم که هر که حجر را میگذاشت حرکت میکرد و میلرزید و قرار نمیگرفت تا آنکه جوانی خوش
روی گندمگونی پیدا شد و حجر را از دست ایشان گرفت و بجای خود گذاشت و درست ایستاد
و حرکت نکرد پس خروش از مردم برآمد و صدا بلند کردند و روانه شد و از مسجد بیرون رفت

من از عقب او بسرعت روان شدم و مردم را میشکافتم و از جانب راست و چپ دور میکردم
و میدویدم و مردم گمان کرده بودند که من دیوانه شده ام و چشم را از او برنمیداشتم که مبادا از نظر من
غایب شود تا آنکه از میان مردم بیرون رفت و او در نهایت آهستگی و اطمینان میرفت و من
هرچند میدویدم باو نمیرسیدم و چون بجائی رسید که بغیر از من و او کسی نبود پس ایستاد و بسوی من
ملتفت شد و فرمود بده آنچه با خود داری رقعه را بدستش دادم نگشود و فرمود باو بگو بر تو خوفی نیست
درین علت عافیت مییابی و اجل محتوم تو بعد از سی سال دیگر خواهد بود چون این حالت را
مشاهده کردم و کلام معجز نظامش را شنیدم خوف بر من مستولی شد بمرتبه که حرکت نتوانستم کرد
چون این خبر بابن قولویه رسید یقین او زیاده شد و در حیات بود تا سال سیصد و شصت و نهم
از هجرت در آن سال اندک آزاری بهم رسانید و وصیت کرد و تهیه کفن و حنوط و ضروریات سفر
آخرت را گرفت و اهتمام تمام درین امور میکرد مردم باو گفتند آزار بسیاری نداری اینقدر تعجیل و
اضطراب چرا میکنی گفت این همان سالیست که مولای من مرا وعده داده است پس در همان
علت بمنازل رفیعه جنت انتقال نمود الحقه الله بموالیه الاطهار فی دار القرار و سید علی بن طاوس
رضی الله عنه روایت کرده است که من در سامره بودم در سحر شب سیزدهم ماه ذی القعده سال پانصد و
سی و هشت صدای حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه را شنیدم که از برای شیعیان زنده و مرده
دعا میکرد و از اهل جلالت فرمود زنده گردان یا باقی بدار ایشان را در عزت ما و پادشاهی ما و ملک ما و دولت ما
و شیخ ابن بابویه روایت کرده است از احمد بن فارس که گفت من وارد شهر همدان شدم و همه را
سنی یافتم بغیر یک محله که ایشان را بنی راشد میگفتند و همه شیعه امامی بودند از سبب تشیع
ایشان سؤال کردم مرد پیری از ایشان که آثار صلاح و دیانت از او ظاهر بود گفت سبب تشیع
ما آنست که جد اعلای ما که همه ما باو منسوبیم بحج رفته بود گفت در وقت مراجعت پیاده می آمدم
چند منزل که آمدیم در بادیه روزی در اول قافله خوابیدم که چون آخر قافله رسد بیدار شوم چون که خواب
رفتم بیدار نشدم تا آنکه گرمی آفتاب مرا بیدار کرد و قافله گذشته بود و جاده پیدا نبود بتوکل الله

شدم اندک راهی که رفتم رسیدم بصحرای سبز و خرم پر از گل و لاله که هرگز مکانی چنین ندیده بودم چون داخل
آن بستان شدم قصر عالی بنظر من آمد بجانب قصر روانه شدم چون بدر قصر رسیدم دو خادم سفید دیدم
نشسته از سلام کردم جواب نیکو گفتند و گفتند بنشین که خدا خیر عظیمی نسبت بتو خواسته است
که ترا باین موضع آورده است پس یکی از آن خادمها داخل قصر شد و بعد از اندک زمانی بیرون
آمد و گفت برخیز و داخل شو چون داخل شدم قصری مشاهده کردم که هرگز بآن خوبی ندیده بودم خادم
پیش رفت و پرده بر در خانه آویخته بود پرده را برداشت و گفت داخل شو چون داخل شدم جوانی را
دیدم که در میان خانه نشسته است و شمشیر درازی محاذی سر او از سقف آویخته است که نزدیک است
که سر شمشیر بمحاسن سر او شود و آن جوان مانند ماه بود که در تاریکی درخشان باشد پس سلام کردم با
نهایت ملاطفت و خوش زبانی جواب فرمود و گفت میدانی من کیستم گفتم نه والله گفت منم قائم
آل محمد و منم آنکه در آخر الزمان باین شمشیر خروج خواهم کرد و اشاره بآن شمشیر کرد و زمین را پر از
عدالت خواهم کرد بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد پس بر رو افتادم و رو را بر زمین مالیدم
گفت چنین مکن و سر بردار تو فلان مردی از مدینه از بلاد جبل که او را همدان میگویند گفتم راست گفتی
ای آقای من و مولای من پس گفت میخواهی برگردی بسوی اهل خود گفتم بلی ای سید من میخواهم بسوی اهل
خود بروم و بشارت دهم ایشان را باین سعادت که مرا روزی شد پس اشاره فرمود بسوی خادم و او دست
مرا گرفت و کیسه زری بمن داد و مرا از بستان بیرون آورد و با من روانه شد اندکی راه که آمدیم
عمارتها و درختها و مناره مسجدی پیدا شد گفت میشناسی این شهر را گفتم نزدیک بشهر ما شهریست
که آنرا اسدآباد میگویند گفت همانست برو بارشد و صلاح این را گفت و ناپیدا شد من داخل اسدآباد
شدم و در کیسه چهل یا پنجاه اشرفی بود پس وارد همدان شدم و اهل و خویشان خود را جمع کردم و بشارت
دادم ایشان را بآن سعادت و تا آنکه حق تعالی آن را بر ما مهیا کرده ما اهلبیت در خیر و نعمتیم تا آن اشرفیها
در میان ما هست و شیخ صدوق و شیخ طوسی و طبری و دیگران بسندهای صحیح از محمد بن ابراهیم بن
مهزیار و بعضی از علی بن ابراهیم بن مهزیار روایت کرده اند که گفت مبتهج کردم بقصد آنکه تا

بخدمت حضرت صاحب الامر علیه السلم برسم و میسر نشد شبی در میان رخت خواب خود خوابیده بودم صدائی
شنیدم که کسی گفت ای فرزند مهزیار امسال بیا بحج که بخدمت امام زمان خود خواهی رسید پس بیدار
شدم فرحناک و خوشحال و پیوسته مشغول عبادت بودم تا صبح طالع شد نماز صبح کردم و از برای طلب رفیق
بیرون آمدم و رفیقی چند بهم رسانیدم و متوجه شدم چون داخل کوفه شدم تفحص بسیار کردم و اثری و
خبری از آنحضرت نیافتم پس با ایشان روانه شدم و چون داخل مدینه طیبه شدم تجسس بسیار نمودم و خبری
بمن نرسید باز متوجه مکه معظمه شدم و جستجوی بسیار نمودم و پیوسته میان امیدواری و ناامیدی متردد و
متفکر بودم تا آنکه در شبی از شبها در مسجد الحرام انتظار میکشیدم که در کعبه معظمه خلوت شود و مشغول
طواف شوم و بتضرع و ابتهال از بخشنده بی زوال سؤال کنم که مرا بکعبه مقصود خویش راهنمائی
کند چون خلوت شد مشغول طواف شدم ناگاه جوانی با ملاحت خوشبوئی خوش روئی را در طواف
دیدم که دو برد بر خود پوشیده بود یکی را بر کمر بسته بود و دیگری را بر دوش افکنده و طرف ردا را بر دوش
دیگر برگردانیده چون نزدیک او رسیدم بجانب من التفات نمود و فرمود از کدام شهری گفتم از اهواز
گفت ابن ابی الخصیب را میشناسی گفتم او برحمت الهی واصل شد گفت خدا او را رحمت کند
در روزها روزه میداشت و شبها بعبادت می ایستاد و تلاوت قرآن بسیار مینمود و از شیعیان
و موالیان ما بود گفت علی بن مهزیار را میشناسی گفتم منم آنکه گفت خوش آمدی ای ابو الحسن گفت
چه کردی آن علامتی را که در میان تو و امام حسن عسکری علیه السلم بود گفتم با منست گفت بیرون آور
بسوی من پس بیرون آوردم انگشتر نیکوئی را که بر آن محمد و علی نقش کرده بودند و بروایت دیگر یا الله
یا محمد یا علی نقش کرده بود چون نظرش بر آن افتاد آنقدر گریست که جامه هایش تر شد و گفت خدا
رحمت کند ترا ای ابا محمد بتحقیق که تو امام عادل بودی و فرزند امامان بودی و پدر امام بودی حق تعالی
ترا در فردوس اعلی با پدران خود ساکن گرداند پس گفت بچه کار آمدی و چه مطلب داری گفتم فرزند امام
حسن عسکری علیه السلم را طلب میکنم گفت بمطلب خود رسیده و او مرا بسوی تو فرستاده است برو بمنزل
خود و مهیای سفر شو و بعد از آنکه ثلث شب بگذرد بیا بسوی شعب بنی عامر که بمطلب خود

برسی ابن مهزیار گفت بخانه خود برگشتم و در اندیشه بودم تا ثلث شب گذشت پس سوار شدم
و بسوی شعب روانه شدم چون بشعب رسیدم آن جوان را در آنجا دیدم چون مرا دید گفت خوش آمدی و خوشا
حال تو که ترا رخصت ملازمت دادند پس همراه او روانه شدم تا از منی و عرفات گذشت
و چون بپایان عقبه طایف رسیدیم گفت ای ابو الحسن پیاده شو و تهیه نماز بگیر پس با او نافله شب را
بجا آوردم و صبح طالع شد پس نماز صبح را مختصر ادا کرد و سلام گفت و بعد از نماز بسجده رفت و
رو بر خاک مالید و سوار شد و من سوار شدم تا ببالای عقبه رفتیم گفت نظر کن چیزی میبینی نظر کردم بقعه
سبز خرمی دیدم که گیاه بسیار داشت گفت نظر کن ببالای تل ریگ چیزی میبینی چون نظر کردم خیمه
از نور دیدم که نور آن تمام وادی را روشن کرده بود گفت منتهای آرزوها در آنجاست دیده ات
روشن باد چون از عقبه بزیر رفتیم گفت از مرکب بزیر بیا که در اینجا هر صعبی ذلیل میشود چون از مرکب
بزیر آمدیم گفت دست از مهار ناقه بردار و او را واگذار گفتم ناقه را بکه بگذارم گفت این حرمیست
که داخل آن نمیشود مگر ولی خدا و بیرون نمیرود از آن مگر ولی خدا پس در خدمت او رفتم تا بنزدیک خیمه
منوره رسیدیم گفت اینجا باش تا برای تو رخصت بگیرم بعد از اندک زمانی بیرون آمد و گفت خوشا
حال تو که ترا رخصت دادند چون داخل خیمه شدم دیدم حضرت بر روی نمدی نشسته است و نطع سرخی
بر روی نمد افکنده اند و بر بالشی از پوست تکیه فرموده است سلام کردم بهتر از سلام من جواب فرمود
روئی مشاهده کردم مانند پاره ماه از طیش و سفاهت مبرا نه بسیار بلند و نه کوتاه اندکی
بطول مایل گشاده پیشانی با ابروهای باریک کشیده و بیکدیگر پیوسته و چشمهای سیاه گشاده و بینی
کشیده و گونه های رو هموار و بر نیامده و در نهایت حسن و جمال بر گونه راستش خالی مانند فتات مشکی
که بر صفحه نقره افتاده باشد و موی سیاهی از سرش بود نزدیک بنرمه گوش آویخته از پیشانی نورانیش
نوری ساطع بود مانند ستاره درخشان با نهایت سکینه و وقار و حیا و حسن و لقا پس احوال شیعیان را
یک یک از من پرسید عرض کردم که ایشان در دولت بنی عباس در نهایت مذلت و خواری زندگانی
میکنند فرمود روزی خواهد بود که شما مالک ایشان باشید و ایشان در دست شما ذلیل باشند پس فرمود

پدرم صلوات الله علیه از من عهد گرفته است که ساکن نشوم از زمین مگر جائی که پنهان تر و دورتر ی
جاها باشد تا آنکه بر کنار باشم از مکاید اهل ضلال و متمردان جهال تا هنگامی که حق تعالی رخصت فرماید
که ظاهر شوم و پدرم بمن گفت ای فرزند حق تعالی اهل بلاد و طبقات عباد را خالی نمیگذارد از حجتی و امامی که
مردم پیروی او نمایند و حجت خدا باو بر خلق تمام باشد ای فرزند گرامی تو آنی که خدا مهیا گردانیده است
ترا برای نشر حق و بر انداختن باطل و اعلای دین و اطفای نایره مبطلین پس بر تو لازم است جاهای پنهان باشی
از زمین و دور باشی از بلاد ظالمین و وحشت نخواهد بود ترا از تنهائی و بدانکه دلهای اهل طاعت
و اخلاص مایل خواهند بود بسوی تو مانند مرغان که بسوی آشیان خود پرواز کنند و ایشان گروهی
چند اند که بظاهر در دست مخالفان ذلیلند و نزد حق تعالی گرامی و عزیزند و اهل قناعتند و چنگ در
دامان متابعت اهل بیت زده اند و استنباط دین از آثار ایشان مینمایند و مجاهده بحجت با
اعدای دین میکنند و حق تعالی ایشان را مخصوص گردانیده است باینکه صبر نمایند بر مذلتها از
مخالفان دین میکشند تا آنکه در دار قرار بعزت ابدی فایز گردند ای فرزند صبر کن بر مصادر و موارد
امور خود تا آنکه حق تعالی اسباب دولت ترا مهیا گرداند و علمهای زرد و رایات سفید در مابین حطیم
و زمزم بر سر تو بجولان در آید و فوج فوج از اهل اخلاص و مصافات نزدیک حجر الاسود بسوی تو
بیایند و با تو بیعت کنند در عوالی حجر الاسود و ایشان جمعی باشند که طینت ایشان پاک باشد از
آلودگی نفاق و دلهای ایشان پاکیزه باشد از نجاست شقاق و طبایع ایشان نرم باشد برای قبول
دین و منقلب باشند از درشتی و تنهای مفسدین و در آنوقت عراقی ملت و دین ببار آید و صبح حق
درخشان گردد و حق تعالی بتو ظلم و طغیان را از زمین بر اندازد و بتو امن و امان در اطراف جهان
ظاهر شود و مرغان رمیده شرایع دین بسوی آشیانهای خود بر گردند و امطار فتح و ظفر بساتین
ملت را سبز و شاداب گردانند پس حضرت فرمود که باید که آنچه در این مجلس گذشت پنهان داری
و اظهار ننمائی مگر بر جمعی که از اهل صدق و وفا و امانت باشند ابن مهزیار گفت چند روز در
خدمت آنحضرت ماندم و مسائل مشکله خود را از آنجناب سؤال نمودم آنگاه مرا مرخص فرمود که بأهل خود

معاودت نمایم

معاودت نمایم در روز وداع زیاده از پنجاه هزار درهم با خود داشتم بعد بخدمت آنحضرت بردم و
التماس بسیار کردم که قبول فرمایند تبسم نمود و فرمود استعانت بجو باین مال در بر گشتن بوطن خود
که راه دراز در پیش داری و دعای بسیار در حق من فرمود و بر گشتم و حکایات و اخبار در این باب بسیار است
و این رساله مختصر گنجایش ذکر آنها ندارد و ابن بابویه از محمد بن ابی عبدالله کوفی روایت کرده است
که او احصا نموده است عدد جماعتی را که بخدمت آنحضرت رسیده اند یا معجزات آنحضرت بر ایشان
ظاهر گردیده است از وکلا و غیر وکلا و ایشان این جماعتند عثمان بن سعید عمروی و پسرش محمد و
حاجز و بلالی و عطار و از کوفه عاصمی و از اهواز محمد بن ابراهیم بن مهزیار و از اهل قم احمد بن اسحق و از
اهل همدان محمد بن صالح و از اهل ری بسامی و محمد بن ابی عبدالله اسدی و از اهل آذربایجان قاسم
بن علا و از نیشابور محمد بن شاذان اینها همه وکلا بوده اند و از غیر وکلا ابو القاسم بن ابی حابس
و ابو عبدالله کندی و ابو عبدالله جنیدی و هرون قزاز و نیلی و ابو القاسم بن دبیس و ابو عبدالله بن
فروخ و مسرور طباخ آزاد کرده امام علی نقی صلوات الله علیه و احمد و حسن و برادرش محمد و اسحاق
کاتب از بنی نوبخت و صاحب ... و صاحب صره سر بمهر و از همدان محمد بن کشمرد و جعفر
بن حمدان و محمد بن هرون بن عمران و از دینور حسن بن هرون و احمد پسر برادر او و ابو الحسن و از
اصفهان ابن بادشاله و از صیمره زیدان و از قم حسن بن نضر و محمد بن محمد و علی بن محمد بن اسحق
و پدرش و حسن بن یعقوب و از اهل ری قاسم بن موسی و پسر او و ابو محمد بن هرون و صاحب
سنگریزه و علی بن محمد و محمد بن محمد کلینی و ابو جعفر رفوگر و از قزوین مرداس و علی بن احمد و از
قابس دو مرد و از شهرزور پسر خال و از فارس محروج و از مرو صاحب هزار دینار و صاحب
مال و رقعه سفید و ابو ثابت و از نیشابور محمد بن شعیب بن صالح و از یمن فضل بن یزید و حسن
پسر او و جعفری و ابن الاعجمی و شمشاطی و از مصر صاحب مولودین و صاحب مال بمکه و ابو رجا و از
نصیبین محمد بن وجنا و از اهواز حصینی و آنچه از کتب معجزات مذکور شد زیاده از اعداد نقل نموده
و خبری را که این عدد از جماعات مختلف نقل کنند البته متواتر بالمعنی میشود و شیخ ابن بابویه سند

معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که قایم ما را غیبتی خواهد بود و غیبت او
بطول خواهد انجامید گفتم چرا یا بن رسول الله فرمود که حق تعالی ابا دارد مگر آنکه سنتهای پیغمبران را در غیبتهای
ایشان درین حضرت جاری خواهد کرد و ناچار است که آن حضرت استیفا کند جمیع مدتهای غیبتهای همه را
حق تعالی میفرماید لَتَرْكَبُنَّ طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ یعنی مرتکب خواهید شد سنتهای پیشینیان را مطابق
آنچه واقع شده است و ایضا از عبدالله بن الفضل روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلم
فرمود البته صاحب این امر را غیبتی خواهد بود که هر اهل باطلی در آن شک کند گفتم چرا حضرت فرمود
امری که رخصت نداده اند که علتش را بیان کنیم گفتم چه حکمت در غیبت آنحضرت خواهد بود فرمود همان
حکمت که در غیبت پیغمبران سابق و اوصیای ایشان بوده است و آن حکمت معلوم نمیشود مگر بعد از
ظهور آنحضرت چنانچه حضرت خضر علیه السلم بیان نکرد سوراخ کردن کشتی و کشتن پسر و بر پا داشتن دیوار را
مگر در وقت جدا شدن از یکدیگر ای پسر فضل این امریست از امور غریبه خدا و سریست از اسرار خدا
و غیبتی است از غیوب خدا و چون دانستیم که خداوند عالم حکیم است باید تصدیق کنیم باینکه افعال او
همه منوط بحکمت است هرچند جهتش بر ما معلوم نباشد و کلینی رحمه الله روایت کرده است که اسحق
بن یعقوب عریضه نوشت بخدمت حضرت صاحب علیه السلم و بمحمد بن عثمان داد و بخدمت آنحضرت
فرستاد و سوال کرد از علت غیبت و از آنکه مردم چه نفع میبرند از آنحضرت در حال غیبت حضرت
در جواب نوشتند اما علت غیبت پس حق تعالی میفرماید یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ
أَشْیَاءَ إِنْ تُبْدَ لَکُمْ تَسُؤْکُمْ یعنی ای گروهی که ایمان آورده اید سوال مکنید از چیزی چند که اگر
ظاهر شود بر شما آزرده شوید بدرستی که نبود احدی از پدران من مگر آنکه در گردن او بیعتی واقع شد
از برای خلیفه ظالمی که در زمان او بود و من در وقتی بیرون خواهم آمد که بیعت احدی از ظالمان و
غاصبان خلافت در گردن من نباشد و اما آنچه سوال کرده بودی از وجه انتفاع مردم از من در
غیبت من مانند انتفاع بآفتابست در وقتی که غایب کرده باشد آنرا ابر از دیده ها و بدرستی که
من امان اهل زمینم از عذاب الهی چنانچه ستاره ها امان اهل آسمانند پس ببندید درهای

سوال از چیزی

سوال از چیزی که نفعی بشما ندارد و تکلف مکنید دانستن امری را که شما را تکلیف دانستن آن نکرده اند
و دعا کنید که حق تعالی بزودی ما را فرج کرامت فرماید که فرج شما در آن است و سلام خدا بر تو باد
و بر هر کس که متابعت هدایت کند و ابن بابویه بسند معتبر از جابر انصاری روایت کرده است که او
سوال کرد از رسول خدا صلی الله علیه و آله که آیا شیعه منتفع خواهند شد بحضرت قائم علیه السلم در ایام
غیبت او فرمود بلی بحق خداوندی که مرا به پیغمبری فرستاده است که منتفع میشوند باو و روشنی می یابند
بنور ولایت او در غیبت او مانند انتفاع مردم بآفتاب هرچند ابر آنرا پوشانیده باشد
مولف گوید که تشبیه بآفتاب زیر ابر اشاره است بچند چیز اول آنکه بمدلول اخبار معتبر نور وجود
و علم و هدایت و سایر فیوض و کمالات و خیرات ببرکت ایشان بخلق میرسد و ببرکت ایشان
و شفاعت ایشان و توسل بایشان حقایق و معارف ایشان بر شیعیان ظاهر میگردد و بلاها و فتنه‌ها از ایشان
رفع میشود چنانچه حق تعالی فرموده است وَمَا کَانَ اللَّهُ لِیُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِیهِمْ و عامه و خاصه روایت
کرده اند از رسول خدا صلی الله علیه و آله که اهل بیت من امان اهل زمین اند چنانچه ستاره‌ها امان اهل
آسمانند و هرکه دیده دلش بنور ایمان منور شده باشد میداند که هرگاه ابواب فرج بر کسی
مسدود گردد و چاره کار بحضور اندازد یا مطلب دقیقی و مسئله مشکلی بر او مشتبه گردد همین که متوسل
بارواح مقدسه ایشان شود بقدر توسل البته ابواب رحمت هدایت بر او مفتوح میگردد دویم آنکه
همچنانچه آفتاب که زیر ابر محجوب باشد با وجود انتفاع خلق بضوء او آناً فآناً منتظر رفع سحاب و
کشف حجاب هستند همچنین شیعیان مخلص پیوسته در ایام غیبت منتظر فرج هستند و مایوس
نمیگردند و ثوابهای عظیم میبرند سیوم آنکه منکر وجود آنحضرت با وجود سطوع انوار و ظهور آثار آن
جناب مانند منکر وجود آفتابست هرگاه محجوب بسحاب باشد چهارم آنکه چنانچه مستور بودن
آفتاب بسحاب گاه هست که از برای عباد اصلح است همچنین گاه باشد غیبت آنحضرت از برای
شیعیان با وجود انتفاع ایشان بآثار ایشان اصلح باشد از ظهور آنحضرت و وجوه بسیاری دیگر هست که ذکر آنها
موجب تطویل است پنجم آنکه نظر بقرص آفتاب اکثر دیده ها را احتمال نیست و بسا باشد که

را باعث کوری بصیرت ایشان کرده چنانچه بسیاری از مردم پیش از بعثت انبیا علیهم السلم ایمان
بایشان می آوردند و بعد از بعثت بسبب اغراض فاسده انکار میکردند مانند یهود مدینه و [illegible]
نیست که اکثر شیعیان در این زمان غیبت چنین باشند **ششم** آنکه [illegible] بعضی از مردم
آفتاب را از فرجها می بینند و بعضی نمی بینند همچنین در ایام غیبت ممکن است بعضی از شیعیان
بخدمت آنحضرت رسند و بعضی نرسند چنانچه حضرت صادق صلوات الله علیه فرمود که حضرت قایم
علیه السلم را دو غیبت خواهد بود یکی کوتاه و یکی دراز و در غیبت اول نخواهد دانست جای او را مگر خواص
شیعیان او و در غیبت دیگر نخواهد دانست مکان او را مگر مخصوصان و موالیان او و در روایت
دیگر وارد شده است که سی نفر از مخصوصان آنحضرت همیشه در خدمت آنحضرت خواهند بود و بعضی میگویند
که هر یک بمیرد دیگری بجای او خواهد آمد **هفتم** آنکه حضرت و آبای اطهار او علیهم السلم مانند آفتابند در عموم
نفع و کسی بغیر کوری بهره از نفع ایشان نیست چنانچه حق تعالی در حق آن کوران باطنان فرموده است
مَنْ كَانَ فِي هٰذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا و وجوه دیگر بسیار است
که این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و بعد از آنکه دلایل قاطعه و احادیث متواتره بر وجود حضرت
قایم علیه السلم قایم شده باشد انکار آن کردن بمحض استبعاد از طول حیات آنحضرت بی صورت است
با آنکه مثل آن از اهل عامه در وجود حضرت خضر علیه السلم قایل شده اند و در عمر حضرت نوح علیه السلم
زیاده از هزار سال قایلند و موافق روایات معتبره دو هزار و پانصد سال بوده است و عمر لقمان بن عاد را
سه هزار سال قایل شده اند و عمر دجال و ابن الصاید را از زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله
تا نزول حضرت عیسی علیه السلم از آسمان قایل شده اند و عمر حضرت عیسی را تا زمان ظهور حضرت
مهدی علیه السلم قایلند پس چه استبعاد دارد هرگاه حق تعالی حضرت مهدی را در مدت مدید باقی بدارد
تا وقتی که مصلحت در خروج او داند و او را امر بخروج فرماید و آنچه میگویند در وجود امام غایب
چه فایده هست این سؤال بی وجه است زیرا که هرگاه غیبتهای طولانی از پیغمبران سابق بروایات
مسلمه بین الفریقین واقع شده باشد و رسول خدا صلی الله علیه و آله مدتی تنها در شعب ابیطالب و در طایف

و در غار

و در غار تا ظاهر شدن در مدینه از اکثر خلق پنهان شده باشد هر فایده که در وجود و غیبت آنها
بود در وجود و غیبت آنحضرت میتواند بود و اگر فایده بغیر آن نباشد همین که شیعیان را در اعتقاد
بامامت و وجود آنحضرت و انتظار ظهور آنحضرت بدان ثوابهای غیر متناهی حاصل میشود کافیست
چنانچه منقولست از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه پرسیدند که کدام عمل محبوبتر است
نزد خدا حضرت فرمود که انتظار فرج و از حضرت امام زین العابدین علیه السلم منقول است که فرمود
که غیبت امام دوازدهم ممتد خواهد شد و اهل زمان غیبت او که قایل باشند بامامت او و انتظار
ظهور آنحضرت کشند بهترین اهل هر زمان خواهند بود زیرا که حق تعالی از عقل و فهم و معرفت آنقدر
بایشان عطا فرموده است که غیبت نزد ایشان بمنزله مشاهده گردیده است و خداوند عز و جل ایشان را
در آن زمان بمنزله جماعتی گردانیده که جهاد کنند در پیش روی رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]
بشمشیر ایشانند مخلصان بحق و شیعیان ما بیند براستی و دعوت کنندگانند خلق را بسوی دین خدا
در پنهان و آشکار و فرمود که انتظار فرج کشیدن از بزرگترین فرجهاست و ایضا از آنحضرت
منقول است که هر که ثابت باشد بر ولایت ما در غیبت قایم ما عطا کند حق تعالی باو ثواب هزار
شهید از شهیدان بدر و احد و سندهای بسیار از حضرت صادق علیه السلم منقول است که هر که
انتظار ظهور قایم کشد و بمیرد بمنزله کسی است که در زیر خیمه حضرت قایم علیه السلم با آنحضرت باشد بلکه
مثل کسیست که در پیش روی آنحضرت شمشیر زند و جهاد کند بلکه بمنزله کسی است که در خدمت حضرت
رسول صلی الله علیه و آله شهید شود بلکه مثل کسی است که در پیش روی حضرت صاحب علیه السلم شمشیر زند
و جهاد کند و از حضرت صادق علیه السلم منقول است که بر مردم زمانی خواهد آمد که غایب شود از ایشان
امام ایشان پس خوشا حال آنها که ثابت باشند در امر ما در آن زمان کمتر ثوابی که از برای ایشان خواهد
بود آنست که ندا کند باری تعالی ایشان را که ای بندگان من ایمان آوردید بسر من و تصدیق نمودید
بغیب من پس بشارت باد شما را بثواب نیکو از جانب من براستی که شمائید بندگان و کنیزان من
از شما قبول میکنم عبادت را و بسبب شما عفو میکنم گناه را و از غیر شما و شما را می آمرزم و بسبب شما [illegible]

شما باران میفرستم از برای بندگان خود و بسبب شما دفع میکنم بلا را از ایشان اگر شما نبودید عذاب خود را
بر ایشان میفرستادم راوی گفت یا ابن رسول الله چه چیز است بهتر کاری که مردم در آن زمان کنند فرمود
که زبان را نگاهداشتن و ملازم خانه بودن و احادیث در غیبت زیاده از حد و احصا است با آنکه
از کجا معلوم است که منافع آنحضرت ظاهرا بمردم نمیرسد بر وجهی که او را نشناسند چنانکه وارد شده است
که آنحضرت هر سال بحج می آید و همه مردم را میشناسد و مردم او را نمی شناسند و چنین آنحضرت ظاهر نخواهد شد
که ما او را دیده باشیم و نمی شناختیم و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که صاحب این امر شبیه است
بحضرت یوسف این مستیان اشباه خوک چرا انکار میکنند این را برادران یوسف علیه السلام
عقلا و دانایان و اسباط پیغمبران بودند و در نزد یوسف آمدند بنزد آنحضرت و با او سخن گفتند و سودا کردند
و برادران او بودند و او را نشناختند تا آنکه خود را بایشان شناسانید پس چرا انکار میکنند
این امت حیران که حق تعالی در وقتی از اوقات خواهد که حجت خود را پنهان کند از ایشان و در
میان ایشان تردد کند در بازارهای ایشان راه رود و پا بر روی فرشهای ایشان گذارد و ایشان
او را نشناسند تا آنکه خدا او را رخصت دهد که خود را بایشان بشناساند چنانچه یوسف را رخصت داد
که خود را ببرادران خود شناساند و متکلمان میگویند که بر حق تعالی واجب است که حجت را
نصب کند زیرا که لطف بر او واجبست اگر مردم او را خایف گردانند و او غایب گردد تقصیر
از مردم خواهد بود و حجت خدا بر ایشان تمام خواهد بود و جمعی که در غیبت بتقصیر خود راضی نباشند
بثوابهای عظیم فایز خواهند گردید خصوصا در وقتی که از برکات ائمه صلوات الله علیهم اجمعین
آثار ایشان منتشر گردیده باشد و مسائل دین را برای شیعیان بیان فرموده باشند و فقها و راویان
اخبار خود را هادی مردم گردانیده باشند و مردم را امر برجوع بایشان در مسائل دین فرموده باشند
پس در غیبت ایشان چندان ضرری برای شیعیان ایشان نخواهد بود چنانکه حضرت صادق علیه السلام
فرموده که حق تعالی در هر عصری عادلی چند از راویان احادیث اهل بیت علیهم السلام مقرر گردانیده است
که نفی میکنند از این دین تحریف کردن غالیان را و بر خود بستن مذاهب باطله مبتدعان را

وتاویل کردن جاهلان

وتاویل کردن جاهلان را و فرمانها و توقیعات از حضرت صاحب صلوات الله علیه بشیعیان رسید
که در ایام غیبت بار جوع کنید براویان احادیث ما که ایشان حجت منند بر شما و من حجت خدایم
بر همه بار ایشان و آن دلایل و نصوصی که ما بر امامت آنحضرت اقامت نمودیم احتیاج باین سخنان
ندارد وَاللهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ **مقصد نهم** در اثبات رجعت است بدانکه
از جمله اجماعیات شیعه بلکه ضروریات مذهب حق فرقه محقه حقیت رجعت یعنی پیش از
قیامت در زمان حضرت قایم علیه السلام جمعی از نیکان بسیار نیک و بدان بسیار بد بدنیا برمیگردند
نیکان برای آنکه دیده ایشان بدولت ائمه خود دیدهای ایشان روشن گردد و بعضی از جزای نیکیهای ایشان
در دنیا بایشان برسد و بدان از برای عقوبت و عذاب دنیا و مشاهده اضعاف آن دولتی که نمیخواستند
که باهل بیت رسالت علیهم السلام برسد و انتقام کشیدن شیعیان از ایشان و سایر مردم در قبرها
میمانند تا روز قیامت محشور شوند چنانچه در احادیث بسیار وارد شده است که رجوع نمیکند در
رجعت مگر کسی که محض ایمان داشته باشد یا محض کفر اما سایر مردم پس ایشان را بحال خود میگذارند
و اکثر علمای امامیه دعوای اجماع بر حقیت رجعت کرده اند مانند محمد بن بابویه در رساله اعتقادات
و شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طبرسی و سید ابن طاوس و غیر ایشان از اکابر علمای امامیه رضوان
الله علیهم و پیوسته در اعصار ماضیه میان علمای شیعه و مخالفین در این مسئله نزاع بوده است و بسیاری
از علما و محدثین شیعه رساله مفرده در این مسئله تالیف نموده اند چنانکه ارباب رجال ذکر نموده اند
و شیخ ابن بابویه رحمه الله در کتاب من لایحضره الفقیه روایت کرده است از حضرت صادق
علیه السلام که از ما نیست کسی که ایمان برجعت ما نداشته باشد و متعه را حلال نداند و این حقیر در
کتاب بحار الانوار زیاده دویست حدیث زیاده از چهل نفر از مصنفین علمای امامیه که در پنجاه
اصل معتبر ایراد نموده اند بیرون نوشته ام هر که را انکار باشد بآن کتاب رجوع کند و آیاتی که تفسیر
آنها برجعت شده است بسیار است **اول** حق تعالی فرموده است وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ
فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا یعنی روزی که مبعوث گردانیم از هر امتی فوجی از آنها که تکذیب

بآیات ما و در احادیث بسیار از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم منقول است که این آیه در رجعت
است حق تعالی از هر امتی فوجی را زنده میکند و آیه قیامت آنست که فرموده است و حشرناهم فلم
نغادر منهم احداً یعنی محشور گردانیم ایشان را پس ترک نکنیم احدی از ایشان را که زنده نکنیم و فرمود
که مراد بآیات امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام اند دوم حق تعالی فرموده است و اذا وقع
القول علیهم اخرجنا لهم دابة من الارض تکلمهم ان الناس کانوا بآیاتنا
لا یوقنون یعنی چون واجب شود عذاب خدا بر ایشان یا آنکه وقتی که نازل شود عذاب بر ایشان نزدیک
قیامت بیرون آوریم از برای ایشان دابه از زمین سخن گوید با ایشان که مردم بودند که بآیات ما
یقین نداشتند و در احادیث بسیار وارد شده است که مراد از این دابه حضرت امیر المؤمنین
علیه السلم است نزدیک قیامت ظاهر خواهد شد و عصای موسی و انگشتر سلیمان علیهما السلم با او
خواهد بود و عصا را بر میان دو دیده مؤمن خواهد زد و نقش خواهد بست که او مؤمن است حقاً و
انگشتر را بر میان دو چشم کافر خواهد زد و نقش خواهد بست که او کافر است حقاً و عامه نیز مثل
این اخبار را در کتب خود از عمار و ابن عباس و غیر ایشان روایت کرده اند و صاحب کشاف روایت
کرده است که دابه از صفا بیرون خواهد آمد و با او عصای موسی و انگشتر سلیمان علیهما السلم خواهد بود پس
عصا را بر محل سجود مؤمن خواهد زد یا در میان دو دیده اش پس نقطه سفیدی بهم خواهد رسید که تمام روی
او را روشن خواهد کرد مانند ستاره درخشان یا آنکه میان دو چشمش نوشته میشود مؤمن و انگشتر را
بر جبین کافر میزند و سیاه میشود و جمیع رویش را تیره میکند یا در میان دو دیده اش نوشته میشود کافر
و گفته است بعضی از قرا تکلمهم بی تشدید خوانده اند یعنی جراحت میکند و در احادیث خاصه و
عامه متواتر است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلم مکرر در خطبها میفرمود که منم صاحب عصا و میسم یعنی
چیزی که بآن داغ کنند و عامه از ابو هریره و ابن عباس و اصبغ بن نباته و غیر ایشان روایت کرده اند
که دابة الارض حضرت امیر المؤمنین علیه السلم است و ابن ماهیار در کتاب ما نزل من القرآن
فی الائمه روایت کرده است از اصبغ بن نباته که گفت معاویه مرا خطاب کرد و گفت شما

گروه شیعه گمان

گروه شیعه گمان میکنید که دابة الارض علی علیه السلم است گفتم ما میگوئیم تنها یهود نیز چنین
میگویند معاویه فرستاد و راس الجالوت علمای یهود را طلبید و پرسید که شما در کتابهای خود ذکر دابة الارض
می یابید گفت بلی معاویه گفت چه چیز است گفت مردیست معاویه گفت میدانی چه نام دارد
گفت ایلیا معاویه گفت ایلیا چه نزدیک بعلی است سیم قول حق تعالی ان الذی فرض علیک
القرآن لرادک الی معاد یعنی بدرستی که آنکه بر تو واجب گردانیده قرآن را هر آینه
ترا بر میگرداند بسوی محل عود و احادیث بسیار وارد شده است که مراد رجعت حضرت
رسول صلی الله علیه و آله است بسوی دنیا در رجعت چهارم قول حق تعالی و لئن قتلتم فی سبیل الله
او متم لالی الله تحشرون یعنی اگر کشته شوید در سبیل خدا یا بمیرید هر آینه بسوی خدا
محشور میشوید منقول است بطرق بسیار که این آیه در رجعت است و سبیل الله راه ولایت علی و
ذریت او علیهم السلم هر که ایمان باین آیه داشته باشد او را کشته شدنی و مرگی هست و اگر در
حیات دنیا کشته شود در راه ایشان کشته شود و ایضاً فرمود در تفسیر قول حق تعالی کل نفس ذائقة
الموت هر که کشته شود مرگ را نچشیده است و البته در رجعت بدنیا بر میگردد تا مرگ را بچشد پنجم
قول خدای عز و جل و اذ اخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب و حکمة ثم
جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به و لتنصرنه قال ءاقررتم و اخذتم
علی ذلکم اصری قالوا اقررنا قال فاشهدوا و انا معکم من الشاهدین یعنی
یاد آور وقتی را که گرفت خدا پیمان پیغمبران که هر آینه آنچه داده ام بشما از کتاب و حکمت
پس بیاید بسوی شما پیغمبری که تصدیق کننده باشد آنچه با شما است البته ایمان بیاورید بآن پیغمبر و یاری کنید
او را گفت آیا اقرار کردید و قبول کردید عهد و پیمان مرا گفتند اقرار کردیم گفت پس گواه باشید
بر یکدیگر و من بر شما از گواهانم و در احادیث معتبر بسیار وارد شده است که این نصرت در رجعت
خواهد بود چنانکه سعد بن عبد الله در کتاب بصائر الدرجات از حضرت صادق علیه السلم روایت
کرده است فرمود یعنی ایمان برسول خدا صلی الله علیه و آله خواهند آورد و حضرت امیر المؤمنین

علیه السلم را یاری خواهند کرد در رجعت پس فرمود بخدا سوگند که هر پیغمبری که خدا مبعوث گردانیده است
از آدم و هرکه بعد از وست جمیع ایشانرا برمیگرداند بدنیا تا قتال و جهاد کنند در پیش روی حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه و شیخ حسن بن سلیمان در کتاب منتخب البصائر از کتاب واحده
از حضرت باقر علیه السلم روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که
بدرستی که خداوند عالمیان واحد و یگانه است بی مثل و نظیر است متفرد بود در یگانگی و کسی
با او نبود پس تکلم نمود بکلمه دیگر تکلم نمود تا از آن روحی بهم رسید و آنرا در آن نور ساکن
گردانید و از آن نور محمد صلی الله علیه و آله را آفرید و مرا و ذریت مرا نیز از آن نور خلق گردانید
پس تکلم بکلمه دیگر نمود از آن روحی بهم رسید و آن روح را در آن نور ساکن گردانید و آن نور را
در بدنهای ما ساکن گردانید پس مائیم روح برگزیده خدا و کلمات خدا که در قرآن ذکر کرده است
و مائیم حجت خود را بر خلق تمام کرد و ما پیش از خلق اشیا در زیر یک سقف بودیم از نور سبز در وقتی که
نه آفتاب بود و نه ماه و نه شب و نه روز و نه دیده که نظر کند عبادت میکردیم خدا را و تنزیه و تقدیس
و تسبیح او میکردیم و اینها پیش از آن بود که خلایق را بیافریند و حق تعالی از ارواح پیغمبران خلق کرد عهد و
پیمان از ایشان گرفت که بما ایمان بیاورند و ما را یاری کنند پس حضرت این آیه را خواند
و گفت یعنی ایمان بیاورید بمحمد و یاری کنید وصی او را و همه پیغمبران یاری او خواهند کرد و بدرستی
که حق تعالی گرفت پیمان مرا و پیمان محمد را که یاری یکدیگر بکنیم و بتحقیق که من یاری کردم محمد را صلی الله
علیه و آله و جهاد کردم در پیش روی او و کشتم دشمنان او را و وفا کردم از برای خدا بآنچه گرفته است از
من از میثاق و پیمان نصرت و یاری محمد و هنوز یاری من نکرده اند احدی از پیغمبران و رسولان خدا
و بعد از این در رجعت یاری من خواهند کرد و ما بین مشرق و مغرب زمین از من همه خواهد بود و البته
خدا همه را مبعوث خواهد کرد از آدم تا خاتم هر پیغمبری و رسولی که بوده است و در پیش روی من شمشیر
خواهند زد بر سر زنده ها و مرده ها که زنده باشند از جن و انس و چه بسیار عجب است و چگونه تعجب
نکنم از مرده هایی که خدا ایشانرا زنده گرداند گروه گروه از قبرها لبیک گویان بیرون آیند

وصدا بلند

وصدا بلند کنند که لبیک لبیک یا داعی الله و در میان بازارهای کوفه روند و شمشیرهای برهنه بر
دوشهای خود گذاشته باشند و بر سرهای کافران و جباران و اتباع ایشان زنند از جباران
اولین و آخرین تا آنکه حق تعالی وفا کند بوعده که بایشان داده است در قرآن که وعد الله
الذین آمنوا منکم تا آخر آیه یعنی خدا وعده داده است آنها را که ایمان آورده اند از شما
و عملهای شایسته کرده اند که البته ایشانرا خلیفه گرداند در زمین چنانچه خلیفه گردانیده بود آنهارا
که پیش از ایشان بوده اند و البته متمکن گرداند از برای ایشان بعد از خوف ایشان امنی که عبادت
کنند مرا و هیچ چیز را شریک من نگردانند حضرت فرمود که یعنی عبادت کنند مرا در حالتی که ایمن
باشند و نترسند از احدی از بندگان من و محتاج نباشند بتقیه کنون از کسی و بدرستی که مرا
برگشتنی بعد از برگشتنی و رجعتی بعد از رجعتی خواهد بود و منم صاحب رجعتها و برگشتنها و صاحب حملها
و انتقام کشیدنها و دولتهای عجیب و منم مانند شاخی از آهن و منم بنده خدا و برادر رسول خدا و
منم امین خدا و خازن علم خدا و صندوق سر خدا و حجاب خدا و وجه خدا که از جهت من متوجه خدا
باید شد و صراط خدا و میزان خدا و منم جمع کننده مردم بسوی خدا و مائیم اسمای حسنای خدا و امثال
علیای او و آیات کبرای او و منم قسمت کننده بهشت و دوزخ ساکن میگردانم اهل بهشت را در
بهشت و اهل جهنم را در جهنم و با منست تزویج اهل بهشت و با اختیار منست عذاب اهل جهنم
و بازگشت خلق بسوی منست و حساب خلق با منست و منم اذان گوینده در اعراف و منم که نزد
قرص آفتاب ظاهر خواهم شد و منم دابة الارض و منم صاحب اعراف که مؤمن و کافر را از یکدیگر
جدا میکنم و منم امیر مؤمنان و پادشاه متقیان و آیت سابقان و زبان سخن گویان و آخر
اوصیای پیغمبران و وارث انبیا و خلیفه خدا و صراط مستقیم پروردگار و ترازوی عدالت
روز جزا و حجت خدا بر اهل آسمانها و زمینها و هرچه در ما بین آنهاست و منم آنکه خدا با و حجتی
تمام کرده است بر شما در ابتدای خلق شما و منم گواه خلایق در روز جزا و منم آنکه نزد منست علم
مرگها و بلاها و حکم در میان خلق خدا و جدا کننده حق از باطل و میدانم نسبهای مردم را و پس سپرده ام

آیات و معجزات و کتابهای پیغمبران و منم صاحب عصا و میسم و منم آنکه خدا مسخر من کردانیده است
ابرها و رعد و برق و تاریکی و روشنائی و بادها و کوهها و دریاها و ستارها و آفتاب و ماه را
و منم فاروق این امت و منم هادی این امت و منم آنکه عدد هر چیز را میدانم بآن علمی که خدا بمن سپرده
و با آن رازهای محمد پیغمبر من وحی کرده است و آن رازها را آن پیغمبر بمن گفته است و منم آنکه
خدا نام محمد را بمن بخشیده است و کلمه محمد را و حکمت محمد را و علم محمد را بمن عطا کرده است ای
گروه مردم از من سؤال کنید پیش از آنکه مرا نیابید خداوندا من ترا گواه میگیرم و طلب میکنم مرا یاری
دهی برایشان و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم ششم وَلَنُذِيقَنَّهُم مِّنَ الْعَذَابِ
الْأَدْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ یعنی البته میچشانیم ایشان را از عذاب
نزدیکتر پایینتر پیش از عذاب بزرگتر شاید ایشان برگردند حضرت صادق علیه السلم فرموده که
عذاب نزدیکتر عذاب رجعت است بشمشیر ایشان را عذاب خواهند کرد و عذاب بزرگتر عذاب روز
قیامت است و مراد از برگشتن زنده شدن در رجعت است هفتم رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ
وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ یعنی ای پروردگار ما میرانیدی ما را دو بار و زنده کردانیدی ما را دو بار و در
احادیث وارد شده است که یک زنده کردانیدن در رجعت و دیگری در قیامت و یک میرانیدن در
دنیا است و دیگری در رجعت هشتم إِنَّا لَنَنصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ
يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ یعنی بدرستی که البته یاری میکنیم رسولان خود را و آنها را که ایمان آورده اند
در زندکانی دنیا و در روزی که می ایستند کواهان بکواهی دادن بر مردمان یعنی در دنیا و آخرت
هر دو یاری میکنیم ایشان را علی بن ابراهیم و سعد بن عبدالله روایت کرده اند که حضرت صادق علیه
السلم فرموده که یاری دنیا در رجعت است بخدا سوگند که بسیاری از پیغمبران یاری کرده نشدند در دنیا تا کشته
شدند بلکه این یاری در رجعت خواهد بود و آیاتی که تاویل برجعت فرموده اند بسیار است در این رساله
بهمین اکتفا نمودیم و بعضی در ضمن اخبار مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و سعد بن عبدالله در
بصایر از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که شیطان از خدا سؤال کرد او را

مهلت دهد تا روزی

مهلت دهد تا روزی که مردم زنده میشوند در قیامت حق تعالی ابا کرد و فرمود ترا مهلت دادم تا یوم
وقت معلوم چون آن روز شود ظاهر شود شیطان لعنة الله با جمیع اتباعش از روزی که خدا آدم را
خلق کرده است تا آن روز و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه برکردد و این آخر برکشتنهای
آنحضرت است راوی کفت مکر رجعتهای بسیار خواهد بود فرمود بلی و هر امامی که در قرنی بوده است نیکوکاران
و بدکاران زمان او با او برمیکردند تا حق تعالی مؤمنان را بر کافران غالب کرداند و مؤمنان از
ایشان انتقام بکشند پس چون آن روز شود حضرت امیر المؤمنین علیه السلم برکردد با اصحابش و شیطان
بیاید با اصحابش و ملاقات ایشان در کنار فرات واقع شود نزدیک بکوفه پس قتالی واقع شود
که هرکز مثل آن واقع نشده باشد کویا می بینم اصحاب حضرت امیر المؤمنین علیه السلم را که صد قدم از
پس پشت برکردند و پاهای بعضی در میان آب فرات داخل شود پس ابری بزیر آید از آسمان که
پر باشد از ملائکه و رسول خدا صلی الله علیه و آله حربه از نور در دست داشته باشد و در پیش
آن ابر آید چون نظر شیطان بر آنحضرت افتد از عقب برکردد و اصحابش باو کویند که اکنون که
ظفر یافتی بکجا میروی او کوید من می بینم آنچه شما نمی بینید میترسم از پروردکار عالمیان پس حضرت
رسول صلی الله علیه و آله باو برسد و حربه را در میان دو کتفش بزند که او و اصحابش همه بآن
هلاک شوند پس بعد از آن همه مردم خدا را بیکانکی بپرستند و هیچ چیز را با خدا شریک نکردانند
و حضرت امیر المؤمنین علیه السلم چهل و چهار هزار سال پادشاهی کند تا آنکه یک مرد از شیعیان
آنحضرت هزار فرزند از صلب او متولد شود همه پسر هر سال یکی پس در آنوقت دو باغ
سبز که حق تعالی در سوره رحمن فرموده در دو طرف مسجد کوفه بهم رسد و ایضا از حضرت صادق علیه السلم
روایت کرده است که صاحب غلاتی با حضرت امام حسین علیه السلم خواهد بود در رجعت پیش از
قیامت و بچندین سند از حضرت باقر علیه السلم روایت کرده است که اول کسی که در رجعت
برخواهد کشت امام حسین علیه السلم خواهد بود و آنمقدار پادشاهی خواهد کرد که از پیری ابروهای
او بر روی دیده اش آویخته شود و از حضرت امام موسی علیه السلم روایت کرده است که

بر گردند در رجعت ارواح مؤمنان با ارواح دشمنان ایشان بسوی دنیا تا حق تعالی حق خود را از ایشان
استیفا کنند هر که ایشان را عذاب و شکنجه کرده باشد انتقام از او بکشند و اگر ایشان را بخشم
آورده باشد او را بخشم آورند و اگر کشته باشد بعوض بکشند پس سی ماه بعد از مردن دشمنان
خود زندگانی کنند و بعد از آن همه در یک شب بمیرند و ایشان بنعیم بهشت بر گردند و دشمنان
به بدترین عذابهای جهنم بر گردند و ایضا روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلم پرسیدند
از تفسیر قول حق تعالی وَجَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا یعنی و گردانید شما را پیغمبران و
گردانید شما را پادشاهان فرمود پیغمبران حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ابراهیم و اسمعیل
علیهما السلم و ذریت او یند و پادشاهان ائمه علیهم السلم راوی گفت چه پادشاهی بشما داده اند
فرمود پادشاهی بهشت و پادشاهی رجعت و علی بن ابراهیم در تفسیر روایت کرده است از شهر بن
حوشب که گفت حجاج با من گفت در قرآن آیه هست تفسیر آن مرا عاجز کرده است و من فهم
آن آیه اینست وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ یعنی نیست احدی
از اهل کتاب مگر آنکه البته ایمان می آورند بحضرت عیسی علیه السلم پیش از مردن او و بخدا
سوگند که من امر میکنم که گردن یهودی و نصرانی را میزنند و نظر میکنم که لب او حرکت نمیکند تا آنکه
می میرد من گفتم ای امیر آن معنی مراد نیست که شما فهمیده اید گفت پس چه معنی دارد گفتم حضرت
عیسی علیه السلم پیش از قیامت از آسمان بزمین می آید پس نمی ماند هیچ یهودی و غیر او مگر آنکه ایمان
بحضرت عیسی علیه السلم می آورند پیش از مردن حضرت عیسی علیه السلم و نماز خواهد کرد در عقب
حضرت مهدی صلوات الله علیه حجاج گفت وای بر تو این را از کجا آورده و از کی شنیدی گفتم از
حضرت امام محمد باقر علیه السلم شنیدم گفت بخدا سوگند که از چشمه صافی برداشته و ایضا روایت
کرده است او و دیگران در تأویل قول حق تعالی بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ
تَأْوِيلُهُ یعنی بلکه تکذیب میکنند بآنچه احاطه نکرده اند بعلم آن و هنوز تأویل آن بایشان
نرسیده است حضرت فرمود که این آیه در باب رجعت و امثال آنست که هنوز وقت آنها

نیامده و ایشان

خونناک

نیامده و ایشان تکذیب آنها مینمایند و میگویند نخواهد بود و بسند معتبر دیگر روایت کرده است که
دشمنان اهل بیت در رجعت ایشان عذاب ایشان خواهد بود چنانچه حق تعالی فرموده است إِنَّ لَهُ
مَعِيشَةً ضَنْكًا و ایضا علی بن ابراهیم از حضرت باقر و صادق علیهما السلم روایت کرده است
که هر قومی را که حق تعالی بعذاب هلاک کرده است در رجعت بر نخواهند گشت چنانچه حق تعالی فرموده است
وَحَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ و در اخبار معتبر وارد شده است در تأویل
این آیه وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ
الْوَارِثِينَ وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا
يَحْذَرُونَ که این مثلیست که حق تعالی زده است برای اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
که موجب تسلی آنحضرت گردد زیرا که فرعون و هامان و قارون ستم کردند بر بنی اسرائیل و ایشان و
اولاد ایشان را میکشتند بنظیر ایشان در این امت ابو بکر و عمر و عثمان و اتباع ایشان بودند که سعی
میکردند در قطع و قمع اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله حق تعالی وعده داده است پیغمبرش را که
همچنانکه ولادت موسی را مخفی کردم و او را از فرعون غایب گردانیدم بعد از آن او را ظاهر
ساختم و بر فرعون و اتباعش غالب گردانیدم و همه را بر دست او هلاک کردم همچنین حضرت
قایم را ولادتش را پنهان خواهم کرد و از فراعنه زمان خود او را مستور خواهم گردانید و در رجعت
ایشان را بر دشمنان ایشان غالب خواهم کرد که انتقام خود را از ایشان بکشند پس تأویل آیات
چنین است و میخواهیم منت گذاریم بر آنها که ایشان را ضعیف گردانیده اند در زمان اهل بیت
رسالت و بگردانیم ایشان را امامان و بگردانیم ایشان را وارثان زمین که پادشاهی روی زمین
بایشان مسلم گردد و تمکین و اقتدار دهیم ایشان را در زمین که باطل را بر اندازند و حق را ظاهر
گردانند و بنمائیم بفرعون یعنی ابو بکر و هامان یعنی عمر و لشکرهای ایشان و اینها یعنی غصب حق آل
محمد کردند منهم یعنی از آل محمد آنچه حذر میکردند از کشتن و عذاب و همچنین حضرت امام حسین
علیه السلم و اصحابش را زنده کنند و کشندگان ایشان را نیز زنده کنند تا انتقام از ایشان بکشند

چنانکه قطب راوندی و دیگران از جابر از امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده اند که حضرت
امام حسین علیه السلام در صحرای کربلا پیش از شهادت بمحمد فرموده که جدم رسول الله صلی الله علیه و آله
بمن گفت ای فرزند ترا بسوی عراق خواهند برد در زمینی که پیغمبران و اوصیای ایشان در آنجا
ملاقات یکدیگر کرده اند یا خواهند کرد و آن زمین را عمورا میگویند و در آنجا شهید خواهی شد و با تو
جماعتی از اصحاب تو شهید خواهند شد که درد و الم بریدن آهن بایشان نخواهد رسید و چنانچه
آتش را حق تعالی بر حضرت ابراهیم علیه السلام برد و سلام گردانید همچنین آتش جنگ بر تو و بر اصحاب
تو برد و سلام خواهد بود پس بشارت باد شما را و شاد باشید که ما بنزد پیغمبر خود میرویم پس میمانیم
در انعالم آنقدر که خدا خواهد پس اول کسی که زمین شکافته شود و از زمین بیرون می آید من
خواهم بود و بیرون آمدن من موافق می افتد با بیرون آمدن امیرالمؤمنین علیه السلام و قیام قائم ما
علیهما السلام پس نازل میشوند بر من گروهی از آسمان از جانب حق تعالی که هرگز بزمین نیامده اند تا حال و
جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و لشکرها از ملائکه و فرود می آید محمد و علی و من و برادرم و جمیع آنها
که خدا بر ایشان منت گذاشته است از انبیا و اوصیا سوار شده بر اسبان خدائی ابلق از نور
که هیچ مخلوقی پیشتر بر آنها سوار نشده است پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله علم خود را بدست
میگیرد و حرکت میدهد و با شمشیر خود بدست قائم میدهد پس بعد از آن آنچه خدا خواهد میمانیم پس حق تعالی
بیرون می آورد از مسجد کوفه چشمه از روغن و چشمه از آب و چشمه از شیر پس آنگاه حضرت
امیرالمؤمنین صلوات الله علیه شمشیر حضرت رسول را بمن میدهد و مرا بجانب مشرق و مغرب میفرستد
پس هرکه دشمن خدا باشد خونش را بریزم و هر بتی را که بیابم بسوزانم تا آنکه بزمین هند رسم و جمیع
بلاد هند را فتح کنم و حضرت دانیال و یوشع زنده شوند و بیایند بسوی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم
و گویند راست گفتند خدا و رسول او در وعده‌ای که داده اند پس هفتاد نفر با ایشان بفرستد بسوی
بصره که هرکه در مقام مقابله و مقاتله در آید او را بکشند و لشکری بسوی بلاد روم بفرستد که آنها را
فتح کنند پس هر حیوان که حلال گوشت باشد بکشم تا آنکه بغیر طیب و نیکو بر روی زمین نباشد

و جزیه را برطرف

وجزیه را برطرف کنیم و یهود و نصاری و سایر ملل را مخیر کنیم میان اسلام و شمشیر پس هرکه مسلمان
شود بر او منت گذارم و هرکه اسلام را نخواهد خدا خونش را بریزد و هیچ مرد از شیعیان ما نماند مگر
آنکه خدا ملکی را بسوی او بفرستد که خاک را از روی او دور کند و زنان منزل او را در بهشت باو بنماید
و هر کور و زمین گیر و مبتلائی که باشند خدا ببرکت ما اهل بیت آن بلا را از او دفع کند و حق تعالی
برکت را از آسمان بزمین بفرستد بمرتبه‌ای که شاخهای درختان میوه دار از بسیاری میوه بشکند
و میوه تابستان در زمستان و میوه زمستان در تابستان بعمل آید و اینست معنی قول حق تعالی
که اگر اهل شهرها ایمان بیاورند و پرهیزکار گردند هر آینه بگشائیم بر ایشان برکتها از آسمان و
زمین و لیکن تکذیب کردند پیغمبران ما را پس گرفتیم ایشان را بآنچه کسب کردند و ببخشد خدا
بشیعیان ما کرامتی که مخفی نماند بر ایشان هیچ چیز از زمین و آنچه در زمین است حتی آنکه کسی خواهد
احوال خانه خود را بداند خدا او را الهام کند بآنچه ایشان میکنند و ابن بابویه بسند معتبر از حسن بن
جهم روایت کرده است که مامون از حضرت امام رضا علیه السلام پرسید که چه میگوئی در رجعت حضرت
فرمود که رجعت حق است و در امم سابقه بوده است و قرآن مجید بآن ناطق است و رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرموده که میباشد در این امت آنچه در امم سابقه بوده مانند دو تای نعل که بایکدیگر
موافق اند و مانند پرهای تیر که بایکدیگر مساوی اند و حضرت فرموده که چون مهدی از فرزندان من بیرون
آید عیسی علیه السلام از آسمان بزیر آید و در عقب او نماز کند و عیاشی از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که فرمود خلفای جور نامی بر خود گذاشته‌اند و خود را امیرالمؤمنین میگویند و این نام
مخصوص علی بن ابی طالب است و هنوز تاویل این نام و معنی آن بر مردم ظاهر نشده است راوی
گفت تاویل آن نام کی خواهد آمد فرمود که وقتی خواهد بود که حق تعالی جمع کند در پیش روی او پیغمبران و
مؤمنان را تا یاری کنند او را چنانکه حق تعالی فرموده است وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ تا آخر آیه که
گذشت پس در آن روز میدهد رسول خدا علم را بعلی بن ابی طالب علیه السلام پس او امیر جمیع
خلایق خواهد بود و خلایق همه در زیر علم آنحضرت خواهند بود و او امیر و پادشاه همه خواهد بود

تاویل امیر المؤمنین و مخبر آن و در کتاب سلیم بن قیس هلالی روایت کرده است ابان بن ابی العیاش
که گفت رفتم بخانهٔ ابی الطفیل و او حدیث رجعت را از بزرگان روایت کرده از جماعتی از اهل بدر
و از سلمان و مقداد و ابی بن کعب و ابی الطفیل گفت من عرض کردم آنچه از ایشان شنیده بودم
بر علی بن ابی طالب علیه السلم در کوفه پس گفت این علم خاصی است که باید امت جاهل باشند و رد کنند
علم خصوصیات آن را بخدا پس آنچه از ایشان شنیده بودم با آنحضرت عرض کردم همه را تصدیق نمود
و آیات بسیار از قرآن تفسیر کرد برجعت تفسیر شافی واضحی تا آنکه چنان شد که ام بیقینم بقیامت
زیاده نیست از یقین من برجعت پس پرسیدم از حوض رسول خدا صلی الله علیه و آله در دنیا خواهد
بود یا در آخرت فرمود بلکه در دنیا خواهد بود پرسیدم کی مردم را از حوض من رد خواهد کرد فرمود من
بدست خود خواهم که دوستان خود را بر سر حوض خواهم آورد و دشمنان خود را تشنه رد خواهم کرد پرسیدم
پس از آنحضرت از دابة الارض پرسیدم حضرت مضایقه فرمود چون الحاح و مبالغه کردم فرمود آن
دابه ایست که طعام میخورد و در بازارها راه میرود و با زنان مباشرت میکند گفتم یا امیر المؤمنین
او کیست فرمود که صاحب زمین است که زمین باو ساکن میگردد گفتم یا امیر المؤمنین بگو کیست
او فرمود که صدیق و فاروق این امت است و عالم ربانی و ذو القرنین این امت است باز گفتم
بیان فرما که کیست فرمود آن کسی است که خدا در شان او گفته وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ و گفته است
الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ و گفته است وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ و او تصدیق
کرد پیغمبر را در وقتی که همه کافر بودند گفتم نامش را بگو فرمود گفتم ای ابو الطفیل بخدا سوگند که اگر
عامهٔ شیعیان مرا بر زدن بیاوری که اقرار بطاعت من میکنند و مرا امیر المؤمنین مینامند و جهاد
مخالفان مرا حلال میدانند پس حدیث کنم ببعضی آنچه میدانم از تاویل آیاتی که خدا در قرآن
فرستاده است بر محمد صلی الله علیه و آله هر آینه همه متفرق و پراکنده شوند مگر طایفهٔ قلیلی از اهل
حق هر استی که امر ما صعب است و اذعان باحادیث ما دشوار است و نمیشناسد آنها را و اقرار
بآنها نمیکند مگر ملک مقربی یا پیغمبر مرسلی یا بندهٔ مؤمنی که خدا امتحان کرده باشد دل او را برای ایمان

ای ابو الطفیل

ای ابو الطفیل چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت مردم همه مرتد و گمراه شدند مگر آنها که خدا
ایشان را ببرکت ما اهل بیت نگاه داشت و در منتخب البصایر از سعد بن عبد الله روایت کرده است
از جابر جعفی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که علی صلوات الله علیه السلام را در زمان
رجعت خواهد بود با فرزندش حسین علیه السلام با علم خود خواهد آمد تا انتقام کشد از بنی امیه و معویه و آل
معاویه و هر که با آنحضرت جنگ کرده باشد پس حق تعالی یاوران او را از اهل کوفه زنده گرداند و هفتاد هزار
کس از سایر مردم پس با ایشان ملاقات کنند در صفین مثل مرتبهٔ اول تا همه را بکشند و کسی از
ایشان نماند که خبر بیرون برد پس خدا ایشان را برانگیزد و با بدترین عذابها با فرعون پس بار دیگر
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه رجوع کند با رسول خدا صلی الله علیه و آله و او خلیفه باشد در زمین
تا عبادت حق تعالی آشکار شود چنانکه پیشتر پنهان عبادت کرده بودند و اضعاف آن عبادت شود
و حق تعالی به پیغمبر پادشاهی خواهد داد بقدر پادشاهی جمیع اهل دنیا از روزی که خدا خلق کرده است دنیا را
تا روزی که او را فانی گرداند تا آنکه حق تعالی وفا کند بوعده که او را داده که غالب گرداند
او را بر همهٔ دینها هر چند نخواهند مشرکان و عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که اول کسی که بدنیا برمیگردد حضرت امام حسین علیه السلام و اصحاب او و یزید پلید و اصحاب او خواهند بود
پس همه ایشان را بکشند مثل آنکه ایشان کشته اند چنانکه حق تعالی فرموده است ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ
عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا یعنی پس گردانیدیم لشکرهای
شما را زیاده از لشکرهای آنها و شیخ کشی و شیخ مفید در ارشاد و در مجالس بسندهای بسیار از عبایه
اسدی و اصبغ بن نباته و غیر ایشان روایت کرده اند از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که
گفت منم سید و مهتر پیران و در من سنتی از ایوب علیه السلام است و بخدا سوگند که حق تعالی از برای
من اهل مرا جمع خواهد کرد چنانکه از برای ایوب اولاد او را زنده کرد و جمع کرد و بروایت دیگر چنانکه از
برای یعقوب علیه السلام اولاد او را جمع کرد و بروایت دیگر ایضا کشی از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که فرمود من سوال کردم از خدا که اسمعیل فرزند مرا بعد از من باقی بدارد ابا کرد

و دیگر از ارباب او فرمود دیگر حق تعالی من عطا کرده او اول کسی باشد که در رجعت بیرون آید با
ده نفر از اصحاب او که یکی از ایشان عبدالله بن شریک عامری باشد و او علمدار لشکر خواهد بود و از
حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده است که گویا می بینم عبدالله بن شریک را که عمامه
سیاهی بر سر دارد و دو علاقه در میان دو کتفش آویخته و از دامن کوه بالا می رود در پیش روی قائم
ما با چهار هزار کس که در رجعت زنده شده اند و صدای تکبیر بلند کرده اند و ایضا کشی روایت کرده است
از داود رقی که گفت بخدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که من پیر شده ام و استخوانهایم
باریک شده است میخواهم ختم اعمال من با آن باشد که در راه شما کشته شوم حضرت فرمود که چاره ازین
نیست اگر درین وقت نشود در رجعت خواهد شد و شیخ حسن بن سلیمان از کتاب خطب امیرالمؤمنین
صلوات الله علیه خطبه طولانی از آنحضرت روایت کرده است که در عرض آن خطبه فرمود ضبط نمیکند احادیث
ما را مگر قلعهای حصین یا سینهای امین و یا عقلهای متین رزین پس فرمود ای عجب و کل عجب آنچه واقع
خواهد شد در میان ماه جمادی و رجب پس مردی از شرطة الخمیس پرسید که این چه تعجب است که مکرر
میفرمایید حضرت فرمود که چگونه تعجب نکنم از آنکه مرده چند زنده خواهند شد و شمشیر بر سر زندها
خواهند زد و بحق خداوندی که دانه را شکافته و گیاه بیرون آورده و خلایق را خلق کرده است گویا
می بینم ایشان را که در میان بازارهای کوفه راه روند و شمشیرهای برهنه بر دوش گذاشته باشند و زنند بر
سر دشمنان خدا و رسول و مؤمنان و اینست معنی آنچه خدا فرموده است یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا
تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَئِسَ الْكُفَّارُ مِنْ
أَصْحَابِ الْقُبُورِ یعنی ای گروه مؤمنان دوستی مکنید با قومی که غضب کرده است خدا بر ایشان بتحقیق
که نا امید گردانیده اند از آخرت چنانچه نا امید گردیده اند کافران از اصحاب قبرها و ابن بابویه
در علل الشرایع روایت کرده است از حضرت باقر صلوات الله علیه که چون قایم ما ظاهر شود عایشه را
زنده کند تا بر او حد زند و انتقام فاطمه صلوات الله علیها را از او بکشد و شیخ مفید در ارشاد
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون وقت قیام قایم علیه السلام شود در ماه جمادی

الاخر و ده روز از ماه رجب

الاخر و ده روز از ماه رجب باران دائم بیارد که خلایق مثل آن ندیده باشند پس برویاند خدا بآن
باران گوشتهای مؤمنان و بدنهای ایشان را در قبرهای ایشان و گویا نظر میکنم بسوی ایشان که می آیند از
جانب قبیله جهینه و خاک قبرها را از سرهای خود می افشانند و ایضا از آنحضرت روایت کرده است که
بیرون می آید با قایم علیه السلام از پشت کوفه یعنی نجف اشرف بیست و هفت مرد و پانزده نفر از
قوم موسی علیه السلام از آنها که حق تعالی گفته است که هدایت میکردند بحق و بحق عدالت میکردند و هفت
نفر از اصحاب کهف و یوشع بن نون و سلمان و ابودجانه انصاری و مقداد و مالک اشتر پس در
پیش روی آنحضرت خواهند بود و یاوران و حاکمان او خواهند بود و عیاشی نیز این حدیث را
روایت کرده است و نعمانی روایت کرده است از حضرت باقر علیه السلام که چون قایم آل محمد بیرون
آید خدا او را یاری کند بملائکه و اول کسی که با او بیعت کند محمد باشد و بعد از و علی و شیخ طوسی و
نعمانی از حضرت امام رضا علیه التحیة و السلام روایت کرده اند که از علامات ظهور حضرت قایم علیه السلام
آنست که بدن برهنه در پیش قرص آفتاب ظاهر خواهد شد و منادی ندا خواهد کرد که این امیرالمؤمنین
علیه السلام است برگشته است که ظالمان را هلاک کند و ایضا شیخ روایت کرده است از حضرت ابی
عبدالله علیه السلام که چون حضرت قایم علیه السلام خروج کند نزد قبر هر مؤمن ملکی بیاید و او را ندا کند که ای
فلان صاحب تو و امام تو ظاهر شده است اگر میخواهی باو ملحق شوی ملحق شو و اگر میخواهی در کرامت و
نعمت خدا باشی همانجا باش پس بعضی بیرون آیند و بعضی در نعیم الهی بمانند و در زیارت جامعه
مشهوره و اکثر زیارات منقوله خصوصا زیارات حضرت امام حسین علیه السلام ذکر رجعت و اظهار اعتقاد
بآن مذکور است و در متهجد و مصباح الزائر و سایر کتب از حضرت صادق علیه السلام منقول است که
هر که دعای عهد را چهل روز بخواند از انصار حضرت قایم علیه السلام باشد و اگر پیش از ظهور آنحضرت
بمیرد حق تعالی او را از قبر در وقت خروج آنحضرت بیرون آورد و در عهد مزبور مذکور است که خداوندا
اگر حایل شود میان من و آنحضرت مرگی که بر بندگان حتم و لازم گردانیده پس بیرون آور مرا
از قبر من در حالتی که کفن خود را بر کمر بسته باشم و شمشیر و نیزه خود را برهنه کرده باشم و لبیک گویم

دعوت کسی را که جمیع خلق را بسوی یاری او دعوت مینماید و شیخ در مصباح از حضرت صادق علیه السلام
زیارت بعید حضرت رسول و ائمه صلوات الله علیهم را روایت کرده است و دران روایت
مذکور است که من قایلم بفضل شما و اقرار دارم برجعت شما انکار نمیکنم قدرت خدا را بر هیچ چیز و
قایل نمیشوم مگر بانچه خدا خواسته است و صاحب کامل الزیاره از حضرت صادق علیه السلام زیارتی از
برای حضرت امام حسین علیه السلام روایت کرده است و دران زیارت مذکور است که یاری من از برای
شما مهیاست تا حکم کند خدا و مبعوث گرداند شما را پس با شما خواهم بود نه با دشمن شما من از انها که
ایمان دارم برجعت شما انکار نمیکنم هیچ قدرت خدا را و تکذیب نمیکنم هیچ مشیت او را و نمیگویم
چیزی را که خدا نخواهد و بسند صحیح در زیارت دیگر همین مضمون را روایت کرده است و ایضا
بسند معتبر زیارت دیگر برای حضرت امام حسین علیه السلام و جمیع ائمه علیهم السلام روایت کرده است و
دران زیارت مذکور است که خداوند ترا مبعوث گرداند در مقام پسندیده که انتقام بکشی
باو از برای دین خود و بکشی باو دشمن خود را براستی که تو او را وعده کرده و تو پروردگاری که خلف
وعده نمیکنی و در کلینی در صفت قبض روح مومن از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
و در حدیث طولانی که فرمود پس روح مومن زیارت میکند آل محمد را در بهشتهای رضوی و میخورد با
ایشان از طعام ایشان و می آشامد با ایشان از شراب ایشان و با ایشان سخن میگوید در مجالس
ایشان تا خروج کند قایم ما اهل بیت پس خدا زنده میگرداند ایشان را پس با او می آیند تلبیه گویان
فوج فوج پس در انوقت بشک می افتند اهل بطلان و مضمحل میشوند مخالفان و از جهت حضور
رسول خدا صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه که گفتم که وعده گاه ما و تو وادی
السلام است یعنی نجف اشرف و دعائی که در سرداب غیبت حضرت صاحب الامر علیه السلام باید
خواند مذکور است که پروردگارا توفیق ده مرا که باطاعت قایم علیه السلام قیام نمایم و در خدمت او
باشم و از معصیت او اجتناب نمایم و اگر مرا پیشتر از دنیا ببری پس بگردان مرا ای پروردگار من
از انجماعت که برمیگردند در رجعت او و پادشاهی میکنند در دولت او و متمکن میگردند در ایام او

و در زیر علم

و در زیر علم سعادت شیم او بوده باشند و محشور میشوند در زمره او و روشن میشود دیده ایشان
برویت او و در کتاب اقبال و مصباح روایت کرده است که توقیعی از حضرت صاحب الامر
علیه السلام بیرون آمد بسوی ابو القاسم بن العلا که روز سیوم ماه شعبان که روز ولادت حضرت امام حسین علیه
السلام است این دعا را باید بخوانند و دعا را فرمود تا انجا که ترجمه اش اینست که مدح حضرت امام حسین علیه السلام
میفرماید که سید قبیله است و اعانت کرده شده است بنصرت در روز رجعت و بعوض شهادت باو داده اند
که امامان از نسل او باشند و شفا در تربت او باشد و رستگاری که در موسم بازگشتن او و برگشتن
اوصیا از عترت او بعد از قایم و غیبت او تا طلب خون خود و اصحاب خود بکنند و خداوند جبار را
راضی گردانند و در آخر دعا فرمود که ما پناه بقبر او می آوریم و انتظار برگشتن او میکشیم و کلینی و عیاشی
و شیخ و سید بن طاوس رحمه الله علیهم بسندهای خود روایت کرده اند از ابو بصیر که گفت سوال کردم از
حضرت صادق صلوات الله علیه از تفسیر قول حق تعالی وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ
مَنْ يَمُوتُ یعنی و قسم میخورند بجد المبالغه تمام که خدا زنده نمیگرداند آنها را که مرده اند بلکه زنده میگرداند
وعده لازمیست بر خدا و لیکن اکثر مردم نمیدانند حضرت پرسید که سنیان چه میگویند با تو چه میگویی
درین آیه گفتم مشرکان میگویند و سوگند یاد میکنند که خدا مرده ها را در قیامت زنده نمیگرداند حضرت فرمود
که هلاک و زیان کار باد کسی که این سخن را میگوید بپرس از ایشان که مشرکان سوگند بخدا یاد میکردند
یا به لات و عزی ابو بصیر گفت فدای تو شوم بفهمان معنی آیه را حضرت فرمود چون قایم ما ظاهر شود حق تعالی
جماعتی از شیعیان ما را با او زنده کند که شمشیرها بر دوش گذاشته مهیای جنگ باشند پس بحضرت بیایند
چون این خبر بجمعی از شیعیان ما برسد که نمرده باشند گویند فلان و فلان از قبرها مبعوث شده اند
و در خدمت حضرت قایمند پس بجمعی از سنیان بایشان گویند که ای گروه شیعه چه بسیار دروغ میگویید این زمان
دولت شماست و هر دروغ که میخواهید بگویید والله زنده نشده اند آنها و تا قیامت زنده نخواهند شد
و حق تعالی درین آیه حکایت قول ایشان را فرموده است و ایضا کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است در تاویل قول حق تعالی وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي

فِی الاَرضِ مَرَّتَینِ یعنی وحی کردیم بسوی بنی اسرائیل در کتاب که اول فساد خواهید کرد در زمین دو مرتبه
حضرت فرموده که اشاره است بقتل امیر المؤمنین علیه السلام و خنجر زدن بر ران حضرت امام حسن
علیه السلام وَلَتَعلُنَّ عُلُوًّا کَبیرًا و طغیان خواهید کرد طغیان بزرگ حضرت فرموده که اشاره است بقتل
امام حسین علیه السلام فَاِذا جاءَ وَعدُ اُولیهُما پس هرگاه بیاید وعده انتقام اول ایشان فرموده که
بیاید وعده انتقام خون حسین علیه السلام بَعَثنا عَلَیکُم عِبادًا لَنا اُولی بَأسٍ شَدیدٍ فَجاسُوا
خِلالَ الدِّیارِ یعنی فرستادیم بر شما بندگانی را از ما که صاحب باس و قوت عظیم بودند در جنگ
پس گردیدند در میان خانها برای کشتن و اسیر کردن شما حضرت فرموده که اشاره است بجماعتی که خدا
ایشان را مبعوث خواهد کرد پیش از بیرون آمدن حضرت قایم علیه السلام پس نخواهند گذاشت کسی را
که اعدای آل محمد را کشته باشد مگر آنکه او را خواهند کشت وَکانَ وَعدًا مَفعُولًا و بود وعده
کرده شده فرموده اشاره بقیام قایم علیه السلام است ثُمَّ رَدَدنا لَکُمُ الکَرَّةَ عَلَیهِم اشاره است
بخروج حضرت امام حسین علیه السلام با هفتاد نفر از اصحابش که خودهای مطلا بر سر داشته باشند که
خودی دو رو داشته باشند و بمردم گویند که این حسین است که بیرون آمده است تا مومنان شک در او
نکنند و بدانند که دجال و شیطان نیست و حضرت قایم علیه السلام در آن وقت در میان ایشان باشد
پس چون معرفت حضرت امام حسین علیه السلام در دلهای مومنان قرار گیرد حضرت قایم علیه السلام از دنیا
برود و حضرت امام حسین علیه السلام او را غسل دهد و کفن کند و حنوط نماید و بر او نماز کند و او را در لحد
بگذارد زیرا که امور وصی را بغیر وصی مرتکب نمیشود مولف گوید که اگر کسی گوید که حضرت امام حسین علیه
السلام را که غسل خواهد داد در جواب گوییم که چون آنحضرت در این نشا شهید در معرکه بود احتیاج بغسل
ندارد یا آنکه بعد از آنحضرت که بدنیا برگردند آنحضرت را غسل دهند و نماز کنند بر او تا بنفخ صور
منتهی شود و این آیات اگرچه بحسب ظاهر در شان بنی اسرائیل نازل شده است اما چون اکثر در
امم سابقه واقع شده است شبیه و نظیر آن در این امت واقع میشود و حق تعالی این قصص را برای تنبیه
این امت ذکر کرده است پس اشاره است باین وقایع که در این امت واقع خواهد شد و شیخ مفید و

طوسی بسندهای معتبر از جابر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده اند که بخدا سوگند که مردی از ما اهل بیت
پادشاهی خواهد کرد بعد از وفاتش سیصد و نه سال گفتم این در چه وقت خواهد بود فرمود بعد از آنکه قایم
علیه السلام از دنیا برود گفتم قایم علیه السلام چند سال پادشاهی خواهد کرد فرمود نوزده سال و بعد از وفات
آنحضرت هرج و مرج بسیار خواهد بود تا پنجاه سال پس منتصر بعزم انتقام کشته شده بدنیا خواهد آمد که حضرت
امام حسین علیه السلام است و طلب خون خود و اصحاب خود خواهد کرد و آنقدر بکشد و اسیر کند که مردم
بگویند اگر این از ذریت پیغمبران بود اینقدر آدم نمیکشت پس بعد از آن حضرت سفاح بیرون
آید یعنی حضرت امیر المومنین علیه السلام و کلینی و صفار بسندهای بسیار از حضرت باقر علیه السلام
روایت کرده اند که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود که منم آنکه خدا مرا شش خبر داده و دانستن
مرگها و بلاها و حکم کردن میان خلایق و منم صاحب رجعتها و دولتها [illegible] و منم صاحب عصا
و میسم و منم دابة الارض که با مردم سخن خواهد گفت و در تهذیب و کافی روایت کرده اند از حضرت صادق
علیه السلام که روزها و شبها نخواهد رفت تا خدا مرده‌ها را زنده کند و زنده‌ها را بمیراند و حق را باهلش
برگرداند و برپا دارد دینی را که از برای خود پسندیده است و کلینی و علی بن ابراهیم روایت کرده اند
از حضرت صادق علیه السلام که حق تعالی خبر داد رسول خدا را و بشارت داد او را بامام حسین علیه السلام
پیش از آنکه فاطمه باو حامله شود و بآنکه امامت در فرزندان او خواهد بود تا روز قیامت پس خبر داد
آنحضرت را بآنچه بامام حسین خواهد رسید از کشته شدن و مصیبتها در خود و فرزندانش پس عوض داد
او را از شهادت بآنکه امامت در عقب او باشد و اعلام کرد آنحضرت را که او کشته خواهد شد پس خدا
او را بدنیا بر خواهد گردانید و یاری او خواهد کرد تا دشمنان خود را بکشد و او را پادشاه روی زمین
گرداند چنانچه در قرآن مجید فرموده است که میخواهیم منت گذاریم بر آنها که ایشان را ضعیف گردانیده اند
در زمین و بگردانیم ایشان را امامان و بگردانیم ایشان را وارثان زمین و فرموده است که بتحقیق که
نوشته ایم در زبور بعد از ذکر حضرت رسول صلی الله علیه و آله که زمین را میراث خواهند برد بندگان
شایسته ما پس خدا بشارت داد پیغمبرش را که اهل بیت تو مالک زمین خواهند شد و بسوی زمین

برخواهند گشت و دشمنان خود را خواهند کشت و سید علی بن عبدالحمید در کتاب انوار مضیئه روایت
کرده است از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردند از رجعت که آیا حق است فرمود بلی پرسیدند که اول
کسی که رجعت خواهد کرد کیست فرمود که حضرت امام حسین علیه السلام خواهد بود بعد از قائم علیه السلام
بیرون خواهد آمد با اصحابش که با او شهید شدند و هفتاد پیغمبر با او خواهند بود چنانکه با حضرت موسی
علیه السلام مبعوث شدند پس حضرت قائم انگشتر خود را باو خواهد داد و از دنیا خواهد رفت و حضرت
امام حسین علیه السلام غسل و کفن و حنوط خواهد کرد او را و در قبر پنهان خواهد کرد و ایضا از کتاب فضل بن
شاذان روایت کرده است از حضرت باقر علیه السلام که چون حضرت قائم علیه السلام ظاهر شود و داخل کوفه
شود حق تعالی از پشت کوفه هفتاد هزار صدیق را مبعوث گرداند که در میان اصحاب او و از یاوران
او باشند و ابن قولویه در کامل الزیاره بسند معتبر از برید عجلی روایت کرده است که گفت از حضرت
صادق علیه السلام پرسیدم از اسماعیل که حق تعالی در قرآن او را صادق الوعد فرموده است آیا اسمعیل پسر
ابراهیم است حضرت فرمود که نه بلکه اسمعیل پسر حزقیل است پیغمبر بود حق تعالی او را مبعوث گردانید
بسوی قومش پس تکذیب او کردند و پوست سر و روی او را کندند و حق تعالی غضب کرد بر ایشان و
سطاطائیل ملک عذاب را به نزد او فرستاد و گفت پروردگار عزت مرا بسوی تو فرستاده است که
قوم ترا عذاب کنم به هر نحو که خواهی اسمعیل گفت مرا احتیاجی باین عذاب نیست حق تعالی
باو وحی کرد که پس حاجت تو چیست ای اسماعیل گفت پروردگارا تو عهد و پیمان گرفتی از برای خود
بر پروردگاری و از برای محمد به پیغمبری و از برای اوصیای او بولایت و امامت و خبر دادی خلق خود را که
امت او نسبت بحسین علیه السلام خواهند کرد بعد از پیغمبر ایشان و وعده دادی حسین را که او را بدنیا
برگردانی تا انتقام بکشد از آنها که این ستم را نسبت باو کرده اند پس حاجت من بسوی تو ای پروردگار
آنست که مرا برگردانی بسوی دنیا تا خود انتقام بکشم از آنها که نسبت بمن این کار کرده اند چنانچه
حسین را برخواهی گردانید پس حق تعالی اسمعیل بن حزقیل را وعده داد که چنین کند لهذا او با حضرت
امام حسین علیهما السلام بدنیا برخواهد گشت و ایضا از جریر روایت کرده است که گفت بحضرت صادق علیه السلام

عرض کردم که فدایت شوم چه بسیار کم است بقای شما اهل بیت در دنیا و چه بسیار نزدیک است اجلهای شما
بیکدیگر با احتیاج عظیمی که خلق بشما دارند حضرت فرمود که هر یک از ما صحیفه داریم که در آن نوشته است
آنچه باید بآن عمل کنیم در مدت حیات خود چون آنها منقضی شود میدانیم که وقت اجل ما رسیده است و
در آن وقت حضرت رسول صلی الله علیه و آله می آید و خبر وفات ما را بما میگوید و ثوابهای عظیم حق تعالی را بما
بشارت میدهد و حضرت امام حسین علیه السلام صحیفه خود را خواند و در آن صحیفه نوشته بود آنچه در حال
حیات عمل کند و آنچه باقی ماند که بعد از آن خواهد کرد پس رفت بقتال بامر خداوند ذوالجلال و شهید شد
و از جمله اموری که باقی مانده بود آن بود که جمعی از ملائکه از حق تعالی رخصت طلبیدند که بیاری او بیایند
چون بزمین رسیدند حضرت شهید شده بود حق تعالی وحی کرد بسوی ایشان که ملازم قبر او باشید تا از
قبر بیرون آید در رجعت و یاری او بکنند پس گریه کنید بر او و آنچه از شما فوت شده است از یاری او
و شما مخصوص گردیده اید بیاری او و گریستن بر او پس آن ملائکه بر او میگریند و چون بیرون آید از
یاوران او خواهند بود و در تفسیر محمد بن العباس بن ماهیار و فرات بن ابراهیم و مناقب شاذان
بن جبرئیل از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند در ذیل قول حق تعالی یَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ
تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ یعنی روزی که میلرزانند حرکت کنندها و متحرک میکردند آنها که ساکن بودند و
از پی آن می آید آنچه ردیف آنست فرمود که راجفه حسین بن علی است و رادفه علی بن ابی طالب
و اول کسی که در رجعت از قبر بیرون می آید حسین بن علی است با هفتاد و پنج هزار کس و آنست
تاویل قول حق تعالی اِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا چنانچه گذشت و حسن بن سلیمان از کتاب تنزیل روایت
کرده است از حضرت صادق علیه السلام که کَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ یعنی در رجعت ثُمَّ کَلَّا سَوْفَ
تَعْلَمُونَ یعنی در قیامت و محمد بن العباس بسند معتبر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است
در تفسیر قول حق تعالی اِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَیْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آیَةً فَظَلَّتْ اَعْنَاقُهُمْ لَهَا
خَاضِعِینَ یعنی اگر خواهیم میفرستیم برایشان از آسمان آیتی پس میگردد گردنهای ایشان برای
آن آیه ذلیل حضرت فرمود گردنهای بنی امیه یعنی آن آیه خاضع و ذلیل میگردد و آیت آنست

که علی بن ابی طالب صلوات الله علیه در هنگام زوال شمس ظاهر میکرد و نزد قرص آفتاب از برای
مردم تا بشناسند او را بحسب و نسبش پس بنی امیه را بکشند حتی اگر بنی امیه مردی از خود را در
پهلوی درختی پنهان کنند درخت بسخن آید و فریاد کند که این مردیست از بنی امیه اینجا پنهان
شده است او را بکشید و شیخ حسن بن سلیمان از کتاب ابن ماهیار که از اکابر محدثین شیعه است
روایت کرده است از ابو مروان که گفت از حضرت صادق علیه السلم سؤال کردم از تفسیر قول
حق تعالی إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ فرمود دنیا آخر نمیشود تا
جمع شوند رسول خدا و امیر المؤمنین صلوات الله علیهما در ثویه که موضعیست از کوفه و در آنجا
مسجدی بنا کنند که دوازده هزار در داشته باشد و ایضا از کتاب بشارات سید علی بن طاوس
روایت کرده است از حمران که مجموع عمر دنیا صد هزار سال است بیست هزار سال دولت سایر
مردم است و هشتاد هزار سال ایام دولت آل محمد صلوات الله علیهم خواهد بود و سید بن طاوس
گفته است که در کتاب سطور بن عبد الله این روایت را از این مبسوطتر دیده ام در کامل الزیارة
از مفضل از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که فرمود که گویا می بینم که کرسی از نور
بگذارند و بران نصب کنند قبه از یاقوت سرخ مکلل بسایر جواهر و حضرت امام حسین علیه السلم
بران کرسی بنشیند و بر دور آن نود هزار قبه سبز بود باشد و مؤمنان آیند و آنحضرت را
زیارت کنند و بر او سلام کنند پس حق تعالی خطاب کند ایشان را که ای دوستان من آنچه خواهید
از من سؤال کنید بسیار آزار کشیده و ذلیل و مظلوم شده امروز هر حاجت از حاجتهای دنیا
و آخرت که از من سؤال کنید بر می آورم از برای شما پس خوردن و آشامیدن ایشان از بهشت
باشد این است والله کرامت و بزرگواری عظیم مؤلف گوید که حاجتهای که در حدیث مذکور است
دلالت میکند بر آنکه اینحالت در رجعت خواهد بود و در کتاب احتجاج روایت کرده است که از ناحیه
مقدسه زیادتی بیرون آمد بسوی محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری و در ان مذکور است که شهادت
میدهم که تو حجت خدائی و شمائید اول و آخر و آنکه رجعت شما حق است و در ان شکی نیست

در اوردن نفع نبخشد

در اوردن نفع نبخشد نفسی را ایمان او که ایمان نیاورده باشد پیشتر یا کسب کند در ایمانش خیری را
و ابن بابویه رحمه الله در کتاب صفات الشیعه روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلم
که هر که اقرار بهفت چیز بکند مؤمن است و از جمله آنها ایمان برجعت را نقل کرده است و ایضا ذکر
از حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا روایت کرده است که هر که اقرار کند بیگانگی خدا و اقرار
کند برجعت و بمتعه زنان و بحج تمتع و ایمان بیاورد بمعراج و سؤال در قبر و حوض کوثر و شفاعت
و خلق بهشت و دوزخ و صراط و میزان و بعث و نشور و جزا و حساب پس او مؤمن است
بحق و راستی و او از شیعه ما اهل بیت است و احادیث دیگر در این باب بسیار است اکثر را
در کتاب بحار الانوار ایراد نموده ام و شک نیست در آنکه اصل رجعت فی الجمله متواتر بالمعنی است
و کسی که در ان شک کند ظاهرش آنست که حشر قیامت را نیز منکر باشد و امری که بخصوص متواتره
ثابت شده باشد بمحض استبعاد رد و هم انکار کردن محض بی دینی است و بعضی از خصوصیات
که در بعضی از روایات شاذه وارد شده است جزم بمثل آن نکرد اما انکار نیز نباید کرد و
اختلاف در خصوصیات باعث آن نمیشود که اصلش را انکار کنند چنانچه در بسیاری از خصوصیات
حشر و بهشت و جهنم و صراط و میزان و غیر آنها اختلاف در اخبار واقع شده است و این باعث
آن نمیشود که اصلش که ضروری دین است کسی انکار کند و خلاصه اش آنست که در رجعت بعضی
از مؤمنان و بعضی از کافران و نواصب و مخالفان متواتر است و انکارش موجب خروج از
دین تشیع است نه خروج از دین اسلام و رجعت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه امام حسین علیه السلم
و حضرت نیز متواتر است بلکه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نیز متواتر است یا قریب بتواتر
و در سایر ائمه علیهم السلم نیز احادیث صحیحه معتبره بسیار وارد شده است و اگر متواتر نباشد
بمرتبه رسیده است که ادعای آن باید کرد و انکار نباید کرد اما خصوصیات این رجعتها معلوم
نیست که آیا با ظهور حضرت در یک زمان خواهد بود یا پیش خواهد بود یا بعد خواهد بود و از بعضی احادیث
ظاهر میشود که به ترتیب زمان امامت رجعت خواهد کرد و شیخ حسن بن سلیمان رحمه الله قایل شده

با آنکه هر امامی زمان امامتی دارد و زمان مهدی بودنی دارد و حضرت صاحب الامر علیه السلام اول کسی
ظاهر میشود زمان امامت اوست و بعد از رجعت آبای کرام خود باز آنحضرت رجعت خواهد
فرمود و باین وجه تاویل کرده است آن حدیث را که از ما دوازده امام و دوازده مهدی هست
و این قول اگر چه بعید از صواب نیست اما مجمل اقرار کردن و تفاصیلش را بعلم ایشان رد
کردن احوط است و ابن بابویه رحمة الله علیه در رسالهٔ اعتقادات گفته است که اعتقاد ما
در رجعت آنست که حق تعالی فرموده است أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ
أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ ایشان هفتاد هزار خانه
بودند و در میان ایشان هر سال طاعون واقع میشد و اغنیا چون قوت داشتند بیرون
میرفتند و فقرا چون ضعیف بودند در محل خود میماندند و طاعون در اغنیا کمتر از فقرا واقع
میشد پس یکسال همه اتفاق کردند که از دیار خود بیرون روند چون وقت طاعون شد بیرون
رفتند و در کنار دریا فرود آمدند چون بارهای خود را بر زمین گذاشتند ندائی از جانب حق تعالی
بایشان رسید که بمیرید پس همه مردند و مردم استخوانهای ایشان را در موضعی جمع کردند و سالها بر این
حال ماندند پس پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل بر ایشان گذشت که او را ارمیا میگفتند دعا
کرد که پروردگارا اگر خواهی ایشان را زنده میتوانی کرد که شهرهای ترا آباد کنند و بندگان تو
از ایشان بهم رسند و ترا عبادت کنند در میان سایر عبادت کنندگان تو پس حق تعالی
باو وحی کرد که میخواهی من ایشان را زنده کنم از برای تو گفت بلی پس خدا همهٔ ایشان را زنده کرد به
دعای آن پیغمبر و با او رفتند پس اینجماعت مردند و بدنیا برگشتند و باجلهای خود مردند و ایضا
در قرآن مجید قصهٔ حضرت عزیز وارد شده است که حق تعالی او را میرانید و بعد از صد سال
زنده گردانید و بعد از آنکه سالها زنده ماند باجل مقدر خود مرد و حق تعالی ذکر کرده است قصهٔ
هفتاد نفر را که حضرت موسی علیه السلام از قوم خود اختیار کرد و با خود بطور برد چون کلام خدا
شنیدند گفتند ما تصدیق نمیکنیم تا خدا را علانیه نه بینیم پس بسبب ظلم ایشان و گفتار بد

ایشان صاعقه

ایشان صاعقه رسید و همه مردند پس موسی علیه السلام گفت پروردگارا چگویم با بنی اسرائیل
چون برگردم و ایشان را با خود نبرم پس خدا ایشان را زنده کرد و بدنیا برگشتند و خوردند و آشامیدند
و با زنان مقاربت کردند و فرزندان بهم رسانیدند پس باجلهای خود مردند و حق تعالی بحضرت عیسی
علیه السلام خطاب کرد که بیاد آور وقتی را که زنده میکردی مردگان را باذن من و جمیع مردهائی که او زنده
کرد باذن خدا برگشتند بدنیا و مدتها ماندند و بعد از آن باجلهای خود مردند و اصحاب کهف که
سیصد و نه سال مردند و خدا ایشان را زنده کرد و بدنیا برگشتند و مثل اینها بسیار است و دلالت
میکند بر آنکه رجعت در امم سابقه واقع شده است و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است که واقع
میشود در این امت مثل آنچه در امم سابقه واقع شده است مانند موافقت نعل بنعل و پر تیر با یکدیگر
پس باید که در این امت نیز رجعت واقع شود و مخالفان ما نقل کرده اند که چون حضرت مهدی علیه السلام
بیرون آید عیسی علیه السلام از آسمان فرود آید و در عقب او نماز کند و نزول او بزمین زنده شدن
بعد از مرگست زیرا که حق تعالی فرموده است إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ و بعد از آن
بعضی از آیات سابقه را که دلالت بر رجعت میکند ایراد نموده و آنچه در باب موت حضرت
عیسی علیه السلام و اصحاب کهف فرموده نزد فقیر محل تامل است و در حیات القلوب و بحار الانوار
تحقیق آنها مذکور است و ختم مینمائیم این بحث را بایراد حدیث مشهور مفضل شیخ حسن بن سلیمان
در کتاب منتخب البصائر روایت کرده بسند معتبر از مفضل بن عمر که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام که آیا آن امامی که مردم انتظار ظهور او میکشند و امیدوار فرج او هستند یعنی مهدی صاحب الزمان
علیه السلام وقت معلوم معینی برای خروج آنحضرت است فرمود که حق تعالی ابا نموده از اینکه از برای ظهور آنحضرت
وقتی تعیین فرماید که شیعیان بدانند پس فرمود که آیا نمی بینی که حق سبحانه و تعالی در امر قیام ساعت در
قرآن مجید فرموده است همگی در باب قیام آنحضرت نازل شده است و هر کس از برای ظهور مهدی ما
وقتی معین قرار دهد خود را با خدا در علم غیب شریک گردانیده است و دعوای اطلاع بر اسرار
الهی کرده است مفضل گفت که ای مولای من چگونه خواهد بود ابتدای ظهور آنحضرت فرمود که بغیر علم

ابتداء حدیث مفضل

کرده و نامش بلند شود و اثرش هویدا گردد و از آسمان منادی باسم و کنیت و نسبش ندا کند تا اتمام
حجت شناخت او بر خلق تمام شود با آن جهت ما بر خلق لازم ساخته‌ایم و قصه‌ها و احوالش را
بیان کرده‌ایم و نام و نسب و کنیتش را که تمام مردم ظاهر کرده‌ایم که نام و کنیتش مثل نام و کنیت
جد او است تا آنکه مردم نگویند که ما نام و نسب او را نفهمیدیم پس خدا او را بر همه دینها غالب
گرداند چنانچه حق تعالی پیغمبرش را وعده داده است که لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ
الْمُشْرِكُونَ یعنی حق تعالی فرستاد پیغمبرش را با هدایت و دین حق تا او را غالب گرداند بر همه
دینها و هر چند کراهت داشته باشند آنها که شرک می‌آورند و دیگر فرموده است که وَ در آیه
قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ یعنی قتال کنید با کافران تا آنکه در
زمین فتنه و کفر نباشد و همه دینها همه از برای خدا باشد پس فرمود که والله ای مفضل بر دارد از
جمیع ملتها و دینها اختلاف را و همه دین یک دین حق بر گردد و از هیچ کس بغیر دین حق قبول
نکند چنانچه حق تعالی فرموده است وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي
الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ یعنی هر که طلب نماید بغیر دین اسلام را پس هرگز از او قبول نکنند
و او در آخرت از زیان کاران باشد مفضل گفت پرسیدم که در ایام غیبت آنحضرت با که مخاطبه خواهد
فرمود و که با او سخن خواهد گفت فرمود که ملائکه و مؤمنان از جن و امر و نهیش بیرون خواهد
آمد بسوی معتمدان و نایبان آنحضرت که بشیعیانش رسانند والله ای مفضل گویا می‌بینم آنحضرت را
که داخل شود و برد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله را در بر و عمامه زردی بر سر داشته باشد
و در پاهایش هر دو نعل حضرت رسول صلی الله علیه و آله و در دستش عصای آنحضرت بوده باشد و بزی
چند در پیش افکنده باشد تا کسی او را نشناسد و با این هیأت بیاید بنزد خانه کعبه
تنها و بی رفیق پس چون شب در آید و دیده‌ها بخواب رود جبرئیل و میکائیل و صف صف از
ملائکه بر او نازل شوند پس جبرئیل گوید که ای آقای من سخن تو مقبول است و امر تو جاریست
پس حضرت صاحب الامر علیه السلام دست بر روی مبارک کشد و گوید حمد و سپاس خداوندی را سزاست

هر وعده ما را راست

که وعده ما را راست گردانید و زمین بهشت را با میراث داد که هر جا که خواهیم قرار بگیریم پس
نیکو مزدیست مزد کارکنان پس خدا ایستد میان رکن حجر الاسود و مقام ابراهیم و بصدای
بلند ندا کند که ای گروه بزرگواران و مخصوصان من و آنها که حق تعالی ایشان را برای یاری من ذخیره کرده ا
پیش از ظاهر شدن من بر روی زمین بیایید بسوی من پس حق تعالی صدای آنحضرت را برساند بایشان در
هر جائی باشند از مشرق و مغرب عالم و بر هر حالی که بوده باشند پس بشنوند همه یک آواز و همگی متوجه
خدمت آنحضرت شوند و بیک چشم زدن همه حاضر شوند نزد آنحضرت در میان رکن و مقام پس عمودی
از نور بلند شود از زمین بسوی آسمان که هر مؤمنی که بر روی زمین باشد از آن روشنی یابد و آن نور داخل
خانهای مؤمنان در آید و جانهای ایشان بآن فرح یابد و ایشان ندانند که قائم آل محمد ظاهر گردیده است
پس چون صبح شود سیصد و سیزده تن که بطی الارض از اطراف عالم بخدمت آنحضرت حاضر شده ا
همه در خدمتش ایستاده باشند پس پشت بکعبه دهد و دست مبارک بگشاید مانند دست موسی علیه
السلم از نور عالم را روشن کند پس گوید که هر که با این دست بیعت کند چنانست که با خدا بیعت کرده ا
پس اول کسی که دستش را ببوسد و با او بیعت کند جبرئیل باشد پس سایر ملائکه بیعت نمایند
پس نجیبان جن بشرف بیعت رسند پس سیصد و سیزده تن نقبا بیعت نمایند [illegible]
مردم مکه فریاد بر آورند که کیست این شخص که در جانب کعبه ظاهر شده است و چه جماعتند اینها
که با او یند پس بعضی گویند که همان صاحب بزهاست که داخل مکه شد گویند که هیچ یک از اصحابش را
میشناسید گویند نمی‌شناسیم هیچ یک را مگر چهار کس از اهل مکه و چهار کس از اهل مدینه که اینها را بنام
و نسب میشناسیم و این بیعت در اول طلوع آفتاب باشد پس چون آفتاب بلند شود از پیش قرص
آفتاب منادی با آواز بلند ندا کند که اهل آسمانها و زمینها بشنوند که ای گروه خلایق این مهدی
آل محمد است و بنام و کنیت جدش او را یاد کند و نسبت دهد او را بامام حسن پدرش امام
یازدهم و دیگر پدران بزرگوارش را بشمارد تا حسین بن علی ابی طالب علیهم السلم با او بیعت نمائید
تا هدایت بیابید و مخالفت او منمائید که گمراه میشوید پس اول کسی که آن ندا را لبیک بگوید

واجابت میکنند ملائکه اند پس مؤمنان جن پس سیصد و سیزده نفر که نقبای آنحضرت اند میگویند شنیدیم
واطاعت کردیم و هیچ صاحب گوشی از خلایق نمی ماند مگر اینکه آن صدا را میشنود و متوجه میشوند خلایق
از شهرها و صحراها و دریاها و بیابانها پس چون نزدیک غروب آفتاب شود از مغرب آفتاب شیطان
ندا کند که ای پروردگار شما در وادی یابس ظاهر شده است و او عثمان بن عنبسه است از فرزندان
یزید بن معاویه علیهم اللعنه با او بیعت نمائید تا هدایت یابید و مخالفت مکنید که گمراه شوید پس
ملائکه و جن و نقبا همه او را تکذیب کنند و دانند که او شیطان است و گویند که شنیدیم اما
باور نکردیم پس هر صاحب شک و منافق و کافر که باشد بندای آخر از راه برود و در تمام از در حضرت
صاحب بیت بکعبه داده گوید که هر که خواهد که نظر کند بآدم و شیث و نوح و سام و ابراهیم و اسمعیل
و موسی و یوشع و عیسی و شمعون پس نظر کند بمن که علم و کمال همه با من هست و هر که خواهد که نظر
کند بمحمد و علی و حسن و حسین و ائمه از ذریت حسین علیهم السلام پس نظر کند بمن و آنچه خواهد از
من سؤال کنند که علم همه نزد منست و آنچه آنها معلمت نداشته و خبر نداده اند من خبر میدهم
و هر که کتب آسمانی و صحف پیغمبران را خواهد بیاید و از من بشنود پس ابتدا کند و صحف آدم
و شیث را بخواند امت آدم و شیث گویند اینست صحف آدم و شیث که از آن هیچ تغییری را
نیافته است و خواند بر ما از آن صحف آنچه فراموش کرده بودیم پس بخواند صحف نوح و صحف ابراهیم و
توریة موسی و انجیل عیسی و زبور داود علیهم السلام را پس علمای آن ملتها همه شهادت دهند
که اینست آن کتابها بنحوی که از آسمان نازل شده و تغییری نیافته است و آنچه از ما فوت شده بود
و بما نرسیده بود همه را بر ما خواند پس بخواند قرآن را بنحوی که حق تعالی بر حضرت رسول صلی الله علیه
و آله نازل ساخته بی آنکه تغییر و تبدیل شده باشد چنانچه در قرآنهای دیگر شده پس در آن حال شخصی
بیاید بخدمت آنحضرت که روپوش بجانب پشت گشته باشد و بگوید که ای سید من منم بشیر
امر کرد مرا ملکی که بخدمت تو بیایم و ترا بشارت دهم به هلاک شدن لشکر سفیانی پس حضرت
فرماید که قصه خود و برادرت را نقل کن بشیر گوید که من و برادرم در میان لشکر

سفیانی بودیم و

سفیانی بودیم و خراب کردیم دنیا را از دمشق تا بغداد و کوفه را خراب کردیم و مدینه را خراب کردیم
و منبر را در هم شکستیم و استرهای ما در میان مسجد مدینه سرگین انداختند پس بیرون آمدیم و جمعیت لشکر
سیصد هزار کس بودند و متوجه شدیم که کعبه را خراب کنیم و اهلش را بقتل رسانیم پس چون بصحرای
بیدا رسیدیم که در حوالی مدینه طیبه است آخر شب فرود آمدیم پس صدائی از آسمان آمد که
ای بیدا هلاک گردان این گروه ستمکاران را پس زمین شکافته شد و تمام لشکر را با چهارپایان
و اموال و اسباب فرو برد و کسی اثری از روی زمین نماند بغیر از من و برادرم ناگاه ملکی بنزد ما
آمد و رویهای ما را برپشت گردانید چنانچه می بینی پس برادرم گفت ای نذیر برو بسوی سفیانی
ملعون در دمشق و او را بترسان بظاهر شدن مهدی آل محمد صلوات الله علیهم و خبر ده او را که لشکرش
را حق تعالی در بیدا هلاک گردانید و بمن گفت ای بشیر ملحق شو بحضرت مهدی در مکه و او را بشارت ده
بهلاک شدن ظالمان و توبه کن بر دست آنحضرت که توبه ترا قبول میفرماید پس حضرت دست مبارک
بر روی بشیر بمالد و بحالت اول برگردد و با حضرت بیعت کند و در لشکر آن سرور بماند مفضل پرسید
که ای سید من ملائکه و جن در آن زمان بر مردم ظاهر خواهند شد فرمود بلی والله ای مفضل و با ایشان
گفتگو خواهند کرد چنانچه مرد با اهل و یاران خود صحبت دارد مفضل پرسید که ملائکه و جن با او خواهند
بود فرمود بلی والله ای مفضل و آنحضرت با آن گروه فرود خواهد آمد در زمین هجرت ما بین نجف
و کوفه و عدد اصحابش در آنوقت چهل و شش هزار از ملائکه خواهد بود و شش هزار از جن و بروایت
دیگر چهل و شش هزار جن و خدا باین لشکر او را بر عالم ظفر خواهد داد مفضل پرسید که آنحضرت با اهل
مکه چه خواهد کرد فرمود که اول ایشانرا بحکمت و موعظه نیکو بحق دعوت نماید پس چون اطاعتش نمایند
شخصی از اهل بیت خود را خلیفه گرداند بر ایشان و بیرون آید و متوجه مدینه طیبه شود مفضل پرسید
که خانه کعبه را چه خواهد کرد فرمود که خراب میکند و از بنائی که حضرت ابراهیم علیه السلم و اسماعیل
علیه السلم گذاشته بودند بنا میکند و از نو بنا میکند و بناهای ظالمان را در مکه و مدینه و عراق و سایر
اقالیم خراب میکند و مسجد کوفه را خراب میکند و از اساس اولش بنا میکند و قصر کوفه را خراب

میکنند که آن بنا نهاده ملعون است مفضل پرسید که در مکه معظمه اقامت خواهد فرمود حضرت فرمودند
که نه ای مفضل بلکه شخصی از اهل بیت خود را در آنجا جانشین خواهد کرد و چون از مکه بیرون آید اهل مکه
خلیفه آنحضرت را بقتل رسانند پس حضرت باز بسوی ایشان معاودت نماید پس بیایند بخدمت
آنحضرت سر در زیر افکنده و گریان و تضرع کنند و گویند ای مهدی آل محمد توبه میکنیم توبه ما را
قبول فرما پس ایشان را پند دهد و از عقوبات دنیا و آخرت بترساند و از اهل مکه شخصی را
بر ایشان والی کند و بیرون آید باز آن والی را بکشند آنگاه یاوران خود را از جن و نقبا
بسوی ایشان برگرداند که با ایشان بگویند که برگردند بحق پس هر که ایمان بیاورد او را ببخشند
و هر که ایمان نیاورد بقتل رسانند پس چنین عسکر فیروزی اثر بسوی مکه باز گردند از صد کس یک کس
ایمان نیاورد مفضل پرسید که ای مولای من خانه حضرت مهدی و محل اجتماع مؤمنان کجا خواهد بود
فرمود که پای تخت آنحضرت شهر کوفه خواهد بود و مجلس دیوان و حکمش مسجد کوفه خواهد بود
و محل جمع بیت المال و قسمت غنیمتها مسجد سهله خواهد بود و موضع خلوتش نجف اشرف خواهد
بود مفضل پرسید که جمیع مؤمنان در کوفه خواهند بود فرمود که بلی والله هیچ مؤمنی نباشد مگر آنکه
یا در کوفه یا در حوالی کوفه باشد یا دلش مایل بسوی کوفه باشد و در آن زمان قیمت جای خوابیدن
یک گوسفند در کوفه دو هزار درهم باشد و در آن زمان شهر کوفه وسعتش بقدر پنجاه و چهار
میل یعنی هیجده فرسخ باشد و قصرهای کوفه بکربلای معلی متصل گردد و حق سبحانه و تعالی کربلا را پناهی و
جایگاهی گردانیده که پیوسته محل آمد و شد ملائکه و مؤمنان باشد و حق تعالی آن زمین مقدس را
بسیار بلند مرتبه گردانیده و چندان از برکات و رحمتها در آن قرار داده که اگر مؤمنی در آنجا
بایستد و بخواند خدا را هر آینه بیک دعا هزار مثل مرتبه ملک دنیا با و عطا فرماید پس حضرت
صادق علیه السلام آهی کشیدند و فرمودند که ای مفضل بدرستی که بقعه‌های زمین با یکدیگر مفاخرت
کردند پس کعبه معظمه بر کربلای معلی فخر کرد حق تعالی وحی فرمود بکعبه که ساکت شو و فخر مکن بر کربلا
بدرستی که آن بقعه مبارکه ایست که در آنجا ندای انی انا الله از شجره مبارکه بموسی علیه السلام

[illegible]

رسید و آن همان مکان بلندیست که مریم و عیسی را در آنجا جای دادیم و در موضعی که سر مبارک
امام حسین علیه السلام را بعد از شهادت گذاشتند در همان موضع مریم عیسی روح الله را گذاشت و وقت
ولادت غسل داد و خود در آنجا غسل کرد و آن بهترین بقعه‌هاست که حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله در آنجا عروج نمود و خیر و رحمت بی پایان برای شیعیان ما در آنجا مهیاست تا ظاهر
شدن حضرت قائم علیه السلام مفضل گفت که ای سید پس مهدی علیه السلام دیگر بکجا متوجه خواهد شد
فرمود که بسوی مدینه جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و چون وارد مدینه شود امری عجیب از او
بظهور آید که موجب شادی مؤمنان و خواری کافران باشد مفضل پرسید که آن چه امر است
فرمود چون بنزد قبر جد بزرگوار خود رسد گوید که ای گروه خلایق این قبر جد من رسول
خدا صلی الله علیه و آله است گویند بلی ای مهدی آل محمد گوید که کیستند اینها که با او دفن
کرده‌اند گویند که دو مصاحب و هم خوابه او ابوبکر و عمر پس حضرت صاحب الامر علیه السلام
در حضور خلق از روی مصلحت پرسد که کیست ابوبکر و کیست عمر و بچه سبب ایشان را از میان
جمیع خلایق با جدم دفن کرده‌اند و شاید که دیگری باشد که در اینجا مدفون شده باشد
پس مردم گویند ای مهدی آل محمد غیر ایشان کسی در اینجا مدفون نیست ایشان را از این جهت
در اینجا مدفون کرده‌اند که خلیفه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بوده‌اند و پدر زنان آنحضرت بوده‌اند پس فرماید که آیا
کسی هست که اگر ببیند ایشان را بشناسد گویند بلی ما بصفت میشناسیم باز فرماید که آیا
کسی شک دارد در این که ایشان در اینجا مدفون‌اند گویند نه پس بعد از سه روز امر فرماید که دیوار را
بشکافند و هر دو را از قبر بدر آورند پس هر دو را با بدن تازه بیرون آورند بهمان صورت
که داشته‌اند پس بفرماید که کفنهای ایشان بگشایند و ایشان را بر آن کفن کشند بر درخت
خشکی پس برای امتحان خلق در حال آن درخت سبز شود و برگ برآورد و شاخهایش بلند
شود پس جمعی که ولایت ایشان داشته‌اند گویند که این است والله شرف و بزرگی و ما
رستگار شدیم به محبت ایشان و چون این خبر منتشر شود هر که در دل بقدر حبه‌ای از محبت ایشان

داشته باشند حاضر شود پس منادی از جانب حضرت صاحب علیه السلام ندا کند که هرکه این
دو مصاحب و دو همخوابه حضرت رسول را دوست میدارد از میان مردم جدا شود و بیک
جانب بایستد پس خلق دو طایفه شوند یکی دوستدار ایشان و یکی لعنت کننده بر ایشان پس
حضرت عرض فرماید بر دوستان ایشان که بیزاری جویید از ایشان و اگر نه بعذاب الهی
گرفتار میشوید ایشان گویند که ای مهدی آل رسول ما پیش از آنکه بدانیم که ایشان را نزد خدا
قرب و منزلتی هست از ایشان بیزاری نکردیم چگونه امروز بیزار شویم از ایشان و حال آنکه
کرامت بسیار از ایشان بر ما ظاهر شده و دانستیم که مقرب درگاه حقند بلکه از تو بیزاریم
و از هرکه ایمان بتو آورده است و هرکه ایمان بایشان نیاورده و از هرکه ایشان را بای
خواری بدر آورده و بردار کشید پس حضرت مهدی صلوات الله علیه امر فرماید باد سیاهی را
که بر ایشان وزد و همگی را بهلاکت رساند پس فرماید که آن ملعونان را از درخت بزیر آورند
و ایشان را بقدرت الهی زنده گرداند و امر فرماید خلایق را که همگی جمع شوند پس هر ظلم و کفری که
از اول عالم تا آخر شده گناهش را بر ایشان لازم آورد و زدن سلمان فارسی و آتش
افروختن بر در خانه حضرت امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام بجهت سوختن ایشان
و زهر دادن امام حسن علیه السلام و کشتن امام حسین علیه السلام و اطفال و پسر عمان و یاران او
علیهم السلام و اسیر کردن ذریت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ریختن خون آل محمد در هر زمانی
و هر خونی که بناحق ریخته شده و هر فرجی که بحرام جماع شده و هر سودی و حرامی که خورده اند
و هر گناه و ظلم و جوری که واقع شده تا قیام قائم آل محمد صلوات الله علیهما همه را بر ایشان بشمارد
که از شما شده و ایشان اعتراف کنند زیرا که اگر در روز اول غصب حق خلیفه بحق نمیکردند
اینها در عالم نمیشد پس امر فرماید که از برای مظالم هرکه حاضر باشد از ایشان قصاص نمایند
پس ایشان را امر فرماید بر درخت بر کشند و آتشی را امر فرماید که از زمین بیرون آید و
ایشان را بسوزاند با درخت و بادی را امر فرماید که از زمین بیرون آید که خاکستر ایشان را بدریا

باشند مفضل گفت که ای سید من این آخر عذاب ایشان خواهد بود فرمود که هیهات ای مفضل والله
که سید اکبر محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و صدیق اکبر امیر المؤمنین و فاطمه زهرا و حسن
مجتبی و حسین شهید کربلا و جمیع ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین همگی زنده خواهند شد
و هرکه ایمان محض خالص داشته و هرکه کافر محض بوده همگی زنده میشوند و از برای جمیع ائمه و
مؤمنان ایشان عذاب خواهند کرد حتی آنکه در شبانه روزی هزار مرتبه ایشان را بکشند و
زنده شوند پس خدا بهر جائی که خواهد ایشان را ببرد و معذب گرداند پس از آنجا حضرت
مهدی علیه السلام متوجه کوفه شود و در مابین کوفه و نجف فرود آید با چهل و شش هزار ملک و
چهل و شش هزار جن و سیصد و سیزده تن از نقبا مفضل پرسید که زوراء که بغداد باشد در آن
وقت چگونه خواهد بود فرمود که محل لعنت و غضب الهی خواهد بود وای بر کسی که در آن جا
ساکن باشد از علمهای زرد و علمهای مغرب و از علمهائی که از نزدیک و دور متوجه آن میگردد
والله که بر آن شهر نازل میشود اصناف عذابها که بر امتهای گذشته نازل شده است و عذابی
چند بر آن نازل شود که چشمها ندیده باشد و گوشها نشنیده باشد و طوفانی که بر اهلش
نازل خواهد شد طوفان شمشیر خواهد بود والله که یک وقتی چنان آبادان شود بغداد که گویند
دنیا همین است و گویند که خانهها و قصرهایش بهشت است و دخترانش حور العین اند و
پسرانش ولدان بهشتند و گمان کنند که خدا روزی بندگان را قسمت نکرده است مگر در آن
شهر و ظاهر شود در آن شهر از افترا بر خدا و رسول و حکم بناحق و گواهی ناحق و شراب خوردن
و زنا کردن و مال حرام خوردن و خون ناحق ریختن آنقدر که در تمام دنیا آنقدر نباشد
پس خدا خراب کند آن را باین فتنهها و لشکرها بمرتبهای که اگر کسی گذرد گوید که اینجا
زمین آن شهر است پس خروج کند جوان خوشروی حسنی بجانب دیلم و قزوین و
باواز فصیح ندا کند که بفریاد رسید ای آل محمد مضطر بیچاره را که از شما یاری میطلبد پس اجابت
نمایند او را گنجهای خدا در طالقان چه گنجها نه از طلا و نه از نقره بلکه مردی چند مانند پارههای آهن

در شجاعت و عزم و صلابت بر بادپای اشهب سوار همه مکمل و مسلح و پیوسته بکشند ظالمان را
تا بکوفه در آید در وقتی که اکثر زمین را از کافران پاک کرده باشد پس در کوفه ساکن میشود و
باو خبر میرسد که مهدی و اصحابش بنزدیک کوفه رسیده اند پس با اصحاب خود میگوید که بیایید
برویم و ببینیم که این مرد کیست و چه میخواهد و الله که خود میداند که مهدی آل محمد است اما
مطلبش آنست که اصحاب خود ظاهر سازد حقیقت آنحضرت را پس حسینی در برابر حضرت
مهدی بایستد و میگوید که اگر راست میگویی که تو ئی مهدی آل محمد کجاست عصای جدت
رسول خدا صلی الله علیه و آله و انگشتری او و برد و زره او که او را فاضل مینامیدند و عمامه اش
که سحاب میگفتند و اسبش که یربوع نام داشت و ناقه اش که عضبا میگفتند و استرش که
دلدل میگفتند و حمارش که یعفور مینامیدند و براق و کو مصحف امیرالمؤمنین که بی تغییر
و تبدیل جمع کرد پس همه را حضرت مهدی علیه السلم حاضر کرده اند حتی عصای آدم و نوح و ترکه هود
و صالح و مجموعه ابراهیم و صاع یوسف و کیل و ترازوی شعیب و عصای موسی و تابوت موسی
و زره داود و انگشتری سلیمان و تاج او و اسباب عیسی و میراث جمیع پیغمبران علیهم السلم
پس حضرت مهدی عصای حضرت رسول را بر سنگ صلب نصب کند و در ساعت درخت بزرگی شود
که جمیع لشکر در زیر سایه آن باشند پس حسینی گوید که الله اکبر دست خود را دراز کن که با تو بیعت
کنم ای فرزند رسول خدا پس حضرت دست دراز کند که سید حسینی و جمیع لشکرش بیعت نمایند
بغیر چهل هزار نفر از زیدیه که با لشکر او باشند و مصحفها در گردن حمایل کرده باشند آنها گویند که
اینها سحر بزرگ بود پس حضرت مهدی علیه السلم هر چند ایشان را پند دهد و معجزات نماید
سود نبخشد تا سه روز پس فرماید که همه را بقتل رسانند مفضل پرسید که پس دیگر
چه کار خواهد کرد فرمود که لشکرها بر سر سفیانی خواهد فرستاد تا آنکه او را بگیرند در دمشق و بر روی
صخره بیت المقدس ذبح نمایند پس حضرت امام حسین صلوات الله علیه ظاهر شود با دوازده
هزار صدیق و هفتاد و دو نفر که با او شهید شدند در کربلا و هیچ رجعتی از این رجعت خوشتر نیست

پس بیرون آید

پس بیرون آید صدیق اکبر امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب صلوات الله علیه و برای او قبه
در نجف اشرف نصب کنند که یک رکنش در نجف باشد و یکی در بحرین و یکی در صنعای یمن و چهارم در
مدینه طیبه و گویا می بینم قندیلها و چراغهایش را که آسمان و زمین را روشنی میدهد زیاده از
آفتاب و ماه پس بیرون می آید سید اکبر محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم با هر که ایمان
آورده است بآنحضرت از مهاجر و انصار و غیر ایشان و هر که در جنگهای آنحضرت شهید شده باشد
پس زنده میکنند جمعی را که تکذیب آنحضرت کرده بودند و شک میکردند در حقیت او یا رد گفته او
مینمودند و میگفتند ساحر است و کاهن است و دیوانه است و بخواهش خود سخن میگوید و هر که
با او جنگ کرده باشد و نزاع کرده باشند و همه را بجزای خود میرسانند و همچنین بر میگردانند یکیک از
ائمه تا صاحب الامر علیه السلم و هر که یاری ایشان کرده تا خوشحال شوند و هر که آزار ایشان کرده تا ایشان که
جنسی از آخرت بعذاب و خواری دنیا مبتلا گردند و در آنوقت ظاهر میشود تاویل آن آیه کریمه
که ترجمه اش گذشت که وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ تا آخر آیه مفضل
پرسید که مراد از فرعون و هامان در این آیه چیست حضرت فرمود که مراد ابوبکر و عمر است مفضل
پرسید که حضرت رسول خدا و امیرالمؤمنین با حضرت صاحب الامر علیهم السلم خواهند بود حضرت
فرمود که بلی ناچار است که ایشان جمیع زمین را بگردند حتی پشت کوه قاف را و آنچه در ظلمات
و جمیع دریاها است تا آنکه هیچ موضعی از زمین نماند مگر آنکه ایشان طی نمایند و دین خدا را بر پا دارند
پس فرمود که گویا می بینم ای مفضل امروز را که ما گروه امامان نزد جد خود رسول خدا صلی الله علیه
و آله و سلم ایستاده باشیم و با آنحضرت شکایت کنیم آنچه بر ما واقع شد از این امت جفاکار بعد از
وفات آنحضرت و آنچه بما رسانیدند از تکذیب و رد گفته‌های ما و دشنام دادن و لعن
کردن ما و ترسانیدن ما را بکشتن و بدر بردن خلفای جور ما را از حرم خدا و رسول بشهرهای
ملک خود و شهید کردن ما بزهر و محبوس گردانیدن ما پس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
و سلم گریان شود و بفرماید که ای فرزندان من نازل شده است بشما مگر آنچه بجد شما پیش از

تمام واقع شده بود پس ابتدا کند حضرت فاطمه صلوات الله علیها و شکایت کند از ابوبکر
و عمر علیهما اللعنه که فدک را از من گرفتند و چندانکه حجتها برای ایشان اقامت کردم سود نداد
و نامه‌ای که تو برای من نوشته بودی برای فدک عمر گرفت در حضور مهاجر و انصار و آب دهان
نجس خود را بر آن انداخت و پاره کرد و من بسوی قبر تو آمدم ای پدر و شکایت ایشان را بتو
کردم و ابوبکر و عمر بسقیفه بنی ساعده رفتند و با منافقان دیگر اتفاق کردند و خلافت را از
شوهرم امیرالمؤمنین علیه السلم غصب کردند پس چون آمدند که او را به بیعت ببرند و او ابا کرد
هیزم بر در خانه ما جمع کردند که اهل بیت رسالت را بسوزانند پس من صدا زدم که ای عمر این
چه جرأت است که بر خدا و رسول میکنی میخواهی که نسل پیغمبر را از زمین براندازی عمر گفت که
بس کن ای فاطمه که محمد حاضر نیست که ملائکه بیایند و امر و نهی از آسمان بیاورند علی را بگو بیاید
و بیعت کند و اگر نه آتش می اندازم در خانه و همه را میسوزانم پس من گفتم خداوندا بتو شکایت
میکنم اینکه پیغمبر تو از میان رفته و امتش همه کافر شده اند و حق ما را غصب میکنند پس عمر صدا زد
که حرفهای احمقانه زنانه را بگذار خدا پیغمبری و امامت را هر دو بشما نداده است پس عمر تازیانه
زد و دست مرا شکست و در بر شکم من زد و فرزند شش ماهه از من سقط شد و من فریاد
میکردم که وا ابتاه وا رسول الله دختر تو فاطمه را دروغگو می نامند و تازیانه بر او میزنند و فرزندش را
شهید میکنند و خواستم که گیسو بگشایم امیرالمؤمنین دوید و مرا بسینه خود چسبانید و گفت
ای دختر رسول خدا پدرت رحمت عالمیان بود بخدا سوگند میدهم ترا که مقنعه را از سر
نگشائی و سر بآسمان بلند نکنی والله که اگر بکنی خدا یک جنبنده در زمین و یک پرنده در هوا
زنده نگذارد پس برگشتم و از آن درد و آزار شهید شدم پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم
شکایت کند که چندین شب با حسنین بخانه مهاجر و انصار رفتم از آنهائی که مکرر تو بیعت
خلافت مرا از ایشان گرفته بودی و از ایشان طلب یاری کردم و همه وعده یاری کردند و چون
صبح شد هیچیک بیاری من نیامدند و بسی محنتها از ایشان کشیدم و قصه من مثل قصه هرون بود

محسن نام

درمیان بنی

درمیان بنی اسرائیل که بموسی گفت ای فرزند مادر بدرستی که قوم تو مرا ضعیف گردانیدند و نزدیک
بود که مرا بکشند پس صبر کردم از برای خدا و آزاری چند کشیدم که هیچ وصی پیغمبری از امت آن پیغمبر
مثل آن نکشیده بود تا آنکه مرا شهید کردند بضربت عبدالرحمن ابن ملجم پس حضرت امام حسن علیه
السلام برخیزد و گوید ای جد چون خبر شهادت پدرم بمعویه علیه اللعنه رسید زیاد ولدالزنا را با
با صد و پنجاه هزار کس بجانب کوفه فرستاد که من و برادرم حسین علیه السلم و سایر برادران و اهالی را بگیرند
تا بیعت کنیم با معاویه و هر که قبول نکند گردنش را بزنند و سرش را برای معویه بفرستند پس من
بمسجد رفتم و خطبه خواندم و مردم را نصیحت کردم و ایشان را بجنگ معویه خواندم بغیر از
بیست کس کسی جواب من نگفت پس رو بآسمان کردم و گفتم خداوندا تو گواه باش که من ایشان را
دعوت کردم و از عذاب تو ترسانیدم و امر و نهی کردم و ایشان مرا یاری نکردند و در فرمان
برداری من مقصر شدند خداوندا بفرست بر ایشان بلا و عذاب خود را پس از منبر فرود آمدم
و ایشان را گذاشتم و بجانب مدینه روانه شدم پس آمدند بنزد من و گفتند اینک معویه لشکرها
بانبار و کوفه فرستاده است و مسلمانان را غارت کرده اند و زنان و اطفال بیگناه را
کشته اند بیا تا با ایشان جهاد کنیم پس گفتم با ایشان که شما را وفائی نیست و جمعی با ایشان
فرستادم و گفتم که بنزد معویه خواهید رفت و بیعت مرا خواهید شکست و مرا مضطر خواهید
کرد که با معویه صلح کنم آخر نشد مگر آنکه من ایشان را خبر داده بودم پس برخیزد امام معصوم مظلوم
شهید حسین بن علی علیهما السلم با خون خود خضاب کرده با جمیع شهدائی که با او شهید شدند
پس چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله نظرش بر او افتد بگرید و جمیع اهل آسمانها و زمین
بگریه آنحضرت گریان شوند و حضرت فاطمه نعره بزند که زمین بلرزد و حضرت امیرالمؤمنین و امام
حسن از جانب راست حضرت رسول صلی الله علیه و آله بایستند و حضرت فاطمه از جانب چپ
آنحضرت پس حضرت امام شهید نزدیک آید حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را بر سینه خود
چسباند و گوید فدای تو شوم ای حسین دیده تو روشن باد و دیده من درباره تو روشن باد

یارب

و از جانب راست حضرت امام حسن علیه السلم حمزه سید الشهدا باشد و از جانب چپ او
جعفر طیار و محسن را حضرت خدیجه و فاطمه بنت اسد مادر حضرت امیر المومنین صلوات الله
علیه بر داشته بیاورند فریاد کنان و حضرت فاطمه صلوات الله علیها آیه تلاوت فرماید
که ترجمه ظاهر لفظش اینست امروز که بشما وعده میدادند امروز میباید هر نفسی آنچه کرده است
از کار خیر حاضر گردانیده شده و آنچه کرده است از کار بد آرزو میکند که کاش میان او
و آن کار زشت فاصله دوری باشد پس حضرت صادق علیه السلم بسیار گریست و فرمود که روشن مباد
دیده که نزد ذکر این قصه گریان نگردد پس مفضل گریست و گفت ای مولای من چه ثواب
دارد گریستن بر ایشان فرمود که ثواب غیر متناهی اگر شیعه باشد مفضل پرسید که دیگر چه خواهد
شد فرمود که حضرت فاطمه علیها السلم برخیزد و بگوید خداوندا وفا کن بوعده که با من کرده در باب
آنها که بر من ظلم کردند و حق مرا غصب کردند و مرا زدند و بجزع آوردند بستمهای که بر جمیع
فرزندان من کردند پس بگریند ملائکه آسمانهای هفتگانه و حاملان عرش الهی و هر که در دنیاست
و هر که در تحت الثری است همگی خروش بر آورند پس نماند احدی از کشندگان ما و ستمکاران
بر ما و آنها که راضی بودند بستمهای ما مگر آنکه هزار مرتبه در آن روز کشته شوند مفضل گوید که
عرض کردم که ای مولای من جمعی از شیعیان شما هستند که قایل نیستند که شما و دوستان شما
و دشمنان شما در آن روز زنده خواهید شد فرمود که مگر نشنیده اند سخن جد ما حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله و سخن ما اهل بیت را که مکرر خبر داده ایم از رجعت مگر نشنیده اند
این آیه را که وَلَنُذِيقَنَّهُم مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ فرمود که عذاب
پست تر عذاب رجعت است و عذاب بزرگتر عذاب قیامت است پس حضرت
فرمود که جمعی از شیعیان که در شناخت ما تقصیر کرده اند میگویند که معنی رجعت آنست
که پادشاهی بجا برگردد و مهدی ما پادشاه شود وای بر ایشان که پادشاهی دین و دنیا را
از ما گرفته است تا بجا برگرداند پادشاهی نبوت و امامت و وصایت همیشه با ماست

ای مفضل اگر

ای مفضل اگر تدبر نمایند شیعیان ما در قرآن هر آینه در فضیلت ما شک نکنند مگر نشنیده اند
این آیه کریمه را که وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ تا آخر آیه کریمه
که ترجمه اش گذشت والله که تنزیل این آیه در بنی اسرائیل است و تاویلش در رجعت
ما اهل بیت است و فرعون و هامان ابوبکر و عمر اند پس فرمود که بعد از آن برخیزد جدم
علی ابن الحسین علیه السلم و پدرم امام محمد باقر علیهم السلم پس شکایت کنند بجد خود رسول
خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنچه از ستمکاران بر ایشان واقع شده است پس برخیزم من
و شکایت کنم آنچه از منصور دوانیقی بمن رسیده است پس برخیزد فرزندم امام موسی
علیه السلم و شکایت کند بجدش از هرون الرشید پس برخیزد علی ابن موسی الرضا
علیهما السلم و شکایت کند از مامون ملعون پس برخیزد امام محمد تقی علیه السلم و شکایت کند از
مامون و غیر او پس برخیزد امام علی نقی علیه السلم و شکایت کند از متوکل پس برخیزد
امام حسن عسکری علیه السلم و شکایت کند از معتزل پس برخیزد مهدی آخر الزمان همنام جدش
حضرت رسول صلی الله علیه و آله با جامه خون آلود حضرت رسالتپناه صلی الله علیه و آله
در روزی که پیشانی نورانیش را در روز جنگ احد مجروح کردند و دندان مبارکش را
شکستند بخون آلوده شد و ملائکه بر دور و کنار او باشند تا بایستد نزد جد امجد خویش
و بگوید مرا وصف کردی برای مردم و دلالت فرمودی و نام و نسب و کنیت مرا از برای ایشان
بیان کردی پس امت تو انکار حق من کردند و اطاعت من نکردند و گفتند متولد نشده است
و نیست و نخواهد بود یا گفتند مرده است و اگر می بود اینقدر غایب نمیماند پس صبر کردم
از برای خدا تا الحال که حق تعالی مرا رخصت فرمود که ظاهر شوم پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرماید که الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ
نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ و گویند که آمد یاری و فتح الهی و ظاهر شد گفته حق
سبحانه و تعالی وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ

گرهِ الْمُشْرِكُونَ پس بخواند اِنّا فَتَحْنا لَكَ فَتْحاً مُبِيناً لِيَغْفِرَ لَكَ اللّهُ ما تَقَدَّمَ مِن
ذَنبِكَ وَما تَأخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيَكَ صِراطاً مُسْتَقِيماً وَيَنْصُرَكَ
اللّهُ نَصْراً عَزِيزاً مفضل پرسید که چه گناه داشت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
که حق تعالی میفرماید تا بیامرزد از برای تو الله تعالی آنچه گذشته است از گناهان تو و آنچه مانده است
و بعد از این خواهد شد حضرت صادق علیه السلم فرمود که ای مفضل رسول خدا صلی الله علیه و آله
دعا کرد که خداوندا گناهان شیعیان برادرم علی ابن ابی طالب علیه السلم و شیعیان فرزندان
من که اوصیای منند گناهان گذشته و آینده ایشانرا تا روز قیامت بر من بار کن و مرا
درمیان پیغمبران بسبب گناهان شیعیان رسوا مکن پس حق تعالی گناه جمیع شیعیان را بر آنحضرت
بار کرد پس مفضل بسیار گریست و گفت ای سید من اینها فضل خداست بر ما بسبب شما
امامان ما حضرت فرمود ای مفضل این مخصوص تو و امثال تست از شیعیان خالص ای مفضل این
حدیث را نقل مکن برای جماعتی که در معصیت خدا رخصت میطلبند و بهانه میجویند پس اعتماد بر این
فضیلت میکنند و ترک عبادت میکنند پس ما هیچ فایده باحوال ایشان نمیتوانیم رسانید
زیرا که حق تعالی میفرماید که شفاعت نمیکنند مگر از برای کسی که پسندیده باشد و شفیعان از
خشیت الهی ترسانند مفضل پرسید که این آیه که حضرت رسول صلی الله علیه و آله خواهند
خواند که لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ مگر آنحضرت بر همه دینها هنوز غالب نشده اند فرمود ای
مفضل اگر بر همه غالب شده بود مذهب یهود و نصاری و مجوس و صابیان و غیر
ایشان از دینهای باطل در زمین نمیماند بلکه این در زمان مهدی و رجعت حضرت رسول
صلی الله علیه و آله خواهد بود و آن آیه نیز در آن زمان بعمل خواهد آمد و قاتلوهم حتی لا
تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلّهِ پس حضرت صادق صلوات الله علیه فرمود پس
بر گردد حضرت مهدی بسوی کوفه و حق سبحانه و تعالی از آسمان بشکل ملخ از طلا بر ایشان
ببارانند چنانچه بر حضرت ایوب علیه السلم بارید و قسمت نماید بر اصحابش گنجهای زمین را

از طلا و نقره و

از طلا و نقره و جواهر مفضل پرسید که اگر یکی از شیعیان شما بمیرد و قرضی از برادران مؤمن او
در ذمت او باشد چگونه خواهد شد حضرت فرمود که اول مرتبه حضرت مهدی علیه السلم ندا میفرماید
در تمام عالم که هر کس قرضی بر یکی از شیعیان ما داشته باشد بیاید و بگوید پس همه را ادا فرماید
حتی یک کله سیر و یکدانه خردل و این حدیث از این طولانی تر است و ما باین قدر که مناسب
اینمقام است اکتفا کردیم **باب ششم** در اثبات معاد است و بیان مقدمات آن
و توابع آن از وقت مرگ تا انقضای امر عالم و در آن چند فصل است **فصل اول** در اثبات
معاد جسمانیست و در آن تمهید مقدمه ضرورست بدانکه آنچه در قرآن مجید و احادیث معتبره
وارد شده است در وصف قیامت و مقدمات آن و خصوصیات و احوال آن
و آنچه بعد از آن احوال خلق بآن منتهی میشود باید همه را اذعان کرد و راه تأویل در آنها نباید
گشود زیرا که اعظم اسباب الحاد و تضلیل فتح باب ایراد و تأویل است و عمده اسباب
ایمان و یقین انقیاد و تسلیم است چنانچه در احادیث بسیار از ائمه اطهار صلوات الله
علیهم منقولست که هر چه از ما بشما برسد اذعان و تسلیم نمایید و اگر عقل شما بآن نرسد علمش را بما رد کنید
اقرار نمایید و رد و انکار منمایید شاید ما گفته باشیم و تکذیب ما و رد قول ما تکذیب و رد بر خدا
بر فوق عرش اعلاست و ابتدا باثبات معاد نمودیم زیرا که آن اصل و عمده است و بسیاری از احوال
موت و قبر موقوف بر آن است بدانکه معاد در لغت بسه معنی آمده است اول عود و رجوع
بجائی یا بحالی که از آن منتقل شده باشد دوم مکان عود سیوم زمان عود و مراد در اینجا
عود روح است بحیات بدنی یا فتن جزای اعمالی که در مدت حیات دنیا کرده است از
خیر و شر یا مکان یا زمان عود و هر سه بیک چیز بر میگردد و آن روحانی و جسمانی میباشد
و روحانی آنست که روح باقی ماند بعد مفارقت بدن اگر از سعدا باشد بعلوم و کمالاتی که
در دنیا اکتساب نموده متنعم و مسرور باشد و اگر از اشقیا باشد بجهل مرکب و بسیط و صفات
ذمیمه که در این نشاء کسب کرده معذب و مغموم باشد و فلاسفه بهمین معاد قائلند و بهشت

و در زجر و ثواب و عقاب را تاویل باین در حالت میکنند و معاد جسمانی آنست که این بدنها
در قیامت عود کنند و بار دیگر ارواح بایشان متعلق گردد و اگر از اهل ایمان و سعادتند داخل
بهشت جسمانی شوند و اگر از کفر و شقاوتند داخل جهنم شوند و باتش جسمانی معذب گردند
و این از ضروریات دین اسلام است بلکه اتفاقی جمیع اهل ملل است و یهود و نصاری نیز باین
قایلند و اکثر کتابهای آلهی باین ناطق است خصوصا قرآن مجید که اکثر آیات آن در این معنی
صریحست و قابل تاویل نیست چنانچه عامه و خاصه نقل کرده اند که ابی بن خلف استخوان
پوسیده را آورد به نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و در دست مالید و ریزه کرد و گفت
تو میگوئی که خدا این استخوان پوسیده را در قیامت زنده میکند حضرت فرمود بلی و ترا زنده
میکند و داخل جهنم میکند پس این آیه کریمه نازل شد وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ
چنانچه بعد ازین انشاء الله تفسیرش مذکور خواهد شد و شک نیست در آنکه انکار معاد
جسمانی کفر است و مستلزم انکار قرآن مجید و انکار حضرت رسول و ائمه هدی علیهم السلم
همه است چنانچه فخر رازی گفته است که انصاف آنست که ممکن نیست جمع کردن میان
ایمان بما جاء به النبی و میان انکار حشر جسمانی و فلاسفه حکما انکار این معاد نموده اند به
اعتبار آنکه اعاده معدوم را محال میدانند و متمسک بشبهه چند شده اند و هر که اندک
شعوری داشته باشد و در آنها تامل نماید میداند که محض شبهه و تلبیس ابلیس است و لهذا
بعضی از ایشان که از اثبات این مدعا عاجز شده اند در جنب مسئله غامضی که محل
انظار و افکار جمیع عقلاست دعوای بداهت کرده اند و کسی که باعتبار چنین شبهه دست
از دلایل عقلیه قاطعه کتاب و سنت و گفته خدا و جمیع انبیا و ائمه هدی صلوات الله
علیهم اجمعین بردارد معلومست که چه مقدار بهره از اسلام و ایمان و یقین دارد و با آنکه قول
بحشر جسمانی توقفی بر تجویز اعاده معدوم ندارد چنانچه بعد ازین بیان خواهد شد انشاء الله
و جمع کثیر از متکلمین خاصه و عامه بهر دو قایل شده اند یعنی روح بعد از مفارقت بدن باقیست

ولذات والالام روحا

ولذات و آلام روحانی و جسمانی هر دو را دارند و در قیامت که ارواح با بدان برمیگردد و به
بهشت یا جهنم میروند سعدا در بهشت لذات جسمانی و روحانی هر دو را دارند و اشقیا در جهنم
آلام روحانی و جسمانی هر دو را دارند و محقق دوانی در شرح عقاید گفته است که بدانکه معاد
جسمانی از جمله اموریست که واجبست اعتقاد بان و منکر آن کافر است اما معاد روحانی
اعنی التذاذ نفس بعد از مفارقت بدن و تالم او بلذات و الام عقلی بتکلیف تعلق نگرفته است
باعتقاد بان و منکر آن کافر نیست اما منعی نیست شرعا و عقلا از اثبات آن فخر رازی در بعضی از
تصانیفش گفته است اما قایلان بمعاد جسمانی و روحانی هر دو خواسته اند که جمع کنند میان حکمت
و شریعت و گفته اند عقل دلالت کرده است بر آنکه سعادت ارواح بمعرفت خدا و محبت اوست
و سعادت اجساد در ادراک محسوساتست و جمع میان این دو سعادت درین زندگانی
دنیا ممکن نیست زیرا که آدمی با مستغرق بودن در تجلی انوار عالم قدس ممکن نیست او را که ملتفت
شود بسوی چیزی از لذات جسمانی و با استغراق او در استیفای این لذات جسمانیه ممکن نیست
او را که ملتفت شود بسوی لذات روحانی زیرا که ارواح بشری درین عالم ضعیفند و در وقتی که
مفارقت کردند از بدنها بمرگ و استمداد قوت از عالم قدس و طهارت کردند قوتی ایشانرا
بهم میرسد که جمع میان هر دو امر میتوانند کرد و شبهه نیست در آنکه این حالت اعلای درجات
کمالات و اقصای منازل سعادت است و دوانی گفته است که قول بهر دو از محققین جمع بین الحکمه
الزاین است بلکه بر هر دو برهان قایم شده است چنانچه شیخ ابو علی در شفا و نجات گفته است
هر چند در کتاب معاد نفی حشر جسمانی فرموده است مؤلف گوید که این مذهب اقوی مذاهب است و
منافاتی میان لذات جسمانی و روحانی نیست و احادیث نیز دلالت براین دارد چنانچه
عیاشی و غیر او از امام زین العابدین علیه السلم روایت کرده اند که چون اهل بهشت در بهشت
در آیند و داخل شوند در بستان خدا در مساکن و منازل خود و هر مومنی از ایشان بر تخت خود تکیه
کند و خدمتکاران بر دور او بایستند و میوه ها آویخته باشند بر سر او و چشمه ها بر دور او بگوشی آید

واز زیر قصر او نهرها جاری شود و مسندها بالای او بگسترانند و متکاهای منضّد بالای او بگذارند و هرچه
خواهش کند خدمتکاران بالای او حاضر گردانند پیش از آنکه از ایشان بطلبند و حوریان سیاه
چشم از باغستانها بسوی او بخرامند و در این نعمتها باشند آنچه خدا خواهد خداوند جبار ایشان را
ندا کند که ای دوستان من و اهل طاعت من و ساکنان بهشت من در جوار من میخواهید خبر دهم
شما را بچیزی که بهتر است از آنچه در آن هستید گویند ای پروردگار ما چه چیز بهتر باشد از این
نعمتها که ما داریم آنچه نفس ما خواهش میکند و دیده ما لذت میبرد از نعمتها که داریم و در جوار
رحمت خداوند کریم خود هستیم پس بار دیگر چیزی ندا بایشان رسد گویند بلی ای پروردگار ما
بده آنچه بهتر است از آنچه ما در آن هستیم حق تعالی فرماید که رضا و خشنودی من از شما و محبت من
نسبت بشما بهتر و عظیمتر است از آنچه در آن هستید پس گویند بلی ای پروردگار ما رضای
تو از ما و دوست داشتن تو ما را بهتر است از برای ما و خاطر ما با آن شادتر است پس حضرت
این آیه را خواندند که مضمونش اینست وعده داده است خدا مردان مؤمن و زنان مؤمنه را
باغستانها و بهشتها که جاری میشود در زیر آنها نهرها و همیشه در آنها خواهند بود و مسکنها و منزلهای
خوشبو و نیکو در جنات عدن و رضا و خشنودی از جانب خدا بزرگتر است از اینها این است
فوز عظیم و سعادت بزرگ و کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حق تعالی
میفرماید که ای بندگان صدیق من تنعم کنید بعبادة من در دنیا بدرستی که با آن تنعم خواهید کرد
در آخرت و ظاهرش آنست که باصل عبادت تنعم خواهند کرد نه بر وجه تکلیف بلکه بسبب
آنکه اعظم لذات ایشان در عبادت حق تعالی و مناجات او و تحصیل قرب او است و ابن بابویه
رحمه الله در امالی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که هر که شبی را بعبادة
خدا احیا کند حق تعالی او را در جنة الفردوس صد هزار شهر عطا کند که در هر شهری بالای او باشد آنچه
نفس او خواهش کند و دیده او از آن لذت برد و آنچه بخاطرش خطور نکرده باشد سوای آنچه
مهیا گردانیده است از برای او از کرامت و مزید قرب و در مجمع البیان احادیث بسیار از

حضرت رسول

حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که بهترین نعمتهای اهل بهشت آنست که حوریان
بالای ایشان خوانندگی میکنند بخوش صوتی که جن و انس نشنیده باشند اما نه بروش مزمار شیطان بلکه
بتسبیح و تمجید و تقدیس حق تعالی و بروایت دیگر فرموده که در بهشت درختی هست که حق تعالی بان درخت
وحی میکند که بشنوان به بندگان من که در دنیا مشغول بعبادت من بودند و ذکر من شدند و ترک کردند
صدای شنیدن بربط و نای را پس صدای بلند شود از آن درخت بتسبیح و تنزیه پروردگار که خلایق
هرگز مثل آن صدا را نشنیده باشند و ابن بابویه رحمه الله علیه در رساله عقاید گفته است که اهل
بهشت چند نوعند بعضی از ایشان تنعم میکنند بتقدیس و تسبیح و تنزیه و تکبیر حق تعالی با ملائکه
خدا و بعضی تنعم با نواع خوردن و آشامیدن و میوه ها و تختها و حوریان و خدمت فرمودن
پسران و نشستن بر مسندها و پوشیدن سندس و حریر و استبرق بهشت و هر کس لذت میبرد
بآنچه میخواهد و همتش بآن متعلق است و باو داده میشود آنچه خدا را برای آن عبادت کرده است
و حضرت صادق علیه السلام فرموده که مردم حق تعالی را عبادت میکنند بر سه صنف صنفی از
ایشان عبادت میکنند خدا را بامید ثواب پس این عبادت خدمتکاران است و صنفی
از ایشان عبادت میکنند او را از ترس از آتش او پس این عبادت غلامان است و
صنفی از ایشان عبادت میکنند او را از برای محبت او پس این عبادت بزرگواران
و کریمان است و شیخ مفید علیه الرحمه در شرح این کلام گفته است که ثواب اهل بهشت
ابتدا به مآکل و مشارب و مناظر و مناکحت و آنچه ادراک میکنند حواس ایشان از چیزهای
که مطبوعند بر میل بسوی آنها و ادراک میکنند مراد خود را بظفر یافتن بآنها و نیست در بهشت
از بشر کسی که لذت یابد بغیر اینها و قول کسی که در بهشت بشری هست که لذت می یابد
بتسبیح و تقدیس بدون خوردن و آشامیدن قولیست که شاذ است از دین اسلام
و آن مأخوذ است از دین نصاری که میگویند که آنها در دنیا اطاعت حق تعالی کرده اند در بهشت
ملائکه میشوند نمیخورند و نمی آشامند و جماع نمیکنند و حق تعالی تکذیب قول ایشان کرده است بآنکه

ترغیب نموده است عاملان را بر عمل بوعده اکل و شرب و جماع پس چگونه تجویز این قول میکنند
و حال آنکه کتاب خدا شهادة بنقیض آن میدهد و اجماع بر خلاف آن منعقد است مگر آنکه در این
باب تقلید کسی کرده باشند که تقلید او جایز نیست یا عمل بحدیث موضوعی کرده باشند جواب کلام
که کلام مفید علیه الرحمه مبنی است و در احادیث معتبره این مضمون بنظر نرسیده است که جمعی
از اهل بهشت باشند که مطلقا از لذات جسمانی متلذذ نشوند و مانند ملائکه باشند و حدیثی
که شاهد آورده است دلالت بر مدعای او نمیکند زیرا که از آنکه حور را در وقت عبادت
بهشت و حور زنجی منظور نباشد لازم نمی آید که از نعیم بهشت متلذذ نشوند همچنانکه در عبادت
نعمتهای دنیا منظور ایشان نمیباشد و معهذا از نعمتهای آن لذت می یابند بلی ممکن است
که لذات جسمانی و روحانی هر دو از برای جمعی حاصل باشد چنانکه تحقیق کردیم با آنکه ممکن است
که ایشان را در ضمن التذاذ بلذات جسمانیه لذات روحانی حاصل شود زیرا که تلذذ بلذات
جسمانیه مراتب و درجات میدارد بحسب اختلاف احوال اهل بهشت بعضی مانند بهایم
در باغهای بهشت میچرند و مثل حیوانات نعمتهای ازاهرف مینمایند چنانچه در دنیا لذت
نمییابند بی آنکه از قرب و وصال و محبت و کمال بهره داشته باشند و بعضی هستند که
بهشت را از جهت میخواهند که دار کرامت خداوند و محل دوستان اوست و لذت از
نعمتهای او از آن جهت می یابند که علامت کرامت خداست و محبوب ایشان از برای ایشان
مهیا گردانیده است پس از هر گل و ریحان بوی لطف خداوند در حال استشمام مینمایند و از هر
فاکهه و طعامی طعم رحمت بی نهایت او را می یابند و همچنین سایر نعمتها بلکه در دنیا نیز کام
و مشام ایشان همین لذت را می یابد پس کسی که بهشت او بهشت است روحانی و جسمانی و بهشت
جسمانی قالب بهشت روحانی است همچنانکه صورت عبادات در دنیا قالب محبت و معرفت
و اخلاص و سایر کمالات عبادات است در دنیا بجسد بی روح از عبادت قناعت کرده
در بهشت جسمانی بغیر لذات جسمانی لذتی نمی یابد و کسی که در دنیا روح عبادت را فهمیده که

پس کسی که

ولذت عبادت را چشیده

و لذت عبادت را چشیده است و عاشق عبادت گردیده است و اسرار بندگی را یافته و با
اخلاص و خضوع و خشوع و سایر آداب ظاهره و باطنه بعمل آورده است در بهشت جسمانی بجز
لذات روحانی نمی یابد و قدری از بسط و توضیح این سخن در کتاب عین الحیات و کتاب بحار الانوار
و ذلک مما افاض الله علی بلطفه و هو ولی التوفیق و در اثبات معاد جسمانی اکتفا به تفسیر
یک آیه مینمائیم که با اعتقاد منکرین صریح ترین آیات است قال سبحانه و ضرب لنا مثلا
و نسی خلقه و سبب نزول این آیه سابقا مذکور شد و فخر رازی گفته است در این آیات غرائب
بسیار است بقدر امکان ذکر میکنیم پس میگوئیم آنها که منکر حشرند بعضی مطلقا متمسک بدلیلی بلکه
بشبهه نیز نشده اند و اکتفا بمحض استبعاد و ادعای ضرورت نموده اند و اکثر چنین اند و بسیاری
از آیات برین دلالت دارد مثل این آیه قال من یحیی العظام و هی رمیم یعنی گفت که
زنده میکند این استخوانها را در حالتی که رمیم و پوسیده شده باشند پس این انکار بمحض استبعاد
بود حق تعالی اول ابتدا کرد بابطال استبعاد ایشان که فرمود و نسی خلقه یعنی آیا فراموش کرده است
که ما خلق کردیم او را از خاک و از نطفه متشابهة الاجزا از سر تا قدم اعضای مختلفه از جهت
صورت و قوام از برای ایشان مقرر کردیم و اکتفا باین نکردیم بلکه در این اعضا حالتی چند قرار دادیم
که از قبیل این اجسام نیست از نطق و عقل بعضی ادراک امور کلیه که بسبب اینها مستحق اکرام شده
و از سایر حیوانات ممتاز گردیده و اگر بمحض استبعاد اکتفا میکنند چرا استبعاد از برگشتن نطق
و عقل بمحل خود نمیکنند که غریب تر است و تخصیص ایشان استخوان را بذکر از برای آن بود که از
حیات دورتر است و وصف کردند او را به پوسیده شدن و ریزه شدن باعتبار آنکه کهنه شدن
و متفرق گردیدن اجزا موجب زیادتی استبعاد است و حق تعالی رفع استبعاد ایشان کرده بکمال
علم و قدرت آن خداوندی که اینها را برمیگرداند پس فرموده از برای ما مثلی میزند باستخوان پوسیده
یعنی قدرت ما را مثل قدرت خود گمان کرده و فراموش کرده است خلقت عجیب و آفرین
غریب خود را در اول خلق او پس گفت بگو زنده میکند آنها را آن خداوندی که آنها را از کتم عدم

بوجود آورد اول بار و او بهر خلقی علیم و داناست و هیچ امر بر او مخفی نیست و بعضی از منکران معاد
شبهه ذکر کرده اند اگر چه آخرش باستبعاد برمیگردد و آن بر دو وجه است اول آنکه بعد از عدم چیزی
باقی نمیماند پس چگونه صحیح است بعد از عدم حکم بوجود آن کون و حق تعالی اشاره بجواب این
شبهه کرده است باآنکه در اول خلق نیز هیچ نبود و معدوم مطلق بود و او را آفرید پس چنین او را
برمیگرداند هر چند معدوم شده باشد دوم آنست که میگویند هرگاه اجزای او در مشرق و مغرب
عالم پراکنده شده باشد و بعضی از آنها در بدن درندگان داخل شده باشد و بعضی جزو آجرها
و کوزه ها و مثل آنها شده باشد چگونه جمع میشود و ازین بعیدتر آنکه اگر آدمی آدم دیگر را و اجزای
ماکول جزو بدن آکل شود اگر در حشر برگردد تا اگر آن اجزا در بدن آکل داخل شود بدن ماکول از چه چیز
خلق خواهد شد و اگر در بدن ماکول داخل شود آکل از چه چیز خلق خواهد شد پس حق تعالی ابطال این
شبهه فرموده است وَهُوَ بِکُلِّ خَلْقٍ عَلِیمٌ و وجهش آنست که در آکل اجزای اصلیه هست که از
منی بهم رسیده و اجزای فضلیه هست که از غذا بهم میرسد و در ماکول نیز هر دو قسم هست پس اگر
انسانی انسانی را بخورد اجزای اصلی ماکول اجزای فضلی آکل خواهد شد و اجزای اصلی آکل آنهاست
که پیش از خوردن انسان جزو بدن او بوده است و حق تعالی بهمه چیز عالم است میداند که اجزای
اصلی و فضلی هر یک کدام است پس جمع میکند اجزای اصلی آکل را و روح او را در آن میدمد و جمع میکند اجزای
اصلی ماکول را و نفخ روح در آن میکند و همچنین اجزائی که در بقاع و اصقاع متفرق شده است بحکمت
شامله و قدرت کامله اخود جمع میکند پس حق تعالی رفع استبعاد ایشان بوجه دیگر فرموده الَّذِی جَعَلَ
لَکُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا یعنی آن خداوندی که از درخت تر جای آتش و [illegible] آنند
آن آتش سوزنده بیرون می آورد و اشاره است بآنکه دو درخت در بادیه میباشند
یکی را مرخ و دیگری را عفار میگویند چون میخواهند که آتش بگیرند شاخه یکی ازین دو درخت را
بدیگری میسایند از آنها آتش ظاهر میشود و از درختان دیگر نیز بعمل می آید مگر درخت عناب
اما ازین دو درخت بهتر بعمل می آید فَإِذَا أَنتُم مِّنْهُ تُوقِدُونَ پس ناگاه شما از آن آتش

می افروزید اولیس

می افروزید أَوَلَیْسَ الَّذِی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَن یَخْلُقَ مِثْلَهُم بَلَىٰ وَهُوَ
الْخَلَّاقُ الْعَلِیمُ یعنی آیا نیست آنکسی که آفریده است آسمانها و زمین را قادر بر آنکه خلق کند
مثل ایشان را بلی قادر است و اوست بسیار خلق کننده و بسیار دانا رازی گفته است که
وجه ذکر درخت سبز آنست که آدمی مرکبست از بدنی که دیده میشود و حیاتی که در اعضای او ساری
شده و آن لازم حرارت غریزیست که در جمیع بدن جاریست اگر استبعاد میکنید بهم رسیدن
حرارت و حیات را در او پس استبعاد مکنید زیرا که بودن آتش در درخت سبزی که آب از آن
میچکد عجیبتر و غریبتر است و اگر استبعاد میکنید خلق جسمش را پس خلق آسمانها و زمین
بزرگتر است از خلق بدنهای شما وَهُوَ الْخَلَّاقُ اشاره است بآنکه قدرت او کامل است و العلیم
اشاره است بآنکه علم او شامل است مولف گوید که از جمله آیاتی که مشتملست بر برهان عقلی بر اثبات
معاد اعم از جسمانی و روحانی این آیه شریفه است أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاکُمْ عَبَثًا وَأَنَّکُمْ
إِلَیْنَا لَا تُرْجَعُونَ یعنی آیا گمان میکنید که ما شما را عبث خلق کرده ایم و شما بسوی ما بازگشت نخواهید
کرد این آیه قطع نظر از آنکه کلام الهی است و راه شک در آن نیست برهان قاطعیست بر اثبات
معاد زیرا که ببراهین قاطعه و اجماع جمیع ارباب عقول ثابت شده است که جناب مقدس
ایزدی حکیم است و فعل عبث از او صادر نمیشود و کارهای او همه منوط بحکمت و مصلحت است پس
خلق کردن آسمان و زمین و حیوانات و سایر مکلفین باید برای حکمتی باشد تا عبث نباشد
و حکمت و مصلحت که نفعی نیست که بجناب مقدس او عاید گردد زیرا که او غنی بالذات است
و کامل من جمیع الجهات و احتیاج بغیر از لوازم امکانست باید غرض منفعتی باشد که بایشان
عاید گردد و اگر نشاء دیگر نباشد و منحصر باشد در این نشاء فانیه منافع این نشاء که مخلوط است
باضعاف آن از کدورات جسمانی و روحانی و مصائب و محن و امراض و فتن و تلف و غصب
اموال و بیماری و موت اولاد و احبا و سایر کدورات قابل این نیست که مردم را از برای
آن خلق کنند و این شبیه است بآنکه کریمی شخصی را بضیافت برد در خانه که مملو باشد از انواع

درندگان و موذیات از شیر و ببر و پلنگ و مار و عقرب و زنبور و غیر اینها جمع و اردکنی و طعامی
بنزد او حاضر سازند و هر لقمه که بردارد چندین زنبور بر دستش و زبانش بزنند و شمشیر داران
در برابرش ایستاده باشند و در هر ساعت بر او حمله آورند پیش از آنکه آنچه توقع اوست بعمل آید
او را گردن بزنند هیچ عاقلی ضیافت چنین را می‌پسندد و مدح میکند بخلاف آنکه خدمات [illegible]
باو بفرماید و او را وعده کند که چند روزی آزار ها بکش ترا بمناصب عظیم سرافراز میکنم و انعامات
جزیله بتو میدهم و چند روزی آزار میکشد و بعد از آن مدتهای بسیار در مکومت و رفاهیت
خواهد بود همه عقلا او را استایش میکنند چه جای آنکه مدت مشقت متناهی و قلیل باشد و مدت
راحت و نعمت غیر متناهی **فصل دوم** در دفع شبهها معاد جسمانی است و آن موقوف است بر التفات
حقیقت روح و بدن انسان بدانکه در حقیقت روح انسان خلاف بسیار است و فقیر در کتاب
بحار الانوار زیاده از بیست قول نقل کرده ام و بعضی گفته اند چهل قول در این باب هست
و آنچه اکثر محققین قایل شده اند آنست که انسان مرکب است از روح و بدن و این دو جوهر
دو حقیقت اند که میان ایشان با غایت آشنائی نهایت بیگانگی است که خلقت یکی از
طینت ملائکه و عالم علویست و خلقی دیگری از خاک که محض ظلمت و مرکز عالم سفلیست و هر
کدام را اثر و عملی است که آن دیگری راهست آثار را افعال بدن دیدن و شنیدن و بوئیدن
و گفتن و خوابیدن و لمس کردن و امثال اینهاست باین اعضا و قوای ظاهر و لذت والم
در حصول و عدم اینهاست و صفات و ملکات و فهم و علم و اعتقادات کار روح است
بجز اینکه آن گفته که جواد و شجاع و عالم و مؤمن است بلکه آن افعال جزئی حسی که از بدن
و اعضای آن صادر میشود مثل دیدن و شنیدن هم کار روح است و بدن و اعضا [illegible] آلتی
چند اند چنانکه میگوئی که دیدم بچشم و شنیدم بگوش و گفتم بزبان پس من عبارتست از روح و ذات
تو همان است و این افعال فعل اوست و این اعضا و قوی همه آلت اویند مثل کتابت
که قلم می‌نویسد و در حقیقت نویسنده دیگریست و بعضی گفته اند از جمله آثار و احکام روح

و دانش در

شبهها در

گفتن و شنیدن

هو الله و لا سواه

گفتن و شنیدن و خوردن و آشامیدن است بی همه اعضای ظاهر چنانکه از احوال خواب
ظاهر است که بدن و قوای آن همه بیخبر‌اند و بدن در جای خود در خوابست و روح بلکی [illegible] آید
و میرود و شهر بشهر میگردد و میگوید و میشنود و همه کار میکند اما درین کلام سخنی هست پس
معلوم شد که انسان در حقیقت روح است و بدن بمنزله آلت اوست و بعضی گفته اند
روح در بدن مانند چراغ است در فانوس و نور و روشنی همه از چراغ است و فانوس پرده
ظلمت است اگر چراغ را پرده مشاهده فانی ضیای جانش را توانی دانست و اگر روح را
با بدن ملاحظه فانی قدر کالبدش را توانی شناخت آنوقت میدانی که فانوس که نقص و عیب
چراغ است نه زینت جانش چراغ تا گرفتار ضعف و ناتوانست از هبوب ریاح محتاج بفانوس
و نهایت و بجان ناتحیف در گوراست لحاف و پوشش او را ضرورت است مشعل و آفتاب را
فانوس را که حاجت و مسیح محتاج بر پرهیز از نسیم بهار نیست و در کتاب بصایر الدرجات
از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که روح مؤمن و بدنش مثل جوهر است در صندوقی
جوهر را که بر داشتند صندوق را می اندازند و اعتنا بشان او نمیکنند و در کتاب معارج النقی
روایت کرده است که کسی از آنحضرت پرسید که سبب این چیست که کسی در شهری میخوابد
و خود را در شهر دیگر بخواب می بیند فرمود که روح مثل آفتاب است که مرکزش در آسمان
و شعاعش در جهان پهن است و ایضا در بصایر از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است
که روح ممزوج ببدن و داخل بدن نمیشود بلکه مثل سرپوشیست بر بدن که محیط است بآن قایل
خلاف در روح باین بر میگردد که روح آیا جسم است یا جسمانی یا نه جسم است و نه جسمانی بلکه مجرد است
و عمل آنها که جسم میدانند از متکلمان بر دو قول قایل شده اند یکی آنکه عبارتست از این
هیکل محسوس دو دیدیم اکثر در بدن اجزای اصلیه هست که باقیست از اول عمر تا آخر عمر در اجزای
فضلیه بیباشند که زیاده و کم و متغیر و متبدل میشود و انسان که مشار الیه است به انا و من
آن اجزای اصلیه است و مدار حشر و ثواب و عقاب بر آنست و بعضی از متکلمین اثبات

باین قایل شده اند و برین قول بعضی از اخبار دلالت میکند نه باین معنی که روح آنست بلکه
انچه از بدن انسان در حال حیات در قبر باقی میماند و در قیامت محشور میشود آن اجزاست
چنانکه بعد ازین انشاء الله مذکور خواهد شد و آنها که جسم میدانند و عرض جسمانی میدانند
اقوال سخیفه دارند که قابل نقل نیست و آنها که مجرد میدانند اکثر فلاسفه حکمایند و بعضی از قدمای
معتزله و غزالی و راغب صفهانی و شیخ مفید از علمای امامیه اگرچه بعضی گفته اند که در آخر عمر
ازین مذهب برگشت و توبه کرد و شیخ بهاء الدین علیه الرحمه و بعضی از متاخرین گفته اند که
از بسیاری از اخبار این معنی مستفاد میشود و فقیر حدیث صریحی درینباب ندیده ام و اگر بعضی از اخبار
نادره اشعاری یا ایهامی باین معنی داشته باشد بمحض آنها جزم باین قول نمیتوان نمود و دلایلی که
نفی تجرد گفته اند اگرچه تمام نیست اما اخبار بسیار که در باب تنزیه حق تعالی وارد شده است
ظاهرا دلالت میکند برانکه تجرد از صفات مختصه حق تعالی است و اکثر احادیث قبض روح
و همراه بودن روح با میت و آمدن به نزد اهل خود و منتقل شدن بوادی السلام و امثال اینها
که دلالت بر تجسم میکند مگر آنکه تاویل کنند آنها را بجسد مثالی و همچنین احادیث خلق ارواح
پیش از اجساد و بودن آنها بر دور عرش و امثال آنها دلالت بر جسمیت میکند مگر آنکه تاویل
کنند آنها را بتاویلات بعیده که بدون ضرورت از طریقه ارباب دیانت بعید است پس
نفی و اثبات هر دو مشکل است و بعضی حدیث من عرف نفسه فقد عرف ربه را باین معنی
فهمیده اند که همچنانکه خدا را نمیتوان شناخت نفس را نیز نمیتوان شناخت و حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرموده که ساکت شوید از آنچه خدا از آن ساکت شده است و حضرت امیر
المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که تکلف مکنید دانستن چیزی را که تکلیف علم آن بشما نکرده اند
که سبب باشد که برخلاف حق قایل شوید و معذور نباشید نزد خدا و آنچه اکثر گفته اند که قول به
بقای روح بعد از مفارقت بدن و معاد روحانی موقوف بر قول تجرد است بیوجه است و
ممکن بود چنانکه صاحب صحایف الهیه و جماعت دیگر از محققین گفته اند که نفس عبارت است

از جسم نورانی

از جسم نورانی از عالم سموات و از حظایر قدس و مجامع انس و در این بدن از بابت عجزات
در عروق از ضوء و نورش میرسد بجمیع اجزای بدن و موتش به بیرون آمدن آنست از بدن و
مفارقت از آن و جسم آن مانند جسم ملایکه و سایر اجسام سماویه با نهایت لطافت و شفافیت
بقدرت الهی محفوظ میماند چنانکه شیخ ابوطالب طبرسی روایت کرده است که زندیقی از حضرت
صادق علیه السلام سؤالات کرد و بعد از مجاب شدن مسلمان شد از جمله آنها پرسید که مرا خبر
ده از چراغ که خاموش میشود روشنی آن چه میشود حضرت فرمود میرود و برنمیگردد گفت پس چه میشود
که آدمی نیز چنین باشد در وقت مردن که روح مفارقت کند و برنگردد حضرت فرمود که قیاس را
درست نکردی زیرا که آتش در اجسام پنهان است و اجسام باعیان خود قایمند مانند سنگ و آهن
پس هرگاه یکی از اینها را بر دیگری زنند آتش در میان آنها ساطع میشود و از آن آتش میگیرند
و چراغ می افروزند پس آتش در آن اجسام ثابت است و ضوء معدوم میشود و میرود و روح
جسم رقیقی است که بر آن قالب کثیفی پوشانیده اند و از بابت چراغ نیست که تو گفتی بدرستی
که آن خداوندی که خلق کرده است جنینی را در رحم از آب صافی و مرکب گردانیده است از آن
انواع مختلفه از عروق و اعصاب و دندان و موی و استخوانها و غیر اینها او بعد از موت زنده میکند
و بعد از فنای آن برمیگرداند گفت پس روح در کجاست فرمود در زیر زمین در جائی که بدن
در آنجاست تا وقتی که مبعوث شود گفت کسی را که بردار کشند روح او در کجاست فرمود که در دست
ملکیست که آن را قبض کرده است تا او را در زمین بسپارد گفت آیا روح بعد از آنکه از قالب
در آمد پراکنده میشود یا باقی میماند فرمود که بلکه آن باقیست تا وقتی که در صور دمند پس در آن وقت
همه اشیا باطل و فانی میشوند پس نه حسی میماند و نه محسوسی پس برمیگرداند اشیا را مدبر آنها چنانچه
اول خلق کرده بود و آن مقدار چهارصد سال است که خلق در آن معدوم اند و آن در مابین نفخ اول
تا نفخ دویم و تجسم اکثر ملایکه بلکه جمیع ایشان ضروری دین اسلام است و آیات متکاثره و
احادیث متواتره دلالت بر تجسم ایشان میکند پس ممکن است که روح نیز ازین قبیل باشد و اگر در آسمان

باشد چنانکه از بعضی روایات مستفاد میشود ممکنست که تعلق گیرد بروح حیوانی که در بدن ساریست
واز قلب منبعث میشود بخروج روح حیوانی تعلق او از بدن برطرف شود و بعود بدن باز باو
آنها تعلق بهم رسانند و جمعی احادیث بسیار دلالت بر جسد مثالی میکند ممکنست که جمعی ارواح
باکثر است در اعمال بعد از مفارقت این بدن تعلق بآن جسد گیرد و ثواب و عقاب عالم
برزخ وآمدن و رفتنش در آن بدن باشد بلکه بعضی را اعتقاد آنست که جسد مثالی در حال
حیات نیز هست و آن باندازه این بدن و در میان آن یا خارج از آن است و جمعی نفوس
ضعیفه قدرت تصرف تام در هر دو ندارند در حال حیات و در بیداری تعلقش باین بدن بیشتر است
و در حال خواب تعلقش ببدن مثالی بیشتر میشود و با آن بدن عروج بسموات میکند و بر الواح سماویه
مطلع میگردد و بمشرق و مغرب عالم سیر میکند و نفوس مقدسه با ملائکه علویه محشور میشوند و الهامات
ایشان باو میرسد و اگر از نفوس شریره است با شیاطین محشور میشود بمقتضای ان الشیاطین
لیوحون الی اولیائهم و وحیهای شیطانی بایشان میرسد و بعد از مرگ تعلقش ببدن مثالی
زیاده میشود و اکثر ثواب و عقابش با آن است بلکه محتمل است که نفوس قویه مثل نفوس
انبیا و اوصیا علیهم السلم تصرف در اجساد مثالیه بسیار کنند و اگر چندین هزار کس در یک وقت
بمیرند نزد همه حاضر توانند شد و باین توجیه میان اخبار بآسانی جمع توان شد و بنا بر قول به
تجرد روح قول بجسد مثالی ضرورتر است و بدون آن فهمیدن آیات و اخبار و جمع میان
آنها در غایت اشکال است و اگر جمعی توهم کرده اند که قول باین مستلزم قول بتناسخ است
بیوجه است زیرا که تناسخیه باین اعتبار کافرند که انکار حشر و ثواب و عقاب میکنند
و میگویند که روح در این اجساد عنصریه میگردد و از بدنی به بدن دیگر منتقل میشود یا ببدن
حیوانی تعلق میگیرد در این نشاه و نشاه دیگر نیست و ثواب و عقاب ایشان همین است
و ارواح را قدیم میدانند و بصانع عالم قایل نیستند و ایمان به پیغمبران ندارند و تکالیف را
ساقط میدانند و بسبب این عقاید باطله کافرند نه بسبب تناسخ بحت و بسند معتبر از حبه

عرنی منقولست

عرنی منقولست که شبی در خدمت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بصحرای نجف رفتم تا
وادی السلم میگوید حضرت در انجا ایستادند چنانکه گویا با جماعتی صحبت میدارند من نیز ایستادم آنقدر
که مانده شدم پس نشستم آنقدر که دلگیر شدم و برخواستم و مکرر چنین کردم پس ردای خود را جمع کردم
و گفتم یا امیر المؤمنین میترسم که از بسیاری ایستادن آزار بکشید اندکی استراحتی بفرما فرمود که با
مؤمنان صحبت میدارم و با ایشان انس میگیرم گفتم یا امیر المؤمنین ایشان بعد از مرگ چنین هستند
که با ایشان صحبت توان داشت فرمود بلی و اگر برای تو ظاهر شوند خواهی دید ایشان را که حلقه حلقه
نشسته اند و با یکدیگر سخن میگویند گفتم بدنهای ایشان در اینجا حاضر است یا روح ایشان فرمود که ارواحند
ایشان و هیچ مؤمنی نیست که بمیرد در بقعه از بقعه‌های زمین مگر آنکه روحش را میگویند ملحق شو بوادی
السلم و این وادی بقعه ایست از جنت عدن و بسند معتبر از ابو ولاد منقول است که
گفت بحضرت صادق علیه السلم عرض کردم که چنین روایت میکنند که ارواح مؤمنان
در حوصله مرغان سبز خرم در دور عرش میباشند فرمود نه مؤمن از آن عزیزتر و کریمتر است
نزد خدا که روحش را در حوصله مرغ کند ولیکن روح ایشان در بدنهاست مثل این بدن که
داشتند و ایضا ابو بصیر از آنحضرت روایت کرده است که ارواح در جسدها بر درختهای بهشت
نشسته یکدیگر را میشناسند و از یکدیگر احوال می پرسند و ایضا از آنحضرت روایت کرده است
که از ارواح مؤمنان سؤال نمودند فرمود در بهشت میباشند بصورت ابدان ایشان که اگر
ببینی میشناسی و میگوئی فلان است که در دنیا دیده ام و در بعضی از اخبار وارد شده است
که روح بعد از موت در قالبی مثل قالب دنیا و در بعضی در بدنی مثل بدن دنیا می باشد اینها احوال
روح بود که مذکور شد و اما احوال بدن بدانکه مردم را در تفرق و اتصال جسم مذاهب مختلف
است بعضی جسم را مرکب میدانند از هیولی و صورت جسمیه و صورت نوعیه و این قول اکثر
فلاسفه است که چون جسم متفرق شود میگویند صورت جسمی و صورت نوعیه هر دو معدوم میشود و هیولی
باقی میماند و دو صورت جسمی و نوعی دیگر بر هیولی فایض میگردد و محقق طوسی خواجه نصیر علیه الرحمه

وبعضی از حکما بهیولی قایل نیستند ومیگویند جسم بغیر صورت جسمی نیست وآن در حال اتصال
وانفصال هر دو باقیست وجزوی از جسم بتفرق واتصال معدوم نمیشود بلکه عرضی از آن که اتصال
باشد برطرف میشود وانفصال عارض او میشود وبرعکس واین قول بسیار متین است اما رفع شبهه
استحالهٔ اعادهٔ معدوم محض این مشکل است واکثر متکلمین خاصه وعامه از برای دفع این شبهه وغیر
آن بجزو لایتجزی قایل شده اند وجمیع اجسام را متفق الحقیقه میدانند ودر تفرق اجزا جزوی از
جسم باعتقاد ایشان معدوم نمیشود هرگاه براین اقوال مطلع شدی دانستی که شبهات منکران حشر
جسمانی اکثر محض استبعاد است وجواب آنها معلوم شد وعمدهٔ شبههٔ ایشان که حکما متشبث
بآن شده اند امتناع اعادهٔ معدوم است وبنابر قول اول در حقیقت جسم اشکال قوی تر است
زیراکه بنابر مذهب ایشان صورت جسمی وصورت نوعی البته باید معدوم شود واعاده بعینه که تجمیع
اجزا عود کند بدون اعادهٔ معدوم نمیشود واصحاب قول دویم وسیوم گمان کرده اند که باختیار
این دو قول بعضی ازین اشکال جسته اند واین محل نظر است زیراکه ظاهر است که هرگاه جسد
شخصی را بسوزانند وخاکسترش را بباد دهند تشخص زید باقی نمیماند وهرچند صورت واجزا باقی باشد
در عود تشخص بعینه ناچار است از عود تشخص او وبعد از انعدام آن تشخص مگر بنابر قول بعضی از متکلمین
که میگویند تشخص هر شخص قایم است باجزای اصلیهٔ او که مخلوق است از منی وآن اجزا باقیست
در مدت حیات شخص وبعد از مرگ او وتفرق اجزای او پس تشخص معدوم نمیشود وبنابراین اگر بعضی
از عوارض غیر مشخصه معدوم شود وغیر آنها بجای آنها برگردد قدح نمیکند در آنکه آن شخص بعینه باقی باشد
چنانچه عامه از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده اند که همه چیز فرزند آدم میپوسد وکهنه
میشود مگر استخوان منتهای صلب که متصل بمقعد است وکلینی بسند موثق از حضرت صادق علیه
السلام روایت کرده است که پرسیدند از آنحضرت که میت جسدش میپوسد فرمود بلی وباقی نمیماند
گوشتی ونه استخوانی مگر طینتی که از آن مخلوق شده است که آن نمی پوسد وباقی میماند در قبر مستدیره
تا مخلوق شود از آن چنانچه مخلوق شده است بعد از تمهید این مقدمات بدانکه بر تقدیر عدم

قول بامتناع اعاده

قول بامتناع اعادهٔ معدوم بنابر آنکه دانستی که دلیلی بر آن قایم نشده است ودعوای بداهت
ممنوع است در اثبات معاد جسمانی اشکالی نیست خصوصا بنابر قول بانعدام جمیع اشیا
که از قول بعدم امتناع چاره نیست چنانچه مذکور خواهد شد انشاء الله واگر کسی قایل بامتناع
باشد نیز ممکن است قول بحشر جسمانی بآنکه گوییم که در اعادهٔ اشخاص که در شرع وارد شده است
همان بس است که از آن ماده بعینها یا از آن اجزا بعینها مخلوق شود خصوصا وقتی که شبیه باشد
بآن شخص در صفات وعوارض بحیثیتی که اگر او را ببینی بگویی که او فلان است زیراکه مدرک
لذات وآلام روح است اگرچه بتوسط آلات باشد ولهذا میگویند که آدمی را از وقتی که
روح در او دمیده میشود تا هنگام پیری که همان شخص است هرچند مبدل شود صورت وهیات
او واجزای او بتحلیل رود وبدل آنها بیاید بلکه اگر بسیاری از اعضای او را قطع کنند باز میگویند
شرعا وعرفا که همان شخص است واگر حدی یا قصاصی در جوانی ازو صادر شود در پیری ازو استیفا
میکنند واگر غلامی در جوانی گناهی کرده باشد وآقا در پیری دست براو بیابد واو را تادیب کند
نمیگویند که براو ستم کرده است واینها یا باعتبار بقای اجزای اصلیه است یا باعتبار آنست
که کار بارواح است وهمین شخص بحسب عرف همان شخص است وعقل تجویز تعذیب او میکند
وظلم نمیشمارد وهمچنین بعد از موت زیراکه روح بنابر مشهور بعینه باقیست ونصوص دلالت
نمیکند مگر بآنکه آن شخص برمیگردد وجمعی که حکم کنند بحسب عرف برآنکه آن شخص است همینکه حکم میکنند
بر یک آب هرگاه در دو ظرف بریزند که این همان آبست که در یک ظرف بود بحسب شرع وعرف
هرچند قایل بهیولی باشند واطلاقات شرعی وعرفی ولغوی مبتنی بر امثال این دقایق حکمی وفلسفی ۱
نیست والا بایست بر قول بهیولی حکم کنند بطهارت آب نجسی که هر یک قطره از آن برداشته
ودر بعضی از آیات واخبار اشعار باین هست چنانچه حق تعالی فرموده است اولیس الذی خلق
السموات والارض بقادر علی ان یخلق مثلهم یعنی آیا نیست آنکه که آسمانها وزمین را
خلق کرده است قادر بر آنکه خلق کند مثل ایشان را وباز فرموده است در وصف عذاب اهل جهنم

كلما نضجت جلودهم بدلناهم جلوداً غيرها ليذوقوا العذاب يعنی هر چند بریان میشود پوستهای
ایشان بدل میکنیم از برای ایشان پوستهای غیر آن از برای آنکه بچشند عذاب را و در احادیث عامه و
خاصه وارد شده است که محشور میشوند متکبران مانند موران و عامه نقل کرده اند که دندان کافر
مانند کوه احد خواهد بود و اهل بهشت بی موی بدن و ساده و سرمه کشیده خواهند بود و احادیث
خاصه در احتجاج شیخ ابوطالب طبرسی و در مجالس شیخ طوسی علیهما الرحمه روایت کرده اند ابن
ابی العوجای ملحد از حضرت صادق علیه السلام سؤال کرد از آیه و بدلناهم جلوداً غيرها و گفت
گناه آن پوست دیگر چیست که آن را عذاب میکنند حضرت فرمود وای بر تو این همان پوست است
و هم غیر آنست ابن ابی العوجا گفت مثلی از برای آن از امور دنیا بیان فرما فرمود مثل آن مثل آنست که
خشتی را بشکنند و گل کنند و بار دیگر در همان قالب بریزند میتوان گفت همانست و میتوان
گفت غیر آنست گفت بلی خدا متمتع گرداند مردم را بوجود تو و با این مراتب احوط و اولی آنست
که تصدیق نماید آنچه را در نصوص متکاثره متواتره وارد شده است و بعضی در ستادیان و
ملل ثابت شده است از ثبوت حشر جسمانی و آنچه وارد شده است از خصوصیات آن و
خوض نکنند و تفکر ننمایند در امثال این امور که مکلف نشده اند بتفکر و نظر در آنها که مبادا اذعان
کنند امری را که مطابق واقع نباشد و در آن معذور نباشند چنانچه سابقا مذکور شد باب پنجم در اقرار
بحقیت مرگ و توابع آن است و در آن دو مطلب است مطلب اول آنکه اقرار باید کرد که هر زنده بغیر
حق تعالی البته او را مرگ میباشد چنانچه حق تعالی فرموده است كل نفس ذائقة الموت و هیچ ممکنی را
حیات ابدی نمی باشد و کلینی بسند صحیح روایت کرده است از یعقوب احمر که گفت رفتیم بجهت
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که آنحضرت را تعزیه بگوییم باسمعیل فرزند او پس ترحم کرد
بر او و بعد از آن فرمود که حق تعالی خبر فوت پیغمبر خود را باو داد و فرمود انك ميت و انهم
ميتون یعنی تو خواهی مرد و آنها خواهند مرد تا آنکه احدی باقی نخواهد ماند پس اهل آسمان میمیرند
تا آنکه احدی نخواهد ماند مگر ملک الموت و حاملان عرش و جبرئیل و میکائیل پس میگوید باد که بگو جبرئیل

و میکائیل را که بمیرند پس ملائکه گویند خداوندا ایشان دو رسول و دو امین تو اند فرماید که مرگ مقدر و مقرر
کرده ام در هر نفسی که دارای روح باشد پس مرگ را پس ملک الموت بیاید و نزد حق تعالی بایستد و از او سؤال
کنند که که مانده است گوید پروردگارا نمانده است مگر ملک الموت و حمله عرش پس فرماید که بگو حاملان
عرش را که بمیرند پس بیاید غمگین و مهموم و از ترس نگاه بجانب بالا نکند پس از او پرسند که که مانده است
گوید پروردگارا بغیر ملک الموت کسی نمانده است پس گویند بمیر ای ملک الموت پس او نیز بمیرد و آنگاه
زمین و آسمانها را بدست قدرت خود بگیرد و ندا کند که کجایند آنها که با من شریک قرار میدادند
کجایند آنها که با من خدای دیگر قرار میدادند و بملک الموت اقرار باید کرد که حق تعالی عزرائیل علیه السلام
موکل بقبض ارواح گردانیده است و او را اعوان هست از ملائکه که بامر او قبض ارواح میکنند
و باو میسپارند و در این باب ظواهر آیات اندک منافاتی دارد زیرا که در بعضی آیات قبض
ارواح را بخود نسبت داده و در بعضی نسبت بملک الموت داده و در بعضی نسبت بملائکه داده است
اکثر جمع میان اینها باین نحو کرده اند که بعضی را ملک الموت قبض میکند و بعضی را اعوان او و ایشان
باو میدهند و او همه را بحق تعالی عرض مینماید و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقول است
که جناب اقدس الهی از آن عظیم تر است که این امور را خود متوجه شود و آنچه رسولان و ملائکه
او بامر او میکنند فعل اوست زیرا که بامر او میکنند پس برگزیده است از ملائکه رسولان
و سفرا میان خود و میان خلق خود چنانچه فرموده است خدا برگزیند از ملائکه رسولان و از مردمان
پس هر که از اهل طاعت است قبض روح او را ملائکه رحمت میکنند و هر که از اهل معصیت است
ملائکه عذاب قبض روح او میکنند و ملک موت را اعوانی چند از ملائکه رحمت و غضب هست
که بامر او عمل میکنند و فعل ایشان فعل اوست و هر چه ایشان بعمل می آورند منسوب باوست
پس صادق است که خدا قبض میکند و ملک موت قبض میکند و ملائکه که اعوان او قبض
میکنند و در روایت دیگر فرموده که حق تعالی تدبیر امور هر که را که میخواهد میکند و از خلق خود موکل میکند هر که را
میخواهد بهر امر که میخواهد و ملک موت را موکل گردانیده بمخصوصان خلق خود و سایر ملائکه را بهر که میخواهد

و همچنین نیست که صاحب علم هر علمی را به همهٔ مردم تعلیم تواند کرد زیرا که در میان مردم قوی و ضعیف
هستند و بعضی از علم را مردم طاقت فهم آن دارند و بعضی را ندارند مگر کسی را که سهل و
آسان کند از برای آن حمل آن را و اعانت کند او را بر فهم آن از خاصان اولیای او و ترا
همین بس است که بدانی که خداوند عالم زنده کننده و میراننده است و قبض ارواح میکند
بر دستهای هر که میخواهد از ملائکه و غیر ایشان مولف گوید که درین حدیث شریف اشعاری
هست باینکه آنحضرت یا سایر ائمه علیهم السلم نیز قبض بعضی از ارواح میفرمایند یا خلیفه در هم
دارند با امر الهی و از برای تقیه از منافقان و ضعفاء العقول تصریح بآن نمود همچنانکه در بعض از
خطب غیر مشهوره فرموده است که منم محیی و منم ممیت باذن خدا و ایضا دلالت دارد بر آنکه
در تفهیم امور ایمان اجمالی کافیست و تفحص از تفاصیل آنها ضرور نیست و از حضرت
صادق علیه السلم منقولست در جمع میان این آیات که ملک موت را اعوان هست از ملائکه
مانند حاکمی که پیادگان داشته باشد و بهر جا در پی هر کاری که خواهد فرستد پس ملائکه اعوان او
قبض ارواح میکنند و او از ایشان قبض میکند و حق تعالی آن ارواح را با آنچه ملک موت خود
قبض مینماید از او قبض میکند و در احادیث معراج بطرق بسیار وارد شده است که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله ملک موت را در آسمان اول دید و از او پرسید که چگونه قبض میکنی همه ارواح را
در یک ساعت و حال آنکه بعضی در مشرق‌اند و بعضی در مغرب گفت میخوانم ایشان را و اجابت
من میکنند و بروایت دیگر فرمود که جمیع دنیا نزد من از بابت کاسه ایست که در پیش یکی از
شما گذاشته باشد و از هر طرف آن که خواهد دست دراز کند و لقمه بردارد و دنیا نزد من از بابت
درهمیست که در دست یکی از شما باشد و بهر طرف که خواهد بگرداند و چنین معلوم شد که اعتقاد اجمالی
کافیست تفحص از تفاصیل ضرور نیست و اما نفی ملک موت نمودن و تاویل کردن آن بر
قوای طبیعی یا نفوس فلکی یا عقل فعال چنانچه حکما میکنند کفر است و بدانکه خلافست که آیا ارواح
حیوانات را ملک موت قبض میکند یا ملک دیگر و چنین نص صریحی درین باب بنظر نرسیده تفکر در آن

ضرور نیست و مجمل باید دانست که حیات و موت همه حیوانات بقدرت حق تعالی است
و او محیی و ممیت همه است و میتواند بود که ملک موت قبض کند یا ملائکه دیگر و خداوند عالم کار
کنان بسیار است و ظاهر اخبار و آیات حشر وحوش آنست که ارواح آنها نیز محفوظ
بماند تا روز حشر چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی دوم آنکه اقرار باید نمود بآنچه
در اخبار صحیحه و معتبره وارد شده است از سکرات مرگ و شدائد آن و کیفیات آن
و حاضر شدن رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه هدی صلوات الله علیهم در وقت قبض
روح هر شخص مومن و از برای بشارت دادن و آسان کردن مرگ بر ایشان و کافران
و منافقان و مخالفان از برای زیادتی شدت و صعوبت مرگ بر ایشان و انذار ایشان
بعذاب و نکال ابدی و تفکر در کیفیت آن نباید کرد که حضور ایشان نزد هر میتی بچگونه است
و دیدن میت ایشان را چگونه است و حضور ایشان در جسد اصلی است یا در جسد مثالی
چنانچه سابقا اشعاری بآن شد زیرا که تفکر در آنها موجب استیلای شیطان و وساوس او میگردد
و احادیث درین باب متواتر است و شعر حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه که بحارث
همدانی خطاب کرد نزدیک است بتواتر نظم یا حار همدان من یمت یرنی من مومن
او منافق قبلا یعنی ای حارث همدانی هر که بمیرد مرا معاینه می بیند خواه مومن باشد و خواه
منافق و در احادیث معتبر بسیار از حضرت صادق علیه السلم منقولست که چون هنگام وفات
مومن میشود حق تعالی امر باد بر او میفرستد یکی منسیه و دیگری مسخیه پس منسیه اهل و مال را از خاطر
او محو میکند و مسخیه او را بجود میگرداند و راضی میکند او را بجان دادن و چون ملک موت می آید که
قبض روح او بکند با او میگوید که ای دوست خدا جزع مکن بحق آن خداوندی که محمد را بحق فرستاده
من مهربانترم و شفیق ترم نسبت بتو از پدر مهربان بگشا دیده‌های خود را و نظر کن پس متمثل
میشوند از برای او رسول خدا و امیر المومنین و فاطمه و حسن و حسین و امامان از ذریت ایشان
صلوات الله علیهم اجمعین پس با و میگویند اینهایند رسول خدا و امامان تو که رفیق ایشان

خواهی بود پس چشم میگشاید و ایشان را می بیند و منادی او را ندا میکند از جانب رب العزت
که یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی
عبادی وادخلی جنتی حضرت فرمود که یعنی ای نفسی که مطمئن گردیده بسوی محمد و اهل بیت او
برگرد بسوی پروردگار خود در حالتی که راضی باشی بولایت ائمه خود مرضی و پسندیده باشی
بسبب ثواب خدا پس داخل شو در میان بندگان من یعنی محمد و اهل بیت او و داخل شو در
بهشت من پس در آنوقت هیچ چیز محبوب تر نیست بسوی او از آنکه روحش کشیده شود
و ملحق شود بمنادی و در حدیث معتبر دیگر فرمود که هیچ نفسی نمیمیرد هرگز تا رسول خدا و امیر المؤمنین
صلوات الله و سلامه علیهما را نه بیند راوی پرسید که چون ایشان را دید بدنیا برمیگردد فرمود نه
چون ایشان را دید میرود بسوی آخرت و هر دو می آیند و رسول خدا نزدیک سر او می نشیند
و علی علیه السلم نزدیک پای او می نشیند پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله سر را نزدیک
گوش او می برد و میگوید بشارت باد ترا منم رسول خدا و من بهترم از برای تو از آنچه گذاشته
در دنیا پس حضرت امیر علیه السلم برمیخیزد و سر را نزد او می برد و میگوید ای ولی خدا شاد باش
منم علی ابن ابی طالب علیه السلم که او را دوست میداشتی و در بیوفت نفع بخشم ترا پس
فرمود که این در کتاب خداست الذین امنوا و کانوا یتقون لهم البشری فی
الحیوة الدنیا و فی الاخرة لا تبدیل لکلمات الله ذلک هو الفوز العظیم
یعنی آنها که ایمان آورده اند و پرهیزکار بوده اند از برای ایشان است بشارت در زندگانی
دنیا و در آخرت و آنست فوز عظیم و در روایت معتبر دیگر فرمود که چون زبان محتضر بند میشود
رسول خدا و امیر المؤمنین صلوات الله علیهما حاضر میشوند و رسول خدا در دست راست او
می نشیند و حضرت امیر در دست چپ او و حضرت رسول صلی الله علیه و آله با و میفرماید آنچه
امید داشتی در پیش روی تست و آنچه میترسیدی از آن ایمن گردیدی پس در بهشت را از برای
او میگشایند و میگویند این منزل تست در بهشت اگر میخواهی ترا برمیگردانیم بدنیا و آنچه خواهی

از طلا و نقره بتو دهیم

یا الله

از طلا و نقره بتو میدهیم گوید مرا حاجتی نیست بدنیا پس در آنوقت رنگش سفید میشود و جبینش عرق
میکند و لبهایش بهم کشیده میشود و بینی او دراز میشود و آب از دیده چپش روان میگردد و چون
جان از بدنش بیرون رفت باز دنیا را بر او عرض میکنند و او اختیار آخرت میکند پس روح
با او است و او را غسل میدهد با آنها که غسل میدهند و میگرداند بدن او را با آنها که میگردانند
و چون او را کفن کردند و در جنازه گذاشتند و جنازه را برداشتند روح در پیش آن جماعت
میرود و ارواح مؤمنان باستقبال او می آیند و بر او سلام میکنند و بشارت میدهند او را
بآنچه حق تعالی از برای او مهیا کرده است از نعیم بهشت و چون او را در قبر گذاشتند روح را باو برمیگردانند
از سر او تا کمر او و ازو سؤال میکنند از آنچه میداند از اعتقادات حق چون جواب گفت
در بهشت را برروی او میگشایند پس داخل میشود بر او در قبر او از نور بهشت و خنکی و بوی خوش
آن و ایضا بسند معتبر از آنحضرت منقول است که خطاب بشیعیان نمود و فرمود که بخدا قسم که
خدا اعمال را از شما قبول میکند و بس و شما را می آمرزد و بس و چون جان مؤمن بگلوی او میرسد
شاد و خوشحال میشود و می بیند آنچه موجب روشنی چشم او است و چون محتضر میشود حاضر میگردند نزد او
رسول خدا و امیر المؤمنین و جبرئیل و ملک موت صلوات الله علیهم السلم پس حضرت امیر المؤمنین
علیه السلم نزدیک او می آید و میگوید یا رسول الله این شخص دوست ما اهل بیت بود او را دوست
بدار و رسول خدا بجبرئیل میگوید که این خدا و رسول و اهل بیت را دوست میداشت پس او را
دوست بدار و جبرئیل بملک موت میگوید که این دوست میداشت خدا و رسول و اهل بیت او را
دوست دار او را و با او رفق و مدارا کن پس ملک موت نزدیک او آید و گوید ای بنده خدا
آیا گرفتی چیزی را که باعث آزاد کردن خود را از عذاب خدا آزاد کنی و امان یافتی و بیزار شدی از آن
از آتش جهنم و چنگ زدی در عصمت کبری در زندگانی دنیا گوید بلی پرسد که آن کدام است
مؤمن گوید ولایت علی ابن ابی طالب علیه السلم است ملک موت گوید راست گفتی آنچه
از و میترسیدی خدا ترا از آن امان داد و آنچه امید داشتی یافتی پس بشارت باد ترا برفاقت

سلف صالح رسول خدا و علی و فاطمه و امامان از ذریت ایشان پس جان او را قبض میکند
برفق و مدارا و آسانی پس کفن و حنوط او را از بهشت می‌آورند و حنوط او از مشک خوشبوتر
خواهد بود و حلهٔ زردی از حلّه‌های بهشت بر او بپوشانند و چون او را در قبر گذارند دری از درهای
بهشت برای او بگشایند که از نسیم و گلهای بهشت بر او داخل شود و از پیش رویش و دست
راست و چپش بقدر یکماهه راه بگشایند و با او گویند بخواب مانند خوابیدن داماد در حجلهٔ
خود پس با او گویند بشارت باد ترا بروح و ریحان و جنت نعیم و بپروردگاری که بر تو غضبناک
نیست پس زیارت میکند آل محمد را صلوات الله علیهم اجمعین در باغستانهای رضوان و
با ایشان میخورد از طعام ایشان و می‌آشامد از شراب ایشان و با ایشان سخن میگوید در
مجالس ایشان تا وقتی که قائم ما ظاهر شود و چون آنحضرت ظاهر شود حق تعالی ایشان را مبعوث کرده
با او تلبیه گویان و چون کافر را مرگ در رسد باز رسول خدا و امیر المؤمنین و جبرئیل و ملک
موت حاضر شوند نزد او پس علی علیه السلام نزدیک آید و گوید یا رسول الله این دشمن ما اهل
بیت بود او را دشمن دار و رسول خدا صلی الله علیه و آله باز بجبرئیل گوید که این دشمن خدا
رسول خدا و اهل بیت رسول بود او را دشمن دار و جبرئیل بملک موت گوید که این دشمن خدا
و رسول و اهل بیت بود او را دشمن دار و جانش را بعنف و دشواری بگیر پس ملک نزدیک او رود
و گوید ای بندهٔ خدا آیا در زندگانی دنیا گرفتی چیزی را که خود را از گرو عذاب خدا بدر آوری و
گرفته برات بیزاری خود را از آتش جهنم و متمسک شده بعصمت کبری گوید نه ملک موت گوید بشارت
باد ترا ای دشمن خدا بغضب خدا و عذاب او و آتش جهنم آنچه از و میترسیدی بآن رسیدی
پس جان او را در نهایت عنف و دشواری از بدن او میکشد و موکل میگرداند بروح او سیصد
شیطان را که همه آب دهان بر روی او می‌اندازند و از روح او متاذی میباشند و چون او را در
قبر میگذارند دری از درهای جهنم در قبر او میگشایند که داخل میشود بر او زبانه و بوی بد جهنم و احادیث
درین باب بسیار است باید مجملا بهمه اینها اقرار نمایند و در مقام تفحص تفاصیل آنها نباشند

مطلب سیم در احوال عالم

مطلب سیم در احوال عالم برزخ است باید تصدیق کرد بعالم برزخ و ثواب و عقاب آن و باقی بودن
روح بعد از مفارقت بدن چنانچه سابقا مذکور شد و بسؤال قبر و بمنکر و نکیر و آنکه برزخ مابین موت را
میگویند تا قیامت و چون میت را در قبر گذارند و ملکی می‌آید از برای سؤال و حق تعالی روح را با او
برمیگرداند و اکثر تا کمر و او را می‌نشانند و از او سؤال میکنند و جمعی را که از ایشان سؤال میکنند بعضی
از ایشان بعد از سؤال در راحت و نعمت‌اند و بعضی در عذاب و شدت و سؤال و ضغطه و فشار
قبر درین بدن است و سایر امور برزخ با روح است و تفصیل این مطالب در ضمن چند فایده
بیان میشود فایده اولی در بیان بقای روح است در برزخ بدانکه شکی نیست در باقی بودن روح
بعد از مفارقت از بدن و در آیات بسیار و اخبار متواتره مذکور است که حق تعالی میفرماید
گمان مکن آنها که کشته شده اند در راه خدا مرده‌اند بلکه زنده اند نزد پروردگار خود در حالتی که
روزی داده میشوند و شادند بآنچه خدا بایشان عطا کرده است از فضل خود و شاد میباشند از برای
مؤمنانی که ملحق نشده اند بایشان و در عقب ایشان‌اند بآنکه خوفی بر ایشان نیست و اندوهناک
نخواهند بود و در باب کفار و مانع کنندگان زکوة فرموده است تا وقتی که بیاید احدی از ایشان را
مرگ گوید پروردگارا برگردانید مرا شاید عمل شایسته بکنم در آنچه گذاشته‌ام در عقب خود
از مال دنیا پس فرموده کلا نمیتواند شد این بدرستیکه این کلمه‌ایست که او میگوید و فایده
نمی‌بخشد و در عقب ایشان برزخی هست تا روزی که در قیامت مبعوث شوند و در احادیث
بسیار از طرق عامه و خاصه مذکور است که بعد از مفارقت روح از بدن دنیا تعلق میگیرد
ببدن لطیفی مثل بدن دنیا که در لطافت مثل اجسام ملائکه و جن است و بآن بدن حرکت میکند
و پرواز میکند چنانکه مذکور شد و شیخ مفید علیه الرحمه بسند معتبر از یونس بن ظبیان روایت کرده است
که گفت در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم فرمود مردم چه میگویند در ارواح مؤمنان
بعد از مرگ ایشان گفتم میگویند در حوصلهٔ مرغان سبز میباشند گفت سبحان الله مؤمن گرامی
تر است بر خدا از این چنین وقت مرگ او میشود می‌آید بنزد او رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و

وحسین صلوات الله علیهم اجمعین و با ایشان ملائکه مقربان خواهند بود اگر با کو خدا از زبان
او را به شهادة از بالای خدا بتوحید و از بالای پیغمبر بنبوت و از بالای اهل بیت بولایت گواهی
میدهد براین رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلم و ملائکه مقربان با ایشان
و اگر زبانش بند شده حق تعالی مخصوص میگرداند پیغمبرش را بعلم آنچه در دل او است ازین عقاید
پس آنحضرت شهادة میدهد باین و شهادت میدهند بشهادت رسول صلی الله علیه و آله
علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم و هر که با ایشان است از ملائکه و چون حق تعالی
قبض روح او نمود میبرد این روح را بسوی بهشت در صورتی مثل آن صورت که در دنیا داشته است
و میخورند و میآشامند پس برده که تازه نزد ایشان میرود میشناسند ایشان را بآن صورتی
که در دنیا داشته اند و ابن بابویه در امالی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است
که آنحضرت در شب معراج گذشت بمردی پیری که در زیر درختی نشسته بود و کودک بسیاری بر دور
او بودند حضرت از جبرئیل علیه السلم پرسید که این مرد پیر کیست گفت این پدر تو ابراهیم است
علیه السلم فرمود که این اطفال که بر دور او بودند کیستند گفت که این اطفال مؤمنانند که ایشان را
غذا میدهد و علی بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که اطفال شیعیان
ما را از مؤمنان تربیت میکند حضرت فاطمه صلوات الله علیها مؤلف گوید که این سه حدیث احتمال
تجسم روح و جسد مثالی هر دو دارد و احادیث بسیار که در باب ظهور انبیا و اوصیا بعد از وفات
ایشان وارد شده است مانند احادیث نمودن حضرت امیر المؤمنین رسول خدا صلی الله علیه
و آله را بابو بکر در مسجد قبا و نمودن حضرت امام حسن حضرت امیر المؤمنین را علیهما السلم باصحاب جحود
و دیدن حضرت امیر علیه السلم حضرت یوشع را و سخن گفتن با او و ملاقات کردن حضرت
صادق علیه السلم حضرت باقر علیه السلم را و امثال اینها که در کتاب بصایر الدرجات و غیر
آن بطرق متعدده روایت شده است با این که احتمال جسد اصلی نیز دارند چنانکه
شیخ مفید و جمعی از متکلمین و محدثین امامیه قایلند که بعد از سه روز یا بیشتر ارواح معادشه

ابنیا و اوصیا بجسدها

ابنیا و اوصیا به جسدهای اصلی معاودت مینمایند و ایشان را بآسمان میبرند و دیدن حضرت رسول
صلی الله علیه و آله انبیا علیهم السلم را در شب معراج بر این حمل کرده اند و احادیث مسخ شدن بنی
امیه بصورت وزغ هر سه احتمال را دارد اما در بعضی از آنها جسد اصلی ظاهرتر است و از محاسن
الابرار فضل بن شاذان روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در صحرای
نجف بر روی سنگریزه خوابید قنبر گفت من جامه خود را در زیر تو بیندازم حضرت فرمودند
نیست مگر تربت مؤمن یا مزاحمت نمودن در مجلس مؤمن و با او همنشینی کردن اصبغ بن
نباته گفت تربت مؤمن را دانسته ام که بوده و خواهد بود مزاحمت در مجلس او چه معنی دارد حضرت
فرمود ای پسر نباته در این صحرا ارواح هر مؤمن و مؤمنه هست در قالبها از نور بر منبرها از نور
و حسن بن سلیمان نیز در کتاب مختصر از کتاب قائم فضل بن شاذان این حدیث را روایت
کرده است و در آخرش زیاده کرده است که ای پسر نباته اگر پرده برداشته شود هر آینه خواهید
دید ارواح مؤمنان را که حلقها نشسته اند و بدیدن یکدیگر میروند و با یکدیگر صحبت میدارند و روح
هر مؤمنی در این وادی است و روح هر کافر در وادی برهوت یمن است و ایضا از کتاب شفا
و جلا روایت کرده است از حضرت امام زین العابدین علیه السلم که میگوید روح مؤمن را الا وقت
غسل دادن که آیا میخواهی که ترا برگردانیم بسوی جسدی که در آن بودی گوید چه میکنم بلا و زیان کاری
و غم را و کلینی از امام علی نقی علیه السلم روایت کرده است که خواب دیدن در اول خلق بنی
آدم نبود و بعد از آن حادث شد راوی پرسید که سبب حدوث آن چه بود حضرت فرمود که خدا عز و
و ذکره رسولی فرستاد بسوی اهل زمان او و ایشان را خواند بسوی عبادت الهی و طاعت او گفتند
اگر این را بکنیم از برای ما چه خواهد بود تو مال از ما بیشتر نیست و عشیره است از ما عزیزتر نیست
گفت اگر اطاعت من میکنید خدا شما را داخل بهشت میکند و اگر معصیت من کنید خدا شما را
داخل جهنم میکند گفتند که جنت و نار چیست پیغمبر از برای ایشان وصف کرد گفتند ما کی بآنجا
میرویم گفت بعد از مردن گفتند ما میبینیم مردهای خود را که استخوان شده اند و پوسیده اند پس

تکذیب ایشان زیاده شد و استخفاف ایشان بآنحضرت بیشتر از بیشتر شد پس حق تعالی در ایشان خواب دیدن را احداث کرد آمدند بنزد آن پیغمبر و خبر دادند بآنچه دیده بودند و تعجب میکردند ازین باب داشتند پیغمبر گفت خدا خواسته است حجت بر شما تمام کند اینحالات را بر شما وارد کرد بعد از مردن ارواح شما حیاتی خواهد بود هر چند بدنهای شما پوسیده باشد و روحهای شما باین نحو معذب خواهند بود تا وقتی که بدنهای شما مبعوث کرده شود و در محاسن بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که گفت یا ابو بصیر هر که از شما بر اعتقاد ولایت بمیرد شهید است هر چند در میان رخت خواب خود بمیرد و زنده است نزد خدا و روزی میخورد و در احادیث بسیار وارد شده است که چون بزیارت قبور خویشان و برادران مؤمن میروید مطلع میشوند و انس میگیرند بشما و چون برمیگردید وحشت بهم میرسانند و کلینی بسند کالصحیح از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که مؤمن بزیارت اهل خود می آید و می بیند چیزی را که دوست میدارد و از دیده او میپوشانند آنچه را کراهت دارد و کافر بزیارت اهل خود می آید و می بیند آنچه را نمیخواهد و میپوشانند از او آنچه را میخواهد و بعضی در هر جمعه می آیند و بعضی کمتر و بعضی بیشتر بقدر عمل ایشان و در روایت معتبر دیگر فرمود که هیچ مؤمن و کافر نیست که در وقت زوال شمس بزیارت اهل خود می آید اگر مؤمن می بیند که اهل او اعمال صالحه میکنند خدا را حمد میکند برای این و اگر کافر می بیند که ایشان اعمال صالحه میکنند موجب حسرت او میگردد و بسند کالموثق از اسحق بن عمار منقولست که گفت بحضرت کاظم علیه الصلوة والسلم عرض کردم که آیا میت بزیارت اهل خود می آید فرمود بلی گفتم در چند مدت فرمود در هفته یا ماهی یا سالی یکبار بقدر منزلت خود گفتم بچه صورت می آید فرمود بصورت مرغ لطیفی بر دیوار ایشان می نشیند و بر ایشان مشرف میشود اگر ایشانرا بخیر و خوبی بیند شاد میشود و اگر بشر و پریشانی بیند محزون و غمگین میشود و در روایت دیگر فرمود که می آیند بقدر فضایل خود بعضی هر روز و بعضی در هر دو روز و بعضی در هر سه روز و کمتر ایشان در هر هفته در وقت زوال شمس یا مثل آن بصورت گنجشک یا کوچکتر

و با او ملکی می آید

و با او ملکی می آید و باو مینماید آنچه باعث سرور اوست و از و میپوشانند آنچه باعث اندوه او است و بر میگردد با شادی و خوشحالی و ایضا از حضرت صادق [علیه السلم] روایت کرده است که از پروردگار خود مرخص میشود و حق تعالی ملکی را با او میفرستد و بصورت بعضی از مرغان می آید و بر خانه خود می نشیند و نظر میکند بسوی اهل خود و سخن ایشانرا میشنود و جمع میان این احادیث را در کتاب مرآت العقول ذکر کرده ام و سایر اخبار در بحار الانوار مذکور است و در حدیث معتبر منقولست از ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلم سؤال کرد که از ارواح مؤمنان فرمود در حجرها چند اند در بهشت میخورند از طعام آن و می آشامند از شراب آن و میگویند پروردگارا قیامت را از برای ما بر پا دار و آنچه ما را وعده کرده عطا کن و ملحق کن آخر ما را باول ما و ارواح کافران [مشرکان] در آتش معذبند میگویند پروردگارا بر پا مدار از برای ما قیامت را و آنچه وعده داده ما را بعمل میاور و ملحق مگردان آخر ما را باول ما پس ازین احادیث متواتره معلوم شد که روح بعد از بدن باقیست و مثاب و معاقب می باشند فی الجمله فائده ثانیه در بیان سؤال و ضغطه و ثواب و عقاب قبر است بدانکه اجماع مسلمانانست که در قبر سؤال میباشد و روح را از برای سؤال به بدن برمیگردانند بلکه از ضروریات دین اسلام است و منکرش کافر است و ابن بابویه از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که کسی که سه چیز را انکار کند شیعه ما نیست معراج و سؤال قبر و شفاعت و مجملا آمدن دو ملک از برای سؤال متواتر و ضروریست و در اکثر اخبار وارد است که یکی منکر است و دیگری نکیر و در بعضی از روایات وارد شده است که نسبت بمؤمنان مبشر و بشیر است و نسبت بمخالفان منکر و نکیر است زیرا که از برای مؤمنان بصورتهای خوب می آیند و بشارت میدهند ایشانرا بثوابها و نعیم بی انتهاها و از برای کافران و مخالفان بصورتهای مهیب می آیند و ایشانرا وعید بعذاب میکنند و مشهور میان متکلمین امامیه آنست که سؤال قبر عام نیست بلکه مخصوص مؤمن کامل و کافر محض است و مستضعفان و اطفال و مجانین را سؤالی نیست و مجملا کسی را که بعد از گذاشتن در قبر تلقین کنند از او سؤال نمیکنند چنانچه در روایت وارد شده است چون

او را تلقین کنند چون ملک بیاید یکی بدیگری میگوید بیا برویم که تلقین حجت او کردند و شیخ شهید علیه الرحمه
گفته است که سؤال قبر حق است اجماعا مگر کسی را که تلقین او کرده باشند و بعضی از عامه در
کتب خود روایت کرده اند از ابو امامه باهلی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که چون بمیرد
احدی از شما و خاک براو بریزند پس یکی از شما نزد قبر او بایستد و بگوید ای فلان پسر فلانه و نام او و
مادرش را بگوید او میشنود و جواب نمیگوید پس بار دیگر بگوید او درست می نشیند و میگوید
ارشاد کن ما را خدا ترا رحمت کند پس بگوید بیاد آور اعتقادی را که با آن از دنیا بیرون رفتی
شهادت بوحدانیت خدا و رسالت محمد صلی الله علیه و آله و با آنکه پسندیدی خدا را از برای پروردگاری
و اسلام را از برای دین خود و محمد را پیغمبر خود و قرآن را کتاب خود و علی را امام خود پس منکر و نکیر میروند
و میگویند ما چرا اینجا نشسته ایم تلقین حجت او کردند و فرموده که اگر نام مادرش را نداند او را بحوا
نسبت دهد و خلاف کرده اند در آنکه آیا انبیا و اوصیا علیهم السلام را سؤال قبر میباشد یا نه و تفکر
درین مسئله ضرور نیست اگرچه عدم سؤال اظهر است و در سؤال اطفال نیز عامه خلاف کرده اند
و اظهر عدم سؤال است و شیخ مفید رضی الله در شرح عقاید صدوق گفته است که ارواح بعد از
موت اجساد بر دو نوعند بعضی منتقل بثواب یا عقاب میشوند و بعضی باطل میشوند و ثواب و عقابی
نمیباشد و از حضرت صادق صلوات الله علیه پرسیدند از کسی که میمیرد در دار دنیا روح او
در کجا میباشد حضرت فرمود که هر که بمیرد و او ماحض ایمان باشد محضا یا ماحض کفر باشد محضا
منتقل میشود روح او از هیکلی که دارد بمثل آن در صورت و جزا داده میشود باعمالش تا روز
قیامت و چون حق تعالی اراده نماید که ایشان را محشور گرداند در قیامت انشا میکند جسم و بدن
او را و برمیگرداند روح او را بسوی بدن اصلی او و محشور میگرداند او را که جزای اعمال او را وافی و
کامل بدهد پس مؤمن بعد از موت منتقل میشود از جسد خود بجسدی که مثل آن جسد باشد در صورت
پس او را در جنتی چند از جنتهای دنیا میبرند و متنعم میباشد در آنجا تا روز قیامت و کافر
منتقل میشود روح او از جسد او بجسدی مثل آن بعینه و میبرند او را بسوی آتشی که معذب باشد

بان تا روز قیامت

بان تا روز قیامت و شاهد این در مؤمن آنست که حق تعالی فرموده است در باب مؤمن آل
یس باو گفته شد که داخل شو در بهشت گفت ای کاش که قوم من علم بهم میرسانیدند بآمرزیدن
پروردگار من مرا و با آنکه او گردانیده مرا از آنها که گرامی داشته است و دلیل بر حال کافران آنکه
در باب فرعون و اصحاب او فرموده است که آتش را بر ایشان عرض میکنند در بامداد و پسین
و در روز قیامت میگویند که داخل کنید آل فرعون را در شدیدترین عذابها و نوعی دیگر آنست
که سؤال و عذاب و ثواب ایشان را نمی باشد و در احادیث از حضرت صادق صلوات الله
علیه وارد شده است که سؤال قبر و رجعت مخصوص کسی است که محض ایمان داشته باشد
یا محض کفر و باقی خلق را سؤال و رجعت نمیباشد و در احادیث وارد شده است که انبیا
و ائمه صلوات الله علیهم بعضی ارواح ایشان یا بدنهای ایشان از زمین بآسمان میروند و
تنعم ایشان در بدنهای اصلی است که در دنیا داشته اند و این مخصوص ایشان است و در غیر
ایشان نمیباشد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر که صلوات فرستد بر من
نزد قبر من میشنوم آنرا و هر که صلوات فرستد بر من از دور از زمین میرسد و فرموده که هر که صلوات
فرستد بر من یکمرتبه صلوات فرستم براو ده مرتبه و هر که صلوات فرستد بر من ده مرتبه صلوات
فرستم براو صد مرتبه پس هر که خواهد صلوات را بسیار بفرستد و هر که خواهد کم بفرستد پس بیان
کرد آنحضرت که بعد از بیرون رفتن از دنیا صلوات بر او را میشنود و این نمیشود مگر آنکه نزد
حق تعالی زنده باشد و همچنین ائمه هدی صلوات الله علیهم سلام سلام کننده بر ایشان را از
نزدیک میشنوند و از دور بایشان میرسد و آثار صحیحه از ایشان بر این مضمون وارد شده است
و حق تعالی فرموده است که شهیدان نزد خدا زنده اند و روزی بایشان میرسد و روایت کرده اند
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله ایستاد بر سر چاه بدر و خطاب کرد مشرکانی را که در آن روز
کشته شده بودند و در چاه افکنده بودند و فرمود که بتحقیق که شما همسایه های بدی بودید از برای
رسول خدا او را از خانه او بیرون کردید و از دیار خود راندید پس اجتماع کردید بر عداوت او

و با او جنگ کردیم و عهد پروردگار خود را حق یافتیم پس عمر گفت با آنحضرت که یا رسول الله
خطاب تو چیست با مردهائی که جان ایشان رفته است حضرت فرمود که بس کن ای پسر خطاب بخدا
که تو شنواتر از ایشان نیستی و نیست میان ایشان و میان آنکه بگیرند ملائکه ایشانرا بگرزهای آهنی
مگر آنکه من رو از ایشان بگردانم و منقولست که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه سوار شد بعد از
انقضای حرب در بصره و در میان صفهای کشتگان میگشت تا رسید بکعب بن سور قاضی بصره که
عمر او را نصب کرده بود و در فتنه بصره مصحف بگردن انداخته بود و با اهل و فرزندانش بجنگ آنحضرت
آمده بود و همه کشته شدند چون حضرت او را در میان کشتگان دید فرمود که او را بنشانید چون
نشانیدند فرمود ای کعب من وعده خدای خود را یافتم که حق بود آیا تو وعده خدای خود را یافتی که حق
بود پس فرمود که بخوابانید او را و چون بطلحه رسید با او نیز چنین گفت پس مردی از اصحاب آنحضرت
گفت چه فائده دارد سخن تو با ایشان که کشته شده‌اند سخن ترا نمیشنوند فرمود ای مرد بخدا سوگند که ایشان
سخن مرا شنیدند چنانکه اهل قلیب بدر سخن حضرت رسول را صلی الله علیه و آله شنیدند و اینها
از جمله اخباریست که دلالت میکند بر آنکه بعضی از مردها بر میگردد بسوی او روح او از برای
تنعم ایشان یا عذاب ایشان و این عام نیست در هر که بمیرد بلکه با آن تفصیل است که گفتیم
تمام شد کلام شیخ مفید رحمه الله و کلینی قدس سره احادیث بسیار از حضرت امام بحق ناطق
جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیه روایت کرده است که سؤال کرده نمیشود در قبر مگر کسی که
خالص کرده باشد ایمانرا خالص کردنی و خالص کرده باشد کفر را خالص کردنی و اما جماعت دیگر
از ایشان غافلند یعنی متعرض ایشان نمیشوند و بسند صحیح دیگر از آنحضرت روایت کرده است
که سؤال از کسی میشود که ضغطه برای او واقع میشود و ایضا بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است که
دو ملک میآیند که ایشانرا منکر و نکیر میگویند بسوی میت در وقتی که مدفون شد صدای ایشان مانند رعد
قاصف است و دیده‌های ایشان مثل برق خاطف زمین را میشکافند بدندانهای خود
و موهای ایشان آویخته که در میان آنها راه میروند و سؤال میکنند از میت که کیست پروردگار تو

و چیست دین تو

و چیست دین تو اگر مؤمن است میگوید خدا پروردگار منست و دین من اسلام است پس از او
میپرسند که چه میگوئی در حق این مردی که در میان شما بیرون آمد گوید که از محمد صلی الله علیه
و آله رسول خدا از من می پرسید گویند شهادت میدهی که او رسول خداست پس گوید گواهی
میدهم که او رسول خداست پس باو گویند بخواب خوابی که در آن پریشان نباشد و قبر
او را نه ذرع گشاده میگردانند و از برای او دری از بهشت میگشایند و جای خود را در بهشت
می بیند و اگر میت کافر باشد آن دو ملک با آن هیبات بر او داخل میشوند و شیطان را در
پیش او باز میدارند که دیدهای او از مس سرخ است چنین آن سؤالها را از او میکنند میگوید
نمیدانم پس شیطان را با او میگذارند و مسلط میگردانند بر او و در قبرش نود و نه اژدها
که اگر یکی از آنها بر زمین بدمد هرگز گیاه از زمین نروید و دری از برای او بسوی جهنم میگشایند
و جای خود را در آنجا می بیند و ایضا از ابو بکر حضرمی روایت کرده است که گفتم بحضرت
صادق علیه السلام کیستند آنها که در قبر از ایشان سؤال میکنند فرمود کسی که ایمانرا خالص
کرده باشد و کسی که کفر خالص داشته باشد گفتم پس باقی این خلق چه میشوند گفت بخدا سوگند
که ایشانرا وامیگذارند و اعتنا بشان ایشان نمیکنند گفتم از چه چیز سؤال میکنند گفت از
حجت و امامی که در میان شماست پس از مؤمن میپرسند که چه میگوئی در حق فلان پسر فلان
میگوید او امام منست چنین این را گفت میگویند بخواب خدا در دیده‌ات خواب استراحت
بگذارد و دری از بهشت برای او میگشایند و پیوسته نسیم بهشت و تحفه باو میرسد تا روز قیامت
و از کافر سؤال میکنند که چه میگوئی در حق فلان پسر فلان یعنی امام زمان گوید شنیدم او را
و نمیدانم کیست آن پس میگویند هرگز ندانی و دری از جهنم برای او میگشایند و پیوسته حرارت
جهنم باو میرسد تا روز قیامت و بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه
روایت کرده است که سؤال میکنند در قبر از مؤمن که کیست پروردگار تو میگوید خدا میگویند
چیست دین تو میگوید اسلام میگویند کیست پیغمبر تو میگوید محمد صلی الله علیه و آله میگویند کیست

منت پس میگشایند قبر او را بقدری که دیده او کار کند و طعام از بهشت از برای او می آورند
و داخل میگردانند برا و نسیم و گل بهشت را و اینست معنی قول حق تعالی فاما ان کان من
المقربین فروح وریحان یعنی در قبر و جنة نعیم یعنی در آخرت و چون کافر بمیرد مشایعت
میکنند او را هفتاد هزار ملک از زبانیه جهنم تا قبر او و او سوگند میدهد حاملان جنازه خود را
که او را برگردانند بصدائی که همه چیز میشنود بغیر جن و انس که مکلفند و میگوید کاش مرا باز
گشتی بود بدنیا پس از مؤمنان میشدم و میگوید مرا برگردانید بسوی دنیا شاید عمل شایسته بکنم
در آنچه گذاشته ام پس زبانیه جواب او میگویند کلا این سخنیست که تو میگوئی و ملک ایشان را
ندا میکند که دروغ میگوید اگر برگردد دعوی خواهد کرد بآنچه او را نهی کرده اند از آن و چون او را داخل
قبر کنند و مردم از او مفارقت کنند منکر و نکیر بیایند بسوی او در بدترین صورتها و او را
بنشانند و سؤال کنند از او و از رب او و دین او و کتاب او پس زبانش مضطرب شود
و نتواند جواب گفت پس ضربتی از عذاب الهی بر او بزنند که همه چیز از آن بترسند پس باز
از او سؤال کنند گوید نمیدانم گویند ندانی هرگز و هدایت نیابی و رستگار نشوی پس دری از برای او
بسوی جهنم میگشایند و بعوض نزل که از برای مهمان مهیا میکنند حمیم جهنم از برای او می آورند و این ا
مراد از قول حق تعالی و اما ان کان من المکذبین الضالین فنزل من حمیم یعنی در قبر
و تصلیة جحیم یعنی در آخرت **و اما** در آنچه در قبر از او سؤال میکنند معلوم است که سؤال
از عقاید ایمانی میکنند خصوصاً امامت ائمه صلوات الله علیهم اجمعین و احادیث از طرق عامه
و خاصه متواتر است که در قبر از ولایت علی بن ابی طالب صلوات الله علیه سؤال میکنند چنانچه
شیخ کشی بسند معتبر از یونس بن عبدالرحمن روایت کرده است که گفت بخدمت حضرت امام رضا علیه
التحیة والسلام رفتم فرمود که علی بن ابی حمزه مرد گفتم بلی فرمود که داخل آتش شد پرسیدند از او از
امام بعد از پدرم گفت بعد از او امامی نمیدانم پس ضربتی بر او زدند که قبرش پر از آتش شد
و در روایت دیگر فرمود که او را نشانیدند در قبرش پس سؤال کردند از ائمه علیهم السلام نام همه را

امام تو میگوید فلان میگویند میگوئی تو دانستی این را میگوید امری بود که خدا مرا هدایت کرد بآن
و مرا ثابت داشت بر آن میگویند بخواب بخوابی که خیالات پریشان در آن نباشد مانند
خواب نو داماد پس دری از بهشت از برای او میگشایند که از نعیم بهشت و گلهای آن باو میرسد
پس میگوید پروردگارا روز قیامت را قایم گردان شاید باهل و مال خود برگردم و از کافر
میپرسند که پروردگار تو کیست میگوید خدا میگویند پیغمبر تو کیست میگوید محمد صلی الله علیه وآله
میگویند دین تو چیست میگوید اسلام میگویند از کجا دانستی میگوید از مردم شنیدم که میگفتند
من گفتم پس گرزی بر او میزنند که اگر جن و انس همه جمع شوند تاب آن نداشته باشند پس
میگدازد چنانچه قلعی میگدازد پس روح را باو برمیگردانند و دل او را در میان دو لوح از آتش
میگذارند پس میگوید پروردگارا قیامت را دیر گردان **مؤلف گوید** که این حدیث دلالت
میکند بر آنکه ایمان مستضعفان بخدا و رسول باعتبار عدم ایمان بائمه حق و توسل بایشان از
ظنی و تقلیدی و بی ثبات است چنانچه در کتاب حسین بن سعید بسند صحیح از سلیمان بن خالد
منقول است که گفت از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم از آنچه ملاقات میکند او را
صاحب قبر فرمود که ملک هستند که ایشان را منکر و نکیر میگویند می آیند بنزد صاحب قبر و از او سؤال
میکنند از رسول خدا که آیا حق بود اگر از اهل شک است میگوید نمیدانم میشنیدم که مردم میگفتند
رسول خدا است نمیدانم حق بود یا دروغ پس بر او ضربتی میزنند که اهل سموات و اهل زمین میشنوند
مگر مکلفان و اگر صاحب یقین است نمیترسد و میگوید شهادت میدهم که او رسول خدا بود آمد
با هدایت و دین حق پس جای خود را در بهشت میبیند و قبر او را فراخ میگردانند و میگویند که
بخواب در نهایت استراحت و نیکوئی و شیخ ابن بابویه رحمه الله از حضرت امام موسی علیه
السلام روایت کرده است که چون مؤمن بمیرد مشایعت میکنند جنازه او را هفتاد هزار ملک
تا قبر او و چون او را داخل قبر کنند منکر و نکیر می آیند و او را مینشانند و میگویند کیست پروردگار
تو و چیست دین تو و کیست پیغمبر تو میگوید پروردگار من خداست و محمد پیغمبر منست و اسلام دین

مرزا علیجان

چند دسته اند بعضی میشناسند همه را بسیمای ایشان و ایشان نند گواهان بر موالات دوستان خود
و رسول خدا صلی الله علیه و آله گواهست بر ایشان و از برای ایشان از بندگان عهد و پیمان گرفته
بر اطاعت ایشان بکنند و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز پیمان گرفته از مردم بر طاعت ایشان
بکنند چنانچه حق تعالی فرموده است فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ تا آخر آیه
یعنی پس چگونه خواهد بود حال مردم در وقتی که بیاوریم از هر امتی گواهی را و بیاوریم ترا گواه
بر این گواهان در آن روز خواهند خواست و آرزو خواهند کرد آنها که کافر شده اند و نافرمانی
رسول کرده اند در اطاعت اوصیا و در سایر امور که کاش با زمین یکسان و هموار میشدند
و کتمان نکنند در آن روز سخنی را از خدا یا کتمان میکردند سخنی از خدا در دنیا و شاذان بن
جبرئیل در فضایل و غیر او روایت کرده اند که چون فاطمه بنت اسد مادر حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام بعالم اعلی ارتحال فرمود حضرت امیر گریان بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله
آمد حضرت فرمود چرا میگریی خدا هرگز دیده‌ات را گریان نکند گفت والده ام فوت شد حضرت
فرمود بلکه والده من فوت شده است او اولاد خود را گرسنه میداشت و مرا سیر میکرد و
اولاد خود را ژولیده مو میگذاشت و مرا روغن میمالید والله که در خانه ابو طالب یک درخت
خرما بود سبقت میکرد در بامداد و از برای من میچید و از پسر عمان پنهان میکرد از برای من پس
حضرت برخواست و متوجه تجهیز او شد و پیراهن مبارک خود را داد که او را در آن کفن
کردند و در حالت تشییع جنازه او قدم را آهسته میگذاشت و بر تأنی میرفت و پا برهنه میرفت
و در نماز او هفتاد تکبیر گفت و در قبر او خوابید و بعد از آن بدست کریم خود او را در لحد خوابانید
و شهادتین تلقین او کرد و چون قبرش را پر کردند و مردم خواستند برگردند سه مرتبه گفت
پسر تو نه جعفر و نه عقیل پسر تو علی بن ابی طالب علیه السلام چون برگشتند مردم گفتند یا رسول الله
در این جنازه کارهای چند کردی که در جنازه‌های دیگر نمیکردی فرمود اما بتأنی رفتن من از برای
کثرت ازدحام ملائکه بود و هفتاد تکبیر گفتن من از برای آن بود که هفتاد صف از ملائکه بر او

گفت تا آنکه بنام من رسید بر سید نه توقف کرد پس بر سرش ضربتی زدند که قبرش مملو از آتش شد
و در بصایر الدرجات از زید بن جلیس روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه
السلام فرمود که چون بنده را داخل قبر میکنند دو ملک بنزد او می آیند که اسم ایشان منکر و نکیر است
پس اول چیزی که سؤال میکنند از پروردگار اوست پس از پیغمبر او پس از ولی و امام او و اگر
جواب گفت نجات یافت و اگر عاجز شد عذاب میکنند او را پس مردی گفت اگر کسی پروردگار
و پیغمبر خود را شناخت و ولی خود را نشناخت چون است حال او فرمود که مذبذب است نه از
اینهاست و نه از آنها و هر که را خدا گمراه کند نمی یابی هرگز از برای او راهی بسوی نجات و گفتند به
رسول خدا صلی الله علیه و آله که یا نبی الله کیست ولی فرمود ولی شما در این زمان علی است و بعد از او
وصی او و از برای هر زمان عالمی میباشد که خدا با او حجت تمام میکند بر خلق تا آنکه نگویند چنانکه
گمراهان پیش از این گفتند در وقتی که انبیای ایشان رفتند پروردگارا چرا نفرستادی
بسوی ما رسولی پس متابعت کنیم آیات ترا پیش از آنکه مذلت و خواری بما رسد و ضلالت
ایشان آن بود که آیا ترا که اوصیا باشند ندانستند پس حق تعالی در جواب ایشان فرمود بگو
همه انتظار میکشیم پس شما نیز منتظر باشید پس بزودی خواهید دانست که کیست اصحاب صراط
سوی یعنی راه راست و کیست آنکه هدایت یافته است و تربص و انتظار ایشان آن بود که
میگفتند در کار نیست ما را طلب شناختن اوصیا تا آنکه امام را بشناسیم پس خدا تعبیر و
سرزنش کرد ایشان را باین و اصحاب صراط اوصیا علیهم السلام اند که بر صراط می ایستند و
داخل بهشت نمیشود مگر کسی که ایشان را شناسد و ایشان او را شناسند و داخل جهنم نمیشود
مگر کسی که ایشان او را نشناسند و او ایشان را بامامت نشناسد زیرا که ایشان عرفای
الهی اند که مردم را بایشان شناسانیده و گواه گرفته بر ایشان در وقتی که پیمان از او
گرفت در روز میثاق و وصف کرده است ایشان را در کتاب خود در آنجا که فرموده است و
عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ یعنی بر اعراف مابین بهشت و جهنم مردانی

بجهنم ملحق

نماز کردند و اما آنکه در لحدش خوابیدم از برای آن بود که در حال حیات او ضغطه قبر را ذکر
کردم گفت وا ضعفاه پس در لحدش خوابیدم که زمین او را نفشارد و اما آنکه کفن کردم او را
به پیراهن خود از برای آن بود که روزی در حال حیات او قیامت را ذکر کردم و گفتم مردم عریان
محشور خواهند شد گفت وا سوأتاه او را به پیراهن خود کفن کردم که پوشیده محشور گردد و اما
آنکه گفتم با او ابنک ابنک برای آن بود که ملک آمدند و از او سؤال کردند از پروردگارش
گفت خدا پروردگار منست و گفتند پیغمبر تو کیست گفت محمد پیغمبر من است گفتند کیست
ولی تو و امام تو شرم کرد از آنکه بگوید فرزند من پس با او گفتم بگو فرزند تو علی بن ابی طالب
پس خدا دیده او را به این روشن کرد مؤلف گوید که این حدیث دلالت میکند بر آنکه از امامت
امام پیش از زمان امامتش نیز سؤال میکنند و باید مخصوص کسی باشد که علم به امامت او
بهم رسانیده باشند و محتمل است که مخصوص مقربان باشد یا مخصوص حضرت فاطمه باشد از برای
اظهار جلالت او و حاکم آخر حدیث اشعار به آن دارد و کلینی بسند معتبر از حضرت صادق
صلوات الله علیه روایت کرده است که چون مؤمن را جنازه از خانه اش بیرون می آورند مشایعت
میکنند او را ملائکه تا قبر او و ازدحام میکنند بر او تا او را بقبرش میرسانند و چون بقبرش رسید
زمین با او میگوید مرحبا خوش آمدی و بسوی اهل خود آمدی بخدا سوگند که دوست میداشتم که مثل تو کسی
بر روی من راه رود خواهی دید که با تو چه خواهم کرد پس قبر او را وسیع میکند بقدر آنکه چشم او کار کند و داخل
میشوند بر او دو ملک قبر منکر و نکیر و سؤال میکنند از او که کیست پروردگار تو میگوید خدا میگویند چیست
دین تو میگوید اسلام میگویند کیست پیغمبر تو میگوید محمد صلی الله علیه و آله و سلم میگویند کیست امام تو
میگوید فلان پس منادی از آسمان ندا میکند که راست گفت بنده من از فرشهای بهشت در
قبرش بگسترانید و دری از بهشت بسوی قبرش بگشائید و از جامهای بهشت بر او بپوشانید تا
بیاید بنزد ما و آنچه نزد ماست از برای او بهتر است پس با او گویند بخواب مانند خواب نو داماد
بخواب خوابیدنی که در آن خوابی پریشان نباشد و اگر کافر باشد ملائکه مشایعت او کنند تا قبر او

زمین با او گوید

و زمین با او گوید لا مرحبا بکجا می آمدی والله که من دشمن میداشتم که مثل تو کسی بر روی من راه رود
والبته خواهی دید که با تو چه خواهم کرد پس بر او تنگ میگردد و میفشارد او را تا استخوانهای پهلوهایش
بیکدیگر می چسبند پس منکر و نکیر بر او داخل میشوند بغیر آن صورت که بر مؤمن داخل شده بودند و او را
مینشانند و روح را تا کمر با او برمیگردانند و میگویند پروردگار تو کیست پس او مضطرب میشود و
میگوید شنیدم مردم میگفتند میگویند هرگز ندانی و هیچ ندانی از پیغمبر و امام میپرسند و هیچ جواب را
نمیگوید پس از آسمان ندا میرسد که دروغ گفت بنده من فرش کنید قبرش را از آتش و بپوشانید
او را جامهای آتش و بگشائید از برای او دری بسوی آتش تا بیاید بسوی ما و آنچه نزد ماست بدتر است
از برای او از تنگی آن پس سه مرتبه گرز آتش بر او میزنند که در هر مرتبه آتش از قبرش بردار میکند
و اگر آن ضربت را بر کوههای تهامه بزنند همه ریزه ریزه میشود و مسلط میگرداند خدا بر او در قبرش
مارها که او را میگزند و میدرند و شیطان او را بغم و اندوه می آورد و صدای عذاب او را
میشنوند هر که خدا خلق کرده است مگر جن و انس و بدرستی که میشنود صدای کفشهای مشایعت
کنندگان خود را و صدای بر هم زدن دستهای ایشان را و اینست معنی قول حق تعالی و یثبت الله
الذین آمنوا تا آخر آیه که تفسیر ظاهرش آنست که ثابت میدارد حق تعالی آنها را که ایمان آورده اند
بقول و اعتقاد ثابت در زندگانی دنیا و آخرت و گمراه میکند و بخود وامیگذارد ظالمان را و
میکند خدا آنچه میخواهد و ایضا بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلم منقولست که هیچ موضع قبری
نیست مگر آنکه هر روز سه مرتبه میگوید منم خانه خاک منم خانه بلا منم خانه کرم و بروایت دیگر میگوید
منم خانه غربت منم خانه وحشت منم خانه کرم منم باغی از باغهای بهشت یا گودالی از گودالهای
جهنم پس در حدیث اول فرموده که چون داخل آن میشود بنده مؤمن میگوید خوش آمدی و نزد اهل خود
آمدی تا آخر در حدیث سابق گذشت تا آنکه فرموده از برای او دری میگشایند که جای خود را در
بهشت می بیند پس از آن در مردی بیرون آید که دیده او از او نیکوتر چیزی ندیده باشد پس
مؤمن گوید ای بنده خدا هرگز از تو نیکوتر چیزی ندیده ام گوید من اعتقاد نیکم که تو داشتی و عمل صالحم

مشرف میشود و هر بکناری میرود چنین دو ملک داخل میشوند که سؤال کنند پس میگوید با ما زود که
دریابید صاحب خود را و اگر شما عاجز شوید من او را درمی‌یابم و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلم
مذکور است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلم فرمود که هر که تقویت کند شیعه ضعیفی را که حجت
بر ناصب نتواند تمام کند و حجت او را بر ناصبی تمام کند حق تعالی در روزی که او را داخل قبر میکنند
تلقین او میکند که بگوید خدا پروردگار منست و محمد پیغمبر منست و علی ولی و امام منست و کعبه قبله
منست و قرآن سرور و شادی من و ذخیره آخرت منست و مردان و زنان مؤمن و مؤمنه
برادران و خواهران منند پس حق تعالی میفرماید که حجت خود را القا کردی و واجب شد از برای
تو اعالی درجات بهشت پس در آن وقت قبرش بهترین باغستانهای بهشت میگردد و در مجالس
بسند صحیح از آنحضرت روایت کرده است که چون مؤمن میمیرد با او داخل میشود در قبرش شش
صورت که یکی از آنها خوشروتر و خوشبوتر و پاکیزه‌تر است از باقی
صورتها پس یکی در جانب راستش می‌ایستد و یکی در جانب چپ و یکی در پیش رو و یکی در عقب و
ظاهر و یکی در پایین پا و آنکه خوش‌صورت‌تر است در بالای سر پس سؤال یا عذاب از هر
جهت که می‌آید آنکه در آن جهت ایستاده است مانع میشود پس آنکه از همه خوش‌صورت‌تر است
بسایر صورتها میگوید شما کیستید خدا شما را جزای خیر دهد از جانب من صاحب جانب راست
گوید منم نماز و صاحب جانب چپ گوید منم زکوة و آنکه در پیش روست گوید منم روزه‌ام
آنکه در عقب است گوید منم حج و عمره‌ام و آنکه در پایین پاست گوید منم بر و احسان برادران مؤمنم
پس آنها گویند با او تو کیستی که از ما همه بهتر و خوشروتر و خوشبوتری گوید منم ولایت آل محمد
صلی الله علیه و آله اجمعین و ابن بابویه رحمه الله بسند معتبر از حضرت علی بن الحسین علیه السلم روایت
کرده است که آنحضرت در هر جمعه در مسجد رسول مردم را موعظه میکرد و از جمله موعظه این فقره که ای
فرزند آدم اجل تو سریعترین چیزهاست بسوی تو و نزدیک است که ترا دریابد و ملک قبض کند
روح ترا و بروی بسوی منزلی تنها پس برگردانند بسوی تو روح ترا و بیایند بسوی تو منکر و نکیر از برای

که تو میکردی پس بگیرند روحش را و در جائی که در بهشت با و وعده بودند بگذارند و بگویند بخواب
با دیده روشن پس پیوسته نسیم از بهشت بجسد او برسد که لذت و خوشبوئی او را بیابد تا
مبعوث گردد در قیامت و چون کافر داخل قبر شود گوید لا ادری پس او را فشاری بدهد که استخوانهای
او را درهم کند و باز بحال اول برگردد و دری از زیر پای او بسوی آتش بگشایند و از آن دری بیرون
آید که هرگز بآن بدصورتی و قباحت منظر ندیده باشی پس گوید منم عمل بد تو که میکردی و آن اعتقاد
خبیثی که داشتی پس روح او را در همانجا که با و وعده بودند در آتش بگذارند و پیوسته نفخه از آتش
ببدنش رسد و الم و حرارت آنرا در جسد خود یابد تا روزی که مبعوث شود و مسلط گردانند
بروح او نود و نه مار عظیم که او را بگزند و گوشتش را در بدن اگر یکی از آن مارها بر روی زمین
بدمد هرگز گیاه از آن نروید و بعضی از عامه از ابو هریره روایت کرده‌اند در تفسیر قول حق تعالی
يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ که قول ثابت شهادتین است وَفِي الْآخِرَةِ
در قبر است که ملک داخل میشوند و سؤال میکنند از رب و از نبی و از قبله و از امام و امام
علی علیه السلام است وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ یعنی در قبر گمراه میکند خدا ظالمان را از ولایت علی
علیه السلم که جواب نمیگویند در وقتی که از امام سؤال میکنند و ایضا از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله روایت کرده‌اند که خدا را دو ملک هست که یکی را ناکر و دیگری را نکیر میگویند نازل میشوند بر
میت در قبر و سؤال میکنند از او از پروردگار او و از پیغمبر او و دین او و امام او و اگر حق جواب
گفت او را بملائکه نعیم تسلیم میکنند و اگر عاجز شد از جواب او را بملائکه عذاب تسلیم میکنند
و از بعضی روایات ظاهر میشود که از بعضی از اعمال نیز سؤال میکنند چنانکه کلینی از حضرت صادق
علیه السلم روایت کرده است که سؤال که میشود میت در قبر از پنج چیز از نمازش و زکوتش و حجش و
روزه‌اش و از ولایت ما اهل بیت پس میگوید ولایت از کنار قبر بآن چهار دیگر که هر نقصی که
در شما باشد برطرف کنم و ایضا از آنحضرت روایت کرده است که چون میت مؤمن
داخل قبر میشود نماز از جانب راستش می‌آید و زکوة از جانب چپش و بر به پدر و مادر و برادر

سؤال تو و امتحان شدید تو و بدرستی که اول چیزی که از تو سؤال میکنند از دین تست که بآن
اعتقاد داشته و از کتاب تست که تلاوت میکردهٔ و از امامیست که ولایت او را اختیار
کرده بودی پس بپرسند از عمر تو که در چه چیز فانی کردهٔ و از مال تو که از کجا کسب کردهٔ و در
چه چیز تلف کردهٔ پس حذر خود را بگیر و مهیا شو جواب را پیش از امتحان و سؤال اگر مؤمن و
پرهیزکار و عارفی بدین خود و متابعت ائمهٔ صادقین کردهٔ و موالات با اولیا و دوستان
خدا کردهٔ خدا حجت را تلقین تو میکند و زبانت را گویا میگرداند بصواب پس جواب را نیکو
میگوئی و بشارت میدهند ترا ببهشت و خوشنودی خدا و زنان نیکو روی خوشبو و استقبال
میکنند ترا ملائکه بروح و ریحان و اگر چنین نباشی زبانت مضطرب میشود و حجت تو باطل میشود
و کور میشوی از جواب و بشارت میدهند ترا باتش و استقبال میکنند ترا ملائکه بنزل
جحیم و سوختن جحیم و اما ضغطهٔ قبر و ثواب و عقاب آن فی الجمله اجماعی همه مسلمانان است
چنانچه سابقا مذکور شد و از احادیث معتبره ظاهر میشود که ضغطهٔ قبر در بدن اصلیست و عام
نیست و تابع سؤال قبر است و کسی را که سؤال نکنند او را ضغطه نباشد و علی ابن
ابراهیم گفته است در تفسیر آیهٔ وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ که برزخ امریست ما
بین است و آن ثواب و عقاب در مابین دنیا و آخرتست و این رد میکند قول کسی را
که انکار عذاب قبر و ثواب و عقاب پیش از قیامت میکند و حضرت صادق صلوات الله علیه
فرموده که بخدا سوگند که نمیترسم بر شما مگر برزخ را اما در وقتی که در قیامت کار با ما باشد ما اولی‌تریم
بشفاعت شما و ابن بابویه و دیگران از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که چون
سعد بن معاذ انصاری برحمت الهی واصل شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله امر فرمود که
او را غسل دادند و کفن و حنوط کردند و چون جنازه اش را برداشتند حضرت بی کفش و ردا
با جنازهٔ او روان شد و گاه جانب راست جنازهٔ او را میگرفت و گاه جانب چپ را
و چون بقبر رسید حضرت خود داخل قبر او شد و بدست مبارک خود او را در لحد گذاشت و خشت

او را خشت چید

برو خشت چید و فرجها را بگل و سنگ محکم میکرد و چون فارغ شد فرمود که میدانم که او در قبر
می‌پوسد و لیکن خدا دوست میدارد که کسی که کاری کند محکم بکند پس مادر سعد گفت ای سعد
گوارا باد ترا بهشت حضرت فرمود ای مادر سعد جزم مکن بر پروردگار خود بدرستی که سعد را قبر
فشاری رسید پس صحابه گفتند یا رسول الله از برای سعد کاری چند کردی که از برای دیگری نکردی فرمود
که چنین بود ملائکه بی کفش و ردا در جنازهٔ او میرفتند من تأسی بایشان کردم و دستم در دست جبرئیل
بود هر جا که او میگرفت من میگرفتم و گفتند با این همه نسبت باو چنین عمل آوردی فرمودی که ضغطه باو رسید
فرمود بلی با اهلش کم خلقی میکرد و بروایت دیگر در زبانش غلظتی بود با اهلش و در کتاب حسین
بن سعید از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون سعد را دفن کردند حضرت رسول
صلی الله علیه و آله خطابی باو کرد و دستی بر قبرش مالید و بدن مبارکش لرزید و گفت یا سعد
جانی میکنند چنین از نجات سؤال کردند فرمود که هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه فشاری در قبر او را
میباشد و کلینی بسند موثق از حضرت باقر صلوات الله علیه روایت کرده است که چون رقیه
دختر حضرت رسول صلی الله علیه و آله بضرب و زجر عثمان بعالم بقا رحلت فرمود حضرت بر سر قبر او
حاضر شد و حضرت فاطمه صلوات الله علیها در کنار قبر ایستاده بود و آب دیدهٔ مبارکش در قبر
میریخت و حضرت آب دیدهٔ او را بجامهٔ خود میگرفت و دعا میکرد پس فرمود که من ضعف او را
میدانستم از خدا سؤال کردم که او را از ضغطه قبر امان دهد و ایضا بسند صحیح روایت کرده است
که یونس از حضرت امام رضا علیه التحیة و السلام سؤال کرد از کسی که او را بر دار کشیده باشند
آیا عذاب قبر باو میرسد حضرت فرمود بلی خدا هوا را امر میکند که او را بفشارد و در روایت دیگر
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت فرمود پروردگار زمین و پروردگار هوا
یکیست وحی میکند خدا بهوا پس میفشارد او را بدتر از ضغطه قبر و ابن بابویه از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که عیسی علیه السلام گذشت
بقبری که صاحبش را عذاب میکردند پس سال دیگر بر همان قبر گذشت او را عذاب نمیکردند از

حق تعالی سؤال کند از سبب این و حق گوید که ای روح الله فرزندی از او بالغ شد و راهی را
اصلاح کرد و یتیمی را جا داد و رعایت کرد من او را آمرزیدم بکرده فرزند او و ایضا از آنحضرت
روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود که ضغطه قبر از برای مؤمن کفاره است از
برای آنچه از او صادر شده است از ضایع کردن نعمتهای خدا و ایضا از آنحضرت روایت کرده است
که هر که بمیرد ما بین زوال شمس روز پنجشنبه تا زوال شمس روز جمعه از مؤمنان خدا او را پناه دهد
از فشار قبر و بروایت دیگر هر که شب جمعه و روز جمعه بمیرد فشار قبر و عذاب قبر از او برگردد
و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلم که چون از کافر سؤال
کنند در قبر گوید نمیدانم ضربتی بر او زنند که هر که خدا خلق کرده است بشنود بغیر انسان و مسلط
گردانند بر او شیطانی که دیدههای او مانند مس سرخ باشد و گوید با او که من برادر توام و مسلط گردانند
بر او مارها و عقربها را و قبرش بر او تاریک شود و او را فشار دهند که دندههای هر طرف در دندههای
طرف دیگر داخل شود و در روایت دیگر فرمود که اگر دشمن خدا باشد و جواب صواب نگوید بر او ضربتی
زنند که هر دابه که خدا خلق کرده است از آن بترسد بغیر جن و انس پس دری از برای او بسوی
جهنم بگشایند و با او گویند بخواب به بدترین احوال پس جا بر او چنان تنگ شود مانند تنگی سرنیزه
در میان آهن حتی مغز سرش از ناخنهای پایش بدر رود و خدا مسلط گرداند بر او مارها و عقربهای
زمین را که او را بدرند تا وقتی که خدا او را مبعوث گرداند و از بدی حالش آرزوی قیامت کند
و کلینی از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود که
هیچ پیغمبری نبوده است مگر آنکه پیش از پیغمبری گوسفند چرانیده و من نیز گوسفند چرانیدم قبل از نبوت
و نظر میکردم بسوی شتران و گوسفندان که در چراگاه خود در غایت امنیت میچریدند و در اطراف ایشان
چیزی نبود که ایشان را بدر آورد ناگاه همه میترسیدند و سر از چرا برمیداشتند و من تعجب میکردم
از حال ایشان تا آنکه جبرئیل علیه السلم مرا خبر داد که در قبر کافر را ضربتی میزنند که جمیع مخلوقات
صدای آن را میشنوند و میترسند پس در آن وقت دانستم که فزع و خوف تنها آن بوده است پس

پناه برید بخدا از

پناه برید بخدا از عذاب قبر و او نیز از حضرت باقر علیه السلم که هر که رکوع خود را تمام بعمل
آورد وحشت قبر را او داخل نشود و از ابن عباس روایت کرده است که عذاب قبر سه
حصه است ثلثی از برای غیبت است و ثلثی از برای نمیمه و سخن چینی است و ثلثی از برای عدم
احتراز از بول است و در مجالس بسند موثق از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است
که علت عذاب قبر در بول است و در علل الشرایع بسند صحیح از آنحضرت روایت کرده است
که یکی از نیکان یا از علمای بنی اسرائیل را در قبرش نشاندند و گفتند ما صد تازیانه از عذاب
الهی بر تو میزنیم گفت طاقت آن ندارم و پیوسته کم میکردند و او میگفت که من طاقت ندارم
تا بیک تازیانه رسید باز گفت طاقت ندارم گفتند چاره از این نیست گفت بچه سبب این را
بر من میزنید گفتند از برای آنکه یکروز نماز بی وضو کردی و بر ضعیف مظلومی گذشتی و او را یاری نکردی
پس یک تازیانه بر او زدند که قبرش مملو از آتش شد و کلینی بسند معتبر از ابو بصیر روایت
کرده است که گفت از حضرت صادق علیه السلم سؤال کردم که آیا از ضغطه قبر کسی نجات مییابد
فرمود که پناه میبرم بخدا از آنچه بسیار کم است کسی که از آن رهائی یابد بدرستی که رقیه رضی الله
عنها را چون عثمان ملعون شهید کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله بر قبر او ایستاد و سر بسوی آسمان
بلند کرد و آب از دیدههای حق بینش ریخت و بمردم گفت بیادم آمد آنچه از آن ملعون بر او
واقع شد و رقت کردم از برای او و از خداوند رحیم سؤال کردم که او را بمن بخشد از ضغطه
قبر پس خدا آن مظلومه شهیده را بآنحضرت بخشید و فرمود که رسول خدا در جنازه سعد بیرون
آمد و هفتاد هزار ملائکه تشییع جنازه او کرده بودند پس حضرت سر بسوی آسمان کرد و فرمود که مثل
سعدی ضغطه بر او واقع میشود ابو بصیر گفت فدایت شوم شنیده ام که ضغطه او از برای آن بود که
استخفاف ببول میکرد و احتراز از آن کم میکرد حضرت فرمود معاذ الله چنین نبود مگر از برای آنکه با
اهلش بدخلقی در سلوک میکرد پس حضرت فرمود که مادر سعد گفت گوارا باد ترا ای سعد حضرت
فرمود که ای مادر سعد حتم مکن بر خدا که البته او از عذاب نجات یافته است و ایضا بسند صحیح از

روایت کرده است

رسول صلی الله علیه وآله

حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که عمر بن یزید گفت بآنحضرت عرض کردم که من از
شما شنیدم که میفرمودید که همه شیعیان ما در بهشتند هر چند گناه کرده باشند حضرت فرمود که راست
گفتم بتو والله که همه در بهشتند گفتم فدایتو شوم بسیاری از گناهان کبیره است حضرت فرمود اما
در قیامت پس همه شما داخل بهشت خواهید شد بشفاعت پیغمبر مطاع و وصی واجب الاتباع او
ولیکن والله میترسم بر شما در برزخ گفت برزخ چیست فرمود قبر از روزی که میمیرد تا روز
قیامت مؤلف گوید که از بسیاری از اخبار معتبره ظاهر میشود که مؤمن را ضغطه نمی باشد چنانچه کلینی از
ابو بصیر روایت کرده است که چون مؤمن را در قبر میگذارند روح را با عالی بدن او برمیگردانند و
سؤال میکنند از و از آنچه میداند از عقاید حقه چون جواب گفت دری از بهشت بسوی قبر او میگشایند
که داخل میشود از او نور و خنکی و بوی خوش بهشت گفتم فدایتو شوم پس کجاست ضغطه قبر فرمود
هیهات بر مؤمنان از ضغطه چیزی نیست بخدا سوگند که زمینی که مؤمن بر روی آن راه میرود
فخر میکند بر زمین دیگر که بر پشت من مؤمن راه رفت و بر پشت تو راه نرفت و چون داخل قبر
میشود زمین او را خطاب میکند که من ترا دوست میداشتم در وقتی که بر پشت من راه میرفتی اکنون
که کار تو بالمست میدانم با تو چه کنم در غایت اشکال است و مؤمن را حمل بر مؤمن کامل اگر کنیم
کاملتر از فاطمه بنت اسد و رقیه و سعد بن معاذ کم بهم میرسد مگر آنکه فاطمه و رقیه را حمل کنیم که
از باب احتیاط و اطمینان خوابیدن و دعا بعمل آمده باشد و گوئیم که مراد از مؤمن معصوم است
و کسی که تالی مرتبه عصمت باشد مانند سلمان و ابو ذر و امثال ایشان و ممکن است که احادیث
عدم ضغطه مؤمن محمول باشد بر عدم ضغطه شدیده و منافات با ضغطه خفیفه معاذ نداشته
باشد و در احادیث اخبار ضغطه معاذ اشعاری بخفت آن هست یا آنکه حمل کنیم بر عدم ضغطه
که بر وجه غضب باشد و ضغطه مؤمن بر وجه لطف است از برای آنکه قابل دخول بهشت گردد
چنانچه از ابتلاها و بلاهای دنیا نیز از این جهت است یا آنکه گوئیم که در صدر اسلام چنین بود
که از برای غیر معصومان علیهم السلم بر وجه عموم بود و بعد از آن بشفاعت رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله

علیهم از مؤمنان

علیهم از مؤمنان رفع شد و این وجه قریبی است اگر چه در بعضی از اخبار بعدی وارد شده در حدیث
حسن کالصحیح از زراره منقولست که گفت از حضرت باقر علیه السلم پرسیدم که جریده را چرا با میت
میگذارند فرمود برای آنکه عذاب و حساب از میت دور میشود مادام که تر است و همه عذاب در یک روز
و یک ساعت می باشد بقدر آنکه میت را داخل قبر میکنند و قوم برمیگردند و جریده را از برای
این قرار داده اند که در آن ساعت عذاب نکنند و هرگاه در آن وقت نشد انشاء الله
بعد از خشک شدن هم نمیشود مؤلف گوید که در توجیه این حدیث دو احتمال هست اول آنکه
عذاب جسد اصلی در ساعت اول میباشد دویم آنکه ابتدای عذاب در ساعت اول میباشد
و هرگاه حق تعالی در آن وقت تفضل کرد و عذاب نکرد بعد از خشک شدن انشاء الله عذاب نمی کند و
این ظاهر تر است فایده ثالثه در بیان محل ارواح است و جسد مثالی در عالم برزخ و کلینی از
حبه عرنی روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که هر مؤمنی که بمیرد
در بقعه از بقعهای زمین میگویند روح او را که ملحق شو بوادی السلم که صحرای نجف اشرف است
و بدرستی که آن بقعه ایست از جنت عدن و ایضا روایت کرده است که شخصی بحضرت صادق
علیه السلم عرض کرد که برادر من در بغداد است و میترسم در آنجا بمیرد حضرت فرمود چه پروا داری
هر جا خواهد بمیرد در هیچ مؤمنی در مشرق و مغرب زمین نمی ماند مگر آنکه خدا حشر میکند روح او را
بوادی السلام راوی گفت کجاست وادی السلم فرمود بیرون کوفه است گویا می بینم ایشان را
حلقه حلقه نشسته اند و با یکدیگر سخن میگویند و در اخبار بسیار وارد شده است که ارواح
مؤمنان در درختی میباشند در بهشت بر صفت بدنهای یکدیگر را میشناسند و از یکدیگر سؤال
میکنند و از طعام و شراب بهشت بهره مند و می آشامند و میگویند پروردگارا قیامت را از
برای ما برپا دار و آنچه ما را وعده داده عطا کن و آخر ما را باول ما ملحق کن و هرگاه روحی از ارواح
بر ایشان وارد میشود جمع میشوند نزد او که سؤال کنند پس بعضی میگویند که بگذارید احوال او را که
از هول عظیمی رها شده است و چون اطمینان بهم میرساند از هر یک از یاران و اصحاب خود

سؤال میکنند اگر میگوید زنده است امیدوار میشوند که شاید از سعدا باشد و بعد از مردن بایشان
ملحق شود و اگر گفت مرده است میگویند رفت بپایین و بسوی جهنم و ارواح کفار در آتش معذب‌اند
و بروایت دیگر عرض میکنند ایشان را بر آتش جهنم و میگویند پروردگارا قیامت را از برای ما بر پا
مدار و وعده ما را بعمل میاور و آخر ما را باول ما ملحق مگردان و در این باب احادیث گذشت
و کلینی بسند صحیح از ضریس کناسی روایت کرده است که گفت از حضرت امام محمد باقر علیه السلم
سؤال کردم که مردم میگویند که فرات ما از بهشت بیرون می آید این چگونه است و حال آنکه
فرات از جانب مغرب می آید و چشمها و رودها در آن میریزد حضرت فرمود که خدا را بهشتی
هست که آن را خلق کرده است در مغرب و آب فرات شما از آنجا بیرون می آید و بسوی
آن بهشت بیرون میروند ارواح مؤمنان از قبرهای خود در هر وقت شام از میوه‌های آن میخورند
و تنعم میکنند و با یکدیگر ملاقات میکنند و یکدیگر را میشناسند و چون صبح طالع شد از بهشت
بیرون می آیند و در هوا مابین آسمان و زمین پرواز میکنند و می آیند و میروند و چون آفتاب
طالع شد رجوع بقبرهای خود میکنند و خبر از آن میگیرند و در هوا با یکدیگر ملاقات میکنند و باهم
آشنائی میکنند و یکدیگر را میشناسند و فرمود که خدا را آتشی هست در مشرق خلق کرده است
آن از برای آنکه ارواح کافران در آن ساکن شوند و میخورند از زقوم آن و می آشامند از حمیم آن
در شب و چون صبح طالع میشود از آنجا میروند بوادی که در یمن است و آن را برهوت مینامند
و از جمیع آتشهای دنیا گرمتر است و در آنجا میباشند و با یکدیگر ملاقات میکنند و یکدیگر را میشناسند
و چون شام میشود باز بآتش برمیگردانند ایشان را و حال ایشان چنین است تا روز قیامت
راوی پرسید که چگونه خواهد بود حال جمعی که بوحدانیت خدا و رسالت حضرت رسول صلی الله علیه
و آله قائلند از مسلمانان گناهکاران چند که میمیرند و اعتقاد بامامی ندارند و ولایت ائمه
شما را نمیدانند حضرت فرمود که آنها در قبرهای خود هستند و بیرون نمی آیند و هر که از ایشان عمل
شایسته داشته باشد و از او عداوتی ظاهر نشود از قبر آنها راهی میگشایند بسوی بهشتی که خدا

در مغرب خلق کرده

در مغرب خلق کرده است و نسیم بر او داخل میشود تا روز قیامت پس خدا حسنات و سیئات او را
حساب میکند یا به بهشت میبرد ایشان را یا بجهنم پس ایشان موقوف میمانند بامر خدا و همچنین معامله
میکنند با مستضعفین و ابلهان و اطفال و اولاد مسلمانان که بحد بلوغ نرسیده اند و اما ناصبیان
از اهل قبله که در مذاهب باطله خود تعصب دارند پس نقبی میگشایند از قبرهای ایشان بسوی آتشی
که خدا در مشرق خلق کرده است و از زبانه و شرر و دود و فوران حمیم آن بر ایشان داخل میشود تا روز
قیامت پس بازگشت ایشان بسوی حمیم جهنم است در آتش میسوزند پس با ایشان میگویند کجاست
آنکه میخواندید بغیر از خدا یعنی کجاست امام شما که او را امام قرار داده بودید بغیر از امامی که او را
گردانیده است خدا او را امام از برای مردم و ایضا روایت کرده است از حضرت صادق علیه
السلم که پرسیدم از جنت آدم حضرت فرمود باغی بود از باغستانهای دنیا که در آن آفتاب و ماه
طلوع و غروب میکرد و اگر از جنات آخرت میبود هرگز از آن بیرون نمی آمد علی بن ابراهیم روایت
کرده است در تفسیر قول حق تعالی وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا یعنی از برای ایشان هست
روزی ایشان در بامداد و پسین و فرموده این در بهشتهای دنیاست پیش از قیامت که
ارواح مؤمنان را بآنجا میبرند زیرا که در جنات خلد آفتاب و ماه و بامداد و پسین نمی باشد
و ایضا روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ
وَشَهِيقٌ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ الخ پس اما آنها که شقی و بدعاقبت اند
پس در آتش‌اند و ایشان را در آن ناله و فغان و فریادی هست و همیشه در آن خواهند بود مادام
که بوده باشند آسمانها و زمین فرموده این در آتش دنیاست پیش از قیامت و باز فرموده است
و اما آنها که سعادتمندند در بهشت‌اند و همیشه در آن خواهند بود تا دایم باشند آسمانها و زمین
فرمود که در بهشتهای دنیاست که ارواح مؤمنان را بآنجا میبرند عَطَاءً غَيْرَ مَجْذُوذٍ یعنی این عطائیست
که مقطوع نیست از نعیم آخرت و بآن متصل خواهد بود و دلیل بر این آنست که در آخرت آسمانها
و زمین مبدل و برطرف میشود پس باید که در بهشت و آتش دنیا باشند و باز روایت کرده است

و مروی است از حضرت صادق صلوات الله علیه پرسیدند از تفسیر این آیه که در حق فرعون و اصحاب او
میفرماید که آتش عرض کرده میشوند بر آن در بامداد و پسین حضرت فرمود که سنیان در این باب
چه میگویند راوی گفت که میگویند این در آتش خلد است و بعد از مردن تا قیامت ایشان را عذاب
نمی باشد حضرت فرمود که پس ایشان از سعادتمندان خواهند بود گفت فدایت شوم چگونه است این
فرمود که این در دنیاست که بامداد و پسین در آن می باشند و قرینه دیگر بر این آنکه بعد از این
میفرماید که روزی که قیامت قائم میشود میگویند داخل کنید آل فرعون را در سخت ترین عذابها و
ایضا از حضرت امام حسن مجتبی صلوات الله علیه روایت کرده است که ارواح مؤمنان در
شبها جمع مجتمع میشوند نزد صخره بیت المقدس و در قیامت حشر خلایق نیز در آنجا خواهد بود
و ارواح کفار بعد از مردن جمع میشوند در حضرموت یمن و کلینی بچندین سند روایت کرده است
از حضرت صادق علیه السلام که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و حضرت رسول صلی الله علیه
و آله فرموده اند که بدترین چاهها بر روی زمین آب برهوت و آن وادی است در حضرموت
که ارواح کفار را در آنجا عذاب میکنند و ایضا از حضرت صادق صلوات الله علیه روایت
کرده است که از عقب یمن وادی هست که آن را وادی برهوت میگویند و در آن وادی
نمی باشد مگر مارهای سیاه و از جمله مرغها مگر بوم و در آن وادی چاهی هست که آن را بلهوت
میگویند در هر بامداد و پسین ارواح مشرکان را بآنجا میبرند و از آب صدید در حلق ایشان میکنند
و ایضا بسند موثق روایت کرده است که اعرابی بخدمت حضرت امام محمد باقر صلوات الله
علیه آمد حضرت فرمود از کجا آمده اعرابی گفت از احقاف قوم عاد و در آنجا وادی دیدم تار
که قعرش را نمیتوان دید و بوم و هام و جغد بسیار است حضرت فرمود میدانی آن وادی چیست
گفت نه والله نمیدانم فرمود که برهوت است که روح هر کافری در آنجاست و علی بن ابراهیم بسند
معتبر از آنحضرت روایت کرده است که مردی آمد بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و گفت
یا رسول الله من امر عظیمی دیدم فرمود چه دیدی گفت بیماری داشتم و از برای او وصف کردند آبی را

از چاه احقاف

از چاه احقاف که میدهم از برای شفا برمیدارند در برهوت پس مهیا شدم و با خود مشکی و قدحی برداشتم
که از آن قدح آب بر مشک بریزم ناگاه دیدم که از میان هوا چیزی مانند زنجیر بزیر آمد و میگفت
ای مرد مرا آب بده که همین ساعت میمیرم چون سر بلند کردم که قدح آب باو بدهم دیدم که مردی است
و زنجیری در گردن اوست چون خواستم قدح را باو بدهم او را کشیدند تا نزدیک قرص آفتاب پس
چون رفتم آب بردارم بار دیگر آمد و میگفت العطش العطش مرا آب بده که در این ساعت
میمیرم چون قدح را بلند کردم باز کشیده شد بقرص آفتاب سه مرتبه چنین شد و سر مشک را بستم
و باو آب ندادم حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت که آن قابیل پسر حضرت آدم است که برادر
خود را کشت و این عذاب اوست تا روز قیامت و در بصایر الدرجات از عبدالله بن
سنان روایت کرده است که گفت از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردم از حوض کوثر فرمود
که وسعت آن از ما بین بصری تا صنعا است میخواهی آن را ببینی گفتم بلی فدایت شوم پس
حضرت دست مرا گرفت و از مدینه بیرون برد پس پا را بر زمین زد نهری پیدا شد که کنار
آن را نمی توانست دید مگر موضعی که من و آنحضرت در آنجا ایستاده بودیم که مانند جزیره بود و
نهری در نظر من آمد که از یکطرف آن آبی میرفت از برف سفیدتر و از طرف دیگر شیری میرفت
از برف سفیدتر و از میان اینها شرابی میرفت مانند یاقوت در سرخی و لطافت و هرگز ندیده
بودم چیزی نیکوتر و خوشنماتر از آن شراب در میان شیر و آب گفتم فدایت شوم این نهر از کجا بیرون
می آید و مجرای آن کجاست حضرت فرمود که اینها از چشمه هایست که حق تعالی در قرآن فرموده است
که در بهشت میباشد چشمه از شیر و چشمه از آب و چشمه از شراب در این نهر جاری میشود در
هر کنار این نهر دیدم درختان بود و در میان هر درختی حوریه و موهای سر آنها آویخته بود که هرگز
بآن خوبی موی ندیده بودم و در دست هر یک آنیه بود که هرگز بآن نیکوئی ظرفی ندیده بودم و از
ظرفهای دنیا نبود پس حضرت نزدیک یکی از آن حوریان رفت و اشاره فرمود که آب بده دیدم
که آن حوریه خم شد که از نهر آب بردارد و درخت نیز با آن خم شد و ظرف را از آن نهر پر کرد و

بدست حضرت داد و بیاشامید و باز آینه را باو داد و اشاره فرمود که باز پر کند او باز در خت
بازخم شد و بار دیگر پر کرد و بحضرت داد و حضرت بمن شفقت فرمود بیاشامیدم هرگز شرابی
بآن نرمی و لطافت و لذت نچشیده بودم و رایحه آن بوی مشک بود و چون در کاسه نظر کردم سه
لون از شراب در آن بود گفتم فدایت شوم مثل آنچه امروز دیدم هرگز ندیده بودم و هرگز گمان نمیکردم
که چنین چیزی میتواند بود حضرت فرمود که این کمتر چیزیست که حق تعالی برای شیعیان ما مهیا گردانیده است
مومن چون از دنیا میرود روحش را بسوی این نهر می آورند و در باغستانهای آن میچرد و از شرابهای
آن می آشامد و دشمن ما چون وفات می یابد روحش را میبرند بوادی برهوت و در عذاب آن
همیشه می باشد و از زقوم آن خورانیده میشود و از حمیم آن در حلقش میکنند پس پناه برید بخدا از آن
وادی و ابن قولویه در کامل الزیاره از عبدالله بن بکر روایت کرده است که با حضرت صادق علیه
السلم رفیق بودم از مدینه تا مکه پس در منزلی فرود آمدیم که آنرا عسفان میگویند پس گذشتیم بکوه سیاه
موحشی از جانب چپ راه گفتم یا ابن رسول الله چه بسیار وحشت دارد این کوه و در این راه
کوه موحشی مثل این ندیده ام حضرت فرمود ای پسر بکر میدانی این چه کوه است گفتم نه فرمود که کوهیست
که آنرا کمد می گویند و آن بر وادیی از وادیهای جهنم واقع است و در این کوه میباشند قاتلان پدرم حسین
صلوات الله علیه خدا ایشانرا در آنجا سپرده است و از زیر ایشان جاری میشود جمیع نهرهای جهنم از غسلین
و صدید و حمیم و آنچه بیرون می آید از جب حزن و از فلق و از آثام و از طینت خبال و از جهنم و از لظی
و از حطمه و از سقر و از جحیم و از هاویه و از سعیر و در هیچ وقت نگذشته ام مگر آنکه ابوبکر و عمر را می
بینم که استغاثه میکنند بسوی من و نظر میکنم بسوی قاتلان پدرم پس با ابوبکر و عمر میگویم که ایشان آنچه
کردند بسبب اساسی بود که شما گذاشتید چنین حاکم شدید بر ما رحم نکردید ما را کشتید و از حق خود محروم
کردید و حق ما را غصب کردید و جمیع امور ما را متصرف شدید خدا رحم نکند کسی را که شما را رحم
کند بچشید وبال آنچه را پیش فرستاده اید و خدا ظلم کننده نیست بر بندگان گفتم فدایت شوم
این کوه بکجا منتهی میشود فرمود بزمین ششم و جهنم در آنجاست و حافظان هستند بر جهنم زیاده از

ستارهای آسمان

ستارهای آسمان و قطرهای باران و قطرات دریاها و ذرات خاک و هر ملک موکل است با جمعی
که از ایشان مفارقت نمیکند و زید نرسی در کتاب خود روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلم
فرمود که چون روز جمعه و روزهای عید میشود حق تعالی امر میکند رضوان خازن بهشت را که ندا کند در
میان ارواح مومنان و ایشان در عرصهای بهشت ساکنند که خداوند عالم رخصت داده است
شما را بزیارت اهالی و یاران و برادران خود بروید از اهل دنیا پس خداوند منان امر میکند رضوان را
که از برای هر روحی ناقه از ناقهای بهشت بیاورد که بر آن قبه از زبرجد سبز بسته باشند که کنگره
آن از یاقوت زرد باشد و بر ناقها جلها و برقعها از سندس و استبرق بهشت پوشانیده باشند
پس سوار میشوند بر آن ناقها با زینت تمام حلهای بهشت در بر و تاجها از مروارید تر بر سر که آن تاجها
در سر ایشان نور بخشد و درخشد مانند ستارها که در آسمان از نزدیک دیده میشود و درخشند پس ارواح
مومنان در عرصه بهشت جمع شوند پس خداوند جلیل امر میکند جبرئیل را که ملائکه آسمانها را باستقبال
ایشان فرستد پس ملائکه هر آسمان ایشانرا استقبال کنند و تا آسمان پایین تر ایشانرا مشایعت
کنند تا فرود آیند بوادی السلم و آن صحراییست در پشت کوفه بعضی صحرای نجف اشرف پس متفرق
شوند در شهرها و قریها تا زیارت کنند اهالی خود را که در دار دنیا با ایشان بوده اند و با ایشان
ملکی چند باشند که بگردانند روهای ایشانرا از آنچه نمیخواهند بسوی آنچه میخواهند بعضی امور را که موجب اندوه
ایشان میگردد و دیدن آنها را از ایشان پنهان میکرداشتند و اموری که موجب سرور ایشان است
با ایشان مینمایند و بزیارت قبرها که بدنهای ایشان در آنهاست میروند و چون مردم از نماز
جمعه و عید فارغ میشوند ندا میکند جبرئیل در میان ایشان که برگردید بسوی غرفهای بهشت پس برمیگردند
چون حضرت این را فرمود مردی از اهل مجلس گریست و گفت فدایت شوم این از برای مومن است حال
کافر چون است فرمود بدنهای ملعون چند که در زیر خاک و روحهای خبیث چند که ساکن گردانیده است
ایشانرا در وادی برهوت در چاه کبریت در آنجا معذب اند و فزعها و هولهای آنها میرسد به
بدنهای ملعون خبیث ایشان که در زیر خاکند مثل کسی که در خواب باشد و خوابهای هولناک

ببینند و پیوسته آن بو بها خایف و ترسان شوند و روحهای معذبند بانواع عذابها و پیوسته در زندان
سخط الهی محبوس‌اند و روحی و راحتی نمی‌یابند تا آنکه قایم ما علیه السلم ظاهر شود پس آنگاه ارواح خبیثه را
بسوی بدنهای پلید ایشان برمیگردانند و حضرت قایم علیه السلم گردن ایشان را میزند و میروند
بسوی آتش و در قیامت بجهنم میروند و ابد الآباد در آنجا معذب خواهند بود مؤلف گوید که از این
حدیث ظاهر میشود که ارواح مؤمنان در عالم برزخ در بهشت خلد نیز در آسمان است و از
احادیث سابقه ظاهر میشد که در بهشت زمینی میباشند و آن احادیث بیشتر و معتبرتر است
و ممکنست که این مخصوص بعضی از مقربان بوده باشند و محمل قول در این ابواب آنچه باید اعتقاد
کرد و از اخبار مستفیضه و براهین قاطعه معلوم میشود آنست که نفس بعد از موت باقیست و اگر محض ایمان
دارد متنعم است و اگر محض کفر دارد معذبست و اگر مستضعف است که قدرت بر تمیز حق از باطل
ندارد یا حجت کاملی بر او تمام نشده است مانند جمعی که در شهرهای بلاد کفر یا بلاد دستنی میباشند و اطلاعی
بر اختلاف مذاهب ندارند یا اگر اطلاع دارند نمیتوانند که از بلاد ایشان بدر آیند که تفحص دین حق بکنند بلکه
بعضی از مخالفین که محبت اهل بیت علیهم السلم داشته باشند و با شیوه عداوتی نورزیده باشند و
جیران باشند و امام را بخصوص نشناسند و اطفال و مجانین و امثال ایشان اینها را در برزخ
سؤالی و عذابی و ثوابی نخواهد بود و امر ایشان موقوفست تا قیامت که حق تعالی بعدل خود یا بفضل خود
با ایشان سلوک کند و سایر علوم را روح با ایشان برمیگردد در قبر یا بجمیع بدن یا ببعضی از بدن که
قدرت بر فهم خطاب و سؤال و جواب داشته باشند و از ایشان سؤال میکنند از بعضی از عقاید
و بعضی از اعمال و بمقتضای آن ثواب و عقاب میدهند و ضغطه و فشار قبر فی الجمله حق است و سؤال از
بعضی ساقط میشود مانند کسی که تلقین او کرده باشند و ضغطه نیز از بعضی مؤمنان ساقط میشود چنانکه
گذشت و اینها همه در بدن اصلی واقع میشود و بعد از آن روح تعلق میگیرد به بدن مثالی لطیف مانند
اجسام جن و ملائکه شبیه باجساد اصلیه در صورت تنعم و عذاب او در آن بدن میباشد و حکمت
که روح را المی حاصل شود بسبب بعضی از امور که نسبت ببدن اصلی واقع میشود باعتبار تعلقی که سابق

بآن داشته است

بآن داشته است و میدانند بآن عود خواهد کرد چنانکه از بعضی از اخبار ظاهر میشود و با بیشتر اکثر از
اخبار که در باب ثواب و عقاب قبر و گشادگی و تنگی آن و حرکت روح و طیران او در هوا و
آمدن او بزیارت اهل خود و دیدن ائمه علیهم السلم بشکلهای ایشان و مشاهده اعدای ایشان با
عذاب و بسیاری آنچه در این باب وارد شده است بر همه مذاهب بدون تکلف ساخته میشود کسی که اراده
بغیر در اکثر اخبار آن مکانیست که ارواح در آن میباشد در عالم برزخ و اگر حکمت تصحیح بعضی از
اخبار باقوال تجسم ارواح بدون اجساد مثالیه اما چون اجساد مثالیه در احادیث معتبره بسیار وارد
شده است و مانعی شرعا و عقلا از قول بآن نیست بایست قایل بآن باید شد و توهم که کرده اند که تناسخ لازم
می‌آید باطلست چنانچه دانستی و عمده در نفی تناسخ ضرورت دین و اجماع مسلمین است بر بطلان آن و
معلومست که این داخل نیست در آنچه اجماع و ضرورت بر نفی آن قایم شده است چگونه داخل
در آن باشد و حال آنکه قایل بآن شده اند بسیاری از مسلمانان مانند شیخ مفید و غیر او از متکلمین
و محدثین شیخ مفید رحمه الله در جواب مسایل سرویه گفته است که از ائمه هدی صلوات الله علیهم وارد
شده است که معذب نمیشود در قبر هر میتی بلکه معذب میشود کسی که محض کفر داشته باشد و متنعم نمیشود هر
میتی بلکه متنعم میشود کسی که محض ایمان داشته باشد و بغیر این دو صنف را بحال خود میگذارند و همچنین
روایت وارد شده است که سؤال قبر نیز مخصوص این دو صنف است چنانچه در اخبار وارد شده است
و اما عذاب کافر در قبر و نعیم مؤمن در آن پس خبر وارد شده است که حق تعالی میگرداند روح مؤمن را
در قالبی مثل قالب او در دنیا در بهشتی از بهشتهای او و متنعم میدارد او را تا روز قیامت پس چون در صور
بدمند انشا میکند جسد او را که پوسیده است در خاک و متفرق گردیده است پس برمیگرداند
روح او را بجان بدن و حشر میکند او را بسوی موقف و امر میکند که او را در جنت خلد ببرند و ابد الآباد
در آن متنعم میباشد اما آن جسدی که بآن برمیگردد بترکیب جسد دنیاست بلکه تعدیل طبایع آن
مینماید و صورت او را نیکو میگرداند که هرگز پیر نمیشود با آن تعدیل طبایع و تغییر ماندگی و سستی او را
در بهشت نمیباشد و روح کافر را در قالبی قرار میدهد مثل قالب او در دنیا و محل عذابی که معاقب

بشنود بآن و آتشی که معذب میکرد بآن تا قیامت پس خدا انشا میکند جسدی را که مفارقت کرده است
از آن در قبر و برمیگرداند او را بآن بدن معذب و همیشه در آخرت جسدش را بنحوی ترکیب میکند
که فانی نشود فصل چهارم در بیان بعضی از اشراط و علامات قیامت که پیش از نفخ صور واقع میشود
و علی آنها چند چیز است اول خروج یاجوج و ماجوج است که قرآن مجید بآن ناطق است و در
قصه ذو القرنین فرموده است که چنین سد را ساخت که مانع بیرون آمدن یاجوج و ماجوج باشد گفت
پس هرگاه بیاید وعده پروردگار من سد را پارهای هموار میگرداند و وعده پروردگار من حق است
و در جای دیگر فرموده است تا وقتی که گشوده شوند یاجوج و ماجوج یعنی سد ایشان و ایشان از هر بلندی
بسرعت بزیر آیند و نزدیک شود وعده حق قیامت و مفسران از حذیفه روایت کرده اند که رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود که یاجوج امتی است و ماجوج امتی است و هر یک چهار صد امت اند
و هیچ یک از ایشان نمیمیرد تا هزار فرزند از صلب خود میبیند و ایشان سه صنفند صنفی از ایشان
مانند درختهای بلندند و صنفی از ایشان طول و عرضشان مساویست و این صنفند که اسم کوه
و آهن از پیش ایشان نمی ایستد و صنف دیگر یک گوش خود را فرش خود میکنند و دیگری را لحاف خود
نمیگذرند بفیل و شتر و خوک و سایر حیوانات مگر آنکه آنها را میخورند و هر که از ایشان میمیرد
او را میخورند و مقدمه ایشان در شام خواهد بود و ساقه ایشان در خراسان و نهرهای مشرق
و دریاچه طبرستان را آخر میکنند و چنین خصوصیات ایشان در احادیث معتبره وارد شده است
بهمین اکتفا کردیم و مجملا ایمان بوجود ایشان و خروج ایشان نزدیک بقیامت و سد ذو القرنین
چنانکه در نص قرآن مجید وارد شده است باید آورد و گوش بسخن ملاحده و شبهه های ایشان
نباید کرد و تفحص خصوصیات ایشان ضرور نیست دوم دابة الارض است که سابقا در رجعت
مذکور شد سیم بیرون آمدن آفتاب است از جانب مغرب چنانکه حق تعالی فرموده است روزی
که بیاید بعضی از آیات پروردگار تو نفع نمی بخشد نفسی را ایمان او که پیشتر ایمان نیاورده باشد
یا کسب نکرده در ایمان او خیری و طاهر و عامه از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که آیات

طلوع آفتاب از

طلوع آفتاب است از مغرب و دابة الارض است و دجال و دخان و مرگ و قیامت و عیاشی
از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که آیات پروردگار طلوع شمس است از مغرب
و خروج دابة الارض است و دخان و کلینی و شیخ طوسی بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده اند که
چون آفتاب از مغرب طالع شود همه کس ایمان می آورند و ایمان ایشان نفعی نمی بخشد و علی بن ابرهیم
نیز بسند صحیح روایت کرده است که چون آفتاب از مغرب طلوع کند هر که ایمان آورد ایمان او
نفعی نمی بخشد چهارم دخانست که در احادیث سابقه مذکور شد و آن اشاره است باینکه حق تعالی
فرموده است یَوْمَ تَأْتِی السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِینٍ یَغْشَی النَّاسَ هٰذَا عَذَابٌ اَلِیمٌ یعنی روزی که
بیاورد آسمان دود هویدائی را که فرا گیرد مردم را گویند این عذابیست دردآورنده پروردگارا
عذاب را از ما برگردان بدرستی که ما ایمان می آوریم بعد از آن فرموده است ما اندکی عذاب را از شما دور
میکنیم بدرستی که شما باز عود خواهید کرد بکفر و تکذیب و اکثر مفسران گفته اند که دخان آیتی است از
اشراط قیامت که مردم را فرا گیرد و داخل شود در گوشهای کفار و منافقان پیش از قیامت و سرهای
ایشان مانند کله بریان شود و بمؤمن از آن مثل زکامی برسد و زمین مانند خانه شود که در آن آتش
افروخته باشند و چهل روز بماند و بعد از آن بر طرف شود و این را از ابن عباس و حسن بصری و
دیگران روایت کرده اند و در احادیث اهل بیت علیهم السلم مجمل وارد شده است و این
تفاصیل در آنها بنظر نرسیده است بهمین نحو ایمان باید آورد و آنچه بعضی گفته اند که دخان
اشاره است بقحطی که در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله شد مخالف احادیث معتبره عامه
و خاصه است و در بعضی از روایات وارد شده است که نیز دخان در رجعت ظاهر خواهد شد فصل پنجم
در بیان نفخ صور است و فنای اشیا بدانکه آیات بسیار دلالت بر نفخ صور میکنند و احادیث بسیار
از طرق عامه و خاصه وارد شده است که حق تعالی اسرافیل را خلق کرد و با او صور عظیم آفرید یعنی بوقی
که یک طرف آن در مشرق است و طرف دیگر در مغرب و از روزی که او خلق شده است صور را
در دهان دارد و منتظر امر الهی است که هرگاه فرمان حق تعالی برسد در صور بدمد چنانکه حضرت

سید الساجدین صلوات الله علیه در صحیفهٔ کامله فرموده است و اسرافیل صاحب صور که دیدها
گشوده و انتظار میکشد از جانب تو دمیدن در صور را و حلول امر قیامت را پس آگاه میسازد
و زنده میگرداند به دمیدن در صور مردها را که در قبرها در گرو اعمال خود اند حق تعالی در سورهٔ مبارکهٔ کهف
فرموده است و نفخ کرده شود در صور پس جمع کنیم ایشان را جمع کردنی و در طه فرموده است در روزی که میدمند
در صور و حشر کنیم گناهکاران را با دیدهای کبود و در سورهٔ مؤمنین فرموده است پس هرگاه که میدمند در صور پس نسبها
در میان ایشان نخواهد بود در آن روز و در سورهٔ نمل فرموده است و در روزی که میدمند در صور پس فزع مینماید
هر که در آسمانها و زمین است و گفته اند از شدت خوف میمیرند مگر کسی که خدا بخواهد و گفته اند که
جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل اند که در نفخ صور نمیمیرند و در سورهٔ یٰس فرموده است انتظار
نمیکشند مگر یک صدای عظیم را که ایشان را بگیرد در حالتی که در میان مخاصمه و منازعه و معامله باشند و مراد
نفخهٔ اولی است که با آن میمیرند و مفسران روایت کرده اند که قیامت بر پا شود در وقتی که دو مرد
جامهها گشوده باشند که خرید و فروش کنند هنوز جامهها را نپیچیده باشند که قیامت بر پا شود و
مردی لقمه برداشته باشد هنوز به دهانش نرسیده باشد که بمیرد و پس فرموده است که استطاعت ندارند
که وصیتی بکنند و نه بسوی اهل خود و خانهای خود برگردند و علی بن ابراهیم روایت کرده است که پس
آواز عظیمی است که در میان ایشان بلند شود در وقتی که در بازارها خود در مخاصمه باشند
پس همه میمیرند در جای خود و احدی از ایشان به منزل خود برنمیگردد و وصیتی نمیکنند پس حق تعالی نفخهٔ
دویم را فرموده و نفخ کرده شود در صور پس ناگاه ایشان از قبرها بسوی پروردگار خود یعنی بسوی عرش او و
محل حکم او بسرعت روند گویند ای وای بر ما کی ما را برانگیخت و محشور گردانید از جای خوابهای
ما این است آنچه وعده داد خداوند رحمان و راست گفتند پیغمبران نمیشود مگر یک صدای پس ناگاه
همه در یک موضع نزد ما حاضر شده اند و در سورهٔ ص فرموده است انتظار نمیکشند مگر یک صیحه را که دیگر
برنمیگردند به دنیا و در سورهٔ زمر فرموده است و نفخ کرده میشود در صور پس بیهوش میشود هر که در آسمانها
و زمین است یعنی میمیرند پس بار دیگر در صور میدمند پس ناگاه ایشان ایستاده اند و نظر میکنند

یا انتظار میکشند

هو یحیی و یمیت

یا انتظار میکشند که با ایشان چه خواهند کرد و در سورهٔ ق فرموده است و دمیده میشود در صور آن
روزیست که وعیدهای خدا بعمل می آید و فرموده است گوش بده و بشنو روزی که ندا میکند ندا کننده از
مکانی نزدیک روزی که میشنوند صیحه را بحق و براستی آن روزیست که بیرون می آیند مردم از قبرها براستی
که مائیم که زنده میکنیم و میمیرانیم و بسوی ماست بازگشت همه روزی که شکافته میشود زمین و بیرون
می آیند بسرعت این حشریست که بر ما آسان است و در سورهٔ مدثر فرموده است پس هرگاه که دمیده
در ناقور یعنی در بوق پس آن روزیست که دشوار است بر کافران و آسان نیست پس از آیات
کریمه معلوم شد که نفخ در صور البته میباشد یکی دمیدن اول که با آن جمیع اهل زمین و اکثر اهل
آسمانها میمیرند بیکدفعه و دیگری در وقت مبعوث شدن که با آن دمیدن همه خلایق بیکدفعه زنده
میشوند و بعضی از مفسران گفته اند که سه مرتبه میدمند نفخهٔ اول نفخهٔ فزع است که میترسند و
نفخهٔ دویم نفخهٔ صعق است که میمیرند و نفخهٔ سیوم نفخهٔ قیام است که زنده میشوند و از قبرها بیرون
می آیند و این قول نادر است و در احادیث معتبره بغیر دو نفخه نیست و تاویلی که بعضی کرده اند که صور جمع
صورت و مراد دمیدن ارواح است در بدنها در قیامت بیوجه است و منافی ظواهر آیات بلکه
صریح آنهاست و مخالف اخبار معتبره است چنانکه علی بن ابراهیم بسند معتبر از ثویر بن ابی فاخته
روایت کرده است که از حضرت امام زین العابدین صلوات الله علیه سوال کردند که فاصله میان
نفخهٔ اول و دویم چند گاه خواهد بود حضرت فرمود آنچه خدا خواهد پرسیدند که یابن رسول الله بگو
چگونه میدمد در صور فرمود اما نفخهٔ اولی پس بدرستی که خدا امر میکند اسرافیل را که فرود آید بدنیا پس
فرود می آید با صور و صور یک سر دارد و دو طرف و میان طرفین هر یک بقدر مابین آسمان
و زمین است چون ملائکه اسرافیل را میبینند که با صور بزمین می آید و میگویند خدا رخصت داده است
در مردن اهل زمین و اهل آسمان پس اسرافیل فرود می آید بحظیرهٔ بیت المقدس و رو بکعبه میکند چون
اهل زمین اسرافیل را میبینند میگویند خدا رخصت داده است در مرگ اهل زمین پس در آن
صور میدمد و صدا بیرون می آید از طرفی که بجانب زمین است پس در زمین صاحب روحی نمیماند

ملائکه میمیرد دیگر اسرافیل پس حق تعالی میگوید یا اسرافیل ای اسرافیل بمیر پس او نیز میمیرد و در اینحالت
پیمانه آنقدر که خدا خواهد پس امر میکند خدا آسمانها را که بحرکت و موج می آیند و امر میکند کوهها را
که روان میشوند و بحرکت می آیند و هبا میشوند و بر اطراف میشوند و حضرت فرمود یعنی هموار میشوند
و پهن میشوند و بدل میشود زمین بغیر زمین یعنی بزمینی که هرگز بر آن گناه نکرده باشند و بارز و هموار باشد
و بنائی و کوهی و درختی و گیاهی بر روی زمین نباشد چنانچه اول بار زمین را پهن کرد و عرش خود را
بر روی آب خواهد گذاشت چنانچه اول مرتبه گذاشته بود و استقلال او بعظمت و قدرت ظاهر
خواهد شد پس در آنوقت ندا کند خداوند جبار جل جلاله بصدای بسیار بلندی که باطراف آسمانها
و زمینها برسد و گوید از برای کیست پادشاهی امروز چون کسی نیست که جواب گوید خود جواب
میفرماید از برای خداوند یگانه قهار است و منم قهر کردم خلایق همه را میراندم ایشان را منم خداوندی
که جز من خداوندی نیست و شریکی ندارم و نه وزیری و منم آفریدم خلق را بدست قدرت خود و منم
میراندم ایشان را بمشیت خود و منم زنده میکنم ایشان را بقدرت خود پس خداوند جبار بقدرت
خود بدمد در صور و بیرون رود صدا از طرفی که بجانب آسمانهاست پس در آسمانها احدی نماند
مگر زنده شود و برخیزد چنانچه بود و حاملان عرش برگردند و بهشت و دوزخ حاضر شوند و محشور
شوند خلایق از برای حساب پس حضرت بسیار گریست در بیوقت و در تفسیر علی بن ابراهیم و کتاب
زید نرسی از عبید بن زراره روایت کرده اند که از حضرت صادق علیه السلم شنیدم که میگفت
که چون بمیراند حق تعالی اهل زمین را تاخیر میکند مثل آنچه خلق کرده است خلایق را و مثل آنچه میرانده است
ایشان را و اضعاف این زمانها پس میمیراند اهل آسمان اول را و در اینحالت میگذارد مثل آنچه
خلق کرده است خلق را و مثل آنچه میرانده است اهل زمین را و اهل آسمان اول را و اضعاف آن
پس میمیراند اهل آسمان دویم را و همچنین اضعاف جمیع این مدتها تاخیر میفرماید پس میمیراند اهل
آسمان سیوم را و همچنین میراند اهل هر آسمانی را بقدر جمیع زمانهای گذشته و اضعاف آن
تاخیر میفرماید تا آنکه آسمان هفتم را فرمود پس فرمود که تاخیر میفرماید بقدر زمانهای گذشته و اضعاف آنها

پس میمیراند میکائیل

پس میمیراند میکائیل را و باز اضعاف جمیع زمانهای گذشته تاخیر میفرماید پس میمیراند جبرئیل را پس باز
باضعاف زمانهای گذشته مکث میفرماید پس میمیراند اسرافیل را و باز اضعاف جمیع زمانها تاخیر
میفرماید پس میمیراند ملک موت را پس اضعاف زمانهای گذشته مکث میفرماید پس میفرماید از کیست
پادشاهی امروز پس خود در جواب میفرماید از خداوند یگانه قهار است کجایند جباران کجایند
آنها که با من خدائی ادعا میکردند کجایند متکبران پس خلایق را بر میگرداند و خلق میکند عبید گفت من
عرض کردم که چنین چیزی میباشد بسیار طولانی شمردم این زمانها را حضرت فرمود زمانهای
پیش از آفریدن خلایق دراز تر است آیا بر آنها مطلع شدی بر اینها نیز مطلع خواهی شد مؤلف گوید
که اینحدیث شریف بحسب ظاهر منافی ظواهر آیات و اخبار سابقه است که دلالت میکرد بر آنکه اکثر
اهل آسمانها بیک فوت دمیدن صور هلاک میشوند و این خبر چون راوی آن جهالتی دارد معارض آن
آیات و اخبار نمیتواند بود و ظاهرش آنست که ارواح و اجساد خلایق معدوم مطلق گردند
چنانکه بعد از این انشاء الله مذکور خواهد شد و استبعادی که جمعی میکنند که هرگاه همه خلایق معدوم باشند
خطاب لمن الملک بیفایده است صورتی ندارد زیرا که آنچه از حکیم علیم صادر میگردد البته
متضمن حکمتی هست هر چند بر ما مخفی باشد و حکمتی در آن لطفی باشد نسبت بمکلفین که چون مخبر
صادق این خبر را قبل از وقوع با ایشان بگوید موجب آن گردد که دنیا در نظر ایشان بی اعتبار شود
و مغرور بعزتها و دولتهای آن نگردند و علم ایشان بقدرت حق تعالی و تفرد او در تدبیر عالم بیشتر
شود و اما فنای اشیا قبل از قیامت در آن شکی نیست که جمیع زندها بغیر حق تعالی بمیرند و بعد از مردن
در قیامت زنده میشوند اما خلافست در آنکه آیا اجسام با ارواح و اجساد و هر چه غیر جناب مقدس
الهی است معدوم بالمره میشوند یا ارواح باقی اند و جمیع اجسام غیر آنها از آسمانها و زمین و جمیع
اجساد معدوم میشوند و باز حق تعالی ایشان را بر میگرداند یا هیچیک از آنها معدوم بالمره نمیشوند و
اجزای آنها متفرق و پراکنده میشود و حق تعالی بقدرت خود اجزای اصلیه با همه اجزا راجع میکند و روحها
با آنها بر میگرداند متکلمان عامه را در این باب اقوال بسیار است که در ذکر آنها چندان فایده نیست

وهر یک بر مذهب خود از آیات و اخبار استدلالات کرده‌اند و قائلان بفنا استدلال کرده‌اند
از قول حق تعالی هو الاوّل والآخر کلّ شیء هالک الّا وجهه کما بدأنا اوّل خلق نعیده
کلّ من علیها فان ویبقی وجه ربّک و قائلون بعدم فنا استدلال کرده‌اند بظواهر آیاتی که
دلالت میکند بر آنکه حشر بجمیع اجزای متفرقه است مانند قصهٔ ابرهیم و عزیر علیهم السلم و حق
آنست که آیات از هیچ طرف صریح نیست و دلایل عقلیه از جانبین مدخول است و جزم باحد
طرفین مشکل است و اعتقاد اکثر متکلمین عامه در ارواح آنست که معدوم نمیشوند و اکثر متکلمین
امامیه را اعتقاد آنست که ارواح و اجساد مکلفین معدوم نمیشوند چنانکه خواجه نصیر در تجرید
گفته است دلیل سمعی دلالت بر فنای اجسام کرده است و تاویل میکنند در مکلف بتفریق اجزا
چنانکه در قصهٔ ابرهیم علیه السلم وارد شده است اما بعضی از احادیث معتبره صریحست در فنا
وانعدام بالکلیه چنانکه گذشت که حضرت صادق علیه السلم در جواب زندیقی فرمود که روح
باقیست تا وقتی که در صور بدمند پس در آنوقت باطل میشوند اشیا و فانی میشوند پس نه حسی
میماند و نه محسوسی پس برمیگرداند اشیا را چنانکه ابتدا کرده است مدبر آنها و آن چهارصد سال است
که خلق قطع میشوند در آن و این در میان دو نفخ صور است و در بعضی از خطبهای نهج البلاغه که اکثر
آنها را متواتر میدانند مذکور است که اوست فنا کنندهٔ اشیا بعد از وجود آنها تا آنکه موجود
آنها میگردد مثل مفقود آنها و نیست فانی کردن اشیا بعد از آفریدن آنها عجیب‌تر از بوجود
آوردن آنها از عدم و چگونه چنین نباشد و حال آنکه اگر جمع شوند جمیع حیوانات دنیا از
مرغان و چهارپایان و جمیع اصناف آنها و احمقان و زیرکان جمیع امتها بر آنکه احداث
کنند پشه را قادر بر آن نباشند و راهی بسوی ایجاد آن نیابند و هر آینه حیران گردد عقلهای
ایشان در علم آن و حیران و عاجز گردد قوتهای ایشان و برگردند وامانده و اعتراف کننده
بآنکه مقهورند و اقرار کننده بعجز از ایشان پشه و اذعان کنند بضعف از فانی کردن آن
و بدرستی که حق تعالی برمیگرداند بعد از فنای دنیا تنها که هیچ چیز با او نیست چنانکه پیش از آفریدن

آنها چیزی بود

آنها چیزی نبود و بعد از فنای دنیا نه وقتی خواهد بود و نه مکانی و نه حینی و نه زمانی معدوم میگردد در آن
وقت اجلها و وقتها و زایل میگردد سالها و ساعتها پس هیچ نخواهد بود مگر خداوند یگانهٔ
قهار که بازگشت جمیع امور باوست در وقتی که آنها را ایجاد کرد قدرتی نداشتند و در
هنگامی که فانی کرد آنها را امتناع نتوانستند کرد و اگر قدرت بر امتناع داشتند هر آینه
دایم میبود بقای آنها و در وقتی که ایجاد آنها کرد از برای تقویت پادشاهی خود نکرد و از برای خوف
از زوال نقصان یا از برای یاری بر دشمنان یا از برای وحشت و تنهائی که باینها انس بگیرد
نیافریده آنها را فانی میگرداند از برای ملالی نیست که از تصرف و تدبیر آنها بهمرسانیده باشد
یا بار و سنگینی و دشوار فهم باشد بقای آنها و برمیگرداند آنها را بعد از فانی کردن نه از
احتیاجی که بآنها داشته باشد یا استعانت و یاری بآنها بجوید و این خطبه صریحست در فنای جمیع چیزها
و بنا بر این چاره نیست از قول بجواز اعادهٔ معدوم و دو جوهری که از برای نفی معاد با قول بامتناع
اعادهٔ معدوم گفته‌اند فایده نمی‌بخشد و اظهر جواز اعادهٔ معدوم است عقلا و شرعا و هرگاه چیزی را
از کتم عدم بوجود تواند آورد چرا بعد از اعدامش ایجاد نتواند کرد و حال آنکه از حد امکان بدر نرفته است
و اگر کسی بر جوازش دعوای بداهت کند دور است اما اخبار را فنای مطلقی بحدی نرسیده است
که افادهٔ قطع کند پس رد اخبار نباید کرد در مرتبهٔ احتمال بلکه ظن باید گذاشت **فصل ششم** در بیان
سایر احوالیست که حق تعالی خبر داده است که پیش از قیامت واقع خواهد شد باید دانست که حق تعالی
در آیات کریمه خبر داده است از مقدمات حشر ایمان آورد و بسبب استبعاد ملاحده و شبهها
فلاسفه راه تاویل در آنها نباید داد چنانکه فرموده است روزی که بجنبیم آسمانها را مانند پیچیدن
نامهها و فرموده است هرگاه شق شود آسمانها و برنگهای مختلف نماید و باز فرموده است که منشق
شود آسمان پس در آن روز سست باشد و فرموده است وقتی که آسمان از جای خود دور کنند
و باز فرموده است که آسمان شکافته شود و در کواکب در مواضع متعدده فرموده است که نور زایل
بطرف شود و از آسمان فرو ریزند و نور آفتاب و ماه برطرف شود و آفتاب و ماه با یکدیگر جمع

وبعد از آفریدن

شوند و کوهها مانند پشم حلاجی کرده بحرکت آیند و از یکدیگر بریزند و مانند ذرّه‌ها بهوا روند و بادی
هموار شوند و زلزلهٔ عظیم در زمین بهم رسد که جمیع بناها و بلندیها از زمین بر طرف شود و هموار
شود که هیچ بلندی در آن نماند و مسطّح شود و فرموده است سؤال میکنند از تو یا محمد از کوهها پس
بگو که میکند آنها را پروردگار من کندنی پس میگذارد زمین را بیابانی مستوی که نه بینی در آن
نه پستی و نه بلندی و علی بن ابراهیم بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت
کرده است که چون خداوند عالمیان خواهد که مردم را محشور و جمع کند امر میکند که منادی ندا کند پس جمیع
انس و جن را در یک چشم زدن در یکمکان جمع کند پس آسمان اول را بزیر آورد و در عقب
مردم بدارد پس آسمان دویم را بزیر آورد که دو برابر آسمان اول است و باین ترتیب
جمیع آسمانها را بزیر آورد و محیط گردد بمردم پس ابری بزیر آید با گروهی از ملائکه و منادی ندا
کند باین آیه یَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ یعنی ای گروه جن و انس اگر توانید که نفوذ
کنید و بگریزید از اقطار آسمانها و زمین پس نفوذ کنید و نتوانید نفوذ کرد الا بقدرت خدا
و حکم او پس حضرت گریست راوی پرسید در آنوقت رسول خدا و حضرت امیر المؤمنین و شیعیان
او کجایند فرمود ایشان بر روی تلی چند اند از مشک خوشبوتر بر منبرها از نور مردم محزون میباشند
و ایشان محزون نیستند و مردم میترسند و ایشان نمیترسند پس آیه خواند که مضمونش اینست
هر که بیاورد حسنه پس از برای او هست بهتر از آن و ایشان از فزع آن روز ایمنند پس فرمود
بخدا سوگند که حسنه در این آیه ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است و علی بن ابراهیم از آن
حضرت روایت کرده است که چون روز قیامت شود جمع کند حق تعالی همه خلایق را در یک بقعه
زمین و حق سبحانه امر بآسمان اول که فرود بیا با هر که در تو هست پس فرود می‌آید آسمان اول
با دو برابر هر که در زمین است و آسمان دویم فرود می‌آید با دو برابر آنچه در زمین است و
اهل آسمان اول و همچنین اهل هر آسمان بزیر می‌آیند با دو برابر سابق پس جن و انس در

امت را پیدا کرده از ملائکه پس منادی ایشان را ندا میکند بآن آیه که گذشت پس نظر میکنند
که هفت طوق از ملائکه بایشان احاطه کرده است و از هیچ طرف بدر نمیتوانند رفت

فصل هفتم در
بیان حشر وحوش است حق تعالی فرموده است وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ یعنی و هر گاه وحشیان محشور
شوند و فرموده است مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ مَا
فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ یعنی نیست هیچ جانوری که راه رود
بر روی زمین و نه مرغی که بدو بال خود پرواز کند مگر امتی چند اند امثال شما در آنکه حق تعالی ایشان را خلق
کرده است و حفظ مینماید و روزی میدهد و تقصیر نکرده ایم و ترک ننموده ایم در قرآن مجید یا در لوح
محفوظ هیچ چیز را که ذکر نکرده باشیم پس بسوی پروردگار خود محشور میشوند و مشهور میان مفسرین آنست که
مراد از حشر در این دو آیه محشور شدن در قیامت است و بعضی گفته اند مراد مردن ایشان است
در دنیا و مشهور میان متکلمین خاصه و عامه آنست که ایشان محشور میشوند و قتاده از مفسران عامه
گفته است که همه چیز محشور میشوند حتی مگس با آنکه تقاص و تدارک مظالم ایشان بکنند و معتزله گفته اند
که حق تعالی حشر میکند جمیع حیوانات را در قیامت تا عوض المهائی که بایشان رسیده است در دنیا
بردن و کشته شدن و غیر آن بیابند و چون عوض المهائی که بایشان رسیده است اگر خواهد بعضی را
در بهشت باقی میدارد و اگر خواهد فانی میکند ایشان را چنانچه در حدیث وارد شده است و
اشاعره گفته اند که بر خدا واجب نیست اما حشر میکند وحوش را پس قصاص میکند حیوان
شاخدار را از برای ستمی که بر حیوان بی‌شاخ کرده است در دنیا آنگاه بایشان میگوید بمیرید پس همه
میمیرند و در مجمع البیان در تفسیر آیهٔ اولی گفته است که حق تعالی حشر میکند وحوش را که بایشان
برساند آنچه مستحقند ایشان او را از عوضها بر المهائی که بایشان رسیده است در دنیا و انتقام
بکشد از بعضی برای بعضی پس چون رسید بایشان آنچه مستحق آن بودند از عوضها پس آنها که میگویند
که عوض دایم است میگویند که ایشان متنعم خواهند بود در بهشت و آنها و آنها که میگویند عوض
منقطع است بعضی میگویند که خدا عوض را دایم میدارد از برای ایشان تفضلاً و عامه روایت کرده اند

از ابو هریره که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود که حشر میکند حق تعالی جمیع خلایق را در قیامت از
بهایم و دواب و پرندگان و هر چیز که باشد پس عدالت خدا بمرتبه میرسد که از برای بی شاخ
از شاخدار میگیرد پس میگوید خاک شوید همه خاک میشوند و از اینجهت است که کافر میگوید یا
لیتنی کنت ترابا و آرزو میکند که او نیز خاک شود و معذب نگردد و از ابوذر رضی الله عنه
روایت کرده‌اند که گفت روزی من در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه وآله بودم که بزی بزی دیگر
شاخ زد حضرت فرمود میدانید بچه سبب اینها بیکدیگر شاخ زدند صحابه گفتند نمیدانیم حضرت
فرمود ولیکن خدا میداند و در میان ایشان در قیامت حکم خواهد کرد و کلینی و برقی در محاسن روایت
کرده‌اند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در خطبه فرمود ایها الناس گناهان سه گناه است گناهی
که آمرزیده میشود و گناهی که آمرزیده نمیشود و گناهی که امید آمرزش بلکه ترس داریم و بر او میترسیم
اول گناه بنده است که حق تعالی در دنیا او را بر آن گناه عقاب کرده باشد پس خدا از آن حلیم تر
و کریم تر است که بنده خود را دو بار عقاب کند دوم ظلم بندگان است بعضی بر بعضی چون حق تعالی
متوجه حساب خلایق شود قسم یاد کند و فرماید که بعزت و جلال خود سوگند که از من نمیگذرد ستم
ستم کننده اگر دستی بر دستی زند یا مسحی بکفی بکند و اگر چه شاخ زدن حیوان شاخدار حیوان
بیشاخ را باشد پس اقتصاص میکند و حقوق بعضی را از بعضی میگیرد تا آنکه از برای احدی نزد احدی
مظلمه نماند پس ایشانرا ابعث بسوی حساب سیوم گناهیست که خدا او را پوشانیده باشد بر
بنده خود و روزی او کرده باشد توبه را پس او خائف و ترسان است از گناه خود و امیدوار است رحمت
پروردگار خود را پس ما نیز برای او چنانیم که او از برای خود امید داریم از برای او رحمت را و می ترسیم
بر او عقاب را **مؤلف گوید** که گویا این سه قسم در گناه مؤمنان است زیرا که کافر را در دنیا و آخرت
هر دو عقاب مینماید و خوف سیوم خوف بر او باعتبار احتمال اخلال بشرایط قبول توبه است و الا
بر حق تعالی واجب است قبول توبه بسبب وعده که فرموده است و در احادیث معتبره بسیار از طرق خاصه
و عامه منقولست از رسول خدا صلی الله علیه وآله که در قیامت چهار کس سوار خواهند بود من بر

براق و برادرم صالح

براق و برادرم صالح بر ناقه خدا که قوم او پی کردند و دخترم فاطمه بر ناقه عضبای من و علی بن ابی طالب
بر ناقه از ناقهای بهشت و در بعضی از روایات بجای فاطمه عمم حمزه سید الشهدا بر ناقه عضبا
و در اخبار بسیار از کیفیت واقع شده است وارد که هر که از انعام را بخود بمیرد حق تعالی او را در صحرای
محشر کرداند که هر صاحب گوسفندی بر پشت خود او را بکشد و هر صاحب شتری بر روی او راه رود و در
بابویه بسند معتبر روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله ناقه را دید که پایش را
بسته‌اند و بار بر پشت آن است حضرت فرمود کجاست صاحب این ناقه بگوئید که مهیا باشد
که فردای قیامت این ناقه با او خصومت خواهد کرد و حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است
که هر شتری را که سه حج و در روایت دیگر هفت حج بر آن بکنند آنرا از چهارپایان بهشت میگرداند
و از حضرت رسول صلی الله علیه وآله منقولست که نیکو گردانید قربانیهای خود را که مرکب شما
خواهد بود در صراط و ایضا مرویست که اسبان غازیان در دنیا اسبان ایشان است در
بهشت و از حضرت صادق علیه السلم منقولست که از بهایم در بهشت نمی باشد مگر حمار بلعم بن
باعور و ناقه صالح و گرگ یوسف و کلب اصحاب کهف و در این باب اخبار بسیار است
پس از ظواهر آیات و اخبار مستفاد میشود که وحوش محشور میشوند و تدارک مظلمهای ایشان
واقع شده است میکنند و بعضی از حیوانات دیگر از برای بعضی از مصالح زنده میشوند و بعضی مانند
ناقه صالح و آنها که مذکور شد داخل بهشت میشوند و آنها ثواب مکلفان بر ایشان میگردد و محشور شدن
جمیع حیوانات و عاقبت آنها که محشور میشوند از اخبار معتبر ظاهر نمیشود و لهذا اکثر متکلمین تشبیه مجمل
گفته‌اند و متعرض تفاصیل نگردیده‌اند اما سایر مکلفین از ملائکه و جن و انس و شیاطین خلافی
نیست که محشور میشوند و ملائکه داخل بهشت میشوند و شیاطین داخل جهنم میشوند مگر نادری از ایشان
که ایمان آورده باشند چنانچه از بعضی روایات مستفاد ظاهر میشود و عاصیان جن داخل جهنم میشوند
و مؤمنان ایشان مثاب اند و اعمال صالحه اما خلافست که ایشان داخل بهشت میشوند زیرا در اعراف
می باشند اکثر را اعتقاد آنست که داخل بهشت میشوند و درجات ایشان پست تراست از

درجات بنی آدم و بعضی گفته اند ثواب ایشان در اعراف خواهد بود و علی بن ابراهیم گفته است
که از سید عالم پرسیدند که از مؤمنان جن آیا داخل بهشت میشوند فرمود نه ولیکن حظائر یعنی خانها
در میان بهشت و جهنم که مؤمنان جن و فاسقان شیعه در آنجا خواهند بود و محققین این روایت
این مدعا ثابت نمیشود و مجمل باید دانست که حق تعالی بمقتضای عدل خود ثواب عامل از ایشان عطا
میفرماید و ظاهر آیات آنست که ثواب ایشان نیز در بهشت باشد خصوصا آیات سوره رحمن
که امتنان بنعیم بهشت بر انس و جان هر دو کرده است و این روایت دلالت بر خلاف آن
میکند و بعضی از مفسران گفته اند در تفسیر قول حق تعالی لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ
یعنی جماع نکرده است حوریان ایشان را هیچ انسی از ایشان و نه جنی که دلالت میکند بر آنکه
ایشان را ثوابی هست و زنان از حوریان دارند و بعضی گفته اند معنی آیه آنست که حوریانی که
خدا بانس میدهد انسی با او مقاربت نکرده است و آنچه بجن میدهد جنی با او مقاربت نکرده است
و این استدلال ضعیف است و توقف در این باب اولی **فصل ششم** در بیان احوال اطفال
و مجانین و اشباه ایشان است بدانکه خلافی نیست در میان اصحاب ما در آنکه اطفال مؤمنان
با پدران خود به بهشت میروند چنانچه حق تعالی فرموده است وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ
بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ یعنی آنها که ایمان آوردند
و از پی ایشان رفتند ذریت ایشان بسبب ایمان ایشان ملحق ساختیم بایشان ذریت ایشان را
و کم نکردیم از ثواب اعمال پدران باین سبب چیزی و احادیث بسیار وارد شده است که این
آیه در باب اطفال مؤمنان نازل شده است و ایشان را با پدران به بهشت میبرند و بعضی گفته اند
مراد بالغانند که عمل ایشان قاصر است از آنکه بدرجه پدران برسند حق تعالی ایشان را بدرجه
پدران ملحق میگرداند بسبب ایمان ایشان و پدران و این را از ابن عباس روایت کرده اند
و بعضی گفته اند هر دو در آیه داخلست و اول اظهر و اشهر است و عامه روایت کرده اند از حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که مؤمنان و اولاد ایشان

در بهشتند پس این آیه

در بهشتند پس این آیه را خواندند و علی بن ابراهیم از حضرت صادق صلوات الله علیه روایت کرده است
که اطفال شیعیان ما را حضرت فاطمه صلوات الله علیها تربیت میکند و بهدیه میدهند بپدران
ایشان در قیامت و کلینی رحمه الله از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون قاصر بودند
فرزندان از عمل پدران ملحق میگردانند ایشان را بپدران تا دیدهای ایشان روشن شود و در نوادر
راوندی از حضرت امام موسی علیه السلام روایت کرده است که تزویج میکنند زن خوش روئی را که فرزندان
بیاورد و عبوس نباشد که من مباهات میکنم بشما با امتها در روز قیامت مگر نمیدانی که فرزندان در زیر
عرش رحمان میباشند و استغفار میکنند از برای پدران خود و محافظت میکند ایشان را ابراهیم
علیه السلام و تربیت میکند ایشان را ساره در کوهی از مشک و عنبر و زعفران و ابن بابویه در فقیه
بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون طفلی از اطفال مؤمنان بمیرد
منادی ندا میکند در ملکوت سموات که فلان پسر فلان مرد اگر یکی از پدر و مادر و خویشان
مؤمن ایشان مرده است باو میدهند که او را غذا بدهد و الا بحضرت فاطمه صلوات الله علیها
میدهند که او را غذا بدهد تا یکی از پدر و مادر و اهل بیت او بمیرند پس حضرت فاطمه صلوات الله
علیها بایشان میدهد و ایضا بسند صحیح از آنحضرت روایت کرده است که حق تعالی اطفال
مؤمنان را بحضرت ابراهیم و ساره علیهما السلام میدهد که غذا میدهند ایشان را در درختی در بهشت
که پستانها دارد مانند پستانهای گاو در قصری از مروارید و چون روز قیامت شود ایشان را جامهای
خوب بپوشانند و خوشبو کنند و بهدیه بپدران ایشان بدهند پس ایشان پادشاهان باشند
با پدران خود در بهشت و اینست معنی قول حق تعالی پس آن آیه را خواند که گذشت و ایضا در بعضی
از کتب معتبره از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده است که چون حضرت رسول
صلی الله علیه و آله در شب معراج بآسمان هفتم رسید و پیغمبران از او در آنجا ملاقات کرد و گفت
کجاست پدرم ابراهیم علیه السلام گفتند او با اطفال شیعیان علی است علیه السلام چون داخل بهشت شد دید
که حضرت ابراهیم علیه السلام در زیر درختیست که پستانها دارد مانند پستانهای گاو و اطفال چند

ازان پستانها میمکند و چنین پستانی از دهان طفلان بیرون می آید حضرت ابراهیم علیه السلم بر میخزد و
پستان را بدهان او بر میکرداند پس سلام کرد بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و از احوال حضرت
علی بن ابی طالب علیه السلم سؤال کرد کفت او را در میان امت خود گذاشته ام کفت نیکو خلیفه
کذاشته حق تعالی اطاعت او را بر ملائکه واجب کردانیده است و اینها اطفال شیعیان اویند
از خدا سؤال کردم که ایشان را بمن بسپارند که تربیت ایشان بکنم و هر جرعه که از ایشان
میمکد طعم جمیع میوه ها و نهرهای بهشت را در آن می یابد مؤلف کوید که ممکنست که بعضی را بحضرت
فاطمه علیها السلم دهند و بعضی را بحضرت ابراهیم علیه السلم و ساره یا اول بحضرت فاطمه دهند
و آنحضرت بایشان دهد و در اطفال کفار خلافست بعضی کفته اند که تابع پدران اند در کفر و با
ایشان بجهنم میروند و بعضی کفته اند ایشان ببهشت میروند و بعضی کفته اند حق تعالی در قیامت
بعلم خود با ایشان عمل میکند اکر میداند که ایشان اکر میماندند از سعادت بودند ایشان را بهشت
میبرد و اکر میداند که اکر میماندند از اهل شقاوت میبودند ایشان را بجهنم میبرد و بعضی کفته اند
داخل بهشت میشوند و خدمتکاران اهل بهشت خواهند بود و خلافی نیست در میان متکلمین
شیعه در آنکه ایشان داخل جهنم نمیشوند و بعضی کفته اند داخل بهشت میشوند و خدمتکاران اهل
بهشت خواهند بود و بعضی مطلق کفته اند و اکثر کفته اند که از اهل اعراف خواهند بود و کلینی و
ابن بابویه و اکثر محدثین شیعه رضوان الله علیهم را اعتقاد آنست که حق تعالی در قیامت
ایشان را تکلیف دیکر خواهد کرد و بحسب آن تکلیف ایشان را ثواب و عقاب خواهد کرد و این
موافق احادیث بسیار که درین باب وارد شده است چنانکه ابن بابویه رحمة الله در خصال
بسند صحیح علی المشهور روایت کرده است از زراره از حضرت امام محمد باقر علیه السلم که چون
روز قیامت شود خدا حجت تمام میکند بر پنج کس بر اطفال و بر کسی که در میان دو پیغمبر باشد یعنی
از بعثت پیغمبر سابق مدتها گذشته باشد و اهل ضلالت غالب شده باشند و حق مخفی شده باشد
و پیغمبر دیگر مبعوث نشده باشد مانند زمان جاهلیت بسیاری از مردم حجت بر ایشان تمام نشده باشد

معذور خواهند بود که

معذور خواهند بود و کسی که در ابتدای بعثت نفهمد و هنوز حجت بر او قایم نشده باشد و ابلهی که تمیز
از میان حق و باطل نتواند کرد و کسی که مستضعف باشد و دیوانه که هیچ نفهمد و مکلف نباشد و کر و کنک
مادرزاد پس هر یک از ایشان را خدا حجت تمام میکند و پیغمبری بر ایشان مبعوث میکرداند و آتشی
از برای ایشان می افروزد و پیغمبر میکوید بایشان که پروردکار شما امر کرده است شما را که داخل این
آتش شوید هر که داخل شود بر او برد و سلام خواهد بود و هر که فرمان نبرد داخل آتش خواهد شد
و ایضا در کافی و معانی الاخبار بسند صحیح دیکر از زراره روایت کرده اند که چنین روز قیامت
شود اطفال را و مرد پیر خرفی را که سن او را در یافته باشد و چیزی نفهمد و کسی که در فترت میان
دو پیغمبر مرده باشد و دیوانه و ابلهی که تمیز میان حق و باطل نکند ایشان بر خدا حجت میکیرند که
بر ما حجت تمام نشده بود حق تعالی بر ایشان حجت تمام میکند باینکه ملکی را بسوی ایشان میفرستد
تا آخر آنچه در حدیث سابق کذشت و کلینی بسند حسن کالصحیح از هشام روایت کرده است
که از حضرت صادق علیه السلم سؤال کردند از کسی که در فترت مرده باشد و کسی که بحد بلوغ
نرسیده باشد و دیوانه حضرت فرمود که خدا بر ایشان حجت تمام میکند و آتشی می افروزد
و میکوید داخل شوید پس هر که داخل شود بر او برد و سلام خواهد بود و هر که داخل نشود حق تعالی
میفرماید که من شما را تکلیف کردم و نافرمانی کردید و ایضا باین سند مثل آنرا روایت کرده است
در باب کنک و کر و طفل و کسی که در فترت بمیرد و ایضا کلینی بسند دیکر در باب اطفال
روایت کرده است که در روز قیامت خدا ایشان را جمع میکند و آتشی می افروزد و امر میکند
ایشان را که خود را در آن آتش بیندازند پس هر که خدا داند که او از اهل سعادتست خود را
در آن آتش می اندازد و برو سرد و سلامت خواهد بود و هر که خدا داند که او شقی و بد عاقبت است
امتناع میکند و داخل نمیشود پس خدا امر میکند که ایشان را بآتش برند ایشان کویند پروردکارا
ما را امر میکنی که بآتش برند و هنوز قلم بر ما جاری نشده است خداوند جبار میفرماید که من
شما را امر کردم و اطاعت من نکردید پس چکونه اطاعت میکردید هرکاه پیغمبری بسوی شما میفرستادم

که غایبانه شما را امر کند و ابن بابویه در توحید روایت کرده است از طرق عامه از عبد الله بن سلام
که گفت سؤال کردم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که آیا عذاب میکند خدا خلق را بی حجت حضرت
فرمود معاذ الله عبد الله گفت پس اولاد مشرکین در بهشت اند یا در جهنم فرمود که خدا اولی است
با ایشان چون روز قیامت شود خدا امر میکند آتشی را که آن را فلق میگویند و بدترین آتشهای جهنم است
در عذاب پس بیرون می آید از جای خود سیاه و تاریک و بیرون می آید زنجیرها و غلها پس خدا آن را
میفرماید که بدمد بر روی خلایق دمیدنی پس از شدت آن آسمان پاره پاره میشود و نور ستارهها
برطرف میشود و دریاها خشک میشوند و کوهها برطرف میشوند و دیدهها تار میشوند و زنان حامله
فرزندان می افکنند و اطفال پیر میشوند از هول آن در روز قیامت پس حق تعالی امر میکند اطفال
مشرکین را که خود را در آن آتش بیندازند پس هر که در علم خدا گذشته است که او سعادت
مند است خود را در آن می اندازد و بر او برد و سلام میشود چنانکه بر ابراهیم علیه السلام شد
و هر که در علم الهی گذشته است که او شقی خواهد بود ابا میکند و خود را در آتش نمی افکند پس
حق تعالی امر میکند آتش را که او را برباید از برای آنکه ترک امر خدا کرد و امتناع نمود از دخول
آتش پس تابع پدران خود خواهند بود در جهنم و احادیث دیگر درین باب بسیار است و از عقل
بعید نیست و ابن بابویه رحمه الله گفته است که جماعتی از اصحاب کلام انکار این کرده اند و
میگویند که دار جزا محل تکلیف نمی باشد و جواب گفته است که دار جزای مؤمنان بهشت است
و دار جزای کافران جهنم است و این تکلیف در غیر جنت و نار است پس تکلیف در غیر
دار جزا خواهد بود مؤلف گوید که چه استبعاد دارد که قیامت از برای بعضی دار جزا باشد و
از برای بعضی دار تکلیف و جزا هر دو باشد و شیخ طوسی در کتاب غیبت روایت کرده است
از زراره که حضرت صادق صلوات الله علیه فرمود که سزاوار و لازم است بر خدا که بعضی
از گمراهان اهل خلاف را داخل بهشت کند زراره گفت فدایت شوم این چگونه میشود فرمود که
امام ناطق بمیرد و امام بعد از و از روی تقیه صامت است و بظاهر دعوای امامت نمیکند

پس که در این زمان

پس هر که درین زمان بمیرد داخل بهشت میشود و صاحب تأویل آیات باهره از حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده است در تأویل قول حق تعالی در وصف اهل بهشت
یَطُوفُ عَلَیْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ یعنی میگردند بر دور ایشان پسران گوشواره در گوش یا
همیشه ساده و مقبول که حضرت فرمود که پسران اهل دنیا اند که حسنات نداشتند که ایشان را
ثواب دهند و گناهان نداشتند که ایشان را عقاب کنند ایشان را خدمتکاران اهل بهشت
گردانیده اند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند از اطفال مشرکین حضرت فرمود
که خدمتکاران اهل بهشتند بر صورت پسران آفریده میشوند از برای خدمت اهل بهشت
و شیخ طبرسی نیز همین حدیث را در تأویل همین آیه روایت کرده است و کلینی بسند صحیح از زراره
روایت کرده است که گفت از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردم که چه میفرمائی در اطفالی
که پیش از بلوغ بمیرند فرمود سؤال کردند از احوال ایشان از رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود خدا داناتر است با آنچه ایشان خواهند کرد حضرت فرمود که یعنی دست از ایشان
بردارید و در باب ایشان سخن مگوئید و علم ایشان را بخدا بگذارید مؤلف گوید اصل درین باب
آنست و مجمل باید دانست که دلایل عقلیه و نقلیه وارد شده است از آیات و اخبار که
حق تعالی عادل است و جور و ظلم نمیکند و در باب اطفال و مجانین و جماعتی که معذور باشند و حجت
بر ایشان تمام نشده باشد یا عقل ایشان ناقص باشد و تمیز میان حق و باطل نتوانند کرد ایشان را
بدون حجتی دیگر که بر ایشان تمام شود عذاب نخواهند کرد پس یا تکلیف دیگر ایشان را خواهد
کرد و ثواب و عقاب ایشان بر آن مترتب خواهد شد چنانکه در اخبار معتبره بسیار وارد شده است
و بعضی از اینها را ذکر کردیم و محیی الدین عربی نیز از صوفیه اهل سنت باین قایل شده است
چنانکه بخاطرم می آید که در کتاب فتوحات دیده ام یا ایشان را در اعراف جا میدهد یا بهشت
میبرد و در مرتبه پستی در بهشت خواهند داشت یا بعضی خدمتکاران اهل بهشت خواهند بود
یا بعضی در بهشت و بعضی در اعراف خواهند بود پس چنانچه در احادیث صحیح وارد شده است علم

ایشان را نگذارند باید گذاشت و باید دانست که آنچه معتقد ما است که حق تعالی با ایشان
سلوک میکند و جور و ظلم نسبت بایشان نمیکند و بدون اتمام حجت ایشان را عذاب نمیکند و اگر
خدا بایشان اهل بهشت کنند بغیر آنچه خواهد بود دشوار باشد بر ایشان بلکه ملتذ خواهند بود از آن
چنانکه ملائکه علیهم السلم لذت مییابند از خدمات مرجوعه بایشان والله یعلم

فصل نهم

در بیان میزان است و حساب و سؤال و رد مظالم بدانکه خلافی نیست میان مسلمانان در حقیت میزان
و در قرآن مجید در مواضع متعدده وارد شده است در سوره اعراف میفرماید وَالْوَزْنُ
يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ
فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ یعنی وزن و سنجیدن
اعمال در روز قیامت حق است پس هر که سنگین باشد ترازوهای او پس ایشانند رستگاران
و هر کس سبک باشد ترازوهای او پس ایشانند آنها که زیان کرده اند جانهای خود را بسبب آنچه
بودند که بآیات ما ستم میکردند و در سوره مومنون نیز نزدیک باین مضمون را فرموده است
و در باب کافران گفته است در سوره کهف پس بر پا نمیداریم از برای ایشان وزنی را
و در سوره انبیا فرموده است و میگذاریم ترازوهای عدالت را از برای روز قیامت پس ظلم کرده نمیشود
نفسی هیچ ظلم و اگر از اعمال او بقدر سنگینی حبه باشد از خردل او را می آوریم در میزان عمل او
و ما کافی ایم از برای حساب کردن و در سوره قارعه نیز خفت و ثقل موازین را فرموده است پس در
اصل میزان شکی نیست و انکار او بالکلیه کفر است اما در معنی آن خلافست اکثر مفسران
و متکلمان عامه و خاصه بر ظاهرش حمل کرده اند و میگویند حق جل و علا در قیامت ترازوئی نصب
مینماید که زبانه دارد و دو کفه عظیم و اعمال عباد را در آن میسنجد و حسنات را در یک کفه میگذارد
و سیئات را در کفه دیگر و جماعت نیز خلاف کرده اند در کیفیت وزن زیرا که اعمال عرضی
چند اند و وزنی نمیدارد و قایم بنفس نمی باشند پس بعضی گفته اند صحایف اعمال را میکشند و عامه
از ابن عمر روایت کرده اند که از حضرت رسول صلی الله علیه وآله سؤال کردند از آنچه وزن

میکنند در روز قیامت

میکنند در روز قیامت فرموده که صحیفها را وزن میکنند و بنا براین باید حق تعالی صحیفها را در حکم
اعمال وزن قرار دهد و بعضی گفته اند که اعمال حسنه مصور میشوند بصورتهای نورانی نیکو و اعمال سیئه
مصور میشوند بصورتهای تاریک سیاه و آنها را بایکدیگر وزن میکنند و بعضی بتجسم اعمال قایلند
و میگویند باعتبار اختلاف نشأت انقلاب حقایق جایز است چنانکه علم و معرفت در عالم رؤیا
بآب و شیر مصور میشود و این سخن از طریق عقل بسیار دور است و با معادی که اهل اسلام قایلند
موافقت ندارد زیرا که ایشان بعود همین بدن قایلند و باختلاف نشأت قایل نیستند و باین
حال قول بانقلاب حقایق سفسطه است و اقرب بعقل آنست که صحایف مناسب آن اقوال
و افعال و اخلاق از جواهر جزئی چند خلق کند از صور حسنه و قبیحه که حسن و قبح آنها مصور و محاکی گردد
بلی با مذهب کسی موافق است که معاد را در عالم مثال و خیال و اجساد مثالیه قایل باشد و ایضا
خلافست بر تقدیر حمل میزان بر حقیقت آن که آیا از برای همه کس یک ترازو است یا آنکه ترازوی
هر کس جدا است و بر تقدیر جدا بودن هر کسی را یک ترازو است یا باعتبار عقاید و اعمال و اخلاق
و انواع افعال ترازوهای متعدد هست و چنین خصوص این شقوق معلوم نیست ایمان اجمالی
درین ابواب کافیست و جمعی از متکلمین خاصه و عامه قایل شده اند باینکه میزان کنایه از عدالت
و موازنه میانه معاد و ثواب و عقاب اعمال بر وجه عدالت و میگویند اگر آن شخص اقرار بعدالت
حق تعالی دارد چه احتیاج دارد بکشیدن و ترازو است و اگر اعتقاد ندارد باین کشیدن کی
باور میکند و میتوانند گفت که حق جسمی چند را آوردن و سنجیدن و این رجحان را اظهار کردن
من حیث هو امری است که بر وجه عدالت پس فایده درین کشیدن نیست و موید این است آنکه
در احتجاج از هشام بن الحکم روایت کرده است که زندیقی سؤال کرد از حضرت صادق
صلوات الله علیه از میزان حضرت فرمود که اعمال اجسام نیستند که سنگینی و سبکی داشته
باشند و کسی محتاج است بوزن کردن چیزی که عدد اشیا را نداند و ثقل و خفت آنها را
نداند و خدا را هیچ چیز از او مخفی نیست پرسید که پس چه معنی دارد میزان فرمود که مراد عدل است

پرسید چه معنی دارد آنکه میفرماید که هر که سنگین شود موازین او و فرمود یعنی هر که راجح شود عمل خیر او و کلینی
و ابن بابویه رحمهما الله بسند معتبر از هشام بن سالم روایت کرده اند که از حضرت صادق علیه
السلام پرسید از معنی قول حق تعالی وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فرمود که موازین
انبیا و اوصیا علیهم السلام اند و شیخ مفید گفته است که میزان تعدیل میان اعمال است
و جزای آنها و هر جزائی را در موضع خود قرار دادن و هر حقی را بصاحبش رسانیدن و آنچه خوارج و
حشویه فهمیده اند که در قیامت ترازوها هست مانند ترازوهای دنیا که میزانی دو کفه داشته
باشد و اعمال را در آنجا بگذارند زیرا که اعمال عرضی چند اند و اعراض را وزن نمیتوان کرد و موصوف
بخفت و ثقل میشوند بر سبیل مجاز و مراد آنست که هر چه ثقیل باشد از اعمال یعنی بسیار
باشد و استحقاق ثواب عظیم داشته باشد و آنچه خفیف و سبک باشد یعنی قدرش کم باشد
و صاحبش استحقاق ثواب جزیل نداشته باشد و حدیثی که وارد شده است که حضرت امیر
المؤمنین صلوات الله علیه و ائمه از ذریت او علیهم السلام موازینند مراد آنست که
ایشان تعدیل میان اعمال میکنند و حکم میکنند در آن باب بعدل و صواب و در محاورات
میگویند که فلان نزد من در میزان فلان است و مراد آنست که نظیر او است و آنچه حق تعالی
در حساب و خوف از آن فرموده است مراد آنست که او را بر اعمالش باز دارند و هر که را
حبس کنند از تبعات آنها خلاص نمیشود و هر که را خدا عفو کند از او فایز میشود بنجات و
کسی که سنگین باشد موازین او که استحقاق ثوابش زیاده باشد ایشان رستگارانند و هر که
سبک باشد موازینش یا آنکه طاعتش کم باشد و مستحق ثواب نباشد پس ایشان زیانکار
جان خود اند و در جهنم مخلد خواهند بود و قرآن مجید بلغت عرب نازل شده است و حقیقت
و مجازی که شایع است در لغت ایشان مؤلف گوید که باین وجوه عقلیه و استبعادات وهمیه
دست از ظواهر آیات برداشتن مشکل است اما چون روایات در این باب متعارض است
باید بمجمل میزان اعتقاد کرد و معنی آن را بعلم ایشان گذاشت و جزم باحد طرفین مشکل است

و اما حساب و سؤال و حکم در مظالم عباد و آیات و اخبار در آنها بسیار است و ایمان بآنها مجملا
واجب است در آیات بسیار وارد شده است که خدا سریع الحساب و اسرع الحاسبین است
و بعضی را فرموده است از برای ایشان است بدی حساب و شدت حساب و فرموده است بسوی
ماست بازگشت ایشان و بر ماست حساب ایشان و فرموده است که سؤال میکنیم از آنها که رسولان
بسوی ایشان فرستاده شده است و از مرسلین سؤال میکنیم و در روایات وارد شده است که
حق تعالی حساب میکند خلایق را بقدر یک چشم زدن و در روایت دیگر بقدر دوشیدن
گوسفندی و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقول است که خدا را مشغول نمیکند دادن
حساب احدی از حساب دیگری چنانچه مشغول نمیکند روزی دادن احدی از روزی دادن دیگری
و ابن بابویه رحمه الله در رساله عقاید گفته است که اعتقاد ما در حساب و میزان آنست
که اینها حقند بعضی را خود متوجه میشود و بعضی را بحجتهای خود میگذارد پس حساب انبیا و ائمه
علیهم السلام را خود میکند و هر پیغمبری حساب اوصیای خود را میکند و اوصیا متوجه حساب امتها
میشوند و حق تعالی گواه است بر انبیا و رسل و ایشان گواهانند بر اوصیا و ائمه گواهانند بر مردم
چنانچه حق تعالی فرموده است تا بوده باشد رسول گواه بر شما و بوده باشید شما گواهان بر مردم و باز فرموده
پس چگونه خواهد بود حال ایشان در روزی که بیاوریم از هر امتی گواهی و بیاوریم ترا گواه بر آنها
و فرموده است وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ و شاهد امیر المؤمنین است علیه السلم و حضرت صادق علیه السلم
فرموده که موازین انبیا و اوصیا علیهم السلام اند و بعضی از خلق بی حساب به بهشت میروند و سؤال
بر همه خلق وارد میشود زیرا که فرموده است فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ
یعنی از دین سؤال میکنند و اما غیر دین پس سؤال نمیکنند مگر از کسی که او را حساب کنند زیرا که حق تعالی
میفرماید فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ یعنی پس در آن روز سؤال کرده نمیشود
از گناه او نه انسی و نه جنی از شیعه نبی و ائمه صلوات الله علیهم نه غیر ایشان چنانکه در تفسیر اهل
بیت وارد شده است و هر که را حساب میکنند او معذب است اگر چه بطول بازداشتن

در موقف قیامت باشند و نجات شفی یابد از جهنم و داخل بهشت نمیشود مگر برحمت خدا و حق تعالی
خطاب میکند بندگانش را از اولین و آخرین بحساب اعمال ایشان بیک خطاب و یکدفعه
هر کس حساب عمل خود را میشنود و از دیگری را نمیشنود و گمان میکند که او را می طلبد و بس نه دیگری
و مشغول نمیگرداند او را مخاطبه از مخاطبه و فارغ میشود از حساب اولین و آخرین در مقدار
یک ساعت از ساعات دنیا و بیرون آورد از برای هر کس نامه که از اعمال قات میکند گشوده
شده که جمیع اعمالش در آن نوشته شده است و هیچ صغیره و کبیره نیست مگر آنکه در آن نامه داخلست
پس او را حساب کننده نفس خود میگرداند و حاکم بر نفس خود میگرداند و میگوید بخوان نامه خود را نفس
تو بس است امروز از برای حساب بر تو و جماعتی را خدا مهر بر دهان ایشان میگذارد و گواهی میدهند
دستها و پاها و جمیع جوارح ایشان بر کردهای ایشان و خواهند گفت به پوستهای خود که چرا گواهی
دادید بر ما میگویند بسخن آورد ما را الخدا او خدائی که همه چیز را بسخن آورده است و خلق کرده است
شما را اول مرتبه و بسوی اوست بازگشت شما تمام شد کلام صدوق و جمع میان اخبار باین
نحو کرده است و کلینی از حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیهما روایت کرده است که از برای
اهل شرک نصب ترازوها نمیشود و دیوانها گشوده نمیشود ایشان را فوج فوج بی حساب بجهنم می برند
و نصب موازین و نشر دواوین از برای اهل اسلام میباشد و علی بن ابراهیم و ابن بابویه و شیخ
طوسی رحمهم الله بسندهای معتبر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده اند که
هر قدم بنده از پیش حق تعالی از جای خود حرکت نمیکند تا سؤال کند از او از چهار خصلت از
عمرش که در چه چیز فانی کرده است و از جسدش و یا جوانی او که در چه چیز کهنه کرده است و از مال او
که از کجا کسب کرده است و در چه چیز خرج کرده است و از محبت ما اهل بیت و ابن بابویه بسند
معتبر از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که چون روز قیامت شود دو بنده مؤمن را
از برای حساب باز دارند که هر دو از اهل بهشت باشند یکی فقیر باشد و دیگری غنی در دنیا پس فقیر
گوید پروردگارا از برای چه چیز مرا باز میداری بعزت تو قسم که میدانی که ولایت و حکومتی

بمن نداده بودی

بمن نداده بودی که عدالت کنم در آن یا جور کنم و مالی زیادی بمن نداده بودی که حق تو بر آن واجب
شده باشد و داده باشم یا نداده باشم و روزی مرا بقدر کفاف میدادی بقدری که تو میدانستی
که مرا کافیست و مقدر کرده بودی پس خداوند جلیل فرماید که راست میگوید بنده من بگذارید تا داخل
بهشت شود و آن غنی میماند تا آنقدر که عرق از او جاری شود که اگر چهل شتر بیاشامند کافی باشد
پس داخل بهشت شود و آن فقیر باو گوید که چه چیز ترا حبس کرد گوید طول حساب پیوسته چیزی بعد از
چیزی از تقصیر اسخطا ظاهر میشد و خدا می بخشید تا آنکه مرا برحمت خود فرو گرفت و ملحق گردانید بر
توبه کاران پس گوید تو کیستی گوید من آن فقیرم که با تو بودم در محشر گوید نعیم بهشت ترا تغییر داده که
من ترا نشناختم و در کتاب زهد حسین بن سعید روایت کرده است که مردی بخدمت حضرت
باقر علیه السلم آمد و گفت یابن رسول الله من گناهی کرده ام که میان من و خداست و بر آن احدی
از مخلوقات مطلع نشده است و بر من گران است و ترا از آن جلیل تر میدانم که آن را بتو عرض
کنم حضرت فرمود که چون روز قیامت شود و خدا محاسبه بنده مؤمن خود بکند او را بر یک یک از
گناهان او مطلع گرداند و بیامرزد و بر آنها مطلع نگرداند نه ملک مقربی را و نه پیغمبر مرسلی را و
بعضی از گناهان او را از او نیز مستور گردانند که موجب زیادتی خجلت او نگردد پس گوید به سیئات
او که حسنات شوید اینست معنی قول حق تعالی اولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات و
کان الله غفورا رحیما یعنی ایشان بدل میکند خدا گناهان ایشان را بحسنات و خدا آمرزنده
و رحیم است و بروایت شیخ طوسی فرمود که مؤمن گناه کار را آگاهی آورند در روز قیامت
و در مقام حساب باز میدارند که حق تعالی خود متوجه حساب او میگردد و مطلع نمیگرداند بر حساب او
احدی را از مردم او گناهانش را بر او میشمرد چون اقرار به همه گناهان خود کرد حق تعالی بکاتبان اعمال
او را امر میکند که بدل کنید گناهان او را بحسنات و ظاهر گردانید آنها را از برای مردم چون
به بینند مردم میگویند که این بنده یک گناه نداشته است پس امر میکند که او را به بهشت
برند و اینست تأویل این آیه و این در گناه کاران از شیعیان ماست و بس و در عیون

اخبار آثار روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی حساب میکند همه
خلق را مگر کسی که با خدا شریک قرار داده باشد که او را بی‌حساب بجهنم میفرستند و ایضا بسندهای
بسیار روایت کرده اند که اول چیزی که از بنده سؤال میکنند محبت ما اهل بیت است و شیخ طوسی
در امالی و دیگران روایت کرده اند در نامه که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه با محمد
بن ابی بکر باهل مصر نوشت فرمود که هر که عمل کند خالص از برای خدا اجر او را حق تعالی در دنیا و در
آخرت باو عطا میفرماید و مهمات او را در هر دو کفایت میکند و حق تعالی میفرماید که ای بندگان
من که ایمان آورده اید بپرهیزید از عذاب پروردگار خود از برای آنها که اعمال نیکو کرده اند
در این دنیا نعمت حسنه است و زمین خدا واسع است و داده میشود بصبر کنندگان مزدشان را
بیحساب پس آنچه خدا بمؤمنان داده است در دنیا حساب نمیکند ایشان را با آن در آخرت
حق تعالی میفرماید لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ یعنی از برای آنها که نیکی کرده اند جزای نیکو
هست و زیاده بر آن جزای حسنی بهشت است و زیاده در دنیا است و از حضرت صادق
علیه السلام منقول است که هیچ بنده نیست مگر آنکه خدا را بر او حجتی هست یا در گناهی که کسب کرده است
آن را یا در نعمتی که تقصیر کرده است در شکر آن و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقول است
که باز میدارند بنده را در قیامت نزد حق تعالی پس میفرماید که مقابله کنید میان نعمتهای من و عمل
پس نعمتهای خدا فرو میگیرد عمل او را حق تعالی میفرماید که نعمتهای مرا باو بخشیدم و مقابله کنید میان
خیر و شر او اگر مساوی باشند عملهای حق تعالی شر را بخیر بر طرف میکند و او را داخل بهشت میگرداند
و اگر خیرش زیادتی کند حق تعالی او را با آن زیادتی ثواب عطا میدهد و اگر اعمال شرش زیادتی
میکند و پرهیزکار از شرک بوده است یعنی شیعه است و عقایدش درست است خدا او را
می آمرزد برحمت خود اگر خواهد و تفضل میکند بر او بعفو خود و شیخ طوسی از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده است که چون روز قیامت شود خدا ما را موکل گرداند بحساب شیعیان ما
پس آنچه از خدا است از خدا سؤال میکنیم که از برای ما ببخشد پس از ایشان است و آنچه حق ما است

بایشان می

بایشان می بخشیم پس حضرت این آیه را خواند إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ و در
بصائر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که من
اول کسی ام که نزد خدا می آیم در قیامت پس می آید نزد من کتاب خدا پس اهل بیت من پس امت
من پس خدا سؤال میکند از امت من که چه کردید در کتاب من و اهل بیت پیغمبر خود و عیاشی روایت
کرده است که حضرت صادق علیه السلام در تفسیر این آیه إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ
أُولَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا فرمود یعنی گوش را سؤال میکنند از آنچه شنیده است و چشم را
از آنچه دیده است و دل را از آنچه اعتقاد کرده است و کلینی و برقی بسندهای معتبر از حضرت
روایت کرده اند که سه چیز است که بنده مؤمن را بر آنها حساب نمیکنند طعامی که بخورد
و جامه که بپوشد و زوجه صالحه که آن را معاونت نماید و فرج خود را باو حفظ کند از حرام و در
عیون اخبار الرضا روایت کرده است که آنحضرت علیه السلام فرمود که در دنیا حقیقی نیست
بعضی از فقهای عامه که حاضر بود گفت حق تعالی میفرماید ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ
یعنی پس سؤال کرده میشوید در روز قیامت از نعیم و آب سرد مراد است آن از نعمت دنیا است
حضرت بصدای بلند فرمود که شما چنین تفسیر کرده اید و خلافها کرده اید بعضی گفته اند آب سرد است
و بعضی گفته اند طعام خوشبوی نیکو است و بعضی گفته اند خواب لذیذ است و خبر داد مرا پدرم
که این اقوال نزد جدم حضرت صادق علیه السلام مذکور شد حضرت در غضب شد و فرمود که خدا
سؤال نمیکند بنده خود را از چیزی که بایشان تفضل کرده است و منت نمیگذارد بر ایشان بآن
منت گذاشتن با نعام از مخلوقین قبیح است پس چگونه بخالق عز و جل توان نسبت داد
چیزی را که از برای مخلوقین نپسندیده است و ایشان را نهی از آن کرده است و لیکن نعیم محبت ما
اهل بیت است و موالات و اعتقاد بامامت ماست که خدا بعد از توحید و نبوت از آن
سؤال میکند و آن را نعیم گفته است زیرا که بنده هرگاه وفا بآن بکند آن را میرساند بنعیم
ابدی بهشت که زوال ندارد و بتحقیق که خبر داد مرا پدرم از پدران بزرگوار خود از حضرت

امیرالمومنین صلوات الله علیه که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت یا علی بدرستی که اول چیزی
که سوال کرده میشود بنده از آن بعد از مرگش شهادت بوحدانیت خداست و آنکه محمد صلی الله
علیه و آله رسول اوست و آنکه تو ولی مومنانی بسبب آنچه از برای تو قرار داده
از امامت و من از برای تو قرار داده ام از وصایت پس هر که اقرار کند و اعتقاد نماید اینها را
میرود بسوی نعیمی که زوال ندارد و کلینی بسند معتبر از حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه روایت
که حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه فرمود که چون روز قیامت شود حق تعالی مردم را محشور
گرداند از قبرها عریان و پا برهنه و بی ریش و بی عیب بروشی که در روز اول خلق شده بودند
در یک صحرا و برانند ایشان را تا آنکه بایستند در عقبه و ازدحام بیاورند و بر یکدیگر سوار
شوند و نگذارند که از این عقبه بگذرند پس نفسهای ایشان بگیرد و عرق ایشان بسیار شود و
ناله و گریه ایشان بلند شود و این اول هولیست از اهوال روز قیامت پس ملکی از ملائکه
از جانب خداوند جبار ندا کند که همه بشنوند پس صداهای ایشان پست شود و دیدهای ایشان
خاشع گردد و بندبندهای بلرزد و دلهای ایشان ترسان شود و سرها بلند کنند بسوی آن آواز پس
خداوند حاکم عادل ندا کند ایشان را که منم خداوندی که بجز من خداوندی نیست و حاکمم و عادلم و ظلم
نمیکنم و امروز میان شما بعدالت حکم میکنم و حق ضعیف را از قوی میگیرم و مظلمه‌های مردم را
بحسنات و سیئات قصاص میکنم و بر بخشیدنهای مظلمه‌ها ثواب میدهم و نمیگذرد از این عقبه
امروز ظالمی که نزد او مظلمه‌ای بوده باشد مگر مظلمه را صاحبش ببخشد و من او را ثواب دهم پس بچسبید
بر یکدیگر و مظلمه‌های خود را طلب کنید از هر که ستم بر شما کرده باشد در دنیا و من گواهم از برای شما بر ایشان
و بس است گواهی من پس مظلومان میگردند و ظالمان را پیدا میکنند و طلب مظلمه‌های خود از ایشان
میکنند و مدتها بر این حال میمانند پس حال ایشان شدید میشود و عرق ایشان بیشتر میشود و بر ادا
دیگر عرق تا دهانهای ایشان میآید و فریاد و فغان از ایشان بسیار میشود و اکثر ایشان آرزو میکنند
که از سر مظالم خود بگذرند و از این عقبه نجات یابند پس منادی ندا کند که ایشان را خاموش شوید و

یا رحیم

ندای پروردگار خود را بشنوید چون خاموش شوند ندا رسد که حق تعالی میفرماید که اگر میخواهید مظلمه‌ها به
یکدیگر ببخشید و از این عقبه خلاص شوید و اگر نمی‌بخشید مظلمه‌های شما را میگیرم پس اکثر ایشان شاد
میگردند و مظلمه‌ها را می‌بخشند بامید آنکه از این شدت نجات یابند و بعضی از ایشان میگویند که
پروردگارا مظلمه‌های ما بزرگتر است از آنکه ببخشیم پس ندا میرسد بر رضوان خازن بهشت که
قصری از نقره از قصرهای جنة الفردوس را بیاور آرایش یافته بانواع نعمتها و ظرفهای طلا و نقره و حوریان
و غلامان و در نظر ایشان جلوه ده پس منادی ندا میکند از جانب حق تعالی که ای گروه خلایق سر
بلند کنید و این قصر را مشاهده نمایید چون نظر کنند همه آرزو کنند که آن قصر از او باشد پس منادی
ندا کند که این قصر از کسیست که عفو کند مظلمه مومن را پس اکثر آنها عفو کنند و خلاص شوند و قلیلی باشند
که عفو نکنند پس حق تعالی فرماید که داخل بهشت نمی‌شود کسی که مظلمه احدی از مسلمانان بر ذمه او باشد
تا آنکه آن مظلمه را در وقت حساب از او بگیرند ای گروه خلایق مستعد حساب شوید پس راه ایشان را
میگشایند که بسوی عقبه حساب در آیند نزد عرش الهی و دیوانها گشوده شود و میزانها برپا شود و پیغمبران و
ائمه که شهداء و گواهان بر خلقند و هر امامی گواهی میدهد بر اهل عالم خود که در میان ایشان قیام بامر
الهی نموده است و ایشان را بسوی خدا خوانده است پس مردی از قریش گفت یابن رسول الله هرگاه از
مرد مومن نزد مرد کافر مظلمه بوده باشد چه چیز از کافر خواهد گرفت و حال آنکه او از اهل جهنم است
حضرت فرمود که می اندازند از گناهان مسلمان بقدر آنچه از او بر کافر هست پس کافر را عذاب
میکنند بسبب آن مظلمه با عذابی که بسبب کفر دارد بقدر آنچه از مظلمه مسلمان نزد او هست
پس آن مرد پرسید که اگر مظلمه از مسلمانی نزد مسلمانی باشد چگونه مظلمه را از مسلمان میگیرند فرمود
از حسنات ظالم بقدر حق مظلوم میگیرند و می افزایند بر حسنات مظلوم پرسید که اگر ظالم حسنات
نداشته باشد چه میکنند فرمود از گناهان مظلوم بقدر آن میگیرند و بر گناهان ظالم می افزایند
و در علل الشرایع روایت کرده است که در روز قیامت صاحب قرض می آید و شکایت
میکند اگر آنکه قرض گرفته است حسنات دارد از برای صاحب قرض میگیرند و اگر حسنه ندارد

کتابان صاحب قرض را برادر میکذارند مؤلف گوید که از آیات و اخبار معلوم شده که حقیقت اصل
حساب و سؤال در قیامت معلوم است و خصوصیات آنها که از که سؤال و حساب میکنند و کرا
بحساب بهشت یا بجهنم میبرند معلوم نیست و ایضا معلوم نیست که از چه چیز سؤال میکنند و
حساب میفرمایند جمعی را اعتقاد آنست که از جمیع اموال و نعمتهای دنیا سؤال میکنند چنانچه از احادیث
عامه و خاصه وارد شده است که از برای حلال دنیا حسابست و از برای حرامش عقاب و در
احادیث سابقه گذشت که مؤمن را بر نعمتهای دنیا حساب نیست و در بعضی گذشت که در ماکول و
ملبوس و منکوح حساب نمی باشد و در ثواب بسیار از اعمال وارد شده است که عامل آن بی حساب
بهشت میرود پس آنچه در باب بی حساب بهشت رفتن جمعی وارد شده است مخصص عمومات حساب
خواهد بود و حساب نسبت بغیر ایشان بعمل خواهد آمد و جمع میان احادیث دیگر بدو وجه میتوان کرد
اول آنکه حساب نکردن نعمتهای دنیا نسبت بمؤمنان باشد و حساب کردن نسبت بغیر ایشان دوم
آنکه حساب نکردن در امور ضروریه باشد مانند آن سه چیز که مذکور شد و حساب کردن در غیر امور ضروری
باشد مانند اسراف و تبذیر و صرف در محرمات و کسب کردن از غیر امور مشروعه یا زیاده از
قدر ضرورت جمع کردن و عمر را در تحصیل آن ضایع کردن و بدانکه احادیث مختلف است در باب عریان
محشور شدن و پوشیده مبعوث شدن و در بعضی وارد شده است که عریان محشور میشوند چنانچه حدیث
فاطمه بنت اسد بر آن دلالت داشت و در احادیث معتبره وارد شده است که نیکو کنید کفنهای
مردهای خود را که با آنها محشور خواهند شد و ممکنست که اول در باب غیر مؤمنان مطلقا یا غیر
مؤمنان کامل باشد و ثانی در باب مؤمنان یا کامل ایشان باشد و در باب فاطمه بنت اسد
خوابیدن حضرت از برای مزید اطمینان باشد **فصل دهم** در بیان سؤال از رسل و شهادت
شهدا و دادن نامها بدست راست و چپ و بعضی از احوال و اهوال روز قیامت است
حق تعالی میفرماید روزی که جمع کند خدا رسولان را و فرماید که چه جواب اجابت شما کردند
شما گویند علمی نیست ما را توئی بسیار داننده غیبها و فرموده است که پس البته سؤال خواهیم

آنها را که پیغمبران

آنها را که پیغمبران بسوی ایشان فرستاده شده است و البته سؤال خواهیم کرد از فرستاده شدگان
و خبر خواهیم داد ایشان را بعلم و ما غایب نبوده ایم از کردهای ایشان و فرموده است که چگونه خواهد
بود حال ایشان در وقتی که بیاوریم از هر امتی گواهی و ترا بیاوریم بر ایشان گواه و فرموده است که
در روزی که بر انگیزیم در هر امتی گواهی بر ایشان از انفس ایشان و بیاوریم ترا گواه بر ایشان
و فرموده است تا آنکه باشد رسول گواه بر شما و شما باشید گواهان بر مردم و فرموده است که از برای
ایشان است عذاب عظیم روزی که گواهی دهد بر ایشان زبانهای ایشان و دستهای ایشان و
پاهای ایشان با آنچه میکردند و دادن نامه سعدا بدست راست و اشقیا بدست چپ در آیات
بسیار وارد شده است و باسانید صحیحه منقول است که در تفسیر قول حق تعالی ماذا اجبتم پیغمبران از
رسولان میپرسند که چگونه اجابت شما کردند امتهای شما در حق اوصیای شما ایشان در جواب
میگویند لا علم لنا یعنی نمیدانیم که بعد از ما چه کردند با اوصیای ما و علی بن ابراهیم بسند صحیح از
حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی هذا یوم ینفع الصادقین صدقهم
یعنی این روزیست که نفع میدهد راستگویان را راستی ایشان حضرت فرمود
که چون روز قیامت شود و محشور شوند مردم از برای حساب میگذرند بر اهوال روز قیامت و
نمیرسند بحساب مگر بعد از آنکه مشقت بسیار بکشند پس بایستند نزد عرش خدا پس ندا کند
حق تعالی با ایشان خطاب کند پس اول کسی را که بطلبند بندائی که جمیع خلایق بشنوند محمد بن
صلی الله علیه و آله
عبدالله پیغمبر قرشی عربی را بطلبند و او را از جانب راست عرش الهی باز دارند پس صاحب
و امام شما علی بن ابی طالب علیه السلام را بطلبند پس بیاید و از جانب چپ رسول صلی الله
علیه و آله بایستد پس ائمه ذریت آنحضرت را با سایر اقارب بطلبند و از جانب چپ حضرت
امیرالمؤمنین صلوات الله علیه باز دارند پس هر پیغمبری را با امتش او از اول پیغمبران تا آخر
ایشان با امتهای ایشان بطلبند و از جانب چپ عرش باز دارند پس اول کسی را که از برای
سؤال کردن بطلبند قلم باشد بیاید و در برابر عرش الهی بایستد بصورت آدمیان پس حق تعالی

از تو سؤال کنند که نوشتی در لوح آنچه ترا الهام و امر بآن نموده بودم از وحیها قلم گوید بلی ای پروردگار من
تو میدانی که من نوشتم آنچه مرا الهام و امر بنوشتن آن کرده بودی از وحی مخصوص حق تعالی فرماید که گواهی
میدهد از برای تو باین گوید پروردگارا آیا بر سرّ تو احدی از خلق بغیر تو مطلع میتواند شد حق تعالی
فرماید که حجت خود را تمام کردی پس لوح را بطلبند او بیاید بصورت آدمیان تا با قلم بایستد
پس حق تعالی با او میفرماید که آیا قلم بر تو رقم کرد وحیها را که من او را الهام کرده بودم و امر بآن
نموده بودم لوح گوید بلی پروردگارا و آنرا رسانیدم باسرافیل پس اسرافیل علیه السلام را بطلبند
بیاید بصورت آدمیان با قلم و لوح بایستد پس حق تعالی فرماید که آیا رسانید بتو لوح آنچه قلم
در آن نوشته بود از وحی گوید بلی پروردگارا و رسانیدم آنرا بجبرئیل پس جبرئیل
علیه السلم را بطلبند بیاید و در پهلوی اسرافیل بایستد پس خداوند جلیل فرماید که آیا اسرافیل
بتو رسانید آنچه باو رسانیده بود گوید بلی ای پروردگار من و رسانیدم آنرا بجمیع پیغمبران تو
و انفاذ کردم بسوی ایشان جمیع آنچه بمن رسیده بود از امر تو و ادای رسالات تو بهر پیغمبری و رسولی
نمودم و جمیع وحیها و حکمتها و کتابهای ترا بایشان رسانیدم و آخر کسی که رسالت و وحی و حکمت
و علم و کتاب و کلام ترا باو رسانیدم محمد بن عبدالله عربی قرشی حرمی بود که حبیب تو است
حضرت باقر صلوات الله علیه فرمود که پس اول کسی را که میخوانند از فرزندان آدم از برای سؤال
کردن محمد بن عبدالله است صلی الله علیه و آله خدا او را نزدیک عرش جا میدهد و هیچکس در آن روز
قریب منزلت او نزد خدا مثل او نخواهد بود پس پروردگار عزت او را خطاب میکند که آیا
جبرئیل بتو رسانید آنچه وحی کرده بودم بسوی تو و آنرا از برای آن بسوی تو فرستاده بودم از کتاب و حکمت
و علم من و آیا اینها را او وحی کرد بسوی تو پس رسول خدا صلی الله علیه و آله گوید بلی ای پروردگار من
رسانید جبرئیل جمیع آنچه وحی کرده بودی بسوی او و فرستاده بودی او را با آن از کتاب تو و حکمت تو
و علم تو و وحیها را آورد بسوی من پس حق تعالی فرماید بمحمد صلی الله علیه و آله که آیا رسانیدی بامت
خود آنچه بتو رسانیده بود جبرئیل از کتاب و حکمت و علم من حضرت رسول صلی الله علیه و آله

گوید بلی ای

گوید بلی پروردگارا رسانیدم بامت آنچه را وحی کرده بودی بسوی من از کتاب تو و حکمت تو و علم تو
و جهاد کردم در راه تو پس حق تعالی گوید بمحمد که کی شهادت میدهد از برای تو باین آنحضرت گوید
پروردگارا تو شاهدی از برای من بتبلیغ رسالت و ملائکه تو و نیکان از امت من و شهادت
تو کافیست برای من پس ملائکه را بطلبند و ایشان گواهی دهند از برای آنحضرت که تبلیغ رسالت
نمود پس امت محمد صلی الله علیه و آله را بطلبند و سؤال کنند از ایشان که آیا رسانید محمد
بشما رسالت و کتاب و حکمت و علم مرا و تعلیم شما نمود اینها را پس شهادت دهند از برای آنحضرت
که تبلیغ رسالت و حکمت و علم نمود پس خداوند جلیل فرماید که آیا بعد از خود در میان امت خود
کسی را خلیفه و جانشین خود کردانیدی که در میان ایشان بحکمت و علم من قیام نماید و تفسیر کند
در میان ایشان کتاب مرا و بیان کند از برای ایشان اموری را که در آنها اختلاف کنند بعد از
تو و حجت و خلیفه من باشد در زمین پس محمد صلی الله علیه و آله گوید بلی ای پروردگار من خلیفه
کردم در میان ایشان علی بن ابی طالب را که برادر من و وزیر من و وصی من بود و بهترین
امت من بود و نصب کردم او را از برای ایشان در حیات خود که نشانه راه هدایت باشد
و ایشان را دعوت کردم باطاعت او و او را خلیفه خود کردانیدم در امت خود که امام و پیشوای
ایشان باشد و پیروی او کنند امت من تا روز قیامت پس علی بن ابی طالب علیه السلم را بطلبند
و از او بپرسند که آیا محمد صلی الله علیه و آله وصیت کرد بسوی تو و ترا خلیفه نمود در امت خود و ترا
نصب نمود در حیات خود که نشانه راه هدایت ایشان باشی آیا بعد از او قایم مقام او کردیدی
حضرت امیر گوید بلی ای پروردگار من محمد صلی الله علیه و آله وصیت نمود بسوی من و مرا خلیفه کردانید
در امت خود و چون محمد را بسوی خود بردی انکار من کردند امت او و مکر کردند با من و مرا ضعیف کردانیدند
و نزدیک شد که مرا بکشند و مقدم بر من داشتند کسی را که موخر کردانیده بودی و موخر کردانیدند
کسی را که مقدم کردانیده بودی و سخن مرا نشنیدند و اطاعت امر من نکردند پس قتال کردم با
ایشان بامر تو تا آنکه مرا کشتند پس با علی علیه السلم گویند که آیا بعد از خود در امت محمد حجتی

وخلیفه در زمینی گذاشتی که دعوت کند بندگان مرا بسوی دین تو و راه رضای تو من حضرت علی
علیه السلم گوید بلی ای پروردگار من در میان ایشان گذاشتم حسن پسر خود را و پسر دختر پیغمبر ترا پس
حضرت امام حسن علیه السلم را بطلبند و همان سؤال که از علی علیه السلم کرده اند از او بکنند و همچنین هر امام
بعد از امامی را بطلبند و حجت او را بر اهل زمان او تمام کنند پس حق تعالی عذر ایشانرا قبول نماید و
اجازه حجت ایشان بکند در این وقت حق تعالی فرماید که این روزیست که نفع می بخشد راستگویانرا
راستی ایشان و کلینی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که چون روز قیامت
شود خداوند عالم همه خلایق را جمع کند اول کسی را که بطلبند حضرت نوح علیه السلم باشد پس از او
پرسند که آیا تبلیغ رسالت کردی گوید بلی گویند که گواهی میدهد از برای تو گوید محمد بن عبد الله پس
نوح بیرون آید و پا بر سر مردم گذارد تا بیاید به نزد محمد صلی الله علیه و آله و او بر روی تلی باشد از مشک
و علی علیه السلم با او باشد و این است معنی قول حق تعالی فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سِيئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ
كَفَرُوا یعنی چون ببینند او را صاحب قرب و منزلت نزد حق تعالی متغیر گردد روهای کافران پس
نوح گوید یا محمد حق تعالی از من گواه طلبید بر تبلیغ رسالت حضرت رسول صلی الله علیه و آله گوید ای
جعفر و ای حمزه بروید و گواهی دهید از برای نوح که او تبلیغ رسالت کرد حضرت صادق علیه السلم
فرمود پس جعفر طیار و حمزه عم رسول الله گواه پیغمبران خواهند بود بر تبلیغ رسالت ایشان راوی
گفت فدایت شوم علی علیه السلم در آنوقت کجاست حضرت فرمود شان و منزلت علی علیه السلم
از آن بزرگتر است که او را از برای گواهی بفرستند مؤلف گوید که شاید اول بودن نوح نسبت
با پیغمبران باشد بعد از طلبیدن حضرت رسول صلی الله علیه و آله و اوصیای او صلوات الله
علیهم و عیاشی روایت کرده است از حضرت امام زین العابدین صلوات الله علیه که حضرت
امیر المؤمنین علیه السلم فرمود که چون روز قیامت شود نصب کنند ترازوها را و حاضر گردانند
پیغمبران و شهدا را و شهدا ائمه اند علیهم السلم شهادت میدهد هر امامی بر اهل عالم خود که
قیام نموده است در میان ایشان بامر خدا و دعوت نموده است ایشانرا بسوی راه خدا و کلینی

روایت کرده

روایت کرده است از حضرت صادق صلوات الله علیه در تفسیر قول خدای عزیز جلیل فَكَيْفَ
إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ حضرت فرمود که این آیه در امت محمد صلی الله علیه و آله
نازل شده است پس در هر قرنی از این امت امامی از ما هست که گواه است بر ایشان
و محمد صلی الله علیه و آله شاهد است بر ما و بر این مضمون احادیث بسیار است که امام هر زمانی
نیز با اهل زمانش می آورند و هر که امام زمان شهادت بر ایمانش دهد بنجات می یابد و منکران
و مخالفان او را به شهادت او بجهنم میبرند و شیخ طوسی در مجالس بسند صحیح روایت کرده است از
حضرت صادق علیه السلم سؤال کردند از تفسیر قول الهی قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ یعنی چه پس
خدا را حجت کامله بر خلق است حضرت فرمود که حق تعالی به بنده خود میگوید در روز قیامت
که آیا عالم بودی اگر گوید بلی گوید پس چرا عمل نکردی و اگر گوید جاهل بودم گوید چرا یاد نگرفتی تا عمل
کنی پس حجت بر او تمام شود این است حجت بالغه خدا بر خلق و کلینی بسند معتبر روایت کرده است که
حضرت صادق علیه السلم فرمود که کسی از شما نیست یا صلحا یا علمای شیعه در محله بوده باشد خدا حجت میکند
او را بر همسایگان او پس بایشان میگوید که آیا فلان مرد در میان شما نبود آیا سخن او را نمی شنیدید
آیا صدای گریه او را در شب نمی شنیدید پس او حجت خداست بر ایشان و حق تعالی میفرماید
در اوصاف قیامت وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ یعنی و وقتی که صحیفها منتشر شود و بهمین شود علی
بن ابراهیم گفته است که مراد از صحیفها اعمال مردم است و عیاشی از حضرت صادق
علیه السلم روایت کرده است که چون روز قیامت شود بهر کس نامه او را دهند و گویند بخوان
پس حق تعالی بخاطر او می آورد جمیع کردهای او را از نگاه کردن و سخن گفتن و قدم برداشتن
و غیر اینها را بنحوی که گویا الحال کرده است پس میگویند ای وای بر ما چه میشود این نامه را که
ترک نکرده است نه صغیره را و نه کبیره را مگر آنکه احصا کرده است آنرا و علی بن ابراهیم
روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی حَتَّى إِذَا مَا جَاؤُهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ
وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ یعنی تا آنکه هرگاه بیایند ایشان در قیامت گواهی دهد بر ایشان

گوشهای ایشان و دیدهای ایشان و پوستهای ایشان بآنچه میکرده اند علی بن ابراهیم روایت
کرده است از حضرت صادق علیه السلام که مراد از پوستها فرجهای ایشان است و این آیه نازل
شده است در حق جماعتی که عرض میکنند بر ایشان اعمال ایشان را پس ایشان انکار میکنند و
میگویند ما هیچ ازین کارها نکرده ایم پس گواهی میدهند بر ایشان ملائکه که نوشته اند بر ایشان
اعمال ایشان را حضرت فرمود پس کافران میگویند پروردگارا اینها ملائکه تواند شهادت
میدهند از برای تو و بخدا سوگند یاد میکنند که ما اینها را نکرده ایم چنانچه حق تعالی فرموده است
روزی که مبعوث گرداند خدا همه ایشان را پس سوگند یاد میکنند از برای او چنانچه امروز سوگند
یاد میکنند از برای شما و اینها جماعتی اند که غصب حق حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
کردند پس در این وقت حق تعالی مهر میزند بر زبانهای ایشان و اعضا و جوارح ایشان بسخن می آیند
پس گواهی میدهد گوش بآنچه شنیده است از چیزهائی که خدا حرام کرده است و دیده شهادت
میدهد بآنچه دیده است نظر کرده او بسوی چیزهائی که خدا حرام کرده است و دستها گواهی میدهند بآنچه
گرفته اند و پاها شهادت میدهند بآنچه سعی کرده اند بسوی حرام و فرج گواهی میدهد بآنچه مرتکب
شده است از حرام پس حق تعالی زبان ایشان را گویا میکند میگویند بفرجهای خود که چرا گواهی
دادید بر ما آنها در جواب میگویند که گویا کرد ما را آن خداوندی که هر چیزی را گویا گردانیده است
و او خلق کرده است شما را اول مرتبه و بسوی او برمیگردید و نمیتوانستید که پنهان کنید از خدا
اینکه گواهی دهد بر شما گوشهای شما و نه دیدهای شما و نه فرجهای شما و لیکن گمان کردید که خدا
نمیداند بسیاری از آن چیزها را که میکنید و کلینی بسند معتبر از حضرت باقر علیه السلام روایت
کرده است که جوارح بر مؤمن گواهی نمیدهد بلکه شهادت بر کسی میدهد که وعید عذاب
بر او لازم شده باشد و عیاشی روایت کرده است که مردی بخدمت حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه آمد و دعوای تناقض در آیات قرآن مجید میکرد از آنجمله گفت در یک
موضع فرموده است که سخن نمیگویند مگر کسی که رخصت دهد او را خداوند رحمان و حرف

حقی بگوید و در جای

ما رحیم

حقی بگوید و در جای دیگر میفرماید که مشرکان میگویند که بخدا سوگند که ما مشرک نبودیم و ایضا
میفرماید که تکفیر میکنند بعضی از ایشان بعضی را و لعن میکنند بعضی از ایشان بعضی را و در جای
دیگر مخاصمه و مجادله اهل جهنم را میفرماید و در جای دیگر میفرماید که مهر بر دهنهای ایشان میگذاریم
و دستها و پاهای ایشان گواهی میدهند اینها همه نقیض یکدیگرند حضرت فرمود که اینها در یک
موطن نیست که نقیض یکدیگر باشند بلکه در مواطن متعدده روز قیامت است که مقدارش
پنجاه هزار سال است پس حق تعالی جمع میکند ایشان را در یک موطن که یکدیگر را میشناسند و
استغفار میکنند بعضی از ایشان از برای بعضی و اینها گروهی اند که ظاهر شده است از ایشان از رسولان
و اتباع ایشان و معاونت کرده اند بر نیکی و تقوی در دار دنیا و لعنت میکنند اهل معاصی یکدیگر را و اینها
جماعتی اند که ظاهر شده است از ایشان معصیتها در دار دنیا و معاونت کرده اند در ظلم و عدوان و
متکبران و ظالمان لعنت میکنند بعضی از ایشان بعضی را و تکفیر یکدیگر میکنند و در موطن دیگر بعضی از
بعضی میگریزند چنانچه فرموده است که روزی که آدمی از برادر خود و مادر خود و پدر خود و زن خود و
پسران خود میگریزد از معاونت بر ظلم و عدوان در دنیا که کرده باشند پس جمع میشوند در موطن دیگر
و در آنجا میگریند اگر آن صداها ظاهر گردد از برای اهل دنیا هر آینه غافل گرداند جمیع خلایق را
از معایش خود و کوهها را بشکافد مگر آنچه خدا خواهد پس پیوسته گریه کنند تا آنکه خون بگریند
پس جمع میشوند در موطن دیگر و در آن موطن ایشان را بسخن در می آورند پس میگویند بخدا سوگند ای
پروردگار ما که ما مشرک نبودیم و اقرار نمیکنند بکردهای خود پس مهر میگذارند بر دهنهای ایشان و بسخن
در می آورند دستها و پاها و پوستهای ایشان را و شهادت میدهند بهر معصیتی که از ایشان ظاهر
شده است پس مهر را از زبانهای ایشان بر میدارند پس میگویند بپوستها و دستها و پاها که چرا
گواهی دادید بر ما میگویند گویا گردانید ما را آن کسی که همه چیز را گویا گردانیده است پس جمع میشوند
در موطن دیگر که بسخن در می آورند در آن جمیع خلایق را پس سخن نمیگوید در آنجا احدی مگر کسی که او را رخصت
دهد خداوند رحمان و سخن حقی بگوید پس رسولان را باز میدارند و از ایشان سؤال میکنند چنانچه

فرموده است فَکَیْفَ اِذا جِئْنا مِنْ کُلِّ اُمَّةٍ بِشَهیدٍ وَجِئْنا بِکَ عَلی هؤُلاءِ شَهیداً و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله گواه خواهد بود بر شهدا و شهدا پیغمبرانند و جمع میشوند در موطن دیگر در آنجا
مخاصمه با یکدیگر میکنند و حق تعالی حق مظلوم را از ظالم میگیرد و این دیوان عدالت حق تعالی است
و اینها همه پیش از حساب است پس چون ترویج کنند در حساب مشغول شود هر کس بحال خود و بدیگری
نپردازد سؤال میکنیم از خدا برکت آن روز را و در علل الشرایع روایت کرده است که از حضرت
صادق علیه السلام پرسیدند که آدمی نوافل خود را در یک موضع بکند بهتر است یا در مواضع متعدده
حضرت فرمود در مواضع متفرقه زیرا که این مکانها شهادت میدهند از برای او در قیامت و
کلینی بسند صحیح از آنحضرت روایت کرده است که چون بنده توبه نصوح بکند حق تعالی او را دوست
دارد پس مستور گرداند گناهان او را در دنیا و آخرت راوی پرسید که چگونه مستور میگرداند
فرمود فراموش میگرداند از خاطر دو ملک که بر او موکلند آنچه را بر او نوشته اند از گناهان
و وحی میکند بسوی جوارح او که بپوشانید بر او گناهان او را و وحی مینماید بسوی بقعهای زمین که
کتمان کنید بر او آنچه کرده است بروی شما از گناهان پس چون بمقام حساب در آید هیچ چیز نباشد
که بر او گواهی دهد بگناهی و احادیث بسیار است که قرآن مجید در روز قیامت شهادت
میدهد و شفاعت میکند از برای کسی که آن را تلاوت نموده و عمل بآن نموده تا آنکه او را با علا
درجات بهشت برساند و ابن بابویه از آنحضرت روایت کرده است که ما ائمه گواهانیم
بر شیعیان ما و شیعیان ما گواهانند بر مردم و بشهادت شیعیان ما ایشان را جزا میدهند
و عقاب میکنند و در احادیث بسیار وارد شده است که هر روز که می آید ندا میکند که ای
ای فرزند آدم منم روز تازه و بر تو گواهم پس در من سخن خیر بگو و کار خیر بکن تا گواهی
دهم از برای تو در قیامت که بعد از این مرا نخواهی دید و شب نیز چنین ندا میکند و ایضاً
از آنحضرت منقول است که نامه عمل را در روز قیامت نامه گشوده میدهند که در آن نوشته است
که این کتاب خداوند عزیز حکیم است فلان را داخل بهشت گردانید و در تفسیر حضرت امام

حسن عسکری علیه السلام

حسن عسکری علیه السلام مذکور است که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که چنانکه خدای عزّ و جلّ
امر کرده است شما را که احتیاط کنید از برای جانهای خود و دینهای خود و مالهای خود که گواهان عدول
بر خود بگیرید همچنین احتیاط کرده است بر بندگان و از برای ایشان باینکه گواهان از برای ایشان
گرفته است و ملائکه چند بر هر یک ایشان موکل گردانیده است که حفظ و ضبط میکنند آنچه از او
صادر میشود از اعمال و اقوال او و نگاه کردنهای او و همچنین بقعهای زمین که بر روی آنها طاعت و
معصیت میکنند گواهانند از برای او و بر او و شبها و روزها و ماهها گواهانند بر او و از برای او و
سایر بندگان مؤمن خدا گواهانند بر او و از برای او و کاتبان اعمال او گواهانند بر او و از برای او
چه بسیار کسی در قیامت سعادتمند شود بگواهی اینها از برای او و چه بسیار کسی در قیامت شقی
و معذب گردد بگواهی اینها بر او و بدرستی که حق تعالی در روز قیامت مبعوث میگرداند همه
بندگان خود را و کنیزان خود را در یک عرصه که دیده در همه نفوذ میکند و صدای داعی را همه
میشنوند و حشر میکند شبها و روزها و ماهها و سالها و بقعهای زمین را پس کسی که عمل صالحی
نکرده باشد شهادت میدهند از برای او اعضا و جوارح او و بقعهای زمین و ماهها و سالها و
ساعتها و شبها و روزها و شبهای جمعه و ساعتهای آن پس نصیب او میگردد سعادت ابدی
و کسی که عمل بدی کرده باشد اینها همه بر او گواهی میدهند و شقی میشود بشقاوت ابدی پس عمل کنید
از برای روز قیامت و مهیا کنید توشه از برای آن روز و بعد از آن حضرت فضیلت ماههای
مبارک رجب و شعبان و رمضان و فضیلت روزه اینها و اعمال صالحه کردن در اینها و گواهی
دادن اینها را از برای او بیان فرمود و حسین بن سعید در کتاب زهد از حضرت صادق علیه
السلام روایت کرده است که چون حق تعالی خواهد مؤمن را حساب کند نامه او را بدست راست
او بدهد و میان خود و او او را حساب کند که دیگری بر آن مطلع نشود و گوید ای بنده من فلان کار و فلان
کار کردی او گوید بلی ای پروردگار من کردهام پس خداوند کریم فرماید که آمرزیدم آنها را از برای تو
و بدل کردم آنها را بحسنات پس مردم گویند سبحان الله این بنده یک گناه نداشته است

و این است معنی قول حق تعالی پس هر که نامه او بدست راست او داده شود پس بعد از این حساب
خواهند کرد او را حسابی آسان و برمیگردد بسوی اهل خود مسرور و خوشحال راوی پرسید که کدام
اهل فرمود اهلی که در دنیا داشته است اهل او میشوند در بهشت اگر مؤمن باشند پس فرمود اگر نسبت
بر بنده اراده بدی داشته باشد حساب میکند او را علانیه در حضور خلایق و حجت را بر او تمام
میکند و نامه اش را بدست چپ او میدهد چنانچه حق تعالی فرموده است و اما آنکه نامه او را از پشت
سر او میدهند پس واثبوراه خواهد گفت و آتش افروخته جهنم خواهد گردید بدرستی که در اهل خود
شاد بود یعنی در دنیا و گمان میکرد که با آخرت بر نخواهد گشت اشاره است باینکه دستهای کافران
و منافقان را در گردن غل میکنند و نامه ایشان را از پشت سر بدست چپ ایشان میدهند و باین
احادیث اشاره شده است در دعای وضو در هنگام شستن دستها که خداوندا بده نامه مرا
بدست راستم و نامه خلد را در بهشت بدست چپم و حساب کن مرا حسابی آسان
و خداوندا مده نامه مرا بدست چپم و نه از پشت سرم و مگردان دستهای مرا غل کرده در گردن
من و بدانکه خلاف کرده اند در گواهی دادن اعضای آدمی که چه معنی دارد بعضی گفته اند حق تعالی
احداث صورتی در آنها میکند و بعضی گفته اند ایشان را حالت شعور و آلت نطق میدهد و بعضی
گفته اند صفتی در آنها احداث مینماید که دلالت بر صدور گناه از آنها میکند و سخن گفتن
مجاز است و همچنین دادن زمانها و بقعهای زمین و درهای آسمان که اعمال مؤمنان از آنها
بالا میرود خلاف کرده اند بعضی گفته اند مراد گواهی دادن ملائکه است که با آنها موکلند و در
آنها ساکنند و بعضی گفته اند که این جمادات را شعور ضعیفی هست و بعضی گفته اند حق تعالی
در قیامت عقل و شعور و آلت نطق میدهد و بعضی گفته اند خدا از برای ایشان خلق میکند و اولی
و احوط آنست که باینها همه مجملا ایمان بیاورند و تفکر در حقیقت و کیفیت اینها ننمایند زیرا که
ضروری بود بیان میفرمودند و بعقلهای ناقص ما نمیگذاشتند والله یقول الحق و هو یهدی السبیل

فصل یازدهم

در بیان وسیله و لوا و حوض و شفاعت و سایر منازل حضرت رسالت و اهل

بیت او و صلوات الله علیهم

بسم الله خیر الاسماء

بیت او صلوات الله علیهم است در قیامت بدانکه احادیث عامه و خاصه در هر یک از اینها متواترات
بلکه از ضروریات دین اند و ایمان باینها واجب است خصوصا حوض کوثر و شفاعت کبری و قلیلی از
از اخبار را درین رساله ایراد مینمایم و اکثر آنها در کتاب حیوة القلوب ایراد شده است
و کلینی و ابن بابویه و علی بن ابراهیم و سایر محدثین رضی الله عنهم بسندهای صحیح و معتبر از حضرت صادق
صلوات الله علیه روایت کرده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که هرگاه از خدا
سؤال کنید از برای من وسیله را سؤال کنید پرسیدند که وسیله چیست فرمود آن درجه من است
در بهشت و هزار پایه دارد و از پایه تا پایه یک ماه راه است بدویدن اسب نجیب عربی و
پایهها بعضی از زبرجد است و بعضی از مروارید است و بعضی از سایر جواهر و بعضی از طلا و
بعضی از نقره و بعضی از مشک و بعضی از عود و بعضی از عنبر و بعضی از نور پس بیاورند او را در روز
قیامت و نصب کنند با درجه سایر پیغمبران و آن در میان آنها ممتاز باشد مانند ماه در میان
ستارهها پس نماند در آن روز پیغمبری و نه شهیدی و نه صدیقی مگر آنکه گوید که خوشا حال کسی که این درجه
اوست پس منادی ندا کند که جمیع پیغمبران و صدیقان و شهدا و مؤمنان بشنوند که این درجه
محمد است صلی الله علیه و آله پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که من در آن روز بیایم و جامه
از نور پوشیده باشم و تاج پادشاهی و اکلیل کرامت بر سر داشته باشم و علی بن ابی طالب علیه
السلام در پیش روی من رود و لوای من در دست او باشد و آن لوای حمد است و بر آن لوا
نوشته باشد لا اِلٰهَ اِلّا اللّٰه محمّدٌ رسول اللّٰه المفلحون هم الفائزون بالله پس چون بگذریم
بر پیغمبران گویند که اینها دو ملک اند که ما ایشان را نمی شناسیم و چون بملائکه بگذریم گویند اینها دو
پیغمبر مرسلند تا من بر منبر بالا روم و علی از پی من آید چون با علا درجات منبر برآیم علی یک پایه
از من پست تر بایستد و علم من در دست او باشد پس جمیع پیغمبران و مؤمنان سرها بلند کنند
و بسوی ما نظر کنند و گویند خوشا حال این دو بنده چه بسیار گرامی و مکرم اند نزد خداوند عالمیان
پس منادی از جانب حق تعالی ندا کند که پیغمبران و جمیع خلایق بشنوند که این حبیب من محمد است و این

ولی منست علی بن ابی طالب خوشا حال کسی که او را دوست دارد و وای بر کسی که او را
دشمن دارد و دروغ بر او ببندد پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که نمی ماند در آن روز
در مشهد قیامت احدی که ترا دوست دارد مگر آنکه راحت یابد از این خبر و رویش سفید شود
و دلش شاد گردد و نماند احدی از آنها که با تو دشمنی کرده باشد یا در مقام محاربه تو در آمده باشد
یا انکار حق امامت تو کرده باشد مگر آنکه رویش سیاه شود و پاهایش بلرزد پس در این حالت
دو ملک بیایند از جانب رب العالمین یکی رضوان خازن بهشت و دیگری مالک خازن
جهنم پس رضوان نزدیک من آید و سلام کند بر من و بگوید السلام علیک یا رسول الله من
جواب سلام او بگویم و گویم ای ملک خوشبوی خوش روی گرامی نزد پروردگار خود تو کیستی
گوید منم رضوان خازن بهشتم امر کرده است مرا پروردگار من که کلیدهای بهشت را از برای
تو بیاورم پس بگیر یا محمد من گویم قبول کردم این را از جانب پروردگار خود و حمد میکنم او را
بر آنچه انعام کرده است بر من بده آنها را به برادرم علی بن ابی طالب پس رضوان کلیدهای
بهشت را بعلی میدهد و بر میگردد پس بنزد من می آید مالک خازن جهنم و میگوید السلام
علیک یا حبیب الله من میگویم و علیک السلام ای ملک چه بسیار زشت است دیدن تو و قبیح است
روی تو کیستی تو گوید منم مالک خازن جهنم امر کرده است مرا پروردگار من که کلیدهای جهنم را
بنزد تو بیاورم پس من گویم که قبول کردم از پروردگار خود و او راست حمد و ستایش بر
آنچه بر آن انعام کرده است بر من و تفضل داده است مرا بآن بر دیگران بده آنها را به
برادرم علی بن ابی طالب پس مالک کلیدها را بعلی دهد و برگردد پس علی بن ابی طالب
آید با کلیدهای بهشت و جهنم تا بنشیند بر آخر جهنم و مهارش را بدست بگیرد در وقتی که
صدای زبانه آتش بلند شده باشد و حرارتش بنهایت رسیده باشد و شرارهایش بسیار
گردیده باشد پس ندا کند جهنم که یا علی از من بگذر که نور تو زبانه مرا فرو نشانید علی
علیه السلام گوید قرار گیر امروز ترا اطاعت من باید کرد پس فوج فوج مردم آیند و بحضرت

گوید این

گوید این را بگذار که دوست منست و این را بگیر که دشمن منست پس جهنم در آن روز اطاعتش
از برای علی بیشتر است از اطاعت غلام یکی از شما نسبت بصاحبش اگر خواهد او را بجانب
راست ببرد و اگر خواهد بجانب چپ زیرا که او قسمت کننده بهشت و دوزخ است
و ایضا علی بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون روز قیامت شود
محمد صلی الله علیه و آله را بطلبند و حله گلرنگی باو بپوشانند و او را از جانب راست عرش
الهی باز دارند پس حضرت ابراهیم علیه السلام را بطلبند و حله سفیدی براو بپوشانند و از جانب
چپ عرش باز دارند پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را بطلبند و حله گلرنگی براو
بپوشانند و از جانب راست حضرت رسول صلی الله علیه و آله باز دارند پس حضرت اسماعیل را
بطلبند و حله سفیدی بپوشانند و در جانب چپ حضرت ابراهیم علیه السلام باز دارند پس حضرت امام
حسن علیه السلام را بطلبند و حله گلرنگی بپوشانند و از جانب راست حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
باز دارند پس حضرت امام حسین صلوات الله علیه را بطلبند و حله گلرنگی بپوشانند و از جانب
راست حضرت امام حسن علیه السلام باز دارند و همچنین سایر ائمه علیهم السلام را بطلبند و حلههای گلرنگ
بپوشانند و هر یک را از جانب راست دیگری باز دارند پس شیعیان ایشان را بطلبند و در
برابر ایشان باز دارند پس حضرت فاطمه صلوات الله علیها را و زنان او را از فرزندان او
و شیعیان او پس همه داخل بهشت شوند بیحساب پس منادی ندا کند از جانب عرش از
جانب رب العزت و افق اعلا که خوب پدریست پدر تو یا محمد و او ابراهیم علیه السلام است
و خوب برادریست برادر تو و او علی بن ابی طالب است و نیکو سبطند سبطهای تو حسن و
حسین و نیکو جنینی است جنین تو که در شکم فاطمه شهید شد و او محسن است و نیکو امامان
هدایت کنندگانند ذریت تو که فلان و فلان و فلانند و جمیع ائمه را تا حضرت قایم
علیهم السلام نام برد و خوب شیعه اند شیعیان تو و امامان بعد از تو بدرستی که محمد و وصی او
و دو سبط او و امامان از ذریت اویند فایزان و رستگاران پس امر کنند که همه را

بهشت برند چنانکه حق تعالی فرموده است که هر که دور کرده شود از آتش جهنم و داخل کرده شود در بهشت
پس فایز گردیده است بسعادت ابدی و در بصایر الدرجات است از حضرت صادق علیه السلم
روایت کرده است که چون روز قیامت شود منبری بگذارند که جمیع خلایق آنرا ببینند و
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم بر آن منبر بالا رود و از جانب راستش ملکی باشد و ندا کند
که ای گروه خلایق این علی بن ابی طالب است داخل بهشت میکند هر کرا میخواهد و از جانب
چپش ملکی باشد و ندا کند که ای گروه خلایق این علی بن ابی طالب است داخل جهنم میکند هر کرا
میخواهد و عیاشی روایت کرده است که چون روز قیامت شود از جانب راست عرش منبری
نصب کنند که هشت درجه چهار پایه داشته باشد و علی بن ابی طالب بیاید و لوای حمد در دست
او باشد و بر آن منبر بالا رود و خلایق را بر او عرض کنند هر کرا بشناسد که شیعه اوست داخل
بهشت کند و هر کرا نشناسد محروم ماند داخل جهنم کند و تفسیر این در کتاب خدا است میفرماید
بگو عمل کنید پس زود باشد که ببیند خدا عمل شما را و رسول او و مؤمنان و مؤمنان علی بن ابی
طالب است و امامان از ذریت او و احادیث بسیار از طرق عامه و خاصه روایت
کرده اند و در تفسیر قول حق تعالی أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ که خطاب با محمد و علی است صلوات
الله علیهما یعنی بیندازید در جهنم هر بسیار کفران کننده معاند را و از اعمش و حسن بن صالح و دیگران
روایت کرده اند که این آیه چنین نازل شده است یا محمد یا علی أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ
و در تفسیر فرات بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرموده که حق تعالی مرا مقام محمود وعده کرده است و فرموده که عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ
مَقَامًا مَحْمُودًا یعنی شاید مبعوث گرداند ترا پروردگار تو در مقامی که همه کس آنرا ستایش
کنند و وفا خواهد کرد از برای من بان وعده چون روز قیامت بیاید از برای من منبری نصب کنند
که هزار درجه داشته باشد و من بر آن منبر بالا روم پس جبرئیل علیه السلم لوای حمد را بیاورد و بدست
من بدهد و گوید این مقام محمودیست که خدا ترا وعده کرده است پس علی را بالای منبر بطلبم

دیگر چرا

یا ارحم الراحمین

دیگر چرا از من پست تر بایستد و لوای حمد را بدست او بدهم پس رضوان کلیدهای بهشت را بیاورد
و بدست من دهد و گوید این مقام محمودیست که خدا ترا وعده داده است پس کلیدها را
بدست علی بگذارم پس مالک خازن جهنم بیاید و بگوید این آن مقام محمودیست که خدا ترا وعده داده بود
داخل کن دشمنان خود را و دشمنان ذریت خود را و دشمنان امت خود را در جهنم پس آنها را در دامن
علی بن ابی طالب بگذارم پس اطاعت بهشت و جهنم نسبت بمن و علی زیاده از اطاعت زن
باشد نسبت بشوهر خویش را اینست معنی قول حق تعالی أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ یعنی بیندازید ای محمد
و ای علی دشمنان خود را در جهنم پس من برخیزم و ثنا کنم بر خدا ثنائی که احدی پیش از من نکرده باشد
پس ثنا کنم بر ملائکه مقربان پس ثنا کنم بر انبیا و مرسلین پس ثنا کنم بر امتهای صالحین پس
بنشینم و حق تعالی ثنا کند بر من و ثنا کنند بر من ملائکه او و ثنا کنند بر من پیغمبران و رسولان او و
ثنا کنند بر من امتهای شایسته پس ندا کند منادی از میان عرش که ای گروه خلایق بپوشانید
دیده های خود را تا فاطمه دختر حبیب خدا بگذرد بسوی قصر خود پس فاطمه دختر من بگذرد و
دو حله سبز پوشیده باشد و هفتاد هزار حوریه بر دور او روند چون بدر قصر خود رسد حضرت
امام حسن علیه السلم ایستاده باشد و حضرت امام حسین علیه السلم بی سر ایستاده باشد پس بحضرت
امام حسن گوید که این کیست گوید این برادر تست که امت پدر تو او را کشتند و سرش را جدا
کردند پس ندا از جانب حق تعالی باو رسد که ای دختر حبیب خدا از برای این بتو نمودم آنچه
امت پدر تو نسبت بفرزند تو کردند زیرا که ذخیره کرده ام نزد خود از برای مصیبت تو که
نظر کنم در محاسبه بندگان تا داخل بهشت شوید تو و فرزندان تو و شیعیان تو و هر که
احسانی نسبت بشما کرده باشد از غیر شیعیان تو پس حق تعالی همه ایشان را داخل بهشت کند پیش
از آنکه مشغول محاسبه عباد شود و اینست معنی قول حق تعالی که در حق ایشان فرموده است لَا
يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ وَهُمْ فِيمَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ یعنی ایشانرا به اندوه
نمی آورد ترس بزرگتر روز قیامت و ایشان در آنچه خواهش دارد نفس ایشان همیشه خواهند

بود

وابن بابویه در عیون اخبار الرضا از آنحضرت از آبای طاهرین او علیهم السلم روایت
کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود یا علی تو اول کسی خواهی بود که داخل بهشت شود
و علم من در دست تو خواهد بود و آن لوای حمد است و آن هفتاد شقه است که هر شقه از آن
بزرگتر از آفتاب و ماه خواهد بود و در علل روایت کرده است از امام زین العابدین علیه
السلم از آبای طاهرین او علیهم السلم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بعلی علیه السلم گفت که تو اول
کسی خواهی بود که داخل بهشت شوی حضرت امیر گفت یا رسول الله من پیش از تو داخل بهشت
میشوم گفت بلی از برای آنکه تو علمدار منی در آخرت چنانکه علمدار منی در دنیا و علمدار مقدم می باشد
پس گفت یا علی گویا می بینم که داخل بهشت شوی و علم من در دست تو باشد و آن لوای حمد است
و آدم و هر که بعد از وست از پیغمبران و اوصیا در زیر آن علم باشند و در امالی و خصال
بچند سند از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که جبرئیل
علیه السلم بنزد من آمد شاد و خوشحال و گفت یا محمد خداوند علی اعلی ترا و علی را سلام
میرساند و میگوید محمد پیغمبر رحمت منست و علی بر پا دارنده حجت منست عذاب نمیکنم کسی را
که با علی موالات و دوستی کند هر چند معصیت من کرده باشد و رحم نمیکنم کسی را که با او دشمنی
کرده باشد هر چند اطاعت من کند پس حضرت رسول فرمود که جبرئیل در روز قیامت بنزد
من خواهد آمد با لوای حمد و آن هفتاد شقه دارد که هر یک وسیعتر از آفتاب و ماهست
و من بر کرسی از کرسیهای رضوان و خشنودی خدا نشسته باشم بر بالای منبری از منبرهای قدس
پس بگیرم آن علم را و بدهم بعلی بن ابی طالب پس عمر برجست و گفت یا رسول الله چگونه
علی طاقت برداشتن آن علم دارد که هفتاد شقه است و هر شقه بزرگتر از آفتاب و
ماه است حضرت در غضب شد و فرمود که چون روز قیامت شود حق تعالی علی را از قوت عطا کند
مثل قوت جبرئیل و از نور مثل نور آدم و از حلم مثل حلم رضوان و از جمال مثل جمال یوسف
و از صدا نزدیک بصدای داود و اگر نه آن بود که داود خطیب اهل بهشت است هر آینه

علی را مثل صورت

علی را مثل صورت او میداد و علی اول کسی است که از چشمه سلسبیل و زنجبیل می آشامد و علی و شیعیان
او از نزد خدا منزلتی است که آرزو میکنند آنرا پیشینیان و آیندگان و برقی و عیاشی و کلینی
و دیگران بسندهای بسیار روایت کرده اند در تفسیر قول حق تعالی یوم ندعوا کل اناس بامامهم
یعنی روزی که بخوانیم هر جماعتی را با امام ایشان یا بنام امام ایشان یعنی رسول خدا را با اصحاب
و امیرالمؤمنین را با اصحابش و امام حسن را با اصحابش و هر امامی را با اهل زمانش بطلبند پس
هر که از ایشان امام خود را شناسد و متابعت امام حق کرده باشد نامه او را بدست راست
او دهند و بسوی بهشت ببرند و هر که امام خود را نشناسد او را بجهنم برند پس در آنوقت آنها
که اتباع ائمه ضلالت بوده اند از پیشوایان خود بیزاری جویند و پیشوایان از ایشان بیزاری
جویند و یکدیگر را لعنت کنند و سید بن طاوس رحمه الله و دیگران بطرق متعدده از ابوذر
رضی الله عنه روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که امت من در حوض کوثر
بر من وارد میشوند بر پنج رایت اول آنها رایت عجل است یعنی ابو بکر پس برخیزم و دست
او را بگیرم چون دستم بدست او رسد رنگش سیاه شود و پاهایش بلرزد و احشایش مضطرب
گردد و هر کس که با او شریک باشد حال ایشان چنین شود پس گویم چگونه خلافت من کردید و
در چیز بزرگ که در میان شما گذاشتم گویند آنکه بزرگتر بود یعنی قرآن مجید تکذیب آن کردیم
و پاره کردیم و دیگر که چه اهل بیت پیغمبر بودند ظلم کردیم و حقش را غصب کردیم گویم بر
ایشان که بروید بجانب چپ پس ایشان را ببرند تشنه لب و بد حال بجانب شمال که محل اهل
عذاب نکال است با رویهای سیاه و یک قطره از کوثر نچشند پس وارد شود بر من رایت
فرعون امت من یعنی عمر و اکثر امت من با این رایت باشند و ایشانند بهرج چنین ابوذر گفت
راه را کم کرده اند فرمود بلکه دین را فاسد کردند و حق را از روشش باطل کردند و ایشان گروهی اند
که غصب میکنند از برای دنیا و راضی میشوند از برای دنیا و سخط و عداوت ایشان از برای غضب دنیاست
چون دست صاحب ایشان را بگیرم رنگش سیاه شود و قدمهایش بلرزد و دلش بطپیدن آید

واصحابش نیز مثل او شوند پس از ایشان پرسم که با ثقلین چه کردید گویند بزرگ را نسبت
بدروغ دادیم وپاره کردیم وبا کوچک جنگ کردیم وایشان را کشتیم پس گویم شما نیز بجانب
شمال از پی یاران خود بروید پس ایشان تشنه لب وآب برنداشته با رویهای سیاه برگردند
ویکقطره آب بچشند پس رایت فلان بیاید یعنی عثمان واو امام پنجاه هزار کس باشند از
امت من واحوال ایشان وسوال وجواب همان نحو باشد پس رایت مخدج بیاید یعنی
سرکرده خوارج واو پیشوای هفتاد هزار کس باشد از امت من وحال ایشان نیز چنین باشد
پس وارد شود بر من امیر مومنان وقاید روسفیدان ودست وپا سفیدان وجهی برخیزم
ودستش را بگیرم روی او واصحابش سفید ونورانی شود پس از ایشان پرسم که با ثقلین
بعد از من چکردید گویند بزرگتر را تصدیق کردیم ومتابعت نمودیم وکوچکتر را معاونت
ویاری کردیم وبا دشمنان او قتال کردیم پس گویم بیایید وبیاشامید پس شربتی از آن
آب بخورند که هرگز تشنه نشوند وامام ایشان مانند آفتاب تابان باشد وروهای بعضی
از ایشان مانند ماه شب چهارده وبعضی مانند ستاره درخشان جبیر ابوذر این حدیث را
نقل که حضرت امیر المومنین ومقداد علیهما السلم گواهی دادند که رسول خدا چنین فرمود
وحق تعالی فرموده است اِنَّا اَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ تفسیر بدرستی که ما بتو عطا کردیم کوثر را ومفسران
خلاف کرده اند در معنی کوثر بعضی گفته اند که پیغمبری وکتابست وبعضی گفته اند خیر کثیر است
وبعضی گفته اند که کثرت اصحاب واتباع واشیاع وامت است وبعضی گفته اند بسیاری
فرزندان است از نسل فاطمه علیها السلم وبعضی گفته اند شفاعت است ومشهور میان
مفسرین آنست که مراد حوض کوثر است واحادیث متواتره از طرق عامه وخاصه
بر این مضمون وارد شده است وعامه از عایشه وابن عمر روایت کرده اند که کوثر
نهریست در بهشت واز ابن عباس روایت کرده اند که چون این سوره نازل شد رسول
خدا صلی الله علیه وآله بر منبر برآمد وبر مردم خواند چون از منبر بزیر آمد گفتند یا رسول الله

ازو فرمان...

کرده خدا بتو عطا کرده است چیست فرموده که نهریست در بهشت از شیر سفیدتر واز تیر
راست تر ودر کنارش قبهاست از یاقوت ومروارید ووارد شوند بر آن نهر مرغان
سبز چند که گردنهای داشته باشند مانند گردنهای شتران خراسانی گفتند یا رسول الله صلی الله
علیه وآله چه بسیار نیکست آن مرغان فرمود میخواهید خبر دهم شما را به نیکوتر از آنها گفتند بلی یا رسول الله
فرموده هرکه از آن مرغ بخورد واز آن آب بیاشامد فایز گردد بخوشنودی حق تعالی واز حضرت
صادق صلوات الله علیه روایتست که آن نهریست در بهشت که حق تعالی به پیغمبر خود داد عوض
پسرش ابراهیم واز انس روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرموده نهریست
که وعده کرده پروردگار من مرا بآن نهر خیر بسیار ودر آن حوضی هست وارد میشوند بر آن نهر
امت من در روز قیامت وظرفهای آن بعدد ستارهای آسمان است پس جماعتی از ایشان را از
جنس من بربایند من گویم پروردگارا ایشان از امت منند گویند تو نمیدانی که ایشان بعد از
تو چه بدعتها کردند این حدیث را مسلم در صحیح خود روایت کرده است ودر مجالس شیخ مفید و
تفسیر علی بن ابراهیم وبشارت المصطفی از حضرت باقر علیه السلم روایت کرده اند که چون
روز قیامت شود جمع کنند مردم را در یک زمین از اولین وآخرین در یک زمین عریان وپا برهنه
پس باز دارند ایشان را در راه محشر تا عرق شدید بکنند ونفسهای ایشان تنگ شود وبدی تعالی
حالی باشند چنانکه حق تعالی فرموده است وخاشع شود صداها از برای خداوند رحمان پس نشنوی مگر
صدای بسیار آهسته پس منادی از جانب عرش ندا کند که کجاست پیغمبر امی پس مردم گویند ما شنیدیم
بگو پس ندا کنند که کجاست پیغمبر رحمت محمد بن عبد الله پس رسول خدا صلی الله علیه وآله برخیزد ودر
پیش روی همه مردم روان شود تا منتهی شود بحوضی که طولش بقدر ما بین ایله بصره وصنعای یمن
باشد پس حضرت امیر المومنین علیه السلم را طلبند ودر پهلوی آنحضرت بایستد پس مردم را رخصت
دهند که بگذرند بعضی را بگذارند که آب بیاشامند وبعضی را منع کنند چون حضرت رسول صلی الله
علیه وآله ببینند که بعضی از دوستان ما اهل بیت را سبب گناهان ایشان دور میکنند بگرید

و مکرر بگوید بیاورید کفار را اینها از شیعیان علی اند پس حق تعالی ملکی را بفرستد و سؤال کند
که یا محمد سبب گریهٔ تو چیست حضرت گوید چگونه نگریم از برای جمعی از شیعیان برادرم علی
که حکم نموده‌اند ایشان را بجانب اهل جهنم ببرند و منع میکنند ایشان را که بر حوض من وارد شوند پس حق تعالی
فرماید که ایشان را بتو بخشیدم و از گناهان ایشان درگذشتم و ملحق کردم ایشان را بموالیان
و ذریت تو و ایشان را در زمرهٔ تو قرار دادم و بر حوض تو ایشان را وارد گردانیدم و قبول
کردم شفاعت ترا در حق ایشان و گرامی داشتم ترا باین پس امام محمد باقر صلوات الله علیه
فرمود که چه بسیار مردان و زنان که در آنروز گریان شوند و ندای یا محمداه بلند کنند پس ای زراره
هر که اعتقاد بامامت ما داشته باشد و از دوستان ما باشد و در حزب ما داخل شود با ما
بر حوض ما وارد شود و جمیع این مشایخ بسندهای خود از ابن عباس روایت کرده‌اند که حضرت
امیر المؤمنین از حضرت رسول صلوات الله علیهما سؤال کرد از کوثر فرمود که نهریست که جاری
میشود از زیر عرش حق تعالی آبش سفیدتر است از شیر و شیرین‌تر است از عسل و نرم‌تر است
از مسکه سنگریزه‌اش زبرجد است و یاقوت و مرجان و گیاهش زعفران است و خاکش
مشک خوشبوست و پایهای آن در زیر عرش الهی است پس حضرت دست بر پهلوی حضرت
امیر المؤمنین علیه السلم زد و گفت یا علی این نهر از منست و از تو و از دوستان تو بعد از من
و از ابن عباس روایت کرده‌اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی بمن عطا کرده است
نهری در آسمان که مجرای آن از زیر عرش است و بر آن هزار هزار قصر است خشتی از طلا
و خشتی از نقره گیاهش از زعفران است و سنگریزه‌اش مروارید و یاقوت و
زمینش مشک سفید است و این بهتر است از برای من و امت من از همه چیز و اشاره
باین است قول حق تعالی انا اعطیناک الکوثر و ابن بابویه در امالی و عیون از حضرت
امام رضا صلوات الله علیه روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هر که
ایمان بحوض من نیاورد خدا او را بر حوض من وارد نگرداند و هر که ایمان بشفاعت من نیاورد

خدا شفاعت مرا

خدا شفاعت مرا باو نرساند و ایضا فرمود که یا علی تو برادر منی و وزیر منی و علمدار منی در دنیا و آخرت
و صاحب حوض منی هر که ترا دوست دارد مرا دوست داشته است و هر که ترا دشمن دارد مرا
دشمن داشته است و ایضا از حضرت صادق علیه السلم منقول است که رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرمود که هر که خواهد خلاص شود از اهوال روز قیامت پس موالات کند با ولی من
و متابعت کند وصی مرا و خلیفهٔ مرا بعد از من علی بن ابی طالب علیه الصلوة و السلم بدرستی که او
ساقی حوض منست دور میکند از آن دشمنان خود را و آب میدهد دوستان خود را هر که را
آب ندهد همیشه تشنه خواهد بود و هرگز سیراب نخواهد شد و هر که یک شربت از آن بچشد
هرگز تشنه نخواهد شد و تعب نخواهد کشید و بسند معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست
که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که روز قیامت من با حضرت رسول صلی الله علیه
و آله خواهیم بود و با من خواهند بود عترت من بر حوض کوثر پس کسی که اراده داشته باشد
که با ما باشد باید اخذ کند بقول ما و عمل کند بعمل ما بدرستی که ما را در قیامت شفاعتی
خواهد بود و از برای اهل مودت ما شفاعتی خواهد بود پس سعی کنید و سبقت نمائید بر یکدیگر
بر ملاقات کردن ما نزد حوض بدرستی که ما دور میکنیم از آن دشمنان خود را و آب میدهیم
از آن دوستان خود را و شیعیان خود را و هر که یک شربت از آن آب بیاشامد هرگز
بعد از آن تشنه نمیشود و حوض ما مملو است و در آن دو نهر میریزد از بهشت یکی از چشمهٔ
تسنیم و دیگری از چشمهٔ معین و در کنارهایش زعفران روئیده است و سنگریزه‌اش مروارید
و یاقوت است و آن حوض کوثر است و در مجالس شیخ مفید از حضرت امیر المؤمنین صلوات
الله علیه روایت کرده است که فرمود بهمین دو دست کوتاه خود دور میکنم از حوض رسول خدا
صلی الله علیه و آله دشمنان خود را و وارد خواهند شد بر آن دوستان ما و بسند دیگر از طرق
عامه از ابو ایوب انصاری روایت کرده است که وارد میشوند بر حوض من اول از امت من
آنها که پاک باشند دلهای ایشان از عقاید باطله و صفات ذمیمه و صحیح باشند نیتهای ایشان

والقیاد کنندگان باشند وصی مرا بعد از من که علی بن ابی طالبست آنهاکه انچه باید شان
داد باسانی میدهند وانچه باید شان گرفت بدشواری نمیگیرند و علی دور میکند از حوض
کسی راکه از شیعیان او نیست چنانکه عرب شتر صاحب جرب را از میان شترهای خود
دور میکند و ابن بابویه رحمه الله از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرمود که من بهتر و سید انبیا و مرسلینم و بهترم از ملائکه مقربین و اوصیای من بهترین
اوصیای پیغمبران و مرسلانند و اصحاب من که بر طریقه من رفته باشند بهترین اصحاب انبیا
و مرسلین اند و دختر من فاطمه سیده زنان عالمیانست و طاهرات از زنان من مادرهای
مومنانند و امت من بهترین امتهای پیغمبرانند و من از همه پیغمبران اتباعم بیشتر اند در روز قیامت
و مرا حوضی است که عرض آن ما بین بصری شام و صنعای یمن است و در آن ابریقهاست
بعدد ستارهای آسمان و خلیفه من بر حوض در آن روز خلیفه من است در دنیا گفتند او کیست
یا رسول الله فرمود امام مسلمین و امیر المومنین و مولای مومنان بعد از من علی بن ابی طالب
دوستان خود را از آن حوض آب میدهد و دشمنان خود را از آن میراند چنانکه شما
شتر عرب را از آب میرانید پس فرمود هرکه علی را دوست دارد و اطاعت او کند در دار
دنیا بر حوض من وارد میشود فردا و با من خواهد بود در درجه من در بهشت و هرکه دشمن دارد
علی را در دار دنیا و نافرمانی او کند در قیامت من او را نه بینم و او مرا نه بیند و او را
از پیش من بربایند و از جانب چپ بسوی جهنم برند و حافظ ابو نعیم که از مشاهیر محدثین
مخالفین است از انس بن مالک روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود خدا کوثر را بمن عطا کرده است و آن نهریست در بهشت که عرض و طولش از ما بین
مشرق و مغرب است و هرکه از آن بیاشامد هرگز تشنه نمیشود و هرکه از آن رو بشوید هرگز
ژولیده نمیشود و نمی آشامد از آن کسی که پیمان مرا بشکند و نه کسی که اهل بیت مرا
بکشد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که علی هرکه از شیعیان او

نیست ازان دور کند

رب یسر

نیست ازان دور کند و احمد بن حنبل در فضایل نیز نزدیک باین مضمون روایت کرده است
و ابن قولویه در کامل الزیاره بسند معتبر از مسمع بن کردین روایت کرده است که حضرت
صادق صلوات الله علیه فرمود کسی که دل او بدرد آید از برای مصیبت ما فرحناکی میشود او را وقت
مردن فرحی که همیشه از دل او بدر نمیرود تا در حوض کوثر بر ما وارد شود و کوثر فرح میکند
بدوست ما چون بر او وارد شود حتی آنکه باو میچشاند از لذت انواع خوردنیها که نمیخواهد از
آنجا بجای دیگر رود ای مسمع هرکه از آن یک شربت بیاشامد هرگز تشنه نشود و بعد از آن تعب
نکشد هرگز و آن بسردی کافور است و بوی مشک و طعم زنجبیل و از عسل شیرین تر است و از
مسکه نرم تر است و از آب دیده صافتر است و از عنبر خوشبوتر است و از چشمه تسنیم
بهشت بیرون می آید و در نهرهای بهشت جمیع میگذرد و بر روی سنگریزه مروارید و یاقوت جاری
میشود و در حوض قدحها زیاده از ستارهای آسمان هست و بوی خوشش از هزار ساله راه حس
کرده میشود و قدحهای آن از طلا و نقره و الوان جواهر است و کسی که از آن می آشامد بر روی
او هر بوی خوشی میکشد تا آنکه میگوید چه بودی که اگر مرا در همین موضع میگذاشتند من بدل این
چیز دیگر نمیخواهم ای کردین تو از آنها خواهی بود که از آن حوض سیراب میشوند و هر دیده که بر
مصیبت ما بگرید البته خوشحال و شاد گردد به نظر کردن بکوثر و آب میدهند از آن جمعی
دوستان ما را اما بقدر محبت و متابعت ما از آن لذت میبرد و هرکسی محبتش بیشتر است
لذتش بیشتر خواهد بود و بر کوثر حضرت امیر المومنین حیدر صلی علیه من الملک الاکبر موکل است
و در دست او عصائی خواهد بود از چوب درخت عوسج و بروایت دیگر از درخت طوبی
و بر هم میشکند دشمنان ما را بآن عصا پس یکی از ایشان گوید که من اقرار بشهادتین داشتم حضرت
فرماید برو بسوی امامت ابو بکر یا عمر یا عثمان و از او سوال کن که از برای تو شفاعت کند او گوید امامی
که یکی را از میان برای نمود حضرت فرماید که برگرد و برو بسوی آنکسی که او را امام میدانستی و
او را بر همه خلق ترجیح میدادی از او سوال کن که ترا شفاعت کند چون بهترین خلق بود نزد تو و

وبهترین خلق شفاعتش رد میشود که بهلاک شدم از تشنگی فرمایند خدا تشنگی ترا زیاده کند
سپس گفت فدایتو شوم چگونه قدرت دارم نزدیک حوض بیایم و حال آنکه دیگران نزدیک
نمیتوانستند آمد فرمود از برای آنکه او ورع مینمود از بسیاری از اعمال قبیحه و چنین ما اهل بیت
نزد او مذکور میشدیم ناسزائی نمیگفت و ترک مینمود چیزی چند را که غیر او بر آنها جرات می نمود
از گستاخی نسبت بما اما اینها از برای محبت ما نبوده و نه از برای خواهشی که نسبت بما داشته باشد
بلکه از برای بسیار سعی در عبادت باطل خود و دینداری خود و از برای آنچه مشغول گشته است نفس خود را
بآن از یاد کردن مردم اما دلش منافق است و دینش مستلزم نصب عداوت اهل بیت
و متابعت دشمنان ایشان و مقدم داشتن ابوبکر و عمر بر همه کس پس بهمین اسباب نزد حوض
می آید و محروم بر میگردد و درین باب احادیث بسیار است باین قدر اکتفا نمودیم واما
شفاعت پس بدانکه خلافی نیست میان مسلمانان و ضرور دین اسلام است که رسول خدا
صلی الله علیه و آله را در قیامت شفاعت از برای امت خود بلکه جمیع امتها خواهد بود و خلافی
که هست در آنست که آیا شفاعت از برای طلب زیادتی منافع است از برای مؤمنانی که مستحق
ثواب باشند و یا از برای اسقاط عقاب از گناهکاران امت نیز خواهد بود و اکثر
عامه را اعتقاد آنست که شفاعت در هر دو میباشد و خوارج و وعیدیه معتزله را اعتقاد
آنست که شفاعت مخصوص قسم اول است یعنی در زیادتی ثواب و در اسقاط عقاب
نمی باشد و میگویند همچنانکه بر خدا واجب است که وفا کند بوعده ثواب بر او واجب است که وفا
کند بوعید عقاب و شفاعت از برای اسقاط آن فایده نمیکند و خلافی نیست میان علمای
امامیه که شفاعت از برای رفع عقاب فساق شیعه میباشد هر چند از اصحاب کبایر باشند
و شفاعت مخصوص حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نیست بلکه فاطمه زهرا و ائمه
هدی صلوات الله علیهم اجمعین بر حضرت شفاعت شیعیان خود خواهند کرد و از احادیث
بسیار ظاهر میشود که علما و صلحای شیعه نیز شفاعت خواهند کرد و عامه و خاصه از حضرت

رسول خدا صلی الله

رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که حضرت فرمود ذخیره کرده ام شفاعت خود را
از برای اهل کبایر از امت خود و در خصال بطرق عامه از انس روایت کرده است که رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود که هر پیغمبری دعائی کرد و مستجاب شد و من پنهان کردم دعای خود را که شفاعت
کنم امت خود را در قیامت و ایضا از حضرت صادق صلوات الله علیه روایت کرده است
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که سه گروهند که شفاعت میکنند نزد خدا و شفاعت ایشان
قبول میشود پیغمبران پس علما پس شهدا و از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که رسول
خدا صلی الله علیه و آله فرمود هر که ایمان بشفاعت من نیاورد خدا شفاعت مرا باو نرساند
پس فرمود که نیست شفاعت من مگر از برای اهل کبایر از امت من و اما نیکوکاران پس بر ایشان
راهی نیست که محتاج بشفاعت باشند راوی گفت بحضرت امام رضا علیه السلام گفتم پس چه
معنی دارد معنی قول خداوند عزیز جلیل وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى فرمود یعنی شفاعت نمیکنند
مگر از برای کسی که خدا دین او را پسندیده باشد و در مجمع البیان گفته است شفاعت نزد ما ثابت
از برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و اصحاب برگزیده او که بر طریقه او باشند و از برای ائمه از
اهل بیت طاهرین او و از برای صالحان مؤمنان و نجات میدهد خدا بشفاعت ایشان بسیاری
از گناهکاران را و مؤید آنست آنچه در روایات اصحاب ما از حضرت رسول صلی الله علیه
و آله روایت کرده اند که حضرت فرمود من شفاعت خواهم کرد در روز قیامت و قبول شفاعت
من خواهند کرد و علی علیه السلام شفاعت خواهد کرد و مقبول خواهد شد و اهل بیت من شفاعت
خواهند کرد و مقبول خواهد شد و کسی از مؤمنان که کمتر شفاعت کند از برای چهل نفر از برادران
خود شفاعت خواهد کرد که همه مستوجب آتش شده باشند و آیاتی که دلالت بر عدم شفاعت
میکند مخصوص کفار است و [illegible] ایشان و مخالفان و خلفای ایشان و در سوره مریم
حق تعالی فرموده است که مالک شفاعت نیستند مگر کسی که نزد خدا عهدی گرفته باشد و اکثر مفسرین
گفته اند که مراد از عهد ایمان است و بعضی گفته اند یعنی شفاعت نمیکنند مگر کسی که خدا او را

رخصت شفاعت داده باشند و ایشان انبیا و اوصیا و شهدا و علما و مؤمنانند چنانکه در اخبار
وارد شده و در حدیث صحیحی وارد شده است که مراد وصیین ایشانند که در وقت مردن
بعقاید حقه تلقین میکنند بنحویکه در حلیة المتقین ذکر کرده ام و در آیات متعدده وارد شده است
که کسی شفاعت نمیکند مگر برخصت خدا بر دو قول بت پرستان که میگفتند ما عبادت بتها
میکنیم برای آنکه ایشان شفیعان ما باشند نزد خدا و ابن بابویه از حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه روایت کرده است که حضرت فاطمه گفت برسول خدا صلی الله علیه و آله که ای
پدر بزرگوار من در کجا ملاقات کنم شما را در روز موقف عرض اکبر اعظم و روز فزع اکبر گفت
ای فاطمه نزد در بهشت در وقتی که لوای حمد با من باشد و شفاعت کنم از برای امت خود بسوی پروردگار
خود گفت ای پدر اگر در آنجا نیابم در کجا بیابم فرمود نزد حوض کوثر در وقتی که امت خود را آب
دهم گفت ای پدر اگر در آنجا ترا نیابم فرمود که نزد صراط من ایستاده باشم و گویم پروردگارا
بسلامت بگذران امت مرا گفت اگر در آنجا ملاقات نکنم ترا فرمود نزد میزان که دعا کنم
از برای امت خود گفت اگر در آنجا ترا نیابم فرمود در کنار جهنم مرا طلب کن در وقتی که منع کنم شراره
و زبانه اورا از امت خود پس فاطمه علیها السلم شاد شد و علی بن ابراهیم بسند موثق روایت
کرده است از سماعه که گفت سؤال کردم از حضرت صادق صلوات الله علیه از شفاعت
حضرت رسول صلی الله علیه و آله در روز قیامت حضرت فرمود در روز قیامت لجام کند مردم را
عرق یعنی عرق بدهان ایشان برسد و عارض شود ایشان را اضطراب و قلق پس گویند بیایید
برویم بنزد حضرت آدم علیه السلم که او ما را شفاعت کند پس بیایند بنزد آدم علیه السلم
و گویند شفاعت کن از برای ما نزد پروردگار خود او گوید مرا گناهی و خطیئه هست و در این شفاعت
عذرم برویم بنزد حضرت نوح علیه السلم چون بنزد نوح آیند او ایشان را بنزد پیغمبر بعد از خود
فرستد و همچنین هر پیغمبری حواله به پیغمبر دیگر کند تا بحضرت عیسی علیه السلم رسد او گوید بروید
بنزد محمد صلی الله علیه و آله و علی جمیع الانبیاء و المرسلین چون بنزد آنحضرت روند گویند [illegible]

بیایند و ببرند ایشان

بیایند و ببرد ایشان را بسوی دروازه بهشت و رو بدرگاه رحمت بجلال در آید و بسیار در سجده
بماند تا آنکه ندا از جانب حق تعالی باو رسد که سر بردار و شفاعت کن تا شفاعت ترا قبول
کنم و آنچه خواهی طلب تا عطا کنم و اینست معنی آنچه خدا فرموده است عسی ان یبعثک
ربک مقاما محمودا و در امالی و بشارة المصطفی از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است
که چون روز قیامت شود حق تعالی جمع کند اولین و آخرین را در یک زمینی پس تاریکی و ظلمت
شدیدی ایشان را فرا گیرد که همه بناله و فغان آیند و گویند پروردگارا بگشا از ما این ظلمت را پس
رو بمحشر آورند گروهی که نور از پیش روی ایشان آید و زمین قیامت را روشن کند پس اهل
محشر گویند که اینها پیغمبران خدایند از جانب حق تعالی ندا رسد که ایشان پیغمبران نیستند
باز پرسند که ایشان ملائکه اند ندا رسد که ایشان ملائکه نیستند باز پرسند که ایشان شهدا اند
ندا رسد که شهیدان نیستند گویند پس کیستند ندا با ایشان رسد که از اهل محشر از ایشان
بپرسید که کیستند اهل محشر گویند کیستید شما گویند مائیم علویان مائیم ذریت محمد رسول الله
مائیم اولاد علی ولی خدا مائیم مخصوص بکرامت خدا مائیم ایمنان و مطمئنان پس ندا از جانب
حق عز و علا بایشان رسد که شفاعت کنید در محبان خود و اهل مودت خود و شیعیان خود
پس ایشان شفاعت کنند و شفاعت ایشان روا شود و در علل الشرایع از حضرت صادق
علیه السلم روایت کرده است که شیعیان ما از نور خدا خلق شده اند و بسوی او برمیگردند بخدا
سوگند که شما با ما ملحق میگردید در روز قیامت و ما شفاعت میکنیم و قبول میشود و بخدا سوگند
که شما شفاعت خواهید کرد و قبول خواهد شد و هیچیک از شما نیست مگر آنکه از برای او ظاهر
خواهد شد آتشی از جانب چپ او و بهشتی از جانب راستش پس دوستان خود را
داخل بهشت میکنید و دشمنان خود را داخل جهنم و در خصال از حضرت صادق صلوات الله
علیه روایت کرده است که هر که سه چیز را انکار کند از شیعیان ما نیست معراج را و
سؤال قبر را و شفاعت را و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از آنحضرت و پدر بزرگوارش

روایت کرده است که بخدا سوگند که ما بسیار شفاعت خواهیم کرد و قبول خواهد شد تا آنکه چون
دشمنان ما این حالت را مشاهده کنند گویند آنچه حق تعالی فرموده است که مضمونش اینست پس
نیست ما را شفاعت کنندگان و نه دوست مهربان پس کاشکی ما را بازگشتی بدنیا می بود
پس می بودیم از مومنان و ایضا بسند معتبر روایت کرده است که ابو ایمن بخدمت حضرت
امام محمد باقر علیه السلام آمد و گفت ای ابو جعفر مردم را فریب میدهید و مغرور میگردانید و میگوئید
شفاعت محمد حضرت بمرتبه غضبناک شدند که رنگ مبارکش متغیر شد و فرمود وای بر تو ای
ابو ایمن آیا ترا مغرور کرده است آنکه شکم و فرج خود را از حرام نگاه داشته اگر به بینی فزعهای
قیامت را محتاج خواهی شد بشفاعت محمد صلی الله علیه و آله وای بر تو آیا شفاعت می باشد مگر از
برای کسی که مستوجب جهنم شده باشد بعد از آن فرمود احدی از اولین و آخرین نخواهد بود مگر آنکه
محتاج خواهد بود بشفاعت محمد صلی الله علیه و آله در روز قیامت پس فرمود حضرت رسول
صلی الله علیه و آله را شفاعتی خواهد بود در امت خود و ما را شفاعتی خواهد بود در شیعیان خود و
شیعیان ما را شفاعتی خواهد بود در اهالی خود و مومن میباشد که شفاعت میکند در مثل ربیعه و مضر
که اعظم قبایل عرب اند و مومن شفاعت میکند حتی از برای خادم خود و میگوید پروردگارا او حق
خدمت بر من دارد و مرا از گرما و سرما نگاه میداشت و ابن بابویه از حضرت صادق صلوات الله
علیه روایت کرده است که بهشت هشت در دارد دری از آن پیغمبران و صدیقان داخل میشوند
و از دیگری شهدا و صالحان داخل میشوند و از پنج در شیعیان و محبان ما داخل میشوند پیوسته من
در کنار صراط ایستاده باشم و دعا کنم و بگویم پروردگارا سالم بدار و بسلامت بگذران شیعیان
و دوستان و یاوران مرا و هر که در دنیا ولایت و محبت ما را داشته است پس ناگاه ندا از
میان عرش برسد که دعای ترا مستجاب کردم و شفاعت ترا در شیعیان تو قبول کردم و شفاعت
کند هر مرد از شیعیان من و کسی که محبت من داشته باشد و یاری من کرده باشد و با دشمنان من
جنگ کرده باشد بکردار یا بگفتار در هفتاد هزار کس از همسایگان و خویشان خود و یک در دیگر

سایر مسلمانان از ان

سایر مسلمانان از ان داخل شوند از آنها که شهادت بوحدانیت و رسالت داده اند و در دل
ایشان بقدر ذره از بغض ما اهل بیت نباشد و در ثواب الاعمال روایت کرده است که
مومنی از شما بیند مردی را که با او آشنائی داشته است در دنیا و امر کرده اند او را بجهنم
برند چون برد بگذرد گوید ای فلان من نیکی در دنیا بتو میکردم و حاجت ترا بر می آوردم آیا امروز
مکافاتی از برای من نزد تو هست پس مومن گوید بملکی که موکل باو گردیده است دست از او
بردار پس خدا امر میکند ملک را که امان آن مومن را اجازه کند و او را رها کند و ایضا بسند
دیگر از آنحضرت روایت کرده است که مومن شفاعت میکند از برای دوست خویش خود مگر آنکه
ناصبی باشد و اگر جمیع ملایکه مقربین و پیغمبران مرسل شفاعت کنند از برای ناصبی شفاعت
ایشان مقبول نگردد و در علل الشرایع از آنحضرت روایت کرده است که چون روز قیامت شود
عالم و عابدی را بیاورند چون ایشان را نزد حق تعالی باز دارند بعابد گوید برو بسوی بهشت و
بعالم گوید بایست و شفاعت کن مردم را بتادیب نیکی که ایشان را کردی و بروایت دیگر عالم را
گویند تو نیک مردی بودی اما همت تو مقصور بر خودت بود برو بسوی بهشت و عالم را گویند
تو همت بر هدایت بندگان خدا گماشتی بایست و هر که از علم تو منتفع شده است او را شفاعت
کن و ببر بسوی بهشت و فرات بن ابراهیم از حضرت صادق صلوات الله علیه روایت
کرده است که جابر بیدرم حضرت باقر علیه السلام گفت فدایت شوم حدیثی از برای من روایت
کن در فضیلت جده خود فاطمه صلوات الله علیها که هرگاه بشیعیان نقل کنم شاد شوند حضرت
فرمود که خبر داد مرا پدرم از جدم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون روز قیامت شود
نصب کنند از برای انبیا و رسل علیهم السلام منبرها از نور و منبر من بلندتر از همه منبرها باشد در روز قیامت
پس حق تعالی فرماید که خطبه بخوان پس خطبه بخوانم که احدی از انبیا و رسل علیهم السلام مثل آن را نشنیده باشند
پس از برای اوصیا منبرها نصب کنند از نور و از برای وصی من علی بن ابی طالب علیه السلام منبری از نور بگذارند
و منبر آنحضرت بلندتر از منبرهای آنها باشد پس حق تعالی آنحضرت را امر کند که خطبه بخوان پس خطبه بخواند که

همچنانکه از اوصیا مثل آن نشنیده باشند پس نصب کنند از برای اولاد انبیا و مرسلین منبرها
از نور پس نصب کنند از برای دو پسرم و دو فرزند زاده ام و دو گل بوستان من در ایام حیات
من منبری از نور و بایشان بگویند خطبه بخوانید پس هر دو خطبه بخوانند که از احدی از اولاد انبیا و
مرسلین مثل آن نشنیده باشند پس جبرئیل علیه السلام ندا کند کجاست فاطمه دختر محمد کجاست
خدیجه دختر خویلد کجاست مریم دختر عمران کجاست آسیه دختر مزاحم کجاست ام کلثوم مادر
یحیی همه برخیزند پس حق تعالی فرماید ای اهل محشر امروز بزرگواری از کیست پس محمد و علی و
حسن و حسین گویند کرم و بزرگواری از خداوند یگانه قهار است پس حق تعالی گوید ای اهل محشر
من بزرگواری را از برای محمد و علی و حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام قرار دادم ای اهل محشر سرها
بزیر اندازید و دیده ها را بپوشانید که اینک فاطمه بسوی بهشت میخرامد پس جبرئیل ناقه بیاورد از
ناقهای بهشت که هر دو پهلویش دیبا پوشانیده باشند و مهارش از مروارید تر باشد و جهازش از مرجان
باشد پس او را بخوابانند در پیش روی آنحضرت و بر آن سوار شود و حق تعالی صد هزار ملک بفرستد
که از جانب راستش او بروند و صد هزار ملک از جانب چپش او بروند و صد هزار ملک او را
بر بالهای خود بردارند تا او را بدر بهشت برسانند چون بدر بهشت برسد التفات بعقب
بفرماید حق تعالی فرماید ای دختر حبیب من سبب التفات چیست گوید پروردگارا میخواستم
قدر من در مثل این روز دانسته شود پس حق تعالی فرماید که ای دختر حبیب من برگرد بسوی محشر و نظر کن
هر کس که در دل او محبت تو یا محبت ذریت تو بوده باشد دستش را بگیر و داخل بهشت کن
پس حضرت باقر علیه السلام فرمود بخدا سوگند ای جابر که حضرت فاطمه در آن روز برچیند از محشر
شیعیان و دوستان خود را چنانکه مرغ دانه خوب را از دانه بد جدا میکند پس چون شیعیان او
بدر بهشت برسند حق تعالی در دل ایشان اندازد که رو بعقب کنند چون حق جل و علا فرماید که ای
دوستان من سبب التفات شما چیست و حال آنکه فاطمه دختر حبیب خود را شفیع گردانیدم
در باب شما گویند پروردگارا میخواستیم نیز قدر ما در مثل این روز ظاهر شود پس ندا رسد که

ای دوستان من برگردید

ای دوستان من برگردید و نظر کنید هر که شما را دوست دارد از برای محبت حضرت فاطمه یا آب داده باشد
شما را از برای محبت حضرت فاطمه یا طعام داده باشد شما را از برای محبت حضرت فاطمه یا غیبت
کسی را از شما رد کرده باشد از برای محبت حضرت فاطمه دستش را بگیرید و داخل بهشت گردانید
پس فرمود والله که باقی نماند در محشر مگر شک کننده یا کافری یا منافقی پس چون در میان طبقات
جهنم در آیند ندا کنند چنانکه خدا فرموده است فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ پس گویند
کاش بدنیا بر میگشتیم پس می بودیم از مؤمنین حضرت فرمود هیهات هیهات آنچه کردند
هرگز نخواهد شد و دروغ میگویند و اگر بدنیا برگردند عود خواهند کرد بآن اعمالی که ایشان را
از آن منع کرده اند و کلینی بسند معتبر از عبد الحمید وابشی روایت کرده است که گفت عرض کردم
بخدمت امام محمد باقر صلوات الله علیه که من همسایه دارم که همه محرمات را بعمل می آورد حتی
آنکه نماز را ترک میکند زیاده از کارهای دیگر حضرت فرمود سبحان الله و بسیار عظیم شمرد این را
پس فرمود میخواهی خبر دهم ترا بکسی که از این بدتر است و هر بنده که نزد او مذکور شوند اهل
بیت رسول و او رقت کند از برای ذکر ایشان ملائکه دست بر پشت او بمالند و همه گناهانش
آمرزیده شود مگر آنکه گناهی از او صادر شود که او را از ایمان بدر برد و شفاعت او مقبول است
و از برای ناصبی مقبول نیست و مؤمن شفاعت میکند از برای همسایه اش که هیچ حسنه ندارد و میگوید
پروردگارا همسایه من آزار خود را از من باز میداشت و شفاعت میکند از برای او پس
حق تعالی میفرماید که منم پروردگار تو ام و سزاوارترم که مکافات او کنم از جانب تو پس خدا
آن همسایه را داخل بهشت میکند و حال آنکه هیچ حسنه ندارد و کمتر مؤمنان از جهت شفاعت
سی نفر را شفاعت میکند و احادیث شفاعت زیاده از آن است که این رساله گنجایش ذکر عشری
از عشر آنها داشته باشد **فصل دوازدهم** در بیان صراط است بدانکه از جمله ضروریات دین
که ایمان بآن باید آورد صراط است و آن جسریست که بر روی جهنم میکشند و تا کسی از آن نگذرد
داخل بهشت نمیشود و در روایات معتبر خاصه و عامه وارد شده است که از مو باریکتر است و

و از شمشیر برنده تر است و از آتش گرم تر است و مؤمنان خالص در نهایت آسانی
از او میگذرند مانند برق جهنده و بعضی بدشواری میگذرند اما نجات می یابند و بعضی از عقبات
آن بجهنم می افتند و آنچه در آخرت نمونه صراط مستقیم دنیاست که دین حق و راه ولایت
و متابعت حضرت امیر المؤمنین و حضرات ائمه معصومین از ذریت او صلوات الله علیهم و
هر که ازین صراط عدول و میل بباطل کرده است در گفتار یا کردار از همان عقبه از صراط آخرت
میلغزد و بجهنم می افتد و صراط مستقیم سوره حمد اشاره بهر دو است و ابن بابویه در اعتقادات
گفته است که اعتقاد ما در صراط آنست که آن حق است و آن جسر جهنم است و بر آن مرور
جمیع خلایق واقع میشود چنانچه حق تعالی فرموده است وَإِن مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا
مَّقْضِيًّا یعنی احدی از شما نیست مگر آنکه وارد جهنم است بر پروردگار تو حتم و لازم و قضا
شده است و صراط در وجه دیگر حجتهای خدااند پس هر که ایشان را در دنیا شناخت و اطاعت
ایشان کرد خدا او را از صراطی که جسر جهنم است میگذراند در روز قیامت و حضرت رسول
بعلی علیه السلام گفت یا علی چون روز قیامت شود بنشینیم ما و تو و جبرئیل بر صراط و نگذرد بر صراط
مگر کسی که برائتی بولایت تو با او باشد و شیخ مفید علیه الرحمه گفته است که صراط یعنی طریق است
و باین سبب ولایت امیر المؤمنین و ائمه از ذریت او را صراط میگویند که راه نجات است
و در خبر وارد شده است که طریق بسوی بهشت در روز قیامت بمنزله جسری است که مردم بر آن
میگذرند و آنست صراطی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از جانب راست آن می ایستد و امیر
المؤمنین صلوات الله علیه از جانب چپ آن و ندا از جانب خدا بهر دو می آید که بیندازید
در جهنم هر کفار معاندی را و در امالی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که میگذرند مردم بر صراط چندین طبقه یعنی چندین قسم و صراط باریکتر است از مو و از دم شمشیر
بعضی میگذرند مثل برق و بعضی مثل دویدن اسب و بعضی راه میروند و بعضی بدست و پا میروند
و بعضی چسپیده اند بر صراط و بعضی از بدن ایشان را آتش میگیرد و بعضی را نمیگیرد و علی بن ابراهیم

و ابن بابویه بسند

و ابن بابویه بسندهای معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که چون این آیه نازل شد
وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ یعنی و بیاورند در آن روز جهنم را از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
پرسیدند معنی این آیه را فرمود که روح الامین مرا خبر داد که چون حق تعالی اولین و آخرین را در
قیامت جمع کند بیاورند جهنم را با هزار مهار که کشند آنرا صد هزار ملک در نهایت غلظت
و شدت و جهنم را صدائی در هم شکستن و خروش و غضب عظیم بوده باشد پس نفسی بکشد و صدای
از ان ظاهر شود که اگر نه آن باشد که حق تعالی مردم را تاخیر کرده است از برای حساب هر آینه
همه را هلاک کند پس گردنی از ان بیرون آید که احاطه کند به نیکوکار و بدکردار پس خالق نماند
هیچ بنده از بندگان خدا و نه ملکی و نه پیغمبری مگر آنکه فریاد کنند که رب نفسی نفسی یعنی پروردگارا
جان مرا نجات ده و تو ای پیغمبر خدا ندا کنی که امتی امتی و از برای امت خود دعا کنی پس صراط را
بر روی آن بگذارند از مو باریکتر و از شمشیر تیزتر و آن سه قنطره داشته باشد بر یک قنطره
امانت باشد و صله رحم و بر دوم نماز باشد و بر سیوم عدالت پروردگار عالمیان یعنی حکم
در مظلمه‌های بندگان پس مردم را تکلیف میکنند که بر صراط بگذرند پس در عقبه اول صله رحم و
امانت ایشان را نگاه میدارند که اگر قطع رحم و خیانت در اموال مردم کرده باشند ازین عقبه نمیگذرند
تا از عهده آن بدر آیند یا بجهنم افتند و اگر ازین عقبه نجات یافتند نماز ایشان را نگاه میدارد
و اگر ازین نجات یافتند عدالت الهی بر مظالم عباد ایشان را نگاه میدارد و اشاره باین است
آنچه حق تعالی فرموده است إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ یعنی بدرستی که پروردگار تو بر سر راه است
یا در کمین گاه است و مردم بر صراط میروند و بعضی بدست چسپیده اند و بعضی یک پایش لغزیده
بپای دیگر خود را نگاه میدارد و ملائکه بر دور ایشان ایستاده اند و دعا میکنند که ای خداوند حلیم
بردبار بیامرز و عفو کن و عود کن بفضل خود و سالم بدار و بسلامت بگذران ایشان را و مردم
میریزند در آتش مانند شب پره پس کسی که برحمت خدا نجات یافت و گذشت میگوید الحمد
لله و بنعمت خدا تمام میشود اعمال صالحات و نمو میکند حسنات و حمد میکنم خدا را که نجات داد

مرا از تو بعد از آنکه ما امید شده بودیم بجنت و فضل خود برستی ای پروردگار ما آمرزنده و شکر
کننده است علیهای بندگان خود را مؤلف گوید که میتواند بود که امانت در اموال باشد و عدل
آلهی در ظلمهای دیگر یا اول در حق الله باشد و ثانی در حق الناس و دور نیست که مراد از صله
رحم رعایت رحم آل محمد صلی الله علیه و آله باشد و از امانت عدم خیانت در عهد و بیعت ایشان
باشد که مقدم بر نماز واقع شده است و عقبه ولایت که اعظم عقبات است در اینجا مذکور نشده اما
ممکن که گوییم که اینها نسبت بمؤمنان است و کفار و مشرکان و مخالفان در اول صراط یا پیش از
ورود صراط بجهنم میروند و در معانی الاخبار وارد است که از حضرت صادق صلوات الله
علیه پرسیدند از صراط حضرت فرمود که آن راه بمعرفت خدا است و دو صراط میباشد صراط
دنیا و صراط آخرت صراط دنیا امامی است که اطاعت او فرض و واجبست هر که او را
شناخت در دنیا و پیروی او کرد میگذرد بر صراط آخرت که جسر جهنم است و هر که او را
نشناخت در دنیا قدمش از صراط آخرت میلغزد و بجهنم می افتد و در تفسیر امام حسن عسکری
علیه السلم در تفسیر صراط مستقیم وارد شده است که صراط مستقیم دنیا آنست که غلو نکنند در حق
ائمه علیهم السلم و تقصیر نکنند در حق امامت ایشان و مستقیم باشند در دین حق و میل بباطل
نکنند و در آخرت راه مؤمنان است بسوی بهشت که عدول نمیکنند بسوی جهنم و غیر آن
و ایضا در معانی الاخبار از آنحضرت در تفسیر مرصاد روایت کرده است که آن قنطره ایست
بر صراط که احدی از آن با مظلمه احدی نمیگذرد و در مناقب از طرق عامه از انس روایت
کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود در تفسیر قول حق تعالی فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ که بر
بالای صراط عقبه ایست بسیار صعب که طولش سه هزار ساله است هزار سال بزیر میروند
و هزار سال بر خار و خسک و مارها و عقربها راه میروند و هزار سال بالا میروند من اول کسی
اول کسی خواهم بود که آن عقبه را قطع کنم و دویم علی بن ابی طالب علیه السلم خواهد بود و بعضی
آن عقبه را بی مشقت قطع نمیکند مگر محمد و اهل بیت او و ایضا در تفسیر مقاتل از ابن عباس روایت

کرده است در تفسیر این آیه

یا ارحم الراحمین

کرده است در تفسیر این آیه یَوْمَ لَا یُخْزِی اللّٰهُ النَّبِیَّ گفته است یعنی عذاب نمیکند محمد را
وَالَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ یعنی عذاب نمیکند آنهارا که با او ایمان آورده اند یعنی علی و فاطمه و حسن
و حسین و حمزه و جعفر صلوات الله علیهم نُورُهُمْ یَسْعَىٰ بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَبِأَیْمَانِهِمْ یعنی روشنی
دهد بر صراط از برای علی و فاطمه مثل دنیا هفتاد مرتبه پس نور ایشان رود از پیش روی ایشان و از
جانب راست ایشان و ایشان از عقب او شتابند پس اهل بیت محمد و آل او یکدسته و
گروه بر صراط گذرند مانند برق جهنده پس گروه دیگر مانند باد گذرند و گروه دیگر مثل دویدن
اسب و گروه دیگر مثل رفتار پیاده و گروه دیگر بچهار دست و پا و گروه دیگر مانند اطفال خود را
بزمین کشند و خدا صراط را از برای مؤمنان عریض میگرداند و از برای گناهکاران باریک میگرداند
یَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا یعنی میگویند ای پروردگار ما تمام گردان از برای ما نور ما را
تا بگذریم بر صراط پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم میگذرد در میان هودجی از زمرد سبز و
فاطمه علیها السلم با او باشد بر شتری از یاقوت سرخ سوار و در دورش هفتاد هزار حوریه روند
مانند برق تند و شیخ در مجالس از طرق عامه از انس روایت کرده است که رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرمود که چون روز قیامت شود و صراط را بر جهنم نصب کنند نگذرد بر آن مگر کسی
که نامه رخصتی داشته باشد که در آن ولایت علی بن ابی طالب بوده باشد و اشاره بانیست
قول حق تعالی وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ یعنی و باز دارید ایشان را زیرا که ایشان سؤال کرده
شده اند یعنی از ولایت علی بن ابی طالب صلوات الله علیه و در تفسیر امام حسن علیه السلم
باشد از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که چون حق تعالی جمیع خلایق را مبعوث
گرداند منادی پروردگار ما از زیر عرش خدا ندا کند که ای گروه خلایق بپوشید دیدهای خود را تا فاطمه
دختر محمد که سیده نساء عالمیان است از صراط بگذرد پس همه خلایق دیدهای خود را برهم
گذارند بغیر محمد و علی و حسن و حسین و طاهرین از اولاد ایشان که محرم آنحضرتند و چون
داخل بهشت شود جامه آنحضرت کشیده باشد بر روی صراط و یکطرفش در دست آنحضرت

باشند در بهشت و یکطرفش در عرصات قیامت باشد پس منادی از جانب پروردگار ندا کند
که ای دوستان فاطمه هر یک چنگ زنید در ریشه های جامه سیده نساء عالمیان پس نماند
کسی از دوستان فاطمه مگر آنکه چنگ بزند بتاری از تارهای آن تا آنکه زیاده از سه هزار فئام چنگ زنند
در آن جامه که هر فئامی هزار هزار نفر باشند و همه نجات یابند ببرکت آنحضرت از آتش جهنم
و کلینی بسند معتبر روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود حساب کنید نفسهای خود را
پیش از آنکه شما را حساب کنند بدرستیکه در قیامت پنجاه موقف است و هر موقفی مثل هزار
سال از سالهای دنیا میماند چنانکه حق تعالی فرموده است که در روزی که مقدار آن پنجاه هزار سال است
و ابن بابویه در کتاب عقاید گفته است اعتقاد ما در عقباتی که در راه محشر است آنست که
هر عقبه اسم واجبی و فرضی است از اوامر و نواهی الهی پس بهر عقبه که برسد انسان مسمی باسم واجبیست
اگر تقصیر در آن واجب کرده است آن را در آن عقبه هزار سال باز میدارند و طلب حق خدا از او
در آن واجب میکنند اگر بیرون آمد از عهده آن بعمل صالحی که پیش فرستاده باشد یا برحمتی از خدا
که او را دریابد نجات می یابد از آن و میرسد بعقبه دیگر پس پیوسته او را از عقبه بعقبه
دیگر میبرند و نزد هر عقبه سؤال میکنند از آنچه او در جانب اسم آن تقصیر کرده است پس اگر از
همه بسلامت بیرون رفت منتهی میشود بدار بقا پس حیاتی می یابد که هرگز مرگ در آن نمی باشد
و سعادتی می یابد که هرگز شقاوت و تعب با او نمی باشد و ساکن میشود در جوار خدا با پیغمبران و
اوصیا و صدیقان و شهدا و صالحان از بندگان خدا و اگر او را بر عقبه حبس کنند و طلب کنند
از او حقی را که تقصیر در آن کرده است پس نجات ندهد او را عمل صالحی که پیش فرستاده باشد و در
نیابد او را رحمتی از جانب حق تعالی و ملغزد قدمش از آن عقبه و فرو میرود در جهنم پناه میبریم بخدا
از آن و این عقبات همه بر صراط است و اسم یک عقبه از آنها ولایت است همه خلایق را
نزد آن عقبه باز میدارند و سؤال میکنند از ولایت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
و ائمه بعد از او علیهم السلام و اگر اتیان بآن کرده است نجات می یابد و میگذرد و اگر نکرده است

فرو میرود

بسم الله خیر الاسماء

فرو میرود بسوی جهنم چنانچه فرموده است وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ و اهم عقبات مرصاد است
إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ و حق تعالی میفرماید بعزت و جلال خود سوگند یاد میکنم که از من نمیگذرد
ظلم ظالمی و اسم یک عقبه رحم است و اسم دیگری امانت است و اسم دیگری نماز است و باسم
هر فرضی یا امری یا نهیی عقبه ایست که بنده را نزد آن عقبه باز میدارند و از آن فرض سؤال میکنند

فصل سیزدهم در حقیقت بهشت و دوزخ است بدانکه وجوب ایمان ببهشت و
دوزخ جسمانی بنحوی که در صریح آیات و اخبار متواتره وارد شده است از ضروریات دین اسلام
و کسی که مطلق بهشت و دوزخ را انکار کند مانند ملاحده یا تأویل کند آنها را مانند فلاسفه
بی شک کافر است و فلاسفه در این باب سه طایفه اند اول اشراقیانند که قایلند بعالم مثال
و ایشان ظاهرا قایلند ببهشت و دوزخ و آنچه در شرع وارد شده است از تفاصیل آنها اما نه
در این بدن جسمانی و نه آنکه آن بهشت و دوزخ جسمی چند اند از قبیل اجسام این دنیا بلکه عالمیست
متوسط میان عالم جسمانیات و عالم مجردات مانند عالم خواب و صورتی که در آب و آینه
دیده میشود پس ثواب و عقاب مانند خوابهای خوب و خوابهای بد ایشان خواهد بود و این مخالف صریح
آیات و اخبار بیشمار است و تلاعب بدین مبین است و اگر گویند بسیاری از مسلمانان در عالم
برزخ بمثال قایل شده اند جواب گوییم که دو فرق است اول آنکه آنچه ایشان قایل شده اند
مستلزم انکار معاد و بدنهاست در محشر و مستلزم رد آیات و اخبار صریحه حشر جسمانی نیست
دوم آنکه عالم مثالی که ایشان قایلند غیر این مثال است و میگویند بدن مثالی جسم لطیف است مانند
اجسام ملائکه و جن و روح در عالم برزخ بآن جسم تعلق میگیرد و تأویل بعالم خواب و خیال نمیکنند و
دوم مشائیانند که اکثر فلاسفه ایشانند و جمیع آنچه در شرع وارد شده است از نعیم بهشت و حور و قصور
تأویل میکنند بلذاتی که روحانیات بعد از مفارقت بدن بکمالات و معلومات خود که در دنیا
تحصیل کرده اند دارند و ثواب و بهشت او همین است و آنها که جاهلند و این علوم و
کمالات را تحصیل نکرده اند در الم و حسرتند از فقد این علوم و کمالات و عقاب و جهنم ایشان

اهلی است و در این عالم چون مستغرق در تدبیر بدن بود و در کدورات عالم طبیعت فرو رفته
بود ادراک آن لذات و این الم کما ینبغی نمیکرد و بعد از مفارقت بدن اینها ظاهر میگردد
و چنین اکثر امم عوام بوده‌اند و خبری از لذات و آلام روحانی نداشتند در کتب الهیه و حکم
نبویه این لذات جسمانیه و آلام بدنیه را ذکر کرده‌اند از برای ترغیب ایشان بطاعات و خیرات
و ترهیب ایشان از شرور و معاصی و سیئات بر سبیل استعاره و مجاز تعبیر از آن لذات
روحانیه بحور و قصور و ثمار و انهار و امثال آنها و از آلام روحانیه بزقوم و ضریع و حمیم و نار
و اشباه آنها نموده‌اند چنانکه شیخ ابو علی در رساله مبدأ و معاد تصریح باین عبارات نموده و در شفا
از ترس علمای اسلام معاد جسمانی را احواله بصاحب شریعت نموده و کسی هم اندک شعوری و تمییزی
داشته باشد چنین رجوع بعقاید باطله و کلمات واهیه ایشان میکند دیده‌ام اکثر اینها را با اتباع
بشرایع انبیا علیهم السلام جمع نمیشوند و چون اعتقاد باصول ایشان دارند و بضرورت بمعاشرت
با مسلمانان گرفتار شده‌اند از ترس قتل و تکفیر لفظی چند از ضروریات دین بر زبان جاری
میکنند و در دل خلاف آنها را قایلند یقولون بألسنتهم ما لیس فی قلوبهم و گاهی بر
سبیل استهزاء اظهار بعضی از اصول دین میکنند و چنین با شاگردان و خواص خود خلوت میکنند
میگویند انا معکم انما نحن مستهزؤن و با جاهلان ظاهری قناعت کرده‌اند یرضونکم بافواههم
و تأبی قلوبهم و اکثرهم فاسقون و ایشان بآن عقاید باطله هم بتقلید فلاسفه و شبهات
شیطانیه قایل شده‌اند در این باب معذور نیند زیرا که کسی هم قایل باشد که واحد صادر نمیشود
از او مگر واحد و گوید هر حادثی مسبوق است بماده و گوید آنچه قدمش ثابت شد عدمش محال است
و عقول و افلاک و هیولای عناصر را قدیم دانند و انواع متوالده را قدیم دانند و اعاده معدوم را
محال دانند و افلاک را متصل بیکدیگر دانند و فاصله در میان آنها قایل نباشند و خرق و التیام
در فلکیات محال دانند و عنصریات را در افلاک محال دانند و امثال این عقاید باطله را قایل باشند
چگونه اذعان میتوانند کرد با آنکه خدا فاعل مختار است و آنچه خواهد میتواند کرد و عالم و آدم حادث شدند

و بحشر جسمانی در آنها

و بحشر جسمانی و آنکه بهشت در آسمانست و مشتمل بر حور و قصور و ابنیه و مساکن و اشجار و انهار
و آنکه آسمانها شق میشوند و پیچیده میشوند و کواکب بی نور میشوند و فرو میریزند بلکه منتفی میشوند
و آنکه ملائکه جسمانند و بالها دارند و آسمانها مملو اند از ایشان و بزمین می‌آیند و بالا میروند و
آنکه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بمعراج رفت و عیسی و ادریس علیهما السلام بآسمان رفتند
و بسیاری بسیاری از معجزات انبیا و اوصیا صلوات الله علیهم از شق قمر و احیای اموات و رد
شمس و طلوع آن از مغرب و خسوف و کسوف در غیر وقت مقرر و جاری شدن نهرهای عظیم
از سنگ کوچک و فرو بردن عصا خوارهای چوب و ریسمانها و امثال اینها پس معلوم شد که
اعتقاد باصول حکما با اعتقاد باکثر ضروریات دین جمع نمیشود پس یا منکر نبوت انبیا باید بشوند یا
انبیا را و العیاذ بالله از باب ارباب حیل و معمیات دانند که در قاعده مدارا ایشان
بر این بوده که مردم را بضلالت و جهل مرکب اندازند و باطل را در لباس حق بمردم نمایند
و بهدایت ایشان را باین فرقه ضاله حواله کرده باشند و از همه غریب‌تر آنست که جمعی که خود را از
اهل شرع میشمارند و اهتمام عظیم در باب اتیان بآداب و مستحبات بعمل مینمایند این کتب ضلال را
از روی اعتقاد درس میگویند و کسی از ایشان نشنیده که در مقام رد و انکار و دفع شبهات
ایشان در آیند و کسی که رد و انکار این عقاید نماید از جهات دیگر شبهات بر عوام القا
میکنند که شاید ترویج عقاید باطله خود توانند نمود و طعن میکنند بر کسی که بر ارباب این عقاید
لعن کند و فخر میکنند که ما از جمله لاعنین نیستیم یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم
والله متم نوره و لو کره الکافرون پس در اصل بهشت و دوزخ جسمانی شکی نیست
و کسی که انکار کند کافر است اما متکلمان عامه خلاف کرده‌اند در آنکه بهشت و دوزخ آیا
بالفعل موجودند یا در قیامت موجود خواهند شد در قیامت و معلوم نیست که احدی از امامیه
باین مذهب سخیف قایل شده باشند و این قول را نسبت بسید رضی رضی الله عنه
داده‌اند و از او بسیار بعید است و آیات بسیار دلالت بر وجود آنها در حال نزول

قرآن مجید میکند مثل أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ
عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى واکثر احادیث معراج مشتملست برآنکه حضرت رسول صلی الله علیه
وآله داخل بهشت شد وجهنم را بآنحضرت نمودند واکثر مفسرین ومتکلمین بهشت حضرت
آدم را خلد میدانند وابن بابویه بسند معتبر از ابو الصلت هروی روایت کرده است که
گفت از حضرت امام رضا علیه السلام پرسیدم که یابن رسول الله مرا خبر ده از بهشت و آتش
جهنم آیا امروز مخلوق شده اند حضرت فرمود بلی و رسول خدا صلی الله علیه وآله داخل بهشت شد
و جهنم را دید در شبی که آنحضرت را باسمان بردند عرض کردم که جماعتی میگویند امروز مقدر شده اند
اما هنوز مخلوق نشده اند حضرت فرمود ایشان از ما نیستند و ما از ایشان نیستیم هر که انکار کند
خلق بهشت و دوزخ را تکذیب حضرت رسول صلی الله علیه وآله کرده است و تکذیب ما کرده است
و از ولایت ما بهره ندارد و مخلد در جهنم خواهد بود حق تعالی میفرماید هَٰذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ
بِهَا الْمُجْرِمُونَ يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آنٍ یعنی اینست آن جهنمی که تکذیب مینمایند بآن
مجرمان میگردند میان آتش و میان حمیمی که در حرارت بنهایت رسیده است گاه بآتش میسوزند
وگاه حمیم در حلق ایشان میکنند و رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود که چون مرا باسمان بردند جبرئیل
دست مرا گرفت و داخل بهشت کرد و از رطب بهشت بمن داد خوردم پس آن نطفه شد
در صلب من چون بزمین آمدم با خدیجه مواقعه کردم و حامله شد پس فاطمه در حسن و نیکی صفات
و اخلاق حوریه است و بظاهر انسیه است هرگاه مشتاق بوی بهشت میشوم دختر خود فاطمه را
میبویم و علی بن ابراهیم روایت کرده است که دلیل برآنکه بهشت و جهنم مخلوق شده اند
آنست که میفرماید عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى یعنی نزد سدرة المنتهی است جنتی که ماوای
مؤمنانست و سدرة المنتهی در آسمان هفتم است پس بهشت نیز در آنجاست و دلیل
برآنکه بهشتها در آسمانست آنست که در حق کفار فرموده است که گشوده نمیشود از برای
ایشان درهای آسمان و داخل بهشت نمیشوند و دلیل برآنکه آتش جهنم در زمین است آنست

که فرموده

که فرموده است پس بحق پروردگار تو البته حشر میکنیم ایشانرا و شیاطین را پس حاضر میکنیم ایشانرا دور
جهنم بزانو درآمده و منزل حول جهنم دریاست که محیط است بدنیا همه آتش خواهد شد چنانچه
فرموده است وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ پس فرموده است وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا یعنی در زمین
میگذاریم ایشانرا در وقتی که آتش شود و در خصال از ابن عباس روایت کرده است که یهودی
آمدند و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سؤالی چند کردند از جمله آنها پرسیدند که بهشت در کجاست
و جهنم در کجاست فرمود بهشت در آسمانست و جهنم در زمین است پرسیدند که سبعه چیست
فرمود که هفت در جهنم است پرسیدند که ثمانیه کدام است فرمود که هشت
در بهشت است و در رجال کشی بسند معتبر از محمد بن عیسی قمی روایت کرده است که بحضرت
امام رضا علیه السلام عرض کردم که یونس میگوید که بهشت هنوز مخلوق نشده است فرمود دروغ میگوید
پس کجا بود بهشت آدم علیه السلام و باز بهمین مضمون باسناد دیگر از آنحضرت روایت کرده است و ابن
بابویه در کتاب صفات الشیعه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که از شیعه ما نیست
کسی که چهار چیز را انکار کند معراج رسول و سؤال قبر و خلق بهشت و دوزخ و شفاعت و از حضرت
امام رضا علیه السلام روایت کرده است که کسی که اقرار کند برجعت و متعه و حج تمتع و ایمان بیاورد
بمعراج و سؤال قبر و حوض و شفاعت و خلق بهشت و جهنم و صراط و میزان و بعث و نشور و جزا
و حساب او مؤمن است حقا و از شیعه ما اهل بیت است و ابن بابویه گفته است که اعتقاد
ما در بهشت و آتش آنست که مخلوقند و رسول خدا صلی الله علیه وآله داخل بهشت شد و جهنم را
دید در شب معراج و اعتقاد ما اینست که بیرون نمیرود احدی از دنیا تا مکان خود را در بهشت
یا جهنم نبیند و مؤمن از دنیا بیرون نمیرود تا آنکه دنیا را در نظر او جلوه دهند بهتر از آنچه دیده بود
و مکان او را در آخرت باو بنمایند پس او را مخیر میکنند و او اختیار آخرت میکند پس در آنوقت قبض
روح او میکنند و اما جنت آدم پس آن باغی است از باغهای دنیا که آفتاب در آن طلوع و غروب میکند
و جنت خلد نبود و اگر جنت خلد بود هرگز از آن بیرون نمی آمد و مکان بهشت باید دانست که

در جهت آسمانست و مشهور آنست که در بالای آسمان هفتم است و در آیهٔ کریمه وارد شده است
که عرض بهشت آسمانها و زمین است و خلافست در معنی آن بعضی گفته اند که یعنی اگر آسمانها
و زمین را بپهلوی یکدیگر بگذارند وسعت بهشت مثل آنهاست و بعضی گفته اند یعنی اگر آسمانها
و زمینها را طبقه طبقه بکنند که هر یک از این طبقها سطحی باشد مؤلف از اجزای لا یتجزی و بعضی را
ببعضی وصل کنند که یک سطح شود هر آینه مثل عرض بهشت خواهد بود و بعضی گفته اند از برای
هر شخص اینقدر خواهد بود و بر هر تقدیر اعتراض کرده اند که هرگاه عرضش مثل عرض آسمان و زمین
باشد چگونه در آسمان می گنجد و جواب گفته اند که ما میگوییم بالای آسمانهاست و هیچ گاه نیست پس
میتواند بود که بزرگتر از آسمانها باشد چنانکه در حدیث وارد شده است در وصف بهشت
که سقف آن عرش رحمان است و روایت کرده اند که رسول هرقل پادشاه روم از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله پرسید که تو دعوت میکنی بسوی بهشتی که عرضش آسمانها و زمین است
پس جهنم در کجاست حضرت فرمود سبحان الله روز که آمد شب در کجاست و در معنی این حدیث
گفته اند که همچنانکه شب و روز مقابل یکدیگرند و هرگاه روز در جهت اعلی باشد شب در جهت
اسفل است همچنین بهشت در فوق سموات است و جهنم در تحت ارضین و عامه روایت کرده اند
که از انس بن مالک پرسیدند که بهشت در زمین است یا در آسمان گفت کدام آسمان
و زمین گنجایش بهشت دارد گفتند پس کجاست گفت بالای آسمانهای هفتگانه است
در زیر عرش و اگر گویند که هرگاه بهشت در بالای آسمانها باشد و جهنم در زیر طبقه هفتم زمین
پس چگونه صراط را بر روی جهنم میگذارند و از آن عبور میکنند بسوی بهشت جواب گوییم که
تفکر در اینها ضرور نیست بلکه مجوز نیست و ایمان اجمالی بآنچه انبیا علیهم السلام خبر داده اند
باید آورد و تفکر در تفاصیل اینها که موجب تطرق شبهات شیطانیست نباید نمود و کسی که
دست از اصول فاسده حکما بردارد و بآیات و اخبار اذعان نماید همه با یکدیگر منطبق
میتوانند شد زیرا که هرگاه کواکب فرو ریزد و آسمانها در هم پیچیده شود و عرش بزیر آید

بهشت نیز بزیر خواهد آمد و عرش سقف آن خواهد بود و میتواند بود که وَ اُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ
لِلْمُتَّقِينَ اشاره باین باشد و جهنم را بلند میگردانند و ظاهر میسازند چنانچه فرموده است وَ بُرِّزَتِ
الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ و چنانچه علی بن ابراهیم روایت کرده است دریاها و زمین همه آتش میشود
و داخل جهنم میشوند و صراط را بر روی آن نصب میکنند و راهی میشود مستقیم بسوی بهشت و چون
از اینها گذشتند منتهی میشود به بهشت و عرش الهی که سقف آنست و جوری از عرش متصل بمحشر
خواهد بود که محل حضور انبیا و اوصیا و مؤمنان خواهد بود و منابر انبیا و اوصیا را در آنجا
خواهند گذاشت و عرش را بر روشی که حکما گفته اند فلکی قرار نباید داد بلکه جسمیست اعظم
از همه اجسام و مربع است و قوایم دارد و اینکه طول صراط چندین هزار سال است با اینها
موافقست و مکان امریست موهوم و تابع متمکن است و چنانکه پیش از خلق عالم مکانی
نبود و بعد از خلق اجسام مکان بهم رسید همچنین بعد از حرکت عرش و بهشت مکان آنها بهم
میرسد و آن مکانها برطرف میشود و حکم فوق اجسام بهم میرسد و استحاله این نوع از خلا معلوم نیست
و بر تقدیر محال بودن ممکنست محل آنها جسمی دیگر در آنجا خلق کنند و بالجمله کسی که دست از قواعد
و اصول فاسده حکما که مبنی بر شبهات واهیه است بردارد همه اینها با یکدیگر موافق میشود با آنکه
تفکر در اینها چنانچه گفتیم ضرور نیست و اذعان اجمالی کافیست والله الموفق بالخیر والصواب
و الیه المرجع و المآب **فصل چهاردهم** در بیان صفتی چند است که در آیات و اخبار از برای
بهشت وارد شده است و اعتقاد بآنها لازم است باید دانست که بهشت دار بقا و
سلامت است و در آن مرگ نمی باشد باجماع است الا الموتة الاولی اگر نقل کلام اهل
جهنم نباشد استثنای منقطع خواهد بود و مراد مرگ دنیا خواهد بود نه مرگ در بهشت چنانچه
بعضی توهم کرده بودند در عصر سابق و جمعی تکفیر ایشان باین سبب میکردند و همچنین در آیه دیگر که
فرموده است که نمی چشند در آن مرگ را مگر مرگ اول مراد مرگ دنیاست و ایضا در بهشت پیری
و کوری و کری و درد و بیماری و آفت و مرض و هم و غم و الم نمی باشد و ایضا در آن فقر و احتیاج

دوا مانند کمنیت و هر چه نفس خواهش کند و دیده از آن لذت برد از جمله آدمی حاصل است
و دار خلود است هرگز از آن بیرون نمیروند و منزل پاکان و نیکان است در آن بغض و
حسد و عداوت و نزاع و جدال نمی‌باشد و هر کس بانچه حق تعالی با و عطا کرده است راضی است
و آرزوی مرتبه دیگری نمیکنند و بعضی گفته‌اند که اهل مرتبه اعلی بدیدن اهل مرتبه ادنی می‌آیند
و ایشان بمرتبه اعلی نمیروند که مبادا مرتبه ایشان در نظر ایشان پست شود و عیش ایشان
منغص شود و این ضرور نیست زیرا که ممکنست که حق تعالی ایشان را بمرتبه خود راضی کرده باشد
که آرزو و خواهش مرتبه دیگری نکنند و ایضا چنانکه در دنیا بعضی از مردم مطعومات دنیه را
بر ماکولات لذیذه ترجیح میدهند و درجات خسیسه و اشغال باطله را بر مراتب عالیه
اختیار میکنند ممکنست در آن نشاه نیز هر یک مرتبه خود را بهتر از مراتب دیگران دانند
و با و راضی و مشعوف باشند و لهذا فرموده است و لهم فیها ما تشتهیه الانفس پس اگر چه
نفس هر کس خواهش کند با و میدهند و خواهشهای النفس مختلف میباشد اما در روایت معتبر
وارد شده است که اهل درجه سافله بدرجه عالیه نمیروند و دیگر آنکه ایشان از بول و غایط و
کثافات نمی‌باشند و بعنوان عرق خوشبو از ایشان دفع میشود و زنان ایشان نیز از حوریان
و آدمیان حیض و نفاس و استحاضه و ولادت و بول و غایط و رشک و حسد و عداوت
و بدی اخلاق که عادت زنان است مبری میباشند و ازواج مطهره را باین تفسیر کرده‌اند و روشنی
بهشت از آفتاب و ماه و ستارگان نیست و پیوسته مانند هوای ما بین طلوع صبح تا طلوع
آفتاب و ظل ممدود را باین تفسیر کرده‌اند و شراب دنیا مستی و صداع و بول و قی و تلخی
و تهوع میدارد و لغو و فحش و دشنام با و میباشد و شراب بهشت هیچیک از اینها را ندارد
و لذت شراب را باضعاف غیر متناهی دارد و همچنین در وقت شراب میوه و کباب و
ملاقات احباب لذیذ تر می‌باشد و از دست غلامان خوش لقا و مصاحبت حوری
طلعتان زیبا خوشتر مینماید در وصف مجلس بهشت آیین ایشان فرموده است که بر کرسیهای

بافته از مفتول طلا

یا قدیر

بافته از مفتول طلا و مرصع بمروارید و جواهر نشسته باشند تکیه بر آنها داده رو بروی یکدیگر و گردند
بر ایشان غلامان و امردان گوشواره در گوش با قدحها و ابریقها از طلا و نقره و انواع جواهر
و کاسه‌ها از شراب معین که از نوشیدن آنها صداع بهم نرسانند و عقلشان زایل
نگردد و میوه‌ها از جمله هر میوه را که اختیار کنند و گوشت و کباب از هر مرغ که خواهش کنند
و مصاحبت حوریان سیم اندامان سیاه چشمان مانند مروارید ناسفته تازه از صدف
بیرون آمده و نشنوند در آن شراب خوردن نه سخن لغوی و نه چیزی که متضمن فحشی یا گناهی باشد
مگر سلام و تحیت که یکدیگر را با آن نوازش کنند پس نظر کن لطف و کرم خداوند کبیر را که با این ذرهای
حقیر و بندهای سراپا تقصیر بچه مهربانی سلوک کرده و از جمله ترغیب ایشان بطاعت و بندگی تحصیل
عیش ایشان را بچه شایانی و آیاتی بیان فرموده و بعوض عملهای ناقص که بلطف و توفیق و اسباب و آلات
و ادوات آفریده او در ایام قلیله فانیه دنیا از بندگان ضعیف او بعمل آمده چه نعمتهای جسمانی
و روحانی در بهشت جاودانی از جمله این غلامان سرکش جانی فانی مرتب داشته فلله الملک
و له الحمد و هو الرحیم الغفور و ایضا باید دانست که منازل بهشت اکثر غرفهاست
زیرا که التذاذ از سیر نهرها و گلها و سبزه‌ها در غرفه بیشتر میباشد و عیب غرفه در دنیا احتیاج
بنزول است و دشواری آن و اهل بهشت را احتیاج بنزول نیست و اگر خواهند با آسانی
فرود میتوانند آمد و مرویست که نهرهای بهشت بی رخنه که در زمین بکنند بلند میشوند بقدر
آنچه میخواهند در میان منازل و در زیر غرفها و در خانهای ایشان جاری میشوند و ابن بابویه در
فقیه و امالی از عبدالله بن علی روایت کرده است که گفت در مصر دیدم بلال مؤذن
رسول خدا صلی الله علیه و آله را و از وصف بنای بهشت از او پرسیدم فرمود که شنیدم از رسول خدا
صلی الله علیه و آله که حصار بهشت یک خشت از طلاست و یک خشت از نقره و یک خشت از یاقوت
و بجای گل مشک ناب بکار برده‌اند و کنگره‌های آن از یاقوت سرخ و سبز و زرد است
پرسیدم درهای آن از چه چیز است گفت درهای آن مختلف است باب رحمت از یاقوت

سرخست گفتم حلقه اش چیست گفت باب الصبر در کوچک است و یک لنگ است و از
یاقوت سرخست و حلقه ندارد و باب الشکر از یاقوت سفید است و دو مصراع است و ما بین
آن دو مصراع پانصد ساله راهست و آن را خروش و ناله است و میگوید خداوندا اهل مرا بسوی
من بیاور گفتم آیا در سخن میگوید گفت بلی خداوند صاحب جلال و اکرام او را بسخن می آورد و اما
باب بلا از یاقوت زرد است و یک مصراع است و چه بسیار کم است کسی هم از این در
داخل شود و اما در بزرگتر پس داخل میشوند از و بندگان شایسته خدا که اهل زهد و ورع اند
و رغبت کنندگانند بسوی خدا و انس گیرندگانند با و چون داخل بهشت شدند در کشتیها
می نشینند و سیر میکنند و در دو نهر از آب صاف و کشتیها از یاقوت و انجم کشتی را
با آن حرکت میدهند از مروارید است و در آن کشتیها ملائکه از نور هستند هم جامههای
سبز لباس سبز پوشیده اند گفتم آیا از نور سبز میباشد گفت جامههای سبز ندو در آنها
نوری است از نور پروردگار عالمیان و ایشان در دو طرف آن نهر سیر میکنند گفتم اسم آن
نهر چیست گفت جنة المأوی گفتم آیا در وسط این بهشت بهشت دیگر است گفت
بلی جنت عدن و آن وسط بهشتهاست و حصارش از یاقوت سرخست و سنگریزه اش
از مروارید است گفتم در میان آن بهشت دیگر هست فرمود بلی جنة الفردوس و حصارش
از نور است و غرفهایش از نور پروردگار عالمیان است حق تعالی میفرماید در بهشت
خیرات حسان هستند یعنی خوش خلقها و خوبروها و بعضی گفته اند ایشان زنان دنیااند
و بهترند از حوریان و روایت کرده اند هم زنان اهل بهشت دست یکدیگر را میگیرند
و غنا و خوانندگی میکنند بصدای چند هم خلایق مثل آن را نشنیده باشند گویند مائیم راضیات
هم خشم نیاییم مائیم اقامت کنندگان هم هرگز حرکت نکنیم مائیم خیرات حسان و دوستان
شوهران کرام چون حوریان این سخنان را بگویند زنان دنیا در جواب ایشان گویند مائیم
نماز گذارندگان و شما نماز نکرده اید و مائیم روزه دارندگان و شما روزه نداشته اید

و مائیم هم

با من یعمل بالشاه

و مائیم هم وضو ساخته ایم و شما ساخته اید و مائیم هم تصدق کرده ایم و شما نکرده اید پس ایشان
غالب میشوند در عیاشی روایتست که ما هم از حضرت صادق علیه السلام پرسیدیم هرگاه
مرد مؤمن زن مؤمنه داشته باشند و هر دو بمیرند و داخل بهشت شوند آیا در بهشت زن و شوهر
دیگر خواهند بود حضرت فرمود هم حق تعالی حاکم عادل است اگر مرد افضل است از زن مرد را مخیر میکنند
اگر اختیار او کرد از زنان او خواهد بود و اگر نخواست از او نخواهد بود اگر زن بهتر از مرد
باشد زن را مخیر میکنند اگر آن شوهر را اختیار کرد شوهر او خواهد بود و اگر نخواست شوهر او
نخواهد بود و حضرت فرمود هم میگویند بهشت یک بهشت است حق تعالی میفرماید و در پایین تر
یا نزدیکتر از آن دو بهشت دو بهشت دیگر هست و میگویند بهشت یک درجه است بلکه
درجات بعضی بالای بعضی و زیادتی مردم در درجات باعمال میباشد راوی گفت دو
مؤمن داخل بهشت میشوند یک مکانش بلندتر است از دیگری پس میخواهد ملاقات کند
دیگری را آیا میتوانند فرمود آنکه بالاتر است پایین میتواند آمد هم پستتر را به بلندی و آنکه
پستتر است بدرجه بالا نمیتواند رفت زیرا که آن بالا را از مرتبه او است و لیکن
اگر خواهند یکدیگر را ملاقات کنند بر روی کرسیها که نشسته اند در مرتبهای خود یکدیگر را
ملاقات میکنند و ایضا روایت کرده است هم علا بن سیابه با آنحضرت عرض کرد هم مردم
تعجب میکنند از ما هرگاه میگوییم هم جمعی از جهنم بیرون می آیند و داخل بهشت میشوند و میگویند
چون میشود هم ایشان با دوستان خدا در بهشت باشند حضرت فرمود هم خدا میفرماید هم
و من دونهما جنتان نه والله ایشان با دوستان خدا در یک مکان و در یک بهشت
نخواهند بود راوی گفت ایشان کافر بودند فرمود نه والله اگر کافر میبودند داخل بهشت
نمیشدند گفت مؤمن بودند فرمود نه والله اگر مؤمن میبودند داخل جهنم نمیشدند و لیکن
واسطه اند میان مؤمن و کافر و ابن بابویه بسند معتبر از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده است
هر حلقه دروازه بهشت از یاقوت سرخست و بر صفحهای طلا آویخته است چون آن حلقه

برصفه مینوزد و صدا بلند میکند که یا علی و علی بن ابراهیم روایت کرده است که نصرانی شام
از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه سؤال کرد که اهل بهشت که طعام میخورند و فضله
نمی‌آورند نظیر ایشان در دنیا چیست فرمود که نظیر ایشان جنینی است در شکم مادر میخورد
از آنچه مادرش میخورد و غایط نمیدارد و ایضا بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در شب معراج داخل بهشت شد دید ملکی
چند عمارتی میسازند که یک خشت آن از طلاست و یک خشت از نقره و گاهی دست باز
میگیرند پرسید که چه سبب دارد که گاهی میسازند و گاهی دست برمیدارند گفتند انتظار
خرجی میکشیم پرسید خرجی شما چیست گفتند گفتن مؤمن سُبْحَانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ
وَلَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَاللهُ أَكْبَرُ هرگاه میگوید ما میسازیم و هرگاه دست برمیدارد ما دست
برمیداریم و ابن بابویه و عیاشی و دیگران بسندهای معتبر از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله
علیه روایت کرده‌اند که طوبی درختیست در بهشت که اصل آن در خانه حضرت رسول است
صلی الله علیه و آله و سلم و هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه در خانه او شاخی از آن درخت هست
و خواهش چیزی در خاطر او خطور نمیکند مگر آنکه آن شاخ آن را از برای او حاضر میکند و اگر سواری تند
روی در سایه آن صد سال بتازد از آن بیرون نمیرود و اگر کلاغی از پایین او پرواز کند
تا از پیری تمام پر سفید شود به بالای آن درخت نرسد و ایضا ابن بابویه از آنحضرت روایت
کرده است که در بهشت درختی هست که از بالای آن حلّه‌ها بیرون می‌آید و از زیر آن اسبها
با زین و لجام و بالدار بیرون می‌آید که سرگین و بول نمیدارند و دوستان برآن سوار میشوند
و پرواز میکنند در بهشت با ایشان هرجا که خواهند پس جمعی که از ایشان پست‌ترند میگویند
ای پروردگار ما چه عمل باعث این شده است که این بندگان تو باین مرتبه رسیده‌اند
خداوند جلیل فرماید که ایشان در شبها بعبادت می‌ایستادند و خواب نمیکردند و در روزها
روزه میداشتند و چیزی نمیخوردند و با دشمنان من جهاد میکردند و نمی‌ترسیدند و تصدق میکردند

و بخل نمی‌ورزیدند

و بخل نمی‌ورزیدند و ایضا از حضرت صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که در بهشت غرفه چند هست که از بیرون آنها اندرون آنها
و از اندرون آنها بیرون آنها دیده میشود و از امت من کسی در آنها ساکن میشود که سخن
او نیک باشد و طعام بمردم بخوراند و بهرکس رسد سلام کند و نماز کند در شب در هنگامی که
مردم در خواب باشند و ایضا از حضرت امام موسی صلوات الله علیه روایت کرده است
که ام سلمه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسید که زنی دو شوهر کرده است و هر
دو داخل بهشت میشوند آن زن از کدام یک از آن دو شوهر خواهد بود حضرت فرمود که ای ام سلمه
او را با آن شوهری میدهند که خوش‌خلق‌تر باشد و سلوکش با اهلش بهتر باشد ای ام سلمه
حسن خلق خوبی دنیا و آخرت را برده است و علی بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام
بسند کالصحیح روایت کرده است که طوبی درختیست در بهشت و اصلش در خانه حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام است و در خانه هر شیعه شاخی از شاخهای آن هست و هر برگی از آن
امتی را سایه میکند و فرمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه صلوات الله علیها را
بسیار میبوسید عایشه را بد آمد و گفت زن شوهردار را چرا اینقدر میبوسی حضرت فرمود
ای عایشه در شب معراج داخل بهشت شدم و جبرئیل علیه السلام مرا بنزد درخت طوبی برد و از
میوه آن بمن داد که تناول نمودم پس خدا آن را آبی کرد در پشت من چون بزمین آمدم با خدیجه
نزدیکی کردم و حامله شد بفاطمه پس هرگاه که او را میبوسم بوی درخت طوبی از او استشمام
میکنم و ایضا بسند کالصحیح از ابوبصیر روایت کرده است که گفت بحضرت صادق علیه
السلام عرض کردم که فدای تو شوم ای فرزند رسول خدا مرا مشتاق گردان بسوی بهشت حضرت
فرمود که بوی خوش بهشت از هزار ساله راه از مسافتهای دنیا احساس میشود و پست‌ترین
اهل بهشت بحسب منزل جایش آنست که اگر جمیع جن و انس مهمان او شوند هرآینه از طعام
و شراب آنمقدار نزد او باشد که همه را کافی باشد و از نعمتهای خدا که نزد اوست چیزی کم نشود

و بکترین اهل بهشت بحسب رتبه و منزلت چنین داخل بهشت شود که حدیقه در نظر او در آید
چنین داخل حدیقه بهتر شود المقدار از زنان و خدمتکاران و میوه ها و نهرها در نظر او
جلوه نماید که دیده اش روشن و دلش شاد گردد و حمد و شکر منعم حقیقی بجا آورد پس گویند سر بلند
کن و بجانب بالا نظر کن چنین حدیقه دیگر را مشاهده نماید در ان نعمتی چند ببیند که در حدیقه
اولی ندیده باشد گوید پروردگارا این را نیز بمن عطا کن ندا باو رسد که شاید اگر این را بتو دهیم
باز دیگری را خواهش نمائی گوید همین بس است مرا و دیگر آرزو نمیکنم چون داخل آن حدیقه
شود مسرت و شادی او مضاعف گردد و شکر حق تعالی ادا کند پس در انحال دری از جنة الخلد
بروی او بگشایند و اضعاف انچه بیشتر دیده بود در انجا مشاهده نماید گوید خداوندا پروردگارا من
که مرا نجات دادی از عذاب نیران و منت گذاشتی بر من به نعمتهای جنان ابو بصیر
گریست و گفت فدایت شوم شوقم را زیاده گردان حضرت فرمود در بهشت نهری هست که
در کنارهای آن دختران روئیده است هرگاه مؤمن یکی از آنها بگذرد و او را خوش آید آنرا
بگیرد و حق تعالی بجای آن دیگری برویاند گفت فدایت شوم باز زیاده کن فرمود هر مؤمنی هشتصد دختر
باکره و چهار هزار زن ثیبه بدهند و دو زن از حور العین گفت فدای تو شوم هشتصد دختر
باکره فرمود بلی هر وقت که بنزد ایشان برود باکره باشند گفت فدایت شوم از چه چیز خلق
شده اند حور العین فرمود که از تربت نورانی بهشت که شعاع بدن او از پس هفتاد حله
درخشان باشد و بروایت دیگر مغز استخوان ساقهای او از زیر هفتاد حله نماید جگر او آئینه
مؤمن باشد که روی حور را در ان ببیند و جگر مؤمن آئینه او باشد گفت فدای تو شوم آیا حوریان را
سخنی هست که بان تکلم نمایند فرمود بلی سخنی که بانهایت حلاوت و غنج و دلال خوانند که
کنند بصدای دلربائی که خلایق مثل آن را نشنیده باشند گویند مائیم خالدات که هرگز نمیریم
مائیم نرم و ناعمات که هرگز آزرده نشویم و مائیم اقامت کنندگان که هرگز از بهشت بدر نرویم و
مائیم خشنودان که هرگز بخشم نیائیم خوشا حال کسی که از برای ما خلق شده باشد و خوشا حال

که ما از برای او خلق شده

که ما از برای او خلق شده ایم مائیم آنها که اگر گیسوی یکی از ما را در میان آسمان بیاویزند نور آن
دیده ها را خیره کند و بروایت دیگر اگر یکی از ما را در میان آسمان بازدارند هر آینه مستغنی
گرداند ایشان را از نور آفتاب و ماه و در ثواب الاعمال روایت کرده است از حضرت صادق
علیه السلام که حق تعالی هیچ خلقی نیافریده است مگر آنکه از برای او در بهشت خانه و در جهنم خانه مقرر کرده
چون اهل بهشت در بهشت و اهل جهنم در جهنم ساکن شوند منادی ندا کند که ای اهل بهشت مشرف
شوید پس مشرف شوند بر اهل جهنم و منازلی که در جهنم از برای ایشان مقرر کرده بودند بلند کنند و
بایشان بنمایند و بگویند که اینها منازل شماست که اگر معصیت خدا میکردید داخل این منازل
میشدید پس اگر کسی از فرح و شادی میمرد بایست اهل بهشت در آن روز از شادی هلاک
شوند که این عذاب از ایشان رفع شده است پس ندا کنند که ای گروه اهل جهنم سر بالا کنید
و نظر کنید منازل خود در بهشت پس نظر کنند بایشان بنمایند منازل ایشان را و نعمتهائی که
در انجا از برای ایشان مقرر کرده اند و گویند که اینها منازل شماست که اگر طاعت خدا میکردید
داخل این منازل میشدید پس اگر کسی از حزن و اندوه میمرد بایست در آن روز اهل جهنم
از حزن بمیرند پس منازل اهل جهنم را باهل بهشت بمیراث دهند و منازل اهل بهشت را
در جهنم باهل جهنم بمیراث میدهند و اینست معنی قول حق تعالی اُولئِکَ هُمُ الوارِثُونَ
الَّذِینَ یَرِثُونَ الفِردَوسَ هُم فِیها خالِدُونَ یعنی ایشانند وارثان که میراث میبرند فردوس
و ایشان همیشه در انجا خواهند بود و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از حضرت صادق صلوات الله
علیه روایت کرده است که هیچ حسنه نیست مگر آنکه خدا از برای او ثوابی بیان کرده است
بغیر نماز شب که از بسکه ثواب آن عظیم است بیان نفرموده است و گفته است که پس
نمیداند نفسی آنچه پنهان کرده اند از برای ایشان از چیزهائی که موجب روشنی چشم ایشان است
از برای جزای آنچه میکردند پس حضرت فرمود بدرستی که خدا را کرامتی هست در بندگان مؤمن خود
در هر روز جمعه چون روز جمعه شود حق تعالی بفرستد بسوی مؤمن ملکی را با خلعت چون ملک

یا رب

چون بدروازهٔ بهشت مؤمن رسد گوید از برای من رخصت بطلبید که داخل شوم بر فلان مؤمن
پس دربانان بنزد مؤمن روند و بگویند رسول پروردگار تو در دروازهٔ بهشت ایستاده
و رخصت میطلبد که داخل شود مؤمن با زنان خود مشورت کند ایشان گویند ای آقای ما بحق
آن خداوندی که بهشت را از برای تو مباح گردانیده است چیزی از برای تو نیکوتر از این نمیدانیم
که پروردگار تو از برای تو خلعت فرستاده است پس یکی از آن حلهها را بر کمر بندد و دیگری را
بدوش افکند و بر هر چه گذرد از نور آن حلهها روشن شود تا بوعدهگاه لقای الهی برسد چون
در آنجا جمع شوند نوری از انوار حق تعالی بر ایشان جلوه کند و بسجده بیفتند حق تعالی فرماید که ای
بندگان من سر بردارید امروز روز سجده و عبادت نیست جمیع مشقتها را از شما برداشتهام
ایشان گویند چه چیز بهتر میتواند بود از آنچه بما عطا کردهٔ پس از جانب حق تعالی بایشان
ندا رسد که مضاعف گردانیدم آنچه را بشما عطا کرده بودم هفتاد برابر پس در هر روز جمعه
نعمتهای ایشان هفتاد برابر سابق مضاعف میگردد و اینست معنی آنکه حق تعالی فرموده است
وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ و بدرستی که شب جمعه شبیست غرّا و روزش روزیست درخشان پس
در این شب و روز بسیار بگوئید تسبیح و تکبیر و تهلیل و ثنای بر خدا را و صلوات بر محمد و آل محمد
اللهم صل علی محمد و آل محمد بسیار بفرستید پس چون مؤمن برگردد بهر چیز بگذرد از نور او روشن
شود تا بنزد زنان خود برسد پس گویند بحق خداوندی که مباح گردانیده است برای ما بهشت را
هرگز ترا بنیکوئی این ساعت ندیدهایم گوید که این بسبب آنست که نظر کردهام بنور پروردگار
خود پس فرمود که زنان او غیرت بر یکدیگر نمیبرند و حایض نمیشوند و تکبر و خودستائی
نمیکنند راوی گفت فدایت شوم میخواهم سؤال کنم از تو از چیزی که شرم میکنم از آن فرمود
سؤال کن گفت آیا در بهشت غنا و سرود میباشد فرمود که بدرستی که در بهشت درختی
هست امر میکند حق تعالی بادهای بهشت را که بوزند پس از آن درخت صدائی چند ظاهر میشود
که هرگز خلایق با آن خوشی سازی و نغمه نشنیده باشند پس حضرت فرمود این عوض است از برای

کسیکه در دنیا از

کسی که در دنیا از ترس خدا ترک شنیدن غنا کرده باشد راوی گفت گفتم زیاده بفرما فرمود حق تعالی
بهشتی بدست قدرت خود خلق کرده است که دیدهٔ آن را مشاهده نکرده است و مخلوقی بر آن
مطلع نگردیده است میگشاید آن را پروردگار در هر صباح و میفرماید زیاده کن نسیم را زیاده
کن شمیم را اینست که حق تعالی میفرماید فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ
جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ و کلینی بسند معتبر از حضرت باقر علیه السلم روایت کرده است
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله سؤال کردند از تفسیر قول حق تعالی يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى
الرَّحْمَٰنِ وَفْدًا یعنی روزی که محشور گردانیم متقیان و پرهیزکاران را بسوی خداوند رحمن
گروهی حضرت فرمود یا علی این گروه نیستند مگر سواران و ایشان مردانی چندند که از
معاصی خدا پرهیزکاری کردند پس خدا دوست داشت ایشان را و مخصوص خود گردانید و
اعمال ایشان را پسندید و ایشان را متقیان نام کرد پس فرمود یا علی بحق خداوندی که حبه را
شکافته و گیاه بیرون آورده و خلایق را خلق کرده که ایشان از قبرها بیرون می آیند و
ملائکه استقبال ایشان میکنند با ناقه چند از ناقههای عزت که بر آنها جهازهای طلا بسته باشند
مکلل بمروارید و یاقوت و جلهای آنها از استبرق و سندس [illegible] باشد از بافته ارغوانی
و پرواز کنند آن ناقهها با ایشان بسوی محشر با هر مردی از ایشان هزار ملک باشند از پیش او
و از جانب راست و از جانب چپ و ایشان را با عزت تمام ببرند تا در بزرگ بهشت و
بر در بهشت درختی است که هر برگی از آن هزار کس را سایه کند و در جانب راست
درخت چشمه ایست پاک کننده و پاکیزه کننده هر یک از ایشان یک شربت از آن
بیاشامند پس پاک کند حق تعالی بآن دلهای ایشان را از حسد و بریزد بآن موهای زیاد را
از بدنهای ایشان و اینست معنی قول حق تعالی وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا یعنی بیاشاماند
بایشان شرابی پاک کننده از آن چشمهٔ پاک کننده پس میروند بسوی چشمهٔ دیگر از جانب
چپ آن درخت پس غسل میکنند در آن و آن را عین الحیوة میگویند یعنی چشمهٔ زندگانی پس

بمیرند و هرگز ایشان را باز میدارند در حبس روز عرض و حال آنکه سالم گردیده اند از آفتها
و بیماریها و دردها و از سرماها و گرماها که هرگز باینها مبتلا نشوند پس خداوند جبار خطاب کند
با ملائکه که با ایشان اند که حشر کنید دوستان مرا بسوی بهشت و ایشان را با خلایق باز مدارید
که سبقت گرفته است رضای من از ایشان و واجب گردیده است رحمت من از برای
ایشان و چگونه خواهم ایشان را با اصحاب حسنات و سیئات باز دارم پس ببرند ایشان را
ملائکه بسوی بهشت چون بدر دروازه بزرگ بهشت رسند ملائکه حلقه را بر در زنند از آن صدای
عظیمی ظاهر شود که جمیع حوریان که کریم منان برای دوستان خود در قصرهای جنان مهیا گردانیده آن
صدا را بشنوند و شادی کنند و بشارت دهند یکدیگر را با آمدن ایشان و گویند آمدند بسوی ما
دوستان خدا پس در بهشت را برای ایشان بگشایند و داخل بهشت شوند و مشرف شوند بر ایشان
زنان ایشان از حوریان و آدمیان و گویند مرحبا بشما و خوش آمدید چه بسیار شدید بود شوق
ما بملاقات شما و دوستان نیز چنین گویند با ایشان پس علی علیه السلم از رسول خدا صلی الله علیه و آله
سوال کرد از تفسیر قول حق تعالی لهم غرف من فوقها غرف مبنیة که این غرفها است و از بالای
آن غرفها است پرسید که از چه بنا کرده اند این غرفها را یا رسول الله حضرت فرمود یا علی خدا این
غرفها را بنا کرده است از برای دوستان خود بمروارید و یاقوت و زبرجد و سقفهای آنها از طلاست
منقش کرده اند بنقره و هر غرفه هزار در دارد از طلا و بر هر دری ملکی موکل است و در آن غرفها
فرشها بلند گردانیده اند بعضی را بر بالای بعضی افکنده از حریر و دیبا برنگهای مختلف و میان
آنها را پر کرده باشند از مشک و عنبر و کافور و اینست معنی قول حق تعالی و فرش مرفوعة
و چون داخل شود مومن بسوی منازل خود در بهشت بر سر او تاج پادشاهی و کرامت بگذارند
و بپوشانند برا و حلهای طلا و نقره و در اکلیل زیر تاج از یاقوت و مروارید بافته باشند
و بپوشانند او را هفتاد حله برنگهای گوناگون و نوعهای مختلف بافته بطلا و نقره و مروارید
و یاقوت سرخ چنانچه حق تعالی فرموده است که زیور میکنند ایشان را در آنجا دستبرنجها از طلا و مروارید

و دانسته باشی که

و پوشش ایشان در بهشت حریر است و چون مومن بر تخت خود بنشیند تخت او بحرکت آید
از شادی و چون قرار بگیرد ولی خدا در منازل خود در بهشت رخصت طلبد برا و ملکی که موکل است
به بهشتهای او که تهنیت و مبارکباد گوید او را بکرامتهای خدا پس گویند با و خدمتکاران
مومن از کنیزان و غلامان که باش در جای خود که ولی خدا تکیه کرده است بر تخت خود و زوجه
حوریه سیاه چشم او مهیای مصاحبت او گردیده است صبر کن تا ولی خدا از شغل خود فارغ گردد
پس زوجه حوریه او از خیمه خود بیرون خرامد و بجانب او روان گردد و کنیزان او بر
دور او احاطه کرده باشند و هفتاد حله پوشیده باشد که بیاقوت و مروارید و زبرجد بافته
باشند و بمشک و عنبر رنگ کرده باشند و بر سرش تاج کرامت گذاشته باشند و در
پاهایش دو نعل طلا بوده باشد مکلل بیاقوت و مروارید و بندهای نعلها از یاقوت سرخ
باشد پس چون نزدیک شود بولی خدا و خواهد برخیزد بسوی او از روی شوق حوریه گوید
ای ولی خدا امروز روز تعب و مشقت نیست برمخیز من از توام و تو از منی پس بمقدار
پانصد سال از سالهای دنیا با یکدیگر معانقه کنند که هیچیک از دیگری ملول نشوند پس مومن
نظر کند بگردن حوریه در آن قلاده از یاقوت سرخ ببیند که در میانش لوحی باشد که بر آن
نوشته باشد توئی ولی خدا حبیب من و منم حوراء حبیبه تو شوق من بسوی تو بنهایت رسیده است
و شوق تو بسوی من بنهایت رسیده است پس خداوند کریم هزار ملک بفرستد برای تهنیت مومن
و تزویج کردن حوریه با و چون باول دری از درهای بهشتهای او برسند گویند بملکی که موکل است برآن
در که رخصت بطلب از برای ما بر ولی خدا بدرستی که خداوند رحیم ما را برای مبارکباد و تهنیت او فرستاده
ملک گوید بایشان باشید تا من بحاجب بگویم تا ولی خدا را اعلام کند و میان ملک و حاجب
سه باغ عظیم فاصله باشد رود به نزد حاجب و او را اعلام کند که هزار ملک را پروردگار
عالمیان فرستاده است برای تهنیت ولی خدا و از او رخصت دخول میطلبند حاجب گوید این
دشوار است که از برای احدی بر ولی خدا رخصت بطلبم و او با زوجه خود خلوت کرده است و میان

حاجب ولی خدا هر باغ فاصله است پس حاجب اول بسوی قیم وادرا اعلام کند و قیم رود بسوی
خدمتکاران مخصوص و ایشان را اعلام کنند که رسولان خداوند جبار بر در عرصه ایستاده و
ایشان هزار ملکند که برای تهنیت ولی خدا آمده اند او را اعلام کنید که ایشان بر در ایستاده اند
و انتظار رخصت میکشند چون خدمتکاران بولی خدا عرض کنند و رخصت دهد ایشان داخل شوند
و غرفه هزار در داشته باشد و بر هر دری ملکی موکل باشد پس دربانان درها بگشایند و از هر دری
ملکی از رسولان خدا داخل شوند و هر یک رسالت خداوند جبار را برسانند و اینست معنی
قول حق تعالی وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِم مِّن كُلِّ بَابٍ یعنی ملائکه داخل میشوند از هر دری
از درهای غرفه و میگویند سَلَامٌ عَلَيْكُم بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ یعنی سلام خدا بر شما باد
و سلامتی از جمیع بلاها از برای شما است بسبب آنچه صبر کردید در دنیا پس نیکو آخر خانه است
این خانه شما حضرت فرمود اشاره است باین قول خدا وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا
وَمُلْكًا كَبِيرًا یعنی اگر ببینی آنجا خواهی دید نعمت خدا فراوان و پادشاهی بزرگ فرمود که
این آیه اشاره است بآنچه ولی خدا در آنست از کرامت و نعیم و پادشاهی عظیم که ملائکه
رسولان خدا رخصت میطلبند از او و برخصت داخل میشوند در بهشت و غرفه او و فرمود آن
نهرها جاری میشود از زیر قصرهای ایشان و میوه ها نزدیکست بایشان چنانچه حق تعالی فرموده است
وَدَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا وَذُلِّلَتْ قُطُوفُهَا تَذْلِيلًا یعنی و نزدیکست بایشان سایه
درختان آن بهشتها و آسان کرده شده است چیدن میوه آن درختها را آسان کردنی چنانکه
گفته اند که اگر برخیزد درختها بلند شوند بقدر قامت او و اگر بنشیند شاخها سر بزیر
آورند تا دستش بآنها برسد و اگر بخوابند فروتر آیند حضرت فرمود که چنان آسان شود
چیدن میوه ها بر ایشان که از بسکه نزدیک باشند بایشان مومن از هر نوع از میوه ها که خواهش
کند بدهان خود بچیند در وقتی که تکیه کرده باشد و انواع میوه ها با او خطاب کنند که ای ولی خدا
مرا بخور پیش از آنکه آن را بخوری و فرمود که هیچ مومنی نیست مگر آنکه او را در بهشتها بسیار است

بعضی دارست کرده

بعضی دارست کرده و بعضی دارست نکرده و نهرها دارد از شراب و نهرها دارد از آب و نهرها
از شیر و نهرها از عسل و چون ولی خدا طعام خواهد طلبد آنچه نفس او در آن وقت خواهش میکند
برای او حاضر میسازند بدون آنکه خواهش خود را ذکر کند پس خلوت میکند با برادران مومن
خود و بدیدن یکدیگر میروند و تنعم میکنند در ظل ممدود و بعضی در هوایی مانند ما بین طلوع صبح تا
طلوع آفتاب و از آن نیکوتر و بهتر و اقلا هر مومنی هفتاد زوجه از حوریان دارد و چهار
زن از آدمیان و مومن یکساعت با حوریه میباشد و یکساعت با آدمیه و یکساعت با خود
خلوت میکند بر تختهای خود تکیه و نظر میکنند بیکدیگر و گاهی که تکیه بر تخت خود کرده باشد شعاعی از
نور او را فرو گیرد گوید بخدمتکاران خود که این چه شعاع نور بود که مرا فرو گرفت شاید جناب
مقدس الهی متوجه من گردیده باشد و این شعاع از انوار جلال او باشد خدمتکاران با او بگویند
جناب حق ازان مقدس تر است که این انوار شبیه بانوار او باشد بلکه این نور از حوریست
از زنان تو که هنوز بنزد تو نیامده است مشرف شد بر تو از خیمه خود از روی اشتیاق بتو
و محبت ملاقات تو بر او غالب گردیده است چون ترا دید که بر تخت خود تکیه کرده
تبسم کرد بروی تو از شوق تو و آن شعاعی که دیدی و نوری که بتو احاطه کرد از سفیدی و لقا
و صفای دندانهای او بود پس ولی خدا فرماید که رخصت دهید او را که فرود آید بسوی من
پس مبادرت کنند بسوی او هزار غلام و هزار کنیز برای آنکه او را بشارت دهند که
ولی خدا ترا خواسته است پس از خیمه خود بزیر آید و هفتاد حله پوشیده باشد برنگهای
مختلف بافته بطلا و نقره مکلل بمروارید و یاقوت و زبرجد و معطر گردانیده بمشک
و عنبر و مغز ساق پای او از زیر هفتاد حله نمایان باشد و طول قامتش هفتاد ذراع باشد
و عرض ما بین دو شانه او ده ذراع چون نزدیک شود بولی خدا استقبال نمایند خدمتکاران
او را با طبقهای طلا و نقره مملو از مروارید و یاقوت و زبرجد و بر او نثار کنند پس
سالها با یکدیگر معانقه کنند که هیچیک را ملال حاصل نشود پس حضرت امام محمد باقر

صلوات الله علیه فرموده که بهشتها که در قرآن مذکور است جنت عدن و جنة الفردوس و
جنة النعیم و جنة المأوی و خدا را بهشتهای دیگر هست که محفوف ساخته‌اند بهشتها را و از
برای مؤمن میباشد از بهشتها آنچه دوست دارد و خواهش نماید و تنعم کند در آنها بهر نحو که
خواهد و هرگاه اراده کند مؤمن چیزی را طلبش آنست که بگوید سبحانک اللهم چون این را
بگوید مبادرت کنند بسوی او با آنچه خواهد بی آنکه طلب کند از ایشان یا امر یا نهی کند و اشاره
باین است آنچه حق تعالی فرموده است دعویهم فیها سبحانک اللهم و تحیتهم فیها سلام
یعنی تحیت خدمتکاران نسبت بایشان سلام است که برایشان سلام میکنند و آخر دعویهم
ان الحمد لله رب العالمین فرمود یعنی هرگاه از لذت جماع فارغ میشوند از جماع کردن و
خوردن و آشامیدن خدا را شکر میکنند و میگویند الحمد لله رب العالمین الحمد لله و اما
قول حق تعالی اولئک لهم رزق معلوم یعنی خدمتکاران میدانند آنچه ایشان میخواهند
و می‌آورند بطریق احسان خدا پیش از آنکه ایشان سؤال کنند فواکه و هم مکرمون یعنی
هیچ چیز در بهشت خواهش نمیکنند مگر آنکه ایشان را اکرام میکنند بآن و ابن بابویه رحمه الله
در خصال بطرق مخالفین از جابر روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده
بر در بهشت نوشته شده است پیش از آنکه خدا خلق کند آسمانها و زمین را بدو هزار سال
لا اله الا الله محمد رسول الله علی اخو رسول الله و ایضا از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که چون حق تعالی بهشت را خلق کرد خشتی
از او از طلا و خشتی از او از نقره قرار داد و دیوارهایش را از یاقوت کردانید و سقفش را
از زبرجد و سنگریزه‌اش را از مروارید و خاکش زعفران و مشک ناب پس باو گفت سخن
بگو گفت خداوندی بجز تو نیست و زنده که هرگز مرگ نمیباشد و قیومی که همه چیز بتو
قایم است و تو بچیزی قایم نیستی سعادتمند کسی است که داخل من شود پس پروردگار
عزت و جلال فرموده سوگند یاد میکنم بعزت و عظمت و جلال و ارتفاع منزلت خود

را داخل تو نشوند

را داخل تو نمیشود کسیکه مداومت بر شراب کند و پیوسته مست باشد که از غیر شراب باشد و نه
سخن چینی و نه دیوث و نه پیادهٔ ظالمان و نه مخنث و نه کفن دزد و نه قطع کننده رحم و نه
کسی که انکار قضا و قدر حق تعالی کند یا کسیکه بجبر قایل باشد و افعال بنده را از خدا داند و ایضا
از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده است که فرموده بخدا سوگند که خالی نبوده است
بهشت از ارواح مؤمنان از روزی که حق تعالی خلق کرده است آنرا و خالی نبوده است جهنم از
ارواح کافران و عاصیان از روزی که آفریده است آنرا مؤلف گوید که گویم که این حدیث منافات
ندارد با آنکه ارواح مؤمنان در مدت برزخ در بهشت دنیا میباشند و ارواح کافران در
آتش دنیا زیرا که مراد به مؤمنین و کافرین در این حدیث اعم از بنی آدم و غیر بنی آدم است
از خلقی که پیش از خلق آدم در زمین بوده‌اند چنانکه بعد از این خواهد آمد و ایضا ممکنست که
جنت و نار دنیا مراد باشد و حق تعالی میفرماید روزی که بگوییم جهنم را که آیا پر شدی و گوید
آیا زیادتی هست علی بن ابراهیم و حسین بن سعید روایت کرده‌اند که حق تعالی جهنم را وعده
داده بود که او را پر کند چون در قیامت از کافران و عاصیان پر شود حق تعالی بر سبیل
تقریر فرماید که آیا پر شدی او بر سبیل تقریر اذعان گوید که آیا جای زیادتی هست یعنی پر
شده‌ام پس بهشت گوید پروردگارا وعده کردی جهنم را که پر کنی و مرا نیز وعده کردی که
پر کنی و او را پر کردی چرا مرا پر نمیکنی پس حق تعالی در آن روز خلقی بیافریند که پر کند بایشان
بهشت را پس حضرت صادق علیه السلام فرمود خوشا حال ایشان که غمها و کدورتهای دنیا را
ندیده‌اند و ایضا علی بن ابراهیم روایت کرده است که حضرت امام زین العابدین علیه
و علی آبائه السلام فرموده بر تو باد بقرآن زیرا که حق تعالی خلق کرده است بهشت را بدست قدرت
خود از خشتی از طلا و خشتی از نقره و بجای گل میان خشتها را از مشک کرد و خاکش را زعفران
و ریگش مروارید است و درجات آنرا بعدد آیات قرآنی کردانید پس کسی که قرآن
بخواند باو گوید بخوان و بالا رو پس درجه او از همه کس بلندتر خواهد بود بغیر از پیغمبران و صدیقان

و در احتجاج از هشام بن الحکم روایت کرده است که زندیقی که ببرکت حضرت صادق
علیه السلم مسلمان شد از آنحضرت پرسید که میگویند اهل بهشت اگر شخصی از ایشان میوه را
جدا کند و تناول نماید همان میوه بعینه در درخت بر میگردد حضرت فرمود چنین است و مثال
آن در دنیا چراغ است اگر صد هزار چراغ از آن روشن کنند از روشنی او چیزی کم نمیشود
گفت شما میگویید که ایشان میخورند و می آشامند و محتاج بقضای حاجت نمیشوند فرمود
بلی از برای آنکه غذای ایشان رقیق و لطیف است و ثقل ندارد بلکه از بدن ایشان بعرق
خوشبو دفع میشود گفت چگونه میشود حوری هرچند شوهر او نزد او میرود او را باکره می یابد
فرمود زیرا که او از طینت طیبی خلق شده است و عاهتی عارض او نمیشود و آفتی با جسمش
مخلوط نمیشود و در سوراخش چیزی بغیر آلت شوهر داخل نمیشود و حیض و امثال آن از نجاسات
آلوده نمیشود پس رحم بهم پیوسته و بهم چسبیده است زیرا که غیر احلیل شوهر چیزی داخل نمیشود
در آن و بیرون نمی آید گفت میگویند که او هفتاد حله میپوشد و شوهر او مغز ساقش را
از عقب آن حلهها و پوست و گوشت و استخوان می بیند فرمود بلی چنانکه اعدای از شما درهمی را
در ته آب صافی می بیند هرچند عمق آن یک نیزه باشد گفت چگونه تنعم میکنند اهل
بهشت بنعیم آن در حالی که هیچکس از ایشان نیست که فرزند یا پدر یا یکی از اقارب
یا دوستان حضور او در بهشت نبینند و چون در بهشت او را نبینند شک نخواهد کرد که
البته در جهنم است پس چگونه گوارا میشود نعیم بهشت بر کسی که دوست او در جهنم
معذب است حضرت فرمود بعضی از اهل علم گفته اند که خدا چنین میکند که ایشان فراموش
میکنند آنها را و بعضی گفته اند انتظار قدوم ایشان میکشند و امیدوارند که آنها در
اعراف باشند مولف گوید که تردد حضرت در جواب شاید باعتبار قصور فهم سایل باشد
و قطع نظر از روایت میتواند بود که در آن نشاه اغراض فاسده دنیوی برطرف شود
و محبت ایشان را از برای محبوب حقیقی خالص گردد از دشمنان خدا تبرا کنند و با ایشان

عداوت بگیرند

عداوت بگیرند و از عذاب آنها ملتذ شوند همچنانکه در دنیا نیز دوستان خدا قطع محبت
از دشمنان خدا کرده بودند و با ایشان مقاتله و محاربه میکردند و بدست خود ایشان را میکشتند
و لذتها از آن می بردند و حق تعالی فرموده است نمی یابی قومی را که ایمان آورده اند بخدا
و رسول و روز قیامت دوستی کنند با کسی که دشمنی کند با خدا و رسول او هرچند بوده باشند
پدران ایشان یا خویشان ایشان و کریمه یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ اَخِیهِ وَ اُمِّهِ وَ اَبِیهِ
وَ صَاحِبَتِهِ وَ بَنِیهِ فی الجمله شهادت بر این مدعا میدهد و میتواند بود که وجه اصل
این باشد و حضرت از برای قصور فهم سایل ذکر نکرده باشد و آن وجه را که موافق فهم او بود
از دیگران نقل فرموده باشند والله یعلم و علی بن ابراهیم روایت کرده است از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله که فرمود چون داخل بهشت شدم شجره طوبی را دیدم که اصل آن
در خانه علی بن ابی طالب علیه السلم بود و در بهشت قصری و منزلی نیست مگر آنکه در آن شاخی
از آن است و اعلایش سبدها است مملو از حلههای بهشت در هر سبدی صد هزار حله که
هیچ حله شبیه بدیگری نباشد برنگهای مختلف و اینها جامههای اهل بهشت است و وسط
آن درخت سایه است کشیده شده در عرض بهشت که بقدر عرض آسمانها و زمین است
مهیا شده است از برای آنها که ایمان آورده اند بخدا و رسولان او و سوار تند رو در
سایه آن صد سال بتازد و از آن قطع نمیکند اینست که حق تعالی فرموده است وَ ظِلٍّ مَمْدُودٍ
و پایینش میوههای اهل بهشت است و طعام ایشان که در خانههای ایشان آویخته است و در
هر شاخ صد رنگ و صد نوع از میوه باشد از آنچه دیده اید در دنیا و از آنچه ندیده اید و از آنچه
شنیده اید و از آنچه نشنیده اید و هر میوه را که بچینند بجای آن مثل او بروید چنانکه فرموده است
لَا مَقْطُوعَةٍ وَ لَا مَمْنُوعَةٍ و جاری شود نهری در زیر آن درخت که منفجر شود از آن نهرها چهار نهر
نهرها از آبی که متغیر نشده باشد و نهرها از شیر که طعم آنها متغیر نشده باشد و نهرها از
شراب لَذَّةٍ لِلشَّارِبِینَ و نهرها از عسل صاف کرده شده از موم و در روایات بسیار

وارد شده است در زفاف حضرت فاطمه صلوات الله علیها جبرئیل و میکائیل با چندین
هزار ملک حاضر شدند در بهشت و حق تعالی امر کرد درخت طوبی را که نثار کرد بر ایشان
از حلهها و سندس و استبرق و مروارید و زمرد و یاقوت و عطر بهشت و حق تعالی عطا کرد
طوبی را در مهر حضرت فاطمه و آن را در خانه حضرت علی علیهما السلم قرار داد و عیاشی بسند معتبر
از ابو ولاد روایت کرده است که گفت بخدمت حضرت صادق صلوات الله علیه عرض
کردم که فدایت شوم مردی است از اصحاب ما صاحب ورع و پرهیزکاریست و معتقد اهل
بیت علیهم السلام است و نماز بسیار میکند و با ابتلا مبتلا شده است بمجلس لهو و باطل و
غنا و خوانندها حضرت فرمود آیا ابتلا او را مانع میشود از آنکه نمازها را در اوقات
فضیلت بجا آورد و از روزه داشتن و از عیادت بیماران و حضور جنازهای مؤمنان
و زیارت برادران مؤمن گفتم مانع نمیشود ابتلا او را از چیزی از خیر و نیکی حضرت فرمود
که این از وسوسهای شیطان است و ان شاء الله آمرزیده میشود از برای او پس فرمود که طایفه
از ملائکه عیب کردند فرزندان آدم را در متابعت لذات و شهوات یعنی در حلال
نه در حرام حق تعالی را خوش نیامد سرزنش کردن ملائکه فرزندان آدم را و در طبع این صنف از
ملائکه لذات و شهوات بنی آدم را قرار داد که عیب نکنند بر مؤمنان چون ابتلا را در خود
مشاهده کردند فریاد بدرگاه خدا بر آوردند و گفتند ای پروردگار ما عفو کن از ما و درگذر از
تقصیر ما و برگردان ما را بآنچه ما را از برای آن خلق کرده و ما را مجبور بر آن ساخته که میترسیم
به بلای عظیم گرفتار شویم پس حق تعالی ابتلا را از ایشان برداشت چون روز قیامت شود
اهل بهشت داخل بهشت شوند آن ملائکه رخصت طلبند از اهل بهشت که بمنازل ایشان داخل
شوند و چون رخصت یابند داخل شوند بر ایشان و سلام کنند و گویند سَلامٌ عَلَیْکُمْ بِما صَبَرْتُمْ
یعنی سلام بر شما باد بسبب آنکه صبر کردید در دنیا بر ترک لذات و شهوات حلال و سید
ابن طاوس بسند موثق از حضرت صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که چون روز قیامت

شود نظر کند

شود نظر کند رضوان خزینه دار بهشت بسوی جمعی که داخل بهشت شده اند و بر او نگذشته اند
گوید کیستید شما و از کجا داخل شده اید گویند با ما کاری نداری ما کرده ایم که خدا را پنهان عبادت
کرده ایم و کسی بر آن مطلع نشده پس حق تعالی ما را پنهان داخل بهشت کرد و کلینی از حضرت
امام موسی علیه السلم روایت کرده است که پدرم گفت که در بهشت نهری هست که آن را جعفر
میگویند و در کنارش از جانب راست در سفیدی هست که در آن هزار قصر هست و در هر قصری
هزار قصر هست از برای محمد و آل محمد صلوات الله علیه و علیهم اجمعین و در جانب چپش در زردی هست
که در آن هزار قصر است و در هر قصری هزار قصر هست از برای ابراهیم و آل ابراهیم علیهم السلام
و ابن بابویه بسند حسن کالصحیح روایت کرده است از حلبی که گفت پرسیدم از حضرت صادق صلوات
الله علیه از تفسیر قول حق تعالی فِیهِنَّ خَیْرَاتٌ حِسَانٌ فرمود اینها زنان شیعه صالحه اند گفتم
حُورٌ مَقْصُورَاتٌ فِی الْخِیَامِ فرمود که حوریان مخدره مستوره اند که در خیمهای دُر و یاقوت
و مرجان میباشند و هر خیمه چهار در دارد و بر هر دری هفتاد دختر نورسیده ایستاده اند که
دربانان ایشانند و در هر روزی کرامتی از خدا عز ذکره بایشان میرسد تا بشارت دهد خدا
بایشان مؤمنان را و ایضا روایت کرده است که از آن حضرت پرسیدند که چه معنی دارد آنکه
مردم بیکدیگر میگویند خدا جزا دهد ترا خیر حضرت فرمود که خیر اسم نهری است در بهشت که از
کوثر جدا میشود و کوثر از ساق عرش بیرون می آید و بر آن نهر است منزلهای اوصیا علیهم
السلم و شیعیان ایشان و در هر دو کنار آن نهر دختران هستند که از زمین روییده اند
هر یک را اگر بکنند دیگری بجای او میروید و آن دختران باسم آن نهر مسمی شده اند و خیرات
حسان ایشانند پس هرگاه شخصی دیگری بگوید جزاک الله خیرا مراد آن منزلهاست که خدا
مهیا کرده است آنها را از برای برگزیدهای خلق خود و فرات بن ابراهیم از سلمان فارسی
رضی الله عنه روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه از رسول خدا
صلی الله علیه و آله سؤال کرد از صفت قصرهای خدا که بر شهدا کرامت میفرماید حضرت فرمود

آن شهر کو پنداری ولی خدا میدانی این شهر چیست که بزنها کیستید گویند ما ملائکه جنیم که نزد
تو حاضر بودیم در دنیا در روزی که این تهلیلات را میخواندی و این شهر و آنچه در آن هست ثواب
تست بر آن تهلیلات و شیخ در تهذیب و سید در اقبال بسند معتبر از ابن ابی نصر روایت
کرده اند که گفت روزی در خدمت حضرت امام رضا صلوات الله علیه و علی آبائه الطاهرین بودیم
فضیلت روز غدیر مذکور شد بعضی از حاضران انکار کردند حضرت فرمود خبر داد مرا پدرم از پدرش
که روز غدیر در آسمان مشهورتر است از آن در زمین و حق تعالی را در فردوس اعلی قصری هست
که یک خشت آن از نقره است و یک خشت آن از طلا و در آن صد هزار قبه است از یاقوت سرخ
و صد هزار خیمه از یاقوت سبز و خاکشان از مشک و عنبر است و در آن چهار نهر است نهری از
شراب و نهری از آب و نهری از شیر و نهری از عسل و در دور آن قصر درختان هست از انواع
میوه ها و بر آن قصر یا درختان مرغان هستند که بدنهای آنها از مروارید است و بالهای
آنها از یاقوت و خوانند که میکنند با انواع صداهای خوش و چون روز غدیر شود داخل شوند
بسوی آن قصر اهل آسمانها و تسبیح و تقدیس و تنزیه و تهلیل حق تعالی کنند و آن مرغان پرواز
کنند و در آن آب فرو روند و در آن مشک و عنبر بغلطند پس چون ملائکه جمع شوند پرواز
کنند و آن عطرها را بر ایشان بیفشانند و در آن روز نثار حضرت فاطمه را صلوات الله علیها
در درختان طوبی بر ایشان افشانند بیکدیگر بهدیه فرستند و چون آخر آن روز شود از جانب حق تعالی
ندا بایشان رسد که برگردید بسوی مرتبهای خود بتحقیق که ایمن گردیدید از خطا و لغزش تا سال
آینده در مثل این روز از برای کرامت محمد و علی صلوات الله علیهما و آل هما و کلینی از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که هر که لا اله الا الله بگوید غرس نماید از برای او
درختی در بهشت از یاقوت سرخ که منبت آن در مشک سفید باشد شیرین تر از عسل و سفید تر از
برف و خوشبوتر از مشک و در آن درخت میوه ها باشد مانند پستان دختران باکره و هر یک
از آنها که شکافته شود هفتاد حله از میانش بیرون آید و در امالی از ابوسعید خدری روایت کرده است

که یا علی بنای این قصرها خشتی از طلا و خشتی از نقره است و در میان خشتها مشک و عنبر است و کنگرهایشان
در و یاقوت و خاکشان زعفران است و تلهای آنها از کافور است و در صحن هر قصری از
این قصرها چهار نهر است نهری از عسل و نهری از شراب و نهری از شیر و نهری از آب و نهرها محفوف
بدرختها از مرجان و بر دو طرف هر نهری از این نهرها خیمه ها است از یک قطعه در سفید که در آن
درزی و قطعی و فصلی نیست حق تعالی گفته است باشید بهم رسیده است و از اندرونشان بیرون
بنماید و از بیرون آنها اندرون بنماید و در هر خیمه کرسی باشد هر دو از زنان که باشند به
یاقوت سرخ و پایهایش از زبرجد سبز باشد بر هر کرسی یکی از حور العین نشسته باشند و بر هر حور
هفتاد حله سبز و هفتاد حله زرد بهم باشد و مغز ساق پایش از پشت استخوان و پوست و حلی
و حلهایشان نمایان از شراب صافی در شیشه سفید و هر حوری هفتاد گیسو داشته باشند هر گیسوی بدست
کنیزی و در دست دیگر مجمره داشته باشند که آن گیسو را با آن بخور کند و از آن مجمره بخار خوشبو ساطع
شود بی نار و لیکن بقدرت خداوند جبار و ابن بابویه در ثواب تهلیلات دهه ذی الحجة الحرام
روایت کرده است که هر که هر روز ده مرتبه این تهلیلات را بخواند حق تعالی عطا کند او را بهر تهلیلی
درجه در بهشت از مروارید و یاقوت ما بین هر دو درجه بقدر سیر صد سال اسب باشد برفتار
سوار تندرو و در هر درجه شهری و در آن شهر قصری باشد از یک جوهر که در آن فصل نباشد و
هر شهری از آن شهرها از خانه ها و قصرها و غرفه ها و حجره ها و فرشها و زنان و کرسیها و تختها
و حوریان و متکاها و مسندها و خانه ها و خدمتکاران و انهار و اشجار و زیورها و حله ها آنقدر
باشد که مخلوقی وصف آنها نتواند کرد و چون از قبر بیرون آید از هر موی او نوری ساطع باشد
و مبادرت کنند او را هفتاد هزار ملک که پیش روند از پیش روی او و از جانب راست او
و از جانب چپ او تا منتهی شود بدر بهشت چون داخل بهشت شود ملائکه از عقب او در آیند
و او در پیش ایشان رود تا بشهری رسد که بیرونش یاقوت سرخ باشد و اندرونش از زبرجد
سبز و در آن از اصناف آنچه خدا خلق کرده است در بهشت بوده باشد و چون منتهی شوند بوی

ان کوه ها

از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که جبرئیل علیه السلام در شب معراج دست مرا گرفت و داخل
بهشت کرد و بر تختی از تختهای بهشت نشانید و بهی بدستم داد آن به دو نیم شد و از میان
آن حوریه بیرون آمد که مژگانهای دیدهای او در سیاهی مانند سینهٔ کرکس بود پس گفت السلام
علیک یا احمد السلام علیک یا رسول الله السلام علیک یا محمد من گفتم تو کیستی خدا ترا
رحمت کند گفت منم راضیهٔ مرضیه خداوند جبار مرا از سه نوع خلق کرده است اسفلم
از مشک است و اعلای من از کافور است و وسط من از عنبر است و مرا خمیر کرده است
به آب زندگانی پس خداوند جبار گفت باش بهم رسیدم آفریده شده ام از برای پسر عم تو و وزیر
تو و وصی تو علی بن ابی طالب صلوات الله علیه و در کتاب اختصاص از حضرت امام محمد باقر
صلوات الله علیه روایت کرده است که حق تعالی میفرماید که داخل بهشت شوید برحمت من
و نجات یابید از آتش بعفو من و قسمت کنید بهشت را در میان خود باعمال خود بعزت
خودم سوگند که شما را منازل بسیار دائم در خانهٔ خلود و دار کرامت و چون داخل شوید بر طول
حضرت آدم خواهید بود شصت ذراع و بر جوانی حضرت عیسی سی و سه ساله و بر زبان محمد
لغت عربی و بصورت حضرت یوسف در حسن و جمال و نور از رویهای شما ساطع باشد
و بر دل حضرت ایوب در سلامتی از کینه و حسد صلوات الله علیهم اجمعین و ایضا از
آنحضرت روایت کرده است که بهشتها چهار است زیرا که کریم متعال فرموده است و لمن
خاف مقام ربه جنتان یعنی از برای کسی که بترسد از قیام حق تعالی بمحاسبه و مجازات
بندگان دو بهشت است حضرت فرموده که مراد کسی است که او را عارض شود شهوتی از
شهوتهای دنیا که حرام باشد پس بخاطر آورد مقام پروردگار خود را بحضور الحساب و ثواب و عقاب
و ترک کند آنرا از ترس خدا پس همین آیه در شان او است پس اینها دو بهشتند از برای
مؤمنان و سابقین پس فرموده است و من دونهما جنتان حضرت فرموده یعنی پست
تر از دو بهشت که مذکور شد دو بهشت دیگر است که پست تر اند از آنها در فضیلت

و بحسب نزدیکی مکانی

و بحسب نزدیکی مکانی و اینها از برای اصحاب یمین اند یا جنة النعیم است و دیگری جنة الماوی
و در این اخبار بهشت نعمتها است در بسیاری مانند برگ درختان و ستارهای آسمان و بر این اخبار
بهشت حصاری است که احاطه کرده است بهمه طولش پانصد ساله راه است و خشتی از آن
طلا است و خشتی از نقره و خشتی از مروارید و خشتی از یاقوت و در میان خشتها مشک و
زعفران است و کنگرهای آن از نور است که میدرخشد و از غایت صفا و جلا آدمی
روی خود را در دیوار آن می بیند و در آن حصار هشت در است و هر دری دو مصراع دارد که
عرض آنها یک تیر انداز است بدویدن اسب نجیب و ایضا فرموده که زمین بهشت بجای سنگ
نقره است و بجای خاک ورس و زعفران و آنچه جاروب کنند مشک است و سنگریزه اش از در و
یاقوت و کرسیهای آن از مروارید و یاقوت است و آنچه حق تعالی فرموده است که علی سرر موضونة
بجز آن کرسیهای بافته نشسته باشند حضرت فرموده یعنی میان کرسیها اجزای قائمه ببافند از مروارید
و یاقوت بافته باشند و حجلهها را بر روی آن کرسیها زده باشند و حجلهها از مروارید و یاقوت باشد
اما از پر سبکتر و از حریر نرمتر و بر آن کرسیها از فرشها بقدر شصت غرفه از غرفهای دنیا باشد بعضی
بالای بعضی و اینست معنی قول حق تعالی و فرش مرفوعة و اینکه فرموده است علی الارائک ینظرون
حضرت فرموده که مراد بارائک آن کرسیهای بافته است که حجلهها را بر آنها نصب کرده اند و فرموده که
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده نهرهای بهشت بیرون آنکه رخنه در زمین بهم رسد بر روی
زمین جاری میشود از برف سفیدتر است و از عسل شیرین تر و از مسکه نرم تر و گل نهر مشک
بسیار خوشبوست و ریگش از در و یاقوت و جاری میشود در چشمها در نهرها هر جا و هر
که مسلمان است خدا خواهد در بهشتهای خود او را ضیافت کند همه آنها را اگر در دنیا بعد از
از جن و انس هر آینه فرا گیرد همه را در خوردنی و آشامیدنی و در زیورها و حلهها و هیچ
کم نشود از نعمتهای او و ایضا از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که
نخلهای بهشت ساقهایش از طلای سرخ است و کنگرهایش از زبرجد سبز است و خوشهایش

از مروارید سفید و برگش از حلّه‌های سبز و رطبش سفیدتر از نقره و شیرین‌تر از عسل و نرم‌تر از مسکه
و در میانش دانه نباشد و درازی هر خوشه دوازده ذراع قبه باشد و از بالای ترکها تا
پایین خوشه‌ها متصل یکدیگر بافته باشد و آنچه از او بکنند در ساعت عوضش بروید چنانکه حق تعالی
اشاره باین است قوله تعالی لا مقطوعة و لا ممنوعة و هر رطبی در درازی مانند سبوها
بزرگ باشد و مویز و انارش مانند دلوهای بزرگ و شانه‌های ایشان از طلا باشند و
مجمرهای ایشان از دُر و مروارید و ایضاً از حضرت امام محمد باقر صلوات الله و سلامه علیه
روایتست که اهل بهشت امرد و ساده‌اند و مو در بدن ایشان نیست و
مخلوق میشوند سرمه کشیده و تاج و اکلیل بر سر و طوق در گردن و دستبرنج و انگشتر در
دست و نرم و ناعم و لطیف و محبوب و مکرم و هر یک از ایشان قوت صد مرد بدهند در خوردن
و آشامیدن و جماع کردن و لذت طعام چاشت و شب چهل سال در کام او بماند و خداوند
غفور قدیر رودهای ایشان نور و بر صورتهای ایشان حریر بپوشانند سفید رنگ و زر زیور و سبز
جامه قیمه باشند و زنده باشند که هرگز نمیرند و بیدار باشند که هرگز نخوابند و بی‌نیاز باشند
که هرگز فقیر نشوند و فرحناک باشند که هرگز محزون نگردند و خندان باشند که هرگز نگریند و
پیوسته گرامی باشند و هرگز خوار نگردند و نیکو طبیعت باشند و هرگز رو ترش نکنند و پیوسته
منعم و شاد باشند و بلذت خورند و هرگز گرسنه نگردند و سیراب گردند و هرگز تشنه نگردند
و جامه پوشیده باشند و هرگز عریان نباشند و سوار شوند و بزیارت یکدیگر روند و سلام
کنند بر ایشان پسران که پیوسته در نهایت حسن و جمال باشند و ابریقهای نقره و ظرفهای
طلا پیوسته در دست ایشان باشد و در خدمت ایستاده باشند و بر کرسیها تکیه داده
نظر کنند بسوی آنها و تحیت و سلام پیوسته از جانب ملک علام بایشان رسد بدانکه آیات
و اخبار در خصوصیات و صفات بهشت و نعیم آن از حیز تحریر و تقریر بیرون است
و آنچه در این رساله ایراد نمودم از برای اهل سعادت و ایمان کافیست و اکثر در کتاب

بحار الانوار مذکور

بسم الله خیر الاسماء

بحار الانوار مذکور است و بعضی را در کتاب عین الحیوة و در رساله جنت و نار ایراد نموده‌ام
رزقنا الله و سایر المؤمنین الوصول الیها و الی الیقین بها بحق الیقین محمد و
آله الطاهرین **فصل پانزدهم** در بیان بعضی از صفات و خصوصیات جهنم و عقوبات
آن است اعاذنا الله و سایر المؤمنین منها بمحمد و آله شفعاء یوم الدین حق تعالی
بترسید و بپرهیزید از آتشی که آتش افروز آن مردمان است و سنگ اکثر مفسران گفته‌اند
مراد سنگ کبریت است و بعضی گفته‌اند مراد بتهاست که با عابدان آنها بجهنم می‌برند
و آیات در باب مخلد بودن کفار در جهنم بسیار است و فرموده است بدرستی که آنها که
کافر باشند و بمیرند در حالت کفر بر ایشان است لعنت خدا و ملائکه و جمیع مردم و مخلد در جهنم
خواهند بود و تخفیف نمی‌یابد از ایشان عذاب و مهلت نمی‌یابند و در مواضع متعدده فرموده است
که تابعان و متبوعان کفار از یکدیگر بیزاری میجویند و فرموده است که هر که مرتد شود از شما از
دین خود و بمیرد و او کافر باشد پس ایشان حبط کرده میشود اعمال ایشان در دنیا و آخرت و ایشان
اصحاب آتش‌اند و در آن همیشه خواهند بود و فرموده است که آنها که مالهای یتیمان را میخورند
بظلم میخورند در شکم خود مگر آتش را و بزودی خواهند افروخت آتشی را و از حضرت امام
محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که مبعوث میشوند
گروهی از قبرهای خود در روز قیامت که آتش از دهان ایشان مشتعل باشد پس گفتند یا رسول الله
ایشان کیستند حضرت این آیه را خواند یعنی خورندگان مالهای یتیمان‌اند و فرموده است که
بکشد مؤمنی را عمداً پس جزای او جهنم است در حالتی که همیشه در آن خواهد بود و فرموده است
بدرستی که منافقان در درک پایین‌تر آتش‌اند مفسران گفته‌اند جهنم را طبقات است و درکات
چنانکه بهشت را درجات است و منافق در پست‌ترین طبقات جهنم است و فرموده است که
آنها که کافر شده‌اند اگر از ایشان باشد جمیع آنچه در زمین است و مثل آن نیز با آن
داشته باشند و فدای خود بدهند از برای رفع عذاب روز قیامت قبول نشود از ایشان

واز براى ايشان است عذاب دردآورنده ميخواهند كه بيرون روند از آتش و بيرون نخواهند
رفت از آن واز براى ايشان است عذابى مقيم و دايم و فرموده است كه از براى ايشان است
شرابى از آب جوشيده جهنم و عذابى دردآورنده بسبب كفر ايشان و فرموده است بتحقيق
كه ما خلق كرده ايم از براى جهنم بسيارى از جن و انس را و فرموده است كه براستى كه از براى كافران است
عذاب آتش و فرموده است كه آنها كه گنج ميكذارند طلا و نقره را و انفاق نميكنند در راه خدا
پس بشارت ده ايشانرا بعذاب اليم در روزى كه سرخ ميكنند آنهارا در آتش جهنم پس داغ
ميكنند با آنها پيشانيهاى ايشان و پهلوى ايشان و پشتهاى ايشانرا و با ايشان ميگويند اين است
آنچه گنج كذاشتيد از براى نفسهاى خود پس بچشيد مزه آنچه را گنج ميكذاشتيد و فرموده است كه
وعده داده است مردان و زنان منافق را و كافرانرا آتش جهنم مخلد خواهند بود در آن
اين بس است ايشانرا و لعنت كرده است ايشانرا خدا و از براى ايشان است عذابى مقيم
و فرموده است كه پس بگويند آنهارا كه ستم كرده اند بچشيد عذاب دايمى را آيا جزا داده
ميشويد مگر بآنچه كسب كرده ايد و فرموده است و خايب و نااميد است هر جبار معاندى و از
عقب اوست جهنم و داده مى شود از آب صديد يعنى چرك و ريم جرعه جرعه مى آشامد
بجبر و نميتواند فرو برد و اسباب مرگ از هر مكان و هر جهت بسوى او مى آيد و نمى ميرد كه
از اين شدت تا خلاص شود و از عقب او عذابى غليظى بدتر از اين است حضرت صادق
صلوات الله عليه و آله فرموده كه صديد خون و چركى است كه از فرجهاى زناكاران در جهنم جارى
ميشود و كويند كه رنگش رنگ آب است و مزه اش مزه صديد و از حضرت رسول صلى الله عليه
و آله و از حضرت صادق عليه السلام روايت كرده اند كه او را نزديك او مى آورند و او كراهت
دارد چون نزديك روى او آورده شود بريان شود و پوست سر و روى در آن بيفتد و چون
بياشامد بجهد امعاى او را پاره كند تا از دبرش بيرون رود و حضرت صادق عليه السلام فرمود
كه مانند روغنى است از چرك و ريم از هر يك بيرون آيد و آنقدر بگريند كه جدولها و نهرها در روى

ايشان بدا شود

یا غفور یا رحیم

ايشان پيدا شود پس آب ديده برطرف شود و خون جارى گردد و آنقدر بگريند كه كشتيها
در آب ديده ايشان جارى توان كرد و فرموده است كه جهنم وعده گاه ايشان است همه و
از براى هفت در است و از براى هر درى از ايشان جزو قسمت شده است از حضرت امير المؤمنين
صلوات الله عليه روايت كرده اند كه جهنم را هفت در است يعنى هفت طبقه بعضى بر بالاى
بعضى و يك از دستها را بر بالاى ديگرى گذاشت و فرمود چنين و كفت عذاب ايشانرا بر بعضى
گذاشته است و دستها را بعضى بر بالاى بعضى و پايين تر همه جهنم است و بالاى آن لظى و بالاى آن
حطمه و بالاى آن سقر و بالاى آن جحيم و بالاى آن سعير و بالاى آن هاويه و بعضى گفته اند كه پايين
همه هاويه است و بالاى همه جهنم است و از ابن عباس روايت كرده اند كه دركه اول
جهنم است دويم سعير و سيوم سقر و چهارم جحيم و پنجم لظى و ششم حطمه و هفتم هاويه و بعضى
گفته اند آتش هفت در دارد و آن دركه است بعضى بر بالاى بعضى دركه بالاى آن جاى
اهل توحيد است و معذب ميشوند در آن بقدر اعمال خود در دنيا پس بيرون مى آورد خدا آنها را
و در دويم محل يهود است و سيوم محل نصارى و چهارم صابئون و پنجم مجوس و ششم مشركان
عرب و هفتم كه درك اسفل است محل منافقان است و فرموده است كه اى جماعت كه كافر شدند
و منع كردند مردم را از راه خدا زياد كرديم ايشانرا عذابى بر بالاى عذاب بسبب آنكه فساد
ميكردند بعضى گفته اند افعيها و عقربها را زياده ميكنند بر آتش كه نيشها دارند مانند نخل بلند
و از ابن عباس روايت كرده اند كه مراد نهرى چند است از مس گداخته كه ايشانرا با آن
عذاب ميكنند و بعضى گفته اند كه زياد ميكنند از براى ايشان مارها را مانند فيلها و شتران و
عقربها مانند استران سياه و فرموده است كه بحق پروردگار تو محشور ميگردانيم ايشانرا و شياطين را
پس حاضر ميگردانيم ايشانرا در دور جهنم بر زانو درآمده پس جدا ميكنيم از هر طايفه هر يك را كه بخدا
رحمن طغيان ايشان بيشتر بوده است پس داناتريم به آنها كه سزاوارترند بسوختن در جهنم
و هيچيك از شما نيست مگر وارد جهنم ميشود بر پروردگار تو حتم و لازم است پس نجات ميدهيم

انهار اگر پرهیزکار رفته اند و میگذاریم ظالمان را به رو زانو درآمده در جهنم و خلاف کرده
مفسران در معنی وارد شدن ایشان در جهنم بعضی گفته اند مراد از ورود وصول بسوی
جهنم و مشرف بر جهنم است نه داخل شدن در آن چنانکه در جای دیگر فرموده است پس حاضر
میکنیم ایشان را در دور جهنم بر رو زانو درآمده و بعضی گفته اند مراد داخل شدن جهنم است و جمیع
خلق داخل جهنم میشوند بر مومنان برد و سلام است چنانکه بر ابراهیم علیه السلام شد و از برای
کافران عذاب لازم در ایشان میشود از ابن عباس و جابر روایت کرده اند و فرموده است که
هرچند اشتعال جهنم کم میشود ما افروختن آن را زیاده میگردانیم و فرموده است که مهیا کرده ایم
از برای ظالمان آتشی را که احاطه کرده است بایشان سرادق آن یعنی سراپردهای آن بعضی
گفته اند مراد سرادق دیوار است از آتش که احاطه کرده است بایشان یا دود و زبانه آتش است
که پیش از دخول جهنم بایشان میرسد یا کنایه است از احاطه آتش از همه جانب بایشان
و اگر استغاثه کنند از بسیاری تشنگی و حرارت فریادرسی ایشان میکنند بآبی مانند مهل یعنی
مس گداخته یا مانند درد زیت یا چرک و ریم و خون که رویهای ایشان را بریان میکند بد
شرابیست مهل از برای ایشان و بد متکائیست جهنم از برای ایشان و فرموده است که پس آنها
که کافر شدند بریده شده است از برای ایشان جامهها از آتش گفته اند از برای ایشان جامهها
از مس گداخته سرخ شده مانند آتش میسازند و میریزند از بالای سر ایشان آب جوشان
که گداخته میشود بآن آنچه در شکمهای ایشان است و پوستهای ایشان و از برای ایشان گرزهاست
از آهن و هرگاه خواهند بیرون آیند از آتش از بسیاری غم و کرب و تنگی نفس برگردانند ایشان را
بسوی آتش و گویند بایشان بچشید عذاب آتش سوزنده را و روایت کرده اند از رسول خدا
صلی الله علیه و آله که گرزی چند بر سر ایشان زنند که اگر یکی از آنها را بر روی زمین بیاورند
جن و انس خواهند آنرا از زمین بردارند نتوانند برداشت و ایضا روایت کرده اند که
آتش ایشان را بزبانه خود ایشان را بالا افکند چون ببالای طبقات جهنم رسند گرز بر سر

ایشان زنند که هفتاد سال راه فرو روند و یکساعت ایشان قرار نتوانسته باشند و در روایت
دیگر از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است که این آیات در شأن بنی امیه است که
آتش ایشان را فرو گیرد چنانکه جامه آدمی را فرو گیرد پس لبهای ایشان چنان بیاویزد که
بناف ایشان برسد و لب بالای ایشان میان سر ایشان برسد و چون خواهند بیرون آیند عمودی
از عمودهای آهن بر سر ایشان بکوبند که بقعر جهنم برگردند و فرموده است که آنها که سبکتر است
ترازوی اعمال ایشان پس ایشانند که زیانکار جان خود شده اند و در جهنم مخلد خواهند بود
و زبانه آتش بروی ایشان میسوزد و در رویهای ایشان قبیح گردیده گفته اند که مانند کله بریان
کرده باشند لبهای ایشان از بالا و پایین در هم کشیده شده باشد و دندانهای ایشان گشوده
شده باشد بایشان گویند آیا آیات ما بر شما خوانده نمیشد پس شما بآنها تکذیب میکردید
گویند پروردگارا بر ما غالب شد شقاوت ما و بودیم ما گروهی گمراهان ای پروردگار ما بیرون
آور ما را ازین آتش پس اگر ما عود کنیم بکفر و ضلالت پس ما ستمکاران خواهیم بود در نفس جواب
پس حق تعالی گوید دور شوید و با من سخن مگویید و فرموده است و مهیا کرده ایم از برای کسی که تکذیب
کند بقیامت آتشی افروخته که هرگاه ببیند ایشان را از مکان دوری بشنوند از برای او
صدای خشم آنرا و ناله اهلش را یا خروشی از او و هرگاه بیندازند ایشان را در مکان تنگی
دستها در گردن بسته یا با شیاطین در زنجیر کشیده در آنجا فریاد کنند واثبوراه و واویلاه
ملائکه بایشان گویند امروز فریاد شما یکی نخواهد بود فریاد بسیار خواهید کرد که بفریاد شما نخواهد
رسید از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که یکسال راه خروش جهنم را
خواهند شنید و گفته اند که تنگی جای ایشان مانند میخ در دیوار خواهد بود و فرموده است و لیکن لازم
شده است قول از جانب من که البته پر کنم جهنم را از جنیان و مردمان هر دو و فرموده است
آنها که کافر شدند از برای ایشان است آتش جهنم مرگ بایشان نمیرسد که بمیرند و از عذاب
خلاص شوند و تخفیف داده نمیشود از ایشان چیزی از عذاب جهنم و فرموده است که ایشان فریاد

و ناله و استغاثه کنند در جهنم که پروردگارا بیرون آور ما را از جهنم تا عمل شایسته بکنیم غیر آنچه
میکردیم گویند بایشان که آیا عمر ندادیم شما را آنقدر که متذکر شوید و تفکر کنید در عاقبت
کار خود کسی که خواهد متذکر شود حضرت صادق علیه السلم فرموده این سرزنش از برای هجده سالگان است
جوانان بیشتر و آمد بسوی شما پیغمبر ترساننده پس بچشید عذاب را که ظالمان را یاوری نیست و
فرموده است بعد از آنکه نعمتهای بهشت را برای مؤمنان ذکر کرده است آیا این بهتر است
از برای مهمانی شما یا درخت زقوم گردانیده ایم امتحانی از برای ستمکاران آنکه درختی است
که بیرون می آید در اصل جهنم و بیخ آن شکوفه اش مانند سرهای شیاطین است پس بدرستی که
کافران میخورند از آن پس پر میکنند شکمهای خود را از آن پس از برای ایشان بر روی آن شوبی از
حمیم گرم جهنم هست که بر روی آن می آشامند پس بازگشت ایشان بعد از این طعام و شراب
بسوی جحیم است و ماوای ایشان است مفسران گفته اند زقوم درختی است در آتش که میوه دارد
در نهایت تلخی و خشونت و بدبوئی و چنین ابوجهل و سایر کفار قریش استهزا میکردند که درخت
در میان آتش چگونه میروید حق تعالی فرموده که آنرا امتحان گردانیدیم از برای ستمکاران و رؤس
شیاطین بعضی گفته اند میوه تلخ بدبوئی است در بادیه و بعضی گفته اند که شیطان جنسی از مار است
میوه را تشبیه بسر آنها کرده اند و بعضی گفته اند میان عرب مشهور است که چیزهای قبیح منکر را
تشبیه بسر شیطان میکنند و روایت کرده اند که گرسنگی بر اهل جهنم بمرتبه غالب میشود که عذاب
آتش را فراموش میکنند و استغاثه میکنند بمالک پس ایشان را بسوی آن درخت می برد
و ابوجهل در میان ایشان است پس میخورند از آن میوه تا شکم ایشان پر میشود و بجوش می آید
در شکم ایشان مانند دیگی که در جوش باشد پس آب میطلبند مالک از حمیمی که از حرارت
بنهایت رسیده است و سالها در دیگهای جهنم جوشیده از برای ایشان می آورد چون نزدیک
ایشان میرسد رویهای ایشان بریان میشود و چون بشکم ایشان داخل میشود هرچه در شکم ایشان است
میگدازد و فرموده است شراب ایشان حمیم است و غساق بعضی گفته اند غساق آب بسیار

[illegible]

سرد است که از سردی آن بزنهار آیند و بعضی گفته اند چشمه است در جهنم که زهر هر صاحب نیشی
در آن جاری میشود و بعضی گفته اند آب و چرک و ریم بدن ایشان است که در حلقهای ایشان میکنند
و بعضی گفته اند که عذابیست که بغیر از خدا کسی نمیداند و فرموده است قسم دیگر از عذاب است
که شبیه باینها است و فرموده است از برای ایشان سقفها از آتش هست از بالای ایشان و از
زیر ایشان و فرموده است و گویند آنها که در آتشند بخازنان جهنم که بخوانید پروردگار خود را
که تخفیف دهد از ما روزی از عذاب را خازنان گویند آیا نیامدند رسولان شما بسوی شما با معجزات
و دلایل و براهین واضحات گویند بلی آمدند گویند پس هرچه خواهید دعا و استغاثه کنید فایده
نمی بخشد شما را و نیست دعای کافران مگر بیفایده و فرموده است تخفیف نمیدهند از ایشان
عذاب را و در آتش خواهند بود ناامید از نجات و فرموده است که ندا کنند ای مالک بمیراند
ما را پروردگار تو گوید در جواب ایشان که همیشه در عذاب خواهید بود و هرگز شما را مرگ
نخواهد بود ابن عباس گفته است بعد از هزار سال که ایشان استغاثه کنند این جواب را خواهند
شنید و فرموده است شجره زقوم طعام آن گناهکار است که ابوجهل باشد از بابت مس گداخته
غلیان کند در شکمهای ایشان از بابت جوشیدن آب که در دیگ جوشد گویند زبانیه جهنم را بگیرید
او را و برو کشید بمیان جهنم پس بریزید بالای سر او از عذاب حمیم و گویند باو بچش که تو
هرگمان میکردی عزیز و کریمی در قوم خود و ترا عذاب نخواهند کرد و فرموده است گویند با و قرین او
یعنی ملکی که موکل فرموده است با عمال او این است آنچه نزد منست از نامه اعمال تو و حاضر است
وَأَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ در احادیث عامه و خاصه وارد شده است که خطاب
تثنیه برسول خدا و امیر المؤمنین صلوات الله علیهما است که بیندازید در جهنم بسیار کفران
کننده معاندی را یعنی دشمنان خود را داخل جهنم کنید و دوستان خود را داخل بهشت کنید و
بعضی گفته اند خطاب با دو ملک است که موکلند بکافران و فرموده است شناخته
میشوند مجرمان و کافران برویهای سیاه ایشان پس زبانیه پیشانی ایشان با بالای ایشان

آتش سیاهی تیره است و سه شعبه دارد یا دودی از جهنم بیرون می آید و سه شعبه آن کافران
احاطه میکند از بالای سر و از جانب راست و از جانب چپ و بعضی از ایشان میگردد و
بعضی گفته اند که زبانه از آتش بیرون می آید و احاطه میکند کافران مانند سراپرده و سه شعبه
میشود و در آن است تا از حساب فارغ شود و بعضی گفته اند سایه دود جهنم است چنین داخل آن
میشود فایده بآن نمی بخشد و از حرارت زبانه آتش مانع ایشان نمیشود و شراره چند بیرون می افکند
آتش مانند قصر در بزرگی و در نظر مانند شتران زرد یا سیاه مینماید و فرموده است جهنم از برای راه
عاصیان است و طاغیان و کافران از آب و مرجع ایشان است مکث خواهند کرد در آن حقب
بسیار حقبی بعد از حقبی و نهایت نخواهد داشت و بعضی گفته اند چهل و سه حقبه است و هر حقبی
هشتاد خریف است و هر خریفی هفتصد سال است و هر سالی سیصد و شصت روز است
و هر روزی هزار سال است و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده اند بچند
سند معتبر که این آیه در شأن جماعتی است از مسلمانان که از جهنم بیرون می آیند و در معانی
الاخبار از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که مدت حقب
و هر حقبی هشتاد سال است و هر سالی سیصد و شصت روز است و هر روزی هزار سال از
سالهای که شما میشمارید و عامه از ابن عمر روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرموده که بیرون نمی آید کسی که داخل جهنم شود تا احقاب بسیار در آن بماند و هر حقبی زیاده
از شصت سال است و هر سالی سیصد و شصت روز است و هر روزی بقدر هزار سال است
از سالهای شما پس کسی اعتماد نکند بر آنکه آخر از جهنم بیرون خواهم آمد و نمی چشند در آن برد و
نه شرابی را ابن عباس گفته است برد خواب است و بعضی گفته اند نه هوای خنک و نه آبی مگر
حمیم و غساق و فرموده است مال کافر باو نفع نمی دهد البته می اندازند او را در حطمه و چه
میدانی که حطمه چیست آتش خداست که افروخته شده است و مشرف میشود بر دلها و
درهای آن را بر روی ایشان می بندند و در عمودهای کشیده شده گفته اند درهای جهنم را بر ایشان

غل میکنند و در جهنم می افکنند و گویند ملائکه بایشان این است آن جهنمی که باور نمیکردید کافران گاه
باتش عذاب میکنند ایشان را و گاه بآب جوشیده و فرموده است هر گاه ایشان را ببیند از دور
در جهنم صدای عظیمی از جهنم ظاهر شود در جوشش و خروش باشد و نزدیک باشد که از هم بپاشد از
شدت خشم بر کافران و هر فوجی را که بیندازند در جهنم خازنان جهنم از ایشان پرسند که آیا کسی
نیامد که شما را از این عذاب بترساند گویند بلی آمد انذار کننده و ما تکذیب کردیم و گفتیم خدا
چیزی نفرستاده است و گفتند اگر ما می شنیدیم و می فهمیدیم و قبول میکردیم داخل جهنم نمیشدیم و
فرموده است نزد ما زنجیرها و غلهای گران است و طعام خار داری که در گلو بند شود نه فرو رود و نه
بیرون آید بغیر زقوم و فرموده است که زود او را داخل سقر کنیم و چه میدانی سقر چیست باقی نمیگذارد
چیزی را از گوشت و پوست و استخوان ایشان را و هیچ نوع از عذاب را نمیگذارد در ایشان رسانیدن
و تغییر دهنده است پوستهای ایشان را و موکلند بر آن نوزده ملک که خازنان جهنم اند گفته اند
دیدهای ایشان مانند برق رباینده است و نیشهای ایشان مانند شاخهای گاو و زبانه آتش از
دهانهای ایشان بیرون می آید ما بین هر دو دوش هر یک هزار ساله راه است و در هر کف دست
ایشان مانند ربیعه و مضر که اعظم قبایل عرب اند توانند گنجید و رحم از دل ایشان برداشته شده است
هر یک از ایشان هفتاد هزار کس را بر میدارد و بهر جای جهنم که میخواهد می افکند و بعضی گفته اند
که مخصوص سقر نوزده ملک موکلند و از برای درکات دیگر خزینه داران دیگر هستند و روایت
کرده اند که چون این آیه نازل شد ابو جهل با قریش گفت محمد میگوید که خازنان جهنم نوزده نفر اند
و شما همه شجاعانید آیا نمیتوانید هر یک از شما که از خازنان جهنم را بگیرید یکی از ایشان
گفت من هفده نفر از ایشان را کفایت میکنم شما دو تا را کفایت کنید در این وقت این
آیه نازل شد که ما نگردانیده ایم اصحاب جهنم را مگر ملکی چند و از بنی آدم نیستند که شما
از عهده ایشان برآیید و نگردانیدیم عدد ایشان را مگر امتحانی از برای کافران و فرموده است
که خازنان جهنم بکافران گویند بروید بسوی آتشی که انکار میکردید آن را در دنیا بروید بسوی

سایه‌ای که

می بندند پس بحکم میکنند آنها را بمیخهای آهنین از آتش نا امید بیرون آمدن از ایشان قطع شود
نسیم برایشان داخل نشود و عیاشی از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده است
که کفار و مشرکان سرزنش خواهند کرد اهل توحید و مسلمانان را که توحید شما فایده بشما نبخشید
و ما و شما مساوی شدیم در داخل شدن جهنم پس پروردگار عالمیان حجت کند از برای مسلمانان
و ملائکه را فرماید که شفاعت کنید ایشان شفاعت کنند آنقدر که خدا خواهد پس فرماید
پیغمبران را که شفاعت کنید پس شفاعت کنند از برای هر که خدا خواهد پس فرماید مومنان را که
شفاعت کنید ایشان شفاعت کنند هرکه را خدا خواهد پس حق تعالی فرماید که من از همه رحم کنندگان
رحیم ترم بیرون آیید برحمت من پس بیرون آیند از میان آتش مانند پروانه و جانورانی
که نزد آتش جمع میشوند پس حضرت فرمود عمودها را میکشند و درها را بر ایشان می بندند و
بخدا سوگند که آنها که باقی مانده اند همیشه مخلد خواهند بود و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح
از ابو بصیر روایت کرده است که گفت بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم که یا ابن رسول الله
مرا بترسان که دلم سنگین شده است حضرت فرمود مهیا شو از برای زندگی دراز بدرستی
که جبرئیل آمد بنزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و رو ترش کرده بود و پیشتر که می آمد متبسم
بود حضرت از سبب این حال سؤال فرمود جبرئیل علیه السلام گفت که امروز دمهائی را که بر آتش
جهنم میدمیدند از دست گذاشتند فرمود که دمهای آتش جهنم چیست ای جبرئیل
گفت ای محمد حق تعالی امر فرمود که هزار سال بر آتش جهنم دمیدند تا سفید شد پس هزار سال
دیگر دمیدند تا سرخ شد پس تا هزار سال دیگر دمیدند تا سیاه شد و اکنون سیاه است
و تاریک اگر قطره از ضریع که عرق اهل جهنم و چرک ریم فرجهای زناکاران است که در
دیگهای جهنم جوشیده و بعوض آب باهل جهنم میخورانند در آبهای اهل دنیا بریزند هر آینه
جمیع اهل دنیا از گندش بمیرند و اگر یک حلقه از زنجیرهای هفتاد ذرعی است و بر گردن
اهل جهنم میگذارند بر دنیا بگذارند از گرمی آن تمام دنیا بگدازد و اگر پیراهنی از

پیراهنهای اهل آتش

یا ارحم الراحمین

پیراهنهای اهل آتش را در میان زمین و آسمان بیاویزند اهل دنیا از بوی بد آن هلاک شوند
چون جبرئیل اینها را بیان فرمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله و جبرئیل هر دو بگریه درآمدند
پس حق تعالی ملکی را فرستاد بسوی ایشان که پروردگار شما را سلام میرساند و میفرماید که من شما را
ایمن گردانیدم از اینکه گناهی کنید که مستوجب عذاب من شوید پس بعد از آن هر گاه جبرئیل
علیه السلام بخدمت آنحضرت می آمد متبسم و خندان بود پس حضرت صادق صلوات الله علیه
فرمود که در آنروز اهل آتش عظمت جهنم و عذاب الهی را میدانند و اهل بهشت عظمت بهشت
و نعیم آنرا میدانند و چون اهل جهنم داخل جهنم میشوند هفتاد سال سعی میکنند تا خود را بالای
جهنم میرسانند پس چون یکبار بجهنم رسیدند ملائکه گرزهای آهنین بر کله ایشان میکوبند تا بقعر
جهنم برمیگردند پس پوستهای ایشان را تغییر میدهند و پوست تازه بر بدن ایشان میپوشانند
که عذاب در ایشان بیشتر تأثیر کند پس حضرت با ابو بصیر گفت آنچه گفتم ترا کافیست گفت
بس است مرا و کافیست و بسند معتبر از عمرو بن ثابت منقولست که حضرت امام محمد باقر
صلوات الله علیه فرمود که اهل جهنم در آتش فریاد میکنند مانند سگان و گرگان که فریاد کنند از
شدت آنچه بایشان میرسد از الم عذاب الهی چه گمان داری ای عمرو بگروهی که ایشان را
مرگ نمیباشد که از عذاب نجات یابند و عذاب ایشان هرگز سبک نمیشود در میان
آتش تشنه و گرسنه باشند و کران و گنگان و کوران باشند و روهای ایشان سیاه
شده باشد محروم و نادم و پشیمان و غضب کرده پروردگار خود رحم بر ایشان نکنند و عذاب
ایشان را تخفیف نمیدهند و آتش را بر ایشان افروزند و از حمیم گرم جهنم بعوض آب آشامند و
از زقوم جهنم بعوض طعام خورند و بقلابهای آتش بدن ایشان را درند و گرزهای آهنین بر سر
ایشان کوبند و ملائکه بسیار غلیظ بسیار تند ایشان را در شکنجه دارند و بر ایشان رحم نکنند
و بر رو ایشان را در آتش میکشند و با شیاطین ایشان را در زنجیر میکنند و در غلها و بندها
ایشان را مقید میسازند اگر دعا کنند دعای ایشان مستجاب نمیشود و اگر حاجتی طلبند برآورده

میشوند این است حال جمعی که بجهنم میروند و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
منقول است که جهنم را هفت در است از یکدر فرعون و هامان و قارون که کنایه از
ابوبکر و عمر و عثمان است داخل میشوند و از یکدر بنی امیه داخل میشوند که مخصوص ایشان است
و کسی با ایشان در آن در شریک نیست و یکدر دیگر باب لظی است و یکدر دیگر باب
سقر است و یکدر دیگر باب هاویه است که هر که از آن در داخل شد هفتاد سال در جهنم
فرو میرود پس جهنم جوشش میزند و ایشان را بطبقهٔ بالای جهنم می افکند پس باز هفتاد سال
دیگر فرو میروند و ابد الآباد در جهنم حال ایشان این است و یکدر دیگر است که از آن در دشمنان
ما و هر که با ما جنگ کرده و هر که یاری ما نکرده داخل جهنم میشوند و این در بزرگترین درهاست و
گرمی و شدت آتش از همه بیشتر است و بسند معتبر منقولست که از حضرت صادق صلوات الله علیه
پرسیدند از معنی فلق فرمود که دره ایست در جهنم که در آن هفتاد هزار خانه هست و در
خانه هفتاد هزار حجره است و در هر حجره هفتاد هزار مار سیاه است و در شکم هر ماری هفتاد
هزار سبوی زهر است و جمیع اهل جهنم را بر این دره گذار می افتد و در حدیث دیگر فرمود
که این آتش شما که در دنیاست یک جزو است از هفتاد جزو از آتش جهنم که هفتاد مرتبه
آن را باب فرو نشانیده اند و باز افروخته شده است و اگر چنین نمیکردند هیچکس طاقت
نزدیکی آن نداشت و بدرستی که جهنم را در روز قیامت بصحرای محشر خواهند آورد که صراط را
بر روی آن بگذارند پس جهنم فریادی بر آورد که جمیع ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین از بیم
آن بزانوی استغاثه در آیند و در حدیث دیگر منقولست که غساق وادی است در جهنم
که در آن سیصد و سی قصر است و در هر قصری سیصد خانه است و در هر خانه چهل زاویه است
و در هر زاویه ماری است و در شکم هر ماری سیصد و سی عقرب است و در نیش هر عقربی سیصد و سی
سبوی زهر است و اگر یکی از آن عقربها زهر خود را بر جمیع اهل جهنم بریزد از برای هلاک همه
کافیست و در حدیث دیگر منقولست که درکات جهنم هفت است مرتبهٔ اول جحیم است

که اهل این مرتبه را بر سنگهای تافته میدارند که دماغ ایشان مانند دیگ بجوش می آید و مرتبهٔ
دویم لظی است که حق تعالی در وصف آن میفرماید که بسیار کننده است دستها و پاها و گوشتهای سر را
بسوی خود میخواند کسی را که پشت کرده بحق و رو گردانیده از معبود مطلق
و جمع کرده است اموال دنیا را و حفظ کرده و حقوق الهی را از آن ادا نکرده و مرتبهٔ سیوم سقر است
که حق تعالی در وصف آن میفرماید که سقر آتشی است که باقی نمیگذارد پوست و گوشت و عروق
و اعصاب و عظام را بلکه همه را میسوزاند و باز حق تعالی آن اجزا را باز میگرداند و آتش دست
بر نمیدارد و باز میسوزاند و آتشی است بسیار سیاه کننده پوستها که فراز ایشان ظاهر و هویداست
بر ایشان و بر آن موکلند نوزده ملک یا نوزده نوع از ملائکه و مرتبهٔ چهارم حطمه است که از آن
شرارها جدا میشوند مانند کوشک عظیم که گویا شتران زردند که بهوا میروند و هر که در آن
افکنند او را در هم میشکنند و میکوبد مانند سرمه و روح از ایشان مفارقت نمینماید و چون
مانند سرمه ریزه شدند حق تعالی ایشان را بحالت اول بر میگرداند و طبقهٔ پنجم هاویه است که
در آنجا گروهی هستند که فریاد میکنند که ای مالک بفریاد ما برس چون مالک بفریاد ایشان میرسد
طبقی از آتش بر میگیرد که مملو است از چرک و خون و عرقی که از بدنهای ایشان جاری شده
مانند مس گداخته و بایشان میخوراند پس چون نزدیک روی ایشان می آورد پوست و گوشت
رویشان در آن میریزد از شدت حرارت آن چنانچه حق تعالی میفرماید که از برای ستمکاران
آماده کرده ایم آتشی را که احاطه کند بایشان سراپردهای آن و اگر استغاثه نمایند از تشنگی
بفریاد ایشان میرسند بآبی که مانند مس گداخته باشد که چنین بپزد دهان ایشان را بریند
بریان کند روی ایشان را بد شرابی است جهل از ایشان و بد تکیه گاهیست آتش از برای
ایشان و هر که در هاویه انداخته شد هفتاد سال در آتش فرو رود و هر چند که پوستش بسوزد
حق تعالی بدل آن پوست دیگر برویاند و طبقهٔ ششم سعیر است که در آن سیصد سراپرده
از آتش هست و در هر سراپرده سیصد قصر است از آتش و در هر قصری سیصد خانه از

آتش است و در هر خانه سیصد نوع از عذاب مقرر است و در آنجا مارها و عقربها از آتش
هست و کندها و زنجیرها و غلهای از آتش برای اهل آن طبقه مهیا کرده اند چنانکه حق سبحانه و تعالی
میفرماید که ما مهیا کرده ایم از برای کافران زنجیرها و غلها و آتش افروخته و طبقه هفتم جهنم آنست
که فلق در آنجاست و آن چاهیست در جهنم که چون در آن را بگشایند جهنم مشتعل میشود و این
طبقه بدترین طبقات جهنم است و صعود کوهیست از مس در میان جهنم و اثاما رود
فانه از مس گداخته که بر دور آن کوه جاریست و این موضع بدترین جاهای این طبقات
و از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه منقولست که در جهنم وادی هست که آن را سقر
مینامند که از روزی که خدا او را خلق کرده است نفس نکشیده است و اگر خدا او را رخصت دهد
که بقدر سوراخ سوزنی نفس بکشد هر آینه جمیع آنچه در روی زمین است بسوزاند و اهل جهنم
بخدا پناه میبرند از حرارت و گندیدگی و کثافت آن وادی و آنچه خدا در آنجا برای
اهلش مهیا فرموده است از عذاب و در آن وادی کوهی هست که جمیع اهل آن وادی پناه
میبرند بخدا از گرمی و تعفن و کثافت آن کوه و عقابهای که خدا در آنجا برای اهلش مقرر
فرموده و در آن کوه دره هست که اهل آن کوه بخدا استغاثه مینمایند از گرمی و گند و کثافت
آن دره و عذابهای آن و در آن دره چاهی هست که اهل آن دره از گرمی و تعفن و
قذارت و عذاب شدید آن چاه بخدا پناه میبرند و در آن چاه ماری هست که جمیع اهل آن چاه
از خباثت و تعفن و کثافت آن مار و آنچه خدا در نیشهای آن از زهر مقرر فرموده بخدا استغاثه
مینمایند و در شکم آن مار هفت صندوق هست که آنجا جای پنج کس از امتهای گذشته است و دو
کس از این امت اما آن پنج کس قابیل است که برادر خود هابیل را کشت و نمرود است که با
ابراهیم منازعه کرد و گفت که میمیرانم و زنده میگردانم و فرعون است که دعوی خدائی کرد
و یهودیست که یهود را گمراه کرد و یونس است که نصاری را گمراه کرد و از این امت دو اعرابی اند
که ایمان بخدا نیاوردند یعنی ابوبکر و عمر و از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقول است

هر قومی بلای اهل

ما اول کل شیء و آخره

هر قومی بلای اهل معصیت نقبها در میان آتش زده اند و پاهای ایشان را در زنجیر کرده اند و دستهای
ایشان را در گردن غل کرده اند و بر بدنهای ایشان پیراهنها از مس گداخته پوشانیده اند و جبهها از
آتش برای ایشان بریده اند و بر ایشان بسته اند در میان عذابی گرفتارند که گرمیش بنهایت
رسیده و درهای جهنم را بر روی ایشان بسته اند پس هرگز آن درها را نمیگشایند و هرگز نسیمی بر ایشان
داخل نمیشود و هرگز غمی از ایشان برطرف نمیشود و عذاب ایشان پیوسته شدید است و عقاب
ایشان همیشه تازه است نه خانه ایشان فانی میشود و نه عمر ایشان بسر می آید بمالک استغاثه
میکنند که از پروردگار خود طلب کن که ما را بمیراند در جواب گوید که همیشه در این عذاب
خواهید بود و بسند معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است که در جهنم چاهیست
که اهل جهنم از آن استعاذه مینمایند و آن جای هر متکبر جبار معاند است و هر شیطان متمرد و
هر متکبری که ایمان بروز قیامت نداشته باشد و هر که عداوت آل محمد صلوات الله علیهم
داشته باشد و فرمود که کسی که در جهنم عذابش از دیگران سبکتر باشد کسی است که در دریای از
آتش باشد و دو نعل از آتش در پای او باشد و بند نعلینش از آتش باشد که از شدت
حرارت مغز دماغش مانند دیگ در جوش باشد و گمان کند که از جمیع اهل جهنم عذابش بدتر است
و حال آنکه عذاب او از همه سهلتر باشد و در حدیث دیگر روایت شده است که فلق چاهیست
در جهنم که اهل جهنم از شدت حرارت آن استعاذه مینمایند و از خدا طلب نمود که نفسی بکشد چون
نفس کشید جمیع اهل جهنم را سوزانید و در آن چاه صندوقیست از آتش که اهل آن چاه از گرمی
حرارت آن صندوق استعاذه مینمایند و آن تابوتیست که در آن تابوت شش کس از پیشینیان
و شش کس از پسینیان جا دارند اما شش کس اول پسر آدم است که برادر خود را کشت و نمرود
که ابراهیم را در آتش انداخت و فرعون و سامری که گوساله پرستی را دین خود کرد و آنکه
یهود را بعد از پیغمبر ایشان گمراه کرد و آنکه نصاری را بعد از پیغمبر ایشان گمراه کرد و اما شش
کس آخر ابوبکر است و عمر و عثمان و معاویه و سرکرده خوارج نهروان و ابن ملجم علیهم اللعنه

واز حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که فرمود که اگر درین مسجد صد هزار نفر یا زیاده باشند
و یکی از اهل جهنم نفس بکشد و از گرمی نفس او بایشان برسد هرآینه مسجد و هر که در اوست بسوزد و فرمود که در
جهنم مارها هست بکلفتی گردن شتران که یکی از ایشان میگزد کسی را چهل قرن یا چهل سال درد آن
میماند و عقربها هست بکلفتی استرها از گزیدن آنها نیز آنقدر مدت میماند و از عبدالله بن عباس
منقولست که جهنم را هفت درست و بر هر دری هفتاد هزار کوهست و در هر کوهی هفتاد هزار دره
و در هر دره هفتاد هزار وادیست و در هر وادی هفتاد هزار شکافست و در هر شکافی هفتاد
هزار خانه است و در هر خانه هفتاد هزار مارست که طول هر ماری سه روزه راه است
و نیشهای آنها بمثابه نخلهای طولانیست می آید بنزدیک فرزند آدم و میگیرد پلک چشمان
و لبهای او را و جمیع پوست و گوشت را از استخوانهایش میکشد پس چون میگریزد از آن مار
در نهری از نهرهای جهنم می افتد که چهل سال یا چهل قرن در آن نهر فرو میرود و بسند صحیح از حضرت
صادق صلوات الله علیه منقولست که چون اهل بهشت داخل بهشت شوند و اهل جهنم بجهنم
درآیند منادی از جانب رب العزة ندا کند که ای اهل بهشت و ای اهل جهنم اگر مرگ بصورتی
از صورتها درآید خواهید شناخت آنرا گویند نه پس بیاورند مرگ را بصورت گوسفند
سیاه و سفید و در میان بهشت و دوزخ بدارند و بایشان گویند که ببینید این مرگست پس
حق تعالی امر فرماید که آنرا ذبح نمایند و فرماید که ای اهل بهشت همیشه خواهید بود و شما را
مرگ نیست و ای اهل جهنم همیشه در جهنم خواهید بود و شما را مرگ نخواهد بود و اینست روایت
که خداوند عالمیان فرموده است که بترسان ایشانرا از روز حسرت در روزی که کار بس
منقضی شده باشد و بپایان رسیده باشد و ایشان از آن روز غافلند حضرت فرمود که مراد
این روز است که حق تعالی اهل بهشت و جهنم را فرمان دهد که همیشه در جای خود باشند و
مرگ ایشانرا نباشد که در آن روز اهل جهنم حسرت برند و سود ندهد و امید ایشان منقطع گردد
و در عقاب الاعمال از حضرت صادق صلوات الله علیه روایتست که گفت رسول خدا صلی

[illegible]

بسم الله

علیه و آله فرمود که چهار کس اند که اهل جهنم با آن آزاری که دارند که حمیم در حلق ایشان میکنند و در
میان جحیم واویلا و واثبورا میگویند از عذاب ایشان که چهار نفر مذکور میشوند و بایکدیگر میگویند
که چه حال است اینها را که ما با این آزاری که داریم از اینها در آزاریم اول مردیست
که او آویخته است در تابوتی از آتش و دیگری امعا و رودهای خود را میکشد و دیگری از دهانش
چرک و خون جاریست و دیگری گوشت خود را میخورد پس گویند از برای صاحب تابوت
که چیست این بدبخت را که عذاب ما را آزار میکند گویند که او مرد و در گردنش اموال
مردم بود و چیزی نداشت که ادای قرض او بکند و اگر امعای خود را میکشید پروا نمیکرد از بول بهر جای
بدنش که برسد و اگر ریم و خون از دهانش جاری بود تتبع و تفحص میکرد سخنان بد مردم را و نقل میکرد
و اگر گوشت خود را میخورد گوشت مردم را بغیبت میخورد و سخن چینی میکرد و در میان ایشان
عداوت می افکند و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از حضرت صادق صلوات الله علیه روایت
کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که در شب معراج صدائی شنیدم که مرا بترسانید
و خوف آورد و جبرئیل گفت این صدای سنگیست که هفتاد سال است که از کنار جهنم انداخته ام رفت
امروز در ته جهنم قرار گرفت پس آنحضرت نخندید تا از دنیا مفارقت نمود پس فرمود جبرئیل بالا
و من با او رفتم تا داخل آسمان اول شدم و هر ملکی که مرا میدید میخندید و شاد میشد تا آنکه ملاقات
کردم ملکی را که از او عظیم تر خلقی ندیده بودم در نهایت کراهت منظر و خشم از روی او ظاهر
بود پس مثل سایر ملائکه بر من سلام کرد و دعا کرد اما نخندید و بشاشت و شادی که از سایر ملائکه
مشاهده کردم از او ندیدم گفتم یا جبرئیل این کیست که من از او ترسیدم گفت سزاوار است
که از او بترسی همه ما از او میترسیم این مالک خازن جهنم است هرگز نخندیده است و از آن روزی
که خدا او را والی جهنم گردانیده است پیوسته غضب و خشم او بر دشمنان خدا و اهل معصیت او
زیاده میگردد و خدا از ایشان انتقام خواهد کشید از ایشان و اگر بسوی احدی پیش از تو خندیده بود
هرآینه بسوی تو میخندید پس سلام کردم او را و جواب سلام من گفت و بشارت داد مرا به بهشت پس

گفتم بجبرئیل ای جبرئیل بسبب منزلت و شوکتی که در آسمانها دارد و همه اطاعت او مینمایند چنانکه حق تعالی فرموده است مُطاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ که آیا امر میکنی او را که جهنم را بمن بنماید جبرئیل با و گفت ای مالک بنما به محمد آتش را مالک یک پرده را کشود و یکدر از درهای جهنم را وا کرد از آن زبانه بسوی آسمان ساطع شد و بجوش آمد و بلند شد بمرتبه که گمان کردم که مرا میگیرد گفتم ای جبرئیل بگو که پرده را برگرداند مالک خطاب کرد آتش را که برگرد آن برگردید و ابن بابویه نیز این مضمون اخیر را بسند کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده است و در آخرش فرموده که بعد از آن تا از دنیا رفت لب آنحضرت بخنده گشوده نشد و ابن بابویه از حضرت صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که آتش جهنم در روز قیامت با سه کس سخن میگوید با امیر و قاری قرآن و صاحب مال با امیر میگوید که ای کسی که خدا بتو سلطنت و امارت داده بود و عدالت نکردی پس او را میرباید چنانکه مرغ دانه کنجد را میرباید و فرو میبرد و بقاری میگوید که ای آنکسی که قرآن را زینت خود کردی در میان مردم و معصیت خدا کردی در حضور پس او را فرو میبرد و میگوید بمالدار که ای آنکسی که خدا دنیای بسیار گشاده فراوان بتو داد و اندک چیزی بعوض از تو طلبید که در آخرت تصدق

آن را بتو عوض میدهد و بخل ورزیدی پس او را میرباید و فرو میبرد و از حضرت صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که آتش جهنم بر کافران عذاب است و بر خازنان جهنم رحمت است یعنی از آن لذت می یابند و ایشان را نمیسوزاند و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در نامه اهل مصر در وصف جهنم فرموده است قعرش بعید است و حرارتش شدید است و شرابش صدید است و عذابش تازه و جدید است مقامع گرزهایش از حدید است عذاب آتش سست نمیشود و ساکنش را مرگ نمی باشد خانه ایست که در آن رحمت نمی باشد و دعای اهلش شنیده نمیشود و حق تعالی امر فرموده است که اصحاب بهشت که در روز قیامت است قرارگاه ایشان و نیکو است محل قیلوله ایشان حضرت باقر علیه السلم فرموده چنین کنند اهل

واکتساب

جهنم را السوء

جهنم را السوء جهنم بیش از آنکه داخل آتش شوند دودی از جهنم باستقبال ایشان آید بایشان گویند ملایکه که داخل شوید در این سایه که سه شعبه دارد و گمان کنند که آن بهشت است چنین داخل آن شوند بجهنم منتهی شود و فوج فوج داخل جهنم کنند و این در میان روز قیامت خواهد بود که در دنیا وقت قیلوله است و از برای اهل بهشت در آن وقت تحفها از بهشت بیاورند و ایشان را داخل منازل خود کنند در وسط روز و اینست معنی قول آنکه محل قیلوله ایشان نیکو است و فرموده در قول حق تعالی مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ یعنی ایشان را بایکدیگر بسته باشند بزنجیرها و سَرَابِيلُهُمْ مِنْ قَطِرَانٍ فرموده یعنی پیراهنهای ایشان از از زیر گداخته است چنین آنها را بایشان بپوشانند فرو گیرد در روی ایشان را آتش و فرموده است در باب ستمکار وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ يَلْقَ أَثَامًا حضرت باقر صلوات الله علیه فرموده اثام رود بسیار از زرد گداخته و در زیر آن رود سنگستانیست از آتش و آنها جای کسی است که غیر خدا را پرستیده باشند یا کسی را بناحق کشته باشند و زناکاران نیز در آنجا خواهند و از حضرت امام زین العابدین صلوات الله علیه منقولست که در جهنم وادیست که آن را سعیر مینامند چون آتش جهنم کم میشود آن را میگذارند که جهنم بآن افروخته میشود و اینست معنی قول خدا كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا و علی بن ابراهیم روایت کرده است چنین داخل جهنم میشوند هفتاد سال راه بزیر میروند چون بپایان جهنم رسند جهنم نفسی میکشد و ایشان را بالا میاندازد پس گرزهای آهنین را بر ایشان زنند تا بزیر روند و پیوسته حال ایشان چنین باشد و کلینی و ابن بابویه بسند موثق کالصحیح روایت کرده اند از حضرت صادق علیه السلم که در جهنم وادیست که آن را سقر میگویند شکایت کرد بخدا از شدت حرارت خود و سوال کرد که نفسی بکشد چون رخصت یافت نفسی کشید جمیع جهنم سوخت و در احتجاج روایت کرده است که زندیقی از حضرت صادق علیه السلم سوال کرد که آیا آتش بس نبود که حق تعالی بآن عذاب کند خلق را که مار و عقربها نیز در جهنم آفرید حضرت فرموده که خداوند جبار بآن عقوبت مار و عقرب را عذاب میکند

از بلای متکبران

این احادیث مخصص این آیات میتواند بود و از محمد بن الحنفیه و ابن عباس روایت کرده‌اند
که چون حق تعالی امر کند مردم را که بر صراط بگذرند مؤمنان به آسانی بگذرند و منافقان در جهنم
بیفتند پس حق تعالی گوید ای مالک استهزا کن بمنافقان در جهنم پس مالک دری از جهنم بسوی
بهشت بگشاید و ندا کند ایشان را که ای گروه منافقان باینجا بیایید و بالا آیید از جهنم بسوی
بهشت پس شنا کنند منافقان در آتش هفتاد سال تا آنکه بآن درگاه برسند چون خواهند
بیرون روند در را بر روی ایشان ببندند و از موضع دیگر دری بگشایند و گویند از این در بیرون
بسوی بهشت باز هفتاد سال سعی کنند و در دریاهای آتش شنا کنند چون بآن در رسند باز
بر روی ایشان ببندند و همیشه با ایشان چنین کنند چنانچه ایشان در دنیا پیوسته استهزا
بمؤمنان میکردند و میگفتند إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُنَ و اینست معنی قول حق تعالی اللهُ یَسْتَهْزِئُ
بِهِمْ یعنی حق تعالی در آخرت استهزا خواهد کرد بایشان و حضرت امام حسن عسکری صلوات الله
علیه در تفسیر این آیه فرموده است اما استهزای خدا بایشان در آخرت آنست که حق تعالی چون
مستقر گرداند منافقان و معاندان علی صلوات الله علیه را در جهنم که دار لعنت و هوان
است و عذاب کند ایشان را با نواع عجیبه تعذیب و عقوبت قرار دهد مؤمنانی را که
منافقان با ایشان استهزا میکردند در دنیا در روضات جنان بحضور محمد برگزیده ملک دیان
ایشان را مشرف گرداند بر آنها که استهزا میکردند با ایشان در دنیا تا مشاهده نمایند آنچه
آن منافقان گرفتارند در آنها از عجایب لعنتها و بدایع عقوبتها پس لذت و شادی ایشان
بر شماتتی که بر منافقان میکنند مانند لذت و سرور ایشان است و تنعم ایشان در بهشتها که
پروردگار ایشان پس مؤمنان آن کافران را بنامهای ایشان و صفات ایشان می‌شناسند
و ایشان بر چند صنف اند بعضی در میان نیشهای افعیهای جهنم اند که میخایند ایشان را بعضی در میان
چنگال درندگان که بازی میکنند با ایشان و از هم میدرند و بعضی در زیر تازیانه زبانیه اند و
عمودها و گرزهای ایشان که بر ایشان میکوبند و عذاب و نکال ایشان را شدید میگردانند و بعضی

هم میگفتند آنها را خدا خلق نکرده است و شریکی در خلق از برای خدا قایل میشدند تا آنکه
بچشانند بایشان عذاب آن چیزی را که آفریده خدا نمیدانستند و ابن بابویه از حضرت
باقر صلوات الله علیه روایت کرده است که در جهنم کوهی هست که آنرا صعود میگویند
و در صعود وادی هست که آنرا سقر مینامند و در سقر چاهی هست که آنرا هبهب میگویند
هرگاه پرده از روی آن چاه برگیرند اهل جهنم از گرمی آن بفریاد می‌آیند و آن چاه منزل جباران
و خلفای جور است و ایضا بسند حسن از حضرت امام موسی الکاظم صلوات الله علیه
روایت کرده است که در بنی اسرائیل مرد مؤمنی بود و همسایه کافری داشت که در دنیا
مهربانی و احسان نسبت بآن مؤمن میکرد چون آن کافر مرد حق تعالی خانه از گل در میان
آتش بنا کرد که از حرارت جهنم او را نگاه دارد و روزی او از جای دیگر باو میرسد و
میگویند باو که اینها همه بسبب مدارا و نیکی است که نسبت بفلان مؤمن همسایه خود میکردی
و کلینی بسند معتبر از حضرت باقر صلوات الله علیه روایت کرده است که مؤمنی در مملکت
پادشاه جباری بود مقام آزار آن مؤمن بود از او گریخت و ببلاد مشرکی رفت
مردی از اهل شرک او را جای داد و رفق و مدارا با او نمود و او را ضیافت نمود چون وقت
مرگ آن مشرک شد وحی کرد باو حق تعالی که بعزت و جلال سوگند که اگر ترا در بهشت منزلی
بود ترا در آن ساکن میکردم و لیکن بهشت حرام است بر کسی که با شرک بمیرد و لیکن
ای آتش او را از جا بدر آور و مترسان اما آزار باو مرسان و روزی او را در دو طرف
روز از برای او بیاورند راوی پرسید که از بهشت حضرت فرمود که از هر جا که خدا خواهد
مؤلف گوید که این دو حدیث منافات با آیاتی که گذشت که دلالت میکردند بر آنکه
کافران همه معذب‌اند و عذاب ایشان هرگز تخفیف نمی‌یابد زیرا که بودن در جهنم عذاب
ایشان است هر چند آزار بایشان نرسانند و در حدیث دوم هم تخفیف و از علاج آتش
ظاهر است که عذاب ایشان است و اینها از ایشان تخفیف نمی‌یابد و ممکن که

در دریاهای جحیم غرق شده اند و بر رد میکنند ایشان را در میان آنها و بعضی را زبانیه زجر
میکنند و غسلین و غساق جهنم را در گلوی ایشان میریزند و بعضی در بسیار اصناف عذاب اند
و کافران و منافقان نظر میکنند و می بینند مومنانی را که در دنیا بایشان سخریه و استهزا
میکردند بسبب آنکه ایشان بموالات محمد و علی و آل ایشان علیهم السلم اعتقاد کرده بودند
بعضی در فرشهای نرم و نیکو تکیه کرده اند و بعضی از انواع میوهای بهشت تنعم مینمایند و بعضی در
غرفات و بساتین و متنزهات بهشت سیر میکنند و حوریان و غلامان و کنیزان و پسران
و دختران در خدمت ایشان ایستاده اند و بر دور ایشان میگردند و بانواع خدمات ایشان
قیام مینمایند و ملائکه خداوند عزیز جلیل می آیند بسوی ایشان از جانب پروردگار ایشان
بانواع عطاها و کرامتها و عجایب و تحف و هدایا و میگویند سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ
عُقْبَى الدَّارِ پس میگویند آن مومنان که مشرف گردیده اند براین کافران و منافقان
ای ابوبکر و ای عمر و ای عثمان تا آنکه همه را بنامهای ایشان ندا میکنند که چرا در مواقف
خزی و خواری خود مانده اید بسوی ما تا درهای بهشت را برای شما بگشاییم تا خلاص شوید از
عذاب جهنم و ملحق شوید با ما در نعیم بهشت منافقان گویند وای برما کی مارا این نعمت میسر
میشود مومنان گویند نظر کنید بسوی این درها چون نظر کنند درهای بهشت را گشاده بینند
گمان کنند که این درها بسوی جهنم گشوده است و میتوانند بآن درها رسید پس شروع کنند در
شنا کردن در دریاهای جحیم جهنم و از پیش روی زبانیه روند و گریزند و آنها از پی ایشان روند
و بایشان رسیده عمودها و گرزها و تازیانهها بر ایشان زنند و پیوسته باین نحو دوند و انواع
عقوبات ببینند تا وقتی که گمان کنند که بآن درها رسیده اند چون چنانچه درها بروی ایشان
بسته است و زبانیه عمودها بر ایشان زنند و سرنگون بمیان جهنم افتند و مومنان
بر فرشها و مجالس خود بر ایشان خندند و استهزا و سخریه بایشان کنند و اشاره باین است
اللّٰهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ و ایضا فرموده فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ عَلَى

الأرائك ينظرون

بالله المحمود

الْأَرَائِكِ يَنظُرُونَ یعنی پس در آن روز که ایمان آورده اند از احوال کافران میخندند
و بر کرسیها نشسته بسوی ایشان نظر میکنند و حق تعالی فرموده است وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ
حضرت باقر علیه السلم فرموده اما اهل بهشت پس ایشان را جفت میکنند با خیرات حسان و اما
اهل جهنم هریکی از ایشان را جفت میکنند با شیطانی که او در اکراه کرده است و حق سبحانه و تعالی
فرموده است فَأَنذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى یعنی پس
ترسانیدم شما را از آتشی که پیوسته افروخته است و زبانه میکشد ملازم این آتش نمی باشد
مگر شقی ترین مردم آنکسی که تکذیب کرد پیغمبر را و پشت گردانید بر حق علی بن ابراهیم
از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است در تفسیر این آیات که در جهنم وادی است
که در آن وادی آتشی هست که شعله میزند با آن آتش و ملازم آن نمی باشد مگر شقی ترین مردم
که عمر است که تکذیب کرد رسول خدا را در ولایت علی علیهما الصلوة والسلم و پشت گردانید
از ولایت او و قبول نکرد بعد از آن فرموده که آتشها بعضی از بعضی بهتر است و آتش این
وادی مخصوص ناصبیان است و دشمنان اهل بیت است و موید این است خبر که شیخ مفید
علیه الرحمه در کتاب اختصاص از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که حضرت
امیرالمومنین صلوات الله علیه فرموده روزی بیرون رفتم برای بیت کوفه و قنبر در پیش روی
من میرفت ناگاه ابلیس علیه اللعنه پیدا شد گفتم بد پیری هستی تو گفت چرا این را میگویی
یا امیرالمومنین بخدا سوگند که ترا حدیثی نقل کنم از خودم از خدای عزوجل و در میان ما ثالثی
نبود بدرستی که چون مرا بزمین فرستاد خدا بسبب آن خطائی که کردم چون باسمان چهارم رسیدم
ندا کردم که ای خداوند سیدی گمان ندارم که از من شقی تر خلقی آفریده باشی حق تعالی وحی کرد بسوی
من که بلکه آفریده ام خلقی را که از تو شقی تر است برو بسوی مالک خازن جهنم تا صورت
او را و جای او را بتو بنماید رفتم بسوی مالک و گفتم خداوند عالم ترا سلام میرساند و میفرماید که
بمن بنمایی کسی را که از من شقی تر است مالک مرا برد بسوی جهنم و سرپوش بالای جهنم را برداشت

آتش سیاهی بیرون آمد که گمان کردم که مرا و مالک را خواهد خورد مالک بآن گفت که
ساکن شو ساکن شد پس مرا برد بطبقهٔ دوم آتشی بیرون آمد از آن سیاه‌تر و گرم‌تر
پس گفت ساکن شو ساکن شد و همچنین بهر مرتبه که میبردم از مرتبهٔ سابق تیره‌تر و گرم‌تر
بود تا بطبقهٔ هفتم برد آتشی از آن بیرون آمد که گمان کردم که مرا و مالک را و هر چه
خدا آفریده است خواهد سوخت پس دست بر دیدهای خود گذاشتم و گفتم ای مالک امر کن آن را
که سرد و ساکن شود والا من میمیرم گفت تو نخواهی مرد تا وقت معلوم پس صورت چند مرد
دیدم که در گردن ایشان زنجیرهای آتش بود و ایشان را از جانب بالا آویخته بودند و بر سر آنها
گروهی ایستاده بودند و گرزهای آتش در دست گذاشته‌اند و بر سر ایشان میزدند گفتم ای
مالک اینها کیستند گفت مگر نخوانده‌ای آنچه در ساق عرش نوشته بود و من خوانده بودم
که حق تعالی بر ساق عرش نوشته پیش از آنکه دنیا را با آدم خلق کند لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ
رَسُولُ اللهِ اَیَّدْتُهُ وَنَصَرْتُهُ بِعَلِیٍّ اینها دشمنان ایشان و ستم کنندگان بر ایشانند یعنی
ابو بکر و عمر علیهما اللعنه و کلینی بسند معتبر طولانی از حضرت صادق صلوات الله علیه روایت
کرده است که کفر در کتاب خدا بر پنج وجه است از جملهٔ آنها کفر جحود است و آن آنست که
انکار کنند پروردگاری خدا را و گویند پروردگاری نیست و بهشتی نیست و آتشی نیست و این
قول دو طایفه از زنادقه است که ایشان را دهریه میگویند و سید ابن طاوس رضی الله عنه
در کتاب زهد النبی روایت کرده است از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله فرمود بحق آن خداوندی که جان محمد در دست قدرت اوست اگر قطرهٔ
از زقوم را بر کوههای زمین بریزند هر آینه فرو روند تا طبقهٔ هفتم زمین و طاقت آن را
نیاورند پس چگونه خواهد بود حال کسی که آن طعامش باشد و بحق آن خداوندی که جانم در قبضهٔ
قدرت اوست اگر قطرهٔ از غسلین را بر کوههای زمین بریزند هر آینه فرو روند تا زیر
طبقهٔ هفتم زمین و طاقت آن را نیاورند پس چگونه خواهد بود حال کسی که آن آبش باشد

و بحق خداوندی که جانم

و بحق خداوندی که جانم در دست اوست یکی از مقامع که خدا در قرآن فرموده است بر کوههای زمین
بگذارند هر آینه فرو روند تا پایین طبقهٔ هفتم زمین و طاقت آن نداشته باشند پس چگونه خواهد
بود حال کسی که اینها را بر آن کوبند در جهنم و ایضا از آن کتاب مذکور روایت کرده است
که چون این آیه نازل شد که بدرستی که جهنم وعده‌گاه جمیع ایشان است از برای آن هفت در است
و از برای هر دری از آنها حصهٔ مقرری از کافران و عاصیان هست حضرت رسول صلی الله
علیه و آله گریست گریهٔ شدیدی و اصحاب آنحضرت از گریهٔ او گریستند و ندانستند
که جبرئیل علیه السلام چه خبر آورده است و نتوانستند از آنحضرت سؤال کرد و آنحضرت
چون فاطمه علیها السلام را میدید دلشاد میگردید بعضی از صحابه رفتند بخانهٔ فاطمه که آنحضرت را بیاورند دیدند
که آرد جوی در پیش گذاشته است و خمیر میکند و میگوید وَمَا عِنْدَ اللهِ خَیْرٌ وَاَبْقَی پس سلام
کردند بر آنحضرت و حال حضرت رسول صلی الله علیه و آله و گریستن آنحضرت را نقل کردند حضرت فاطمه
برخاست و چادر کهنهٔ بر خود پیچید که در دوازده موضع آن از لیف خرما پینه کرده بود
چون نظر سلمان بر آن چادر افتاد گریست و گفت وا حزناه قیصر پادشاه روم و کسری
پادشاه عجم سندس و حریر میپوشند و فاطمه دختر محمد که بهترین خلق است چنین جامه میپوشد
چون فاطمه بخدمت پدر بزرگوار خود آمد گفت یا رسول الله سلمان تعجب میکند از لباس من
بحق آن خداوندی که ترا براستی بخلق فرستاده است پنج سال است که فرش من و علی را
مگر پوست گوسفندی که شتر ما در روز بر روی آن علف میخورد و چون شب میشود آن را در زیر
خود می‌اندازیم و بالش زیر سر ما از پوست است که لیف خرما در میانش پر کرده‌ایم پس
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود ای سلمان دختر من در میان گروهی خواهد بود که پیش از همه کس به بهشت
میروند پس فاطمه گفت ای پدر فدایت شوم چه چیز باعث گریهٔ تو شد حضرت فرمود که
جبرئیل این دو آیه را آورد حضرت فاطمه چون این دو آیه را شنید بر رو افتاد و فرمود
وای بر کسی که داخل جهنم شود پس سلمان گفت کاش گوسفندی می‌بودم و مرا میکشتند و گوشت

مرا نمی‌خوردند و ذکر جهنم را نمی‌شنیدم ابوذر گفت چه بودی اگر مادر مرا نمی‌زایید و یاد جهنم را
نمی‌شنیدم و عمار گفت ای کاش مرغی بودم و در بیابانها پرواز میکردم و مرا حسابی و
عقابی نبود و نام جهنم را نمی‌شنیدم و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه گفت کاش
سباع گوشت مرا میدریدند و مادرم مرا نمی‌زایید و نام جهنم را نمی‌شنیدم پس حضرت
امیر دست بر سر گذاشت و میگریست و میگفت وای از سفر دراز و کمی توشه در سفر
قیامت در میان آتش میگردند و بقلابهای آتش گوشت ایشان را میدرند بیماری چند نفرند که
کسی بعیادت ایشان نمیرود و مجروح چند نفرند که کسی مداوای جراحت ایشان نمیکند
و اسیری چند نفرند که کسی سعی در رهائی ایشان نمیکند از آتش میخورند و از آتش می‌آشامند
و در میان طبقات جهنم میگردند و بعد از پوشیدن پنبه و کتان جامهای آتش میپوشند
و بعد از معانقه زنان با شیاطین مقرون میگردند احادیث و آیات در اوصاف جهنم
و شداید عقوبات آن بسیار است باین قدر درین رساله اکتفا نمودیم و اکثر را در کتاب
بحار الانوار ایراد کرده‌ام حق تعالی جمیع مؤمنان را از خواب غفلت بیدار و از بیهوشی
ضلالت هشیار گرداند بحق محمد و آله الطاهرین **فصل شانزدهم** در بیان اعراف حق تعالی
فرموده است و ندا کنند اصحاب بهشت اصحاب آتش را که ما یافتیم آنچه مارا وعده داده بود
از ثوابها پروردگار ما که حق بود پس آیا یافتید شما آنچه وعده داده بود شمارا پروردگار
شما از عقوبتها که حق بود گویند بلی پس اذان بگوید مؤذنی یعنی ندا کند منادی در میان
ایشان که هر گروه بشنوند که لعنت خدا بر ظالمانیست که منع میکردند مردم را از راه
خدا و راه خدا را کج میخواستند بمردم و ایشان بقیامت و آخرت کافر بودند در احادیث
متواتره از طرق عامه و خاصه وارد شده است مؤذنی که در قیامت این ندا را
خواهد کرد حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه خواهد بود و از ابن عباس روایت
کرده‌اند که گفت علی را در کتاب خدا نامها هست که مردم نمیدانند یکی مؤذنست

که درین آیه وارد

که درین آیه وارد شده است او ندا کند خواهد کرد که لعنت خدا بر ستمکاران است که تکذیب
کردند بولایت و امامت من و استخفاف کردند بحق من پس فرموده است و میان بهشت و
دوزخ حجابی خواهد بود گفته‌اند که آن اعرافست که حصاریست میان بهشت و دوزخ و فرموده
که بر اعراف مردانی چند هستند که میشناسند هر یک را بسیمای ایشان و ندا کنند اصحاب
بهشت را که سلام بر شما باد و داخل بهشت نشده‌اند هنوز و ایشان طمع دارند که داخل
شوند و چون دیده ایشان گردیده شود بسوی اصحاب آتش گویند ای پروردگار ما مگردان مارا
با گروه ظالمان و ندا کنند اصحاب اعراف مردانی چند را که میشناسند ایشان را بسیمای ایشان
و گویند فایده نبخشید بشما جمع کردن شما اموال و اسباب دنیا را و تکبر که از قبول حق و بر اهل حق
میکردید آیا اینها بودند که شما قسم میخوردید که هرگز رحمت خدا باینها نخواهد رسید پس باینها گویند داخل
شوید در بهشت خوفی بر شما نیست و اندوهناک نخواهید شد اینست ترجمه ظاهر لفظ آیات
و مفسران خلاف کرده‌اند در معنی اعراف و در جماعتی که در آن هستند و مشهور آنست که اعراف
حصاریست در میان بهشت و جهنم چنانچه در جای دیگر فرموده است که در میان ایشان سوری و حصاری
میزنند که دری دارد و باطنش در آن رحمت است که جانب بهشت باشد و ظاهرش از قبل
آن عذابست که طرف جهنم باشد و بعضی گفته‌اند اعراف کنگره‌ها دارد و بالای آن
حصار است و بعضی گفته‌اند صراط است و اول اشهر است و اظهر است و ایضا خلافست
در مردانی که در اعراف میباشند بعضی گفته‌اند گروهی اند که حسنات و سیئات ایشان
برابر است حسنات ایشان مانع است از آنکه ایشان بجهنم روند و گناهان ایشان مانع
شده است میان ایشان و بهشت پس ایشان را درین موضع گذاشته‌اند تا خدا حکم کند در حق
ایشان بآنچه خواهد پس ایشان را داخل بهشت میکنند و بعضی گفته‌اند ملائکه‌اند بصورت
مردان که اهل بهشت و جهنم را میشناسند و خازنان بهشت و جهنم هستند یا حافظان
اعمالند که گواهند در آخرت بر مردم و بعضی گفته‌اند که نیکان و بهتری مؤمنانند و علما

از ابن عباس روایت کرده است که اعراف موضع بلندیست بر صراط که علی و جعفر و
حمزه و عباس در آنجا میباشند و دوستان خود را میشناسند بسفیدی رو و دشمنان خود را
بسیاهی رو و احادیث بسیار از ائمه اطهار علیهم السلم وارد شده است که مائیم اصحاب
اعراف که میشناسیم هر کس را بسیمای او و هر که ما را میشناسد و ما او را میشناسیم او را داخل
بهشت میکنیم و هر که نشناسد ما را و ما او را نشناسیم داخل جهنم میکنیم و در روایت دیگر وارد
شده است که در اعراف جمعی از مستضعفین عامه و مرجون لامر الله و فساق شیعه که
حسنات و سیئات ایشان برابر باشد خواهند بود و مقتضای جمع بین الاخبار آنست که
اصحاب اعراف که حاکم در اعرافند رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین
خواهند بود که مومنان حقیقی را اول مرتبه روانه بهشت میکردانند و از صراط میگذرانند
و دشمنان خود و کفار و مخالفان متعصب را بجهنم میفرستند و جمعی از فساق شیعه و
مستضعفان عامه که بعد از این مذکور خواهند شد انشاء الله تعالی اهل اعرافند که ایشان
موقوف میمانند در اعراف و آخر جمع ایشان بشفاعت حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله و اهل بیت او صلوات الله علیهم داخل بهشت میشوند یا بعضی از ایشان که
قابل شفاعت هستند داخل بهشت میشوند و بعضی همیشه در اعراف میمانند هر دو
محتمل است چنانکه ابن بابویه رحمه الله در رساله عقاید گفته است که اعتقاد ما در اعراف
آنست که حصاریست در میان بهشت و جهنم و بر آن مردانی چند هستند که میشناسند
هر کس را بسیمای ایشان و آن مردان رسول خدا و اوصیای او میباشند صلوات الله علیهم که داخل
بهشت نمیشوند مگر کسی که ایشان را میشناسد و ایشان او را میشناسند و داخل جهنم نمیشود
مگر کسی که ایشان را نشناسد و ایشان او را نشناسند و مرجون لامر الله نیز در اعراف خواهند
بود یا عذاب خواهند کرد ایشان را یا توبه خواهد کرد بر ایشان یعنی گناه ایشان را خواهد آمرزید
و داخل بهشت خواهد کرد و شیخ مفید قدس الله روحه گفته است اعراف کوهی است

در میان بهشت و دوزخ

در میان بهشت و دوزخ و بعضی گفته اند حصاریست در میان اینها و مجمل سخن در این باب آنست
که مکانیست که نه از بهشت است و نه از جهنم و احادیث در این باب بسیار است و چون روز
قیامت شود در اعراف خواهد بود رسول خدا و امیر المومنین و امامان از ذریت آنحضرت صلوات
الله علیهم اجمعین و ایشانند آنها که خدا فرموده است وَعَلَی الأَعرافِ رِجالٌ و حق تعالی ایشان میشناسند
اصحاب بهشت و اصحاب جهنم را بعلامتی چند که در سیمای ایشان ظاهر میگرداند چنانچه فرموده است
یَعرِفُونَ کُلّاً بِسیماهُم و ایضا فرموده است یُعرَفُ المُجرِمُونَ بِسیماهُم یعنی در قیامت شناخته
میشوند مجرمان و کافران بسیمای ایشان و فرموده است اِنَّ فی ذلِکَ لَآیاتٍ لِلمُتَوَسِّمِینَ
پس خبر داده است که در میان خلق او طایفه هستند که توسم میکنند خلق را و علامات ایشان را
ملاحظه مینمایند و بسیمای آنها ایشان را میشناسند و حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود
منم صاحب عصا و میسم مراد علم آنحضرت است باحوال مردم بفراست و از حضرت باقر علیه السلم
منقول است که مائیم متوسمین که خدا فرموده است و در احادیث وارد شده است که جماعتی
را ساکن میگردانند در اعراف طایفه از خلق را که مستحق نشده اند باعمال حسنه خود ثواب بیعقاب را
و مستحق خلود در جهنم نیز نشده اند و ایشانند مرجون لامر الله که خدا فرموده است و از برای ایشان
شفاعت میباشد و پیوسته در اعراف هستند تا رخصت دهند ایشان را که داخل بهشت شوند
بشفاعت رسول و امیر المومنین و ائمه صلوات الله علیهم و بعضی گفته اند که اعراف مسکن طایفه
چند نیز است که در دنیا مکلف نبوده اند که اعمال حق مستحق بهشت یا جهنم کردند پس خدا
ایشان را در این مکان ساکن میگرداند و عوض میدهد ایشان را بر المهائی که در دنیا بایشان رسیده است
بنعمتی چند که پستتر است از منازل اهل ثواب که باعمال خود مستحق شده اند و در بهشت با آنها
میرسند و اینها که ذکر کردیم عقل ابا نمیکند و از اینها و اخبار در این باب وارد شده است و جماعتی
حقیقت حال را بهتر میدانند و آنچه متیقن است آنست که اعراف مکانیست میان بهشت و جهنم
و جمعی هستند در آنجا حجتهای خدا بر خلق که مذکور شدند و در قیامت جماعتی از مرجون لامر الله در آنجا

خواهند بود و بعد از آن خدا بهتر میداند که حال ایشان چگونه خواهد شد تا اینجا کلام شیخ مفید
بود و شیخ طبرسی رحمه الله علیه روایت کرده است از حضرت صادق صلوات الله علیه که اعراف
تلی چند است میان جنت و نار و در آنجا باز میدارند هر پیغمبری و هر خلیفه پیغمبری را با گناهکاران
اهل زمان خود همچنانکه می‌ایستد سرکرده لشکر با ضعیفان لشکر خود که ایشان از آنجا عقب مانده‌اند
و نیکوکاران بیشتر به بهشت رفته‌اند پس خلیفه خدا در هر زمان میگوید به گناهکاران
که با او ایستاده‌اند که نظر کنید بسوی برادران خود که نیکوکار بودند و پیشتر به بهشت رفته‌اند
پس سلام میکنند گناهکاران بایشان چنانکه حق تعالی فرموده است و نادوا اصحاب الجنة
ان سلام علیکم پس خبر داده است خدا که ایشان داخل بهشت نشده‌اند و لیکن طمع
دارند و امید دارند که داخل شوند و فرموده است و هم یطمعون یعنی این گناهکاران داخل
بهشت نشده‌اند و طمع دارند که خدا ایشان را داخل بهشت کند بشفاعت پیغمبر و امام
علیهما السلام و نظر میکنند این گناهکاران بسوی اهل جهنم و میگویند پروردگارا مگردان ما را
با گروه ستمکاران پس ندا میکنند اصحاب اعراف که پیغمبران و خلفاء ایشان‌اند با جمعی که
از جانب خدا ایشان را میطلبند داخل شوید به بهشت خوفی بر شما نیست و اندوهناک نخواهید شد
و ایضا شیخ طبرسی و صفار و دیگران روایت کرده‌اند از اصبغ بن نباته که گفت روزی در
خدمت حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بودم عبدالله بن کوا آمد و از آنحضرت
تفسیر این آیه سؤال کرد حضرت فرمود که وای بر تو ای پسر کوا ما را در روز قیامت باز
میدارند در میان جنت و نار هر که ایمان بجا آورده و یاری ما کرده است میشناسیم او را
بسیمای او و او را داخل بهشت میکنیم و هر که دشمن ما است میشناسیم او را بسیمای او و او را داخل
جهنم میکنیم یعرفون کلا بسیماهم یعنی آن مردانی که بر اعراف موکلند ما اهل بیتیم میشناسند
جمیع خلایق را بسیمای ایشان اهل بهشت را بسیمای مطیعان و اهل جهنم را بسیمای عاصیان
و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که اعراف موضع

بلند چند است میان جنت و نار و رجال ائمه علیهم السلام می‌ایستند بر اعراف با بعضی از
شیعیان خود در وقتی که مؤمنان کامل بی‌حساب به بهشت رفته‌اند پس میگویند ائمه با این
شیعیان خود که گناهکارانند که نظر کنید بسوی برادران مؤمن خود که بی‌حساب داخل بهشت
شده‌اند پس سلام میکنند بر ایشان و امید دارند که بشفاعت ائمه بایشان ملحق گردند
پس ائمه بایشان میگویند که نظر کنید بسوی دشمنان خود در جهنم چون نظر کنند استغاثه کنند
که پروردگارا ما را بایشان ملحق مگردان پس ندا کنند ائمه علیهم السلام آنجماعت را که ایشان را
بسیمای ایشان میشناسند از دشمنان خود که در جهنم‌اند و گویند فایده نبخشید بشما آنچه
جمع کردید در دنیا از اموال ما و آنچه تکبر کردید بر ما و غصب حق ما کردید پس گویند با آنها
که اینها شیعیان و برادران منند که شما در دنیا سوگند یاد میکردید که رحمت خدا شامل حال
ایشان نخواهد شد پس گویند ائمه بشیعیان گناهکار خود که داخل شوید در بهشت بر شما
خوفی و اندوهی نیست پس حق تعالی فرموده است ندا کنند اصحاب آتش اصحاب بهشت را
که بریزید بر ما از آب یا از آنچه خدا روزی کرده است شما را اهل بهشت گویند بدرستی که
خدا حرام کرده است اینها را بر کافران که دین خود را لهو و لعب و بازیچه گرفته‌اند و مغرور
کرده است ایشان را زندگانی دنیا پس امروز ترک میکنیم ایشان را چنانچه ایشان فراموش کردند ملاقات
این روز را و آیات ما را انکار میکردند **فصل هفدهم** در بیان جماعتی است که داخل جهنم
میشوند و جمعی که در آن مخلد میباشند و جمعی که در آن مخلد نمی‌باشند بدانکه خلافی نیست در آنکه
اهل بهشت مخلد در نعیم بهشت خواهند بود و هر که داخل بهشت شود خواه بدون عذاب
و خواه بعد از عذاب دیگر بیرون نخواهد آمد و خلافی نیست میان مسلمانان در آنکه کفار و
منافقان که حجت بر ایشان تمام شده باشد مخلدند در عذاب جهنم و عذاب از ایشان
هرگز سبک نخواهد شد و آیات بسیار در این باب گذشت و اطفال و مجانین کفار البته
داخل جهنم نمیشوند و گذشت که داخل بهشت میشوند یا در اعراف خواهند بود تا تکلیف دیگر

نسبت بایشان خواهد شد و جمعی از ضعفاء العقول که تمیز میان حق و باطل نتوانند کرد
یا جمعی که دور از بلاد اسلام باشند و تفحص دین حق نتوانند کرد یا در زمان جاهلیت و فترت
باشند و حجت بر ایشان تمام نشده باشد داخل مرجون لامر الله اند و احتمال نجات در باب
ایشان هست و خلافی نیست در آنکه کسی که منکر یکی از ضروریات دین اسلام باشد در حکم
کفار است و مخلد در نار است و ضروری دین اسلام آنست که بدیهی شده باشد در دین اسلام
و هر که صاحب آن دین باشد آن را داند مگر نادری مثل کسی که تازه مسلمان شده باشد و هنوز
نزد او ضروری نشده باشد مانند نماز و روزه ماه مبارک رمضان و حج و زکوة و امثال اینها کسی که
ترک اینها کند کافر نیست و کسی که حلال داند ترک اینها را کافر است و مستحق قتل است و
همچنین اگر فعلی از او صادر شود که متضمن استخفاف دین یا حرمات الهی باشد عمداً مثل آنکه عمداً
مصحف مجید را بسوزاند یا در قاذورات اندازد یا لگد بر آن زند یا حق تعالی را یا ملائکه را یا
یکی از انبیا یا ائمه علیهم السلام را دشنام دهد یا سخنی بگوید که متضمن استخفاف باشد خواه در نظم
و خواه در نثر یا کعبه معظمه را بجهتی خراب کند یا عمداً در آن بول یا غایط بکند و همچنین نسبت
بروضات مقدسه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام استخفافی کند
قولاً یا فعلاً یا تربت شریف حضرت امام حسین صلوات الله علیه را استخفاف کند قولا یا فعلاً
مثل آنکه و العیاذ بالله بآن استنجا نماید یا نسبت بکتب عبادت شیعه استخفاف کند و بعضی
کتب فقهی شیعه را نیز چنین میدانند یا یکی از عبادات که ضروری دین است استهزاء و استخفاف
نماید یا بت یا غیر بت را معبود قرار دهد و آن را بقصد عبادت سجده کند یا شعار کفر را
که متضمن اظهار کفر باشد ظاهر گرداند مثل آنکه زنار ببندد با این قصد یا پیشانی خود را و روش
هنود زرد کند بقصد اظهار شعار ایشان و بعضی دیگر در ضمن ضروریات دین مذکور خواهد شد
انشاء الله و اما غیر شیعه امامیه از سنیان و زیدیه و فطحیه و واقفیه و کیسانیه و ناووسیه
و سایر فرق مخالفین اگر انکار یکی از ضروریات دین اسلام کنند آنها نیز کافر و نجس و مخلد

در جهنم اند مانند

در جهنم اند مانند خوارج که بر امام زمان خروج کرده اند و ناصبی که با ائمه علیهم السلام کینه دارند مانند
خارجیان عمان یا غلات که ائمه علیهم السلام را خدا دانند یا بهتر از پیغمبر دانند یا گویند خدا
در ایشان حلول کرده است یا ایشان را خالق عالم دانند بنا بر بعضی از احادیث و نواصب که
عداوت با همه ائمه علیهم السلام یا بعضی از ایشان داشته باشند زیرا که وجوب محبت ایشان
ضروری دین اسلام است و از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است که غسل مکن
از جامی که در آن جمع میشود غساله حمام زیرا که در آن غساله ولد الزنا میباشد و غساله ناصبی
میباشد و آن بدتر است از ولد الزنا و بدرستی که خدا خلقی بدتر از سگ نیافریده است و ناصبی
نزد خدا خوارتر از سگ است و مجسمه که خدا را جسم میدانند از بلور یا بصورت پسر ساده
میدانند ایشان نیز کافر و مخلد در آتش اند و غیر اینها از طرق مخالفان دو قسمند اول
متعصب چند اند که حجت بر ایشان تمام شده است و علم به بطلان مذهب خود دارند و از
برای تعصب و اغراض دنیویه انکار حق مینمایند یا باعتبار متابعت آبا و اسلاف بر دین
باطل قایل شده اند و قوت تمیز میان حق و باطل دارند و تفحص دین نمیکنند و خود را از اغراض
باطله خالی نمیکنند که حق بر ایشان ظاهر شود و تفحص دین حق نمی کنند با آنکه قدرت بر آن دارند
دویم جماعتی چند اند که ضعیف العقل اند و باعتبار ضعف عقل تمیز میان حق و باطل نمی توانند کرد
یا در بلاد مخالفین اند و قدرت بر هجرت و تفحص دین حق ندارند یا در زمان فترت و
جاهلیت اند و اهل باطل غالب اند و اهل حق از خوف پنهان شده اند و حق بر ایشان ظاهر
نشده است و امثال ایشان چنانکه اشاره بآنها شده اما جماعت دویم مشهور میان
علما آنست که ایشان داخل مرجون لامر الله اند و نه حکم بکفر ایشان میتوان کرد و نه حکم
بایمان ایشان و در آخرت حال ایشان معلوم میشود چنانکه حق تعالی فرموده است که مستضعفان
از مردان و زنان و پسران که استطاعت حیله و چاره ندارند و هدایت نمی یابند راه را پس
اینجماعت را شاید خدا عفو کند از ایشان و خدا عفو کننده است و آمرزنده است و احادیث

بسیار در تفسیر این آیه کریمه وارد شده که مراد جماعتی چند اند که حیله بسوی کفر نمی یابند که دانسته کافر
شوند و راهی بسوی ایمان نمی یابند و ایشان اطفالند و آن مردان و زنانی که عقول ایشان مثل
عقول کودکان است و بعضی گفته اند مستضعف کسی است که ولایت اهل بیت و محبت
ایشان دارد و بیزاری از دشمنان ایشان نمیکند و در بعضی از روایات وارد شده است
که هر که خلاف مذهب را دانست و فهمید او مستضعف نیست و باز جمعی بیان فرموده اند
که جماعت دیگر هستند که تاخیر کرده اند حکم ایشان را تا امر خدا در باب ایشان معلوم شود یا عذاب
میکند ایشان را یا توبه ایشان را قبول میکند و ایشان را مرجون لامر الله گویند و در احادیث
واقع شده است که مراد گروهی چند اند که از شرک و بت پرستی در آمده اند و ایمان را اول خوب
نشناخته اند که داخل بهشت شوند و انکار نیز نکرده اند که داخل جهنم شوند و در مجالس از زراره
بسند صحیح روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلم پرسیدند از قول حق تعالی که هر که حسنه
بیاورد از برای اوست ده برابر آیا این در باب کسی است که شیعه نباشد فرمود نه مخصوص مؤمنانست
گفتم کسی که نماز و روزه بدارد و اجتناب از محرمات بکند و ورع نیکو داشته باشد و نه
عارف باشد و نه ناصبی فرمود که خدا ایشان را داخل بهشت میکند برحمت خود و شیخ طوسی علیه
الرحمه در کتاب غیبت روایت کرده است از کامل بن ابراهیم که گفت بخدمت حضرت
امام حسن عسکری صلوات الله علیه رفتم و در خاطر داشتم که سؤال کنم آیا داخل بهشت میشود
کسی که امامان خود را مثل اکر من میشناسم نشناسد و شیعه نباشد چون داخل شدم و سلام
کردم و نشستم نزدیک در که پرده بر آن آویخته بود بادی آمد و گوشه پرده را برداشت
نظر کردم جوانی بنظر من در آمد مانند پاره ماهی و نزدیک بچهار سال میبایست داشته باشد
مرا ندا کرد که ای کامل بن ابراهیم رعشه در خود لرزیدم و ملهم شدم و گفتم لبیک ای سید من
گفت آمده بسوی ولی خدا و حجت او و باب او که سؤال کنی که داخل بهشت میشود مگر کسی
که مثل تو عارف و شیعه باشد گفتم بلی والله از برای این آمده ام فرمود اگر چنین باشد کم کسی

داخل بهشت خواهد شد

داخل بهشت خواهند شد بخدا سوگند که گروهی داخل بهشت میشوند که ایشان را حقیقت نیکو میدانند گفتم
ای سید من کیستند آنها فرمود آنها گروهی اند که بسبب محبتی که بعلی علیه السلم دارند قسم بحق او
یاد میکنند و نمیدانند که چیست حق او و فضل او و اما جماعت اول که متعصبان مخالفانند
در باب ایشان خلافست بعضی گفته اند که ایشان در دنیا و آخرت حکم کافر دارند و نجس اند
و در آخرت مخلد در جهنم اند سید مرتضی رضی الله عنه و جمعی باین قایلند و اکثر علمای امامیه را
اعتقاد آنست که در دنیا حکم اسلام بر ایشان جاریست و در آخرت مخلد در جهنم اند و بعضی
گفته اند که بعد از دخول جهنم از جهنم بدر می آیند اما داخل بهشت نمیشوند در اعراف خواهند بود
و نادری قایل شده اند که بعد از عذاب طویل داخل بهشت میشوند این قول نادر و ضعیف است
و علامه حلی رحمه الله در شرح یاقوت گفته است اما اینها که میگویند که نص خلافت بر حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه نشده است اکثر اصحاب ما قایلند که ایشان کافرند و بعضی
گفته اند که ایشان فاسقند و آنها که قایلند که ایشان فاسقند خلاف کرده اند در حکم ایشان در
آخرت اکثر گفته اند که ایشان مخلد اند در جهنم و بعضی گفته اند که خلاص میشوند از عذاب و داخل
بهشت میشوند و این قول شاذ و نادر است نزد مصنف و او قایل شده است که از عذاب
خلاص میشوند اما داخل بهشت نمیشوند و روایاتی که دلالت بر کفر مخالفان میکنند و اینکه ایشان
مخلد در نارند و اعمال ایشان مقبول نیست از طرق عامه و خاصه متواتر است و قول باینکه
ایشان مخلد اند در جهنم نیستند یا داخل بهشت میشوند قولیست در نهایت ندرت و قایل
بآن معلوم نیست و آنچه در میان متاخرین متکلمین بهم رسیده است که خبری از اخبار و آثار و اقوال
قدمای اخبار ندارند و ابن بابویه رحمه الله علیه در رساله عقاید گفته است که هر که دعوای امامت
کند و امام نباشد ظالم ملعونست و هر که امامت را در غیر اهلش قایل شود ظالم و ملعونست و
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده است که هر که انکار کند امامت علی را بعد از من انکار
پیغمبری من کرده است و هر که انکار پیغمبری من کند انکار ربوبیت خدا کرده است و گفته است

اعتقاد ما در حق کسی که انکار امامت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و امامان
بعد از او کند بمنزله کسی است که انکار پیغمبری پیغمبران کرده است و اعتقاد ما در باب کسی
که اقرار کند بامامت امیر المؤمنین و انکار کند یکی از امامان بعد از او را بمنزله کسی است
که ایمان بیاورد بجمیع پیغمبران و انکار کند پیغمبری محمد را صلی الله علیه و آله و علیهم و حضرت
صادق صلوات الله علیه فرموده که منکر آخر ما مثل منکر اول ماست و حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرموده که امامان بعد از من دوازده نفرند اول ایشان امیر المؤمنین علی بن ابی
طالب است و آخر ایشان قائم است علیهما السلم اطاعت ایشان اطاعت من است
و معصیت ایشان معصیت من و هر که انکار کند یکی از ایشان را انکار من کرده است و
حضرت صادق صلوات الله علیه فرموده که هر که شک کند در کفر دشمنان ما و ستم کنندگان
بر ما کافر است و اعتقاد ما در آنها که با علی علیه السلم جنگ کرده اند مثل فرموده پیغمبر است
صلی الله علیه و آله که هر که با علی قتال کند با من قتال کرده است و هر که با علی جنگ کند با من
جنگ کرده است و هر که با من جنگ کند با خدا جنگ کرده است و سخن آنحضرت در حق علی و
فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم که من جنگم با هر که با ایشان جنگ کند و صلحم با هر که با
ایشان صلح کند و اعتقاد ما در برائت آنست که باید بیزاری جویند از بتهای چهارگانه یعنی
ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه و از زنان چهارگانه یعنی عایشه و حفصه و هند و ام الحکم و از
جمیع اشیاع و اتباع ایشان و آنکه ایشان بدترین خلق خدا اند و آنکه تمام نمیشود اقرار بخدا
و رسول و ائمه مگر به بیزاری از دشمنان ایشان و شیخ مفید علیه الرحمه در کتاب مسائل گفته است
که اتفاق کرده اند امامیه بر آنکه هر که انکار کند امامت احدی از ائمه را و انکار کند چیزی را
که خدا بر او واجب گردانیده است از فرض اطاعت ایشان پس او کافر گمراه است
و مستحق خلود در جهنم است و در موضع دیگر گفته است که اتفاق کرده اند امامیه بر آنکه
اصحاب بدعتها همه کافرند و بر امام لازم است که ایشان را توبه بفرماید در وقت تمکن

بلکه باز انکار

باشد بعد از آنکه ایشان را به دین حق بخوانند و حجتها بر ایشان تمام کند اگر توبه کنند از بدعتهای
خود و براه راست بیایند قبول کند و الا ایشانرا بکشد از برای آنکه مرتد شده اند از ایمان و هر که از
ایشان بمیرد بر آن مذهب از اهل جهنم است و سید مرتضی در شافی و شیخ طوسی در تلخیص
رضی الله عنهما گفته اند که نزد ما امامیه ثابت است که هر که جنگ کند با امیر المؤمنین کافر است
و دلیل بر این اجماع فرقه محقه امامیه است و اجماع ایشان حجت است و ایضا میدانیم که
هر که با آنحضرت جنگ کند منکر امامت او خواهد بود و انکار امامت او کفر است همچنانکه
انکار نبوت کفر است زیرا که مدخلیت هر دو در دین یکسان است پس استدلال کرده اند
باحادیث بسیار در این باب و شیخ زین الدین علیه الرحمه در رساله حقایق الایمان نیز
نقل بسیار در این باب گفته است و معلوم میشود که کفر و فسق ایشان را اجماعی میدانسته اند و آنچه از
مجموع اخبار در این باب ظاهر میشود آنست که غیر مستضعفین از مخالفان در احکام آخرت
حکم کفار دارند و از جهنم هرگز بیرون نمی آیند و در دنیا نیز حکم کفار دارند اما چون حق تعالی
میدانست که دولت باطل بر دولت حق پیش از ظهور حضرت قائم علیه السلم غالب خواهد گردید
و شیعیان از معاشرت و مواصلت و معامله با مخالفان ضرور خواهند شد در این مدتهای
باطل اکثر احکام اسلام را بر ایشان جاری گردانید که جان و مال ایشان محفوظ بوده باشد
و حکم بطهارت ایشان بکنند و ذبیحه ایشان را حلال دانند و دختر از ایشان بخواهند و میراث
بایشان بدهند و از ایشان بگیرند و سایر احکام اسلام را بر ایشان جاری کنند تا بر شیعیان
کار تنگ نشود در دولتهای ایشان و چون حضرت صاحب صلوات الله علیه ظاهر شود حکم بت پرستان را
بر ایشان جاری کند و در همه احکام مثل سایر کفار باشند چنانکه شیخ مفید و شیخ شهید ثانی رحمه الله
علیهما بآن تصریح کرده اند و باین وجه جمع میانه همه احادیث میشود و ایضا ممکن است که بگوییم
که چون در این زمان شبهه بر ایشان هست فی الجمله حکم اسلام بر ایشان در دنیا جاری میشود و در
زمان حضرت قائم علیه السلم چون حق ظاهر صریح را اینها بمعجزات باهرات ظاهر شده است

انکار میکنند حکم بر کفار دارند و از جمله احادیثی که دلالت بر کفر ایشان میکند حدیث
متواتر است که عامه و خاصه روایت کرده اند از رسول خدا صلی الله علیه و آله که هر که
بمیرد و امام زمان خود را نشناسد مرده خواهد بود بمرگ جاهلیت و از حضرت صادق
علیه السلم پرسیدند از معنی این حدیث فرمود یعنی بر کفر و نفاق و گمراهی مرده است و کلینی
بسند معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که سه کسند که حق تعالی
نظر رحمت نمیکند بر ایشان در قیامت و عمل ایشان را قبول نمی کند و عذاب الیم از برای
ایشان خواهد بود کسی که دعوای امامت کند و از جانب خدا منصوب نباشد و کسی که
انکار کند امامی را که از جانب خدا منصوب شده است و کسی که گمان کند که این دو کس
در اسلام بهره دارند و در احادیث بسیار تاویل آیاتی که در عذاب ابدی کفار و مشرکان
وارد شده است باهل سنت و مخالفان کرده اند و ایضا در اخبار بیشمار وارد شده است
که هر ناصبی هر چند سعی بسیار در عبادت کند داخل این آیه است عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ
تَصْلَىٰ نَارًا حَامِيَةً یعنی عمل کننده و تعب کشنده است یا ناصبی است و ملازم
آتش خواهد بود گرم و سوزنده و در احادیث معتبر در علل و ثواب الاعمال وارد شده
که ناصبی آن نیست که عداوت با اهل بیت داشته باشد همچنین نیست که بگوید من دشمن
محمد و آل محمدم و لیکن ناصبی کسی است که با شما شیعیان دشمنی کند و داند که شما شیعه
مائید و ولایت ما دارید و تبری از دشمن ما میکنید و ابن ادریس رحمه الله در کتاب
سرایر از کتاب مسائل محمد بن علی بن عیسی روایت کرده است که نوشتند بخدمت
حضرت امام علی نقی علیه السلم و سوال کردند که آیا محتاج هستیم در دانستن ناصبی زیاده
از اینکه ابوبکر و عمر را تقدیم کند بر امیر المومنین علیه السلم و اعتقاد بامامت آنها
داشته باشد حضرت در جواب نوشته که هر که این اعتقاد داشته باشد او ناصبی است
و ابن بابویه از حضرت صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که رسول خدا صلی الله

علیه و آله و فرمود که در

الله و لا سوء

علیه و آله فرمود که در شب معراج چون مرا باسمان بردند حق تعالی بمن وحی کرد در باب محمد و علی
و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم و گفت ای محمد اگر بنده مرا عبادت کند آنقدر
که مانند مشک پوسیده بشود و بیاید بنزد من و انکار وجوب ولایت و امامت ایشان
بکند او را در بهشت خود ساکن نگردانم و در زیر عرش خود جا ندهم و در تفسیر حضرت امام
حسن عسکری علیه السلم فرمود در تفسیر این آیه بَلَىٰ مَن كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ
فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ یعنی بلی هر که کسب کند گناهی را و احاطه
کند باو خطای او پس ایشان اصحاب جهنم اند و همیشه در آن خواهند بود حضرت فرمود
که گناهی که احاطه باو کند آنست که او را بیرون کند از جمله دین خدا و نزع کند او را
از ولایت و دوستی خدا و ایمن گرداند او را از غضب خدا و آن شرک بخدا است و کفر باو
و کفر به نبوت محمد صلی الله علیه و آله و کفر بولایت علی بن ابی طالب علیه السلم و خلفای
او و هر یک از اینها سیئه است که باو احاطه کرده است یعنی احاطه باعمال او کرده است و همه را
باطل و محو کرده است و عمل کنندگان باین سیئه احاطه کننده اصحاب نارند و همیشه در جهنم
خواهند بود و کلینی بسند معتبر از حضرت باقر علیه السلم روایت کرده است در تفسیر این آیه کریمه
که هر که انکار کند امامت امیر المومنین علیه السلم را پس از اصحاب آتش است و همیشه در
جهنم خواهد بود و عیاشی از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که دشمنان علی علیه السلم
در جهنم خواهند بود ابد الاباد و هرگز بیرون نخواهند آمد و در تفسیر فرات بن ابراهیم از حضرت
باقر علیه السلم روایت کرده است که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود که چون روز
قیامت شود ندا کند منادی از جانب آسمان که کجاست علی بن ابی طالب علیه السلم پس خبر گیرم من
پس گویند تو فی علی کریم منم بر عم پیغمبر و وصی او و وارث او پس بمن گویند راست گفتی
داخل بهشت شو آمرزید ترا و شیعه ترا و امان بخشید ترا و ایشان را از فزع اکبر قیامت
داخل بهشت شوید ایمان ترسی بر شما نیست امروز اندوهناک نخواهید شد هرگز و در

علل از حضرت موسی علیه السلم روایت کرده است که در وقتی که غضب بر این خلق میکند
خدا ایشانرا تعذیب میکند گفتند چرا فرمود بالکه انکار حق ما میکنند و تکذیب ما میکنند در
امامت و در معانی الاخبار بسند معتبر روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلم گفت
که ما ریسمان دین و ولایت اهل بیت را کشیده میان خود و میان اهل عالم هر که مخالفت
تو باشد در ولایت و امامت اهل بیت زندیق است هر چند از نسل محمد و علی و فاطمه باشد
و بسند حسن کالصحیح دیگر فرمود که هر که مخالفت شما کند و از ریسمان ولایت بدر رود از او
بیزاری بجویید هر چند از نسل علی و فاطمه باشد و در عقاب الاعمال از آنحضرت روایت
کرده است که حق تعالی علی علیه السلم را نشانه میان خود و خلقش قرار داده است و بغیر او
نشانی نیست هر که متابعت او کند مؤمن است و هر که انکار او کند کافر است و هر که
شک کند در او مشرک است و ایضا از آنحضرت روایت کرده است که اگر انکار امیر المؤمنین
علیه السلم کنند جمیع هر که در زمین است خدا همه را عذاب کند و داخل جهنم کند و ایضا در
اکمال الدین از حضرت کاظم علیه السلم روایت کرده است که هر که شک کند در معرفت
امام هر زمان بشخص او و نعت او کافر شده است بجمیع آنچه خدا فرستاده است و در کتاب
اختصاص از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که ائمه بعد از پیغمبر ما دوازده نفرند
هر ملکی با ایشان سخن میگوید هر که یکی از ایشان را کم کند یا زیاد کند از دین خدا بدر میرود و بهره
از ولایت ما ندارد و در تقریب المعارف روایت کرده است که آزاد کرده علی بن
الحسین علیهما السلم از آنحضرت در خلوت پرسید که مرا بر تو حق خدمتی هست مرا خبر ده از حال
ابوبکر و عمر حضرت فرمود هر دو کافر بودند و هر که ایشانرا دوست دارد کافر است و ایضا روایت کرده است
که ابو حمزه ثمالی از آنحضرت از حال ابوبکر و عمر سؤال کرد فرمود که کافرند و هر که ولایت
ایشان داشته باشد کافر است و درین باب احادیث بسیار است و در کتب حدیث
متفرق است و اکثر در کتاب بحار مذکور است و اما اصحاب کبایر از شیعه امامیه

هر گناه کبیره

هر که گناهان کبیره کرده باشند و بی توبه مرده باشند خلافی نیست میان علمای امامیه که ایشان
مخلد در جهنم نخواهند بود و شفاعت رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیه و علیهم اجمعین بآنها
ایشان ملحق خواهد شد چنانکه گذشت و اما آنکه آیا بعضی از ایشان ممکن است که داخل جهنم شوند
و شفاعت بایشان ملحق نگردد یا آنکه بفضل خدا هیچیک داخل جهنم نمیشوند و عقاب ایشان یا در
دنیا یا در وقت مردن یا در قبر یا در محشر احادیث درین باب مختلف و ابهام بسیار
دارد و گویا سبب این اختلاف و ابهام آنست که شیعه جرأت بر ارتکاب کبایر
معاصی ننمایند و معتزله از اهل سنت را اعتقاد آنست که اصحاب کبایر در جهنم مخلد خواهند
بود و احادیث و اخبار در نفی این قول بسیار است چنانکه ابن بابویه بسند حسن کالصحیح
از حضرت امام موسی الکاظم صلوات الله علیه روایت کرده است که مخلد در جهنم نخواهد
بود احدی مگر اهل کفر و انکار و اهل ضلال و شرک و کسی که اجتناب از گناهان کبیره
کرده باشد از مؤمنان او را از گناهان صغیره سؤال نمیکنند حق تعالی میفرماید که اگر اجتناب
کنید از کبایر آنچه نهی کرده اند شما را از آن تکفیر میکنیم و می آمرزیم گناهان شما را و داخل
میکنیم شما را در مدخل و منزل نیکوی گرامی راوی گفت یابن رسول الله پس شفاعت از برای
کی لازم و واجب میشود از مؤمنان فرمود که خبر داد مرا پدرم از پدرانش از علی علیهم السلم
که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که نیست شفاعت من مگر از برای اهل کبایر
از امت من و اما نیکوکاران پس بر ایشان راه اعتراضی نیست احتیاج بشفاعت
ندارند راوی گفت چگونه شفاعت از برای اهل کبایر میباشد و حال آنکه حق تعالی میفرماید
وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ یعنی شفاعت نمیکنند شفاعت کنندگان مگر از برای کسی که
پسندیده باشد و کسی که مرتکب کبایر میشود پسندیده نیست حضرت فرمود که هیچ مؤمنی نیست
که ارتکاب گناهی بکند مگر آنکه بدش می آید او را این فعل و پشیمان میشود از آن و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بس است پشیمانی از برای توبه و فرمود که هر که شاد کند

اور حسنه او و آزرده کند او را گناه او پس او مؤمن است پس کسی که پشیمان نشود از
گناهی که مرتکب آن میگردد پس آن مؤمن نیست و از برای او شفاعت واجب نیست و ظالم بر نفس
خود خواهد بود و حق تعالی میفرماید که نیست در قیامت ظالمان را دوستی و نه شفیعی که سخن او را
بشنوند و اطاعت او کنند راوی گفت یا ابن رسول الله چگونه مؤمن نیست کسی که پشیمان نشود
بر گناهی که مرتکب آن گردد حضرت فرمود زیرا که هر که مرتکب شود کبیره از گناهان را و داند بعلم
یقینی که او را وعید عقاب کرده اند البته پشیمان میشود بر آنچه کرده است و هر گاه پشیمان
شود تایب خواهد بود و مستحق شفاعت خواهد گردید و هر گاه نادم بر آن نباشد مصر خواهد بود
و مصر آمرزیده نخواهد شد برای آنکه مؤمن نیست و باور نکرده است عقوبت گناهی را که
مرتکب شده است و اگر ایمان بعقوبت میداشت البته پشیمان میشد و رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرموده که کبیره نیست با استغفار و صغیره نیست با اصرار و اما آنکه خدا فرموده است
وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى یعنی شفاعت نمیکنند مگر برای کسی که خدا دین او را پسندیده
باشد و دین اقرار بجزا است بر حسنات و سیئات یعنی در دین داخل است و کسی که خدا
دین او را پسندیده باشد البته پشیمان میشود بر آنکه مرتکب شده است از گناهان چون میداند
عاقبت آن را در قیامت و در تفسیر عسکری صلوات الله علیه مذکور است که رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرموده که ولایت علی علیه السلام حسنه ایست که با آن ضرر نمیکند چیزی از سیئات هر چند
بزرگ باشد مگر آنچه باهلش میرسد از تطهیر از گناهان بمحنتهای دنیا و بعضی از عذاب
در آخرت تا آنکه نجات بیابد از آن بشفاعت موالی طیبین او و ولایت و محبت
اضداد علی و مخالفت آنحضرت سیئه ایست که نفع نمیکند با آن هیچ چیز مگر آنکه منتفع
میشوند در دنیا بسبب طاعتهای خود بنعمت و صحت و فراخی روزی و چون وارد آخرت
میشوند بغیر عذاب چیزی از برای ایشان نخواهد بود پس فرمود کسی که انکار ولایت و امامت
علی کند بچشم خود بهشت را هرگز نخواهد دید مگر در وقتی که از برای زیادتی حسرت او منزل او را

در بهشت باو مینمایند

در بهشت باو مینمایند که اگر مؤمن میبودی و موالات علی میداشتی جای تو اینجا میبود و کسی که
ولایت علی را اقرار بامامت او داشته باشد و بیزاری جوید از دشمنان او و انقیاد نماید
دوستان او را آتش را بچشم خود نخواهد دید مگر در وقتی که جای او را در جهنم باو مینمایند و
میگویند اگر شیعه و موالی علی نبودی جای تو اینجا میبود مگر آنکه گناه بسیار کرده باشد او را در جهنم
عذاب کنند آنقدر که از کثافت گناه پاک شود مثل آنکه آدم چرکین بدن خود را
در حمام از چرک پاک کند پس بشفاعت موالی و امامان خود از جهنم بدر آید پس حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که از خدا بترسید ای گروه شیعه و بدانید که بهشت از شما فوت نمیشود
هر چند بسبب قبایح اعمال شما دیر بدست شما آید پس سعی کنید بطاعات و عبادات در زیادتی د
رفعت درجات بهشت گفتند آیا داخل جهنم میشود احدی از محبان تو و محبان علی فرمود کسی که
چرکین کند باطن نفس خود را بمخالفت محمد و علی و مرتکب محرمات شده باشد و ستم بر مردان مؤمن
و زنان مؤمنه کرده باشد و مخالفت کرده باشد شرایعی را که از برای او مقرر کرده باشند باید در روز
قیامت کثیف و چرک آلوده و نجس پس گویند یا دشمن محمد و علی صلوات الله علیهما که تو چرکینی
و نجسی و صلاحیت رفاقت نیکان و معانقه حوریان و مصاحبت ملائکه مقربان نداری
مگر آنکه ترا پاک کنند از این کثافت پس او را داخل میکنند در طبقه بالای جهنم و بر بعضی از
گناهان او را عذاب میکنند و بعضی از ایشان هستند که در صحرای محشر بعضی از شداید
بایشان میرسد بسبب بعضی از گناهان ایشان پس ائمه او علیهم السلام بعضی از برگزیدگان
شیعیان خود را میفرستند که برمیچینند و میربایند ایشان را از میان مردم چنانچه مرغ
دانه را برمیچیند و داخل بهشت میگردانند و بعضی گناهان ایشان کمتر است پس پاک میکنند
ایشان را از شداید و نوایبی که از پادشاهان و غیر ایشان بایشان میرسد و آفتهائی که
در دنیا ببدنهای ایشان میرسد تا آنکه او را در قبر که وارد شد طاهر و مطهر و بعضی هستند که نزدیک
مرگ ایشان میشود و گناهی بر ایشان مانده است جان کندن را بر ایشان سخت میکنند تا کفاره

ایشان باشد و اگر گناهی بماند بقدر آنکه بعد از مرگ بایشان برسد کفاره میشود و اگر باز بماند
بشداید عرصات قیامت و اگر بیشتر و عظیمتر باشد در طبقهٔ اعلای جهنم عذاب میکنند
و ایشان را از سایر مجرمان ما عذاب ایشان شدیدتر است و گناه ایشان عظیمتر است و این
جماعت از شیعهٔ ما نیستند محب مایند و دوست دوستان ما و دشمن دشمنان ما میگویند
و شیعهٔ ما کسی است که پیروی و متابعت ما کند و متابعت آثار ما نماید و اقتدا کند بما
در اعمال ما و ابن بابویه و غیر او از حضرت امام رضا صلوات الله علیه روایت کرده‌اند
که فرمود بخدا سوگند که دو تا از شما را در جهنم نخواهند دید بخدا سوگند که یکی را نخواهند دید
راوی پرسید که این در کجای قرآن است فرمود در سورهٔ رحمان که میفرماید لا یُسْئَلُ
عَنْ ذَنْبِهِ مِنْكُمْ إِنْسٌ وَلا جانٌّ یعنی سؤال کرده نمیشود از گناه او از شما شیعیان
نه آدمی و نه جنی راوی گفت منکم در مصحف ما نیست حضرت فرمود بخدا سوگند که او را عثمان
انداخت و اگر نباشد باید عقاب بقدر از همه خلق برطرف شود و کلینی بسند موثق
از ابو بصیر روایت کرده است که گفت بخدمت حضرت صادق علیه السلام رفتم فرمود اصحاب
تو چه حال دارند گفتم ما نزد سنیان بدتریم از یهود و نصاری و مجوس و بت پرستان
حضرت تکیه فرموده بود چون این را گفتم درست نشست و فرمود چه گفتی من اعاده کردم
فرمود بخدا سوگند که ده نفر شما داخل جهنم نمیشوند نه والله یکی نیز داخل نمیشود والله که شما اید
اهل این آیه که مضمونش این است چه میشود ما را چرا نمی‌بینیم مردان چند را که ایشان را از
اشرار و بدترین مردم می‌شمردیم پس فرمود که سنیان شما را در جهنم طلب میکنند و یکی از
شما را در آنجا نمی‌یابند و این مضمون را کلینی و دیگران بسندهای بسیار روایت کرده‌اند
و فرات بن ابراهیم روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود یا علی در قیامت تو بنور من متوسل میشوی و من بنور خدا و فرزندان
تو بنور تو و شیعیان تو بنور ذریت تو پس بکجا خواهند برد شما را بغیر از بهشت پس چون

داخل بهشت شوید و با

داخل بهشت شوید و یاران خود در منازل خود قرار گیرید حق تعالی وحی کند بسوی مالک که بگشا
درهای جهنم را تا نظر کنند دوستان من بسوی آنچه تفضیل داده‌ام ایشان را بر دشمنان ایشان
پس بگشایند درهای جهنم را و شما مشرف شوید بر ایشان چون اهل جهنم نسیم بهشت را بیابند
گویند ای مالک آیا طمع داری از برای ما که خدا تخفیف دهد عذاب را از ما ما نسیمی می‌یابیم مالک
گوید خدا وحی کرد بسوی من که درهای جهنم را بگشایم تا نظر کنند اهل بهشت بسوی شما پس سر بالا کنند
و ایشان را بشناسند یکی از اهل جهنم یکی از اهل بهشت را ندا کند که آیا تو گرسنه نبودی و من ترا
سیر کردم و دیگری بدیگری گوید آیا تو عریان نبودی و ترا جامه دادم باز دیگری دیگری را خطاب کند
که آیا تو نمی‌ترسیدی و من ترا پناه دادم و دیگری بدیگری گوید که آیا سر ترا من پنهان نمیکردم و
همچنین هر که از ایشان حقی بر یکی از اهل بهشت داشته باشد یاد کند و او تصدیق کند پس همه
گویند با ایشان که پس ما را از خدا طلبید که بشما بخشد پس آنها دعا کنند و خدا ایشان را به بخشد
و داخل بهشت شوند پس ایشان را در بهشت ملامت کنند و ایشان را جهنمیان گویند
پس ایشان گویند با ایشان که شفاعت ایشان کردند که شما دعا کردید و خدا ما را از عذاب
خود نجات داد پس دعا کنید که این نام را از ما بردارد و در بهشت جای بما دهد ایشان دعا
کنند حق تعالی باد را امر کند که بر دهان اهل بهشت بوزد و آن نام را فراموش کنند و مأوی
در بهشت از برای ایشان قرار کند و حسین بن سعید در کتاب زهد بسند صحیح از محمد بن مسلم
روایت کرده است که گفت سؤال کردم از حضرت صادق صلوات الله علیه از جهنمیان فرمود
که پدرم میگفت که از جهنم بیرون می‌آیند پس ایشان را می‌آورند بسوی چشمه نزد در دروازهٔ
بهشت که آن را عین الحیوان میگویند پس از آن آب چشمه بر ایشان میریزند گوشت و پوست
و موی ایشان میروید و بسند صحیح دیگر روایت کرده است از عمر بن ابان که گفت از حضرت
صادق علیه السلام سؤال کردم از حال کسی که داخل جهنم میشود پس او را بیرون می‌آورند و داخل بهشت
میکنند حضرت فرمود اگر خواهی ترا خبر دهم بآنچه پدرم از این باب میگفت میفرمود که مردی چند را

بیرون می‌آورند از جهنم بعد از آنکه زغال سوخته شده باشند پس می‌برند ایشان را بسوی نهری
نزد دروازه بهشت که آن را حیوان میگویند و از آن آب بر ایشان میریزند پس گوشتها
و موی‌ها و خونهای ایشان میروید و ایضا بسند موثق از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است
که جماعتی را میسوزانند در آتش تا آنکه مانند زغال میشوند پس شفاعت ایشان را در می‌یابد پس میبرند
ایشان را بسوی نهری که از عرق اهل بهشت بیرون می‌آید پس غسل میکنند در آن پس میروید
گوشتهای ایشان و خونهای ایشان و برطرف میشود از ایشان کثافت و از سوختگی آتش
و داخل بهشت میشوند پس اهل بهشت ایشان را جهنمیان میگویند پس همه صدا بلند میکنند که خداوندا
از ما بردار این نام را پس از ایشان برداشته میشود پس حضرت فرمود که دشمنان علی همیشه
در جهنم خواهند بود و ایشان را شفاعت در نخواهد یافت و بسند معتبر دیگر از حمران روایت
کرده اند که گفت بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم که سنیان میگویند تعجب نمیکنید از
جماعتی که دعوا میکنند که خدا جماعتی را از آتش بدر خواهد آورد و ایشان را با دوستان خدا
از اصحاب بهشت خواهد کرد اینها حضرت فرمود که آیا نمیخوانند قول حق تعالی را و من دونهما
جنّتان در بهشت جنتی پست‌تر از جنتی میباشد و در جهنم آتشی پست‌تر از آتشی
میباشد آنها با دوستان خدا در یک مسکن نخواهند بود و بخدا سوگند که در میان بهشت و
دوزخ نیز منزلتی میباشد و من نمیتوانم از ترس مخالفان سخن بگویم وقتی که قایم علیه السلام
ظاهر میشود پیش از کفار ابتدا بسنیان خواهد کرد با علمای ایشان و ایشان را خواهد کشت
و در مجمع البیان نیز مضمون اول این حدیث را از آن حضرت روایت کرده است و ایضا از
کتاب زهد بسند صحیح از ابن ابان روایت کرده است که امام علیه السلام در باب
جهنمیان گفت که داخل میشوند بگناهان خود و بیرون می‌آیند بعفو خدا و بسند صحیح از
حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آخر کسی که از جهنم بیرون می‌آید
مردی است که او را همام میگویند و در جهنم عمری ندا خواهد کرد که یا حنّان یا منّان [illegible]

که بمجلسی داری افتادن

که اجماع که از این احادیث معتبر وارد شده است که از جهنم بیرون میروند و داخل بهشت
میشوند مخالفت که فرق شیعه در اینها داخل بوده باشند و ممکن است که مخصوص مستضعفین
بوده باشد و ابن بابویه رحمه الله علیه روایت کرده است در آنچه حضرت امام رضا علیه السلام از
برای مامون نوشته است از محض اسلام مذکور است که خدا داخل جهنم نمیکند مؤمنی را
و حال آنکه او را وعده بهشت کرده است و بیرون نمیکند از جهنم کافری را و حال آنکه
او را وعید آتش فرموده است و مخلد بودن در آن و گناهکاران اهل توحید داخل آتش
میشوند و بیرون می‌آیند از آن و شفاعت از برای ایشان جایز است و در خصال از
حدیث اعمش از حضرت صادق علیه السلام نیز این را روایت کرده است و ایضا از
کتاب فضایل الشیعه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که با شیعیان خود
فرمود که خانه‌های شما از برای شما بهشت است و قبرهای شما از برای شما بهشت است و از
برای بهشت خلق شده اید و بازگشت شما بسوی بهشت خواهد شد و بسند معتبر دیگر
از آن حضرت روایت کرده است که فرمود مردی شما را دوست میدارد و نمیداند که چه
میگویید و اعتقادهای شما را نمیداند و خدا او را داخل بهشت میکند و مردی شما را دشمن
میدارد و نمیداند که چه میگویید و چه اعتقاد دارید و خدا او را داخل جهنم میکند و کلینی و
عیاشی از ابن ابی یعفور روایت کرده اند که گفت بخدمت حضرت صادق علیه السلام
عرض کردم که من اختلاط میکنم با مردم و بسیار متعجب میشوم از گروهی چند که ولایت شما
ندارند و ولایت ابوبکر و عمر دارند و ایشان را امانت و راستی و وفا هست و از
گروهی چند که ولایت شما دارند و آن امانت و وفا و راستی را ندارند پس حضرت
درست نشست و رو بمن آورد و مانند غضبناک پس فرمود که دینی نیست از برای کسی که عبادت
کند خدا را با ولایت امام جایری که از جانب خدا نباشد امامت او و عتابی و غضبی
نیست از برای کسی که عبادت خدا کند با ولایت امام عادلی که از جانب خدا منصوب باشد

گفتم آنها را دو بینی هست و بر اینها عتابی هست فرمود بلی مگر نشنیده قول حق تعالی را اللّه
وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُوا یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَی النُّورِ فرمود یعنی خدا دوست
یاور آنهاست که ایمان آورده اند بیرون می آورد ایشان را از تاریکیهای گناهان
بسوی نور توبه و آمرزش از برای آنکه اختیار کرده اند ولایت هر امام عادلی را که از جانب
خدا منصوب باشد و فرموده است وَالَّذِینَ کَفَرُوا أَوْلِیَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ یُخْرِجُونَهُمْ
مِنَ النُّورِ إِلَی الظُّلُمَاتِ یعنی آنها که کافر شده اند دوستان و یاوران ایشان بتانند
باطلند بیرون می برند ایشان را از نور بسوی ظلمتها و تاریکیها حضرت فرمود یعنی ایشان بر نور
اسلام بودند چون اختیار کردند ولایت هر امام ظالمی را که از جانب خدا نیست بیرون
رفتند بسبب ولایت ایشان از نور اسلام بسوی ظلمات کفر پس خدا واجب گردانید از
برای ایشان آتش جهنم را با کافران پس ایشان اصحاب نارند و همیشه در جهنم خواهند بود
و ایضا کلینی بسند صحیح از حضرت باقر علیه السلم روایت کرده است که حق تعالی فرموده است که
البته عذاب میکنم هر رعیتی را که در اسلام که اعتقاد کنند بولایت هر امام جابری که از
جانب خدا نیست هر چند که رعیت در اعمال خود نیکوکار و پرهیزکار باشند و البته عفو
میکنم هر رعیتی را در اسلام که اعتقاد کنند بولایت هر امام عادلی که از جانب خدا باشد
هر چند آن رعیت در انفس خود ستمکار و بدکردار باشند و ایضا بسند معتبر از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که براستی که خدا شرم نمیکند از
آنکه عذاب کند امتی را که اعتقاد کنند بامامی که از جانب خدا نباشد هر چند در اعمال
خود نیکوکار و پرهیزکار باشند و براستی که خدا البته شرم میکند از آنکه عذاب کند
امتی را که اعتقاد کنند بامامی که از جانب خدا باشد هر چند در اعمال خود ستمکار و بد
کردار باشند و در عیون اخبار الرضا بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است که
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود چون روز قیامت شود ما متولی حساب شیعیان خود

خواهیم بود که

خواهیم بود هر کس مظلمه او میان او و خدا باشد حکم میکنیم در آن و خدا اجابت ما میکند و هر که مظلمه
او میان او و مردم باشد طلب بخشش میکنیم از آنها و می بخشند بما و هر که مظلمه او میان او و ما باشد
سزاوارتریم بآنکه عفو کنیم و درگذریم و ایضا از آنحضرت روایت کرده است که رسول خدا صلی الله
علیه و آله بعلی علیه السلم گفت بشارت ده شیعیان خود را که منم شفیع ایشان در روز قیامت
در وقتی که نفع نکند در آن وقت مگر شفاعت من و در مجالس شیخ مفید و شیخ طوسی رحمة الله علیهما
روایت شده است از حضرت سید الشهدا صلوات الله علیه که رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرموده است دوستی ما اهل بیت را لازم دارید که هر که در قیامت خدا را ملاقات کند و
ما را دوست دارد داخل بهشت شود بشفاعت ما بحق آن خداوندی که جانم بدست قدرت
اوست که نفع نمی بخشد بنده را عمل او مگر بشناختن حق ما و شیخ طوسی در مجالس روایت
کرده است از حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله
گفت یا علی خدا آمرزیده ترا و شیعیان ترا و دوستان شیعیان ترا و دوستان دوستان
شیعیان ترا و ایضا از حضرت امام رضا علیه السلم روایت کرده است که رسول خدا صلی الله
علیه و آله گفت که خدای عز و جل میفرماید که هر که ایمان آورد بمن و بپیغمبر من و بولی من
او را داخل بهشت کنم با هر عملی که داشته باشد و در محاسن بسند معتبر از حضرت امام محمد
باقر صلوات الله علیه روایت کرده است که نمیخورد آتش کسی را که اعتقاد باین حق
داشته باشد و ایضا از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که وصف میکند
بنده این امر را یعنی امامت ائمه را که طعمه آتش گردد راوی گفت در میان ایشان کسی
هست که گناهان بسیار میکند حضرت فرمود هرگاه چنین باشد خدا مبتلا میکند او را در بدنش و اگر
کفاره گناهانش نشد روزی او را تنگ میکند و اگر این کفاره گناهانش نشد جان کندن را بر او
سخت میکند تا آنکه چون بقیامت آید گناهی نباشد او را و داخل بهشت شود و کلینی بسندهای
معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که مؤمن دو مؤمن است اول

مؤمنی است که وفا کرده است از برای خدا بشرطهائی که برادر شرط کرده است و اعمال ایمانی را
همه بجا آورده است چنانکه فرموده است رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه و باو ضرر رسد
اهوال دنیا و اهوال آخرت پس او در آخرت با پیغمبران و صدیقان و شهدا و صالحان
خواهد بود و نیکو رفیقانند ایشان از برای او و او در آخرت شفاعت میکند دیگران را و محتاج
بشفاعت دیگری نمیشود دویم مؤمنی است که پای او میلغزد و مرتکب گناهان میشود پس او مانند
گیاه ضعیفی است که از پای روید که گاهی کج میشود و گاهی راست می ایستد و به هر طرف که باد او را
بگرداند بگردد و آنست که اهوال دنیا و اهوال آخرت باو میرسد و محتاج است بشفاعت
و عاقبت بخیر است و عیاشی از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که فرمود
چه مانع است شما را از آنکه گواهی دهید برای کسیکه بر دین تشیع بمیرد که او از اهل بهشت است
بدرستی که حق تعالی میفرماید برحق لازم است که نجات دهم مؤمنان را و شیخ مفید در مجالس از
حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله در
سفری سوار بود ناگاه فرود آمد و پنج سجده کرد چون سوار شد بعضی از صحابه از سبب آن سؤال
کردند فرمود جبرئیل علیه السلم نازل شد و مرا بشارت داد که علی در بهشت خواهد بود سجده
کردم برای شکر حق تعالی چون سر برداشتم گفت فاطمه در بهشت خواهد بود باز سجده از برای
شکر الهی کردم چون سر برداشتم گفت حسن و حسین بهترین جوانان بهشتند باز سجده کردم
چون سر برداشتم گفت هر که ایشان را دوست دارد در بهشت است باز سجده کردم چون
سر برداشتم گفت هر که دوست دارد کسی را که ایشان را دوست میدارد در بهشت خواهد
بود باز سجده کردم و در بشارت المصطفی روایت کرده است از حذیفه بن منصور که گفت
در خدمت حضرت صادق علیه السلم بودم که مردی داخل شد و گفت فدای تو شوم من برادری
دارم که تقصیر نمیکند در محبت شما و تعظیم شما مگر آنکه شراب میخورد حضرت فرمود عظیم است
اینکه دوست ما بر اینحال باشد ولیکن ترا خبر دهم بکسی که بدتر از این مرد است و

وان کسی

وآن کسی است که نصب عداوت ما اهل بیت کند و بدترین مؤمنان و طالحان اگر در
میان ایشان پستی نمی باشد شفاعت او را قبول میکنند در دوستی کسی و اگر از اهل آسمانها
گناهکار و اهل زمینها گناهکار و دریاهای گناهکار شفاعت کنند در حق ناصبی شفاعت
ایشان مقبول نگردد و آن برادر که گفتی از دنیا بیرون نمیرود تا توبه کند یا مبتلا کند خدا
او را به بلائی در بدنش که باعث حبط خطاهای او شود تا آنکه چون خدا را ملاقات کند گناهی او را
نباشد بدرستیکه شیعیان ما بر راه راستند و در خبر دیگر بسیار میگفت که دوستدار
آل محمد را هرچند بدکردار باشد و دشمن دارد دشمن آل محمد را هرچند روزها روزه باشد و شبها
بعبادت بایستد و ایضا از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده است که
حق تعالی مبعوث خواهد کرد شیعیان ما را در روز قیامت از قبرهای ایشان با هر گناه و عیبی که داشته
باشند و روهای ایشان درخشان باشد مانند ماه شب چهارده و خوفهای ایشان ساکن کرده
باشد و عیبهای ایشان پوشیده باشد و امن و امان بایشان داده باشند مردم ترسند و ایشان
نترسند و مردم اندوهناک باشند و ایشان اندوهناک نباشند و محشور شوند بر سواره
برناقهها که بالهای آنها از طلای درخشان باشد و نرم باشند با آنکه تعلیم کرده باشند و گردنهای
آنها از یاقوت سرخ باشد نرمتر از حریر از برای کرامتی که نزد حق تعالی دارند و بروایت دیگر
جامههای سفید پوشیده باشند مانند شیر و نعلها از طلا بر پا داشته باشند که بند آنها از
مروارید باشد که درخشد و کمر ناقهها از نور باشند و جهاز آنها از طلا باشد مکلل بدر
و یاقوت و تاج پادشاهی و اکلیل کرامت بر سر داشته باشند و گویند لا اله الا الله
محمد رسول الله علیا ولی الله و شیخ کشی در رجال روایت کرده است از عبید بن
زراره که گفت رفتم بخدمت حضرت صادق علیه السلم و گفتم فدای تو شوم شخصی دوست
میدارد بنی امیه را آیا با ایشان محشور خواهد شد فرمود بلی گفتم مردی شما را دوست
میدارد آیا با شما خواهد بود فرمود بلی گفتم هرچند زنا کند و هرچند دزدی کند پس اشاره

نموده بلی و ایضا روایت کرده است از عمرو بن الیاس که گفت داخل شدم بر ابو بکر حضرمی
در وقت جان کندن گفت این وقتی نیست که کسی دروغ بگوید گواهی میدهم
بر جعفر بن محمد علیهما السلم که از او شنیدم که فرمود که مس نمیکند آتش جهنم کسی را که در وقت
مردن اعتقاد بولایت ما داشته باشد و بروایت دیگر گفت از آنحضرت شنیدم که گفت
داخل جهنم نمیشود احدی از شما و ازین باب احادیث بسیار است اما احادیث بسیار دیگر معاصی
این احادیث است که دلالت میکند بر وقوع عذاب بر مؤمنان فی الجمله چنانکه بعضی
گذشت و ابن بابویه و شیخ طوسی بسندهای صحیح معتبر از جابر روایت کرده اند که حضرت
امام محمد باقر علیه السلم فرمود که ای جابر آیا اکتفا میکنند کسی که دعوای تشیع میکنند بهمین
قایل باشند بمحبت ما اهل بیت والله که نیست شیعه ما مگر کسی که به پرهیزد از معاصی
خدا و اطاعت او بکند ای جابر نمی‌شناختند بیشتر شیعه ما را مگر بتواضع و فروتنی و خشوع
و بسیاری یاد خدا و کثرت روزه و نماز و نیکی با پدر و مادر و تعهد نمودن احوال همسایگان
از فقرا و مساکین و قرضداران و یتیمان و راست گوی حدیث و تلاوت قرآن
و زبان نگاهداشتن از سخن مردم مگر بنیکی و امینان خویشان و قبیله خود باشند
در همه چیز پس جابر گفت یا ابن رسول الله من احدی از شیعه را باین صفات نمی‌بینم
حضرت فرمود ای جابر براهها باطل مرو همین مگر بس است مرد را که بگوید من علی را
دوست میدارم و او را امام میدانم اگر بگوید من دوست میدارم حضرت رسول را
و حال آنکه رسول خدا بهتر است از علی و عمل رسول را بجا نیاورد و متابعت سنت او
نکند آن محبت باو فایده نخواهد بخشید پس از خدا بترسید و عمل کنید از برای تحصیل
ثوابهائی که نزد خدا است میان خدا و میان احدی از خلق او خویشی نیست محبوبترین
بندگان بسوی خدا و گرامی ترین ایشان بر خدا کسی است که پرهیزکارتر باشد از برای
خدا و عمل کننده تر باشد بطاعت خدا بخدا سوگند که تقرب نمیتوان جست بسوی خدا

مگر بطاعت با ما راست برات از آتش نیست و ما را بر خدا حجتی نیست هر که مطیع خدا است
او ولی ما است و هر که عاصی خدا است او دشمن ما است و بولایت ما نمیتوان رسید مگر به
پرهیزکاری و عمل در خصال از حضرت صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که نیست
شیعه جعفر مگر کسی که عفیف باشد شکم او و فرج او از حرام و شدید باشد اجتهاد و سعی او
در طاعت و عمل را خالص کرداند از برای خالق خود و امید ثواب او و خوف از عقاب او
داشته باشد اگر چنین جماعتی را به بینی آنها شیعه جعفر اند و شیخ مفید در ارشاد و شیخ طوسی
در مجالس روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلم در شبی ماه از مسجد بیرون آمد
و متوجه شد بقبرستان جماعتی بآنحضرت ملحق شدند ایستاد و از ایشان پرسید که شما
کیستید گفتند ما شیعیان تو ایم یا امیر المؤمنین پس از روی تفرس نظر کرد در روهای ایشان
و فرمود چرا نمی بینم در رویهای شما سیمای شیعه را گفتند سیمای شیعه چیست فرمود زرد رویان
از بیداری شب کور چشمان از بسیاری گریه خم شده پشتهای ایشان از بسیاری ایستادن
در عبادت شکمهای ایشان فرو رفته از بسیاری روزه و لبهای ایشان خشکیده از بسیاری دعا
خاشعان غبار بر روی ایشان نشسته و از حضرت باقر علیه السلم منقول است که نیست شیعه ما
مگر کسی که اطاعت خدا کند و ابن ادریس در سرایر از حضرت صادق علیه السلم روایت
کرده است که نیست از شیعه ما کسی که بزبان دعوای تشیع کند و مخالفت کند ما را در
اعمال ما و آثار ما و لیکن شیعه ما کسی است که موافقت کند با ما بزبان و دل و متابعت
کند آثار ما را و عمل کند باعمال ما اینها یند شیعیان ما و در کافی بسند صحیح از حضرت صادق
علیه السلم روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی وَمَن یُؤتَ الحِکمَةَ فَقَد اُوتِیَ خَیراً کَثیراً
یعنی هر که حکمت باو داده شود پس باو داده شده است خیر بسیار حضرت فرمود حکمت
شناختن امام است و اجتناب کبایری که وعید آتش جهنم بر آنها کرده است و ایضا
بسند حسن از محمد بن حکیم روایت کرده است که گفت از حضرت کاظم علیه السلم پرسیدم

هر گناهان کبیره آیا آدمی را از ایمان بدر میبرد حضرت فرمود بلی گناهان کمتر از کبیره
نیز از ایمان بدر میبرد حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که زنا کننده در وقتی که زنا
میکند مؤمن نیست و دزد در وقتی که دزدی میکند مؤمن نیست و ایضا بسند صحیح از
عبدالله بن سنان روایت کرده است که از حضرت صادق صلوات الله علیه پرسیدم
که مردی مرتکب کبیره از کبایر میشود و میمیرد آیا او را از اسلام بدر میبرد و اگر او را عذاب
کنند مثل عذاب مشرکان و بت پرستان ابدی خواهد بود یا عذاب او را مدتی و انقطاعی
خواهد بود حضرت فرمود هر که مرتکب شود کبیره از کبایر را و آن را حلال داند بیرون
میبرد او را از اسلام و عذاب میکنند او را شدیدترین عذابها و اگر معترف باشد
بآنکه آن گناه که کرده است حرام است و بآن حالت بمیرد او را از ایمان بیرون میبرد
و از اسلام بیرون نمیبرد و عذابش سبکتر از عذاب اول خواهد بود و ایضا بسند
معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که
سه خصلت است که در هر که باشد او منافق است هر چند روزه و نماز کند و دعوای
اسلام کند کسی که چون او را بر امری امین کنند خیانت کند و چون سخن گوید دروغ گوید
و چون وعده کند خلف وعده کند و بدانکه احادیث در باب صفات شیعه و صفات
مؤمن بسیار است و همچنین در باب معاصی که آدمی را از اسلام بدر می برد اخبار
بسیار است و در این اختلافات و ابهامات مصالح بسیار هست و از جمله آنها آنست
که ارباب شهوات مغرور نگردند بآیات و احادیث رجا و پیوسته مردد میان
خوف و رجا بوده باشند که اعظم صفات اهل ایمان اینست و رجای غالب منتهی میشود به
اغترار و ایمن گردیدن از عذاب الهی و این از جمله گناهان کبیره است و خوف غالب نیز
خوب نیست و منتهی میشود بنا امید شدن از رحمت خداوند کریم و آن نیز از گناهان کبیره است
پس پیشوایان دین که طبیب نفوس و قلوب جمیع خلقند دوای هر دردی را بدست تو داده اند

اگر مرض اغترار

اگر بمرض اغترار مبتلا شوی باید دوای مرض خود را بآیات خوف و بآنکه پروردگار تو فرموده است
ما غرک بربک الکریم یعنی چه چیز غافل گردانید و مغرور ساخت ترا بپروردگار کریم تو
که ترا خلق کرده و تقدیر امور تو کرده و به بهترین صورتها ترا مصور گردانیده است و در هیچ حال
از نعمت او خالی ننموده و تفکر کنی در آیات و اخبار که متضمن تهدید و وعید و عقوبتهای شدید است
و اگر اعتماد بشفاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام که شفعاء روز جزایند میکنی
تفکر کن که اگر باعث ایمنی میگردد چرا آن شفعا خود در شبها و روزها از خوف حق تعالی جل
میلرزیده اند و پیوسته آه جانسوز از سینه حقیقت دفینه بر میکشیده اند و نهرها از آب
دیده حق بین بر رخسار مبارک جاری میکرده اند و ایضا شفاعت فرع ایمان است و ایمان
فرع یقین است و یقین از کبریت احمر نایابتر است و ایضا چه میدانی که این ایمان
ناقص تو با وساوس شیطان بر طرف نخواهد شد و طاعات و عبادات آلت حصارهایند که
بلکه حفظ ایمان از وساوس شیطان مقرر کرده اند و جواهر عقاید ایمانی را در صندوق سینه و
حقه دل تو گذاشته اند و فرایض و ترک کبایر چفتها و قفلهای آن صندوق و حقه اند و فعل
نوافل و کسب اخلاق حسنه و ترک مکروهات و ازاله اخلاق ذمیمه پاسبانان آن صندوقند
و دزد ایمان که شیطان است در کمین تو نشسته است اگر رخنه بیابد جواهر را بدرون سینه
رساند و آنچه تواند از جواهر حقایق ایمانی برباید یا بآتش شک و دود شبهه همه را باطل گرداند
و تو یکبارگی از پاسبانان را بدر میکنی که اینها ضرور نیست و قفلها و دربندها را میگشایی که الطاعات
شفیعان مرا کافیست و بخواب غفلت رفته و مست شهوات و لذات فانیه گردیده
و وسواس خناس را در سینه جا داده و ملائکه رحمت که حارسان دین اند از خود رمانیده
و شب و روز آن دزدان ایمان و یقین مشغول ربودن ایمان و افروختن خس و خاشاک
شبهات شیطانی اند و وقت جان کندن شیاطین عدیله نیز یاور ایشان میگردند و وقتی
خبر میشوی و از خواب غفلت و مستی جهالت و ضلالت بیدار و هشیار میگردی که تمام مایه

امینیتی ۱

ایمان و اعمال صالحه را باخته باشی و راه تو بسته شده باشد و ملائکه غلاظ و شداد بر سرت
ایستاده باشند و هر چند رب ارجعون لعلی اعمل صالحا گوئی فایده نکند و شفیعان تو همه
خصمان تو باشند و آرزوهای باطل تو همه برطرف شده باشد و از غرور باطل بغیر از خسران
ابدی ثمره نداشته باشی نعوذ بالله من ذلک و هو الخسران المبین پس چه میدانی که ایمان با نقص
بعد از ارتکاب انواع معاصی از برای تو باقی خواهد ماند حضرت صادق علیه السلم فرموده است
که حق تعالی از جمعی از صالحین و اکابر دین نقل کرده است که ایشان استغاثه میکرده اند در درگاه
حق تعالی که ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا یعنی ای پروردگار ما میل مده دلهای ما را بسوی
باطل بعد از آنکه ما را هدایت کرده حضرت فرمود که این را ازین آن میگفتند که میدانستند که
بعضی از دلها بعد از هدایت میل بباطل میکنند و ایضا آیات و اخبار که دلالت میکند بر آنکه
مؤمن کافر میشود بجهنم میرود چگونه بآنها مغرور میشوند و حال آنکه شنیده و دیده و تحقیق معانی ایمان را از
چنانکه بعد ازین ان شاء الله تعالی بیان خواهد شد چه میدانی که در آن احادیث بچه معنی وارد
شده است و کدام معانی در تو حاصل هست یا نیست و ایضا حسرت و زیانکاری آخرت
منحصر در عذاب و عقوبت است حرمان از الطاف خاصه الهی و درجات عالیه غیر
متناهی و مهجوری از قرب و رضای جناب سبحانی بس است از برای حسرت ابدی و مانند
حیوانات در مراتع بهشت چریدن کسی میتواند از برای اهتمام در طاعات و ترک منهیات
و اگر خوف بر تو غالب باشد اگر خوفیست که ترا باعث بر عمل میشود و زاجر از مناهی میگردد
لکن بهترین احوال است و اگر خوفیست که مورث سوء ظن بحق تعالی و کرم او گردد و آدمی
را از دعا و عمل سست گرداند از جمله گناهان کبیره است و اگر چنین حالتی ترا عارض گردد
در آیات رحمت و احادیث رجا تفکر نمائی و در وقت احتضار و نزدیک بآن غلبه
رجا بر خوف بهتر است **فصل هجدهم** در بیان معانی ایمان و اسلام و کفر و ارتداد
و احکام آنها بدانکه خلافست در معنی ایمان و اجزای آن و مشهور میان متکلمین آنست که

ایمان در لغت

ایمان در لغت بمعنی تصدیق و باور داشتن است و در حقیقت شرعی آن خلاف کرده اند و خلاصه
سخن درین آنست که ایمان یا از افعال قلوب است و بس یا از افعال جوارح است
و بس یا از هر دو است اول که اقرار بقلب تنها باشد مذهب اشاعره است و جمع کثیر از
شیعه امامیه و خواجه نصیر علیه الرحمه در فصول باین قایل شده است لیکن در معنی تصدیق اختلاف
کرده اند اصحاب ما گفته اند که علم است و اشاعره گفته اند بستن قلب است بر آنچه معلوم
شود از خبر دادن مخبر و آن امر کسبیست که ثابت میشود باختیار تصدیق کننده و لهذا ثواب
بر آن مترتب میشود بخلاف علم و معرفت که گاه هست بی اختیار و کسب حاصل میشود
مانند بدیهیات و بعضی در توضیح این سخن گفته اند که تصدیق آنست که باختیار نسبت
دهی صدق را بخبر دهنده پس اگر آن علم بر دل تو بیفتد بی اختیار تصدیق نخواهد بود هر چند
معرفت باشد و بطلان این سخن ظاهر است و بر اصحاب این مذهب لازم می آید که اکثر
کفار که علم بحقیقت رسول صلی الله علیه و آله داشتند و انکار میکردند بحسب ظاهر مؤمن باشند
و این مخالف اجماع و آیات بسیار است چنانکه در وصف کفار گفته است چون آمد بسوی ایشان
آیات ما بینا کننده انکار کردند و گفتند این جادوئیست هویدا پس فرموده است و جحدوا
بها و استیقنتها انفسهم یعنی انکار کردند آنها را و حال آنکه یقین کرده بود آن نفسهای
ایشان و ایضا فرموده است پس چون آمد بسوی ایشان آنچه او را میدانستند کافر شدند بآن
پس باید تصدیق قلبی مشروط باشد بعدم انکار بدون تقیه و ضرورت چنانکه مشروط است
بآنکه فعلی از او صادر نگردد که موجب کفر او باشد مانند انداختن مصحف در قاذورات
و امثال آن چنانکه دانستی یا آنکه گوئیم مراد از تصدیق آنست که باور دارد و دین خود قرار
دهد و عازم بر اظهار آن باشد در غیر حالت ضرورت و اگر دوم باشد که فعل جوارح تنها
باشد یا تلفظ بشهادتین تنها است و آن مذهب کرامیه است از سنیان که میگویند
هر کس شهادتین را بگوید او مؤمنست هر چند در دل انکار کند و دلالت بر بطلان این مذهب

میکند اجماع امامیه و قول حق تعالی که گفتند اعراب که ما ایمان آورده ایم بگو یا محمد که ایمان نیاورده اید و لیکن بگویید مسلمان شده ایم و هنوز داخل نشده است ایمان در دلهای شما یا مراد جمیع افعال جوارح است از طاعات واجبه و مستحبه همه و این مذهب خوارج است علیهم اللعنه و قاضی عبد الجبار و بعضی از معتزله نیز قایل شده اند یا عبارت است از جمیع افعال جوارح از واجبات و ترک محرمات و آن مذهب علی ابی جبایی است و ابی هاشم و اکثر معتزله بصره است و اگر سیوم باشد که افعال قلوب و جوارح هر دو باشد پس یا عبارت است از اعتقادات و جمیع طاعات جوارح و این قول محدثان است و جمعی از عامه و بسیاری از احادیث عامه و خاصه بر این دلالت میکند و از بعضی آیات که در صفات مؤمنان وارد شده است نیز مستفاد میشود و ایشان میگویند که ایمان تصدیق بدل است و اقرار بزبان و عمل باعضا و جوارح و بر خصوص این مضمون احادیث بسیار وارد شده است و شیخ مفید علیه الرحمه باین قایل شده است یا عبارت است از اعتقاد بدل و اقرار بزبان و این مذهب خواجه نصیر علیه الرحمه است در تجرید پس در این باب هفت مذهب است سه مذهب است که علمای امامیه بآنها قایل شده اند و بعضی از آیات و اخبار دلالت بر اول میکند و بعضی بر ششم و بعضی بر هفتم و بعضی دلالت بر بعضی از مذاهب دیگر نیز میکند و جمع میان اینها بیکی از چند وجه میتوان کرد اول آنکه قایل شویم بآنکه ایمان را در لسان شرع بر چند معنی اطلاق میکنند اول عقاید حقه است با ترک کبایر و فعل فرایضی که ترک آنها داخل گناهان کبیره است مانند نماز و زکوة و روزه و حج و جهاد و امثال اینها و این معنی از بسیاری از اخبار صحیحه و معتبره ظاهر میشود دوم عقاید حقه با فعل جمیع واجبات و ترک جمیع محرمات و این نیز از بعضی از اخبار ظاهر میشود سیوم یعنی بعقاید حقه بر وجه کمال با فعل واجبات و سنتهای پیغمبر صلی الله علیه و آله و ترک محرمات و مکروهات چهارم محض عقاید ضروریه با عدم انکار آنها یا اقرار بآنها با عدم تقیه چنانکه سابقا مذکور شد و اکثر احادیث دلالت بر معنی اول میکند

بعلاوه از انها

یا عزیز

چنانکه از حضرت امام رضا صلوات الله علیه منقولست که اصحاب کبایر نه مؤمنند و نه کافر بلکه محل شفاعتند و مسلمانند و در احادیث بسیار وارد شده است که تارک الصلوة کافر است و مانع الزکوة کافر است و تارک حج کافر است و زانی در وقت زنا مومن نیست و شارب الخمر در وقت شراب خوردن مومن نیست و دزد در وقت دزدی مومن نیست و آنکه ارواح ایمان در وقت زنا از و مفارقت میکند و چون فارغ میشود یا توبه میکند یا عود میکند و ثمره که بر این ایمان مترتب میشود عدم استحقاق مذلت و اهانت است و عقوبت و عذاب است در دنیا و آخرت زیرا که کسی که اجتناب کند از کبایر گناهان صغیره او مکفر و مغفور است بنص قرآن دوم عقاید حقه است با فعل جمیع واجبات و ترک جمیع محرمات چنانکه در بسیاری از احادیث سلب ایمان شده است از جمعی که مرتکب غیر کبیره باشند از گناهان یا تارک غیر فریضه باشند از واجبات و ثمره این ایمان ملحق شدن بمقربان و حشر با صدیقان است با تضاعف مثوبات و رفع درجات سیوم عقاید حقه است با یقین بر وجه کمال و فعل واجبات و مستحبات و ترک جمیع محرمات و مکروهات و اتصاف بصفات حسنه و تهذیب نفس از اخلاق ذمیمه چنانکه در اخبار صفات مومن و صفات شیعه و آیات سوره مؤمنان و غیر آن وارد شده است و این ایمان مخصوص انبیا و اوصیا علیهم السلام است چنانکه در اخبار بسیار تفسیر مومن و مؤمنین بامیر المؤمنین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم شده است و در تفسیر قول حق تعالی وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ نیز ایمان نمی آورند اکثر ایشان بخدا مگر آنکه ایشان مشرک کنند احادیث بسیار وارد شده است که چه جیز معاصی خدا بلکه اعتماد بر غیر جناب مقدس الهی داخل است در این شرک حتی اعتماد کردن در حفظ عدد رکعات نماز بر گردانیدن انگشتر از انگشتی بانگشتی و ثمره این ایمان انهات که از لوازم انبیا و اوصیا وارد شده است از درجات کمال و قرب بجناب ذو الجلال و شفاعت کبری و الهامات الهی و مراتبی که عقل از ادراک آنها قاصر است چهارم محض عقاید حقه است

بدون اعمال مطلقا و ثمره‌ای که بر آن مترتب میشود در دنیا امان یافتن است در جان و مال
و عرض از کشته شدن و اخذ اموال و اسیر شدن و اهانت و مذلت مگر آنکه فعلی از او صادر
شود که مستحق کشتن یا سنگسار کردن یا حد یا تعزیر گردد و در آخرت آنکه اعمالش صحیح باشد
فی الجمله که بدرجه قبول رسد و او را از عذاب نجات دهد که مستحق ثواب باشد یا مستحق
ثواب باشد فی الجمله اما مستحق درجات عالیه نباشد و مخلد در جهنم نباشد و بنا بر یک قول
مطلقا در جهنم داخل نشود که در برزخ و قیامت عقوبتها بر او وارد شود بنا بر اختلاف قولین
اما البته مخلد در جهنم نباشد و مستحق عفو و شفاعت باشد در قیامت و اکثر متکلمین امامیه
ایمان را بر این معنی اطلاق میکنند یا با اقرار ظاهری یا بشرط عدم انکار از روی عناد چنانکه دانستی
در ضمن نقل اقوال و بر هر تقدیر مشروط است بآنکه فعلی که موجب ارتداد او باشد از او صادر
نشود چنانکه مذکور شد و در کفری که مقابل ایمان است داخلند جمیع فرق ارباب مذاهب باطله
از کفار و منکرین و منافقان و سنیان و سایر فرق شیعه از زیدیه و فطحیه و واقفیه و کیسانیه
و ناووسیه و هر که غیر شیعه اثنی عشریه است زیرا که ایشان مخلد در جهنم اند چنانکه سابقا مذکور
شد بجهت آنکه ترک تکلم بشهادتین بکنند و انکار امری که ضروری دین اسلام باشد ظاهرا بکنند
و فعلی که مستلزم استخفاف بدین اسلام باشد از او صادر نشود که در دل اعتقاد بآنها نداشته باشد
و هر چند اعتقاد بهمه ائمه علیهم السلام نداشته باشد و اظهار آنهم نکند ثمره این ایمان
بنا بر مشهور آنست که خون و مالش محفوظ باشد و او را انکاح توان کرد و مستحق میراث از
مسلمانان باشد و سایر احکام ظاهره مسلمانان بر او جاری باشد بنا بر مشهور اما در آخرت
هیچ بهره ندارد و هیچ عملی از اعمال او مقبول نیست و مثل سایر کفار است بلکه از بعضی از آنها
بدتر است و منافقان نیز در این ایمان داخلند و باین وجه جمع میان مجمع آیات و اخبار
میتوان کرد و در هر مقام مناسب آن مقام بر یکی از آن معانی محمول خواهد شد وجه دوم
آنست که ایمان عبارتست از اصل عقاید حقه باشد اما مشروط باشد باعمال و باین وجه جمع میان

بعضی از آیات

بعضی از آیات و اخبار میتوان کرد اما بدون انضمام باوجه اول چندان فایده نمی‌بخشد
وجه سیوم آنست که ایمان محض عقاید حقه باشد و آنچه در اخبار واقع شده است که دلالت
بر دخول اعمال یا اشتراط اعمال و ترک مناهی و اخلاق میکند محمول بر کمال ایمان باشد و مراتب
کمال ایمان بسیار است و آیات و اخبار مختلفه محمول بر آن مراتب است و اکثر علمای امامیه
رضوان الله علیهم باین وجه میان آیات و اخبار جمع کرده اند و این وجه اگر چه نزدیک است
بوجه اول اما احسن از وجه اول است و الیق است وجه چهارم آنست که گوئیم ایمان
اصل اعتقادات است و اعتقادات و ایمان در تزاید میباشد و باعمال و طاعات
کامل میگردد تا بمرتبه یقین میرسد و یقین نیز مراتب بسیار میدارد و هر مرتبه از مراتب
ایمان و یقین لازمی چند و شواهد بسیار از اعمال و عبادات دارد مثل آنکه شخصی در خانه
نشسته باشد و طفلی بیاید و بگوید که شیری متوجه است و باین خانه می‌آید البته اندک
خوفی در نفس او بهم میرسد اما چندان اعتنا نمیکند اگر دیگری بیاید و همین سخن را بگوید اعتقادش
بیشتر میشود و حذر بیشتر میکند و هر چند خبر باو بیشتر میرسد و قراین باو بیشتر ظاهر میشود خوف
و هراس او بیشتر میشود و بسته بر دفع او بیشتر برمی‌آید تا آنکه بحدی میرسد که شیر را از دور می‌بیند
در این وقت بی تابانه بر میجهد و میگریزد بلکه از بامهای بلند خود را بزیر می‌افکند همچنین
در مراتب ایمان بثواب و عقاب چند ایمانش کاملتر میشود شوقش بامور که موجب
ثواب است و حذرش از اموری که موجب عقابست زیاده میگردد پس معلوم شد که اعمال
شواهد و آثار ایمان اند چنانکه از حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرموده که ایمان بآراستن خود و آرزوها درست نمیشود ایمان آنست که
خالص و صاف شود در دل و اعمال تصدیق او کنند و گواهی بر حصول آن در دل بدهند و
بدانکه چنانکه حیات بدنی آدمی بقلب است حیات روحانی و ایمانی نیز بقلب است و
چنانکه بینائی و شنوائی ظاهر آدمی بچشم و گوش سر است بینائی و شنوائی روحانی آدمی بچشم

وگوش دل است وگریه حیات ایمانی ندارد مرده است و از مرده بدتر است چنانکه
حق تعالی در شأن کافران فرموده است که ایشان مرده اند و زنده نیستند و فرموده است در حق ایشان
که کرانند و لالانند و کورانند پس نمی‌بینند و تعقل نمیکنند چیزی را پس فرموده است که دیدهای
سر ایشان کور نیست و لیکن دیدهای دلهائی که در سینهٔ ایشان است کور است و این بسبب
آنست که حیات عبارتست از امری که منشأ علم و قدرت باشد و آثار بران مترتب
شود و حیات ظاهر منشأ علوم محسوسه میشود که در چند روزهٔ دنیای فانی بکار می آید و حیاتی
که بعلم و معرفت حاصل میشود ابد الآباد باقیست و آثارش معنویست و موجب معرفت و قرب
الهی است و چشم و گوش دل را میگشاید و الهامات ربانی بگوش جانش میرسد و اشیا را
بنور خدائی می‌بیند که المؤمن ینظر بنور الله إنّ فی ذلک لآیات للمتوسمین و با تو
با ملائکهٔ ربانی هم راز است و در میان مقربان حق تعالی ممتاز است و این بدن بمنزلهٔ خانه ایست
که روزنها دارد از قوی و مشاعر و چنین چراغ ایمان در دل او افروخته شود نورش از جمیع
روزنها ساطع میگردد و هر چند که چراغ افروخته تر و پرنورتر میشود انوار و آثارش از درها و روزنها
بیشتر ظاهر میگردد و بدانکه قلب را بر دو معنی اطلاق میکنند یکی بر شکل صنوبری که در پهلوی
چپ است و دیگری بنفس ناطقهٔ انسانی و بدانکه حیات بدن آدمی بروح حیوانیست و روح
حیوانی بخار لطیفی است که حاملش خون است و منبعش قلبست و از قلب به دماغ منتقل
میشود و از آنجا بواسطهٔ عروق بجمیع اعضا و جوارح سرایت میکند و نفس ناطقه چون کمالات و
استعدادات و ترقیات لکن موقوف بر بدن و آلات آنست و با جهت با آنکه از
عالم قدس است تعلقی باین بدن کثیف بهم میرساند و اولاً بچیزی که باعث حیات بدن است
و منشأ ادراکات جزئیه است که روح حیوانیست تعلق میگیرد و چون منبع آن قلبست
بقلب زیاده از اعضای دیگر علاقه دارد لهذا تعبیر از نفس در اکثر آیات و اخبار بقلب
واقع شده است و مدار صلاح و فساد بدن بر قلب یا نفس است و هر صفتی که در نفس حاصل میشود

از علوم و سایر کمالات

یا رقی

از علوم و سایر کمالات باین بدن و جمیع اعضا و جوارحش سرایت میکند و چنانکه کمال صفت
در نفس کاملتر میشود اثرش در بدن بیشتر ظاهر میشود چنانکه روح بدنی هر چند مادهٔ آتش در قلب
صنوبری بیشتر بهم میرسد قوت آن در اعضا و جوارح بیشتر ظاهر میشود مانند چشمه که نهرها از آن
جاری گشته باشند هر چند آب در چشمه بیشتر بهم میرسد نهرها معمورتر میباشند و نهرهای بسیار از
دل صنوبری بجمیع بدن جاری میگردد و جداول بیشمار از دل روحانی بقوا و مشاعر بدنی از آن
میشود و اقسام حقیقی و بخشندهٔ روزیهای جسمانی و روحانی در خور قابلیت و احتیاج هر یک
بر آنها قسمت مینماید و این هر دو چشمه از دریای فیض نامتناهی پیوسته جاریست اما بنده را
ضرور است که بتوفیق الهی موانع جویبار از این نهرها زایل گرداند و خس و خاشاک مواد
فاسدهٔ جسمانی را که از اخلاط بدنی بهم میرسد و گل و لای شبهات شیطانی و شهوات
نفسانی را از سر راه آنها زایل گرداند تا آنکه آن دو عین الحیوة جسمانی و روحانی بر وفق
مدعا بتایید حق تعالی جاری گردند چنانکه از رسول خدا صلی الله علیه و آله منقولست که در آدمی
پاره گوشتی هست که هرگاه آن سالم و صحیح باشد سایر بدن صحیح است و هرگاه آن بیمار و
فاسد باشد سایر بدن بیمار و فاسد است و آن دل آدمی است و بروایت دیگر فرموده است
که هرگاه دل پاکیزه است جمیع بدن پاکیزه است و هرگاه دل خبیث است تمام بدن
خبیث است و از حضرت باقر علیه السلم منقولست که دلها بر سه قسمند یکدل سرنگون است
که هیچ خیری در آن جا نمیکند و آن دل کافر است و یکدل آنست که خیر و شر هر دو در آن در می‌آید
هر یک که قوی تر است بر دل غالب میگردد و یکدل هست که گشاده است و در آن چراغی
از انوار الهی روشن است که پیوسته نور از آن ساطع است و هرگز نورش برطرف نمیشود
و آن دل مؤمن است و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم منقولست که منزلهٔ قلب از
بدن آدمی منزلهٔ امام است نسبت بر خلق نمی‌بینی که جمیع اعضا و جوارح بدن لشکرهای
دلند و همه از جانب او متأثر گردند و مردم را خبر میدهند از احوال آن و هر چه دل اراده میکند فرمان

اورا قبول میکنند و مسیحی امام بمنزلهٔ جان عالمست باین که میباید اورا اطاعت کنند
و تابع او باشند و حضرت امام زین العابدین علیه السلم فرموده که بنده را چهار چشم میباشد
دو چشم در سر اوست که امور دنیای خود را بآنها می بیند و دو چشم در دل اوست که امور
آخرت خود را بآنها می بیند پس بنده که خدا خیر او را خواهد دو چشم دل او را بینا میگرداند
که امور غایبه را بآنها می بیند و عیبهای خود را بآنها میداند و اگر کسی شقی و بدعاقبت باشد
چشم دلش کور میشود و حضرت صادق علیه السلم فرموده که دل را دو گوش است روح ایمان
در یک گوشش خیرات و طاعات را امید مید و شیطان در گوش دیگرش بدیها و شبهها و
شرور را تلقین میکند پس هر یکی که بر دیگری غالب شد میل بآن میکند و حضرت صادق
علیه السلم فرموده که پدرم میفرموده که هیچ چیز دل را فاسد نمیگرداند مانند گناه بدرستی که دل
مرتکب گناه میشود تا آنکه گناه بر او غالب میشود و آن را سرنگون میکند که چیزی در آن قرار
نمیگیرد و ایضا از آنحضرت منقولست که حق تعالی بحضرت موسی علیه السلم وحی فرموده که مرا
در هیچ حالت فراموش مکن که ترک یاد من موجب قساوت و سنگینی دل است و از حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که آب دیده خشک نمیشود مگر بسبب سنگینی
و قساوت قلب و قساوت قلب نمی باشد مگر به بسیاری گناهان و درین باب احادیث بسیار است
و این رساله گنجایش زیاده ازین ندارد پس ازین تحقیق معلوم شد که اصل ایمان امریست
قلبی و از اعمال دل است و مراتب مختلفه میدارد و بر هر مرتبه قدری از اعمال و اخلاق
حسنه مترتب میشود و اینها آثار آن ایمان و شواهد حصول آنند و باین وجه جمع میان جمیع
آیات و اخبار میتوان نمود و در این مقام بیان چند معنی دیگر ضرورست اول آنکه خلاف است
که آیا ایمان قابل زیادتی و نقصان هست یا نه و اکثر متکلمین گفته اند ایمان عبارتست
از یقین بعقاید ایمانیه و آن قابل زیادتی و نقصان نیست و بعضی این خلاف را
فرع خلاف در معنی ایمان قرار داده اند و گفته اند که آنها که اعمال را جزو ایمان میدانند

معلومست که بنا

معلومست که بنا بر مذهب ایشان بزیادتی اعمال زیاد و بکمی اعمال کم میشود و آنها که ایمان را
عقاید محض میدانند میگویند قابل زیادتی و نقصان نیست و آیات و اخباری که دلالت
بر زیادتی و نقصان میکنند تاویل کرده اند که مراد زیادتی کمال ایمان و نقصان کمال آنست
و بنا بر تحقیقی که سابقا مذکور شد میتوان گفت که در اصل یقین و ایمان زیادتی و نقصان
بهم میرسد چنانکه حق تعالی در قصهٔ حضرت ابرهیم علیه السلم گفته است که سؤال کرد از حق تعالی که
پروردگارا بمن بنما که چگونه زنده میکنی مردها را حق تعالی فرموده آیا ایمان نداری گفت بلکه دارم
ولیکن میخواهم دلم مطمئن گردد و ایضا در وصف مؤمنان فرموده است که هرگاه خوانده میشود
بر ایشان آیات ما زیاده میگردد ایمان ایشان و باز فرموده است تا زیاد شود ایشان را ایمان با
ایمان ایشان و ازین باب دلایل در آیات و اخبار بسیار است و ایضا معلومست که ایمان و
یقین امثال ما مثل یقین رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین نیست و حضرت امیر
المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که اگر پرده گشوده شود یقین من زیاد نخواهد شد و معلومست که این
معنی مخصوص آنحضرت و امثال اوست و از حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست که روزی
رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد نماز صبح گذاردند پس نظر کردند بسوی جوانی که او را حارثه بن
مالک میگفتند دیدند که سرش از بسیاری بیخوابی بزیر می آید و رنگش زرد شده است و بدنش
نحیف گشته و چشمهایش در سرش فرو رفته حضرت از او پرسیدند که بر چه حال صبح کرده و چه
حال داری حارثه بن مالک گفت صبح کرده ام یا رسول الله با یقین حضرت فرمودند که بر هر چیز
که دعوی کنند حقیقتی و علامتی و گواهی هست حقیقت یقین تو چیست گفت حقیقت یقین من
یا رسول الله اینست که مرا پیوسته محزون و غمگین دارد و شبها مرا بیدار میدارد و روزهای
گرم را بروزه میدارد و دل من از دنیا رو گردانیده و آنچه در دنیاست مکروه دل من گردیده
و یقین من بمرتبه رسیده است که گویا می بینم عرش خداوند را که برای حساب نصب کرده اند و
خلایق همه محشور شده اند و گویا من در میان ایشانم و گویا می بینم اهل بهشت را که متنعم میشوند

در بهشت و بر کرسیها نشسته تکیه کرده اند و با ملایکه مصاحبت میکنند و گویا من بینم اهل جهنم را
که در میان جهنم معذب اند و استغاثه و فریاد میکنند و گویا زفیر و آواز جهنم در گوش من است
پس حضرت با اصحاب متوجه خطاب فرمود که این بنده ایست که خدا دل او را بنور ایمان
منور گردانیده پس بحارثه خطاب فرمود که برین حال که داری ثابت باش حارثه گفت
یا رسول الله دعا کن که خدا شهادت را روزی من گرداند حضرت دعا فرمود و بعد از چند روز حضرت
او را با جعفر بجهاد فرستاد بجانب موته و بعد از نه نفر او شهید شد و آیات و اخبار
که دلالت بر این مطلب میکند بسیار است دویم در بیان اجزای ایمان قلبی است خواجه
نصیر علیه الرحمه در رساله قواعد العقاید گفته است که اصول ایمان نزد شیعه سه چیز است
تصدیق بوحدانیت خدا در ذات او و تصدیق بعدل در افعال او و تصدیق بپیغمبری
پیغمبران علیهم السلم و تصدیق بامامت ائمه صلوات الله علیهم بعد از پیغمبران و ازین
کلام ظاهر میشود که تصدیق بضروریات دین اسلام در ایمان معتبر نیست حال آنکه اجماعی
ایشان است که انکار ضروری دین موجب کفر است مگر آنرا داخل تصدیق نبوت دانند
زیرا که انکار آن مستلزم انکار نبوت است همچنانکه استخفاف بکعبه و قرآن مجید و امثال اینها
را از جهت کفر میدانند و حق این است که آنچه از ضروریات دین اسلام باشد ایمان بآن
واجبست و انکار آن کفر است مگر آنکه کسی باشد که تازه مسلمان شده باشد و هنوز
اطلاع بضروریات دین اسلام بهم نرسانیده باشد و شهید ثانی قدس سره فرموده است
که معارفی که بآنها ایمان حاصل میشود پنج اصلست اول معرفت حق جل و علا است و مراد
بآن تصدیق جازم ثابت است باینکه خداوند عالمیان موجود است و ازلی و ابدیست
و واجب الوجود بالذات است یعنی وجود او مقتضای ذات قدیم اوست بی آنکه محتاج بعلتی
بغیر باشد و آنکه تصدیق نماید بصفات کمالیه ثبوتیه او و منزه داند او را از آنچه لایق عظمت
و جلال او نباشد از صفات مخلوقات و ممکنات و در عدد صفات کمالیه الهی خلاف

گفته اند خواجه نصیر

گفته اند خواجه نصیر در تجرید گفته است هشت صفت است قدرت و علم و حیات و اراده
و ادراک و کلام و صدق و سرمدی بودن و بعضی ادراک و صدق را انداخته اند و بجای آنها
سمیع و بصیر بودن را اضافه کرده اند و بجای سرمدیت بقا گفته اند و علامه رحمه الله در بسیاری
از کتب کلامیه اش گفته است قدرت و علم و حیات و اراده و کراهت و ادراک
و ازلی بودن و ابدی بودن و کلام و صدق دویم تصدیق بعدل و حکمت خدا است و عدل آنست
که ظلم نمیکند و امری که عقلا قبیح است از او صادر نمیشود و اخلال نمیکند بوعده و باموری که از جهت
واجب گردانیده است و حکمت آنست که فعل عبث از او صادر نمیشود و کارهای او همه
منوط بحکمت و مصلحت است سیوم تصدیق به نبوت محمد است صلی الله علیه و آله و بجمیع آنچه
آنحضرت آورده است تفصیلا در آنچه معلوم باشد تفصیلا و اجمالا در آنچه اجمالا معلوم باشد
و گفته است که بعید نیست که تصدیق اجمالی بجمیع آنچه آنحضرت آورده است کافی باشد در
تحقیق ایمان و اگر مکلف قادر باشد بر علم بآنها تفصیلا واجبست علم بتفاصیل آنچه آورده است
از شرایع از برای عمل بآن و اما تفصیل آنچه خبر داده است بآن از احوال مبدأ و معاد
مثل تکلیف بعبادات و سؤال قبر و عذاب آن و معاد جسمانی و حساب و صراط و بهشت
و دوزخ و میزان و پرواز کردن نامهای اعمال و بسیار امور که بتواتر معلوم شده است
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله خبر داده است بآنها آیا تصدیق بتفاصیل آنها معتبر است
در تحقیق ایمان جمعی از علما تصریح کرده اند باینکه تصدیق بآنها مفصلا معتبر است در تحقیق
ایمان پس گفته است ظاهر آنست که تصدیق بآنها اجمالا کافی باشد باینمعنی که اگر
مکلف اعتقاد کند که هرچه پیغمبر بآن خبر داده است حق است بحیثیتی که هر وقت نزد
او ثابت شود جزوی از جزئیات آنها تفصیلا تصدیق بآن نماید تفصیلا مؤمن است هرچند
هنوز بر تفاصیل آن جزئیات مطلع نشده باشد و مؤید این است آنکه اکثر مردم در صدر
اول در اول حال عالم باین تفاصیل نبودند بلکه بعد از آن بتدریج مطلع میشدند با آنکه از

یا عظیم العفو

اول حال که تصدیق بوحدانیت و رسالت میکردند تا انکه بر همه آنها مطلع شوند حکم بایمان
ایشان میکردند بلکه حال اکثر مردم در جمیع اعصار این است همچنانکه مشاهد است از احوال
مردم پس اگر ایمان تفصیلی در اول حال معتبر باشد لازم می آید که اکثر اهل ایمان از ایمان
بدر روند و این بعید است از حکمت خداوند عزیز حکیم بلی علم بانها از مکملات ایمانست
و گاه هست که واجب میشود علم بانها از جهت محافظت احکام شریعت از نسیان و
دوری از شبههای گمراه کنندگان و داخل نکردن انچه از دین داخل نیست در ان پس این
سبب دیگر است از برای وجوب آنها نه از جهت انکه ایمان موقوف بر آن و آیا معتبر است
در تحقق ایمان تصدیق بعصمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و طهارت او و انکه او خاتم
پیغمبران است و بعد از او پیغمبری نیست و غیر اینها از احکام پیغمبری و شرایط آن از کلام بعضی
از علما ظاهر میشود که معتبر است و دور نیست که تصدیق اجمالی کافی باشد مؤلف گوید اگر چه
ظاهرش آنست که در حکم بایمان کسی غیر ایمان بهمه تفصیلا و بما جاء به النبی
اجمالا کافی باشد اما شرط است که منکر ضروری از ضروریات دین اسلام نشود زیرا که کسی که
در میان مسلمانان نشو و نما کرده باشد البته مطلع شده باشد مثل نماز و روزه ماه رمضان
و حج و اگر کسی باشد که در حق او جهل باینها ممکن باشد حکم بکفر او میکنند و بعد از القای آن اگر قبول
نکند مرتد خواهد بود چنانچه بعد از این انشاء الله مذکور خواهد شد پس گفته است چهارم تصدیق
بدوازده امام است بعد از حضرت رسالت صلوات الله علیه و علیهم و این از اصول مخصوص
فرقه امامیه است و از ضروریات مذهب ایشان است زیرا که مخالفان امامت را
از فروع مذهب میدانند نه از اصول و شرط است که تصدیق کنند بانکه ایشان امامانند
که هدایت میکنند مردم را بحق و انقیاد ایشان در اوامر و نواهی بر همه خلق واجبست زیرا
که غرض از حکم بامامت ایشان همین است و اما تصدیق بانکه ایشان معصومند از گناهان
صغیره و کبیره و از صفات ذمیمه و انکه ایشان بنص خدا منصوب شده اند نه باختیار مردم و انکه ایشان

حافظ شرع

حافظ شرع حضرت رسول اند و عالمند بانچه صلاح مستعدان است از امور معاش ایشان و
معاد ایشان و انکه علم ایشان از رای و اجتهاد نیست بلکه بعنوان یقین است که اخذ کرده اند
از کسی که بهوا و خواهش نفس سخن نمیگفت و انچه میگفت وحی الهی بود و هر امامی از امام پیش
اخذ کرده است یا بنفسهای قدسیه که ایشان داشتند و بعضی علوم لدنی بود که از جانب
حق تعالی بایشان فایض میشد یا بجهات دیگر که موجب یقین ایشان میگردید چنانچه در احادیث
وارد شده است که ایشان محدث بودند یعنی ملکی با ایشان بود که هر چه ایشان محتاج میشدند
ملک بایشان القا میکرد و در دل ایشان علوم الهی نقش میشد و انکه هیچ عصری خالی از یکی از ایشان
نمیباشد و الا زمین با اهلش فرو رود و انکه دنیا بتمام شدن ایشان تمام میشود و زیاده بر
ایشان نمیباشند و آخر ایشان مهدی صاحب الزمان است علیهم السلم و او زنده است و چون
از جانب خدا مرخص شود ظاهر خواهد شد آیا در تحقق ایمان اعتقاد بجمیع این مراتب شرط است
یا اعتقاد بامامت ایشان و وجوب اطاعت ایشان کافیست آنچه در دو وجه در نبوت
گفتیم در اینجا نیز جاریست و میتوان ترجیح داد اقوالی اول را بانکه انچه دلالت بر امامت ایشان
میکند دلالت بر جمیع اینها میکند خصوصا عصمت ایشان که بعقل و نقل هر دو ثابت شده است
و بعید نیست قول دیگر که اکتفا کنیم در ایمان باعتقاد امامت و وجوب اطاعت چنانکه
از احادیث ظاهر میشود که جمعی از راویان که در اعصار ائمه علیهم السلم بودند از شیعیان اعتقاد
بعصمت ایشان نداشته اند بلکه ایشان را علمای نیکوکار میدانسته اند چنانکه از رجال کشی ظاهر
میشود و مع ذلک ائمه علیهم السلم حکم بایمان بلکه بعدالت ایشان میکرده اند و آیا کافیست که
شخص امامان گذشته را تا امام زمان خود بداند هرچند امامت باقی ائمه را نداند
ظاهر آنست که کافی باشد و در بسیاری از کتب احادیث و رجال روایات است که دلالت
برین میکند و وجوب اعتقاد به دوازده امام نسبت بجمعی است که بعد از امامت
جمیع ائمه بوده باشند مثل مردم زمان غیبت مؤلف گوید که حکم عامی که شیخ زین الدین فرموده اند

در مسئلهٔ اول از هیچ طرف نزد فقیر درست نیست اما اگر اعتقاد بامامت و وجوب اطاعت
کافیست بوجوه است زیرا که بسیاری از صفات ائمه علیهم السلم هست که از ضروریات
دین شیعهٔ امامیه است و بحد ضرورت رسیده است که ائمه علیهم السلم آنرا فرموده اند واین
نیز ضروری دین امامیه است که آنچه ایشان میفرمایند حق است و از جانب خدا و رسول
میگویند و اگر چنین نباشد امامت هر یک را بنص دیگری چگونه اثبات میکنند همچنانکه انکار
ضروری دین اسلام متضمن تکذیب رسول است و آدمی را از اسلام بیرون میبرد همچنین انکار
ضروری دین امامیه مستلزم انکار امامت ائمه است و آدمی را از دین تشیع بدر میبرد پس کسی
که انکار حلال بودن متعه کند چون ضروری دین شیعه است از تشیع بدر میرود و لهذا وارد شده است
که شیعه نیست کسی که متعه را حلال نداند و همچنین عصمت ائمه علیهم السلم و اینکه بعد از ایشان امامی
نخواهد بود و اینکه حضرت قائم علیه السلم زنده است و ظاهر خواهد شد و اینکه هیچ عصری خالی از یکی
از ایشان نمی باشد و اینکه عالمند بجمیع علوم که امت بآنها محتاجند و امثال اینها معلوم است که
ضروری دین شیعه است پس باید که انکار اینها متضمن انکار امامت باشد و اما بعضی از امور که
بر علما و متتبعان اخبار ظاهر باشد و بر بعضی ظاهر نباشد و بحد ضرورت نرسیده باشد انکار آنها
موجب خروج از دین نیست مثل محدث بودن و سخن گفتن ملک با ایشان و نزول ملائکه و
روح در شب قدر بر ایشان و بردن جسد ایشان بعد از موت بآسمان و امثال اینها و آنچه
فرموده است که از احادیث ظاهر میشود که بعضی از اصحاب ائمه علیهم السلم بعصمت ایشان قایل
نبوده اند اولاً ممکنست که در آنوقت ضروری دین نشده باشد و ایضاً اگر آنها را میگوییم که در
باب جماعتی وارد شده است که اجماع عصابه بر جلالت ایشان شده است مثل زراره و ابو
بصیر علما آنها را اکثر تاویل کرده اند و قدح در سند آنها کرده اند و اگر صحیح باشد چون معصوم نیستند
ممکنست لغزشی باشد که از ایشان صادر شده باشد و معذور بتوبه و عفو گردیده باشند
و اگر آنها را میگوییم که در حق غیر امثال این جماعت وارد شده است ایمان و عدالت ایشان

ممنوع نیست

ممنوع است و ائمه علیهم السلم با نیک و بد مردم از باب مصالح ضروریه سلوک نیکو میکرده اند
و آنچه در باب اعتقاد بامامت ائمه بعد گفته اعتقاد فقیر در اینجا تفصیل است با آنکه اگر امامت
دوازده امام را یا بعضی از ائمه بعد را از معصوم شنیده است یا بسند متواتر باو رسیده است
واجبست که اعتقاد کند و الا اعتقاد بائمه بعد بر او لازم نخواهد بود و در قبر سوال کردن از
فاطمه بنت اسد رضی الله عنها از امامت امیر المؤمنین علیه السلم محمول بر اینست پس فرموده است
اهل تجسیم اعتقاد بمعاد جسمانی است و اتفاق کرده اند مسلمانان بر اثبات و از ضروریات
دین اسلام است و فلاسفه انکار آن کرده اند و بمعاد روحانی قایل شده اند پس بعد از ذکر بعضی از
تحقیقات که سابقاً مذکور شد گفته است و اما عذاب قبر و آنچه از توابع معاد است که
دلایل سمعیه بر آن دلالت کرده است از حساب و صراط و میزان و نطایر کتب و دوام عقاب
کافر در جهنم و دوام نعیم مومن در بهشت پس شک نیست در آنکه واجبست تصدیق بآنها اجمالا
بلکه اگر اتفاق دارند بر آنها و اخبار متواتره بر آنها وارد شده است پس منکر آنها از ایمان
بدر میرود و اما تصدیق بتفاصیل آنها مثل آنکه حساب بچه نحو خواهد بود و صراط بچه صفت خواهد بود
و میزان محمول بر حقیقت است یا کنایه از عدالت است یا غیر اینها از تفاصیلی که باخبار آحاد رسیده است
پس ظاهر آنست که جهل بآنها مخل بایمان نباشد و همچنین بودن جهنم در زیر زمین و بودن بهشت
در بالای آسمان و امثال اینها سیوم در معنی اسلام خلافست بعضی را اعتقاد آنست که اسلام و ایمان
هر دو یک معنی دارند و بعضی گفته اند که اسلام اقرار بشهادتین است با اعتقاد بآنها و عدم انکار
ضروری از ضروریات دین اسلام و همین در دنیا نفع می بخشد و در آخرت نفع نمی بخشد تا ایمان
بجمیع عقاید حقهٔ امامیه نیاورد که عمدهٔ آنها اقرار بامامت ائمهٔ اثنی عشر علیهم السلم است
و بعضی گفته اند که اظهار کلمتین است گو اعتقاد بآنها هم نداشته باشند پس منافقان نیز در این
داخلند و احکام ظاهرهٔ اسلام بر ایشان نیز جاری میشود و بر اکثر معانی ایمان که سابقاً مذکور شد
اسلام را اطلاق میکنند حتی آنکه مرتبهٔ اعلای مراتب ایمان است اسلام اطلاق میکنند که اسلام

بمعنی انقیاد در جمیع اوامر و نواهی باشد و ثمرات ایشان آنهاست که در معانی ایمان مذکور شد
اما هرگاه اسلام را مقابل ایمان اطلاق کنند یکی ازین دو معنی که درین مقام ذکر کردیم مراد است
چهارم خلافست در آنکه در ایمان یقین بمعارف ایمانی شرطست یا ظن قوی کافیست
و ایضا خلافست در آنکه آیا میباید ایمان بدلیل حاصل شود یا تقلید در آن جایز است و
این دو خلاف نزدیکند بیکدیگر و ظاهر کلام علامه و اکثر علما آنست که بدلیل و برهان می باید
حاصل شود بلکه بعضی دعوای اجماع بر این کرده اند و استدلال کرده اند بآیات بسیار که دلالت
میکند بر نهی از متابعت ظن و معلومست که اگر فروع در آنها داخل نباشد اصول دین داخلست
و ایضا در بسیاری از آیات مذمت تقلید واقع شده است و ایضا حق تعالی فرموده است
نیستند مؤمنان مگر آنها که ایمان آورده اند بخدا و رسول پس ارتیاب و شک نکرده اند
و خواجه نصیر علیه الرحمه در فصول اکتفا کرده است بتصدیق ظنی در ایمان و قایلان باکتفا بظن
و تقلید استدلال کرده اند باینکه در صدر اسلام متعارف نبوده است که در اول حال القای
دلایل و براهین بر ایشان بکنند بلکه در اسلام ایشان اکتفا باظهار اسلام و تکلم بکلمتین میکرده اند
و ایضا لازم می آید که حکم کنیم بکفر اکثر مستضعفان از مسلمانان بلکه اکثر عوام که صاحب
یقین نیستند و باید که اینها که متزلزل میشوند و در مشیت الجماعت نیز داخل مستضعفین
و اهل اعراف و مرجون لامر الله بوده باشند و بعضی گفته اند که حق و دین است که همه مردم معارف
ایمانیه را بدلایل تفصیلیه بدانند و ترتیب اشکال منطقیه توانند کرد و بر رفع شبهات کفار
و منافقان قادر باشند بلکه واجب کفاییست که در میان مؤمنان جمعی باشند از علما که رفع
و دفع شبهه کفار و مخالفان توانند کرد و در ایمان اکثر خلق همین بس است که بدلایل اجمالیه
اصول دین را بدانند چنانکه حق تعالی در قرآن مجید دلایل وجود صانع و توحید و سایر اصول دین را
باین نحو القا فرموده است و روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از اعرابی پرسید
که خدا را چگونه شناختی و بچه دلیل دانستی گفت پشکل شتر را که در راه می بینم استدلال میکنم که

شتر ازین راه

شتر ازین راه رفته است و جای بار اگر می بینم میدانم که آدمی ازینجا عبور کرده است آیا آسمان
با این ستارهای روشن و زمین با این درها و کوهها دلالت نمیکنند بر خداوند لطیف خبیر و حضرت
فرمود بر شما باد بدین اعرابی و این مذهب بسیار بنهایت قوتست و کسی که رجوع میکند بآثار سلف
و اخبار صدر اسلام میداند که هرگز اسلام میکردند او را تکلیف باظهار عقاید میکردند و از برای
اثبات نبوت معجزه می نمودند و ایشان را از ابطال عادات و عبادات امر میفرمودند و بتدریج ایمان ایشان
کامل میشد باستماع آیات و استماع طاعات تا بمرتبه علم الیقین میرسیدند و بدلیل دیگر
و شکلی که مادهٔ شکیک و تعقل است ایشان را امر نمی بستند و لهذا می بینیم که بعضی از عباد و زهاد
که ممارست این علوم ظاهر نکرده اند یقین ایشان کاملتر است از اکثر مدققین علما که
اکثر عمر خود را صرف شکوک و شبهات کرده اند و آنها را ایمان و یقین در اعمال آنها ظاهر است
از ایشان و هر چند ممارست ایشان در آن علوم بیشتر میشود آثار علم و لوازم آن از خشیت و
غیر آن که آیات کریمه دلالت میکند بر آنکه آنها از لوازم ایمان و معرفت و علم است از ایشان
کمتر مشاهده میشود پس معلوم میشود که علم حقیقی آن نیست و راه تحصیلش راه دیگر است و در بعضی
از کتب مبسوطه تحقیق این معانی بر وجه شافی نموده ام و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و جمعی
خلافست در آنکه مؤمن بعد از آنکه متصف بایمان حقیقی در نفس الامر شده باشد آیا ممکن است
که کافر شود یا نه اکثر متکلمین خاصه و عامه را اعتقاد آنست که ممکنست که زایل شود بلکه
واقع است و ظواهر بسیاری از آیات دلالت بر آن دارد چنانکه فرموده است آنها که کافر
شدند بعد از ایمان ایشان پس زیاده کردند کفر خود را هرگز قبول نمیشود توبه ایشان و ایشان
گمراهانند و ایضا فرموده است که ای آنها که ایمان آورده اید اگر اطاعت کنید فریقی از آنها را
که کتاب بایشان داده شده است برمیگردانند شما را بعد از ایمان شما کافران و باز فرموده است
إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ
وَأَمْلَىٰ لَهُمْ و باز فرموده است يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ تا آخر آیه

وازین باب آیات بسیار است و نسبت بسید مرتضی و جمعی از متکلمین شیعه داده اند که ایمان
حقیقی زایل نمیشود و ارتداد که از جمعی مشاهده میشود کاشف از آنست که ایمان
نداشته اند یا منافق بوده اند یا ایمان ایشان محض ظن بوده است و بمرتبه یقین نرسیده بود و آیات
و آیاتی که دلالت میکند بر امکان یا وقوع کفر بعد از ایمان حمل کرده اند بر ایمان زبانی نه ایمان
قلبی همچنانکه حق تعالی در شان بعضی گفته است که ایمان آورده اند بدهانهای خود و ایمان نیاورده
دلهای ایشان و احکام خاصه که از کلی مرتد واقع شده است از کلی است که متصف باشد در ظاهر
شرع بارتداد و دلالت نمیکند بر آنکه در نفس الامر مرتد شده است که شاید در اصل کافر باشند
و ما بحسب ظاهر باقرار او حکم بایمان او کرده باشیم و بعد از ظهور کفر او بارتداد او کنیم و ممکنست
که در اصل مومن بوده باشد و نزد خدا بر ایمان خود باقی بوده باشد و چنین هتک حرمت شرع کرده است از
جهت عقوبت او شارع حکم بارتداد او کرده باشد که نوامیس الهیه محفوظ بماند و کرمه جرات
بر این امور نکنند چنین گفته اند بعضی از محققین متاخرین از جانب سید رضی الله عنه و این
بسیار بعید است و ظاهر آیات و اخبار را بمحض این وجوه عقلیه و استبعادات وهمیه
تاویل نمودن صورتی ندارد و اگر کسی در حصول ایمان بظن اکتفا کند شبهه نیست در امکان
زوالش ممکنست و اگر یقین را در حصول ایمان شرط دانند باز ممکنست که یقینی که از بعضی
از براهین عقلیه و قوانین منطقیه بهم رسیده باشد بطریان شبهات قویه که قدرت بر
دفع آنها نداشته باشند زایل گردد بطریان ضد آن که شک باشد یا ظن بنقیض آن و بعضی
از جانب سید گفته اند که اگر کسی گوید که اگر تسلیم کنیم که زوال یقین و رفع ممکن نیست
ممکنست که زوال ایمان بصدور افعالی باشد که موجب کفر است مانند سجده بت
و استخفاف بحرمات الهی جواب گوییم که مسلم نداریم امکان صدور این افعال را از کسی که
متصف بیقین مذکور باشد بلکه ممتنع بالغیر است هرچند بالذات ممکن باشد پس اگر این افعال
از او صادر شود دلیل بر آنست که بآن یقین متصف نبوده و در دعوای خود کاذب بوده

وحق آنست

هو القدیم

وحق آنست که اگر یقین کاملی باشد که مخصوص مقربان است که بمرتبه حق الیقین رسیده
باشد هم زوال آن یقین محال است و هم صدور این افعال از او محال است و اگر محض علوم
تجویز احتمال نقیض باشد باعتبار دلیلی که بر آن قایم شده باشد زوال آن بشبهه و صدور آن
افعال هم از او ممکن است چنانکه در احادیث بسیار وارد شده است در تفسیر قول حق تعالی که
فمستقر و مستودع که ایمان بر دو قسم است یک قسم ایمانیست که مستقر ثابت است و
کوهها زایل میشود و آن زایل نمیشود و ایمانی هست که بودیعه و عاریه سپرده اند اگر خدا خواهد
و اگر خواهد سلب میکند و کلینی بسند صحیح از حسین بن نعیم روایت کرده است که گفت
بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم که چرا جمعی میشوند که نزد خدا مومن باشند و
ایمان او و ایمان او نزد خدا ثابت باشد پس نقل کند حق تعالی او را از ایمان بسوی کفر حضرت
فرمود که خدا تبارک و تعالی عادل است و خوانده است مردم را بسوی ایمان نه بسوی کفر و نمیخواند
احدی را بسوی کفر پس هر که ایمان آورد بخدا پس ثابت شد از برای او ایمان نزد خدا نقل نمیفرماید
او را خدای عز و جل بعد از آن از ایمان بسوی کفر گفتم پس مردی که کافر باشد و کفر او نزد خدا
ثابت شده است آیا او را نقل میفرماید از کفر بسوی ایمان فرمود بدرستی که حق تعالی خلق کرده است
همه مردم را بر فطرتی که مفطور گردانیده است ایشان را بر آن نمیدانستند ایمان بشریعتی را و نه
کفر بانکار شریعتی را پس خدا فرستاده رسولان را که بخوانند مردم را بسوی ایمان باو پس
بعضی را خدا هدایت کرد و بعضی را خدا هدایت نکرد مولف گوید که گویا مراد بفطرت آنست
که قابل ایمان و کفر هر دو بودند و حاصل جواب آنست که حق تعالی خلق کرده است همه عباد را بر
فطرتی که قابل ایمان هستند هر چند تفاوت داشته باشد قابلیات و استعدادات ایشان
و حجت خود را بر همه تمام کرده است بارسال رسل و اقامت براهین و حجج و هیچکس را در قیامت
بر خدا حجتی نخواهد بود و احدی از ایشان مجبور نیستند بر کفر نه بحسب خلقت و نه بسبب تقصیر
در هدایت و اقامت حجت لیکن بعضی مستحق هدایات خاصه از جانب حق و فیاض مطلق

کردیده اند و اینها مونتر ایمان زایل میکردند و بعضی بسوی اختیار و اعمال و اخلاق خود مستحق آن
هدایات نکردیده اند و کافر شده اند و مع ذلک باز مجبول و مجبور بر کفر نیستند و این معنی
امر بین الامرین است که در اول رساله اشاره بآن شده و محتمل است مراد بآن در
فقره آخر حدیث آخر باشد پس بعضی بآن هدایت عامه هدایت یافتند و بعضی هدایت نیافتند
و این بطریق متکلمین انسب است و معنی اول انسب بأخبار ادق است و ایضا بسند صحیح از
حضرت باقر یا صادق علیهما السلم روایت کرده است که حق تعالی آفریده است خلقی را برای
ایمان هرگز از ایشان زایل نمیکردد و آفریده است خلقی را از برای کفر هرگز از ایشان
زایل نمیکردد و خلقی را در میان این دو حالت آفریده است و بعضی از ایشان ایمان را عاریه داده است
اگر خواهد تمام کند از برای ایشان تمام میکند و اگر خواهد سلب کند از ایشان سلب میکند و بسند
حسن از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که بنده هست که در صبح مؤمن است
و در شام کافر و در صبح کافر است و در شام مؤمن و گروهی هستند که ایمان را بایشان عاریه
داده اند و از ایشان سلب میکنند و ایشان را معارین میخوانند و ایضا از عیسی قمی روایت
کرده است که گفت من در خدمت حضرت صادق علیه السلم نشسته بودم و حضرت امام
موسی علیه السلم کودکی بود و بره با خود داشت و با او بازی میکرد من بآنحضرت گفتم ای کودک
نمی بینی چه درست با ما چه میکنند ما را امر میکنند بچیزی بعد از آن نهی میکنند از آن ما را میگوید ابو
الخطاب را دوست داریم و الحال امر میکند ما را که او را لعنت کنیم و بیزاری جوئیم از او
حضرت در آن کودکی فرمود که حق تعالی خلقی کرده است خلقی را از برای ایمان که هرگز زایل نشود
و خلقی را از برای کفر که هرگز زایل نشود و خلقی را آفریده است که عاریه داده است بایشان
ایمان را و ایشان را معارین میگویند هر وقت که خواهد ایمان را از ایشان سلب میکند و ابو
الخطاب از آنها بود که ایمان را با او عاریه داده بودند عیسی گفت چون بخدمت حضرت
صادق علیه السلم رسیدم آن سؤال و جواب را بخدمت حضرت عرض کردم فرمود او چشمه علم

نبوت و پیغمبری است و بسند دیگر از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که حق تعالی مجبول
گردانیده است پیغمبران را بر پیغمبری ایشان پس هرگز مرتد نمیشوند و در نمیگردند و مجبول کرده است — برایمان
اوصیای پیغمبران را بر وصایت ایشان پس هرگز مرتد نمیشوند و مجبول کرده است بعضی از مؤمنان را
پس هرگز مرتد نمیشوند و بعضی از ایشان را ایمانی بعاریه داده است اگر دعا و الحاح در دعا بکنند
بر ایمان خواهند مرد و بسند معتبر دیگر روایت کرده است که آنحضرت فرمود براستی که حضرت داود
ویل و تمام ویل و عذاب برای کسی است که منتفع نشود بآنچه دیده و دانسته است و عمل نکند
بعلم خود و بمقتضای دین خود و نداند قدر دین خود را و نفع و ضرر آن را پرسیدند که چه چیز میتوان
دانست که بنجات خواهد یافت از اینجماعت که دعوای تشیع میکنند فرمود هر که کردارش موافق
باشد با گفتارش پس گواهی داده شده است از برای او بنجات و هر که فعلش با قول او موافق
نباشد دین او عاریه است و باو امانت سپرده اند و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی خلق کرده است
دلهای مؤمنان را پیچیده بر ایمان چنین که حق تعالی خواهد بگشاید آنچه در آن پنهان است از ایمان ظاهر
ماوی گرداند میریزد بر آن باران حکمت را و تخم علم در آن میکارد و زراعت کننده آن
دهقان آن پروردگار عالمیان است و بروایت دیگر فرمود که دل آدمی مضطرب میباشد در
میان سینه و حنجره او تا آنکه ایمان بر آن بسته شود در آن وقت قرار میگیرد و از تزلزل و اضطراب
بیرون می آید چنانچه حق تعالی فرموده است و من یؤمن بالله یهد قلبه و در قراءت اهل
بیت علیهم السلم چنین است یعنی هر که ایمان بیاورد بخدا ساکن میگردد دل او از شک و شبهه و
اضطراب مؤلف گوید که در احادیث بسیار این مضامین وارد شده است و در ادعیه
کثیره استعاذه از زوال ایمان بمعضلات فتن وارد شده است و حق آن است که اگر ایمان
بمرتبه یقین کامل و عین الیقین رسد زوالش بحسب عادت ممتنع است اما بلوغش باین حد
نادر است و آن مخصوص انبیا و اوصیا و کمل مؤمنان است چنانکه از احادیث سابقه معلوم شد اما
بلوغش باین حد بسیار نادر است و تکلیف عامه خلق بآن حرج است بلکه از قبیل تکلیف بمحال است

و ظاهرش آنست که در ایمان اکتفا بعلم ظنی قوی که نفس با آن مطمئن گردد کافی باشد و زوال مثل این
ایمان بشک میشود ممکنست و درجات ایمان بسیار است چنانکه دانستی در بعضی ممکنست که
زایل گردد و بشک بلکه بانکار بر گردد و آن ایمان معارست و در بعضی زوالش ممکن نیست
نه بقول و نه باعتقاد و نه بفعل و در بعضی ممکنست زوالش بقول و فعل نه باعتقاد مانند جمعی از
کفره که علم بصدق رسول خدا صلی الله علیه و آله داشتند اما از برای اغراض باطله دنیویه انکار
میکردند اشد الکفار مانند ابو جهل و احزاب او و مانند جمعی از منافقان صحابه که نص
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را در روز غدیر و مواطن بسیار دیگر شنیدند و از
برای حب دنیا انکار کردند پس بر تقدیر اشتراط یقین و جزم در ایمان زوالش ممکن نیست در اکثر
مشروط است بعدم انکار ظاهری چنانکه حق تعالی در حق جمعی از کفار فرموده است که انکار کردند
و حال آنکه نفسهای ایشان یقین بآنها داشت پس ممکنست که ارتداد و زوال ایمان بانکار
ظاهری یا بفعل امری که شارع حکم بحصول کفر فرموده است نزد آن فعل مانند سجده بت و قتل
پیغمبر یا امام و القاء مصحف در قاذورات و استخفاف بکعبه و امثال آن ششم در بیان معنی
کفر و ارتداد است نعوذ بالله منهما بدانکه اکثر متکلمین گفته اند که کفر عدم ایمان است از
کسی که شانش این باشد که مؤمن باشد و چون معانی ایمان و اسلام و ثمرات آنها مذکور شد مقابل
هر ایمانی کفری خواهد بود و ثمره اش عدم تحقق آن ثمره ایمانی خواهد بود پس بنا بر مشهور که ایمان
اصول عقاید حقه شیعه امامیه است و ثمره اش بنا بر مشهور عدم خلود در جهنم کفر با ضلال بر یکی
از آن عقاید حاصل میشود خواه بشک در آنها باشد یا باعتقاد بخلاف آنها یا آنکه در اصل آنها
بخاطرشان خطور نکرده باشد و چنین سابقا دانستی که ایمان بعقاید خمسه مشروط است بانکه
انکار ضروری از ضروریات دین اسلام بلکه ضروریات دین ایمان که مذهب حق ائمه
اثنی عشریه است نکرده باشد و فعلی که مستلزم خروج از دین باشد از و صادر نشده باشد مثل
استخفاف بقرآن مجید یا کعبه یا سجده بت یا صلیب یا بستن زنار برای اظهار شعار کفر پس

بفعل اینها نیز کافر میشود

بفعل اینها نیز کافر میشود و از ایمان بدر میرود و اگر اینها بعد از تکلم بکلمتین و اظهار اسلام واقع شود
حکم مرتد خواهد داشت چنانچه شیخ شهید علیه الرحمه و دیگران گفته اند که مرتد کسی است که قطع کند
اسلام خود را یا اقرار بر نفس خود بخروج از اسلام یا ببعضی از انواع کفر خواه باظهار مذهبی باشد
که اهلش را بر آن میگذارند مانند یهود و نصاری و مجوس یا نه مانند بت پرستی یا بانکار چیزی که
ضروری دین باشد یا باثبات چیزی که نفی آن ضروری دین باشد یا بفعل امری که دلالت کند
بر کفر صریحا مانند سجده کردن از برای آفتاب یا بت و انداختن مصحف کریم در نجاسات
عمداً یا انداختن نجاسات بر کعبه مشرفه عمداً یا خراب کردن کعبه یا اظهار استخفاف با آن
و اما حکم مرتد مشهور علما آنست که مرتد بر دو قسم است فطری و ملی فطری آنست که متولد بر اسلام
باشد یعنی آنکه منعقد شده باشد نطفه او در حال اسلام یکی از پدر و مادر او و حکم او آنست که
اسلام او مقبول نیست اگر توبه کند و کشتن او لازم است و زنش از او جدا میشود و عده وفات
میدارد و مالش را میان وارثان او قسمت میکنند این حکم او است ظاهراً و در این خلافی نیست
میان جمهور که ارتداد را بر دو نوع میدانند اما خلاف در آنکه میان او و خدا آیا توبه او مقبول است
یا نه اکثر محققین را اعتقاد آنست که توبه او مقبول است زیرا که شک نیست که او مکلف
باسلام است و هرگاه توبه او صحیح نباشد تکلیف او بتوبه تکلیف محال خواهد بود پس بنابر این
اگر کسی مطلع نشود بر ارتداد او یا مطلع شود و قادر بر قتل او نباشد توبه اش میان او و خدا
مقبول است و عبادات و معاملات او صحیح است اما مال او و زن او باو بر نمیگردد اما بعد از
عده گفته اند زن او را بعقد دیگر میتواند خواست و بعضی گفته اند که در اثنای عده نیز میتواند خواست
و این مسئله خالی از اشکالی نیست و بعضی گفته اند که میان او و خدا نیز توبه او مقبول نیست و
ابداً در جهنم خواهد بود و این محالی است که حضور بر خود لازم آورده است و مرتد ملی آنست
که از کفر متولد شده باشد و مسلمان شود و بعد از آن مرتد شود پس از اتفاق مشهور جبر بر توبه
میکنند و اگر توبه کند توبه اش بحسب ظاهر و میان خود و خدا هر دو مقبول است و اگر توبه نکند

اورا میکشند و در مدت تکلیف توبهٔ او خلافست بعضی گفته اند سه روز است چنانکه در
روایتی وارد شده است و بعضی گفته اند حدی ندارد تا احتمال میدهند که او برگردد اورا امر میکنند
وجبر میکنند و بعد از آنکه مایوس شوند اورا میکشند و همین احکام در باب مرد است و زنها را
بعد از مرتد شدن حبس مؤبد میکنند و نمی کشند هر چند مسلمان زاده باشند و در وقت هر نماز
اورا امر میکنند که مسلمان شود و ابن جنید از علمای ما قایل شده است که مرتد یک قسم است
خواه ملی باشد و خواه فطری اورا تکلیف توبه میکنند اگر توبه میکند قبول میکنند والا اورا
میکشند و اکثر سنیان باین قایلند و خالی از قوتی نیست و بدانکه علمای خاصه و عامه
مجمل گفته اند که انکار ضروری دین اسلام موجب کفر است و جمعی شمرده اند آنها را و
متفرقا در ابواب فقه گاهی میگویند که فلان چیز ضروری دین است پس ضروریست که
بعضی در اینمقام مذکور شود و آنکه ضروری دین امری را میگویند که وضوح در ان دین بمرتبه
رسیده باشد که هر که در ان دین داخل باشد داند مگر نادری که تازه در ان درآمده باشد یا در بلاد
بعیده از بلاد اسلام نشو و نما کرده باشد و آنها باو نرسیده باشد مثل واجب بودن نماز در شبانه روز
و عدد رکعات هر یک از آنها و مشتمل بودن هر یک از آنها بر رکوع و سجود بلکه بر تکبیر احرام و قیام
و قرائت فی الجمله بنابر قول اظهر هر چند در بعضی از صور خفائی داشته باشد و مشروط بودن نماز
بر طهارت فی الجمله و واجب بودن غسل جنابت و حیض بلکه نفاس و ناقض بودن بول
و غایط و ریح وضو را بنابر اظهر و واجب بودن یا راجح بودن غسل اموات و کفن کردن
و نماز کردن بر ایشان و پنهان کردن ایشان فی الجمله و واجب بودن زکوة فی الجمله و روزه
ماه مبارک رمضان و ناقض بودن اکل و شرب معتاد بطریق معتاد و جماع در قبل زن روزه دار را
و واجب بودن حج بیت الله و مشتمل بودن بر طواف بلکه سعی میان صفا و مروه فی الجمله
و احرام و وقوف عرفات و وقوف مشعر بلکه ذبح قربانی و سر تراشیدن و رمی جمرات
کردن همه فی الجمله اعم از وجوب و استحباب بنابر احتمال ظاهری و وجوب جهاد فی الجمله

بنابر احتمال ارجح

بنابر احتمال و رجحان جماعت در نمازها فی الجمله و رجحان تصدق بر مساکین فی الجمله و فضیلت علم
و اهل علم و فضیلت راست گوئی که هر زبان زند و بدی دروغ که نافع نباشد و حرام بودن زنا
و لواط بلکه بوسیدن زن و پسر مردم از روی شهوت بنابر اظهر و حرام بودن شراب انگور
نه بوزه و شرابها که از غیر انگور میگیرند که حرمت آنها ضروری دین اسلام نیست زیرا که سنیان
بعضی حلال میدانند اما دور نیست که ضروری مذهب شیعه باشد و حرمت خوردن گوشت
خوک و میته و خون فی الجمله و حرمت نکاح مادران و خواهران و دختران و دخترهای برادر
و خواهر و عمهها و خالهها بلکه مادر زن و جمع میان دو خواهر بنابر اظهر و حرمت لواط فرض فی الجمله
بنابر احتمال و حرمت ظلم و خوردن مال مردم بی جهت شرعی و حرمت کشتن مسلمان بغیر حق
و مرجوح بودن فحش و دشنام جهتی بامسلمان و زدن و تعذیب کردن ایشان بی سببی بلکه
غیبت و بهتان بایشان بر احتمال و رجحان سلام و جواب آن بنابر احتمال اقوی و راجح بودن
نیکی با پدر و مادر و مرجوح بودن عقوق ایشان بلکه راجح بودن مطلق صله رحم بنابر احتمالی
و حکم میراث فی الجمله و آنکه وارث احق است بمال میت از غیر وارث بلکه عمل بوصیت
فی الجمله بنابر احتمالی و آنکه تصدقات و خیرات بمیت نفع می بخشد بنابر اظهر و آنکه روزه
مجملا رجحان دارد و آنکه نکاح باعث حلیت وطی میشود و طلاق فی الجمله باعث تفریق میشود
و آنکه بدن زنان نامحرم را باید پوشانید فی الجمله و مرجوحیت نظر بعورات اجانب و مرجوحیت
وطی حیوانات و آنکه عقد بیع و اجاره و صلح فی الجمله باعث انتقال میشود بنابر اظهر و آنکه ذبح
حیوانات فی الجمله باعث حلیت میشود و حرمت دزدی و راه زنی مسلمانان و حقیت قرآن
مجید و منزل بودن آن از جانب خدا بلکه معجزه بودن آن بنابر اظهر و مودت اهل بیت رسالت
و تعظیم ایشان لهذا نواصب و خوارج کافرند که انکار ضروری دین اسلام کرده اند و اکثر ضروریات
دین در عرض این رساله سابقا مذکور شد و غیر آنها از اموری که متواتر و معلوم باشد نزد عامهٔ
مسلمانان و سابقا مذکور شده بعضی از اموری است که نزد شیعه امامیه ضروری است و نزد سایر

مسلمانان ضروری نیست مثل امامت ائمهٔ اثنی عشر صلوات الله علیهم اجمعین و کمال علم و فضل ایشان
بلکه عصمت ایشان بنا بر اظهر و منصوص بودن ایشان از جانب خدا و رسول بنا بر اظهر و انکار امام
زیاده از دوازده و غیبت امام دوازدهم و موجود است و ظاهر خواهد شد و بر ادیان باطله غالب
خواهد شد و وجوب بیزاری از ابوبکر و عمر و عثمان علیهم اللعنه و معاویه و یزید و جمیع خلفای بنی امیه و
بنی العباس که دعوای امامت و خلافت بناحق کرده اند بلکه خلفای اسماعیلیه و ائمهٔ متاخرین زیدیه
که هرگاه دعوای امامت کرده اند و لعن و برائت از طلحه و زبیر و عایشه و ابن ملجم و شمر و
عبید الله بن زیاد و عمر بن سعد و سنان بن انس و هر که با امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین
صلوات الله علیهم جنگ کرده و توبهٔ او معلوم نشده است و تبرّی از جمیع اعدای ایشان عموماً و اعتقاد
بخوبی سلمان و ابوذر و مقداد و عمار خصوصاً و خواص ائمه علیهم السلام عموماً و حلال بودن متعه و
حج تمتع و گفتن حی علی خیر العمل در اذان و اقامه و مسح پاها در وضو و رجحان از بالا به پایین
شستن اعضای وضو بنا بر اظهر و عدم استحباب دست بستن و آمین گفتن در نماز و عدم
استحباب الصلوة خیر من النوم در اذان و رجحان جلسهٔ استراحت بعد از سجدهٔ دویم بنا بر احتمال
و استحباب سجدهٔ شکر بعد از نماز و استحباب زیارت قبور رسول خدا و ائمهٔ هدی صلوات
الله علیهم و تعظیم و تعمیر آنها بلکه استحباب زیارت قبور صالحان شیعه و خویشان و اقارب
مؤمنان مطلقاً بنا بر اظهر و حرمت گوشت سگ بلکه سایر سباع و حشرات مانند گربه و
مار و موش و امثال آنها بر احتمال اظهر و حرمت وطی محارم با لف ذکر بحریر بر احتمالی بلکه عدم
قول بجبر مطلق و عدم ساقط شدن عبادات و این را از جملهٔ ضروریات دین اسلام میتوان
شمرد مجملاً هر چه ظهورش در دین اسلام و ایمان و مذهب ائمهٔ اثنی عشر صلوات الله علیهم
بمرتبه رسیده باشد که هر که در این داخل باشد آن را داند از ضروریات دین ایمان خواهد
بود و انکار آن مستلزم انکار صاحب آن دین است و اگر چه در کلام اکثر علما تصریح باین نیست
اما از دلیل ایشان بر کفر منکر ضروری دین این بر ایشان لازم می آید و در احادیث بسیار وارد

یا جواد

شده است از ما نیست کسی که ایمان برجعت نداشته باشد و متعه را حلال نداند و در باب
برائت از ابوبکر و عمر و احزاب ایشان و سایر اعدا و مخالفان ایشان احادیث متواتره
وارد شده است که هر که بیزاری از ایشان بجوید شیعهٔ ما نیست بلکه دشمن ماست و در کتاب
نفحات اللاهوت احادیث متواتره از طرق عامه و خاصه درین باب ایراد نموده و در
کتاب بحار الانوار زیاده بر آن ایراد نموده ام و از حضرت امام رضا صلوات الله و سلامه
علیه در رسالهٔ شرایع دین که از برای مأمون نوشته منقول است که محض و خالص اسلام
آنست که گواهی بدهی که خدا یگانه است و شریک ندارد و واحد حقیقی است و اعضا
و اجزا ندارد و همه خلق باو محتاجند و او قایم بذات خود است و همه چیز باو قایم است
و شنوا و بیناست و قادر است بر همه چیز و همیشه بوده است و همیشه خواهد بود و عالمست
که بهیچ چیز جاهل نمی باشد و قادر است که هرگز عاجز نمیشود بی نیاز است که هرگز محتاج نمیشود
عادلست که هرگز جور نمیکند آفرینندهٔ همه چیز است و مثل او چیزی نیست و شبیه ندارد
و ضد ندارد و کفو ندارد و اوست مقصود خلق در عبادت و دعا و امید داشتن و ترسیدن
و محمد صلی الله علیه و آله بندهٔ او و رسول او و امین و برگزیدهٔ اوست از خلق او و بهترین
مرسلانست و خاتم پیغمبرانست و بهترین عالمیانست پیغمبری بعد از او نیست و
بدل کننده نیست ملت او را و تغییر دهنده نیست شریعت او را و هر چه از جانب خدا
خبر داده است حق است و واجبست تصدیق باو و بجمیع هر که پیش از او بوده است از رسولان
و پیغمبران و حجتهای خدا و تصدیق بکتاب او که صادق است و از هیچ طرف باطل باو راه ندارد
و فرستاده شده است از جانب خداوند کریم حکیم حمید و گواه است بر همه کتابهای خدا
و حق است از فاتحه تا خاتمه اش باید ایمان بیاوری بمحکم آن و متشابه آن و خاص آن
و عام آن و وعد آن و وعید آن و ناسخ آن و منسوخ آن و قصه های آن و خبرهای آن و هیچکس قادر
نیست احدی از مخلوقین که مثل آن را بیاورند و گواهی دهی که دلیل و راهنما بعد از او و حجت

برمؤمنان و قیام نماینده بامر مسلمانان و سخن گوینده از قرآن و عالم باحکام آن
و برادر اوست و وصی او و خلیفه او و ولی او هم نسبت باو بمنزله هارون است از موسی
و او علی بن ابی طالبست علیه السلم که امیر مؤمنان است و امام متقیان است و کشنده
شیعیان دست و پا سفید خود است بسوی بهشت و بهترین اوصیا و وارث علم جمیع پیغمبران
و رسولان است بعد از و ائمه علیهم السلم را یک یک شمرد تا حضرت صاحب الامر علیه السلم
و فرمود شهادت ده از برای همه ایشان بوصیت و امامت و آنکه زمان خالی نمی باشد از حجت
خدا بر خلق در هر عصری و زمانی و آنکه ایشانند عروة الوثقی و ائمه هدی و حجت بر اهل دنیا تا
وقتی که همه خلق بمیرند و از زمان و هر چه در زمانست بخدا میراث برسد و گواهی بده که
هر که مخالف ایشان بکند گمراه و گمراه کننده است و ترک کننده حق و هدایت است
و آنکه ایشان بیان کننده قرآن اند و سخن گوینده اند از جانب حضرت رسول صلی الله علیه
و آله هر که بمیرد و ایشان را نشناسد بمرگ جاهلیت کافر مرده است و آنکه از دین ایشان است
ورع و عفت و راستگوئی و صلاح و استقامت بر حق و سعی در عبادت و رد امانت
کردن به نیکوکار و بدکردار و طول دادن سجده و روزه روز و عبادت شب و ترک
محرمات و انتظار بردن فرج آل محمد بصبر و نیکو با مردم مصاحبت کردن پس افعال وضو را
فرمود تا مسح پاها هر یک یک مرتبه و آنکه نمی شکند وضو را مگر غایط یا بول یا باد یا خواب یا جنابت
و آنکه هر که مسح کند بر موزها مخالف خدا و رسول کرده است و ترک فریضه و کتاب خدا
کرده است پس غسلهای واجب و سنت را بیان فرمود و نمازهای پنجاه و یک رکعت او فرمود
نماز در اول وقت افضل است و فضل نماز جماعت بر نماز تنها بیست و چهار برابر است
و نماز نمیتوان کرد در پشت سر فاجر و اقتدا نمیتوان کرد مگر با اهل ولایت یعنی شیعه امامی
و نماز نمیتوان کرد در پوست درندگان و جایز نیست که بگوید در اول السلام علینا و
علی عباد الله الصالحین زیرا که تحلیل نماز بسلام است چون او را گفت سلام گفته و قصر نماز

در هشت فرسخ

در هشت فرسخ و زیاده است و هرگاه قصر کنی روزه را نیز میباید افطار کنی و کسی که در سفر
روزه را افطار نکند از و مجزی نیست و بر او قضا واجبست و قنوت سنت واجبه است
در نمازهای پنجگانه و نماز بر میت پنج تکبیر است و هر که کم کند مخالف پیغمبر کرده است و
میت را از پایهای پای قبر بردن و هموار باید بقبر بر زدن و بلند گفتن بسم الله الرحمن
الرحیم در جمیع نمازها سنت است بعد از آن احکام زکوة مال و زکوة فطر را و احکام
حایض و مستحاضه را فرمود و روزه ماه رمضان فرض است و روزه را بنا بر دیدن ماه
باید گذاشت هم در روزه داشتن و هم در افطار کردن و نماز سنت جایز نیست بجماعت
بکنند زیرا که بدعت است و هر بدعتی ضلالت است و هر ضلالتی در آتش است و بعد از آنکه
بعضی از احکام روزه و حج را بیان کرد فرمود که جایز نیست حج مگر بعنوان تمتع و حج قران و
افرادی که عامه میکنند نمی باشد مگر برای اهل مکه و جمعی که در آن حوالی باشند و پیش میقات
احرام نمیتوان بست و جهاد واجبست با امام عادل و هر که کشته شود از برای محافظت
مال خود شهید است و تقیه در بلاد تقیه واجبست و قسمی که کسی از برای تقیه بخورد از
برای دفع ظلم از خود گناه و کفاره ندارد و طلاق غیر سنت که سنیان میکنند صحیح نیست
و حضرت امیر المؤمنین علیه السلم فرموده که زنهار بجوئید زنی را که سنیان سه طلاق
در یک مجلس بگویند که آنها شوهر دارند و زیاده از چهار زن آزاد را بعقد دائم نمیتوان
خواست و صلوات بر حضرت رسول و آل او صلوات الله علیهم واجبست در هر گفتن
نام آنحضرت یا ذکر شود در وقت عطسه کردن و وزیدن بادها یا کشتن حیوانات
و غیر آنها و دوستی دوستان خدا واجبست و دشمنی دشمنان خدا و بیزاری از ایشان و
از پیشوایان ایشان واجبست و نیکی پدر و مادر واجبست هر چند بت پرست و کافر
باشند اما اطاعت ایشان و غیر ایشان در معصیت خدا جایز نیست زیرا که طاعتی نمی باشد
مخلوق را در معصیت خالق و مذکی نیست حیوانی که در شکم حیوان دیگر باشد بذبح کردن مادر آن

و حلال است اگر مهر و نیشم را آورده باشند و واجبست حلال دانستن متعه زنان و حج تمتع و
عول و تعصیب که سنیان بگفته عمر در میراث میکنند بدعت است و مخالف قرآن است
و با فرزند و پدر و مادر احدی میراث نمی برند مگر زن و شوهر و کسی که خدا در قرآن از برای او
سهمی قرار داده است اولی و احق است بمیراث از کسی که سهمی در قرآن نداشته باشند و میراث
بعصبه دادن چنانکه عمر گفته است از دین خدا نیست و مولود خواه دختر باشد و خواه پسر در
روز هفتم عقیقه باید کرد و نام باید گذاشت و سرش باید تراشید و بوزن آن از طلا و
نقره تصدق باید کرد و ختنه سنت واجبه است از برای پسران و از برای دختران باعث
گرامی گردانیدن ایشان است نزد شوهران و حق تعالی تکلیف نمیکند نفسی را مگر بقدر وسع
و آسانی و افعال بندگان مخلوق خداست خلق تقدیر نه خلق تکوین یعنی در علم خدا مقدر شده است
اما فعل خدا نیست فعل بنده است و خدا آفریننده یا تقدیر کننده همه چیز است و بجبر قایل
مشو که خدا جبر کرده است مردم را بر افعال ایشان و به تفویض قایل مشو که ایشان را گذاشته
و هیچ دخل در افعال ایشان ندارد و خدا بیگناه را بعوض گناهکار عذاب نمیکند و فرزندان را
بگناه پدران عقاب نمیکند چنانکه فرموده است متحمل نمیشود گناهکاری گناه دیگری را و نیست از
برای آدمی مگر آنچه سعی کرده است و خدا را میرسد که عفو کند از گناه و تفضل کند بثواب
زیاده از قدر استحقاق و منزه است از آنکه جور کند یا ظلم کند و واجب نمیگرداند خدا اطاعت
کسی را که داند ایشان را گمراه میکنند و بمعصیت میاندازند و اختیار نمیکند از برای پیغمبری و بر نمیگزیند
از برای امامت کسی را که داند او کافر خواهد شد باو و اطاعت شیطان خواهد کرد در معصیت او
و حجت بر خلق خود نصب نمیکند مگر آنکه معصوم باشد از گناهان و اسلام غیر ایمانست و هر مؤمن
مسلمانست و هر مسلمان مؤمن نیست و دزد مؤمن نیست در وقتی که دزدی میکند و زناکننده
مؤمن نیست در وقتی که زنا میکند و آنها که گناهان کبیره میکنند که مستوجب حد میگردند مسلمانانند
نه مؤمن اند و نه کافر و خدا داخل جهنم نمیکند مؤمنی را وحال آنکه او را وعده بهشت داده است

و از آتش بیرون نمی آورد کافر را وحال آنکه او را وعید خلود در جهنم کرده است و نمی آمرزد
شرک بخود را و می آمرزد هر چه کمتر از آن است از برای هر که خواهد و گناهکاران اهل توحید
داخل جهنم میشوند و بیرون می آیند از جهنم و شفاعت جایز است از برای ایشان و امروز دنیا
دار تقیه است و دار اسلام است و دار ایمان نیست و دار کفر نیست و امر بنیکیها و نهی
از بدیها واجبست اگر ممکن باشد و خوف بجان نباشد و ایمان ادای فرایض است که خدا در
قرآن واجب گردانیده است و اجتناب از جمیع گناهان کبیره و آن معرفت بدل و اقرار
بزبان و عملیست باعضا و جوارح و باید که ایمان بیاوری بعذاب قبر و نکیر و منکر و مبعوث
شدن بعد از مردن و میزان و صراط و بیزاری از آنها که ستم کردند بر آل محمد صلی الله علیه و
آله و قصد کشتن ایشان کردند و از خانه بیرون آوردند و بنای ستم بر ایشان گذاشتند و تغییر سنت
پیغمبر دادند و بیزاری از آنها که بیعت آنها را شکستند مانند طلحه و زبیر و اصحاب ایشان که
بیعت خود را شکستند و برده حرمت رسول را در مدینه و زوجه آنحضرت را از خانه بیرون آوردند
و با امیر المؤمنین جنگ کردند و شیعیان او را کشتند و از آنها که بجور و ظلم شمشیر را روی
ایشان کشیدند مانند معاویه و عمرو بن العاص و اتباع ایشان و بیزاری از آنکه نیکان صحابه را
از مدینه بیرون کرد و لعنت کردها و بیرون کردهای رسول خدا را پناه داد و مالها را بر توانگران
قسمت کرد و سفیهان مثل معاویه و عمرو بن العاص را والی مسلمانان کرد و بیزاری از اشیاع ایشان
که با امیر المؤمنین علیه السلام جنگ کردند و انصار و مهاجران و اهل فضل و صلاح از سابقین را
کشتند و بیزاری از آنها که بر سر خود شدند مانند ابو موسی اشعری و اهل ولایت او و خوارج که
حق تعالی در شان ایشان فرموده است آنها که گم و باطل شد سعی ایشان در زندگانی دنیا و ایشان
گمان میکنند که کار خوبی کرده اند ایشانند که کافر شدند بآیات پروردگار خود یعنی بولایت
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و کافر شدند بلقای او یعنی خدا را ملاقات کردند و امامی
نداشتند پس حبط شد اعمال ایشان پس بر پا نمیداریم از برای ایشان میزانی را حضرت فرمود

همه ایشان سگان اهل جهنم خواهند بود و باید بیزاری نمود از انصاب و ازلام و پیشوایان ضلالت
و قایدان جور چه اول ایشان و آخر ایشان یعنی هر که بغیر حق دعوای امامت کرده است و
بیزاری از اشباه پی کنندگان ناقه صالح علیه السلام از اشقیاء اولین و آخرین و هر که ولایت
و محبت ایشان را اختیار کرده است یعنی ابن ملجم و سایر قاتلان ائمه علیهم السلام و واجبست
ولایت و محبت آنها که بر طریق پیغمبر صلعم رفته اند و تغییر و تبدیل دین خدا نکرده اند مثل سلمان
فارسی و ابوذر غفاری و مقداد الابن الاسود و عمار یاسر و حذیفه بن الیمان و ابو الهیثم
بن التیهان و سهل بن حنیف و عباده بن الصامت و ابو ایوب انصاری و خزیمه بن
ثابت ذو الشهادتین و ابو سعید خدری و امثال ایشان رضی الله عنهم و ولایت اتباع ایشان
و پیروان ایشان و آنها که بهدایت ایشان هدایت یافته اند و بر طریقه ایشان رفته اند
رضوان الله علیهم و حرام بودن شراب انگور و هر شراب مست کننده کمش و بسیارش
و هر چه بسیارش مست میکند کمش نیز حرامست و مضطر شراب نخورد زیرا که او میکشد و حرام
بودن هر صاحب نیشی از درندگان و هر صاحب چنگالی از مرغان و حلال بودن سپرز که
آن خونست و حلال بودن مارماهی و هر ماهی که فلس نداشته باشد و اجتناب کبایر که
آن کشتن نفسیست که خدا حرام کرده است و زنا و دزدی و شراب خوردن و عقوق
پدر و مادر و گریختن از جنگ و خوردن مال یتیم بظلم و خوردن میته و خون و گوشت خوک و
آنچه بغیر نام خدا ذبح کرده باشند و حرمت اینها در صورتیست که مضطر نباشد آدمی و خوردن
ربا بعد از آنکه حرمتش ظاهر شده باشد و رشوه و قمار و کم کردن کیل و وزن و فحش گفتن
زنان عفیفه و لواطه و گواهی دروغ و ناامید شدن از رحمت الهی در آخرت و دنیا و ایمن
بودن از عذاب خدا با ارتکاب معصیت و اعانت ظالمان و میل قلبی بسوی ایشان و قسم
دروغ بامر گذشته و حبس حقوق مسلمانان با قدرت بر ادای او و دروغ و تکبر و اسراف
و مال را بمعصیت ضایع کردن و خیانت و حج را سبک شمردن و بی عذر تاخیر کردن و جنگ کردن

با دوستان خدا

با دوستان خدا و اصرار بر گناهان و ایضاً ابن بابویه رضی الله عنه در کتاب خصال اکثر این
مضامین را بچند سند از اعمش روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرموده اینها
شرایع دین است از برای کسی که متمسک شود باینها و اراده کند خدا هدایت او را بعد از آن
اکثر این مضامین را که با مذهب حق شیعه موافق است بیان فرموده و زیاده بر آنها فرموده
نماز نکنند در پوست میته هر چند هفتاد مرتبه دباغ کنند و در افتتاح نماز نگویند تعالی
جدک و نزد امام بغیر رو ببعضی از اصحاب لحد بر نخورد و قبر را مربع کنند و خوابیده نکنند
و محبت دوستان خدا و ولایت ایشان واجبست و بیزاری از دشمنان ایشان واجبست
و از آنها که ستم کردند بر آل محمد صلی الله علیه و آله و هتک حجاب آنحضرت نمودند و از فاطمه
صلوات الله علیها فدک را غصب کردند و منع کردند میراث او را و غصب کردند میراث او را
و شوهر او را و قصد کردند که خانه آنحضرت را بسوزانند و اساس ظلم بر اهل بیت گذاشتند و
تغییر سنتهای رسول دادند و بیزاری از طلحه و زبیر و معاویه و اصحاب ایشان و خوارج واجبست
و بیزاری از قاتل امیر المؤمنین علیه السلام و جمیع قاتلان ائمه واجبست و از جمله مؤمنانی که
ولایت ایشان واجبست جابر بن عبدالله انصاری و عبدالله بن الصامت را نیز ذکر کرده است
و فرموده است اصحاب حدود فاسقانند نه مؤمنانند و نه کافران و شفاعت جایز است از
برای ایشان و از برای مستضعفان هر گاه بپسندد خدا دین ایشان را و در کبایر اول مرتبه شرک
بخدا ذکر کرده است و چنین این هر حدیث معتبر السند از هر معصوم بزرگوار صلوات الله علیهما
در بیان شرایع دین حق وارد شده بود درین رساله ایراد نمودم مؤلف گوید جمع اکثر متکلمین
در معارف ایمانی تقلید را کافی نمیدانند و واجب میدانند تحصیل یقین بمعارف را بر
دلیل خلاف کرده اند در وقت تکلیف بمعارف بعضی از متکلمین گفته اند که وقتی مکلف
میشود که تمکن باشد او را تحصیل علم بمعارف زیرا که شرطست در تکلیف بشیء که قادر باشد
بانچه مکلف بآن شده است و تمیز میان آن و غیر آن بکند پس قبل ازین حال تکلیف آن

محال است و بعد از آن مکلف میشود آن خواه ببلوغ شرعی رسیده باشد و خواه نرسیده باشد
پس ممکن است چندین سال از بلوغ شرعی مکلف نشود و ممکن است چند سال بعد از آن نیز مکلف
نشود باعتبار اختلاف مراتب ادراک مردم در قوت و ضعف و بعضی از فقها گفته‌اند
که وقت تکلیف بمعارف همان وقت تکلیف بسایر عبادات است که اول بلوغ باشد اما بعد از
تحقق بلوغ اول واجبست که مبادرت کند بتحصیل معارف پیش از اتیان باعمال و از شیخ
طوسی علیه الرحمه نقل کرده‌اند که پسر در سن ده سالگی اگر عاقل باشد مکلف بمعرفت میشود و
بحث کرده‌اند که احادیث بسیار وارد شده است که قلم برداشته شده است از صبی تا بالغ شود
پس می‌باید پیش از بلوغ مکلف بمعرفت نباشد و بر قول سابق اعتراض کرده‌اند که چون
میشود اناث با ضعف عقل ایشان بعد از سال نه مکلف بمعرفت باشند و ذکور با اینکه
عقول ایشان اکمل است تا ابتدای سال شانزدهم مکلف بمعرفت نباشند و باز خلاف
کرده‌اند در اینکه مکلف را در وقتی که مشغول نظر و فکر است جهت معارف حسنه نظریست آیا کافر است
یا مؤمن سید مرتضی رضی الله عنه جزم کرده است که کافر است و شیخ زین الدین گفته است
که این بسیار مشکل است زیرا که لازم می‌آید که حکم کنیم بکفر همه کس در اول کمال عقلش
که اول وقت تکلیف بمعرفت است و باید که اگر در آن وقت بمیرد مخلد در جهنم باشد و این
بسیار بعید است از عدالت حق تعالی و وسعت رحمت او بلکه در بعضی از صور ظلم لازم می‌آید
و تکلیف مالایطاق مگر اینکه گوییم این نوع کفر صاحبش معذب نیست و گوییم اجماع که کرده‌اند
بر اینکه کافر مخلد در جهنم است در باب کافریست که از روی اعتقاد و اختیار کفر گزیده باشد و اگر
کسی گوید که هرگاه از اهل جهنم نباشد باید داخل بهشت شود بنا بر اینکه واسطه نیست میان
این دو شق پس می‌باید که غیر مؤمن مخلد در بهشت باشد و این خلاف اجماع است که
غیر مؤمن داخل بهشت نمیشود جواب میگوییم که ممکن است داخل شدن او در بهشت تفضلی باشد
از جانب خدا مانند اطفال و اجماع مخصوص کسی باشد که مکلف بایمان باشد و مدتی براو

گذشته باشد

گذشته باشد که ممکن باشد او را تحصیل ایمان کردن و تقصیر کرده باشد و تحقیقش آنست که چنین
کسی را که حکم بایمان او میتوان کرد و نه حکم بکفر او حقیقة در مدت نظر و فکر بلکه بتبعیت
پدر و مادر حکم بایمان او میکنند مانند اطفال زیرا که تکلیف تام برای او متحقق نشده است
که از حکم اطفال بیرون رود پس او باقیست بر آن حالت تا براو زمانی بگذرد که ممکن باشد
او را نظر که موصل بایمان باشد تمام شد کلام شهید ثانی رحمه الله و نزد فقیر حق آنست که
چنانکه دانستی که مراتب ایمان مختلف است و هر کسی از مراتب ایمان مکلف است
و حق تعالی میفرماید لا یکلف الله نفسا الا ما آتیها حق تعالی تکلیف نمیکند نفسی را مگر
بآنچه قابلیت آن را باو داده است و برقی و عیاشی و کلینی بسندهای معتبر از زراره و حمران
و محمد بن مسلم و حمزه طیار روایت کرده‌اند که حضرت صادق صلوات الله علیه فرمود که بسبب
از قول ما و اعتقاد ما آنست که حق تعالی حجت میگیرد بر بندگان بآنچه بایشان داده است
و شناسانیده است پس رسول بسوی ایشان فرستاده و در کتاب براو نازل گردانیده و
در آن کتاب امر و نهی کرده بنماز و روزه فرمود اگر بخواب روید و بر نماز صبح بگذرد
چون بیدار شوید قضا کنید و در روزه اگر بیمار شوید افطار کنید و بعد از صحت قضا کنید
و همچنین در جمیع تکالیف کار را بر ایشان آسان کرده است و در هر امری خدا را بر آدمی
حجت است و خدا را در آن مشیتی هست و من نمیگویم که بایشان گذاشته است و هر چه
خواهند میتوانند کرد بلکه خدا هدایت میکند بعضی را بتوفیقات خاصه و بعضی را بخود
وامیگذارد و آنچه ایشان را بآن تکلیف کرده است کمتر از وسعت قدرت ایشان است
و هر چه بر ایشان دشوار بوده است از ایشان برداشته است و لیکن مردم در ایشان چیزی
نیست که با این وسعت شریعت مخالفت میکنند بسی که فرموده است در باب جهاد که
نیست بر ضعیفان و نه بر پیران و نه بر آنها که نمی‌یابند آنچه خرج کنند حرجی و تنگی و نیست
بر محسنان و نیکوکاران راه اعتراضی و خدا آمرزنده و رحیم است و نه بر آنها که چون نزد تو

می آیند که ایشان را سوار کنی تو میگوئی که من نمی یابم چیزی که ایشان را بر آن سوار کنم بر میگردند
و آب از دیدهای ایشان میریزد پس خدا از اینها همه تکلیف را برداشت چون
خرجی نمی یافتند و بر ایشان دشوار نبود و برقی و دیگران بسندهای معتبر از حضرت صادق
صلوات الله علیه روایت کرده اند که خدا حجت نمیگیرد بر مردم مگر آنچه بایشان داده
و ایشان را شناسانیده است و ایضا بسندهای معتبر از آنحضرت روایت کرده اند در تفسیر قول
حق تعالی که نبوده است که خدا حکم کند بگمراهی گروهی بعد از آنکه ایشان را هدایت کرده باشد
تا بیان کند از برای ایشان آنچه باید از آن بپرهیزند حضرت فرمود یعنی بشناساند بایشان آنچه باعث
خوشنودی اوست یا باعث سخط و غضب اوست و خدا فرموده است فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا
وَتَقْوَاهَا حضرت فرمود بیان کرد از برای هر نفس آنچه باید بکند و آنچه باید ترک کند و ایضا فرموده است
إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا حضرت فرمود یعنی راه را باو شناسانیدیم
یا اخذ میکند یا ترک میکند و باز فرموده است اما قوم ثمود را هدایت کردیم پس ایشان کوری را
بر هدایت اختیار کردند و در حدیث دیگر فرمود هیچ کس نیست مگر آنکه حق بر او وارد میشود و نزد
او ظاهر میگردد خواه قبول بکند و خواه نکند و کلینی روایت کرده است که از آنحضرت پرسیدند
که معرفت کار کیست فرمود که کار خداست و بنده را کاری در آن عملی و دخلی نیست و ایضا
روایت کرده است که عبد الاعلی از آنحضرت پرسید که آیا در مردم آلتی و حالتی قرار داده است
که بمعرفت بآن آلت توان رسید فرمود نه پرسید که آیا ایشان را تکلیف بمعرفت
کرده اند فرمود نه خدا را است که بیان کند خدا تکلیف نکرده است نفسی را مگر بقدر
وسع و آسانی او و تکلیف نکرده است مگر چیزی را که باو عطا کرده است و در حدیث دیگر
فرمود که شش چیز است که مردم را در آن کاری و اختیاری نیست معرفت و جهل و رضا و غضب
و خواب و بیداری و در حدیث دیگر فرمود که خدا را است بر خلق که بشناسند و خلق را بر خدا
هست که ایشان را بشناساند و بعد از آن خدا را بر خلق هست که بعد از شناسانیدن

قبول کنند و ایضا

قبول کنند و ایضا از آنحضرت پرسیدند که آیا کسی که چیزی را نداند برو حجتی هست فرمود نه و بروایت
دیگر فرمود که آنچه خدا علمش را از بندگان محجوب گردانیده است بر ایشان در آن تکلیفی نیست
و ابن بابویه و دیگران بسندهای صحیح روایت کرده اند از آنحضرت که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود که برداشته اند از امت من نه چیز را خطا را و فراموشی را و آنچه ایشان را بر آن اکراه
کنند و ندانند و طاقت آن نداشته باشند و آنچه مضطر باشند بآن و حسد و فال بد و تفکر در وسوسها
در احوال خلق مادام که بلب سخن نگویند و از این قبیل اخبار بسیار است و در معنی اینها نیز سخن
بسیار است که در سایر کتب خود ایراد نموده ام اما مجملا معلوم است که تا حق تعالی چیزی را بر کسی
نشناساند و در آن باب حجت بر او تمام نکند او را بر ترک آن عقاب نمیکند و اتمام حجت
انواع میدارد یک قسم آنست که پدر و مادر او مسلمانند و در بلاد اسلام نشو و نما کرده است
و مذهب حق در نفس او جا کرده است در اول بلوغ اطمینانی دارد بدین حق و این نیز چند قسم است
یکی آنکه بمحض حسن ظن بپدر و مادر و خویشان و استاد از روی تقلید ظنی بهم رسانیده است و دور
نیست از برای اکثر خلق همین کافی باشد چنانکه سابقا مذکور شده دوم آنکه در این مدت بتدریج
دلایل اجمالیه بگوشش او خورده است و در اول بلوغ یا علم یا ظنی قریب بعلم از روی آن دلایل
بهم رسانیده است که این نیز بطریق اولی کافیست و اگر طالب یقینی باشند هر گاه بطاعات و عبادات
و تحصیل علوم حقه اشتغال نمایند و پیوسته بتضرع و ابتهال از کریم ذو الجلال طلب نمایند هدایت
و معرفت بکنند روز بروز ایمان ایشان در ترقی و تزاید خواهد بود تا آنکه باعلای مدارج یقین
بحسب قابلیت خود برسند و اگر تقصیری در این ابواب بکنند اگر فتنه مضله ایشان را عارض
نشود که ایشان را از دین برگرداند محل عفو الهی و شفاعت حضرت رسالت پناهی و ائمه هدی
خواهند بود و اگر والعیاذ بالله از دین برگردند تقصیر خودشان خواهد بود و اما جمعی که در بلاد
کفر یا بلاد اهل خلاف میباشند اگر تعصب را بگذارند و طالب حق شوند و بمقتضای
وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا البته حق تعالی بالطاف خفیه خود وسیله از

از بلای هدایت ایشان بری اگر از ند و ایشان را هدایت میکنند و اگر نکنند ایشان را معذور میدارد چنانچه گذشت و اگر بنای امر خود را بر تعصب گذارند و گوش بحق ندهند و رانج دردین خود باشند مقصر خواهند بود و معذور نیستند و بسا باشد که بعضی از ایشان که حق بر ایشان وضوح بهم نرسانیده باشد داخل مرجون لامر الله باشند و اما جمعی که مشغول نظر باشند و متفحص دین حق باشند و خود را از تعصب و اغراض خالی کرده باشند و حق بر ایشان ظاهر نشود شک نیست که ایشان معذورند و اگر بهشت نروند بجهنم نخواهند رفت و احوال مستضعفین و مرجون لامر الله و امثال ایشان سابقا مذکور شد و مجملا باید دانست که حق تعالی احدی از عباد را ظلم نمیکند و تا حجت را بر ایشان تمام نکند ایشان را عذاب نمیکند و تفکر در خصوصیات احوال ایشان ضرور نیست

فصل نوزدهم در بیان انواع گناهان است و توبه از آنها و در آن دو مرصد است **مرصد اول** در بیان گناهان کبیره و صغیره است بدانکه مشهور میان علمای خاصه و عامه آنست که گناه بر دو قسم است اول کبیره و دویم صغیره و اکثر شیخ طوسی رحمه الله و بعضی از علما گفته اند که گناهان همه کبیره اند زیرا که همه شر میکنند در مخالفت امر و نهی و صغیره و کبیره که بر گناه اطلاق میکنند باعتبار نسبت بما فوق و ماتحت آنست مثل بوسیدن اجنبیه که صغیره است نسبت بزنا و کبیره است نسبت بنظر بنامحرم بشهوت و این قول انست که شیخ مفید و ابو الصلاح و ابن البراج و ابن ادریس نیز داده اند و این نیز بسیار بعید است و منافی آیات و اخبار بسیار است چنانکه حق تعالی فرموده است که اگر اجتناب کنید کبایر گناهانی را که نهی کرده اند شما را از آن تکفیر میکنیم و می بخشیم گناهان شما را و باز فرموده است که آنها که اجتناب میکنند از کبایر گناه و از فواحش یعنی گناهان بسیار قبیح یا رسوا کننده که موجب حد باشد مگر لمم اکثر گفته اند یعنی گناهان صغیره و در احادیث وارد شده است که گناه کبیره آدمی را از عدالت بیرون می برد و گناه صغیره اگر اصرار بر آن نکند از عدالت بیرون نمی برد و در نیست که مراد آنها از لمم

[illegible]

بابانی

گناه صغیره نیست آنست که گناه را حقیر نمی باید شمرد و معصیت خداوند کبیر صغیر نمی باشد و نافرمانی خداوند جلیل کبیر و عظیم است بلی بعضی گناهان از بعضی بزرگتراند و بعضی نسبت ببعضی خورد و ترند پس حق آنست که گناه بر دو قسم است یکی کبیره است که ارتکاب آن بدون توبه آدمی را از عدالت بیرون میبرد و مستحق عقوبت آلهی میکند بلکه از بعضی از معانی ایمان نیز بدر میکند چنانچه سابقا دانستی و دیگری صغیره است که بدون اصرار بآن از عدالت بیرون نمی برد و اگر اجتناب از گناهان کبیره بکنند ارتکاب آنها مقرون بعفو است و حق تعالی بفضل خود آنها را می بخشد و بر آنها بمقتضای وعده خود عقاب نمیفرماید و مشهور میان علما آنست که اصرار بر گناه صغیره کبیره است و در معنی اصرار خلاف است شهید علیه الرحمه گفته است که اصرار یا فعلیست یا حکمیست و اصرار فعلی مداومت است بر یکنوع از صغایر بی توبه یا بسیار کردن جنس صغایر بی توبه و حکمی آنست که عزم داشته باشد بر فعل صغیره بعد از فارغ شدن از آن اما کسیکه صغیره بکند و در خاطرش نگذرد نه توبه و نه عزم بر فعل آن ظاهرش آنست که مصر نیست و شاید اعمال صالحه از وضو و نماز و روزه کفاره آن باشد چنانکه در اخبار وارد شده است این کلام شهید قدس سره بود و بعضی گفته اند که اگر بعد از صغیره عزم بر صغیره دیگر داشته باشد باز اصرار بعمل می آید و بعضی گفته اند همینکه صغیره بکند و بعد از آن توبه نکند اصرار بعمل می آید و بنابرین فرق میان کبیره و صغیره نخواهد بود و بعضی گفته اند بسیار کردن یکنوع از صغیره است و بعضی گفته اند بسیار کردن صغیره است خواه از یک نوع و خواه از انواع مختلفه و بعضی قایل شده اند که هر یک از اینها اصرار بعمل می آید و بعضی دعوای اجماع کرده اند بر آنکه بسیار کردن گناه هر چند از یکنوع نباشد کبیره است اگر ارتکاب آن گناهها زیاده از اجتناب باشد و هر گاه که گناه او را میسر شود بی توبه مرتکب شود البته قدح در عدالت او میکند و گمان فقیر آنست که محض عزم بر صغیره بعد از فعل آن اصرار نیست بلکه اصرار یا مداومت بر یک گناه و تکرار آنست بدون توبه یا

بسیار مرتکب صغایر شدن بحیثیتی که مشعر باشد به بی اعتنائی او بشرع و دین و در پایین
آن ندامت و پشیمانی از و ظاهر نشود و اما کبایر در اقوال علما و اخبار خلاف بسیار واقع
است بعضی گفته اند هر گناهیست که حق تعالی در قرآن مجید وعید عقاب بر آن کرده باشد و
بعضی گفته اند هر گناهیست که شارع حدی بران مقرر کرده باشد یا تصریح بوعید عقاب دران
شده باشد و بعضی گفته اند هر گناهیست که کردن آن مشعر بر بی اعتنائی فاعل آن باشد بدین
و بعضی گفته اند که هر گناهیست که حرمت آن بدلیل قطعی دانسته شده باشد و بعضی گفته اند
هر گناهیست که وعید شدید بران در قرآن یا در سنت شده باشد و بعضی گفته اند موافق
بعضی از اخبار عامه و خاصه که آنها هفت است اول شرک بخداست دوم جمیع اعتقادات
فاسده که مخل بایمان باشد سیوم قتل آدمی است بناحق سیوم فحش است گفتن آن
بزن عفیفه چهارم اکل مال یتیم است یعنی تصرف بران بغیر حق پنجم زناست ششم
گریختن از جنگ واجبست هفتم عقوق پدر و مادر است و بعضی سیزده گناه دیگر بر آنها
افزوده اند لواط و سحر و ربا و غیبت و قسم دروغ و گواهی دادن دروغ و آشامیدن
شراب و استخفاف بکعبه معظمه و دزدی و بیعت امام را شکستن و اعرابی شدن بعد از
هجرت و ناامیدی از رحمت خدا و ایمن بودن از عذاب خدا و بعضی چهارده گناه دیگر را
اضافه کرده اند خوردن میته و خوردن گوشت خوک و خوردن گوشت حیوانی که بنام غیر
خدا کشته باشند در غیر حال ضرورت و رشوه گرفتن و قمار باختن و کیل و وزن را
کم دادن و اعانت ظالمان بر ظلم و حبس حقوق مردم با عدم پریشانی و اسراف
در مال و مال را در حرام صرف کردن و خیانت در مال مردم کردن و مشغول بملاهی بودن
مانند دف و طنبور و نای و امثال اینها و اصرار بر گناهان و در حدیث حضرت امام رضا
علیه السلم نزدیک باینها گذشت و نقل کرده اند از ابن عباس پرسیدند که کبایر هفت است
گفت به هفصد نزدیکتر است از هفت و آنچه از اکثر احادیث معتبر ظاهر میشود

[illegible]

یکی از دو معنی است اول گناهی چند که در قرآن مجید وعید آتش جهنم بران شده باشد
یا تهدید عظیم بران شده باشد که متضمن عقاب باشد یا ترک فرایضی که وجوبش از قرآن مجید
ظاهر شده باشد مثل نماز و روزه و حج و زکوة دویم آنکه در قرآن مجید یا سنت متواتره وعید
نار یا تهدید عظیم که مستلزم عقاب باشد بران شده باشد و بعضی لعن بر فاعلش را نیز
داخل کرده اند و بعضی اعم از سنت متواتره گفته اند اگر در احادیث صحیحه نیز وعید و
تهدید شده باشد داخلست و قول اول اظهر است و قول اخیر احوط است و در حدیث
صحیح عمرو بن عبید اینها بخصوص وارد شده است شرک ناامیدی از رحمت خدا ایمن
بودن از عذاب خدا عقوق پدر و مادر و کشتن نفسی که خدا حرام کرده است و فحش گفتن
وخوردن مال یتیم بغیر حق و گریختن از جنگ و خوردن سود و جادو کردن و قسم دروغ
و دزدی از مال غنیمت و ندادن زکوة واجب و گواهی ناحق و پنهان کردن گواهی حق
و شراب خوردن و ترک نماز واجب عمداً یا چیزهای دیگر که خدا در قرآن واجب کرده است
و عهد خدا و امام را شکستن یا عهد کردن مردم نیز داخلست و قطع رحم کردن و از مجموع اخبار
آنچه وعید نار یا تهدید عظیم یا لعن دران وارد شده است قریب بهشتاد میشود و والد
فقیر رحمه الله علیه در بعضی از تصانیف خود آنرا جمع کرده است و آنهاست که در این حدیث
صحیح مذکور شده و گناهان دیگر چیز دادن از حبس و زنا و لواط و دزدی و افطار روزه ماه مبارک
رمضان و تاخیر حج از سال استطاعت بدون عذر و آشامیدن هر مست کننده و بیعت
امام را شکستن و بادیه نشین شدن بعد از هجرت و شاید در این زمان رفتن ببلادی
باشد که عالمی در آنجا نباشد و مسایل دین خود را اخذ توان کرد و دروغ بستن بر خدا و
رسول و ائمه هدی صلوات الله علیهم و غیبت و بهتان و بعضی گفته اند ترک جمیع سنتها
و منع کردن زیادتی آب مباح از مردم با احتیاج ایشان و عدم احتیاج او و عدم احتراز
از بول و گفتاری کردن که دشنام پدر و مادر اینکس بدهند و ضرر رسانیدن در وصیت

بوارث و بعضی گفته اند که از کراهت داشتن از قضاهای خدا و اعتراض کردن بر
تقدیرات خدا و مکر و حسد و عداوت مؤمنان و الحاد در حرم مکه و مدینه یعنی ظلم در آنجا کردن
و نحس چیزی که موجب ضرر باشد و قطع عضو مؤمن بغیر حق و خوردن میته و سایر نجاسات و
فرمساقی از حرام و اصرار بر گناهان صغیره و امر ببدیها و نهی از نیکیها و دروغ گفتن و خلف
وعده بنا بر قولی و خیانت و لعن کردن مؤمنان و دشنام دادن ایشان و آزار کردن
بی سببی و زدن غلام و کنیز زیاده از حدی که مستحق آن باشند و منع آب مباح از کسی که مستحق آن
باشد و بستن مشارع مسلمانان کردن و عیال خود را ضایع گذاشتن و نفقه کشیدن بغیر حق
و ظلم بر مسلمانان و خوردن مسکر و دو زبان بودن و مؤمنان را حقیر شمردن و تجسس عیبهای
ایشان کردن و سرزنش ایشان کردن و افترا بستن بر ایشان و دشنام دادن ایشان
و گمان بد بردن بر ایشان و ترسانیدن ایشان و ترک امر بمعروف و نهی از منکر و نشستن
در مجلس فسق خصوصا مجلس شرب خمر بی ضرورتی و بدعت در دین و با اهل بدعت هم
نشین بودن و گناه را سهل شمردن و خوردن حرام و از امر منکر تا آخر اشکال است که کبیره
بودن اینها و ایضا حرمت غنا معلوم است و در کبیره بودن آن خلاف است و احادیث بسیار
دلالت میکند بر حرمت غنا و شنیدن آن و در بعض از روایات مذکور است که کبیره است
و غنا تکریر آواز است در حلق که موجب سرور گردد یا اندوه و مشهور آنست که فرقی
نیست میان آنکه در قرآن و دعا و ذکر باشد یا غیر و اکثر علما استثنا کرده اند از غنای
حرام حدی را که از برای تند رفتن شتر عربان میخوانند و بعضی مرثیهای حضرت امام
حسین صلوات الله علیه را نیز استثنا کرده اند و خالی از قوتی نیست اگر بر روش نغمه
عربان بخوانند و بعضی نیز استثنا کرده اند صدای زنی را اگر غنا کنند در عروسیها بشرط زنان
و مردان بر ایشان داخل نشوند و ایضا تجویز کرده اند نوحه زنان را در ماتمها اگر دروغ نگویند
و استثنا اینها نیز خالی از قوتی نیست چنین احادیث چند در اینها وارد شده است

و ابن ادریس و بعض

و ابن ادریس و بعضی از علما همه اینها را حرام میدانند و ترک همه احوط است و احادیثی
که در باب مدح صوت حسن وارد شده است دلالت بر جواز غنا ندارد زیرا که بسیار است
که چه بسا آواز کسی خوش آینده است هر چند تکریر در آن نباشد و همچنین که آیات قرآن
و دعا را بنحوی میخوانند ترجیع ظاهری ندارد و موجب حزن میشود و آن قصوری ندارد و احادیثی
که در باب خواندن قرآن بحزن و صوت حسن وارد شده است محمول بر این باشد
و آنچه ترجیع و تطریب و غنا در آن وارد شده است محمول بر تقیه است زیرا که بعضی از علمای
سنیان و صوفیه ایشان غنا را در قرآن و ذکر حلال بلکه مستحب میدانند و خلافی نیست میان
علمای شیعه در حرمت استعمال آلات لهو مانند طنبور و عود و نای و دف و امثال اینها اما در
کبیره بودن آنها خلاف است و گروهی که غنا را کبیره دانند اینها را بطریق اولی کبیره میدانند و بعضی از علما
دف بی جلاجل را در عروسی و ختنه کردن تجویز کرده اند و بعضی مطلقا حرام میدانند و این احوط است
و انواع قمار همه حرام است و بعضی کبیره میدانند مانند نرد و شطرنج و تخم بازی و گردکان بازی و هر چه
در آن گرو بندی باشد مگر در شمشیر بازی و نیزه بازی و اسب دوانی و استر دوانی و الاغ دوانی و شتر
دوانی و فیل دوانی و تیراندازی و در قمار آنچه نهی از آن بخصوص وارد شده است مانند شطرنج
و نرد و اربعة عشر حرام است یاد گرفتن و یاد دادن و بازی کردن آنها هر چند گرو نه بندند و غیر
جز آنست که تخم بازی کردن و گردکان و قاب بازی نیز چنین است که بدون گرو حرام است
و خالی از قوتی نیست و ظاهر اخبار آنست که بازی نرد و شطرنج کبیره است و یحیی بن سعید در جامع
گفته است حلال نیست نظر کردن در نرد و شطرنج و سلام کردن بر کسی که بازی کند با اینها و در
حدیث صحیح منقولست از حضرت صادق علیه السلام که فروختن شطرنج حرام است و قیمتش را
خوردن حرام است و نگاه داشتن آن کفر است و بازی کردن با آن شرک است و سلام کردن بر کسی
که بازی میکند معصیت و کبیرهٔ هلاک کننده است و کسی که دست در میان آن گذارد چنان است
که دست در میان گوشت خوک برده باشد و نمازش مقبول نیست تا دستش را بشوید و کسی که

نظر بآن کند چنانست که در فرج مادرش نظر کرده است و کسی که نظر کند بآن در حال بازی کردن
و سلام کند بر بازی کننده در التفات در گناه مساوی‌اند و کسی که بنشیند بقصد بازی کردن
جای خود را در جهنم مهیا داند و این زندگانی باعث حسرت او باشد در قیامت و زنهار البته
هم‌نشینی مکن با کسی که مغرور است باین بازی که آن از مجالسی است که اهل آنها در هر ساعت
منتظر غضب الهی‌اند اما گرو دویدن و سنگ بگرو انداختن و حجرای سنگین را بگرو برداشتن
و بلند کردن و کشتی بگرو دوانیدن و کشتی گرفتن و چوگان بازی کردن و امثال اینها
اگر بگرو و شرطی باشد حرام است و اگر بی گرو باشد خلافست و حکم بحرمت مشکلست خصوصا
هرگاه غرض ورزش غلبه بر خصم باشد در جنگ و در خصوص و در خصوص کشتی گرفتن احادیث وارد
شده است که دلالت بر جواز میکند بلکه حدیث کشتی گرفتن حسنین صلوات الله علیهما در حضور
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و تحریص کردن آنحضرت و جبرئیل علیه السلم هر یک از
ایشان یکی را استدلال بر استحباب آن نیز میتوان کرد و علامه رحمه الله جزم کرده است بحرمت
انگشتر بازی و استعلام آنکه در دست من طاق است یا جفت و چوگان بازی و تفنگ و کمان
گلوله بگرو انداختن و بیک پا ایستادن و مکث در زیر آب کردن خواه عوضی در گرو قرار
داده باشند و خواه نه و در کشتی گرفتن و کبوتر بگرو براههای دور فرستادن و گرو دویدن
اگر عوضی قرار نداده باشند تردد و اشکالی کرده است و نگاه داشتن کبوتر بجهت انس جایز است
بلکه مستحب است و از برای فرستادن نامها جایز است و بگرو فرستادن اگر با عوض باشد
مشهور حرمت است و اگر بدون عوض باشد خلافست و جواز خالی از قوتی نیست و احوط
ترک است و پرانیدن از برای تفرج و سیر خلافست اکثر مکروه دانسته‌اند و بعضی حرام میدانند
و این در صورتی است که مستلزم فعل حرامی نباشد و اگر مستلزم دزدیدن کبوتر دیگران و
اشراف بر خانهای مسلمانان و شکستن شیشهها و ظروف همسایگان و امثال آنها باشد چنانکه
در این زمانها شایع است حرام خواهد بود و اکثر علما حرام دانسته‌اند حیوانات را

بازی دادن

بازی و بجنگ انداختن خواه عوضی قرار کنند و خواه نه و بعضی مطلقا آنها را بتحریص بر جنگ یکدیگر
کردن حرام دانسته‌اند و علامه گفته است خلافی نیست در آنکه حرامست مدح کردن کسی که مستحق
مذمت باشد و مذمت کردن کسی که مستحق مدح باشد و مستحبی تعریف حسن زنان مؤمنه که شناسند
و تعریف حسن پسران ساده یا مرد مطلقا خواه معین و خواه غیر معین و خواه شناسند و خواه نشناسند
و خواه در نظم و خواه در نثر و مدح حسن زنان حربی را تجویز کرده‌اند و خلافی نیست در تحریم سحر و آن
کلامیست یا افسونی است یا نقشی است که تکلم کنند یا بنویسند یا عملی بکنند که تأثیری بکند در
بدن کسی یا دل او یا در عقل او بدون آنکه بظاهر مباشر آن گردد و بعضی از جمله سحر شمرده‌اند
خدمت فرمودن ملائکه و جن را و نازل گردانیدن شیاطین را از برای کشف امور غایبه و علاج
مجنون یا مصروع یا داخل شدن آنها در بدن کودکی یا زنی و سخن گفتن بزبان او و اگر بعضی از
اینها اصل داشته باشد ظاهرا از قبیل کهانت باشد و شهید رحمه الله گفته است که از
جمله سحر است نیرنجات و طلسمات و خلافی نیست در آنکه عمل سحر و کسبش حرام است
و ظاهرا اکسیر است اما یاد گرفتن آن بعضی تجویز کرده‌اند آنرا نه بقصد عمل کردن بلکه از برای
آنکه احتراز از آن بکند و بسا باشد واجب کفائی باشد بجهت دفع شبهه ساحری که دعوای
پیغمبری کند به بیان فرق میان سحر و معجزه چنانکه شیخ بهاء الدین علیه الرحمه میگفته است که چون
حضرت رسول صلی الله علیه و آله انگشتها را گشود و آب از میان انگشتان مبارکش جاری شد
احتمال سحر نیز است و اگر انگشتان ابهام را می‌چسبانید و میخوابانید احتمال سحر داشت و حق
آنست که معجزات انبیا علیهم السلم از آن واضحتر و ظاهرتر است که احتمال سحر در آنها
رود و بر جادو و نهایتش این است که چند قطره آب بیرون آید نه آنکه چندین هزار کس
سیراب شوند یا عصا اژدها شود و تار ریسمان را بلع کند و بعد از حضرت رسالت معلوم است
که پیغمبری نخواهد بود و امر صاحب الامر علیه السلم است و الله تعالی نخواهد بود که کسی را دران
شبهه تواند بود در روایتی وارد شده است که حل کن اما مبند و اکثر این احادیث را

بران حمل کرده اند که بقرآن و ذکر و دعا حل کنند و بر خلاف کسی که سحر را نه بسحر و کسی که حلال داند سحر را
واجبست کشتن او و ایضا خلافی نیست در آنکه کهانت حرامست و گفته اند که آن علمی است که موجب
اطلاع بعضی از جن گردد آدمی را و خبرها از برای او بیاورد و این نزدیکست بسحر و از حضرت
صادق صلوات الله علیه منقولست که هر که کهانت کند یا کهانت کنند از برای او
بیزار است از دین محمد صلی الله علیه و آله و ایضا خلافی نیست ظاهرا در حرمت شعبده
و آن اعمال غریبه ایست که مهره گیران میکنند که بجلد دستی کارهای چند میکنند که غریب
مینماید و سببش بر اکثر مردم مخفی است و در کیمیا خلافست که اصلی دارد یا نه و اگر اصلی
نداشته باشد غش و تدلیس و عمر و مال ضایع کردن است و فریب دادن مردم و همه اینها
حرامست و اگر ممکن باشد که اطلاع داشته باشد ظن غالب آنست که درین زمانها کسی نمیداند
و مخصوص انبیا علیهم السلم خواهد بود و بر فرض محال که کسی داند درین اعصار حکم بحرمت
مشکل است مگر آنکه متضمن مفاسد دیگر باشد و چنانچه شهید علیه الرحمه گفته است احوط
و اولی اجتناب است از همه اینهاست و ایضا خلافی نیست در حرمت قیافه و آن علم مستند
شدن است بعلامتی از مشابهت در ترکیب و صورت که بسبب آن ملحق میگردانند
بعضی از مردم را ببعضی در نسب چنانچه در باب نسب اسامه بحثی مذکور شده و ارباب
قیافه پای او و زید پدر او را ملاحظه کردند حکم کردند که اسامه پسر زید است و گفته اند
وقتی حرامست که جزم بآن بکنند و امر حرامی را بر آن مترتب سازند مثل آنکه نسبی را که
شرعا ثابت باشد تغییر دهند یا محرمی را نامحرم یا نامحرمی را محرم گردانند و امثال اینها و
در عرف عرب و عجم قیافه دیگر پیدا شده که حکم میکنند از خصوص خلقت هر کس بصفات حسنه
یا ردیه او مانند کرم و بخل و شجاعت و جبن و درازی و کوتاهی عمر و امثال اینها و نقل اجماع
کرده اند بر حرمت فروختن میته و شراب و گوشت خوک و سایر مسکرات مانند بوزه
و بنگ و فروختن سگ بغیر سگ شکاری و گله و زراعت و باغ مشهور آنست که فروختن

عذره و بول حیوانات

یا غفار الذنوب

عذره و بول حیوانات غیر ماکول اللحم حرامست و در عذره و بول ماکول اللحم خلافست
و جایز بودن اقوی است و روغنی که نجس شده باشد مشهور آنست که جایز است از برای
سوزانیدن چراغ در زیر آسمان و ظاهرا اگر در زیر سقف نیز توان سوخت و داخل صابون و
امثال آن نیز توان کرد و چیزها تر با آن چوب توان کرد و در دبه و بهیمه که از میته اخذ کرده باشند
مشهور آنست که مطلقا استعمال نمیتوان کرد و روایات معتبره دلالت بر جواز سوختن در
چراغ میکند و در زیتست همه را در اموری که طهارت در آنها شرط نیست استعمال توان کرد
و از جمله محرمات فروختن و خریدن چیزی چند است که کافران آنها را عبادت و سجده
میکنند مانند بت و چلیپا و صورت حضرت مریم و عیسی علیهم السلم و فروختن و خریدن
آلتهای لهو مانند عود و طنبور و کمانچه و نای و دف و نقاره و امثال آنها و آلات قمار
مانند شطرنج و نرد و گنجفه اگر از برای استعمال حرام خرند و اگر انتفاع حلالی از آن منظور باشد
بهای هیئتش حرامست و مشتری از برای آن منفعت حلال خرد اکثر تجویز کرده اند و بعضی
قید کرده اند که در صورتی حرامست که شکسته اش قیمتی نداشته باشد و اگر شکسته اش قیمتی
داشته باشد و آنرا شکسته بفروشند بلکه اگر مشتری آنرا نشکند و در منفعت حلال منتفع شود و
اعتماد بر دیانت مشتری داشته باشد میتوانند فروخت و بعضی گفته اند که اگر آنها را از هیئات خود
بیندازد میتوان فروخت و در فروختن ظروف طلا و نقره نیز همین خلافست و از جمله
محرمات فروختن اسلحه جنگ است بدشمنان دین در وقتی که جنگ داشته باشند با مسلمانان
یا شیعیان و بعضی مطلقا حرام دانسته اند و بعضی گفته اند حرامست فروختن اسلحه براهزنان
و دزدان از برای این امور یا مطلقا و همچنین مشهور میان علما آنست که حرامست فروختن
انگور از برای شراب کردن یعنی مذکور شود که از برای این کار میگیرد خواه در ضمن عقد شرط کند
و خواه مقارن عقد مذکور سازد و فروختن چوب از برای تراشیدن بت یا آلات قمار
و اگر بکسی بفروشد که این کار را کند و مذکور نشود که از برای این میخرد مشهور کراهت است و

بعضی حرام دانسته اند و احادیث جواز بسیار است و ایضا خلافست در اجاره دادن
خانه و دکان و کشتی از برای فروختن و نقل کردن و ضبط کردن مسکرات و محرمات و ایضا خلافست
در فروختن مسوخات مانند میمون و فیل و در درندگان مانند ببر و پلنگ و اشهر جواز است
خصوصا حیوانات شکار کننده مانند یوز و باز و چرغ و عقاب و مشهور میان علما جواز
بیع گربه است و بعضی دعوای اجماع بر آن کرده اند و ایضا مشهور جواز بیع پوست درندگان است
مانند پوست شیر و ببر و پلنگ و ابن البراج گفته است ثمن گربه را تصدق می باید کرد
و تصرف دیگر نمیتوان کرد و مستندش معلوم نیست و ابن جنید گفته است ثمن حیوانات
غیر مأکول اللحم را مانند مسوخات و درندگان در خوردن و آشامیدن صرف نمی باید کرد
و مستند این سخن نیز معلوم نیست و از جمله محرمات ساختن صورتهای سایه دار است
هرگاه روشنی بر یکطرف آن بیفتد خواه متصل بدیوار باشد خواه جدا باشد و ظاهر اخبار معتبره بتابد سایه ازان هر
آنست که حرمت مخصوص صورت حیوان ذی روح است هرگاه مجسم و سایه دار باشد لیکن
صورتها که بر دیوارها و فرشها نقش کنند حرام نخواهد بود و صورت درخت و گل و گیاه و
بناها که سایه دار باشد حرام نخواهد بود و بعضی صورت ذی روح را مطلقا حرام میدانند که سایه
نداشته باشد و بعضی صورت غیر ذی روح را نیز مطلقا حرام میدانند و این قول مخالف احادیث
معتبره است اگرچه احوط است و فروختن صور مجسمه نیز مشهور حرمت است و کواکب را
مؤثر تام دانستن چنانکه جمعی از علما قایلند کفر است و مؤثر ناقص دانستن با آنکه
اوضاع فلکی را تاثیر فی الجمله هست مانند تاثیر آفتاب در حرارت و ماه در برودت
اکثر علما فسق میدانند و اگر مؤثر ندانند و گویند عادت الهی جاری شده است بر آنکه
چنین وضعی که در فلک بهم رسد فلان امر در زمین حادث میشود یا آنکه حق تعالی اینها را
علامتی برای این امر قرار داده است اکثر گفته اند حرام نیست و شهید علیه الرحمه گفته است
مکروه است و اکثر علما نظر و فکر در علم نجوم و یاد دادن و آموختن آن را حرام میدانند

چنانکه احادیث

چنانکه احادیث بسیار بر آن دلالت دارد و ابن طاوس علیه الرحمه و بعضی از علما گفته اند
اگر اعتقاد بتاثیر نداشته باشند حرام نیست و آنچه از مجموع احادیث معتبر ظاهر میشود آنست
که اوضاع آنها علامات حدوث حوادث هستند و کامل این علم مخصوص انبیا و اوصیا علیهم
السلام است و این یکراه علم ایشانست بامور آینده و غیر ایشان احاطه تام باین علم
ندارند و باین سبب و اسباب دیگر از مصالح کلیه منع کرده اند بسیاری از خلق را از تفکر در اینها و
حکم کردن بحدوث حوادث بسبب اینها و تعلیم و تعلم این علم را حرام گردانیده اند و فرموده اند
منجم مانند کاهن است و کاهن مانند ساحر است و ساحر مانند کافر است و کافر در جهنم است
و حضرت صادق علیه السلام منجمی را فرموده که کتابهای نجوم را بسوزان اما سعادت و نحوست
کواکب آنچه نیز از احادیث ظاهر میشود آنست که بعضی سعادت و بعضی نحوست دارند و مردم در این باب
نیز علم ناقصی دارند و حق تعالی قادر است که بدعا و تصدق و توسل بجناب مقدس او نحوست
اینها را مبدل بسعادت گرداند و بزرگ اینها و اعتقاد بعلم ناقص نجوم و ارتکاب معاصی
و قلت توسل و ضعف توکل سعد آنها را نحس گردانند لهذا در دفع مخاوف و رفع بلاها امر
بتصدق و توکل و تضرع و دعا فرموده اند و نهی از رعایت ساعات نجوم کرده اند مگر در نکاح و زفاف
و سفر و بعضی از امور که امر باحتراز از بودن قمر در عقرب در آنها فرموده اند و کمال فقیر آنست
که آنچه نیز در عرف اصطلاح منجمان نیست بلکه مجاز است ستارهای عقرب مراد است چنانکه مدار
مدار عرب بر آن قمر است و در میان عرب منجم و تقویمی شایع نبوده است و از عادات
جمیله شارع معلومست که بنای عبادات و معاملات ایشان را بر امور ظاهره گذاشته است
که خواص و عوام در آن یک نسبت داشته باشند و در این زمان اکثر ستارهای عقرب به
برج قوس منتقل شده است و اما علم هیأت افلاک و کمیت و کیفیت حرکات آنها
مشهور آنست که حرام نیست بلکه بعضی مستحب دانسته اند بسبب آنکه باعث اطلاع بر غرایب
حکمت و عظمت قدرت حق تعالی میشود و حق آنست که اهتمام زیاد در این موجب تضییع عمر است

و اکثر مبتنی بر اوهام و خیالی چند است که بعضی از حرکات مخصوصه محسوسه کواکب بر آنها
منطبق میشود و در بعضی حیران شده اند و آخر از مشکلات این فن شمرده اند و ارصاد
مختلفه که بسته اند در اکثر امور با یکدیگر مخالفند و بغیر خداوند که آنها را خلق کرده است
و انبیا و اوصیا علیهم السلم که باینان وحی و الهام شده است دیگری را بر حقایق آنها اطلاع
نیست اما قلیل از آن که منتج مزید اطلاع بر قبله و اوقات صلوات و غیر ذلک بوده باشد
خوبست و شهید رحمه الله فرموده است که اما رمل و فال و مثل آنها حرام است با اعتقاد
بمطابقه آنها با واقع زیرا که علم غیب مخصوص خداست و اگر بر سبیل فال نیک شود و کوید
باکی نیست زیرا که روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فال نیک را دوست
میداشت و طیره یعنی فال بد را کراهت داشت مؤلف گوید احوط آنست که رجوع
باینقسم مردم نکنند و سخن ایشانرا تصدیق ننمایند زیرا که اخبار بسیار در نهی از رفتن
نزد کاهن و عراف وارد شده است و اینجماعت که خبر از آینده میدهند بر طلق
و تخمین عرافند و آنکه میگویند که رمل از حضرت دانیال علیه السلم ماخوذ است اصلی ندارد
و ابن ادریس در سرایر از کتاب مشیخه ابن محبوب از هیثم روایت کرده است که گفت
بحضرت صادق علیه السلم عرض کردم که نزد ما در جزیره مردی هست که بسیار است که خبر
میدهد کسی را که مال او را دزد برده است یا مانند آن از خبرهای مخفی حضرت فرمود
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که هر که برود بسوی ساحری یا کاهنی یا کذابی که تصدیق
او کند در آنچه میگوید پس بتحقیق که کافر شده است بهر کتابی که خدا فرستاده است و گفته اند
و گفته اند حرامست غشی که مخفی باشد مانند آب در شیر کردن و مثل اینها که باعث فریب
مردم باشد و اکثر فقها گفته اند حرامست مردان را لباس زنان پوشیدن و خود را
بزینتی که مخصوص زنان باشد و زینت کردن مانند وسمه برابرو گذاشتن و لباس
مخصوص زنان پوشیدن و خلخال و دست بند پوشیدن و همچنین گفته اند حرام است

زنان را پوشیدن

زنان را پوشیدن لباسی که مخصوص مردان باشد مانند عمامه و کمربند و جزم بحرمت اینها
خالی از اشکالی نیست و بعضی نقش کردن صورت ذی‌روح بر اعضا و زنان را به نیل و سرمه حرام
دانسته اند و این نیز خالی از اشکالی نیست و احوط آنست که اجتناب کنند از زی مخصوص
کفار و پوشیدن لباسی که مخصوص ایشان است زیرا که از حضرت صادق علیه السلم منقولست
که حق تعالی وحی کرد بسوی پیغمبری که بگو قوم خود را که نپوشند لباس دشمنان مرا و نخورند خوراک
دشمنان مرا و شبیه نشوند بشکل دشمنان من که ایشان دشمن من خواهند بود چنانکه ایشان دشمن
منند و اکثر علما گفته اند که جایز نیست اجرت گرفتن بر اعمال واجبه مانند غسل دادن
اموات و کفن کردن و دفن کردن و نماز کردن بر آنها و سید مرتضی تجویز اجرت گرفتن
کرده است بر اینها و خالی از قوتی نیست و بر مستحبات گفته اند مزد میتوان گرفت و
همچنین اکثر گفته اند حرامست اجرت گرفتن بر اذان و سید جایز دانسته است و همچنین
اجرت بر پیشنمازی جایز نیست و مشهور آنست که اجرت بر قضا و حکم میان مردم جایز
نیست و بعضی تجویز کرده اند اما همه تجویز کرده اند روزی دادن مؤذن و پیشنماز و قاضی را
از بیت المال و همچنین اگر وقفی بر اینجماعت کرده باشند میتوانند گرفت و مشهور آنست
که جایز است اجرت گرفتن بر صیغه نکاح و بر خواستگاری و بر طلاق و جمعی از علما گفته اند
جایز نیست فروختن و خریدن مصحف مجید و اگر فروشند باید که جلد و کاغذ را بفروشند
و بعضی مکروه دانسته اند و احوط آنست که جلد و غلاف را بفروشند و باقی را ببخشند
زیرا که احادیث بسیار بر نهی وارد شده است و از جمله آنها روایت سماعه است
که گفت از حضرت صادق علیه السلم شنیدم که فرمود مصحفها را مفروشید که فروختن آنها
حرامست پرسیدم که چه میفرمایید در خریدن آنها فرمود که جلد را و غلاف و کاغذ را
بخر و زینهار مخر ورقی را که بر آن قرآن نوشته اند که بر تو و ام خواهد بود و زرش برایکه
فروخته است حرامست و در حدیث صحیح از آنحضرت منقولست که فرمود بخر مصحف را

دوست نمیدارم از آنکه بنویسم و این حدیث دلالت بر کراهت میکند و در اجرت
گرفتن بر کتابت مصحف مشهور کراهت است و بعضی با شرط حرام دانسته اند و در حدیث
نهی وارد شده است و احوط آنست که ابتدا شرط نکنند و بعد از نوشتن اگر چیزی قبول
کنند یا اجرت را بازای غیر قرآن از آیه و عشر و جنس و جزو و امثال آنها یا قیمت مرکب
قرار کنند و جایز است اجرت گرفتن بر کتابت کتب فقه و حدیث و سایر علوم
مباحه و مشهور میان علما آنست که قدری از قرآن مجید را اگر یاد گرفتن آن واجبست اجرت
گرفتن بر تعلیم آن حرامست و زیاده بر آن را اجرت گرفتن بر تعلیم مکروهست و اگر اول
شرط کنند کراهت آن اشد است و بعضی با شرط حرام دانسته اند و احوط آنست که
شرط نکنند و اکثر علما اجرت گرفتن بر مسائل ضروریه اصول دین و فروع دین را حرام
دانسته اند و سایر علوم ادبیه و طب و صناعات حلال را جایز دانسته اند و حرمت اخذ
اجرت بر مطلق واجبات نزد فقیر ثابت نیست و مشهور آنست که جایز است اجرت
گرفتن بر تلاوت قرآن که ثواب آنرا از برای مرده یا زنده هدیه کنند و در بعضی از
اخبار منع وارد شده است و حمل کرده اند بر آنکه شرط کرده باشد که کراهت شدید دارد
و احوط عدم شرطست و رشوه گرفتن در حکم شرعی باجماع حرامست خواه از برای او حکم
کند یا از برای خصم او بلکه از جمله کبایر است و از حضرت باقر علیه السلام منقولست که رشوه
گرفتن در حکم کفر است بخدا و رسول او و رشوه دادن نیز حرامست مگر آنکه محق باشد
و داند که بدون رشوه از برای او حکم نمیکنند و حق او ضایع میشود در اینصورت بعضی
تجویز کرده اند و مرافعه کردن نزد حکام جور و کسی که اهلیت حکم نداشته باشد
حرامست مگر آنکه حاکم عادل نبوده باشد یا باشد و از روی تقیه حکم نکند یا اگر حکم
کند حکم او جاری نشود در اینصورت تجویز مرافعه بسوی آنها کرده اند و احوط آنست
که تا ممکن باشد مرافعه بسوی ایشان نکنند و در حدیث وارد شده است که اگر کسی

بغیر از برای او

بغیر از برای او حکم کند آنچه میگیرد بر او حرام است و مصحف را با طلا و غیر سیاهی نوشتن
مکروهست و بعضی حرام دانسته اند آنرا و گفته اند مکروهست عشر آنرا با طلا نوشتن
چنانکه بسند موثق از سماعه منقولست که پرسید از حضرت صادق علیه السلام که مردی هست
که عشر مصحف را با طلا می نویسد حضرت فرمود صلاحیتی ندارد آنمرد گفت که این معاش
منست حضرت فرمود که اگر از برای خدا ترک کنی خدا وسیله از برای تو روزی خواهد کرد و بسند
دیگر از محمد وراق منقولست که گفت عرض کردم بحضرت صادق علیه السلام قرآنی را که
ختم و عشرش را با طلا نقش کرده بودند و در آخرش یک سوره را با طلا نوشته بودند حضرت
عیب نکرد هیچ چیز از آنرا مگر نوشتن قرآن را با طلا و فرمود خوشم نمی آید که قرآن را بنویسند
مگر بسیاهی چنانکه اول مرتبه بسیاهی نوشتند بعض نوشتن امیر المؤمنین علیه السلام نیز نوشتن
عثمان ملعون و این حدیث دلالت میکند بر آنکه عشر را با طلا نوشتن و زینت با طلا
کردن بد نباشد و ابو الصلاح زینت کردن قرآن را با طلا حرام دانسته است و مشهور
میان علما آنست که طلاکاری کردن مسجد حرامست و بعضی مطلا نقاشی کردن را حرام
دانسته اند و همچنین ملوث کردن مسجد و مسجد را داخل راه کردن یا خانه حرام است
و نجاست متعدی را داخل مسجد کردن حرامست و بعضی غیر متعدی را نیز حرام دانسته اند و
ثابت نیست و اعانت ظالمان در ظلم حرامست و در غیر ظلم مشهور آنست که حرامست
مانند عمارت کردن و طبخ کردن و سایر خدمات مباحه و در بعضی از اخبار منع از مطلق
معاشرت و اعانت ایشان وارد شده است و محتملست که محمول بر مخالفان مذهب
باشد و حق تعالی فرموده است رکون مکنید بسوی آنها که ستم کرده اند پس مس میکند شما را آتش
جهنم و شما را بغیر خدا یاوری نخواهد بود پس یاری کرده نخواهید شد و رکون را اکثر تفسیر کرده اند
بمیل قلبی و بعضی گفته اند مراد از ظالمان در این آیه مشرکانند و بعضی گفته اند مراد دخول
با ایشان است در ظلم ایشان و اظهار راضی بودن بفعل ایشان و اظهار محبت ایشان

ز محض مخالطه و معاشرت است بلکه دفع ضرر ایشان و در بعضی از روایات وارد شده است
که رکون مودت و خیرخواهی و اطاعت است پس باید با فاسقان و ظالمان از جهت
فسق و ظلم به قلب و راضی باعمال ایشان نباید بود و احوط آنست که بدون تقیه یا
مصلحت شرعی مانند هدایت ایشان یا دفع ضرر از مؤمنی یا قضای حاجت مضطری با ایشان
معاشرت و اظهار مودت نکنند و مشهور میان علما آنست که حرام است نوشتن و
حفظ کردن و یاد دادن و یاد گرفتن کتب منسوخه مانند توریة و انجیل و کتب اهل ضلالت
و بدعت مانند کتابهای سنیان و سایر مخالفان و کتب حکما و صوفیه و ملاحده مگر از برای
نقض و باطل کردن یا حجت کردن بر ایشان یا اخذ کلمات حقه از آنها یا تقیه و مشهور
میان علما آنست که آنچه پادشاهان و حکام بجهت خراج از رعایا میگیرند از ایشان میتوان
خرید و قبول هبه کرد و جایزهها و بخششهای ایشان را قبول میتوان کرد هرچند از آنکه ایشان از
رعایا گرفته باشند و اکثر گفته اند که اگر این کس را احترام کنند بر محل باز جایز است که فقیر
و در این شق اشکالی هست و پدر را که واجب النفقه فرزند صغیر خود باشد از مال او بقدر
نفقه میتواند برداشت و از مال فرزند بالغ نیز میتواند برداشت اگر نفقه او را نمیدهد و اگر
مرافعه بحاکم شرع ممکن باشد در این صورت احوط آنست که بدون مرافعه برندارد و اکثر گفته اند
که زن نان و نان خورش را از خانه شوهر بدون اذن او تصدق میتواند کرد اگر او نهی نکند
و زیاده نکند که ضرر باو رساند و اگر مالی بکسی داده باشند که بفقرا یا علما یا صلحا مثلا بدهد
مشهور آنست که اگر خود موصوف آن باشد از برای خود میتواند برداشت و بعضی قید کرده اند
که بیشتر از زیاده از دیگران برندارد و در بعضی از روایات منع وارد شده است و احوط
آنست که تا نهایت اضطرار نداشته باشد برندارد اما بعیال خود میتواند داد اگر قادر
بر نفقه ایشان نباشد و مشهور میان علما آنست که خصی کردن حیوانات غیر انسان
جایز است و بعضی حرام دانسته اند و بعضی کمان گلوله انداختن را حرام دانسته اند مطلقا

و بعضی فرموده اند

و بعضی گفته اند که اگر از برای لهو و لعب باشد حرام است و جایز است استخوان و دندان فیل را
فروختن و شانه و امثال آن از آن ساختن و بعضی مکروه دانسته اند و وجهی ندارد بلکه
استعمال شانه از آن مستحب است و از جمله محرمات که جمعی از اکابر علما تصریح بحرمت آن
کرده اند خواندن و شنیدن قصههاست که همه آنها دروغ است مثل خواندن قصه حمزه
و افسانهای معلوم الکذب یا افسانهائی که بعضی از آنها معلوم الکذب باشد مثل روایات
موضوعه مخالفان که مشتملست بر تخطئه انبیا علیهم السلام و نسبت فسوق و معاصی بایشان یا
مدح خلفای جور یا کرامات مبتدعه صوفیه یا افترا یا افترا بر اکابر علمای شیعه و امثال
اینها از امور باطله مگر آنکه غرض رد و ابطال آنها باشد یا از برای تقیه مضطر بخواندن
و شنیدن آنها چنانچه آیه سماعون للکذب بر آن دلالت دارد بنا بر بعضی از تفاسیر
و ابو الصلاح در کافی گفته است که حرامست دروغ و از جمله دروغست صحبت داشتن
بقصههای قصه خوانان که جنگهای دروغ اختراعی نقل میکنند یا بر جنگهای واقع چیزها زیاد میکنند
و شیخ یحیی بن سعید در جامع گفته است که حرامست نشستن بذکر دروغ و قصههای اختراعی
و قصههائی که در دروغها بر آنها زیاده کرده اند و بقصههای دیگر مکروه است بلکه اگر مانع بیداری
آخر شب میشود و ابن بابویه رحمة الله علیه در کتاب عقاب روایت کرده است که قصه
خوانان در خدمت حضرت صادق علیه السلام مذکور شدند فرمود که خدا لعنت کند ایشان را
که تشنیع میکنند بر ما و گفته است که باز از آنحضرت سؤال کردند از قصه خوانان که آیا
حلال است گوش دادن بسخن ایشان حضرت فرمود که نه و فرمود که هر که گوش اندازد
بسخن گوئی پس تحقیق که او را پرستیده است پس اگر آن سخن گو از جانب خدا سخن گوید
او خدا را پرستیده است و اگر از جانب شیطان سخن گوید شیطان را پرستیده است
و باز از آنحضرت پرسیدند از قول الله تعالی که شعرا پیروی ایشان میکنند گمراهان حضرت
فرمود که مراد از شعرا قصه خوانانند و احوط آنست که قصههای ایام کفر و جاهلیت

و پادشاهان عجم را نیز نخوانند هر چند راست باشد مگر از برای مصلحتی و فایده دینی زیرا که حق تعالی
فرموده است وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ تا آخر
یعنی از مردم کسی هست که میخرد حدیث باطلی را که مردم را از یاد خدا غافل میگرداند از برای
آنکه مردم را از یاد خدا غافل گردانند و با آیات قرآن استهزا کنند اینها از برای ایشان است
عذابی خوار کننده و شیخ طبرسی و سایر مفسران روایت کرده اند که این آیه در شان
نضر بن الحارث نازل شده است که او تجارت میکرد و میرفت بطرف فارس و اخبار
پادشاهان عجم را میخرید و می آورد و از برای قریش نقل میکرد و میگفت محمد صلی الله علیه و آله
شما را خبر میدهد بحدیث عاد و ثمود و من از برای شما نقل میکنم قصه های رستم و اسفندیار و اکاسره
و پادشاهان عجم را پس خوش می آمد ایشان را شنیدن آنها و ترک میکردند شنیدن قرآن را
این را از کلبی روایت کرده اند و کلینی و شیخ طبرسی رحمهما الله علیهما بسند حسن کالصحیح از حضرت
صادق صلوات الله علیه روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه قصه خوانی
را دید که در مسجد قصه میخواند تازیانه بر او زد و او را از مسجد بیرون کرد و شیخ ابن بابویه
بسندهای معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرموده که هر که ببینید مرد پیری را که در روز جمعه احادیث جاهلیت و ایام کفر را
نقل میکند بزنید بر سرش اگر سنگریزه باشد و خواندن شعری که مشتمل بر دروغ و لغو نباشد
مجوز است ولیکن بسیار خواندن و شنیدن آن مکروه است خصوصا در ماه رمضان و در شب
و روز جمعه و مطلق شب و در حال احرام و در حرم هر چند شعر حق باشد و منقول است که شکمی
که مملو از چرک و ریم باشد بهتر است از آنکه مملو از شعر باشد و منقول است که هر کس بیتی از
شعر در روز جمعه بخواند بهره او در آن روز همان است و از حضرت رسول صلی الله علیه
و آله منقول است که شعر از شیطان است اما از آن حضرت روایت کرده اند که از جمله شعر
حکمت است و از حضرت امیر المؤمنین و حضرت امام رضا و سایر ائمه صلوات الله علیهم

شعر نقل کرده اند و بعضا

شعر نقل کرده اند و مکرر تمثیل و استشهاد بآن میفرموده اند و احادیث بسیار در ثواب و فضل
مدح رسول خدا و ائمه صلوات الله علیهم و مراثی حضرت امام حسین صلوات الله علیه وارد
شده است و خلافی نیست در آنکه شعری که متضمن فحش یا هجو مؤمنی باشد یا تعریف زن معینی
نامحرمی یا تعریف حسن پسر مطلقا حرام است اگر چه در اخیر بحثی هست و گفته اند که اگر تعریف
حسن زن خود یا کنیز خود در شعر یا غیر شعر بکند حرام نیست و بعضی گفته اند اگر چه حرام نیست
اما چون منافی مروت است از عدالت بیرون می برد و لیکن اشتراط مروت را همه فقها نگفته اند
در عدالت ثابت نیست و شعری که مشتمل بر مدح زیاده باشد که موهم کذب است اگر حمل بر تجوز
و مبالغه توان کرد حرام نیست و اگر نتوان کرد بعضی گفته اند که داخل کذب است و حرام است
و بعضی گفته اند که کذب از آن حیثیت حرام است که باعث آن میشود که مردم خلاف
واقع را واقع دانسته و بنای شعر بر این نیست و غرض شاعر خبر نیست بلکه بنایش بر [illegible]
و این سخن بعید از حق نیست اما اگر متضمن مدح ظلمه و تحسین ظلم و فسق و اغوای ایشان بر آنها
باشد هر آینه از این جهت حرام باشد و از جمله محرمات حسد و بغض و عداوت
مؤمنان است و اکثر علما اینها را حرام دانسته اند مطلقا اما چون اینها امور قلبیه است
تا اظهار نکنند معلوم نمیشود و خلاف عدالت ثابت نمیشود و از بسیاری از احادیث ظاهر
میشود که اظهار اینها معصیت است و اصلش معصیت نیست و کمال فقر آنست و همچنین
گمان بد بمؤمنان بردن اظهارش حرام است و اگر اصلش حرام باشد حرج لازم می آید
و بعد از این انشاء الله مذکور خواهد شد و هجران و ترک معاشرت مؤمنان را نیز از جمله معاصی
شمرده اند چنانچه احادیث بسیار بر آن دلالت میکند اما ظاهر محمول است بر آنکه از روی
بغض و عداوت باشد نه مطلقا زیرا که ترک معاشرت اسباب بسیار میدارد و از جمله
محرمات تجسس عیوب مؤمنان کردن است و آیات و اخبار بسیار در نهی و مذمت
آن وارد شده است و ایضا مشرف شدن بخانه مسلمانان یا از رخنه ها و روزنها نظر بحرم

ایشان کردن حرامست و اگر او را منع کنند و ممتنع نشود و جز بزدن نشد هر چند منتهی بقتل او شود
خونش هدر است اما اینجا باید هر تا ممکن باشد تعدی نکنند و پوشیدن حریر از برای
مردان در غیر حال جنگ با کفار و حال ضرورت هم چو جامه دیگر نداشته باشد و خوف ضرر
داشته باشند حرام است و اگر حریر خالص نباشد و ممزوج باشد با پنبه یا کتان یا پشم و امثال
اینها قصوری ندارد مگر آنکه مستهلک باشد و بعضی ده یک و بعضی پنجیک گفته اند و احوط آنست
که هرگز رو نیندازد و اگر تکیه کند یا فرش کند باکی نیست و پوشیدن طلا نیز مردان را حرامست
و پوشیدن طلا و حریر اطفال را اکثر تجویز کرده اند اما ترک اولی است و مرتکب کننده را ایشان یعنی
اطفال آن نشنیدن جایز نیست و خلافی نیست در آنکه حرامست خوردن و آشامیدن
در ظرف طلا و نقره و مشهور آنست که مطلقا استعمال آنها حرامست و از برای غیر استعمال
نگاه داشتن خلاف است و احوط ترک است و نقره کمی که استعمال کنند مانند سر و دسته
شمشیر و زنجیر و حلقه نقره و قطعه نقره که بر ظرف چسبانیده باشند یا ظرفی که بعضش نقره
باشد مشهور آنست که جایز است و اکثر گفته اند که از موضع نقره اجتناب می باید کرد و بعضی
تجویز کرده اند زینت کردن شمشیر و مصحف را بطلا و نقره چنانکه روایت وارد شده است
و احوط آنست که زین و لجام از طلا و نقره نباشد و در صحیح حدیث وارد شده است که
اگر نقره را روکش کرده باشند که جدا نتوان کرد باکی نیست و اگر جدا توان کرد سوار نشود بر
و در سرمه دان و ظرفهای کوچک که از برای غالیه و غیر آن میسازند خلافست و میل طلا
و نقره را استعمال کردن باکی نیست و مساجد و مشاهد مشرفه را بقنادیل طلا و نقره زینت
کردن خلافست و همچنین خلافست در زینت کردن در و دیوار و سقف بطلا و در
سر غلیان ها و میانه ها و نعلبکیهای طلا و نقره اشکالست و احوط اجتناب است خصوصا
از نعلبکی که در آن احتمال حرمت بیشتر است و لولهای طلا و نقره در زینت که مجوز باشد
و در سرنی که بدهان میگذارند اگر طلا و نقره نباشد احوط است و آیینه ها و صندوقچه های

ملبس بطلا و نقره محل

ملبس بطلا و نقره محل اشکالست و احوط اجتناب است از همه اینها و اگر ماکول و مشروب را
از ظرف طلا و نقره بظرف دیگر برگردانند و بخورند آن طعام حرام نیست و زنان را تحلیه کردن
بطلا و نقره جایز است و در وقت حکم مردان دارند و از جمله محرمات نظر کردن مردانست
از روی شهوت و تلذذ به پسران ساده بلکه مرتکب نیز و در این خلافی نیست ظاهرا که
علما و ایضا حرامست بوسیدن ایشان بشهوت و از رسول خدا صلی الله علیه و آله منقول
که زنهار حذر کنید از پسران ساده اولاد اغنیا و پادشاهان که فتنه ایشان
بدتر است از فتنه دختران در خانهها و فرمود هر که پسری را بشهوت ببوسد حق تعالی
در قیامت لجامی از آتش بر سر او کند و منقولست که هر که پسری را بشهوت ببوسد
لعنت کنند او را ملائکه آسمان و زمین و ملائکه رحمت و ملائکه غضب و مهیا کند خدا از
برای او جهنم را و بد مصیری است جهنم برای او و اگر از روی شهوت و لذت نباشد مردان
مرد را میتوانند دید بغیر عورتین و زن نیز زن را میتواند دید بغیر عورتین و مرد را حرامست
نظر کردن بعورت مرد و زن را حرامست نظر کردن بعورت زن و واجب است مرد و زن را
که عورت خود را بپوشانند از نامحرم اگر بالغ باشد یا صبی ممیز باشد و مراد بعورت
در مرد ذکر است و خصیهها و حلقه دبر و در زن فرج و پیش و پس است و بعضی گفته اند عورت
مرد و زن از ناف است تا زانو و بعضی گفته اند از ناف است تا نصف ساق و قول
مشهور اقوی است و بعضی گفته اند زنان کافره نامحرمند نسبت بزنان مسلمانان و مرد
تمام بدن زن خود را میتواند دید حتی عورت و او نیز تمام بدن شوهر خود را میتواند دید
حتی عورت و همچنین کنیز تمام بدن آقا را میتواند دید حتی عورت و آقا تمام بدن
او را میتواند دید اگر کنیز شوهر نداشته باشد و مرد تمام بدن زنان محرم خود را میتواند دید
مانند مادر و خواهر و برعکس و محرمی که بشیر خوردن زن محرم شده باشد باز این حکم دارد
و هر موضعی را که نظر میتواند کرد بغیر شهوت لمس نیز میتواند کرد و صاحب جامع گفته است

مرد محرم نظر میتواند کرد از زن محرم رو را و دستها را و سر را و سینه را و ساقها و بازوها را
زیرا که حق تعالی مواضع زینتها را از محارم مسلمان کرده است و اینها موضع زینت است و
خلافی نیست در اینکه زن نامحرم را بغیر رو و دستهای آنها را نمیتوان دید بی ضرورتی خواه
با شهوت باشد خواه بدون شهوت و ایضا خلافی نیست در اینکه رو و دستهای آنها را
با لذت و شهوت جایز نیست دیدن و بدون شهوت بعضی گفته اند جایز است با کراهت
و بعضی گفته اند حرام است مطلقا و بعضی گفته اند یکنظر جایز است و اعاده نظر حرام است و
قول اول خالی از قوتی نیست و آیات و اخبار بر آن دلالت دارد و در نظر کردن غلام
بالغ بسوی مالکه خود خلافست و مشهور حرمت است اگر خصی نباشد و در خواجه سرایان
که ذکر و خصیهای ایشان را بریده باشند خلافست بعضی گفته اند مالکه خود را میتواند دید و خالی
از قوتی نیست بعضی گفته اند غیر مالکه را نیز میتواند دید و بعضی گفته اند مطلقا جایز نیست
و این احوط است اگرچه بعضی از اخبار دلالت بر آن هم قول میکنند خصوصا قول اول و از
این حکم چند فرد را استثنا کرده اند اول کسی که خواهد زنی را بخواهد جایز است نظر کند
بر رو و دستها او و بعضی گفته اند بر مو و گردن او هم نظر میتوان کرد و روایات دارد
و همچنین زن نظر میتواند کرد بسوی مردی که اراده تزویج او دارد دویم کنیزی که خواهد بخرد
جایز است که نظر کند بدست و رو و مو و محاسن او و در سایر بدن غیر عورت خلاف است
احوط آنست که بدون تحلیل آقا نظر نکند سیوم مشهور آنست که جایز است نظر کردن
بسوی دست و رو و موی کفار که در امان اند مادام که از روی لذت و شهوت نباشد و بعضی
جایز نمیدانند و اول اقوی است چهارم مشهور آنست که نظر بکنیز دیگران بدون شهوت
میتوان کرد چنانکه در اعصار سابقه شایع بوده است که ایشان در مجالس مردان خدمت
میکرده اند و بعضی منع کرده اند و جواز اقوی است پنجم نظر کردن بدختران کوچک و
زنان پیر است که مظنه شهوت و لذت نباشد علی المشهور و الاقوی ششم در حال

ضرورت

ضرورت جایز است نظر کردن فصاد و حجام و جراح و طبیب بقدر ضرورت حتی عورت
و از برای شاهد شدن و ادای شهادت کردن و در صبی و غیر ممیز خلافی نیست که خود را از و
بپوشانیدن واجب نیست و در نابالغ ممیز خلافست و احوط آنست که ولی او را منع کند
از داخل شدن بر زنان نامحرم و زنان نیز غیر رو و دست خود را از و بپوشانند و مشهور
میان علما آنست که زنان را نیز جایز نیست نظر کردن بسوی مردان و بعضی رو و دست را
استثنا کرده اند و خالی از قوتی نیست چنانچه در اعصار رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله
علیهم اجمعین زنان بمجالس مردان می آمده اند و بنماز با حاضر میشده اند و از برای حوایج خود
ببازارها میرفته اند و ایشان را منع نمیکرده اند و در شنیدن صدای زن اجنبیه خلافست
بعضی مطلقا حرام دانسته اند و بعضی با التذاذ و خوف فتنه حرام میدانند و احوط آنست
که زیاده از قدر ضرورت سخن نگوید و نشنود و بهتر آنست که زن که پس در آید از پشت
سخن بگوید و از روی عشوه و ناز و صدای خوش آینده سخن نگوید و در وطی دبر زن
خلافست بعضی حرام دانسته اند و اشهر کراهت است و حرام است ذکر بر دست
یا سایر بدن خود مالد تا منی بیاید و اگر بدست یا بانگشت یا ببعضی از اعضای خود با زن یا کنیز
خود بازی کند تا او را منی بیاید جایز است و بهر چیز دیگر جایز نیست و در بازی کردن و مالیدن
ذکر خود بدست زوجه و کنیز خود تا منی بیاید خلافست و همچنین در مالیدن ذکر بغیر دست
زوجه و کنیز خود از سایر بدن او بغیر فرج خلافی کرده اند و اظهر و اشهر آنست که آنها حرام
نیست و خلافی نیست در حرمت جماع مردها و نثاری که در عروسیها میکنند جایز است
و بعضی مکروه میدانند و مشهور آنست که خوردن از آن جایز است مگر آنکه قرینه باشد که
صاحبش راضی نیست و گفته اند برداشتن از آن جایز نیست مگر آنکه [illegible] رخصت بدهد
که بردارند یا قرینه باشد که از برای برداشتن ریخته اند و وطی در قبل زن در ایام حیض و
نفاس حرام است و بعد از پاک شدن و پیش از غسل خلافست و بعضی از علما حرام دانسته اند

منزل از فرج زنی که او را بعقد دایم خواسته باشد و آزاد باشد بدون رخصت او
بیرون ریختن و بعضی مکروه دانسته اند و بعضی گفته اند اگر چنین کند دیت نطفه را که ده اشرفی
میباید بزن بدهد و خلافی نیست در آنکه بیش از نه سالگی وطی دختر حرام است و حرام است
ترک وطی زنی که بعقد دایم در حباله او باشد زیاده از چهار ماه بی عذری مگر برخصت زن
و حرامست بر مرد هر زنی که خویش نسبی او باشد بغیر اولاد عمو و عمه و خالو و خاله و بر
زن نیز مثل اینها از مردان حرام است و مثل اینها از رضاع نیز حرام است وقتی که
شرایط رضاع متحقق شود مانند مادر رضاعی و خواهر رضاعی و دختر رضاعی و عمه و خاله
رضاعی و دختر برادر و دختر خواهر رضاعی و کسی که وطی کند زنی را بعقد یا بملک حرام میشود
بر وطی کننده مادر آن زن و مادر مادر او و مادر پدر او هر چند بالا روند و دختران زن
و دختر دختر او و دختر پسر او هر چند پایین روند و بر آن زن حرام میشود پدر وطی کننده
و اجداد او هر چند بالا روند و فرزندان او هر چند پایین روند و اگر عقد کند زنی را و
وطی نکند آن زن حرام میشود بر پدر آن مرد و فرزندان او و دختران زن حرام مؤبد نمیشود
اما تا مادر در عقد اوست دختر را نمیتواند خواست و در مادر زن بمحض عقد بدون
وطی خلافست و اشهر و اقوی آنست که حرامست و مملوک پدر بر فرزند و مملوک فرزند
بر پدر بدون وطی حرام نمیشود و دو خواهر را در یک وقت بعقد جمع نمیتوان خواست خواه
خواهر پدری یا مادری یا پدر و مادری و خواه بعقد دایم و خواه متعه و اگر عقد یک خواهر بر طرف
شود دیگری را میتوان خواست بعد از عده رجعی و در عده باین در اثنای عده میتوان
خواست مگر در متعه که حدیث صحیح دلالت میکند بر عدم جواز و جمعی قایل شده اند
و مشهور آنست که دختر خواهر زن و دختر برادر زن را بعد از عقد آن زن نمیتوان
خواست مگر برضای آن و بعضی مطلقا جایز دانسته اند و بعضی مطلقا حرام دانسته اند و
احتیاط اولی است و فروع این مسئله بسیار است و اینها که مذکور شد در وطی صحیح است

و زنانی که بعد

و زنانی که بعد از عقد دیگری واقع شود باعث حرمت نمیشود مثل آنکه مادر را عقد کند و
بعد از آن با دختر زنا کند مادر حرام نمیشود و در زنائی که پیش از عقد واقع شود خلاف است
اکثر گفته اند سبب حرمت میشود و این احوط است و بعضی گفته اند مطلقا باعث حرمت
نمیشود و این اقوی است و بعضی گفته اند اگر زنا با عمه و خاله خود باشد باعث حرمت میشود
و اگر بغیر اینها باشد نمیشود و مردی که کنیزی را مالک شود و دست براو بمالد یا نظر کند
بجائی از بدن او که غیر مالک نظر بآن نمیتواند کرد بعضی گفته اند آن کنیز بر پدر او و فرزند
او حرام میشود و بعضی بوسیدن را گفته اند و مشهور آنست که حرام نمیشود و احادیث را
بر کراهت حمل کرده اند و اکثر علما گفته اند که فرزندان و خواهران و برادران و سایر نسبتها
که بسبب رضاع بهم میرسد در این احکام حکم نسب دارند و دو خواهر را در ملک جمع میتوان کرد
و در وطی جمع نمیتوان کرد که هر دو را وطی کند و یکی را که وطی کند تا او در ملک او هست
وطی دیگری بر او حرام است و کسی که زنی را در عده عقد کند و عالم باشد بعده و بانکه عقد
در عده حرام است آن زن بر او حرام مؤبد میشود و هرگز بر او حلال نیست و اگر عده را
نداند یا عده را داند و حرام بودن عقد در عده را نداند یا هیچیک را نداند اگر بعد از عقد
دخول کرده باشد باز حرام مؤبد میشود و اگر دخول نکرده باشد عقد باطلست و بعقد دیگر او را
میتواند خواست و در این احکام فرقی نیست میان عده رجعی و عده باین و عده وفات
و عده شبهه و میان عقد دایم و متعه و در مدت استبرای کنیز خلافست و اظهر آنست که
در آن جاری نیست و اکثر علما گفته اند که کسی که زن شوهردار را عقد کند باز حکم عقد در
عده دارد در جمیع احکامی که مذکور شد و روایات بسیار بر این دلالت میکند و چند
حدیث دلالت میکند بر آنکه حرام نمیشود و عمل بقول اول احوط است و کسی که زنا کند با زنی
که شوهر داشته باشد یا در عده رجعیه باشد مشهور آنست که حرام مؤبد میشود آن زن
بر زانی و در دلیلش سخنی هست و در عده باینه و عده وفات باعث حرمت

نمیشود و اگر زنا کند با زنی که شوهر داشته باشد و در عده رجعی باشد بر او حرام میشود بعقد او را نمیتواند خواست موافق مشهور و بعضی گفته اند که تا توبه نکند آن زن بر او حلال نیست و در روایت وارد شده است که توبه اش را امتحان کند یا آنکه او را بخواند بان حرامی که پیشتر میکرده است اگر قبول نکند و امتناع کند معلوم میشود که توبه کرده است و اکثر حمل بر استحباب کرده اند و ایضا خلاف است در نکاح زنانی که مشهور باشند بزنا و اشهر کراهت است و بعضی حرام میدانند و احوط اجتناب است و اگر زن کسی والعیاذ بالله زنا کند مشهور آنست که حرام نمیشود بر شوهر هر چند اصرار بر زنا کند و بعضی از علما گفته اند که با اصرار زن با شوهر حرام میشود و اگر کسی لواطه کند با پسری که بعضی از ذکرش داخل در او بشود حرام میشود بر لواطه کننده مادر و خواهر و دختر آن پسر اگر آن فعل پیش از نکاح آنها باشد و اگر بعد از نکاح آنها بکند مشهور آنست که حرام نمیشوند و مشهور آنست که این حکم سرایت میکند بجدات و اولاد اولاد او مثل مادر مادر پسر و مادر پدر او و همچنین هر چند بالا روند و بدختر دختر پسر و هر چند پایین روند و خالی از اشکالی نیست و بر هر تقدیر سرایت باولاد خواهر نمیکند و مشهور آنست که در فاعل و مفعول فرقی نیست میان آنکه صغیر باشند یا بالغ و مشهور آنست که بر مفعول چیزی حرام نمیشود و بعضی گفته اند مادر و خواهر و دختر فاعل نیز بر مفعول حرام میشوند و مستندی ندارد و مشهور آنست که محرم اگر عقد کند زنی را در حال احرام و داند که حرامست زن بر او حرام مؤبد میشود و بعضی گفته اند که اگر جاهل بحرمت باشد نیز حرام میشود و بعضی گفته اند که اگر عالم باشد مطلقا حرام میشود خواه دخول بکند و خواه نکند و اگر جاهل باشد با دخول حرام میشود و آزاد بعقد دایم چهار زن میتواند خواست و دو کنیز بعقد دایم بیشتر نمیتواند خواست و دو کنیز و دو آزاد میتواند خواست و زیاده بر چهار او را جایز نیست خواستن و متعه و ملک یمین هرچه خواهد میتواند گرفت و غلام بعقد دایم چهار کنیز و دو آزاد و یک آزاد و دو کنیز میتواند خواست و متعه

هرچه خواهد و ملک

هرچه خواهد و ملک یمین نیز بنا بر قولی که مالک شود و زنی را که سه طلاق بگویند تا محلل در میان نیاید حرام است و نه طلاق عدی که بگویند حرام مؤبد میشود و زنی که شوهر با او لعان کند حرام مؤبد میشود و از جمله احکام عدل میان زنان است و از جمله آنها آنکه هر چهار شب یکشب نزد یکی از ایشان بخوابد و جور بر ایشان نکند و نفقه بمعروف بدهد و زن اطاعت شوهر بکند و بدون رخصت او از خانه بیرون نرود و احکام نکاح بسیار است و در این رساله احصا نمیتوان کرد و ظهار کردن با زن که او را تشبیه بظهر مادر و خواهر و سایر محرمات بکند حرامست و احکامش بسیار است و از جمله توابع نکاح ایلاست که قسم بخورد در ترک وطی زوجه خود چهار ماه و زیاده و احکام آن بسیار است از جمله آنها لعان است که نسبت زنا بزوجه خود بدهد یا نفی فرزند او از خود بکند و زن و شوهر نزد حاکم شرع بر یکدیگر لعنت و نفرین کنند برای سقوط حد یا نفی ولد و احکام آن بسیار است و بعد از تحقق لعان زن بر او حرام مؤبد میشود و احکام عتق و بنده آزاد کردن غلام که بعد از فوت مولی آزاد شود و مکاتب که غلام کسی مبلغی بدهد و آزاد شود و کنیزی که از مولی فرزند داشته باشد بسیار است و بعد از انعقاد آنها و تحقق شرایط آنها مخالفت کردن حرامست و احکام وصیت بسیار است و مخالفت آن حرام است و حیف در وصیت و اضرار بوارث جایز نیست و لقطه و ضالة نیز احکام بسیار دارد و احکام شوارع و مساجد و مدارس و طرق و سایر مشترکات بسیار است و احکام صید و ذبایح و محرمات ذبیحه و حیوانات حلال گوشت و حرام گوشت بسیار است و در محرمات ذبیحه خلاف بسیار است از چهارده تا هفده اول خونی که از ذبیحه بیرون می آید نه آنچه در رگها میماند و آنچه در میان دل و جگر میماند پاکست و در حلال بودن آن خلاف کرده اند دویم سپرز است و خلافی در حرمت آن ظاهر نیست سیوم ذکر است و در آن هم خلافی معلوم نیست چهارم خصیتان است و آن را نیز بخلاف نقل کرده اند پنجم سرگین است و در آن نیز خلافی نقل نکرده اند باعتبار خباثت ششم مثانه است یعنی محل اجتماع بول هفتم مراره است یعنی زهره هشتم مشیمه است و

واحکام شرع را از حاکم
شرع ... بايد اخذ ...

و آن پرده ایست که فرزند در میان آن میباشد نهم فرج ماده است بیرون و اندرونش
دهم نخاع است یعنی مغز حرام که در میان فقرات پشت کشیده است یازدهم علبا
و آن دو پی کنده است که از دو طرف فقرات ظهر از گردن تا استخوان پشت دم
کشیده است دوازدهم غدد ها و گرههاست که در میان چربی گوشت میباشد سیزدهم
ذات الاشاجع است و آن پیهاست که در پشت پاهای حیوانات می باشد چهاردهم
خرزه دماغ است و آن غده ایست خاکستری رنگ که در میان مغز کله میباشد مانند
گرمی و تقریبا بقدر نخودی است پانزدهم حدقه است یعنی مردمک دیده که محل سیاهیست
نه جمیع چشم شانزدهم عروق است و گویا مراد اینها رگهای بزرگ باشد چنانچه در بعضی از
احادیث بجای آن اوداج وارد شده است یعنی شاه رگها و احوط آنست که حلقوم را
هم نخورند و اگر تمام رگها مراد باشد باید جمیع گوشت را ریشه ریشه از یکدیگر جدا کنند
بروشی که یهود میکنند هفدهم گوشت دل است و در غیر پنج چیز اول که مذکور شد خلاف
کرده اند و بعضی مکروه دانسته اند خصوصا در عروق و گوشت دل که اکثر علما مکروه میدانند
و ابن بابویه گفته است که در بعضی از روایات بجای حیا یعنی فرج جلد واقع شده است
و از این سبب بعضی از معاصرین کله و پاچه را حرام میدانند باعتبار آنکه اینها را غالبا با پوست
می پزند و بچنین حدیث مرسلی با معارضه عمومات آیات و اخبار اثبات حرمت
مشکلست با آنکه احادیث در مدح کله و پاچه وارد شده است بدون استثنائی و قیدی
و ممکنست که مراد از جلد فرج باشد بقرینه آنکه بجای حیا واقع شده است و در این آیه کریمه
وارد شده است که در روز قیامت شهادت خواهند داد از برای شما گوشها و دیدهای شما و جلود
شما و احادیث معتبره وارد شده است که مراد از جلود فرجهاست و قلوه را گفته اند
مکروه است خوردن و نهی از آن وارد شده است و حیوانی که متعدی عذره انسان بخورد
بر تنهائی گوشت آنرا حرام میشود بنابر مشهور و بعضی گفته اند مکروه است و در مدتش خلافهاست

دیم گوشت آدمی

و بعضی گفته اند که مدتش آنست که گوشتش بدبو نشود و بیشتر از جلال ببول [illegible] می آید که علف
دیگر با آن بخورانند شتر را تا چهل روز و گاو را بیست روز یا سی روز یا چهل روز علی الخلاف
و گوسفند را ده روز یا هفت روز یا پنج روز یا چهارده روز و مرغ آبی و مرغ خانگی را تا
سه روز یا پنج روز و ماهی را یکشبانه روز و احوط آنست که در این مدتها علف پاک به او
بخورانند و مشهور آنست که چهارپائی را که آدمی وطی کند گوشت آن و نسلی که بعد از آن بهم رسانند
حرام میشود و واجبست او را ذبح کنند و با آتش بسوزانند اگر مقصود از آن گوشتش باشد
و ایضا مشهور آنست که حیوانی که شیر خوکی را بخورد اگر گوشتش با آن نروییده و استخوانش با آن
محکم نشده است گوشت و شیر آن مکروه است و سنت است که هفت روز آنرا استبرا
کنند و اگر گوشتش با آن روییده و استخوانش محکم شده است حرام میشود گوشت آن حیوان و
و گوشت نسل آن که بعد از آن بهم رسانیده است و خوردن خاک و گل حرام است بغیر
تربت حضرت امام حسین صلوات الله علیه بقصد شفا و شیره انگور که بجوشش آید حرام است
تا دو ثلث آن برود یا سرکه شود و در عصیر مویز و کشمش خلاف است و اشهر و اظهر عدم حرمت
و کشمش طعام حرام نیست و بدانکه تصرف در مال غیر بی رخصت او جایز نیست مگر در ده
موضع اول خوردن از خانه آنهاست که حق تعالی در قرآن فرموده است وَلَا عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ أَن
تَأْكُلُوا مِن بُيُوتِكُمْ یعنی حرجی و گناهی بر شما نیست اینکه بخورید از خانهای خود بعضی گفته اند
مراد بخانهای خود شان خانه اولاد ایشان است زیرا که فرزند و اموال او متعلق به پدر دارد
و بعضی از زواج را هم داخل کرده اند و بعضی گفته اند اینها را ذکر نکرده اند از برای آنکه بطریق اولی
معلوم بوده در تبه که ذکر انفس از برای مبالغه در حلیت آنهای دیگر باشد یا مراد چیزی باشد
که در خانه خود بیابد و نداند از او است أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ یعنی
یا خانهای پدران شما یا خانهای مادران شما و خلاف است در آنکه اجداد در پدران داخل است
مثل جد پدری و پدر مادر و همچنین خلاف است در آنکه جدات در مادران داخلند مانند مادر

و مادر پیر او بیوت اخوانکم او بیوت اخواتکم یعنی یا خانهای برادران شما یا خانهای
خواهران شما و برادر و خواهر اعم اند از آنکه پدری باشند یا مادری یا پدر و مادری او بیوت
اعمامکم او بیوت عماتکم او بیوت اخوالکم او بیوت خالاتکم یعنی یا خانهای
عموهای شما یا خانهای عمه‌های شما یا خانهای خالوهای شما یا خانهای خالهای شما اینها نیز اعم اند از
آنکه عمو و خالو پدری باشند یا مادری یا پدر و مادری و ظاهر شامل آنست که عمو و خالوی پدر و مادر و جد را
شامل نباشند او ما ملکتم مفاتحه یا آن خانهایی که مالک باشید شما کلیدهای آنرا بعضی
گفته اند مراد خانه بنده آزاد نیست زیرا که مال بنده از آقاست یا خانه کسی که او را
بر او ولایتی باشد مانند وصی و ولی طفل که ایشان بقدر معروف از مال ایشان میتوانند خورد
و بعضی گفته اند آنست که در خانه خود مالی بیابد و نداند که از اوست و از حضرت صادق
صلوات الله علیه منقول است که مراد از این مردیست که وکیلی داشته باشد و در مال او
قیام نماید و بدون اذن او از مال او بخورد او صدیقکم یعنی یا خانه دوست و یار شما و در
معنی صدیق خلافست بعضی گفته اند مراد دوستی است که در دوستی صادق باشد و بعضی گفته اند
آنست که باطن او با باطن تو موافق باشد همچنانکه ظاهر او با ظاهر تو موافق است و از
حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست که بخدا قسم که او مرد بسته که داخل شود در خانه
صدیق و یار خود پس بخورد از طعام او بدون رخصت و در روایت دیگر وارد شده است که
آنحضرت از شخصی پرسید که آیا احدی از شما دست خود را داخل میکند در آستین مصاحب
خود یا جیب او که مال بردارد گفتند نه حضرت فرمود که پس شما صدیق و دوست یکدیگر
نیستید و ایضا از آنحضرت منقول است که از جمله عظیم بودن حرمت صدیق آنست که
حقتعالی او را در انس و اعتماد و انبساط و ترک حشمت گردانیده است بمنزله النفس و پدر
و برادر و فرزند و از ابن عباس روایت کرده اند که صدیق بزرگتر است از پدر و مادر زیرا که
اهل جهنم در وقتی که استغاثه کردند استغاثه به پدران و مادران نکردند بلکه گفتند نیست ما را

نفقه ایشان

شفاعت کنندگان و نه صدیق مهربان لیس علیکم جناح ان تاکلوا جمیعا او اشتاتا
یعنی نیست بر شما باکی و حرجی در آنکه بخورید با هم یا پراکنده و متفرق بدانکه ظاهر این آیه کریمه
آنست که آدمی از خانه این جماعت مطلقا چیزی میتواند خورد از مال ایشان و اکثر علما قید
کرده اند این حکم را بآنکه علم بعدم رضای مالک نداشته باشد و اگر ظن قوی بعدم رضا داشته باشد
خلاف کرده اند و بعضی قید کرده اند بآنکه باذن ایشان داخل آن خانه شده باشد و بعضی گفته اند
که جایز است خوردن از چیزهایی که اگر نخورند خوف فساد آن چیزها باشد و این همه قید
بسیار بی وجه است و گویا از کلام این تخصیصات را کرده اند که بنای حکم را بر آن گذاشته اند
که در این صور تعاطی برضای مالک حاصلست و گفته اند که چنین ظاهر حال دیدن خانهاست
که صاحب خانه راضی باشد بخوردن این را قایم مقام اذن صریح کرده اند همچنانکه در صورتی
که قراین اذن واضح است رخصت طلبیدن قبیح و سمج مینماید مثل آنکه طعامی را نزد کسی
حاضر کنند و او بگوید رخصت میدهید که از این طعام بخورم و بعضی گفته اند اموال از
خداست و او اعلم است بمصالح عباد و آیه مطلق است چه مضایقه که حقتعالی از برای آدمی
جایی حقی در اموال خویشان و دوستان قرار داده باشد و هر چند مالک منع کند او تواند
خورد چنانکه در جامع الجوامع گفته است که از ائمه علیهم السلام منقولست که باکی نیست
در خوردن از خانه این جماعت بغیر اذن ایشان بقدر حاجت بی اسرافی و در مجمع البیان
گفته است که رخصت خوردن از خانه این جماعت بدون اذن ایشان از بابت رخصت
کسی است که گرسنه باشد و داخل باغی شود از میوه آن باغ بخورد یا در سفر بگله گوسفندی
برسد و تشنه باشد از شیر آنها بیاشامد و این توسعه ایست که حقتعالی بر بندگان خود کرده است
و بعضی گفته اند این آیه دلالت میکند بر اباحت اکل زوجه از خانه زوج خود و اکل
فرزند از خانه مادر و پدر و اکل مادر و پدر از خانه فرزندان پس اگر نفقه او بر ایشان
واجب باشد و شرایط متحقق باشد احتیاج باذن نیست مگر آنکه زیاده از مقدار نفقه

صرف کند و با عدم وجوب نفقه اذن شرط نیست مگر آنکه علم بعدم کراهت مالک داشته باشند
و این بحث بسیار دور از کار است و اگر اجماع متحقق نباشد بر عدم جواز در صورت نهی
مالک یا علم بعدم رضا هیچ تقیید در آیه ضرور نیست و الا بهمان قدر تقیید باید کرد
و در روایت زراره وارد شده است که زن بی رخصت شوهر میتواند خورد و در روایت
جمیل وارد شده است که زن میتواند بخورد و تصدق کند از خانه شوهر و صدیق
میتواند بخورد از خانه یار و برادر مؤمن و تصدق کند و بعضی از راه قیاس بطریق اولی
استدلال کرده اند بر جواز تصرف در مال اینجماعت که در آیه مذکور شده اند هرگاه
کمتر باشد از خوردن مانند نشستن در خانه ایشان و نماز بر روی فرشهای ایشان و در
جامهای ایشان و وضو ساختن بآب ایشان نه سایر تصرفات در اموال ایشان
اگرچه روایت سابق دلالت بر جواز برداشتن زر از آستین و جیب صدیق میکند اما
بمجرد این روایت تخصیص عمومات آیات و اخبار مشکل است بلی از احادیث
معتبر ظاهر میشود که مردم را در نهرها و قنوات حق خوردن و وضو و غسل و استنجا و سایر
استعمالات ضروریه که ضرر عظیمی بمالک نداشته باشد بهم باشد چنانچه منقول است که
سه چیز است که همه مردم در آن مساوی اند آب و آتش یعنی هیزم از برای سوختن از
کوهها و صحراها و گیاه یعنی آنچه در صحراهای مباح میروید و همچنین نماز کردن در صحراها
که ضرری بمالک نداشته باشد و تیمم کردن از آنها چنانچه متواتر است از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله که خدا زمین را از برای امت من محل سجود و محل نماز گردانیده است
و پاک کننده گردانیده است و تجویز کرده اند که وصی و قیم مال ایتام اجرت المثل عمل
خود را بردارد و با احتیاج یا مطلقا و احوط آنست که اقل امرین از خرج ضروری و اجرت
المثل را بردارد و دیگر مشهور میان علما آنست که جایز است آدمی را که بخورد از آنچه
بر راه او میگذرد از میوه درخت خرما و سایر درختان میوه دار یا بوستان خربزه و خیار

وامثال اینها یا خورشت

وامثال اینها یا خورشت گندم و جو و اشباه اینها حتی آنکه شیخ طوسی بر این دعوی اجماع
کرده است و احادیث بر جواز دلالت میکند و بعضی جایز ندانسته اند باعتبار صحیحه که در منع
وارد شده است و آنها که تجویز کرده اند قید کرده اند که بقصد خوردن نرود و افساد نکند و با
خود برندارد و علم و ظن بکراهت مالک نداشته باشد و احوط آنست که تا قرائن رضای
مالک نباشد نخورد و مشهور میان علما آنست که صیدی که از برای قوت و تجارت نباشد و غرض
محض لهو و سیر باشد حرامست و قسم یاد کردن به بیزاری از خدا یا رسول یا ائمه هدی صلوات الله
و سلامه علیهم حرامست و بعضی موجب کفاره دانسته اند و حرامست زنان را در مصیبتها طپانچه
بر رو زدن و رو را خراشیدن و مو را کندن و بریدن و ایضا مشهور حرمت جامه چاک
کردن است مردان و زنان را از برای زن و شوهر و سایر اقارب و بعضی تجویز کرده اند
گریبان چاک کردن را برای پدر و برادر و روایت معتبر وارد شده و در بعضی از روایات تجویز
جامه دریدن زن را برای شوهر وارد شده است و بعضی جامه دریدن زن را مطلقا تجویز کرده اند
و ظاهر بعضی از اخبار کراهت است و احوط ترکست و مشهور آنست که زن را بدون
ضرورت تراشیدن سر حرام است و طبیب حاذق را جایز است طبابت کردن
و همچنین جراحی کردن و بریدن سلعها اگر ظن تلف نباشد و چشم را دارو کشیدن و میل
زدن و تراشیدن و امثال اینها بانهایت احتیاط و غیر حاذق را هیچیک از اینها جایز
نیست و مشهور آنست که حرام است که مرد و زن نامحرم در یک حجره باشند بی آنکه
ثالثی با ایشان باشد و مصافحه نامحرم مگر آنکه جامه در میان باشد و اگر با جامه مصافحه کند باید
دستش را نیفشارد و با غیر زوجه و کنیز خود در زیر یک لحاف برهنه خوابیدن حرام است
خواه هر دو مرد و خواه هر دو زن و خواه مرد و زن و خواه خویش و خواه بیگانه و خواه محرم و خواه غیر
محرم و احوط آنست که دو مرد و دو زن و مرد و زن محرم نیز با جامه در زیر یک لحاف
نخوابند و اگر بخوابند لحاف را در میان ته کنند و ابن بابویه از حضرت باقر صلوات الله

علیه روایت کرده است که نهی کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله از بوسیدن مرد مرد را و از اینکه
دو مرد در پهلوی یکدیگر بخوابند و در میان ایشان جامه نباشد بی ضرورتی و از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که پسر و پسر را و دختر
پسر را و دختر و دختر را بعد از ده سالگی باید جدا کنند از یکدیگر در خوابیدن و در یک رخت
خواب نخوابند و در روایت دیگر وارد شده است که بعد از شش سال باید رختخواب
ایشان را جدا کنند و شیخ یحیی بن سعید در جامع گفته است که چون دختر شش ساله شود جایز
نیست نامحرم را که او را ببوسد و در بر گیرد و احوط آن است که بچه را نیز نبوسند
و در بر نگیرند و در دامن ننشانند چنانکه در روایتی وارد شده است و اکثر اخبار نهی از
بوسیدن و در بر گرفتن و در دامن نشاندن دختر شش ساله وارد شده است و شاید
در ما بین پنج و شش مکروه باشد و در داخل شدن خانه اجانب واجب است رخصت
طلبیدن و مستحب است که سلام کند و ظاهر اکثر اخبار آن است که سلام واجب نباشد چنانکه
حق تعالی فرموده است ای گروهی که ایمان آورده اید داخل مشوید در خانهای غیر خانهای خود
تا آنکه خبر کنید یا رخصت بگیرید و عامه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده اند
که تکلم کند یعنی بگوید سبحان الله یا الحمد لله یا الله اکبر یا تنحنحی بکند که خبردار کند
اهل خانه را پس فرموده که سلام کنید بر اهل آن خانه که گفته اند یا آنکه سه مرتبه بگوید که
السلام علیکم داخل شوم اگر رخصت بدهند داخل شود و الا برگردد پس فرموده که این سلام
کردن و رخصت گرفتن بهتر است از برای شما شاید متذکر شوید احکام آنرا پس
اگر نیابید در آن خانها احدی را پس داخل مشوید تا رخصت دهند شما را و اگر گویند
شما را که برگردید پس برگردید این پاکیزه تر است از برای شما و خدا بکردهای شما داناست
بر شما نیست باکی و گناهی در آنکه داخل شوید در خانهایی که محل سکنای مخصوص
مردم نیست مانند رباطها و کاروانسراها که در آنها تمتعی از برای شما هست یا متاعی

بلکه فروختن گذاشته

الله ولا سواه

بلکه فروختن گذاشته اند که هر که خواهد برود و بخرد و خدا میداند آنچه را اظهار میکنید و آنچه را
پنهان میکنید و در حدیث است که دکانهای اکثر مردم که قرینه اذن در دخول در آنها باشد حکم
داشته باشد و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که رخصت طلبیدن سه مرتبه است
اول را میشنوند و در دوم حذر میکنند و در سیوم اگر خواهند رخصت میدهند و اگر خواهند رخصت
نمیدهند پس اگر رخصت طلبیده برمیگردد و بسند صحیح از آنحضرت منقولست که استیناس که حق تعالی
فرموده است نعل بر زمین زدن و سلام کردن است و علی بن ابراهیم از آنحضرت روایت کرده است
که بیوت غیر مسکونه که رخصت طلبیدن در کار نیست حمامها و کاروانسراها و آسیاها
و اینها است که بی رخصت داخل میتوان شد و کلینی بسند معتبر روایت کرده است از حضرت صادق
صلوات الله علیه که نهی کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله از آنکه داخل شوند مردان بر زنان نا
محرم مگر رخصت اولیای ایشان که اختیار ایشان با ایشان است و ایضا بسند صحیح از حضرت
صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که میباید رخصت بطلبد مرد چون خواهد داخل خانه
پدر خود شود و پسر هرگاه خواهد که داخل خانه پسر شود در کار نیست که رخصت بطلبد و بسند دیگر روایت
کرده است که پرسیدند از آنحضرت که مردی باید رخصت از پدر بطلبد فرمود بلی من از پدرم
رخصت میطلبیدم و مادرم نزد او نبود و فوت شده بود و زن پدرم نزد او بود و من کودکی
بودم رخصت میطلبیدم که مبادا با او پدرم خلوت کرده باشد و راضی برفتن من نباشد و
اگر سلام کند بهتر و نیکوتر است و ایضا بسند صحیح روایت کرده است از آنحضرت که میباید
مرد رخصت بطلبد بر دختر و خواهرش اگر شوهر داشته باشند و در حدیث دیگر فرمود که بالغ
باشد داخل نشود در خانه مادرش و نه خواهرش و نه خاله اش و نه سایر محارمش مگر با اذن ایشان
و تا سلام نکند رخصت نمیدهند و سلام طاعت خدا است و باز حق تعالی فرموده ای گروه مؤمنان
باید که رخصت بطلبند از شما آنها که بنده و ملک یمین شما باشند و آنها که بحد بلوغ نرسیده اند
از شما یعنی آزادان سه مرتبه در هر شبانه روز پیش از نماز صبح و در وقتی که جامهای خود را

میکذارید که خواب قیلوله بکنید در وقت گرمی هوا و در وقت نماز خفتن آنها سه وقتند
که مظنهٔ آنست که عورات را خواهید مستور دارید نیست بر شما و بر ایشان باکی اگر رخصت نطلبند
ایشان بر گرد شما میگردند در اوقات دیگر از برای خدمت بعضی از شما بر بعضی و بیکدیگر احتیاج
دارید چنین بیان میکند خدا از برای شما آیات را و خدا دانا و حکیم است و چون برسند اطفال
شما بحد بلوغ یعنی آزادان پس باید رخصت بطلبند در همه اوقات چنانچه رخصت میطلبیدند
آنها که پیش از ایشان بودند از بالغان آزاد و در بسیار اوقات این مضمون آیاتیست که
که در این باب وارد شده است و احکام و فواید بسیار از آنها مستنبط میشود که اکثر علما
متوجه آنها نشده اند حتی بعضی از مفسران اینها را از آیات منسوخه داشته اند و
اخبار معتبره دلالت میکند بر آنکه منسوخ نیستند و بعضی از فواید را باید مذکور ساخت
اول آنکه حق تعالی امر کرده است ممالیک را که در این اوقات رخصت بطلبند مراد از ممالیک
کیست بعضی از مفسران عامه گفته اند مراد کنیزانند و احادیث ما نفی این میکند و خلاف
ظاهر آیه نیز است و بعضی گفته اند غلامانند و حدیث زراره صریحست در آنکه مراد
غلامانند و بس و کنیزان داخل نیستند و بعضی گفته اند غلامان و کنیزان هر دو داخلند
و حدیث صحیح فضیل بن یسار صریحست در این و ممکنست نسبت بکنیزان محمول بر استحباب
باشد یا تقیه دویم آنکه این آیه دلالت میکند بر آنکه غلام نیز مانند اطفال محرم باشند
و اقلا فرقی میان ایشان و آزاد نباشد مؤید قول الجماعت میشود که غلامان و خواجه سرایان را
محرم میدانند سیوم آنکه تکلیف اطفال باستیذان یا آنکه ایشان مکلف نیستند چه معنی
دارد و بعضی گفته اند مراد تکلیف اولیای ایشانست که ایشان را تمرین بر این بکنند
و آنکه فرموده است که باکی بر شما و بر ایشان نیست اشعار باین دارد و بعضی گفته اند این
بر سبیل استحباب است و تکلیف استحبابی نسبت بایشان میباشد و اول اظهر است
و بر هر تقدیر مراد صبی ممیز است که تمیز میان نیک و بد و عورت و غیر عورت کند چهارم گفته اند

تخصیص این اوقات

تخصیص این اوقات ثلثه از برای آنست که هر یک مظنهٔ کشف عورتست و اکثر بدن آنست
اما پیش از نماز صبح از برای آنکه وقتی است که از خواب بر میخیزند و سر را میکشایند و تبدیل جامهٔ شب
بجامهٔ روز میکنند و همچنین وقت ظهر وقت قیلوله است و مضاجعت با یکدیگر و انداختن بعضی
از جامهها و همچنین بعد از عشا وقت تبدیل جامهٔ روزست بجامهٔ شب و مضاجعت با زنان
و بعضی گفته اند در این اوقات جماع میکرده اند که نماز را با غسل بکنند از جهت منع از دخول
بدون اذن شده است و کلینی از حضرت صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که
میباید خادم تو چنین بحد بلوغ رسد رخصت بطلبد در سه وقت عورت هر چند خانهٔ او در میان
خانهٔ تو باشد و خدا از برای این امر کرده است که در این اوقات رخصت بطلبند که اینها ساعات
غفلت و خلوتند بجهت طوافون علیکم تاکید و تعلیلست از برای آنکه در غیر این سه وقت
رخصت گرفتن ایشان در کار نیست زیرا که چون شما را با ایشان احتیاج و ایشان را بشما رجوع
است اگر در همه اوقات باید که رخصت بطلبند کار بر شما و ایشان دشوار میشود و از جمله
احکام ضروریه حکم سلام و جواب سلام است حق تعالی میفرماید وَاِذَا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ
فَحَيُّوا بِاَحْسَنَ مِنْهَا اَوْ رُدُّوهَا یعنی هرگاه تحیت کنند شما را بنوعی از انواع تحیتها
پس تحیت کنید شما به نیکوتر از آن تحیت یا رد کنید آنرا بدرستی که خدا بر همه چیز حساب
کننده و شاهد است و از برای بیان مفاد این آیه تحقیق چند مطلب ضرورست اول خلافست
در معنی تحیت بعضی گفته اند تحیت سلام است و اکثر مفسرین و لغویین چنین تفسیر کرده اند
و بعضی گفته اند هر دعا و تحیتی از این داخلست و بعضی گفته اند هر نیکی از قول و فعل را
شاملست چنانچه ظاهر کلام علی بن ابراهیم در تفسیر چنین است و بعضی گفته اند مراد عطیه و
بخشش است یا باید که آنرا پس دهند یا عوض زیاده از آن بدهند و این قول بسیار
ضعیف است و از اخبار معتبره ظاهر میشود که یا مراد خصوص سلام است یا هر سلام و دعا و اکرامی
را شاملست چنانچه بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه منقولست که از یک

از شما عطسه کند بگوید یرحمکم الله و او در جواب بگوید یغفر الله لکم و یرحمکم پس حضرت
استشهاد باین آیه فرمودند و ابن شهرآشوب روایت کرده است که جاریه حضرت امام
حسن صلوات الله علیه یک تای گلی از گلها بآنحضرت آورد حضرت او را آزاد کرد او را سبب
این پرسیدند فرمود خدا ما را چنین تادیب فرموده است در این آیه و بهتر از آن گل آزاد
کردن او بود و کلینی بسند صحیح از حضرت صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که رد
جواب کتابت واجبست مانند رد سلام و اخبار درین باب بسیار است و در مجمع البیان
از ابن عباس روایت کرده است که تحیت باحسن در صورتیست که سلام کننده مؤمن باشد و رد
در صورتیست که سلام کننده از اهل کتاب باشد پس اگر مسلمان سلام کند و بگوید السلام علیکم
در جواب بگوئی و علیکم السلام و رحمة الله و برکاته تحیت باحسن کرده و این منتهای
سلامست و اگر کافر سلام کند میگوئی و علیکم و بعضی گفته اند هر دو از برای مسلمانانست و
روایت کرده اند که مردی بنزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت السلام علیک
حضرت فرمود و علیک السلام و رحمة الله پس دیگری آمد و گفت السلام علیک و رحمة الله
حضرت فرمود و علیک السلام و رحمة الله و برکاته پس دیگری گفت السلام علیک
و رحمة الله و برکاته حضرت گفت و علیک صحابه گفتند یا رسول الله از برای اول و دوم
زیاده کردی و از برای سیوم زیاده نکردی حضرت فرمود سیوم چیزی از تحیت را از برای ما نگذاشت
پس من مثل آنرا برا او رد کردم و بالجمله سلام البته داخل تحیت است و جوابش واجب
و تحیتهای دیگر احوط آنست که در غیر نماز جواب بگوید و حکم نماز و تحیتهای دیگر مذکور
خواهد شد ان شاء الله و بدانکه بعضی از صحابه گفته اند که اگر بگوید سلام علیک یا علیکم السلام
صحیحست و واجبست رد آن و علامه رحمه الله گفته است که اگر علیکم السلام بگوید جوابش
واجب نیست زیرا که این سلام نیست بلکه جواب سلام است و مؤید اینست اخبار عامه
روایت کرده اند شخصی نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت علیک السلام

یا رسول الله

یا رسول الله حضرت فرمود علیک السلام تحیت مردهاست چنین سلام کن بگو سلام علیک
پس اگر جواب تو میگوید میگوید علیک السلام و شیخ بهائی خلاف کرده اند در سلام و سلاما
و السلام و سلامی علیک و سلام الله علیک و ظاهر ابن ادریس آنست که در هیچ یک از
اینها و امثال اینها رد سلام واجب نیست و عموم آیه شامل اینهاست و وجوب رد اظهر است
سیوم خلافست در آنکه آیا متعین است در غیر نماز در جواب بگوید علیکم السلام بتقدیم
علیکم ظاهر علامه در تذکره این است و اگر سلام کننده یک کس باشد علیک السلام و اگر واو را
بیندازد و بگوید علیکم السلام صحیحست و گفته است اگر دو کس بیکدیگر برسند و هر یک بر دیگری
سلام کنند بر هر یک جواب سلام دیگری واجبست تا اینجا کلام علامه بود و ابن ادریس
و جمعی را اعتقاد آنست که السلام علیکم در جواب کافیست و این اقوی و اظهر است چنانکه
در حسنه ابراهیم بن هاشم از حضرت صادق علیه السلام منقولست که اگر مسلمانی بر شما سلام کند
بگوئید سلام علیکم و اگر کافری بر شما سلام کند بگوئید علیک چهارم ظاهر کلام اکثر اصحاب اینست
که رد باحسن واجب نیست چنانکه ظاهر آیه و اخبار معتبره است و اخباری که دلالت میکند
بر آنکه اگر سلام کننده مؤمن باشد رد باحسن واجبست از طرق عامه است و محل اعتماد نیست
پنجم دعوای اجماع کرده اند که رد سلام واجب کفاییست نه عینی پس برد یکی از دیگران ساقط
میشود اما شرطست که آنکه جواب میگوید داخل آنها باشد که سلام بر ایشان کرده است پس اگر
غرض سلام کننده شخص خاصی باشد او باید که جواب بگوید و بجواب دیگران ساقط نمیشود
و مکروه است کسی را که برجمعی داخل شود مخصوص گرداند بعضی را بسلام بلکه باید برجمع سلام کند
و مقصودش سلام برهمه باشد و خلافست در آنکه برد کردن صبی ممیز از دیگران ساقط میشود
یا نه و احوط آنست که اکتفا نکنند و اگر سلام کننده صبی غیر ممیز باشد جواب او واجب نیست
و اگر ممیز باشد خلافست و ظاهر آیه وجوبست ششم مشهور آنست که وجوب رد فوریست
و کسیکه تاخیر کند گناهکار است بعضی گفته اند بر ذمه او میماند مانند سایر حقوق تا ادا کند

هفتم اکثر علما گفته اند واجبست جواب آنکه سلام کننده بشنواند در غیر حال نماز تحقیقا اگر
کر نباشد و تقدیرا اگر کر باشد یعنی چنان بگوید که اگر کر نباشد بشنود و در روایت است که در کر باید اشاره
یا حرکتی بکند که برو معلوم شود که جواب گفته است و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که چون سلام کند احدی از شما باید بلند بگوید تا نگوید که سلام کردم و جواب رد نکردند و شاید سلام
کرده باشد و ایشان نشنوانیده باشند و کسی که رد سلام میکند بلند بگوید تا نگوید سلام کننده که
من سلام کردم و جواب سلام من نگفتند و علما گفته اند که اگر ندا کند از پس دیواری یا پرده
و بگوید السَّلامُ عَلَیکُم یا فلان یا نامه نویسد و در آن نامه برو سلام کند یا رسولی بفرستد
و بگوید سلام مرا بفلان برسان و نامه یا رسالت باو برسد بعضی از علما گفته اند که واجبست
جواب و بعد از آن ترجیح داده است که اگر ندا را بشنود واجبست و در صورتهای دیگر واجب
نیست و کلام او متین است و بعد از آن گفته است که آنچه مردم عادت کرده اند که در
هنگام برخواستن از مجلس و مفارقت از جمعی سلام میکنند آن دعاست نه تحیت و جواب
آن واجب نیست سنت است مؤلف گوید که از کلام علامه رحمه الله ظاهر میشود که سلام
هنگام مفارقت مستندی ندارد و حمیری در قرب الاسناد از حضرت صادق صلوات
الله علیه روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هرگاه مردی از مجلس
خود برخیزد باید وداع کند برادران خود را بسلام و اگر بعد از رفتن او در حرف خیری
شروع کنند شریک ایشان خواهد بود در ثواب آن و اگر در امر باطلی شروع کنند گناهش
بر آنها خواهد بود و برو گناهی نخواهد بود و در جامع الاخبار از حضرت رسالت پناه صلی الله
روایت کرده است که اگر احدی از شما از مجلس خود برخیزد و وداع کند ایشان را بسلام و
گویا باعتبار ضعف این احادیث بنا بر طریقه متاخرین اعتنا باینها نکرده است و
در روایت است از برای اثبات استحباب استدلال باین اخبار توان کرد و بعموم آیه استدلال
بر وجوب جواب میتوان کرد هشتم بعضی گفته اند که حرام است سلام زن بر مرد اجنبی

بنا بر آنکه صدای

بنا بر آنکه صدای زن عورت و اگر متاخرین در این باب توقف کرده اند بنا بر آنکه دانستی حرمت
شنیدن صدای زن بدون شهوت ثابت نیست اما بر زن جوان سلام کردن کراهتی دارد و چنانکه کلینی
و غیر او بسند حسن بلکه صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
سلام میکرد بر زنان و ایشان جواب میگفتند و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه سلام میکرد
بر زنان و کراهت داشت از آنکه سلام کند بر زن جوان و میفرمود که میترسم که خوشم آید
مرا صدای او پس داخل شود از گناه بر من زیاده از آنچه طلب میکنیم از اجر و ثواب و گویا حضرت
این را از برای تعلیم دیگران میکرده اند و بنا بر قول جمعی که سلام را بر اجنبی حرام میدانند خلافست
که اگر سلام کند جواب سلام او واجبست بر اجنبی یا نه و اگر مرد اجنبی بر زن سلام کند باز خلافست
که جواب برو واجبست یا نه و اظهر وجوبست در جمیع این صور نهم خلافست که آیا
ابتدا بسلام بر اهل ذمه میتوان کرد یا نه اکثر علما گفته اند جایز نیست و خلافی میان ایشان
ظاهر نیست و احادیث بر نهی وارد شده است اما اگر اجماعی نباشد جزم بحرمت مشکلست
و علی ای حال باید مقید ساخت بغیر حال ضرورت و مصلحت چنانکه کلینی بسند صحیح از عبد الرحمن
بن حجاج روایت کرده است که گفت عرض کردم بخدمت حضرت کاظم صلوات الله علیه که
مرا خبر ده اگر محتاج شوم بطبیب نصرانی برو سلام کنم و دعا کنم او را حضرت فرمود بلی دعای
تو باو نفعی نمیرساند و ایضا بسند حسن کالصحیح نیز این مضمون را روایت کرده است و علامه
رحمه الله گفته است که سلام نباید کرد بر اهل ذمه ابتدا و اگر سلام کند برو ذمی بعضی کافری
که در امان باشد با کسی که او را نشناسد و بعد از سلام معلوم شود که ذمی بوده است جواب
او بگوید بغیر سلام بآنکه بگوید هداک الله یعنی هدایت کند ترا خدا یا انعم الله صباحک
یعنی خدا نیکو گرداند صباح ترا یا اطال الله بقاءک یعنی دراز کند خدای تعالی بقای ترا و اگر
رد سلام بکند بگوید علیک تمام شد کلام علامه و بسند حسن کالصحیح از حضرت باقر
علیه السلام منقولست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که اگر مسلمانی بر شما سلام کند بگوئید

السلام علیکم و اگر کافری بر شما سلام کند بگوئید علیک و بسند موثق از حضرت صادق علیه
السلام منقول است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که ابتدا مکنید اهل کتاب را
به تسلیم و اگر سلام کنند بر شما بگوئید و علیکم و بسند موثق دیگر از حضرت صادق علیه السلم منقول است
که اگر یهودی و نصرانی و مشرک و بت پرست بر کسی سلام کنند و او نشسته باشد بگوید علیکم
و در حدیث موثق کالصحیح فرمود که بگو علیک پس ازین احادیث معتبر معلوم شد که کفار را
مطلقا ابتدا بسلام نباید کرد و احادیث دیگر درین باب بسیار است مگر در حال حاجت و
ضرورت و در جواب ایشان باید گفت علیک یا و علیک یا علیکم یا و علیکم با واو
و بدون واو هر دو جایز است و بعضی از علما با واو را تجویز نکرده اند و آیا سلام تمام بر ایشان
میتوان گفت بعضی مکروه و بعضی حرام میدانند و احوط ترک است و آیا جواب ایشان بیکی از آنها که
مذکور شد واجبست خلاف است و احوط آنست که ترک نکنند و اگر عبارت غیر سلام که علامه
رحمه الله گفته است در اخبار ندیده ام و کلینی روایت کرده است از حضرت امام رضا علیه السلم
که بحضرت صادق علیه السلم گفتند که چگونه دعا کنیم از برای یهودی و نصرانی فرمود میگوئی بارک الله
لک فی دنیاک یعنی خدا برکت دهد از برای تو در دنیای تو و از خالد قلانسی روایت کرده است
که بحضرت صادق علیه السلم عرض کردم که ملاقات میکنم با ذمی و با من مصافحه میکند فرمود که دست
خود را بخاک یا بدیوار بمال گفتم مصافحه با ناصبی و دشمن اهل بیت چه حکم دارد فرمود دست خود را
بشوی و در حدیث صحیح از حضرت باقر علیه السلم روایت کرده است که اگر با مجوسی مصافحه کند
دست خود را بشوید و وضو نسازد و در حدیث موثق در مصافحه یهودی و نصرانی فرموده که از
پس جامه با او مصافحه کند و اگر با دست مصافحه کند دست را بشوید و اکثر علما شستن را حمل
کرده اند بر آنکه برطوبت باشد و بخاک مالیدن را بر آنکه بیبوست باشد و اخیر را حمل بر استحباب
کرده اند و هم در سلام و ابتدا بسلام فضیلت و ثواب بسیار وارد شده است و این رساله
گنجایش ذکر آنها ندارد و از حضرت صادق علیه السلم منقولست که ابتدا کننده بسلام اولیست

بجا آورد رسول صلی الله علیه و آله و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که در سلام
هفتاد حسنه است شصت و نه حسنه از برای ابتدا کننده است و یک حسنه از برای جواب گوینده
و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که بخیل ترین مردم کسی است که بخل نماید بسلام و
احادیث بسیار در فضیلت افشای سلام وارد شده است و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق
علیه السلم روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که افشای سلام آنست که
بخل نورزد بسلام بر احدی از مسلمانان و از حضرت صادق علیه السلم منقولست که از جمله تواضع
آنست که سلام کنی بر هر که ملاقات کنی و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که چون ملاقات
کنید یکدیگر را ملاقات کنید بسلام و مصافحه و چون متفرق شوید جدا شوید باستغفار و در حدیث
معتبر دیگر فرمود که از جمله حق مسلمان بر مسلمان آنست که سلام کند بر او هرگاه او را ملاقات کند
و کلینی از حضرت باقر علیه السلم روایت کرده است که سلمان رضی الله عنه میگفت افشا کنید
سلام خدا را بدرستی که سلام خدا بظالمان نمیرسد یعنی از برای ظلم ترک سلام میکنید و احادیث
در افشای سلام بسیار است و در بعضی از اخبار استثنای بعضی وارد شده است چنانکه در قرب
الاسناد روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلم که حضرت امیر المؤمنین کراهت داشت
از رد سلام در حال خطبه امام و ابن بابویه در خصال از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است
که کسند که بر ایشان سلام نباید کرد کسی که با جنازه راه رود و کسی که پیاده بنماز جمعه رود و کسی
که در حمام باشد و ایضا از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم روایت کرده است که رسول خدا صلی
الله علیه و آله نهی کرد از آنکه سلام کنند بر چهار کس بر مست در حالت مستی و بر کسی که صورتها
میسازد و کسی که نرد بازی میکند و بر کسی که بر تخته چهارده خانه قمار میکند و من زیاده میکنم
پنجم را و نهی میکنم از آنکه سلام کنند بر شطرنج باز و ایضا روایت کرده است از حضرت صادق
علیه السلم از پدرانش علیهم السلم که شش کسند که بر ایشان سلام نباید کرد یهودی و مجوسی و نصرانی
و کسی که بر غایط باشد و کسی که بر خوان شراب نشسته باشد و شاعری که بر شعر خود فحش زنان گ

محصنه عفیفه گوید و بر آنها که بجوش طبعی مادران یکدیگر را فحش میگویند و ایضا از حضرت امیر
المؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده اند که شش کسند که سزاوار نیست سلام کردن بر
ایشان یهود و نصاری و آنها که نرد و شطرنج بازی میکنند و آنها که شراب میخورند و بربط و طنبور
می نوازند و آنها که مادران یکدیگر دشنام میدهند ببازی و شعرا و ایضا از حضرت صادق
علیه السلم از پدران خود علیهم السلم روایت کرده است که سلام مکنید بر یهود و نه بر نصاری و
نه بر گبران و نه بت پرستان و نه بر آنها که بر خوانهای شراب نشسته باشند و نه بر شطرنج باز و نرد باز
و نه بر مخنث و نه بر شاعری که فحش بزنان محصنه میگوید و نه بر نماز گذارنده زیرا که نماز گذارنده
نمیتواند رد سلام بکند و سلام او مستحب است و جوابش واجب است و نه بر کسی که سود خورد و نه
بر کسی که بر غایط نشسته باشد و نه بر کسی که در حمام باشد و نه بر فاسقی که علانیه فسق کند و در باب
نهی از سلام بر شطرنج باز مبالغه بسیار شده و گذشت و در بعضی از روایات نهی از جواب سلام
شارب الخمر وارد شده است و راویان اکثر این احادیث عامی اند و عامه ازین باب احادیث
بطرق بسیار روایت کرده اند و بعضی را اعتقاد آنست که کراهت در بعضی ازین احوال سلام
کند مثل حمام و وقت خطبه و در نماز جوابش واجب نیست و باین احادیث تخصیص آیه کریمه
میتوان کرد و اگر سلام کند مسلمان جوابش واجب است و نهی از سلام بر اجماعت که گذشت
محمول بر کراهت است یا کراهت اقوی یا بمعنی اقل ثوابا چنانچه آخوند ملا احمد رحمة الله مجرد را
احتمال داده است و کراهت سلام در حمام وارد شده است در صورتی که لنگ نبسته
باشند و بعضی از ائمه علیهم السلم در حمام سلام کرده اند و مشهور آنست که سلام کردن بر کسی که
نماز کند مکروه نیست و احادیث اختلافی دارد و در حدیثی که احادیث نهی محمول بر تقیه باشد
و صاحب کنز العرفان گفته است که سلام نباید کرد بر کسی که نرد و شطرنج بازی کند و کسی که غناء
خوانندگی کند و کسی که از روی لهو و لعب کبوتر پراند و هر کسی که مشغول بمعصیت باشد و در
کلام غیر او ندیده ام و در حدیثی است که بقصد نهی از منکر ترک سلام کند خوب باشد و گفته ا

الجواب نعم

که بعضی از شافعیه و حنفیه گفته اند که ساقط میشود رد سلام هرگاه در حال خطبه باشد یا قراءت
قرآن یا قضای حاجت یا در حمام و این نیز ممنوع است زیرا که واجب ساقط نمیشود بسبب اشتغال
بمندوبی بلی اقوی نزد من آنست که مکروه است سلام بر نماز گذارنده زیرا که سبب باشد او را
مشغول گرداند از قیام بواجب اگر رد کند یا ترک واجب اگر رد نکند و این قول و علت
هر دو ضعیف اند یازدهم در آداب سلام است سنت است که سلام را بخطاب جمع بگوید
چنانکه کلینی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که کسی که بر یک تن سلام کند باید
بصیغه جماعت رد نماید که هر چند تنها باشد و در وقتی که کسی عطسه کند میگوید یرحمکم الله هر چند
با او غیر او نباشد و مردی که بر مردی سلام کند میگوید السلام علیکم و مردی که دعا از برای مردی میکند
میگوید عافاکم الله هر چند یکی باشد زیرا که با او غیر او هست یعنی با او ملائکه کاتبان اعمال هست
غیر آنها هستند او میباید قصد هم بکند یا آنکه می باید سلام بر مؤمنان را در قصد شریک کند و
اول اظهر است و اشعاری دارد بآنکه سلام بر زنان نیز بخطاب مذکر واقع شود اگر بصیغه جمع باشد
چنانکه ظاهر کلام بعضی از اصحاب است و بسند دیگر از آن حضرت روایت کرده است که کسی که بگوید
السلام علیکم آن باعث ده حسنه است و کسی که بگوید سلام علیکم و رحمة الله بیست حسنه است
و کسی که بگوید سلام علیکم و رحمة الله و برکاته سی حسنه است و باید زیاده نزد سلام کننده و از برای
جواب گوینده زیادتی بگذارد و در جواب نیز زیاده از قدر معتبر بگوید چنانکه کلینی بسند صحیح از
حضرت باقر علیه السلم روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه گذشت بر
جماعتی و بر ایشان سلام کرد ایشان گفتند علیک السلام و رحمة الله و برکاته و مغفرته و رضوانه
حضرت فرمود که تجاوز مکنید از آنچه ملائکه گفتند با پدر ما ابراهیم علیه السلم ایشان گفتند
رحمة الله و برکاته علیکم اهل البیت و مستحب است که سلام کند سواره بر پیاده و ایستاده بر نشسته
و طایفه کم بر بیشتر و خورد سال بر بزرگتر و اسب سوار بر استر سوار و هر دو بر الاغ سوار و هر که
داخل مجلس شود باید که سلام کند بر اهل مجلس و اگر هر یک از آنها عکس کنند جایز است چنانکه در

احادیث بسیار وارد شده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله سلام میکرد بر اطفال و
دوازدهم حق تعالی فرموده است فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِنْ
عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةً طَيِّبَةً یعنی هرگاه داخل شوید در خانه چند پس سلام کنید بر انفس خود
تحیتی از جانب خدا که از برای شما مقرر کرده است با برکت دنیا و آخرت و طیب و پاکیزه
و موجب طیب نفس شنونده بدانکه خلاف است در تفسیر این آیه کریمه اول آنکه مراد سلام
بر اهل آن خانه است که گویا ایشان بمنزله جان شمایند از باب لَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ یعنی
یکدیگر را مکشید و تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ اشاره بفضیلت سلام خواهد بود یعنی بروش جاهلیت
صباح الخیر و مساء الخیر و انعم صباحا و امثال اینها مگوئید و سلام بکنید که آن تحیتی است
که خدا از برای شما پسندیده است و موجب برکت و طیب قلوب است چنانکه علی بن ابراهیم
روایت کرده است که اصحاب حضرت رسول صلی الله علیه و آله چون بنزد آنحضرت می آمدند
میگفتند انعم صباحا و انعم مساءً و این تحیت اهل جاهلیت بود پس حق تعالی فرستاد وَإِذَا
جَاءُوكَ حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ یعنی و هرگاه آیند بنزد تو تحیت میگویند
ترا با آنچه تحیت نکرده است ترا با آن خدا پس حضرت فرمود با ایشان که خدا بدل کرده است
از برای ما این را بتحیتی که بهتر است از این و آن تحیت اهل بهشت است بگوئید السلام علیکم
دویم آنکه مراد سلام بر اهل و عیال خود است و ابن بابویه در معانی الاخبار از حضرت باقر صلوات
الله علیه روایت کرده است که مراد سلام مرد است بر اهل خانه در وقتی که داخل شود و ایشان
جواب سلام او بگویند اینست سلام بر نفس شما و در مجمع البیان این مضمون را از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است سیوم آنکه مراد سلام بر خود است در وقتی که کسی در خانه
نباشد باید که بگوید السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَىٰ عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ و علی بن ابراهیم در تفسیر روایت
کرده است در تفسیر این آیه که چون شخص داخل خانه شود اگر کسی در آن خانه باشد سلام کند بر ایشان
و اگر کسی نباشد بگوید السلام علینا من عند ربنا و در بعضی از نسخ حیّانا است و بعضی گفته اند

اگر نه بیند یا

اگر کسی نه بیند بگوید السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ و قصد کند ملکی را که با او میباشند و در خصال
بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده است که هرگاه احدی
از شما داخل منزل خود شود بر اهل خود سلام کند و بگوید السلام علیکم و اگر او را اهلی نباشد
بگوید السلام علینا من عند ربنا و هرگاه برادر مؤمن تو بگوید حَيَّاكَ اللَّهُ بالسلام بگو
حَيَّاكَ اللَّهُ بِالسَّلَامِ وَأَحَلَّكَ دَارَ الْمُقَامِ و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است
که هرگاه احدی از امت مرا ملاقات کنی سلام کن بر او تا عمر تو دراز شود و هرگاه داخل خانه خود
شوی سلام کن بر ایشان تا خیر خانه تو بسیار شود و از ابن عباس روایت کرده اند که مراد آنست
که چون داخل مسجد شوی بر اهل مسجد سلام کن و وجه سیوم اظهر وجوه است و مؤید است باحادیث
معتبره و تکلف در أَنْفُسِكُمْ نباید کرد و بنابرین مراد از آیه این باشد که سلام کنید
بر خود از جانب خدا یا آنکه بگوئید سلام بر ما باد از جانب پروردگار ما چنانکه ظاهر روایت حضرت
باقر علیه السلام است سیزدهم خلافی نیست میان علمای امامیه که هرگاه کسی در نماز باشد و
دیگری او را سلام کند واجبست که تلفظ کند برد سلام و خلاف کرده اند در آنکه اگر نکند نماز او
باطلست یا نه بعضی گفته اند مطلقا مبطل است و بعضی گفته اند مطلقا مبطل نیست و بعضی گفته اند
که اگر چیزی از اذکار را بعد از سلام و پیش از رد بعمل آورد باطل میشود و الا فلا و بعضی تفصیل
دیگر گفته اند و در بحار ذکر کرده ام و حکم ببطلان مشکل است و احوط اعاده است اگر جواب نگوید
مطلقا و ظاهرا فوریت هم در رد سلام معتبر است که آنست که تعجیل کنند بحیثیتی که او را تارک
رد سلام نگویند پس اگر سلام در اثنای کلمه یا کلامی واقع شود تمام کردن آن کلمه یا کلام منافات
با فوریت ندارد چهاردهم مشهور میان علما آنست که اگر سلام کند کسی را آدمی در نماز
بلفظ سلام علیکم واجبست که جواب بمثل آن باشد و جایز نیست جواب بعلیکم السلام
و ابن ادریس گفته است بهر لفظ از الفاظ سلام که جواب بگوید خوبست و متابعت
مشهور اولی و احوط است و اگر بجای علیکم علیک بگوید در حصول رد تردد است و اگر سلام کننده

علیکم السلام بگوید بعضی گفته اند جواب او واجب نیست مگر آنکه در جواب قصد دعا کند و او
مستحق دعا باشد و علامه در این مسئله تردد کرده است اگر جایز باشد جواب آیا واجب است
یا مستحب خلافی نیست و وجوب خالی از قوتی نیست و بر تقدیر وجوب آیا متعین است که
سلام علیکم یا جواب بمثل جایز است اخبار صحیحه دلالت میکند بر آنکه جواب بمثل اولی است
هر چند معارض نیز دارند و قول بتخییر خالی از قوتی نیست یازدهم اگر تحیات دیگر را بغیر سلام
در غیر حال صلوة بگوید مانند شب بخیر است صباح الخیر و انعم صباحا و امثال اینها خلاف
است در جواب واجب است یا نه و احوط بلکه اظهر آنست که جواب بگوید یا بمثل یا بعبارت نیکوتر یا
بسلام نظر بعموم آیه و بعضی از اخبار و اگر سلام در جواب بگوید احوط آنست که تحیت گوینده
جواب سلام بگوید و باین سبب بغیر سلام جواب گفتن مفسده اش کمتر است اگر چه منافات
نیست در آن نیز است و اگر این عبارات را اگر شخصی بگوید که در نماز باشد اشکال عظیم تر
میشود خصوصا اگر بفارسی بگوید یا بالحن بگوید مثل سام علیک و سرام علیک و امثال
اینها و ابن ادریس و محقق گفته اند جایز نیست او را جواب گفتن و محقق رحمه الله گفته است
اگر دعا کند برای او و مستحق دعا باشد و قصد دعا کند نه رد سلام منع نمیکنم از آن و علامه فرموده که
گفته است اگر سلام کننده سلام علیکم بگوید رد کننده مثل او را و نگوید و علیک السلام از برای
آنکه عکس قرآن است و حضرت صادق علیه السلام در جواب کسی که پرسیده بود از مردی که او
سلام میکند در نماز فرمود سلام علیکم میگوید و نمیگوید و علیکم السلام از برای آنکه عمار بر حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله سلام کرد و حضرت جنبی جواب فرمود پس علامه گفته است
اگر سلام کند بر او بغیر سلام علیکم اگر نام تحیت برده است جایز است رد بهمان لفظ و سلام
علیکم بلکه عموم آیه و نام تحیت برد جایز است در جواب او دعا کند از برای او و اگر مستحق دعا باشد
و قصد دعا بکند نه رد سلام و در مختلف رد را واجب دانسته است و مسئله در غایت اشکال است
و جواز رد بقصد دعا خالی از قوتی نیست و اگر جواب تحیت عرفی و سلام صحیح بگوید بقصد دعا

بقبول اجابا بشنود

بعید نیست که جایز باشد و احوط آنست که بچیزی بلیه که گرفتار نشود اعاده نماز بکند خواه جواب
بگوید و خواه نگوید شانزدهم اگر کسی سلام کنند در اثنای نماز مشهور آنست که جواب را می باید
بلند بگوید که او بشنود اگر ممکن باشد و ظاهر کلام محقق در معتبر آنست که شنوانیدن در نماز
واجب نیست و ظاهرا مانند غیر نماز باید با و بشنواند یا اشاره بکند که او بفهمد که جواب او
گفته است و اخباری که دلالت بر عدم وجوب شنوانیدن میکنند شاید محمول بر تقیه باشد
چنانکه شهید رحمه الله در ذکری گفته است زیرا که مشهور در میان عامه آنست که جواب ادا
نیست مطلقا و علامه در تذکره گفته است که اگر مقام ضرر باشد و تقیه کند رد کند سلام را
آهسته میان خود و نفس خود که نزد آب رد را داشته باشد و از ضرر مخالفان نیز خلاص شده باشد
هفدهم اگر دیگری جواب سلام را بگوید و او در نماز باشد آیا جایز است که او نیز جواب بگوید
یا لغو است یا جایز نیست بعضی گفته اند نیست زیرا که امر آیه مطلق است و بعضی
گفته اند جایز نیست مگر بقصد دعا چنانکه گذشت در ... که احوط آنست که نگوید و بحث را در این
مسئله طول دادیم از برای آنکه در اکثر اوقات آدمی محتاج باحکام آن می باشد و اکثر علما متوجه
آنها نشده اند و بنابر احتمالی که بعضی از مفسران داده اند که آیه کریمه شامل هر بر و بخشش باشد
اگر بعضی از احکام آن نیز مذکور شود مناسب است بدانکه مشهور میان علما آنست که کسی چیزی به
کسی ببخشد عوض آن دادن واجب نیست و از شیخ طوسی رحمه الله نقل کرده اند که مطلق هبه
مقتضی عوض است و واجب نیست عوض آن را بدهند و ابو الصلاح حلبی قایل شده است که هبه
پست تر نسبت بر بلند تر مقتضی عوض است و میباید اقلا مثل آن را عوض بدهند و تا عوض
ندهد تصرف در آن جایز نیست و این هر دو قول بعید و نادر است و تفصیلش آنست که کسی که
چیزی می بخشد یا شرط عوض میکند یا شرط عدم عوض میکند یا مطلق میگذارد و اگر شرط عدم
عوض کرده باشد عقد از جهت واهب جایز خواهد بود و اختیار رجوع دارد و اگر شرط عوض
کرده باشند باید به آن شرط عمل کنند پس اگر تعیین عوض کرده است لازم میشود پس اگر قبول

کننده هبه اگر شرط شده است دادن در هبه قبول کند هبه لازم میشود و فسخ نمیتوانند که
و آیا لازم است که قبول کند عوض را خلاف است و اظهر آنست که لازم نیست و میتوانند
قبول نکنند و فسخ کند هر چند متهب عوض را دهد و اگر شرط عوض مطلق کرده باشند و تعیین
نکرده باشند اگر بر چیزی بلکه بر مبلغ اتفاق کنند لازم میشود و اگر اتفاق نکنند ظاهر آنست
که بر متهب لازم باشد مثل آنچه بخشیده یا قیمت آن و اگر اراده لزوم هبه داشته باشند آیا قیمت
موهوب در وقت قبض موهوب اعتبار دارد یا قیمت آن در وقت دادن عوض خلاف است
و ایضا خلاف است که بر متهب واجبست وفای شرط یا مخیر است در آن و در رد عین و فروع این
مسئله بسیار است و مشهور میان علما آنست که حرامست رو بقبله و پشت بقبله کردن در حال
بول و غایط و بعضی مکروه میدانند و ایضا حرامست جنب و حایض را مس کتابت قرآن و
اکثر مس اسماء خدا و انبیا و ائمه علیهم السلم را نیز حرام دانسته اند و حرامست ایشان را خواندن
چهار سوره که سجده واجب دارند و ابعاض آنها را و حرامست داخل شدن ایشان در مسجد
الحرام و مسجد رسول صلی الله علیه و آله مطلق و لبث کردن در سایر مساجد و گذاشتن چیزی
در آنها و احوط آنست که با جنابت و حیض داخل مشاهد مشرفه رسول خدا و ائمه هدی
صلوات الله علیهم اجمعین نشوند و در مس کتابت قرآن بلکه محدث نیز خلاف است و احوط آنست
که مس کتابت قرآن و اسماء شریفه نکنند و غلام و کنیز و زوجه را بدون جرمی و خیانتی زدن
و آزار کردن جایز نیست و تادیب ایشان زیاده از قدر ضرورت و حاجت جایز نیست
و بعضی گفته اند حرامست تادیب کودک و غلام و کنیز زیاده از ده تازیانه و اکثر مکروه
دانسته اند و در روایتی وارد شده است که حد تادیب ایشان پنج تازیانه یا شش تازیانه است
و در روایات دیگر در تادیب اطفال سه مرتبه وارد شده است و در حدیث صحیح وارد
شده است که هر که بزند مملوکی را بمقدار حد بغیر آنکه موجب حد از او صادر شده باشد
زننده را کفاره نیست بغیر از آزاد کردن آن مملوک را و ظاهر کلام شیخ طوسی رحمه الله اینست

که این را واجب میدانند و در حدیث صحیح وارد شده است که محرم علیه خوردن اما تادیب میتوان کرد
تا ده تازیانه و شیخ یحیی بن سعید در جامع گفته است قبول میتوان کرد قول کودک را در هدیه و در
رخصت دخول خانه و از جمله محرمات صید حرم است که بر محل و محرم هر دو حرامست و صید صحرا
مطلقا بر محرم حرامست و هر نجسی حرامست خواه بالاصاله نجس باشد یا بملاقات نجسی نجس
شده باشد و هر معجونی و مرکبی که حرامی در آن داخل کرده باشند حرامست و فریاد رسی مظلومان و
رفع ظلم کردن از ایشان با قدرت واجبست و اگر قادر بر یاری نباشد بعضی گفته اند حاضر بودن
در آن موضع حرامست و جایز نیست غیبت و دروغ نقل کردن و گوش دادن بسخن جمعی که راضی باشند
آنرا نباشند و در بعضی از روایات وارد شده است که زنی که در موضعی نشسته باشد و گرم شده باشد
تا سرد نشود مرد در آنجا ننشیند و اکثر حمل بر کراهت کرده اند و ابو الصلاح حلبی رحمه الله از جمله
از جمله محرمات شمرده است جمیع افعال قبیحه را مانند امر بقبیح و نهی از حسن و مشاهده منکرات
از بلکه غیر انکار و مدح کسی که مستحق مذمت باشد و مذمت کسی که مستحق مدح باشد خواه بنظم و خواه
بنثر و عمل آلات لهو و آلات قمار و ساختن بت و چلیپا و ظرفهای حرام و آلات آنها
و ترکیب کردن دواهای محرمه و سموم قاتله و نگاه داشتن درندگان و سایر موذیات و
خصی کردن حیوانات و ذبح کردن حیوانی که در شرع ذبح آن وارد نشده است و آزار دادن
آنها بر وجهی که در شرع وارد نشده و تعدی کردن از انتفاعاتی که شارع از آنها مباح کرده است
و ساختن زینت زنان از برای مردان و نقش کردن روی زنان و باطل زینت کردن
مساجد و مصاحف و ساختن معابد یهود و نصاری و آتشکده و غیر آنها از معابد اهل ضلال
و کمان گلوله انداختن و جمع کردن میان اهل فسق از برای فجور و اعانت کردن فاعلان قبایح
و ظالمان و متغلبان بر بلاد بغیر حق خواه یاری بکفتار یا بکردار یا به رای و تدبیر و جمع کردن
و نوشتن کفر و شبهها که قدح در ادله اهل ایمان میکنند بدون آنکه جواب گویند و نقض آنها
آنها کنند و سعی کردن در چیزی از قبایح عقلیه و نقلیه و حاضر بودن در مجالس لهو و محرمات و

و فتوی دادن بباطل یا بغیر ما حاکم و مفتی علم بآنها نداشته باشند و یاد گرفتن و یاد دادن
اعمال محرمه و اراده امور قبیحه و کراهت داشتن از امور واجبه و رنجیدن از نفس ثابت شده
قیمت آلت و مزد عمل آن و مزد یاد دادن او و یاد گرفتن آن و حفظ کردن و جا کردن آلت و یاری کردن
بقول یا بفعل یا برای و عوض گرفتن از آن همه حرام است و همچنین حرام است اجرت گرفتن بر
تعلیم معارف و شرایع و کیفیت عبادات و فتوی دادن بآنها و جاری کردن احکام و تلقین
قرآن و عقد جمعه و جماعت و اذان و اقامت و غسل دادن مردها و تجهیز ایشان و برداشتن
ایشان و نماز کردن بر ایشان و دفن ایشان اجرت بر اینها همه حرام است و همچنین
اجرت بر جهاد کفار و بر امر معروف و نهی از منکر و سایر عبادات و اجرت بر یاری
کردن بر اینها همه حرام است و حرام است لواطه با پسران و در بر گرفتن ایشان و بوسیدن
ایشان و با ایشان خوابیدن در یک لحاف و وطی جمیع بهایم و طلب منی کردن بدست
و حرام است زنا و مقدمات آن از دیدن و در بر گرفتن و بوسیدن و سخن گفتن و خلوت
کردن و در پهلو خوابیدن و حرام است وطی حایض و نفسا تا پاک شوند و وطی مستحاضه تا
غسل او بشود و زنی را که ظهار کرده باشد تا کفاره بدهد و زنی را که عقد کرده باشد بعد از
زنا تا استبرای او بکند و محرم تا محل شود و روزه دار تا افطار کند و زن روزه دار تا افطار کند
و کنیز زر خریده تا بیک حیض او را استبرا کند و کنیز حامله تا وضع حمل او بشود و زنی را که لعان کرده
باشد همیشه بر او حرام است و همچنین زنی را که فحش گفته باشد همیشه بر او حرام است و همچنین
زنی را که فحش گفته باشد و آن زن کر یا گنگ باشد و بعد از آن محرمات نسبی و رضاعی
و مصاهره را ذکر کرده است با بعضی از مکروهات چنین اکثر را سابق بر این ذکر کرده بودیم ایراد
نمودیم و چیزی در این ابواب ذکر کرده است بعضی موافق است با مشهور و بعضی مخالف و چون
او زیاده از دیگران در این باب استقصا کرده است و عمل بقول او غالبا با احتیاط اقرب است
کلام او را در این مقام ایراد نمودیم در آنچه در باب محرمات ایراد نمودیم قلیل است از کثیر

بوجوب الواجبات

وجه است از امور کبیره و تکلیف حق تعالی در هر حالی و در هر باب بسیار است و استقصای
آنها در مجلدات بسیار میسر نمیشود مثلا در صلوة با آنکه استقصا نکرده اند هزار واجب ذکر کرده اند
ترک هر واجبی حرام است و اگر موجب بطلان صلوة باشد کبیره است و قریب به هزار
مسئله از مندوبات و احکام صلوة تقریبا ایراد نموده اند با شرایط و مقدمات آن و هر
واجبی را در محل خود بجا آوردن واجب است و ترک آن حرام است و هر مستحبی را اگر انکار استحباب
آن کند یا آن را بعنوان وجوب بعمل آورد بدعت و حرام است و همچنین صوم و زکوة و اعتکاف
و حج و جهاد و چندین هزار حکم با اینها متعلق است که اخلال بآنها یا انکار آنها حرام است و
همچنین تکالیفی که آدمی را در احوال مختلفه لازم میشود مثل آنکه چون داخل خانه شود در معاشرت
با اهل خانه تکالیف بسیار او را عارض میشود از نفقه و کسوت دادن پدر و مادر و حفظ
حرمت ایشان کردن و با ایشان بلند حرف نزدن و اف بروی ایشان نگفتن و اگر
دشنام بدهند و بزنند صبر کردن و معارضه ننمودن و امثال اینها و با فرزندان از نفقه و
کسوت دادن و ضرر بایشان نرسانیدن بعنوان عقوق ایشان نشدن و تربیت
ایشان کردن و تمرین نمودن بر فعل واجبات و ترک محرمات و تعلیم احکام و آداب نمودن
و احکام رضاع و حضانت و سایر امور متعلقه بایشان بسیار است و با زوجه از نفقه و
کسوت دادن و خدمات شاقه نفرمودن و با کج خلقی ایشان ساختن و بعنوان اذیت
بایشان نرسانیدن و نزد ایشان خوابیدن از چهار شب یک شب و هر چهار ماه یکبار جماع
کردن و سایر حقوق که تفصیل در اخبار مذکور است و اگر متعدد باشند عدل در قسمت
و سایر امور نمودن و با غلام و کنیز مدارا کردن و تکالیف شاقه بایشان ننمودن و
ایشان را گرسنه و برهنه نگذاشتن و امثال اینها و همچنین رعایت نمودن حقوق ایشان
خادمه و ملازمان و حق همسایگان را رعایت کردن و گرسنه ایشان را سیر کردن و
منع ماعون از ایشان نکردن مانند قرص نان و خمیرمایه و نمک و امثال این ضروریات

از ایشان دریغ نداشتن و ظروف و فروش در وقت ضرورت و حاجت بایشان
دادن اکثر اینها داخل ماعون است و حق تعالی مذمت نموده و وای و ویل از برای نمازگزاران که
از نماز خود غافلند آنها که در عبادت ریا میکنند و منع میکنند ماعون را و از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که ماعون قرضی است که میدهی و معروف نیکی است که
میکنی و متاع خانه خود را که بعاریه میدهی از جمله ماعونست و زکوة راوی گفت که ما همسایه
داریم که هرگاه عاریه میدهیم بایشان متاع را میشکنند و فاسد میکنند آیا بر ما باکی هست که
ندهیم بایشان حضرت فرمود که هرگاه چنین باشند باکی نیست که ندهی و از جمله حقوق حیوانات است
که در خانه نگاه میدارند و حیوانی که کاه و آب بانها بدهند و زیاده از طاقتشان بار نکنند و
بیجهت نزنند و روایتی وارد شده است که حق تعالی زنی را عذاب کرد در باب گربه که او را
حبس کرد تا از گرسنگی و تشنگی مرد و حقوق خانه و اهل خانه بسیار است که اکثر واجب و بعضی اکتفا
کردیم و چنین از خانه بیرون رود و در معاشرت که است و دشمن و کافر و مسلمان و آشنا و بیگانه
و مجالس و راه رفتن و غیر ذلک حقوق بسیار است که احادیث آنها در کتاب عشرت مذکور است
از حقوق رحم و مصاحبان و اهل قافله و برادران ایمانی و حق مسلم بر مسلم و آداب سلوک با اهل ذمه
و ترک حسد و تکبر و کینه مسلمانان و سخن چینی میان ایشان و تجسس کردن عیوب ایشان و افشا
کردن آنها و تهمت زدن و افترا بستن بر ایشان و گمان بد بردن بایشان و تعصب کشیدن اهل
شهر و محله و قبیله بغیر حق و تجبر و خیلا در پوشش و رفتار و گفتار و دلتنگ شدن و سفاهت و بدخوئی
کردن و دشنام دادن و فحش گفتن و بی سبب شرعی کسی را زدن و بد خلقی کردن و بغی و ظلم
و انتقام رسانیدن و گمراه کردن مردم و فتوی دادن بغیر علم و اعانت ظالمان و موافقت ایشان
در ظلم و راضی بودن بفعل ایشان و علانیه مرتکب محارم شدن و امثال اینها که بر هر یک
تهدیدات و عقوبات عظیم وارد شده است و وجوب امر بمعروف و نهی از منکر و حب
فی الله و بغض فی الله و غضب کردن از برای خدا و مداهنه نکردن در دین خدا و امر کردن اهل

و اولاد خود و طاعات

یا رحیم

و اولاد خود و طاعات و ترک معاصی و کیفیت سلوک با اهل ذمه از کفار و رعایت امان ایشان
کردن و عهد و امان ایشان را نشکستن و تقیه از مخالفان و سلاطین جور و حکام و امرای
ظلمه کردن و خود را بمهلکه نینداختن تا بجان نرسد و در کشتن تقیه نمیباشد و در بریدن اعضا
و کور کردن و امثال اینها اگر دانند که اگر نکند کشته خواهد شد و باین فعل آن شخص کشته نمیشود
خلاف است و گواهی ناحق از برای تقیه میتوان داد اگر باعث قتل کسی نشود و قسم دروغ از
برای دفع ضرر ظالمان از خود و از مؤمن دیگر جایز است و در هر جا ممکن باشد باید توریه کند
مثل آنکه مال مؤمنی نزد مؤمنی باشد و ظالمی خواهد غصب کند و او سوگند یاد کند که مال او
نزد من نیست و قصد کند که مالی که بتو باید داد نزد من نیست و تقیه در گفتن کلمه کفر
نیز جایز است چنانکه عمار کرد و حق تعالی عذر او را در قرآن مجید فرستاد و مستحبی در سب
حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ائمه صلوات الله علیهم جایز است و از بعضی از اخبار ظاهر
میشود که تقیه در بیزاری از ایشان نمیباشد و از بعضی ظاهر میشود که میباشد و محققان جمع بین
الاخبار آنست که مخیر باشد میان آنکه تقیه نکند در ناسزا گفتن بایشان و کشتن را بر خود
بگذارد چنانکه پدر عمار کرد یا تقیه بکند چنانکه عمار کرد و استغفار باید کرد که حق تعالی آدمی را بچنین
بلیه مبتلا نکند و در بعضی از روایات وارد شده است که تقیه در آشامیدن شراب و
سایر مسکرات نمیباشد و در مسح بر روی موزه و ترک حج تمتع نمیباشد و مشهور جواز است در
همه و احادیث در اینها و دلالت کم اند و اگر دو امر منحصر باشد در حرام اکثر علما تجویز کرده اند و
احادیث بسیار بر عدم جواز وارد شده است خصوصا در شراب و این مسئله در غایت
اشکال است و دروغ که در آن مصلحت عظیم باشد جایز است با توریه اگر ممکن باشد و اگر
مصلحت سهلی باشد مثل آنکه شغلی دارد و جمعی می آیند و او را باز میدارند میگوید بگویند در
خانه نیست و موضع مخصوصی را قصد میکند خالی از اشکالی نیست و اگر مصلحت شرعی باشد
جایز است و در احادیث عامه و خاصه وارد شده است که هر دروغی است از آن

سؤال میکنند در قیامت مگر دروغ شخصی که در جنگ سخنی بگوید که مراد او معنی دیگر باشد
و خصم معنی دیگر توهم کند یا شخصی که خواهد اصلاح در میان دو شخص بکند و بهر یک غیر آنچه دیگری
گفته است بگوید و کسی که وعده با اهل خود بکند و وفا بآن نکند و همچنانکه دروغ از برای
اصلاح خوبست راستی که متضمن فساد میان مؤمنان باشد جایز نیست گفتن و در خلف
وعده مشهور میان علما آنست که مکروه است مگر شرطی که در ضمن عقد لازمی شده باشد و آیات
و اخبار دلالت میکنند بر عدم جواز مگر اگر مراد از وعد آنست و الا گفته باشند یا وفا بآن متضمن
مفسده عظیم باشد و تفاصیل این احکام را در شرح اصول کافی و در بحار الانوار ایراد نموده ایم
و از جمله امور واجب بیزاری از اهل بدعت است مانند اکثر صوفیه و باید که از ایشان
دوری کنند و تعظیم ایشان ننمایند و با ایشان همنشینی نکنند و استقصای تکالیف و واجبات و
مناهی در این رساله ممکن نیست پس معلوم شد که در هر حالی از احوال تکالیف بسیار بر آدمی
هست در گفتار و کردار خواه در خانه و خواه بیرون و در معاشرت هر طایفه و صنفی از خلق
از زن و فرزند و ممالیک و کافر و مسلمان و صالح و فاسق و ظالم و جاهل نیست که مردم گمان
کرده اند که واجبات منحصر در نماز و روزه و حج و زکوة است و محرمات منحصر در زنا و اغلام
و شرابست و امثال اینها پس آدمی باید همیشه متیقظ و آگاه باشد و متوجه احوال خود باشد
و در هر قول و فعلی تفکر کند و تا نداند موافق رضای الهی است بعمل نیاورد و اگر بغفلت از
خطائی صادر شود متوجه تدارک و تلافی آن بشود و توبه و انابه و استغفار بکند و این یک شعبه از
تکالیف الهی بود که اشاره به بعضی از آنها شد و در حضور طریق معاشرت اصناف خلق
بود و جمیع ابواب معاملات و ایقاعات همه داخل تکالیف الهی اند یا واجبا حرام
یا سنت یا مکروه یا مباح و وجوب علم و عمل بهمه اینها متعلق است و هر یک از آن که روی
میدهد باید دانسته و بآن عمل نمایند لهذا حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقولست و
هر اراده تجارت اول مسئله بیاموزید و بعد از آن متوجه تجارت شوید بدرستیکه تاجر فاجر است و

فی ۹ ذیحجه ۱۲

فاجر در جهنم است مگر کسی که بحق عمل کند و حق بدهد و حق بگیرد زیرا که بیع و شری انواع دارند بعضی
حلال اند و بعضی حرام و بعضی مکروه و بعضی مباح و بعضی سنت و احکام متعلق بهر یک از آنها است
کسی که حلال آنها را حرام داند و حرام آنها را حلال داند معاقبست و اگر محرمات آنها را
بنادانی مرتکب شود و تقصیر کرده باشد معاقبست و مشغول الذمه بحق مردم است و همچنین در اجاره
و قرض و رهن و صلح و ودیعه و عاریه و مضاربه و امثال آنها در همه حلال و حرام و احکام بسیار
میباشند و همچنین در نکاح و طلاق و رضاع و لعان و ظهار و ایلا که متفرع بفروع چند و تکالیف
عظیم الهی متعلق است باینها و بمخالفت آنها در زنا و مقدمات آن می افتند و ایضا احکام
ممالیک و عتق و تدبیر و مکاتبه و احکام صید و ذبایح و حلال و حرام خوردنی و آشامیدنی
که آدمی را در هر حال ضرور میشود و احکام مواریث که اموال میت را جاری بعدالت
در میان ورثه قسمت کرده است و واجبست عمل بآن احکام و کسی که مخالفت کند معصیت
الهی کرده است و حقوق مردم را بغیر حق متصرف شده است و بدعتی در دین خدا گذاشت
چنانکه عمر از روی ضلالت و معانده حق عول و تعصیب را بدعت گذاشت و تا روز قیامت در میان مردم
و احکام وصایا و سبق و رمایه و قصاص و دیات و حدود و تعزیرات همه از جمله تکالیف
پس ظاهر شد که جمیع ابواب فقه و کتب و حدیث در بیان حلال و حرام خداوند علا
و تکالیف الهی نهایت ندارد و در این رساله احصای آنها نمیتوان کرد و غرض در این مقام
اشاره و تنبیهی بود بر بعضی از آنها تا بدانند طالبان حق که اطاعت پروردگار عالم
آسان نیست و راه بند گی خدا خطیر است و سلوک سبیل نجات دشوار است بغیر استعانت
بجناب مقدس الهی میسر نمیشود و پیوسته آدمی بتوبه و انابه محتاج است و معذور نباشد ناقصه
حق نباید شد چنانچه میفرماید که آنها که متقی و پرهیزکارند هرگاه خیالی از خیالات شیطانی
ایشان را عارض شود متذکر و خبردار میشوند پس ایشان مبصر و بینا میشوند و این احکام نسبت
بانبیا و اوصیا صلوات الله علیهم اکد و اشد است که باید همه را بخلق تعلیم نمایند و هم را

میکرده اند

در میان ایشان جاری کنند و هر که مخالفت نماید بجد و در تعزیرات تأدیب نمایند و بعد از
غیبت ایشان اکثر این احکام متعلق است بعلما و راویان اخبار که حافظان احکام
دین مبین و نایبان ائمه طاهرین علیهم السلام هستند و بر همه خلق اعانت ایشان در اجرای
احکام الهی و مرافعه بسوی ایشان و قبول احکام ایشان واجب است چنانکه در احادیث معتبره
وارد شده است که هر که رد حکم ایشان کند حکم ما را رد کرده است و هر که حکم ما را رد کند
حکم خدا را رد کرده است و این در مرتبه شرک بخدا است **مرصد دویم** در بیان وجوب
توبه است و شرایط آن و گناهانی که از آنها توبه باید کرد و وجوب قبول توبه و در آن
چند مطلب است **اول** بیان وجوب توبه است و گناهانی که در آن توبه باید کرد بدانکه
خلافی نیست در وجوب توبه از گناه فی الجمله و خلاف است که آیا از جمیع گناهان توبه
واجب است یا از گناهانی که مکفر نشده باشد زیرا که دانستی که با اجتناب از کبائر صغائر
مکفر است آیا با وجود مکفر بودن توبه از آنها واجب است یا نه اکثر را اعتقاد آنست که
واجب نیست و این قول اقوی است اما احوط و اولی آنست که آدمی همیشه از گناهان
خود در مقام انابه و استغفار باشد و نظر کند باحوال مقربان درگاه الهی که چگونه با وجود ترک
اولی سالها تضرع و استغاثه و توبه و انابه میفرموده اند تا توبه ایشان مقبول میشده
و ایضا اثر گناه نه محض عقوبت آخرت است بلکه گناه دل آدمی را سیاه میکند و از
ساحت قرب حق تعالی دور میگرداند و از استحقاق الطاف خاصه الهی محروم میگرداند و
سلب توفیق طاعات از انکس میکند و باعث استیلای شیطان و جرأت بر کبایر میگردد
و ایضا سهل شمردن گناه موجب اصرار میگردد و اصرار بر صغیره کبیره است و بسا باشد که باعث
نزول بلاها و تغییر گردد چنانکه حق تعالی فرموده که هر مصیبتی که بشما میرسد از کردهای شماست و خدا از
بسیاری عفو میکند و حضرت صادق صلوات الله علیه فرموده که بترسید از گناهانی که حقیر میشمارید
بدرستی که آنها آمرزیده نمیشود پرسیدند که آنها کدام است فرمود آنست که آدمی گناهی میکند

و دیگر چون گناه

و میگوید خوشا حال من که اگر غیر این گناه نداشته باشم و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله
علیه منقولست که اصرار بر گناه آنست که گناهی بکند و استغفار و توبه از آن نکند و از
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که هیچ چیز دل را فاسد نمیگرداند مثل
گناه بدرستیکه کسی که مرتکب گناه میگردد پیوسته در دل او اثر میکند تا دل او را سرنگون
میسازد که حق در آن قرار نگیرد و روی او از خدا برگردد و متوجه دنیای فانی گردد و ایضا فرموده
که هیچ رگی نمیجهد و پایی بسنگ نمیآید و سری درد نمیآید و بیماری عارض نمیشود مگر بسبب گناهی
که آدمی میکند و آنچه خدا عفو میکند بیشتر است و ایضا فرموده که گناه آدمی را از روزی محروم میکند
و فرموده که آدمی گناهی میکند و بسبب آن از نماز شب محروم میشود و فرموده که هیچ نعمتی خدا
بکسی نمیدهد که از و سلب کند مگر بگناهی که او بکند و از حضرت باقر علیه السلام منقول است که
هر بنده مؤمن در دل او نکته سفیدی و نوری از ایمان در دل او هست چون گناهی میکند نکته
سیاهی در آن سفیدی بهم میرسد اگر توبه کرد محو میشود و اگر زیاده کرد زیاده میشود تا آنکه تمام آن سفیدی را
میگیرد و آن آدمی هرگز نه بازگشت رسید حالتش هرگز بخیر و خوبی بر نمیگردد و ایضا خلافست در آنکه
گناهی را که از آن توبه کرده است آیا باز توبه از آن واجب است یا نه خواجه نصیر و علامه رحمة الله علیهما
قایل شده اند که توبه همیشه واجب است زیرا که ندامت بر فعل قبیح و ترک عزم بر فعل قبیح همیشه
واجب است و این سخن محل نظر است زیرا که آیات و اخبار دلالت میکند بر آنکه بتوبه اول عقاب
از او ساقط میشود و اینکه باید که این ندامت و عزم همیشه مستمر باشد معلوم نیست و اینکه عزم
بر گناه قبیح است اگر گناه باشد تا بعمل نیاورد معفو است چنانکه مکرر مذکور شد و اما اینکه آن ندامت
و ترک ندامت نیز از آن هست که از این باب باشد زیرا که غالبا از بلد بکر منفک نمیشوند و بر تقدیری
که عقابی بر آن مترتب نشود بگو توبه خواهد بود و علی ای حال اینکه استحقاق عقاب بر اصل
معصیت بر میگردد شکی نیست و ایشان نیز معلوم نیست باین قایل باشند **دویم** خلافست
میان متکلمین که آیا توبه از بعضی صحیحست از بعضی گناهان توبه کنند و از بعضی یا آنکه میباید از همه

گناهان توبه کند و توبه اش از بعضی دون بعضی صحیح نیست خواجه نصیرالدین رحمه الله و بعضی
از علما اختیار قول اخیر کرده اند و علامه حلی رحمه الله و جمعی اختیار قول اول کرده اند و توبه
مبعض را صحیح میدانند حق این است و اگر نه لازم می آید که کافری که از کفر توبه کند و مسلمان
شود و از دروغ گفتن توبه نکند توبه اش مقبول نباشد و مخلد در جهنم باشد و ایضا
خلاف کرده اند در صحت توبه موقت مثل آنکه توبه کند که یک سال گناهی را نکند و حق
این است که صحیح نیست زیرا که شرط است در توبه که عزم کند که هرگز آن گناه را نکند و ایضا
خلاف است که آیا توبه از گناهان مجملا صحیح است یا میباید بتفصیل گناهان را بشمارد و توبه کند
و اقوی آن است که مجملا کافی نیست خصوصا وقتی که بتفصیل در خاطر داشته باشد سیم در معنی
توبه است و شرائط آن بعضی گفته اند توبه پشیمانی از گناه است از جهت آنکه گناه است
پس اگر پشیمان شود از شراب خوردن از جهت آنکه باو ضرر میرساند توبه نیست باید
که در حال ترک کند و اکثر شرط کرده اند عزم بر عدم ارتکاب آن را در آینده که هرگز
مرتکب آن نشود و بعضی گفته اند این عزم لازم ندامت و پشیمانی واقعی است و لهذا در
احادیث بسیار وارد شده است که کافی است ندم و پشیمانی از برای توبه و بعضی از محققان
گفته اند که توبه حاصل نمیشود مگر به سه چیز اول دانستن ضرر گناهان و اینکه آنها حجابند میان
بنده و محبوب او و زهرهای کشنده اند از برای کسی که مباشر آنها میگردد پس هرگاه این را
دانست و یقینی بهم رسانید حالت دیگر او را عارض شود که متألم میشود از آنکه محبوب او
از او فوت شده است و تأسف میبرد از کردن گناهان و این تأسف و تألم را ندامت
و پشیمانی میگویند و از این حالت حالت دیگر بهم میرسد که قصد کند سه چیز را که یکی متعلق است
بحال که ترک بکند گناهی را که مرتکب آن بوده و دوم متعلق است بآینده که تا آخر عمر عود
بآن گناه نکند و سیوم تعلق دارد بگذشته که تلافی کند آنچه را تلافی توان کرد که قضا
بکند عباداتی را که از او فوت شده است و از مظالم مردم بیرون آید پس این سه امر

معرفت ضرر

که معرفت ضرر گناه است و پشیمانی از آن و قصد کردن این امور بترتیب حاصل میشوند
و گاه هست که بمجموع اینها اسم توبه را اطلاق میکنند و اکثر بر ندامت تنها اطلاق میکنند
و معرفت را مقدمه آن میدانند و لکن قصد را ثمره آن میدانند که بر آن مترتب میشود
و گاه هست بر مجموع ندامت و عزم توبه را اطلاق میکنند و چنین توبه نیز عبادتیست و شرائط
عبادت در آن معتبر است و عمده شرایط عبادات اخلاص است پس باید که توبه از
برای خدا باشد و مشوب بریا نباشد و چنین بعضی از علما طمع بهشت و خلاصی از جهنم را
منافی اخلاص میدانند در اینجا نیز گفته اند اگر غرض از توبه تحصیل بهشت یا نجات از جهنم
باشد صحیح نیست و دلایل بر بطلان این مذهب بسیار است و کسی که معنی نیت را فهمیده
میداند که اعلای درجات نیت نسبت باکثر خلق این است که یکی از این دو معنی منظور
ایشان باشد بلکه نسبت بعامه خلق نیت را از این دو معنی خالی کردن تکلیف ما لا یطاق
است و در کافی در روایت معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که هر که
شراب را از برای غیر خدا ترک کند حق تعالی از شراب سر بمهر بهشت بکام او برساند و ممکن
است این تفضلی باشد از حق تعالی از خصوص ترک شراب هر چند توبه حقیقی نباشد چهارم بیان
انواع گناهانیست که از آنها توبه میکنند اکثر متکلمین و فقهای امامیه گفته اند که گناه اگر مستتبع
امر دیگر نباشد که اتیان بآن باید نمود مثل پوشیدن حریر از برای توبه از آن همین بس است
که پشیمان شود از آن و عزم کند بر آنکه بعد از آن عود بآن نکند و اگر مستتبع امر دیگر باشد از
حقوق خدا یا مردم مالی یا غیر مالی واجب است با توبه که اتیان بآن بکند و بیان آنها مجمل
باشد میان آنکه اتیان بآن امر بکند و میان اکتفا بتوبه از آن گناه پس حقوق مالیه
خدا مانند بنده آزاد کردن در کفاره واجب است با قدرت بر آن که اتیان بآن بکند
و حقوق غیر مالیه خدا یا خداست یا غیر خدا اگر حد است مخیر است میان آنکه اقرار بآن
گناه بکند نزد امام علیه السلم یا نایب او که حد خدا را بر او اقامت کند و میان آنکه

اکتفا کند بتوبه و اظهار آن گناه نکند پس اگر نزد حاکم شرع ثابت شود حد بر او نخواهد بود
و بتوبه رفع گناه از او میشود و آیا امام یا اقامت حد اگر توبه نکند گناه از و ساقط میشود یا نه
محل اشکال است و ظاهر اکثر احادیث آنست که بحد گناه از و ساقط میشود و حق تعالی
از آن کریم تر است که در دنیا و آخرت هر دو او را عقاب کند چنانکه بسند حسن منقول است
از حمران که گفت از حضرت باقر علیه السلم پرسیدم از شخصی که او را سنگسار کنند آیا در
آخرت معاقب خواهد بود حضرت فرمود خدا کریم تر است از این و از حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه منقول است که گناه سه قسم است گناهی که آمرزیده است و گناهی که آمرزیده
نیست و گناهی که امید بخشش داریم و خوف بر او داریم و گناه آمرزیده گناهی است که بنده
که خدا او را در دنیا بر گناهش عقاب کرده باشد خدا از آن حلیم تر و کریم تر است که
دو بار او را عقاب کند و گناهی که آمرزیده نمیشود مظلمه بندگان است خدا در قیامت
بعزت و جلال خود قسم یاد میکند که ظلم ظالمی از من نمی گذرد و گناه سیوم گناهی است که خدا
بر خلق خود پوشیده است و توبه روزی او کرده است او از گناه خود میترسد و امید از
پروردگار خود دارد و ما نیز برای او امید رحمت داریم و از عقاب او می ترسیم مؤلف گوید گویا
خوف باعتبار احتمال اخلال بشرایط توبه است و اگر معصیت حق خدا غیر حد باشد مثل قضای
نمازها که قضا باید کرد و مثل دادن زکوة و قضای روزه و کفاره و نمازی که قضا ندارد مانند
نماز عید از برای آن توبه کافیست و اما حق الناس اگر مالی باشد واجب است که ذمه خود را
بری گرداند از آن بقدر امکان و اگر صاحب حق بمیرد ورثه او در هر طبقه قایم مقام او میشوند
پس اگر آن شخص خود یا ورثه او یا بیگانه که از جانب او تبرع کند حق را برساند بصاحب
حق یا بوارث وارث او بری الذمه میشود و اگر آنها ادا نکرده اند و بر ذمه او مانده
تا روز قیامت خلاف است که در قیامت طلب کننده او کی خواهد بود اکثر گفته اند صاحب
اول طلب خواهد کرد چنانکه روایت صحیح از حضرت صادق علیه السلم درین باب وارد شده است

و بعضی گفته اند

و بعضی گفته اند آخر وارث تنها طالب آن حق خواهد بود اگر چه با امام علیه السلم منتهی شود و بعضی گفته اند
که حق خدا خواهد بود و اگر او و وارث او را بیابد برساند و اگر مأیوس شود تصدق کند و اگر
صاحبش بهم رسد و بتصدق راضی نباشد باز باو بدهد و اگر حق غیر مالی باشد اگر گمراه
کرده باشد باید که ارشاد حق بکند و او را از آن اعتقاد باطل برگرداند اگر ممکن باشد و
اگر ممکن نباشد بعضی از روایات وارد شده است که تا همه آنها را که ببدعت او گمراه
شده اند برنگرداند توبه او مقبول نیست و اکثر حمل بر توبه کامل کرده اند و اگر قصاص باشد واجب
است که تسلیم نفس خود باولیای مقتول بکند مثل آنکه بگوید به پسر مقتول که من پدر ترا کشته ام اگر میخواهی
مرا بکش و اگر میخواهی دیت بگیر و اگر میخواهی عفو کن و همچنین عضوی اگر از کسی بریده باشد
نزد او یا وارث او برود و اعلام کند و تمکین قصاص یا دیت بکند و اگر حد باشد مثل فحش
اگر آن شخصی که فحش باو گفته است عالم باشد که این فعل از و صادر شده است باز باید که تمکین بکند که
یا حد بزند یا عفو کند و اگر نداند خلاف است که آیا او را اعلام باید کرد یا نه بعضی گفته اند که حد
از تخصیص و ساقط نمیشود مگر آنکه ساقط کند و خواجه نصیر و علامه رحمه الله علیهما گفته اند و اکثر
علما قایل شده اند که اعلام نباید کرد زیرا که باعث تجدید اذیت اوست و موجب عداوت
و کینه میشود اگر مجملا ابراء ذمه از و تواند طلبید بطلبد و همچنین اگر زنا کرده باشد و العیاذ
بالله باز وجه که آن نیز چون حق الناس در آن هست این حکم را دارد و اگر غیبت
کسی کرده باشد او نیز چنین است و کلینی از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است
که از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند که کفاره غیبت چیست فرمود آنست که
استغفار کنی برای آنکه غیبت او کرده هر وقت که او را یاد کنی و حمل کرده اند این را برآنکه
غیبت باو نرسیده باشد و خواجه نصیر علیه الرحمه در تجرید گفته است واجب است که عذر
بخواهد از آنکه غیبت او کرده است اگر باو رسیده باشد و علامه رحمه الله در شرح تجرید گفته است
که اگر غیبت آن شخص رسیده است باید که عذر از او بطلبد زیرا که ضرر غم باو رسانیده است

باید تدارک کند و اگر باو نرسیده است لازم نیست حلیت از و طلبیدن زیرا که الم باو
نرسانیده است و در هر دو قسم واجبست که پشیمان شود از بآن فعل او عزم کند بر آنکه هرگز عود
بآن فعل نکند و در مصباح الشریعه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که اگر غیبت به
غیبت کرده شده رسیده است علاجی نیست بغیر آنکه از و حلیت بطلبی و اگر باو نرسیده است
طلب آمرزش کن از خدا از برای او و شیخ زین الدین قدس سره گفته است که در کفاره غیبت
دو حدیث وارد شده است یکی آنکه کفاره غیبت آنست که استغفار کنی از برای او و دیگری آنکه از
هر کس نزد کسی مظلمه باشد در عرض او یا مال او باید که از و حلیت بطلبد پیش از آنکه
روزی بیاید که دینار و درهمی نباشد و از حسنات او بگیرند و بصاحب حق بدهند و اگر
حسنات نداشته باشد از گناهان صاحب حق بر گناهان او بیفزایند و راه جمع میان این
دو حدیث آنست که استغفار را حمل کنیم بر آنکه باو نرسیده باشد یا آنکه دسترسی باو نرسد
و ازان حلیت بطلبد و حلیت را طلبیدن حمل کنیم بر آنکه باو رسیده باشد و دسترسی باو
رسد و بدانکه خلاف است در آنکه آیا این امور شرطند در تحقق توبه یا توبه بمحض
ندامت و عزم بر عدم عود بآن گناه متحقق میشود و اینها واجبات دیگر اند مشهور میان علما
قول اخیر است که شرط نیستند بلکه از مکملات توبه اند و اگر نکنند بر ترک توبه معاقب
نخواهد بود بلکه بر ترک آنها معاقب خواهد بود و از بعضی از اخبار مستفاد میشود که شرط
باشند و این احوط است پنجم در بیان وقت توبه است و خلافی نیست در آنکه
توبه واجب فوریست و بتاخیر آن آثم میگردد زیرا که گناهان بمنزله سموم قاتله اند
همچنانکه واجبست بر کسی که زهری خورده باشد مبادرت نماید بمعالجه آن تا او را
هلاک نکند همچنین واجبست بر کسی که گناه کند که مبادرت نماید بتوبه پیش از آنکه
او را هلاک کند پس تاخیر توبه گناهی دیگر خواهد بود و ازان نیز باید توبه کند و اگر تاخیر
کند هر گناه دیگر برای تاخیر توبه این هر گناه برای او حاصل میشود و بعنوان مضاعف شده

بالا میرود تا آنکه در قدر یک ساعت اگر شصت دقیقه قسمت کنیم آن قدر جمع شود که محاسبان
ماهر از حساب آن عاجز میشوند و چنین در کمتر از دقیقه توبه نیز میتوان کرد و اگر بر ثانیه و ثالثه
در او قسمت کنیم بغیر حق تعالی کسی حساب آنرا نمیتواند کرد چه جای آنکه روز و ماه و سال را
بر اینها قسمت کنیم و چه جای آنکه گناهان غیر متناهی را با این نسبت قسمت کنیم پس معلوم شد
که همچنانکه نعمتهای الهی را احصا نمیتوان کرد گناهان و تقصیرات بنده را نیز احصا نمیتوان
کرد و بعضی از محققین گفته اند که کسی که تسویف و تاخیر توبه میکند و از وقتی بوقت دیگر
می اندازد او مردد است میان دو خطر عظیم که اگر از یکی سالم بماند ممکنست که از دیگری
سالم نماند اول آنکه اجل گریبان جان او را بگیرد و وقت تدارک بگذرد و درگاه توبه
مسدود گردد و برسد وقتی که حق تعالی فرموده است وَحِیلَ بَیْنَهُمْ وَبَیْنَ مَا یَشْتَهُونَ
یعنی و حایل شود میان ایشان و میان آنچه ایشان میخواستند و طلب مهلت یک روز و یک
ساعت کنند و باو گویند وقت مهلت گذشت و دیگر ترا مهلتی نیست چنانچه حق تعالی فرموده است
پیش از آنکه بیاید احدی از شما را مرگ پس گوید پروردگارا چرا تاخیر نکردی مرا تا اجلی نزدیکی
بعضی از مفسرین در تفسیر این آیه گفته اند که محتضر در هنگامی که پرده از پیش دیده او
برداشته شود میگوید ای ملک موت تاخیر کن مرا یک روز که عذر از پروردگار خود بخواهم و توبه
کنم و توشه عمل صالحی بردارم ملک موت گوید روزهای عمر تمام شده است و روز نمانده است
گوید یک ساعت تاخیر کن گوید ساعتها نیز تمام شده است پس در توبه را بروی آن بیچاره می بندند و
غرغره در حلق او پیدا شود و جرعهای حسرت و ناامیدی بنوشد و بر ضایع کردن عمر خود
و بباد دادن کرد در این اهوال و اضطراب احوال شیطان نیز ایمانش بغارت برد نعوذ
بالله من ذلک دوم خطر آنست که ظلمتهای معاصی بر دل او متراکم و مجتمع گردد و بمرتبه طبع
و رین رسد که قابل محو نباشد زیرا که هر معصیت که آدمی میکند تیرگی او بهم میرسد همچنانکه
در نفس آدمی تیرگی در آیینه بهم میرسد و چون ظلمت گناهان بسیار جمع شد رین میشود

چنانچه بخار نفس را اگر بر آینه دمند چرک میگیرد و چون مدتی بر این حالت بماند و آن را جلا
ندهند در جرمش فرو میرود و آن را فاسد میگرداند که دیگر قابل جلا نیست همچنین دل آدمی
چون از گناه بسیار زنگ بهم رسید و بتوبه و اعمال صالحه جلا نیافت بمرتبه میرسد که
بعد از آن قابل علاج نیست چنانچه حق تعالی فرموده است طَبَعَ اللّٰهُ عَلیٰ قُلُوبِهِم و این دلرا
قلب مطبوع و منکوس و اسود میگویند چنانچه احادیث در این باب مذکور شد تا آنکه
بحدی میرسد که اوامر شریعت در نظر او سهل میشود و دل او از قبول احکام الهی نفرت
میکند و ایمانش زایل میگردد و اَعاذَنَا اللّٰه و سایر المؤمنین من ذلک و بدانکه آخر
وقت قبول توبه وقتی است که جزم بمرگ بهم رساند و معاینه امور آخرت بکند
یا آنکه ملک موت را ببیند یا جای خود را در بهشت یا در جهنم باو بنمایند یا رسول خدا و ائمه
هدی صلوات الله علیهم را اگر در وقت مرگ حاضر میشوند مشاهده نماید و در این وقت اجماع است
که توبه فایده نمیکند و مقبول نیست چنانکه حق تعالی فرموده است که نیست توبه برای آنها که
اعمال سیئه میکنند تا وقتی که مرگ یکی از ایشان را حاضر میشود میگوید که من توبه کردم
الحال و نه آنها که میمیرند بر حالت کفر مهیا کرده ایم از برای ایشان عذابی دردآورنده
و از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است که مراد بحضور موت آنست که معاینه
امور آخرت بکند و از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که خدا توبه بنده را
قبول میکند مادام که غرغره نکند یعنی روح بگلویش برسد و غرغر در حلقش ظاهر شود
و بعضی از مفسرین گفته اند که از جمله الطاف خداوند رحیم نسبت به بندگان آنست که
که امر کرده است قابض ارواح را که ابتدا کند در قبض روح از انگشتان پاها و بتدریج
تا بالا آید تا بسینه برسد بعد از آن بحلق برسد تا آنکه در این مهلت مدت تواند روی
دل بسوی خداوند خود بگرداند و وصیت و توبه و انابه بکند پیش از آنکه معاینه امور
آخرت بکند و توبه اش مقبول نباشد و از مردم حلیت بطلبد و یاد خدا بکند و از حق

و معارف کند

که معارفه کند یاد خدا و ذکر حق تعالی بر زبان او باشد و عاقبت او نیکو گردد و خلاف کرده اند
متکلمان در آنکه اگر عزم بر عدم عود بسوی گناه را در وقتی بکند که قدرت بر عود بسوی آن گناه
نداشته باشد مثل آنکه کسی زنا کرده بعد از آن ذکر او را بریدند پس توبه و عزم کرد که دیگر عزم
بزنا نکند اگر قدرت بر زنا بهم رساند آیا توبه او مقبول است یا نه اکثر گفته اند مقبول است و
قول نادری هست که مقبول نیست و بهمچنین است و همچنین اگر مرض مخوفی بهم رساند که ظن
غالب بموت بهم رساند خلاف است در قبول توبه او و مشهور آنست که توبه او مقبول است
و از بعضی از آیات کریمه و اخبار معتبره ظاهر میشود که بعد از نزول عذاب توبه مقبول نیست
چنانکه حق تعالی فرموده است در قصه فرعون تا وقتی که دریافت او را غرق گفت ایمان آوردم
که خدائی نیست مگر خدائی که ایمان آورده اند باو بنو اسرائیل باو گفتند که الحال ایمان می
آوری که عذاب را دیدی و حال آنکه پیشتر معصیت میکردی و بودی از فساد کنندگان و از جای
دیگر فرموده است که چون دیدند اهل قریه که ایمان بیاورند پس نفع دهد ایشان را ایمان
ایشان مگر قوم یونس چون ایمان آوردند پیش از نازل شدن عذاب گشودیم و برداشتیم
از ایشان عذاب رسوا کننده را در زندگانی دنیا و برخوردار گردانیدیم ایشان را تا اجل مقدر
ایشان و ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده است از حضرت امام رضا علیه السلم سؤال کردند
که بچه علت خدا غرق کرد فرعون را و حال آنکه ایمان آورد بخدا و اقرار کرد به یگانی او حضرت
فرمود از برای آنکه ایمان آورد در وقتی که عذاب را دید و ایمان در وقت دیدن عذاب مقبول
نیست و این حکم حق تعالی است در گذشتگان و آیندگان حق تعالی فرموده است فَلَمّا رَأَوا
بَأسَنا قالُوا آمَنّا بِاللّٰهِ وَحدَهُ وَکَفَرنا بِما کُنّا بِهِ مُشرِکِینَ فَلَم یَکُ یَنفَعُهُم اِیمانُهُم
لَمّا رَأَوا بَأسَنا یعنی چون دیدند عذاب را گفتند ایمان آوردیم بخدا به تنهائی و کافر
شدیم به آنها که با خدا شریک میکردیم پس نبود آنکه نفع بخشد بایشان ایمان ایشان
چون دیدند عذاب ما را و فرموده است در جای دیگر بعضی از آیات پروردگار تو نفع نمیدهد

یا ربی

نفس را ایمان او هم ایمان نیاورده باشد بیشتر یا کسب کم باشد در ایمان خود عمل خیر را
و مسیحی فرعون چنین غرق او را دریافت اظهار ایمان کرد پس باو گفتند که الآن ایمان می آوری
که فایده ندارد و بیشتر که فایده داشت ایمان نیاوردی و نافرمانی میکردی و فساد میکردی
در زمین و اعوان فرعون در ضلالت دیگر گمراه کردن مردم و ستم کردن بر بنی اسرائیل و ایضا از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده است که ایشان در زمین امام و حجتی نمیباشند که حلال
و حرام خدا را ابدا ننمایند و مردم را بسوی خدا نخوانند و منقطع میشود حجت از زمین مگر چهل روز پیش از
قیامت که حجت از زمین برداشته میشود و درهای توبه بسته میشود و نفع نمیدهد به ایمان کسی که پیشتر
ایمان نیاورده باشد و آنگروه بدترین خلق خدا خواهند بود و ایشانند آنها که قیامت بر ایشان
قایم میشود و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلم مذکور است که اعرابی آمد به نزد رسول خدا
صلی الله علیه و آله و گفت خبر ده مرا که توبه تا چه وقت مقبول میشود حضرت فرمود که در
توبه مفتوح است از برای فرزند آدم و بسته نمیشود تا طلوع کند آفتاب از طرف مغرب و بعض
آیات ربه که پروردگار فرموده است که ایمان بعد از او نفع نمیکند همینست که آفتاب
از مغرب طلوع کند **ششم** در بیان انواع توبه است و اقل مراتب توبه آنست که آدمی
که پشیمان شود از گذشته و عزم کند بر عدم فعل در آینده و بالا میرود تا بجائی که درجه پیغمبران
و صدیقان است چنانچه در نهج البلاغه روایت کرده است که مردی در حضور حضرت امیر
المؤمنین صلوات الله علیه گفت استغفر الله حضرت فرمود مادرت بعزای تو بنشیند استغفار
میدانی استغفار درجه علیین است و آن اسمی است که بر شش معنی واقع میشود **اول** پشیمانی
از گذشته است **دویم** عزم بر آنکه هرگز عود بآن نکنی **سیوم** آنکه ادا کنی بسوی مخلوقان
حقوق ایشان را تا آنکه در وقت مردن پاک باشی و حقی کسی بر ذمت تو نباشد **چهارم**
آنکه قصد کنی بسوی هر فریضه که بر تو واجب بود و ضایع کرده حق آن را ادا کنی **پنجم** آنکه قصد
کنی بسوی آن گوشتی که از حرام روئیده است آن را بگدازی بحزن و اندوه تا پوست تو

بران تو

بعون الله

باستخوان بچسبد و گوشت تازه در میان آنها بروید **ششم** آنکه بچشانی بجسم خود الم طاعت را
بقدری که باو چشانیده حلاوت معصیت را پس بعد از آن بگوئی استغفر الله و از حضرت
صادق علیه السلم منقول است که کسی که مقیم است بر گناه و استغفار میکند از آن مانند
کسی است که استهزا کند و کلینی و دیگران بسندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده اند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که هر که توبه کند پیش از
مرگش به یکسال خدا قبول میکند توبه او را پس فرمود که یکسال بسیار است یکسال باشد که
توفیق آن نیابد که توبه کند هر که توبه کند پیش از مرگش بیکماه خدا قبول کند توبه او را
پس فرمود یکماه بسیار است هر که توبه کند پیش از مرگش بیک هفته خدا توبه او را قبول کند
پس فرمود یکهفته بسیار است هر که توبه کند پیش از مرگش بیکروز خدا توبه او را قبول کند
پس فرمود که یکروز بسیار است هر که توبه کند پیش از آنکه امور معاینه آخرت بکند خدا
توبه او را قبول میکند و اکثر علما این حدیث را حمل بر نسخ کرده اند و استدلال کرده اند بانکه
نسخ پیش از فعل جایز است و گمان فقیر آنست که این اشاره است باختلاف مراتب توبه
و بانکه توبه کامل آنست که اقلا یکسال پیش از مرگ توبه کند و در یکسال تدارک مافات
و اصلاح احوال خود بکند و اگر آن میسر نشود یکماه و همچنین تا آنکه در آخر اقل مراتب اجزای
توبه را بیان فرمود و در مصباح الشریعه از حضرت صادق صلوات الله علیه روایت شده که توبه
ریسمانیست که خدا از برای بندگان آویخته است و وسیله ایست میان خدا و بنده و مدد
عنایت الهی است و ناچار است بنده را مداومت بر توبه در همه احوال و هر فرقه
از بندگان توبه دارند پس توبه پیغمبران از اضطراب و تشویش خاطر است از مرتبه قرب
و وصال و توبه اصفیا و برگزیدگان یعنی اوصیا از نفس کشیدن بغیر یاد خداست و توبه اولیا
و دوستان خدا از خطرهای مختلف است و توبه خواص از مشغول شدن بغیر خداست
و توبه عوام از گناهان است و هر یک از ایشان را معرفتی و علمیت در اصل توبه ایشان

و مستمع قرآن و شرحش بطول می‌انجامد اما توبهٔ عوام آنست که باطن خود را آب حسرت
بشوید و پیوسته معترف بخیانات خود باشد و ندامت بر گذشته همیشه داشته باشد و بقیهٔ
عمر خود همیشه خایف و ترسان باشد و گناه خود را صغیر نشمارد که موجب کسل و سستی او گردد
و پیوسته گریان و متأسف باشد بر آنچه فوت شده است از او از طاعت خدا و حبس کند
نفس خود را از شهوات و استغاثه کند بسوی خدا که او را حفظ کند بر وفای توبه و نگاه دارد
او را از عود بسوی گناهان گذشته و نفس سرکش خود را هموار و رهوار کند در میدان عبادت
و آنچه عبادات از او فوت شده است قضا کند و مظالم مردم را بایشان رد کند و از مصاحبان
بد دوری اختیار کند و شبها را بعبادت بیدار باشد و روزها لب بی آب تشنه باشد و
پیوسته در فکر عاقبت خود باشد و از خدای عز و علا یاری بجوید و سؤال کند که او را مستقیم بر
جادهٔ حق بدارد و در شدت و رخا ثابت بماند نزد محنت و بلا تا آنکه از درجهٔ توابین
نیفتند زیرا که توبه موجب پاک شدن از لوث گناهان است و موجب زیادتی ثواب
اعمال او و رفعت درجات اوست حق تعالی میفرماید که خدا میداند آنها را که راست گفتند
و میداند دروغ گویان را و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که توبه کننده هرگاه
اثر توبه برو ظاهر نگردد او تایب نیست باید که خصمان را راضی کند و نمازها را قضا کند و
تواضع و فروتنی کند در میان خلق و نفس خود را از شهوتها باز دارد و گردن خود را باریک
گرداند بر بسیاری روزه روزها و رنگ خود را زرد کند بعبادت و بیداری شب و شکم خود را
لاغر کند بکم خوردن طعام و پشت خود را خم کند از ترس آتش جهنم و استخوانهای خود را
بگدازد از شوق بهشت و دلش نرم گردد از ترس ملک موت و پوستش خشک شود بر بدنش از
بتفکر در اجل اینست اثر توبه و حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند که میدانید کیست تایب
گفتند نه حضرت فرمود کسی که توبه کند و خصمان را راضی نکند تایب نیست و کسی که توبه کند
و عبادت را زیاد نکند تایب نیست و کسی که توبه کند و لباس خود را تغییر ندهد تایب نیست

و کسی که

و کسی که توبه کند و رفیقان خود را تغییر ندهد تایب نیست و کسی که توبه کند و مجلس خود را و طعام
خود را تغییر ندهد تایب نیست و کسی که توبه کند و فراش خود را و بالش خود را تغییر ندهد تایب نیست
و کسی که توبه کند و خلق خود را و نیت خود را تغییر ندهد تایب نیست و کسی که توبه کند و دل خود را
نگشاید و کف خود را فراخ نگرداند تایب نیست و کسی که توبه کند و آرزوهای خود را کوتاه نگرداند
و زبان خود را از لغو نگاه ندارد تایب نیست و کسی که توبه کند و زیاده از قوت خود را
بآخرت نفرستد تایب نیست هرگاه برین خصلتها مستقیم بماند او توبه کار است و توبهٔ
او مقبولست و حق تعالی فرموده است ای گروهی که ایمان آورده اید توبه کنید بسوی خدا توبهٔ نصوح
و خلاف کرده اند در معنی توبهٔ نصوح از حضرت صادق علیه السلام منقول است که توبهٔ نصوح آنست که باطن
آدمی مثل ظاهر او باشد و بهتر و در روایت دیگر فرمود که آنست که توبه کند و عزم داشته باشد که هرگز
مرتکب آن گناه نشود و در روایت دیگر فرمود که آن توبه ایست که بعد از آن عود در گناه نکند راوی
گفت کدام یک از ما عود نمیکنیم حضرت فرمود که خدا دوست میدارد از بندگانش کسی را که او را
فتنها عارض شود و گناه کند و بعد از آن توبه کند و کلینی بسند صحیح از حضرت باقر علیه السلام روایت
کرده است که گناهان مؤمن هرگاه توبه کرد آمرزیده است پس بعد از توبه کار را از سر گیرد و
این مخصوص اهل ایمان است راوی گفت اگر بعد از توبه و استغفار باز عود کرد در گناه و
باز توبه کرد چون است فرمود که آیا دانی که مؤمن پشیمان شود در گناه خود و استغفار کند از آن
گناه و توبه کند خدا توبهٔ او را قبول نمیکند راوی گفت اگر مکرر گناه کند و توبه کند و استغفار کند
باز آمرزیده میشود حضرت فرمود هرچند عود کند مؤمن باستغفار و توبه خدا عفو میکند برو و به
آمرزش و خدا آمرزنده و رحیم است قبول میکند توبه را و عفو میکند از سیئات زنهار
که ناامید مکن مؤمنان را از رحمت خدا و بعضی گفته اند توبهٔ نصوح توبه ایست که صاحبش را
نصیحت کند و نگذارد که عود کند بر آن گناه و بعضی گفته اند توبه ایست که دیگران را نصیحت کند
که مثل آن را بعمل آورند و بعضی گفته اند آنست که خالص از برای خدا باشد و بعضی گفته اند که توبه ایست

هر آینه خواهش شهوات را از دل زایل کرده اند و ظلمت گناهان را که از دل بهم رسیده است
بنور طاعات و عبادات محو کنند زیرا که اثر گناه نه همین استحقاق عقابست که به پشیمانی
بر طرف شود بلکه دل آدمی را تیره میگرداند و روح انسی را مکدر میسازد و علاقه رحمت را
از انیس میرباند و آدمی را از رحمات خاصه سبحانی محروم میگرداند اگر دزدی بخانه درآید و
مدتها آن خانه را بمعارض متصرف باشد یا مستی برای معموری داخل شود و صاحب خانه در خواب باشد
یا دشمنی مدتی مدید در خانه آبادانی مشغول بخرابی باشد بمحض اینکه آن دزد یا مست یا آن دشمن را
از خانه بیرون کنند بکلیه آبادانی بدر نمی آید تا مدتها در مقام اصلاح و تعمیر آن سرا بر نیاید
و خرابیها را باصلاح نیاورد و متاعهای دزدیده را عوض نگیرد بحالت اولی بر نمیگردد و همچنین
دزد شهوات نفسانی و دشمن مانند شیطان و مستی مثل خواهش گناهان هر گاه سالها در سرای
دل در خرابی باشند و مایه ایمان و اعمال صالحه را از یاد بنده و پیوسته در خرابی باشند و صاحب
خانه بیخبر و در خواب غفلت باشد چون بیدار شود و نظر کند خانه بیند خراب و ویران و
اسباب خانه بغارت رفته و ظروف و آلات شکسته و خانهای عزیز بزد معاصی تیره
گردیده بمحض اینکه نادم و پشیمان گردد و به تیر و نیزه و شمشیر آه و ناله و استغفار و استغاثه
بلکه غفار دزد غارتگر را از خانه بیرون کند و او در بیرون خانه در کمین بنشیند و
منتظر فرصت باشد که کی آن خانه ویران آبادان میگردد بلکه باید مدتها مدید سعی کند و خانه را
آبادان کند و متاعهای دزدیده اعمال صالحه را عوض بگیرد و تیرگیهای معاصی را از در و
دیوار دل ازاله کند و رخنهای شیطان را از خزانه ایمان مسدود گرداند آن وقت شاید
بحالت اولی نوزانه برگردد بلکه بهتر از اول تواند شد نظر کن باحوال انبیا و مرسلین که
پیشوایان دینند از برای ارتکاب مکروهی یا ترک اولائی چه تدارکها کرده اند حضرت
آدم علیه السلم سیصد سال گریست تا آنکه در روی مبارکش دو نهر از آب دیده اش بهم رسید
تا توبه اش مقبول گردید و حضرت داود علیه السلم آنقدر میگریست که گیاه از آب

دیده اش میروئید

دیده اش میروئید و آه آتشبار میکشید که آن گیاه میسوخت توبه کامل اینست و در این مقام سخن
بسیار است و این رساله محل ذکر آنها نیست تتمه در بیان وجوب قبول توبه است خلافی
نیست میان علمای اسلام در آنکه ساقط میشود عقاب بتوبه و خلافست در آنکه آیا عقلا بر خدا واجبست
حتی آنکه اگر بعد از توبه عقاب کند ظلم کرده یا آنکه تفضلی است که حق تعالی بکرم خود
کرده است و رحمی است که نسبت بهمه عباد یا نسبت باین امت کرده است و الحال عقلا
لکن وعده بر حق تعالی واجب است که عمل بوعده خود نماید معتزله باولی قایل شده اند و اشاعره
بثانی قایلند و شیخ طوسی و شیخ طبرسی و علامه حلی رحمة الله علیهم و اکثر متکلمین امامیه
بقول ثانی قایل شده اند و خواجه نصیر علیه الرحمه در تجرید در این باب توقف کرده است
و جزم باحد طرفین نکرده است و حق آنست که قبول توبه عقلا مطلقا واجب نیست و
محض فضل خداست بر این امت که بمحض ندامت و عزم بعدم عود گناهان تمام عمر را
بیامرزد و در امم سابقه چنین نبوده چنانکه در عبادت مجمل تا چندین هزار کس از بنی اسرائیل
کشته نشدند توبه ایشان مقبول نشد و نقل کرده اند که آن عضوی را که با آن گناه کرده بودند
نمی بریدند توبه ایشان مقبول نمیشد و در صحیفه کامله سید الساجدین صلوات الله علیه
میفرماید که حمد میکنم خداوندی را که دلالت کرد ما را بر توبه که نمیشماریم آنرا مگر از فضل او و
اگر نشماریم از فضلهای او مگر این توبه را هر آینه نعمت او نزد ما نیکو خواهد بود و احسان او
بسوی ما جلیل خواهد بود و فضل او بر ما بزرگ خواهد بود چنین نبود سنت و طریقه خدا در توبه
از برای آنها که پیش از ما بودند و باز در دعای دیگر فرموده است یا الهی اگر بگریم بسوی تو تا
بیفتد پلکهای چشمان من و آنقدر افغان و ناله کنم که صدای من قطع شود و بایستم بعبادت
نزد تو تا پاره پاره شود پاهای من و رکوع کنم از برای تو تا مفاصل پشت من از هم جدا شود و
سجده کنم از برای تو تا حدقهای من بیرون آید و خاک زمین را بخورم در طول عمر خود و آب
خاکستر بیاشامم تا آخر روزگار خود و ترا یاد کنم در خلال این احوال تا زبانم مانده شود

پس نظر خود را بلند نکنم بسوی آفاق آسمان از شرم تو مستوجب نشوم بآن اعمال محو بکن
گناه از گناهان خود را واگر خواهی آمرزید مرا در وقتی که مستوجب مغفرت تو نشوم و عفو
خواهی کرد از من در هنگامی که مستحق عفو تو گردم پس این هرگز دور نخواهد شد از طرف من
باستحقاق و نزد من اهل آن خواهم شد بر سبیل وجوب زیرا اگر جزای من در اول معصیت که ترا
کردم آتش جهنم بود و این مضامین در ادعیه و اخبار بسیار است **هشتم** در بیان اموری که
حق تعالی بر آنها مؤاخذه نمی فرماید و وعدهٔ عفو از آنها فرموده است و آن چند چیز است اول
وسوسه و حدیث نفس است که باختیار آدمی نمی باشد چنانکه کلینی رحمه الله از محمد حمران
روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم از وسوسه هر چند بسیار شود
حضرت فرمود که نیست در آن چیزی چون چنین شود بگو لا اله الا الله و بسند حسن کالصحیح
روایت کرده است که جمیل بن دراج با آنحضرت عرض کرد در دل من امر عظیمی می افتد
حضرت فرمود که بگو لا اله الا الله جمیل گفت هر وقت چنین امری در خاطر من خطور کرد لا اله
الا الله گفتم برطرف شد و ایضا بسند معتبر از حمران روایت کرده است که از امام محمد
باقر صلوات الله علیه که مردی آمد بنزد رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت یا رسول الله
منافق شدم حضرت فرمود که بخدا سوگند که منافق نشده اگر منافق شده بودی نزد من نمی آمدی
که اعلام کنی گمان دارم که دشمن حاضر یعنی شیطان آمده است بنزد تو و از تو پرسیده است
که کی ترا خلق کرده است تو گفته که خدا مرا خلق کرده است پس بتو گفته است که کی خدا را
خلق کرده است گفت آری بحق آن خداوندی که ترا بحق فرستاده است چنین بود حضرت
فرمود که شیطان بنزد شما آمد از راه اعمال و گناهان بر شما غالب نشده از این راه آمده
که شما را گمراه کند و از راه دین بلغزاند هر گاه این حالت رو دهد خدا را بیگانگی یاد کند
و بسند حسن کالصحیح از محمد بن مسلم از حضرت صادق صلوات الله علیه همین حدیث را
روایت کرده است و در آخرش حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود این والله که محض ایمان است

وایضا

وایضا بسند صحیح از علی بن مهزیار روایت کرده است که شخصی نوشت بحضرت امام محمد تقی صلوات الله
علیه و شکایت کرد از چیزهائی که در خاطر او خطور میکند حضرت در جواب نوشتند که
که اگر خدا خواهد ترا بر حق ثابت میدارد و شیطان را راهی و استیلائی بر تو نمیدهد پس نوشتند
که گروهی شکایت کردند بسوی رسول خدا صلی الله علیه و آله از امری چند که در خاطر ایشان در می آید
که اگر باد ایشان را از جای بسیار بلندی بزیر افکند یا ایشان را پاره پاره کنند احب است
بسوی ایشان از آنکه تکلم بآن بکنند حضرت فرمود که آیا این حالت را در نفس خود می یابید
گفتند بلی فرمود بحق آن خداوندی که جانم در قبضهٔ قدرت او است این صریح و خالص ایمان است
پس چون چنین امری در خاطر شما خطور کند بگوئید آمنا بالله و رسوله و لا حول و لا قوة الا
بالله یعنی ایمان آوردیم بخدا و رسول او و مانعی از معاصی و قوتی بر طاعات نیست مگر بخدا
مؤلف گوید که در آنکه این محض و صریح ایمان است چند وجه گفته اند اول آنست که بسند
معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه روایت کرده اند که مراد آنست که این خوفی که
تو داری که چرا چنین امری در خاطر تو خطور کرده است و میترسی که هلاک شده باشی از محض
ایمان است اگر مؤمن نبودی پروا نمیکردی از خطور این و چه ترا ازین در خاطر دویم آنکه این
محض ایمان است که این احتمالات باطله را در خاطر میگذرانی که میل در راه باطل کنی
تا در مذهب حق صاحب یقین شوی سیوم آنست که در حدیث سابق گذشت که چون شیطان
مایوس شده است از آنکه شما را بکفر و معاصی بلغزاند از دست شما را باین وساوس اذیت میرساند
پس سبب این حالت محض ایمان است و معنی اول که از امام علیه السلام منقول است بهترین معانی است
و در امر بتوحید از برای دفع این حالت چند وجه گفته اند **اول** آنکه مبادا امر کسی او را در این حالت
دریابد پس زبان او بتوحید جاری شود تا آنکه با این کلمهٔ طیبه از دنیا برود دویم آنکه نفی میکند
آنچه را در خاطر او افتاده است از آنکه اله را اله دیگر باشد و تصریح میکند بآنکه الهی بجز او نیست
سیوم آنکه این کلمهٔ طیبه شیطان را میراند و دفع وسوسهٔ او از گوینده آن میکند و یا بجهت باین

کلمه تلقین میکنند محتضر را چهارم آنکه افاده آن میکند که سلسله ممکنات باو منتهی میگردد پس
اورا موجدی نباشد پنجم آنکه کسی که متصف بجمیع صفات کمال باشد متصف بمخلوقیت
و احتیاج نمیتواند بود و این معنی است که آدمی از آن اراده کند و بعمل بیاورد حق تعالی
بفضل خود آنرا عفو میفرماید چنانکه کلینی بسند حسن کالصحیح از حضرت باقر یا صادق صلوات
الله علیهما روایت کرده است که حضرت آدم علیه السلم گفت پروردگارا مسلط کردانیدی بر من
شیطانرا و اورا مانند خون در بدن من جاری کردانیدی از برای من چیزی قرار ده که از شر او نجات
توانم یافت حق تعالی وحی کرد که ای آدم از برای تو این را قرار دادم که هرکه از ذریت تو قصد
گناهی بکند بر او نوشته نمیشود و اگر بعمل آورد یک گناه نوشته میشود و اگر قصد حسنه بکند اگر نکند
یک حسنه برای او نوشته میشود و اگر بعمل آورد ده حسنه از برای او نوشته میشود گفت پروردگارا
زیاده کن گفت از برای تو قرار دادم که هرگاه گناهی بکند و استغفار بکند گناه اورا می آمرزم
گفت پروردگارا زیاده کن فرمود توبه را برای ایشان مبذول کردم تا جان بگلو برسد گفت
پروردگارا بس است مرا و بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلم منقول است که چهار خصلت
حق تعالی مقرر فرموده است کسی که با وجود اینها مستحق عذاب آلهی شود بسی شقی و محروم است
و آن خصلتها اینهاست کسی که قصد کند که حسنه را بعمل آورد خدا از برای او ده حسنه می نویسد
و اگر قصد کند که سیئه را بعمل آورد اگر نکند هیچ گناه بر او نوشته نمیشود و اگر بکند هفت ساعت
اورا مهلت میدهند و ملکی که نویسنده حسنات است و در جانب راست اوست میگوید به ملکی
که نویسنده سیئات است و در جانب چپ اوست تعجیل مکن در نوشتن شاید بعد از آن
حسنه بکند که آنرا محو کند زیرا که حق تعالی میفرماید بدرستی که حسنات برطرف میکنند
گناهانرا یا شاید استغفاری بکند اگر بگوید اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ الَّذِي لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ
الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ وَأَتُوبُ
إِلَيْهِ بر او گناهی نوشته نمیشود و اگر هفت ساعت بگذرد و حسنه بعد از آن نکند و استغفاری

عمل بیاورد

بعمل بیاورد صاحب حسنات بصاحب سیئات میگوید که بنویس گناهرا از برای این شقی
محروم مؤلف گوید که این نیز مطلق استغفار کافی باشد و خصوص این استغفار باعتبار آنکه
اکمل افراد است مذکور شده باشد و ایضا بسند معتبر از امام زاده عبدالله روایت
کرده است که از پدر بزرگوار خود امام موسی علیه السلم سؤال کردم که دو ملکی که در جانب
راست و چپ آدمی میباشند آیا علم بهم میرسانند بفعل بد یا فعل نیکو که بنده اراده
فعل آنها می نماید حضرت فرمود که بوی کنیف که محل فضله است و بوی چیزهای خوشبو مثل
یکدیگر است گفت نه فرمود که بنده هرگاه قصد حسنه میکند نفس او خوشبو بیرون می آید
ملک دست راست بملک دست چپ میگوید که باش که ترا باو کاری نیست کار من است
قصد حسنه کرده پس اگر آنرا بجا آورد زبان او قلم اوست و آب دهان او مداد او
پس از برای او می نویسد و چون قصد گناهی کند نفسش بدبو بیرون می آید پس ملک دست
چپ بملک دست راست میگوید باش که قصد گناهی کرده پس اگر آنرا بجا آورد زبانش قلم
اوست و آب دهانش مداد اوست پس برای او می نویسد و بدانکه حق تعالی فرموده است إِنْ
تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللّٰهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ
مَنْ يَشَاءُ وَاللّٰهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ یعنی اگر ظاهر کنید آنچه در نفسهای شماست یا پنهان
کنید آنرا حساب میکند شمارا بآن خدا پس می آمرزد از برای هرکه میخواهد و عذاب میکند
هرکرا میخواهد و خدا بر همه چیز قادر است و عموم این آیه بحسب ظاهر مخالف است با
احادیثی که در این مطلب و مطلب سابق گذشت زیرا که دلالت میکند بر اینکه هرچه در
نفس آدمی حاصل میشود خدا بآن محاسبه میفرماید و اگر خواهد می آمرزد و اگر خواهد عذاب
میکند و این شامل آن وسوسها و اراده گناهست و ممکنست باین روش جمع کنیم که
عفو از آنها مخصوص شیعه است و مراد بمن یشاء شیعه است پس از شیعیان عفو میکند
و غیر شیعه را مؤاخذه میکند اگرچه باز موافق قواعد عدلیه خالی از اشکالی نیست

زیرا که بیشتر اینها شامل خطوراتی هست که باختیار آدمی نیست و شیخ طبرسی رحمه الله
گفته است که جمعی گفته اند که این آیه منسوخ است بقول حق تعالی لا یکلف الله نفسا
الا وسعها و درین باب حدیث ضعیفی نقل کرده اند و این سخن صحیح نیست زیرا که تکلیف
امری که در وسع و طاقت آدمی نباشد جایز نیست و قبیح است عقلا پس چگونه میتواند
بود که حق تعالی تکلیف کند و بعد از آن نسخ کند پس باید که مراد از آیه چیزی باشد که امر
و نهی بآن متعلق تواند شد از اعتقادات و ارادات و اموری چند که از ما مستور است
و اما آنچه داخل در تکلیف نیست از وسوسها که بی اختیار بخاطر آدمی خطور میکند داخل در
آیه نیست بدلیل عقل و گفته حضرت رسول صلی الله علیه و آله که عفو کرده اند ازین امت
از آنچه فراموش کنند و از آنچه در خاطر بگذرانند پس گفته است که آنچه در خاطر خطور
میکند از معاصی خدا بران مواخذه نمیکند و مواخذه میکند بر آنچه عزم میکند آدمی بران و
عقد قلب خود بران میکند با آنکه میتواند از خود دور کرد از آن گناه دارد پس آن نیز از جمله
افعال قلب است خدا جزا میدهد او را بر آن چنانکه جزا میدهد بر افعال جوارح اما جزای
عزم را میدهد نه جزای فعل آن معصیت را که هنوز نکرده است بخلاف عزم بر طاعت که
حق تعالی باراده و عزم ثواب اصل طاعت را میدهد چنانکه در اخبار آمده است که کسی که انتظار
نماز میکشد در نماز است یعنی ثواب نماز دارد مادام که انتظار میکشد و این از لطایف
نعمتهای خداست بر بندگان تمام شد کلام شیخ طبرسی رحمه الله و از جمله آیاتی که دلالت
میکند بر مواخذه بر افعال قلوب قول حق تعالی است وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ
عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا یعنی پیروی
مکن چیزی را که علم بآن نداری بدرستی که گوش و چشم و دل همه اینها سؤال کرده میشوند اینها
و باز فرموده است کتمان مکنید گواهی را و هر که کتمان کند او را گناه کار است دل او
و باز فرموده است که مواخذه نمیکند شما را خدا بسوگندهای لغو که بر زبان شما جاری شود

ولیکن مواخذه

ولیکن مواخذه میکند شما را بر آنچه عقد دل بر آن کرده اید و در جای دیگر فرموده است ولیکن
مواخذه میکند شما را بآنچه کسب کرده است دلهای شما پس ازین آیات و امثال اینها معلوم
میشود که بر فعل دلها مواخذه میباشد و باز فرموده است وَمَن يُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللَّهِ
فَإِنَّهَا مِن تَقْوَى الْقُلُوبِ و تقوی را بدل نسبت داده است و از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که اشاره بدل نمود و فرمود که تقوی و پرهیزکاری
در اینجاست و حق تعالی تهدید فرموده است آنها را که دوست میدارند که امور قبیحه فاش
شود در مؤمنان و محبت کار دل است و ایضا کفر و شرک و حسد و بغض و کینه و امثال
اینها که وعید عذاب و عقاب بر آنها شده است از افعال قلوب است پس چون
میتوان گفت که مواخذه بر آنها نبوده باشد و وجوه بسیار در جمع میان آیات و اخبار
گفته اند و حقیقتش آنست که افعال قلوب چند قسم است اول آنست که محض
خطور بآن باشد و آدمی را در آن اختیاری نباشد و این قسم اول است که مذکور شد
و خلافی نیست در آنکه بر آن عقابی مترتب نمیشود و محل تکلیف نیست دوم شهوت و
خواهش معصیت است بدون آنکه اراده بآن ضم شود و غالب اوقات او نیز
نسبت بعامه خلق اختیاری نیست مثل آنکه تخیل زنا یا لواطه میکند و بی اختیار خواهش در
نفس او بهم میرسد اما اراده فعل آن ندارد یا نظر میکند بپسر مقبولی بدون قصد و عاشق
او میشود اما اراده معصیت ندارد و این نیز اختیاری نیست و محل تکلیف نیست و لهذا وارد
شده است که نظر اول از برای تست یعنی اگر بدون اختیار نظرش بر او بیفتد و نظر ثانی
بر تست یعنی بار دیگر از روی قصد و شهوت نظر کند یا آن نظر را از روی خواهش مستمر
بدارد و اگر مبدأ عشق اختیاری باشد ظاهر نیست که معاقب باشد هر چند در آخر بی اختیار
باشد همچنانکه در حدیث وارد شده است که از حضرت صادق صلوات الله علیه سؤال
کردند از عشق حضرت فرمودند دلی چند اند که از یاد خدا خالی شده اند حق تعالی محبت

غیر خود را بایشان چشانیده است سیوم آنست که بعد از تصور معصیت و حصول شهوت قلب
ملوث بشهوات و غفلت از عقوبات شد نفع عاجلی در آن فعل تصور میکند و حکم میکند که
باید آن فعل بعمل آید پس اراده در نفس حادث میشود و قوی میشود تا بحد عزم میرسد و حیا و خوف
دنیوی مانع او از فعل نمیگردد و حصول عزم گاه هست بعد از ترددات و تفکرات بسیار میباشد
و بعد از عزم و مجزوم گردیدن اراده باز ممکنست که فعل بعمل نیاید یا آنکه بعد از جزم پشیمان
شود یا غافل شود یا عایقی بهم رسد که آن فعل برو متعذر شود پس بر اصل تصور معصیت و
حصول شهوت و میل نفس که اختیاری نیست عقابی نمیباشد و اما حکم عقل و ظاهر اخبار آنست
که بر آن نیز عقابی نیست و بعضی گفته اند اگر باختیار باشد معاقب است و اگر بدون اختیار باشد
معاقب نیست و اگر اراده و عزم بر فعل حاصل شود فعل را بعمل نیاورد از برای عایقی و مانعی
پس ظاهر اخبار بسیار آنست که او را مواخذه بر آن عزم نیست و بعضی از علما بتفصیل قایل
شده اند که اگر از برای ترس خدا و عقوبت روز جزا ترک فعل کند و نادم شود از آن قصدی
که کرده است حسنه از برای او نوشته میشود و آن حسنه مکفر سیئه و عزم بر فعل است و اگر ترک
فعل از برای عایق دیگر باشد و از ترس خدا نباشد یک گناه برای او نوشته میشود و بعضی از متکلمان
امامیه متابعت ایشان کرده اند و استدلال کرده اند بروایتی که از حضرت رسول صلی الله علیه
و آله منقولست که چون بنده اراده معصیت کند ملائکه گویند پروردگارا این بنده تو میخواهد
گناهی بکند حق تعالی فرماید اگر سیئه را بعمل آورد برای او بنویسید مثل آن و اگر ترک کند حسنه
بنویسید زیرا که ترک کرده است از برای من و ایضا از آنحضرت روایت کرده اند که محشور
نمیشوند مردم مگر بر نیات خود و گفته اند ما میدانیم که کسی در شب عزم کند که در صبح مسلمانی
بکشد یا زنا بکند و در آن شب بمیرد مصر بر گناه مرده است و بر نیت خود محشور
میشود و دلیل قاطع در این باب آنست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که هرگاه دو مسلمان
شمشیر بر یکدیگر بکشند قاتل و مقتول هر دو در جهنم اند گفتند یا رسول الله مقتول چرا در جهنم است

و قول الکافر اراده قتل

و مقتول برای آنکه اراده قتل دیگری کرده است مؤلف گوید که این اخبار از طرق عامه وارد شده است
و معارضه با آن اخبار معتبر نمیکند و بر تقدیر تسلیم در حدیث اول ممکنست که نوشتن حسنه
موقوف باشد بر آنکه از برای خدا باشد و اگر از برای خدا نباشد نه سیئه نوشته میشود و نه حسنه
و حدیث دویم مجمل است و صریح نیست و مثالی که گفته استدلال بحث است و ممنوع است
و حدیث سیوم ممکنست که مراد اراده با آن افعال باشد از شمشیر کشیدن و برابر او ایستادن
و معین او بر قتل خود شدن و آنها که قایل شده اند که معاقب میشود میگویند که بر سیئه عزم
معاقب میشود نه بر اصل فعل پس اگر بعمل آورد سیئه دیگر بر اصل فعل مترتب میشود چهارم
از افعال قلوبست از عقاید باطله و شک در اصول عقاید و در آن شکی نیست که بآنها
معاقبست بجهنم اخلاق ذمیمه است مانند حقد و حسد و عداوت مؤمنان و سوء ظن
بایشان و امثال اینها و اکثر اینها را معصیت میدانند هر چند اظهار نکنند و بسیاری از اخبار
دلالت میکند بر آنکه اظهار اینها معصیت است نه اصل آنها و این انسب است بشریعت
سمحه سهله و عدم حرج در دین و ظاهر بعضی آنست که عدم مواخذه بر اراده معصیت مخصوص مومنان
باشد پس منافات ندارد با حدیثی که وارد شده است که اهل جهنم از برای این در جهنم مخلد اند که نیت
ایشان در دنیا این بوده است که اگر در دنیا مخلد باشند همیشه کافر باشند و معصیت خدا بکنند
و جوابهای دیگر نیز میتوان گفت و بدانکه ظاهر کلام اکثر فقها و متکلمان آنست که اراده
معصیت و عزم بر آن حرام است اما حق تعالی بفضل خود بخشیده است و وعده مغفرت کرده است
چنانکه صغیره معصیت است و با اجتناب کبایر حق تعالی آنها را می آمرزد پس آنکه خواجه نصیر
رحمه الله در تجرید گفته است که اراده قبیح قبیح است منافات با عفو ندارد و در کلام ابو الصلاح
علیه الرحمه نیز مثل این گذشته و سید مرتضی رحمه الله علیه در تاویل قول حق تعالی اِذْ هَمَّتْ
طائِفَتانِ مِنْکُمْ اَنْ تَفْشَلا وَاللّهُ وَلِیُّهُما گفته است که مراد آنست که فشل و جبن
بخاطر ایشان خطور کرد نه آنکه عزم بر آن کردند بعد از آن گفته است اراده معصیت و عزم بر

بران معصیت است و جماعتی تجاوز از حد کرده اند حتی آنکه گفته اند عزم بر کبیره کبیره است و عزم
بر کفر کفر است و شیخ شهید مدرس سره در قواعد گفته است تاثیر نمیکند نیت معصیت عقابی را
و نه فسقی را ما دام که مرتکب آن نشود و آن از جمله چیزهائیست که ثابت شده است در اخبار
که حق تعالی عفو از آنها کرده است پس گفته است اگر نیت معصیت بکند و مرتکب نشود امری را
که معصیت میداند پس خلافش بر او ظاهر شود آیا این نیت از میکند محل نظر است و از جهت
که مصادف معصیت نشده است پس بمنزله آنست که نیت معصیت کرده باشد و بس و بر نیت
معصیت بدون فعل آن مواخذه نیست و از آنجهت که دلالت میکند بر آنکه هتک حرمت
شریعت کرده و جرات بر معاصی نموده است و حال آنکه بعضی از اصحاب ما گفته اند که اگر مباحی
بیاشامد بخیال آشامیدن شراب مسکر و شبیه بآن فعل حرامی کرده است و شاید از بابت محض نیت
نیاشامده بلکه انضمام فعل جوارح داخل داشته باشد و چند امر دیگر هست که محل نظر است
اول آنکه زن یا کنیز خود را در خانه دیگری بیابد و گمان کند که زن اجنبیه است و با او جماع
کند بعد از آن معلوم شود که زوجه او یا امه او بوده است دوم آنست که زوجه خود را
وطی کند و گمان کند که حایض است پس ظاهر شود طاهر است سیوم آنکه طعامی را از
دست دیگری بربیند و خورانده که ملک او است بجبر بگیرد و بخورد و پس ظاهر شود که ملک او بوده
چهارم آنکه گوسفندی را ذبح کند بقصد عدوان پس ظاهر شود که ملک او بوده است پنجم آنکه
شخصی را بکشد و گمان کند که معصوم الدم است پس ظاهر شود که خونش هدر بوده است
تا اینجا کلام شهید است رحمه الله و شیخ بهاء الدین علیه الرحمه گفته است که بعضی از جمله
این صور شمرده اند از آنکه نماز کند در جامه بگمان آنکه حریر است یا مغصوب است
و عالم بحکم هم باشد که نماز در آن باطل است پس بعد از نماز معلوم شود که ممزوج و قصب است
یا مباح است و تردد کرده است در آنکه نمازش باطل است یا صحیح و اولی آنست که تردد
نیست در آنکه نمازش باطل است بلی صحت نماز زند کسی میتواند قصد قربت نهی در عبادت را

مستلزم فساد نماز

مستلزم فساد نماز نمیدهیم در بیان بسیار امور است که حق تعالی بآنها مواخذه نمیفرماید بسبب نسبتهای
بسیار صحیح و معتبر از طرق خاصه و عامه از رسول خدا صلی الله علیه و آله منقول است که حق تعالی
بر داشته است از امت من نه چیز را اول خطا یعنی امری که بی اختیار و بغفلت از او صادر شود
مثل آنکه اراده کرده تیری بجانب آهوئی بیندازد و بر آدمی خورد و او را کشت یا مجروح کرد و خطای
که حق در مسئله یا حاکم شرع در حکم بکند و بقول جهد خود را در آن کرده باشد و تقصیری نکرده باشد یا
خطای که طبیب در معالجه بیمار بکند و تقصیری در آن نکرده باشد در اینها گناهی بر فاعل اینها نیست
اما مواخذه دنیوی در بعضی هست و در اول دیت لازم میشود و همچنین در خواب اگر کسی را
بکشد گناهی بر او لازم نیست بلکه دیت لازم میشود بر عاقله در مال او یا بر عاقله است و
در خطای حاکم بر بیت المال است بنا بر مشهور و در طبیب بعضی گفته اند مطلقا ضامن دیت است
مال خود و بعضی گفته اند اگر آنکسی که معالجه او میکند ابراء ذمه از او بکند ضمان از او ساقط میشود
دویم فراموشی است یعنی عقابی نیست بر کسی که از روی فراموشی گناهی یا ترک واجبی بکند هر چند
اگر ترک کسی کند در نماز را از روی فراموشی اعاده نماز باید بکند و در ترک بعضی از افعال یا
فعل بعضی سجده سهو لازم میشود سیوم آنچه ندانسته و ظاهر آنست که جاهل مطلق معذور
باشد و آیات و اخبار بسیار بر این دلالت دارد و در بسیاری از امور بآن استدلال میتوان کرد
خواه جهل مسئله باشد یا جهل مورد حکم اما اکثر علما در مواد خاصه باین قایل شده اند مثل نماز کسی
که جاهل باشد به نجاست جامه یا بدن یا موضع سجود که مشهور آنست که اعاده نماز از او ساقط است
یا خارج وقت بر او واجب نیست و همچنین کسیکه جاهل باشد بغصبیت مکان یا جامه در آن
نماز کند و یا کسیکه جاهل باشد بوجوب جهر و اخفات در مواضع آنها ترک کند و در نکاح در عده
چنانکه سابقا مذکور شد و امثال اینها که در مواضع خود ذکر کرده اند و اگر مراد عدم مواخذه و عقاب
باشد اگر تقصیر در تفحص نکرده باشند ظاهر شمول عموم است در جمیع احکام و ادله عقلیه بسیار بر این
دلالت دارد چهارم چیزی که طاقت آن نداشته باشند چنانکه حق تعالی فرموده است ربنا و لا

تحملنا ما لا طاقة لنا به یعنی ای پروردگار ما بار مکن بر ما چیزی را که طاقت نیست ما را
بآن بعضی گفته‌اند تکلیف بما لا یطاق است و هر چند بر خدا قبیح است و محال است از
حق تعالی واقع شود ممکنست دعا کردن بر سبیل تعبد باشد و بعضی گفته‌اند مراد عذابها و عقوبتهاست
که بر امم سابقه نازل میشد و حق تعالی به برکت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از این امت
برداشته است و اظهر آنست که مراد تکالیف شاقه است که در امم سابقه بود و در این
امت حق تعالی تخفیف داده و آسان گردانیده است و در این حدیث ظاهرا همین مراد باشد
نهم چیزی که مضطر شده باشد خواه اضطرار از جانب خدا باشد مثل خوردن میته در وقتی که خوف
هلاک باشد و آشامیدن آب نجس در حال اضطرار و آشامیدن شراب در وقتی که لقمه
در گلویش بند شده باشد و مایع دیگر حاضر نباشد و تداوی بحرام در وقتی که دوا منحصر در آن باشد
بنا بر مشهور میان علما و اخبار بسیار وارد شده است بر عدم جواز تداوی بحرام خصوصا شراب
حتی بچشم کشیدن آن و در حدیث وارد شده است که هر که میلی از مسکر بچشم بکشد حق تعالی از
آتش بچشم او بکشد و در اخبار بسیار وارد شده است که حق تعالی در هیچ حرامی دوا و شفا قرار
نداده است و بعضی از علما تداوی بمسکر را مطلقا جایز نمیدانند بلکه سایر محرمات را و اقوی
جواز است خواه از قبل خودش باشد یا از قبل غیر او مانند کسی که جراحت بر حلقو وارد سازد
یا دیگری او را مجبور سازد در ماه رمضان و مضطر شود ببول افطار و علما گفته‌اند باغی و عادی را
جایز نیست خوردن میته در وقت ضرورت بلکه سایر محرمات زیرا که حق تعالی فرموده است
فَمَنِ اضْطُرَّ غَیْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَیْهِ یعنی هر که مضطر شود و باغی و عادی نباشد پس
گناهی نیست بر او و در معنی باغی و عادی خلاف است در بعضی از روایات وارد شده است که باغی
آنست که خروج بر امام کند و عادی کسی است که راهزنی کند و بر اینها میته حلال نمیشود
و در روایات دیگر وارد شده است که باغی طالب صید است و عادی دزد است اگر اینها
مضطر شوند میته بر اینها حلال نمیشود و قصر نماز نمیتوانند کرد و در حدیث دیگر وارد شده است

که باغی کسی است که بطلب لهو و بازی بشکار میرود نه از برای نفقه عیال و عادی دزد است اگر گفته شود
که بقدر سد رمق مجوز است نه آنقدر که سیر شود ششم چیزی است که او را بر آن اکراه کنند و در
احکام تقیه گذشت چیزهائی که باکراه حلال میشود هفتم طیره است و آن عبارت است از تاثر
نفس است از فالهای بد مثل آنکه در میان عرب تطیر میکرده‌اند در وقتی که بسفری میرفته‌اند بمرغی یا
شکاری که از جانب راست ایشان بیاید بفال خوب میگرفته‌اند و اگر از جانب چپ میآمد بر
ایشان بیاید و در میان عجم نیز شایع است که اگر بسوی سفری یا مقصدی روند و جنازه یا کشته بر
راه خود ببینند بفال بد میدانند و آنکه در حدیث وارد شده است که طیره در این امت
نمیباشد چند احتمال دارد اول آنکه مراد رفع مؤاخذه و عقاب باشد یعنی اگر کسی را چنین امری
بخاطر رسد چون اختیاری نیست و نمیشود که نفس از آن متاثر نشود حق تعالی بر آن مؤاخذه نمیفرماید
و کفاره‌اش آنست که توکل کند بر خدا و اعتنا بآن امر نکند چنانچه در حدیث وارد شده است
که چون تطیر کنی بگذر و اعتنا مکن دوم آنست که مراد رفع تاثیر آن باشد از این امت ببرکت
آنحضرت بایشان رسیده است از رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم از عدم اعتنا بآن
و توکل بر خدا و ادعیه و اذکاری که روایت شده است که از برای دفع ضرر آن سیوم آنکه مراد برفع
آن منع از آن باشد و عدم جواز از آن چنانکه صاحب نهایه و اکثر عامه فهمیده‌اند و بعضی از این حدیث
بسیار بعید است و معنی اول اظهر است و احادیث در باب تاثیر طیره مختلف است و مقتضای
جمع میان آنها آنست که اگر توکل آدمی ضعیف باشد و نفس از آن متاثر شود ممکنست که
تاثیری بکند و اگر توکلش بر خدا قوی باشد و اعتنا بشان آن نکند تاثیر نمیکند هشتم وسوسه
در تفکر در خلق است و در حدیث معتبر دیگر از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است که
سه چیز است که نجات نیافته است از آنها پیغمبری پس هر کس پست‌تر از اوست تفکر در وسوسه
در خلق و طیره و حسد مگر آنکه مؤمن بکار نمیفرماید حسد خود را و بر هر تقدیر این فقره نیز چند احتمال
دارد اول آنکه مراد وسوسه‌های شیطانی باشد که حادث میشود بسبب تفکر در احوال خلق و گمان بد بردن

با ایشان بسبب آنچه مشاهده می‌شود از افعال و اقوال ایشان و حق تعالی بر آن مؤاخذه نمی‌نماید
زیرا که رفع آن از نفس غالبا ممکن نیست لیکن واجبست بر او که باین گمان حکم نکند و اظهار
ننماید و عمل بموجب آن نکند با آنکه قدح کند در ایشان و رد شهادات ایشان بکند و در احادیث
عامه وارد شده است که هرگاه ظن و گمان کنی تحقیق و جزم مکن و در حدیث دیگر وارد شده که
زنهار حذر کنید از گمان بد بردن بدرستی که ظن بد بردن دروغ ترین سخنهاست دوم که
مراد تفکر در وساوسی باشد که عادت می‌شود در نفس در مبدأ خلق اشیا و آنکه خدا اینها را که
آفریده است و کی ایجاد کرده است و در کجاست و مثل اینها از اموری که اگر تکلم کند در آنها
موجب کفر و زندقه خواهد بود چنانکه در وسوسه گذشت سیوم آنکه مراد تفکر کردن باشد
در قضا و خلق اعمال عباد و حکمت در خلق بعضی از شرور در عالم مانند خلق ابلیس و موذیات
و تمکین اشرار بر آزار اخیار و خلق کفار و خلق جهنم و مخلد بودن کفار در آن و مثل اینها
از اموری که کم کسی از اینها خالی می‌باشد و اینها همه معفو است هرگاه مستقر نگردد در نفس
و بسبب آن شکی در دل و حکمت حق تعالی بهم نرسد و در روایت ابن بابویه این تتمه هست
ما لم ینطق بشفته یعنی مادام که تکلم نکند بلب و در این مقام معنی اول ظاهرتر مینماید و نهم
حسد است مادام که اظهار نکند بزبان یا بدست و از اینجا نیز ظاهر می‌شود که حسدی که
اظهار نکند داخل معاصی نیست یا معفو است و این خلاف مشهور است اما بوسعت رحمت
الهی انسب است زیرا که کم کسی است که خود را از این خالی تواند کرد و این تکلیف نسبت
باکثر خلق حرج است و حکمت که مادام که اظهار نکند متعلق بوسوسه و طیره نیز نباشد چنانکه
دانستی و اکثر اینها بنابر اکثر معانی چنین بر حق تعالی قبیح است و صدور آن از او محال است شاید
مراد اختصاص مجموع این خصال باشد باین امت پس منافات ندارد با آنکه بعضی مشترک باشد
میان این امت و سایر امم والله یعلم و احادیث بسیار وارد شده است که هرگاه امری
از جانب خدا بر بنده واقع شود خدا اولی است بقبول عذر و تا امر الهی از جانب خدا از

بلکه مردم بیان نقد

بلکه مردم بیان نقد نماید و در آن باب حجت را بر ایشان تمام نکند بر ترک آن ایشان را
عذاب نمیکند و ایضا اخبار بسیار وارد شده است که حق تعالی برداشته است قلم تکلیف را
از کودک تا محتلم شود و از دیوانه تا عاقل شود و از کسی که در خواب باشد تا بیدار شود
و شیخ طوسی بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که حق تعالی وحی
میکند بحافظان کرام که کاتبان اعمال عبادند منویسید گناهی بر بنده مؤمن در وقت
دلتنگی و ضجر و در کافی روایت کرده است بسند حسن کالصحیح از علی بن عطیه که گفت در
خدمت حضرت صادق علیه السلم بودم مردی از آنحضرت سؤال کرد از شخصی که از و امری صادر
می‌شود در حد غضب آیا خدا او را مؤاخذه میکند با آن آنحضرت فرمود خدا از آن کریمتر است
که او را از جا بدر آورد و او را مؤاخذه نماید و ابن بابویه رحمه الله در رساله اعتقادات
گفته است که اعتقاد ما در تکلیف آنست که الله تعالی تکلیف کرده است بندگان خود را کمتر
از آنچه طاقت دارند چنانچه فرموده است لَا یُکَلِّفُ اللّهُ نَفْسًا اِلَّا وُسْعَهَا یعنی تکلیف نکرده است
خدا نفسی را مگر بقدر وسع و آسانی او و وسع کمتر از طاقت است و حضرت صادق علیه السلم
فرمود که بخدا سوگند که خدا تکلیف نکرده است بندگان را مگر کمتر از آنچه طاقت دارند زیرا که
تکلیف کرده است ایشان را در هر روز و شب پنج نماز و تکلیف کرده است ایشان را در
سالی سی روز روزه و تکلیف کرده است ایشان را در هر دویست درهم پنج درهم و
تکلیف کرده است ایشان را در تمام عمر خود یک حج و ایشان طاقت زیاده از همه اینها
دارند **خاتمه** در بیان احوال عالم است بعد از انقضای امر قیامت ابن بابویه و کلینی
از محمد بن مسلم روایت کرده اند از امام محمد باقر صلوات الله علیه که گفت بتحقیق که خدای
عزوجل خلق کرده است از زمانی که او را زمین را خلق کرده است هفت عالم که این عالمها
از فرزندان آدم نیستند خلق کرده است ایشان را از ادیم ارض یعنی از روی زمین پس ساکن گردانید
ایشان را در زمین یکی بعد از دیگری با عالم خود پس خلق کرد پدر این بشر را و خلق کرد ذریت

اورا از او نزد الله فانی نموده است بهشت از ارواح مومنان از او در آن که حق تعالی بهشت را
خلق کرده است و فانی نموده است جهنم از ارواح کافران و عاصیان از او در آن که جهنم را
خلق کرده است شاید گمان کنید که چون روز قیامت شود و حق تعالی بدنهای اهل بهشت را
با ارواح ایشان بسوی بهشت فرستد و بدنهای اهل جهنم را با ارواح ایشان در جهنم ساکن
گرداند خدا کسی عبادت نخواهد کرد در بلاد او و خلقی نخواهد بود و نخواهد آفرید که اورا
عبادت کنند و اعتقاد بر یگانگی او بکنند و تعظیم او بنمایند چنین نیست بلکه خلق دیگر خواهد
آفرید که اورا بیگانگی عبادت کنند و زمین دیگر خواهد آفرید که ایشانرا بردارد و آسمان
دیگر خواهد آفرید که ایشانرا سایه بیفکند آیا نشنیده که حق تعالی فرموده است و روزی که بدل شود
زمین بغیر زمین و بدل شود آسمانها و فرموده است آیا ما مانده شدیم و بتنگ آمدیم از خلق
اول بلکه ایشان در شبهه اند و شک دارند در خلق تازه و مراد همین خلقی است که بعد از قیامت
خواهد شد و ایضا در خصال بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است که در تفسیر این آیه
فرموده که چون حق تعالی فانی میگرداند این خلق را و این عالم را و ساکن میگرداند اهل بهشت را
و اهل جهنم را در جهنم تازه میکند عالم را بغیر این عالم و خلقی تازه ایجاد میکند از غیر توالد
که اورا بیگانگی بپرستند و از برای ایشان خلق میکند زمینی را بغیر این زمین که ایشان
بر روی آن باشند و آسمانی بغیر این آسمان که بر بالای سر ایشان باشد شاید گمان کنی
که خدا همین یک عالم را آفریده است و خلقی بغیر شما نیافریده است بلکه بخدا سوگند که
حق تبارک و تعالی هزار هزار عالم و هزار هزار آدم آفریده است که تو در آخر این عالمها
و آدمهائی بدانکه این احادیث را اکابر محدثین در کتب معتبره ایراد کرده اند و متکلمان
امامیه متعرض این مطلب بنفی و اثبات نشده اند و منافات با ادله عقلیه و اصول
قطعیه ندارد و اما بحد تواتر نرسیده است که موجب جزم و قطع باشد و اخبار بسیار وارد شده است
که امور غریبه و احادیث عجیبه که از ما بشما برسد و عقل شما از قبول آنها امتناع کند مبادرت

بر رد و انکار

بر رد و انکار آنها منمائید و تکذیب قایل آنها مکنید و تاویلش را با ما رد کنید پس ما انکار اینها
نمیکنیم و جزم بر وقوعش نمیکنیم و در مرتبه تجویز و احتمال میگذاریم تمام شد رساله حق الیقین به
تائید رب العالمین در آخر شهر شعبان المعظم سال هزار و صد و نه از هجرت مقدسه و چون در کمال
استعجال و در هنگام تراکم و تزاحم اشغال نوشته شده ملتمس از ناظران در آن آنست که
بر خطائی در سهو و اعتراضی در نیابند و چون تجدید و ترمیم اصول مندرسه امامیه که سالها است
که آثار آنها محو شده است و اکثر مدعیان علم اعراض از آنها نموده اند و اصول حکما و معتزله را
قدوه خویش ساخته دست از آیات کریمه و اخبار متواتره و روایات معتبره برداشته اند
در این رساله حسب المقدور ذکر نموده ام شکر این نعمت را مبذول گردانند و گاهی بطلب غفران
و دعای خیر یاد نمایند و الحمد لله اولا و آخرا و الصلوة علی سید المرسلین محمد و عترته الاکرمین
و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین الی یوم الدین

یوم الدین

[illegible]